

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

درس خارج کلام مقارن

سال تحصیلی ۹۴-۹۵

حضرت آیت الله سید محمد حسینی قزوینی (دامت برکاته)



فهرست

۸.....	جلسه اول ۹۴/۰۶/۲۱
۸.....	بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیّه» (۱) - «ابن تیمیه» و مسئله «تقیّه»
۲۶.....	جلسه دوم ۹۴/۰۶/۲۲
۲۶.....	بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیّه» (۲) - مشروعیت تقیه در قرآن، سنت و سیره صحابه!
۳۸.....	جلسه سوم ۹۴/۰۶/۲۴
۳۸.....	نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۱)
۴۶.....	جلسه چهارم ۹۴/۰۶/۲۵
۴۶.....	نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۲)
۵۶.....	جلسه پنجم ۹۴/۰۶/۲۸
۵۶.....	بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیّه» (۳) - آشنائی با دو کتاب ضد شیعی!
۷۰.....	جلسه ششم ۹۴/۰۶/۲۹
۷۰.....	بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیّه» (۴) - نظر فقهای شیعه و سنی در «تقیّه»
۸۵.....	جلسه هفتم ۹۴/۰۶/۳۱
۸۵.....	نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۳)
۹۵.....	جلسه هشتم ۹۴/۰۷/۰۵
۹۵.....	نکاتی پیرامون مسئله «غدیر» (۱)
۱۰۳.....	جلسه نهم ۹۴/۰۷/۰۶
۱۰۳.....	نکاتی پیرامون مسئله «غدیر» (۲)

۱۱۳ ۹۴/۰۷ /۱۴	جلسه دهم
۱۱۳	نکاتی پیرامون شبهات عزاداری محرم (۱) - شبهه قتل امام حسین توسط شیعیان!
۱۲۲ ۹۴/۰۷ /۱۵	جلسه یازدهم
۱۲۲	نکاتی پیرامون شبهات عزاداری محرم (۲)
۱۴۶ ۹۴/۰۸ /۰۹	جلسه دوازدهم
۱۴۶	بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیّه» (۵) - مسئله بیعت امیرالمؤمنین با خلفاء
۱۶۸ ۹۴/۰۸ /۱۰	جلسه سیزدهم
۱۶۸	بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیّه» (۶) - مسئله بیعت امیرالمؤمنین با خلفاء (۲)
۱۸۰ ۹۴/۰۸ /۱۱	جلسه چهاردهم
۱۸۰	بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیّه» (۷) - مسئله بیعت امیرالمؤمنین با خلفاء (۳)
۱۸۹ ۹۴/۰۸ /۱۲	جلسه پانزدهم
۱۸۹	نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۴)
۲۰۵ ۹۴/۰۸ /۱۳	جلسه شانزدهم
۲۰۵	نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۵)
۲۲۱ ۹۴/۰۸ /۱۶	جلسه هفدهم
۲۲۱	بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیّه» (۸)
۲۳۵ ۹۴/۰۸ /۱۸	جلسه هجدهم
۲۳۵	بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیّه» (۹)
۲۴۹ ۹۴/۰۸ /۱۹	جلسه نوزدهم
۲۴۹	بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیّه» (۱۰) - مذمت زبیدی و واقفیه - اصالة العدالة مرحوم خوئی
۲۵۸ ۹۴/۰۸ /۲۰	جلسه بیستم
۲۵۸	نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۶)
۲۷۱ ۹۴/۰۹ /۲۸	جلسه بیست و یکم
۲۷۱	بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیّه» (۱۱) - نامه جالب معاون صدر اعظم آلمان
۲۸۱ ۹۴/۰۹ /۳۰	جلسه بیست و دوم
۲۸۱	نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۷)
۲۹۴ ۹۴/۱۰ /۰۱	جلسه بیست و سوم
۲۹۴	بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیّه» (۱۲)

- جلسه بیست و چهارم ۹۴/۱۰/۰۲ ۳۰۶
- نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۸) ۳۰۶
- جلسه بیست و پنجم ۹۴/۱۰/۰۵ ۳۱۵
- بررسی جواز و یا عدم جواز احتفال و جشن میلاد پیامبر (۱) ۳۱۵
- جلسه بیست و ششم ۹۴/۱۰/۰۶ ۳۲۹
- بررسی جواز و یا عدم جواز احتفال و جشن میلاد پیامبر (۲) ۳۲۹
- جلسه بیست و هفتم ۹۴/۱۰/۱۲ ۳۴۵
- بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیّه» (۱۳) - نکاتی در زمینه مسئله «بداء» ۳۴۵
- جلسه بیست و هشتم ۹۴/۱۰/۱۴ ۳۵۶
- بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیّه» (۱۴) - سنت صحابه در عرض سنت پیامبر!! ۳۵۶
- جلسه بیست و نهم ۹۴/۱۰/۱۵ ۳۷۱
- نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۹) ۳۷۱
- جلسه سی ام ۹۴/۱۰/۱۹ ۳۸۱
- بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیّه» (۱۵) - نمونه هایی از مخالفت های صحابه، با سنت پیامبر!! ۳۸۱
- جلسه سی و یکم ۹۴/۱۰/۲۰ ۳۹۲
- بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیّه» (۱۶) - نمونه های دیگری از مخالفت های صحابه، با سنت پیامبر! ۳۹۲
- جلسه سی و دوم ۹۴/۱۰/۲۱ ۴۰۴
- بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیّه» (۱۷) - برخی دیگر از مخالفت های صحابه، با سنت پیامبر! ۴۰۴
- جلسه سی و سوم ۹۴/۱۰/۲۲ ۴۱۶
- نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۱۰) ۴۱۶
- جلسه سی و چهارم ۹۴/۱۰/۲۳ ۴۳۰
- نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۱۱) ۴۳۰
- جلسه سی و پنجم ۹۴/۱۰/۲۶ ۴۴۲
- بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیّه» (۱۸) - مسئله ارتداد اصحاب ائمه (علیهم السلام) ۴۴۲
- جلسه سی و ششم ۹۴/۱۰/۲۷ ۴۵۴
- بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیّه» (۱۹) - بررسی شخصیت «عمر بن ریاح» ۴۵۴
- جلسه سی و هفتم ۹۴/۱۰/۲۸ ۴۶۷
- بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیّه» (۲۰) - معنای تقیه در لغت و اصطلاح علمای شیعه و سنی ۴۶۷

- جلسه سی و هشتم ۹۴/۱۰/۲۹ ۴۷۸
- نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۱۲) ۴۷۸
- جلسه سی و نهم ۹۴/۱۱/۰۳ ۴۹۰
- بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۲۱) - آداب و شرایط مناظره با مخالفین! ۴۹۰
- جلسه چهلیم ۹۴/۱۱/۰۴ ۵۰۱
- بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۲۲) - «تقیه» در کلمات علمای شیعه: ۵۰۱
- جلسه چهل و یکم ۹۴/۱۱/۰۵ ۵۱۴
- بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۲۳) - «تقیه» در کلمات علمای اهل سنت ۵۱۴
- جلسه چهل و دوم ۹۴/۱۱/۰۶ ۵۲۴
- نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۱۳) ۵۲۴
- جلسه چهل و سوم ۹۴/۱۱/۰۷ ۵۳۱
- نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۱۴) ۵۳۱
- جلسه چهل و چهارم ۹۴/۱۱/۱۰ ۵۳۸
- بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۲۴) ۵۳۸
- جلسه چهل و پنجم ۹۴/۱۱/۱۱ ۵۴۷
- بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۲۵) - ارکان تحقق اکراه ۵۴۷
- جلسه چهل و ششم ۹۴/۱۱/۱۲ ۵۵۶
- بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۲۶) - انواع اکراه - قواعد اساسی شریعت اسلام ۵۵۶
- جلسه چهل و هفتم ۹۴/۱۱/۱۳ ۵۶۶
- نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۱۵) ۵۶۶
- جلسه چهل و هشتم ۹۴/۱۱/۱۷ ۵۷۴
- بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۲۷) - تفاوت تقیه با نفاق! ۵۷۴
- جلسه چهل و نهم ۹۴/۱۱/۱۸ ۵۸۴
- بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۲۸) - أسباب و علل تقیه در شیعه! ۵۸۴
- جلسه پنجاهم ۹۴/۱۱/۱۹ ۵۹۴
- بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۲۹) - تقیه محدثین اهل سنت، از نقل احادیث ولایت! ۵۹۴
- جلسه پنجاه و یکم ۹۴/۱۱/۲۰ ۶۰۴
- نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۱۶) ۶۰۴

- جلسه پنجاه و دوم ۹۴/۱۱/۲۴ ۶۱۳
- بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیّه» (۳۰) - تقیه «سعید بن جبیر» و «حسن بصری»! ۶۱۳
- جلسه پنجاه و سوم ۹۴/۱۱/۲۵ ۶۲۰
- بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیّه» (۳۱) - مسئله ای که امام و رهبری، هرگز زیربارش نرفتند! ۶۲۰
- جلسه پنجاه و چهارم ۹۴/۱۱/۲۶ ۶۲۸
- بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیّه» (۳۲) - مصیبتی که در «وحدتیه بوشهر» کنترل شد!! ۶۲۸
- جلسه پنجاه و پنجم ۹۴/۱۱/۲۷ ۶۳۷
- نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۱۷) ۶۳۷
- جلسه پنجاه و ششم ۹۴/۱۱/۲۸ ۶۴۸
- نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۱۸) ۶۴۸
- جلسه پنجاه و هفتم ۹۴/۱۲/۰۱ ۶۵۹
- شبهات شهادت حضرت زهرا (سلام الله علیها) (۱) ۶۵۹
- جلسه پنجاه و هشتم ۹۴/۱۲/۰۲ ۶۷۲
- شبهات شهادت حضرت زهرا (سلام الله علیها) (۲) ۶۷۲
- جلسه پنجاه و نهم ۹۴/۱۲/۰۸ ۶۸۶
- بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیّه» (۳۳) - نمونه ای از خدمت و خیانت به امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) ۶۸۶
- جلسه شصتم ۹۴/۱۲/۰۹ ۶۹۹
- بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیّه» (۳۴) - ترس محدثین اهل سنت از نقل حدیث «غدير»! ۶۹۹
- جلسه شصت و یکم ۹۴/۱۲/۱۰ ۷۰۸
- بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیّه» (۳۵) - استشهاد امیرالمؤمنین به حدیث «غدير» ۷۰۸
- جلسه شصت و دوم ۹۴/۱۲/۱۱ ۷۲۴
- نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۱۹) ۷۲۴
- جلسه شصت و سوم ۹۴/۱۲/۱۵ ۷۳۲
- بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیّه» (۳۶) - مصیبت وارده بر بزرگان اهل سنت، به خاطر نقل فضائل اهلبیت .. ۷۳۲
- جلسه شصت و چهارم ۹۴/۱۲/۱۶ ۷۴۵
- بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیّه» (۳۷) - آیاتی صریح در فسق صحابه! ۷۴۵
- جلسه شصت و پنجم ۹۴/۱۲/۱۷ ۷۶۱
- بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیّه» (۳۸) - مسئله مخالفت‌های صحابه با دستورات پیغمبر اکرم! ۷۶۱

- جلسه شصت و ششم ۹۴/۱۲/۱۸ ۷۷۴
- نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۲۰) ۷۷۴
- جلسه شصت و هفتم ۹۵/۰۱/۱۵ ۷۸۳
- بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیّه» (۳۹) - هدف اساسی از تطهیر چهره «صحابه» چیست؟ ۷۸۳
- جلسه شصت و هشتم ۹۵/۰۱/۱۶ ۸۰۱
- بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیّه» (۴۰) - آیا شیعیان به صحابه فحش می دهند؟! ۸۰۱
- جلسه شصت و نهم ۹۵/۰۱/۱۷ ۸۱۳
- بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیّه» (۴۱) ۸۱۳
- جلسه هفتادم ۹۵/۰۱/۲۱ ۸۲۵
- بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیّه» (۴۲) - انتقادی جدی، از «آیه الله معرفت»!! ۸۲۵
- جلسه هفتاد و دوم ۹۵/۰۱/۲۸ ۸۳۸
- بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیّه» (۴۴) - معرفی کتابی خواندنی و قابل تأمل از «ذهبی»! ۸۳۸
- جلسه هفتاد و سوم ۹۵/۰۱/۲۹ ۸۵۱
- بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیّه» (۴۵) - لنگه کفشی که، ارزشش از صحابه پیغمبر بیشتر است!! ۸۵۱
- جلسه هفتاد و چهارم ۹۵/۰۱/۳۰ ۸۶۲
- بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیّه» (۴۶) - شبهه مخالفت امیرالمؤمنین با دستور پیغمبر ۸۶۲
- جلسه هفتاد و پنجم ۹۵/۰۱/۳۱ ۸۷۶
- نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۲۱) ۸۷۶
- جلسه هفتاد و ششم ۹۵/۰۲/۰۵ ۸۸۷
- بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیّه» (۴۷) - اعتراف علمای اهل سنت، به حذف بسیاری از حقایق!! ۸۸۷
- جلسه هفتاد و هفتم ۹۵/۰۲/۰۶ ۸۹۶
- بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیّه» (۴۸) - دو دروغ شاخ دار اهل سنت، درباره «عبدالله بن سبأ»!! ۸۹۶
- جلسه هفتاد و هشتم ۹۵/۰۲/۰۷ ۹۰۷
- نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۲۲) ۹۰۷
- جلسه هفتاد و نهم ۹۵/۰۲/۱۲ ۹۱۷
- بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیّه» (۴۹) - ذکر مواردی از کتمان حقایق تاریخی، توسط بزرگان اهل سنت! ۹۱۷
- جلسه هشتادم ۹۵/۰۲/۱۳ ۹۲۹
- بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیّه» (۵۰) - حقایقی از شخصیت «معاویه بن ابوسفیان»! ۹۲۹

- جلسه هشتاد و یکم ۹۵/۰۲/۱۸ ۹۳۹
- ۹۳۹..... بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۵۱) - بررسی مشروعیت تقیه، در آیات قرآن کریم!
- جلسه هشتاد و دوم ۹۵/۰۲/۱۹ ۹۵۱
- ۹۵۱..... بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۵۲) - ترس نبی مکرم اسلام، از ابلاغ خلافت امیرالمؤمنین
- جلسه هشتاد و سوم ۹۵/۰۲/۲۰ ۹۶۳
- ۹۶۳..... بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۵۳) - بررسی دو آیه دیگر، در مشروعیت تقیه!
- جلسه هشتاد و چهارم ۹۵/۰۲/۲۱ ۹۷۴
- ۹۷۴..... نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۲۳)
- جلسه هشتاد و پنجم ۹۵/۰۲/۲۵ ۹۸۸
- ۹۸۸..... بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۵۴) - مشروعیت تقیه در سنت پیامبر اعظم!
- جلسه هشتاد و ششم ۹۵/۰۲/۲۶ ۹۹۶
- ۹۹۶..... بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۵۵) - دو روایت دیگر، در مشروعیت تقیه در سنت پیامبر اعظم!
- جلسه هشتاد و هفتم ۹۵/۰۲/۲۷ ۱۰۰۵
- ۱۰۰۵..... بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۵۶) - مشروعیت تقیه، در اقوال صحابه!
- جلسه هشتاد و هشتم ۹۵/۰۲/۲۸ ۱۰۱۶
- ۱۰۱۶..... نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۲۴)
- جلسه هشتاد و نهم ۹۵/۰۳/۰۱ ۱۰۲۳
- ۱۰۲۳..... بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۵۷) - مسئله ای که بزرگان اهل سنت، در حل آن عاجز مانده اند!!
- جلسه نودم ۹۵/۰۳/۰۴ ۱۰۳۳
- ۱۰۳۳..... نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۲۵)

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه اول ۲۱ / ۰۶ / ۹۴

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۱) - «ابن تیمیه» و مسئله «تقیه»

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاه على رسول الله و على آله آل الله لا سيما على مولانا بقيه الله و اللعن الدائم على اعداءهم اعداء الله الى يوم لقاء الله.

خدا را شاکریم که توفیقیمان داد، درس سال تحصیلی امسال را هم درک بکنیم. باشد که این تلاشها و این برنامه ها، مرضی رضای الهی و آقا ولیعصر (ارواحنا فداه) قرار بگیرد.

در محضر مقدس امام جواد (سلام الله علیه)

قبل از شروع درس، روایتی را از آقا امام جواد (سلام الله علیه)، که این روزها متعلق با آن بزرگوار است، و فردا شب، شب شهادت ایشان است، تقدیم شما می کنم. حضرت در روایتی می فرمایند:

«كَيْفَ يُضَيِّعُ مِنَ اللَّهِ كَافِلُهُ وَ كَيْفَ يَنْجُو مِنَ اللَّهِ طَالِبُهُ وَ مَنْ انْقَطَعَ إِلَى غَيْرِ اللَّهِ وَ كَلَّهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ مَنْ عَمِلَ عَلَى غَيْرِ عِلْمٍ مَا أَفْسَدَ أَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُ.»

کسی که خداوند کفیل امر اوست، چگونه نابود و هلاک می شود! و کسی که خداوند به دنبال اوست، چگونه نجات پیدا می کند. هر کس از خدا جدا بشود و به غیر خدا پناه ببرد، خداوند نیز کار او را به غیر خدا واگذار می کند. و خودش متکفل امور او نمی شود. و هر کس بدون آگاهی عملی را انجام بدهد، فسادش بیشتر از اصلاحش خواهد بود.

بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۳۶۴، ح ۵

در این روایت شریف امام جواد، عبارت «كَيْفَ يُضَيِّعُ مِنَ اللَّهِ كَافِلُهُ» ناظر به این آیه شریفه است که می فرماید:

[وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ]

و هر کس بر خداوند توکل کند، خداوند کفایت امرش را می کند.

سوره طلاق (۶۵): آیه ۳

و نیز این آیه شریفه که می فرماید:

[أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ]

آیا خداوند برای (نجات و حفظ) بنده اش کافی نیست؟

سوره زمر (۳۹): آیه ۳۶

و همچنین عبارت «كَيْفَ يَجُودُ مِنَ اللَّهِ طَالِبُهُ»، در حقیقت اشاره به این آیه قرآن دارد:

[إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ]

همانا پروردگار تو در کمینگاه است.

سوره فجر (۸۹): آیه ۱۴

محترم ترین و گرامی ترین اعمال بنده!

در راستای این حدیث شریف، من از همه عزیزان تقاضا دارم که تلاش بکنند که این درسها و این بحثها، خالص برای خدا باشد. چون در میان اعمال یک بنده، محترم تر و گرامی تر از بحث های علمی نیست.

البته عبادات واجب، بحثش جداست. هیچ چیزی با عبادات واجب برابری نمی کند. ولی بعد از عبادات واجب، در میان اعمال مستحب، عملی را که بتواند در حد تحصیل علم باشد، نداریم.

شما اگر ملاحظه کنید، می بینید که در «شب قدر»، که بالاتر از هزار ماه ارزش دارد، روایت داریم که اگر کسی در شب قدر، به جای قرآن خواندن، نماز خواندن و عبادت کردن، مشغول کارهای علمی باشد، خدای عالم هفتاد برابر به او پاداش می دهد.

مرحوم «سید جواد حسینی عاملی»، صاحب «مفتاح الکرامة»، که استاد «صاحب جواهر» است، در پایان بحث «اقرار» می نویسد:

«و لقد كتب في هذا الباب في شهر رمضان من هذه السنة ثمانية أجزاء أو تسعة أو عشرة مع هذا التتبع و الاستيفاء و ذلك لأنني تركت له سائر الأعمال التي يعملها العاملون في شهر رمضان إلا ما قل جدا مؤثراً للتحصيل و الاشتغال على جميع أعمال شهر رمضان»

در ماه رمضان امسال هشت ، یانه یا ده جزء با این تتبع و گستردگی اباحت نوشتم و این بدان سبب بوده است که من بسیاری از اعمالی را که دیگران در ماه رمضان انجام می دهند جز اندکی که چندان موثر در تعطیل کتابت نبود، ترک کردم.

مفتاح الکرامة في شرح قواعد العلامة (ط - القديمة)، ج ۹، ص ۳۶۲

ما در میان کارهای عبادی، با فضیلت تر از تحصیل علم - مخصوصاً فراگرفتن احکام الهی و مسائل اعتقادی، و دفاع از حریم اسلام و قرآن و اهل بیت - علمی نداریم.

لزوم داشتن «اخلاص» در تمامی امور زندگی!

خواهشی که من از دوستان دارم، این است که همانگونه که نماز را قربتاً الی الله می خوانید، و در ابتدای نماز قصد قربت می کنید و نماز را شروع می کنید؛ از منزل که برای کسب علم و تحصیل خارج می شوید، همانجا نیت کنید و به خدای متعال عرض کنید که: «بار خدایا! ما قصد کردیم درس بخوانیم، مباحثه کنیم، مطالعه کنیم، با شریعت تو آشنا شویم، تا مردم را با شریعت تو آشنا کنیم و از حریم شریعت تو دفاع کنیم.»

تلاش کنیم که این نیت، و این قصد، همیشه در ذهنمان باشد. و آمدنمان به درس، بدون نیت صورت نگیرد. و خالص و با قصد قربت الهی باشد.

در روایتی رسول مکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

«أَنَّهُ يُفْتَحُ لِلْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَيَّامِ عُمُرِهِ أَرْبَعٌ وَعِشْرُونَ خِرَازَةً عَدَدَ سَاعَاتِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ

روز قیامت که می شود برای هر روز از عمر انسان بیست و چهار صندوقچه به تعداد ساعت های شبانه روز باز خواهد شد.

فَخِرَازَةٌ يَجِدُهَا مَمْلُوءَةً نُورًا وَ سُرُورًا فَيَنَالُهُ عِنْدَ مُشَاهَدَتِهَا مِنَ الْفَرَحِ وَالسُّرُورِ مَا لَوْ وُزِعَ عَلَى أَهْلِ النَّارِ لَأَذْهَبَتْهُمْ عَنِ الْإِحْسَاسِ بِأَلَمِ النَّارِ وَ هِيَ السَّاعَةُ الَّتِي أَطَاعَ فِيهَا رَبَّهُ

صندوقچه ای را باز می کنند، و بنده آن را مملو از نور و سرور می یابد، در آن هنگام باندازه ای خوشحال می شود که اگر آن خوشحالی را به تمام اهل جهنم تقسیم کنند، همه آنها حالتی پیدا می کنند که درد سوزنده آتش را احساس نمی کنند، آن ساعتی است که در آن خدای تعالی را اطاعت نموده است.

ثُمَّ يُفْتَحُ لَهُ خِرَازَةٌ أُخْرَى فَيَرَاهَا مُظْلِمَةً مُتْنِنَةً مُفْرَعَةً فَيَنَالُهُ مِنْهَا عِنْدَ مُشَاهَدَتِهَا مِنَ الْفَرْعِ وَالْجَزَعِ مَا لَوْ قُسِمَ عَلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ لَنَقَصَ [لِنَعْضٍ] عَلَيْهِمْ نَعِيمَهَا وَ هِيَ السَّاعَةُ الَّتِي عَصَى فِيهَا رَبَّهُ

سپس صندوقچه دیگری را باز می کنند و می بیند که پر از تاریکی و بوی بد بسیار ناراحت کننده است، در آن هنگام چنان ناله و حالت دردناکی پیدا می کند که اگر آن ناراحتی را به تمام اهل بهشت تقسیم کنند، لذت درک نعمت های بهشتی برای آنها نقصان می یابد، آن ساعتی است که در آن، خدای تعالی را معصیت نموده است.

ثُمَّ يُفْتَحُ لَهُ خِرَازَةٌ أُخْرَى فَيَرَاهَا خَالِيَةً لَيْسَ فِيهَا مَا يَسُرُّهُ وَ لَا يَسُوؤُهُ وَ هِيَ السَّاعَةُ الَّتِي نَامَ فِيهَا أَوْ اشْتَعَلَ فِيهَا بِشَيْءٍ مِنْ مُبَاحَاتِ الدُّنْيَا فَيَنَالُهُ مِنَ الْعُذْبِ وَالْأَسْفِ عَلَى فَوَاتِهَا - حَيْثُ كَانَ مُتَمَكِّنًا مِنْ أَنْ يَمْلَأَهَا حَسَنَاتٍ مَا لَا يُوصَفُ

وَ مِنْ هَذَا قَوْلُهُ تَعَالَى ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ.

پس از آن صندوقچه دیگری را باز می کنند و مشاهده می کند که کاملاً خالی است، یعنی محتوای آن نه باعث خوشحالی او می شود و نه باعث آزار او، این ساعتی است که در آن خوابیده و یا به کارهای مباح دنیا مشغول شده است، در این لحظه است که احساس خسارت می کند و تاسف می خورد که چرا از آن فرصت های سرنوشت ساز بهره نبرده، در صورت که می توانست آنها را پر از کارهای نیک و نور و سروری کند که قابل توصیف نباشد.

بعد می فرماید: به همین خاطر است که قرآن کریم قیامت را روز تغابن نامیده است.

بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۶۲، ح ۱۵

لذا اگر یک ساعت از عمرمان هم، بدون اخلاص سپری کرده باشیم، قطعاً فردای قیامت، برای ما ندامت و پشیمانی خواهد بود. بلکه بالاتر این، نه تنها درسمان، بلکه حتی غذا خوردمان نیز، بدون نیت نباشد. عرض کنیم که بارخدا! غذا می خورم، نیرو بگیرم تا تکالیفم را انجام بدهم قربه الی الله. همین غذا خوردن ما هم می شود عبادت! حتی خوابمان را عبادت کنیم. عرض کنیم خدا! من می خوابم تا تجدید نیرو بکنم و تکالیفم را انجام بدهم. این خواب، می شود عبادت!

در وصایای نبی مکرم به «اباذر»، می خوانیم که حضرت فرمود:

« يَا أَبَاذَرٍّ لَيْكُنْ لَكَ فِي كُلِّ شَيْءٍ نِيَّةٌ حَتَّى فِي الْأَكْلِ وَالنَّوْمِ »

ای اباذر! در تمام امور زندگی، نیت داشته باش، حتی در خوردن و خوابیدن.

مجموعه ورام، ج ۲، ص ۵۸

دوستان عزیز این «اخلاص» را حفظ کنید، و اگر بتوانید همت کنید و تلاش کنید که چهل روز از زندگیتان به اخلاص بگذرد، یعنی از ابتدای صبح که بیدار می شوید، تا آخرین لحظه ای که می خواهید بخوابید، به اخلاص بگذرد، اگر این اتفاق در زندگی من و شما بیافتد، بعد چهل روز می شویم مصداق این روایت امام رضا (سلام الله علیه) که فرمود:

«مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً إِلَّا جَرَتْ يَتَابِعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ.»

هیچ بنده ای چهل روز، امور خود را برای خدا خالص نمی کند مگر اینکه چشمه های حکمت از قلب او به زبان او جاری می شود.

عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۶۹، ح ۳۲۱

البته این علم و حکمتی که بر زبان جاری می شود، از نوع علوم تحصیلی و تحصیلی نیست، تدریسی و تدریسی نیست! آن علم، علم دیگری است که خداوند می فرماید:

[وَاتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ]

از مخالفت فرمان خداوند بپرهیزید و خداوند شما به شما تعلیم می دهد.

سوره بقره (۲): آیه ۲۸۲

خداوند متعال در اینجا نمی گوید که بروید درس بخوانید تا من شما را تعلیم دهم، بلکه دستور به رعایت تقوا می دهد تا از علم الهی، که علم لدنی هست، برخوردار شوید.

از خدای عالم بخواهیم که ان شاءالله به ما «اخلاص» بدهد. زیرا «اخلاص» یک نعمت الهی است که خداوند به هر کسی عنایت نمی کند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از جبرئیل نقل کرده که او هم از خدای متعال روایت نموده که فرمود:

«الإِخْلَاصُ سِرٌّ مِنْ أَسْرَارِي اسْتَوْدَعْتُهُ قَلْبَ مَنْ أَحْبَبْتُ مِنْ عِبَادِي»

اخلاص سِرّی از اسرار من که در قلب هر کس که او را دوست بدارم ودیعه می گذارم.

بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۴۹، ح ۲۴، مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۰۱، ح ۹۲

اگر «اخلاص» را به ما دادند، مثل این است که همه چیز را داده اند. ولی اگر اخلاص در ما نباشد، این عبادتها و درسها و بحثها، شاید خدای ناکرده، وبال گردن ما باشد.

موضوع «تقیه»؛ بحث درسی، در سال جدید تحصیلی...

با توجه به صحبت‌هایی که قبلاً با دوستان داشتیم، و مشورت‌هایی که انجام دادیم، بنا شد که امسال، بحث بسیار مهم و چالش برانگیز «تقیه» را مطرح بکنیم.

بحث «تقیه»، از بحث‌های اساسی و ریشه‌ای است که از دیرباز مورد توجه بوده است. یکی از علل و عواملی که وهابی‌ها و بعضاً افراطی‌های اهل سنت، شیعه را متهم به «دروغ» و «نفاق» می‌کردند و الآن نیز متهم می‌کنند، همین مسئله «تقیه» است.

من در ابتداء، تلاش می‌کنم که شبهاتی که وهابیت، در طول تاریخ، در حوزه «تقیه» نسبت به شیعه داشتند را، موضوع بندی کنم و خدمت دوستان عرض بکنم.

ما با همکاری بعضی از دوستانمان در مرکز «ابحاث عقائديه»، حدود هشت هزار شبهه، نسبت به عقاید و باورهای شیعه جمع کردیم. من همین دیشب که داشتم شبهات تقیه را که از قرن سوم و چهارم، متوجه شیعه کرده بودند را می‌دیدم، دیدم که وهابیت، حدود ۴۵۰ مورد شبهه، فقط در حوزه «تقیه» به شیعه دارند.

حالا شما حساب کنید از این ۴۵۰ شبهه، ۴۳۰ شبهه کنار برود، بیست شبهه اساسی در مورد تقیه، از ناحیه وهابیت مطرح است که اذهان جوانان ما را متزلزل می‌کند، اهل سنت را نسبت به شیعه بدبین می‌کند و زمینه قتل شیعه را فراهم می‌کند؛ لذا ما به صورت جدی، باید به آنها پاسخ بدهیم.

امروز وهابیت، بر همین اساس اعلام می‌کند که شیعیان می‌گویند که:

«إِنَّ تِسْعَةَ أَغْشَارِ الدِّينِ فِي التَّقِيَّةِ وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ»

نه دهم دین در تقیه است و هر که تقیه ندارد دین ندارد».

شیعه معتقد به «تقیه» است، تقیه هم «نفاق» است، پس شیعه «منافق» است، و کشتن منافق هم واجب است، پس قتل شیعه واجب است!! ببینید که این وهابی ها، از کجا به کجا می رسند؟! شما اگر صحبت های این تکفیری ها را ملاحظه کنید، در برخی موارد، یکی از اتهاماتی که به شیعه می زنند، و شیعه را به خاطر آن، «مهدورالدم» اعلام می کنند، بحث اعتقاد شیعه به «تقیه» است.

بُتی به نام «ابن تیمیه»!!

در ابتدای بحث، من نکاتی را از «ابن تیمیه» که در حقیقت خدا و همچنین پیغمبر وهابیت است را، در مورد مسئله «تقیه» بیان می کنم. چرا که الآن وهابی ها، برای سخنان «ابن تیمیه»، بیش از سخنان نبی مکرم، ارزش قائل هستند!

من این مطلب را بارها گفته ام که در یکی از این سایتهای وهابی ها، نوشته بودند که «ابن تیمیه» گفته است که «توسل» شرک است، اگر پیغمبر اکرم زنده بشود، و از قبر بیرون بیاید و بگوید که توسل جایز است، ما از او نمی پذیریم!!

به تعبیر یکی از مراجع بزرگوار، «ابن تیمیه»، الآن «بت» شده است. و حوزه های علمیه باید این «بت» را بشکنند. لذا اگر دوستان هزاران ساعت هم در فساد عقیده ابن تیمیه، کار بکنند، به نظر من کم کار کرده اند!

کار کردن در زمینه فساد اعتقادی «ابن تیمیه»، و افشای سخنان و نظرات ضد قرآنی و ضد سنتی و ضد اهل بیته «ابن تیمیه»؛ و اثبات نفاق، یا کفر «ابن تیمیه»، از مصادیق اتمّ این آیه قرآن است که می فرماید:

[فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ]

با پیشوایان کفر پیکار کنید

سوره توبه (۹): آیه ۱۲

کفر «ابن تیمیه» اجماعی است!

ما خودمان در بحث های ماهواره ای، وقتی می بینیم که این وهابی ها دارند قدری بی حیایی می کنند، ما می آییم حرف های علمای بزرگ اهل سنت را در نفاق و کفر «ابن تیمیه» مطرح می کنیم. حتی کلام «حصنی دمشقی» را که ادعای اجماع می کند بر کفر «ابن تیمیه» را نقل می کنیم که می گوید:

«فصار کفره مجمعاً علیه»

کفر «ابن تیمیه» اجماعی است.

دفع شبه من شبه و تمرّد، حصنی دمشقی ج ۱ ص ۴۵

این طرح نظرات علمای اهل سنت، اینها را آتش می زند و جگر و قلب و مغز اینها را می سوزاند. و این یکی از بهترین راه های ساکت کردن وهابی هاست. زیرا «ابن تیمیه» برای وهابیت، از خطوط فوق قرمز است، لذا هر کجا که احساس بکنند ما وارد می شویم، از بی حیایی های خود دست می کشند.

«ابن تیمیه» از هفتاد و سه فرقه اسلامی خارج است!

ما قبلاً برخی از این نظرات علمای اهل سنت را در مورد انحراف «ابن تیمیه»، مطرح کرده ایم که به عنوان نمونه، جناب «سبکی»، که از استوانه های علمی اهل سنت است، در مورد انحراف «ابن تیمیه» می گوید:

«لما احدث ابن تیمیه ما احدث في اصول العقائد ونقض من دعائم الاسلام الاركان والمعاهد بعدا ان كان مستترا بتبعية الكتاب والسنة مظهرا انه داع الي الحق هاد الي الجنة فخرج عن الاتباع الي الابتداع وشذ عن جماعة المسلمين بمخالفة الاجماع ... فلم يدخل في فرقة من الفرق الثلاثة والسبعين التي افرقت عليها الامة ...»

ابن تیمیه بدعت هایی در اصول عقائد گذاشته و پایه های اسلامی و ارکان دینی را نابود کرده و به مردم چنین وانمود کرده که ایشان به حق دعوت می کند و حال آن که ابن تیمیه بدعت گذار است تا این که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) متابعت کرده باشد و با اجماع مسلمین مخالفت نموده. ابن تیمیه با این کارش ابن تیمیه از هفتاد و سه

فرقه هم بیرون رفت. یعنی اگر حتی کسی بگوید ابن تیمیه رافضی است یا این که از خوارج است را هم شامل نمی شود و از همه این فرق خارج است .

سبکی ، الدرر المظییه فی الرد علی ابن تیمیه ، ص ۷

یعنی «ابن تیمیه» نه سنی است، نه شیعه است، نه از خوارج است، نه از نواصب است و... بلکه از دایره اسلامی بیرون است!

«شیطان» امام «ابن تیمیه»!

یا تعبیر «حصنی دمشقی» این است که درباره «ابن تیمیه» می گوید:

«إمامهُ الشَّيْطَانُ...»

امام و پیشوای ابن تیمیه شیطان است.

دفع شبهه من شبهه و تمرد، حصنی دمشقی ج ۱ ص ۹۵

البته من این سخن آقای حصنی را قبول ندارم. زیرا این «ابن تیمیه» بود که امام شیطان بود! ما در روایات داریم که شیطان از بعضی ها قرض می گیرد. و «ابن تیمیه» از آنهایی است که شیطان از او قرض می گیرد. چون افسادی که «ابن تیمیه» داشت، شاید شیطان هم به ذهنش نمی رسید!

اخيراً برخی از شیعیان کویت یک کتاب کوچکی نوشته اند، در مورد نظرات علمای اهل سنت، در مورد «ابن تیمیه»، با نام «اقوال علمای اهل سنت فی ابن تیمیه» که خوب است دوستان ببینند. این کتاب در اینترنت هم است.

توهین صریح «ابن تیمیه» به اهل سنت!

«ابن تیمیه» کسی است که در «منهاج السنة» و یا «مجموع فتاوی» و... سخنان فراوانی دارد بر ضد قرآن و اهل سنت. او تمام اهل سنت را چه شافعی، چه حنفی، چه مالکی، و چه حنبلی؛ همه را کافر می داند:

«وَأَصْلُ الْمَذْهَبِ إِتْمَانُ بَدْعِهِ زِنَادِقَةٌ مُنَافِقُونَ، مُرَادُهُمْ إِفْسَادُ دِينِ الْإِسْلَامِ»

اصلا این مذهب؛ مذهب حنفی و حنبلی و مالکی و شافعی؛ اینها را «زندیقها» و «منافقون» تأسیس کرده اند! و مرادشان فاسد کردن دین اسلام است.

منهاج السنه ج ۶ ص ۳۰۳

وی در جای دیگری به صراحت می گوید:

«فَإِنَّهُ مَتَى اعْتَقَدَ أَنَّهُ يَجِبُ عَلَى النَّاسِ اتِّبَاعُ وَاحِدٍ بَعِيْنِهِ مِنْ هَؤُلَاءِ الْأَئِمَّةِ دُونَ الْإِمَامِ الْآخِرِ فَإِنَّهُ يَجِبُ أَنْ يُسْتَتَابَ، فَإِنْ تَابَ وَإِلَّا قُتِلَ.»

اگر کسی معتقد باشد که از بین این ائمه فقط پیروی از یکی از آنها واجب است نه دیگران؛ واجب است چنین شخصی توبه داده شود اگر توبه نکرد باید کشته شود.

الفتاوی الکبری ج ۲ ص ۴۴۹

اگر این مطالب «ابن تیمیه»، به گوش آنهائی که از وی دفاع می کنند برسد، شاید متذکر شوند. شاید آنگونه که خلبان اردنی را آتش زدند، آتش نمی زدند. چون آنها اول فتاوی ابن تیمیه را خواندند و بعد آن خلبان را آتش زدند. همین چند هفته قبل، تعدادی از شیعیان را بنزین ریختند و زنده زنده آتش زدند و سوزاندند. قبل از آتش زدن، آن طرف برگشت و فتاوی ابن تیمیه را خواند و گفت که ما طبق فتاوی ابن تیمیه عمل می کنیم! در حقیقت، جنایاتی که الآن هم در جهان اسلام، توسط داعشی ها و تکفیری ها صورت می گیرد، همه مستند می شود به سخنان «ابن تیمیه».

لذا با این جایگاهی که «ابن تیمیه» در نزد اهل سنت و وهابیت دارد، ما هر کجا که می خواهیم اهم شبهات را پاسخ بدهیم، در ابتدا می رویم سراغ «ابن تیمیه» و سخن او را در زمینه شبهه مورد نظر بیان می کنیم.

نظر «ابن تیمیه» در مورد «تقیه»

«ابن تیمیه» در کتاب «منهاج السنه»، در همان اوایل جلد اول، در موارد متعددی، «شیعه» را به «یهود» و «نصاری» تشبیه می کند و مواردی از وجه شبه شیعه به یهودی ها و مسیحی ها را بیان می کند. وی یکی از آن مورد را «تقیه» می شمارد و می گوید:

«وَمِثْلُ اسْتِعْمَالِهِمُ التَّقِيَّةَ، وَ إِظْهَارِ خِلَافِ مَا يُبْطِنُونَ مِنَ الْعَدَاوَةِ مُشَابَهَةً لِيَهُودِ»

شیعیان مثل یهودیان، تقیه را استعمال می کنند. و خلاف آن عداوتی را که نسبت به مسلمانان در دل دارند، اظهار می کنند.

منهاج السنه، ج ۱، ص ۳۸

در جای دیگر این کتاب می گوید:

«وَأَمَّا الرَّافِضَةُ، فَأَصْلُ بِدْعَتِهِمْ عَنْ زَنْدَقَةٍ، وَ الْحَادِ، وَ تَعَمُّدُ الْكُذِبِ كَثِيرٌ فِيهِمْ، وَ هُمْ يُقْرُونَ بِذَلِكَ حَيْثُ يَقُولُونَ: دِينُنَا التَّقِيَّةُ، وَ هُوَ أَنْ يَقُولَ أَحَدُهُمْ بِلِسَانِهِ خِلَافَ مَا فِي قَلْبِهِ، وَ هَذَا هُوَ الْكُذِبُ وَ النِّفَاقُ»

اصل و ریشه بدعتهای شیعیان، زندقه و الحاد و کفر است. و عمداً دروغ گفتن در میان ایشان زیاد است و خودشان هم به این مسئله اقرار دارند چرا که می گویند دین ما تقیه است! تقیه یعنی سخنی را بر خلاف آنچه در دل دارد بر زبان جاری کند. و این همان دروغ و نفاق است.

منهاج السنه، ج ۱، ص ۶۸

در جای دیگر این کتاب، اینگونه به شیعه می تازد:

«وَ غَامَةُ عَلَامَاتِ النِّفَاقِ وَ أَسْبَابِهِ لَيْسَتْ فِي أَحَدٍ مِنَ أَصْنَافِ الْأُمَّةِ أَظْهَرَ مِنْهَا فِي الرَّافِضَةِ، حَتَّى يُوجَدَ فِيهِمْ مِنَ النِّفَاقِ الْغَلِيظِ الظَّاهِرِ مَا لَا يُوجَدُ فِي غَيْرِهِمْ. وَ شِعَارُ دِينِهِمُ التَّقِيَّةُ الَّتِي هِيَ أَنْ يَقُولَ بِلِسَانِهِ مَا لَيْسَ فِي قَلْبِهِ، وَ هَذَا عَلَامَةُ النِّفَاقِ.»

نشانه‌ها و اسباب نفاق، در هیچ صنفی از اصناف امت اسلامی، به اندازه مذهب شیعه وجود ندارد. حتی نفاق شدید و آشکاری که در شیعه هست، در غیر شیعه وجود ندارد. و اساساً شعار دینشان تقیه است. تقیه یعنی سخنی را بر خلاف آنچه در دل داری بر زبان جاری کنی و این نشانه نفاق است.

منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۵۱

در جائی دیگر می گوید:

«رَأْسُ مَالِ الرَّافِضَةِ التَّقِيَّةُ، وَهِيَ أَنْ يُظَهَرَ خِلَافَ مَا يُبْطِنُ كَمَا يَفْعَلُ الْمُنَافِقُ»

اساس تمایلات شیعه، تقیه است. و تقیه این است که خلاف آنچه در دل پنهان داری، اظهار کنی. همانگونه که منافق انجام می دهد.

منهاج السنه، ج ۶، ص ۴۲۱

یکی از ترفندهای همیشگی «ابن تیمیه»، این است که وقتی می خواهد دروغی را به مخاطب خود بیاوراند، می گوید: «اهل العلم» اینگونه گفتند...!، «ائمہ دین» اینگونه گفتند...!، «اجماع اهل العلم» این است...! یعنی می آید به حرف دروغ و خلاف خودش، یک رنگ اجماعی می زند.

معمولاً وقتی کسی بخواهد دروغی را به دیگران بقبولاند، می آید و آن سخن را به بزرگان مورد قبول او نسبت می دهد. فلان آیه الله اینچنین گفت...! امام صادق اینچنین گفت...! چون این افراد مورد قبول جامعه هستند، می آید و از طریق اینها می خواهد که دروغ خود را به خورد جامعه بقبولاند.

افشای دروغ «ابن تیمیه» در حدیث «طیر»!

«ابن تیمیه» هم از این قماش افراد است. یکی از روشهایی که او دارد مخصوصاً در منهاج السنه خودش، حرفی را که نقل می کند، در مورد صحت آن سخن، ادعای اجماع می کند. یا بعضاً دروغ های بسیار شاخ دار را به بزرگان دین نسبت می دهد که انسان تعجب می کند! به عنوان نمونه، وی در «منهاج السنه» می نویسد:

«أَنَّ حَدِيثَ الطَّيْرِ مِنَ الْمَكْذُوبَاتِ الْمَوْضُوعَاتِ عِنْدَ أَهْلِ الْعِلْمِ، وَ الْمَعْرِفَةِ بِحَقَائِقِ النَّقْلِ»

همانا حدیث طیر، در نزد اهل علم و معرفت به حقایق روایات، از دروغ ها و از جعلیات است.

منهاج السنه، ج ۷، ص ۳۷۱

این در حالی است که حدیث «طیر» از احادیث مشهور بین اهل سنت و شیعه است. اگر نگوئیم متواتر است، حداقل مستفیض است. و یکی از بهترین فضیلت‌های امیرالمؤمنین است. در حقیقت با این روایت ثابت می شود که محبوب ترین خلایق در نزد خدای متعال، امیرالمؤمنین است:

«عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ كَانَ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طَيْرٌ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ انْتِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَا كُلُّ مَعِي هَذَا الطَّيْرِ، فَجَاءَ عَلِيٌّ فَأَكَلَ مَعَهُ»

انس بن مالک می گوید: روزی در نزد رسول خدا مرغ بریانی قرار داشت، پس پیغمبر فرمود: بارخدا! محبوب ترین مخلوق خودت را به سوی من بفرست تا با من این مرغ را بخورد. پس علی وارد شد و با پیغمبر آن مرغ را خوردند.

سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۶، ح ۳۷۲۱؛ جامع الاصول جزری، ج ۸، ص ۶۵۳، ح ۶۴۹۴؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۵۴؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۷، ص ۱۹۱

«ابن تیمیه» می گوید که این حدیث «طیر» دروغ است. و دروغ بودن را هم به اهل علم و معرفت نسبت می دهد و یکی از آن اهل علم و معرفت به حدیث را «حاکم نیشابوری» بیان می کند و می گوید:

«وَسُئِلَ الْحَاكِمُ عَنْ حَدِيثِ الطَّيْرِ فَقَالَ: لَا يَصِحُّ»

از حاکم نیشابوری در مورد این حدیث سؤال شد، گفت: صحیح نیست!

منهاج السنه، ج ۷، ص ۳۷۲

این دروغ بزرگ «ابن تیمیه» در حالی است که محقق کتاب منهاج السنه، مچ ابن تیمیه را گرفته و او را رسوا ساخته و در پاورقی آورده است که این روایت را حاکم نیشابوری نقل کرده است و تصحیح نیز نموده است:

«هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ عَلَى شَرْطِ الشَّيْخَيْنِ وَ لَمْ يُخْرِجَاهُ، وَ قَدْ رَوَاهُ عَنْ أَنَسِ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ زِيَادَةً عَلَى ثَلَاثِينَ نَفْسًا، ثُمَّ صَحَّتِ الرَّوَايَةُ عَنْ عَلِيٍّ وَ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ وَ سَفِينَةَ»

این حدیث بنا بر شرط مسلم و بخاری صحیح است ولی نقل نکرده اند. در حالی که جماعتی از اصحاب که بیش از سی نفر می شوند، این روایت را از انس، نقل کرده اند. سپس این روایت از علی، ابوسعید خدری و سفینه نیز با سند صحیح نقل شده است.

المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۱، ح ۴۶۵۰

«ابن تیمیه» حرانی دروغ پرداز، می گوید که این حدیث را هیچ کسی نقل نکرده است. ولی شما مشاهده می کنید که «حاکم» می گوید که بیش از سی نفر این حدیث را از «انس بن مالک» نقل کرده اند. حتی طرق دیگری غیر از «انس» را برای این روایت ذکر کرده است. مثل امیرالمؤمنین، ابوسعید خدری و سفینه.

«هیثمی» نیز این روایت «طیر» را نقل می کند و در پایان می گوید:

«رَوَاهُ الْبَزَّازُ وَ الطَّبْرَانِيُّ بِاخْتِصَارٍ، وَ رَجَالُ الطَّبْرَانِيِّ رَجَالُ الصَّحِيحِ غَيْرَ فِطْرِ بْنِ خَلِيفَةَ، وَ هُوَ ثِقَّةٌ»

این روایت را بزار و طبرانی نقل کرده اند و رجال طبرانی رجال صحیحی هستند به غیر از فطر ابن خلیفه که او نیز ثقه است.

مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۶، ح ۱۴۷۲۶

«ذهبی» نیز در «تاریخ الاسلام» بعد از نقل حدیث، می نویسد:

«هذه الحکایة سندھا صحیح»

سند این روایت طیر، صحیح است.

«طبرانی» نیز این روایت را با سند صدر در صد صحیح نقل کرده است.

«حَدَّثَنَا عُبَيْدُ الْعِجْلِيُّ، ثنا إِبرَاهِيمُ بْنُ سَعْدِ الْجَوْهَرِيُّ، ثنا حُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثنا سُلَيْمَانُ بْنُ قَرْمٍ، عَنْ فُطْرِ بْنِ خَلِيفَةَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نُعْمٍ، عَنْ سَفِينَةَ، مَوْلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أُتِيَ بِطَيْرٍ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ ائْتِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَا كُلُّ مَعِي مِنْ هَذَا الطَّيْرِ»، فَجَاءَ عَلِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ»

عبدالرحمن بن ابی نعیم از سفینه نقل کرده است که روزی پیامبر مرغی را آورد و گفت: خدایا محبوب ترین مخلوق خودت را به سوی من بفرست تا با من این مرغ را بخورد. پس علی وارد شد.

المعجم الكبير، ج ۷، ص ۸۲، ح ۶۴۳۷

لذا عزیزان این نکته را توجه داشته باشند که یکی از ترفندهایی که امروز وهابی ها دارند، و از این امام شیطانشان، به یادگار برده اند، همین است که وقتی بخواهند مطلبی را به مخاطبشان بقبولانند، و به طرف تحکیم کنند، مطلب را نسبت می دهند به علما و محدثین و فقهاء بزرگ خودشان.

ابطال نظر «محمد بن عبدالوهاب» در مورد شرک بودن «توسل»

خود «محمد بن عبدالوهاب» را شما نگاه بکنید، وقتی می خواهد بگوید که «توسل» شرک است، ادعای اجماع بر این مسئله می کند:

«إجماع المذاهب كلهم، على أن من جعل بينه وبين الله وسائط يدعوهم، أنه كافر مرتد، حلال المال و الدم»

اجماع تمام مذاهب بر این است که کسی که بین خود و خدایش واسطه قرار می دهد و آنها را می خواند، کافر و مرتد است و مال و خونس حلال است.

الدرر السنية في الأجوبة النجدية ج ۱۰ ص ۱۰۰؛ مجموعه مؤلفات محمد بن عبدالوهاب، ج ۵، ص ۱۴۷

این ادعای اجماع بر بطلان توسل، در حالی است که «توسل» یک امر قرآنی است. خداوند متعال در سوره «مائده» می فرماید:

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید پرهیزگاری پیشه کنید و وسیله‌ای برای تقرب به خدا انتخاب نمائید و در راه او جهاد کنید باشد که رستگار شوید.

سوره مائده(۵): آیه ۳۵

در سوره «اسراء» نیز اینگونه می فرماید:

[أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ]

آنها کسانی هستند که خودشان وسیله‌ای (برای تقرب) به پروردگارشان می طلبند، وسیله‌ای هر چه نزدیکتر

سوره اسراء(۱۷): آیه ۵۷

یا در سوره مبارکه «یوسف» آمده است که:

[قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ _ قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ]

گفتند پدر! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطاکار بودیم. گفت به زودی برای شما از پروردگارم آمرزش می طلبم که او غفور و رحیم است.

سوره یوسف(۱۲): آیه ۹۷

و همچنین در سوره مبارکه «نساء» می فرماید:

[وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا]

ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر به این منظور که به فرمان خدا از وی اطاعت شود، و اگر این مخالفان هنگامی که به خود ستم می‌کردند (و فرمانهای خدا را زیر پا می‌گذازدند) به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر هم برای آنها استغفار می‌کرد خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.

سوره نساء(۴): آیه ۶۴

بنابراین همان گونه که ملاحظه می‌کنید، بحث توسل، و جواز توسل، یک مسئله قرآنی است که آیات متعددی بر این مسئله دلالت می‌کند. و این آقا که با قاطعیت می‌گوید که اجماع مذاهب بر این است که توسل شرک است، حرف بی‌اساس و بی‌منطق و ترفندی است برای اقناع مخاطب.

«محمد بن عبدالوهاب»، این روش ننگین را، از استادش «ابن تیمیه» به ارث برده است که وقتی دروغ می‌گوید، دروغ بزرگ می‌گوید، بعد آن را به بزرگان هم نسبت می‌دهد تا مطلب خودش را به مخاطب خود بقبولاند.

ما این بحث‌ها، و شبهاتی که وهابیت در مورد «تقیه» دارند را، طبقه بندی کرده ایم که ان شاءالله به مرور می‌خوانیم. در ادامه خواهیم گفت که ما در قرآن آیاتی داریم برای اثبات مشروعیت تقیه و اینکه اصلاً بحث تقیه، بحث شیعه و سنی نیست بلکه یک بحث قرآنی است. و همچنین در «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» روایاتی در مشروعیت «تقیه» داریم که بیان خواهیم کرد.

بالتر از همه اینها، ما روایات صریحی داریم که پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) تقیه را به کار می‌بردند. یعنی در حقیقت، قبل از آنکه شیعه، «تقیه» را رعایت کند، خود نبی مکرم اسلام پیش قراول عمل به تقیه بوده است. قرآن هم که می‌فرماید:

[لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ]

برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود.

سوره احزاب(۳۳): آیه ۲۱

ماشاید متجاوز از پنجاه مورد از صحابه داریم، که تقیه را به کار می بردند. با همه اینها، این «ابن تیمیه» می گوید که: شعار شیعیان، تقیه است، تقیه هم نفاق است منافق هم واجب القتل است!

والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه دوم ۹۴/۰۶/۲۲

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۲) - مشروعیت تقیه در قرآن، سنت و سیره صحابه!

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاه على رسول الله و على آله آل الله لا سيما على مولانا بقيه الله و اللعن الدائم على اعداءهم اعداء الله الى يوم لقاء الله.

بحث ما در رابطه با «تقیه» بود، که عرض کردیم یکی از شبهاتی که وهابیت از دیر زمان، متوجه فرهنگ تشیع کرده اند، اعتقاد شیعه به «تقیه» است. این آقایان تقیه را نفاق می دانند، و از این طریق شیعه را منافق، منافق هم قتلش واجب، پس نتیجه می گیرند که شیعه قتلش واجب است! در حقیقت، یکی از اسباب تکفیر، که در دست وهابیت است، همین مسئله «تقیه» است.

در جلسه دیروز، عباراتی را از «ابن تیمیه حرانی»، که در حقیقت رهبر و نظریه پرداز وهابیت است، و وهابیت در حد پیغمبر، بلکه بالاتر از پیغمبر به او عقیده دارند، را عرض کردیم.

ما برای اینکه مسئله تقیه، خوب برای آقایان مشخص شود، مجبور هستیم که برخی مطالب و نکته های کلیدی را مدام تکرار کنیم تا مسئله در ذهن عزیزان باشد.

نکته اول: مشروعیت «تقیه» در قرآن کریم:

نکته اول این است که همانگونه که دیروز هم اشاره کردیم، «تقیه» یک بحث قرآنی است. و هیچ ارتباطی به شیعه و سنی ندارد.

آیه اول: خدای متعال در سوره «آل عمران» به صراحت می فرماید:

[لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً]

افراد با ایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند، و هر کس چنین کند، هیچ رابطه‌ای با خدا ندارد (و پیوند او بکلی از خدا گسسته می‌شود)، مگر اینکه از آنها به پرهیزد (و به خاطر هدفهای مهم تری تقیه کنید).

سوره آل عمران (۳): آیه ۲۸

این آیه در حقیقت می فرماید که زیر بار حکومت کفر رفتن حرام است، مگر اینکه از روی تقیه باشد! اظهار محبت به کفار حرام است، مگر از روی تقیه!

در ادامه مباحث، تقسیم بندی تقیه را خدمت دوستان عرض خواهیم کرد که، ما «تقیه خوفی» داریم و «تقیه مداراتی». این آیه هم تقیه خوفی را شامل می شود و هم تقیه مداراتی را.

یک نفر از کفار می ترسد، به جانش، به مالش و به آبرویش از او می ترسد، لذا به او اظهار مودت می کند، یعنی تقیه خوفی، قرآن می گوید که اشکالی ندارد. یا نه، اظهار محبت می کند تا آنها را نرم کند برای جذب به اسلام، یعنی تقیه مداراتی، اطلاق این آیه، هر دو را شامل می شود.

آیه دوم: این آیه در رابطه با جناب «عمار» است. می فرماید:

[مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ]

کسانی که بعد از ایمانشان به خدا کافر شوند (مجازات می شوند) بجز آنها که تحت فشار واقع شده اند در حالی که قلبشان با ایمان، آرام است.

سوره نحل (۱۶): آیه ۱۰۶

این آیه صراحت دارد در اظهار کفر انسان با ایمان از روی تقیه. شما می گوئید که شیعیان از روی تقیه پشت سر اهل سنت نماز می خوانند، و این درست نیست! خب شما آیه قرآن را ببینید که می گوید اگر کسی از روی تقیه، و برای حفظ جان، کلمه کفر را بر زبان جاری کند، ایرادی ندارد.

این آیه مطلق هم هست. می فرماید: «مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ»؛ فرقی نمی کند که از چه کسی مکره بشود، هم تقیه از کفار را می گیرد و هم از دیگر مسلمانان را. در حقیقت این آیه یک ملاکی را به ما می دهد. و آن خوف بر جان و مال و... است. از هر کس که باشد فرقی نمی کند.

شارع مقدس می گوید که شراب نخورید چون مست کننده است. این مست کردن یک ملاک است. و تمام موارد را شامل می شود. خمر باشد، نبيذ باشد و یا عسیر باشد، فرقی نمی کند. وقتی مست کنندگی آن ثابت شد، حرمتش ثابت می شود.

فتوای لجنه دائم افتاء عربستان، بر مشروعیت تقیه!

«اللجنة الدائمة للبحوث العلمية و الإفتاء» بالاترین مقام فتوای وهابیت در کره زمین است. یعنی تمام وهابیت، مسائل شرعی خودشان را از این مرکز سؤال می کنند. در رأس این لجنه هم، «مفتی اعظم» قرار دارد. می نویسد:

«إن اعترض عليه المصلون بالمسجد و خشي أن تحدث فتنة من وضع يده اليمنى على اليسرى في الصلاة و أن ينشأ عن ذلك ضرر ترك القبض أرسل يديه اتقاء للفتنة و الضرر، و لا يجوز له أن يتخلف عن الجماعة و يصلي في بيته»

فردی وارد مسجدی می شود و می ترسد که از قرار دادن دست راست بر روی دست چپ (تکتف) فتنه ای و مشکلی برای او ایجاد بشود، و ضرری متوجه او بشود، در اینجا باید دست باز نماز بخواند، تا ضرری متوجه او نشود. و جایز نیست که از جماعت تخلف کند و در خانه اش نماز بخواند.

آیه سوم: خداوند متعال در سوره «غافر» می فرماید:

[وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ...]

و مرد مؤمنی از فرعونیان که ایمان خود را پنهان می داشت گفت...

سوره غافر (۴۰): آیه ۲۸

نکته دوم: مشروعیت «تقیه» در روایات:

در کنار آیات قرآن کریم که به صراحت مسئله تقیه را مطرح کرده بود و به آن مشروعیت بخشیده بود، روایات فراوانی از شیعه و سنی نیز داریم که بر مشروعیت تقیه دلالت دارند. که به بخشی از این روایات اشاره می کنیم:

الف) روایات شیعه

روایات بسیاری از طریق اهل بیت (علیهم السلام) درباره «تقیه» وارد شده است که از حد استفاضه تجاوز می کند؛ اگر نگوییم که به حد تواتر معنوی می رسد. تا جایی که مرحوم «شیخ حر عاملی» (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب وسائل الشیعه، ۱۲۸ روایت را در ضمن ۱۳ باب جمع آوری کرده است. از میان این همه روایت به طور اختصار فقط به چند روایت اشاره می کنیم:

حضرت امام صادق (سلام الله علیه) فرمودند:

«إِنَّ تَسْعَةَ أَغْشَارِ الدِّينِ فِي التَّقِيَّةِ وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ»

همانا نه دهم (۹۰٪) دین در تقیه است. و کسی که تقیه ندارد، دین ندارد.

کافی، ج ۲، ص ۲۱۷، باب التقیه، ح ۲

حضرت امام باقر (سلام الله علیه) فرمودند:

«التَّقِيَّةُ مِنْ دِينِي وَ دِينِ آبَائِي وَ لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ»

تقیه جزء دین من، و دین پدران من است و کسی که تقیه ندارد، ایمان ندارد.

کافی، ج ۲، ص ۲۱۹، باب التقیه، ح ۱۲

ب) روایات اهل سنت:

در کنار روایات شیعه بر مشروعیت تقیه، ما چند نمونه هم از کتب اهل سنت انتخاب کردیم. به عنوان نمونه، «بخاری» نقل کرده است که عایشه همسر پیامبر، از ایشان سؤال می کند که آیا «حجر اسماعیل»، داخل در «بیت» است یا نیست؟

دوستانی که حج مشرف شده اند می دانند که خانه خدا به صورت یک چهارگوش است که در قسمت غربی آن، محوطه ای به اندازه بیست متر مربع هست، که به آن «حجر اسماعیل» می گویند. در طواف به دور خانه خدا، همه معتقد هستند که طواف باید بیرون حجر اسماعیل باشد. و اگر طواف داخل «حجر» باشد، طواف باطل است. زیرا حجر اسماعیل جزء خانه خدا است. و طواف در درون خانه خدا صحیح نیست.

روایت «صحیح بخاری»:

«عایشه» می گوید که از پیامبر پرسیدم که آیا حجر اسماعیل، جزء «بیت» است یا جزء «بیت» نیست؟ پیامبر در جواب من فرمود: بله جزء بیت است. گفتم: پس چرا دستور نمی دهید که آن را داخل در «بیت» بکنند؟ پیغمبر فرمود:

«يَا عَائِشَةُ، لَوْلَا أَنَّ قَوْمَكَ حَدِيثُ عَهْدٍ بِجَاهِلِيَّةٍ لَأَمَرْتُ بِالْبَيْتِ، فَهَدِمَ، فَأَدْخَلْتُ فِيهِ مَا أُخْرِجَ مِنْهُ»

پیغمبر اکرم به عایشه فرمود: ای عایشه! اگر قوم تو تازه از جاهلیت به اسلام در نیامده بودند، دستور می دادم تا خانه خدا را خراب بکنند و حجر اسماعیل را که از خانه خارج شده را در بیت داخل می کردم.

صحیح بخاری، ج ۲، ص ۵۷۴، باب فضل مکه و بنیانها، ح ۱۵۰۹

پیغمبر اکرم از ترس قوم عایشه، دستور به تخریب حجر اسماعیل نمی دهد! آیا این عمل پیغمبر، تقیه نیست؟! حضرت می فرماید که «حجر اسماعیل» جزء «بیت» است و باید هم داخل «بیت» بشود، ولی من از ترس اینکه قوم تو به جاهلیت برنگردند، به این تکلیف شرعی خودم، عمل نمی کنم!

لذا ما در تاریخ می بینیم که وقتی «عبدالله بن زبیر» بر مکه مسلط شد، اولین کاری که انجام داد این بود که خانه خدا را ویران کرد و «حجر اسماعیل» را داخل در «بیت» کرد. سپس گفت: مردم در زمان پیغمبر، تازه مسلمان بودند و احتمال داشت که از دین بیرون بروند؛ ولی الآن دیگر اینچنین موقعیتی نیست.

بعدها وقتی «حجاج بن یوسف ثقفی» (علیه لعائن الله)، بر مکه مسلط شد، خانه خدا را ویران کرد و حجر اسماعیل را دوباره از خانه خدا جدا کرد. حکام بعدی که آمدند، دیگر به خانه خدا دست نزدند.

روایت «ابن ابی شیبیه» در «المصنف»:

«ابن ابی شیبیه»، متوفای ۲۳۵ هجری، استاد «بخاری» هم نقل کرده است:

«لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ»

هر کس تقیه نداشته باشد، ایمان ندارد.

المصنف، ج ۶، ص ۴۷۴، ح ۳۳۰۴۵

روایت «سیوطی» در «جامع الأحادیث»:

«سیوطی» هم از نبی مکرم نقل کرده است که فرمود:

«لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ»

هر کسی که تقیه ندارد، دین ندارد.

جامع الاحادیث سیوطی، ج ۸، ص ۲۸۱، ح ۲۶۰۵۰

روایت «متقی هندی» در «کنزل العمال»:

«متقی هندی» از وجود مقدس امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) نقل کرده است که فرمود:

«لا دینَ لِمَن لا تَقِيَّةَ لَهُ»

هر کسی که تقیه ندارد، دین ندارد.

کنزل العمال متقی هندی، ج ۳، ص ۴۳، ح ۵۶۶۵

روایت «ابن ماجه» در «سنن»:

در «سنن ابن ماجه» از «ابوذر غفاری» روایت شده است که رسول خدا فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ قَدْ تَجَاوَزَ عَنْ أُمَّتِي الْخَطَأَ، وَالنَّسِيَانَ، وَ مَا اسْتُكْرِهُوا عَلَيْهِ»

همانا خداوند خطا و فراموشی را از امت من برداشته است و نیز آنچه که بر آن اجبار بشوند.

سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۵۹، باب طلاق المکره و الناسی، ح ۲۰۴۳

پس بنابراین: قرآن، «تقیه» را تثبیت می کند. «سنت» نیز «تقیه» را تثبیت می کند. و در این مسئله هیچ شک و شبهه ای وجود ندارد.

نکته سوم: مشروعیت «تقیه» در سیره صحابه:

«ابوهریره» که گل سرسبد صحابه است، و بیش از ۵ هزار روایت در منابع اهل سنت دارد، یعنی یک سوم روایات اهل سنت، از ابوهریره است، و اگر آقایان بخواهند روایات ابوهریره را از کتب خود حذف بکنند، مثل شیر بی یال و دم می شود.

تقیه «ابوهریره» از «عمر بن خطاب»:

«ابوهریره» می گوید:

«حفظت عن رسول الله وعائين فأما أحدهما فبثثته و أما الآخر فلو بثثته قطع هذا البلعوم»

از رسول خدا دو ظرف پر از حدیث حفظ نموده‌ام که هر آنچه تاکنون روایت کرده‌ام یکی از این دو ظرف بوده است که اگر بنا باشد ظرف دیگر را نیز بگشایم گردنم زده خواهد شد!

صحیح بخاری، ج ۱، ص ۵۶، باب حفظ علم، ح ۱۲۰

«ابن عساکر» نیز از «ابوهریره» نقل کرده است که گفت:

«إني لا حدث أحاديث لو تكلمتُ بها في زمانِ عمرٍ أو عندَ عمرٍ لَشَجَّ رأسي»

من احادیثی در سینه دارم که اگر در زمان عمر و یا در حضور عمر به زبان می آوردم، سرم را می شکافت.

تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۷، ص ۳۴۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۰۱؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۰۷

آیا این عمل «ابوهریره»، تقیه نیست؟! کتمان احادیث، و عدم نقل آنها از ترس عمر، تقیه هست یا نیست؟

تقیه جالب «عبدالله بن مسعود»:

«ابن حزم آندلسی» از «عبدالله بن مسعود» نقل کرده است که گفت:

«مَا مِنْ ذِي سُلْطَانٍ يُرِيدُ أَنْ يُكَلِّفَنِي كَلَامًا يَذْرَأُ عَنِّي سَوْطًا أَوْ سَوْطَيْنِ إِلَّا كُنْتُ مُتَكَلِّمًا بِهِ»

اگر صاحب قدرتی مرا مجبور کند که حرفی را بزنم تا بدینوسیله از دست یک یا دو تازیانه او در امان بمانم، چنین حرفی را خواهم زد.

المحلی ابن حزم، ج ۸، ص ۳۳۶

این نکاتی که عرض شد، در حقیقت چهارچوب درس ما هست تا آخر. یعنی «تقیه در قرآن»، «تقیه در سنت»،

«تقیه در سیره صحابه»؛ سعی می کنیم مدام این چهارچوب را تکرار کنیم تا ملکه ذهن آقایان بشود.

نظر «ابن تیمیه» درباره تقیه شیعه

«ابن تیمیه» وقتی به شیعه می رسد، می گوید که شیعیان همانند «یهود» هستند. یهودی ها «تقیه» دارند، شیعیان هم تقیه دارند! همانطور که زندقه و ملحدین، عمداً دروغ می گویند، شیعیان هم عمداً دروغ می گویند!

«وَأَمَّا الرَّافِضَةُ، فَأَصْلُ بِدْعَتِهِمْ عَنْ زَنْدَقَةٍ، وَالْحَادِ، وَتَعَمُّدُ الْكَذِبِ كَثِيرٌ فِيهِمْ، وَهُمْ يُقْرُونَ بِذَلِكَ حَيْثُ يَقُولُونَ: دِينُنَا التَّقِيَّةُ، وَهُوَ أَنْ يَقُولَ أَحَدُهُمْ بِلِسَانِهِ خِلَافَ مَا فِي قَلْبِهِ، وَهَذَا هُوَ الْكَذِبُ وَالتَّفَاقُ»

اصل و ریشه بدعتهای شیعیان، زندقه و الحاد و کفر است. و عمداً دروغ گفتن در میان ایشان زیاد است و خودشان هم به این مسئله اقرار دارند چرا که می گویند دین ما تقیه است! تقیه یعنی کسی سخنی را بر خلاف آنچه در دل دارد بر زبان جاری کند. و این همان دروغ و نفاق است.

منهاج السنه، ج ۱، ص ۶۸

در جای دیگر این کتاب، اینگونه به شیعه می تازد:

«وَعَامَّةُ عَلَامَاتِ التَّفَاقِ وَ أَسْبَابِهِ لَيْسَتْ فِي أَحَدٍ مِنْ أَصْنَافِ الْأُمَّةِ أَظْهَرَ مِنْهَا فِي الرَّافِضَةِ، حَتَّى يُوجَدَ فِيهِمْ مِنَ التَّفَاقِ الْعَلِيظِ الظَّاهِرِ مَا لَا يُوجَدُ فِي غَيْرِهِمْ. وَ شِعَارُ دِينِهِمُ التَّقِيَّةُ الَّتِي هِيَ أَنْ يَقُولَ بِلِسَانِهِ مَا لَيْسَ فِي قَلْبِهِ، وَ هَذَا عَلَامَةُ التَّفَاقِ.»

نشانه ها و اسباب نفاق، در هیچ صنفی از اصناف امت اسلامی، به اندازه مذهب شیعه وجود ندارد. حتی نفاق شدید و آشکاری که در شیعه هست، در غیر شیعه وجود ندارد. و اساساً شعار دینشان تقیه است. تقیه یعنی سخنی را بر خلاف آنچه در دل داری بر زبان جاری کنی و این نشانه نفاق است.

منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۵۱

و در جائی دیگر می گوید:

«رَأْسُ مَالِ الرَّافِضَةِ التَّقِيَّةُ، وَ هِيَ أَنْ يُظْهَرَ خِلَافَ مَا يُبْطِنُ كَمَا يَفْعَلُ الْمُتَفَاقُ»

اساس تمایلات شیعه، تقیه است. و تقیه این است که خلاف آنچه در دل پنهان داری، اظهار کنی. همانگونه که منافق انجام می دهد.

منهاج السنه، ج ۶، ص ۴۲۱

این حرفهای «ابن تیمیه»، در حالی است که عرض کردیم هم قرآن «تقیه» را تثبیت می کند، هم «سنت» و هم «سیره صحابه»، «تقیه» را تثبیت می کند. ولی این آقا خودش را به دیوانگی زده است و شیعه را منافق می داند، چرا؟ چون شیعه اعتقاد به تقیه دارد.

آشنائی با کتاب «أصول مذهب الشيعة الإمامية الإثني عشرية»

بعد از «ابن تیمیه»، دیگر متعصبین اهل سنت و وهابیت، به میدان آمدند و به خاطر مسئله «تقیه»، شیعه را مورد حمله و هجوم قرار داده اند.

«ناصرالدین قفاری»، در کتاب «أصول مذهب الشيعة الإمامية الإثني عشرية» که در حقیقت رساله دکتری او بود. البته رساله دکتری تقریباً ۱۹۰۰ صفحه ای، که در زمان «ملک فهد»، رساله ممتاز عربستان شناخته شد، لذا چاپ کردند و در تمام کتابخانه های دنیا توزیع کردند.

می شود گفت که این کتاب در طول تاریخ، بی نظیرترین کتاب وهابیت بر ضد شیعه است. یعنی هر چه شبهه از قرن دوم و سوم تا قرن حاضر، بر ضد شیعه بوده، در این کتاب جمع شده و مطرح شده است.

حضرت آية الله العظمى فاضل لنکرانی دو سال قبل از ارتحالشان، بنده را خواست، و فرمود که این کتاب، نزدیک ده سال است که چاپ شده است، ولی نه «حوزه» به این کتاب جواب داده، و نه «دانشگاه». تعبیر ایشان این بود که شما آستین بالا بزنید، از جده خودتان حضرت زهرا دفاع کنید، شما را کمک خواهند کرد.

ما حدود هشت سال، با یک گروه علمی خیلی قوی، تلاش کردیم و به این کتاب، در سه جلد جواب دادیم. این کتاب، به زبان عربی است و در سایت های مختلف هم موجود است. این سه جلد کتاب، در حقیقت محصول نزدیک به پنجاه سال عمر حوزوی من است. و ما هر چه در توان داشتیم، در اینجا به کار بردیم.

البته دوستان ما ترجمه این سه جلد کتاب را هم انجام داده اند و الآن در حال ویرایش است، که امیدواریم بتوانیم امسال چاپ کنیم.

نظر «ناصرالدین قفاری» درباره تقيه شيعه

در هر صورت، این آقای «ناصرالدین قفاری»، در این کتاب «اصول مذهب الشيعه»، در مورد مسئله «تقيه» در عقیده شيعيان؛ می نویسد:

«ولذلك قرر أهل العلم من خلال معرفتهم بواقع الشيعة أن تقيتهم إنما هي الكذب والنفاق ليس إلا و قد تبينت لنا هذه الحقيقة من خلال (النص الشيعي) أيضًا. فأنت ترى أن التقية عندهم هي الكذب و النفاق، و مع هذا يعتبرون ذلك من الدين، بل هو الدين كله.

و أن حالهم من جنس حال المنافقين لا من جنس حال المكره الذي أكره و قلبه مطمئن بالإيمان»

اهل علم و معرفت به حقيقت مذهب شيعه، اذعان کرده اند که تقيه در شيعه، غير از دروغ و نفاق، چیز ديگری نيست. و اين حقيقت از خلال نصوص و روايات شيعه برای ما روشن شده است. و تو می بينی که تقيه در نزد شيعه، همان دروغ و نفاق است. با اين همه، شيعيان، تقيه را از دين خود می شمارند. بلکه تمام دين را تقيه می دانند. همانا حالات شيعه، حالات منافقين است. نه از جنس حال مكرهی که مورد اكراه واقع شده است در حالی که قلبش با ايمان آرام است.

أصول مذهب الشيعة الإمامية الإثني عشرية، ج ۲، ص ۸۱۹

«قفاری» هم مثل «ابن تیمیه» وقتی می خواهد حرف دروغی را بگوید، تلاش می کند که این حرف دروغش را به علما نسبت بدهد، و از زبان آنها نقل بکند! می گوید: اجماع امت این است...؛ علمای علم و حدیث اینگونه می گویند...؛ و یا اینکه ادعای اجماع بکند!

این از ترفندهای وهابیت است که وقتی می خواهند دروغ شاخ داری را مطرح بکنند، به قدری این دروغ را آب و تاب می دهند، که حتی خودشان هم باور می کنند که دروغ نیست، بلکه راست است!

این کتاب «اصول مذهب الشیعه» قفاری، الآن کتاب درسی دانشگاه مدینه در مقطع ارشد است. دانشگاه مدینه، بزرگترین دانشگاه بین المللی دنیاست! «الجامعة الإسلامية فی المدینة المنورة» که معتقد هستند حدود پانصد هزار دانشجو دارد! دوستانی که «مدینه» مشرف می شوند، این دانشگاه، حدود چهارده کیلومتر بیرون شهر مدینه، و در طرف کوه احد، و بعد از چاپخانه قرآن، قرار دارد.

قفاری می گوید: «و أن حالهم من جنس حال المنافقین»؛ وقتی یک دانشجوی وهابی، این عبارات سراسر کذب و شیطانی قفاری را می خواند، که حال شیعه، حال منافقین است؛ چه تصویری از شیعه خواهد داشت؟! آیا جز این است که این دانشجو به همراه ده ها نفر دیگر، تحریک می شود، برای جنگ و جهاد با شیعه!

البته متأسفانه، نمونه هایی از این کلمات شیطانی قفاری، در کتاب های درسی حوزه های علمیه اهل سنت کشور ما نیز وجود دارد! که اگر روزی فرصت بشود، یک تحلیلی از کتابهای درسی حوزه های علمیه اهل سنت داخل کشور را برای عزیزان بیان خواهیم کرد.

اهل سنت گلستان، نسبت به وهابیت، از شیعیان داغ تر هستند!

البته این مسئله در همه جا نیست. در غرب کشور که اهل سنت شافعی مذهب هستند، این مطالب فاسد در کتابهایشان کم است. و یا در قسمت شمال شرق کشور و در استان گلستان، اهل سنت در آنجا، نسبت به وهابیت، از شیعیان داغ تر هستند. خیلی از حوزه های علمیه استان گلستان، آنتی وهابی هستند! حتی بچه های هشت، نه ساله خودشان را بر ضد وهابیت آموزش داده اند که عقایدشان را نقد بکنند. و اینها در نقد وهابیت، شاید از خیلی از فضلائی ما، مسلط تر باشند.

حوزه علمیه اهل سنت استان گلستان، یک سایتی دارند به نام «عرفان آباد»؛ در این سایت به قدری زیبا، عقاید وهابیت نقد شده است، که انسان لذت می برد. من قاطعانه می گویم که نقدی که اینها از وهابیت دارند، از خیلی از حوزه های علمیه شیعه کشور ما، کاربردی تر است.

یکی از کلیپ هایی که در این سایت قرار داده شده است و خیلی هم جذاب است، این است که عده ای از زنان و دخترانی در حال بافتن فرش، زیر نظر استادشان، در حال آموزش نقد عقاید وهابیت هستند. هم فرش می بافند، و هم جواب سؤالات استاد را می دهند. بسیار زیبا و جذاب کار می کنند.

والسلام علیکم و رحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه سوم ۲۴ / ۰۶ / ۹۴

نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۱)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لا سيما على مولانا بقيه الله و اللعن الدائم على اعداءهم اعداء الله الى يوم لقاء الله.

بنای ما بر این شد که ان شاءالله سه روز هفته را فقه مقارن داشته باشیم با موضوع بررسی تقیه از منظر فریقین، و دو روز دیگر هفته را اختصاص بدهیم به جدیدترین شبهات وهابیت.

عزیزان اگر اطلاع پیدا کرده باشند، ماه مبارک رمضان امسال، شیخ «الأزهر»، آقای دکتر «احمد الطیب»، یک ماه تمام، در یک شبکه ماهواره ای، بر ضد شیعه صحبت کرد! یعنی از اول ماه مبارک رمضان، تا روز آخر، هر روز به مدت یک ربع، بیست دقیقه، علیه شیعه صحبت کرد که تا بحال سابقه نداشت که «الأزهر»، اینچنین وارد میدان

مبارزه بر ضد شیعه بشود! البته روزهای آخر ماه مبارک، صحبت‌های ایشان دیگر جنبه علمی خود را رنگ باخت و حالت حتاکی پیدا کرد.

نامه اعتراضی آیه‌الله العظمی مکارم شیرازی، به شیخ الأزهر مصر

ما هم، هر روز صحبت‌های ایشان را می‌دیدیم و خلاصه صحبت‌هایش را برای آقایان مراجع معظم، گزارش می‌دادیم. بعد از اتمام ماه مبارک، نامه ای را با اشراف حضرت آیه‌الله العظمی مکارم شیرازی، تنظیم کردیم که خلاصه اش اینچنین است:

«به حضور شیخ الأزهر، دکتر احمد الطیب... خوشحالم بر اینکه بهترین تبریک خودم را به مناسبت فرا رسیدن عید فطر، به شما تقدیم کنم. در ابتدا تشکر می‌کنم از شما، برای صحبت‌های آرامی که داشتید و اینکه در برنامه تلویزیونی ماه مبارک رمضان، وحدت بین شیعه و سنی را مطرح کردید. و ما از طرح این مباحث خوشحال هستیم.

ما از اینکه از شما شنیدیم که گفتید شیعه و سنی دو بال امت اسلامی هستند، و تقابل بین شیعه و سنی، و اسلحه کشتی‌ها و کشت و کشتارها، نادرست است؛ خرسند شدیم.

همچنین گفتید که فرقی بین شیعه و سنی نیست، و الأزهر همواره تلاش می‌کند که مفاهیم اعتدال فکری و اعتقادی را بین شیعه و سنی گسترش بدهد. از بابت این سخنان نیز، ما خرسندیم.

به من اجازه بدهید تا برخی از اشکالاتی که نسبت به برنامه شما بود را بیان بکنم. شما در این برنامه، بحث سب و شتم صحابه را مطرح کردید، اینکه شما گفتید که «بعضی از فضلاء شیعه از این کار تبری می‌جویند»؛ اینگونه نیست، بلکه مراجع دینی شیعه، از این کار متبری هستند. و این کار عوام شیعه هست. آن دسته از عوامی که قابل اعتنا نیستند. و ما معتقدیم که بعضی مطالبی را که در ماه رمضان، نسبت به معتقدات شیعه، در شبکه ماهواره ای مطرح کردید، قابل مناقشه است و اشکال دارد.

ما با نهایت احترامی که برای شخص شما قائل هستیم، معتقدیم که طرح اینگونه مسائل، در یک شبکه ماهواره ای، باعث می شود که شکاف اختلاف میان شیعه و سنی، عمیق تر بشود. و بسیاری از دشمنان اسلام، از این بحث های شما، به نفع خودشان استفاده بکنند.

ای کاش این بحث های شما، در جلسات علمی بسته و با حضور علمای دو مذهب مطرح می شد، نه در رسانه عمومی و جهانی! و ما پیشنهاد می کنیم که یک کنفرانسی با حضور شخصیت های برجسته علمی شیعه و سنی تشکیل شود، و علما با این هدف دور هم بنشینند که اهم مشکلاتی که امروز جهان اسلام در رابطه با وحدت اسلامی و... گرفتار او هست، با یکدیگر صحبت بکنند و نتیجه این کنفرانس، هم برای شیعه و هم برای اهل سنت الزام آور باشد. من انتظار دارم که این پیشنهاد من مورد قبول شما واقع بشود تا شیعیان مجبور نشوند که جواب شما را از طریق رسانه ها بدهند. و السلام علیکم، ۲۹ رمضان المبارک ۱۴۳۶»

برخی از ادعاهای ضد شیعی شیخ الأزهر:

«احمد الطیب» در این برنامه ماه رمضان خود گفته بود که:

«یکی از روشهای شیعه، سب و شتم صحابه است! و شیعیان کارشان فحاشی به صحابه است! حتی یک خانمی آمد پیش من، و گفت که ما شیعیان همیشه بعد از نماز، خلفای ثلاثه و دیگر صحابه را لعن می کنیم!»
و همچنین گفته بود که:

«در مصر هم بحث تبشیر شیعه مطرح شده است که می آیند و مصری ها را شیعه می کنند. آنهم با اجرای صیغه شیعه! می گویند هر کس که می خواهد شیعه بشود، باید این صیغه را بخواند تا شیعه شود! و صیغه شیعه این است که می گویند: اشهد انّ محمداً رسول الله؛ اشهد انّ علیاً ولی الله؛ اشهد انّ عایشة فی النار!! البته بعضی از فضلاء شیعه از این کار تبری می جویند!»

بر اساس همین سخنان بیهوده و بی اساس شیخ الأزهر، که خیلی از ایشان بعید بود، این نامه اعتراضی آیه الله مکارم شیرازی تنظیم شد و از طریق حافظ منافع ایران در مصر - به علت نداشتن سفارت و کنسولگری ایران در مصر - به دست شیخ الأزهر رسانده شد.

ما حدود سه هفته منتظر شدیم ولی جوابی نیامد. حضرت آیه الله مکارم، مشهد بودند، با بنده تماس گرفتند و گفتند که شما یک مصاحبه مطبوعاتی بگذارید و این نامه را علنی کنید. ما هم ده، دوازده تا از این خبرگزاری ها را دعوت کردیم در دفتر خود حاج آقای مکارم، و این نامه را علنی کردیم.

جواب «شیخ الأزهر» به نامه آیه الله العظمی مکارم:

وقتی نامه علنی شد، در روزنامه های کثیرالانتشار مصر، این نامه منتشر شد! و بعد از حدود یک ماه، آقای دکتر طیب به این نامه جواب داد. در جواب نامه ایشان آمده است:

« محضر مرجع تقلید دینی، ناصر مکارم شیرازی سلام علیکم!

نامه بزرگوارانه شما به دست ما رسید، و ما چون بعضی از کارهای مهم کشوری داشتیم، فرصت اینکه سریعاً به شما جواب بدهیم را نداشتیم! و من دوست دارم از کلمات بسیار خوب شما، تشکر کنم. و در رابطه با برنامه ای که من در ماه مبارک رمضان داشتم، من تأکید می کنم محضر شما، هدف ما از این برنامه ماه رمضان، ایجاد وحدت اسلامی بین شیعه و سنی، و یادآوری و اهمیت دادن به این وحدت اسلامی بود. امروز این اختلافات بین شیعه و سنی، اختلافات مذهبی نیست! بلکه مسئله کشت و کشتار بین مسلمین است که نه شیعه فایده می برد و نه سنی! و تنها کسی که از این اختلافات بهره می برد، یقیناً دشمنان اسلام و کسانی که در کمین مسلمانها نشسته اند، هستند.

این سیاست درگیری که بین شیعه و سنی ایجاد شده و این کارهای زشتی که باعث کشتار شیعه و سنی شده، اینها هم بدگویی به مقدسات شیعه است و هم اهل سنت.

آقای من! آنچه که من در این برنامه درباره مسئله امامت گفتم، در حقیقت نظر اهل سنت بود که من بیان کردم. و این قضیه ای که باعث شد تا من مسئله امامت شیعه را مطرح بکنم، بخاطر مشکلاتی که برای جوانان اهل سنت در

مصر ایجاد شده است، خیلی صریح و بی پرده بگویم، و من احساس کردم که برای من یک وظیفه واجب بود که در یک ماه این قضیه را توضیح بدهم. تا جوانهای ما که به مذهب شیعه آگاه نیستند، نسبت به مذهب شیعه در رابطه با مسئله امامت آگاهی پیدا نکنند. و من در تمام برنامه هایی که داشتم، تأکید کردم که هدف ما از این برنامه، دعوت به تفاهم میان شیعه و سنی است. در برابر اینکه بعضی ها جوانان اهل سنت را به طرف شیعه دعوت می کنند، ما در برابر اینها مقاومت داشته باشیم... و من می دانم که تعدادی از کبار فضلاء مراجع، این روش را که بیایند جوانهای سنی را شیعه نکنند، و یا به مقدسات اهل سنت توهین کنند را، قبول ندارند و نمی پذیرند. زیرا دنبال این قضیه، فتنه و درگیری و خونریزی است.

و حضرتعالی می دانید که من بارها دعوت کرده ام که واجب است که یک کنفرانسی تشکیل شود که در آن کنفرانس، علمای برجسته شیعه و سنی دور هم جمع بشوند تا راه خروج و نجات از این گرفتاری جهان اسلام را پیگیری کنند و در آن کنفرانس فتوای روشنی را صادر کنند مبنی بر حرمت کشتار شیعه نسبت به سنی؛ و سنی نسبت به شیعه؛ اگر ما همچنین کنفرانسی تشکیل دهیم، شما اولین کسی خواهید بود که ما دعوت خواهیم کرد. الأزهر جوانب کار را بدور از جدال رسانه ای انجام خواهد داد تا کنفرانسی بدون تنش و بدون بهره رسانی به دشمنان اسلام، برگزار کند.

با تقدیم احترام و اخلاص و تشکر؛ والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته؛ ۲۷ شوال ۱۴۳۶؛ شیخ الأزهر: احمد الطیب» این جواب آقای «احمد الطیب»، حدود یک ماه بعد از نامه حاج آقای مکارم، نوشته شد، آنهم زمانی که نامه حاج آقای مکارم علنی شد! و همچنین صحبت آقای مکارم این نبود که کنفرانسی در سطح مراجع برگزار شود، بلکه در سطح فضلاء شیعه و سنی باشد، ولی آقای دکتر «طیب»، می گوید که ما اگر کنفرانسی تشکیل دادیم، شما اولین نفری خواهید بود که به این کنفرانس دعوت خواهید شد! این نحوه برداشت و بیان دکتر طیب، خلاف آن چیزی است که حاج آقای مکارم مقصودش بود.

جواب قاطع و بسیار محکم به سخنان شیخ الأزهر

بعد از برنامه ماه مبارک رمضان شیخ الأزهر، دوستان ما، هم از معاونت بین الملل حوزه، هم از وزارت امور خارجه، و هم دوستان سپاه قدس؛ از ما خواستند که یک جواب مناسبی به بحث های آقای دکتر طیب که در ماه مبارک رمضان بر ضد شیعه صحبت کرده بود، داده شود.

ما بعد از ماه مبارک رمضان، یک گروه علمی بسیار قوی تشکیل دادیم، و گفتیم که تمام کارهایی که به آنها مشغول هستید را، کنار بگذارید، و شبانه روز بچسبید به اینکه یک جواب مناسب و محترم به شیخ الأزهر بدهید.

حدود دو ماه، دوستان ما شبانه روز کار کردند و یک جواب ۸۰۰ صفحه ای به سخنان دکتر طیب که در ماه مبارک رمضان ایراد کرده بود، آماده کردند. و من احساس می کنم که این جواب، در مقایسه با «المراجعات» مرحوم «شرف الدین»، که جوابی بود به شیخ الأزهر مصر زمان خود؛ بسیار قوی و محکم، و در سطح عالی نوشته شده است.

سخنان زشت شیخ الأزهر، بر ضد مذهب تشیع!

این که گفتیم «جواب محترم»، به این جهت است که شیخ الأزهر، با اینکه در این برنامه ماه رمضان، برخی عبارات زشت و دور از ادب را به کار برد، که به هیچ وجه از او انتظار نمی رفت؛ مثلاً گفت: «کسانی که دعوت به شیعه می کنند، دعوتگران به آتش جهنم هستند!»

و یا با وجود اینکه خود ایشان به کار بردن عبارت «رافضه» را برای شیعه توهین می دانست و گفته بود که ما محکوم می کنیم، ولی در این برنامه ماه رمضان، از این واژه برای شیعه استفاده کرد.

یا در این عبارت، که بسیار بی ادبانه است، گفت:

«و خَاصَّةً عَائِشَةَ (رضی الله عنها) أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ، أُمَّنَا و أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ و أُمَّ الشَّيْعَةِ رَغَمَ أَنْوْفِهِمْ شَأْؤُ وَاُمِّ أَبَوَا»

مخصوصاً عایشه که مادر مؤمنین است، مادر ماست، و مادر شیعه است، هر چند پوزشان بر زمین مالیده شود، بخواهند یا نخواهند مادر شیعیان هم است.

خب، شیطان است و کارش فریب و اغواگری. خداوند در قرآن می فرماید:

[وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانَ فِي أُمْنِيَّتِهِ]

ما هیچ رسول و پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه هر گاه آرزو می کرد (و طرحی برای پیش برد اهداف الهی خود می ریخت) شیطان القائاتی در آن می کرد.

سوره حج (۲۲): آیه ۵۲

آقای «طیب»، از انبیاء که بالاتر نیست! شیطان در او نیز القائاتی می کند و حرف های زشت و بعضاً سخیفی را نیز بر زبان می آورد.

ولی ایشان در مجموع آدم با ادبی است. ایشان در طول این برنامه ماه رمضان، در مواقع زیادی وقتی شیعه را یاد می کرد با احترام یاد می کرد، و با تجلیل یاد می کرد. ما باید انصاف را رعایت کنیم. اگر سخنان زشتی داشته، سخنان خوبی هم داشته است. اگر ایشان صدار در این برنامه از شیعه نام برده باشد، در ۹۷ مورد با احترام نام برد!

حتی در یک شب، وقتی مجری از او پرسید: اینکه شیعه معتقد است امامت از اصول دین است، شما در این زمینه به شیعه اعتراضی دارید؟ دکتر طیب گفت: من کلمه اعتراض را به کار نمی برم، بلکه ما تحفظ داریم. «تحفظ» همان اعتراض است ولی بسیار محترمانه! مثل اینکه بگوید: ما در این زمینه ملاحظاتی به شیعه داریم!

سخنی بی اساس از شیخ الأزهر مصر!

یکی از نکاتی که دکتر طیب، در این برنامه ماه مبارک رمضان مطرح کرد، که ما انتظارش را نداشتیم و حتی برای آقایان مراجع هم قابل قبول نبود، این بود که گفت:

«بعضی از بزرگان و مراجع شیعه، آدمهای میانه رویی هستند و عقیده خوبی دارند. ما خواستار این هستیم که تمام علمای شیعه و تمام شیعیان، روش این دو شخصیت علمی و مرجع دینی را ملاک عمل خود قرار بدهند. یکی «احمد الکاتب»، و دیگری «سید علی امین» است.»

دکتر «طیب» به شیعیان می گوید که «احمد الکاتب» را ملاک عمل قرار دهید! در حالی که «احمد الکاتب» یک ناصبی است، کسی است که کتاب هشتصد صفحه ای در رد حضرت ولی عصر نوشته است! کسی است که چیره خوار عربستان سعودی است! «احمد الکاتب» این کتاب خودش را برد «فرانسه» چاپ نکردند، برد «لندن»، در آنجا هم چاپ نکردند، حتی برد در «آمریکا» چاپ کند، ولی آنجا هم چاپ نکردند؛ لذا برد در «عربستان» و آنجا این کتاب او را که در رد امام زمان است، چاپ کردند.

«احمد الکاتب»، حدود دوازده سال قبل، یک مناظره ای با «آیه الله کورانی» انجام داد در شبکه «المستقله»؛ که آقای کورانی ایشان را مفتضح کرد! له کرد و انداخت در زباله دانی! بعد از آن هم دیگر در رسانه ها نیامد.

«احمد الکاتب» درست است که سابقه شیعه گری داشته است؛ ولی از دیدگاه ما، او نه تنها شیعه نیست، نه تنها سنی نیست، بلکه یک وهابی بی ادب است. ولی آقای دکتر طیب می آید و می گوید که این دانشمند بزرگ شیعی نظریه ای دارد، که باید دیگر شیعیان، پیرو این نظریه باشند!!

نفر دومی که آقای دکتر «طیب» به ما سفارش پیروی ایشان را می دهد، «سید علی امین» است. کسی که حقوق بگیر ماهیانه عربستان سعودی است. یک آخوند مزدور، و خائن، که تمام مراجع شیعه، بر علیه او فتوا داده اند. که ایشان اصلاً شیعه نیست، بلکه دشمن شیعه است. این آقا در این چند سال گذشته، عقاید شیعه را هم زیر سؤال برده است. و مدتی هم به عنوان قاضی شیعه در «صیدای لبنان» بود. ولی همانجا علما و شیعیان، ایشان را از قضاوت عزل کردند.

شما اگر از علمای لبنان، در مورد «سیدعلی امین» سؤال کنید، خواهید دید که اینها از وی متنفرند، همانند تنفرشان از یزید بن معاویه! آنوقت آقای دکتر طیب، به شیعیان توصیه می کند که ایشان را ملاک عمل قرار دهند!

ان شاءالله در جلسه بعدی، سخنان دکتر طیب را پیرامون این دو نفر، بیشتر مطرح می کنیم و جواب می دهیم.

والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه چهارم ۹۴/۰۶/۲۵

نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۲)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاه على رسول الله و على آله آل الله لا سيما على مولانا بقيه الله و اللعن الدائم على اعداءهم اعداء الله الى يوم لقاء الله.

بحث ما در جلسه گذشته، بررسی اشکالات دکتر «احمد الطیب»، شیخ الأزهر، به مبانی اعتقادی تشیع بود.

البته دوستان در نظر داشته باشند که دانشگاه «الأزهر»، که الآن نماد تفکر اهل سنت در روی زمین است، شخصیت های مختلفی دارد. بالاترین شخصیت دانشگاه الأزهر، شیخ الأزهر است. بعد از او «مفتی اعظم» قرار دارد. و بعد از مفتی اعظم، رئیس الأزهر قرار دارد. این ترتیب را در ذهن داشته باشید.

هراس شیخ الأزهر، از شیعه شدن جوانان اهل سنت!

همانطور که دیروز خدمت دوستان عرض کردیم، آقای دکتر «طیب»، یک ماه مبارک رمضان، برنامه تلویزیونی داشت، و در این یک ماه، اشکالاتی به مبانی اعتقادی تشیع وارد کرده بود و گفته بود که بر من واجب بود برای اینکه جوانان اهل سنت، شیعه نشوند، این مطالب را در طول این یک ماه بیان بکنم!

در مقابل این ادعای آقای شیخ الأزهر، ما به ایشان عرض می کنیم که شما اگر مذهب تشیع را، یکی از مذاهب اسلامی می دانید، نباید هراسی داشته باشید که یک نفر مذهب شافعی را رها کند و مذهب شیعه را انتخاب کند! چگونه است که اگر یک نفر مذهب شافعی را رها بکند و حنفی بشود، شما هیچ ناراحت نمی شوید، یا شافعی را رها بکند، حنبلی بشود، شما هیچ اعتراضی نمی کنید، ولی همین که چهار نفر به مذهب شیعه گرایش پیدا می کنند، آسمان و ریسمان به هم بافته می شود!

آقای شیخ الأزهر! شما خودتان رسماً اعلام کردید که مذهب شیعه، یکی از مذاهب اسلامی است. خب اگر اینگونه است، تغییر مذهب، نباید اشکالی داشته باشد! مگر اینکه حضرتعالی از نظر خودتان عدول کرده باشید!

اشکال اول بر سخنان شیخ الأزهر مصر

یکی از اشکالات اساسی بر این آقایان این است که برای بطلان عقیده و مذهب شیعه، به کتاب های خودشان استدلال می کنند! در حالیکه این خلاف روش مناظره است. خلاف روش احتجاج است. اگر بناست که طرف بیاید و احتجاج بکند بر من یا بر بطلان عقیده من، باید بیاید از کتاب های ما استفاده بکند چون کتاب «صحیح بخاری»، «صحیح مسلم»، «مسند احمد» و... برای من حجت نیست.

اساساً «احتجاج» یعنی: «إِقَامَةُ الْحُجَّةِ عِنْدَ الْخَصْمِ». لذا قرآن کریم می فرماید:

[قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ]

بگو اگر راست می گوئید دلیل خود را (بر این موضوع) بیاورید

سوره بقره (۲): آیه ۱۱۱

یک نکته رکنی، در زمینه استدلال با مخالف

آقای «ابن حزم آندلسی»، که از علمای بزرگ اهل سنت است و همه مذاهب هم او را قبول دارد! شافعی ها، حنبلی ها، حنفی ها، مالکی ها، لامذهب ها، بی دین ها!... همه او را قبول دارند، حتی «ابن تیمیه» نیز او را قبول دارد! «ابن حزم» می گوید:

«لَا مَعْنَى لاحتجاجنا عَلَيْهِمْ برواياتنا فهم لَا يصدقونا وَلَا مَعْنَى لاحتجاجهم علينا بروياتهم فَنَحْنُ لَا نصدقها وَإِنَّمَا يَجِبُ أَنْ يَحْتَجَّ الْخُصُومُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ بِمَا يَصَدِّقُهُ الَّذِي تُقَامُ عَلَيْهِ الْحُجَّةُ بِهِ»

معنا ندارد که ما با روایات خودمان بر شیعه احتجاج کنیم. زیرا ایشان نخواهند پذیرفت. و همچنین معنا ندارد که شیعه با روایات خودشان بر ما احتجاج کنند، زیرا ما نمی پذیریم. همانا لازم است که دو طرف مقابل هم، با ادله ای که طرف مقابلش قبول دارد، احتجاج بکند.

الفصل في الملل و الأهواء و النحل، ابن حزم آندلسی، ج ۴، ص ۷۸

وقتی من «صحيح بخاری» را قبول ندارم، شما پنجاه روایت هم برای من بیاوری، فایده ندارد. شما باید بیائید به «کافی»، و «تهذیب» و... استدلال کنید!

من هم اگر بگویم که مثلاً در «کافی» روایت داریم که «ابوبکر» خلیفه نبوده، علی (سلام الله علیه) خلیفه بوده است! طرف می گوید که من اصلاً «کافی» را قبول ندارم. و روایات کافی برای من حجت نیست. یا مثلاً معنا ندارد که شما بیائید برای یک مسیحی، از قرآن احتجاج کنید. زیرا او اصلاً قرآن را قبول ندارد. باید برای او به «انجیل» استدلال کنید.

این نکته مهم را در ذهن داشته باشید، کلام آقای «ابن حزم»، از بحث های رکنی و اساسی در «استدلال» با شخص مخالف است.

خطای راهبردی «احمد الطیب»، شیخ الأزهر

در قضیه صحبت های ماه مبارک رمضان آقای «احمد الطیب» بر علیه مبانی اعتقادی تشیع نیز، متأسفانه تمام احتجاجات و یا ۹۰٪ احتجاجاتی که جناب آقای دکتر «طیب»، در طول این ماه رمضان، علیه شیعه داشت، از کتاب های خودشان بود. و این از جایگاه علمی بزرگواری مثل آقای «طیب»، واقعاً بعید بود.

ما با همه حرفها و اهانت های ایشان که در ماه مبارک رمضان نثار شیعه کرد، معتقدیم که آقای دکتر طیب، انسان شریفی است، انسان با منطقی است و ما یک انگشت کوچک او را با هزاران وهابی عوض نمی کنیم. بلکه بالاتر، سگ او را نیز با وهابی ها عوض نمی کنیم! این عقیده ما نسبت به دکتر «طیب» است.

ما با همه انتقادات و گلایه هایی که نسبت به بعضی حرفها و اهانت های ایشان نسبت به شیعه داریم، ولی جواب علمی به حرفهای ایشان می دهیم. همانطوری که خود ایشان در یکی از صحبتهای خود، رسماً اعلام می کند که من از علمای شیعه می خواهم، همانطوری که من دارم عقاید شیعه را نقد می کنم، آنها هم بیایند و حرفهای من را نقد بکنند.

پس بنابراین اشکال اول ما بر جناب آقای دکتر «طیب» این است که در طول این یک ماه، احتجاجات ایشان، به کتاب های اهل سنت بوده است، نه به کتاب های شیعه. و این با منهج و روش استدلال و احتجاج سازگاری ندارد.

استدلال به کتب و روایات طرف مقابل، مطلق نیست!

نکته دیگری که در اینجا قابل دقت است این است که استدلال به کتب و روایات طرف مقابل، مطلق نیست. یعنی نمی شود به هر روایتی که در کتب مورد قبول طرف مقابل هست، استدلال کرد. بلکه باید روایت، صحیح باشد.

بنابراین اگر ما می خواهیم که به یک سنی با کتاب خودشان احتجاج کنیم، نباید تصور بکنیم که با هر روایتی که از کتب آنها نقل کردیم، مطلب تمام می شود. نه، اینگونه نیست. چه بسا شما دهها روایت را از کتب آنها نقل می کنید، ولی طرف با یک کلمه «ضعیف»، شما را خلع سلاح می کند.

لذا شما علاوه بر نقل روایت، باید ساعتها وقت بگذارید تا آن روایت را تصحیح کنید. زیرا شما می خواهید احتجاج کنید. و احتجاج یعنی نقل روایتی که در نزد طرف مقابل، حجت است. و هر روایتی برای او حجت نیست. اهل سنت

شرایطی برای صحت روایت دارند. مثل این که همه راویان روایت ثقة باشند، همه راویان متصل باشند و مقطوع نباشند، روایت مخالف مشهور نباشد و دهها شرایط دیگر. ما باید در این زمینه، با منهج رجالی و درایه ای اهل سنت کاملاً آشنا بشویم.

چرا اهل سنت، ده برابر شیعه کتب رجالی دارند!

ضوابط جرح و تعدیل در اهل سنت، شاید از نظر وسعت، ده برابر ضوابط جرح و تعدیل ما باشد. اگر ما ده کتاب رجالی و درایه ای داریم، آنها صد کتاب دارند. زیرا حکومت ها با آنها بود. کسی جلوی آنها را در طول تاریخ نگرفت. و امکانات در اختیار آنها بوده است.

ولی شیعه در اقلیت بود. همیشه تحت فشار بود. امکانات نداشت. آثار شیعه را نابود کردند، و کتاب های شیعه را بارها آتش زدند و سوزاندند. شما ببینید در سال ۴۴۹ قمری، شیخ «طوسی» در «بغداد» کتابخانه بزرگی داشت بالغ بر ۲۴ هزار جلد کتاب! بعضی ها تا ۴۰ هزار جلد هم نوشته اند. در آن زمان که کتاب ها همه خطی بوده، جمع کردن یک کتابخانه به این با عظمتی، با آن امکانات محدود، آنهم برای شیعه، کار آسانی نبود.

ولی متأسفانه تندروهای اهل سنت ریختند و تمام کتاب های این کتابخانه را آتش زدند. و یا از آن طرف، مغولها وارد ایران شدند، کتابخانه نیشابور و... را آتش زدند و سوزاندند.

یا «صلاح الدین ایوبی» فاسق، که از او با نام بیدارگر و مجاهد یاد می کنند، جنایتی که صلاح الدین ایوبی به شیعه کرد، شاید یک هزارم آن را «مغول» مرتکب نشد. آمدند در لبنان و جاهای دیگر، تمام کتاب های شیعه را جمع کردند، و نابود کردند. دیدند جلد کتاب ها از پوستهای چرم قیمتی است، لذا از چرم جلد این کتاب ها، برای خود کفش درست کردند و خود کتابها را هم چون زمستان بود، به عنوان هیزم ریختند در آتش و سوزاندند.

واقعاً این تراش شیعه که الآن الحمد لله دست ماست و ما از آنها استفاده می کنیم؛ مثلاً در کتاب «وسائل الشیعه» ۳۵ هزار روایت؛ در «مستدرک الوسائل» ۲۳ هزار روایت؛ و در بحار الأنوار نزدیک به ۱۰۰ هزار روایت ما داریم، اینها همه از برکات و معجزات اهلبیت (علیهم السلام) است که باقی مانده و به ما رسیده است.

در راستای این مطالبی که عرض شد، اشکال دوم ما به آقای دکتر «طیب» این است که ایشان می آید و به اقوال افراد غیر معتبر در نزد شیعه، استدلال می کند. افرادی مثل «احمد الکاتب» و «سیدعلی امین» و... که اصلاً شیعیان، اینها را به عنوان شیعه قبول ندارند.

مثل استناد ما به سخنان «ابن ابی الحدید» و «گنجی شافعی» و... که اهل سنت اصلاً اینها را به عنوان سنی قبول ندارند. اینها حتی در صحاح سته خودشان، غیر از صحیحین را قبول ندارند! فقط «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» را قبول دارند. حتی «مسند احمد بن حنبل» را نیز قبول ندارند.

لذا یکی از روشهای بحث و مناظره، این است که وقتی ما می خواهیم به قول یک بزرگی احتجاج کنیم، قول بزرگی باشد که در نزد طرف مقابل، مورد اعتبار و مورد اعتماد باشد. مثل «ذهبی» و «ابن حجر» که شما وقتی مطلبی را به اینگونه افراد که مورد قبول کامل اهل سنت هستند، استناد می کنید، طرف همانجا میخ کوب می شود.

در بحث با یک شیعه نیز، مسئله همینطور است. وقتی مطلبی به افرادی مثل «شیخ مفید»، «شیخ طوسی» و یا «علامه حلی» نسبت داده می شود، می گوئیم «سمعاً و طاعتاً!» نه اینکه بیاید و از افرادی که مورد قبول ما نیست، مطلبی را نقل بکند، بعد بگوید که نظر شیعه اینچنین است.

من یادم نمی رود، آن زمانی را که آقای «صالحی نجف آبادی»، کتاب «شهادت جاوید» را نوشت - آقای صالحی نجف آبادی یک آدم مُلا بود، باسواد بود، فاضل بود، استاد برجسته حوزه علمیه بود، چهل سال، پنجاه سال در حوزه تدریس داشت - در عرض دو، سه ماه، نزدیک بیست مورد جوابیه به این کتاب نوشته شد!

ایشان می گفت ببینید فلان منبری برای کتاب من جوابیه نوشته، فلان مداح جوابیه نوشته، می گفت و می خندید. تا اینکه حضرت آیه الله العظمی صافی گلپایگانی، کتاب «شهادت آگاه» را نوشت. وقتی ایشان این کتاب را در نقد کتاب «شهادت جاوید» نوشت، آقای صالحی نجف آبادی گفت: اولین کتابی که هم مؤدبانه، هم عالمانه و هم متین و دقیق، بر علیه من کتاب نوشته شد، همین کتاب «شهادت آگاه» آقای صافی بود. وقتی ایشان این کتاب «شهادت آگاه»

را نوشت، تمام جوابیه ها رفت کنار. حتی آقای صالحی به همه جوابیه ها، جواب نوشت، ولی به این کتاب نتوانست حتی یک جواب بنویسد.

تنها جایی که «آیه الله مکارم شیرازی» عصبانی شد!

لذا وقتی انسان می خواهد به میدان یک فردی برود، باید یک فرد هم وزن خودش را پیدا کند. ما بعد از صحبت های ضد شیعی آقای دکتر «طیب» در ماه رمضان، دیدیم که یکی از این طلبه های حوزه، که شاید نتواند «معالم» را تدریس بکند، آمده و یک جوابیه ده صفحه ای به دکتر طیب نوشته و در سایت های مختلف هم قرار داده است. من خدمت آیه الله العظمی مکارم، این مطلب را که عرض کردم، ایشان با عصبانیت فرمود: «حوزه این قدر بی صاحب شده، این قدر بی در و پیکر شده، که هر بچه طلبه ای به خودش اجازه می دهد که بیاید و جوابیه بنویسد!؟ از قول من به ایشان بگوئید که غلط کردی همچین کاری را کردی! مگر حوزه مرجع ندارد؟ شیعه مرجع ندارد؟ حوزه مگر مسئول ندارد؟»

من اولین باری بود که دیدم آیه الله مکارم عصبانی شدند.

«سیدعلی امین» و «احمد الکاتب» از علمای شیعه!!

در همین راستا، یکی از اشکالات اساسی آقای دکتر «طیب» این است که ایشان در این یک ماه مبارک رمضان که درباره عقیده امامت بحث داشته، به افرادی استناد کرده که نه تنها قابل اعتماد شیعه نیست، بلکه مطرود شیعه نیز هست. ایشان می گوید:

«دو کتاب وجود دارد که تألیف دو نفر عالم و فاضل از علمای شیعه که نظریه امامت شیعه را خوب ترسیم کرده اند. و یک سری اشکالاتی دارند بر عقیده امامت از دیدگاه شیعه، که یکی از این کتابها متعلق است به آقای احمد الکاتب با نام السنة و الشیعة و کتاب دیگری متعلق است به مرجع تقلید شیعیان آقای سید علی الامین»

جواب به شیخ الأزهر، نسبت به «سید علی امین»

و اما جواب ما به این بخش از صحبت های آقای دکتر «طیب» که دو نفر را به عنوان عالم و فاضل و مرجع شیعه معرفی کرده، این است که «سیدعلی امین» یکی از منحرفین است. و حقوق ثابت ماهیانه از عربستان سعودی دریافت می کند و جیره خوار آل سعود است. به همین جهت در این شبکه های ماهواره ای حاضر می شود، صحبت می کند و از اهل سنت هم تجلیل می کند. و عقاید شیعه را زیر سؤال می برد.

استفتاء از مراجع تقلید در مورد «سیدعلی امین»

بر همین اساس، از مراجع معظم تقلید در مورد «سیدعلی امین»، با این عبارات استفتاء شده است:

« محضر مرجع معظم تقلید... سلام علیکم! در هر زمانی عده ای پیدا می شوند که در مذهب و عقیده ما تشکیک می کنند، عده ای که خود را عالم دین معرفی می کنند. یکی از این افراد که معمم هم است فردی است به نام سید علی امین، که در مکانهای مختلف صحبت می کند، در شبکه المستقله، العربیه، ام تی وی صحبت می کند. و در مجلات و... مطالبی را مطرح می کند. از جمله اینکه می گوید امامت از اصول دین نیست! او ولایت تکوینی ائمه را منکر می شود! علم غیب ائمه را منکر می شود! می گوید که اولی الامر منحصر در ائمه نیست! حضرت مریم را بر حضرت زهرا مقدم می دارد! ابوبکر و عمر را می ستاید! و اکثر افکار و نظراتش مخالف مذهب شیعه است. نظر مبارک حضرتعالی در این رابطه چیست؟»

جواب مراجع معظم تقلید:

آیه الله العظمی وحید خراسانی:

«يجب على كل مسلم ان يظهر البرائة و التنفر ممن يبدع فى الدين و يوجب الإفساد فى الدين أو تزلزل العقائد

الحقّة»

بر هر مسلمانی واجب است از کسانی که در دین بدعت ایجاد می کنند و موجب فساد در دین می شوند و یا عقاید

حقه را متزلزل می کنند، برائت و تنفر خود را اظهار بکنند.

آیه الله سید محمد صادق روحانی:

«مِمَّا لَشَكَّ فِي أَنَّ هَذِهِ الْأَفْكَارَ تُخَالِفُ مَا يَعْتَقِدُ بِهِ اتِّبَاعُ مَدْرَسَةِ أَهْلِ الْبَيْتِ»

هیچ شک و شبهه ای نیست که این افکار، مخالف اعتقادات پیروان مکتب اهل بیت است.

آقای شیخ بشیر نجفی:

« این فرد از دشمنان اهل بیت است و ضد مذهب اهل بیت است.

حضرات آیات و مراجع عظام آقایان «منتظری»، «واعظی»، «یعقوبی»، «گرامی»، «محقق کابلی»، «علوی گرگانی»، «شاهرودی» و... همه اینها فتوا داده اند که «سید علی امین»، نه تنها شیعه نیست، بلکه فردی است گمراه، گمراه کننده، بدعت گذار، و از دشمنان مکتب اهل بیت!

لذا آن کسی می تواند نظرات رسمی یک مذهب را بیان کند، که مرجع دینی آن مذهب باشد. و فتاوی مراجع شیعه، بیانگر نظر مذهب شیعه است. مراجع ما هم سید علی امین را منحرف، گمراه، و دشمن اهل بیت دانسته اند.

آقای دکتر «طیب»! شما استدلال می کنید به فردی منحرف، با تعبیر «مرجع دینی»! که نه تنها مرجع دینی نیست، نه تنها یک عالم شیعی نیست، بلکه از دشمنان مذهب اهل بیت شمرده شده است. کسی که مدتی منصب قضاوت را در «لبنان» در اختیار داشت ولی به خاطر همین عقاید و نظرات باطل، از مناصب قضاوت عزل شد. و از مراجعه شیعیان به ایشان، به عنوان یک عالم شیعی، جلوگیری شد. و اعلام شد که این شخص عالم شیعی نیست و مراجعه به ایشان خلاف شرع است و حرام است!

آقای دکتر «طیب»! شما که امکانات اینترنتی فراوانی دارید، می توانید در مورد این اشخاص، اطلاعات کسب کنید. شما دارید در یک رسانه ماهواره ای صحبت می کنید، جلسه خصوصی که نیست! کلاس درس دانشگاه الأزهر هم که نیست!

وقتی شما می آید و در یک رسانه جهانی حرف می زنید، حداقل کمی در مورد این افرادی که به عنوان عالمان و مراجع شیعه معرفی می کنید، کمی مطالعه کنید، کمی پرس و جو بکنید، و ببینید که اینها چه جایگاهی در نزد شیعیان دارند.

جواب به شیخ الأزهر، نسبت به «احمد الکاتب»

«احمد الکاتب» نیز، مثل سید علی امین، فردی است منحرف، که هیچگونه ارتباطی با مذهب شیعه ندارد. «احمد الکاتب» اساساً منکر وجود حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) است. وی تعبیرش این است:

«لَا نَعْتَقُ بِوَجُودِ إِمَامٍ ثَانِي عَشَرَ»

ما به وجود امام دوازدهم هیچ اعتقادی نداریم!

آقای دکتر «طیب»! شما یک شیعه ای سراغ دارید که معتقد به حضرت مهدی (سلام الله علیه) نباشد؟! البته اگر یک شیعه، وجود مقدس حضرت ولی عصر را انکار نکند، اصلاً ما او را «مرتد» می دانیم!

خب، این آقای «احمد الکاتب» منحرف و مرتد، در نزد آقای دکتر «طیب»، شیخ الأزهر مصر، شده فاضل و عالم و مرجع دینی شیعه!! و آقای شیخ الأزهر نیز اتهامات خودش را استناد می کند به قول ایشان، برای کویید مذهب شیعه!

آقای دکتر «طیب»، شیخ الأزهر مصر، در جایی دیگر، برخی اتهامات خود را به قول یک زن شیعی منتسب می کند. و می گوید که:

«یک خانم شیعه آمد پیش من، و گفت که ما شیعیان همیشه بعد از نماز، خلفای ثلاثه و دیگر صحابه را لعن می کنیم!»

باید عرض کنیم که آقای دکتر طیب! شما در بالاترین مقام علمی اهل سنت هستید، نه فقط «الأزهر»! یک خانمی آمده و یک حرفهایی را برای شما نقل کرده است؛ آیا شما با این جایگاه رفیع علمی، صحیح است که سخنان این خانم را ملاک قضاوت درباره کل مذهب شیعه قرار بدهید؟! آنهم نه در یک جلسه عادی و خصوصی، بلکه در یک رسانه عمومی و جهانی؟!

حقیقتاً ما چنین انتظاری از این بزرگوار نداشتیم. این روش صحیح علمی نیست. بله، اگر یک مرجع تقلیدی، یا یک فقیهی بیاید و این مطلب را برای شما بگوید، قابل استناد است. و ما هم قبول می‌کنیم. ولی یک خانمی آمده و یک مطلبی را برای شما نقل کرده، و شما به حرف ایشان استناد می‌کنید برای حکم در مورد یک مذهب! و این واقعاً دور از شأن شیخ الأزهر است.

والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه پنجم ۹۴/۰۶/۲۸

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۳) - آشنائی با دو کتاب ضد شیعی!

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و هو خیر ناصر و معین الحمد لله و الصلاه علی رسول الله و علی آله آل الله لا سیما علی مولانا بقیه الله و اللعن الدائم علی اعداءهم اعداء الله الی یوم لقاء الله.

بحث ما در رابطه با «تقیه» بود. و عرض کردیم که یکی از شبهات اساسی که وهابیت بر ضد شیعه دارد، و مرتب هم مطرح می‌کند، بحث تقیه هست. با این بیان که می‌گویند، تقیه در شیعه، همان دروغ و نفاق است.

مثلث شوم وهابیت، بر ضد شیعه!

وهابی‌ها، عمدتاً روی سه موضوع متمرکز هستند و مدام هم در این رسانه‌های خودشان تکرار می‌کنند. در حقیقت یک مثلث شومی درست کرده‌اند بر ضد شیعه، می‌گویند: در شیعه سه چیز اصل است، «تقیه» برای دروغ پردازی خودشان؛ «خمس» برای پر کردن جیبشان؛ و متعه و عقد موقت، برای ارضای غرائزشان!

روی این سه موضوع، وهابی ها خیلی مانور می دهند. شاید کمتر جلسه ای در این شبکه های خودشان داشته باشند، که این سه مسئله را اینها مطرح نکنند! لذا از دوستان تقاضا داریم در این زمینه خوب کار بکنند. هم جوابهای عمیق علمی به این شبهات اساسی اینها داشته باشند، و هم جواب های ساندویچی به قول آیه الله سبحانی و یا به قول بنده، جوابهای کپسولی به این شبهات داشته باشیم.

مروری بر مباحث کلیدی جلسات گذشته

در جلسات گذشته، ما بخشهایی از سخنان «ابن تیمیه» را در رابطه با مسئله «تقیه» نقل کردیم. و عرض کردیم که در باب تقیه، ما نکات مختصری را چند جلسه تکرار می کنیم تا عزیزان در ذهن داشته باشند.

مشروعیت «تقیه» در قرآن:

گفتیم آیاتی از قرآن بر مشروعیت تقیه دلالت می کنند. آیه اول، آیه ۲۸ سوره «آل عمران» است که می فرماید:

[لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً]

افراد با ایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند، و هر کس چنین کند، هیچ رابطه‌ای با خدا ندارد (و پیوند او بکلی از خدا گسسته می‌شود)، مگر اینکه از آنها به پرهیزید (و به خاطر هدفهای مهم تری تقیه کنید).

سوره آل عمران (۳): آیه ۲۸

آیه دوم در این زمینه، سوره «نحل» است که می فرماید:

[مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ]

کسانی که بعد از ایمانشان به خدا کافر شوند (مجازات می شوند) بجز آنها که تحت فشار واقع شده اند در حالی که قلبشان با ایمان، آرام است.

سوره نحل (۱۶): آیه ۱۰۶

و آیه سوم، در سوره «غافر» است که می فرماید:

[وَ قَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ...]

و مرد مؤمنی از فرعونیان که ایمان خود را پنهان می داشت گفت...

سوره غافر (۴۰): آیه ۲۸

مشروعیت «تقیه» در روایات:

این از آیات قرآن؛ اما در زمینه روایات هم، تعدادی از روایات بر مسئله تقیه اشاره دارد که لازم است دوستان در ذهن داشته باشند. در روایات شیعه، روایت اول، فرمایش امام صادق (علیه السلام) بود که فرمود:

«إِنَّ تِسْعَةَ أَغْشَارِ الدِّينِ فِي التَّقِيَّةِ وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ»

همانا نه دهم (۹۰٪) دین در تقیه است. و کسی که تقیه ندارد، دین ندارد.

کافی، ج ۲، ص ۲۱۷، باب التقیه، ح ۲

و روایت دوم، فرمایش امام باقر (علیه السلام) بود که فرمود:

«التَّقِيَّةُ مِنْ دِينِي وَ دِينِ آبَائِي وَ لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ»

تقیه جزء دین من، و دین پدران من است و کسی که تقیه ندارد، ایمان ندارد.

کافی، ج ۲، ص ۲۱۹، باب التقیه، ح ۱۲

در زمینه «روایات اهل سنت» هم، ما چهار روایت را گزینش کردیم که دوستان در ذهن داشته باشند. روایت اول،

فرمایش نبی مکرم به «عایشه» بود که فرمود:

«يَا عَائِشَةُ، لَوْلَا أَنَّ قَوْمَكَ حَدِيثُ عَهْدِ بِجَاهِلِيَّةٍ لَأَمَرْتُ بِالْبَيْتِ، فَهَدِمَ، فَأَدْخَلْتُ فِيهِ مَا أُخْرِجُ مِنْهُ»

پیغمبر اکرم به عایشه فرمود: ای عایشه! اگر قوم تو تازه از جاهلیت به اسلام در نیامده بودند، دستور می دادم تا خانه خدا را خراب بکنند و حجر اسماعیل را که از خانه خارج شده را در بیت داخل می کردم.

صحیح بخاری، ج ۲، ص ۵۷۴، باب فضل مکه و بنیانه، ح ۱۵۰۹

در جلسات گذشته توضیح دادم که «حجر اسماعیل» جزء «بیت» بوده، ولی از بیت خارج کردند. نبی مکرم، از روی تقیه، و برای اینکه قوم عایشه از دین بیرون نروند، و کافر و مرتد نشوند، حجر اسماعیل را داخل در «بیت» نمی کند. و این حرکت نبی مکرم، مصداق ام «تقیه» است.

روایت دوم در «سنن ابن ماجه» از «ابوذر غفاری» روایت شده است که رسول خدا فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ قَدْ تَجَاوَزَ عَنْ أُمَّتِي الْخَطَأَ، وَالنَّسِيَانَ، وَ مَا اسْتُكْرِهُوا عَلَيْهِ»

همانا خداوند خطا و فراموشی را از امت من برداشته است و نیز آنچه که برآن اجبار بشوند.

سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۵۹، باب طلاق المکره و الناسی، ح ۲۰۴۳

روایت سوم را «سیوطی» از نبی مکرم نقل کرده بود که فرمود:

«لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ»

هر کسی که تقیه ندارد، دین ندارد.

جامع الاحادیث سیوطی، ج ۸، ص ۲۸۱، ح ۲۶۰۵۰

و روایت چهارم را «متقی هندی» از وجود مقدس امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) نقل کرده بود که حضرت فرمود:

«لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ»

هر کسی که تقیه ندارد، دین ندارد.

مشروعیت «تقیہ» در سیرہ صحابہ:

در زمینہ سیرہ صحابہ ہم، ما تعدادی از روایات را نقل کردیم کہ بہ صورت اجمال، دوبارہ تکرار می کنیم. مورد اول روایت «ابن حزم آندلسی» بود از «عبدالله بن مسعود» نقل کردہ بود کہ گفتہ بود:

«مَا مِنْ ذِي سُلْطَانٍ يُرِيدُ أَنْ يُكَلِّفَنِي كَلَامًا يَذْرَأُ عَنِّي سَوْطًا أَوْ سَوْطَيْنِ إِلَّا كُنْتُ مُتَكَلِّمًا بِهِ»

اگر صاحب قدرتی مرا مجبور کند کہ حرفی را بزنم تا بدینوسیله از دست یک یا دو تازیانہ او در امان بمانم، چنین حرفی را خواهم زد.

المحلی ابن حزم، ج ۸، ص ۳۳۶

این کلام ابن مسعود، نمونہ اتم «تقیہ» است. تقیہ خوفی ہم هست، و تقیہ از مسلمان ہم است. نہ تقیہ از کافر! عبدالله بن مسعود در منطقہ کفر زندگی نمی کرد. کہ شما بگوئید از کفار تقیہ داشتہ است.

مورد دوم، تقیہ «ابوہریرہ» از «عمر بن خطاب» بود کہ عرض کردیم «ابوہریرہ» می گوید:

«حفظت عن رسول الله وعاءين فأما أحدهما فبثثته و أما الآخر فلو بثثته قطع هذا البلعوم»

از رسول خدا دو ظرف پر از حدیث حفظ نموده ام کہ ہر آنچه تاکنون روایت کردہ ام یکی از این دو ظرف بودہ است کہ اگر بنا باشد ظرف دیگر را نیز بگشایم گردنم زدہ خواہد شد!

صحيح بخاری، ج ۱، ص ۵۶، باب حفظ علم، ح ۱۲۰

در اینجا، «ابوہریرہ» بہ صراحت می گوید کہ من از «عمر» تقیہ کردم. در اینجا تقیہ ابوہریرہ، تقیہ از کفار نیست! تقیہ از مسلمان است! مورد تقیہ ہم اظہار کفر نیست، تقیہ از نقل سنت پیغمبر است!! چون آقایان نقل حدیث را منع کردہ بودند، ابوہریرہ می گوید کہ ما از ترس جانمان و از ترس شلاق، حدیث نقل نمی کردیم.

پس بنابراین در زمینه «تقیه»، سه آیه از قرآن کریم؛ دو روایت از شیعه؛ چهار روایت از اهل سنت؛ و دو مورد هم از سیره صحابه نقل کردیم که دوستان مثل حمد و سوره باید اینها را در ذهن مبارک داشته باشند.

سؤال: آیا تقیه، همیشه به معنای اظهار و تکلم یک کلام مخالف است؟

پاسخ: علاوه بر اینکه گفتار و تکلم کردن و اظهار کردن مطلبی بر خلاف آنچه که در قلب است، از مصادیق «تقیه» است. همان کاری که عمار کرد؛ سکوت کردن و نگفتن یک حقیقت هم از مصادیق تقیه است. زیرا حق را نگفتن، خلاف شرع بوده و حرام است. سکوت کردن و نگفتن حق، از ترس جان و مال و ناموس نیز از مصادیق تقیه است. همان کاری که «ابوهریره» انجام داد و از ترس «عمر»، سنت پیامبر را نقل نکرد و سکوت کرد.

بنابراین، «تقیه» دو صورت دارد: یا کتمان حق است و یا اظهار باطل! یعنی تقیه یا سکوت است در برابر بیان حق؛ و یا اظهار کلامی کذب است در برابر بیان کردن حق.

در جلسات گذشته، مطالبی را از «ابن تیمیه» در مذمت تقیه شیعه بیان کردیم و همچنین از «ناصرالدین قفاری» نقل کردیم که با بی شرمی تمام گفته بود:

«و أن حالهم من جنس حال المنافقين لا من جنس حال المکره الذي أكره و قلبه مطمئن بالإيمان»

همانا حالات شیعه، حالات منافقین است. نه از جنس حال مکرهی که مورد اکراه واقع شده است در حالی که قلبش با ایمان آرام است.

أصول مذهب الشيعة الإمامية الإثني عشرية، ج ۲، ص ۸۱۹

نظر برخی دیگر از علمای اهل سنت، در مورد تقیه شیعه:

در ادامه بحث، نظرات برخی دیگر از علمای اهل سنت و وهابی را در زمینه تقیه شیعه، بیان خواهیم کرد.

نظر «احسان الهی ظهیر»:

«احسان الهی ظهیر» از شخصیت های وهابی خیلی پلید پاکستان بود، که کتب های زیادی علیه شیعه نوشته بود. و هتاک های فراوانی نسبت به شیعه داشت. این آقا را دست آخر ترور کردند و به جهنم فرستادند. همانجائی که مشایخش رفته بودند!

مرحوم علامه امینی در «الغدیر» در جلد ششم – اگر اشتباه نکنم – به خیلی از اشکالات این «احسان الهی ظهیر» جوابی مفصل و محکم داده است.

اخیراً نیز یکی از طلبه های عراقی، یک کتاب سه جلدی، در رد اندیشه های «احسان الهی ظهیر» نوشته است.

آقای «احسان الهی ظهیر» می گوید:

«أن التقیة الشیعیة مخالفة للقرآن و السنة كل المخالفة حیث أن معناها الكذب المحض و النفاق الخالص و لم ترد آیه فی القرآن تبیح الكذب و النفاق»

تقیه که شیعه به آن معتقد است و عمل می کند، به تمامه، مخالف قرآن و سنت است. زیرا معنای تقیه، دروغ محض و نفاق خالص است و در قرآن آیه ای وجود ندارد که دروغ و نفاق را مباح کرده باشد.

بین الشیعة و أهل السنة، ج ۶، ص ۱۶۰

این حرف مفت این آقا، در حالی است که ما آیات و روایات مشروعیت تقیه را خواندیم. البته در مورد سیره صحابه، فقط به دو مورد اشاره کردیم. ان شاءالله به مشروح بحث که رسیدیم، من بیش از پنجاه مورد از تقیه صحابه و تابعین و همچنین تقیه فقهای بزرگ اهل سنت را برای عزیزان بیان خواهم کرد.

تفاوت اساسی «تقیه شیعه» با «تقیه اهل سنت»!

دوستان عزیز، در ادامه بحث خواهند دید که مسئله «تقیه»، اختصاص به شیعه ندارد. و تقیه ای که اهل سنت به کار برده اند، چه صحابه، چه تابعین، چه اتباع تابعین و چه فقهای بزرگ اهل سنت؛ چندین برابر تقیه ای است که شیعه به کار برده است!

زیرا شیعه ای که معتقد به «تقیه» است، معتقد به «شهادت» هم هست. شیعه بر این عقیده است که در خیلی از موارد، اگر تشخیص بدهد که تقیه نکند و خودش ریخته شود، و خون او در گسترش فرهنگ اهل بیت، مؤثر واقع می شود، تقیه را می شکند، و اظهار می کند و خودش هم ریخته می شود.

علامه «امینی» کتاب نوشته است به نام «شهداء الفضيلة». این کتاب در مورد بزرگانی است که با اظهار حقیقت، با اینکه می دانستند با اظهار این حقیقت، به شهادت می رسند، حقیقت را اظهار کردند و شهید شدند. ولی متأسفانه اهل سنت همچین عقیده ای را ندارند. و اصلاً اینچنین روحیه ای را هم ندارند که برای نشر فرهنگ، از خونشان بگذرند!

این دیگر «عبدالله بن مسعود» است، که عرض کردیم به صراحت می گوید اگر صاحب قدرتی مرا مجبور کند که حرفی را بزنم، یک فتوای غیر شرعی صادر کنم، تا بدینوسیله از دست یک یا دو تازیانه او در امان بمانم، چنین حرفی را خواهم زد، تا جانم از شلاق خوردن راحت بشود. و حال آنکه اینچنین تقیه ای ما در شیعه نداریم!

یک شیعه افتخار می کند که حقایق اهل بیت را بگوید و شلاق هم بخورد. افتخار می کند که به خاطر نقل فضائل امیرالمؤمنین، شلاق بخورد. هر شلاقی هم که می خورد، برای او از غسل شیرین تر است. ضربات شلاق برای او، از ورود به حجله زفاف لذت بخش تر است! و شیعه هم با این خصوصیت و ویژگی، تراش اهل بیت را حفظ کرده اند. شما ببینید شخصیتی مثل «میثم تمار»، که به خاطر نقل فضائل امیرالمؤمنین، دستش را بریدند، پاهایش را نیز بریدند، بردند در وسط شهر بر درخت نخلی آویزان کردند که اعدامش کنند، ایشان همان جا در بالای دار نیز، فضائل امیرالمؤمنین را نقل می کرد. لذا آمدند و زبانش را نیز بریدند که دیگر نتواند سخن بگوید!

نظر «محمد احمد لوح»:

«محمد احمد لوح» از علمای وهابی عربستان سعودی است. کتابی دارد با نام «جناية التأويل الفاسد»، در آنجا می گوید:

«التقية و الكتمان هي بمعنى واحد عند الشيعة»

تقیه و پنهان کاری، هر دو در نزد شیعه به یک معناست.

جناية التأويل الفاسد، ص ۳۱۰

در جای دیگر این کتاب می نویسد:

«التقية عند الرافضة و الباطنية هي النفاق بعينه»

تقیه در نزد شیعیان و فرقه باطنیه، عین نفاق است.

جناية التأويل الفاسد، ص ۳۹۴

نظر «غالب عواجی»:

ایشان که اصالتاً اهل مصر است و از وهابی های خیلی تندرو است. می گوید:

«التقية عند الشيعة أن تقول شيئاً و تضر شيئاً آخر، أو تقوم بعمل عبادي أمام سائر الفرق و أنت لا تعتقد به، ثم

تؤديه بالصورة التي تعتقد به في بيتك.»

تقیه در نزد شیعه این است که با زبان چیزی را بگوئی ولی در نیت چیز دیگری را داشته باشی. یا یک عمل عبادی

را به تأسی از دیگر فرق اسلامی انجام بدهی، در حالی که به آن عمل اعتقاد نداشته باشی. سپس آن عمل را به

همان صورت که معتقد هستی، در خانه خودت انجام بدهی.

فرق معاصرة، ج ۱، ص ۱۹۵

یعنی مثل اینکه یک شیعه پشت سر اهل سنت، دست بسته نماز بخواند، و یا «آمین» بگوید، و یا در ماه رمضان،

نماز تراویح بخواند و... بعد برود در منزل، و نماز خودش را بخواند.

شما اگر فتاوی مراجع ما را نگاه نکنید، غالب مراجع ما، و در رأسشان حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه) فتوای صریح داده اند که کسی که با اهل سنت نماز می خواند، نمازش صحیح و نیاز به اعاده هم ندارد. فرموده اند که اگر کسی در مکه و مدینه، برای نماز به حرمین شریفین نرود، و نمازش را در هتل بخواند، نمازش اشکال دارد.

البته این وهابی ها، چشم سرشان، مثل چشم باطنشان، کور است و این فتاوی بزرگان ما را نمی بینند. اگر هم ببینند، آن عناد و بغضی که از امیرالمؤمنین و شیعیان امیرالمؤمنین دارند، مانع می شود که این فتاوا را اظهار بکنند!

نکته جالبی که این آقای «غالب عواجی» دارد این است که در ادامه کلام خودش می نویسد:

«نقلاً عن الشيعة و التصحيح للموسوي ص ۵۲»

این معنای تقیه را از کتاب شیعه و التصحیح موسوی صفحه ۵۲ نقل کرده ام

آشنائی با کتاب ضد شیعی «الشیعة و التصحیح»!

مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی (رضوان الله تعالی علیه) از مراجع بزرگ شیعیان بود. ولی یکی از فرزنداناش ناخلف درآمد. پسر نوح با بدان بنشست؛ خاندان مرجعیتش گم شد! روزی ایشان از پدر بزرگوارشان مساعده درخواست می کند ولی مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی مخالفت می کند و می گوید که این پولها بیت المال است و من نمی توانم به شما بدهم! ایشان هم می رود و از دشمنان می گیرد. همین مقدمه می شود تا این سید حسین موسوی جذب وهابیت بشود. وهابی ها دیدند که ایشان یک مرجع زاده است، و لقمه خوبی است. لذا حسابی تحویلش گرفتند. و پولهای کلانی در اختیارش قرار دادند.

این سید حسین موسوی آمد و چندین کتاب علیه شیعه نوشت. که یکی از آنها، «الشیعة و التصحیح» است. که البته یکی از طلبه های عراقی، جواب محکمی به این کتاب داده است.

یکی از توصیه های من به دوستان این است که این کتاب هایی که افراد شیعه ی سنی شده، یا وهابی شده نوشته اند را حتماً مطالعه بکنند. یکی همین کتاب «الشیعة و التصحیح» سید حسین موسوی، فرزند مرجع عظیم الشان، مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی (رضوان الله تعالی علیه) است.

کتاب های «احمد الکاتب» را نیز که در رد عقاید شیعه نوشته است، حتماً مطالعه کنید. وی اهل لار فارس بود، مدتی در قم درس خواند، سپس برگشت و سنی شد و بعد هم وهابی شد. و چندین کتاب بر ضد شیعه نوشت. که یکی از آنها، یک کتاب هشتصد صفحه ای است در رد وجود مقدس امام زمان (سلام الله علیه).

آشنائی با کتاب ضد شیعی «لله ثم للتاریخ»!

یک کتاب دیگری هم هست با نام «لله ثم للتاریخ» که گفته اند نویسنده اش یکی از مراجع نجف است که البته کاملاً دروغ است! وی خودش را از شاگردان آیه الله العظمی خوئی و حضرت امام معرفی کرده است و در این کتابش که سرتاسر افسانه هست نوشته است که من شبهاتی داشتم رفتم پیش شهید صدر مطرح کردم، ولی جواب قانع کننده ای به من نداد. رفتم پیش آقای خوئی، ایشان هم جواب نداد و... برگشتم سنی شدم!

اگر چه تاریخ مصرف این کتاب گذشته است، ولی من معتقدم که دوستان مطالعه بکنند، بد نیست. و مفید است. در رد این کتاب «لله ثم للتاریخ»، یکی از فضلاء بزرگوار قطیف عربستان، جناب آقای «شیخ علی آل محسن» که از دوستان نزدیک ما هم هست، کتابی نوشت با عنوان «لله ثم للحقیقة». به نظر من خواندن این کتاب برای عزیزان، مثل نماز صبح واجب و لازم است!

البته در سال ۷۴ یا ۷۵، این کتاب، کتاب برگزیده سال انتخاب شد و در یک همایشی که حضرت آیه الله سبحانی هم حضور داشت، از ایشان دعوت کردند از عربستان به ایران آمد، و یک تجلیل جانانه هم از ایشان به عمل آمد. من در میان فضلاء عربستان سعودی، فاضل ترین، و عالمترین روحانی عربستان را، در قسمت احصا و قطیف، شیخ «علی آل محسن» می دانم.

ایشان که قبلاً در حوزه علمیه قم هم درس خوانده است، در حوزه پاسخ گوئی به شبهات، کم نظیر است. یعنی من می توانم ادعا بکنم که نه در «نجف»، نه در «کویت»، نه در «بحرین»، و نه در «عربستان»؛ کسی در سطح ایشان در حوزه پاسخ گوئی به شبهات نداریم. یعنی واقعاً ایشان فوق تخصص پاسخ گوئی به شبهات هستند و این هم

مبالغه نیست. ایشان در حوزه پاسخگوئی، مبدع، نوآور و صاحب سبک است. یعنی بعضی از شبهاتی که ایشان جواب داده است، شما در هیچ کتابی قبل از ایشان، پیدا نمی کنید.

ایشان مثل برخی از شعراء که قریحه شعری زیبایی دارند، در حوزه پاسخگوئی، ملکه پاسخگوئی به شبهات دارد. لذا دوستان از کتابهای ایشان غفلت نکنند. با سایت اینترنتی ایشان هم آشنا باشید. ایشان چندین کتاب نوشته است که تعدادی را سازمان حج چاپ کرده است. و در کتاب فروشی «مشعر» موجود است. تمام کتاب های ایشان، بلا استثناء مفید است. و کتاب های کم نظیری هم هست.

تذکر دو نکته مهم و اساسی:

خوب است که من در اینجا دو مسئله را به دوستان تذکر بدهم. یکی اینکه: مردم الآن حوصله خواندن کتاب های طولانی را ندارند. مردم الآن جزوه خوان شده اند. لذا اگر قصد نگارش کتاب یا ترجمه کتاب داشتید، بنا را بگذارید بر تلخیص و مختصر گوئی.

نکته دوم این است که من تقریباً از سال ۱۳۴۷ وارد حوزه شدم. یعنی از زمان حاج شیخ مرتضی حائری در بحث خارج این بزرگوار بودیم و تجربه زیادی هم من دارم. شاید کمتر کسی پیدا کنید که به اندازه من با این وهابی سر و کله زده باشد. آمار بحثها و مناظراتی که من در عربستان داشتم، بیش از دویست مورد بوده است که اخیراً در سه جلد با نام «قصة الحوار الهادی» چاپ شده است. البته یک جلدش را دوستان ترجمه کردند و بناست که امسال جلد دوم و سوم هم به فارسی ترجمه بشود.

توصیه من به دوستان این است که اگر کسی می خواهد امروز کار بکند، دیگر زمان کتاب و مسجد و محراب و منبر گذشت، نه اینکه اصلاً نباشد، باشد ولی هدف عمده نباشد. امروز مردم اهل شنیدن و نیز گشت و گذار در فضای مجازی هستند. اگر شما بتوانید ده تا هم وبلاگ و سایت بنزید و مطالب خودتان را از این طریق به مخاطب برسانید، خواهید دید که در عرض یک ماه، سی هزار نفر مطلب شما را دیده اند.

ولی اگر آمدید کتاب نوشتید، نهایتاً در ۵ هزار تیراژ چاپ شد، این کتاب شما چند سال در قفسه های کتاب فروشی ها می ماند و فروش نمی رود. لذا امروز ما باید از این فضای رسانه و فضای مجازی، حداکثر استفاده را ببریم.

آقای حاج حسین یکتا می گفت: خدمت مقام رهبری بودم، ایشان به من گفت که اگر من رهبر نبودم، دوست داشتم مدیر یک فضای رسانه ای باشم!

اهمیت حضور در فضاهای مجازی و سایبری

امروز مردم در خانه نشسته اند، در کنار خانواده و امکانات رفاهی و چای و... مشغول تماشای ماهواره و تلویزیون هستند. لذا تا می توانید حضور خودتان را در فضای سایبری و فضای مجازی، پررنگ کنید. اگر قصد خدمت به اسلام دارید، اگر قصد خدمت به اهل بیت را دارید، امروز راهش ورود به فضاهای مجازی است.

اما اگر نه، به چهارتا منبر و چند آیه و روایت و شعر و داستان بسنده کنید و در فلان روستا پنجاه، شصت نفر هم از پیرمردها و پیرزنها پای منبرتان باشد و یک روضه خوبی هم بخوانید و مردم اشک بریزند و... دست آخر هم یک پاکتی به شما بدهند و تمام بشود، هنیئاً لکم! ولی دیگر شما با این وضعیت، مصداق فرمایش امام صادق نخواهید شد که فرمود:

«الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللُّوَابِسُ»

کسی که آگاه به زمانه خود باشد، اشتباهات بر او هجوم نمی آورد.

کافی ج ۱ ص ۲۷ کتاب العقل و الجهل

الآن این رسانه های ماهواره ای، چه شیعه، چه سنی و چه وهابی؛ همانگونه که یک تهدید بر علیه شیعه هست، فرصت بسیار خوبی برای شیعه است.

اگر ما سرباز خوبی برای امام زمان باشیم، از همین ماهواره های وهابی می توانیم استفاده ای بکنیم که شاید حوزه علمیه ما، در ظرف ده سال، نتواند استفاده بکند!

الآن همین «شبکه جهانی ولایت»، طبق شهادت مسؤولین جمهوری اسلامی، بالغ بر ۵۰ میلیون مخاطب دارد! من از شما سؤال می‌کنم، شما را به دین و دنیا و آخرتتان قسم می‌دهم، دفتر تبلیغات و سازمان تبلیغات و بیوتات مراجع و... این همه هزینه‌هایی که می‌کنند، اگر ده سال نیرو اعزام بکنند، به اندازه پنجاه میلیون نفر مخاطب می‌توانند داشته باشند!؟

امروز این وسایل ارتباطی آمده و دشمنان ما هم از این وسایل دارند به نحو احسن استفاده می‌کنند. چرا ما عقب بمانیم و استفاده نکنیم!؟

رئیس شبکه تلویزیونی «فارسی وان»، در یک مصاحبه‌ای گفت: ما یک سال است که این شبکه را تأسیس کرده ایم، در ایران و افغانستان و پاکستان و تاجیکستان، حدود ۱۲۰ میلیون مخاطب داریم!!

حالا من و شما خوشحال می‌شویم که منبر می‌رویم و «دویست نفر» پای منبر ما می‌نشینند! مسجد و حیاط پر می‌شود، «دو هزار نفر» پای منبر ما می‌نشینند! طرف رفته صد میلیون و دویست میلیون مخاطب جذب کرده است، ولی ما از دویست نفر مخاطب ابراز خوشحالی می‌کنیم!

والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۴) - نظر فقهای شیعه و سنی در «تقیه»

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاه على رسول الله و على آله آل الله لا سيما على مولانا بقيه الله و اللعن الدائم على اعداءهم اعداء الله الى يوم لقاء الله. الحمد لله الذي هدانا لهذا و ما كنا لنهتدى لولا ان هدانا الله.

بحث ما در جلسات گذشته در رابطه با مسئله «تقیه» بود، عرض کردیم که قبل از آن که ما وارد شبهات تقیه بشویم، و آنها را مطرح بکنیم، لازم است که یک دورنمایی از اصل مسئله «تقیه» در قرآن و روایات، و همچنین نظرات علمای شیعه و اهل سنت، در مورد تقیه را، داشته باشیم. و این مطالب را، چند جلسه تکرار کنیم تا ملکه ذهن آقایان بشود. ما این چهارچوب را به اجمال بیان می کنیم و در آینده به تفصیل بیان و بررسی خواهیم کرد.

مروری بر مباحث کلیدی جلسات گذشته

ما عرض کردیم که در باب تقیه، ما نکات مختصری را چند جلسه تکرار می کنیم تا عزیزان در ذهن داشته باشند.

الف) مشروعیت «تقیه» در قرآن:

گفتیم آیاتی از قرآن بر مشروعیت تقیه دلالت می کنند. **آیه اول**، آیه ۲۸ سوره «آل عمران» است که می فرماید:

[لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ

تُقَاة]

افراد با ایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند، و هر کس چنین کند، هیچ رابطه‌ای با خدا ندارد (و پیوند او بکلی از خدا گسسته می‌شود)، مگر اینکه از آنها به پرهیزید (و به خاطر هدفهای مهم تری تقیه کنید).

سوره آل عمران (۳): آیه ۲۸

آیه دوم در این زمینه، سوره «نحل» است که می فرماید:

[مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ]

کسانی که بعد از ایمانشان به خدا کافر شوند (مجازات می شوند) بجز آنها که تحت فشار واقع شده اند در حالی که قلبشان با ایمان، آرام است.

سوره نحل(۱۶): آیه ۱۰۶

و آیه سوم، در سوره «غافر» است که می فرماید:

[وَ قَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ...]

و مرد مؤمنی از فرعونیان که ایمان خود را پنهان می داشت گفت...

سوره غافر(۴۰): آیه ۲۸

ب) مشروعیت «تقیه» در روایات شیعه و سنی:

در روایات شیعه، روایت اول، فرمایش امام صادق (علیه السلام) بود که فرمود:

«إِنَّ تِسْعَةَ أَعْشَارِ الدِّينِ فِي التَّقِيَّةِ وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ»

همانا نه دهم (۹۰٪) دین در تقیه است. و کسی که تقیه ندارد، دین ندارد.

کافی، ج ۲، ص ۲۱۷، باب التقیه، ح ۲

و روایت دوم، فرمایش امام باقر(علیه السلام) بود که فرمود:

«التَّقِيَّةُ مِنْ دِينِي وَ دِينِ آبَائِي وَ لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ»

تقیه جزء دین من، و دین پدران من است و کسی که تقیه ندارد، ایمان ندارد.

کافی، ج ۲، ص ۲۱۹، باب التقیه، ح ۱۲

در زمینه «روایات اهل سنت» روایت اول، فرمایش نبی مکرم به «عایشه» بود که فرمود:

«يَا عَائِشَةُ، لَوْلَا أَنَّ قَوْمَكَ حَدِيثُ عَهْدٍ بِجَاهِلِيَّةٍ لَأَمَرْتُ بِالْبَيْتِ، فَهَدِمَ، فَأَدْخَلْتُ فِيهِ مَا أُخْرِجُ مِنْهُ»

پیغمبر اکرم به عایشه فرمود: ای عایشه! اگر قوم تو تازه از جاهلیت به اسلام در نیامده بودند، دستور می دادم تا خانه خدا را خراب بکنند و حجر اسماعیل را که از خانه خارج شده را در بیت داخل می کردم.

صحیح بخاری، ج ۲، ص ۵۷۴، باب فضل مکه و بنیانه، ح ۱۵۰۹

روایت دوم در «سنن ابن ماجه» از «ابوذر غفاری» روایت شده است که رسول خدا فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ قَدْ تَجَاوَزَ عَنْ أُمَّتِي الْخَطَأَ، وَالنَّسِيَانَ، وَ مَا اسْتُكْرِهُوا عَلَيْهِ»

همانا خداوند خطا و فراموشی را از امت من برداشته است و نیز آنچه که بر آن اجبار بشوند.

سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۵۹، باب طلاق المکره و الناسی، ح ۲۰۴۳

روایت سوم را «سیوطی» از نبی مکرم نقل کرده بود که فرمود:

«لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ»

هر کسی که تقیه ندارد، دین ندارد.

جامع الاحادیث سیوطی، ج ۸، ص ۲۸۱، ح ۲۶۰۵۰

و روایت چهارم را «متقی هندی» از وجود مقدس امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) نقل کرده بود که حضرت فرمود:

«لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ»

هر کسی که تقیه ندارد، دین ندارد.

ج) مشروعیت «تقیہ» در سیرہ صحابہ:

مورد اول روایت «ابن حزم آندلسی» بود از «عبداللہ بن مسعود» نقل کرده بود کہ گفتہ بود:

«مَا مِنْ ذِي سُلْطَانٍ يُرِيدُ أَنْ يُكَلِّفَنِي كَلَامًا يَدْرَأُ عَنِّي سَوْطًا أَوْ سَوْطَيْنِ إِلَّا كُنْتُ مُتَكَلِّمًا بِهِ»

اگر صاحب قدرتی مرا مجبور کند کہ حرفی را بزخم تا بدینوسیله از دست یک یا دو تازیانہ او در امان بمانم، چنین حرفی را خواهم زد.

المحلی ابن حزم، ج ۸، ص ۳۳۶

مورد دوم، تقیہ «ابوہریرہ» از «عمر بن خطاب» بود کہ عرض کردیم «ابوہریرہ» می گوید:

«حفظت عن رسول الله وعاءين فأما أحدهما فبثثته و أما الآخر فلو بثثته قطع هذا البلعوم»

از رسول خدا دو ظرف پر از حدیث حفظ نموده‌ام کہ ہر آنچه تاکنون روایت کردہ‌ام یکی از این دو ظرف بودہ است کہ اگر بنا باشد ظرف دیگر را نیز بگشایم گردنم زدہ خواہد شد!

صحیح بخاری، ج ۱، ص ۵۶، باب حفظ علم، ح ۱۲۰

د) «تقیہ» از دیدگاہ فقہای شیعہ:

وجوب و مشروعیت تقیہ در شرائط خاص از دیدگاہ پیروان اہل بیت (علیہم السلام) اجماعی است، کہ در این قسمت سخن شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ھ)، شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ھ) و محقق کرکی (متوفای ۹۴۰ھ) را نقل می‌کنیم:

«شیخ صدوق» می‌نویسد:

«التقية فريضة واجبة علينا في دولة الظالمين، فمن تركها فقد خالف دين الإمامية وفارقه.»

تقيه یکی از واجبات است که در زمان حکومت ظالمان وجوب آن حاصل می‌شود؛ بنابراین اگر کسی تقیه را ترک کند، با مذهب شیعه مخالفت کرده و از آن بیرون است.

الهدایة، ص ۵۱

و در کتاب «الإعتقادات» می‌نویسد:

«اعتقادنا في التقية أنّها واجبة، من تركها كان بمنزلة من ترك الصلاة.»

نظر ما در مورد تقیه آن است که واجب است؛ کسی که آن را ترک نماید مانند کسی است که نماز را ترک کرده است.

الاعتقادات في دين الإمامية، ص ۱۰۷

«شيخ طوسي» درباره «تقيه» می‌نویسد:

«والتقية - عندنا - واجبة عند الخوف على النفس وقد روي رخصة في جواز الافصاح بالحق عندها... و ظاهر أخبارنا يدل على أنّها واجبة، و خلافها خطأ.»

ما (شیعیان) تقیه را زمانی واجب می‌دانیم که شخص، احتمال خطر بر جان خویش را بدهد؛ روایت در مورد جواز تقیه نکردن نیز آمده است... اما روایات ما دلالت دارد که تقیه واجب است و مخالفت با آن اشتباه است.

التبيان، ج ۲، ص ۴۳۵

«محقق کرکی» نیز می‌نویسد:

«اعلم أن التقية جائزة وربما وجبت، و المراد بها: إظهار موافقة أهل الخلاف في ما يدينون به خوفاً. و الأصل فيه قبل الاجماع ما اشتهر من أقوال أهل البيت عليهم السلام و أفعالهم.»

بدان که تقیه جایز است و گاهی واجب می‌شود؛ و مقصود از تقیه این است که از روی ترس در ظاهر موافق با چیزی باشی که مخالفین به آن اعتقاد دارند. و علت وجوب آن جدای از اجماع، سخنان مشهور ائمه در این زمینه و کردار ایشان است.

رسائل المحقق الكرکي، ج ۲، ص ۵۱

ه) «تقیه» از دیدگاه فقهای اهل سنت:

«فخر رازی» در ذیل آیه «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً» می‌نویسد:

«ظاهر الآیة يدل أن التقية إنما تحل مع الكفار الغالبين إلا أن مذهب الشافعي رضي الله عنه أن الحالة بين المسلمين إذا شاكلت الحالة بين المسلمين و المشركين حلت التقية محاماة على النفس.»

ظاهر آیه بر این دلالت دارد که تقیه تنها زمانی جایز است که کفار غلبه کرده و مسلط و پیروز باشند؛ مگر مذهب شافعی که می‌گوید: اگر دگرگونی بین مسلمانان همانند تغییر و دگرگونی بین مسلمانان و مشرکان باشد، تقیه برای حفظ جان لازم است

وی برای اثبات عدم انحصار مشروعیت تقیه به صدر اسلام و تداوم آن می‌گوید:

«الحکم السادس: قال مجاهد: هذا الحکم کان ثابتاً في أول الإسلام لأجل ضعف المؤمنين فأما بعد قوة دولة الإسلام فلا، و روی عوف عن الحسن: أنه قال التقية جائزة للمؤمنين إلى يوم القيامة، و هذا القول أولى، لأن دفع الضرر عن النفس واجب بقدر الإمكان»

حکم ششم: مجاهد گفته است: این حکم در اول اسلام بوده است؛ زیرا مسلمانان ضعیف بودند؛ اما بعد از نیرو پیدا کردن دولت اسلامی دیگر این حکم جایز نیست. و از حسن روایت شده است که گفته است: تقیه برای مؤمنین تا روز قیامت جایز است. و این نظر دوم قوی تر است؛ زیرا دفاع از ضرر بر جان تا حد امکان جایز است.

تفسیر الکبیر أو مفاتیح الغیب، ج ۸، ص ۱۲

آقای «نووی» متوفای ۶۷۶ هجری، در این زمینه می گوید:

«وقد اتفق الفقهاء على انه لو جاء ظالم يطلب انسانا مختفيا ليقتله أو يطلب وديعة لانسان ليأخذها غصبا و سأل عن ذلك وجب على من علم ذلك اخفاؤه و انكار العلم به و هذا كذب جائز بل واجب لكونه في دفع الظالم.»

علما اجماع دارند که اگر ظالمی نزد انسان آمد و از وی محل شخصی مخفی شده را به پرسد تا او را به قتل برساند، یا در مورد محل امانتی سؤال کند تا آن را غصب نماید، واجب است کسی که محل آن را می داند، آن را مخفی کرده و بگوید آن را نمی دانم؛ و این از مواردی است که دروغ در آن جایز و بلکه واجب است؛ زیرا با این کار شخص ظالمی را مانع شده است.

شرح النووي على صحيح مسلم، ج ۱۵، ص ۱۲۴

و در جاي ديگر مي گوید:

«و لا خلاف أنه لو قصد ظالم قتل رجل هو عنده مختف وجب عليه الكذب في انه لا يعلم أين هو.»

خلافی نیست که اگر شخصی ظالم بخواهد کسی را که در نزد شخصی دیگر مخفی شده است بکشد، بر وی واجب است که دروغ بگوید که نمی داند وی کجا است.

شرح النووي على صحيح مسلم، ج ۱۶، ص ۱۵۸

آقای آلوسی در ذیل آیه «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً» می نویسد:

«وفى الآیة دليل على مشروعية التقية و عرفوها بمحافظة النفس أو العرض أو المال من شر الاعداء و العدو قسمان: الاول من كانت عداوته مبنية على اختلاف الدين كالكافر و المسلم و الثانى من كانت عداوته مبنية على أغراض دنيوية كالمال و المتاع و الملك و الامارة.»

این آیه دلالت بر جواز تقیه می‌کند؛ و در تعریف آن، چنین گفته‌اند: حفظ کردن جان و یا ناموس و یا مال از شر دشمنان؛ و دشمن دو گونه است: یکی آنکه دشمنی او به خاطر اختلاف دینی است؛ مانند اختلاف مسلمان و کافر؛ و دیگری آنکه دشمنی‌اش به خاطر اهداف دنیوی است؛ مانند مال و کالا و حکومت و فرماندهی.

روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، ج ۳، ص ۱۲۱

(و «تقیه» از دیدگاه علمای وهابیت:

«اللجنة الدائمة للبحوث العلمية و الإفتاء» بالاترین مقام فتوای وهابیت است. در رأس این لجنه هم، «مفتی اعظم» قرار دارد. در جواب فتوای شماره ۱۲۷۵، می‌نویسد:

«إن اعترض عليه المصلون بالمسجد و خشي أن تحدث فتنة من وضع يده اليمنى على اليسرى في الصلاة و أن ينشأ عن ذلك ضرر ترك القبض أرسل يديه اتقاء للفتنة و الضرر، و لا يجوز له أن يتخلف عن الجماعة و يصلي في بيته» فردی وارد مسجدی می‌شود و می‌ترسد که از قرار دادن دست راست بر روی دست چپ (تکتف) فتنه‌ای و مشکلی برای او ایجاد بشود، و ضرری متوجه او بشود، در اینجا باید دست باز نماز بخواند، تا ضرری متوجه او نشود. و جایز نیست که از جماعت تخلف کند و در خانه‌اش نماز بخواند.

فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمية و الإفتاء، ج ۶، ص ۳۸۳

این نکاتی که عرض کردیم، در حقیقت یک دورنمایی بود از بحث «تقیه» در اسلام. یعنی تقیه در قرآن؛ تقیه در روایات شیعه و سنی؛ تقیه نزد فقهای شیعه و فقهای اهل سنت؛ و تقیه نزد وهابیت. این چهارچوب را دوستان مثل حمد و سوره باید در ذهن داشته باشند. در ادامه بحث، ما هر کدام از این موارد را، مفصل بحث خواهیم کرد.

در ادامه خواهیم گفت که اصلاً تقیه در شیعه و سنی چه معنایی دارد؟ تقیه در نظر فقهای شیعه، چند قسم است؟ هر کدام از اقسام تقیه، چه مراحل دارند؟ تکلیف در هر کدام از این مراحل چیست؟ متعلق تکلیف در تقیه، آیا تکلیف اولیه است، یا ثانویه است؟ تکلیف اولیه در تقیه چیست؟ آیا صحابه تقیه را به کار برده‌اند؟ و... همه این مباحث را در طول سال تحصیلی، مفصل بحث خواهیم کرد. ان شاء الله.

دوستان اگر کتاب نقد قفاری ما را ببینند، در جلد دوم، حدود ۲۰۰ صفحه، ما درباره «تقیه» بحث کرده ایم. البته ما در آنجا فقط شبهات «قفاری» را جواب دادیم. ولی در اینجا و در بحث خارج فقه مقارن، به طور مطلق به مسئله «تقیه» خواهیم پرداخت و ابعاد مختلف مسئله «تقیه» را بررسی و شرح خواهیم داد. یعنی آنچه که درباره «تقیه» گفتنی باشد، ما خواهیم گفت. ان شاءالله.

مسئله «تقیه» برای اهل سنت و خصوصاً وهابیت از جایگاه مهمی و رفیعی برخوردار است که بیش از ۴۰۰ شبهه فقط در «تقیه» مطرح کرده اند. هر کسی از وهابی ها بر ضد شیعه کتاب نوشته، یکی از شبهات اساسی که مطرح کرده، بحث «تقیه» است. لذاست که امسال ما به این موضوع با اهمیت پرداخته ایم.

در جلسه دیروز به برخی نظرات علمای اهل سنت در رابطه با «تقیه» موجود در شیعه، اشاره کردیم. و جملاتی از «احسان الهی ظهیر» و «محمد احمد لوح» و دیگران نقل کردیم. و همچنین به کتاب ضد شیعی فرزند ناخلف آیه الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی از مراجع بزرگوار شیعه و صاحب کتاب «وسيلة النجاة» اشاره کردیم.

کتاب «تحریر الوسيلة» که حضرت امام نوشته است، در حقیقت شرح همین کتاب «وسيلة النجاة» آقا سید ابوالحسن اصفهانی است. آقای «خوئی» و آقا «شیخ جواد تبریزی» هم، به جای «عروه»، بر همین کتاب «وسيلة النجاة» آقا سید ابوالحسن اصفهانی حاشیه نوشتند.

در هر صورت، فرزند ناخلف ایشان، آمد و کتاب هایی بر ضد شیعه نوشت و دست آخر هم در عربستان سعودی مبتلاء به مرض سرطان شد. و در یک تصادفی در نزدیک «دمام»، عمر نحسش به پایان رسید و از او جز بدنامی چیز دیگری نماند.

البته شاید هم عربستان سعودی آمد و به اندازه ای که ایشان شیر داشت، دوشید، و وقتی که دید دیگر شیر ندارد، او را کشت و نابود کرد! مثل همین شیخ فاسد، «حسین المؤید»، که فعلاً عربستان دارد از او می دوشد، و استفاده می کند، هر وقت دیدند که شیرش تمام شده و دیگر فایده ای ندارد، این شیخ فاسد را هم قطعاً از میان بر خواهند داشت! زیرا عربستان سعودی در آدم کشی، حتی دست آمریکا و رژیم صهیونیستی را هم از پشت بسته است! حتی

وزیر امور خارجه خودش، «صعود الفيصل» را که گفتند مریض بود و... مشخص شد که به دستور شخص ملک سلمان یا پسرش، او را کشتند!

دست این «ملک سلمان» خبیث و جنایتکار، هم به تمام کشته های مصر در جریان ریاست جمهوری «مرسی» آلوده است، و هم به خون «عماد مغنیه» از سرداران حزب الله لبنان. هم در قضایای سوریه دست دارند و هم در جریان یازده سپتامبر آمریکا. حتی اگر این «سلمان» روزی تشخیص بدهد که کشته شدن فرزندش برای حکومتش خوب است، او می کشد! حتی پسرش هم در راستای بقای حکومت، اگر لازم باشد، پدرش سلمان را نیز می کشد! اینها در آدم کشی هم تجربه زیادی دارند و هم سابقه ننگینی.

نظر نواده آية الله سيد ابوالحسن اصفهانی درباره تقيه شيعه:

در هر صورت، این آقای «موسی موسوی»، مرجع زاده منحرف شده، یک کتابی دارد با عنوان «المتأمرون علی المسلمین الشيعه» که در آنجا در مورد تقيه نوشته است:

«انّ إخفاء العقيدة و الرأي حفظاً للنفس من الوقوع في التهلكة ليس تقيّة بل هو دفاع عن النفس و النبي موسى أخفى عقيدته عن فرعون رهطاً من الزمن حتى جاء دور التبليغ و الاعلان، كما أن هذا كان دأب الدعوة المحمدية اما التقيّة التي نتحدث عنها في المذهب الشيعي فشيء لا صلة له بهذه القاعدة فالتقيّة في مذهبنا تعني سواء كنت ضعيفاً أو قوياً لا تجاهر بعقيدتك»

همانا مخفی کردن عقیده و رأی و نظر، برای صیانت از جان، تقيه نیست. بلکه این دفاع از نفس است. حضرت موسی نیز یک مدت زمانی، عقیده خودش را از فرعون مخفی کرد تا زمان تبليغ و اعلان رسالت فرا رسيد. این روش، سیره دعوت پیامبر اسلام نیز بوده است. اما تقيه ای که ما در مذهب شيعه از آن صحبت می کنیم، یک چیزی است که هیچ ارتباطی به قاعده حفظ نفس ندارد! تقيه در مذهب ما یعنی اینکه عقیده خودت را آشکار نکن. چه ضعیف باشی، و چه قوی باشی!

المتأمرون علی المسلمین الشيعه، ص ۱۵۱

این هم از افاضات این آیه الله زاده است که خاندان نبوتش را گم کرده است!!

نظر «محمد بن عبدالوهاب» درباره تقیه شیعه:

«محمد بن عبدالوهاب» بنیانگذار حکومت سیاه وهابیت، کتابی دارد به نام «رسالة فی الرد علی الرافضة»، که بد نیست دوستان مطالعه کنند تا ببینند که اینها نگاهشان به شیعه چگونه است. ایشان در آنجا می نویسد:

«وقد وردت نصوص كثيرة عن علي و أهل بيته دالة على براءتهم عن التقية و إنما إفتراها عليهم الرافضة لترويج مذهبهم الباطل»

از علی و اهل بیت او روایات زیادی وارد شده است که دال بر برائت ایشان از تقیه است! شیعه به دروغ تقیه را به اهل بیت نسبت داده اند تا مذهب باطل خود را ترویج دهند.

رسالة فی الرد علی الرافضة، ج ۱، ص ۲۱، (مطبوع ضمن مؤلفات الشيخ محمد بن عبد الوهاب، الجزء الثاني عشر) المحقق: ناصر بن سعد الرشيد، الناشر: جامعة الإمام محمد بن سعود، الرياض، المملكة العربية السعودية

حالا ببینید که کار به جایی رسیده است که «فرعون» می گوید من می ترسم «موسی» دین شما را نابود کند!

[وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَىٰ وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفُسَادَ]

و فرعون گفت: بگذارید من موسی را بکشم و او پروردگارش را بخواند (تا نجاتش دهد)! من از این می ترسم که آئین شما را دگرگون سازد و یا در این زمین فساد بر پا کند.

سوره غافر(۴۰): آیه ۲۶

نکته ای که سر تا پای وهابیت را آتش می زند!!

حالا که بحث به اینجا رسید، اجازه بدهید که نکته ای را خدمت شما عرض بکنم که از نکات یادگاری ما به شماست. این از آن نکات کلیدی و مهم است که وقتی نقل می کنید، این وهابی ها از مغز استخوانشان گرفته، تا ناخن

پاهایشان می سوزد!!

«عبدالعزیز بن عبداللطیف» از نواده های «محمد بن عبدالوهاب»، کتابی نوشته است با عنوان «دعاوی المناوئین» یعنی ادعاهای مخالفین محمد بن عبدالوهاب! در این کتاب از شخصی نام می برد به نام «الإمام محمد بن فیرزو» که حنبلی مذهب بوده و شیفته کلام «ابن تیمیه» و «ابن قیم» بوده است. ایشان در ابتدا از مریدان «محمد بن عبدالوهاب» بوده ولی بعدها از ایشان برگشته و علیه محمد بن عبدالوهاب، سخنان تندی گفته است. یکی از عباراتی که بر ضد محمد بن عبدالوهاب گفته این عبارت است:

«بل لعل الشیخ - یعنی عبد الوهاب - غفل عن واقعة أمه - یعنی محمد بن عبد الوهاب - فسبقه الشیطان إليها فكان أبا لهذا المارد»

شاید شیخ (پدر محمد بن عبدالوهاب) از همبستر شدن با مادر محمد بن عبدالوهاب، غافل و ناتوان شده بود، لذا شیطان به جای پدرش، به مادر او نزدیک شد و شیطان شد پدر این محمد بن عبدالوهاب.

دعاوی المناوئین لدعوة الشیخ محمد بن عبدالوهاب، ص ۳۷، دار الوطن، الرياض، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۲هـ.ق.

اگر این عبارت را، یک شیعه می گفت، ارزشی نداشت. اگر یک سنی عادی می گفت، باز هم خیلی ارزش نداشت! ولی وقتی یک وهابی چنین حرفی می زند، آن هم کسی که شیفته ابن تیمیه و ابن قیم بوده؛ تابع و مرید محمد بن عبدالوهاب بوده، از دوستان و نزدیکان محمد بن عبدالوهاب بوده چنین حرفی را می زند، دیگر نمی شود چیزی گفت!

البته دوستان به این نکته توجه داشته باشند که تا آنجائیکه بحث، بحث علمی هست، نباید به هیچ وجه این مطالب تند بیان بشود؛ بنده معتقدم که طرح اینگونه مطالب، در جلسات علمی، خلاف شرع و حرام است!

ولی در مواقعه ای که یک وهابی بی ادبی می کند، بی حیایی می کند، و هتاک می کند، اینگونه مطالب را، ما به عنوان تیر خلاصی استفاده می کنیم. ما حدود سیصد مورد از این تیرهای خلاصی جمع کرده ایم که در مواقع خاص و ضروری استفاده می کنیم.

مثلاً وقتی این وهابی ها می‌آیند در «شبکه ولایت»، و به اهل بیت و یا مراجع ما جسارت می‌کنند، ما هم یکی دو مورد از اینها را جلوی پایشان می‌اندازیم، با کله به زمین می‌خورند و تا یک هفته، دو هفته در برنامه هایشان آتش می‌گیرند و می‌سوزند! لذا دوستان عزیز، این نکته را در ذهن داشته باشند که در بحث‌ها و مناظرات، روش بحث و مناظره از خود مناظره و بحث خیلی مهمتر است!

وقتی مهمانان مصری، مات می‌شوند!

ما دیشب، حدود ده، دوازده نفر از «مصر» مهمان داشتیم. اکثر اینها شخصیت‌های علمی و برخی دیگر هم خبرنگار بودند. معمولاً تعامل ما با اینها، یک تعامل دوستانه است. من دیدم که دو نفر از اینها کمی فضول هستند! شروع کردند که بله، شما چرا معتقد به خلافت حضرت ابی بکر نیستید؟! چه اشکالی دارد!؟

گفتم: برای چه باید معتقد باشیم؟ پیغمبر اکرم امیرالمؤمنین را برای خلافت معین کرده است! شروع کردم هفت، هشت مورد کتاب با آدرس جلد و صفحه برایش ردیف کردم. این بنده خدا تا اینها را شنید، همین طور دهانش باز مانده بود!

یکی از اینها که کمی فضول بود برگشت گفت: سید! پیغمبر اکرم حضرت ابابکر صدیق را برای نماز فرستاد! و چنین و چنان...

گفتم: ببین برادر من! شما دارید با یک کسی حرف می‌زنید که ۴۰ هزار جلد کتاب در کتابخانه شخص خودش دارد. که ۱۵ هزار جلد آن، کتابهای اهل سنت است. من همین صحیح بخاری شما را بیش از ۱۷ بار از اول تا به آخرش را خوانده‌ام! غالب روایاتش را هم حفظ هستم! شما نماز ابوبکر را مطرح کردی؟، بسم الله، به من جواب بده؛ صحیح بخاری، جلد اول، صفحه ۱۷۴، حدیث ۷۱۳:

«مُرُوا أَبَا بَكْرٍ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ... فَكَانَ أَبُو بَكْرٍ يُصَلِّيَ قَائِمًا وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّيَ قَاعِدًا يُقْتَدِي أَبُو بَكْرٍ بِصَلَاةِ رَسُولِ اللَّهِ وَ النَّاسُ مُقْتَدُونَ بِصَلَاةِ أَبِي بَكْرٍ»

ابوبکر را بفرستید تا با مردم نماز بخواند... پیغمبر وقتی رفت به مسجد نشسته نماز می خواند، و ابوبکر ایستاده نماز می خواند. ابوبکر به نماز پیغمبر اقتدا کرده بود و مردم به نماز ابوبکر اقتدا کرده بودند!

صحیح البخاری ج ۱ ص ۱۷۴ ح ۷۱۳

گفتم: اگر زن و بچه تو از تو سؤال بکنند که این چه نمازی است، چه جواب می دهی؟ در این روایت می گوید که ابوبکر به پیغمبر اقتدا کرده، و مردم هم به ابوبکر اقتدا کرده اند!! این چه نمازی است که خوانده شده است؟! در اینجا، نماز پیغمبر یا درست است یا باطل! اگر باطل است، نماز ابوبکر که به پیغمبر اقتدا کرده هم، باطل است. و اگر درست است، و نماز ابوبکر هم درست است، چرا صحابه به پیغمبر اقتدا نکردند؟

گفتم: در همان صفحه، حدیث ۷۱۲، بخاری نقل کرده است که:

«وَأَبُوبَكْرٍ يُسْمِعُ النَّاسَ التَّكْبِيرَ»

ابوبکر مکبر نماز بوده است.

صحیح البخاری ج ۱ ص ۱۷۴ ح ۷۱۲

این بنده خدا، تا اینها را شنید، سرش را انداخت پائین و تا آخر جلسه دیگر حرف نزد! گفتم برادر من! بروید کمی مطالعه بکنید. حداقل این کتاب های خودتان را بخوانید! این کتاب «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» را بردارید و حداقل یک دوره مطالعه کنید!

یکی از اینها برگشت گفت: علی با ابوبکر بیعت کرده بود! به او گفتم: یک روایت ضعیف، یک روایت جعلی، به من نشان بده که علی بن ابی طالب با ابوبکر بیعت کرده است! اتفاقاً در «صحیح بخاری» دارد که «علی» تا شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد.

«فَهَجَرْتُهُ فَلَمْ تَكَلِّمُهُ حَتَّى تُؤْفَيْتَ، وَ عَاشَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سِتَّةَ أَشْهُرٍ... فَلَمَّا تُؤْفَيْتَ اسْتَنْكَرَ عَلِيٌّ

وُجُوهَ النَّاسِ... وَ لَمْ يَكُنْ يُتَابِعُ تِلْكَ الْأَشْهُرَ»

فاطمه با ابوبکر قهر کرد و با او سخن نگفت تا اینکه از دنیا رفت و بعد از پیامبر شش ماه زنده بود... وقتی فاطمه از دنیا رفت، علی از مردم کناره گیری کرد و در آن شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد.

صحیح بخاری، ج ۵، ص ۸۲، ح ۴۲۴۰

گفت: خب، بعد از شش ماه بیعت کرد! گفتم: بله، بیعت کرد. امیرالمؤمنین پیام داد که ابوبکر بیاید منزل ایشان و کسی را هم با خودش نیاورد:

فَأَرْسَلَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ: أَنْ ائْتِنَا وَلَا يَأْتِنَا أَحَدٌ مَعَكَ، كَرَاهِيَةً لِمَحْضَرِ عُمَرَ، ... وَلَكِنَّكَ اسْتَبَدَدْتَ عَلَيْنَا بِالْأَمْرِ...»

بعد از این شش ماه به سوی ابوبکر پیغام فرستاد که به پیش ما بیا و هیچ کسی را با خودت نیاور. به خاطر اینکه از حضور عمر کراهت داشت... علی به ابوبکر گفت: تو در حق ما استبداد کردی

صحیح بخاری ج ۵ ص ۸۲ ح ۴۲۴۰

گفتم: امیرالمؤمنین اولاً می گوید که «عمر» را با خودت نیاور! و در ثانی به ابوبکر می گوید که تو در حق ما استبداد کردی!

این بنده خدا هم ساکت شد و دیگری حرفی نزد!

در بحث ها و مناظرها، روش بحث از خود بحث مهمتر است!

لذا بنده بارها گفته ام که در بحث ها و مناظرها، روش بحث از خود بحث مهمتر است. زیرا ممکن است افرادی باشند که مطالب خوب دستشان باشد، ولی روش و منهج بحث دستشان نباشد. اینها نمی توانند در مناظرات کاری بکنند.

به عنوان نمونه، یک مناظره ای بود بین آقای «حسن سقاف» از علمای بزرگ اهل سنت اردن، که شاید در زمینه آثار «ابن تیمیه»، در «قم» ما نداشته باشیم که مثل آقای سقاف، مسلط باشد. یعنی ایشان عمر خودش را گذاشته روی

مطالعه آثار «ابن تیمیه»!

ایشان در شبکه «المستقله» یک مناظره ای داشت با آقای «عائض القرنی» از اساتید دانشگاه محمد بن سعود ریاض. این آقا از نظر فن مناظره کاملاً مسلط؛ ولی از نظر علمی بی سواد! آقای سقاف، از نظر علمی قوی، ولی در فن مناظره زیر صفر!

حتی در یک شب که مناظره به صورت زنده پخش می شد، حضرت آیه الله سبحانی و آقای نواب و... آمدند منزل ما. وقتی مناظره را گوش دادند، همه ایشان از این طریق مناظره آقای سقاف، تعجب کردند! چون آقای سقاف از دوستان نزدیک حاج آقای سبحانی است. و وقتی آقای سقاف به قم می آید، مستقیم به منزل ایشان می رود.

همه تعجب کرده بودند که یک شخصیت عالم و باسواد، در برابر یک شخص بی سواد، نتوانست کاری بکند! چرا؟ چون فن مناظره بلد نبود! روش بحث را نمی دانست! بنابراین عزیزان دقت بکنند که در روش و فن مناظره کار جدی باید بکنید.

والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه هفتم ۹۴/۰۶/۳۱

نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۳)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاه على رسول الله و على آله آل الله لا سيما على مولانا بقيه الله و اللعن الدائم على اعداءهم اعداء الله الى يوم لقاء الله.

یک خبر مهم و نگران کننده!!

دوستان مستحضر باشند که از امشب، چهل شبکه ماهواره ای عربی، همزمان با هم، قرار است که به مدت دو روز، بر علیه شیعه و ایران و با عنوان برنامه پخش بکنند. این مطلب همین امروز در خروجی این سایت www.arabi۲۱.com قرار داده شده است و ما تا دیروز بی خبر بودیم.

البته اصل خبر را می دانستیم که قرار است در این شبکه ای وهابی، برنامه با عنوان «الخطر الصفوی فی البلاد العربی» پخش بکنند ولی تفصیلش را امروز متوجه شدیم. که البته اسم برنامه را هم عوض کردند و «کشف حقیقت ایران» گذاشتند!

صدا و سیمای ما هم الحمدلله، خیلی موفق است! و ما تشکر می کنیم!! آقای «سرافزار» افتخار می کند که بهترین برنامه تلویزیونی ما برنامه «خداونه» است!! دشمن ما در چه فکری و چه برنامه ای بر ضد ماست! و ما در چه فکری!؟

راه حل اول: اطلاع رسانی نقشه دشمن!

تقاضای ما از دوستان این است که این مسئله و این نقشه دشمن را اطلاع رسانی بکنند. به بیوتات مراجعه کنید و اطلاع رسانی کنید. به اساتید و فضلا اطلاع بدهید، به سایت اینترنتی مراجع مراجع کنید، به دفتر آقایان زنگ بزنید. نه یک نفر، صدها نفر باید زنگ بزنند و مطالبه بکنند که چه باید کرد!؟ این واجب است! مثل نماز، بلکه از نماز واجبتر است! این حرکت باید ابتدا از قم شروع بشود. ما امروز جلسه ای داریم با دوستانمان از وزارت امور خارجه و سپاه قدس و... که بینیم در رابطه با این موضوع چه باید بکنیم!؟

ترس ما از آن است که اینها همان نقشه ای را که برای «یمن» پیاده کردند، برای «ایران» بخواهند اجرا بکنند! یعنی یک اجماع منطقه ای درست بکنند بر ضد ایران، و یک غلطهایی در این میان مرتکب بشوند! لذ لازم است که به مردم اطلاع بدهید، در سایت ها، وبلاگ ها، و در سایتهای خبری اینها را منعکس بکنید.

شما باید این مسئله را با بیوتات مراجع در میان بگذارید، با آقازاده های آقایان که الآن در بعضی جاها، مرجع واقعی، آقازاده ها هستند! لذا به این مراجع واقعی! هم مراجعه کنید و اطلاع رسانی کنید.

از افرادی هم که قرار است در این برنامه هماهنگ بر ضد شیعه و ایران، صحبت بکند، «حسین المؤید» است! لذا ما از دیروز صبح، این مستند جاسوسی این «مؤید» را مدام از «شبکه ولایت» در حال پخش داریم. و همچنین جنایات عربستان سعودی را از دیروز، هر نیم ساعت یکبار پخش می کنیم.

راه حل دوم: حضور در شبکه های ماهواره ای وهابی!

یکی دیگر از کارهایی که دوستان در این رابطه می توانند انجام بدهند، حضور در شبکه های ماهواره ای وهابی هاست. شبکه کلمه، شبکه وصال، شبکه توحید و... هر روز برنامه زنده دارند. دوستان اگر بتوانند به این برنامه ها ورود پیدا کنند ولو اینکه نیم ساعت، چهل دقیقه هم پشت خط بمانند، ولی دو کلمه حرف حسابی بزنند، می ارزد. وارد این شبکه ها بشوید و سؤال کنید که امروز متجاوز عربستان است یا ایران؟ دوستان تا می توانید، روی عربستان سعودی مانور بدهند. زیرا تمام توطئه ها زیر سر عربستان سعودی است! از اینها سؤال کنید که چرا کشورهای عربی، یک قدم در رابطه با مسئله «فلسطین» برنداشته اند؟

الآن نزدیک ۷۰ سال است که این صهیونیست ها مسلمانان فلسطین را می کشند. چرا تا به حال این سردمداران عرب، یک برنامه مشترک در دفاع از فلسطینی ها نداشته اند؟! اتفاقاً بر عکس؛ این وهابی ها با «ایران» که مخالف اسرائیل و مدافع مظلوم فلسطین است، سر جنگ دارند. و برای فرافکنی می آیند و برنامه تولید می کنند با عنوان «اسرائیل و ایران دو روی یک سکه»!!

مردم «یمن» گناهایشان چه بود که مورد تجاوز وحشیانه عربستان قرار گرفتند؟ آیا اینها به عربستان حمله کرده بودند؟ آیا به ابوبکر و عمر فحش داده بودند؟ آیا به «عایشه» توهین کرده بودند؟ گناه یمنی ها چه بود؟ آیا یک رئیس جمهور مستعفی و بی لیاقتی که با لباس زنانه، از یمن فرار کرده، ارزشی داشت که به خاطر او این همه انسان را بکشند؟! این ننگ، تا ابد بر پیشانی رئیس جمهور یمن ماند، که با بی شرمی و با لباس زنانه از کشورش فرار کرد و به دامان حکام جنایتکار عربستان پناهنده شد!

در اینگونه قضایا، از عزیزان تقاضا دارم که کمی از بحث های متداول حوزه فاصله بگیرند و در اینگونه مسائل ورود پیدا نکنند. ما باید تلاش بکنیم تا مصداق این روایت امام صادق (سلام الله علیه) باشیم که فرمود:

«الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللُّوَابِسُ»

کسی که آگاه به زمانه خود باشد، اشتباهات بر او هجوم نمی آورد.

کافی ج ۱ ص ۲۷ کتاب العقل و الجهل

برگردیم به بحث...

ادامه بررسی صحبت های دکتر طیب، شیخ الأزهر!

بحث ما درباره صحبت های ماه رمضان آقای دکتر «احمد الطیب»، شیخ الأزهر مصر، بر ضد مبانی اعتقادی شیعه بود که گفتیم این آقا گفته بود:

«دو کتاب وجود دارد که تألیف دو نفر عالم و فاضل از علمای شیعه که نظریه امامت شیعه را خوب ترسیم کرده اند. و یک سری اشکالاتی دارند بر عقیده امامت از دیدگاه شیعه، که یکی از این کتابها متعلق است به آقای احمد الکاتب با نام السنة و الشيعة و کتاب دیگری متعلق است به مرجع تقلید شیعیان آقای سید علی الامین»

ایشان دو روز در ماه مبارک رمضان، به این بحث اختصاص داد و حسابی از این دو نفر تجلیل کرد. و گفت که ای کاش علما و مراجع شیعه، از این دو نفر عالم و فاضل الگو بگیرند، و نظریات این دو نفر را ملاک عمل قرار دهند!!
علمای شیعه باید این سخن «احمد الکاتب» را، ملاک خود قرار بدهند!

آقای دکتر «طیب» در بخشی از این صحبت های خود، خطی را که علما و مراجع شیعه باید ملاک خود قرار بدهند را از «احمد الکاتب منصرف» نقل کرد که وی گفته است:

«اینکه مسئله امامت یک نص الهی باشد، هرگز در قرن اول هجری شناخته شده نبود، بلکه این فکر منصوص بودن امامت، در قرنهای اخیر مطرح شده است!»

این حرفها را «کدیور» هم در یکی از این دانشگاههای شهر تهران مطرح کرده بود که مسئله امامت به عنوان منصوص الهی و دارای عصمت، از قرن دوم و سوم هجری، و توسط «شیخ صدوق» و دیگران، مطرح شده است! متأسفانه اینگونه سخنان، ویروسی است که در جان خیلی ها نفوذ پیدا کرده است.

خیلی از علمای شیعه دچار اشتباه شده اند!

آقای دکتر «طیب» این بار سخنی را از «سید علی الامین» ذکر می کند که گفته است:

«در اینجا علمای زیادی از شیعه مرتکب اشتباه شدند و بین مسئله امامت دینی و امامت سیاسی خلط کرده اند. امامت سیاسی متعلق به خلفا بوده، و امامت دینی متعلق به علی بن ابی طالب. بنابراین علی بن ابی طالب در همان زمان نیز امام بود ولی امامت دینی را بر عهده داشت.»

کلام سخیف «بی آزار شیرازی»!

بعضی از خودی های ما نیز این حرفها را تکرار کرده اند. مثل آقای «واعظ زاده خراسانی»، و آقای «بی آزار شیرازی» که همین منطق را در مورد مسئله امامت دارند. شما اگر در آثار آقای بی آزار شیرازی - که قبلاً رئیس دانشگاه مذاهب تهران بود - دقت کنید، خواهید دید که ایشان می گوید:

«امامت سیاسی، با امامت دینی نباید مخلوط بشود! علی بن ابی طالب در زمان خلفا هم، امام بود، ولی امام دینی بود! و از این مسئله راضی بود و اعتراضی هم نداشت! و خشنود بود از اینکه امامت سیاسی بر عهده خلفاست و امامت دینی به عهده ایشان است!»

حتی ایشان یک جمله سخیفی هم دارد و می گوید:

«علی بن ابی طالب در زمان خلفا، به مراتب خشونت تر بود از زمان خلافت خودش! چون در زمان ابوبکر و عمر، یک مشاوره مثل علی بن ابیطالب برای خلفا بود، ولی در زمان خلافت خودش، یک مشاور خوبی مثل خودش نداشت!»

دو مناظره سخت، با «بی آزار شیرازی»!

بنده با این آقای «بی آزار شیرازی»، دو مورد مناظره ای سخت داشتم. یک جلسه در مؤسسه ولیعصر برگزار شد. با نظارت مرحوم آیه‌الله خزعلی (رضوان الله تعالی علیه)، که ضبط هم شد. و جلسه دوم در منزل خود آقای بی آزار شیرازی در لواسان تهران برگزار شد.

رفتیم در منزل ایشان، هم نهارش را خوردیم، هم چایش را خوردیم، و هم در بحث، حسابی شکستش دادیم. در آن جلسه، هم دکتر «زمانی» معاون بین الملل حوزه بود، و هم آقای «خزعلی» بود.

ما به حول و قوه الهی، در آن جلسه بلایی به سر این «بی آزار شیرازی» آوردیم، که پسر ده، دوازده ساله اش از ناراحتی داشت سخته می کرد! چون دید که باباش، راست و چپ دارد ضربه می خورد. به طوری که آقای خزعلی وقتی دید که خیلی حال این پسر بد است، او را دلداری داد که پسر جان این بحث علمی است. نگران نباش! ما الان، هم بحث علمی می کنیم، هم داریم میوه و چایی می خوریم.

آقای «بی آزار شیرازی» تا آمد کارش را توجیه کند، آقای دکتر «زمانی» که طرف ایشان بود، برگشت گفت: ببین آقای بی آزار! حرف آقای قزوینی، حرف درستی است! تو محکوم هستی و این حرفهایی که در این کتابهایت نوشته ای، کاملاً خلاف است، آقای قزوینی ثابت کرد که حرفهایت نادرست است. شما به جای توجیه کردن، در حضور آقای «خزعلی» قول بده که در چاپ های بعدی کتاب، سخنان نادرست را حذف کنی، و اصلاح کنی!

سخت ترین مناظره ای که در طول عمرم داشتم!

ما صلاح ندیدیم که این مناظره را منتشر کنیم. ولی اگر یک روزی لازم باشد، منتشر می کنیم. البته این قضیه، واقعاً دردآور است. زیرا آدم یک وقت با یک وهابی بحث می کند، خب قضیه معلوم و مشخص است. ولی وقتی با یک شیعه بحث می کنی، بالاترین مصیبت برای آدم است. یعنی واقعاً مصیبت است که ما بیائیم با یک عالم شیعی بحث بکنیم در مورد خلافت و امامت امیرالمؤمنین!

در طول عمرم، هیچ بحث و مناظره ای برایم سخت و دردآور تر از این نبود که - در میان صدها مناظره، حتی مناظره با مفتی اعظم عربستان - بیایم با یک عالم شیعی بنشینم و درباره حقانیت امیرالمؤمنین بحث بکنم! یعنی آدم واقعاً می سوزد.

اثبات امامت در پنج دقیقه!

لذا دوستان سعی بکنند در مباحث امامت و خلافت امیرالمؤمنین خوب مطالعه بکنند. ما سال گذشته یک بحثی داشتیم با عنوان «اثبات امامت در پنج دقیقه»! یک فایل هیجده صفحه ای مفید و مختصر، در اثبات امامت و خلافت امیرالمؤمنین که در سایت حضرت ولیعصر(عج) هم موجود است.

ما در حال تلاش هستیم که فایل تصویری این بحث را آماده کنیم، تا مباحث ولایت استدلالی، هم برای خودمان، هم خانواده و هم شاگردانمان، کاملاً واضح و روشن باشد. تا وقتی اگر یک وهابی یا یک سنی آمد و گفت که شما چرا خلافت ابوبکر را قبول ندارید و معتقد به خلافت امیرالمؤمنین هستید، بدون معطلی جواب بدهیم که «حاکم نیشابوری» از پیغمبر نقل کرده است که فرموده:

«إِنَّ عَلِيًّا مَنِّي وَ أَنَا مِنْهُ وَ هُوَ وَلِيَّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي»

به راستی علی از من است و من از او هستم و او سرپرست همه مؤمنان، پس از من است.

حاکم نیشابوری پس از نقل این روایت گفته:

«صحيح على شرط مسلم»

این روایت صحیح است و شرایط صحیح مسلم را دارد.

المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۱۰

«شمس الدین ذهبی» نیز در «تلخیص المستدرک» این روایت را «صحيح» دانسته است.

«محمد ناصر الدین البانی» نیز درباره این روایت گفته:

«صَحَّحَ الْحَاكِمَ وَ الذَّهَبِيَّ وَ هُوَ كَمَا قَالَا.»

این روایت را حاکم و ذهبی تصحیح کرده‌اند. این روایت، صحیح است همان‌گونه است که حاکم و ذهبی گفته‌اند.

السلسلة الصحيحة، ج ۵، ص ۲۲۲

و همچنین پیغمبر به امیرالمؤمنین فرموده است:

«وَ أَنْتَ خَلِيفَتِي فِي كُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ بَعْدِي»

و تو خلیفه و جانشین بعد از من هستی برای تمامی مؤمنین

مستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۸

آقای «البانی» هم می گوید:

«إسناده حسن و رجاله ثقات رجال الشيخين»

سند این روایت حسن است و رجالش هم ثقه هستند و از رجال صحیح مسلم و صحیح بخاری هستند.

السنة، ابن ابی عاصم، ج ۲، ص ۵۶۵، ح ۱۱۸۸ (ومعه ظلال الجنة في تخريج السنة بقلم: محمد ناصر الدين الألباني)

وقتی شما اینگونه وارد بشوید، و در عرض چند دقیقه، حقانیت خودتان را اثبات کنید، طرف مبهور می ماند و مغلوب

می شود. لذا ما باید این مطالب اساسی را، همیشه در آستین داشته باشیم.

گروهی از نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری از دانشگاه کرمانشاه آمده بودند پیش من، قضیه ای را نقل می کردند

و اشک می ریختند. می گفتند یک روحانی، ماه رمضان آمده بود در خوابگاه دانشجویی برای تبلیغ. به ایشان گفتیم

که ما قصد داریم که یک جلسه پرسش و پاسخ بگذاریم، شما موافقید؟ گفت: بله خیلی هم خوب است.

ما اعلامیه زدیم، دعوت کردیم و سالن را آماده کردیم. دانشجویان هم استقبال خوبی کردند و سالن پر شد. حاج

آقا رفت پشت تریبون، یک دانشجویی که جلو نشسته بود، یک سؤالی کرد، این حاج آقا برگشت گفت: اتفاقاً جواب

این سؤال را استاد ما به ما گفت و من در دفترم نوشته بودم ولی یادم رفت و در قم جا مانده. نفر دوم سؤال کرد...؛ حاج آقا جواب داد که اتفاقاً همین سؤال را هم استاد ما گفته بود و من در دفترم نوشته بودم، ولی در قم جا مانده است!

اینها این داستان را نقل می کردند و اشک می ریختند. گفتند: با این وضعیت که پیش آمد، جلسه به هم ریخت و ما آرزو می کردیم که زمین سالن آمفی تئاتر دهن باز می کرد و ما را فرو می برد!

لذا من دست همه دوستان را می بوسم و تقاضا دارم که تلاش کنید کمتر بخوانید، ولی خوب بخوانید! امروز بحث «امامت»، «ولایت»، «عدالت صحابه»، «سب صحابه»، قضیه «عایشه»، «تحریف و عدم تحریف قرآن»، و... از ضروریاتی است که شما هر کجا که می روید، از این موضوعات، مورد سؤال واقع می شود. چه از ناحیه شیعه، و چه از ناحیه اهل سنت، چه عالم و باسواد، و چه فرد بازاری و خانم خانه دار و...

مستندی دیدنی، درباره نقد عقاید وهابیت

همین دیشب، شبکه «ولایت» یک مستندی را پخش کرد از «عرفان آباد» استان گلستان، که به نظر من دیدنش برای تک تک شما از واجبات باشد. اگر بنده از باب روایت «من علمنی حرفاً...» حقی به گردن شما دارم، به همه شما تکلیف می کنم که این مستند را حتماً ببینید. شاید من خودم در عمرم از کمتر برنامه ای اینقدر لذت برده ام. اینها در این منطقه آمدند بچه های کوچک شش ساله، هفت ساله را، که اهل سنت هم هستند، آموزش دادند برای نقد عقائد وهابیت! به گونه ای مسلط نقد می کنند که انسان گمان می کند یک عالم مجتهد دارد درس خارج می گوید! خانم خانه دار از طرفی مشغول تهیه چایی است، از طرفی دارد حرف می زند در نقد عقاید وهابیت! عده ای خانم مشغول فرش بافی هستند، یک دختر کوچک نشسته، دفترش را باز کرده، به اینها درس نقد عقاید وهابیت می دهد!

این مستند، هم در «شبکه ولایت» موجود است، و هم در سایت حوزه علمیه عرفان آباد. ولی کلیپی که دیشب در شبکه ولایت پخش شد، گل سرسبد کلیپ های اینها بود. یعنی انسان باید روش تبلیغ و تدریس را از اینها یاد بگیرد!

در هر صورت؛ آقای دکتر «طیب» در این سخنرانی ماه مبارک رمضان خود، به اعتقادات شیعه نسبت به مسئله امامت ایراداتی وارد کرد و حرف خود را نیز مستند کرد به دو نفر به نام های «سیدعلی الامین» و «احمد الکاتب»! در حالی که ما در جلسه قبل گفتیم که تعداد ده، دوازده نفر از مراجع معظم تقلید، پیرو استفتائی که از ایشان شده بود، گفتند که آقای «سید علی الامین»، نه تنها مرجع تقلید نیست، نه تنها شیعه نیست، بلکه دشمن اهل بیت نیز هست! ولی متأسفانه آقای دکتر طیب، شیخ الأزهر، با استناد به حرفهای این فرد منحرف، و با تعبیر عالم و مرجع تقلید و... بر ضد شیعه استفاده می کند! و می گوید که علمای شیعه باید حرفهای سیدعلی امین را ملاک خودشان قرار بدهند!

در مورد «احمد الکاتب» نیز که آقای دکتر «طیب»، او را عالم شیعی معرفی کرد، باید عرض کنیم که ایشان در مناظره ای که در شبکه «المستقله» داشت، رسماً اعلام کرد که:

«لَا نَعْتَقُ بِوُجُودِ إِمَامٍ ثَانِي عَشَرَ»

ما به وجود امام دوازدهم هیچ اعتقادی نداریم!

آقای دکتر طیب! شما بر چه اساسی، کسی که می آید و یکی از مهمترین ضروریات شیعه را منکر می شود، به عنوان متفکر شیعی مطرح می کنید!؟

والسلام علیکم ورحمة الله

نکاتی پیرامون مسئله «غدیر» (۱)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاه على رسول الله و على آله آل الله لا سيما على مولانا بقيه الله و اللعن الدائم على اعداءهم اعداء الله الى يوم لقاء الله.

از آنجائی که ایام «غدیر» نزدیک است، و در رسانه های وهابی، بحث ها و شبهات غدیری مطرح می شود، امروز نکاتی را در این زمینه خدمت دوستان تقدیم می کنیم.

حضرت ولیعصر(عج)، «هشام بن حکم» می خواهد!

وهابی ها تلاش می کنند که از واقعه مهم «غدیر»، یک افسانه بسازند! یکی می گوید: «اصلاً غدیری در کار نبوده است!». دیگری می گوید: «غدیر یک جای خشک و بیابان لم یزرعی بوده است که انسان نمی تواند حتی مدت کوتاهی در آنجا بماند!» و یکی می گوید: « غدیر جای سرسبز و خوش آب و هوایی بوده است!» و تناقضات زیادی از این دست، در عبارات و سخنان این وهابی ها مشاهده می شود.

حتی بعضی از این وهابی ها، تعبیر سخیفی درباره «غدیر» دارند و می گویند: « غدیر، سیاه ترین روز تاریخ اسلام است!» که ما قبلاً عرض کردیم که برای فرقه ضاله وهابیت، سیاه ترین روز تاریخ، غدیر است، زیرا غدیر، تمام تار و پود فکری آنها را به هم ریخته است! و تمام دروغ ها، و افتراهای وهابیت را، و در حقیقت ماهیت پلید وهابیت را روشن ساخته است.

در این راستا، آنچه که مهم است، این است که حضرت ولیعصر (عجل الله تعالی فرجه) به دنبال نیروهایی است که مثل «هشام بن حکم»، امروز بیایند و در این جنگ تمام عیار رسانه ای، پاسخگوی این شبهات و این مباحث باشند.

تمجید عجیب امام صادق (علیه السلام)، از «هشام بن حکم»!

مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی، روایت عجیبی را درباره «هشام بن حکم» از وجود مقدس امام صادق (سلام الله علیه) نقل می کند. روایت بسیار زیباست. این روایت از آن دسته از روایاتی است که انسان اگر صد بار هم بخواند، مثل آیات نورانی قرآن کهنه گی ندارد. این روایت، صحیحه هم است از «یونس بن یعقوب» که از اصحاب خاص امام صادق (سلام الله علیه) است که می گوید:

«كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فَوَرَدَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَقَالَ إِنِّي رَجُلٌ صَاحِبُ كَلَامٍ وَ فِقْهِ وَ فَرَائِضٍ وَ قَدْ جِئْتُ لِمُنَاطَرَةِ أَصْحَابِكَ...

من در نزد امام صادق نشسته بودم که مردی از شام بر ایشان وارد شد و گفت: من کسی هستم که در کلام و فقه و واجبات، متخصص هستم و الآن آمده ام تا با اصحاب تو مناظره کنم.

این جریان ملاقات مرد شامی با امام صادق (سلام الله علیه)، در موسم حج و در منطقه «منا» صورت گرفته است. البته در آن زمان، «منا» این قدر ناامن نبوده است! افراد ناباب و ناهلی مثل این «آل سعود» (آل یهود) که اینگونه در حق مسلمین جنایت می کنند، نبودند. دیشب یک سری تصاویری را دوستان برایم فرستاده بودند که خیلی برای من دردآور بود. وهابی ها در جریان فاجعه منا، وقتی دیدند که دیگر نمی توانند با آمبولانس، جنازه ها را منتقل بکنند، با «لودر» این جنازه ها را بر می داشتند و داخل کامیون می ریختند!!

البته همه هم نمرده بودند. بعضی ها زخمی بودند، شاهدان عینی می گفتند که بعضی از اینها داد می زدند، و کمک می خواستند، ولی متأسفانه اینها، همه را با هم می ریختند داخل کامیون و می بردند! حتی در غسلخانه هم، اینها به داد زخمی ها نمی رسیدند. یک بنده خدائی می گفت من به یک ترفندی وارد غسلخانه شدم، دیدم همینطور اجساد را روی هم ریخته اند. حتی بعضی اجساد در حال حرکت بودند، با دست و سرشان اشاره می کردند ولی هیچ کس نبود که به داد اینها برسد!

درحقیقت برای این وهابی ها، به هیچ وجه جان انسان ارزشی ندارد. یعنی وحشی ترین ارتش دنیا، نسبت به دشمنان خود، اینچنین برخوردی نمی کند، که این وهابی ها با زائرین بیت الله الحرام انجام دادند!

فاجعه منا، یک جنایتی بود که شاید در این ۱۴۰۰ سال سابقه نداشت. شاید این خون بی گناهان «یمن» بود که خواست دودمان آل سعود را در سطح بین الملل رسوا کند! با به وقوع پیوستن جنایت یمن، یک رسوایی و یک ننگی برای آل سعود ایجاد شد که با هیچ رنگی قابل پاک شدن نیست! و شاید این مقدمه ای باشد برای اینکه اداره حرمین شریفین به دست مسلمانها بیافتد. و این ناهلان از اداره حرمین شریفین کنار گذاشته شوند. گر چه برداشت ما این است که آل سعود (آل یهود) در حال سپری کردن روزهای آخر عمرشان هستند! چرا که الآن هم، اینها به جان هم افتاده اند.

«فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ يَا يُونُسُ لَوْ كُنْتَ تُحْسِنُ الْكَلَامَ كَلَّمْتَهُ قَالَ يُونُسُ فَيَالَهَا مِنْ حَسْرَةٍ... ثُمَّ قَالَ لِي اخْرُجْ إِلَى الْبَابِ فَأَنْظُرْ مَنْ تَرَى مِنَ الْمُتَكَلِّمِينَ فَأَدْخَلَهُ قَالَ فَأَدْخَلْتُ حُمْرَانَ بْنَ أَعْيَنَ وَ كَانَ يُحْسِنُ الْكَلَامَ وَ أَدْخَلْتُ الْأَحْوَلَ وَ كَانَ يُحْسِنُ الْكَلَامَ وَ أَدْخَلْتُ هِشَامَ بْنَ سَالِمٍ وَ كَانَ يُحْسِنُ الْكَلَامَ وَ أَدْخَلْتُ قَيْسَ بْنَ الْمَاصِرِ وَ كَانَ عِنْدِي أَحْسَنَهُمْ كَلَاماً...

امام صادق به من فرمود: ای یونس! اگر تو در علم کلام متخصص بودی، با او بحث می کردی! یونس بن یعقوب گفت: حسرت می خورم که علم کلام نمی دانم! سپس امام به من فرمود: برو بیرون ببین کسی از متکلمین را می بینی تا بیاوری با این مرد شامی مناظره بکند؟ من رفتم و حمران بن اعین که متکلم خوبی بود را آوردم. ابوجعفر احوال (مؤمن الطاق) را آوردم که متکلم خوبی بود. و هشام بن سالم نیز که در کلام متخصص بود را آوردم. و همچنین قیس بن ماصر که به نظر من در علم کلام از همه اینها باسوادتر بود را نیز آوردم.

فَأَخْرَجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ رَأْسَهُ مِنْ فَارْتِهِ فَإِذَا هُوَ بِبَعِيرٍ يَخُبُّ فَقَالَ هِشَامٌ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ قَالَ فَظَنَنْتُ أَنَّ هِشَاماً رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ عَقِيلٍ كَانَ شَدِيدَ الْمَحَبَّةِ لَهُ قَالَ فَوَرَدَ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ وَ هُوَ أَوَّلَ مَا احْتَطَّتْ لِحَيْثُهُ وَ لَيْسَ فِينَا إِلَّا مَنْ هُوَ أَكْبَرُ سِنًا مِنْهُ قَالَ فَوَسَّعَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَ قَالَ نَاصِرُنَا بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ...»

امام صادق در این هنگام سرش را از شکاف خیمه بیرون کرد و دید که فردی از دور سوار بر شتر می آید. حضرت در این هنگام فرمود: به خدا قسم که هشام است. امام به هشام بن حکم، محبت زیادی داشت. او هنوز موی صورتش در نیامده بود و هر کس که در مجلس نشست بود، از او بزرگتر بود. وقتی هشام وارد خیمه امام صادق شد، حضرت به او جای داد و فرمود: هشام، با قلب و زبان و دستش یاور و یاری گر ماست.

الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۱۷۱

دوستان توجه داشته باشند که تمام علوم قداست دارند، علم «فقه» قداست دارد، علم «تاریخ»، «تفسیر» و... همه این علوم قداست دارند؛ ولی آن علمی که امروز ما در جهان معاصر نیاز داریم و ضرورت دارد که عزیزان طلبه ما در این حوزه علمی، خودشان را خوب مجهز بکنند، علم «کلام» و یا به معنای عام کلمه، «پاسخگوئی به شبهات» است. ما امروز نیاز به طلبه هایی داریم که مصداق این کلام امام صادق (سلام الله علیه) باشند که به هشام بن حکم جوان، که هنوز موی صورتش در نیامده، فرمودند: «نَاصِرُنَا بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ». این تعبیر در حق هشام در حالی است که «زراره» با تمام قداستی که دارد، و افقه الأولین است، یا «محمد بن مسلم»، و «جمیل بن دراج» و... هیچکدام چنین تعبیری در حقشان، از امام صادق وارد نشده است!

وقتی چشم حضرت به «هشام بن حکم» می افتد، می فرماید که بخدای کعبه قسم که «هشام» دارد می آید! این کلام حضرت در حالی بود که افرادی مثل «هشام بن سالم»، «حمران بن اعین» و «مؤمن الطاق» که از قهرمانان بحث و مناظره هستند، در مجلس حضور داشتند. ولی گویا امام منتظر کس دیگری بودند!

چگونه می توان، ناصر امام زمان (سلام الله علیه) بود؟

ما امروز نیاز داریم به یک چنین افرادی که با قلب و زبان و دستش، ناصر و یاور امام زمان باشد. یعنی وقتی امام زمان (سلام الله علیه)، چشمش به یک طلبه ای می افتد، بفرماید که فلان طلبه «نَاصِرُنَا بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ»!

و این مستلزم این است که اولاً: ما دشمن را بشناسیم و قدرت دشمن را شناسی کنیم، و حربه آنها را نیز بدانیم. و ثانیاً: جواب حربه ها و شبهاتشان را بدانیم، روش غلبه بر دشمن را بیاموزیم و مطابق با امکانات و توانمندی های دشمن، وارد میدان مبارزه بشویم.

در حقیقت، در صحنه مبارزه علمی با دشمن، هم باید علم باشد، و هم روش بحث و مناظره! وقتی این دو فاکتور مهیا شد، باید وارد میدان مبارزه شد. و در این میان، شبکه های ماهواره ای وهابی، یکی از این میدانهاست، بلکه بزرگترین میدانهای نبرد است!

شبکه های ماهواره ای وهابی ها، فرصتی مغتنم!

من بارها گفته ام که امروز، این شبکه های ماهواره ای وهابی ها، اگر چه از طرفی تهدید است، ولی از طرف دیگر، فرصت خوبی برای نشر فرهنگ اهل بیت هستند. لذا من معتقد، طلبه ای که امروز در حوزه علمیه کار می کند، باید از وضع حاضر و آنچه در این سایت ها و شبکه های ماهواره ای بر ضد شیعه و مکتب اهل بیت می گذرد، آگاه باشد، تا بتواند مطابق برنامه های دشمنان اهل بیت، وارد عرصه کارزار بشود.

من بارها به دوستان گفته ام که این شبکه های وهابی مثل کلمه، نور، توحید و وصال، روزی هفت، هشت ساعت برنامه زنده دارند. این بهترین فرصت حضور من و شما در این شبکه هاست برای متزلزل کردن عقاید وهابیت و در مقابل، ترویج مکتب اهل بیت (علیهم السلام). ولی متأسفانه طلبه های ما به این میدان ورود پیدا نمی کنند! در مقابل، عده ای از مردم عادی وارد می شوند که نه سواد دارند و نه قدرت دفاع. لذا یا نمی توانند دفاع بکنند و علی رغم نیت خوبی که دارند، خرابکاری می کنند و یا اینکه وقتی به این شبکه های وهابی زنگ می زنند، شروع می کنند به فحاشی کردن.

همین دو، سه شب پیش، یک بنده خدائی زنگ زد به «ملازاده»، و شروع کرد به فحش رکیک ناموسی به ایشان دادن! «ملازاده» هم متأثر شد و شروع کرد حق حق گریه کردن! گفت کسی تا به حال، فحش ناموسی به من نداده

بود و... ملازاده با این مظلوم نمایی، که نتیجه حماقت و دیوانگی آن خبیث به ظاهر شیعه بود، ضربه ای به شیعه زد که اگر ده سال تلاش می کرد، نمی توانست همچین ضربه ای به شیعه بزند!

لذا من معتقدم که امروز، حضور در این رسانه ها، برای طلبه های ما یک واجب عینی است! یعنی باید طلبه های ما این شبکه ها را رصد بکنند، روشهای تبلیغی اینها را یاد بگیرند و با علم و آگاهی و داشتن روش در بحث و مناظره، وارد میدان بشوند.

البته کم و بیش دوستانی هستند در قم و مشهد و... که با ما هم مرتبط هستند، و بعضاً به این شبکه های وهابی، ورود پیدا می کنند و با یک دقیقه صحبت کردن، تمام دو ساعت تلاش و صحبت مجریان و کارشناسان برنامه آنها را به باد می دهند! زیرا آنها حرفی برای گفتن ندارند. مثل یک بادکنکی است که اینها دو ساعت شروع می کنند به باد کردن! فقط در این وسط، نیاز به یک مرد هست که یک سوزنی به این بادکنک بزند و آن را بترکاند.

البته آن کس که می خواهد وارد بشود، هم باید سوزن داشته باشد و هم باید سوزن را آنچنان بزند که بلافاصله، باد این بادکنک خالی بشود! به عنوان نمونه، چند وقت پیش بنده خدائی زنگ زد به «ملازاده»، و گفت: آیا درست است که شما می گوئید «مولا» در جمله «من کنت مولاه فعلی مولاه» به معنای محبت است؟ گفت: بله، مولی به معنی محبت است! پرسید: آیا علی بن ابی طالب در طول عمرش، یک بار فرموده است که پیغمبر در روز غدیر، محبت مرا به مردم معرفی کرد؟ ملازاده معطل ماند که چه بگوید! چند ثانیه متحیر شده بود که چه بگوید! یک نگاهی به دوربین می کرد، یک نگاهی به پایین می انداخت! اینگونه سؤال کردن را می گویند هنر! بعد برگشت گفت: نه، من ندیدم جائی استدلال کرده باشد!

چرا «عایشه»، جزء آیه تطهیر نیست!؟

مثل این سخن آقایان که می گویند «عایشه» هم جزء «آیه تطهیر» است! همین جواب این بیننده را می دهیم که آیا یک روایت ضعیف داریم که عایشه به این مسئله اشاره کرده است؟ آیا در یک روایت ضعیف وارد شده است که عایشه گفته باشد من جزء آیه تطهیر هستم؟ هرگز نداریم. بالاتر اینها، قرآن به صراحت می گوید:

دل‌های شما از حق منحرف گشته است.

سوره تحریم (۶۶): آیه ۴

آیا واقعاً کسی که از حق منحرف گشته است، [لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ] شامل او می‌شود؟! یا مثلاً قرآن کریم می‌فرماید:

[ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ]

خداوند مثلی برای کسانی که کافر شده‌اند زده است، مثل به همسر نوح، و همسر لوط، آنها تحت سرپرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند، و ارتباط آنها با این دو (پیامبر) سودی به حالشان (در برابر عذاب الهی) نداشت. و به آنها گفته شد: وارد آتش شوید همراه کسانی که وارد می‌شوند.

سوره تحریم (۶۶): آیه ۱۰

اکثر مفسرین اهل سنت گفته‌اند که این آیه، کنایه و تعریضی است به «عایشه» و «حفصه» هسران پیامبر، به خاطر برخی اعمالی که داشتند.

تفسیر کشف، ج ۴، ص ۵۷۵؛ فتح القدر شوکانی، ج ۵، ص ۲۵۵؛ زاد المسیر ابن جوزی، ج ۸، ص ۳۱۴؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۸، ص ۲۰۲؛ تفسیر کبیر، ج ۳۰، ص ۴۴

آیا می‌شود کسی درباره اش آیه «تطهیر» نازل شده باشد، ولی خداوند او را تشبیه بکند به همسر حضرت نوح و همسر لوط؟! لذا دوستان توجه داشته باشید که ما باید آیاتی که در مذمت همسران پیامبر، خصوصاً عایشه و حفصه نازل شده است را، همیشه در ذهن داشته باشیم.

در بحث‌ها و مناظرات علمی، داشتن علم در مورد یک موضوع، یک طرف قضیه است، و داشتن روش بحث و مناظره، طرف دیگر قضیه است. ممکن است که یک سازنده اتومبیل، دهها ساعت در مورد اتومبیلش توضیح بدهد ولی نتواند رانندگی بکند! در مباحث علمی، ما به دنبال راننده‌ای می‌گردیم که هم از قسمتهای مختلف ماشین سر در بیاورد، و هم رانندگی بلد باشد!

اساسی‌ترین مسئله غدیر!!

در رابطه با مسئله «غدیر»، با توجه به اینکه به ایام عید غدیر نزدیک می‌شویم، نکاتی را به دوستان توصیه می‌کنم. در سالهای گذشته، ما از بینندگان «شبکه ولایت»، که با برنامه تماس می‌گرفتند، چندتا سؤال می‌کردیم. به عنوان نمونه می‌پرسیدیم که:

حدیث «غدیر»، چگونه بر امامت و خلافت حضرت علی (علیه السلام) دلالت می‌کند؟

این مسئله، اساسی‌ترین مسئله غدیر است! دوستان ما باید بتوانند به راحتی دلالت حدیث غدیر بر امامت و خلافت امیرالمؤمنین را بیان بکنند. ما به حول و قوه الهی، داریم یک جزوه صد صفحه‌ای را آماده می‌کنیم که در آن جزوه، آیات و روایات دال بر خلافت و امامت امیرالمؤمنین، خصوصاً حدیث «غدیر» را به صورت مفید و مختصر بیان کرده ایم که برای حفظ، بسیار مناسب است. یعنی اگر کسی مطالب این جزوه را حفظ بکند، می‌تواند به درصد بالایی از شبهات وهابیت پاسخ بدهد.

البته این جزوه، در اصل برای همایش مشهد مقدس آماده شده است که این اهل سنتی که از سایر شهرها و حتی از «افغانستان» و «پاکستان» به مشهد مهاجرت کردند و در حاشیه شهر ساکن شدند، یک سری مسائلی را ایجاد کرده است. یک جلساتی ما در آنجا در خدمت دوستان هستیم. حدود پانصد، ششصد نفر از طلاب خارجی را از هشتاد، نود کشور جهان دعوت کرده‌اند که ما در خدمتشان باشیم. همچنین صد و پنجاه نفر هم از ائمه جمعه و جماعات مشهد و حاشیه مشهد را دعوت کرده‌اند که دو، سه روزی در خدمت این عزیزان باشیم.

ما در این جزوه، آنچه که ضرورت دارد که یک طلبه مثل حمد و سوره حفظ بکند، و نه فقط مطالعه، در این جزوه آورده ایم. حتی تصویر کتابها را نیز بنا شد که در این جزوه بیاوریم تا یک بسته کاملی باشد.

ما در این چند روز، در حد خودکشی کار کردیم تا این جزوه آماده بشود. من دیروز بعد از نماز صبح، یکسره مشغول بودم تا حوالی ساعت نه و نیم شب، به قدری خسته بودم که چشم هایم باز نمی شد! ان شاءالله این جزوه آماده شد، تقدیم دوستان خواهیم نمود.

والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه نهم ۱۰۶ / ۰۷ / ۹۴

نکاتی پیرامون مسئله «غدیر» (۲)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و هو خیر ناصر و معین الحمد لله و الصلاه علی رسول الله و علی آله آل الله لا سیما علی مولانا بقیه الله و اللعن الدائم علی اعداءهم اعداء الله الی یوم لقاء الله.

در جلسه دیروز، نکاتی را پیرامون مسئله «غدیر»، خدمت شما تقدیم کردیم و عرض کردیم که بحث غدیر، از اساسی ترین بحث هاست لذا باید تلاش کنیم در تمام عرصه های تبلیغی، مثل محرم، و ماه مبارک رمضان و ایام صفر و.. «غدیر» را احیا کنیم.

«غدیر»، اُس اساس دین است!

اگر قرار است یک منبری داشته باشیم، انتظار این است که حداقل ۵ دقیقه، ۱۰ دقیقه از بحثمان را، به موضوع «غدیر» اختصاص بدهیم. اگر قرار شد جائی سه شب برای تبلیغ حضور داشته باشیم و منبری داشته باشیم، یک

شب آن را به موضوع «غدیر» اختصاص بدهیم. چرا که «غدیر»، اُس اساس مذهب است! نه تنها اُس اساس مذهب، بلکه «غدیر»، اُس اساس دین است!

حضرت آیه‌الله العظمی شبیری زنجانی در این زمینه جمله زیبایی دارد و می‌گوید:

«همانگونه ای که قبل از آمدن دین اسلام، عمل به دین حضرت عیسی مجزی بود، و با آمدن دین اسلام، این اجازه برداشته شد، و دیگر نمی‌شد به دین مسیحیت عمل کرد؛ بعد از معرفی امیرالمؤمنین به عنوان ولی رسول الله در غدیر خم، عمل به اسلام بدون ولایت نیز، مجزی نیست!» چون خداوند متعال فرموده است:

[الْيَوْمَ يَنْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا]

امروز کافران از (زوال) آئین شما مایوس شدند، بنا بر این از آنها نترسید و از (مخالفت) من بترسید، امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین (جاودان) شما پذیرفتم

سوره مائده (۵): آیه ۳

یعنی در حقیقت اسلام بدون ولایت، اسلام مرضی خداوند نیست! اگر عمل به اسلام قبل از ابلاغ ولایت، مجزی بود، با نزول این آیه، دیگر عمل به اسلام بدون ولایت، مجزی نخواهد بود!

البته دوستان توجه دارند که بیان اینگونه مطالب، باید با ظرافت همراه باشد. به گونه ای بیان نشود که به مقدسات آنها اهانتی و یا سوء ادبی صورت بگیرد.

چرا مسئله «غدیر» باید احیا شود؟

مسئله «غدیر» باید احیا شود، زیرا فراموش شدن «غدیر» است که، اینگونه مصائبهای فراوان را برای اسلام به بار آورده است. به قول یک بزرگوار، وقتی «برکه غدیر» فراموش شد، «گودی قتلگاه» بوجود آمد! بیعت هایی که در «غدیر» گرفته شد، فراموش شد، نقض شد، و این همه مصیبت بر سر اسلام و مسلمین آمد!

بیعتی که در «غدیر» گرفته شد، هم از مردان گرفته شد، و هم از زنان! بنا بر نقلی، رسول مکرّم اسلام بعد از آنیکه از مردان بیعت گرفت، تشت آبی را قرار داد و زنها با قرار دادن دست های خود در درون این تشت آب، با امیرالمؤمنین بیعت کردند. یعنی همان کاری را که پیغمبر اکرم، در بیعت عقبه، با زنان مدینه انجام داد. حضرت تشتی را پر از آب کرد، و سپس دست خود را درون تشت گذاشت، و زنها نیز یکی یکی دستان خود را درون تشت به نشانه بیعت قرار می دادند.

در روز «غدیر» نیز، تشتی را پر از آب کردند، امیرالمؤمنین به دستور نبی مکرّم، دست مبارکش در درون تشت، و تمام زنها، حتی امهات المؤمنین، آمدند و بیعت کردند. زیرا پیغمبر به هر سفری که می رفت، بین همسران خود قرعه می انداخت، و یک نفر را با خود می برد. ولی این سفر، تنها سفری بود که نبی مکرّم، تمام همسران خود را با خود برده بود که در روز «غدیر»، در کنار سایر مردم، با امیرالمؤمنین بیعت کردند.

ولی متأسفانه این بیعت ها، بعد از رحلت نبی مکرّم، نادیده گرفته شد. که اگر نادیده نمی گرفتند، هرگز فاجعه غمبار کربلا اتفاق نمی افتاد. تمام مصیبت ها، از نادیده گرفتن این بیعت ها، حادث شد. پیغمبر اکرم در غدیر، همه چیز را تذکر داد. شما ببینید که حضرت، حدیث «ثقلین» را در چند جای خطبه غدیر تذکر داده است. چندبار به رعایت اهلیت توصیه کرد. ولی «غدیر» فراموش شد، در نتیجه خانه حضرت زهرا به آتش کشیده شد! «غدیر» فراموش شد، جنازه امام مجتبی تیرباران شد! و...

آنهایی که در «غدیر» حضور داشتند، قرار بود که پیام غدیر را بگیرند و به دیگران نیز برسانند. زیرا پیغمبر فرمود:

«قَدْ بَلَّغْتُ مَا أَمَرْتُ بِتَبْلِيغِهِ حُجَّةً عَلَى كُلِّ حَاضِرٍ وَ غَائِبٍ وَ عَلَى كُلِّ أَحَدٍ مِمَّنْ شَهِدَ أَوْ لَمْ يَشْهَدْ وُلْدًا أَوْ لَمْ يُولَدْ فَلْيُبَلِّغِ الْحَاضِرُ الْغَائِبَ وَ الْوَالِدُ الْوَلَدَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»

من آنچه را که مأمور به تبلیغش بودم را به شما رساندم. این حجت و دلیلی است بر تمامی حاضرین و غائبین. بر تمام کسانی که شاهد این ابلاغ بودند یا نبودند. به دنیا آمده بودند و یا نیامده بودند. بنابراین تمام حاضرین باید این پیام را به غائبین اطلاع دهند. تمام پدران باید این پیام را به فرزندان خود اطلاع بدهند تا روز قیامت.

نبی مکرم، این جمله را، غیر از «غدیر» در هیچ جا نفرموده است! من خیلی گشتم ببینیم که آیا نبی مکرم، این عبارت «فَلْيَبْلُغِ الْخَاضِرُ الْغَائِبِ» را غیر از «غدیر»، در جای دیگر هم فرموده یا نه. ولی من پیدا نکردم.

ثمره اصلی و حیاتی احیاء واقعه «غدیر»

لذا ما باید تلاش بکنیم که در تمام ایام تبلیغی، چه محرم، چه ماه مبارک رمضان و چه ایام صفر، پیام غدیر را احیا کنیم و به مردم برسانیم. چرا که اگر «غدیر» احیا بشود، اولین پیام و نتیجه این احیاء، وحدت امت اسلامی خواهد بود. اگر تمام امت اسلامی، سر سفره اهل بیت جمع بشوند، دیگر اختلافی در کار نخواهد بود.

شخص نبی مکرم هم فرمودند:

«النُّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْعَرَقِ، وَأَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأُمَّتِي مِنَ الْإِخْتِلَافِ، فَإِذَا خَالَفَتْهَا قَبِيلَةٌ مِنَ الْعَرَبِ اخْتَلَفُوا فَصَارُوا حِزْبَ إِبْلِيسَ»

ستارگان امان اهل زمین از غرق شدن هستند و اهل بیت من امان امت از اختلاف می باشند اگر قبیله و گروهی از عرب با اهل بیت مخالفت کنند، دچار اختلاف می شود و اینها حزب ابلیس می شوند.

المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری ج ۳، ص ۱۶۲، کتاب معرفة الصحابة، باب من مناقب اهل رسول الله، ح

۴۷۱۵

این روایت را «امیر صنعانی» متوفای ۱۱۸۲ هجری نیز، از حاکم نیشابوری، ابن جریر، خطیب بغدادی، طبرانی، و بزار، در کتاب اصولی خودش، به عنوان یک قاعده ای که بتواند از آن، مباحث اصولی خودش را پی ریزی کند، نقل و مطرح کرده است

أصول الفقه المسمى إجابة السائل شرح بغية الأمل، ص ۱۵۶، لمحقق: القاضي حسين بن أحمد السياغي والدكتور

حسن محمد مقبولي الأهدل، الناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت الطبعة: الأولى، ۱۹۸۶

این حدیث «اهل بیتی امان لأمتی»، بسیار روایت عجیبی است! یکی از روایاتی که من در عمرم مثلش را اصلاً ندیده ام و یا کم دیده ام؛ همین روایت است. پیغمبر اکرم به صورتی این حدیث را بیان کرده است که حتی ماهی های دریا، پرندگان آسمان، و وحشی های جنگل هم این پیام حضرت را می توانند درک بکنند!!

ولی متأسفانه وقتی مسلمانها این رمز وحدت اسلامی را کنار گذاشتند، از دایره اسلامی فاصله گرفتند و شدند حزب ابلیس! الآن شما نگاه بکنید به وضعیت کشورهای اسلامی، برای اینکه رفاقتشان با آمریکا و اسرائیل بیشتر بشود، بر یکدیگر سبقت می گیرند. و به این سبقت، افتخار نیز می کنند!

الآن کشورهای اسلامی به جان هم افتاده اند. یک روز اجماع می کنند که «سوریه» را نابود بکنند، و تمام زیرساختها را از بین ببرند؛ روز دیگر «عراق» را؛ روز سوم «یمن» را؛ و روز چهارم کشوری دیگر را...!!

آیا این کشورهای خبیث متجاوز، بهتر از این می خواهند حزب ابلیس بشوند؟! البته من گمان نمی کنم که خود شیطان، بتواند این کارها و جنایاتی را که اینها الآن دارند انجام می دهند، انجام بدهد! ظاهراً اینها فراتر از حزب ابلیس هستند. لذا در روایت فرمود که خود شیطان از برخی ها، شرارت را قرض می گیرد!

حاکم بعد از نقل روایت می گوید: «هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه». یعنی اینکه این روایت بنابر شرط مسلم و بخاری صحیح است، ولی آن را ذکر نکرده اند. «خَرَجَ»، «يُخْرِجُ»، یا «أَخْرَجَ»، «يُخْرِجُ»؛ به معنای ذکر روایت با سند است. این را می گویند: «تخریج»! یا می گویند: «أَسَدَّهُ»!

تأکید اصلی نبی مکرم در حجة الوداع بر روی این مسئله بوده است!

روایاتی را که ما در آنها توصیه به اهل بیت داریم، من ندیدم که این تأکیدات در هیچ موضوعی مطرح شده باشد. شما سفر حجة الوداع نبی مکرم را ببینید، لحظه به لحظه این توصیه و سفارش به اهل بیت، از زبان پیغمبر اکرم، مطرح شده است.

حدیث شریف «ثقلین» در سفر حجة الوداع نبی مکرم، در مکانهای مختلفی مطرح شده است: روز چهارم که به مکه می رسند، در بین «صفا و مروه» پیغمبر حدیث ثقلین را بیان می کند؛ پیغمبر در صحرای عرفات خطبه می خواند

و حدیث ثقلین را مطرح می کند؛ در بازگشت از سفر و در منطقه «غدیر»، پیغمبر خطبه می خواند و حدیث ثقلین را بیان می کند؛ در بیماری حضرت، در روزهای آخر حیات ایشان، حجره ایشان مملو از جمعیت است، حضرت حدیث ثقلین را مطرح می کند. در آخرین سخنرانی پیغمبر اکرم، که به قدری حال ایشان خراب است که یک دست در گردن عباس، و دست دیگر در گردن امیرالمؤمنین، و پاهای مبارک بر زمین کشیده می شود، به مسجد می رود، سخنرانی می کند و حدیث ثقلین را مطرح می کند! و مردم را توصیه به اهل بیت می کند.

تشبیه جالب نبی مکرم، از نتیجه جدائی از اهل بیت!

نکته جالب در روایت «اهل بیتی امان لأمّتی»، این است که «ابن حجر هیثمی» در همین راستا نقل می کند که از پیغمبر اکرم پرسیدند: بعد از این که مردم از اهل بیت جدا بشوند، یا اهل بیت از کره زمین برداشته بشود چه می شود؟ نبی مکرم در جواب فرمودند:

«بَقَاءُ الْجِمَارِ إِذَا كَسَرَ صَلْبَهُ»

«مثل آن الاغی خواهد شد که کمرش شکسته است که نه توان راه رفتن دارد و نه امکان باربردن دارد.»

الصواعق المحرقة علی اهل الرّفص والضلال والزندقه، ج ۲، باب الأمان ببقائهم، ص ۶۸۵

چقدر تعبیر نبی مکرم در این روایت تند است! نبی مکرمی که به شهادت قرآن، دارای «خلق عظیم» است، اینگونه و با این عبارت، اهمیت قضیه را بیان می کند و خطر جدا شدن از اهل بیت را گوشزد می نماید.

مرحوم «علامه شرف الدین»، در «المرجعات» وقتی این روایت «ابن حجر» را نقل می کند، به زبان خودمانی به او می گوید که: «آقای ابن حجر! تو که لائی لائی بلدی چرا خوابت نمی برد!»؛ یعنی تو که می گوئی اگر مردم اهل بیت را کنار بگذرانند، جامعه مثل الاغ کمر شکست می شود، پس چرا خودتان به اهل بیت تمسک نمی کنید؟! چرا از ایشان فاصله گرفته و به گفته های ایشان عمل نمی کنید!؟

بی مهری علمای اهل سنت، در استناد فتاوی فقهی به قول اهل بیت!

شما تمام کتاب های فقهی اهل سنت را زیر و رو کنید، «مغنی ابن قدامه» بزرگترین کتاب حنبلی ها؛ «المبسوط سرخسی»، بزرگترین کتاب فقهی حنفی ها؛ «المجموع نووی»، کتاب بزرگ فقهی شافعی ها؛ «المدونة الكبرى مالک بن انس» مفصل ترین کتاب فقهی مالکی ها؛ ببینید که اینها چند مورد فتوا داده اند، استناداً بقول علی (علیه السلام)؟! حالا امام باقر و امام صادق (سلام الله علیهما) پیش کش! قول امام هادی و امام عسکری پیش کش! چند مورد فتوا داده اند استناداً به قول امیرالمؤمنین!؟

جدیداً کتابی در کویت نوشته اند با نام «الموسوعة الكويتية» که الآن تا جلد ۶۷ از چاپ خارج شده است. در این موسوعه، هیچ مسئله فقهی در تمام مذاهب اربعه اهل سنت نمانده است الا اینکه در این کتاب آورده اند! شما هر فتوایی که بخواهید، در این کتاب موجود است با آدرس جلد و صفحه کتاب صاحب فتوا. البته اینها یک موسوعه دیگری نیز دارند به نام «موسوعة جمال عبدالناصر»، که البته ارتباطی به شخص «جمال عبدالناصر» ندارد، فقط اسمش را آورده اند. در این کتاب نیز تمام فتاوی فقهی بزرگ اهل سنت، از هر مذهب که باشد را آورده اند.

مثل کتاب «جواهر» که جامعه مدرسین در حال چاپ دارد. در این چاپ جدید، هر فتوایی نقل می کند، از سید مرتضی، شیخ طوسی، و یا شیخ مفید و... در پاورقی آدرس صاحب فتوا را ذکر می کنند. یا مثل کتاب «مفتاح الكرامة» مرحوم سید جواد العاملی، که در نقل اقوال فقهاء، کتاب بی نظیری است. مثلاً وقتی یک فتوایی را نقل می کند، نظر قاضی ابن براج و ابن ابی عقیل نعمانی و ابن جنید اسکافی که از فقهای عصر غیبت صغری هستند، فتاوی اینها را ذکر کرده است تا نظر فقهای عصر خودش.

جناب «سید جواد العاملی»، از اساتید صاحب جواهر است. هر چند صاحب جواهر، خیلی ارادت به استادش ندارد. در بعضی جاها با عبارت «و قال بعض الناس کذا» که اشاره به استادش دارد، مطلبی را نقل می کند که خیلی عبارت جالبی نیست! البته مرحوم سید جواد العاملی، فقیه خوب و توانمندی نیست که بیاید استنباط و استدلال بکند، ما این را قبول داریم؛ ولی ایشان محقق توانمند و متتبع بی نظیر است. نه کم نظیر!

اخيراً حضرت آية الله مکارم نیز، یک موسوعه در حال نوشتن دارند با نام «فقه المقارن»، که در حال جمع آوری اقوال تمام فقهای شیعه، در کنار اقوال فقهای اهل سنت هستند. مثل کتاب «الفقه على المذاهب الخمسة» مرحوم

«محمد جواد مغنیه» که خداوند روحشان را شاد گرداند و ایشان حق استادی به گردن ما دارند. ایشان این کتاب را در مقابل کتاب «الفقه علی المذاهب الأربعة» ابن جزری نوشتند.

یک هدیه ناب، به مناسبت «عید غدیر»!

چون ایام غدیر نزدیک است، ما یک هدیه خوب هم به دوستان می دهیم و آن فایل‌های پاورپوینت غدیر است. همین امروز من می گویم که این فایلها را در سایت مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولیعصر (عج) قرار بدهند که دوستان استفاده کنند. ما در این فایلها، حتی تصویر کتاب ها را نیز آورده ایم که وقتی شما در مسجدی، حسینیه ای، دانشگاهی و... با ویدئو پروژکتور نشان مردم می دهید، تصویر کتاب مورد ادعای شما را هم ببینند که دیگر جای هیچ گونه شک و شبهه ای باقی نماند. حتی اگر از اهل سنت، مخاطب شما باشند، شاید با سخنان شما خیلی قانع نشوند، ولی وقتی با چشم خود، تصویر کتاب را ببینند، دیگر حرفی برای گفتن نخواهند داشت.

من دوست دارم که عزیزان ما، طلبه به روز باشند! همان فرمایش امام صادق (سلام الله علیه) که من بارها تکرار کرده ام که حضرت فرمودند:

«الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللُّوَابِسُ»

کسی که آگاه به زمانه خود باشد، اشتباهات بر او هجوم نمی آورد.

کافی ج ۱ ص ۲۷ کتاب العقل و الجهل

من معتقدم که شما اگر یک ساعت، برنامه پاورپوینت، که تصویر کتاب را نیز داشته باشد، و مستند و مستدل نیز باشد، و لو اینکه بالای منبر هم نباشد و پشت میز و صندلی باشد، اگر برای مردم بیان بشود، تأثیر گذاری آن، از ساعتها سخنرانی شفاهی بیشتر است. الآن همه امکانات تبلیغی فراهم است و کوتاهی از ماست که در این مسیر، کم کار هستیم.

وقتی این برنامه های اثبات حقانیت مذهبمان، به این صورت ارائه بشود، شیعه ی پای منبر ما، هم اعتقاداتش قوی می شود، و هم اگر روزی با یک سنی و یا وهابی مواجه بشود، توانائی دفاع از مذهب و اعتقادات خود را خواهد

داشت. زیرا ماندگاری مطالب در ذهن، به صورت نشان دادن تصویر، به مراتب از سخنرانی و فقط شنیدن صدا، بیشتر است.

کارگاه با برکت «غدیر»!

ما همه ساله، در ایام غدیر، «کارگاه غدیر» را برگزار می‌کنیم. در این کارگاه، سه روز تمام، با حدود ششصد نفر از طلاب خارج از کشور، از هشتاد، نود کشور دنیا، همراه هستیم و همین فایل‌های پاورپوینت را نیز آنجا اجرا می‌کنیم. روز سوم که برنامه ما تمام می‌شود، بدون اینکه در این سه روز، ما حرفی از حقانیت مکتب تشیع و بطلان اهل سنت بزنیم، صد نفر، دویست نفر، می‌آیند و رسماً تشیع خودشان را اعلام می‌کنند. و وقتی به کشور خودشان بر می‌گردند، در آنجا مبلغ مذهب شیعه می‌شوند.

جلسه ای با برکت، با هنرنمایی استاد «حسینی قزوینی»

در این زمینه یک خاطره ای من برای شما نقل کنم که جالب است. یک سال از مدرسه المهدی، به من زنگ زدند و گفتند که دوازده نفر از این طلبه های سنی، درخواست مناظره با شما را دارند. من رفتم و در سالن مدرسه، دستگاه ویدئو پروژکتور را روشن کردم و حدود یک ساعت و نیم، اینها سؤال کردند، و من فقط جواب دادم. هر چه هم می‌گفتم، تصویر کتاب را هم نشان می‌دادم. بعد از اتمام جلسه، از این دوازده نفر، یازده نفرشان همانجا تشیع خودشان را اعلام کردند. یعنی همانهایی که آمده بودند با ما مناظره بکنند، خیلی راحت تسلیم شدند.

فقط یک نفر از اینها حرفهای ما را قبول نکرد. اهل کشور تاجیکستان بود، و از وهابی های خیلی بی تربیت هم بود، حتی دو، سه مرتبه توهین رکیکی هم به ما کرد، به طوری که خود سنی ها می خواستند او را بزنند، ولی ما با توجه به توصیه قرآن، که می فرماید:

[و عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا]

بندگان خاص خداوند رحمن آنها هستند که با آرامش و بی تکبر بر زمین راه می‌روند و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند به آنها سلام می‌گویند (و با بی‌اعتنایی و بزرگواری می‌گذرند)

ما با او به نرمی سخن گفتیم و عصبانی نشدیم و توهین نکردیم. ایشان بعد از سه ماه، رفته بود پیش آیه الله العظمی مکارم شیرازی، گفته بود که من الآن هفت، هشت سال است که در قم هستم، و با خیلی از آخوندها هم بحث کردم، اینها وقتی می آیند به اسم خلفا و صحابه می رسند، یا به صراحت و یا به کنایه، اینها را لعن می کنند و یا فحش می دهند و یا متلک باران می کنند!

ولی من با فلانی (استاد حسینی قزوینی) که بحث کردم، دیدم وقتی که ایشان به اسم خلفا می رسد، با تعبیر آقای ابوبکر...؛ جناب عمر...؛ سخنان آنها را نقل می کند. لذا من فهمیدم که این آقای قزوینی نه مرض دارد و نه غرض! به همین جهت در این سه ماه رفتم و تحقیق کردم، و یقین کردم که مذهب شیعه حق است، و الآن آمدم اینجا به دست شخص شما شیعه بشوم.

همین آقا، وقتی برگشته بود تاجیکستان، به گفته برخی دوستان ما، هزاران جوان سنی را به مذهب تشیع آورده بود. البته ما به دنبال شیعه کردن سنی ها نیستیم، و وظیفه ما ابلاغ کلام اهل بیت و اتمام حجت با مردم است. حالا نتیجه اش هر چه باشد، ما مسؤولیتی در قبال آن نداریم. ما مکلف به انجام وظیفه هستیم، نه مکلف به نتیجه! اساساً نتیجه کار با ما نیست. خداوند متعال به پیغمبر خود می گوید:

[إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ]

تو نمی توانی کسی را که دوست داری هدایت کنی، ولی خداوند هر کس را بخواهد هدایت می کند، و او از هدایت یافتگان آگاهتر است.

نکاتی پیرامون شبهات عزاداری محرم (۱) - شبهه قتل امام حسین توسط شیعیان!

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاه على رسول الله و على آله آل الله لا سيما على مولانا بقيه الله و اللعن الدائم على اعداءهم اعداء الله الى يوم لقاء الله.

ضمن تبریک ایام «عید غدیر» به دوستان عزیز، ما طبق وعده ای که به دوستان داده بودیم، فایل پاورپوینت غدیر را در سایت مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولیعصر (عج) بارگزاری کردیم و امیدواریم که دوستان ملاحظه بفرمایند و نهایت استفاده را از این فایل ها ببرند، چرا که زحمات زیادی برای تهیه این فایلها کشیده می شود. و لذا امیدوارم که دوستان قدر این فایل ها را بدانند.

از آنجائی که ماه محرم نزدیک است، و معمولاً شبهات وهابیت در رابطه با مسئله عزاداری در این ماه، مفصل مطرح می شود، لذا در این دو جلسه ای که قبل از محرم، در خدمت دوستان هستیم، نکاتی را پیرامون شبهات وهابیت در رابطه با مسئله عزاداری، خدمت دوستان تقدیم می کنیم.

بهتر از این نمی شد به وهابیت خدمت کرد!!

وهابی ها با استفاده از فضای اینترنت و ماهواره و رسانه های تلویزیونی، شبهاتی را مطرح می کنند و این شبهات در ذهن جوانهای ما اثر نامطلوبی می گذارد. ولی متأسفانه رسانه های ملی ما، به جای اینکه به صورت حرفه ای و محکم به این شبهات جواب بدهند، بعضاً به صورت ناشیانه به این مسئله ورود پیدا کرده اند، که نتیجه اش جز خرابکاری و افزودن بر شبهات، چیز دیگر نبوده است!

من در سال گذشته هم اشاره کردم که اینها، در راستای پاسخگوئی به شبهات، برنامه ای داشتند به نام «حقیقت و پندار» که با بودجه سنگین سازمان تبلیغات، این برنامه تهیه شد و ما قبل از پخش برنامه به اینها گفتیم که بر

اساس شنیده های ما، پخش این برنامه به صلاح نیست، و به ضرر شیعه و به نفع وهابیت است. زیرا کارشناسانی که انتخاب کرده بودند، در حوزه وهابیت کار نکرده بودند. زیرا ممکن است شخصی در تاریخ مجتهد باشد، ولی اگر در حوزه «فقه» از ایشان سؤال کنی، پیاده باشد. یا شخصی مرجع تقلید است، افتخار شیعه است ولی مثلاً در حوزه «شبهات وهابیت» کار نکرده باشد.

من به اینها گفتم که شما کارشناسانی را انتخاب کرده اید که در حوزه علمی خودشان مسلط هستند، ولی در حوزه شبهات وهابیت، خیلی کار نکرده اند.

ما قبل از محرم، هماهنگ کردیم و آقای تاجیک، تهیه کننده برنامه «حقیقت و پندار»، که برادر سه شهید هم است، آمد به قم. من به ایشان یک جمله گفتم. گفتم: «آقای تاجیک! این برنامه ای که شما ساختید، اگر شما با عربستان سعودی قرارداد می بستید و می گفتید که من صد میلیارد می گیرم و این برنامه را می سازم، قطعاً و یقیناً به شما می دادند! یعنی بهتر از این نمی شد به وهابیت خدمت کرد که شما با این برنامه خدمت کردید!» البته خود ایشان هم پذیرفت که این برنامه اشکال داشته است.

گفتم: شما آمدید در یک قسمت از برنامه، ۵۴ شبهه پخش کردید، بدون اینکه به اینها جواب بدهید! شما در حقیقت شبهات چهار ماهه، پنج ماهه وهابیت بر ضد شیعه را، در عرض ده دقیقه خلاصه کردید و به خورد مردم دادید! و دیگر بهترین از این نمی شد که به وهابیت خدمت کرد!

ما تک تک شبهاتی که در این برنامه «حقیقت و پندار»، پخش شد را شمردیم. من در رابطه با این برنامه، حدود هفتاد صفحه نقد نوشتم. و در اولین جلسه ای هم که با آقای «سرافراز» داشتیم، این را تقدیم ایشان کردم و گفتم بفرمائید، شما حامل این قضیه هستید.

عزیزان می دانند که دفاع بد، به مراتب از دفاع نکردن بدتر است. لذا در این گونه موارد، باید مراقب باشیم که با دست خودمان، آب به آسیای دشمن نریزیم.

یکی از شبهات رایج وهابی ها در زمینه محرم

در زمینه شبهات محرم و عزاداری، یکی از شبهاتی که وهابی ها مدام تکرار می کنند، این است که می گویند: «قاتلین امام حسین، خود شیعیان بودند!»

البته یک سری شبهات دیگری نیز دارند مثل اینکه می گویند یزید در قتل امام حسین شرکت نداشت و... که اینها از شبهاتی است که نه برای اهل سنت کاربرد دارد، و نه برای شیعیان تأثیر گذار است! زیرا همه مسلمانها «یزید بن معاویه» را می شناسند. لذا وقتی این وهابی ها، از «یزید» دفاع می کنند، خود سنی ها هم به این وهابی ها بدبین می شوند. و می گویند که این وهابی ها چقدر انسانهای پستی هستند که از یزید دفاع می کنند! چون چهره «یزید بن معاویه» در نزد شیعه و سنی، یک چهره صد در صد منفور است.

وهابی ها این شبهه را که قاتلین امام حسین، خود شیعیان بودند! را با یک ترفندی و روشی مطرح می کنند که تأثیرگذاری مخربی دارد. لذا دوستان روی این موضوع باید خوب کار بکنند و در ایام محرم، بدون آنکه حتی شبهه را مطرح بکنند، برای مردم بیان کنند که قاتلین امام حسین در کربلا چه کسانی بودند! نیازی نیست که شما حتماً شبهه ای را مطرح بکنید، و بعد شروع کنید به جواب دادن. زیرا بعضی مواقع، شبهه مطرح می شود، و ما نمی توانیم خوب دفاع کنیم، لذا شبهه در ذهن افراد می ماند.

بهترین جواب از شبهه انتساب قتل امام حسین به شیعیان

در شبهه قاتلین امام حسین نیز، شما بدون آنکه شبهه را مطرح بکنید، بهترین روش این است که بگوئید کسانی که در کربلا حضور داشتند و جزء قاتلین امام حسین بودند، از طرفداران و پیروان یزید و معاویه بودند. چرا که امام حسین (سلام الله علیه) نیز به آنها خطاب می کند و می فرماید:

«وَيْلَكُمْ يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَ كُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أحراراً فِي دُنْيَاكُمْ»

وای بر شما ای پیروان آل ابو سفیان، اگر شما دین ندارید و از حساب روز قیامت نمی ترسید، پس دست کم در دنیای خود آزاد مرد باشید.

چند جواب دیگر از شبهه قتل امام حسین توسط شیعیان!

جواب اول: شما که می گوئید شیعیان امام حسین، حضرت را به قتل رسانده اند! بفرمائید که لفظ «شیعه» به چه معناست؟ شیعه یعنی پیرو، سؤال این است که آیا کسی که اقدام به قتل امام حسین می کند، شیعه و پیرو امام حسین است؟!؟

اساساً در این جمله که «شیعیان امام حسین حضرت را به قتل رسانده اند»، تناقض وجود دارد! زیرا شیعه امام حسین، یعنی پیروان آن حضرت؛ قاتلین امام حسین هم دشمنان ایشان بودند، بنابراین شیعیان حضرت نمی توانند قاتلین حضرت باشند زیرا که شیعه حضرت، نمی تواند دشمن خود حضرت باشد! یعنی هیچگاه یک فرد مقتدی، اقدام به قتل مقتدای خود نمی کند.

بر فرض هم که برخی از قاتلین امام حسین، سابقه شیعه گری داشته باشند، ولی همین که اقدام به قتل امام بکنند، نشان از ارتدادشان از تشیع است. همانگونه که در قضیه «جنگ رده» شما اهل سنت معتقد هستید که تعداد زیادی از صحابه، از دین برگشتند و مرتد شدند و آمدند با ابوبکر جنگیدند و ابوبکر هم آنها را کشت! آیا شما می توانید بگوئید تمام کسانی که در جنگ رده علیه ابوبکر بودند، صحابه پیغمبر بودند؟! شما می گوئید اینها صحابه بودند ولی مرتد شدند! «اصحاب رده»، یعنی اصحابی که از دینشان برگشتند!

این یک جواب عوام پسند و ساده به این شبهه.

جواب دوم: ما فرضاً قبول می کنیم که شیعیان آمدند و امام حسین را به قتل رساندند! سؤال ما این است که سنی ها کجا بودند؟! چرا نیامدند از امام حسین دفاع بکنند؟ در جواب این سؤال یا باید بگوئیم که سنی ها نیز در قتل امام حسین شرکت کردند؛ یا سکوت کردند، که هر دو کار جنایت است!

مراد از لفظ «شیعه» و «سنی» در زمان امام حسین (سلام الله علیه)

سؤال: آیا در آن زمان، لفظ شیعه و سنی مثل زمان حال، مطرح بوده است؟

جواب: در آن زمان به دو گروه «شیعه» می گفتند. یک: پیروان امیرالمؤمنین به معنای معتقدین به خلافت و امامت بلافضل حضرت، بعد از نبی مکرم و معتقدین به افضلیت امیرالمؤمنین بر خلفای ثلاثه؛ دوم: معتقدین به افضلیت «ابوبکر» و «عمر» بر امیرالمؤمنین؛ و افضلیت امیرالمؤمنین بر «عثمان». که اینها را نیز «شیعه» می گفتند.

در مقابل اینها، معتقدین به افضلیت «ابوبکر و عمر» بر امیرالمؤمنین و نیز به خصوص، معتقدین افضلیت «عثمان» بر امیرالمؤمنین را، «سنّی» می گفتند. سنی های عثمانی.

دوستان حتماً توجه دارند که سابقه «شیعه» و «تشیع» به معنای اول، به زمان خود پیغمبر بر می گردد. ما نزدیک ۴۳ روایت داریم که پیغمبر اکرم فرمودند:

«إِنَّ عَلِيًّا وَ شِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»

همانا علی و پیروانش، در روز قیامت به فیض عظیم خواهند رسید.

بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۱۴۳، ح ۱۵۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۷۱؛ الدر المنثور، ج ۸، ص ۵۸۹؛ فتح القدير، ج ۵، ص ۴۷۷

تعدادی از صحابه بودند، مثل ابوذر و سلمان و... که در زمان خود پیغمبر مشهور بود که اینها شیعه علی هستند! ما سؤال می کنیم آن کسانی که آمدند و خانه حضرت زهرا را به آتش کشیدند، آیا شیعه بودند؟!

عمده دلیل این آقایان وهابی ها، از طرح شبهه قاتلین امام حسین، این است که می گویند امام حسین، در روز عاشورا گفت است که دوازده هزار نامه از کوفه برای من نوشته شده است که من بیایم و حکومت تشکل بدهم. تمام اینهایی که نامه نوشتند، شیعه امام حسین بودند. که ایشان را به کوفه دعوت کردند و اقدام به قتل امام حسین کردند!

ما در جواب می گوئیم که دوازده هزار نفر از کوفه به امام حسین نامه نوشتند؛ شما هم که می گوئید وقتی پیغمبر از دنیا رفت، ۱۲۰ هزار صحابی داشته است. سؤال این است که این صد هزار نفری که شیعه نبودند و به امام نامه ننوخته بودند، چرا نیامدند از امام حسین دفاع کنند؟!

پدران و اجداد شما وهابی ها، یا شیعه بودند و یا سنی بودند! اگر شیعه بودند، پس بر پدران و اجداد شما لعنت باد، که آمدند و امام حسین را کشتند! و اگر سنی بودند، چرا هیچ اقدامی نسبت به امام حسین و دفاع از ایشان انجام ندادند!؟

جواب سوم: نکته بعدی این است که تمام کسانی که در کربلا حضور داشتند، اسامی اینها مشخص است. کسانی که حضرت را به شهادت رساندند، کسانی که به خیمه ها حمله بردند و غارت کردند؛ «عمر بن سعد» است، یک نفر نگفته که او شیعه بوده است! «شمر بن ذی الجوشن» است، «شبهت ربعی» است، «سنان بن انس» است، «حرملة کاهل اسدی» است، تمامی اینها عثمانی بودند. و جزو دشمنان امیرالمؤمنین بودند. و در جنگ «صفین» در سپاه معاویه حضور داشتند.

«خوارزمی» در «مقتل الحسین» از زبان امام حسین می نویسد که فرمود:

«وَيْلَكُمْ يَا شِيعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ إِنَّ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَ كُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أحراراً فِي دُنْيَاكُمْ»

وای بر شما ای پیروان آل ابو سفیان، اگر شما دین ندارید و از حساب روز قیامت نمی ترسید، پس دست کم در دنیای خود آزاد مرد باشید.

مقتل الحسین، ج ۲، ص ۳۸

«خوارزمی» از علمای بزرگ اهل سنت است. و اهل سنت او را در علم تاریخ و سیره، دانشمند بزرگی می دانند.

آیا اشخاصی که به جنگ امام حسین آمده بودند، شیعه بودند؟

الف) «قندوزی حنفی» نقل می کند که در کربلا، برخی از قاتلین امام حسین به حضرت گفتند که:

«إِنَّا نَقْتُلُكَ بُغْضاً لِأبيك»

ما به خاطر بغضی که از پدرت در دل داریم، با تو می جنگیم.

ینابیع الموده، ج ۳، ص ۷۲ تحقیق: سید علی جمال أشرف الحسینی، دار الأسوة للطباعة و النشر، چاپ اول، ۱۴۱۶ هـ. ق.

آیا اینها شیعه بودند؟ که به خاطر بغض امیرالمؤمنین با حضرت سید الشهداء می جنگیدند، تا حضرت را بکشند، شیعه بودند!

ب) «ابن اثیر» نقل می کند که یکی از افرادی که در سپاه «عمر سعد» بود، خطاب به امام حسین فریاد زد:

«فَتَادَى: يَا حُسَيْنُ يَا كَذَّابُ ابْنِ الْكُذَّابِ!»

صدا زد ای حسین! ای دروغگو فرزند دروغگو!

الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۶۷

آیا اینها شیعه بودند؟ اگر اینها شیعه بودند، میلیارد لعنت بر همچین شیعه ای!

ج) «ابن اثیر» نقل می کند از یکی دیگر از لشگریان «عمر سعد»، که به حضرت سید الشهداء (سلام الله علیه) گفت:

«يَا حُسَيْنُ أَبْشِرْ بِالنَّارِ!»

ای حسین! بشارت باد تو را به آتش جهنم!

الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۶۶

این خبیثی که حضرت سیدالشهدا را به آتش جهنم بشارت داد، فردی بود به نام «ابن خُوْزَة». که وقتی این سخن را به امام حسین گفت، حضرت همانجا دست به دعا برداشت و او را نفرین کرد. «أَبْنُ خُوْزَة» ناراحت شد و با عصبانیت سوار بر اسبش شد، اما پایش در رکاب اسب گیر کرد، اسب تاخت و بدن او در زمین کشیده شد و با برخورد به سنگ و چوب و... بدنش متلاشی شد و با بدترین وضع ممکن به جهنم واصل شد.

د) در نمونه دیگری، «ابن کثیر دمشقی سلفی» نقل می کند:

«وَدَخَلَ عَلَيْهِمْ وَقْتُ الظُّهْرِ فَقَالَ الحُسَيْنُ: مُرُوهُمْ فَلْيَكُفُّوا عَنِ القِتَالِ حَتَّى نُصَلِّيَ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الكُوفَةِ: إِنَّهَا لَا تُقْبَلُ مِنْكُمْ، فَقَالَ لَهُ حَبِيبُ بنِ مطهر: ويحك!! أتقبل منكم و لا تُقبلُ مِنْ آلِ رَسُولِ اللَّهِ؟»

در روز عاشورا، وقت نماز ظهر فرا رسید. حسین به اصحابش گفت: بروید به دشمن بگوئید که دست از جنگ بردارید، تا نماز بخوانیم. در این هنگام، مردی که از اهالی کوفه بود، گفت: نماز شما قبول نمی شود! حبيب بن مظاهر بلافاصله جواب داد: وای بر تو! آیا نماز شما قبول می شود، ولی نماز اهل بیت پیغمبر خدا قبول نمی شود!؟

البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۸۵

رفتن به مناظره، برای چنین اشخاصی، حرام است!

دوستان توجه داشته باشید که در پاسخ به یک شبهه، یا نباید وارد بشوید، و یا اگر وارد شدید، محکم و قاطع پاسخ بدهید. لذا امام حسن عسکری (سلام الله علیه) در ذیل آیه ۱۲۵ سوره نحل، که در مورد مجادله احسن سخن می گوید، فرمودند کسی که مسلط به مباحث علمی نیست و از فن مناظره خبر ندارد، نباید وارد مناظره بشود، و رفتن او به مناظره، خلاف شرع است و حرام است! چون هم خودش شکست می خورد و هم موجب می شود که افراد ضعیف مذهب، در عقاید خودشان متزلزل بشوند. لذا فرمود:

«لَأَنَّكَ لَا تَدْرِي كَيْفَ الْمُخْلَصُ مِنْهُ فَذَلِكَ حَرَامٌ عَلَى شِيعَتِنَا أَنْ يَصِيرُوا فِتْنَةً»

چون تو نمی دانی که چگونه خود را از معرکه بحث و شکست خوردن خلاص کنی، لذا بر شیعیان ما حرام است که وارد چنین معرکه هایی بشوند که نتوانند خود نجات بدهند.

تفسیر منسوب به امام عسکری، ص ۵۲۸؛ احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۲۱؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۲۵، باب ۱۷

خدا رحمت کند مرحوم آقای فلسفی را، ایشان می گفت: من برای یک جلسه سخنرانی، شش، هفت ساعت مطالعه می کنم! بنده خودم با وجود اینکه نزدیک ده هزار فایل «word» کار شده دارم، بعضی مواقع برای یک ساعت اجرای برنامه در «شبکه ولایت»، بیست ساعت وقت می گذارم! لذا الحمدلله، الحمدلله، الحمدلله، بسیار مؤثر هم بوده است و افراد با تماس با شبکه، پانصد نفر، پانصد نفر تشیع خودشان را اعلام می کنند.

همین محرم سال گذشته، یک بنده خدایی از علمای زاهدان، که هم آدم باسوادی بود و هم نطق و سخنران ماهری بود. دو شب، سه شب زنگ زد شبکه، و با خود من، حسابی بحث کرد. و من واقعاً قبولش داشتم. برخلاف بعضی ها که زنگ می زنند و در ابتدا خودشان را ماموستا و مولوی و... معرفی می کنند و اظهار لویه می کنند و می گویند که ما رفتیم بررسی کردیم، تحقیق کردیم، و کتابها را گشتیم، ولی حرفهایی که شما زدید را پیدا نکردیم و این حرفهای شما درست نبود!

همین ها را وقتی ما جواب می دهیم و به منگنه می اندازیم، صد درجه عوض می شوند و می گویند که: آقا من که خیلی سواد ندارم! من یک آدم عادی هستم! بازاری هستم!

ولی این بنده خدای زاهدانی، دو شب که زنگ زد، یک ربع، بیست دقیقه با من بحث علمی جانانه کرد! در جلسه دوم، من چهارتا سؤال از او پرسیدم و گفتم: من از این بحث علمی شما تشکر می کنم. خدا جزای خیر به شما بدهد. شما زحمت بکشید این چند سؤال را از علمای بزرگوار برسید و فردا شب ما منتظر شما هستیم تا جواب بدهید. الآن هم نمی خواهیم که جواب بدهید.

ایشان چند شب بعد تماس گرفت و گفت: من رفتم و از چند نفر از علمای خودمان سؤال کردم، ولی به جای اینکه به من جواب بدهند، و شبیه من را حل بکنند، شروع کردند به من فحش دادن و توهین کردن!

این بنده خدا هم شروع کرد به فحاشی کردن و توهین کردن به علمای خودشان! گفتم ببین برادر من! آمدی با ما نسازی، ما احترام اهل سنت را نگه می داریم. ما اجازه نمی دهیم کسی حتی به علمای اهل سنت توهین بکند. اگر توهین بکنی، ما تلفن شما را قطع می کنیم!

گفت: حاج آقا! من رفتم از هر کسی این سؤالات شما را پرسیدم، به جای جواب دادن به من، شروع کردند و به من فحش دادند و توهین کردند. ما هر چه از شما سؤال می کنیم، شما از کتابهای ما دلیل می آورید، و مدرک ارائه می کنید. شیعیان باید افتخار بکنند به وجود شخصی مثل شما، که اینگونه مباحث را مستدل و مستند مطرح می کند.

ولی ما بیچاره هستیم. آخوندهای ما خودشان که بلد نیستند، وقتی سؤال هم از ایشان می کنیم، به ما فحش می دهند.

بعد گفت: من یقین کردم که مذهب شیعه، مذهب حقی است.

والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه یازدهم ۹۴/۰۷/۱۵

نکاتی پیرامون شبهات عزاداری محرم (۲)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و هو خیر ناصر و معین الحمد لله و الصلاه
على رسول الله و على آله آل الله لا سيما على مولانا بقیه الله و اللعن الدائم على اعداءهم اعداء الله الى يوم لقاء
الله.

در جلسه گذشته نکاتی را پیرامون شبهات وهابیت در زمینه محرم مطرح کردیم و عرض کردیم که یکی از شبهاتی
که وهابیت در این زمینه دارند این است که می گویند قاتلین امام حسین، خود شیعیان بودند!

آیا قاتلین امام حسین، شیعیان بودند؟

ما دیروز در جواب گفتیم که اولاً «شیعه»، یعنی پیرو؛ و کسی که در برابر امام می ایستد و به ساحت امام جسارت
می کند، و به قتل امام اقدام می کند؛ در هیچ جای دنیا به او «شیعه» نمی گویند! بلکه او دشمن شیعه و دشمن
اهلبیت است.

چرا که امام باقر(سلام الله علیه) در یک روایتی فرمودند:

«مَنْ كَانَ لِلَّهِ مُطِيعاً فَهُوَ لَنَا وَلِيٌّ وَ مَنْ كَانَ لِلَّهِ عَاصِياً فَهُوَ لَنَا عَدُوٌّ وَ مَا تُنَالُ وَلَا يُنْتَنَى إِلَّا بِالْعَمَلِ وَ الْوَزَعِ»

هر کس مطیع خداوند باشد، دوستدار ماست و هر کس که عصیان خداوند بکند، او دشمن ماست. و هیچ کسی به دوستی و محبت ما نمی رسد، مگر با عمل و تقوا.

الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۷۵، ح ۳

نکته دوم، کلام خود حضرت سیدالشهدا (سلام الله علیه) بود که به حاضرین در نبرد کربلا با تعبیر «شیعه آل ابی سفیان» خطاب فرمود:

«وَيْلَكُمْ يَا شِيعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ إِنَّ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَ كُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أَحْرَاراً فِي دُنْيَاكُمْ»

وای بر شما ای پیروان آل ابو سفیان، اگر شما دین ندارید و از حساب روز قیامت نمی ترسید، پس دست کم در دنیای خود آزاد مرد باشید.

بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۵۱، بقیه باب ۳۷؛ مقتل الحسين خوارزمی، ج ۲، ص ۳۸

نکته سوم این بود که افرادی که در قتل امام حسین شرکت داشتند، در آتش زدن و غارت خيام امام حسین دست داشتند و در اسارت بردن اهل بیت، سهیم بودند؛ اسامی اینها مشخص است و در تاریخ ضبط شده است، و هیچ کسی نگفته است که اینها شیعه امام حسین بودند!

ما از «ینابیع الموده» ذکر کردیم که قاتلین سید الشهدا (سلام الله علیه) به ایشان می گفتند:

«إِنَّا نَقْتُلُكَ بُغْضاً لِأَبِيكَ»

ما به خاطر بغضی که از پدرت در دل داریم، با تو می جنگیم.

ینابیع الموده، ج ۳، ص ۷۲ تحقیق: سید علی جمال اشرف الحسینی، دار الأسوة للطباعة و النشر، چاپ اول، ۱۴۱۶

ه. ق.

یا تعبیر «ابن اثیر» این بود که برخی از قاتلین امام حسین به ایشان می گفتند:

«يَا حُسَيْنُ يَا كَذَّابُ ابْنِ الْكَذَّابِ!»

صدا زد ای حسین! ای دروغگو فرزند دروغگو!

الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۶۷

آیا یک شیعه، نسبت به امام خویش، همچین تعبیری را به کار می برد؟! و یا این تعبیر که به امام حسین می گفتند:

«يَا حُسَيْنُ أَبْشِرْ بِالنَّارِ!»

ای حسین! بشارت باد تو را به آتش جهنم!

الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۶۶، البدایه و النهایه، ج ۴، ص ۱۸۳

یا این تعبیر که، لشگریان عمر سعد به امام حسین (سلام الله علیه) که می خواست نماز بخواند می گفتند که:

«إِنَّهَا لَا تُقْبَلُ مِنْكُمْ»

مردی که از اهالی کوفه بود، گفت: نماز شما قبول نمی شود!

البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۸۵

آیا همه نویسندگان نامه به امام حسین، شیعه بودند؟

یکی از ادله وهابی ها، مبنی بر اینکه قاتلین امام حسین شیعیان بودند، نوشتن نامه توسط مردم کوفه به امام حسین (سلام الله علیه) بود. وهابی ها می گویند که شیعیان کوفه به امام حسین نامه نوشتند و از او دعوت کردند، ولی وقت ایشان آمد، او را یاری نکردند.

در مورد این ادعا باید بگوئیم که اولاً: در میان نویسندگان نامه، شیعیانی بودند، ولی در هنگام آمدن امام حسین، در زندان به سر می بردند. مثل سلیمان صرد خزاعی، مختار و... که اینها را شناسائی کردند و به زندان انداختند. این

در حالی است که «سلیمان صد خزاعی» از صحابی پیغمبر بود. یعنی ایشان قبل از آنکه افتخار شیعه گری امام حسین را داشته باشد، افتخار صحابی بودن پیغمبر را دارد. آقایان اهل سنت هم، برای صحابه ارزش ویژه ای قائل هستند و معتقد هستند که تمام صحابه اهل بهشت هستند.

در صدر اسلام، به چه کسانی «شیعه» می گفتند؟

ثانیاً: نکته بعدی این است که، اینکه وهابی ها می گویند: شیعیان امام حسین را کشتند؛ منظور از «شیعه» چیست؟ و در زمان امام حسین (سلام الله علیه) چه کسانی را «شیعه» می گفتند؟

در صدر اسلام، واژه «شیعه»، علاوه بر معنای حقیقی آن، یعنی معتقدین به امامت و خلافت بلافضل امیرالمؤمنین (سلام الله علیه)؛ به کسانی نیز می گفتند که خلافت «ابوبکر» را قبول داشتند، خلافت «عمر» را نیز قبول داشتند، ولی در مورد «عثمان»، معتقد بودند که امیرالمؤمنین بر «عثمان» مقدم است، و از او افضل است. اینها را نیز شیعه می نامیدند!

«ابن تیمیه» می نویسد:

«كَانَتِ الشَّيْعَةُ أَصْحَابُ عَلِيٍّ يُقَدِّمُونَ عَلَيْهِ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ، وَإِنَّمَا كَانَ النَّزَاعُ فِي تَقَدُّمِهِ عَلَى عُثْمَانَ»

شیعیان، یاران علی بودند. که ابوبکر و عمر را بر او مقدم می داشتند. ولی علی را بر عثمان مقدم می داشتند.

منهاج السنة، ج ۲، ص ۹۶

«ابن حجر عسقلانی» نیز می نویسد:

«التشيع محبة علي و تقديمه على الصحابة فمن قدمه على أبي بكر و عمر فهو غال في تشيعه و يطلق عليه رافضي و إلا فشيعي»

تشيع یعنی محبت علی را داشتن و او را بر صحابه مقدم داشتن، پس هر کس علی را بر ابوبکر و عمر مقدم بدارد، او در تشيع غلو کرده است و به او رافضي گفته می شود. ولی اگر مقدم ندارد، رافضي نیست، و شیعه است.

اگر شیعیانی که وهابی ها می گویند قاتلین امام حسین هستند، به این معنا بودند؛ یعنی کسانی که معتقد به خلافت ابوبکر و عمر بودند، و فقط در عثمان، امیرالمؤمنین را بر او ترجیح می دادند. بله! ما هم قبول داریم که قاتلین امام حسین اینچنین شیعیانی بودند.

ولی باید به این نکته توجه کرد که شاخص ترین تفاوت شیعه و سنی در این است که «شیعه» معتقد به امامت الهی و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین و امامت فرزندان یازده گانه امیرالمؤمنین است. ما به اینها می گوئیم شیعه! ولی آنهایی که معتقد به خلافت ابوبکر و عمر و عثمان بودند، و امیرالمؤمنین را خلیفه چهارم قبول داشتند، و فقط معتقد بودند که علی با وجود اینکه خلیفه چهارم است، از عثمان افضل است؛ ما چنین کسی را «شیعه» نمی دانیم. پس نزاع ما در اینجا، یک نزاع لفظی است، نه نزاع معنوی!

این عبارت «ابن تیمیه» و «ابن حجر» را، خوب در ذهن داشته باشید. در خیلی از موارد به درد شما می خورد. وقتی این وهابی ها می آیند و لفظ «شیعه» را چماق می کنند بر سر ما، با تکیه بر این تعبیر ابن تیمیه و ابن حجر، می گوئیم که مراد از شیعه، چیز دیگری است.

هدف اصلی از نسبت دادن قتل امام حسین به شیعیان!

نکته اساسی دیگر در زمینه مباحث محرم، این است که عامل و دستور دهنده مستقیم قتل امام حسین (سلام الله علیه)؛ شخص «یزید بن معاویه» بوده است. وهابی ها دنبال این هستند که شهادت حضرت را به گردن شیعه بیاندازند، تا «یزید» را مبری کنند! تمام هدف وهابی ها این است. اینها به دنبال این هستند که جد اعلای خودشان، «یزید» را، به یک نوعی از این قضیه منزه کنند. هدف نهایی وهابی ها این است.

لذا لازم است که ما روی این مسئله، خوب کار بکنیم. و شخصیت پلید «یزید بن معاویه» و دستور مستقیم او به قتل امام حسین را با ادله محکم و قوی، ثابت بکنیم. زیرا این وهابی ها، حاضر نیستند که یزید را لعن بکنند! حتی

اهانت به او را جرم می دانند! اخیراً هم کتابی در عربستان نوشته اند با عنوان «فضائل امیرالمؤمنین یزید بن معاویه»! که در اینترنت هم موجود است.

مفتی اعظم عربستان: بیعت «یزید بن معاویه»، بیعت شرعی بوده است!!

شیخ عبدالعزیز بن عبدالله آل شیخ، مفتی اعظم عربستان در یک برنامه زنده که از شبکه ماهواره ای «المجد» عربستان پخش می شد، در پاسخ خانمی در رابطه با «یزید» و قیام امام حسین (علیه السلام) این چنین پاسخ داد:

«یا اختی! هذه امور مضت و تاریخ مضي تلك امة قد خلت لها ما كسبت و لكم ما كسبتم و لا تسئلون عما كانوا يعملون.

زمان پرداختن به این امور گذشته و زمان آن سپری شده است . آنها گروهی بودند که درگذشتند، هر کار نیک و بدی کردند برای خود کردند و شما هم هر چه کردید برای خود خواهید کرد و مسئول کار آنها نخواهید بود.

بیعة یزید بن معاویه بیعه شرعیة أخذها أبوه له في حياته فبايعه الناس و قبلوا بیعته و لما توفي امتنع الحسن و الحسين بن علي و ابن الزبیر عن المبايعه. و امتناع الحسين و ابن الزبیر عن المبايعه كانوا بذلك رضي الله عنهم غير مصييين. لأن بیعة یزید بیعة شرعیة و بیعة أخذت له في حياة أبيه و أعطاهم نصب عينهم. ولكن الله حكيم عليم فيما قضي و قدر. تلك أمة مضت.

بیعت یزید بن معاویه، بیعتی شرعی است که در زمان پدرش معاویه از مردم گرفته شد و مردم هم بیعت کرده و به این بیعت گردن نهادند. اما هنگامی که معاویه از دنیا رفت حسن و حسین بن علی و ابن زبیر از بیعت با او خودداری کردند. حسین و ابن زبیر در تصمیمشان مبني بر بیعت نکردن به خطا رفتند. چون بیعت با یزید بیعتی شرعی بود و این بیعت در زمان زندگی پدرش معاویه و در مقابل چشم مردم گرفته شده بود. ولی خداوند در آنچه مقدر می فرماید حکیم و عليم است، آن امتهای هم بنا به تقدیر خداوند در گذشتند و از دنیا رفتند.

والله إني ما أحب أن تكتب عني هذه المسألة. هذه المسائل مضي و التواريخ كلها تحكي القضيه بأساليب مختلفة. فمن التواريخ من يقول: ... هذه المسائل مضت. مضي يزيد و مضي الحسين ولهم أكثر من ألف و... سنة مضت... شما را به خدا قسم! من دوست ندارم این مطالب را از من نقل کنید. اینها مسائلي است که گذشته است. تاريخ هم درباره این مطالب به شکلهاي مختلف حکایت نموده است. ولي به هر شکل این قضایا گذشته و تمام شده ... يزيد و حسين بیش از هزار و اندي سال است که از دنیا رفته اند ...

لكن اعتقد أن يزيد بن معاوية: بيعته، بيعة شرعية؛ و أن الحسين رضي الله عنه و أرضاه نصح أن لا يخرج الي العراق و لا يقبل من دعاه الي البيعة. حذره ابن عباس و ابن عمر و الفرزدق. و كبير من الصحابة حذروه من الخروج الي العراق. أن الخروج لا يؤدي لمصلحة. لكن رضي الله و أرضاه ما قبل... والله قدر ما قدر وقضي ما قضي و اذا نفذ القضاء...

ولي به عقیده من بيعت يزيد بن معاويه بيعتي شرعي بوده؛ و حسين را نصيحت کردند که از مدينه به طرف عراق نرود، او را نصيحت کردند که بيعت کند ولي او نپذيرفت. ابن عباس و ابن عمر و فرزدق و بسياري از صحابه او را از رفتن به عراق بر حذر داشته و به او گفتند که: رفتن به عراق به مصلحت او نيست. ولي حسين اين نصيحتها را نپذيرفت... و خدا هم هر آنچه مقدر فرموده بود انجام شد و...

لكننا نترضي الحسين و نسئل العفو عن الجميع ولله فيما قضي وقدّر حكمة لا نعلمها... ما الفائدة من هذا المطلب؟ الحسين أخطأ ما أخطأ...

ولي با این وجود ما براي حسين از خداوند درخواست رضایت کرده و براي او عفو و بخشش را خواستاريم. و مقدرات الهي حکمتهايي دارد که ما از آن آگاه نيستيم... و اصلاً فائده نقل این مطالب چيست؟ حسين هر اشتباهي کرده براي خود کرده...

اهل السنة والجماعة عقيدتهم وجوب الانقياد لمن بويع و إن من بويع و اجتمعت الكلمة عليه و جب علي الجميع السمع و الطاعة له. و حرم الخروج عليه. حرم الخروج للحسين رضي الله عنه و أرضاه...

عقیده اهل سنت و جماعت این است که واجب است تا به فرامین کسی که مورد بیعت قرار گرفته و مردم حول محور او جمع شده‌اند گوش فرا داده شده و از او پیروی گردد. و قیام و سرکشی علیه او نیز حرام می‌باشد. و از همین رو خروج و قیام حسین علیه یزید حرام بود...

نقول: الحسين رضي الله عنه وأرضاه في خروجه كان الأمر خلافاً مع عقيدته و كان عدم الخروج أولي. والبقاء هو الأولي والدخول فيما دخل الناس هو أولي. لكنه كره عما قيل إن العراق كله معك...

ما می‌گوییم: حسین در قیامش علیه یزید اشتباه کرد و برای او بهتر بود که این کار را نمی‌کرد. و باقی ماندن در مدینه و بر آن چه مردم بر آن اجتماع کرده بودند بهتر و سزاوارتر بود. و هر چه به او گفته شد که عراق طرفدار و همراه تو نیست گوش نداد و توجهی ننمود...

أن العراق و الشام و مصر و الحجاز و يمن قد أعطو البيعة ليزيد بن معاوية في حياة أبيه و أصبح إماماً معترفاً به لا يجوز الخروج عليه و لا التعدي علي خليفته. هذا هو الأمر ولكن لا نقول بأشدّ. و الحقيقة أن العراق و الشام و مصر و الحجاز و يمن قد أعطو البيعة ليزيد بن معاوية في حياة أبيه و أصبح إماماً معترفاً به لا يجوز الخروج عليه و لا التعدي علي خليفته. هذا هو الأمر ولكن لا نقول بأشدّ.»

و حقیقت این است که مردم عراق و شام و مصر و حجاز و یمن با یزید بن معاویه در زمان زندگی و حیات پدرش بیعت کرده و امامت و رهبری وی را پذیرفته بودند، به همین جهت هم قیام علیه او و تجاوز به حریم خلافت او جایز نبود. این تمام مطلب است بیش از این هم سخنی نمی‌گوئیم و معتقد به بیش از این هم نیستیم.

لینک فیلم مربوط به سخنان آل شیخ، در سرور:

<http://www.valiasr-aj.com/userfiles/media/aleshikh۲.flv>

و لینک مربوط به فیلم مورد نظر در سایت یوتیوب:

<http://www.youtube.com/watch?v=v۰YoegYk۱s۶>

مفتی اعظم عربستان، معمولاً جمعه شب ها، بین نماز مغرب و عشاء، به مدت دو ساعت، در شبکه «المجد» عربستان، که جزء شبکه های پربیننده هم است، برنامه زنده دارد. در این برنامه، از سراسر دنیا تماس می گیرند و سؤال می کنند و او هم جواب می دهد.

دفاع جانانه «ابن تیمیه» از «یزید بن معاویه»!

اینها به هر نحو ممکن، قصدشان تطهیر چهره «یزید» است. قصد فریب جوانان شیعه را دارند. می گویند که اینگونه نبود که یزید دستور داده باشد که امام حسین را بکشید! «عبیدالله بن زیاد» یک اشتباهی کرد! «عمر سعد» یک اشتباهی کرد! وقتی «یزید» خبر کشته شدن امام حسین را شنید، خیلی متأثر شد و ناراحت شد!!

«ابن تیمیه» با بی شرمی تمام می گوید: اصلاً یزید، راضی به قتل امام حسین نبود. وقتی شنید امام حسین کشته شده است، اظهار ناراحتی کرد:

«وَالْحُسَيْنُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ لَعَنَ قَاتِلَهُ - قَتَلَ مَظْلُومًا شَهِيدًا فِي خِلَافَتِهِ بِسَبَبِ خِلَافِهِ ، لَكِنَّهُ هُوَ لَمْ يَأْمُرْ بِقَتْلِهِ، وَ لَمْ يُظْهِرِ الرِّضَا بِهِ، وَ لَا انْتَصَرَ مِمَّنْ قَتَلَهُ.»

حسین - که خدا از او راضی باشد و قاتلین او را لعنت کند - در خلافت یزید بن معاویه، به خاطر اشتباهی که کرد، مظلومانه به شهادت رسید. ولی یزید دستور به قتل او را نداده بود، و از این کار رضایت نداشت و به قاتلین حسین هم، هیچ کمکی نکرد.

منهاج السنه، ج ۸، ص ۱۴۱

لذا «یزید»، اهل بیت امام حسین را چند روزی به «شام» برد و اکرام کرد و به «مدینه» برگرداند!!

«وَلَمَّا بَلَغَ ذَلِكَ يَزِيدَ أَظْهَرَ التَّوَجُّعَ عَلَى ذَلِكَ، وَ ظَهَرَ الْبُكَاءَ فِي دَارِهِ، وَ لَمْ يَسِبْ لَهُ حَرِيمًا أَصْلًا، بَلْ أَكْرَمَ أَهْلَ بَيْتِهِ، وَ أَجَازَهُمْ حَتَّى رَدَّهُمْ إِلَى بِلَدِهِمْ»

وقتی خبر کشته شدن امام حسین، به یزید رسید، ناله و شیون به پا کرد و اشک و ماتم در خانه اش آشکار شد. یزید اهل بیت امام حسین را اصلاً برای اسارت نبرده بود؛ بلکه اهل بیت او را خیلی احترام کرد. و اجازه داد که آنها به دیار خودشان برگردند!

منهاج السنه، ج ۴، ص ۴۷۲

«ابن تیمیه» معتقد است که نه تنها یزید به قتل امام حسین دستور نداده بود، بلکه از این واقعه ناراحت هم شد، و قاتلین امام حسین را توبیخ هم کرد. و اساساً سرهای شهدا هم به شام برده نشد:

«وَأَمَّا قَتْلُ الْحُسَيْنِ فَلَمْ يَأْمُرْ بِهِ وَ لَمْ يَرْضَ بِهِ بَلْ ظَهَرَ مِنْهُ التَّأَلُّمُ لِقَتْلِهِ وَ دَمَّ مَنْ قَتَلَهُ وَ لَمْ يُحْمَلِ الرَّأْسُ إِلَيْهِ وَ إِنَّمَا حُمِلَ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ»

یزید به قتل حسین دستور نداد، و به این کار هم راضی نبود، بلکه از این اتفاق ناراحت هم شد و قاتلین حسین را توبیخ نمود! و سر حسین به شام برده نشد، بلکه به سوی ابن زیاد در کوفه برده شد.

مجموع الفتاوی، ج ۴، ص ۴۸۶

ما باید روی این مسئله کار بکنیم، و با ادله محکم و قطعی، دستور مستقیم «یزید بن معاویه» بر قتل امام حسین را، ثابت بکنیم. دوستان عزیز، حدالمقدور سعی کنید از منابعی مثل «ینابیع الموده قندوزی»، «گنجی شافعی» و «ابن ابی الحدید» و... کمتر استفاده کنید. و تا می توانید اصلاً نام اینها را هم نبرید. زیرا ممکن است شما برای یک مطلبی، پنجاه دلیل ذکر کنید، ولی اینها یک راست می روند سراغ «ابن ابی الحدید» و شروع می کنند به کوبیدن او، تا مطلب شما را تضعیف بکنند.

دستور قتل امام حسین، توسط شخص «یزید بن معاویه»!

ما منابع معتبری از اهل سنت در دست داریم که نشان می دهد قتل حضرت سیدالشهداء (سلام الله علیه)، به دستور مستقیم «یزید بن معاویه» صورت گرفته است:

«ابن اثیر جزری» از استوانه های تاریخ اهل سنت است که از قول «عبیدالله بن زیاد» می نویسد:

«أَمَّا قَتْلِي الْحُسَيْنِ فَإِنَّهُ أَشَارَ إِلَيَّ يَزِيدُ بِقَتْلِهِ أَوْ قَتْلِي فَاحْتَرْتُ قَتْلَهُ»

من که حسین را کشتم، به دستور خود یزید بوده، به من گفت یا حسین را بکش یا تو را می کشم؛ من هم برای اینکه کشته نشوم، کشتن حسین را انتخاب کردم.

الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۷۴؛ انساب الأشراف، ج ۲، ص ۲۲۴

«صلاح الدین محمد بن شاکر» می نویسد:

«وقال الشيخ شمس الدين الذهبي: لما فعل يزيد بأهل المدينة ما فعل، و قتل الحسين رضي الله عنه و إخوته، و أكثر من شرب الخمر و ارتكب أشياء منكرة أبغضه الناس و خرج عليه غير واحد و لم يبارك الله تعالى في عمره.»

ذهبی گفته است که وقتی یزید آن جنایتی که در حق اهل مدینه کرد که هفتصد تن از مهاجرین و انصار را به قتل رساند و همچنین حسین و برادران و آل او را کشت و همچنین شراب خوردن یزید و کارهای زشتی که از یزید صورت گرفت، مردم او را دشمن می داشتند، افراد زیادی در برابر او قیام کردند و خداوند عالم در عمر یزید هیچ برکتی قرار نداد.

فوات الوفيات، ج ۲، ص ۶۴۱

اساساً نیازی به این نیست که یک شخصی مستقیماً حضور فیزیکی در یک کاری داشته باشد، تا آن کار به او منتسب باشد. به عنوان نمونه می گویند که مسجد اعظم را آیه الله العظمی بروجردی ساخته است، در حالی که ایشان یک آجر هم در این مسجد، کار نگذاشته است! زیرا در اینگونه کلامها، سبب بودن و دستور دادن به آن کار، مراد است.

«ابن کثیر دمشقی» نیز در این زمینه می گوید:

«وَقَدْ أَخْطَأَ يَزِيدٌ خَطَأً فَاحِشًا... وَ قَدْ تَقَدَّمَ أَنَّهُ قَتَلَ الْحُسَيْنِ وَ أَصْحَابِهِ عَلَى يَدِي عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ»

یزید خطای بسیار فاحشی را مرتکب شد... و قبلاً بیان شد که او حسین و یارانش را با دستان عبیدالله بن زیاد به قتل رساند.

البداية والنهاية ج ۸ ص ۲۲۲

این سه دلیلی که اینجا ذکر شد، در زمینه اینکه قاتل امام حسین (سلام الله علیه)، شخص یزید بن معاویه است؛ عصاره ادله است. ما بیش از پنجاه مدرک بر این مطلب داریم که قاتل امام حسین، شخص «یزید بن معاویه» بوده است.

آیا لعن «یزید بن معاویه» جایز است؟

«ابن تیمیه» می گوید لعن «یزید بن معاویه» جایز نیست:

«أَنَّ الْقَوْلَ فِي لَعْنَةِ يَزِيدَ كَالْقَوْلِ فِي لَعْنَةِ أُمَّتَالِهِ مِنَ الْمُلُوكِ الْخُلَفَاءِ... غَايَةُ يَزِيدَ وَ أُمَّتَالِهِ مِنَ الْمُلُوكِ أَنْ يَكُونُوا فَسَاقًا، فَلَعْنَةُ الْفَاسِقِ الْمُعَيَّنِ لَيْسَتْ مَأْمُورًا بِهَا»

صحبت در مورد جواز لعن یزید، مثل صحبت در جواز لعن امثال یزید از حاکمان و خلفاست... نهایت چیزی که می شود در این باره گفت این است که یزید و دیگر حاکمان مثل یزید، فاسق بودند. و لعن کردن یک فاسق مشخص، در دین دستور داده نشده است.

منهاج السنه، ج ۴، ص ۵۷۷

«ابن حجر هیثمی» نیز می گوید که لعن کردن «یزید» جایز نیست:

«لَا يَجُوزُ لَعْنُ يَزِيدَ وَ إِنْ كَانَ فَاسِقًا خَبِيثًا»

لعن یزید بن معاویه جایز نیست، اگر چه او فاسق و خبیث بود.

الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۶۳۷

جواز لعن «یزید بن معاویه» در منابع معتبر اهل سنت!

در مورد لعن «یزید بن معاویه» باید گفت که اکثر علمای اهل سنت، لعن یزید را جایز و حتی واجب می‌دانسته‌اند. حتی «ابن جوزی» از علمای بزرگ اهل سنت در این زمینه کتابی دارد با عنوان «الرد علی المتعصب العنید المنکر للعن یزید» یعنی رد بر شخص متعصب و کینه توزی که لعن یزید را قبول ندارد!

وی در کتاب خویش در این زمینه می‌گوید:

«ان انکاره علی من استجاز ذم المذموم و لعن الملعون من جهل صراح، فقد استجازه كبار العلماء، منهم الامام احمد بن حنبل (رضی الله) و قد ذکر احمد فی حق یزید ما یزید علی اللعنه.»

اینکه (ابن تیمیه) منکر جایز بودن بدگویی از این شخص ناپاک و لعن کردن این شخص ملعون شده است، گمراهی آشکار است؛ زیرا این عمل را بزرگان علما از جمله احمد بن حنبل، لعن او را جایز دانسته‌اند؛ و احمد بن حنبل در مورد یزید کلامی گفته است که از لعنت نیز بیشتر است.

الرد علی المتعصب العنید، ص ۱۳

«تفتازانی» در مورد جواز لعن «یزید»، ادعای اجماع می‌کند و می‌گوید:

«اتفقوا علی جواز اللعن علی من قتله أو أمر به أو أجازه أو رضی به، و الحق: أن رضا «یزید» بقتل «الحسین» و استبشاره بذلك، و اهانته أهل بیت النبی علیه السلام، مما تواتر معناه، و ان كانت تفاصيله آحادا، فنحن لا نتوقف فی شأنه، بل فی ایمانه- لعنة الله علیه و علی أنصاره و أعوانه»

همه علما این نظر را دارند که می‌توان کسانی را که حسین را کشته‌اند یا به این کار دستور داده‌اند، یا اجازه این کار را داده‌اند، یا به این کار راضی شده‌اند را لعنت کرد. و درست آن است که یزید به قتل حسین راضی بود؛ و شادی او از قتل حسین و اهانت کردن او به اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از مطالبی است که به حد تواتر معنوی رسیده است؛ اگر چه تفصیل آن به صورت خبر واحد نقل شده است؛ بنابراین ما در مورد یزید سکوت نمی‌کنیم؛ بلکه حتی در کافر یا مومن بودن او شک نداریم؛ لعنت خدا بر او و یاوران و همکارانش.

«سبط ابن جوزی»، در این زمینه می گوید:

« أن جماعة سألوا جدي عن يزيد فقال ما تقولون في رجل ولي ثلاث سنين في سنته الأولى قتل الحسين و في الثانية أخاف المدينة و أباحها و في الثالثة رمى الكعبة بالمجانيق و هدمها و حرقها فقالوا أليعن؟ فقال: فالعنوه»

عده ای از مردم در مورد یزید از جد من سؤال کردند. که نظر تو در مورد یزید چیست؟ گفت: چه می گوئید در مورد شخصی که سه سال خلافت کرد، در سال اول حسین را کشت؛ در سال دوم مردم مدینه را ترساند و اهلش را بر لشگریانش مباح ساخت؛ و در سال سوم کعبه را با منجلیق ویران کرد و آتش زد؟! گفتند: آیا می شود او را لعن نمود؟ جدم گفت: او را لعن کنید!

تذكرة الخواص، ص ۵۷۹؛ لمحقق: الدكتور عامر النجار الناشر: مكتبة الثقافة الدينية الطبعة: الأولى ۱۴۲۹ هـ - ۲۰۰۸

م

«ألوسی» از علمای سلفی و وهابی، با قاطعیت می نویسد:

«وقد جزم بكفره و صرح بلعنه جماعة من العلماء منهم الحافظ ناصر السنة ابن الجوزي و سبقه القاضي أبو يعلى، و قال العلامة التفتازاني: لا نتوقف في شأنه بل في إيمانه لعنة الله تعالى عليه وعلى أنصاره و أعوانه، و ممن صرح بلعنه الجلال السيوطي عليه الرحمة»

عده ای از علما به کفر یزید یقین کرده اند. و به جواز لعن او تصریح کرده اند. از جمله ایشان، ابن جوزی و قبل از ایشان، ابویعلی هستند. علامه تفتازانی نیز گفته است که ما در مورد یزید سکوت نمی کنیم؛ بلکه حتی در کافر یا مومن بودن او شک نداریم؛ لعنت خدا بر او و یاوران و همکارانش. و از کسانی که به جواز لعن یزید تصریح کرده است، جلال الدین سیوطی است.

مشاهدات عینی «عبدالله بن حنظله» از زندگی «یزید بن معاویه»!

«ابن سعد» در «طبقات الکبری» نقل می کند که «عبدالله»، پسر حنظله غسیل الملائکه، به همراه عده ای از مردم مدینه، رفتند برای دیدار «یزید بن معاویه»، وقتی برگشتند به مدینه، عبدالله رو کرد به مردم و گفت:

«فَوَاللَّهِ مَا خَرَجْنَا عَلَى يَزِيدَ حَتَّى خِفْنَا أَنْ نُرْمَى بِالْحِجَارَةِ مِنَ السَّمَاءِ. إِنَّ رَجُلًا يَنْكُحُ الْأُمَّهَاتِ وَالْبَنَاتِ وَالْأَخَوَاتِ وَ يَشْرَبُ الْخَمْرَ وَ يَدْعُ الصَّلَاةَ»

به خدا قسم، با آنچه که ما از یزید دیدیم، ترسیدیم سنگی از آسمان بر سر ما فرود آید. مردی که با مادرش و با خواهرش و با دخترش زنا می کند، شراب می نوشد، و نماز را ترک کرده است.

الطبقات الکبری، ج ۷، ص ۷۰، تحقیق: دکتر علی محمد عمر

حال شما ببینید که مفتی اعظم عربستان، به حمایت از یک همچین جانوری برمی خیزد و می گوید که بیعت «یزید»، بیعت شرعی بوده است!!

اینکه «یزید»، شراب می خورد و نماز را ترک می کند، خیلی مهم نیست. و طبیعی است. زیرا در دومان بنی امیه و بنی العباس، فراوان از این حاکمان بوده است. ولی اینکه یک نفر خلیفه مسلمین باشد و با مادرش و با خواهرش و با دخترش زنا بکند؛ این درد بزرگی است.

اصحاب پیامبر، در سپاه «عمرسعد»، برای کشتن امام حسین!!

نکته دیگری که اینها را به چاله می اندازد، نه اینکه فقط در بن بست قرار بدهد؛ این است که تعدادی از صحابه پیامبر در سپاه «عمرسعد» حضور داشتند! وهابی ها می گویند که شیعیان امام حسین را به قتل رسانده اند. ولی بررسی شخصیت هایی که در نبرد با امام حسین شرکت داشتند، چیز دیگری را می گوید. ما در روایت داریم که «عمرسعد»، تمام فرماندهان خود را از صحابه انتخاب کرده بود! و اساساً در آن زمان، رسم بر این بود که فرمانده سپاه، باید صحابه باشد. و شرط رسیدن به مقام فرماندهی، صحابی بودن بوده است.

«ابن حجر» در ترجمه «کثیر بن شهاب حارثی» اینگونه می نویسد:

«يقال إن له صحبة... ومما يقوي أن له صحبة ما تقدم أنهم ما كانوا يؤمرون إلا الصحابة و كتاب عمر رضي الله عنه إليه بهذا يدلّ على أنه كان أميراً.»

بعضی گفته اند که او صحابه بوده است... و از دلایلی که صحابی بودن کثیر بن شهاب را تقویت می کند، همان است که در گذشته گفتیم که فقط اصحاب فرمانده لشکر می شدند و نامه عمر به او با همین عنوان، دلالت می کند که او فرمانده بوده است.

الإصابة في تمييز الصحابة، ج 5، ص 571، شماره 7383

اسامی اصحابی که در سپاه عمر سعد بودند:

عده ای از اصحاب پیامبر، که در سپاه عمر سعد بودند، و برای کشتن پسر پیغمبر(صلی الله علیه و آله) به کربلا قدم گذاشته بودند، عبارتند از:

«کثیر بن شهاب»:

أبو نعیم أصبهانی متوفی 430 هجری، می گوید:

«کثیر بن شهاب البجلي رأي النبي»

کثیر بن شهاب بجلی، پیامبر را دیده بود.

تاریخ أصبهان، ج 2، ص 136، شماره 1313، دار النشر: دارالکتب العلمیة - بیروت - 1410 هـ- 1990 م، الطبعة :

الأولى، تحقیق: سید کسروی حسن

همانگونه که عرض کردیم، «ابن حجر» نیز به صحابی بودن او شهادت داده بود.

الإصابة في تمييز الصحابة، ج 5، ص 571، شماره 7383

«حجار بن أبجر العجلي»:

«ابن حجر عسقلاني» او را در زمره صحابه نوشته است:

«حجار بن أبجر بن جابر العجلي له إدراك.»

حجار بن ابجر، مدتی پیغمبر را دیده است.

الإصابة في تمييز الصحابة، ج ۲، ص ۱۶۷، شماره ۱۹۵۷

و «بلاذري» نیز، نامه او را به امام حسین (سلام الله عليه) نقل می کند:

«قالوا: و كتب إليه أشرف أهل الكوفة ... و حجار بن أبجر العجلي ...»

گفته اند که اشرف کوفه از جمله حجار بن ابجر، به امام حسین نامه نوشته اند.

أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۴۱۱

«بلاذی» نقل می کند که «حجار بن ابجر»، در کربلا شرکت داشته و فرماندهی يك هزار نفر را نیز بر عهده داشته

است:

«وسرح ابن زياد أيضاً حصين بن تميم في الأربعة الآلاف الذين كانوا معه إلى الحسين بعد شخوص عمر بن سعد

بيوم أو يومين، و وجه أيضاً إلى الحسين حجار بن أبجر العجلي في ألف»

ابن زياد، بعد از يك یا دو روز از حرکت عمر بن سعد به سمت کربلا، حصين بن تميم را نیز با چهار هزار نفر، به

سوی حسین روانه ساخت. و نیز حجار بن ابجر را با هزار نفر روانه کربلا کرد.

أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۴۱۶

«عبد الله بن حصن الأزدي»:

«ابن حجر عسقلاني» به نقل از طبرانی، او را جزء صحابه شمرده است:

«عبد الله بن حصن بن سهل ذكره الطبراني في الصحابة»

طبرانی، عبدالله بن حصن را جزء صحابه شمرده است.

الإصابة في تمييز الصحابة، ج ٤، ص ٦١، شماره ٤٦٣٠

اهانت «عبد الله بن حصن الأزدي» به امام حسين (عليه السلام) در كربلا:

«بلاذری» نقل می کند که در كربلا، «عبدالله بن حصن ازدی» خطاب به امام حسين (سلام الله عليه) فریاد زد:

«يا حسين ألا تنظر إلى الماء كأنه كبد السماء، والله لا تذوق منه قطرة حتى تموت عطشاً.»

ای حسین! آیا به این آب نگاه نمی کنی؟ مثل این است که در وسط آسمان است. ولی به خدا قسم، یک قطره از

آن نخواهی نوشید تا اینکه تشنه بمیری!

أنساب الأشراف، ج ١، ص ٤١٧

«عبدالرحمن بن أبي سبرة الجعفي»:

«ابن عبد البر» متوفی ٤٦٣ می نویسد:

«عبد الرحمن بن أبي سبرة الجعفي و اسم أبي سبرة زيد بن مالك معدود في الكوفيين و... فسماه رسول الله صلى

الله عليه وسلم عبد الرحمن»

اسم اصلی عبدالرحمن بن ابی سبره، زید بن مالک بوده است که از اهالی کوفه محسوب می شود. پیغمبر نام او

عوض کرد و او را عبدالرحمن نامید.

«ابن اثير» می گوید که وی فرمانده قبیله اسد بود و در کشتن امام حسین (علیه السلام) نیز مشارکت داشت.

« وجعل عمر بن سعد علي ربع أهل المدينة عبد الله بن زهير الأزدي و علي ربع ربيعة وكندة قيس بن الأشعث بن

قيس و علي ربع مذحج و أسد عبد الرحمن بن أبي سبرة الجعفي»

عمر بن سعد، عبدالله بن زهير را فرمانده یک چهارم از اهالی مدینه قرار داد. و بر یک چهارم قبیله ربیع و کنده،

قیس بن اشعث را فرمانده کرد. و بر یک چهارم از نیروهای قبیله مذحج و قیله اسد، عبدالرحمن بن ابی سبره را

قرار داد.

الکامل في التاريخ، ج ٣، ص ٤١٧

«عزرة بن قيس الأحمسي»:

«ابن حجر عسقلاني» می گوید:

«عزرة بن قيس بن غزية الأحمسي البجلي ... و ذكره بن سعد في الطبقة الأولى»

ابن سعد، عزرة بن قيس را، جزء روات طبقه نخست شمرده است.

الإصابة في تمييز الصحابة، ج ٥، ص ١٢٥، شماره ٦٤٣١

«بلاذری»، نام وی را نیز، در جمله کسانی که به امام حسین (سلام الله علیه) نامه نوشتند، ذکر کرده است:

«قالوا: وكتب إليه أشرف أهل الكوفة ... و عزرة بن قيس الأحمسي»

گفته اند که اشرف کوفه از جمله عزرة بن قيس الأحمسي، به امام حسین نامه نوشته اند.

أنساب الأشراف، ج ١، ص ٤١١

و نیز قابل ذکر است که وی، فرمانده سواره نظام بوده است:

«وجعل عمر بن سعد ... و علی الخیل عزرة بن قیس الأحمسی»

عمر بن سعد، عزره بن قیس را فرمانده سواره نظام کرد.

أنساب الأشراف ج ۱ ص ۴۱۹

«بلاذری» در جای دیگری می نویسد که «عزرة بن قیس»، جزء حمل کنندگان سر شهدا، به سمت «ابن زیاد» بودند:

«واحتزت رؤوس القتلى فحمل إلى ابن زیاد اثنان وسبعون رأساً مع شمر... و عزرة بن قیس الأحمسی من بجيلة، فقدموا بالرؤوس علی ابن زیاد»

هفتاد و دو سر، از سرهای شهدای کربلا، توسط شمر بن ذی الجوشن به سوی ابن زیاد حمل شد. و عزرة بن قیس نیز جزء کسانی بود که سرها را به سمت ابن زیاد بردند.

أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۴۲۴

«عبد الرحمن بن أبزی»:

«ابن حجر» می گوید که او صحابی است و حتی پشت سر پیغمبر نماز خوانده است:

«له صحبة و قال أبو حاتم أدرك النبي صلى الله عليه وسلم و صلى خلفه»

او صحابی پیغمبر بوده است. ابوحاتم می گوید که او پیغمبر را درک کرده و پشت سر او نماز خوانده است.

الإصابة، ابن حجر، ج ۴ ص ۲۸۲

«عبدالرحمن بن ابزی» نیز در کربلا حضور داشته است:

«سكن الكوفة واستعمل عليها»

عبدالرحمن بن ابزی ساکن کوفه بود و در آنجا به کار گرفته شد.

تهذیب الکمال، ج ۱۶، ص ۵۰۱، شماره ۳۷۴۸

«عمرو بن حریث»:

«ابن الأثیر» او را از صحابه شمرده است:

«یکنی أبا سعید رأى النبي صلى الله عليه وسلم»

کنیه عمرو بن حریث، ابا سعید بوده است و او پیغمبر را دیده بود.

أسد الغابة، ج ۴، ص ۲۲۶، شماره ۳۸۸۸

«أسماء بن خارقة الفزاري»:

ابن حجر عسقلانی می نویسد:

«وقد ذكروا أباه و عمه الحر في الصحابة»

در حقیقت پدر و عموی او حر را از صحابه نوشته اند.

الإصابة في تمييز الصحابة، ج ۱، ص ۱۹۵، شماره ۴۵۰

«بلاذری»، مشارکت او در کشتن امام حسین را، تأیید کرده است:

«دعا ابن زياد ... و أسماء بن خارقة الفزاري، ... و قال: طوفوا في الناس فمروهم بالطاعة ... و حثوهم على العسكرة.»

ابن زیاد اسماء بن خارجه را صدا زد و گفت: در میان مردم حضور پیدا کنید و آنها را ترغیب کنید که از شما اطاعت کنند و مردم را به پیوستن به لشکر تحریک کنید.

أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۴۱۶

بنابراین این اشخاص که نام بردیم، هم صحابی بودنشان روشن است؛ و هم حضورشان در کربلا و در صف لشکر عمر بن سعد، برای قتال با حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) مشخص و روشن است.

دو نکته ناب پایانی، توشه ماه محرم!

نکته اول: در زیارت عاشورا، یک فرازی هست که وقتی من می خوانم، بی اختیار منقلب می شوم! می فرماید:

«يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ إِلَى رَسُولِهِ وَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَى فَاطِمَةَ وَ إِلَى الْحَسَنِ وَ إِلَيْكَ بِمُؤَالَاتِكَ»

ای ابا عبدالله من با موالات و دوستی تو به خداوند، به پیغمبر، به امیرالمؤمنین، به فاطمه و به حسن و حتی به خود تو نزدیک می شوم.

کامل الزیارات، ص ۱۷۷؛ مصباح المتهجد و سلاح المتعبّد، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۷۷۴؛ بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۲۹۲،

باب ۲۴

این جمله، خیلی جمله ظریفی است. می گوید می خواهم به طرف خدا بروم، می گویم یا حسین! می خواهم از پیغمبر حاجت بگیرم، می گویم یا حسین! از امیرالمؤمنین، حضرت زهرا، و از امام مجتبی حاجتی دارم، می گویم یا حسین!

می فرماید: «إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ إِلَى رَسُولِهِ... وَ إِلَيْكَ بِمُؤَالَاتِكَ» یعنی حتی اگر من، از خود امام حسین (سلام الله علیه) هم حاجت بخوام، باید خود امام حسین را واسطه قرار بدهم! در ماه محرم، این فراز از زیارت عاشورا، در ذهن مبارکتان باشد.

این عبارت در زیارات عاشورای امام حسین است، و محکم هم هست. برخلاف این روایت معروف که می خوانیم:

«كَلَّمْنَا سَفِينَةَ النَّجَاةِ وَ لَكِنْ سَفِينَةُ الْحَسِينِ أَسْرَعُ»

ما خیلی گشتیم، ولی هیچ مدرکی برای این روایت پیدا نکردیم.

نکته دوم: ما یک استادی داشتیم که می گفت من از هشت، نه سالگی زیارت عاشورایم ترک نشده است. و در این شصت سالی که مشغول خواندن زیارت عاشورا هستم، از خواندن این زیارت عاشورا فقط یک امید دارم، و آن اینکه یک بار این فراز از زیارت عاشورا که می خوانیم:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَحْيَايَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مَمَاتِي مَمَاتَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ»

خدایا زندگی و حیات مرا، همانند زندگی و حیات محمد و آل محمد قرار بده. و مرگ و مردن مرا نیز، همانند مرگ محمد و آل محمد قرار بده.

کامل زیارات، ص ۱۷۸؛ مصباح المتعبد، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۷۷۵

اگر این دعا، یک بار در حق من به اجابت برسد، برای من کافی است. من هیچ آرزویی از خواندن زیارت عاشورا ندارم جز اجابت این یک جمله. من به عشق همین یک جمله، شصت سال است که دارم زیارت عاشورا را می خوانم.

علامه امینی را در عالم خواب دیدند. پرسیدند شب اول قبر بر تو چگونه گذشت؟ تألیف کتاب «الغدیر» و ولایت امیرالمؤمنین و... چه سودی برای تو داشتند؟

گفت: «تنها چیزی که در شب اول قبر به دادم رسید، زیارت کربلا، و گریه بر امام حسین بود.» با این جمله علامه، تا آخر قضیه را باید تشخیص داد که چه خبر است!

دوستان عزیز! تلاش کنید برای گریاندن مردم به مطالب جعلی و دروغ استناد نکنید؛ بهترین کتاب مقتل که من در این ۴۷، ۴۸ سال حضورم در حوزه دیده ام، کتاب مرحوم محدث قمی است با نام «نفس المهموم».

این بزرگوار در این کتاب، اگر ۵۱٪ در مورد یک مقتل احتمال صحت داده است را نقل کرده است. اگر بنده باشم، شاید خیلی از اینها را دور بریزم. ولی ایشان در این کتاب، مطالبی را نقل کرده است که اگر شما در ماه محرم بخوانید روضه شما باطل نخواهد شد. بنابراین این کتاب «نفس المهموم» مرحوم محدث قمی را که بسیار کتاب زیبا و دارای مطالب نابى هست را حتماً داشته باشید، مخصوصاً نسخه ای که تحقیق شده را تهیه کنید که در پاورقی هم مدارک را ذکر کرده است.

این کتاب، به فارسی هم ترجمه شده است. هر چند من معتقد هستم که طلبه، کتاب فارسی بخواند حرام است! این فتوای من است! خواندن کتاب فارسی برای یک طلبه خلاف شرع است. چون طلبه را بی سواد بار می آورد. حتی المقدور از خواندن کتاب فارسی اجتناب کنید. همین اندازه که روزنامه فارسی می خوانید بس است.

تلاش کنید که تمام مطالعاتتان از متون عربی باشد. چون خیلی از مواقع برداشتی که انسان از لفظ عربی متن دارد، از ترجمه به دست نمی آید. یک مترجمی روایتی را ترجمه می کند ولی چون قریحه ترجمه ای ندارد، مقصود روایت را نمی تواند برساند.

به عنوان نمونه، یک بنده خدائی، دعای استغفار امیرالمؤمنین را ترجمه کرد بود و در ترجمه این عبارت که می گوید: «الذین شهدوا...» گفته بود و کسانی که به شهادت رسیده اند... در حالی که عبارت «شهدوا»، یعنی کسانی که حاضرند و در قید حیات هستند. نه یعنی به شهادت رسیده اند.

لذا دوستان عزیز، بزرگواری کنید، حدالمقدور، خواندن کتاب فارسی را بر خودتان ممنوع و حرام بکنید. این وصیت من به شماست.

والسلام علیکم ورحمة الله



بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه دوازدهم ۹۴/۰۸/۰۹

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۵) - اثبات امامت در پنج دقیقه - مسئله بیعت امیرالمؤمنین

با خلفاء

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاه على رسول الله و على آله آل الله لا سيما على مولانا بقيه الله و اللعن الدائم على اعداءهم اعداء الله الى يوم لقاء الله.

مروری بر مباحث گذشته!

نکته اول: مشروعیت تقیه در قرآن:

بحث ما در رابطه با شبهات وهابیت پیرامون مسئله «تقیه» بود. که در جلسات گذشته عرض کردیم که مسئله تقیه، اساساً یک بحث قرآنی است. یعنی قبل از آنکه ما در سنت و سیره، به دنبال مشروعیت «تقیه» باشیم، باید به آیات قرآن کریم مراجعه کنیم که خدای عالم در آیه ۲۸ سوره آل عمران؛ و آیه ۱۰۶ سوره نحل؛ بحث «تقیه» و مشروعیت آن را مطرح کرده است. خداوند متعال می فرماید:

[لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ

تُقَاة]

افراد با ایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند، و هر کس چنین کند، هیچ رابطه‌ای با خدا ندارد (و پیوند او بکلی از خدا گسسته می‌شود)، مگر اینکه از آنها به پرهیزد (و به خاطر هدفهای مهم تری تقیه کنید).

سوره آل عمران(۳): آیه ۲۸

و همچنین می فرماید:

[مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ]

کسانی که بعد از ایمانشان به خدا کافر شوند (مجازات می شوند) بجز آنها که تحت فشار واقع شده اند در حالی که قلبشان با ایمان، آرام است.

سوره نحل (۱۶): آیه ۱۰۶

نکته دوم: مشروعیت تقیه در روایات:

عرض کردیم که در زمینه روایات نیز، همانگونه که در منابع شیعه، مشروعیت تقیه بیان شده است، آنجائی که امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«إِنَّ تِسْعَةَ أَغْشَارِ الدِّينِ فِي التَّقِيَّةِ وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ»

همانا نه دهم (۹۰٪) دین در تقیه است. و کسی که تقیه ندارد، دین ندارد.

کافی، ج ۲، ص ۲۱۷، باب التقیه، ح ۲

و یا امام باقر (علیه السلام) فرمود:

«التَّقِيَّةُ مِنْ دِينِي وَ دِينِ آبَائِي وَ لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ»

تقیه جزء دین من، و دین پدران من است و کسی که تقیه ندارد، ایمان ندارد.

کافی، ج ۲، ص ۲۱۹، باب التقیه، ح ۱۲

در مصادر آقایان اهل سنت نیز، مشروعیت «تقیه» مطرح شده است. «سیوطی» از نبی مکرم نقل کرده است که فرمود:

«لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ»

هر کسی که تقیه ندارد، دین ندارد.

جامع الاحادیث سیوطی، ج ۸، ص ۲۸۱، ح ۲۶۰۵۰

و همچنین «متقی هندی» از وجود مقدس امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) نقل کرده است که حضرت فرمود:

«لا دینَ لِمَن لا تَقِيَّةَ لَهُ»

هر کسی که تقیه ندارد، دین ندارد.

کنز العمال متقی هندی، ج ۳، ص ۴۳، ح ۵۶۶۵

نکته سوم: مشروعیت تقیه در سیره صحابه:

در باب سیره صحابه هم، ما عرض کردیم که همانگونه که ائمه (علیهم السلام) «تقیه» می کردند، و به اصحاب خود نیز، «تقیه» را توصیه می فرمودند؛ صحابه پیامبر نیز که مورد توجه و احترام اهل سنت هستند، اهل تقیه کردن بودند! این «ابن حزم آندلسی» است که از «عبدالله بن مسعود» نقل می کند که گفته است:

«مَا مِنْ ذِي سُلْطَانٍ يُرِيدُ أَنْ يُكَلِّفَنِي كَلَامًا يَذْرَأُ عَنِّي سَوْطًا أَوْ سَوْطَيْنِ إِلَّا كُنْتُ مُتَكَلِّمًا بِهِ»

اگر صاحب قدرتی مرا مجبور کند که حرفی را بزنم تا بدینوسیله از دست یک یا دو تازیانه او در امان بمانم، چنین حرفی را خواهم زد.

المحلی ابن حزم، ج ۸، ص ۳۳۶

یا تقیه «ابوهریره» از «عمر بن خطاب» بود که عرض کردیم «ابوهریره» می گوید:

«حفظت عن رسول الله وعاءين فأما أحدهما فبثثته و أما الآخر فلو بثثته قطع هذا البلعوم»

از رسول خدا دو ظرف پر از حدیث حفظ نموده‌ام که هر آنچه تاکنون روایت کرده‌ام یکی از این دو ظرف بوده است که اگر بنا باشد ظرف دیگر را نیز بگشایم گردنم زده خواهد شد!

صحیح بخاری، ج ۱، ص ۵۶، باب حفظ علم، ح ۱۲۰

نکته چهارم: مشروعیت تقیه در کلام فقهای اسلام

همانگونه که فقهای ما گفته اند، «تقیه» واجبی است از واجبات دینی:

«شیخ صدوق» می نویسد:

«التقية فريضة واجبة علينا في دولة الظالمين، فمن تركها فقد خالف دين الإمامية وفارقه.»

تقیه یکی از واجبات است که در زمان حکومت ظالمان وجوب آن حاصل می شود؛ بنابراین اگر کسی تقیه را ترک کند، با مذهب شیعه مخالفت کرده و از آن بیرون است.

الهدایة، ص ۵۱

و در کتاب «الإعتقادات» می نویسد:

«اعتقادنا في التقية أنّها واجبة، من تركها كان بمنزلة من ترك الصلاة.»

نظر ما در مورد تقیه آن است که واجب است؛ کسی که آن را ترک نماید مانند کسی است که نماز را ترک کرده است.

الاعتقادات في دين الإمامية، ص ۱۰۷

آقایان اهل سنت هم، مثل «فخر رازی» و «نووی»، فتوا داده اند که انسان در موارد خوف، باید تقیه کند:

«فخر رازی» در ذیل آیه «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً» می نویسد:

«ظاهر الآية يدل أن التقية إنما تحل مع الكفار الغالبين إلا أن مذهب الشافعي رضي الله عنه أن الحالة بين المسلمين

إذا شاكلت الحالة بين المسلمين و المشركين حلت التقية محاماة على النفس.»

ظاهر آیه بر این دلالت دارد که تقیه تنها زمانی جایز است که کفار غلبه کرده و مسلط و پیروز باشند؛ مگر مذهب شافعی که می‌گوید: اگر دگرگونی بین مسلمانان همانند تغییر و دگرگونی بین مسلمانان و مشرکان باشد، تقیه برای حفظ جان لازم است

وی برای اثبات عدم انحصار مشروعیت تقیه به صدر اسلام و تداوم آن می‌گوید:

«الحکم السادس: قال مجاهد: هذا الحكم كان ثابتاً في أول الإسلام لأجل ضعف المؤمنين فأما بعد قوة دولة الإسلام فلا، و روى عوف عن الحسن: أنه قال التقية جائزة للمؤمنين إلى يوم القيامة، و هذا القول أولى، لأن دفع الضرر عن النفس واجب بقدر الإمكان»

حکم ششم: مجاهد گفته است: این حکم در اول اسلام بوده است؛ زیرا مسلمانان ضعیف بودند؛ اما بعد از نیرو پیدا کردن دولت اسلامی دیگر این حکم جایز نیست. و از حسن روایت شده است که گفته است: تقیه برای مؤمنین تا روز قیامت جایز است. و این نظر دوم قوی تر است؛ زیرا دفاع از ضرر بر جان تا حد امکان جایز است.

تفسیر الکبیر أو مفاتیح الغیب، ج ۸، ص ۱۲

آقای «نووی» متوفای ۶۷۶ هجری نیز، در این زمینه می‌گوید:

«وقد اتفق الفقهاء على انه لو جاء ظالم يطلب انسانا مختفيا ليقتله أو يطلب وديعة لانسان ليأخذها غصبا و سأل عن ذلك وجب على من علم ذلك اخفاؤه و انكار العلم به و هذا كذب جائز بل واجب لكونه في دفع الظالم.»

علما اجماع دارند که اگر ظالمی نزد انسان آمد و از وی محل شخصی مخفی شده را به پرسد تا او را به قتل برساند، یا در مورد محل امانتی سؤال کند تا آن را غصب نماید، واجب است کسی که محل آن را می‌داند، آن را مخفی کرده و بگوید آن را نمی‌دانم؛ و این از مواردی است که دروغ در آن جایز و بلکه واجب است؛ زیرا با این کار شخص ظالمی را مانع شده است.

شرح النووي على صحيح مسلم، ج ۱۵، ص ۱۲۴

پس موضوع «تقیه»، که وهابی ها این همه سرو صدا ایجاد کرده اند، یک موضوع کاملاً قرآنی است. و الآن هم در شبکه های ماهواره ای وهابی، چه شبکه های فارسی و چه عربی، هر گاه در مورد شیعه می خواهند صحبت بکنند، در هیچ جلسه ای نیست که نگویند شیعه نفاق دارد، شیعه منافق است! شیعه تقیه می کند! و...

شیطنتی از شبکه ماهواره ای وهابی!

همین دو، سه روز قبل بود که در یکی از این شبکه های وهابی - که ظاهراً شبکه «صفا» بود. که هتاک ترین شبکه ضد شیعی عربستان است - عبارتهایی را از «سید مجتبی شیرازی» نقل می کرد؛ که البته ما از خداوند می خواهیم ایشان را هدایت کند. گر چه درب های هدایت به روی این بنده خدا بسته شده است! و ایشان مصداق اتم این آیه از قرآن کریم هستند که می فرماید:

[حَتَّمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ]

خدا بر دلها و گوشهای آنان مهر نهاده، و بر چشمهای آنها پرده افکنده شده، و عذاب بزرگی در انتظار آنها است.

سوره بقره (۲): آیه ۷

انحراف و سفاهت این بنده خدا (سیدمجتبی شیرازی)، در حدی است که انسان تصور نمی کند که یک انسان عادی، نه یک عالم؛ این قدر سفیه و بی عقل باشد.

این شبکه ماهواره ای وهابی، صحبت های این سید مجتبی شیرازی را، که بر علیه اهل سنت و عایشه و... صحبت کرده بود را پخش می کرد. مخصوصاً اینکه ایشان روایاتی را از «صحیح بخاری» نقل می کرد که «عایشه» بعضی از کنیزهای خودش را آرایش می کرد و می فرستاد به کوچه های شهر مدینه، می گشتند تا جوانهای قریش را صید بکنند!! مجتبی شیرازی، این روایت را به عنوان دلیل بر انحراف عایشه نقل می کرد. و همچنین در «لندن»، یک جشن «عایشه گشانی»! گرفته بودند، که این وهابی ها مدام این جشن را پخش می کردند.

وقتی این صحبتها و کلیپ ها را پخش کردند، مجری سؤال کرد که فقهاء و بزرگان شیعه، گفته اند که اهانت به عایشه و مقدسات اهل سنت، خلاف شرع است. پس این سخنان و برنامه های اهانت به عایشه چیست؟

کارشناس برنامه پاسخ داد: این شیعه ها منافق هستند! از روی تقیه است که می گویند اهانت به مقدسات اهل سنت خلاف شرع است! عقیده واقعی شیعیان، همان است که دیدید! کارهای «یاسر الحبيب» و «مجتبی شیرازی» و... عقیده حقیقی شیعه است. اگر علمای شیعه راست می گویند، چرا نسبت به سخنان مجتبی شیرازی و کارهای یاسر الحبيب، واکنشی نشان نمی دهند و موضع نمی گیرند!؟

این ادعا در حالی است که تمام مراجع معظم تقلید ما، عمدتاً به خاطر همین شیعه نماها، به میدان آمدند. و خود رهبری رسماً برعلیه این شیعه نماها بیانیه داد. حاج آقای مکارم در مورد این «یاسر الحبيب» گفت که ای شخص «سفیه» است، «دیوانه» است، «مزدور» است.

مراجع ما به چه زبانی باید اعلام انزجار بکنند!؟ آقایان این بیانیه ها را نمی بینند، بعد می گویند که علمای شیعه تقیه می کنند!

ادعاهای دیگری از وهابی ها در مورد «تقیه»:

در جلسه گذشته ما برخی عبارات «ابن تیمیه» و «محمد بن عبدالوهاب» و دیگران را در مورد مسئله «تقیه» بیان کردیم. و هدف ما هم از نقل این مطالب این است که عزیزان با کلمات اینها و شبهات اینها بیشتر آشنا بشوند. اینها در مورد «تقیه»، یک بار می گویند که تقیه حرام است و خلاف شرع است! که ما در جواب می گوئیم مشروعیت تقیه هم در قرآن بیان شده است، هم در سنت مطرح است. و هم در سیره صحابه، تقیه وجود داشته است. و ما مصادر اینها را در جلسات گذشته مفصل بحث کردیم.

الف) «تقیه» از آثار یهودیان است!

ولی اینها گاهی اوقات می گویند که اصلاً، تقیه را یهودیان وارد مذهب شیعه کردند. و اساساً بنیانگذار تقیه، یهودیان بودند!

«محمد بن عبد الوهاب» می گوید:

«أن اليهود ضربت عليهم الذلة و المسكنة أينما كانوا و كذلك هؤلاء ضربت عليهم الذلة حتى أحيوا التقية من شدة خوفهم و ذلهم»

همانا یهود هر کجا یافت شوند مهر ذلت بر آنان خورده است، و مهر بیچارگی بر آنها زده شده است. به گونه ای که از شدت ترس و ذلتشان، تقیه را تأسیس کردند.

رسالة في الرد على الرافضة، ص ٤٥، نشر: مطابع الرياض - الرياض، الطبعة: الأولى، تحقيق: الدكتور ناصر بن سعد الرشيد

ب) «تقيه» از آثار سبئی هاست!

گاهی نیز افرادی مثل «عبدالله امین» ادعا می کند که، تقیه را سبئی ها تأسیس نمودند!

«التقية أوجدها السبئيون دفعا للحجج الدامغة في بطلان الإمامة حين قيل لهم لو أن الإمام علي عيّن وصيًا و إماما بعد رسول الله لما جاز له أن يبايع أبابكر و عمر. فاختلقوا التقية لرد هذه الحجة فقالوا: بايعهم تقية لئلا يفرق صف المسلمين. و من الأهداف الماكرة وراء هذه الفكرة أن يعتاد المسلمون النفاق المشروع فيقولون بخلاف ما يؤمنون به»

تقيه را سبئی ها ایجاد نمودند. تا ادله محکم بر بطلان امامت شیعه را جبران نکنند. آنجائی که به شیعیان گفته می شود، اگر امام علی، به عنوان وصی و امام بعد پیغمبر معین شده بود، دیگر بیعت کردن او با ابوبکر و عمر جایز نبود! بنابراین شیعیان تقیه را درست کردند تا اینکه این ادله ما را رد نکنند. لذا گفتند که علی از روی تقیه با ابوبکر و عمر بیعت کرد. تا اینکه در صف مسلمین تفرقه ایجاد نشود. و همچنین از اهداف زیرکانه و مکارانه این تفکر شیعیان، از تأسیس تقیه، این بود که این نفاق را مشروع جلوه داده و این را بین مسلمانها رواج بدهند تا آنها به خلاف آنچه که اعتقاد دارند، سخن بگویند.

دراسات في الفرق و المذاهب، ص ٩٥

منظور از سبئی ها هم، «عبدالله بن سبأ» یهودی است. و شبهه «عبدالله بن سبأ»، که از شبهات دم دستی وهابی هاست، که هر کجا گرفتار می شوند، و یا می خواهند که شیعه را بکوبند، ادعا می کنند که: «بنیانگذار شیعه، عبدالله بن سبأ یهودی بوده است. و اساساً بحث امامت شیعه از کانال عبدالله بن سبأ وارد شده است!» این شبهه، از شبهاتی است که دوستان باید خوب روی آن کار بکنند. البته ما هم اگر فرصتی پیش آمد، مطالبی را در این زمینه بیان خواهیم کرد. این شبهه، از شبهاتی است که دوستان حتماً باید دم دست داشته باشند.

چند شبهه در یک شبهه!!

این کلام «عبدالله امین»، محتوی چندین شبهه است. ظاهرش در مورد «تقیه» است، ولی چند شبهه دیگر را نیز مطرح می کند.

شبهه اول: تقیه را سبئی ها ایجاد کردند! و رئیس سبئی ها هم «عبدالله بن سبأ» بوده است!! در جواب این شبهه باید مشخص بشود این عبدالله سبأ کیست؟ وجود خارجی داشته یا نداشته است!؟

شبهه دوم: تأسیس تقیه، برای جبران ادله محکم بر بطلان امامت شیعه است!! یعنی در حقیقت، اعتقاد شیعه بر امامت ائمه خودشان، کاملاً باطل است! و علی، وصی و امام بعد از پیغمبر نبوده است!

شبهه سوم: امیرالمؤمنین با ابوبکر و عمر بیعت کرد! لذا اعتقاد به امامت منصوص او درست نیست!

این شبهاتی است که این آقا مطرح می کند. البته کسانی دیگری نیز شبیه این حرفها را دارند: مثل «نعمانی» در کتاب «الثورة الايرانية» ص ۱۸۱ و همچنین «عبد المنعم»، در کتاب «الشيعة»، ص ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۷ و «عبدالله الأمین» در کتاب دیگر خودش به نام «دراسات في الفرق و المذاهب» ص ۴۸ و نیز «محمد علی»، در کتاب «عقائد جعفرية»، ج ۱، ص ۴۵؛ این شبهه عدم ورود نص بر امامت ائمه شیعه و جعل تقیه شیعیان برای پوشاندن آن را مطرح کرده اند. شاید حدود سی، چهل کتاب، این تعبیر «عبدالله امین» را مطرح کرده اند. در حقیقت، این شبهه از شبهات فراگیر وهابیون است.

این نکته را هم توضیح بدهم که «عبدالله امین» از محققین عربستان سعودی است. و کتاب های زیادی را تألیف کرده است. یکی از این کتابها که الآن مورد توجه هم است و در اینترنت هم موجود است، کتابی است با عنوان «دراسات في الفرق و المذاهب».

ما در مباحث خودمان، سعی می کنیم که از کتابهایی نقل قول بکنیم که الآن در مجامع علمی و دانشگاهی وهابی ها و نیز اهل سنت، مطرح باشد. و از کتابهای کوچه بازاری اینها نباشد. و معمولاً اینگونه کتابها و جزوه ها، مورد قضاوت ما نیست.

در مورد اینکه «عبدالله بن سبأ» کیست؟ و آیا او مؤسس شیعه بوده است؟ و اساساً آیا چنین شخصیتی وجود خارجی داشته است یا نه؛ در آینده سخن خواهیم گفت ان شاءالله.

«اثبات امامت در پنج دقیقه!»

اما در مورد امامت منصوص امیرالمؤمنین (سلام الله علیه)، ما قبلاً بحث کردیم و وصایت امیرالمؤمنین را هم از کتب شیعه و هم از کتب اهل سنت مطرح کردیم. یک جزوه ای را در راستای اثبات ولایت و امامت امیرالمؤمنین از قرآن و سنت؛ تقدیم دوستان کردیم با عنوان «اثبات امامت در پنج دقیقه» که فایل این جزوه، بر روی سایت مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولیعصر (عج) نیز موجود است و دوستان می توانند استفاده بکنند.

حدیث «ولایت»:

علمای اهل سنت با سندهای صحیح نقل کرده اند که رسول خدا (صلي الله عليه و آله) فرمود:

«إِنَّ عَلِيًّا مَتِّي و أَنَا مِنْهُ و هُوَ وَليُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي.»

به راستی علی از من است و من از او هستم و او سرپرست همه مؤمنان، پس از من است.

حاکم نیشابوری پس از نقل این روایت گفته:

«صحیح علی شرط مسلم.»

این روایت صحیح است و شرایط صحیح مسلم را دارد.

المستدرک ج ۳ ص ۱۱۹، ح ۴۵۷۹ (بر اساس نرم افزار الجامع الكبير)

«شمس الدین ذهبی» نیز در تلخیص المستدرک این روایت را «صحیح» دانسته است.

«محمد ناصر الدین البانی» نیز درباره این روایت گفته:

«صَحَّحَ الْحَاكِمُ الذَّهَبِيُّ وَ هُوَ كَمَا قَالَا.»

این روایت را حاکم و ذهبی تصحیح کرده اند. این روایت، صحیح است همان گونه است که حاکم و ذهبی گفته اند.

سلسلة الأحادیث الصحيحة، ج ۵، ص ۲۲۲

و همچنین پیغمبر فرمود:

«أَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي وَ مُؤْمِنَةٌ»

ای علی! تو ولی هر مرد مؤمن و زن مؤمنه ای هستی.

مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۳، ح ۴۶۵۲ (بر اساس نرم افزار الجامع الكبير)

حدیث «خلافت»:

«ابن ابی عاصم» در کتاب «السنه» می نویسد که رسول خدا (صلي الله عليه و آله) خطاب به امیرمؤمنان (علیه

السلام) فرمود:

«و أنت خلیفتی فی کلّ مؤمن من بعدی»

تو پس از من، جانشین من در میان همه مؤمنان هستی

«البانی» درباره سند این روایت گفته:

«إسناده حسن.»

سند این روایت «حسن» است

کتاب السنة لابن أبي عاصم، ص ۵۵۱.

حدیث «امامت»:

«ابونعیم اصفهانی» با سند معتبر در کتاب «معرفة الصحابة» نقل کرده است که رسول خدا (صلي الله عليه و آله) فرمود:

«انْتَهَيْتُ لَيْلَةَ أُسْرِي بِي إِلَى السِّدْرَةِ الْمُنْتَهِي، فَأُوحِيَ إِلَيَّ فِي عَلِيِّ بِثَلَاثٍ: «أَنَّه إِمَامُ الْمُتَّقِينَ، وَ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ، وَ قَائِدُ الْعُرِّ الْمُحْجَلِينَ إِلَى جَنَّاتِ النَّعِيمِ»

هنگامی که در شب معراج به سدره المنتهی رسیدم، خداوند به من در باره علی سه چیز وحی کرد: به راستی که او پیشوای پرهیزگاران، سردار مسلمانان و جلودار روسفیدان به سوی بهشت سرشار از نعمت خداوند است.

معرفة الصحابة، ج ۳ ص ۱۵۸۷

این روایت معتبر است؛ چنانچه حاکم نیشابوری گفته است:

«صحيح الاسناد.»

سند این روایت صحیح است.

المستدرک ج ۳ ص ۱۴۸، ح ۴۶۶۸ (بر اساس نرم افزار الجامع الكبير)

«چهل روایت صحیح در اثبات امامت، از کتاب های شیعه و سنی»

اینها از کتب اهل سنت بود. در کتب شیعه هم، ما سی و پنج روایت صحیح، در اثبات امامت و وصایت امیرالمؤمنین داریم. شما اگر به سایت مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولیعصر(عج) مراجعه کنید، فایلی را خواهید دید با عنوان «چهل

روایت صحیح در اثبات امامت از کتاب های شیعه و سنی» در آنجا ما سی و پنج روایت صحیح از کتب شیعه، و پنج روایت صحیح از کتب اهل سنت، درباره امامت و وصایت حضرت امیرالمؤمنین و نیز امامت ائمه (علیهم السلام) مطرح کرده ایم. من در اینجا فقط یک مورد را مطرح می کنم:

شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱هـ) با سند صحیح نقل کرده اند که رسول خدا (صلي الله عليه و آله) جانشینان خود را معرفی کرد:

«حدثني أبي (رضي الله عنه)، قال: حدثنا سعد بن عبد الله، قال: حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن حماد بن عيسى، عن إبراهيم بن عمر اليماني، عن أبي الطفيل، عن أبي جعفر محمد بن علي الباقر (عليهما السلام)، عن آبائه (عليهم السلام)، قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ: اَكْتُبْ مَا أَمَلِي عَلَيْكَ. قَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَتَخَافُ عَلَيَّ النَّسِيَانَ؟ فَقَالَ: لَسْتُ أَخَافُ عَلَيْكَ النَّسِيَانَ وَ قَدْ دَعَوْتُ اللَّهَ لَكَ أَنْ يُحَفِّظَكَ وَ لَا يُنْسِيَكَ وَ لَكِنْ اَكْتُبْ لِشُرَكَائِكَ.

قَالَ: قُلْتُ: وَمَنْ شُرَكَائِي يَا نَبِيَّ اللَّهِ؟ قَالَ: الْأَيْمَةُ مِنْ وُلْدِكَ بِهِمْ تُسْقَى أُمَّتِي الْغَيْثَ وَ بِهِمْ يُسْتَجَابُ دَعَاؤُهُمْ وَ بِهِمْ يَصْرِفُ اللَّهُ عَنْهُمْ الْبَلَاءَ وَ بِهِمْ تَنْزِلُ الرَّحْمَةُ مِنَ السَّمَاءِ وَ هَذَا أَوْلَاهُمْ.

وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَيَّ الْحَسَنِ ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَيَّ الْحُسَيْنِ ثُمَّ قَالَ: الْأَيْمَةُ مِنْ وُلْدِهِ.»

رسول خدا به امیرالمؤمنین فرمود آنچه برای تو گویم بنویس. عرض کرد یا رسول الله میترسی فراموش کنم؟ فرمود از فراموشی بر تو ترسی ندارم؛ چون از خدا خواستم که تو را حافظه دهد و فراموشت نکند؛ ولی برای همکاران خود بنویس: امیرمؤمنان گفت: عرض کردم همکارانم چه کسانی هستند؟ فرمود: امامان از فرزندان که امتم به یمن وجود آنان از باران بنوشند و دعایشان مستجاب شود و به وسیله آن ها خدا بلا را از امتم دور کند و به وسیله آن ها رحمت از آسمان نازل شود و این اول آنها است. با دست خود به حسن اشاره کرد سپس به امام حسین اشاره کرد و فرمود امامان از فرزندان اویند.

كمال الدين و تمام النعمة، ج ١، ص ٢٠٦-٢٠٧، تحقيق: علي اكبر الغفاري، ناشر: مؤسسة النشر الاسلامي (التابعة لجماعة المدرسين - قم، ١٤٠٥هـ). (مكتبه اهل بيت)؛

الأمالی، ص ٤٤١، للطوسي، الشيخ ابوجعفر محمد بن الحسن بن علي بن الحسن (متوفاي ٤٦٠هـ)، تحقيق: قسم الدراسات الاسلامية - مؤسسة البعثة، ناشر: دار الثقافة - قم، الطبعة: الأولى، ١٤١٤هـ

بررسی سند روایت:

«علي بن الحسين بن بابويه»:

نجاشي در مورد او گفته است:

«شيخ القميين في عصره و متقدمهم، و فقيههم، وثقتهم...»

او در عصر خودش استاد قمي ها و فقيه ايشان بوده است.

شيخ طوسي هم گفته:

«كان فقيها، جليلا، ثقة»

او فقيه و بزرگوار و مورد وثوق بوده است.

الموسوي الخوئي، السيد أبو القاسم (متوفاي ١٤١١هـ)، معجم رجال الحديث وتفصيل طبقات الرواة، ج ١٢، ص ٣٩٧-

٣٩٨، الطبعة الخامسة، ١٤١٣هـ - ١٩٩٢م

«سعد بن عبد الله الأشعري»:

نجاشي گفته است:

«شيخ هذه الطائفة و فقيها و وجهها....»

او استاد قوم اشعريها و فقيه ايشان و چهره موجه ايشان بوده است.

و شيخ طوسی هم گفته:

«جلیل القدر، ثقة»

او دارای مقامی بزرگ بوده و مورد وثوق است.

معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۷۸

«احمد بن محمد بن عیسی الأشعري»:

شيخ طوسی در مورد او گفته است:

«شيخ قم، و وجيها، و فقيها»

او استاد قم و چهره سرشناس و فقيه ايشان بود.

معجم رجال الحديث، ج ۳، ص ۸۷

«الحسين بن سعيد»:

آقای خوئی در مورد او می نویسد:

«الحسين بن سعيد بن حماد: قال الشيخ: من موالي علي بن الحسين عليه السلام، ثقة. صاحب المصنفات الأهوازي،

ثقة.»

شیخ طوسی در مورد حسین بن سعید، گفته است که او از شیعیان امام سجاد بوده و مورد وثوق است. همچنین صاحب تألیفات اهوازی بوده است.

معجم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۲۶۵-۲۶۶، رقم: ۳۴۲۴

«حماد بن عیسی»:

آقای خوئی می نویسد:

«قال النجاشي: و كان ثقة في حديثه، صدوقا. و قال الشيخ: ثقة»

نجاشی گفته است که او در نقل حدیث مورد وثوق و راستگو است. شیخ طوسی هم گفته که او مورد اطمینان است.

معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۲۳۶-۲۳۷، رقم: ۳۹۷۲

«ابراهیم بن عمر»:

آقای خوئی دارد که:

«إبراهيم بن عمر اليماني... قال النجاشي: شيخ من أصحابنا ثقة»

نجاشی گفته است که او استادی از بزرگان ماست و مورد اطمینان است.

معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۲۴۱، رقم: ۲۲۸

«ابو الطفیل عامر بن واثله»:

امام صادق (علیه السلام) در روایت مشهور ثقلین که از طریق ایشان نقل شده است، او را توثیق کرده است.

معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۲۲۲

صریحترین روایت در زمینه امامت ائمه (علیهم السلام)

صریحترین روایت در زمینه امامت ائمه (علیهم السلام) را در کتاب «خصال» شیخ صدوق داریم که شیخ صدوق در الخصال با سند صحیح نقل می کند که رسول خدا (صلي الله عليه وآله)، امام حسین (علیه السلام) را امام، فرزند امام و پدر ائمه معرفی کرده است:

«حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي خَلْفٍ قَالَ حَدَّثَنِي يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبَانَ بْنِ تَعْلَبٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَيَّ النَّبِيِّ ص وَإِذَا الْحُسَيْنُ عَلَيَّ فَخِذِيهِ وَهُوَ يُقْبَلُ عَيْنِيهِ وَيَلْتُمُ فَاهُ وَهُوَ يَقُولُ أَنْتَ سَيِّدُ ابْنِ سَيِّدِ أَنْتَ إِمَامُ ابْنِ إِمَامٍ أَبُو الْأَيْمَةِ أَنْتَ حُجَّةُ ابْنِ حُجَّةٍ أَبُو حُجَجٍ تَسْعَةَ مِنْ صُلْبِكَ تَأْسِعُهُمْ فَأَيْمُهُمْ.»

سليم بن قيس هلالی از سلمان فارسی روایت می کند که او گفته بود : نزد رسول خدا صلي الله عليه وآله بودم، دیدم حسین بن علی بر زانوی وی نشسته پیامبر میان دو دیده و دهان وی را می بوسد و می گوید: تو سرور فرزند سرور هستی و تو امام فرزند امام و پدر امام هستی . تو حجت خدا و پدر ۹ تن از حجت های خداوند از نسل خود هستی که نهمین نفر آن ها قائم ایشان است.

الصدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین (متوفای ۳۸۱هـ)، الخصال، ج ۲، ص ۴۷۵، تحقیق: علی أكبر الغفاری،

ناشر: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية - قم، ۱۴۰۳هـ - ۱۳۶۲ش

آقایان ادعا می کنند که شیعه دلیلی بر امامت ائمه خود ندارد! خب کافی است که کمی چشمانتان را باز کنید تا ببینید. هم کتابهای خودتان را و هم کتابهای شیعه را. تمام راویان این روایت هم ثقه هستند. راویان این روایت یا از اصحاب اجماع هستند و یا از مشایخ الثقات هستند. ما تمام این چهل روایت را با بررسی سندی تک تک راویانش

مطرح کردیم. و صحت روایات را ثابت کردیم. دوستان حتماً به سایت مؤسسه ولیعصر (عج) مراجعه کنند، این فایل را دریافت کنند و در اختیار داشته باشند.

می گویند که شیعیان از کتاب های خودشان دلیل صحیحی بر امامت ائمه ندارند!! شما از کتب خودتان دلیل ندارید و آمده اید از کتاب های ما استدلال می کنید و این دلیل بر بطلان شماست! ظاهراً قضیه برعکس شده است. استدلال به کتابهای اهل سنت برای حقانیت مذهب خودمان، این نقطه ضعف ما شده است!

وقتی در کتابهای اهل سنت حقانیت مذهب و امامت ائمه آمده است، این بهترین دلیل بر اثبات حقانیت است. به قول معروف «الْفَضْلُ مَا شَهِدَتْ بِهِ الْأَعْدَاءُ» شما که مخالف ما هستید، حقانیت ما را در کتابهای خودتان آورده اید. خداوند متعال به پیغمبر خود می فرماید:

[قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ]

بگو اگر راست می گوئید تورات را بیاورید و بخوانید

سوره آل عمران (۳): آیه ۹۳

در اینجا پیغمبر اکرم به یهودیان می فرماید که «تورات» را بیاورید و بخوانید. حقانیت من در تورات آمده است. آیا این مسئله دلیل بر بطلان دین اسلام و نبوت پیغمبر است!؟

بنابراین، اینکه حقانیت مذهب ما در کتب اینها آمده است، این بهترین دلیل است بر حقانیت ما؛ نه تنها بر حقانیت، بلکه بر عمق حقانیت مذهب شیعه است.

آیا امیرالمؤمنین با خلفاء بیعت کردند؟

مسئله سومی که آقای «عبدالله آمین» در کلام خود داشت، بحث بیعت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) با ابوبکر و عمر بود. این آقایان وقتی یک شبهه ای را مطرح می کنند، تمام مسائل فقهی، کلامی و... را به هم آمیخته می کنند. یعنی وقتی یک شبهه ای را مطرح می کنند، یک آش شله قلمکاری را درست می کنند و به طرف تحویل می دهند.

یعنی در یک شبهه، شبهه رجالی می کنند؛ شبهه اصولی می کنند؛ شبهه فقهی، کلامی، تاریخی، و شبهه اخلاقی را مطرح می کنند. لذا ما باید در تمام این حوزه ها مسلط باشیم. تا جواب قانع کننده ای به شبهه بدهیم.

این مسئله بیعت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) با ابوبکر و عمر؛ از شبهات رایج وهابی هاست. در این زمینه ما جوابهای زیادی داریم که آیا امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) با خلفاء بیعت کرد، یا نکرد؟! اگر فرضاً بیعت کرد، آیا این بیعت از روی اختیار بود یا اکراه؟! ثالثاً آیا خود این بیعت کردن؛ دلیل بر حقانیت خلفا و بطلان حقانیت و امامت امیرالمؤمنین و ائمه (علیهم السلام) هست یا نه؟ لذا این شبهه صور متعددی دارد.

امیرالمؤمنین حتی یک لحظه هم، با ابوبکر بیعت نکرد!

مرحوم شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ هجری) دارد که:

«و المحققون من أهل الإمامة يقولون: لم يبايع ساعة قط.»

محققین و اندیشمندان مذهب امامیه می گویند که امیرالمؤمنین، یک لحظه هم با ابوبکر بیعت نکرد.

الفصول المختارة، ص ۵۶

آقای عبدالله امین! اگر شما عقیده شیعه را می خواهید، این عقیده شیعه است! که امیرالمؤمنین یک لحظه هم با خلفاء بیعت نکرده است. بنابراین قضیه بیعت، از ریشه منتفی شد. یعنی انتفاء حکم، به انتفاء موضوع!

شما می گوئید چون علی (علیه السلام) با خلفاء بیعت کرده، این دلیل بر این است که او امام منصوب و منصوب نبوده، و هرگز چنین ادعائی نداشته است. و شما برای فرار از این شبهه، مسئله «تقیه» را جعل کرده اید. در حالی که می بینید که اعتقاد شیعه بر این است که امیرالمؤمنین، حتی یک لحظه هم با ابوبکر بیعت نکرده است.

اگر بیعتی هم بوده، از روی اکراه و اجبار بوده است!

مرحوم سید مرتضی (متوفای ۴۳۶ هجری) می گوید:

«أظهر النكير على الخلفاء الثلاثة الذين سبقوه و كشف بذلك أنه كان قد سالمهم و بايعهم لاعتبارات عدة ليس منها الرضا بهم»

اميرالمؤمنين انكار و رد خلفای سه گانه قبل از خودش را آشکار می کرد. و این ثابت می کند که اگر بیعتی هم بوده، به خاطر برخی ملاحظات بوده که خود حضرت، به آن بیعت راضی نبوده است.

الشافی فی الإمامة، ج ۳، ص ۱۱۰

مرحوم سید مرتضی در جای دیگر، بعد از نقل بیعت اجباری و شکوه ها و گلایه های حضرت امیر، می نویسد:

«وفیما أشرنا إليه كفاية و دلالة على أنّ البيعة لم تكن عن رضی و اختیار»

با توجه به آنچه که گفتیم، مشخص می شود که بیعت امیرالمؤمنین، از روی رضایت و اختیار نبوده است.

الشافی فی الإمامة، ج ۳، ص ۲۴۴

و یا می نویسد:

«فأی رضی هاهنا؟ و أي إجماع؟ و کیف یكون مختاراً من یهدد بالقتل و الجهاد؟»

کدام رضایت؟ کدام اجماع؟ چگونه کسی که تهدید به قتل می شود، از خودش اختیار دارد؟

الشافی ج ۴ ص ۲۱۱

تهدید به قتل امیرالمؤمنین توسط ابوبکر، برای بیعت کردن!

یکی از این تهدیدها و اجبارها برای بیعت، تهدید جناب «ابوبکر» است که «بیهقی» اینگونه نقل می کند:

«فلما قعد أبو بكر على المنبر نظر في وجوه القوم، فلم ير علياً، فسأل عنه، فقام ناس من الأنصار فأتوا به، فقال أبو

بكر: ابن عم رسول الله... أردت أن تشق عصا المسلمين؟!»

وقتی ابوبکر بالای منبر قرار گرفت، نگاهی به مردم انداخت ولی علی را ندید! در مورد او از مردم پرسید. عده ای از انصار بلند شدند و رفتند علی را با خود به مسجد آوردند. ابوبکر رو به علی کرد و گفت: ای پسر عموی پیامبر! آیا می خواهی وحدت مسلمین را به هم بزنی؟

سنن الکبری، ج ۸ ص ۱۴۳

این عبارت «أردت أن تشق عصا المسلمين» که ابوبکر مطرح می کند؛ در حقیقت تهدید به قتل حضرت امیر است! زیرا اینها از پیامبر نقل می کنند که فرمود:

«إذا خرج عليكم خارج يشق عصا المسلمين، ويفرق جمعهم، فاقتلوه ما أستثني أحداً»

اگر فردی بخواهد در میان مسلمین ایجاد اختلاف بکند و وحدت مسلمین را بر هم بزند، او را بکشید. من هیچ کسی را در این دستور استثناء نمی کنم.

الاستيعاب، ابن عبد البر، ج ۳، ص ۹۶۰، ناشر: دار الجیل - بیروت.

البته تهدید به قتل امیرالمؤمنین توسط جناب ابوبکر، قبلاً نیز مطرح شده بود و او در جریان احراق خانه حضرت زهرا، داخلین در خانه را تهدید به قتل کرده بود:

«بعث أبوبکر عمر بن الخطاب إلى هؤلاء ليخرجهم من بيت فاطمة، و قال له: إن أبوا فقاتلهم»

ابوبکر، عمر بن خطاب را به سوی کسانی که در خانه فاطمه بودند فرستاد برای بیرون آمدن و بیعت کردن و به او گفت: اگر از آمدن به بیرون برای بیعت خودداری کردند، آنها را بکش!

العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۴۷، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بیروت / لبنان - ۱۴۲۰هـ؛ تاریخ أبي الفدا ج ۱، ص

ما فرض می کنیم که حضرت امیر (سلام الله علیه) با ابوبکر بیعت کرده است؛ خب بیعتی که به تعبیر مرحوم سید مرتضی با تهدید به قتل صورت می گیرد، آیا این بیعت، یک بیعت مشروعی است؟! آیا دلیل بر رضایت حضرت امیر است؟! آیا دلیلی بر این است که امیرالمؤمنین، اعتقادی بر امامت خودش نداشته است؟!

تعبیر تند امیرالمؤمنین نسبت به ابوبکر و عمر؛ به نقل «صحیح مسلم»!

نکته ظریف در این قضیه بیعت حضرت امیر با ابوبکر و عمر؛ کلام صریح حضرت امیر و اعتراض تند حضرت نسبت به خلفای قبل از خودش است.

«مسلم نیشابوری» نقل می کند:

«فَلَمَّا تُوْفِّي رَسُولُ اللَّهِ قَالَ أَبُو بَكْرٍ أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ... فَرَأَيْتُمَاهُ كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا... ثُمَّ تُوْفِّي أَبُو بَكْرٍ وَأَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ وَ وَلِي أَبِي بَكْرٍ فَرَأَيْتُمَانِي كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا»

عمر می گوید وقتی که پیغمبر از دنیا رفت، ابوبکر گفت من خلیفه پیغمبر هستم. نظر شما دو نفر این بود که وی دروغ گو، گنه کار، فریب کار و خائن است و هم چنین پس از فوت ابوبکر، من (عمر) گفتم که خلیفه پیامبر و ابوبکر هستم، شما مرا نیز دروغ گو، گنه کار، فریب کار و خائن دانستید.

صحیح مسلم، ج ۵ ص ۱۵۲، ح ۴۶۶۸، کتاب الجهاد، باب ۱۵، حکم الفی

شما حداقل به کتابهای خودتان نگاه بکنید! این «صحیح مسلم» است که این مطلب را نقل کرده است! آیا باز هم معتقدید که امیرالمؤمنین به خلافت خودش معتقد نبوده است؟! آیا باز هم می گوئید که حضرت امیر معتقد بود که خلافت ابوبکر و عمر مشروع و به حق بوده، لذا آمده و با اینها بیعت کرده است!!

جالب است که جناب «بخاری» یا این روایت را حذف می کند و یا اگر هم ذکر بکند با عبارت «کذا و کذا» ذکر می کند. یعنی وقتی ایشان به احادیثی می رسد که نسبت به اشخاصی بد گفته شده که آقای بخاری ارادت ویژه نسبت به آنها دارد، با عبارت «فلان» و «فلان» و یا «کذا» و «کذا» بیان می کند.

در حقیقت ایشان می خواهد که صورت مسئله را پاک بکند، ولی بر عکس خرابکاری به بار می آورد. زیرا با عبارت «کذا و کذا» معلوم می کند که یک خبری بوده و یک مسئله ای در میان بوده که آقای بخاری صلاح ندیده آن را بیان کند.

والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه سیزدهم ۹۴/۰۸/۱۰

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۶) - مسئله بیعت امیرالمؤمنین با خلفاء (۲)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و هو خیر ناصر و معین الحمد لله و الصلاه علی رسول الله و علی آله آل الله لا سیما علی مولانا بقیه الله و اللعن الدائم علی اعداءهم اعداء الله الی یوم لقاء الله.

ما در جلسه دیروز، بعضی از سخنان علمای وهابی درباره مسئله «تقیه» را نقل کردیم که اینها اعلام کردند که از آنجائی که شیعیان دلیلی بر امامت ائمه خود ندارند و سیره ائمه هم مخالف با مسئله امامت است، چون امام علی با خلفاء بیعت کرد و...؛ لذا شیعیان برای توجیه کار خود، آمدند و گفتند که اگر ائمه، بیعت هم کرده باشند، از روی تقیه بوده است. و اساساً «تقیه» برای این منظور ساخته شده است که شیعیان، کار ائمه را که خلاف عقیده خود است، توجیه بکنند!

این نکته را ما از کتاب «الدراسات فی الفرق و المذاهب» عبدالله امین نقل کردیم. و همچنین این نکته را کتاب «الثورة الايرانية نعمانی»، ص ۱۸۱ دارد؛ «عبد المنعم» در کتاب «الشیعة»: ص ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۷ نیز دارد. و خود عبدالله

الأمین، در کتاب «دراسات في الفرق و المذاهب، ص ۴۸ و محمد علي پاکستانی در کتاب «عقائد جعفریة»، ج ۱، ص ۴۵ دارند.

دو فایل مهم و بسیار کاربردی!

در جلسه دیروز عرض کردیم که در کلام «عبدالله امین» که مشروعیت «تقیه» را زیر سؤال برده بود؛ سه شبهه را مطرح کرده بود. شبهه اول در مورد شخصیت واقعی و یا جعلی «عبدالله بن سبأ» بود که گفتیم ان شاءالله در فرصت مناسب، به این موضوع خواهیم پرداخت. شبهه دوم در مورد نصوص امامت امیرالمؤمنین بود که به طور اجمال نکاتی را عرض کردیم و گفتیم که دوستان دو فایل مهم «اثبات امامت در پنج دقیقه» و نیز «چهل روایت صحیح در اثبات امامت، از کتاب های شیعه و سنی» را از سایت مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولیعصر(عج) دریافت کنید و در اختیار داشته باشید.

شبهه ای که شیخ الأزهر نیز آن را تکرار کرد!

شبهه سوم این آقای «عبدالله امین» در مورد مسئله بیعت امیرالمؤمنین با خلفا بود، که این آقا گفت که شیعیان تقیه را جعل کردند تا بگویند که بیعت امام علی با خلفاء، از روی تقیه بوده و دلالت بر مشروعیت خلافت خلفاء ندارد!

حتی دکتر «احمد الطیب» شیخ الأزهر در برنامه ماه مبارک رمضان، به این مسئله اشاره کرد و گفت: بیعت امام علی با خلفاء دلیل بزرگی است بر اینکه ما نصی بر امامت امام علی نداریم. زیرا اگر نصی بر امامت بود، و علی خود را امام می دانست، معنا نداشت که بیاید و با خلفاء بیعت کند!

امیرالمؤمنین حتی یک لحظه هم، با ابوبکر بیعت نکرد!

در جلسه گذشته کلام «شیخ مفید» را نقل کردیم که ایشان در مسئله بیعت و یا عدم بیعت امیرالمؤمنین با خلفاء، به صراحت گفت:

«و المحققون من أهل الإمامة يقولون: لم يبايع ساعة قطّ»

محققین و اندیشمندان مذهب امامیه می گویند که امیرالمؤمنین، یک لحظه هم با ابوبکر بیعت نکرد.

الفصول المختارة، ص ۵۶

بیعتی از روی اکراه و اجبار و تهدید به قتل!

این کلام شیخ مفید را در ذهن داشته باشید، در جاهای متعددی به کارمان می آید. این عقیده شیعه است. یعنی ما معتقدیم که اولاً: امیرالمؤمنین اصلاً بیعتی با خلفاء نداشته است. و ثانیاً: اگر بیعتی هم بوده، با اجبار و اکراه بوده و حضرت امیر، هیچ رضایتی به این بیعت نداشته است. زیرا اساساً واژه «بیعت» یعنی اینکه فردی بیاورد و در برابر حاکم دست بیعت بدهد و خلافت او را قبول بکند طوعاً و اختیاراً. یعنی اختیاری بودن و از روی رضایت بودن، در اصل واژه «بیعت» خوابیده است.

لذا از مرحوم سید مرتضی نقل کردیم که گفت:

«أظهر النكير على الخلفاء الثلاثة الذين سبقوه و كشف بذلك أنه كان قد سالمهم و بايعهم لاعتبارات عدة ليس منها الرضا بهم»

امیرالمؤمنین انکار و رد خلفای سه گانه قبل از خودش را آشکار می کرد. و این ثابت می کند که اگر بیعتی هم بوده، به خاطر برخی ملاحظات بوده که خود حضرت، به آن بیعت راضی نبوده است.

الشافی فی الإمامة، ج ۳، ص ۱۱۰

مرحوم سید مرتضی در جای دیگری از «عدی بن حاتم» نقل می کند که گفته است:

«إني لجالس عند أبي بكر إذ جيء بعلي فقال له أبو بكر: بايع، فقال له علي: فإن لم أفعل؟ فقال: أضرب الذي فيه عينك، فرفع رأسه إلى السماء ثم قال: اللهم اشهد، ثم مد يده.»

من در نزد ابوبکر نشسته بودم، در این زمان علی را آوردند، ابوبکر به علی گفت: بیعت کن! علی گفت: اگر بیعت نکنم چه می شود؟ ابوبکر گفت: سری که چشمهایت درون آن است را می زنم (گردنت را می زنم)! علی سر به آسمان بلند کرد و گفت: خداوندا تو شاهد باش! سپس دستش را دراز کرد.

الشافی فی الإمامة، ج ۳ ص ۲۴۴، الناشر: مؤسسة إسماعیلیان - قم

بیعت ابوبکر با امیرالمؤمنین!!

«مسعودی» از علمای شافعی در این زمینه تعبیر جالبی دارد و می گوید:

«فقالوا له: مُدَّ يَدَكَ فَبَايَع، فَأَبَى عَلَيْهِمْ، فَمَدَّوْا يَدَهُ كُرْهًا، فَقَبِضَ عَلَيَّ أَنَا مِلَّهُ، فَرَأَوْا بِأَجْمَعِهِمْ فَتَخَّهَا، فَلَمْ يَقْدِرُوا، فَمَسَحَ عَلَيْهَا أَبُو بَكْرٍ وَ هِيَ مَضْمُومَةٌ، وَ هُوَ يَقُولُ وَ يَنْظُرُ إِلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ: يَا بَنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعَفُونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي»

به علی گفتند: دستت را دراز کن و بیعت کن! ولی علی امتناع نمود. پس دست او را به اجبار گرفتند و کشیدند و علی دستش را مشت کرد. مردمی که آنجا بودند هر کاری کردند که مشت علی را باز کنند، نتوانستند! بنابراین ابوبکر دستش را به دست علی کشید در حالی که دست علی مشت شده بود. در این حال علی رو به قبر پیامبر کرد و گفت: ای فرزند مادرم! این گروه مرا در فشار گذاردند و نزدیک بود مرا به قتل برسانند.

إثبات الوصية مسعودی، ص ۱۴۶، الشافعی سید مرتضی، ج ۳، ۲۴۴؛ علم الیقین فیض کاشانی، ج ۲، ص ۶۸۸، ناشر،

مؤسسة بیدار قم، بیت الأحزان محدث قمی، ص ۱۱۸-۱۱۹، الناشر: دار الحکمة - قم

«سبکی» در کتاب «طبقات الشافعیه»، مسعودی را از علمای شافعی شمرده است.

طبقات الشافعیة الكبرى، ج ۳، ص ۴۵۶

بعضی ها هم گفته اند که وی شیعه بوده است. شاید او شافعی بوده، بعداً شیعه شده است.

در هر صورت، این قضیه بیعت امیرالمؤمنین است با ابوبکر! خب آقای عبدالمنعم! آقای احسان الهی ظهیر! آقایان وهابی ها! این را می گویند بیعت!؟ ظاهراً در اینجا این ابوبکر است که با دستهای مشت کرده امیرالمؤمنین بیعت می کند! نه امیرالمؤمنین.

شما که این همه سر و صدا به راه انداخته اید که اگر «علی» امام و خلیفه منصوب و منصوص بود، با ابوبکر بیعت نمی کرد؛ آیا منظورتان این بیعت است؟! بعید است که در منطق عقلاء به این قضیه دست کشیدن ابوبکر به دستهای مشت شده امیرالمؤمنین بیعت بگویند! حالا در منطق وهابی ها که از عقل خبری نیست، شاید یک قرأت جدیدی از بیعت باشد!

شاهدی محکم، بر عدم بیعت امیرالمؤمنین با ابوبکر

در جریان شورای شش نفره، «عبدالرحمن بن عوف» پیشنهاد بیعت به امیرالمؤمنین می دهد به شرط عمل به سیره شیخین ولی حضرت رد می کند و قبول نمی کند. این قضیه با سند صحیح در منابع اهل سنت نقل شده است. «ابی وائل» می گوید که به «عبدالرحمن بن عوف» گفتم:

«كَيْفَ بَايَعْتُمْ عُثْمَانَ وَ تَرَكْتُمْ عَلِيًّا؟ قَالَ: مَا دَنْبِي؟ قَدْ بَدَأْتُ بِعَلِيٍّ، فَقُلْتُ: أَبَايَعُكَ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ رَسُولِهِ، وَ سِيرَةِ أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ. قَالَ: فَقَالَ: فِيمَا اسْتَطَعْتُ. قَالَ: ثُمَّ عَرَضْتُهَا عَلَى عُثْمَانَ، فَقَبِلَهَا»

چگونه علی را رها کردید و با عثمان بیعت کردید؟ گفت: گناه من چیست؟ من ابتداء با علی شروع کردم و به او گفتم: من با تو بیعت می کنم به شرط عمل به کتاب خدا و سنت پیغمبر و سیره ابوبکر و عمر، علی گفت: من آنچه را که خودم بتوانم انجام می دهم. عبدالرحمن گفت: من سپس این شرط بیعت را برای عثمان خواندم، او قبول کرد.

مسند أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۷۵، ح ۵۵۷؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۳۹، ص ۲۰۲؛ المنتظم، ج ۴، ص ۳۳۷؛ اسد

الغابة، ج ۴، ص ۱۲۳ (بر اساس الجامع الكبير)

خب اگر واقعاً امیرالمؤمنین در زمان خلافت ابوبکر یا عمر، با اینها بیعت کرده بود، جاداشت که «عبدالرحمن بن عوف» به امیرالمؤمنین اعتراض کند که شما چرا در آن زمان بیعت کردید و سیره ابوبکر و عمر را پذیرفتید، ولی اکنون حاضر نیستید به سیره شیخین عمل کنید! در حالی که هرگز اعتراضی مطرح نشد! در هیچ کدام از مصادری که این عبارات «عبدالرحمن بن عوف» را نقل کرده اند، به همچین قضیه ای اشاره نکرده اند.

در همین زمینه، «طبری» نکته ظریف تری را مطرح می کند. می گوید «رَبِيعَةَ بْنِ أَبِي شَدَادٍ الْخَثْعَمِيِّ» که از قبیله «خثعم» و از «خوارج» بود، آمد با امیرالمؤمنین بیعت بکند. به حضرت گفت ما با تو بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر و سیره ابوبکر و عمر بیعت می کنیم. حضرت امیر در جواب به او فرمود:

«وَيْلَكَ! لَوْ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ عَمِلَا بِغَيْرِ كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ لَمْ يَكُونَا عَلَيَّ شَيْءٍ مِنَ الْحَقِّ»

وای بر تو! اگر ابوبکر و عمر به غیر کتاب خدا و سنت رسول خدا عمل بکنند، دیگر در هیچ چیزی حق نیستند.

تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۱۶؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۱۵ (بر اساس الجامع الکبیر)

شاهدی دیگر بر اجباری بودن بیعت امیرالمؤمنین با ابوبکر

از دیگر شواهدی که دلالت می کند بر اینکه بیعت امیرالمؤمنین با ابوبکر، یک بیعت اجباری و از روی اکراه بوده، روایت «ابن عباس» است که می گوید:

«بعث أبو بكر عمر بن الخطاب إلى علي حين قعد عن بيعته، و قال: اتنني به بأعنف العنف، فلما أتاه جرى بينهما كلام، فقال: احلب حلباً لك شطره، والله ما حرصك على إمارته اليوم إلا ليؤثرك غداً ... ثم أتاه فبايعه»

وقتی علی از بیعت با ابوبکر خودداری کرد، ابوبکر، عمر بن خطاب را به دنبال وی فرستاد و به او گفت: علی را با بی رحمی تمام نزد من بیاور! وقتی عمر، علی را به نزد ابوبکر آورد، برخی سخنان بین ایشان رد و بدل شد. علی به عمر گفت: این شتر را بدوش که نصیبی نیز برای تو است. به خدا قسم! تو امروز برای خلافت ابوبکر تلاش و حرص نداری مگر به خاطر اینکه فردا این خلافت به تو برسد!... سپس علی را آورد و با ابوبکر بیعت کرد.

امیرالمؤمنین در اینجا سوگند یاد می کند که تمام تلاش عمر بن خطاب، برای رسیدن به خلافت است، نه چیز دیگر. در حقیقت عمر بن خطاب، ابوبکر را پیش مرگ خلافت خودش قرار داد. زیرا بعد از مدت کوتاهی از شروع خلافت ابوبکر، وی به صورت خیلی مشکوکی از دنیا رفت! و مشخص هم نشد که علت مرگ چه بوده است. البته در احادیث معتبر اهل سنت هست که ابوبکر را مسموم کردند.

«حاکم نیشابوری» از «شعبی» نقل می کند که گفته است:

«وَاللَّهِ لَقَدْ سَمَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَ سَمَّ أَبُو بَكْرٍ الصَّدِيقُ»

به خدا قسم که پیامبر و ابوبکر مسموم شدند.

مستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۶۱، ۴۳۹۵؛ و ج ۳، ص ۶۷، ح ۴۱۲

ولی اینکه چه کسی او را مسموم کرد، مشخص نیست!

وقتی «عثمان» به قتل رسید، برای مشخص شدن قاتل عثمان، باید سی هزار مسلمان در جنگ «جمل»؛ و صد و ده هزار نفر در «صفین» کشته شوند. ولی وقتی «ابوبکر» مسموم شد و کشته شد، نه به دنبال قاتلش گشتند و نه به دنبال انتقام از قاتل او رفتند.

در جریان خود پیغمبر هم اینچنین شد. حضرت رسول هم مسموم شد و از دنیا رفت. ولی اینکه چه کسی ایشان را مسموم کرد مشخص نشد. البته تلاش کردند تا رحلت ایشان را به جریان جنگ «خیبر»، و خوردن گوشت پاچه گوسفند مسموم، نسبت بدهند. در حالی که قضیه جنگ خیبر، در سال ششم، یا هفتم هجری بوده است، و پیغمبر سال یازدهم از دنیا رفته است. اثر سم یک روز، دو روز، یک هفته، نهایت در یک ماه مشخص می شود، نه اینکه سه، چهار سال بعد بروز کند.

یا شما ببینید که در منابع معتبر اهل سنت نقل شده است که در برگشت از جنگ «تبوک»، دوازده نفر از صحابه، قصد ترور پیغمبر را داشتند. «صحيح بخاری»، «صحيح مسلم»، تمام صحاح و سنن و مسانید اهل سنت این قضیه ترور نبی مکرم را نقل کرده اند. ولی چرا کسی نمی گوید اینها چه کسانی بودند؟! الآن اگر کسی قصد ترور «ملک سلمان» را داشته باشد، این وهابی ها پوست کله او را می کنند! به جای یکبار، چندین بار او را اعدام می کنند. ولی در مورد کسانی که سوء قصد به جان پیغمبر داشتند، این آقایان ساکت هستند.

یک سؤال بی جواب!

من در خیلی از مناظراتم با شیوخ وهابی در عربستان، مثل «محمد جمیل زینو» که از مفتیان مکه بود و در کنار بیت الله الحرام، درس خارج داشت، و یکی دو سال پیش از دنیا رفت، و یا با «پروفسور غامدی» داشتم، وقتی کار به جای باریکی می رسید، این سؤال را مطرح می کردم که آقای «ابن حزم اندلسی» متوفی ۳۴۵ هجری، از فقهای بزرگ شماس است. حتی «ابن تیمیه» وی را قبول دارد و در «منهاج السنه» به کلمات «ابن حزم» استناد می کند. وی در «المحلی» به صراحت نقل می کند که:

«أن أبابكر و عمر و عثمان و طلحة و سعد بن أبي وقاص - رضي الله عنهم - أرادوا قتل النبي صلى الله عليه وآله وسلم و إلقاءه من العقبة في تبوك»

همانا ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و سعد بن ابی وقاص، قصد کشتن پیغمبر را داشتند و می خواستند او را از گردنه تبوک به پایین بیاندازند.

المحلی، ج ۱۱، ص ۲۲۴، کتاب الحدود، باب حد المرتد

البته آقای «ابن حزم» بعد از نقل این روایت، قصد دارد تا روایت را از کار بیاندازد. لذا می گوید که «ولید بن جمیع» که این روایت را نقل کرده است، مردود و مطرود است. ما هم در جواب ابن حزم، ده، دوازده نفر از علمای بزرگ اهل سنت را پیدا کردیم که این راوی را توثیق کرده اند.

من این سؤال را از هر کسی که پرسیدم، تا به حال کسی نتوانسته است به من جواب بدهد. حتی در مکاتباتی که ما با «پرفسور غامدی» داشتیم، که این مکاتبات به صورت کتاب چاپ شد، تحت عنوان «قصة الحوار الهادي»؛ در آنجا هم من این سؤال را از ایشان پرسیدم ولی ایشان هم جز اینکه بگویند فلان راوی این روایت ضعیف است، جواب دیگری به ما نداده است. ما هم از خود علمای اهل سنت ثابت کردیم که راوی روایت مورد وثوق اهل سنت است. ولی ایشان هیچ جوابی به ما نداد.

بهترین عیدی که در عمرم گرفتم!

روزی مرحوم آیه الله خزعلی در منزل ما بود. آن روز، عید غدیر هم بود. من این روایت ابن حزم را برای ایشان خواندم. فرمود: فلانی من بهترین عیدی که در عمرم گرفته ام، همین روایت بود. در آن زمان ایشان در شورای نگهبان بود. آقای هاشمی شاهرودی فردای آن روز به من گفت که آقای قزوینی! آقای خزعلی دیروز در شورای نگهبان معرکه گرفته بود و این روایت را برای همه نقل می کرد.

جالب این است که ایشان این روایت را برای علامه عسگری نقل کرده بود. یک شبی علامه به من زنگ زد و گفت که فلانی! من این چاپی که از «محلّی» دارم، این مطلب در آدرسی که داده ای نیست! گفتم این مطلب در کتاب الحدود، باب حد المرتد نقل شده است. آقای «خزعلی» به من می گفت: وقتی علامه عسگری مطلب را پیدا کرده بود به من زنگ زد و گفت: من تعجب می کنم، مرحوم «میر حامد حسین» با آن تتبع بی نظیرش؛ علامه امینی با آن گستره کارش، به این روایت برخورد نکرده بودند! این دوستان شما چگونه به این روایت برخورد کردند؟!

حکایتی از یک برخورد عالمانه!

البته پیدا کردن این روایت، برای ما داستان خاصی دارد. بنده در یکی از این دانشگاههای بین المللی تدریس می کردم. حدود سی نفر دانشجو، همه خارجی و همه هم سنی بودند! یک روز من به طور اتفاقی در کلاس، قضیه ترور پیغمبر را از صحیح بخاری و... مطرح کردم. البته در این کتابها نامی از کسی برده نشده است. فقط نقل کرده اند که عده ای منافق، قصد ترور پیامبر را داشتند. من به این دانشجوها گفتم شما یک بررسی انجام دهید ببینید که

این منافقین چه کسانی بودند. حتماً یکی فاطمه زهرا بوده! دیگری امام حسن بوده! امام حسین و سلمان و ابوذر و... بودند! که بمب هسته ای به خودشان بسته بودند و قصد داشتند پیغمبر را ترور بکنند!! ما گفتیم و به شوخی بحث را رد شدیم.

یکی از این دانشجوها که مقداری پر حرف و بعضاً حتاک هم بود، برگشت گفت: حضرت استاد! یعنی شما می گوئید که حضرت ابوبکر و حضرت عمر بودند؟! گفتم: من نمی گویم چه کسی بود. فقط می گویم که شما دانشجو هستید. بچه که نیستید! بروید تحقیق کنید و مطالعه کنید ببینید چه کسانی بودند!

جلسه بعد که رفتم سر کلاس، این دانشجوها گفتند که آقا! اسامی این منافقینی که قصد ترور پیامبر را داشتند را بیان کنید. من گفتم: نه! نمی گویم. شما خودتان بروید و پیدا کنید.

جلسه سوم، دیدم که اینها خیلی مصر هستند که بدانند اسامی اینها چه بود. من آمدم گشتم و دیدم که حتی در کتابهای شیعه هم اسامی اینها نیامده است! من خیلی گشتم ولی پیدا نکردم. تا اینکه توسلی به خود حضرت زهرا پیدا کردم بلکه این اسامی را پیدا بکنم. زیرا ممکن بود این دانشجوهای سنی، نسبت به شیعه بدبین بشوند. و یا حداقل یک نقطه ابهامی برای اینها باشد.

ما تقریباً از پیدا کردن مطلب مورد نظر ناامید شده بودیم. و نتوانسته بودیم اسامی اینها را در کتب شیعه و سنی پیدا بکنیم. نزدیک ظهر بود و من داشتم چیز دیگری را مطالعه می کردم که به یک باره به متن «محلّی» برخورد کردم. اول باور نمی کردم، دقت کردم، دوباره مطالعه کردم. دیدم درست است. فقط ایشان به «ولید بن جمیع» راوی روایت ایراد وارد کرده بود که ما رفتیم بررسی کردیم، تحقیق کردیم، دیدم که ده، دوازده نفر از علمای بزرگ اهل سنت، این راوی را توثیق کرده اند.

هفته بعد که ما کلاس داشتیم، من این «محلّی» را با خودم بردم سر کلاس. به دانشجوها گفتم که این کتاب را می شناسید؟ با نویسنده اش آشنا هستید؟ گفتند: بله. به آن دانشجوی پر حرف و حتاک گفتم که بیا پای تخته! صفحه مورد نظر را باز کردم و گفتم شما این مطلب را برای بچه ها بخوان. یک بار خواند، دوباره خواند. گفت: حضرت

استاد اینجا می گوید که راوی روایت ضعیف است! گفتم: شما تا اینجا خواندید؛ بقیه اش با من! شروع کردم تک تک علما را اسم بردم که این راوی را توثیق کرده بودند.

گفتم: من اصرار نداشتم که این مطلب را بگویم. شما خودتان هم در جریان هستید من دو ترم با شما درس داشتم، به این گونه مباحث وارد نشده بودم. چون شما اصرار کردید، من آوردم و مطرح کردم!

هفته بعد که من رفتم دانشگاه، دیدم بچه ها در دفتر دانشگاه خوشحالند! علت را پرسیدم. گفتند: سه نفر از این دانشجوها، می خواهند «تشیع» خودشان را در کلاس اعلام کنند! من چیزی نگفتم و رفتم کلاس. تا دیدم یکی از اینها می خواهد بلند شود صحبت کند، گفتم: من یک همچین چیزی شنیدم. و عرض می کنم کاملاً کار شما اشتباه است! این که می خواهید تشیع خود را اعلام کنید؛ صد در صد غلط است! و من کاملاً مخالف هستم!!

تا این حرف من را شنیدند، جا خوردند! اصلاً انتظار شنیدن این حرف من را نداشتند. انتظار داشتند بگویم: به به! این جلسات ما اثر گذاشت! و... گفتم: برادر من! شما ۱۰ سال ۱۵ سال از اساتید خودتان در کشور خودتان مطالب شنیده اید؛ حالا دو ترم هم با ما بوده اید، از کجا می دانید حرف ما حق است؟! و حرف آنها باطل است!؟

شما حرفهای از آنها شنیده بودید، یک مقداری هم از ما حرف شنیدید. شما برگردید به کشورتان، با علما و اساتید خودتان صحبت کنید. این حرفهایی که ما زدیم با این مستندات را، از علمای خودتان سؤال کنید. اگر اینها جواب قانع کننده به شما دادند، بدانید مذهب شما حق است! و مثل کوه استوار باشید. و اگر دیدید نه، جواب قانع کننده به شما ندادند، من نمی گویم شما «شیعه» بشوید. فقط به عنوان یک برادر، نه به عنوان استاد، یک خواهش کوچک از شما دارم. شما الآن چهار مذهب را جزو مذاهب اسلامی می دانید؛ تقاضای من این است که «مذهب شیعه» را هم یکی از «مذاهب اسلامی» تلقی کنید. این خواهش من از شماست. وقتی این صحبت من را شنیدند، دیدم اکثر اینها اشک چشمشان جاری است. چون اصلاً انتظار این برخورد من را نداشتند.

یکسال بعد از این ماجرا، از مدرسه حجتیه سه تا پرونده برای من فرستاده بودند برای تأیید، که گفته بودند معرف ما فلانی است. دیدم از همان دانشجویان خودم هستند. نگاه کردم دیدم داخل فرم نوشته شده مذهب سابق: «شافعی»؛ مذهب فعلی: «شیعه»! گفتم این ارزش دارد.

شاگردی که تمام فامیل را متحول کرده بود.

یک مسافرتی داشتم با ماشین خودم به «سوریه»، که از «ترکیه» رفته بودم. در استان «وان» که اولین استانی است که از «ارومیه» وارد آنجا می شوید؛ یکی از شاگردهای خیلی زرنگ ما آنجا زندگی می کرد. من ظهر مهمان اینها بودم، دیدم این بنده خدا، تمام فامیل را متحول کرده! برادرها، خواهرها، مادر، پدر، پسرعموها، همه را متحول کرده بود. و همه را پیرو مذهب اهل بیت کرده بود.

تقاضای من از دوستان این است که در نحو برخورد با پیروان اهل سنت، دقت بیشتری داشته باشیم. تا اولاً تأثیرگذاری ما چندین برابر بشود و ثانیاً اثر منفی نگذارد. طوری نباشد که اینها تصور بکنند که ما عاشق این هستیم که اینها را شیعه بکنیم و...

آنچه مهم است این است که اگر تمام کره زمین شیعه باشند، ما معتقدیم که مذهب شیعه حق است. و اگر در روی کره زمین، یک نفر شیعه هم باشد، باز ما مطمئن هستیم که مذهب شیعه حق است.

والسلام علیکم ورحمة الله

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۷) - مسئله بیعت امیرالمؤمنین با خلفاء (۳)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و هو خیر ناصر و معین الحمد لله و الصلاه علی رسول الله و علی آله آل الله لا سیما علی مولانا بقیه الله و اللعن الدائم علی اعداءهم اعداء الله الی یوم لقاء الله.

در ادامه بررسی شبهات این آقایان در رابطه با مسئله تقیه، عرض کردیم که اینها گفتند که چون شیعیان دیدند که عمل ائمه مبنی بر بیعت با خلفاء، خصوصاً بیعت امیرالمؤمنین با ابوبکر با نص بر خلافت نمی سازد، آمدند و مسئله «تقیه» را جعل کردند! زیرا اگر طبق اعتقاد شیعه، «علی» امام منصوب و منصوب بود، نباید با خلفاء بیعت می کرد. لذا شیعیان مجبور شدند موضوعی به نام «تقیه» را درست بکنند تا کار ائمه خودشان را توجیه بکنند و بگویند که بیعت ائمه با خلفاء، از روی «تقیه» بوده است.

در پاسخ به این ادعا، در جلسات گذشته، ما مفصل صحبت کردیم. عرض کردیم که مرحوم «شیخ مفید» بیان کرد که:

«و المحققون من أهل الإمامة يقولون: لم یبایع ساعة قط»

محققین و اندیشمندان مذهب امامیه می گویند که امیرالمؤمنین، یک لحظه هم با ابوبکر بیعت نکرد.

الفصول المختارة، ص ۵۶

شواهدی دیگر در اجباری بودن و با تهدید بودن بیعت امیرالمؤمنین با ابوبکر

یعنی اولاً امیرالمؤمنین هیچگونه بیعتی با خلفا نداشته است؛ ثانیاً اگر بیعتی هم بوده، با زور و اجبار و تهدید بوده است.

شاهد اول: همانگونه که «بلاذری» نقل کرد:

«بعث أبو بكر عمر بن الخطاب إلى علي حين قعد عن بيعته، و قال: ائتني به بأعنف العنف، فلما أتاه جرى بينهما كلام، فقال: احلب حلباً لك شطره، والله ما حرصك على إمارته اليوم إلا ليؤثرك غداً ... ثم أتاه فبايعه»

وقتی علی از بیعت با ابوبکر خودداری کرد، ابوبکر، عمر بن خطاب را به دنبال وی فرستاد و به او گفت: علی را با بی رحمی تمام نزد من بیاور! وقتی عمر، علی را به نزد ابوبکر آورد، برخی سخنان بین ایشان رد و بدل شد. علی به عمر گفت: این شتر را بدوش که نصیبی نیز برای تو است. به خدا قسم! تو امروز برای خلافت ابوبکر تلاش و حرص نداری مگر به خاطر اینکه فردا این خلافت به تو برسد!... سپس علی را آورد و با ابوبکر بیعت کرد.

أنساب الأشراف بلاذري، ج ۱ ص ۵۸۷، ناشر: دار الفكر - بيروت

شاهد دوم: در همین راستا، «جوهری البصری» نقل می کند:

«تَمَّ أَخْرَجَهُمْ بِتَلَابِيهِمْ يُسَاقُونَ سَوْقًا عَنِيفًا حَتَّى بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ»

آنها علی و عده دیگر را با عباى خود به صورت بی رحمانه ای می کشیدند و برای بیعت با ابوبکر می آوردند.

السقيفة و فدك لأبي بكر أحمد بن عبدالعزيز الجوهرى البصرى البغدادي، ص ۷۳

شاهد سوم: و همچنین نقل کرده است که:

«وساقهما عمر و من معه سوقا عنيفا و اجتمع الناس ينظرون و امتلأت شوارع المدينة بالرجال»

عمر و همراهان او، علی و عباس را با بدترین صورت به نزد ابوبکر می آوردند در حالی که مردم اجتماع کرده و نگاه می کردند و کوچه های مدینه از مردم پر شده بود.

السقيفة وفدك، ص ۷۳؛ شرح نهج البلاغة، ج ۶، ص ۴۹؛ بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۲۲

شاهد چهارم: در نامه ۲۸ نهج البلاغه، که جواب نامه امیرالمؤمنین است به معاویه. حضرت نکته جالبی را ذکر می کند و می فرماید:

« وَ قُلْتُ إِنِّي كُنْتُ أَقَادُ كَمَا يُقَادُ الْجَمَلُ الْمَخْشُوشُ حَتَّى أَبَايَع لَعَمْرُ اللَّهِ لَقَدْ أَرَدْتُ أَنْ تَذُمَّ فَمَدَحْتَ وَ أَنْ تَفْضَحَ فَافْتَضَحْتَ وَ مَا عَلَى الْمُسْلِمِ مِنْ عَضَاةٍ فِي أَنْ يَكُونَ مَظْلُومًا مَا لَمْ يَكُنْ شَاكًّا فِي دِينِهِ وَ لَا مُرْتَابًا بِبِقِينِهِ وَ هَذِهِ حُجَّتِي إِلَى غَيْرِكَ قَضَاهَا»

ای معاویه! گفتمی من برای بیعت کردن با ابوبکر جبراً کشیده شدم بدان سان که شتر مهار کرده شده برای رام شدن کشیده می شود، سوگند بپایندگی خداوند که (تو در اینجا سخت باخته و) خواستی مرا نکوهش کرده رسوا کنی، ولی ستایش کردی و خودت رسوا شدی. (زیرا که خودت اقرار و اعتراف کردی باینکه من از روی کراهت و اجبار ناچار به بیعت با ابوبکر شدم) و مرد مسلمان هم مادام که در دینش بشک گرفتار نشود، و در یقینش بشبهه نیافتد، مظلوم واقع شدنش برایش باعث خواری و سرافکندگی نیست، و این است حجّت و برهان من (بر حقانیت خودم) که منظورم از آن حجّت و برهان، غیر تو است.

نهج البلاغه محمد عبده، ج ۳، ص ۳۳، نامه ۲۸؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۱۰۵؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۳۱۸؛
صبح الأعشى، ج ۱، ص ۲۷۶، مناقب خوارزمی، ص ۲۵۱

شاهد پنجم: «ابن قتیبہ دینوری» در «الإمامة و السياسة» نقل می کند:

«فأخرجوا عليا و مضوا به إلى أبي بكر فقالوا له: بايع، فقال: إن لم أفعل فمه؟ قالوا: إذا والله الذي لا إله إلا هو نضرب عنقك، قال: إذا تقتلون عبدالله و أخا رسوله. قال عمر: أما عبدالله فنعم و أما أخا رسوله فلا، و أبوبكر ساكت لا يتكلم. فقال عمر: ألا تأمر فيه بأمرك؟ فقال: لا أكرهه على شيء ما كان فاطمة إلى جنبه. فلحق علي بقبر رسول الله صلى الله عليه و سلم يصيح و يبكي و ينادي: يا ابن أم إن القوم استضعفوني و كادوا يقتلونني»

علی را از خانه بیرون کشیدند و به نزد ابوبکر آوردند. به او گفتند: بیعت کن! علی گفت: اگر بیعت نکنم چه؟ گفتند: به خدا قسم در این صورت گردنت را می زنیم! علی گفت: در این صورت، شما بنده خدا و برادر پیامبر خدا را کشته

ایدا! عمر بن خطاب گفت: اما اینکه بنده خدا را کشته باشیم درست است؛ ولی برادر رسول خدا را هرگز! در این حال، ابوبکر ساکت بود و سخن نمی گفت. عمر بن خطاب به ابوبکر گفت: آیا دستورت را صادر نمی کنی؟ ابوبکر گفت: مادامی که فاطمه در کنار علی هست، علی را بر کاری مجبور نمی کنم! در این حال علی خود را به قبر پیامبر رساند، صدا بلند کرد و ناله سر زد و گفت: ای فرزند مادرم! این گروه مرا در فشار گذاردند و نزدیک بود مرا به قتل برسانند.

الإمامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۶

عده ای خیلی تلاش دارند که بگویند این «الإمامة و السياسة» متعلق به «ابن قتیبه دینوری» نیست! ولی اگر «الإمامة و السياسة» که با تحقیق آقای شیری چاپ شده را ملاحظه بفرمائید، ایشان در مقدمه کتاب، یک تحقیق گسترده ای انجام داده و ثابت کرده که این کتاب متعلق به ابن قتیبه دینوری است. وی می گوید: اولین تشکیک در زمینه انتساب کتاب «الإمامة و السياسة» به ابن قتیبه، در قرن هشتم بوده است. زیرا که «ابن خلدون»، و «ابن عربی ناصبی» مطالبی را از «الإمامة و السياسة» با نام «ابن قتیبه» نقل کرده اند.

تعبیر امیرالمؤمنین که فرمود: «یا ابن أم إن القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی» در حقیقت کلام حضرت هارون به حضرت موسی است. که قرآن کریم می فرماید:

[وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعْجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَيْتُمُ الظَّالِمِينَ]

و هنگامی که موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت گفت پس از من بد جانشینانی برایم بودید (و آئین مرا ضایع کردید) آیا در فرمان پروردگارتان (و تمديد مدت ميعاد او در قضاوت) عجله نمودید؟! سپس الواح را افکند و سر برادر خود را گرفت (و با عصبانیت) به سوی خود کشید، او گفت: فرزند مادرم! این گروه مرا در

فشار گذاردند و نزدیک بود مرا به قتل برسانند بنا بر این کاری نکن که دشمنان مرا شماتت کنند و مرا با گروه ستمکاران قرار مده.

سوره اعراف(۷): آیه ۱۵۰

شاهد ششم: «طبری» نقل کرده است:

«حدثنا ابن حميد قال حدثنا جرير عن مغيرة عن زياد بن كليب قال: أتى عمر بن الخطاب منزل عليّ و فيه طلحة و الزبير و رجال من المهاجرين فقال و الله لأحرقنّ عنكم أو لتخرجنّ إلى البينة فخرج عليه الزبير مضلّتا بالسيف فعثر فسقط السيف من يده فوثبوا عليه فأخذه.»

عمر بن خطاب به خانه علی آمد در حالی که گروهی از مهاجران در آن جا گرد آمده بودند. به آنان گفت: به خدا سوگند خانه را به آتش می کشم؛ مگر اینکه برای بیعت بیرون بیایید. زبیر درحالی که شمشیر کشیده بود از خانه بیرون آمد، ناگهان پای او لغزید و شمشیر از دستش افتاد، در این موقع دیگران هجوم آوردند و شمشیر را از دست او گرفتند.

تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۴۴۳، ط: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات - بیروت - لبنان

این روایت تهدید و اجبار به بیعت، که طبری نقل کرده است، سندش صد در صد صحیح است. در زمینه تهدید به آتش زدن خانه حضرت زهرا، توسط عمر بن خطاب هم، ما سه، چهار روایت صحیح و صریح داریم. که هیچ خدشه ای در آنها نیست. هم روایت تاریخ طبری صحیح است؛ هم در «المصنف» ابن ابی شیبه سند روایت صحیح است؛ هم در «انساب الأشراف» بلاذری صحیح است. خود ابوبکر هم که در آخر عمرش، وقتی اظهار ندامت می کند، یکی هم از احراق بیت فاطمه (سلام الله علیها) است که اظهار ندامت می کند. این قضیه را هم بیش از سی، چهل نفر از بزرگان اهل سنت نقل کرده اند. از جمله «ذهبی» در «تاریخ الإسلام»، ج ۳، ص ۱۱۸؛ مفصل این قضیه را نقل کرده است.

ولی در زمینه آتش زدن، ما روایت صحیح در منابع اهل سنت نداریم. اگر چه در این زمینه، روایات متعدد است و تعدد روایت هم ضعف روایات را جبران می کند و مسئله آتش زدن را نیز تثبیت می کند.

عمر بن خطاب: بیعت ابوبکر، یک لغزش و عملی بی تدبیر بود!

نکته دیگر در این زمینه این است که آقایان می گویند که همه مردم آمدند با ابوبکر بیعت کردند و امیرالمؤمنین هم به تبع مردم آمد و بیعت کرد. در حالی که خود «عمر بن خطاب» در آخرین سال عمر خود، خطاب به مردم می گوید:

« إِنَّهُ بَلَّغَنِي أَنْ قَائِلًا مِنْكُمْ يَقُولُ: وَاللَّهِ لَوْ قَدْ مَاتَ عُمَرُ بَايَعْتُ فَلَانًا، فَلَا يَغْتَرَّنَ امْرُؤٌ أَنْ يَقُولَ: إِنَّمَا كَانَتْ بَيْعَةُ أَبِي بَكْرٍ فَلْتَةً وَتَمَّتْ، أَلَا وَإِنَّهَا قَدْ كَانَتْ كَذَلِكَ، وَلَكِنَّ اللَّهَ وَقَى شَرَّهَا »

عمر می گوید: به من خبر داده اند که یکی از شما گفته است اگر عمر بمیرد با فلانی بیعت می کنم، فردی شما را گول نزد و بگوید بیعت با ابوبکر لغزشی بود و تمام شد، بله آگاه باشید که بیعت با ابو بکر لغزش بود ولیکن خداوند شرش را دفع نمود.

صحیح البخاری، ج ۶، ص ۲۵۰۵، کتاب المحاربین من اهل الکفر و الرده، باب رجم الحبلى من الزنا إذا أحصنت، ح

۶۴۴۲

واژه «فلته» به معنی یک کار بدون تدبیر و حساب و کتاب است! کاری از روی شتاب و بدون فکر است!

«عمر بن خطاب» می گوید که بیعت با «ابوبکر»، یک کار بدون تدبیر و عجله ای و بی حساب و کتاب بود. و ذاتاً این کار شر خیز بودم، ولی خداوند شرش را حفظ کرد. ولی جالب است که آقای «شیخ محمد مرعی الأمين الأنطاكي»، که مدتی قاضی القضاة سوریه هم بود، که وقتی شیعه شد، خیلی ها در سوریه شیعه شدند. در کتاب «لماذا اخترت مذهب الشيعة» تعبیر جالبی دارد و می گوید:

«ونحن نقول: لا والله ما وقى الله شرها، بل ما زال شررها يلتهب، و ضررها مستمر إلى الأبد»

عمر می گوید که خداوند شر بیعت با ابوبکر را حفظ کرد ولی ما می گوئیم که نه، به خدا قسم شر آن بیعت حفظ نشد. بلکه شرش همیشه شعله ور است و ضررش تا ابد ادامه دارد.

لماذا اخترت مذهب الشيعة، ص ٤١٤؛ تحقيق: الشيخ عبد الكريم العيلى؛ سلسلة الرحلة الى الثقلين؛ مركز الأبحاث

العقائدية

صحيح بخارى: اميرالمؤمنين تا شش ماه با ابوبكر بيعت نکرد!

آقایان مدعی هستند که امیرالمؤمنین با ابوبکر بیعت کرد و از این بیعت هم راضی بود! در حالی که «بخاری» نقل می کند که امیرالمؤمنین تا شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد:

«أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، بِنْتُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَرْسَلَتْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ تَسْأَلُهُ مِيرَاثَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ... فَأَبَى أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَدْفَعَ إِلَيَّ فَاطِمَةَ مِنْهَا شَيْئًا، فَوَجَدْتُ فَاطِمَةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ، فَهَجَرْتُهُ فَلَمْ تَكَلِّمُهُ حَتَّى تُوفِّيَتْ، وَعَاشَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سِتَّةَ أَشْهُرٍ، فَلَمَّا تُوفِّيَتْ دَفَنَهَا زَوْجَهَا عَلِيٌّ لَيْلًا، وَلَمْ يُؤْذِنْ بِهَا أَبَا بَكْرٍ وَصَلَّى عَلَيْهَا،... وَلَمْ يَكُنْ يُبَايِعُ تِلْكَ الْأَشْهُرَ...»

همانا فاطمه دختر رسول اکرم به سوی ابوبکر پیغام فرستاد و میراث پدرش رسول الله را درخواست کرد... ابوبکر از دادن میراث پیغمبر به فاطمه امتناع کرد و چیزی را نداد. فاطمه از این کار ابوبکر، سخت ناراحت شد و با ابوبکر سخن نگفت تا اینکه از دنیا رفت. فاطمه تا شش ماه بعد از پیغمبر زنده بود. وقتی از دنیا رفت، شوهرش علی، او را شبانه دفن کرد و به ابوبکر برای اقامه نماز بر پیکر فاطمه اجازه نداد و خودش نماز خواند... علی در این شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد.

صحيح بخارى، ج ٤، ص ١٥٤٩، ح ٣٩٩٨ (نرم افزار جامع الكبير)

این نص روایت بخاری است که امیرالمؤمنین تا شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد! بنابراین اینقدر که اینها بیعت، بیعت می کنند، یا ساختگی و جعلی و دروغ بوده است، یا اینکه اگر بیعتی هم بوده، زوری و اجباری بوده، و عرفاً به اینگونه

بیعت‌های زوری، بیعت گفته نمی‌شد! تعبیر «بخاری» این است: «وَلَمْ يَكُنْ يُبَايِعُ تِلْكَ الْأَشْهُرَ...» یعنی در حقیقت در این شش ماه اصلاً بیعتی در کار نبود.

«مسلم» هم اینگونه نقل کرده است:

«وَلَمْ يَكُنْ بَايِعَ تِلْكَ الْأَشْهُرَ...»

صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۸۰، ح ۱۷۵۹

استفاده از واژه «لَمْ يَكُنْ» یعنی اینکه امیرالمؤمنین به هیچ وجه با ابوبکر بیعتی نکرده است! زیرا کلمه «کان» دلالت بر تأکید و استمرار یک امر است.

برخورد تند امیرالمؤمنین با ابوبکر!

«صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» نقل کرده اند که امیرالمؤمنین تا شش ماه، هیچ گونه بیعتی با ابوبکر نداشته است. بعد از شش ماه هم، به صورت ویژه و خاص و با تعابیر تندی از ناحیه امیرالمؤمنین، بیعتی صورت می‌گیرد:

« فَلَمَّا تُوفِّيَتْ اسْتَنْكَرَ عَلِيٌّ وُجُوهَ النَّاسِ... وَلَمْ يَكُنْ يُبَايِعُ تِلْكَ الْأَشْهُرَ، فَأَرْسَلَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ: أَنْ ائْتِنَا وَلَا يَأْتِنَا أَحَدٌ مَعَكَ، كَرَاهِيَةً لِمَحْضَرِ عُمَرَ، ... وَلَكِنَّكَ اسْتَبَدَدْتَ عَلَيْنَا بِالْأَمْرِ...»

وقتی فاطمه از دنیا رفت علی به نشانه اعتراض و انزجار، از مردم کناره‌گیری کرد... علی در این شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد. بعد از این شش ماه به سوی ابوبکر پیغام فرستاد که به پیش ما بیا و هیچ کسی را با خودت نیاور. به خاطر اینکه از حضور عمر کراهت داشت... علی به ابوبکر گفت: تو در حق ما استبداد کردی.

صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۵۴۹، ح ۳۹۹۸؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۸۰، ح ۱۷۵۹ (نرم افزار جامع الکبیر)

اگر چه امیرالمؤمنین بعد از شهادت زهرا، از مردم کناره‌گیری نمود؛ ولی چون حضرت، امام بودند، وظایف و شؤنی داشتند. یک از این شؤن امامت، تأسیس حکومت بود ولی حضرت در اینجا مبسوط الید نبود، لذا اقدامی نکرد. ولی

چون «حفظ شریعت» و جلوگیری از تحریف شریعت هم، از شؤن امام بود، دستگیری از مظلوم هم از شؤن امام بود؛ حضرت امیر در این مدت به این شؤن مشغول بودند.

در این روایت، حضرت امیر با تندی به ابوبکر می فرماید: «وَلَكِنَّكَ اسْتَبَدَدْتَ عَلَيْنَا بِالْأَمْرِ...» و این تعبیر حضرت، بهترین دلیل است بر اینکه امیرالمؤمنین حکومت اینها را حکومت مشروع نمی دانست.

از خود گذشتگی خاص امیرالمؤمنین!

با همه اینها، امیرالمؤمنین به وظایف امامت خویش عمل می نمود. زیرا او امامٌ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ است. لذا حضرت در یک تعبیری جانسوز می فرماید:

«لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ بِهَا مِنْ غَيْرِي وَ وَ اللَّهِ لَأُسْلِمَنَّ مَا سَلِمَتْ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ وَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْرٌ إِلَّا عَلَيَّ خَاصَّةً
الْتِمَاساً لِأَجْرِ ذَلِكَ وَ فَضْلِهِ وَ زُهْداً فِيمَا تَنَافَسْتُمُوهُ مِنْ زُخْرَفِهِ وَ زَبْرَجِهِ»

البته شما می دانید من برای خلافت از هر کس دیگر سزاوارترم (با این وصف باز چشم از مفاخر و فضائل ظاهری و باطنی من پوشیده با عثمان بیعت می کنید) بخدا سوگند خلافت را تسلیم دیگری می کنم مادامی که امور مسلمین مرتب و (از فتنه و فساد) سالم بوده و بجز بر من بر دیگری ستمی وارد نشود، و این (واگذاری حق خود را به دیگری) برای چشم داشت مزد و ثوابی است که از فضل خدا داشته، و بی رغبتی به دنیائی است که شما به آن راغب بوده و در سر نقش و نگار آن با یکدیگر منازعه دارید.

نهج البلاغه، خطبه ۷۴

و در جای دیگری می فرماید:

«و أَيْمَ اللَّهِ لَوْلَا مَخَافَةُ الْفُرْقَةِ وَ أَنْ يَعُودَ الْكُفْرُ وَ يَبُوءَ الدِّينُ لِغَيْرِنَا فَصَبَرْنَا عَلَى بَعْضِ الْأَلَمِ، ثُمَّ لَمْ نَرِ بِحَمْدِ اللَّهِ إِلَّا خَيْرًا»

به خدا قسم اگر ترس از دو دستگی و تفرقه بین مسلمین نبود و ترس از بازگشت کفر و نابودی دین نبود، حتماً قیام می کردم و حکومت را تغییر می دادم. پس بر برخی تلخی ها و دردها صبر کردم و الحمدلله از این صبر کردم خیر دیدم.

الإستيعاب ابن عبدالبر ج ۲، ص ۴۹۷

والسلام عليكم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه پانزدهم ۱۲ / ۰۸ / ۹۴

نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۴)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاه على رسول الله و على آله آل الله لا سيما على مولانا بقيه الله و اللعن الدائم على اعداءهم اعداء الله الى يوم لقاء الله.

ما در جلسات قبل از محرم، در سه جلسه، به نقد سخنان دکتر «طیب» شیخ الأزهر مصر پرداختیم که در ماه مبارک رمضان در یک شبکه ماهواره ای، بر ضد مبانی اعتقادی شیعه، خصوصاً در مسئله امامت داشتند.

شگرد شیخ الأزهر، در القای مطالب به مخاطب

دوستان توجه جدی داشته باشند که سخنان دکتر طیب به عنوان «شیخ الأزهر» که بالاترین مقام دانشگاه «الأزهر» است با قدمت هزار ساله؛ در میان اهل سنت، از اهمیت خاصی برخوردار است. اساساً حساب وهابیت، از اهل سنت جداست. وهابیت غالباً تلاش دارد با تهمت، افتراء، ناسزا، سب و شتم و توهین؛ نظرات و اعتقادات خودشان را به مخاطبینشان القاء بکنند. ولی حساب دکتر «طیب» از وهابی ها کاملاً جداست.

آقای دکتر «طیب»، در برنامه ماه مبارک رمضان، سعی کرد در طول این یک ماه، مطالب خودش را خیلی مؤدبانه، متین و منطقی به مخاطبین خودش برساند. این گونه برخورد، به مراتب خطرناک تر از بیانات وهابی گونه است. زیرا هر چه القاء مطالب، تندتر باشد، تأثیرگذاری آن کمتر خواهد بود. در نقطه مقابل، هر چه قدر مؤدبانه تر باشد، تأثیرگذاری آن بیشتر خواهد بود. لذا می بینیم که در مأموریتی که خداوند به حضرت موسی و هارون می دهد، این نکته را لحاظ کرده و می فرماید:

[فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى]

به نرمی با او سخن بگوئید شاید متذکر شود یا از (خدا) بترسد.

سوره طاه(۲۰): آیه ۴۴

منطق نرم هست که در مخاطب اثر می گذارد. وگرنه با تندی و تندخوئی نمی شود کاری از پیش برد.

جواب به سخنان یک ماهه شیخ الأزهر، در نه فصل!

ما به تمام صحبت‌های یک ماهه آقای دکتر «طیب»، در نه فصل جواب دادیم. قرار است که به حول و قوه الهی، این مباحث از بخش عربی «شبکه ولایت» پخش بشود و هم به صورت یک کتاب در بیاید. چیزی شبیه «شبهای پیشاور»، بشود «شبهای الأزهر»! ما تیمی از دوستانمان را مأمور این کار کردیم و امیدوارم که کار مفیدی تهیه بشود. تمام تلاش ما هم بر این بوده که در این جوابیه و نقد سخنان یک ماهه دکتر طیب، نهایت ادب و احترام در گفتار و مباحث علمی رعایت بشود. به گونه ای که حتی من به دوستانی که از واژه «نُتَاقِشُ» در این متن استفاده کرده بودند، تذکر دادم که به جای این واژه، از واژه «نُلاَحِظُ» استفاده بشود. زیرا واژه «نُتَاقِشُ» کمی تند است.

در فصل اول این جوابیه، ملاحظه در منهج و روش بیان دکتر «طیب» مورد بحث قرار گرفته است. یعنی روش بحث ایشان از همان شب اول تا شب آخر، مورد نقد جدی ما قرار گرفته است.

دوستان توجه دارند که روش بحث و یا روش پاسخگوئی به شبهه، و یا مناظره، بسیار حائز اهمیت است. لذا ما آمدیم سخنان شیخ الأزهر را از شب اول تا شب آخر مطالعه کردیم و روشهای غلطی که ایشان به کار برده است را استخراج کردیم. روشهای غلطی که حتی با بیانات خودش هم تعارض داشت.

در فصل دوم این جوابیه، بحث «وحدت»، که ایشان مرتب شعار می داد را مورد بحث قرار دادیم. ایشان از ابتدای برنامه خود، دائماً سخن از وحدت بین شیعه و سنی می زد. ایشان می گفت که:

«باید وحدت شیعه و سنی حفظ بشود. ما شیعه را از مذاهب اسلامی می دانیم؛ از برادران خودمان می دانیم؛ و

اساساً دانشگاه الأزهر نماد وحدت بین شیعه و سنی است و...»

بنیانگذار وحدت در الأزهر مصر، آیه الله العظمی بروجردی بود!

ما این بخش از سخنان ایشان را هم به چالش کشیدیم. در ابتدا گفتیم که بنیانگذار وحدت در دانشگاه الأزهر، شیخ شلوت نبود، بلکه آیه الله العظمی بروجردی بود! اساساً مؤسس مجمع تقریب مذاهب، مرجع تقلید شیعه، آقای بروجردی بودند. و همچنین آقای «قمی» که نماینده ایشان بود.

در ثانی، درست است که شیخ شلتوت و دیگران بحث وحدت را دنبال کردند، و استقبال کردند، ولی ما در عصر حاضر، شخصیت‌های برجسته ای در همین دانشگاه الأزهر داریم که بر طبل اختلاف می کوبند! نه تنها قائل به وحدت با شیعه نیستند، بلکه فتوای به کفر و قتل شیعه هم داده اند! ما فتوای تعدادی از شخصیت‌های برجسته الأزهر را مستنداً در این جوابیه ذکر کردیم. و گفتیم که شما باید به این مسئله جواب بدهید. بالاخره این آقایان هم جزء الأزهر هستند. همین ها از داعش حمایت کردند! از کشت و کشتار مردم سوریه حمایت کردند! اینها وابسته به عربستان سعودی هستند! آقای دکتر طیب! آیا شما اینها را هم قبول دارید یا ندارید!؟

در فصل سوم؛ ما روی بحث «عدالت صحابه» بحث کرده ایم. چرا که آقای دکتر طیب، در این یک ماه، مفصل در مورد عدالت صحابه بحث کرد و مانور داد.

عدالت صحابه؛ یک امر الهی و آسمانی است!

ایشان در این زمینه گفت:

«بحث عدالت صحابه، چیزی نیست که ما آن را از عمل صحابه بگیریم، یا از تقوا و کردار صحابه اخذ بکنیم؛ عدالت صحابه هیچ ارتباطی با عمل صحابه ندارد! بلکه عدالت صحابه یک امر الهی و آسمانی است. خدای عالم عدالت صحابه را بیان کرده و خودش نیز این عدالت را به صحابه اعطا نموده است. در حقیقت عدالت صحابه تفضلی است از ناحیه خدای عالم! و هیچ ارتباطی با اعمال و کردار صحابه ندارد.»

این تعریف آقای دکتر «طیب» از مسئله «عدالت صحابه»، در حقیقت بیانگر این نکته است که اگر صحابه، نعوذ بالله «زنا» بکنند، «دزدی» هم بکنند و یا حتی اگر آدم هم بکشند؛ چون عدالتش آسمانی هست، این گناهان او، هیچ ضربه ای بر عدالت آنها نمی زند!! البته خود آقای دکتر طیب، صریحاً می گوید که برخی از صحابه، گناه کبیره هم مرتکب شده اند! با این همه، عدالتشان محفوظ است!! و این خیلی جالب است.

در فصل چهارم؛ ما مسئله «عصمت ائمه» را مطرح کرده ایم. چرا که آقای شیخ الأزهر، در این برنامه، عصمت شیعه را هم زیر سؤال می برد و می گوید که:

«اعتقاد شیعه به عصمت ائمه، اعتقاد نادرستی است. و ما هیچ دلیلی بر عصمت ائمه نداریم. ما فقط انبیاء را معصوم می دانیم و بس!»

در رابطه با این ادعای شیخ الأزهر، ما دو جواب دادیم. یک: اینکه شما می گوئید ما اهل سنت، قائل به عصمت انبیاء هستیم؛ سخن درستی نیست! زیرا شما نه تنها معتقد به عصمت ائمه نیستید، بلکه انبیاء را نیز معصوم نمی دانید. بررسی اقوال فقهای شما نشان می دهد که شما برای انبیاء حتی گناهان کبیره شمرده اید!

آیا اهل سنت؛ انبیاء را معصوم می دانند؟

شما «صحيح بخاری» را نگاه بکنید و ببینید که برای حضرت ابراهیم (علی نبینا و آله و علیه السلام) چه نسبت ناروائی را مطرح کرده است. نقل کرده است که حضرت ابراهیم برای حفظ جان خود، حاضر می شود همسرش را برای تجاوز!! در اختیار یک ظالم ستمگر قرار بدهد!!

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: هَاجَرَ إِبْرَاهِيمُ بِسَارَةَ، دَخَلَ بِهَا قَرْيَةً فِيهَا مَلِكٌ مِنَ الْمُلُوكِ، أَوْ جَبَّارٌ مِنَ الْجَبَابِرَةِ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ: أَنْ أُرْسِلَ إِلَيْكِ بِهَا، فَأَرْسَلَ بِهَا»

ابوهریره نقل می کند که پیغمبر فرمود: ابراهیم نبی با همسرش ساره در حال مهاجرت بود، وارد یک شهری شدند که حاکم ستمگری در آنجا حکومت می کرد، حاکم وقتی متوجه ورود ابراهیم با همسرش به شهر شد، قاصدی به سمت حضرت ابراهیم فرستاد که همسرت را باید در اختیار من قرار بدهی، حضرت ابراهیم هم همسرش ساره را در اختیار حاکم ظالم قرار داد!!

صحیح بخاری، ج ۲، ص ۷۷۲، کتاب الاکراه، باب اذا استكرهت المرأة على الزنا، ح ۲۱۰۴

یا در مورد نبی مکرم، در چند جای صحیح بخاری آمده است که وحی مقداری دیر به حضرت رسید و حضرت دوبار، یا سه بار تصمیم به خودکشی گرفت!!

«وَفَتَرَ الْوَحْيَ فَتْرَةً حَتَّى حَزِنَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فِيمَا بَلَغْنَا، حُزْنًا غَدَا مِنْهُ مِرَارًا كَيْ يَتَرَدَّى مِنْ رُءُوسِ شَوَاهِقِ الْجِبَالِ، فَكَلَّمَا أَوْفَى بِذِرْوَةِ جَبَلٍ لِكَيْ يُلْقِيَ مِنْهُ نَفْسَهُ تَبَدَّى لَهُ جِبْرِيْلُ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ حَقًّا، فَيَسْكُنُ لِدَلِكِ جَأْشُهُ، وَتَقِرُّ نَفْسُهُ، فَيَرْجِعُ، فَإِذَا طَالَتْ عَلَيْهِ فَتْرَةُ الْوَحْيِ غَدَا لِمِثْلِ ذَلِكَ، فَإِذَا أَوْفَى بِذِرْوَةِ جَبَلٍ تَبَدَّى لَهُ جِبْرِيْلُ فَقَالَ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ»

مدتی وحی بر پیامبر قطع شد (دوران فترت وحی) غم و اندوه او به اندازه‌ای زیاد شد که به کرات تصمیم گرفت خود را از بلندی های کوه به پایین پرتاب کند. ولی هرگاه بالای کوه می رسید تا خود را از آن به پایین پرت کند، جبرائیل بر او ظاهر می شد و او را دلداری می داد و می گفت: ای محمد! تو حقیقتاً فرستاده‌ی خدایی، با دلداری جبرائیل، پیامبر هم آرام می گرفت و از کوه بر می گشت. وقتی دوباره نزول وحی به تأخیر می افتاد، پیغمبر هم دوباره همان کار را تکرار می کرد، و دوباره جبرئیل بر او نازل می شد و او را آرام می کرد.

صحیح بخاری ج ۶ ص ۲۵۶۱ کتاب التعبیر، باب اول، ح ۶۵۸۱

آیا این خودکشی که به پیامبر نسبت داده شده است، از گناهان کبیره هست یا نیست؟! آیا کسی که معصوم باشد، قصد خودکشی می کند؟!؟

ما در این فصل چهارم، آمدم اقول و نظرات فقهاء و کتاب های اینها را در مورد عصمت انبیاء مورد نقد اساسی قرار دادیم. و ثابت کردیم که اینها اصلاً قائل به عصمت انبیاء هم نیستید! البته یک تعدادی از علمای اهل سنت هستند که قائل به عصمت انبیاء هستند ولی آنها هم فقط عصمت انبیاء در تبلیغ دین را معتقد هستند، نه در همه امور زندگی!

در فصل پنجم؛ ما مسئله «امامت ائمه» را مطرح کرده ایم. متأسفانه آقای دکتر «طیب»، در این یک ماه رمضان، کمتری شبی بود که عقیده شیعه در مورد «امامت» را عقیده ای گمراه و انحرافی معرفی نکند! ایشان می گوید:

«مسئله امامت بر خلاف عقیده شیعه که می گوید امامت یک مسئله الهی است، اینگونه نیست و خود حضرت علی هم قائل به امامت خودش نبود! و ائمه هم قائل به امامت خودشان نبودند! حتی علمای قدیمی شیعه نیز معتقد بودند که ما نصی بر امامت ائمه نداریم!!»

جواب این مسئله را هم، ما از کتب شیعه و سنی، مفصل مطرح کردیم و جواب دادیم که ما ادله محکمی بر امامت ائمه (علیهم السلام) داریم.

در فصل ششم؛ «امامت خاصه» را مورد بررسی قرار دادیم. و به این سؤال پاسخ دادیم که آیا در کتب شیعه و سنی، ما نصی از طرف نبی مکرم بر امامت امیرالمؤمنین داریم یا نداریم!؟

صیغه خاص ورود به مذهب تشیع!!

در فصل هفتم؛ صحت و سقم مسئله «صیغه دخول به مذهب شیعه» را مطرح کردیم که آقای دکتر «طیب» می گوید:

«شیعیان برای ورود به مذهب شیعه، صیغه شهادتین خاصی دارند! و هر کس بخواهد شیعه بشود، باید اول شهادت به وحدانیت خداوند بدهد، شهادت به رسالت نبی مکرم بدهد و سپس شهادت به امامت امام علی بدهد و همچنین

باید شهادت به جهنمی بودن عایشه بدهد و بگوید اشهد أن عایشه فی النار! این صیغه دخول به مذهب شیعه می باشد.»

در جواب این سخن نادرست آقای شیخ الأزهر، ما گفتیم که اساساً در این چهارده قرن، این قضیه صیغه داشتن ورود به مذهب شیعه را هیچ کدام از علما و بزرگان و مردم اهل سنت، که به مذهب شیعه پیوسته اند، نقل نکرده اند. هیچ کسی نگفته که انتقال از مذهب اهل سنت به مذهب شیعه، یک صیغه خاصی دارد. این ادعا، ساخته و پرداخته ذهن شماس است! زیرا هیچ کدام از مراجع و بزرگان شیعه، از این صیغه خاص، مطلع نیستند!

بله، ما از انتقال کفر به اسلام، یک صیغه خاص داریم. و هر کس که بخواهد مسلمان بشود، باید یک صیغه خاصی را بخواند تا مسلمان بشود. این را هم علمای شیعه معتقد هستند و هم علمای اهل سنت. ولی اینکه انتقال از یک مذهب، به مذهب دیگر هم، صیغه خاصی داشته باشد، ما همچین چیزی نداریم.

فصل هشتم؛ یک فصل خاص و اساسی است. ما در این فصل یک بحث اساسی با جناب آقای دکتر «طیب» داریم. بحثی پیرامون مسئله «سب صحابه»!

تفاوت «سب» و «لعن»!

البته دوستان توجه داشته باشند بین «سب» و «لعن» تفاوت است. اگر چه الآن این آقایان هر دو را یکی حساب می کنند و هر دو را اهانت می شمارند. ولی در اصل قرآنی و سنت نبوی، بین این دو مقوله تفاوت است. واژه «سب» عبارت است از به کار بردن کلمات رکیک! ولی «لعن» طلب دعا از خداوند است. یعنی ما از خداوند می خواهیم که او را از رحمتش دور کند. در حقیقت در لعن، ما خودمان کاری را انجام نمی دهیم، بلکه از خدا می خواهیم که او را از رحمتش محروم کند. ولی در «سب»، کلماتی را به کار می بریم مبنی بر هتک حرمت طرف مقابل. در حقیقت «سب»، از ابتدا تا انتهایش، از متکلم است. ولی «لعن»، با یک واسطه از خداوند صورت می گیرد.

واژه «سب» فقط یکبار در قرآن آمده است. آنجا که می فرماید:

[وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ]

(معبود) کسانی را که غیر خدا را می‌خوانند دشنام ندهید مبدا آنها (نیز) از روی ظلم و جهل خدا را دشنام دهند.

سوره الأنعام(۶): آیه ۱۰۸

ولی واژه «لعن»، حدود ۴۳ بار در قرآن ذکر شده است. البته در روایات، هم واژه «سب» و هم واژه «لعن»، فراوان به کار برده شده است. در کتاب «موسوعة اطراف الحديث»، من شمردم ۳۶۰ روایت از پیغمبر اکرم درباره «لعن» وارد شده است. لعن قبائل، طوائف، گروه‌ها، و نیز اشخاص خاص.

دودمان نحس بنی امیه، شجره ملعونه در قرآن!

ذکر این نکته نیز خالی از لطف نیست که دودمان نحس «بنی امیه»، از جمله دودمانی هستند که مورد لعن نبی مکرم قرار گرفته‌اند. قرآن کریم، از دودمان نحس بنی امیه، به «شجره ملعونه» تعبیر می‌کند:

[وَ إِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَ نَحْوْفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا]

به یاد آور زمانی را که به تو گفتیم پروردگارت احاطه کامل به مردم دارد (و از وضعشان کاملاً آگاه است) ما آن رؤیایی را به تو نشان دادیم فقط برای آزمایش مردم بود، همچنین شجره ملعونه را که در قرآن ذکر کرده‌ایم، ما آنها را تحویف (و انذار) می‌کنیم اما جز بر طغیانشان افزوده نمی‌شود.

سوره الإسراء (۱۷): آیه ۶۰

تمام مفسرین و مورخین معتقد هستند که این آیه در حق «بنی امیه» نازل شده است. آقای «ابن حجر عسقلانی» می‌نویسد:

«أنه لا اختلاف بين أحد أن هذه الآية نزلت في بني أمية»

هیچ اختلافی بین کسی نیست که این آیه در حق بنی امیه نازل شده است.

دوستان اگر برنامه های شب دوشنبه ما را در «شبکه جهانی ولایت» پیگیری بکنند، ما تمام مصادر اهل سنت را در این زمینه آوردیم که مراد از «شجره ملعونه» در آیه فوق، بنی امیه هستند. و نیز مدارک متعددی ارائه دادیم که پیغمبر شخص «معاویه بن ابی سفیان» را لعن کرده است.

خیانتی آشکار، در راستای دفاع از معاویه!

اینها آمدند یک خیانت آشکاری را مرتکب شدند. که من نمی دانم کسانی که این خیانت را مرتکب شدند و جعل روایت کردند، فرادی قیامت در برابر نبی مکرم چه جوابی خواهند داشت؟! آمدند و جعل کردند که پیغمبر فرموده است:

«اللَّهُمَّ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ، فَأَيُّمَا رَجُلٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ سَبَبْتُهُ، أَوْ لَعَنْتُهُ، أَوْ جَلَدْتُهُ، فَاجْعَلْهَا لَهُ زَكَاةً وَرَحْمَةً»

خداوندا من هم بشر هستم. هر کس از مسلمین را که من فحش داده ام!! یا لعن کرده ام، و یا تازیانه زده ام، این عمل مرا مایه پاکیزگی و رحمت برای او قرار بده.

صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۰۰۷، کتاب البر و الصله، بَابُ مَنْ لَعَنَهُ النَّبِيُّ، أَوْ سَبَّهُ، ح ۲۶۰۱؛ مصنف ابن ابی شیبة، ج ۶، ص ۷۱، ح ۲۹۵۵۱؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ۲، ص ۴۹۶، ح ۱۰۴۳۹

جالب این است که «ذهبی» می گوید، این لعنی که درباره معاویه آمده است، در حقیقت از فضائل معاویه محسوب می شود:

«قُلْتُ: لَعَلَّ أَنْ يُقَالَ هَذِهِ مَنْقَبَةٌ لِمُعَاوِيَةَ»

من می گویم که این روایت، اتفاقاً به منقبت و فضیلت معاویه اشاره دارد.

سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۱۳۰

خداوند شارب شراب و ربا خوار را رحمت کند!!!

من یک روزی در مکه، مهمان آقای «پروفسور غامدی» بودم. سر سفره افطار، که تعدادی از دانشجویها هم سر سفره بودند، همین بحث لعن و سب مطرح شد. آقای «غامدی» برگشت به من گفت: «فلانی! ما روایت صحیح داریم که پیغمبر فرمود: خدایا هر کس را من لعن کردم، او را مورد رحمت قرار بده.»

من گفتم: پس بنابراین وقتی پیامبر فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْخَمْرَ، وَ عَاصِرَهَا، وَ مُعْتَصِرَهَا، وَ شَارِبَهَا، وَ حَامِلَهَا، وَ الْمَحْمُولَةَ إِلَيْهِ، وَ بَايِعَهَا، وَ سَاقِيَهَا، وَ مُسْقِيَهَا»

همانا خداوند شراب را و درست کننده آن را و نوشنده، حمل کننده، کسی که برای او حمل شده، فروشنده، و کسی که به دیگری نوشانده و آن کسی که نوشیده را لعنت کرده است.

بحار الأنوار، ج ۷۶، ص ۱۴۹، باب ۸۶، ح ۶۳؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۷، ح ۲۲۳۴؛ مسند الطیالسی، ج ۱، ص ۲۶۴، ح ۱۹۵۷؛ جامع الأحادیث سیوطی، ج ۱۰، ص ۱۱۹، ح ۲۹۷۲۶؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۲، ص ۱۷۸، ح ۵۳۵۶

یا اینکه فرموده است:

«لَعَنَ اللَّهُ آكِلَ الرَّبَا، وَ مُوَكَّلَهُ، وَ شَاهِدَهُ، وَ كَاتِبَهُ»

خداوند ربا خور را و وکیل ربا و شاهد ربا و نویسنده ربا را لعنت کند.

مسند ابن ابی شیبۀ، ج ۱، ص ۲۵۸، ح ۳۸۶؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۹۳، ح ۳۷۲۵؛ سنن أبی داود، ج ۳، ص ۲۴۴، ح ۳۳۳۳

پس بنابراین «شراب خوردن» و یا «ربا گرفتن»، نه تنها حرام نیست، بلکه برای عاملش، مایه رحمت نیز هست!! من تا این را گفتم، دانشجویهایی که آنجا بودند، بی اختیار خندیدند! و آقای «غامدی» سرش را انداخت پائین و دیگر چیزی نگفت.

اگر واقعاً لعن نبی مکرم، مایه رحمت باشد، ما ۳۶۰ روایت لعن از پیغمبر اکرم داریم، پس باید بگوئیم که تمام این روایت، مایه رحمت و پاکیزگی طرف لعن شده است! و این مسئله واقعاً چیز عجیبی است. و مشخص است که این روایت، ساخته و پرداخته دودمان نحس بنی امیه، برای تطهیر چهره خودشان است.

ادعای عجیب شیخ الأزهر، نسبت به مذهب شیعه!

آقای دکتر «طیب» در برخی از برنامه های ماه رمضان خود، علناً ادعا می کند که:

«اساس مذهب شیعه بر سب صحابه استوار است! یک خانم شیعه آمد پیش من و گفت که ما شیعیان بعد از هر نمازی، صحابه را لعن می کنیم!»

ما به این ادعای کذب آقای دکتر «طیب»، هم جواب نقضی دادیم و هم جواب حلی.

سب و فحش در بین صحابه!

در جواب نقضی گفتیم که در کتابهای شما، و در صحاح شما، مسئله سب صحابه مطرح شده است.

نقل شده است که امیرالمؤمنین و عثمان به یکدیگر فحش داده اند!

«أخبرنا أبو علي إسماعيل ثنا أحمد ثنا عبد الرزاق أنا معمر حدثني علي بن زيد بن جدعان عن سعيد بن المسيب قال شهدت علياً رضي الله عنه و عثمان رضي الله عنه استبا بسباب ما سمعت أحداً استب بمثله و لو كنت محدثاً به أحداً لحدثك به قال ثم نظرت إليهما يوماً آخر فرأيتهما جالسين في المسجد أحدهما يضحك إلى صاحبه.»

از سعید بن مسیب روایت شده است که روزی علی (علیه السلام) و عثمان را دیدم چنان به هم فحش می دادند که مانند آن را نشنیده بودم؛ و اگر آنچه را بر زبان آوردند به کسی گفته بودم به تو نیز می گفتم؛ سپس گفت: اما روزی دیگر آن دو را دیدم که در مسجد نشسته بودند و یکی به دیگری می خندید.

الأمالی فی آثار الصحابة، عبدالرزاق صنعانی، ج ۱، ص ۷۰، ش ۹۱

و یا نقل شده است که حضرت زهرا به عده ای از مردم فحش داد:

«وَأَقْبَلَتْ [فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ] عَلَيْهِمْ، تَسْبِيْهِمْ»

و فاطمه عليها سلام به آنها رسيد و فحششان داد!

صحيح بخارى ج ۱ ص ۱۱۸ باب الْمَرْأَةُ تَطْرَحُ عَنِ الْمُصَلِّي شَيْئًا مِنَ الْأَدْي، ح ۴۹۸

و نیز فحش «عایشه» و «زینب بنت جحش» همسر دیگر پیامبر به یکدیگر، در «صحيح بخارى» به این صورت نقل شده است:

«فَأَرْسَلَنَ زَيْنَبَ بِنْتَ جَحِشٍ، فَأَتَتْهُ، فَأَعْلَظَتْ، وَقَالَتْ: إِنَّ نِسَاءَكَ يَنْشُدْنَكَ اللَّهُ الْعَدَلَ فِي بِنْتِ ابْنِ أَبِي قُحَافَةَ، فَرَفَعَتْ صَوْتَهَا حَتَّى تَتَأَوَّلَتْ عَائِشَةَ وَهِيَ قَاعِدَةٌ فَسَبَّتْهَا، حَتَّى إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيَنْظُرُ إِلَى عَائِشَةَ، هَلْ تَكَلَّمُ، قَالَ: فَتَكَلَّمْتُ عَائِشَةَ تُرِدُّ عَلَى زَيْنَبَ حَتَّى أَسْكَتَتْهَا، قَالَتْ: فَتَنَظَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى عَائِشَةَ، وَقَالَ: «إِنَّهَا بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ»

زن ها زینب بنت جحش (همسر پیامبر) را فرستادند . او به نزد پیامبر آمده و به درشتی سخن گفت! و افزود که زنان تو از تو می خواهند که عدالت را بین زنان اجرا کنی! و صدای خویش را بالا برد! و سپس سخن خود را به سوی عایشه متوجه کرده در حالی که او نشسته بود ، به عایشه دشنام داد! و کار را به جایی رساند که پیامبر(صلی الله علیه وآله) به عایشه نگاه کرده و فرمودند : آیا پاسخ می دهی ؟ عایشه آن قدر پاسخ ناسزاها ی زینب را داد که او مجبور به سکوت کرد! پیامبر به عایشه نگاه کرده و فرمودند : او دختر ابوبکر است !!!

صحيح بخارى ج ۲ ص ۹۱۱، باب مَنْ أَهْدَى إِلَى صَاحِبِهِ وَتَحَرَّى بَعْضَ نِسَائِهِ دُونَ بَعْضٍ، ح ۲۴۴۲

و در جواب حلی ما گفتیم که فقها و بزرگان ما گفته اند که اگر کسی بیاید و تمام صحابه پیغمبر را به صورت کلی سب بکند، اصلاً از اسلام بیرون است! زیرا سب کل صحابه، اهل بیت پیامبر را نیز شامل می شود! امیرالمؤمنین، حضرت زهرا و حسنین (علیهم السلام) جزو صحابه پیغمبر هستند. سلمان و ابوذر و مقداد هم جزء صحابه پیامبر بودند.

پس بنابراین اینکه می گوئید اساس مذهب شیعه بر سب صحابه استوار است، سخنی نادرست و اشتباه است.

نکته جالب در این زمینه این است که آقای دکتر «طیب» در همین زمینه، یک روایتی را از «صحیح بخاری» نقل می کند و خیلی هم روی آن تأکید می کند. که پیامبر فرمود:

«لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي»

اصحاب مرا دشنام ندهید.

صحیح البخاری، ج ۳، ص ۱۳۴۳، ح ۳۴۷۰

یا حضرت می فرماید:

«مَنْ سَبَّ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِي فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ»

هر کس به یک نفر از اصحاب مرا ناسزا بگوید، لعنت خداوند بر او باد.

المعجم الأوسط طبرانی، ج ۲، ص ۲۳۶، ح ۱۸۴۶

متأسفانه آقای شیخ الأزهر، این روایت را نقل می کند ولی ابتدای این روایت را نقل نمی کند که دو نفر از اصحاب، یکدیگر را فحش می دادند، که پیامبر شنید و فرمود که هر کس اصحاب مرا سب کند، لعنت خدا بر او باد. یعنی در حقیقت این دو صحابی، هر دو ملعون هستند! و این خیلی جالب است که آقای دکتر «طیب» روایتی را نقل می کند، که خودش دلیل خودش را نقض می کند. یعنی از آن دسته از استدلالاتی است که جَوَاهِرُهَا مَعَهَا است.

شما از طرفی نقل می کنید که پیامبر فرمود:

«أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بَأَيِّهِمْ افْتَدَيْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ»

اصحاب من همچون ستارگان آسمان هستند، که به هر کدامیک از ایشان اقتدا کنید، هدایت می یابید.

الشریعه آجری، ج ۴، ص ۱۶۹۰؛ تفسیر ثعلبی، ج ۳، ص ۳۳۴؛ کشاف، ج ۲، ص ۵۸۶

خب! این ناسزا گفتن هایی که از صحابه نقل کرده اید، سیره صحابه است. و شما هم که سیره صحابه را حجت می دانید. پس این فحش دادن های صحابه را هم حجت بدانید و این همه سر و صدا نکنید!

حجیت سیره صحابه در عرض سیره پیامبر!!

دوستان حتماً می دانند که یکی از مبانی استنباط احکام اهل سنت، سنت و سیره صحابه است. این آقایان، سنت و سیره صحابه را در عرض و ردیف سنت و سیره پیغمبر می دانند. و به سنت و سیره صحابه نیز استناد می کنند. و این از مسلمات عقیده اصولی اهل سنت است. ان شاءالله فرصت بشود من تمام این مدارک را با تصاویر کتابهایشان بیان خواهم کرد.

آقایان اهل سنت، به سنت و سیره صحابه، مثل سنت و سیره پیامبر استناد می کنند، خب! ما هم عرض می کنیم که حدود پنجاه مورد داریم که صحابه به یکدیگر فحش داده اند. و ناسزا گفته اند! در عرف مردم می گویند که احترام امامزاده را باید متولی نگه دارد! اگر واقعاً پیامبر فرموده باشد که هر کس اصحاب مرا فحش دهد، لعنت خداوند بر او باد؛ تکلیف این همه صحابی که به یکدیگر فحش داده اند، چه می شود؟! آیا آنها هم شامل این روایت پیامبر می شوند یا نمی شوند؟

فحش و ناسزای «امهات المؤمنین» به یکدیگر!

در رابطه با امهات المؤمنین که به یکدیگر فحش داده اند، تکلیف چیست؟ شما این روایت را ببینید که «مسلم» نقل کرده است:

«قَالَتْ عَائِشَةُ فَأَرْسَلَ رَسُولُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زَيْنَبَ بِنْتَ جَحْشٍ زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ... فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أَرْوَاجَكَ أَرْسَلْتَنِي إِلَيْكَ يَسْأَلُكَ الْعَدْلَ فِي ابْنَةِ أَبِي قُحَافَةَ قَالَتْ ثُمَّ وَقَعْتُ بِي فَاسْتَطَالَتْ عَلَيَّ وَأَنَا أَرْقُبُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَرْقُبُ طَرْفَهُ هَلْ يَأْذُنُ لِي فِيهَا قَالَتْ فَلَمْ تَبْرَحْ زَيْنَبُ حَتَّى عَرَفْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَكْرَهُ أَنْ أَنْتَصِرَ قَالَتْ فَلَمَّا وَقَعْتُ بِهَا لَمْ أَنْشَبْهَا حِينَ أَنْحَيْتُ عَلَيْهَا قَالَتْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَتَبَسَّمَ إِنَّهَا ابْنَةُ أَبِي بَكْرٍ»

زنان پیامبر زینب دختر جحش، همسر پیامبر را به نزد آن حضرت فرستادند... او گفت: ای رسول خدا! همسران تو مرا فرستاده‌اند و از تو می‌خواهند که در مورد عائشه عدالت را اجرا کنی! و سپس به من دشنام داد. و مدتی طولانی چنین کرد. من به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نگاه می‌کردم که آیا به من با چشم اشاره می‌کند! مدتی طول نکشید که دانستم پیامبر راضی است که انتقام بگیرم! وقتی که من به زینب دشنام دادم، چنان به سمت او هجوم (لفظی) بردم که او را شکست دادم! پیامبر در حال خنده گفتند: او دختر ابوبکر است!

صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۹۱، ح ۲۴۴۲، کتاب فضائل الصحابه، باب فی فضل عائشه

قرآن کریم هم درباره «امهات المؤمنین» به صراحت می‌فرماید:

[يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنِ يَا تُكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيَّنَةٍ يُضَاعَفُ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا]

ای همسران پیامبر! هر کدام از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود عذاب او دو چندان خواهد بود، و این برای خدا آسان است.

سوره احزاب (۳۳): آیه ۳۰

اگر فحش دادن برای یک فرد عادی، صد ضربه شلاق داشته باشد، برای امهات المؤمنین، دویست ضربه است.

دستور پیامبر به فحش دادن!!

و عجیب است که در «سنن ابوداود»، نقل شده است که اصلاً خود پیامبر به «عایشه» دستور می‌دهد که به «زینب بنت جحش» فحش بدهد:

«قال ابن عَوْنٍ: وَرَعَمُوا أَنَهَا كَانَتْ تَدْخُلُ عَلَى أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ قَالَتْ: قَالَتْ أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ: دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ عِنْدَنَا زَيْنَبُ بِنْتُ جَحْشٍ فَجَعَلَ يَضَعُ شَيْئاً بِيَدِهِ فَقُلْتُ: بِيَدِهِ حَتَّى فَطَنْتُهَا لَهَا فَأَمْسَكَ وَ أَقْبَلَتْ زَيْنَبُ تُقَحِّمُ لِعَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فَتَهَاهَا فَأَبَتْ أَنْ تَنْتَهِيَ فَقَالَ لِعَائِشَةَ: سُبِّيهَا فَسَبَّهَا فَعَلَبَتْهَا فَأَنْطَلَقَتْ زَيْنَبُ إِلَى عَلِيِّ رَضِيَ

الله عنه فقالت: إِنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا وَقَعَتْ بِكُمْ وَفَعَلَتْ فَجَاءَتْ فَاطِمَةُ فَقَالَ لَهَا إِنَّهَا حِبَّةُ أَبِيكَ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ
فَأَنْصَرَفَتْ...»

ابن عون - که علما اعتقاد دارند که او به نزد عائشه می‌رفته است- از عائشه روایت می‌کند که گفت: روزی پیامبر
به نزد من آمده و زینب دختر جحش نیز در پیش ما بود؛ رسول خدا با دست خویش کاری کردند (که در مقابل
زینب شایسته نبود)، من با دست به رسول خدا اشاره کرده و او را از وجود زینب آگاه کردم. زینب به نزد عائشه
آمده و شروع به دشنام کرد، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) او را از این کار بازداشت اما او قبول نکرد! به همین
سبب رسول خدا به عائشه گفت: تو نیز به او دشنام بده! عائشه به زینب دشنام داد و دشنام او از دشنام زینب قوی
تر افتاد! زینب به نزد علی رفته و گفت عائشه به شما دشنام داد و چنین کرد؛ فاطمه (علیها السلام) به نزد پیامبر
آمد؛ پیامبر (صلی الله علیه وآله) به او فرمودند: قسم به پروردگار کعبه عائشه محبوبه من است! به همین سبب
فاطمه بازگشت.

سنن أبي داود، ج ۴، ص ۲۷۴، باب فی الانتصار، ح ۴۸۹۸

در این زمینه، ده، دوازده روایت ما داریم. یک روایت، دو روایت نیست. خب! با این روایات چه کنیم؟! با این فحش
های امهات المؤمنین چه بکنیم!؟

عبارت «ابن حجر عسقلانی» در ادامه همین روایت جالب است که نقل می‌کند:

«عَنْ عُرْوَةَ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ دَخَلَتْ عَلَيَّ زَيْنَبُ بِنْتِ جَحْشٍ فَسَبَّتْنِي فَرَدَعَهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَبَتْ فَقَالَ
لِي سُبِّيَهَا فَسَبَّتُهَا حَتَّى جَفَّ رِيْقُهَا فِي فَمِّهَا»

عائشه می‌گوید: روزی زینب بنت جحش بر من وارد شد و مرا فحش داد. پیامبر او را از این کار نهی کرد ولی او
گوش نداد. لذا پیغمبر به من گفت تو نیز او را فحش بده! و من نیز او را فحش دادم تا اینکه آب دهانش خشک
شد!

فتح الباری، ج ۵، ۲۰۷

این آقایان به ما اعتراض می کنند که شیعیان به صحابه فحش می دهند. خب! اینکه دیگر «امهات المؤمنین» هستند که در حضور پیامبر به یکدیگر فحش می دهند! حتماً آقای دکتر «طیب» این روایات را دیده اند. شاید هم ندیده است که اینگونه مذهب شیعه را مورد تاخت و تاز خودش قرار می دهد. و می گوید:

«اساس مذهب شیعه بر سب صحابه استوار است!»

جالب است که ملاک قضاوت اینچنین آقای دکتر طیب، به عنوان شیخ الأزهر، نسبت به یک مذهب اسلامی، سخنان یک نفر خانم است که خودش را شیعه معرفی کرده است!! آقای دکتر طیب می گوید:

«یک خانم شیعه آمد پیش من و گفت که ما شیعیان بعد از هر نمازی، صحابه را لعن می کنیم!»

واقعاً اینگونه استدلال و حکم و قضاوت در مورد یک مذهب، آنهم از ناحیه بالاترین مقام دانشگاه الأزهر مصر، جای تأسف است.

والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه شانزدهم ۱۳/۰۸/۹۴

نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۵)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاه على رسول الله و على آله آل الله لا سيما على مولانا بقيه الله و اللعن الدائم على اعداءهم اعداء الله الى يوم لقاء الله.

برخی از دوستان اصرار داشتند که ما در روزهای چهارشنبه که روز آخر درسی هفته است، یک حدیث اخلاقی را تقدیم شما بکنیم.

لزوم توجه به مسئله «توکل به خداوند»

یکی از مواردی که در آیات قرآن و روایات، فراوان به آن تأکید شده است، مسئله «توکل» است. خداوند متعال، نسبت به نبی مکرم، دستور داده که:

[فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ]

هنگامی که تصمیم گرفتی (قاطع باش و) بر خدا توکل کن زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد.

سوره آل عمران (۳): آیه ۱۵۹

و همچنین در آیات فراوانی، نسبت به مؤمنین دستور می دهد که:

[وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ]

و افراد با ایمان باید تنها بر خدا توکل کنند.

سوره آل عمران (۳): آیه ۱۲۲

و یا می فرماید:

[وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ]

و توکل کنندگان باید فقط بر خدا توکل کنند.

سوره ابراهیم (۱۴): آیه ۱۲

در همین زمینه، تعبیری از نبی مکرم وارد شده است که بسیار تعبیر ظریفی است. ایشان می فرماید:

«مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ.»

هر کس که دوست دارد قوی ترین مردم باشد، پس باید به خداوند توکل کند.

بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۱۵۱، باب ۶۳، ح ۵۱: تحف العقول، ص ۲۷

معمولاً انسانها دوست دارند که یک پشتوانه و حامی محکم و قوی داشته باشند. و هر چه حامی انسان قوی تر باشد، او نیز در جامعه قوی بوده و قدرت خودنمائی بیشتری خواهد داشت.

الآن در صحنه بین الملل، شما به خوبی می بینید که کشورهای مختلف، به ویژه کشورهای مستقر در خاورمیانه، تلاش می کنند تا خودشان را به یک نوعی زیر چتر حمایتی آمریکا و روسیه و... قرار بدهند. اینها با این کار، و با تکیه بر کشورهای قدرتمند، قصد دارند که قدرتمند بشوند.

ما قدرتمندتر از خدای عالم نداریم و خودش هم فرموده که هر کس به من توکل کند، به من تکیه نماید، و زیر چتر حمایتی من برود، قدرتمند خواهد شد.

روایتی که مراجع عظام تقلید را متأثر کرد!

روزی روایتی را خدمت یکی از مراجع عظام تقلید در منزل ایشان خواندم. بعد از گذشت دو، سه ماه، دوباره که خدمتشان رسیدم فرمود که فلانی! یادت هست فلان روز روایتی را برای من خواندی؟ آن روایت، انقلابی در درون من ایجاد کرد.

روایت، روایت بسیار عجیبی است و من بارها برای دوستان نقل کرده ام. حتی روزی خدمت مرحوم آیه الله العظمی گلپایگانی(ره)، من این روایت را خواندم، ایشان خیلی تحت تأثیر این روایت قرار گرفت.

در این روایت، حضرت امام صادق (سلام الله علیه) می فرماید:

«عَجِبْتُ لِمَنْ فَرَعَ مِنْ أَرْبَعِ كَيْفَ لَا يَفْزَعُ إِلَى أَرْبَعَةٍ:

در شگفتم از کسی که از چهار چیز می ترسد، چرا به چهار چیز پناه نمی برد:

عَجِبْتُ لِمَنْ خَافَ كَيْفَ لَا يَفْزَعُ إِلَى قَوْلِهِ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ فَإِنِّي سَمِعْتُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ بِعَقِبِهَا فَأَتَقَلَّبُوا
بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ يَمَسُّهُمْ سُوءٌ

تعجب می‌کنم از کسی که از دشمن می‌ترسد چرا به ذکر: حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ یعنی: خدا ما را بس است و او
بهترین پشتیبان است. پناه نمی‌برد، زیرا من شنیدم که خدای بلند مرتبه بعد از این آیه می‌فرماید: «آنان با نعمت
و بخشش الهی بازگشتند در حالی که هیچ بدی به آنان نرسید.

وَ عَجِبْتُ لِمَنْ اغْتَمَّ كَيْفَ لَا يَفْزَعُ إِلَى قَوْلِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَإِنِّي سَمِعْتُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ
يَقُولُ بِعَقِبِهَا وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَ كَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ

تعجب می‌کنم از کسی که گرفتار است چگونه به ذکر: لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ یعنی: خدایی
جز تو نیست، تو منزهی و من از ستمگارانم. پناه نمی‌برد، زیرا من شنیدم که خدای بلند مرتبه پس از این ذکر
می‌فرماید: «ما او را اجابت کردیم، و او را از اندوه رهانیدیم، و مؤمنان را نیز می‌رهانیم.

وَ عَجِبْتُ لِمَنْ مَكَرَ بِهِ كَيْفَ لَا يَفْزَعُ إِلَى قَوْلِهِ وَ أَفْوُضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ فَإِنِّي سَمِعْتُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ
يَقُولُ بِعَقِبِهَا فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا

و تعجب می‌کنم از کسی که حيله به او زده شده است چگونه به این دعا پناه نمی‌برد: «وَ أَفْوُضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ
اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ یعنی کار خود را به خداوند واگذار می‌کنم که او آگاه به بندگان است، زیرا من شنیدم که خداوند در
باره گوینده این ذکر می‌فرماید: «خداوند او را از نیرنگهای زشت آنان حفظ نمود.

وَ عَجِبْتُ لِمَنْ أَرَادَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا كَيْفَ لَا يَفْزَعُ إِلَى قَوْلِهِ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ فَإِنِّي سَمِعْتُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ
بِعَقِبِهَا إِنَّ تَرَنِّ أَنَا أَقَلُّ مِنْكَ مَالًا وَ وَ لَدَا فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ»

و در تعجبم از کسی که دنیا و زینت‌های آن را می‌خواهد چگونه به این ذکر پناه نمی‌برد: ما شاء الله لا قوة الا بالله
یعنی تنها آنچه را خدا بخواهد انجام می‌شود، هیچ نیرویی جز از طرف خداوند نیست، زیرا من شنیدم خداوند بلند

مرتب‌ه در باره گوینده آن می‌فرماید: «اگر معتقد هستی که من کمتر از تو مال و فرزند دارم پس امیدوارم پروردگارم بهتر از ثروت تو به من دهد.

من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۹۲، ح ۵۸۳۵؛ امالی صدوق، ص ۶، خصال صدوق، ج ۱، ص ۲۱۸، ح ۴۳؛ بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۱۰۸

یعنی اگر کسی واقعاً انا به ای خالصانه و یونس وار همراه با اضطرار، تقاضای توبه و استغفار بکند، قطعاً «فستجیناه» شامل او می‌شود. «ونجیناه من الغم» هم شاملش است.

و نیز اگر کسی کار خود را به خدا واگذار بکند و بر او توکل کند نعمتهای الهی، بر سر او سرازیر می‌شود و تفضلاتی به او می‌کند که اتفاقات بد به دنبال ندارد. غالباً نعمتهایی که به انسان بخشیده می‌شود، در کنارش آفتهایی نیز به همراه می‌آورد. مثلاً ماشین نداشت، سوار اتوبوس و قطار و هواپیما می‌شد و... ولی الآن با ماشین خودش می‌رود در راه اتفاقی برای همراهانش می‌افتد و تأسف می‌خورد که ای کاش این ماشین نبود و این اتفاق برای من نمی‌افتاد. خداوند در این آیه می‌فرماید کسانی که کارشان را به خدا واگذار می‌کنند، تفضلاتی که خداوند به برکت توکل این شخص به او می‌کند، این تفضلات به هیچ وجه آثار سوء و اتفاق ناگوار و بد نزدیک این تفضلات نمی‌شود.

ذکری بسیار راه‌گشا و مؤثر

من معمولاً به دوستان توصیه می‌کنم، صبح که از خواب بیدار می‌شوید، قبل از آنیکه حتی برای وضو گرفتن اقدام کنید؛ در همان حال تازه از خواب بیدار شده، این سه آیه قرآن را با تمام وجود بخوانید. یعنی وقتی این سه آیه را می‌خوانید، تمام پوست و استخوان و سلول‌های بدنتان، با شما هم صدا بشود. آیه اول:

[لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ]

خداوندا! جز تو معبودی نیست، منزهی تو، من از ستمکاران بودم.

سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۸۷

آیه دوم:

[أَفْوُضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ]

من کار خود را به خداوند یکتا واگذار می‌کنم که او نسبت به بندگانش بیناست.

سوره غافر (۴۰): آیه ۴۴

آیه سوم:

[حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ]

خدا ما را کافی است و بهترین حامی ما است.

سوره آل عمران (۳): آیات ۱۷۳

دوستان چند صبحی این سه آیه را حین بیدار شدن از خواب و یا حین بیرون رفتن از منزل بخوانند، آن وقت خواهند دید که چه نتایجی در پی خواهد داشت.

برگردیم به بحث...

بحث دیروز ما در رابطه با نقد صحبت‌های شیخ الأزهر، جناب آقای دکتر «طیب» بود. عرض کردیم که ما پیرامون صحبت‌هایی که آقای دکتر «طیب» در ماه رمضان داشتند، جوایبه ای را در دست آماده داریم در نه فصل. قرار است که اگر خداوند بخواهد، این مطالب به صورت یک کتاب مفید تهیه بشود و در اختیار عموم قرار داده بشود.

لزوم تقویت مبانی اعتقادی مذهب، در عرصه مقابله با شبهات وهابیت

دوستان توجه داشته باشند که انتظاری که امروز از یک طلبه حوزه علمیه است، خیلی بیش از انتظاری است که از طلبه پنجاه سال پیش، صد سال پیش می‌رفت. الآن با آمدن امکاناتی نظیر «اینترنت» و «ماهواره» و تلاش دشمنان مکتب اهلبیت، مخصوصاً وهابیت؛ ما هر روز با شبهه جدیدی از ناحیه دشمن مواجه هستیم. این شبهات

هم اذهان جوانان ما را مشوش می کند، هم جوانان اهل سنت را نسبت به مذهب شیعه جری می کند و هم اینکه وهابی ها را در باطل خود محکم و هتاک تر می کند!

مخصوصاً مسئله ولایت و امامت ائمه (علیهم السلام) که الآن استخوان گلوی وهابیت شده است. و آقای دکتر «طیب» شیخ الأزهر مصر نیز در این یک ماه رمضان، مدام به آن ایراد گرفت و به مسئله امامت شیعه حسابی تاخت.

وهابی ها بر علیه شیعه، هر روز برنامه دارند. شبهاتی را مطرح می کنند. ساعتها زحمت می کشند تا شبهه جدیدی را پیدا بکنند و در این شبکه های خودشان مطرح بکنند. امکانات مالی هم فراوان دارند. الآن حدود سیصد شبکه ماهواره ای در اختیار وهابیت است که شبانه روز از اینها استفاده می کنند. فضای مجازی و اینترنت را هم در اختیار دارند و از این امکانات به بهترین صورت استفاده می کنند.

لذا جوانان ما - بخواهیم یا نخواهیم - در معرض این شبهات وهابیت هستند. از طریق همین «موبایل» که گرچه خدماتی داشته، ولی از طرف دیگر آفات فراوانی نیز به همراه داشته است. حتی متأسفانه بچه های ابتدائی ما هم، بعضاً مشاهده می شود که آلوده به این شبهات شده اند.

لذا تقاضای من از دوستان این است که در عرصه مقابله با شبهات وهابیت، تا می توانید مبانی اعتقادی مذهب را تقویت بکنید؛ قطعاً ما بی نیاز از «فقه» و «اصول» و «تفسیر» و خصوصاً «علم رجال» نیستیم؛ ولی خطری که امروز، اعتقادات جوانهای ما را، مخصوصاً در مباحث ولایت و امامت، تهدید می کند؛ در هیچ یک از موضوعات دیگر وجود ندارد. امروز هجمه ای که به اعتقادات وارد می شود، به هیچ یک از مباحث دیگر وارد نمی شود! زیرا وقتی عقیده یک انسان نسبت به مباحث اعتقادی تضعیف شد، دیگر مباحث فقهی و اصولی به درد نخواهد خورد! مباحث تاریخی و تفسیری به درد نخواهد خورد! زیرا زیربنای همه چیز، اعتقادات است.

لذاست که امام باقر (سلام الله علیه) فرمودند:

«بَنِي الْإِسْلَامِ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الصُّومِ وَ الْحَجِّ وَ الْوَلَايَةِ وَ لَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِي بِالْوَلَايَةِ.»

اسلام بر پنج چیز استوار گشته است. بر نماز و زکات و روزه و حج و ولایت. و به هیچ کدام از این موارد مثل ولایت سفارش نشد.

کافی، ج ۲، ص ۱۸، باب دعائم الإسلام، ح ۱

وقتی اعتقاد شخص متزلزل شد، دیگر نماز نمی خواند، روزه هم نمی گیرد! دیگر سراغ زکات و حج هم نخواهد رفت!

دوستان توجه داشته باشند که فقط اعتقاد به اینکه ائمه (علیهم السلام)، منصوب از ناحیه خداوند و نبی مکرم هستند، کافی نیست! در حقیقت اینکه ما معتقد به امامت این بزرگواران باشیم، تنها یک بخش از کار است. مهمترین بخش کار این است که ما شریعت خودمان را از ایشان بگیریم. اینکه من امامت ائمه را پذیرفته ام، تازه اولین قدم را برداشته ام! قدم های بعدی این است که نماز طبق دستور ایشان باشد، روزه ام هم طبق دستور ایشان باشد. لذا در روایات متعددی وارد شده است که امام باقر فرمود:

«بِنَا عُبِدَ اللَّهُ وَ بِنَا عُرِفَ اللَّهُ وَ بِنَا وَحَّدَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى»

به واسطه ما خداوند عبادت می شود، و به واسطه ما خداوند شناخته می شود، و به واسطه ما توحید خداوند متعال تحقق پیدا می کند.

کافی، ج ۱، ص ۱۴۵، باب النوادر، ح ۱۰

وقتی ما از اهل بیت جدا بشویم، دیگر «توحید»، نه به درد دنیای ما می خورد و نه به درد آخرت ما!

نمونه هائی کوچک از توحید وهابیت!!

سنگی که خداوند نمی تواند آن را بلند کند!!

شما ببینید که این وهابی ها، که از اهل بیت جدا شدند، سخنان و اعتقاداتی درباره مسئله «توحید» دارند که واقعاً عجیب است. به عنوان نمونه، این «عقیل هاشمی» مجری و کارشناس شبکه وهابی «کلمه» است که می گوید:

« در توان خداوند هیچ شکی نیست. لذا خداوند می تواند یک سنگی را خلق کند که نتواند خودش آن را بلند کند!!»

نتیجه توحیدی که از کانال غیر ائمه به انسان برسد، می شود این سخنان پوچ! اینچنین خدایی را نه رسول اکرم معرفی کرده است و نه انبیاء دیگر. اصلاً ۱۲۴ هزار پیامبر، منکر همچین خدائی هستند! این انحراف، نتیجه جدایی از اهل بیت است که نبی مکرم، بارها توصیه به تمسک به ایشان را نموده است:

«مسلم نیشابوری» از «زید بن ارقم» نقل کرده است که:

«قَامَ رَسُولُ اللَّهِ -صلى الله عليه وسلم- يَوْمًا فِيْنَا خَطِيْبًا بِمَاءٍ يُدْعَى حُمًّا بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِيْنَةِ فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَوَعَظَ وَذَكَرَ ثُمَّ قَالَ « أَمَا بَعْدُ أَلَا أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوْشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولُ رَبِّي فَأَجِيبْ وَأَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ أُولَهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَى وَالنُّورُ فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ ». فَحَثَّ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَرَغَّبَ فِيهِ ثُمَّ قَالَ « وَأَهْلُ بَيْتِي أَدْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي أَدْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي»

روزي پیغمبر خدا برای خواندن خطبه بین ما برخاست. ما در مکانی بین مکه و مدینه بودیم که «خم» خوانده می شود. حمد خدا و ثنای او را به جای آورد و به وعظ و ذکر پرداخت. سپس گفت: اما بعد، بدانید ای مردم که من هم بشرم و به زودی فرستاده خدای نزد من می آید و دعوت او را اجابت می کنم. من بین شما دو چیز گرانبها از خود بر جای می گذارم، نخستین آنها کتاب خداست که در آن هدایت و نور است. کتاب خدا را محکم در دست بگیرید و آن را رها نکنید - پس درباره قرآن سفارش بسیار نمود و بدان تشویق و ترغیب فرمود - سپس فرمود: اهل بیت من، درباره اهل بیت من همواره خدای را به یاد داشته باشید (این جمله را سه بار فرمود)

صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۳، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل علی بن ابیطالب، ح ۲۴۰۸

همچنین «ترمذی» در کتاب صحیح، به سند خود از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نقل می کند که حضرت فرمودند:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَحَدْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابِ اللَّهِ، وَعَنْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي»

ای مردم! من در میان شما چیزی گذاشتم که اگر آن دو را بگیرید، هرگز گمراه نخواهید شد کتاب خدا، و عترتم که خاندان من هستند.»

سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۲، ابواب المناقب، باب مناقب أهل بیت النبی ح ۳۷۸۶

این «عقیل هاشمی» که اینچنین سخنانی را بر زبان می راند، فارغ التحصیل دانشگاه «محمد بن سعود» ریاض عربستان است! اصالتاً هم از اهالی «گراش» استان فارس است.

جهان می تواند هزار خدا داشته باشد!!

«عقیل هاشمی» در یک جای دیگر می گوید:

« صحبت از این نیست که خداوند اجازه دارد مثل خودش را خلق بکند، یا نکند. خداوند می تواند، هزار خدا مثل خودش را خلق کند!!!»

هزاران لعنت بر چنین توحیدی!! کسانی که با این سخنان، خودشان را موحد می دانند و شیعیان را مشرک! بله، ما شیعیان نه تنها مشرک، بلکه کافر به همچین خدائی هستیم! ما به صراحت اعلام می کنیم که ۱۲۴ هزار پیامبر، همچین خدائی را معرفی نکرده اند. اصلاً منکر همچین خدائی بودند که بتواند هزار خدا، مثل خودش را بسازد! شما قرآن را ملاحظه بفرمائید که می فرماید:

[لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ]

اگر در آسمان و زمین خدایانی جز "الله" بود فاسد می شدند (و نظام جهان برهم می خورد) منزّه است خداوند پروردگار عرش از توصیفی که آنها می کنند.

سوره الأنبياء (۲۱): آیه ۲۲

می فرماید اگر جهان دو خدا داشته باشد، عالم فاسد می شود! حالا اگر هزار خدا داشته باشد چه می شود!؟

خداوند می تواند توسط پیغمبرش کشته شود!!!

یا شما ببینید این آقای «سجودی» است، یکی دیگر از کارشناسان شبکه شیطانی «کلمه»؛ که می گوید:

« خداوند می تواند به پیغمبرش بگوید که تفنگ بردار و مرا بکش!!!»

این توحید وهابیت است! وهابیتی که دیگر مسلمانها را مجبور می کنند که به این توحید معتقد باشند. و غیر از این را، شرک و کفر می خوانند. توحیدی که به خاطر جدائی از اهل بیت، هزاران نسبت ناروا به خداوند عالم می دهد. لذا امام باقر(سلام الله علیه) فرمود:

«بِنَا عِبْدَ اللَّهِ وَ بِنَا عُرْفَ اللَّهِ وَ بِنَا وَحْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى»

به واسطه ما خداوند عبادت می شود، و به واسطه ما خداوند شناخته می شود، و به واسطه ما توحید خداوند متعال تحقق پیدا می کند.

کافی، ج ۱، ص ۱۴۵، باب النوادر، ح ۱۰

و همچنین در زیارت «جامعه کبیره» می خوانیم:

«مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بَدَأَ بِكُمْ»

هر کس قصد رسیدن به خدا را داشته باشد، باید از شما شروع بکند.

کافی، ج ۴، ص ۵۷۶، باب زیارت قبر ابی عبدالله الحسین، ح ۲

لذا اینکه من فقط معتقد باشم که دوازده امام جانشینان پیغمبر هستند، کافی نیست؛ این پله اول است. ما نود و نه پله دیگر را نیز باید برویم.

خداوندی که سوار بر الآغ می شود!!!

وهابی ها، به جهت جدایی از اهل بیت است که این اراجیف را نسبت به خداوند می بافند! البته از این گونه سخنان، فراوان دارند. مثلاً می گویند که خداوند سوار الآغ می شود، و دو سوم از شب که گذشت، از عرش به آسمان می

آید!

«ابن عساكر» می نویسد:

«إنه ينزل بذاته و يتردد على حمار»

خدا از آسمان به زمین می آید و سوار یک الاغ می شود.

تبیین کذب المفتری ابن عساكر ج ۱ ص ۳۱۱

مرحوم «شیخ مفید» می گوید ما زمانیکه در بغداد بودیم، بعضی از علمای حنبلی، بالای پشت بام خانه خودشان، گاه و یونجه می ریختند که اگر خدا آمد، الاغ خدا بیاید و از گاه و یونجه اینها بخورد!! شاید به سبب نزول الاغ خدا بر روی پشت بام اینها، برکت بر این خانه نازل بشود!!

خداوند جوانی موفرری است!!!

یا مثلاً «ابن تیمیه» می گوید که خداوند جوانی است موهای سرش فرفری، و صورتش هم هنوز مو در نیاورده است:

«قال رسول الله (صلى الله عليه وسلم) رأيت ربي في صورة شاب أمرد له وفرة جعد قطط في روضة خضراء»

ابن عباس میگوید: پیامبر فرمود: پروردگرم را به صورت یک جوان دیدم که هنوز مو در صورت نداشت. و موی سرش هم مجعد و فرفری بود.

بیان تلبیس الجهمیه، ابن تیمیه، ج ۷ ص ۲۹۰

جالب است که نقل شده است شبی یکی از این علمای بغداد، به پشت بام خانه خودش می رود، به یکباره یک پسر بچه ده، دوازده ساله نوارنی را پشت بام خانه اش می بیند؛ بلافاصله به دنبال این بچه می دود تا او را بگیرد. این بچه هم از ترس اینکه این می خواهد بلائی سرش بیاورد، فرار می کند و می افتد پایش می شکند. اینها را به محکمه می برند و به او می گویند که شیخ! تو خجالت نکشیدی دنبال این پسر بچه افتادی!؟

شیخ گفت: من دیدم این پسر بچه، هم مو فرفری است و هم اینکه موی صورتش در نیامده، گفتم حتماً خداست که آمده بالای پشت بام ما! لذا رفتم خدا را بگیرم و ببوسم!!

ما از اینگونه حرفهای نادرست و خرافات اعتقادی اینها، و نیز فتاوای شیعه اینها، حدود پانصد مورد با سند، ثبت کرده ایم. و اینگونه اعمال و رفتار هم، نتیجه دور شدن اینها از اهل بیت است. از زمان «ابوحنیفه» گرفته تا «ابن تیمیه» و اتباع ابن تیمیه. ما پانصد مورد از فتاوای شیعه و غیر اسلامی اینها را با سند، ثبت کردیم.

لذا ما از دوستان تقاضا داریم که روی مسائل اعتقادی خوب کار بکنند و مبانی اعتقادی خودشان را قوی بکنند. در اینصورت ما هم از وجود شما، هم در حوزه پاسخگوئی به شبهات در مؤسسه حضرت ولیعصر(عج) استفاده می کنیم، و هم در «شبکه ولایت»، از وجود شما بهره خواهیم برد.

برکتی از شبکه جهانی ولایت

این پیامک یک بیننده سنی شبکه ولایت را، قبلاً هم عرض کرده بودم خدمت شما، که به این صورت به شبکه، پیامک فرستاده بود:

«سلام علیکم! بنده رشیدی هستم از سنج، ماموستای اهل سنت، که بارها با همین شماره از سر لجاجت زنگ زدم و مناقشه کردم. الحمدلله که امشب هفتم مهر است ساعت ۱۱:۳۰ مشغول شنیدن صحبت‌های متین آقای «خورشیدی» بودم - آقای خورشیدی از دوستان کلاس ما هستند- در مورد حدیث «أنت خلیفتی من بعدی» از کتاب «السنة ابن ابی عاصم». و پاسخ ناموجه شبکه «وصال حق» که به نحوی اقرار به صحت سند بود را پذیرفتم و به حقانیت جانشینی حضرت علی ایمان قطعی آوردم.»

شما حساب کنید، اگر همین یک مورد، مورد قبول نبی مکرم، و صدیقه طاهره باشد، دنیا و آخرت شما، آباء و اجداد شما و همچنین فرزندان و نسل شما، آباد است.

این آقای «رشیدی»، که اذعان به حقانیت مذهب شیعه می کند، از علمای طراز اول کردستان است. وقتی یک عالم سنی، توسط صحبت‌های یک طلبه جوان، که در همین درس‌های اعتقادی حضور داشته؛ منقلب می شود، کار کمی نیست.

ما نزدیک به پنجاه نفر از علمای بزرگ اهل سنت، از استانهای مختلف داریم، که به برکت همین «شبکه ولایت»، شیعه شدند. و الآن مبلغ مذهب شیعه در منطقه خودشان هستند. در برخی از مناطق استان سیستان و بلوچستان، آمار مستبصرین ما، از مرز ۴۰۰ نفر تجاوز کرده است. در حالی در ۱۵ سال، ۲۰ سال گذشته، ما یک نفر شیعه هم، در آن مناطق نداشتیم. البته این ۴۰۰ نفر، مستبصرینی هستند که استبصار خودشان را علنی کردند، و گر نه، کسان زیادی داریم که مستبصر شده اند ولی از ترس جان و مال و ناموس، نمی توانند شیعه شدنشان را اعلام بکنند.

امروز، عصر کتاب و جزوه، دیگر منقرض شد!

لذا دوستان تلاش بکنند و خودشان را آماده بکنند برای دفاع از مذهب و مکتب اهل بیت. البته این نکته را هم توجه داشته باشید که امروز، در عصر رسانه و اینترنت و...؛ بسنده کردن به کتاب و جزوه و کلاسور، معنی ندارد. اساساً زمان استفاده از اینها منقرض شد و تمام شد. امروز یک طلبه اگر بخواهد اساسی کار بکند، بدون کامپیوتر، و داشتن این نرم افزارهای کامپیوتری، به درد امروز نمی خورد.

همین نرم افزار «مکتبه اهل بیت»، ۲۵۰ هزار جلد کتاب در خودش جای داده است. وقتی یک روایتی را به نرم افزار می دهید، در عرض دو ثانیه، سه ثانیه، این ۲۵۰ هزار جلد کتاب را می گردد و آدرس روایت خواسته شده را به شما نشان می دهد. یعنی اگر شما ۵۰ هزار نیرو داشته باشید، ۵۰ هزار استاد در اختیار داشته باشید، در عرض شش ماه نمی توانند، کاری را که این نرم افزار در عرض دو ثانیه انجام می دهد، را انجام بدهند. لذا امروزه، داشتن این امکانات نرم افزاری برای شما عزیزان، از نان شب ضروری تر است.

من امروز بعد از نماز صبح بود که داشتم شبکه «وصال» که یکی از هتاک ترین شبکه های وهابی است را نگاه می کردم، البته شبکه «صفا» هم مثل این شبکه، هتاک است. هر چند امروزه دیگر فحش، در میان خود وهابی ها هم مشتری ندارد. این دو شبکه در برخی از برنامه های خود، افراد تأثیرگذاری مثل «عبدالرحمن دمشقیه» و یا «عثمان الخمیس» که جزء «عمرو بن عبدود» اینها محسوب می شود را، می آورند و برایشان برنامه می گذارند. در این برنامه، داشت کتاب «المراجعات» مرحوم «شرف الدین» را نقد می کرد. در عرض نیم ساعت، تعداد بیست روایت

را، که مرحوم شرف الدین از کتابهای شیعه بر امامت ائمه استدلال کرده بود را، رد کرد گذاشت کنار! البته خیلی از حرفهای او، بی خود و بی اساس بود؛ ولی با این همه، برخی شبهاتی را که مطرح می کند، نیاز به جواب دارد.

این شبهات را بچه شیعه های ما می شنوند، در شبکه های وهابی فارسی زبان، این مطالب شبکه وصال و صفا، ترجمه به فارسی می شود. لذا نیاز است که ما این شبهات را جواب بدهیم. روی همین جهت، ما در همین کلاس، برخی شبهات را خدمت دوستان مطرح می کنیم، تا شما بروید کار بکنید و جواب بدهید. و ما نیز ان شاءالله در همین راستا، هدایایی را تقدیم دوستان خواهیم نمود.

دوستان عزیز توجه داشته باشند که، کار کردن در مسیر دفاع از ولایت و امامت ائمه (علیهم السلام)؛ هم عشق می خواهد و هم کار و تلاش! شما ببینید بزرگانی مثل علامه امینی، علامه میرحامد حسین، علامه شرف الدین، و... که در این مسیر استاد و متخصص شدند؛ نه دوره های تخصصی دیدند، و نه امکاناتی در اختیار داشتند، بلکه روی عشقی که به ولایت داشتند، تلاش کردند و زحمت کشیدند. و نتیجه این زحماتشان هم، اسم جاویدانی است که از این بزرگان به جای مانده است.

امثال شیخ مفید و علامه حلی و... استاد آنچنانی بالاسرشان نبود، دوره های تخصصی و فوق تخصصی هم نگذرانند، بلکه روی عشق و علاقه ای که به اهل بیت داشتند، تلاش کردند و در این مسیر موفق هم شدند.

تبیین فصل اول جوابیه به شیخ الأزهر

دیروز عرض کردیم که ما نسبت به صحبت های ماه رمضان آقای دکتر «طیب» جوابیه خوب و کاملی را در نه فصل، در دست آماده داریم. در فصل اول، ما به منهج و روش آقای دکتر «طیب» در این یک ماه، ایراد و اشکال اساسی وارد کردیم. ایشان در تمام ۲۹ برنامه ای که در طول ماه مبارک رمضان داشت، آن اصول اولیه استدلال و احتجاج را، ایشان رعایت نکردند.

یعنی اشکالات اولیه ما به سخنان ایشان، ایرادات منهجی و روشی است. روش استدلال، و روش نقد عقیده مخالف، یک اصولی دارد و این اصول باید رعایت بشود. شما ببینید که آقای «ابن حزم آندلسی»، که از علمای بزرگ اهل

سنت است و همه مذاهب هم او را قبول دارد! شافعی ها، حنبلی ها، حنفی ها، مالکی ها، لامذهب ها، بی دین ها!... همه او را قبول دارند، حتی «ابن تیمیه» نیز او را قبول دارد، و در «منهاج السنه»، به حرفهای «ابن حزم» استناد می کند. با اینکه ایشان نه شافعی مذهب است، نه مالکی مذهب است، نه حنبلی، و نه حنفی مذهب است، بلکه ایشان ظاهری مذهب است! و یک مذهب مستقلی دارد. «ابن حزم» می گوید:

«لَا مَعْنَى لاحتجاجنا عَلَيْهِم برواياتنا فهم لَا يصدقونَا وَلَا مَعْنَى لاحتجاجهم علينا بروياتهم فنحن لَا نصدقها وَإِنَّمَا يَجِب أَن يَحْتَجَّ الخُصُومُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ بِمَا يَصَدَّقُهُ الَّذِي تُقَامُ عَلَيْهِ الْحُجَّةُ بِهِ»

معنا ندارد که ما با روایات خودمان بر شیعه احتجاج کنیم. زیرا ایشان نخواهند پذیرفت. و همچنین معنا ندارد که شیعه با روایات خودشان بر ما احتجاج کنند، زیرا ما نمی پذیریم. همانا لازم است که دو طرف مقابل هم، با ادله ای که طرف مقابلش قبول دارد، احتجاج بکند.

الفصل في الملل و الأهواء و النحل، ابن حزم آندلسی، ج ۴، ص ۷۸

یعنی در حقیقت معنا ندارد که اهل سنت بیاید و به کتاب «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» استدلال کند بر بطلان مذهب شیعه! زیرا شیعه، این دو کتاب را اصلاً قبول ندارد. «مسند احمد» و... را قبول ندارد. از طرفی هم معنا ندارد که شیعه بیاید و برای بطلان مذهب اهل سنت، به کتاب «کافی» و «تهذیب» خود، استدلال کند. زیرا اهل سنت، این دو کتاب را اصلاً قبول ندارند.

بنابراین اولین روش و اولین شرط احتجاج، استدلال به کتب مورد قبول طرف مقابل است. یعنی حین استدلال، باید حجت در نزد طرف مقابل را مطرح کرد. در بحث با یک سنی مذهب، باید به کتابهای اهل سنت احتجاج کرد. در بحث با یک مسیحی، به کتابهای مسیحی ها باید استدلال کرد.

لذا اشکال اساسی ما به بحث های دکتر «طیب»، این است که ایشان در طول این برنامه یک ماه رمضان، این روش و این منهج را، رعایت نکردند. و ما از ایشان، به عنوان شیخ الأزهر، و بالاترین مقام دانشگاه الأزهر، اصلاً توقع نداشتیم.

ایشان خودش می گوید که من به عنوان یک وظیفه شرعی، و ادای یک واجب دینی، این برنامه را برگزار کردم تا عقاید شیعه را نقد بکنم. طبیعی است که وقتی یک نفر به عنوان واجب دینی وارد بحث می شود، باید شرط اول و اساسی یک بحث علمی، که رعایت اصول و روش احتجاج است را رعایت بکنند! ولی متأسفانه ایشان در این برنامه یک ماهه خودشان، به این اصول و روشها پایبند نبودند و عمل نکردند.

والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه هفدهم ۹۴/۰۸ /۱۶

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۸)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاه على رسول الله و على آله آل الله لا سيما على مولانا بقيه الله و اللعن الدائم على اعداءهم اعداء الله الى يوم لقاء الله.

بحث ما در رابطه با شبهاتی بود که اهل سنت، و عمدتاً وهابی ها در مورد مسئله «تقیه» بر شیعه وارد کرده بودند. در جلسات گذشته مواردی از این شبهات را مطرح کردیم و جواب اجمالی نیز به آنها دادیم و قرار شد که ان شاءالله جواب تفصیلی را بعداً خدمت شما تقدیم کنیم.

جعل تقیه از ناحیه شیعیان، برای حل تعارض روایات!

یکی دیگر از شبهاتی که آقایان وهابی ها در مورد تقیه دارند، این است که می گویند شیعیان به منظور حل تعارض موجود در روایات خود، «تقیه» را جعل کرده اند. شیعیان دیدند، روایاتی از ائمه به آنها رسیده است که با همدیگر تعارض دارند، لذا برای توجیه و حل این تعارضات، «تقیه» را وضع کردند.

برخی از این وهابی ها می گویند:

«شیعیان سؤالاتی را از ائمه خود می پرسیدند و جواب ائمه را هم یادداشت می کردند. سپس بعد از مدت‌ها، شخص دیگری، همان سؤالات را از ائمه می پرسید و چون ائمه یادشان نبود که قبلاً چه جوابی داده اند، جوابی که می دادند با جوابهای قبلی متعارض بود؛ لذا از ائمه می پرسیدند که ما قبلاً این سؤالات را از شما پرسیده بودیم، ولی جواب دیگری داده بودید؛ ائمه می گفتند که ما تقیه گفته بودیم.»

جناية التأويل الفاسد، محمد احمد لوح، ص ۳۱۲، ۳۱۳

این تعابیر، تعابیری است که یک انسان عاقل نسبت به دشمن خود اینچنین تعابیری را به کار نمی برد! تعابیر و شبهات بی اساس اینچنینی را بیان نمی کند!

ما به این آقایان عرض می کنیم که اگر واقعاً این تعارض روایات ائمه شیعه، در اثر فراموشی و... بوده است، و این ملاک قضاوت شما قرار گرفته است؛ باید بگوئیم که این اشکال بر نبی مکرم نیز وارد است!! زیرا خود شما، از نبی مکرم نیز روایات متعارض زیادی نقل کرده اید! آیا در حل تعارضات روایات نبوی نیز، اینچنین سخن می گوئید؟

ان شاءالله اگر روزی فرصت شد، من روش حل روایات متعارض را، هم از دیدگاه شیعه و هم از دیدگاه اهل سنت، بیان خواهم کرد. اهل سنت، حدود ده، دوازده روایت از پیغمبر نقل کرده اند که فرموده است اگر کسی روایتی را از من نقل کرد، آن را به قرآن عرضه کنید، اگر مطابق قرآن بود، آن روایت را من گفته ام ولی اگر مخالف قرآن بود، آن روایت از من نیست:

«إِذَا رُويَ عَنِّي حَدِيثٌ فَأَعْرِضُوهُ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ فَإِنْ وَافَقَهُ فَاقْبَلُوهُ وَإِلَّا دَرُوهُ»

اگر روایتی از قول من نقل شد، آن را بر قرآن عرضه کنید. پس اگر موافق قرآن بود آن روایت را قبول کنید و اگر مخالف بود، آن را ترک کنید.

تفسیر الکبیر فخر رازی، ج ۱۱، ص ۱۲۹؛ أصول سرخسی، ج ۱، ص ۳۶۵

اساس تقیه شیعیان، روایات «جعفر صادق» است!

«محمد احمد لوح» که از وهابیون سرشناس معاصر است، کتابی دارد به نام «جناية التأويل الفاسد» که وهابی ها روی این کتاب خیلی مانور می دهند. ایشان در آن کتاب، در مورد «تقیه» می نویسند:

«يبدوا ان سبب اتخاذ التقيّة من المبادئ الاساسية عند الرافضة و الباطنية يعود إلى الروايات الملققة المعزوة إلى جعفر الصادق - و هو امام مشترك بينهم - يانه قال: التقيّة ديني و دين آبائي و من لا تقيّة له لا دين له.»

اساس اینکه شیعیان، تقیه را از مبادی اساسی مذهب خود شمرده اند، بر می گردد به روایات جمع شده و نسبت داده شده به جعفر صادق - که امام مشترک شیعیان و باطنیه است - به اینکه او گفته است: تقیه دین من، و دین پدران من است. و هر کس که تقیه ندارد دین ندارد.

جناية التأويل الفاسد، ص ۳۹۵

«شهرستانی» نیز در این زمینه می نویسند:

«قال سليمان بن جرير: انّ أئمة الرافضة قد وضعوا مقالاتين لشيعتهم، لا يظهر أحد قط عليهم، احدهما بالقول بالبذاء، والثانية التقيّة، فكل ما أرادوا تكلموا به، فاذا قيل لهم في ذلك انه ليس بحق، و ظهر لهم البطلان، قالوا: انما قلناه تقيّة و فعلناه تقيّة.»

سليمان بن جرير گفته است: امامان شیعه، دو گفتار را برای شیعیان تدوین نموده اند که هرگز بر شیعیان آشکار نمی شود. یکی از آنها قائل شده به بداء است و دیگری هم تقیه است. شیعیان هر گاه سخن می گویند، و ثابت می شود که آن سخن حقیقت نداشته و بطلان آن نیز بر ایشان آشکار می شود، می گویند ما آن را از روی تقیه گفتیم! و یا اگر کاری را انجام بدهند که با عقاید خودشان ن سازد، می گویند از روی تقیه انجام دادیم!

الملل والنحل شهرستاني، ج ۱، ص ۱۶۰

«احسان الهی ظهیر» یکی از وهابی های سرشناس پاکستان بود که ده، دوازده جلد کتاب علیه شیعه نوشته و در آخر هم ترور شد. علامه امینی در کتاب «الغدیر» در جلد هفتم، بعضی از مقالات فاسد این آقا را مفصل جواب داده است.

احسان الهی ظهیر در مورد مسئله تقیه می نویسد:

«من أمثلة الروایات المتناقضة التي اضطرت الشيعة إلى القول بالتقية ما روى الكشي بسنده عن شعيب بن يعقوب قال: سألت أبا الحسن عليه السلام عن رجل تزوج امرأة و لها زوج و لم يعلم؟ قال: ترجم المرأة و ليس على الرجل شيء إذا لم يعلم، فذكرت ذلك لأبي بصير المرادي قال (يعني أبا بصير): قال لي والله جعفر ترجم المرأة و يجلد الحد، قال: فضرب بيده على صدره يحكها: أظن صاحبنا ما تكامل علمه.

روایات متناقضی که شیعه را وادار کرده است به قائل شده به تقیه، روایتی است از کشی که به سند خود از شعيب بن يعقوب نقل کرده است که گفته: از امام کاظم سؤال کردم در مورد مردی که با زنی ازدواج کرده، در حالی که او شوهر داشته است ولی او نمی دانست. حکمش چیست؟ امام گفت: زن سنگسار می شود ولی بر مرد چون نمی دانست، چیزی نیست. شعيب می گوید: من این نظر امام را به ابوبصير مرادی نقل کردم. او گفت: به خدا قسم که امام صادق به من گفت زن سنگسار می شود و مرد حد می خورد. ابوبصير از شدت ناراحتی دست بر سینه خود زد و گفت: گمان می کنم که علم امام کاظم هنوز کامل نشده است!

الشيعة و السنة، ص ۱۵۲ - ۱۵۳

روایتی که «احسان الهی ظهیر» به آن اشاره می کند در «رجال کشی» است، در جلد اول، صفحه ۴۰۲.

دوستان توجه داشته باشند که همانگونه که علامه حلی، شیخ مفید، سید مرتضی، علامه امینی، میرحامد حسین، و علمای معاصر کنونی هم که در حوزه ولایت کار می کنند، مبنای کاری این بزرگان این بود که می رفتند کتابهای اهل سنت را مطالعه می کردند و بر حقایق مذهب شیعه و یا بطلان عقیده اهل سنت، به آن کتابها استناد می کردند.

الآن، علمای اهل سنت نیز، از این روش استفاده می کنند. می آیند کتب شیعیان را به دقت مطالعه می کنند، و هر جا روایتی را می بینند که می توانند با آن روایت، شیعه را زیر سؤال ببرند، بر ضد شیعه از آنها استفاده می کنند. این روش، امروز در رسانه های وهابی، به شدت مورد استقبال است و تقریباً مد شده است. شما اگر شبکه «وصال» یا «صفا» را ببینید، خواهید دید که یک کارشناسی که تربیت شده حوزه علمیه دارالعلوم مکی زاهدان هم است، می آید و بحارالأنوار و کافی و تهذیب را می آورد و بعضی از روایاتی را که تصور می کند منافات با عقیده شیعه است را مطرح می کند و روی آن مانور می دهد. یکی از این روایات، همین روایت «رجال کشی» است که «احسان الهی ظهیر» آن را مطرح کرده است.

جواب ادعای «احسان الهی ظهیر»

در جواب این مسئله، ما چند نکته را عرض می کنیم:

نکته اول: ضعف روایت!

مرحوم آقای خوئی در «معجم الرجال»، می گوید که این روایت ضعیف است.

« أقول: الرواية ضعيفة فإن علي بن محمد لم يوثق و محمد بن أحمد مجهول و محمد بن الحسن الذي يروي عن صفوان لم يوثق. »

نظر من این است که این روایت ضعیف است. همانا علی بن محمد توثیق نشده است، محمد بن احمد مجهول است و محمد بن حسن که از صفوان روایت نقل کرده است توثیق نشده است.

معجم الرجال، ج ۱۴، ص ۱۴۹

این روایت ضعیف است و روایت ضعیف هم حجت نیست. اساساً احتجاج به روایت ضعیف بر علیه شیعه، احتجاجی است نادرست. زیرا مبنای احتجاج بر ضد مخالف، این است که انسان به روایتی احتجاج کند، که عند الخصم حجت باشد. اصلاً احتجاج یعنی «اقامة الحجّة على الخصم بما هو حجة عنده»؛ یعنی اینکه برای طرف مخالف خودت دلیلی

را اقامه بکنی که او قبول داشته باشد. وقتی شما می آیی روایتی را نقل می کنی که حجت نیست، احتجاج شما ناتمام است.

نکته دوم: شخصیت ضعیف «ابوبصیر»!

این ابوبصیری هم که در سند روایت است، همان ابوبصیر نابینا بوده که «علی بن ابی حمزه بطائنی» هم عصا کش او بوده است. ابوبصیر، مورد انتقاد شدید برخی از علمای ما قرار گرفته است. که به چند نمونه اشاره می کنیم:

الف) مرحوم آقای «تستری» در «قاموس الرجال» در مذمت «ابوبصیر» نقل می کند:

«حَمَادُ بْنُ عَثْمَانَ، قَالَ: خَرَجْتُ أَنَا وَابْنُ أَبِي يَعْفُورٍ وَآخَرُ إِلَى الْحَيْرَةِ أَوْ إِلَى بَعْضِ الْمَوَاضِعِ فَتَذَاكِرْنَا الدُّنْيَا، فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ الْمُرَادِيُّ: أَمَا إِنَّ صَاحِبَكُمْ لَوْ ظَفِرَ بِهَا لَأَسْتَأْتَرَ بِهَا، قَالَ، فَأَعْفَى فَجَاءَ كَلْبٌ يُرِيدُ أَنْ يَشَعَرَ عَلَيْهِ فَذَهَبَتْ لِأَطْرُدَهُ، فَقَالَ لِي ابْنُ أَبِي يَعْفُورٍ دَعُهُ قَالَ، فَجَاءَ حَتَّى شَعَرَ فِي أُذُنِهِ»

حماد بن عثمان می گوید: من به همراه ابن ابی یعفر و یک نفر دیگر رفته بودیم به سمت حیره، و بعضی جاهای دیگر؛ در مورد دنیا با یکدیگر صحبت می کردیم. ابوبصیر مرادی گفت: صاحب شما امام صادق، اگر به دنیا مسلط بشود، با دست و پا آن را در آغوش می کشد. حماد می گوید: مدتی گذشت، یک سگی آمد و پایش را بلند کرد و خواست که به روی ابوبصیر ادرار کند، من رفتم تا سگ را دور کنم، ابن ابی یعفر به من گفت: رهایش کن. من نیز سگ را رها کردم تا اینکه آمد و در گوش ابوبصیر ادرار کرد!!

قاموس الرجال، ج ۱۲، ص ۲۶؛ رجال الکشی - إختيار معرفة الرجال، ص ۱۷۲، ح ۲۹۴

ب) روایت دیگر باز از «حماد بن عثمان» است که می گوید:

«جَلَسَ أَبُو بَصِيرٍ عَلَى بَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ لِيَطْلُبَ الْإِذْنَ، فَلَمْ يُؤَدِّنْ لَهُ، فَقَالَ لَوْ كَانَ مَعَنَا طَبَقٌ لِأَذِّنَ، قَالَ، فَجَاءَ كَلْبٌ فَشَعَرَ فِي وَجْهِ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ أَفُّ أَفُّ مَا هَذَا قَالَ جَلِيسُهُ: هَذَا كَلْبٌ شَعَرَ فِي وَجْهِكَ.»

ابوبصیر در کنار درب خانه امام صادق نشسته بود تا اذن ورود به خانه امام را بگیرد ولی به او اذن داده نمی شد. در این حال ابوبصیر گفت: اگر ما هم ظرفی به همراه داشتیم، به ما هم اذن می داد. حماد می گوید: در این لحظه یک سگی آمد و به صورت ابوبصیر ادرار کرد، ابوبصیر گفت: آه آه، این دیگر چه بود؟ فردی که کنار ابوبصیر نشسته بود گفت: این سگی بود که آمد و در صورت تو ادرار کرد!

قاموس الرجال، ج ۱۲، ص ۴۲۷؛ رجال الکشی - إختيار معرفة الرجال، ص ۱۷۳، ح ۲۹۷

ج) خود مرحوم «کشی»، در مورد «ابوبصیر» می گوید:

«أَبُو بَصِيرٍ كَانَ يُكْتَبُ أَبُو مُحَمَّدٍ وَ كَانَ مَكْفُوفًا، فَسَأَلْتُهُ هَلْ يُتَّهَمُ بِالْعُلُوِّ فَقَالَ أَمَّا الْعُلُوُّ: فَلَا، لَمْ يُتَّهَمْ وَ لَكِنْ كَانَ مِخْلَطًا.»

کنیه ابوبصیر، ابامحمد بود. و نابینا بود. از ابن فضال پرسیدم که آیا ابوبصیر متهم به غلو است؟ نه متهم به غلو نیست، ولی حق و باطل را به هم مخلوط می کند.

رجال الکشی - إختيار معرفة الرجال، ص ۱۷۳

د) علامه حلی هم در مورد ابوبصیر می نویسد:

«وعندي ان الطعن انما وقع على دينة لا على حديثه»

به نظر من طعن و ایراد، در دین ابوبصیر است، نه در حدیث او.

خلاصة الأقوال في معرفة الرجال، ص ۲۳۵

خب، یک شخصی که اینگونه است، و این روایت هم در مذمت او نقل شده است، معلوم است که آن معرفت لازم را نسبت به امام ندارد. لذا روایتش نمی تواند قابل اعتماد باشد.

مرحوم «شیخ طوسی» بعد از نقل روایت مرحوم «کشی»، که «احسان الهی ظهیر» به آن اشاره کرده بود و آن را

یک از علت‌های جعل تقیه از ناحیه شیعیان دانسته بود؛ در توضیح این حدیث می نویسد:

«لا تنافي بين ما رواه شعيب عن ابي الحسن عليه السلام و بين ما سمع ابوبصير عن ابي عبدالله عليه السلام لان الذي سال ابا الحسن عليه السلام يجوز أن يكون تزوج بالمرأة و هو لا يعلم ان لها زوجا فافتاه بان ليس عليه شيء، والذي سمع ابوبصير عن ابي عبدالله عليه السلام يكون فيمن تزوج بها و هو يعلم ان لها زوجا و دخل بها فأوجب عليه هو ايضا الحد لان هذا زنى، ولا تنافي بين الخبرين والفتيائين، وانما اشتبه الامر على ابي بصير فلم يميز بين احدي المسئلتين من الاخرى فظن ان بينهما تنافيا»

هیچ منافاتی بین آنچه شعیب از امام کاظم نقل کرده، و بین آنچه ابوبصیر از امام صادق نقل کرده نیست. زیرا در سؤالی که از امام کاظم شده، جایز است که مردی با زنی ازدواج کند، در حالی که نمی داند که زن شوهر دارد. لذا امام فرمود که بر مرد چیزی نیست! ولی آنچه که ابوبصیر، از امام صادق شنید در موردی است که مردی با زنی ازدواج کند، و با او نزدیکی هم بکند، در حالی که می داند او شوهر دارد. در اینجا مرد نیز باید حد بخورد زیرا این زناست. بنابراین هیچ منافاتی بین دو روایت و دو فتوا نیست. و فقط امر به ابوبصیر مشتبه شده است. و او نتوانسته بین دو مسئله تفکیک قائل بشود و لذا خیال کرده که آن دو با یکدیگر منافات دارند.

تهذیب الأحكام طوسی، ج ۷، ص ۴۸۷

این یک حکم ثابت است. و همه فقهای شیعه و سنی، به این فتوا داده اند. که اگر کسی با یک زنی ازدواج بکند، ولی نداند که او شوهر داشته، روایت پیامبر که فرمود:

«رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعُ الْخَطَا وَ النَّسْيَانُ وَ مَا أُكْرَهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ وَ مَا لَا يُطِيقُونَ وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَ الْخَسْدُ وَ الطَّيْرَةُ وَ التَّفَكُّرُ فِي الْوَسْوَسَةِ فِي الْخَلْقِ مَا لَمْ يَنْطِقْ بِشَفَقَةٍ وَ لَا لِسَانًا»

رسول خدا فرمود: از امت من، مؤاخذه بر نه چیز برداشته شده است: ۱- خطا (اگر از روی خطا انسان چیزی را انجام دهد مورد بازخواست قرار نمی گیرد) ۲- فراموشی ۳- آنچه بر انجام آن اجبار شود. ۴- آنچه را انسان نمی داند. ۵- آنچه بر آن توانائی ندارد ۶- آنچه از انجام آن ناچار است ۷- حسد ۸- فال بد زدن ۹- تفکر و سوسه آمیز در خلقت

و خلق؛ البته ما دامی که بر زبان نیاورد. (در این سه مورد اخیر، عذاب و عقاب از فکر آنها برداشته شده نه از عمل آنها.)

تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص ۵۰؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۶۹، باب ۵۶، ح ۲۰۷۶۹

شاملش می شود. و هیچ شک و شبهه ای در آن نیست. لذا مرحوم شیخ طوسی می گوید که بین این دو روایت هیچ منافاتی وجود ندارد. روایت ابوبصیر مخصوص آن جائی است که مردی که با آن زن ازدواج می کند، بداند که او شوهر دارد. قطعاً در اینجا مرد باید «حد» بخورد. روایت امام کاظم مربوط به آنجائی است که مرد، خبر ندارد که این زن شوهر داشته است. این مسئله برای «ابوبصیر» جا نیفتاده، و قاطی کرده است.

بنابراین احتجاج به یک روایت ضعیف برای کوبیدن مذهب شیعه، و یا به قول «ابوبصیر» که معرفت لازم را به امام خود ندارد؛ کاملاً بی اساس است. «ابوبصیر» یکی از یاران بی بصیر امام است. و اشکال بر خود اوست، نه بر امام و مذهب!

تفاوت بصیرت یاران امام صادق (سلام الله علیه)

شما ببینید، علی رغم اینکه ما روایات متعددی در منابع شیعه و سنی، از نبی مکرم و دیگر ائمه، مبنی بر دوازده نفر بودن امامان و جانشینان پیامبر داریم، و اسامی این بزرگواران نیز در این روایات ذکر شده است، وقتی امام صادق (سلام الله علیه) به شهادت می رسد، برخی بزرگان شیعه دچار حیرت شده بودند. و نمی دانستند که چه باید بکنند!

این افراد، یا معرفتشان نسبت به امام، مثل ابوبصیر، ضعیف بوده؛ و یا همه این روایات به اینها نرسیده بود و جایگاه امام برای اینها روشن نبوده است! این افراد بر خلاف یاران و اصحابی مثل «زراره» بودند. که وقتی خبر شهادت امام صادق به کوفه می رسد، «زراره» مشغول تدریس در مسجد کوفه است، سیصد، چهارصد نفر هم پای درسش نشسته اند. به او خبر می دهند که امام صادق به شهادت رسید. برگشت پرسید: امام چه کسی را وصی معرفی کرده است؟

گفتند: منصور دوانیقی وقتی که توسط «محمد بن سلیمان» (فرماندار مدینه) از درگذشت امام صادق آگاه شد، طی نامه ای به وی نوشت: اگر جعفر بن محمد شخصی را جانشین خود قرار داده، او را احضار کن و گردنش را بزن! فرماندار مدینه هم گزارش داده که امام صادق ضمن وصیتنامه رسمی خود، پنج نفر را به عنوان وصی خود برگزیده که عبارتند از: خلیفه وقت، منصور دوانیقی؛ محمد بن سلیمان (فرماندار مدینه و خود گزارش دهنده!); عبدالله بن جعفر بن محمد (برادر بزرگ امام کاظم); موسی بن جعفر؛ حمیده (همسر آن حضرت!)

«زراره» یک چیزی گفت، ولی خیلی ها نفهمیدند که چه گفت. راوی می گوید من رفتم و از زراره پرسیدم که معنی حرفی که زدی چه بود؟ گفت:

(اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ)

خداوند داناترست که رسالت خود را در کجا قرار بدهد.

سوره أنعام (۶): آیه ۱۲۴

گفت: آقا امام صادق با این وصیتی که کرده است، حق را برای حق شناسان روشن کرده است. زیرا همه می دانند که منصور دوانیقی، فاسق و فاجر و ظالم است؛ فرماندار مدینه هم که از عوامل اوست؛ زن هم که شایستگی مقام امامت را ندارد؛ پس بنابراین معلوم می شود که موسی به جعفر، جانشین امام صادق است. این برخورد فردی مثل «زراره» است با جریان شهادت امام صادق و عدم حیرت و گمراهی او در این زمینه.

داستان جالب سرگردانی هشام، بعد از شهادت امام صادق

ولی از آن طرف ما می بینیم که اصحابی مثل «هشام» و «مؤمن الطاق» بعد از شهادت امام صادق (سلام الله علیه)، در کوچه های مدینه متحیر می شوند:

«عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: كُنَّا بِالْمَدِينَةِ بَعْدَ وَفَاةِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَنَا وَصَاحِبُ الطَّاقِ وَ النَّاسُ مُجْتَمِعُونَ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ أَنَّهُ صَاحِبُ الْأَمْرِ بَعْدَ أَبِيهِ فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ أَنَا وَ صَاحِبُ الطَّاقِ وَ النَّاسُ عِنْدَهُ وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ رَوَوْا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ الْأَمْرَ فِي الْكَبِيرِ مَا لَمْ تَكُنْ بِهِ عَاهَةً فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ نَسْأَلُهُ عَمَّا كُنَّا نَسْأَلُ عَنْهُ أَبَاهُ...»

هشام می گوید که بعد از شهادت امام صادق، من به همراه عده ای مثل مؤمن الطاق، در مدینه بودیم. دیدیم که مردم دور «عبدالله بن جعفر» جمع شده اند و او را امام بعد از پدرش می خوانند. و می گویند که امام صادق فرموده است که امامت به فرزند بزرگتر می رسد! ما بر عبدالله بن جعفر وارد شدیم و سؤالاتی که قبلاً از امام صادق پرسیده بودیم را از او پرسیدیم.

قَالَ فَخَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ ضَلَالًا لَا نَدْرِي إِلَىٰ أَيْنَ نَتَوَجَّهُ أَنَا وَ أَبُو جَعْفَرٍ الْأَخْوَلُ فَفَعَدْنَا فِي بَعْضِ أَرْقَةِ الْمَدِينَةِ بَاكِينَ حَيَارَىٰ لَا نَدْرِي إِلَىٰ أَيْنَ نَتَوَجَّهُ وَ لَا مَنْ نَقْصِدُ وَ نَقُولُ إِلَىٰ الْمُرْجِئَةِ إِلَىٰ الْقَدْرِيَّةِ إِلَىٰ الرَّيْدِيَّةِ إِلَىٰ الْمُعْتَزَلَةِ إِلَىٰ الْخَوَارِجِ

هشام می گوید: وقتی من و مؤمن الطاق جواب سؤالاتمان را از عبدالله بن جعفر نگرفتیم، متحیرانه از نزد او خارج شدیم. و نمی دانستیم که به سوی چه کسی باید برویم. در حالی که گریه می کردیم، در گوشه ای از یکی از کوچه های مدینه متحیرانه نشستیم. نمی دانستیم که باید به سوی چه کسی برویم! به سوی مرجئه برویم؟! به سمت زیدیه برویم؟! یا به سمت معتزله و خوارج برویم!؟

إِذْ رَأَيْتُ رَجُلًا شَيْخًا لَا أَعْرِفُهُ يَوْمِي إِلَىٰ بِيَدِهِ فَخِفْتُ أَنْ يَكُونَ عَيْنًا مِنْ عِيُونِ أَبِي جَعْفَرٍ الْمَنْصُورِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ كَانَ لَهُ بِالْمَدِينَةِ جَوَاسِيسُ يَنْظُرُونَ إِلَىٰ مَنْ اتَّفَقَتْ شِيعَةُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ فَيَضْرِبُونَ عُنُقَهُ فَخِفْتُ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ

در این هنگام، پیرمردی که او را نمی شناختیم، به سمت ما آمد و با دستش به سمت من اشاره کرد! من ترسیدم که او جاسوس منصور دوانیقی باشد! زیرا منصور در مدینه جاسوسانی داشت که دنبال این بودند که ببینند پیروان امام صادق، اطراف چه کسی جمع می شوند تا او را بگیرند و گردنش را بزنند! لذا من ترسیدم که او از این جاسوسان باشد.

فَقُلْتُ لِلْأَخْوَلِ تَنَحَّ فَإِنِّي خَائِفٌ عَلَىٰ نَفْسِي وَ عَلَيْكَ وَ إِنَّمَا يُرِيدُنِي لَا يُرِيدُكَ فَتَنَحَّ عَنِّي لَا تَهْلِكْ وَ تُعِينِ عَلَىٰ نَفْسِكَ فَتَنَحَّىٰ غَيْرَ بَعِيدٍ وَ تَبِعْتُ الشَّيْخَ وَ ذَلِكَ أَنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي لَا أَقْدِرُ عَلَىٰ التَّخَلُّصِ مِنْهُ فَمَا زِلْتُ أَتَّبَعُهُ وَ قَدْ عَزَمْتُ عَلَىٰ الْمَوْتِ حَتَّىٰ وَرَدَ بِي عَلَىٰ بَابِ أَبِي الْحَسَنِ ثُمَّ خَلَانِي وَ مَضَىٰ

من به مؤمن الطاق گفتم از من دور شو، من از جان خودم و جان تو می ترسم. او مرا می خواهد، با تو کاری ندارد. از من دور شو و خود را نجات بده! مؤمن الطاق از من دور شد و من به دنبال پیرمرد به راه افتادم. چون می دانستم که راه نجات ندارم، هر جا می رفت، به دنبال او می رفتم و خودم را برای مرگ آماده کرده بودم. تا اینکه مرا به درب خانه امام کاظم رساند، از من جدا شد و رفت.

«فَإِذَا خَادِمٌ بِالْبَابِ فَقَالَ لِي ادْخُلْ رَحِمَكَ اللَّهُ فَدَخَلْتُ فَإِذَا أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى فَقَالَ لِي ابْتِدَاءً مِنْهُ لَا إِلَيَّ الْمُرْجِئَةُ وَلَا إِلَيَّ الْقَدْرِيَّةُ وَلَا إِلَيَّ الرَّيْدِيَّةُ وَلَا إِلَيَّ الْمُعْتَزَلِيَّةُ وَلَا إِلَيَّ الْخَوَارِجُ إِلَيَّ إِلَيَّ

در این هنگام خادم امام به درب خانه آمد و به من گفت: خدا تو را رحمت کند، داخل شو! من داخل خانه شدم و تا امام کاظم را دیدم، بلافاصله به من فرمود: نه به سمت مرجئه، و نه به سمت معتزله، و نه به سمت خوارج، بلکه به سمت من بیا، به سمت من!

فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَضَى أَبُوكَ فَمَنْ لَنَا مِنْ بَعْدِهِ فَقَالَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيكَ هَذَاكَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنْ عَبْدَ اللَّهِ يَزْعُمُ أَنَّهُ مِنْ بَعْدِ أَبِيهِ قَالَ يُرِيدُ عَبْدُ اللَّهِ أَنْ لَا يُعْبَدَ اللَّهُ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَمَنْ لَنَا مِنْ بَعْدِهِ قَالَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيكَ هَذَاكَ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَنْتَ هُوَ قَالَ لَا مَا أَقُولُ ذَلِكَ قَالَ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي لَمْ أَصِبْ طَرِيقَ الْمَسْأَلَةِ ثُمَّ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ عَلَيْكَ إِمَامٌ قَالَ لَا»

به امام گفتم: فدایت شوم! پدرتان از دنیا رفت، بعد ایشان، امام ما کیست؟ فرمود: اگر خداوند بخواهد تو را هدایت کند، هدایت می کند. گفتم: فدایت شوم! همانا عبدالله گمان می کند که بعد از پدرش، او امام است! فرمود: عبدالله می خواهد که خداوند عبادت نشود! گفتم: پس امام ما کیست؟ فرمود: اگر خداوند بخواهد تو را هدایت کند، هدایت می کند. گفتم: آیا شما همان امام هستید؟ فرمود: من این را نمی گویم. با خودم گفتم من با این جواب امام، به جواب مسئله نرسیدم. لذا گفتم: فدایت شوم! آیا شما هم امام دارید؟ فرمود: نه! (با این جواب امام فهمیدم که امام بعد از امام صادق، خود ایشان است.)

الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۳۵۱، بَابُ مَا يُفْضَلُ بِهِ بَيِّنَ دَعْوَى الْمُجَوِّدِ وَ الْمُبْطِلِ فِي أَمْرِ الْإِمَامَةِ، ح ۷

لذا همه روایت، در حد بالایی نبودند که جایگاه اهل بیت را خوب بشناسند. یکی مثل «زراره»، امام شناس است و با یک اشاره، همه چیز را می‌فهمد. یکی مثل «هشام» و «مؤمن الطاق» است که اینچنین بعد از شهادت امام صادق متحیر می‌شوند؛ و یکی هم مثل «ابوبصیر» است که بین دو روایت نمی‌تواند تشخیص بدهد. و این هم دلیل ضعف فقاقت او بوده است.

در پذیرش روایت، وثاقت راوی موضوعیت ندارد، طریقت دارد!

البته این «ابوبصیر مرادی» که نابینا هم بوده، مورد وثوق ماست. و فقهای ما به روایاتش، بی‌شک و ریب، عمل کرده‌اند. ابوبصیر مطلق، که می‌گویند، همین «ابوبصیر مرادی» است. البته یک «ابوبصیر اسدی» هم داریم که او نیز مورد وثوق است.

دوستان توجه داشته باشند که ما دین خودمان را از روایت این راویان نمی‌گیریم! لذا وثاقت روایت برای ما موضوعیت ندارد. متأسفانه برخی بزرگواران حوزه هم به این مسئله توجه ندارند. دقت داشته باشید که وثاقت روایت، مثل امام جماعت نیست! در امام جماعت، عدالت وی موضوعیت دارد. لذا شما اگر یقین داشته باشید که فلان امام جماعت عادل نیست، نمی‌توانید پشت سرش نماز بخوانید. و اگر بخوانید نماز شما باطل است. ولی در راوی، وثاقت و عدالت موضوعیت ندارد. بلکه طریقت دارد. یعنی ما می‌خواهیم ببینیم که آیا ابوبصیر که می‌گوید «حدثنی صادق کذا»؛ آیا واقعاً «حدثه امام صادق أم لا»؛ آیا واقعاً امام صادق فلان مطلب را گفته یا نگفته؟ در حقیقت ما می‌خواهیم بدانیم که «ابوبصیر» آدم راستگوئی هست یا نیست؟! آیا در گفتار نسبت به امام، عدالت دارد یا ندارد؟ ما عدالت در گفتار لازم داریم. ولو راوی اهل شرب شراب باشد! و یا اهل زنا باشد!

هدف اصلی این است که بدانیم وقتی یک راوی می‌گوید که فلان مطلب را امام صادق فرموده؛ بدانیم که واقعاً امام فرموده یا نفرموده؟! هدف ما همین است. لذا بسیاری از واقفی‌ها، فتحی‌ها، و زیدی‌ها، در سند روایات ما هستند و ما هم روایتشان را تلقی به قبول کردیم. با اینکه واقفی‌ها منکر امامت امام رضا شده‌اند، و مذهبشان فاسد است و به تعبیر «صاحب جواهر»، هیچ فسادی بالاتر از فساد مذهب نیست! ولی ما به روایات اینها عمل می‌کنیم.

شما اگر تمام گناهان روی زمین را یک کفه ترازو بگذارید، و گناه انکار امامت را در کفه دیگر ترازو بگذارید، کفه انکار امامت سنگین تر خواهد بود! واقفی‌ها منکر امامت هستند و گناهشان بسیار سنگین است. ولی در صورت وثاقشان، ما به روایاتشان عمل می‌کنیم.

مثلاً دین «ابوبصیر» مشکل داشته است، خوب باشد، ما نمی‌خواهیم دینمان را از او بگیریم. ما دینمان را از امام می‌گیریم. ما فقط می‌خواهیم بدانیم که این ابوبصیر که در سند روایت قرار گرفته است، و حدیثی را از امام نقل کرده، آیا واقعاً این حدیث را امام فرموده یا نه؟!

عصبانیت مرحوم مجلسی، از روایت ابوبصیر!

مرحوم «محمد تقی مجلسی» در شرح «من لایحضره الفقیه» بعد از نقل روایت مرحوم «کشی» که «احسان الهی ظهیر» آن را به عنوان طعن بر شیعه در مسئله تقیه نقل کرده بود و گفته بود که:

«من أمثلة الروایات المتناقضة التي اضطرت الشيعة إلى القول بالتقية ما روی الكشي بسنده عن شعيب بن يعقوب قال: سألت أبا الحسن عليه السلام عن رجل تزوج امرأة و لها زوج و لم يعلم؟ قال: ترجم المرأة و ليس على الرجل شيء إذا لم يعلم، فذكرت ذلك لأبي بصير المرادي قال (يعني أبا بصير): قال لي واللّه جعفر ترجم المرأة و يجلد الحد، قال: فضرب بيده على صدره يحكها: أظن صاحبنا ما تكامل علمه.

روایات متناقضی که شیعه را وادار کرده است به قائل شده به تقیه، روایتی است از کشی که به سند خود از شعیب بن یعقوب نقل کرده است که گفته: از امام کاظم سؤال کردم در مورد مردی که با زنی ازدواج کرده، در حالی که او شوهر داشته است ولی او نمی‌دانست. حکمش چیست؟ امام گفت: زن سنگسار می‌شود ولی بر مرد چون نمی‌دانست، چیزی نیست. شعیب می‌گوید: من این نظر امام را به ابوبصیر مرادی نقل کردم. او گفت: به خدا قسم که امام صادق به من گفت زن سنگسار می‌شود و مرد حد می‌خورد. ابوبصیر از شدت ناراحتی دست بر سینه خود زد و گفت: گمان می‌کنم که علم امام کاظم هنوز کامل نشده است!

مرحوم مجلسی به شدت از ابوبصیر ناراحت می شود و لذا با تندی می گوید:

«فالظاهر أن هذا الأعمى لم يفهم كلام الصادق عليه السلام و اشتبه عليه»

ظاهراً این فرد نابینا، کلام امام صادق را نفهمیده است. و امر بر او مشتبه شده است.

روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه (ط - القديمة)، ج ۱۰، ص ۱۳

علامه اصفهانی نیز، در شرح «وافی» مرحوم فیض، تعبیر تندی نسبت به کلام ابوبصیر دارد و می نویسد:

«قوله «ما أظن صاحبنا تكامل عمله» هذا يدلّ على تخليط في أبي بصير و ضعف عقل»

این کلام ابوبصیر که گفته: «گمان نمی کنم که علم امام ما هنوز کامل شده باشد»؛ دلالت می کند بر این ابوبصیر

مسائل را با یکدیگر قاطی کرده بود و عقلش ضعیف شده بود.

وافی، ج ۱۵، ص ۳۱۴

والسلام عليكم و رحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه هجدهم ۱۸/۰۸/۹۴

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیّه» (۹)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاه

على رسول الله و على آله آل الله لا سيما على مولانا بقيه الله و اللعن الدائم على اعداءهم اعداء الله الى يوم لقاء

الله.

بحث ما پیرامون بررسی شبهات «تقیه» بود. در جلسات گذشته، برخی از این شبهات وهابی ها را مطرح کردیم و جواب هم دادیم. وهابی ها نمونه هایی از روایات ائمه را که به خیال خودشان می توانند با آنها شیعه را محکوم بکنند و یا عبارات شاذ برخی بزرگان شیعه را جمع آوری کرده اند، که هر کجا گیر می افتند، برای رهائی از شکست، از آنها استفاده می کنند.

شبهه ای فراگیر در مسئله «تقیه»

یکی از این نمونه ها و شبهاتی که در غالب کتابهای وهابیت نیز مطرح شده است مثل آقای «غالب عواجی» در کتاب «فرق معاصره»؛ پروفیسور «فهد عبدالرحمن رومی» در «اتجاهات»؛ «محمد ابراهیم احمد» در «مصطلحات فی کتب العقائدی»؛ «قفاری» در «اصول مذهب»؛ و «عبدالقادر سقاف» در «موسوعه»، و... مطرح کرده اند، و این شبهه، ریشه در تاریخ هم دارد، به طوری که «فخر رازی» در کتاب «المحصل» این شبهه را نقل کرده است.

شبهه از این قرار است که «محمد احمد لوح» مطلبی را از «حسن بن موسی نوبختی» که یکی از علمای شیعه، متوفای ۳۱۰ هجری است، که هم خودش و هم کتابش مورد تأیید شیعه است، نقل می کند که خواهیم دید که اصلاً ایشان این حرف را نگفته بلکه ایشان از فردی به نام «سلیمان بن جریر» که بنیانگذار فرقه جریریه و از دشمنان شیعه و ناصبی هم هست این مطلب را نقل کرده است. ولی این آقا، سخن را منتسب کرده به آقای نوبختی و گفته است که:

«يقول عالمهم النوبختي معللاً لمسألة التقية: «وَأَمَّا التَّقِيَّةُ فَإِنَّهُ لَمَّا كَثُرَ عَلَى أُمَّتِهِمْ مَسَائِلُ شِيعَتِهِمْ فِي الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَغَيْرِ ذَلِكَ مِنْ صُنُوفِ أَبْوَابِ الدِّينِ فَأَجَابُوا فِيهَا، وَحَفِظَ عَنْهُمْ شِيعَتُهُمْ جَوَابَ مَا سَأَلُوهُمْ وَكُتِبَ وَدُونَهُ، وَ لَمْ يَحْفَظْ أُمَّتُهُمْ تِلْكَ الْأَجُوبَةَ بِتَقَادِمِ الْعَهْدِ وَتَفَاوُتِ الْأَوْقَاتِ، لِأَنَّ مَسَائِلَهُمْ لَمْ تَرِدْ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ وَ لَا فِي شَهْرٍ وَاحِدٍ بَلْ فِي سِنِينَ، أَجُوبَةٌ مُخْتَلِفَةٌ مُتَضَادَّةٌ، وَفِي مَسَائِلِ مُخْتَلِفَةٍ أَجُوبَةٌ مُتَفَقَّةٌ، فَلَمَّا وَقَفُوا عَلَى ذَلِكَ مِنْهُمْ رَدُّوا إِلَيْهِمْ هَذَا الْاِخْتِلَافَ وَ التَّخْلِيْفَ فِي جَوَابَاتِهِمْ وَ سَأَلُوهُمْ عَنْهُ وَ أَنْكَرُوا عَلَيْهِمْ، فَقَالُوا: مِنْ أَيْنَ هَذَا الْاِخْتِلَافُ وَ كَيْفَ ذَلِكَ؟ قَالَتْ لَهُمْ أُمَّتُهُمْ: أَمَّا أَجِبْنَا بِهَذَا لِلتَّقِيَّةِ وَ لَنَا أَنْ نَجِيبَ بِمَا أَجِبْنَا، وَ كَيْفَ شِئْنَا لِأَنَّ ذَلِكَ إِلَيْنَا، وَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِلُحُ وَ مَا فِيهِ

بقاؤکم و کف عدوکم عنّا و عنکم، فمتی يظهر من هؤلاء علی کذب» قلت: هذا التعلیل فیہ اعتراف بالواقع الذی ألجأ الشیعة إلى جعل التقیة دینا متعبدا به، و أما کون الأئمة هم الذین تفلسفوا هذا التفلسف ففیہ نظر.»

نوبختی یکی از علمای شیعه در بیان مبنای تقیه می گوید: وقتی سؤالات شرعی شیعیان از ائمه خودشان زیاد شد، و ایشان به این سؤالات جواب دادند، شیعیان این جوابها را حفظ کردند و نوشتند و تدوین کردند. ولی ائمه این جوابها را حفظ نکردند و با گذشت زمان و فاصله افتادن بین جوابها، این جوابها را فراموش کردند. زیرا سؤالاتی که پرسیده می شد، در یک روز و یک ماه نبود، بلکه گاهی اوقات دو سال فاصله می افتاد. لذا ائمه به سؤالات مشابه، جوابهای متضاد می دادند و به سؤالات مختلف، جوابهای مشابه! وقتی شیعیان این اختلافات و تناقض در جوابها را دیدند، اینها را به ائمه عرضه کردند ولی ائمه، این تناقضات را منکر شدند. شیعیان پرسیدند: پس این اختلافات و تناقضات در جوابها از کجاست؟ ائمه گفتند: از روی تقیه است. ما به هر صورت که بخواهیم جواب سؤال شما را می دهیم. این مربوط به خود ماست. و ما مصلحت شما را بهتر می دانیم. و مصلحت شما و خودمان را در مقابل نقشه دشمنان، بهتر می فهمیم.

من می گویم: این اعتراف واضحی است از ناحیه شیعیان برای جعل تقیه. ولی اینکه این تناقضات به ائمه نسبت داده شده و حکمت تقیه بیان شده، دارای اشکال است.

جناية التأویل الفاسد، ۳۱۲، ۳۱۳، و اصل روایت در فرق الشیعة نوبختی، ص ۸۵ - ۸۷

نظر «غالب عواجی» وهابی، در رابطه با تقیه شیعیان!

دکتر «غالب عواجی» که از علمای وهابی عربستان است، در همین زمینه، نکات قابل تأملی دارد و می نویسد:

«زعم الشیعة أن المعیار الصحیح لمعرفة الشیعی من غیره هو الاعتقاد بالتقیة، و ینسبون إلى الأئمة المعصومین - فی زعمهم - أنهم هم الذین قالوا هذا الکلام. فقد رووا عن الحسین بن علی بن أبی طالب الإمام الثالث أنه قال: لولا التقیة ما عرف ولینا من عدونا»

شیعه گمان کرده است که معیار صحیح برای شناخت شیعه از دیگر فرق، اعتقاد به تقیه است. و تقیه را هم به ائمه خودشان نسبت می دهند که آنها این مسئله را بیان کرده اند. از حسین به علی به ابی طالب که امام سوم شیعیان است، روایت کرده اند که گفته است: اگر تقیه نبود، دوست ما از دشمن ما شناخته نمی شد.

فرق المعاصره، ج ۱، ص ۳۸۵

البته ایشان این مطلب را از کتاب «الشیعة و السنة» احسان الهی ظهیر، ص ۱۵۷. و او هم از کتاب «الاعتقادات» ابوالحسن اشعری قمی نقل کرده است.

در جای دیگری می نویسد:

«ساوی الشیعة بین التقیة و بین الذنوب التي لا یغفرها الله کالشرك. فرووا عن علی بن الحسین الإمام الرابع أنه قال: یغفر الله للمؤمن کل ذنب و یطهره منه فی الدنيا و الآخرة ما خلا ذنبین، ترک التقیة، و ترک حقوق الإخوان. و لكن الله تعالی قد قال: {إِنَّ اللَّهَ لَا یَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ یَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ یَشَاءُ} و هذه المواقف للشیعة تجعل من الصعوبة بمكان التفاهم المخلص بینهم و بین المخالفین لهم -خصوصاً أهل السنة- و ذلك أن الشیعی إذا رأى أنه فی موقف الضعف لجأ إلى التقیة، و فی هذه الحال له من الأجر الذي قدره الشیعة»

شیعه، گناه ترک تقیه را همسان با گناهانی مثل شرک دانسته است که هرگز خدا نمی بخشد. ایشان از امام چهارم خود نقل کرده اند که گفته است: خداوند تمامی گناهان انسان را می بخشد و او را در دنیا و آخرت پاک می گرداند، به غیر از دو گناه! گناه ترک تقیه، و گناه ترک حقوق برادران دینی! این درحالی است که خداوند متعال می فرماید: خداوند گناه کسی را که به او شرک بورزد، نمی بخشد و گناه غیر شرک را از هر که بخواهد می بخشد. این دیدگاه شیعه، تفاهم ایشان با مخالفین خود مثل اهل سنت را سخت می کند. زیرا شیعه هر گاه خود را در تنگنا ببیند، به تقیه پناه می برد و به زغم خود، اجر و پاداش هم می برد.

فرق المعاصره، ج ۱، ص ۳۸۵

آقای «غالب عواجی» در ادامه، مطالبی را نیز، از کتاب «مختصر التحفة الإثني عشرية» نقل می کند. اصل کتاب التحفة، نوشته «دهلوی» است. و «مختصر التحفة»، نوشته «آلوسی» است.

وی در ادامه می نویسد:

«ومنها ما وجدوه من كلام الأئمة في مدح الصحابة الذين تبرأ منهم الشيعة و يعتبرونهم كفاراً، فزعموا أن ذلك المدح إنما كان تقية.»

از جاهای دیگری که شیعه، تقیه را به خاطر آن جعل کرده است، جایی است که اینها از کلام امام خود، مطالبی را در مدح صحابه پیدا می کنند. صحابه ای که شیعیان از آنها تبری می جویند و آنها را کافر می دانند. اینها گمان می کنند مدحی که فلان امام شیعه از فلان صحابه کرده، از روی تقیه بوده است.

فرق المعاصره، ج ۱، ص ۳۸۷

و باز می نویسد:

«وما رووه عن الأئمة و أنهم كانوا يلجؤون إليها كذب، بل كذبوا أنفسهم بأنفسهم حيث يذكرون روايات كثيرة لأناس سألو بعض الأئمة المعصومين -حسب زعمهم- عن مسائل فأجابوا فيها بجواب، ثم سألوهم بعد مدة فأجابوا فيها بجواب آخر دون أن يوجد أي داع للتقية لصدور تلك الإجابات المختلفة من إمام واحد عن مسألة واحدة بين خاصة الإمام و شيعته و أنصاره كما صرحت بهذا مصادرهم

و آنچه که اینها از ائمه خود نقل کردند که به خاطر دروغ به تقیه پناه می بردند. بلکه خودشان به خودشان دروغ می گفتند. زیرا روایات زیادی را برای مردم نقل می کردند که اینها مسائلی را از ائمه سؤال کرده بودند و ائمه نیز جوابی داده بودند. سپس بعد از گذشت مدتی، باز آن سؤالات را از ائمه می پرسیدند ولی جوابی غیر از جواب قبلی دریافت می کردند. لذا برای رهائی از جوابهای متناقض که از یک سؤال و از یک امام صادر شده بود، به مسئله تقیه پناه بردند.

وهذا اعتراف منهم بأن الأئمة لا يلجؤون إلى التقية بسبب الخوف وإنما هو بسبب الجهل، ولا شك أن هذا طعن شنيع في أولئك الذين يدعون عصمتهم.

و این اعترافی از شیعیان است به اینکه ائمه شیعه، از روی ترس به تقیه پناه نمی برند، بلکه از روی نادانی ایشان است که به تقیه پناه می برند!! و شکی نیست که این مطلب، طعن زشتی است به ائمه ای که ادعای عصمت ایشان را دارند.

فانظر إلى ما أورده النوبختي عن عمر بن رباح، و ما أورده عنه أيضاً الكشي في رجاله أنه سأل أبا جعفر عن مسألة فأجاب فيها بجواب، ثم عاد إليه في عام آخر فسأله عن تلك المسألة بعينها فأجاب فيها بخلاف الجواب الأول فقال لأبي جعفر: هذا خلاف ما أجبتي في هذه المسألة العام الماضي، فقال له: إن جوابنا ربما خرج على وجه التقية فشكك في أمره وإمامته

شما نگاه بکن به روایتی که نوبختی از عمر بن رباح نقل کرده است. و یا روایتی که کشی در رجالش از او نقل کرده است که از امام باقر از مسئله ای سؤال شد، و ایشان یک جوابی داد. سال بعد، همان سؤال را از امام باقر پرسید و جواب دیگری شنید. لذا به امام باقر گفت: این جواب شما، بر خلاف جوابی است که در سال گذشته به من داده بودید؟! امام باقر گفت: چه بسا ما از روی تقیه جواب سؤالات را می دهیم. وقتی این را گفت، در امامت امام باقر به شک و تردید افتاد.

فلقي رجلاً من أصحاب أبي جعفر يقال له محمد بن قيس فقال له: إني سألت أبا جعفر عن مسألة فأجابني فيها بجواب، ثم سألته عنها في عام آخر فأجابني فيها بخلاف جوابه الأول، فقلت له: لم فعلت ذلك؟ فقال: فعلته للتقية. پس با مردی از اصحاب امام باقر برخورد کرد و به او گفت: من پارسال سؤالی را از امام باقر کردم، ایشان جوابی داد، امسال همان سؤال را پرسیدم، ولی ایشان جواب دیگری داد. چرا اینگونه جواب داد؟ گفت: از روی تقیه بوده!

فرق المعاصره، ج ۱، ص ۳۸۷

آقای «غالب عواجی» در ادامه، نکته عجیبی را مدعی می شود و می گوید:

و ما أحسن ما أجاب به سليمان بن جرير الشيعي عن تخليط الشيعة في تمسكهم بالتقية ليجعلوها مخرجاً لأكاذيبهم على أئمتهم، حيث قال كما يرويه عنه النوبختي، و هو من كبار علماء الشيعة: إن أئمة الرافضة وضعوا لشيعتهم مقاليتين لا يظهرون معها من أئمتهم على كذب أبدأ، و هما القول بالبداء، و إجازة التقية.

سليمان بن جرير شيعي، که از بزرگان علمای شیعه است از قاطی کردن شیعه در تمسک به تقیه، چه زیبا جواب داده است. تقیه ای که شیعیان آن را برای رهایی از دروغ هایی که از ائمه نقل می کنند، قرار داده اند. وی گفته است: همانا امامان شیعه، دو مسئله را برای شیعه جعل کرده اند، که با این دو مسئله، هیچ دروغی از ائمه آشکار نمی شود. یکی قول به بداء است و دیگری جایز دانستن تقیه.

فرق المعاصره، ج ۱، ص ۳۸۷ و ۳۸۸

در اینجا حداقل آقای «غالب عواجی»، اینقدر انصاف داشته که این مطلب را مستقیم به نوبختی نسبت نداده و گفته که «سليمان بن جرير»، اینچنین گفته است. برخلاف «محمد احمد لوح»، که مطلب را مستقیماً به نوبختی نسبت داده بود.

البته ایشان می گوید که «سليمان بن جرير» شيعي!! و ما در ادامه خواهیم گفت که آیا این شخص، شيعي بوده یا نبوده! و در این زمینه اقوال علمای شیعه و سنی را نقل خواهیم کرد. و خواهیم گفت که «سليمان بن جرير» چه جایگاهی در میان علمای شیعه و سنی دارد. من دو مدرک از بزرگان اهل سنت دارم که نشان می دهد که اهل سنت، بآجمعهم، «سليمان بن جرير» را کافر می دانند!

متأسفانه آقای «غالب عواجی»، آمده از یک فردی که از دیدگاه اهل سنت کافر است، و از دیدگاه شیعه، آدم خبیث و ناصبی و منحرف است؛ مطلبی را نقل کرده و آن را ملاک قرار داده برای کوبیدن شیعه!

نسبتی دروغ به آقای نوبختی!

شما اگر در فضای مجازی همین عبارت «إن أئمة الرافضة وضعوا لشيعتهم مقالاتين» را جستجو کنید، خواهید دید که بیش از پانصد سایت، این مطلب را بر رد عقاید شیعه نقل کرده اند. حال یا نسبت داده اند به «سلیمان بن جریر»، و یا نسبت داده اند به آقای «نوبختی»!

نسبت دادن کلام فوق به آقای نوبختی، در حالی است که اگر شما به کتاب «فرق الشیعه» ایشان مراجعه کنید، خواهید دید که نوبختی اصلاً این مطلب را از سلیمان بن جریر نقل کرده، در رد این خبیث، و گفته که یکی از بنیانگذاران مذاهب فاسده، «سلیمان بن جریر» است! لذا نقل می کند و به شدت او را می کوبد! اصل عبارت «نوبختی» این است:

«وأما الفرقة الأخرى من أصحاب أبي جعفر محمد بن علي عليه السلام فنزلت إلى القول بإمامة أبي عبد الله جعفر بن محمد عليه السلام فلم تزل ثابتة على إمامته أيام حياته غير نفر منهم يسير فإنهم لما أشار جعفر بن محمد إلى إمامة ابنه اسماعيل ثم مات اسماعيل في حياة أبيه رجعوا عن إمامة جعفر و قالوا كذبنا و لم يكن إماما لأن الإمام لا يكذب و لا يقول ما لا يكون و حكموا على جعفر أنه قال أن الله عز وجل بدا له في إمامة اسماعيل فأنكروا البداء و المشيئة من الله و قالوا هذا باطل لا يجوز و مالوا إلى مقالة البتريه و مقالة سليمان بن جرير و هو الذي قال لأصحابه بهذا السبب أن أئمة الرافضة وضعوا لشيعتهم مقالاتين... فمال إلى سليمان بن جرير هذا لهذا القول جماعة من أصحاب أبي جعفر و تركوا القول بإمامة جعفر عليه السلام»

و اما فرقه دیگری از پیروان امام باقر، به امامت امام صادق معتقد شدند و تا امام صادق زنده بود، بر امامت ایشان بودند. غیر از یک فرقه که وقتی امام صادق به امامت فرزندش اسماعیل اشاره کرد، و او در زمان حیات پدر از دنیا رفت، از امامت امام صادق برگشتند. و گفتند او به ما دروغ گفته است. و او امام نبوده است. زیرا امام دروغ نمی گوید و چیزی را که واقع نمی شود را وعده نمی دهد. آنها گفتند که امام صادق گفته است که خداوند در امامت اسماعیل بداء رخ داده است. لذا بداء و مشیت الهی را منکر شدند و گفتند که این باطل است و جایز نیست. و لذا روی آوردند به سمت اندیشه های بتریه و نیز سلیمان بن جریر. و سلیمان بن جریر، به خاطر همین مسئله بداء، به

یاران خود گفت: امامان شیعه برای شیعیان دو مسئله را جعل کردند... به خاطر همین کلام امام صادق، عده ای از یاران امام صادق به سمت سلیمان بن جریر متمایل شدند و امامت امام صادق را ترک کردند.

فرق الشیعه، ص ۶۴

نوبختی در اینجا در مقام نقد فرقه های باطله و منحرفه و ضاله است. لذا می گوید یکی از فرقه های باطل، کسانی هستند که از امامت امام باقر (سلام الله علیه) بریدند، و رفتند سراغ «سلیمان بن جریر» و فرقه «سلیمانیه» یا «جریریه» را تأسیس کردند.

فرقه «سلیمانیه» یکی از فرقه های مشهوره ای است که در شیعه پیدا شد. و هر کس در زمینه فرقه های اسلامی کتاب نوشته است، فرقه سلیمانیه را از فرقه های شیعه ذکر کرده است. از مرحوم سید مرتضی و شیخ مفید گرفته، تا کسانی که در عصر حاضر در رابطه با فرق اسلامی، کتاب نوشته اند، فرقه «سلیمانیه» را ذکر کرده اند. بنده خودم در همین کتاب «المدخل الی علم الرجال و الدرایه» وقتی زیدیه را مطرح کرده ام، در کنارش، قضیه «سلیمان بن جریر» را نیز ذکر کرده ام. چون «زیدیه» سه فرقه بیشتر ندارند. یا «بتریه» هستند، یا «جارودیه» هستند و یا «سلیمانیه» هستند. و طبق نقل آقای نوبختی، اینها از مذهب شیعه بیرون رفتند. چون امامت امام صادق را منکر شدند.

«نظر ائمه اهل بیت (علیهم السلام)، و علمای شیعه درباره «زیدیه» و «سلیمانیه»!

همانگونه که گفتیم، «سلیمان بن جریر»، که بنیانگذار یکی از فرقه های زیدیه است، به نام «سلیمانیه» یا «جریریه»؛ یک فرد منحرف و دارای فرقه باطلی بوده است. ائمه معصومین، درباره «زیدیه» نظرات تندی را مطرح کرده اند:

نظر امام صادق (سلام الله علیه):

مرحوم «مجلسی» در ادامه از مرحوم «کشی» نقل می کند که از «یزید بن عمر» نقل کرده است که گفته:

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الصَّدَقَةِ عَلَى النَّاصِبِ وَعَلَى الزَّيْدِيَّةِ فَقَالَ لَا تَصَدَّقْ عَلَيْهِمْ بِشَيْءٍ وَلَا تُسْقِهِمْ مِنَ الْمَاءِ إِنْ

اسْتَطَعْتَ وَ قَالَ لِي الزَّيْدِيَّةُ هُمُ النَّصَابُ.»

از امام صادق پرسیدم: آیا بر فرد ناصبی و بر زیدیه می شود صدقه داد؟ فرمود: نه، هیچ چیزی بر آنها صدقه نده! و اگر توانستی به آنها آب نیز نده! امام به من فرمود: زیدیه، همان نواصب هستند.

بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۳۴

نظر امام هادی (سلام الله علیه):

و از امام هادی (سلام الله علیه) نقل کرده است که فرمود:

«أن الزيدية و الواقفة و النصاب بمنزلة عنده سواء»

همانا زیدیه و واقفیه و نواصب، مثل هم هستند.

نظر امام جواد (سلام الله علیه):

و از «ابن ابی عمیر» نقل کرده است که می گوید:

«سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الرَّضَا عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ وَجُوهٍ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةً عَامِلَةً نَاصِبَةً قَالَ نَزَلَتْ فِي النَّصَابِ وَ الزَّيْدِيَّةِ وَ الْوَاقِفَةِ مِنَ النَّصَابِ»

از امام جواد در مورد آیه «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ» {سوره غاشیه/آیات ۲ و ۳} پرسیدم. فرمود: این آیه در حق نواصب و زیدیه و واقفیه نازل شده است.

بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۳۴

اگر کسی نظر ائمه را در مورد «زیدیه» می خواهد، این نظر ائمه است. علمای ما نیز به مقابله با این فرقه زیدیه پرداخته اند:

نظر مرحوم علامه مجلسی:

مرحوم علامه مجلسی در جلد ۳۷، از صفحه ۲۹ تا صفحه ۳۴ در رابطه با سه فرقه «زیدیه» بحث می کند و آنها را باطل می شمارد:

«و أما الزيدية فمذاهبهم مشهورة و الدلائل على إبطالها في الكتب مسطورة و ما أوردنا من الأخبار في النصوص كاف في إبطالها»

اما زیدیه، پس مذاهبش مشهور است و دلائل بطلان این مذاهب نیز در کتابها مطرح شده است. و روایاتی که ما در ادامه خواهیم آورد، در ابطال این مذاهب کافی است.

بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۲۹

نظر آية الله سبحانه:

آية الله سبحانه که از علمای معاصر ما هست، در مورد فرقه «سلیمانیه» می نویسد:

«السلیمانیة و هم أصحاب سلیمان بن جریر و كان يقولُ إنّ الإمامة شورى فيما بين الخلق و يصح أن تنعقد بعقد رجلين من خيار المسلمين و أنّها تصح في المفضول مع وجود الأفضل و قالوا إنّ الأمة أخطأت في البيعة لهما مع وجود علي رضي الله عنه خطأ لا يبلغ درجة الفسق و ذلك الخطأ خطأ إجتهادى غير أنه طعن في عثمان للأحداث التي أحدثها و كفره بذلك»

فرقه سلیمانیه، پیروان سلیمان بن جریر هستند. اینها معتقد هستند که امامت شورایی است و امام از طریق شورای مسلمین تعیین می شود. و اگر امامت با امضای دو نفر از منتخبین مردم منعقد شود، صحیح است. و همچنین امامت فرد مفضول با وجود فرد افضل صحیح است! سلیمانیه معتقدند، امت اسلامی در عقد بیعت برای ابوبکر و عمر، با وجود علی، خطا کردند. البته خطای اینها به حد فسق نمی رسد. اینها اجتهاد کردند و در اجتهادشان به خطا رفتند. چون خطای اجتهادی بود به درجه ی فسق نمی رسد. ولی عثمان را به دلیل بدعت هایی که در دین انجام داد، مورد نقد قرار داده و او را کافر می دانند.

کلیات فی علم الرجال، ص ۴۰۸

علمای زیادی در رد زیدیه، نظر داده اند که ما به کلام آقای سبحانی بسنده می کنیم و از ذکر دیگر نظرات صرفه نظر می کنیم.

تفاوت «اباضیه» زمان امیرالمؤمنین، با «اباضیه» عصر حاضر!

البته این نکته را عزیزان دقت داشته باشند که فرقه های «زیدیه»، «اسماعیلیه»، و همچنین «اباضیه» (خوارج عصر امیرالمؤمنین)؛ که الآن موجود هستند، عقاید کنونی اینها با عقاید این فرقه ها در صدر اسلام، ۹۰٪ تفاوت کرده است.

مثلاً فرقه «اباضیه» که خوارج عصر امیرالمؤمنین بودند، و الآن در کشور «عمان» ساکن هستند، و اصلاً فقه شان، فقه اباضیه است؛ کتابی دارند به نام «المصنف»، در ۴۳ جلد! که تمامی مبانی اعتقادی، اصولی، و فقهی اباضیه در این مجموعه، جمع آوری شده است. من خودم شخصاً از جلد اول تا جلد ۴۳، گرفتم و مطالعه کردم! و عمداً هم این کار را انجام دادم تا ببینم که دیدگاه اینها نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) چگونه است! وقتی مطالعه کردم، دیدم در کل این مجموعه، یک مورد و یک کلمه علیه «شیعه»، و یا علیه «ائم» پیدا نکردم! لذا باید گفت که در تعامل با شیعه، سگ فرقه اباضیه، هزار شرف دارد به وهابیت!

«اباضیه»، شیعه را از مذاهب اسلامی می دانند، رابطه اینها با شیعه خیلی خوب است. لذا آقای «محمدی گلپایگانی»، رئیس دفتر مقام معظم رهبری، هر سال ماه رمضان و امام محرم، در «مسقط» پایتخت عمان، منبر می رود! در آنجا اباضی ها با شیعیان در مسجد با هم هستند، داد و ستد و رفت و آمد می کنند، با یکدیگر ازدواج می کنند و... در حقیقت با یکدیگر، یک تعامل مسلمان با مسلمان دارند.

تفاوت «زیدیه» عصر حاضر، با «زیدیه» صدر اسلام!

اما در رابطه با فرقه «زیدیه»، اینگونه نیست! اعتقاد زیدی های امروز، همان اعتقاد صدر اسلام است. یعنی اینها معتقد به امامت «ابوبکر» و «عمر» هستند، و امامت و خلافت اینها را حق می دانند! لذا بعضی ها که «زیدیه» را از فرق شیعه می شمارند، معلوم است که تاریخ زیدیه را مطالعه نکرده اند! زیدیه الآن نیز علی رغم اینکه اعتراف می

کنند بعد از پیغمبر، امیرالمؤمنین افضل بوده، ولی چون مردم ابوبکر و عمر را انتخاب کردند، لذا آنها امام بر حق هستند. ولی عثمان را اینها کافر می دانند!! و همچنین طلحه و زبیر و عایشه را کافر می دانند!!

اقوال علمای اهل سنت در مورد «سلیمان بن جریر»!

نظر «شهرستانی»:

شهرستانی متوفای ۵۴۸ می نویسد:

«السليمانية: أصحاب سليمان بن جرير، و كان يقول إن الإمامة شوري فيما بين الخلق، و يصح أن تنعقد بعقد رجلين من خيار المسلمين، و إنها تصح في المفضل، مع وجود الأفضل. و أثبت إمامة أبي بكر و عمر رضي الله عنهما حقا باختيار الأمة حقا اجتهاديا. و ربما كان يقول: إن الأمة أخطأت في البيعة لهما مع وجود علي رضي الله عنه خطأ لا يبلغ درجة الفسق، و ذلك الخلمأ خطأ اجتهادي، غير أنه طعن في عثمان رضي الله عنه للأحداث التي أحدثها، و أكفره بذلك، و أكفر عائشة و الزبير و طلحة رضي الله عنهم بإقدامهم على قتال علي رضي الله عنه»

فرقه سلیمانیه، پیروان سلیمان بن جریر هستند. اینها معتقد هستند که امامت شورایی است و امام از طریق شورای مسلمین تعیین می شود. و اگر امامت با امضای دو نفر از منتخبین مردم منعقد شود، صحیح است. و همچنین امامت فرد مفضل با وجود فرد افضل صحیح است! اینها امامت ابوبکر و عمر را حق می دانند که با اختیار و انتخاب مردم صورت گرفت. هر چند این انتخاب، اجتهادی بود و امت در این اجتهاد، به خاطر وجود علی، در بیعت با ابوبکر و عمر به خطا رفت. البته خطائی که به حد فسق نمی رسد. اینها عثمان را به خاطر بدعتهایی که در دین ایجاد کرد، کافر می دانند و نیز عایشه و زبیر و طلحه را به خاطر اقدام به جنگ با علی، کافر می دانند.

الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۵۹

نظر «عبدالقاهر بغدادی»:

«عبدالقاهر بغدادی» متوفای ۴۲۹ هجری که از متکلمین بنام اهل سنت است، تعبیری شبیه به تعبیر شهرستانی

دارد و در ادامه می نویسد:

«وَأَهْلُ السَّنَةِ يَكْفُرُونَ سُلَيْمَانَ بْنَ جَرِيرٍ مِنْ أَجْلِ أَنَّهُ كَفَرَ عُثْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ»

تمام اهل سنت، سلیمان بن جریر را کافر می دانند. زیرا او عثمان را کافر می داند.

الفرق بين الفرق، ص ۴۲

خیلی جالب است که این آقایان، از قول کسی که معتقد به کفر او هستند، مطلب نقل می کنند بر علیه شیعه! و این واقعاً عجیب است.

نظر «اسفراینی»:

«اسفراینی» متوفای ۴۷۱ هجری، و از استوانه های کلامی اهل سنت نیز معتقد است:

«وَكُفْرَهُمْ أَهْلُ السَّنَةِ وَالْجَمَاعَةُ بِتَكْفِيرِهِمْ عُثْمَانَ»

تمام اهل سنت، فرقه جریره را به خاطر تکفیر عثمان، کافر می دانند.

التبصير في الدين وتمييز الفرقة الناجية عن الفرق الهالكين، ج ۱، ص ۲۹

فخر رازی در «المحصل»، و نیز «قاضی الجرجانی» متوفای ۸۱۶ هجری، که از بزرگان کلام اهل سنت است، در کتاب «شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۹۲، همین مطالب را نقل کرده اند.

ان شاءالله در جلسه بعد، نظر آقای خوئی و دیگر فقهای بزرگ را، در رابطه با «سلیمان بن جریر» عرض خواهیم کرد.

والسلام عليكم و رحمة الله

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۱۰) - مذمت زیدیه و واقفیه - اصالة العدالة مرحوم خوئی

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاه على رسول الله و على آله آل الله لا سيما على مولانا بقيه الله و اللعن الدائم على اعداءهم اعداء الله الى يوم لقاء الله.

بحث ما در رابطه با شبهات «تقیه» بود، که از ناحیه وهابی ها بر علیه شیعه مطرح شده است. دیروز عرض کردیم که این آقایان وهابی، به خصوص «محمد احمد لوح» مطلبی را از «سلیمان بن جریر»، مؤسس فرقه «سلیمانیه» و یا «جریریه»، نقل کرده بود، و آن را به دروغ به «نوبختی»، که یکی از علمای مورد تأیید شیعه است، نسبت داده بود:

«يقول عالمهم النوبختي معللاً لمسألة التقية: «وَأَمَّا التَّقِيَّةُ فَإنَّه لَمَّا كَثُرَ عَلَى أُمَّتِهِمْ مَسَائِلُ شِيعَتِهِمْ فِي الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِنْ صُنُوفِ أَبْوَابِ الدِّينِ فَأَجَابُوا فِيهَا، وَ حَفِظَ عَنْهُمْ شِيعَتُهُمْ جَوَابَ مَا سَأَلُوهُمْ وَ كَتَبُوهُ وَ دَوَّنُوهُ، وَ لَمْ يَحْفَظْ أُمَّتُهُمْ تِلْكَ الْأَجُوبَةَ بِتَقَادِمِ الْعَهْدِ وَ تَفَاوُتِ الْأَوْقَاتِ، لِأَنَّ مَسَائِلَهُمْ لَمْ تَرِدْ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ وَ لَا فِي شَهْرٍ وَاحِدٍ بَلْ فِي سِنِينَ، أَجُوبَةٌ مُخْتَلِفَةٌ مُتَضَادَّةٌ، وَ فِي مَسَائِلٍ مُخْتَلِفَةٍ أَجُوبَةٌ مُتَفَقَّةٌ، فَلَمَّا وَقَفُوا عَلَى ذَلِكَ مِنْهُمْ رَدُّوا إِلَيْهِمْ هَذَا الْاِخْتِلَافَ وَ التَّخْلِيفَ فِي جَوَابَاتِهِمْ وَ سَأَلُوهُمْ عَنْهُ وَ أَنْكَرُوا عَلَيْهِمْ، فَقَالُوا: مَنْ أَيْنَ هَذَا الْاِخْتِلَافُ وَ كَيْفَ ذَلِكَ؟ قَالَتْ لَهُمْ أُمَّتُهُمْ: إِنَّمَا أَجَبْنَا بِهَذَا لِلتَّقِيَّةِ.»

نوبختی یکی از علمای شیعه در بیان مبنای تقیه می گوید: وقتی سؤالات شرعی شیعیان از ائمه خودشان زیاد شد، و ایشان به این سؤالات جواب دادند، شیعیان این جوابها را حفظ کردند و نوشتند و تدوین کردند. ولی ائمه این جوابها را حفظ نکردند و با گذشت زمان و فاصله افتادن بین جوابها، این جوابها را فراموش کردند. زیرا سؤالاتی که پرسیده می شد، در یک روز و یک ماه نبود، بلکه گاهی اوقات دو سال فاصله می افتاد. لذا ائمه به سؤالات مشابه،

جوابهای متضاد می دادند و به سؤالات مختلف، جوابهای مشابه! وقتی شیعیان این اختلافات و تناقض در جوابها را دیدند، اینها را به ائمه عرضه کردند ولی ائمه، این تناقضات را منکر شدند. شیعیان پرسیدند: پس این اختلافات و تناقضات در جوابها از کجاست؟ ائمه گفتند: از روی تقيه است.

جناية التأويل الفاسد، ۳۱۲، ۳۱۳، و اصل روایت در فرق الشيعة نوبختي، ص ۸۵ - ۸۷

آیا «زیدیه»، فرقه ای از فرقه های شیعه هستند!

ما در این زمینه، بحثی را شروع کردیم، در رابطه با معرفی «سلیمان بن جریر»، و گفتیم که این آقا، مؤسس فرقه ای از فرقه ای «زیدیه» است. که اینها علی رغم اعتقاد به افضلیت امیرالمؤمنین، معتقد به خلافت و امامت بر حق ابوبکر و عمر بودند، و البته عثمان را نیز کافر می دانستند. بنابراین با توجه به اینکه عقاید اینها با عقاید شیعه سازگاری ندارد، نمی شود گفت که زیدیه، فرقه ای از فرقه های شیعه است!

در حقیقت، زیدیه فرقه ای هستند که اصلاً هیچ اعتقادی به امامت ائمه اهل بیت ندارند. یعنی از امام سجاد(سلام الله علیه) به بعد، به هیچکدام از ائمه شیعه اعتقاد ندارند. و مشخص است که کسی که اعتقادی به امامت امام باقر و یا امام صادق(سلام الله علیهما) نداشته باشد، اگر بخواهد درباره ایشان اظهار نظر بکند، به عنوان یک مخالف، اظهار نظر می کند.

روایاتی در مذمت «زیدیه» و فرقه های آن:

اضافه براین، ما روایات فراوانی در مذمت «زیدیه» و فرقه های آن داریم. که نمونه هایی را در جلسه دیروز خدمت دوستان عرض کردیم.

مرحوم شیخ طوسی(رضوان الله تعالی علیه) در «تهذیب الأحکام»، در روایتی که مرحوم محمد تقی مجلسی در کتاب روضة المتقین، ج ۳، ص ۵۲، می گوید این روایت صحیح و معتبر است؛ از «عمر بن یزید» نقل کرده است که می گوید:

«سَأَلْتُهُ عَنِ الصَّدَقَةِ عَلَى النَّصَابِ وَعَلَى الزَّيْدِيَّةِ قَالَ لَا تَصَدَّقْ عَلَيْهِمْ بِشَيْءٍ وَلَا تَسْقِهِمْ مِنَ الْمَاءِ إِنْ اسْتَطَعْتَ وَ قَالَ
الزَّيْدِيُّ هُمْ النَّصَابُ.»

از امام صادق پرسیدم: آیا بر فرد ناصبی و بر زیدیه می شود صدقه (زکات) داد؟ فرمود: نه، هیچ چیزی بر آنها صدقه
نده! و اگر توانستی به آنها آب نیز نده! امام به من فرمود: زیدیه، همان نواصب هستند.

تهذیب الأحكام، ج ۴، ص ۵۳، ح ۱۴۱؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۲۲۲؛ بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۳۴

مراد از «صدقه» که در این روایت آمده، صدقه واجب است یعنی «زکات». نه صدقه مستحبی! و همچنین مراد از
عبارت «وَلَا تَسْقِهِمْ مِنَ الْمَاءِ» این است که به اندازه قطره آبی هم به آنها نباید زکات بدهید.

این روایت و روایت دیگری که در این زمینه وارد شده است، نشان می دهد که فرقه «زیدیه»، علاوه بر اینکه معتقد
به امامت ائمه نبودند، چون ایشان قیام به سیف نداشتند؛ به ائمه بد و بیراه هم می گفتند!! زیرا کلمه «نصاب»،
انصراف دارد به کسانی که نسبت به ائمه (علیهم السلام) جسارت می کنند و اهانت می کنند. اینها می گفتند که این
چه امامی است که قیام به سیف ندارد. این چه امامی است که نستجیر بالله احکام نمی داند! امروز یک چیزی
جواب می دهد، دو روز دیگر چیز دیگری می گوید!! بعد هم می گوید که از روی تقیه گفتم!! اینها در حقیقت با این
سخنان خود، در مقام ذم امام هستند.

حال سؤال این است: «سلیمان بن جریر» که نسبت به امام، اینگونه اعتقادی دارد، نه اعتقادی به امامت ایشان دارد،
و نه حتی ادب و احترام را نسبت به ایشان رعایت نمی کند؛ و طبق تصریح امام، جزء نصاب است، آیا می تواند
کلامش بر ضد شیعه حجت باشد؟! آیا می تواند قولش مبنی بر تأسیس «تقیه» از ناحیه شیعه، صحیح باشد!؟

روایت دیگر در این باب، روایتی است که مرحوم مجلسی نقل کرده است. و من جای دیگر این روایت را ندیدم.
البته ایشان در جلد ۴۸، ص ۲۶۷؛ و ج ۶۹، ص ۱۸۰؛ تمام روایاتی که در مذمت «زیدیه» است را جمع کرده است.
از جمله این روایات، روایتی است از امام جواد (سلام الله علیه) که فرمودند:

«أَنَّ الزَّيْدِيَّةَ وَالْوَأَقِفِيَّةَ وَالنَّصَابَ عِنْدَهُ بِمَنْزِلَةِ وَاحِدَةٍ»

همانا زیدیه و واقفیه و نصاب، مثل هم هستند.

بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۲۶۷

مذمت فرقه «واقفیه»!

«واقفی» ها کسانی بودند که معتقد به مهدویت امام کاظم بودند. و منکر امامت امام رضا و ائمه بعد از ایشان بودند. جالب است که بنیانگذاران واقفیه، عمدتاً نمایندگان خاص امام کاظم (سلام الله علیه) بودند. اینها اموال زیادی از بیت المال در اختیار داشتند، و برای اینکه این اموال را در اختیار امام رضا (سلام الله علیه) قرار ندهند، آمدند و گفتند که امام کاظم از دنیا نرفته و غایب شده است. و روزی می آید و دنیا را پر از عدل و داد می کند. اینها ادعا کردند که امام کاظم به اینها گفته که این اموال را نگه دارید، وقتی من قیام کردم، این اموال را به من بدهید!! لذا آمدند و مذهب پلید «واقفیه» را تأسیس کردند. البته توجه داشته باشید که این فرقه، تا عصر امام عسکری (سلام الله علیه)، منقرض شد و از بین رفت. در زمان امام رضا (سلام الله علیه)، خود حضرت با اینها درگیر شد و رسوایشان کرد. و در زمان امام جواد هم، وقتی از حضرت می پرسند که آیا می توانیم به واقفیه زکات بدهیم یا نه؛ حضرت می فرماید:

«أن الواقفة كفار زنادقة مشرکون»

همانا فرقه واقفیه، کافر، زندق و مشرک هستند.

مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل / الخاتمة، ج ۵، ص ۱۳

در کنار افشاگری ائمه (علیهم السلام)، برخی از روایات، مثل «ابن ابی عمیر» و «صفوان» نیز علناً بر علیه واقفیه دست به افشاگری زدند. و اینها را مفتضح کردند. لذا فرقه واقفیه، تا عصر غیبت، منقرض شده و از بین رفتند.

و از «ابن ابی عمیر» نقل شده است که می گوید:

«سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الرَّضَا عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ وَجُوهٍ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةً عَامِلَةً نَاصِبَةً قَالَ نَزَلَتْ فِي النَّصَابِ وَالزَّيْدِيَّةِ وَالْوَاقِفَةِ

مِنَ النَّصَابِ»

از امام جواد در مورد آیه «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ» {سوره غاشیه/آیات ۲ و ۳} پرسیدم. فرمود: این آیه در

حق نواصب و زیدیه نازل شده است و واقفیه هم جزء نواصب است.

بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۳۴

در جلسه دیروز عرض کردیم که، منظور از ناصبی بودن، فقط قبول نکردن و انکار امامت ائمه (علیهم السلام) نیست؛

بلکه اهانت هایی که از اینها به ائمه نقل شده است، قابل توجه است.

تناقض عمل کردن به روایات واقفی های ناصبی!!

سؤال: اگر واقفی ها ناصبی هستند، پس چرا ما به روایاتشان عمل می کنیم!؟

جواب: در این زمینه دو نکته اساسی وجود دارد که باید به دقت مورد توجه دوستان قرار بگیرد؛ نکته اول: غالب

روایات فرقه های انحرافی شیعه، در زندگی خود، دارای دو مرحله بودند؛ یک: مرحله استقامت! که در این دوران،

معتقد به امامت امام بودند؛ دو: مرحله انحراف! مرحله ای که از امامت ائمه برگشتند.

روایاتی که ما در کتب خودمان از «واقفی» ها داریم، مربوط به دوران استقامتشان است. دورانی که به امامت امام

عصر خود معتقد بودند و با آن اعتقاد هم از دنیا رفتند و منحرف نشدند! به عنوان نمونه «علی بن حمزه بطائنی»، تا

وقتی که در امامت ائمه مستقیم بود، محترم بود، ولی بعد از آنیکه مطرود امام رضا (سلام الله علیه) شد، دیگر هیچ

شیعه ای پای درس او نمی رفت! و از او نقل روایت نمی کرد!

مثل قضیه «مسعود رجوی» منافق! که قبل از انقلاب، مورد احترام بزرگان بود. آقای بهشتی و هاشمی و... با ایشان

در ارتباط بودند و کمک هم به ایشان می کردند و... ولی بعد از آنیکه مقابل حضرت امام (ره) ایستاد، مطرود شد و

دیگر کسی به عنوان یک فرد انقلابی به او نگاه نمی کرد. و با او تعامل نداشت!

«علی بن حمزه بطائنی»، و «سلیمان بن جریر» و... یک دوران استقامتی داشتند و یک دوره انحرافی! در دوران استقامت، مطالبی را ائمه شنیده بودند و حوزه درسی داشتند و روایت هم پای درسشان می نشستند و استفاده می کردند؛ ولی بعد از اینکه مطرود امام شدند، دیگر شیعیان، پای درس اینها نمی رفتند و از روایات اینها استفاده نمی کردند. غالب فرّق منحرفه ای که ما داریم، روایانشان دو مرحله ای هستند. دوران استقامت و دوران انحراف!

نکته دوم: در عمل به یک روایت، وثاقت در گفتار راوی، برای ما ملاک است. اگر چه مذهب راوی فاسد باشد. اصلاً قواعد رجالی شیعه بر این استوار است. اگر ما بخواهیم عدالت را در یک راوی ملاک قرار بدهیم، شاید از میان این سیزده، چهارده هزار راوی که ما در کتب روایی خودمان داریم، شاید صد نفر راوی پیدا نشود که عادل باشند، به گونه ای که بشود پشت سرش نماز خواند!! همین «زراره»، «محمد بن مسلم»، «صفوان» و...، شما ببینید که چقدر روایات ذم درباره اینها وارد شده است! این هفده، هیجده نفر، دیگر گل سرسبد روایت ما هستند. هر چند این روایات ذم، قابل دفاع است.

بنابراین اگر محرز بشود که یک راوی، روایتی که از فلان امام نقل کرده است، واقعاً آن روایت را امام گفته باشد و این محرز بشود، روایت این راوی حجت می شود. در حقیقت، وثاقت راوی طریقت دارد نه موضوعیت! یعنی وثاقت راوی برای این است که برای ما محرز بشود که این روایتی که از امام معصوم نقل می کند، واقعاً امام معصوم گفته باشد.

لذا وقتی «نجاشی» و «ابن غضائری» در مورد یک راوی می گویند: «واقفی ثقه»؛ شهادت این دو نفر برای ما کافی است. و برای ما اطمینان می آورد که این راوی واقفی مذهب، اگر چه فاسد المذهب است، ولی وثاقت در گفتار دارد، لذا روایتش برای ما حجت است. بله اگر روایتی نقل بکند بر تأیید مذهب خود، ما این را نخواهیم پذیرفت.

نکته سوم: اگر یک راوی فاسد المذهب، اما ثقه، مثل «علی بن ابی حمزه بطائنی» روایتی را نقل بکند؛ از طرف دیگر، «صفوان» یا «زراره» هم یک روایتی را نقل بکند که با آن روایت در تعارض باشد، قطعاً روایت زراه مقدم است و ما به روایت «علی بن ابی حمزه بطائنی» عمل نمی کنیم. زیرا در باب تعادل و ترجیح در مورد روایات متعارض، روایت موثق غیر امامی، اصلاً توان مقابله با روایت موثق امامی را ندارد. بله اگر روایت متعارضی از امامی ثقه وارد

نشود، و وثاقت در گفتار راوی فاسدالمذهب هم محرز بشود، ما بدون هیچ شک و ریب، به روایت غیر امامی ثقه، عمل می کنیم. چه در واجبات باشد، و چه در محرمات و مستحبات! چه این روایت منحصر به فرد باشد، و چه مؤید روایات دیگر باشد، فرقی نمی کند و ما با آنها عمل می کنیم.

لذا این تقسیم بندی روایات فاسدالمذهب، به دوران استقامت و دوران انحراف؛ که فرمایش حضرت آیه الله العظمی شبیری زنجانی است، فرمایش خوب و مشکل گشائی است. و در خیلی از جاها، مشکلات ما را حل می کند.

البته ما در برخی مسائل وارد می شویم و می بینیم که هیچ روایتی نداریم، جز روایت یک راوی فتحی مذهب ثقه؛ در اینجا اگر به روایت این فتحی ثقه عمل نکنیم، باید برویم سراغ اصول عملیه و اصالة البرائه و اصالة الاحتیاط و...! در حالی که این اصول، در جایی است که ما هیچ دلیل نداشته باشیم. یعنی در حقیقت ائمه (علیهم السلام) این اصول را برای زمان حیرت و سرگردانی، برای ما وضع کرده اند. زمانی که دسترسی به احکام نداریم و دسترسی به قول امام برای ما مسدود شده است، وضع شده است. ولی وقتی ما می توانیم با قول فتحی ثقه، به قول معصوم برسیم، رفتن به سراغ اصول عملیه و... به درد کار ما نمی خورد.

مبنای متقدمین و متأخرین در پذیرش روایت!

سؤال: آیا مبنای متقدمین و متأخرین در پذیرش روایت تفاوت دارد؟!؟

پاسخ: برخی ها می گویند که: «مبنای آقای خوئی در پذیرش روایت، راوی محور بودن ایشان است. برخلاف مثلاً آقای شبیری زنجانی که می گوید اگر یک بزرگی از یک راوی روایت نقل بکند، وثاقت راوی حاصل می شود.» این سخن در حالی است که هر دوی این بزرگواران راوی محور هستند! و این کلام ایشان، مبنای این آقایان در توثیق راوی است. یعنی هر دو معتقدند که روایت موثوق الروایة، حجت است؛ نه موثوق الصدور!

لذا شما «صاحب الجواهر» را اگر ببینید، ملاحظه خواهید کرد که ایشان هر کجا به روایت «محمد بن سنان» می رسد، روایاتش را کنار می گذارد. ولی از طرف دیگر، فردی مثل «صاحب حدائق» که یک فقیه متبحری است، به روایت «محمد بن سنان» عمل می کند. این تفاوت، تفاوت در مبنای رجال است.

یا شما «سهل بن زیاد» را ببینید، ما نزدیک سه هزار روایت از ایشان داریم. ولی از زمان علامه حلی، از سال ۷۲۶ هجری به این طرف، فقهای ما اختلاف کرده اند. یکی می گوید به روایات او عمل می کنم، دیگری می گوید من عمل نمی کنم. این اختلاف، در استنباط از قرآن و شواهد است. یک فقیهی می گوید من از قرآن و شواهد، وثاقت «سهل بن زیاد» را استنباط می کنم، دیگری می گوید که من چنین چیزی را استنباط نمی کنم.

مسئله «اصالة العدالة» آية الله العظمی خوئی!

البته عرض کنم خدمت دوستان، اینکه مرحوم خوئی و دیگران در برخی جاها گفته اند که متقدمین، «اصالة العدالة» ای بودند؛ ما این فرمایش را قبول نداریم. پنبه این سخن زده شده است!! ما تمام فرمایشات مرحوم خوئی را زیر ذره بین گذاشتیم، من بیست سال در حوزه، «رجال» تدریس کرده ام. جلسات متعددی با حاج آقای سبحانی و شبیری زنجانی گذاشتیم، ولی یک دلیل ساده هم بر مسئله «اصالة العدالة» آقای خوئی نتوانستیم پیدا بکنیم. علی رغم اینکه ایشان بزرگوار بودند و تاج سر ما هم هستند، ولی ما در مباحث علمی مقلد نیستیم و لذا این کلام ایشان را نمی توانیم بپذیریم.

آية الله العظمی خوئی، در حالی این بحث «اصالة العدالة» را مطرح کرده است که هیچکدام از بزرگان ما مطرح نکرده اند. من روزی خدمت حاج آقای شبیری، عرض کردم که این بحث را فقط، مرحوم «سید مجاهد»، پسر صاحب ریاض در کتاب «مفاتیح الاصول» مطرح کرده است!

لذا دوستان توجه داشته باشند که متقدمین ما در رجال، یعنی شیخ طوسی و ما قبل ایشان، دنبال این بودند که روایت موثوق الصدور برای ما حجت است. (مرحوم شیخ طوسی، مرز متقدمین و متأخرین است). یعنی از هر قرینه ای برای ما اثبات بشود که فلان روایت از معصوم صادر شده است، این برای ما حجت است. این مبنای متقدمین بوده است.

ولی مبنای متأخرین بر این بوده است که موثق الصدور، به درد ما نمی خورد! ما دنبال موثق الروایه هستیم! یعنی اگر راویان یک روایت، ثقه بودند، آن روایت برای ما حجت خواهد بود. زیرا معصوم فرموده «صَدَّقَ الْعَادِلُ!» بنابراین حجیت خبر واحد می آید روایاتی را که راویانش ثقه هستند، برای ما معتبر می کند.

با این مبنا، هم حق با متقدمین است، و هم با متأخرین. زیرا متقدمین به عصر زمان حضور امام نزدیک بودند. به زمان زندگی روات نزدیک بودند. و قرآن و شواهد، سینه به سینه به دستشان رسیده بود. لذا وقتی با یک روایت مواجه می شدند، با قرآن و شواهد موجود، قطع پیدا می کردند که روایت از معصوم صادر شده است.

ولی با گذشت هفت، هشت قرن از آن زمان، فاصله ها زیاد شده و غالب آن قرآن و شواهد مخفی شده است. لذا متأخرین می گویند که ما نمی توانیم از قرآن و شواهد استفاده کنیم. و همچنین آقایان متأخرین، هم شهرت روایی را قبول دارند و هم شهرت فتوایی را. یعنی در حقیقت در بسیاری از جاها، متأخرین، در مقام عمل، نظر متقدمین را تثبیت می کنند. یعنی وقتی متقدمین مثل شیخ طوسی، سید مرتضی، شیخ مفید، ابن ابی عقیل، اسکافی و.... آمدند و به یک روایت عمل کردند؛ آقایان متأخرین نیز عمل می کنند. و می گویند چون قدماء با توجه به قرآنی که در اختیار داشتند، به این روایت عمل کرده اند، این برای ما اطمینان می آورد روایت موثق بوده است.

بنابراین در نتیجه کار، و در مقام عمل و یا ترک عمل به یک روایت، غالباً نظر متقدمین و متأخرین یکی است. و تفاوتی ندارد.

این نکات رجالی ناب را دوستان، به عنوان یادگاری از ما در ذهن داشته باشند. این نکات در جاهای مختلفی به دردتان خواهد خورد.

والسلام علیکم ورحمة الله



نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۶)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاه على رسول الله و على آله آل الله لا سيما على مولانا بقيه الله و اللعن الدائم على اعداءهم اعداء الله الى يوم لقاء الله.

چون امروز چهارشنبه، و آخرین روز درسی هفته است، روایتی را به عنوان تبرک و تیمن، و به عنوان درس اخلاقی از معصومین، خدمت دوستان تقدیم می کنیم.

سفارشی بسیار مهم و حیاتی، به شیعیان!

حضرت امام باقر(سلام الله علیه) می فرماید:

«يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ شَيْعَةَ آلِ مُحَمَّدٍ كُونُوا النُّمْرُقَةَ الْوُسْطَى يَرْجِعُ إِلَيْكُمْ الْعَالِي وَ يَلْحَقُ بِكُمْ الثَّالِي فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ يُقَالُ لَهُ سَعْدٌ جَعَلْتُ فِدَاكَ مَا الْعَالِي قَالَ قَوْمٌ يَقُولُونَ فِيْنَا مَا لَا نَقُولُهُ فِي أَنْفُسِنَا فَلَيْسَ أَوْلَيْكَ مِنَّا وَ لَسْنَا مِنْهُمْ قَالَ فَمَا الثَّالِي قَالَ الْمُرْتَادُ يُرِيدُ الْخَيْرَ يُبَلِّغُهُ الْخَيْرَ يُؤَجِّرُ عَلَيْهِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا فَقَالَ وَ اللَّهُ مَا مَعَنَا مِنَ اللَّهِ بَرَاءَةٌ وَ لَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَ اللَّهِ قَرَابَةٌ وَ لَا لَنَا عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ وَ لَا نَتَّقَرُّبُ إِلَى اللَّهِ إِلَّا بِالطَّاعَةِ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مُطِيعاً لِلَّهِ تَنَفَّعَهُ وَ لَا يَتُّنَّا وَ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ غَاصِباً لِلَّهِ لَمْ تَنَفَّعَهُ وَ لَا يَتُّنَّا وَ يَحْكُمُ لَا تَعْتَرُوا وَ يَحْكُمُ لَا تَعْتَرُوا.»

عمر بن خالد از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: ای جماعت شیعه، ای شیعیان آل محمد (صلی الله علیه و آله)، مانند پستی در میانه باشید (که از دو جانب به آن تکیه دهند؛ یعنی، راه راست را بیمایید و بر حد اعتدال باشید که مردم در زندگیشان از شما بیاموزند) و آن که غلو کرده و پیشی گرفته به جانب شما بازگردد و آن که وامانده خود را به شما برساند. مردی از انصار به نام سعد عرض کرد: جانم فدای تو باد، غالی کیست؟ فرمود: گروهی که درباره ما چیزهایی گویند که ما آن را درباره خود نمی گوئیم؛ آنان از ما نیستند و ما هم از آنان نیستیم.

گفت تالی و عقب مانده کیست؟ فرمود: کسی که طالب خیر (دین حق و عمل صالح) است؛ خیر به او می رسد و به میزان نیتش پاداش داده می شود. رو به ما کرد و فرمود: به خدا با ما از طرف خدا برائت از دوزخ نیست و ما را با خدا خویشاوندی نیست و ما را بر خدا حجتی نیست، ما به خدا نزدیک نشویم جز با اطاعت او، هر کدام از شما که مطیع خدا باشید ولایت ما او را سودمند است و هر کدام شما گنهگار باشید ولایت ما او را سودی ندهد، وای بر شما، فریب نخورید، وای بر شما، فریب نخورید

الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۷۵، باب الطاعة و التقوی، ح ۶

در مورد غُلات، ما در بحث رجال عرض کردیم که اینها در عصر ائمه (علیهم السلام) زندگی می کردند. و تعدادی از اینها مثل «یونس بن ظبیان»، ادعای الوهیت درباره ائمه داشتند! لذا امام رضا (سلام الله علیه) با غضب تمام فرمودند که خدا یونس بن ظبیان را لعن کند، هزار لعنت! و از هر لعنتی هزار لعنت نیز منشعب بشود:

«لَعَنَ اللَّهُ يُونُسَ بْنَ ظَبْيَانَ أَلْفَ لَعْنَةٍ تَتَّبِعُهَا أَلْفُ لَعْنَةٍ»

خداوند یونس بن ظبیان را لعنت کند، هزار لعنت که بعد از هر کدام هزار لعنت دیگر باشد.

رجال کشی، ص ۳۶۴

البته دوستان توجه داشته باشند در اینکه امثال «یونس بن ظبیان» غالی بودند و ملعون بودند، هیچ شکی نیست؛ ولی در این میان، تعدادی از روایت متهم به غلو شده اند، در حالی که نسبت هایی که این روایت به ائمه (علیهم السلام) می دادند، غلو نبوده است!

مرحوم وحید بهبهانی (رضوان الله تعالی علیه) در حاشیه خود بر «منهج المقال» مرحوم استرآبادی، تعبیر زیبایی دارد و می گوید: «خیلی از عقاید ما نسبت به ائمه (علیهم السلام)، مثل اینکه ائمه علم غیب می دانستند و یا از ایشان معجزه و کرامت صادر می شد؛ این عقاید که الآن از ضروریات عقیده شیعه است، در گذشته این عقاید را مخصوصاً قمیون، غلو می دانستند! و اگر یک راوی یک روایتی را نقل می کرد که مثلاً ائمه از غیب خبر داده اند، بلافاصله او را متهم می کردند به غلو؛ به دنبال غلو، او را متهم می کردند به کذب؛ و دهها مسائل دیگر...»

ملاک شفاعت اهل بیت، فقط اطاعت و بندگی خداوند است!

این عبارت امام که می فرماید: «فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مُطِيعاً لِلَّهِ تَنَفَعَهُ وَوَلَايَتُنَا وَ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ عَاصِياً لِلَّهِ لَمْ تَنَفَعَهُ وَوَلَايَتُنَا» نکته بسیار مهم و اساسی است. الآن یک دسته هستند مثل برخی مداحان، که می گویند بله شما محبت اهل بیت را داشته باشید، کافی است. و در فردای قیامت ائمه (علیهم السلام) از شما شفاعت می کنند و جای شما بهشت است و...، لذا نه نمازی و نه روزه ای و نه واجباتی و...، احیاناً انجام برخی محرمات و...، اینگونه سخن گفتن کاملاً با فرمایش ائمه اطهار مخالف است. ملاک شفاعت، فقط اطاعت و بندگی خداوند است. نه فقط داشتن محبت اهل بیت (علیهم السلام)!

بله، اگر کسی تمام تلاش خود را بکند تا واجبات الهی را انجام بدهد، و محرمات الهی را ترک بکند، ولی در این میان، گناهی هم مرتکب بشود، ولی اصرار بر گناه نداشته باشد و از گناه کردن خوشحال نباشد، و گناه الهی را سبک نشمارد؛ شفاعت اهل بیت قطعاً شامل این افراد خواهد بود. اینها کسانی هستند که در میانه زندگی، لغزش هایی برایشان پیش می آید، و به تعبیر حضرت یوسف، نفس اماره، اینها را به برخی گناهان می کشاند:

(وَ مَا أُبْرِيءُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ)

من هرگز نفس خویش را تبرئه نمی کنم که نفس (سرکش)، بسیار به بدیها امر می کند مگر آنچه را پروردگارم رحم کند، پروردگارم غفور و رحیم است.

سوره یوسف (۱۲): آیه ۵۳

قطعاً اینها اهل نجات هستند. و در این مسئله شکی نیست. شفاعت مال اینهاست و لو اینکه مرتکب کبائر شده باشند!

ولی اگر کسی تجرّی به گناه بکند و لو به گناهان صغیره، اینها گرفتار خواهند بود و شفاعت اهل بیت نصیبشان نخواهد شد. پیغمبر اکرم در این زمینه می فرماید:

«لَا تَنْتَظِرُوا إِلَى صَغِيرِ الذَّنْبِ وَلَكِنْ انظُرُوا إِلَى مَا اجْتَرَأْتُمْ»

به کوچکی گناه نگاه نکنید بلکه به چیزی [نافرمانی خدا] که بر آن جرات یافته اید بنگرید.

وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۱۳، بَابُ وُجُوبِ اجْتِنَابِ الْمُخَفَّرَاتِ مِنَ الذُّنُوبِ، ح ۲۰۶۱۵

بنابراین اگر گناهی از انسان سر بزند که عالمانه و عامدانه باشد، از سر رضایت باشد و اصرار بر آن هم داشته باشد، قطعاً از شفاعت اهل بیت به دور خواهد بود. امیدواریم که خداوند عالم به ما توفیق بدهد که به یک مرحله ای برسیم که حتی گناه صغیره هم از ما سر نزنند. ان شاءالله.

برگردیم به بحث...

در گذشته، بحثی داشتیم پیرامون نقد سخنان دکتر «طیب» شیخ الأزهر، که در برنامه ماه مبارک رمضان، در ۲۹ جلسه، بر ضد مبانی اعتقادی شیعه صحبت کرده بود. و ما با همکاری دوستانمان، جوابیه محکمی به سخنان این بزرگوار آماده کرده ایم.

شیخ الأزهر، و مصاحبه ای دیگر بر ضد ایران!

متأسفانه ایشان هفته گذشته مصاحبه ای کرده و گفته است که ایران دارد پولهای سنگینی را در مصر خرج می کند تا جوانهای اهل سنت مصر را شیعه بکنند!! حالا ما نمی دانیم که منبع خبرهای ایشان کجاست و این خبرها را چه کسی یا کسانی در اختیار ایشان قرار می دهند. و آیا ایشان تأملی در این اخبار می کنند یا نه؟!؟

ما در رابطه با صحبت های ماه رمضان آقای دکتر «طیب»، عرض کردیم که در نه فصل، جواب دادیم. در فصل اول، روشهای غیر صحیح ایشان در برخورد با عقاید شیعه را بررسی کردیم. و گفتیم که ایشان از ابتدای ماه رمضان تا آخر ماه مبارک، در روش و منهج مباحث خود با مخالف، یک روش غلط و به دور از جایگاه علمی شیخ الأزهر به عنوان بالاترین مقام علمی دانشگاه الأزهر؛ مورد استفاده قرار می دهد!

به عنوان نمونه، ایشان در این برنامه، برای رد عقاید شیعه، به اقوال شخصیت هایی استدلال می کند که این افراد در نزد شیعه، ارزش علمی و جایگاه شخصیتی ندارند. افرادی مثل «احمد الکاتب»، «سید علی الامین» و...

صحبت‌های آقای دکتر طیب، علاوه بر پخش زنده و مستقیم از شبکه ماهواره ای، در سایت «بوابة الأزهر» نیز بارگذاری می‌شد. <http://www.azhar.eg> البته برنامه ایشان را سایتهای مختلفی منعکس کردند، ولی چون نوعاً با حب و بغض همراه بود، ما رفتیم سراغ سایت خودشان به نام «بوابة الأزهر» که سخنان ایشان را عیناً منعکس کرده است.

دلیل حمایت شیخ الأزهر، از «احمد الکاتب» و «سیدعلی‌الأمین» مشخص شد!!

ایشان در یکی از این برنامه‌ها می‌گویند:

«دو کتاب وجود دارد که تألیف دو نفر عالم و فاضل از علمای شیعه که نظریه امامت شیعه را خوب ترسیم کرده‌اند. و یک سری اشکالاتی دارند بر عقیده امامت از دیدگاه شیعه، که یکی از این کتابها متعلق است به آقای احمد الکاتب با نام السنة و الشیعة و کتاب دیگری متعلق است به مرجع تقلید شیعیان آقای سید علی‌الأمین»

ایشان مستند حرفهای خودش را، دو نفر نام می‌برد که یکی را به عنوان عالم و فاضل شیعی، و دیگری به عنوان مرجع تقلید شیعه معرفی می‌کند!! در حالی که ما در جلسات گذشته عرض کردیم که این دو نفر نه عالم دینی شیعه هستند و نه مرجع دینی شیعیان!

ایشان در ادامه می‌گویند:

«استاد احمد الکاتب گفته است که شیعیان صدر اول اسلام، که در کنار علی (علیه السلام) بودند، نسبت به ابوبکر و عمر و عثمان، یک دیدگاه مثبت و خوبی داشتند.»

با این تعبیر، معلوم می‌شود که چرا حرف‌های این احمد الکاتب و... به مذاق دکتر طیب خوش آمده است! اینها که به عنوان عالم و فاضل شیعی معرفی شده‌اند، نسبت به خلفای قبل امیرالمؤمنین، دیدگاه مثبت و برخورد خوبی دارند!!

ایشان در بخش دیگری از صحبت‌های خود، در عین اینکه بین «سید علی امین» و «سید محسن امین» خلط می‌کند، از سید علی امین نقل می‌کند که تفکر امامت که نص الهی است، هرگز در قرن اول هجری معروف و شناخته شده نبوده است، بلکه این فکر منصوص بودن امامت، در قرن‌های اخیر مطرح شده است!

در همین راستا از «سید علی امین» نقل می‌کند که گفته است:

«در اینجا علمای زیادی از شیعه مرتکب اشتباه شدند و بین مسئله امامت دینی و امامت سیاسی خلط کرده اند. امامت سیاسی متعلق به خلفا بوده، و امامت دینی متعلق به علی بن ابی طالب. بنابراین علی بن ابی طالب در همان زمان نیز امام بود ولی امامت دینی را بر عهده داشت.» شما

همانگونه که گفتیم، ما به روش استدلال دکتر طیب معترض هستیم. زیرا ایشان سخنان کسانی را ملاک قرار می‌دهد که در نزد شیعه هیچ جایگاهی ندارند.

نظر مراجع عظام شیعه، در مورد «سیدعلی‌الأمین»!

شما اگر به سایت «مندیات یا حسین» <https://www.yahosein.com/vb> که یکی از سایت‌های خوب و فعال است و معمولاً مطالب نقل شده در این سایت مستند و مستدل هست، مراجعه کنید، در مورد «سید علی‌الأمین» نظرات مراجع و بزرگان علمای شیعه را در مورد ایشان نقل کرده است. بر همین اساس، از مراجع معظم تقلید در مورد «سیدعلی‌امین»، با این عبارات استفتاء شده است:

« محضر مرجع معظم تقلید... سلام علیکم! در هر زمانی عده ای پیدا می‌شوند که در مذهب و عقیده ما تشکیک می‌کنند، عده ای که خود را عالم دین معرفی می‌کنند. یکی از این افراد که معمم هم است فردی است به نام سید علی امین، که در مکان‌های مختلف صحبت می‌کند، در شبکه‌های مستقلة، العربیه، ام تی وی صحبت می‌کند. و در مجلات و... مطالبی را مطرح می‌کند. از جمله اینکه می‌گوید امامت از اصول دین نیست! او ولایت تکوینی ائمه را منکر می‌شود! علم غیب ائمه را منکر می‌شود! می‌گوید که اولی الامر منحصر در ائمه نیست! و هر حاکم اسلامی، جزء اولی الامر است! عصمت ائمه را انکار می‌کند! نص بر امامت ائمه در غدیر را انکار می‌کند! حضرت مریم را بر

حضرت زهرا مقدم می دارد! ابوبکر و عمر را می ستایید! و اکثر افکار و نظراتش مخالف مذهب شیعه است. نظر مبارک حضرتعالی در این رابطه چیست؟»

جواب مراجع معظم تقلید:

آیه الله العظمی وحید خراسانی:

«يجب على كل مسلم ان يظهر البرائة و التنفر ممن يبدع فى الدين و يوجب الإفساد فى الدين أو تزلزل العقائد الحقة»

بر هر مسلمانی واجب است از کسانی که در دین بدعت ایجاد می کنند و موجب فساد در دین می شوند و یا عقاید حقه را متزلزل می کنند، برائت و تنفر خود را اظهار بکنند.

آیه الله سید محمد صادق روحانی:

«مِمَّا لَشَكِّ فِي أَنَّ هَذِهِ الْأَفْكَارَ تُخَالِفُ مَا يَعْتَقَدُ بِهِ اتِّبَاعُ مَدْرَسَةِ أَهْلِ الْبَيْتِ»

هیچ شک و شبهه ای نیست که این افکار، مخالف اعتقادات پیروان مکتب اهل بیت است.

آقای شیخ بشیر نجفی:

« اجتنبوا الرجل مادام ماشياً على الطريق الذى عرف به مساندة اعداء اهل البيت

این فرد از دشمنان اهل بیت است و ضد مذهب اهل بیت است. و مادامی که بر این راه قدم بر می دارد، از او اجتناب کنید.

آیه الله آقای گرامی:

«هذا احد علماء اهل السنة تظاهره بصورة عالم شيعى لتخريب الشريعة»

این شخص، یکی از علمای اهل سنت است! خود را به صورت یک عالم شیعی درآورده است تا اینکه شریعت را نابود کند.

آیه الله محقق کابلی:

«عقیده این شخص در اکثر مسائلی که در سؤال ذکر کردید فاسد است و من گمان نمی کنم که این شخص از علمای شیعه باشد! چون اکثر مسائلی را که انکار کرده است، از ضروریات مذهب ماست و در نماز جماعت هم، پشت سر اینچنین افرادی نمی شود اقتدا کرد.

آیه الله علوی گرگانی:

«اگر آنچه گفته اید صحیح باشد، تبری جستن از چنین اشخاصی واجب است.

آقای سید محمد شاهرودی:

«الشخصُ الذی یَحْمِلُ هَذِهِ الْإِعْتِقَادَاتِ لِأَيُّسَبِّ مِنَ الطَّائِفَةِ الشَّيْعِيَّةِ وَ لَا يُعَدُّ مِنَ اتِّبَاعِ أَهْلِ الْبَيْتِ»

هر فردی که اینچنین اعتقاداتی داشته باشد، از مذهب شیعه محسوب نمی شود و از پیروان مکتب اهل بیت نیز شمرده نمی شود.

آقای دکتر «طیب» استناد می کند به قول «سید علی الامین» به عنوان مرجع دینی شیعه، در حالی که حضرات آیات و مراجع عظامی که نام بردیم و همچنین آقایان «منتظری»، «واعظی»، «یعقوبی»، و... همه اینها فتوا داده اند که «سید علی امین»، نه تنها شیعه نیست، بلکه فردی است گمراه، گمراه کننده، بدعت گذار، و از دشمنان مکتب اهل بیت!

ولی متأسفانه آقای دکتر طیب! که شیخ الأزهر هست! و گفتارش نماد اهل سنت در کره زمین است، به سخنان چنین فردی که در نظر مراجع تقلید شیعه، اینقدر بی اعتبار و مذموم است، به عنوان یک مرجع دینی شیعه، استناد می کند! ایشان در طی دو، سه جلسه، صحبت هایی از این سید علی الامین نقل می کند و می گوید که اگر وحدتی

قرار است بین شیعه و سنی اتفاق بیافتد، من از شیعیان و علمای شیعه می خواهم که حرفهای سید علی الامین را ملاک قرار بدهند!! اینها را الگو قرار بدهند!!

سیدعلی الامین، عالمی سنی که لباس تشیع پوشیده است!!

یعنی شیعیان باید کسی را الگوی خودشان قرار بدهند که، به قول بزرگان ما، اصلاً عالم شیعی نیست و یک عالم سنی است که لباس تشیع پوشیده است!! و منکر ضروریات عقاید شیعه است!! البته ایشان قبلاً در «لبنان» به عنوان یکی از مفتیان و قاضیان شرع جعفری بود که ریاست مجلس اسلامی شیعه و لجنه تنظیم و ادارات، ایشان را از مقام خود، عزل کردند! و گفتند که این آقا هیچ ارتباطی با شیعه ندارد و به عنوان عالم شیعه مطرح نیست، و قاضی و مفتی شیعه هم نیست! لذا این بابا را از دارالافتای شیعه و از عضویت لجنه های علمی شیعه لبنان، اخراج کردند!

یکی از علمای لبنان، به خود بنده گفت که اصلاً این «سید علی الامین»، ماهیانه حقوق ثابت از عربستان سعودی دریافت می کند. یعنی در حقیقت این بابا، جیره خوار و مزدور عربستان سعودی است. و تلاش می کند که هر چه آنها دیکته می کنند، در چهره یک عالم شیعی بیاید و مطرح بکند!!

من خودم در مناظراتی که در شبکه «المستقله» داشتم، رسماً اعلام کردم که این «سید علی الامین»، یک عالم شیعی نیست. و مطرود حوزه های علمیه شیعه و مراجع شیعه است. و مزدور عربستان سعودی است.

«احمد الکاتب» را بیشتر بشناسیم!

اما در مورد «احمد الکاتب» که آقای دکتر طیب، او را نیز به عنوان الگو به شیعیان معرفی می کند، باید نکاتی را خدمت دوستان عرض بکنیم.

آقای «احمد الکاتب» که اسم اصلی او «عبدالرسول لاری» هست، و اصالتاً هم اهل لار استان فارس است، در سابق در «قم» درس می خواند ولی الآن وهابی شده و جیره خوار عربستان است. ایشان در سایت خودش با عنوان

«البيان الشيعي الجديد بقلم احمد الكاتب» [/http://www.alkatib.net](http://www.alkatib.net) رسماً بسیاری از ضروریات شیعه را منکر شده است. به عنوان نمونه، ایشان علناً اعلام می کند که:

«لا نعتقد بوجود إمام ثاني عشر غائب اسمه (محمد بن الحسن العسكري) و...، لأن هذا قول وهمي لم يقم عليه دليل شرعي أو تاريخي. وإنما هو أمر افترضه فريق من الإماميين...»

ما اعتقادی به وجود امام دوازدهم نداریم! امامی که غائب است و اسمش محمد فرزند حسن عسکری است... زیرا این قول، وهم و خیال است که هیچ دلیل شرعی و تاریخی بر آن اقامه نشده است. فقط عده ای از شیعیان هستند که این مسئله را تصور و تخیل کرده اند.

و در جای دیگر رسماً منکر نصوص امامت امیرالمؤمنین شده می نویسد:

«وأن القول بوجود النص الجلي على الإمام علي بالخلافة من رسول الله نشأ في القرن الثاني الهجري، و لم يكن له وجود سابقاً»

این نظر که ما بر خلافت امام علی نصی آشکار از پیامبر داشته باشیم، در قرن دوم هجری مطرح شد و قبل از این کسی همچین اعتقادی نداشت.

آقای دکتر «طیب»، شیخ الأزهر مصر، بالاترین مقام علمی اهل سنت، کسی را که رسماً منکر مهدویت و بسیاری از ضروریات مذهب شیعه است را، به عنوان عالم و فاضل شیعه معرفی کرده است! و شیعیان و علمای شیعه را، توصیه هم می کند که ایشان را الگوی خودشان قرار بدهند!!! و این واقعاً عجیب است.

ایشان می خواهد یک فردی با این سوابق فکری و اعتقادی، کسی که منکر تمام عقاید شیعه است را، الگو معرفی کند و ملاک قرار بدهد برای کویید شیعه و اعتقادات شیعه، و نظر مراجع و فقهای شیعه از زمان شیخ مفید تا عصر حاضر؛ می خواهد همه را با نظریه ضد شیعی این بابا، محکوم کند!

بنابراین، این آقای «احمد الکاتب» هیچ ارتباطی با شیعه ندارد، و یک وهابی است. حتی کتابی را هم که در هشتصد صفحه و در رد حضرت مهدی (ارواحنافداه) نوشته بود، لندن و فرانسه و حتی آمریکا حاضر نشدند این کتاب را چاپ بکنند. لذا آورد عربستان، و در آنجا چاپ کرد!

یکی از دوستان ما، خودش برای من تعریف می کرد که وهابی ها حتی در مکه، در منطقه «عزیزیه»، یک ساختمان شاهانه چند طبقه، در اختیار این «احمد الکاتب» قرار داده اند. می گفت: در یک سفر عمره، من به اتفاق برادر این احمد الکاتب، که در کاروان ما بود، با هم رفتیم به دیدن ایشان! با معطلی زیاد وارد اتاق احمد الکاتب شدیم، تا برادرش را دید یک آب دهن مفصل و پرمایه! به صورت برادرش احمد الکاتب انداخت، و رفت بیرون!! یک کسی که حتی نزدیک ترین افراد خانواده او، به این صورت با او برخورد می کنند، متأسفانه آقای شیخ الأزهر، او را به عنوان الگویی برای شیعیان و علمای شیعه معرفی می کند!

نظر شیخ الأزهر در مورد عدالت صحابه!

مسئله دیگری که آقای دکتر «طیب» در این برنامه ماه رمضان مطرح می کند، و در سایت «بوابة الأزهر» هم موجود است <http://www.azhar.eg>؛ مسئله عدالت صحابه و سب صحابه از ناحیه شیعیان است.

ایشان در مورد عدالت صحابه می گوید:

«بحث عدالت صحابه، چیزی نیست که ما آن را از عمل صحابه بگیریم، یا از تقوا و کردار صحابه اخذ بکنیم؛ عدالت صحابه هیچ ارتباطی با عمل صحابه ندارد! بلکه عدالت صحابه یک امر الهی و آسمانی است. خدای عالم عدالت صحابه را بیان کرده و خودش نیز این عدالت را به صحابه اعطا نموده است. در حقیقت عدالت صحابه تفضلی است از ناحیه خدای عالم! و هیچ ارتباطی با اعمال و کردار صحابه ندارد.»

این حرف ایشان یک مسئله است که باید مورد بحث جدی قرار بگیرد. زیرا عدالت صحابه به این صورت که ایشان می گوید، مخالف اصول قرآنی و روایی است. اصلاً با عقل سلیم بشری در تضاد است. لذا باید مورد نقد و نظر جدی قرار بگیرد.

ولی نکته جالب و عجیب حرف ایشان اینجاست که می گوید:

«افرادی که جوانهای ما را به مذهب شیعه دعوت می کنند، در حقیقت به مذهبی دعوت می کنند که اساس آن مذهب، بر سب صحابه استوار است! و مردم را به سب صحابه دعوت و تحریک می کنند.»

آقای دکتر «طیب»! آیا واقعاً مذهب تشیع اینگونه است؟! آیا واقعاً مردم را به سب صحابه تحریک می کند؟! آیا شما فتاوی مراجع ما را دیده اید؟! جالب است که خود آقای دکتر طیب در خلال سه، چهار جلسه از بحثهای خودش، گفت که تعدادی از فضلا و مراجع شیعه، هرگونه سب صحابه را حرام می دانند و از دشنام دهندگان به صحابه، برائت می جویند! ولی متأسفانه آقای دکتر طیب، کلام خودش را هم فراموش می کند و می آید و می گوید که مذهب شیعه، پیروان خودش را تحریک می کند به سب کردن صحابه!

سند بسیار محکم و قوی شیخ الأزهر مصر، برای کوبیدن شیعه!!

و جالب اینجاست که سند آقای دکتر طیب، شیخ الأزهر مصر، بر سب صحابه توسط مذهب شیعه، کلام یک زنی است که خودش را شیعه معرفی می کند و معلوم نیست که واقعاً شیعه باشد. ایشان می گوید:

«یک خانم شیعه آمد پیش من و گفت که ما شیعیان بعد از هر نمازی، صحابه و خلفا را لعن می کنیم!»

آقای شیخ الأزهر می آید بر ضد یک مذهب موضع می گیرد، آنهم به قول یک زنی که ادعای پیروی آن مذهب را می کند! این در حالی است که نظری می تواند بیانگر نظر یک مذهب باشد، که نظر مراجع آن مذهب باشد. نظر علمای کبار آن مذهب باشد. نه یک زن! و یا نه یک فرد مطرود و رانده شده مثل «احمد الکاتب» و نه یک فرد منحرف بی عقل سفیه، مثل «سید مجتبی شیرازی»! و نه مثل «یاسر الحبیب» مزدور و اجیر انگلیس! چرا که اینها پول می گیرند تا اختلاف بین شیعه و سنی درست بکنند. لذا نباید نظر اینها ملاک قضاوت قرار بگیرد.

آن نظری که می تواند ملاک قضاوت باشد، و نظر رسمی شیعه را منعکس کند، نظر مراجع عظام شیعه و علمای طراز اول شیعه است! بله اگر جناب دکتر طیب، بیاید و از یکی از مراجع ما نظری را نقل کند، ما موظف هستیم که یا جواب بدهیم، یا توجیه کنیم و یا اینکه قبول بکنیم!

بنابراین که نظر مراجع ما ملاک قضاوت است، شما اگر ملاحظه بفرمائید، خواهید دید که حدود بیست نفر از مراجع عظام ما، در همین سی، چهل سال اخیر، به حرمت اهانت به مقدسات اهل سنت فتوای صریح داده اند!

ما از آقای دکتر «طیب» انتظار داشتیم که اگر ایشان در این ماه رمضان، می خواست برای شیعیان مصر الگو معرفی کند، می آمد فتوای مراجع ما را نقل می کرد و می گفت: ای شیعیان مصر! ای کسانی که سب صحابه می کنید! این نظر مراجع شماست که فتوا به حرمت سب صحابه داده اند. شما نباید صحابه را سب بکنید!

اگر ایشان اینچنین وارد می شد، خیلی خوب بود، و تأثیرگذاری آن هم بیشتر بود. چرا که شیعیان تابع نظرات مراجع خودشان هستند. و فتوای آنها را می پذیرند و عمل می کنند. ولی متأسفانه آقای دکتر طیب، راه اصلی را رها کرد، و رفت سراغ راه انحرافی و آمد امثال «سیدعلی الامین» را به عنوان مرجع شیعی معرفی کرد و شیعیان را دعوت کرد که از ایشان تبعیت کنند! در حالی که شیعیان و مراجع حقیقی شیعه، اصلاً او را شیعه نمی دانند، چه رسد به اینکه او را مرجع تقلید بدانند!

در هر صورت ما از آقای دکتر «طیب»، شیخ الأزهر مصر، انتظار دیگری داشتیم، و توقع نداشتیم که مطالب خلاف واقعی را نقل بکند. متأسفانه ایشان در این قضیه بد عمل کرد و ما نمی دانیم که این آقایان برای فردای قیامت خود، چه جوابی خواهند داشت!

والسلام علیکم ورحمة الله

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۱۱) - نامه جالب معاون صدر اعظم آلمان

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاه على رسول الله و على آله آل الله لا سيما على مولانا بقيه الله و اللعن الدائم على اعداءهم اعداء الله الى يوم لقاء الله.

ضمن تبریک فرا رسیدن ماه ربیع المولود و ایام میلاد نبی مکرم (صلی الله علیه و آله) و احیاگر مذهب، آقا امام صادق (سلام الله علیه)؛ و آرزوی قبولی عزاداری های شما در ماه محرم الحرام و ماه صفر، بابت طولانی شدن تعطیلی درس، از دوستان عزیز عذرخواهی می کنیم.

گزارشی از سفر به اروپا

البته ما برای یک هفته رفته بودیم، ولی دو سه هفته ای گرفتار شدیم. کمی به امر مداوای خودمان مشغول بودیم، کمردردی که داشتیم، ما را کمی اذیت می کرد. لذا هم رفتیم برای مداوا و هم در «آلمان»، «هلند» و «بلژیک» سخنرانی هائی داشتیم که استقبال خیلی شایانی هم کردند، و فراتر از انتظار ما استقبال کردند. البته ما فرصتمان محدود بود و از هر ده جلسه دعوتی که داشتیم فقط به یکی، دو مورد از دعوتها توانستیم عمل کنیم و مابقی را علی رخم گلایه دوستان، رها کردیم و برگشتیم. اتفاقاً سفر ما به «آلمان» هم، مصادف بود با ماجرای انفجارهای «پاریس»!

در کشور آلمان، که می شود گفت تقریباً گل سرسبد اروپاست، و از نظر مسائل مذهبی، در میان بیست و هفت کشور اروپائی، از آزادی بیشتری برخوردار است و فعالیت های مذهبی از جاهای دیگر بیشتر است. آماری دقیقی که به ما دادند، این بود که در این کشور، ۲۴۵ مرکز اسلامی شیعی ثبت شده وجود دارد که غالباً هم فعال هستند. هر چند که شیعیان در آنجا، سروسامان درست و حسابی ندارند و از مدیریت واحدی برخوردار نیستند.

در نقطه مقابل، وهابی ها کاملاً با یکدیگر متحد هستند و اهل سنت را نیز به سمت خودشان جذب می کنند. البته خود اهل سنت از نظم و برنامه خوبی هم برخوردار هستند. به طوری که ما در شهر «کلن» - که سومین شهر بزرگ آلمان است - رفتیم و از مرکز اسلامی اهل سنت، که اهل سنت ترکیه تأسیس کرده بودند، بازدید داشتیم، ساختمان بزرگی درست کرده بودند که می گفتند ۲۷ میلیون یورو خرج کرده اند که ۷۵٪ آن را دولت آلمان کمک کرده است! یعنی اینها در این حد زرنگ هستند که می توانند از امکانات دولتی آنجا استفاده کنند.

البته در خود کشور «ترکیه» نیز، وهابی ها بسیار فعال هستند. حتی مرکز اسلامی «دیانت» که مربوط به وهابیت ترکیه است و امکانات و اختیارات فراوانی نیز دارد؛ با تطمیع هیئت امنای مساجد، روحانیون شیعه را از مساجد اخراج می کنند و عوامل خودشان را جایگزین می کنند. چرا که درآمدها در آنجا پائین است و هیئت امنای از عهده خرج مسجد و حقوق روحانی بر نمی آیند و از این مسئله، دولتی ها و مخالفین شیعه دارند بر ضد شیعه استفاده می کنند.

کشف جدید دولتمردان اروپائی!

یک نکته مهمی که در اینجا وجود دارد، این است که بعد از قضیه انفجارها در کشور فرانسه، توجه دولتمردان به مذهب شیعه بیش از گذشته شده است. یعنی در حقیقت دولتهای اروپائی و دیگر کشورها، به این نتیجه رسیده اند که اگر بیایند و مذهب شیعه را تقویت کنند، خود فرهنگ شیعه، جلوی بسیاری از خشونتها و ترورها را می گیرد.

در سفر ما به آلمان، یک دیداری داشتیم با عده ای از طلبه های مشهد که الآن ده، پانزده سال است در آلمان زندگی می کنند، می گفتند که ما در «فرانکفورت» آلمان یک مرکز اسلامی داریم با عنوان «همه برای همه و صلح برای همه»! می گفتند: ما برای اینکه برای مرکز اسلامی یک ساختمانی بگیریم، رفتیم با شهردار منطقه صحبت کردیم. اول زیربار نمی رفت و قبول نمی کرد، ولی ما توضیح دادیم و گفتیم که کار ما این است و فعالیت ما این است و مذهب شیعه نه تنها مذهب کشت و کشتار و ترور نیست، بلکه تنها مذهبی است که در برابر افراطی گری ها وهابی ایستاده است. این را که گفتیم، جناب شهردار خیلی استقبال کرد و حتی بخشی از هزینه مرکز ما را متقبل شد و الآن هم ماهیانه مقداری به ما کمک می کند.

نامه جالب معاون صدر اعظم آلمان!

جالب بود که اول محرم امسال، قائم مقام صدر اعظم آلمان به مناسبت فرارسیدن ایام محرم و عاشورا یک نامه ای نوشت به آقای «خلیل زاده» که رئیس فدراسیون اسلامی آلمان است، که نامه خیلی جالبی بود. «زیگمار گابریل» معاون صدر اعظم آلمان، رهبر حزب سوسیالیست دموکرات و وزیر اقتصاد این کشور به مناسبت روز عاشورا بیانیه‌ای منتشر کرد و فرارسیدن ایام محرم را به شیعیان آن کشور تسلیت گفت.

من این نامه را خدمت حاج آقای مکارم که نشان دادم، خیلی تعجب کرد و خیلی خوشحال شد. در این نامه که خبرگزاری «فارس» آن را منتشر کرد آمده بود که:

«اینجانب به نمایندگی از طرف حزب سوسیالیست دموکرات آلمان، فرا رسیدن روز عاشورا را به شما و شیعیان در آلمان تسلیت می‌گویم. امسال یادآوری هجرت و سپس شهادت امام حسین بن علی به طور ویژه‌ای با وقایع دنیای امروزمان پیوند خورده است، صدها هزار انسان از مناطق جنگ‌زده در خاورمیانه و آفریقا به اروپا می‌آیند. آنان نیز وطن خود را ترک کرده‌اند تا بلکه نزد ما بتوانند مکانی امن و آینده‌ای روشن برای خود و خانواده‌هایشان بیابند.

با کمال احترام دریافتیم که در این میان، فدراسیون شیعیان آلمان نیز دروازه‌های قلب‌ها و خانه‌های خود را به روی پناهجویان گشوده است. پدیده مهاجرت، جامعه را دستخوش تغییراتی خواهد کرد. لازم است میان آنان که تازه می‌آیند و آنان که سال‌هاست مقیم آلمان هستند، همبستگی برقرار کنیم. اگر هر یک از ما دیگری را، فارغ از ملیت، زبان مادری و عقایدش، به دیده همسایه و شهروند خود بنگرد، یقیناً به آن همزیستی مطلوب دست خواهیم یافت. آنچه در روز عاشورا برای امام حسین و خاندان ایشان اتفاق افتاد، به همه ما آموخت که استقامت راستین بر آزادی و انسانیت، سرانجام بر جنگ و ظلم پیروز خواهد شد.

شما به عنوان شیعیان آلمان، تجربیات ارزشمند فراوانی را در اختیار دارید که این تجربیات، دیگران را در انس گرفتن به محیط جدید یاری خواهد کرد.

شیعیان آلمان اجتماعی متنوع هستند و ما خوشحالیم که به تازگی سه شبکه مختص جوانان نیز در این فدراسیون تشکیل شده است. بیاید به کمک یکدیگر از آلمان کشوری بسازیم که در آن هر انسانی بتواند بر اساس قوانین حقوقی آزادانه، بدون نگرانی متفاوت باشد.

همان گونه که رئیس جمهور سوسیال دموکرات آلمان روزی این جمله را به عنوان هدف ذکر کرده بود، من برای همه شما شیعیان، خانواده‌ها و دوستانان در آلمان و همچنین سراسر جهان، عاشورایی سرشار از تعمق آرزو می‌کنم.»

این فرصت پیش آمده برای تشیع، یک فرصت طلایی و خوبی است. و ما وظیفه داریم از این فرصت، حداکثر استفاده را بکنیم.

دفاع جانانه یک زن از اسلام، در برابر سلمان رشدی!

در یکی از شبها که ما در آلمان بودیم، شبکه دوم تلویزیون آلمان – که پربیننده ترین شبکه در آن کشور است – یک میزگردی تشکیل داده بود و از شخصیت های برجسته آلمان و فرانسه دعوت کرده بود تا قضیه ترور در کشور فرانسه را تحلیل و بررسی کنند. این میزگرد تقریباً سه ساعت و نیم طول کشید و دوستان هم مرتب صحبتها را برای ما ترجمه می کردند. «سلمان رشدی» به عنوان یکی از مدعوین میزگرد، از مدافعین تروریست بودن اسلام بود و تلاش می کرد با استفاده از برخی آیات جهاد و...، ثابت بکند که قضیه ترور و خشونت در متن اسلام است. البته مخالفین و موافقین ایشان را نیز دعوت کرده بودند. مثلاً یک خانمی دعوت شده بود که ظاهراً استاد دانشگاه هم بود و با خواندن کتاب آیات شیطانی سلمان رشدی، با قرآن آشنا شده بود و با خواندن قرآن مسلمان شده بود.

این خانم، به قدری زیبا جواب سلمان رشدی را داد و از اسلام دفاع کرد، که جمعیت حاضر در جلسه که حدود پنجاه، شصت نفر بودند، در یکی دو تا از دفاع های ایشان، حدود یک دقیقه برای ایشان کف زدند! و او را تشویق کردند. البته بنا شد که دوستان متن این جلسه به همراه فیلم جلسه را برای ما بفرستند.

لذا لازم است که ما از این فرصتهای پیش آمده به نفع فرهنگ شیعه و فرهنگ اهل بیت استفاده کنیم. و من حتی از خود رئیس فدراسیون اسلامی شیعه، که از دوستان ما هم هستند، و خیلی هم نسبت به ما محبت دارند، گلایه کردم و گفتم شما در این مدت ۲۷ ساله که در اروپا هستید، نتوانستید از رسانه های اروپائی برای نشر فرهنگ شیعه استفاده کنید.

لذا ما تصمیم گرفتیم که خود دوستان در آلمان برنامه ای را به زبان آلمانی ضبط بکنند، از روحانیونی که هم به زبان آلمانی تسلط کامل دارند و هم اهلیت علمی دارند، استفاده بشود و برنامه هائی تولید بشود و ما هر شب در شبکه ولایت، یک ساعت، یک ساعت و نیم، آنتن شبکه را در اختیارشان قرار بدهیم.

زبان آلمانی هم، زبان پرطرفداری است. هم آلمانی ها، هم بلژیکی ها و حتی خود فرانسوی ها به زبان آلمانی مسلط هستند. یعنی هفت، هشت کشوری که در اطراف آلمان هستند، به زبان آلمانی مسلط هستند. و این فرصت خوبی است برای نشر فرهنگ اهلیت در اروپا.

تسلط به یکی از زبانهای خارجی؛ از ملزومات طلبگی!

من معتقد هستم که یکی از کارهائی که ما طلبه ها باید ملتزم به انجام آن باشیم، تسلط به یکی از زبانهای خارجی است. و این امروز از ضروریات یک طلبه است. یعنی اگر یک طلبه امروز بخواهد فرهنگ شیعه را به دنیا عرضه کند، فقط تسلط به زبان فارسی کافی نیست. زبان عربی امتیاز ویژه دارد. و زبان انگلیسی نیز جایگاه خاص خودش را دارد. امروز بالغ بر سه میلیارد نفر در دنیا یا انگلیسی صحبت می کنند و یا متوجه می شوند و می فهمند.

زبان فرانسوی نیز از امتیاز ویژه ای برخوردار است. الآن کل قاره آفریقا و چهل و نه کشور موجود آفریقائی، به لحاظ اینکه مستعمره فرانسه بودند، عمدتاً به زبان فرانسوی صحبت می کنند. لذا دوستان جوان و آنهائی که استعداد این کار را دارند، من توصیه می کنم که حتماً به زبانهای خارجی مسلط باشید تا بتوانید به برکت این زبان، معارف شیعی را به جهان برسانید. البته توانمندی علمی نیز در این میان شرط اساسی است. ما در شبکه ولایت، برنامه به زبان انگلیسی داشتیم ولی بعد از دو ماه تعطیل شد. چرا که دوستان ما یا زبان مادریشان انگلیسی بود ولی توانائی علمی

نداشتند؛ و یا توانائی علمی داشتند ولی تسلط کافی به زبان نداشتند. لذا بعد از دو ماه، ما کل برنامه های انگلیسی شبکه را تعطیل کردیم.

کیفیت کار برای ما در شبکه خیلی مهم است. لذا وقتی دیدیم برنامه کیفیت ندارد، مجبور شدیم حذف کنیم. البته برای بعضی شبکه ها خیلی مهم نیست که برنامه کیفیت دارد یا ندارد. مثلاً شبکه «هادی تی وی» از همین طبقه های سطح خوان به عنوان کارشناس استفاده می کند و لذا مخاطب و بیننده ندارند. بیننده می آید چند جلسه برنامه را می بیند، می بیند که کارشناس برنامه، مثل یک روضه خوان مطالب را نقل می کند، و مطالب دسته بندی شده و عمیق نیست. لذا کانال برنامه را برای همیشه از رسیور حذف می کند!

لذا من توصیه می کنم دوستانی که اهلیت علمی دارند و مبانی علمی خوب و مقبولی دارند، حتماً به فکر فراگیری زبان باشند.

برگردیم به بحث اصلی خودمان...

بحثی که ما در خدمت دوستان داشتیم، بحث پیرامون شبهات «تقیه» بود. وهابی ها می گفتند که ما در میان شیعه ها می بینیم که به ائمه خودشان مراجعاتی داشتند و سؤالاتی می پرسیدند و ائمه هم جوابهایی می دادند. ولی چون ائمه از یادشان می رفت که چه جواب داده اند، بعد از چند سال وقتی همان سؤالات از ایشان پرسیده می شد، جواب دیگری می دادند. وقتی تناقضی در میان گفته های ائمه پیدا می شد، شیعیان برای رهائی از این تناقضات، و همچنین برای حفظ جایگاه ائمه، آمدند و گفتند که یکی از جوابهایی که ائمه دادند و با جواب دیگر در تضاد بوده، با محوریت تقیه مطرح شده است!

لذا وهابیت معتقد است که اساساً مسئله تقیه شیعه، برای حل اقوال متضاد ائمه تأسیس شده است. در همین راستا روایاتی را هم مطرح کرده بودند که به ظاهر با یکدیگر متناقض بودند و ما در جلسات گذشته به بخشی از این روایات مورد اشاره وهابیت اشاره کردیم. مخصوصاً روایتی که از آقای «نوبختی» از «ملل و نحل» شهرستانی نقل کرده بودند که:

«قال سليمان بن جرير: ان أئمة الرافضة قد وضعوا مقالاتين لشيعتهم، لا يظهر أحد قط عليهم، احدهما بالقول بالبداء، والثانية التقيّة، فكل ما أرادوا تكلموا به، فاذا قيل لهم في ذلك انه ليس بحق، و ظهر لهم البطلان، قالوا: انما قلناه تقيّة و فعلناه تقيّة.»

سليمان بن جرير گفته است: امامان شيعه، دو گفتار را برای شيعیان تدوين نموده اند که هرگز بر شيعیان آشکار نمی شود. یکی از آنها قائل شده به بداء است و دیگری هم تقيه است. شيعیان هر گاه سخن می گویند، و ثابت می شود که آن سخن حقیقت نداشته و بطلان آن نیز بر ایشان آشکار می شود، می گویند ما آن را از روی تقيه گفتیم! و یا اگر کاری را انجام بدهند که با عقاید خودشان نسازد، می گویند از روی تقيه انجام دادیم!

الملل والنحل شهرستاني، ج ۱، ص ۱۶۰

«احسان الهی ظهیر» یکی از وهابی های سرشناس پاکستان بود که ده، دوازده جلد کتاب علیه شيعه نوشته و در آخر هم ترور شد. علامه امینی در کتاب «الغدیر» در جلد ششم یا هفتم، بعضی از مقالات فاسد این آقا را مفصل جواب داده است.

«احسان الهی ظهیر» در مورد مسئله تقيه می نویسد:

«من أمثلة الروایات المتناقضة التي اضطرت الشيعة إلى القول بالتقيّة ما روی الكشي بسنده عن شعيب بن يعقوب قال: سألت أبا الحسن عليه السلام عن رجل تزوج امرأة و لها زوج و لم يعلم؟ قال: ترجم المرأة و ليس على الرجل شيء إذا لم يعلم، فذكرت ذلك لأبي بصير المرادي قال (يعني أبا بصير): قال لي واللّه جعفر ترجم المرأة و يجلد الحد، قال: فضرب بيده على صدره يحكها: أظن صاحبنا ما تكامل علمه.

روایات متناقضی که شيعه را وادار کرده است به قائل شده به تقيه، روایتی است از کشی که به سند خود از شعيب بن يعقوب نقل کرده است که گفته: از امام کاظم سؤال کردم در مورد مردی که با زنی ازدواج کرده، در حالی که او شوهر داشته است ولی او نمی دانست. حکمش چیست؟ امام گفت: زن سنگسار می شود ولی بر مرد چون نمی دانست، چیزی نیست. شعيب می گوید: من این نظر امام را به ابوبصير مرادی نقل کردم. او گفت: به خدا قسم که

امام صادق به من گفت زن سنگسار می شود و مرد حد می خورد. ابوبصیر از شدت ناراحتی دست بر سینه خود زد و گفت: گمان می کنم که علم امام کاظم هنوز کامل نشده است!

الشیعة و السنة، ص ۱۵۲ - ۱۵۳

روایتی که «احسان الهی ظهیر» به آن اشاره می کند در «رجال کشی» است، در جلد اول، صفحه ۴۰۲.

ما در جلسات گذشته - در جلسه هفدهم ۹۴/۰۸ /۱۶ - مفصل این مسئله را جواب دادیم و گفتیم که اولاً این روایت ضعیف است و ثانیاً شخصیت ابوبصیر، یک شخصیت مخدوش و ضعیف است.

قبلاً عرض کردیم که در این سی، چهل سال اخیر، روش وهابی ها برای مقابله با شیعه تغییر کرده و مثل علامه امینی و مرحوم میرحامد حسین و یا علامه حلی و دیگران، که می رفتند از کتب اهل سنت و وهابیت، برای حقانیت مکتب تشیع و بطلان عقیده اهل سنت و وهابیت استفاده می کردند؛ اینها هم یاد گرفتند و آمدند کتابهای شیعه را مطالعه کردند و یک سری روایاتی را که به نظرشان می توانستند بر علیه شیعه استفاده کنند، جمع آوری کردند و به رخ شیعه کشیدند. دوستان اگر کتاب «نقد غفاری» ما را مطالعه بکنند، ما شاید بالای سیصد، چهارصد روایت را که آقای دکتری غفاری آمده و استدلال کرده، جواب دادیم.

اولین و بهترین جواب از یک روایت استدلال شده!

اولین جوابی را هم که ما دادیم، بررسی سندی روایتها بوده است. وقتی ما ثابت کردیم که روایت ضعیف است و معتبر نیست، استدلال به روایت ضعیف در نزد قومی، علیه قوم دیگر، خلاف عقل و منطق است. و خلاف منهج علمی است. قبلاً عرض کردیم که «ابن حزم» در این زمینه می گوید:

«لَا مَعْنَى لِحْتِجَانَا عَلَيْهِمْ بِرَوَايَاتِنَا فَهَمْ لَا يَصَدُقُونَ وَلَا مَعْنَى لِحْتِجَانِهِمْ عَلَيْنَا بِرَوَايَاتِهِمْ فَنَحْنُ لَا نَصَدُقُهَا وَإِنَّمَا يَجِبُ أَنْ يَحْتِجَ الْخُصُومُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ بِمَا يَصَدُقُهُ الَّذِي تُقَامُ عَلَيْهِ الْحُجَّةُ بِهِ»

معنا ندارد که ما با روایات خودمان بر شیعه احتجاج کنیم. زیرا ایشان نخواهند پذیرفت. و همچنین معنا ندارد که شیعه با روایات خودشان بر ما احتجاج کنند، زیرا ما نمی پذیریم. همانا لازم است که دو طرف مقابل هم، با ادله ای که طرف مقابلش قبول دارد، احتجاج بکند.

الفصل في الملل و الأهواء و النحل، ابن حزم أندلسی، ج ۴، ص ۷۸

لذا مرحوم آقای خوئی، سه اشکال اساسی بر این روایت داشتند. «علی بن محمد» ثقه نیست! «محمد بن احمد» مجهول است! «محمد بن حسن» هم غیر ثقه است! یک روایتی که سه اشکال سندی دارد، آقایان دارند به آن استدلال می کنند.

در ادامه جواب از این روایت، کلام تند مرحوم مجلسی را نیز بیان کردیم. مرحوم مجلسی به شدت از ابوبصیر ناراحت می شود و لذا با تندی می گوید:

«فالظاهر أن هذا الأعمى لم يفهم كلام الصادق عليه السلام و اشتبه عليه»

ظاهراً این فرد نابینا، کلام امام صادق را نفهمیده است. و امر بر او مشتبه شده است.

روضه المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه (ط - القديمة)، ج ۱۰، ص ۱۳

بر فرض صحت روایت، بیان حد شاید برای این بود که امام می دانست این مرد، شوهر دارد. و با علم اینکه شوهر دارد با او ازدواج کرده است. لذا باید این فرد چون که می دانسته، باید حد زنا بخورد.

علامه اصفهانی نیز، در شرح «وافی» مرحوم فیض، تعبیر تندی نسبت به کلام ابوبصیر دارد و می نویسد:

«قوله «ما أظن صاحبنا تكامل عمله» هذا يدلّ علی تخلیط فی أبی بصیر و ضعف عقل»

این کلام ابوبصیر که گفته: «گمان نمی کنم که علم امام ما هنوز کامل شده باشد»؛ دلالت می کند بر این ابوبصیر مسائل را با یکدیگر قاطی کرده بود و عقلش ضعیف شده بود.

بحث دیگری که اینجا مطرح است و ما باید بررسی کنیم، افاضات «احسان الهی ظهیر» است. وی از وهابی های تندروی پاکستان بود، و آدم هتاکي هم بود و هتاکي های او از «فضل بن روزبهان» خیلی بیشتر بوده است، و در نهایت هم در پاکستان کشته شد و به درک رفت.

مرحوم علامه امینی در کتاب «الغدیر» در جلد ششم، به برخی از هتاکي های او جوابهای دندان شکنی داده است. من به دوستان توصیه می کنم که حتماً ملاحظه کنند.

یکی از دوستان ما نیز، دو سال قبل کتابی نوشت در نقد هتاکي های «احسان الهی ظهیر» به نام «الجواب الکبیر لإحسان الهی ظهیر» که در سه جلد چاپ شده است. البته ایشان مطالب زیادی از فایل های ما در کتابش استفاده کرد که بدون اجازه ما هم بود. ولی ما گفتیم اشکال ندارد، شاید مردم کتاب ایشان را بخوانند و کتاب ما را نخوانند. مهم مطالب است که به دست مردم برسد. البته این کار بدون اجازه ایشان، دامن ایشان را گرفت و برخی مسائل برای ایشان پیش آمد.

گناه کردن، مانع رسیدن به هدف و مقصود است!

دوستان توجه داشته باشند که گناه کردن، مانع رسیدن به هدف و مقصود است. ما باید تلاش بکنیم که کارهای ما دقیق و منظم؛ و با محوریت دینی باشد. چون اگر در کارها گناه بیاید، شاید مواردی را جلو برویم و پیشرفتی داشته باشیم، ولی در یک جا به حد یقف می رسیم و به شکست و افتضاح می رسیم. یعنی کار برای خدای عالم، تا خالص نباشد، نمو نمی کند، رشد و نمو هم بکند، برکت نخواهد داشت. و نورانیتی نخواهد داشت.

والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه بیست و دوم ۳۰ / ۰۹ / ۹۴

نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۷)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاه على رسول الله و على آله آل الله لا سيما على مولانا بقيه الله و اللعن الدائم على اعداءهم اعداء الله الى يوم لقاء الله.

ما امروز را که اولین روز از امامت حضرت ولیعصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است را خدمت شما دوستان عزیز تبریک و تهنیت عرض می کنیم. ان شاءالله، خدای تبارک و تعالی هر چه سریعتر فرجش را نزدیک بگرداند و همه ما را از یاران خاصش قرار بدهد ان شاءالله.

مراسمی به نام «عیدالزهران»!

نکته قابل ذکر در این ایام که الحمدلله نسبت به گذشته خیلی بهتر شده است، و مورد رعایت مردم قرار گرفته است، خصوصاً در شهر قم؛ مراسم موسوم به «عیدالزهران» است. وهابی ها به شدت به دنبال این هستند که اینگونه مراسمات را گسترش بدهند، اینگونه جلسات را زیاد بکنند، از این جلسات فیلم تهیه بکنند و در رسانه ها بر علیه شیعه استفاده بکنند. و زمینه قتل شیعه را فراهم بکنند.

روی این جهت، به نظر من از اهم واجبات در این عصر و زمان، اجتناب از کارهایی است که احساسات و عواطف شیعه و سنی را تحریک بکند. لذا جلساتی که به نام «عیدالزهران» گرفته می شود قطعاً خلاف شرع است و حرام است.

همین دیشب فتوای جدیدی از آیةالله العظمی سیستانی در همین زمینه در فضای مجازی منتشر شد که ایشان دوباره رسماً نظر داده اند که مراسم «عیدالزهران» جایز نیست، و بی احترامی به مقدسات اهل سنت است و جایز نیست.

امروز بحث «شیعه هراسی» در جهان معاصر، به عنوان اولین معزل تبدیل شده است. و در کشورهای عربی نیز سران این کشورها، بحث «شیعه هراسی» را به عنوان یک موضوع اساسی مطرح می کنند.

بیانیه دور از انتظار دکتر طیب، شیخ الأزهر

من همین هفته گذشته صحبت های آقای دکتر طیب، شیخ الأزهر را می دیدیم، خیلی متأثر شدم. خیلی دردآور است که ایشان نیز به یک قرضای دوم تبدیل بشود. ایشان بیانیه ای صادر کرده، و در آن بیانیه گفته است که:

«هیچ عاقلی از درخواست عده ای برای حمایت از شیعیان با دادن کرسی در پارلمان به آنها حمایت نمی کند... واقعیت این است که در مصر شیعه وجود ندارد و صرفاً مشتی منفعت طلب، دلال دین و فتنه گر هستند. و هر گونه درخواستی برای اختصاص کرسی به شیعیان در پارلمان مصر، درخواست صریح برای فتنه بین مردم مصر است.»

شیعیان مصر به دنبال این هستند که در مجلس مصر، کرسی داشته باشند ولی شیخ الأزهر مصر در برابرشان ایستاده است و مخالفت می کند. و با تعابیر بسیار وقیح «صرفاً مشتی منفعت طلب، دلال دین و فتنه گر» نیز موضع گرفته است.

اگر این تعابیر را این شیوخ وهابی و مفتیان وهابی بیابند و مطرح بکنند، هیچ گلایه ای نیست! اینها مشتی مزدور هستند و آنچه که بر اینها دیکته می کنند، بیان می کنند. ولی شیخ الأزهر با آن متانت و سوابق درخشان، و مسؤولیتی که در الأزهر دارد، بسیار مستبعد است که چنین عباراتی را بیان کند و جایگاه خود را اینچنین تنزل دهد.

اینگونه حساسیت و اینگونه موضع گیری نشان می دهد که ما در رساندن پیام شیعه موفق نبودیم. وزارت امور خارجه ما، در این دو، سه سال اخیر فقط چسبیده اند به مسئله «برجام». البته ما در مورد این قضیه «برجام»، نفیاً و یا اثباتاً، اظهار نظر نمی کنیم. چون در حوزه تخصصی ما نیست. ولی آنچه که مسلم است این است، اینکه ما تمام توان و نیروهای خارجی خود را صرف یک مسئله سیاسی خاص بکنیم، آنهم مسئله ای که معلوم نیست چه نتیجه ای در پی خواهد داشت، امر معقول و پسندیده ای نیست.

آنچه ما می فهمیم این است که تاکنون شخص مقام معظم رهبری، یک حرف در تأیید این قضیه «برجام» مطرح نکرده اند. یعنی بنده یک کلمه از ایشان در تأیید برجام ندیده ام. البته از تلاش و زحمت آقایان تشکر کرده اند ولی مدام به آقایان برخی مطالب را گوشزد کرده اند و اعلان خطر کرده اند که این قضایا مقدمه ای برای برخی توطئه ها نباشد.

ولی شما ببینید که دانشگاه الأزهر، که الآن نماد اهل سنت است، در مورد شیعه موضع گرفته است و با این تعبیر تند، شیعیان را مورد خطاب قرار داده است، ولی آقایان هیچ عکس العملی نشان نداده اند.

اگر عربستان سعودی علیه شیعه سخن می گوید و بیانیه صادر می کند، ما هیچ ابائی نداریم. کشورهای حاشیه خلیج فارس بر ضد شیعه حرف می زنند، ما هیچ ابائی نداریم. آمریکا و اسرائیل حرف می زنند، ما هیچ ابائی نداریم. اینها برای ما فخر است. ولی اینکه «الأزهر» بیاید بر ضد شیعه موضع بگیرد، تحمل این مسئله خیلی سخت است. چرا که الأزهر مصر، تنها مرکزی است که مذهب شیعه را مذهب اسلامی معرفی کرده و باز هم می کند ولی به یکباره می آید و در مقابل شیعه موضع تند می گیرد و آن را «فتنه گر» و «دلال دین» و... معرفی می کند. این نشان از ضعف رسانه ای ما، وضع دفاعی ما از دفاع از فرهنگ اهل بیت و شیعه دارد.

آقای دکتر طیب، بعد از ماه مبارک رمضان، چند مورد سخنرانی داشتند، و در همه این سخنرانی ها بر علیه شیعه موضع صریح گرفته است. لذا دوستان ما - هم دوستان مصری ما و هم بچه های قدس و وزارت امور خارجه - معتقد بودند که ما باید یک جواب قاطعی به صحبت های آقای دکتر طیب بدهیم. البته در همین زمینه، حضرت آیه الله مکارم شیرازی در نظر دارند یک نامه سرگشاده ای بنویسند و منتشر بکنند.

علل و عوامل موضع گیری تند دکتر طیب، بر ضد شیعه:

البته اینگونه موضع گیری های الأزهر و شخص آقای دکتر طیب، چند عامل عمده دارد:

عامل اول: فعالیت های شیعه ی انگلیسی و آمریکائی:

کسانی که به نام شیعه در لندن و آمریکا برنامه پخش می کنند، اینها در «مصر» نفوذ دارند و القاتل شیطانی در حوزه «سب صحابه»، «افترای به عایشه» و... را در سطح گسترده پخش می کنند. البته هر کس جای آنها بود، حتی ما هم اگر جای آنها بودیم و به مقدسات ما توهین می شد و اینگونه سخنان رکیک گفته می شد، قطعاً ما هم عکس العمل نشان می دادیم. امروز افرادی که توسط شبکه «فدک» و یا شبکه های شیرازی ها، در آنجا به تشیع کشیده می شوند، عمدتاً «شیعیان سب و لعنی» هستند. یعنی وقتی یک سنی از کانال شیرازی ها می آید و شیعه می شود، و یا وقتی یک شیعه می آید و با مرام اینها آشنا می شود، در سرلوحه کارها و برنامه ها و اعتقادات خودش، سب و لعن صحابه را قرار می دهد! این یک مسئله ای است که باعث شده تا ال‌زهر یک همچین موضعی را بگیرد. البته در این زمینه نامه های متعددی هم از طرف حاج آقای مکارم و هم از ناحیه دیگران به مصر فرستاده شد و اعلام شد که ما این افراد را از مذهب شیعه نمی دانیم. و این افراد مطرود مراجع ما هستند. تمام مراجع ما، سب و لعن صحابه را حرام می دانند. ولی ظاهراً اینها بنا ندارند که به سخن مراجع گوش بدهند. و متأسفانه به خاطر تبلیغات گسترده ای که اینها دارند، آنچه که در مصر و دیگر کشورهای عربی نمود دارد، همین فعالیت‌های شبکه های آقایان شیرازی هاست.

من در سفر آلمان که بودم، در شهر «فرانکفورت»، یکی از روحانی هایی که از طرف آقایان شیرازی ها در آنجا برای تبلیغ رفته بود، تمام هزینه های سفر و خرج مسجد و هزینه اطعام مردم و... را خودش پرداخت می کرد!! معمولاً در کشورهای خارج، هیئت امنای و مردم مسلمان ماهیانه مبلغی را کمک می کنند هم برای مخارج مسجد و هم حقوق روحانی مسجد. اصلاً در کشورهای خارجی روش مسجرداری اینگونه است. ولی مبلغینی که از بیوتات آقایان شیرازی ها به این کشورها می روند، هر کجا که می روند، خودشان مسجد می سازند، مشکلات و خرج مسجد را از جیب خودشان می دهند و تمام هزینه های مسجد را خودشان می پردازند. و در ماه «محرم»، تمام شبها را شام می دهند. و در ماه مبارک «رمضان» تمام شبها را افطاری می دهند. این عادت و برنامه این آقایان است. و هزینه تمام این اطعام ها را هم خودشان برعهده می گیرند!! و این یک مسئله ای است! جای سؤال دارد! زیرا در کشورهای خارجی، هزینه ها بسیار سنگین است. به عنوان نمونه یک ساندویچ، حدود شصت، هفتاد هزار تومان هزینه دارد. حالا شما حساب کنید هزینه شام ده شب محرم و سی شب افطاری ماه رمضان چه مقدار خواهد بود.

این آقای مبلغ بیت شیرازی ها، چند شب پیش در «فرانکفورت» صحبتی کرده و نسبت به یکی از مراجع و بزرگان شیعه گفته بود که: «این آقا زنازاده و فرزند زنازاده است!!!» با این تعبیر وقیح و زشت! البته ما تحقیق کردیم ببینیم آیا واقعاً همچین حرفی زده یا نه؛ دیدیم بله متأسفانه گفته است.

یک وقت کسی می آید و می گوید ما حکومت را قبول نداریم! سیاست رهبری نادرست است! سیاست نظام غلط است! ولی یک وقت می آید و با این تعابیر وارد می شود!

ما از طریق یکی از دوستان به ایشان رساندیم که حداقل این گفته شما این است که شما از عدالت ساقط هستید و نمی شود پشت سرتان نماز خواند! حداقلش این است. حداکثرش هم این است که یا باید بیاید ادعای خودش را ثابت کند، و یا باید شلاق بخورد. و تعزیر بشود. وقتی این بابا فهمید که در قبال صحبتش همچین موضعی گرفته شده است، شبانه از شهر فرانکفورت فرار کرد!!

البته من با رفتار و گفتار این شیعیان خارج نشین مخالف هستم ولی شخصاً با این تعابیر «عمامه های انگلیسی»، صددرصد مخالفم. این تعابیر نادرستی است. اینها از این طرف تعبیر «عمامه های انگلیسی» را مطرح کردند؛ آنها هم از آن طرف، «چفیه های روسی» را مطرح کردند!

بحث سر این قضیه است که باید ببینیم این عملکردی که این آقایان دارند، این روشی را که اینها شروع کرده اند. یعنی «سب صحابه»، «لعن خلفاء»، «سب مراجع»، «توهین به شخصیت‌های بزرگ دینی» و... آیا این روش با روش و سیره ائمه (علیهم السلام) تطبیق می کند یا نمی کند؟

ما کاری به مسائل سیاسی هم نداریم. به عنوان یک بچه مسلمان می خواهیم ببینیم که این روش، و به کار بردن تعابیری مثل اینکه نسبت به یک مرجعی بگوید «این آقا زنازاده و فرزند زنازاده است!!!» و یا نسبت به مراجع دیگری بگوید: «فلان مرجع در سن هشتاد، نود سالگی همجنس باز بوده است!!!» تعابیری که از حد اعلائی خودش بسیار تجاوز کرده، با کدام سیره اهل بیت مطابقت دارد؟

شما ببینید که در طول این چهارده قرن گذشته، دشمن ترین دشمن شیعه و مراجع شیعه، به این شکل وقیحانه نسبت به مراجع ما جسارت نداشته اند!! امروز این جسارتها در رسانه ها، آنهم در رسانه های جهانی مطرح می شود. یک وقت شما مطلبی را در یک جمع صد نفره، دویست نفره مطرح می کنید، شاید خیلی مهم نباشد؛ ولی یک وقت یک انبوهی از جمعیت این مطلب شما را می بینند و می شنوند.

مصیبت بزرگ اینجاست که این شبکه های وهابی، این مطالب را می گیرند و مرتب پخش می کنند و میلیونها انسان، این تعبیر وقیح را می شنوند.

عامل دوم: گسترش مذهب تشیع در «مصر»:

یکی دیگر از عواملی که باعث شده است که شیخ الأزهر اینگونه در مقابل شیعه موضع بگیرد، مسئله گسترش تشیع در مصر است. این آقایان بخواهند یا نخواهند، شیعه در حال گسترش است. و این گسترش شیعه هم اختصاص به «مصر» هم ندارد. الآن در سطح جهان، آمار گرایش به تشیع در حال گسترش است.

به قول امام جماعت مسجد «تورنتو کانادا»، که به خود من گفت: یکی از این مبلغین عربستان سعودی که برای تبلیغ به اینجا آمده بود، یک روزی عصبانی آمد پیش من و گفت: ما در کانادا یک سال، دو سال، و بعضاً پنج سال تلاش می کنیم دو نفر، پنج نفر مسیحی و یهودی را مسلمان و سنی می کنیم. به قول شما «وهابی» می کنیم! ولی همین آقا، یک جلسه، دو جلسه می آید در مجلس صحبت شما می نشیند، شیعه می شود! شما چکار می کنید که در یک یا دو جلسه، زحمات چند ساله ما را هدر می دهید؟! ایشان می گفت: من به ایشان گفتم ما کار خاصی نمی کنیم. فقط فرمایشات اهل بیت (علیهم السلام) را که یکی از دو ثقل نبی مکرم اسلام هست را برای اینها بیان می کنیم.

قضیه فراگیر شدن مذهب شیعه در جهان معاصر، یک مسئله ای است غیر قابل انکار! اختصاصی به مصر و سوریه و ترکیه و... هم ندارد. اختصاصی به اروپا و آمریکا هم ندارد! هر کس می خواهد با معارف دین اسلام آشنا بشود،

وقتی کمی با چشم باز قضایا را نگاه می کند، گم شده خودش را در مکتب اهل بیت پیدا می کند. و لاغیر! در این مسئله هیچ شکی نیست.

باید به این آقایان فهمانده شود که شما که مذهب شیعه را یکی از مذاهب اسلامی می دانید، نباید از گسترش آن ناراحت بشوید. فردی شافعی باشد، یا حنفی باشد، یا مالکی باشد، یا حنبلی باشد، و یا اینکه شیعه باشد! یا بیائید اعلام کنید که مذهب شیعه، جزء مذاهب اسلامی نیست - که مبنای شما این نیست - و یا اگر جزء مذاهب اسلامی است، پیروی از یکی از این مذاهب اسلامی، نباید از دیدگاه شما اشکالی داشته باشد.

عامل سوم: فشارهای عربستان سعودی:

من احساس می کنم عامل اصلی که باعث موضع گیری های اخیر آقای دکتر «طیب»، شیخ الأزهر شده است، فشاری است که عربستان سعودی بر روی «الأزهر» دارد. و بودجه های کلانی که از عربستان در اختیار «الأزهر» قرار می گیرد. امروز کشور مصر، با مشکلات شدید اقتصادی مواجه است و نیاز به کمک دارد. عربستان سعودی هم برای دولت مصر کمکهای مالی دارد، هم برای «الأزهر» که امروز با بحران شدید مالی مواجه است، بودجه می فرستد. دولت مصر امکان کمک مالی به الأزهر را ندارد، لذا عربستان سعودی می آید کمکهای مالی را می کند و در کنارش، انتظاراتی هم دارد.

یکی از انتظارات عربستان این است که «الأزهر» در مقابل شیعه موضع بگیرد. و این خیلی به نفع عربستان است. زیرا دیگر نمی گویند فقط «وهابیت» در برابر شیعه قرار گرفته است. بلکه «اهل سنت» نیز امروز در مقابل شیعه قرار گرفته است.

شما دیدید که در قضیه آزادسازی «الرمادی»؛ طبق افشاگریهای صورت گرفته در مجلس مصر، معلوم شد که عربستان سعودی مبلغ نزدیک به چهل میلیون دلار به الأزهر داده است تا بیاید و اعلام کند که آزادسازی «الرمادی» و حمله به الرمادی به قصد سنی کشی انجام شد! و ایشان هم رسماً بیاینه داد و اعلام کرد که آزادسازی الرمادی به قصد سنی کشی صورت گرفته است!

این بیانیه الأزهر، باعث شد که حتی علمای اهل سنت عراق هم به این بیانیه اعتراض کردند. حتی خود آقای «خالد الملا» رئیس علمای اهل سنت عراق، به مصر سفر کرد و اعتراض شدیدی را متوجه دکتر طیب کرد که این چه فتوایی بود که شما صادر کردید؟! این چه بیانیه ای بود که شما صادر کردید؟!

این عوامل سه گانه، دست به دست هم می دهد و باعث می شود که «الأزهر» یک همچین موضعی را نسبت به شیعه بگیرد. و مشکلاتی را برای شیعیان درست کند.

از طرفی هم ما در مصر، نه سفارت داریم، و نه کنسولگری. فقط یک دفتر حافظ منافع ایران داریم که آقای «محمودی نیا» مسئول آن است. که فعالیت و کار خاصی هم نمی توانند در آنجا انجام بدهند. و دولت محترم نیز، در این دو سال و اندی، کوچکترین قدمی در این زمینه برنداشته است. و البته اگر می خواستند قطعاً برمی داشتند!

من معتقد هستم که ما اگر امروز یک پنجاهم کمکهائی را که به «فلسطین» می کنیم، به «الأزهر» بکنیم، هم به نفع ایران است، و هم به نفع شیعه است. هم به نفع عراق است، هم به نفع سوریه و هم به نفع فلسطین! قطعاً در موضع گیری های الأزهر تأثیر خواهد گذاشت و از شیعه و ایران حمایت خواهد کرد.

نباید بحث «برائت» در دل بچه شیعه ها خاموش بشود!

لذاست که ما باید زمینه وحدت بین مسلمین را بیشتر فراهم بکنیم و از اقدامات موجب تفرقه و اهانت به مقدسات اهل سنت مثل سب و لعن اجتناب بکنیم. البته نباید کاری هم بکنیم که بحث «برائت» از دشمنان اهل بیت، در دل بچه شیعه ها خاموش بشود. به تعبیر حضرت آیه الله العظمی شبیری زنجانی که فرمودند: «اگر برائت و تبری نباشد، تولی معنا پیدا نمی کند.»

وقتی «لا اله» را نگوئید، هزار بار هم که بگوئید «الله»، هیچ فایده ای ندارد. چون مشرکین هم «الله» را می گفتند:

(وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ)

و اگر از این مشرکین پیرسی که چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است، حتماً خواهند گفت که خداوند آفریده است.

اینها «الله» را می گفتند ولی در کنارش هم می گفتند:

(ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى)

اینها (بت ها) را نمی پرستیم مگر به خاطر اینکه ما را به خداوند نزدیک کنند

لذا بحث تبری از دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) یکی از اصول عقایدی مذهب شیعه است ولی به صورت کلی و به صورت عام. و ذکر مصداق، قطعاً خلاف شرع و حرام است و جایز نیست.

نظر آیه الله العظمی بهجت درباره مراسم «عیدالزهراء»:

تعبیر حضرت آیه العظمی بهجت (رضوان الله تعالی علیه) نیز در این زمینه و بحث «عیدالزهره» و لعن و سب علنی و مصداق سازی، تعبیر جالبی است که فرمودند:

«در مجالسی که به مناسبت حضرت فاطمه علیها السلام برقرار می شود (نهم ربیع الاول) شایسته است فضایل و مناقب اهل بیت، به خصوص حضرت زهرا علیهم السلام بیان گردد و برگزاری مجالس خنده، بدون ذکر فضایل آنها خوب نیست؛ زیرا چه بسا با یک کلمه مَهْمَل اشخاصی به تردید بیفتند، به خصوص در زمان ما که اهل تسنن در میان ما هستند. و چه بسا وسایل ضبط و استراق سمع داشته و از گفتار و کردار و افراد، و از صحنه ها عکس برداری کنند، و ممکن است این کارها موجب اذیت و آزار و یا قتل شیعیانی که در بلاد و کشورهای دیگر در اقلیت هستند، گردد. در این صورت اگر یک قطره خون از آنها ریخته شود، ما مسبب آن و یا شریک جرم خواهیم بود.

ممکن است این کارها موجب اذیت و آزار و یا قتل شیعیانی که در بلاد و کشورهای دیگر در اقلیت هستند، گردد. در این صورت اگر یک قطره خون از آنها ریخته شود، ما مسبب آن و یا شریک جرم خواهیم بود.

از راه‌هایی که مرحوم آقای بروجردی رحمه‌الله نیز همین راه را می‌رفتند، همان بیان مشترکات میان ما و عامه و ترک مَطاعن و یا لعن و سب آشکار آنهاست. که از جمله بیان حدیث معروف و مشهور بین قَرِیقین، یعنی حدیث ثقلین، است.»

منبع: سایت آیه الله بهجت

در محضر حضرت آیت الله العظمی بهجت، نوشته محمدحسین رخشاد، ص ۱۳۸ نکته شماره ۱۹۸

لذا این مباحث را عزیزان بیشتر دقت بکنند. و از همان محیط خانه شروع کنند و نصیحت بکنند و دوستانی را هم که از شما حرف شنوی دارند، مطرح بشود که به جای پرداختن به «سب» و «لعن»، بیائیم فضائل اهل بیت را مطرح بکنیم. و یا اینکه عدم شایستگی خلفاء را برای خلافت بعد از نبی مکرم، بیان کنیم و به صورت معقول مطرح بکنیم. اگر می‌خواهیم کار درست و حسابی و کار علمی انجام بدهیم، بیائیم ادله ای را که اهل سنت برای خلافت جناب «ابوبکر» و «عمر» دارند را نقد بکنیم که بچه شیعه‌های ما هم کمی با مباحث علمی آشنا بشوند.

ما در شبکه ولایت، زمینه استفاده موبایلی از شبکه ولایت را هم فراهم کردیم و همین روزها ان شاءالله این امکان به صورت باکیفیت راه اندازی می‌شود که دوستان به سهولت بتوانند با موبایل خودشان به برنامه‌های شبکه ولایت، به صورت ۲۴ ساعته دسترسی داشته باشند. هم به صورت صوتی و هم به صورت تصویری. دوستان می‌توانند با خرید یک ماهه اینترنت از همراه اول به حجم ۲/۵ گیگ، و به قیمت ده هزار تومان، به راحتی یک ماه از برنامه‌های شبکه استفاده بکنند.

حدیث دوازده خلیفه، از مهمترین ادله حقانیت شیعه:

اتفاقاً دیشب برنامه ای داشتیم در شبکه، تحت عنوان حدیث «خلفائی اثنی عشر» که از ادله مهم ما هست برای اثبات حقانیت شیعه؛ که پیغمبر فرمود خلفای بعد از من، دوازده نفر هستند. شیعه و سنی با سندهای صحیح و متواتر نقل کرده‌اند که رسول خدا (صلي الله عليه وآله) بارها تأکید کرده‌اند که جانشینان من تا قیامت تنها دوازده نفر خواهند بود؛ چنانچه «مسلم نیشابوری» در صحیح خود آورده است که رسول خدا (صلي الله عليه وآله) فرمود:

«إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَنْقُضِي حَتَّى يَمْضِيَ فِيهِمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً.»

این امر (اسلام) منقضي نمی شود تا اینکه دوازده خلیفه در بین آنها بگذرد (حکومت کند).

صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۵۲، کتاب الإمامه، باب الناس تبع لقريش و الخلافة في قريش، ح ۱۸۲۱؛ دار النشر: دار

إحياء التراث العربي - بيروت، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي

طبق این روایت، خلفای واقعی رسول خدا (صلي الله عليه وآله) تا زمانی که اسلام هست، تنها دوازده نفر خواهند بود.

به غیر از مذهب حقه اثنی عشریه، هیچ مذهب دیگری نتوانسته اند، این روایت را بر مذهب خود تطبیق دهند. تعدادی از علمای اهل سنت قاطعانه تصریح کرده اند که نتوانسته اند معنای این روایت را بفهمند و هیچ يك از علمای اهل سنت نیز معنای دقیق و قاطعی برای آن ذکر نکرده است؛ از جمله «ابن حجر عسقلانی» است که خیلی در مورد این روایت دست و پا می زند. ابوبکر و عمر و عثمان و خلفای بنی امیه را ردیف می کند می بیند که اگر همین طور بشمارد نزدیک سی نفر می شوند! اگر خلفای بنی عباس را هم اضافه کند، می شود شصت، هفتاد نفر! می آید گلچین می کند مثل «چرتکه» که این برود، آن یکی بیاید!! می بیند نمی شود. لذا دست آخر به نقل از «ابن جوزی» می نویسد:

«قد أطلت البحث عنه، و تطلبت مظانّه، و سألت عنه، فما رأيت أحدا وقع علي المقصود به»

در باره این روایت تحقیق زیادی کردم و تمام احتمالات را ملاحظه کرده و از دیگران سؤال کردم؛ اما هیچ کسی را نیافتم که معنای قطعی این روایت را متوجه شده باشد.

فتح الباري ج ۱۳ ص ۲۱۲، دار النشر: دار المعرفة - بيروت، تحقيق: محب الدين الخطيب

تنها مذهب شیعه است که می تواند این روایت را بر باورهای خود تطبیق دهد. و این مسئله هم غیر از اثبات عقاید شیعه، با هیچ عقیده دیگری سازگاری ندارد.

یکی، دو هفته پیش در یکی از این شبکه های وهابی این روایت را از کتب اهل سنت مطرح کردند که پیغمبر فرموده است که خلفای من دوازده نفر هستند، ابوبکر و عمر و عثمان هم جزء آنها هستند. من تا این را شنیدم جا خوردم. چون این آقایان از طرفی می گویند که پیغمبر علم غیب نداشته است؛ از طرف دیگر می گویند که پیغمبر فرموده بعد از من دوازده خلیفه می آید که ابوبکر و عمر و عثمان هم جزء اینها هستند:

«عبدالله بن عمرو قال سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول يكون بعدي اثنا عشر خليفة منهم أبو بكر الصديق لا يلبث بعدي إلا يسيرا وصاحب رحا داراة العرب يعيش حميدا ويموت شهيدا فقال رجل من هو قال عمر بن الخطاب ثم التفت رسول الله صلى الله عليه و سلم إلى عثمان بن عفان فقال يا عثمان إن ألبسك الله قميصا فأرادك الناس على خلعه فلا تخلعه فوالله لئن خلعت لا ترى الجنة حتى يلج الجمل في سم الخياط»

عبدالله بن عمرو می گوید از رسول خدا شنیدم که فرمود: تعداد جانشینان بعد از من دوازده نفر است. از جمله ایشان ابوبکر است که بعد از من مدت کوتاهی زنده خواهد بود. دیگری مالک سنگ آسیای عرب است که پسندیده زندگی می کند و با شهادت می میرد. مردی پرسید که او کیست؟ پیغمبر فرمود: عمر بن خطاب. پیامبر سپس متوجه عثمان شد و گفت: ای عثمان! اگر خداوند پیراهنی را به تو بپوشاند ولی مردم به دنبال کردن این لباس از تو باشند، تو آن را از تن به در نکن. به خدا قسم اگر این پیراهن را درآوردی دیگر بهشت را نخواهی دید مگر اینکه شتری از سوراخ سوزنی عبور بکند.

المعجم الأوسط طبرانی، ج ۸، ص ۳۱۹، ح ۸۷۴۹؛ دار النشر: دار الحرمین - القاهرة - ۱۴۱۵، تحقیق: طارق بن عوض

الله بن محمد، عبد المحسن بن إبراهيم الحسيني

من این روایت را که دیدم شوکه شدم! ندیده بودم هم که علمای اهل سنت به این روایت استناد بکنند. اولین بار در شبکه وهابی «کلمه» دیدیم و شنیدیم.

من به مقدار پنج دقیقه، نه بیشتر؛ روی این روایت تأمل کردم. دیدم «ناصرالدین البانی» در کتاب السنة، جلد دوم، صفحه ۵۴۸ این روایت را نقل کرده و گفته است که ضعیف است به دلیل اینکه سه تن از راویان این روایت ضعیف هستند. «ربیعۃ بن سیف»، «سعید بن ابی هلال»، «عبدالله بن صالح» که هر سه ضعیف هستند.

یعنی یک روایت با سه اشکال مواجه است با مبنای خود آقای البانی. حرف آقای «البانی» امروز در میان اهل سنت فصل الخطاب است. مخصوصاً وهابی ها برای آقای البالی ارزش ویژه قائل هستند. من وقتی دیدم که ایشان روایت را تضعیف کرده، دیگر دنبال نظر دیگر آقایان نرفتم.

لذا دوستان توجه داشته باشند که ما امروز باید در این مجالس به اصطلاح «عیدالزهران» به جای توهین کردن و فحش دادن، بیائیم فضائل اهل بیت را بیان کنیم و ادله اهل سنت بر خلافت خلفایشان را نقد کنیم و عدم صلاحیت ایشان برای تصدی خلافت را با منطق و دلیل و برهان و با زبانی خوش و بدون استخدام الفاظ تند و زننده و گزنده؛ ثابت بکنیم.

اگر ما اینگونه عمل بکنیم، هم عیدالزهرایمان درست شده است و هم موجب کشته شدن هیچ شیعه ای نشده ایم. لذا مراجع هم از ما راضی خواهند بود و تحریک احساس هم نخواهیم نمود.

والسلام علیکم ورحمة الله

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۱۲)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاه على رسول الله و على آله آل الله لا سيما على مولانا بقيه الله و اللعن الدائم على اعداءهم اعداء الله الى يوم لقاء الله.

در رابطه با شبهات مربوط به «تقیه» - که می شود گفت از اساسی ترین شبهات وهابیت است- بحث ما به اینجا رسید که مخالفین بحث تقیه شیعه، گفتند که علت تأسیس «تقیه» از ناحیه شیعیان، این بود که ائمه شیعه، مطالبی را در پاسخ به سؤالات شیعیان خود بیان می کردند، ولی بعد از مدتی از یادشان می رفت و در پرسشهای بعدی مطالبی را در جواب می گفتند که خلاف جواب اول بود و شیعیان چون معتقد به عصمت ائمه خود هستند، و نمی توانند که ائمه را به دروغگوئی متهم بکنند؛ می گفتند این مطالب متناقض، به خاطر «تقیه» از ائمه بیان شده است. لذا اصل تشریح تقیه از ناحیه شیعه، به این علت بوده است.

این آقایان برای اثبات ادعای خودشان، کلامی را از مرحوم «نوبختی» نقل کردند و با آب و تاب گفتند که خود نوبختی نیز این مسئله تناقض کلمات ائمه را قبول کرده است.

آیا مرحوم «نوبختی» تناقض در کلمات ائمه را پذیرفته است؟!

ما در جواب این آقایان، ابتدا کلام آقای نوبختی را کامل مطرح کردیم و گفتیم که ایشان فقط نقل قول کرده، و حرف خودش نیست. چرا که:

اولاً: خود آقای «نوبختی» صددرصد مورد اعتماد شیعه است. از علمای بزرگوار شیعه است. پسر عموی نوبختی معروف و از نواب امام عصر «ارواحناه فدا»ست.

نقل کرده اند که بعضی ها به او گفتند که چطور شد تو با این جایگاه علمی، به مقام نیابت حضرت ولیعصر انتخاب نشدی؟ و حضرت، پسر عموی تو را انتخاب کردند؟ در حقیقت عده ای با این پرسش داشتند او را تحریک می کردند!

ایشان برگشت گفت: من اهل بحث و مناظره و جدل هستم. اگر من با مخالفین، درباره حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) بحث و مناظره بکنم، و طرف زیر بار نرود، اگر جای حضرت را بلد باشم، دست این مخالف را می گیرم، و می برم در دستان حضرت قرار می دهم و نشانش می دهم!! ولی پسر عموی من، به قدری کتوم و رازدار و قوی است که، اگر روزی حضرت ولیعصر در زیر عبای او پنهان شده باشد، ولو اینکه او را قطعه قطعه هم بکنند، جای حضرت را نشان نمی دهد! و لذا من در خودم، صلاحیت اینکه نایب خاص حضرت باشم، نمی بینم. جناب «نوبختی»، یک همچین فردی بود است.

ثانیاً: کتابی که مرحوم نوبختی نوشته است، یعنی کتاب «فرق الشیعه»، با دو اشکال عمده مواجه است:

یک: این کتاب تقریباً حالت منبری دارد! یعنی غالب مطالب نقل شده در این کتاب، بدون سند و مدرک است. یعنی آقای نوبختی مطالبی را در این کتاب بیان می کند ولی برای مطالب خود، سند ذکر نمی کند. و مطلبی هم که سند نداشته باشد، به قول این وهابیهها، مثل ماشین بدون سند است. مثل خانه بدون سند است. یعنی هیچ ارزشی ندارد. آقای نوبختی در این کتاب، مطالب زیادی از دیگران نقل کرده است، که الآن دستمایه این وهابیهها شده و مرتب در شبکه های خودشان مطرح می کنند. ده، پانزده مورد مطلب، ایشان در این کتاب دارد، که وهابیهها مرتب دارند روی آنها مانور می دهند.

به عنوان نمونه، ایشان در مورد «عبدالله سبأ» می گوید: «مخالفین ما گفته اند که مؤسس مذهب شیعه، عبدالله سبأ یهودی است»

الآن وهابی ها، مرتب در شبکه های خودشان داد می زنند که «نوبختی» هم اعتراف کرده است که مؤسس مذهب شیعه، عبدالله سبأ بوده است! در حالی که ایشان گفته است مخالفین ما اینچنین گفته اند. ولی وهابیهها دیگر این

عبارت «مخالفین ما گفته اند...» را برای مردم نمی خوانند. و فقط عبارت « مؤسس مذهب شیعه، عبدالله سبأ یهودی است» را می خوانند.

دوم: اشکال دوم در کتاب مرحوم نوبختی این است که ایشان وقتی یک مطلبی را از مخالفین نقل می کند، نقل مطلب از آن مخالف را، حدود چهار، پنج صفحه طول می دهد. به گونه ای که وقتی شما مثلاً صفحه پنج را مطالعه می کنید، تصور می کنید این مطالب، کلام خود نوبختی است! در حالی ایشان فقط نقل قول از مخالفین کرده است. این مسئله، در کلام خیلی از بزرگان ما به چشم می خورد. لذا دوستان باید توجه داشته باشند که در اینگونه موارد، باید ما به عقب برگردیم و ببینیم که ناقل این مطلب کیست؟ مثلاً همین عبارت «مؤسس مذهب شیعه، عبدالله سبأ یهودی است» باید ببینیم که نظر خود نوبختی است یا نه، ایشان از کس دیگری نقل کرده است.

در موضوع ما که «تقیه» است، جناب «نوبختی» مطلبی را از «سلیمان بن جریر» نقل می کند، با این عبارات که وی گفته است:

«قال سلیمان بن جریر: انّ أئمة الرافضة قد وضعوا مقالاتین لشیعتهم، لا یظهر أحد قط علیهم، احدهما بالقول بالبداء، والثانیة التقیة، فکل ما أرادوا تکلموا به، فاذا قیل لهم فی ذلك انه لیس بحق، و ظهر لهم البطلان، قالوا: انما قلناه تقیة و فعلناه تقیة.»

سلیمان بن جریر گفته است: امامان شیعه، دو گفتار را برای شیعیان تدوین نموده اند که هرگز بر شیعیان آشکار نمی شود. یکی از آنها قائل شده به بداء است و دیگری هم تقیه است. شیعیان هر گاه سخن می گویند، و ثابت می شود که آن سخن حقیقت نداشته و بطلان آن نیز بر ایشان آشکار می شود، می گویند ما آن را از روی تقیه گفتیم! و یا اگر کاری را انجام بدهند که با عقاید خودشان ن سازد، می گویند از روی تقیه انجام دادیم!

الملل و النحل شهرستانی، ج ۱، ص ۱۶۰

شما ببینید که «سلیمان بن جریر» از «شیعه» با عبارت «رافضی» تعبیر می کند! و این به وضوح نشان می دهد که این شخص، از مخالفین و معاندین شیعه است. زیرا با تعبیر «شیعه» بیان نمی کند. در حالی که تعبیر مصطلح از

شیعه و پیروان اهل بیت، در زمان غیبت صغری و کبری، عبارت «الإمامیه» بوده است. نه، «الرافضة»! این عبارت «الرافضة» را مخالفین شیعه به کار می بردند و به شیعه این برچسب رافضی بودن را می زدند.

هدف اصلی از اطلاق واژه «رافضی» به شیعیان

توجه داشته باشید که در عهد ائمه (علیهم السلام)، و در زمان «ابوحنیفه» بود که واژه «رافضه» بر پیروان اهل بیت رایج شد. البته در مورد این واژه، معنا و فلسفه آن، قبلاً مفصل بحث کرده ایم. گفتیم که این واژه یا در زمان «زید بن علی بن الحسین» مطرح شده، و یا قبلاً بوده است. این خیلی مهم نیست، بلکه آنچه که مهم است این است که مخالفین ما برای اینکه شیعه را از عرصه سیاسی جامعه طرد کنند، و مردم را به مذهب شیعه بدبین بکنند، دودمان «بنی العباس» تلاش زیادی کردند تا واژه «رافضه» را که در آن زمان به عنوان یک فرقه منحرف معروف بود، به شیعه اطلاق بکنند.

علاوه بر این مطالب، در جلسات گذشته (جلسه هجدهم ۱۸ / ۰۸ / ۹۴) درباره شخص «سلیمان بن جریر» مفصل سخن گفتیم و عرض کردیم که این شخص، هم از دیدگاه علمای شیعه، و هم از دیدگاه اهل سنت، یک شخص «فاسد» است.

به قول آیه الله العظمی سبحانی - که خداوند حفظشان کند - تکیه داشتند که ما در جواب دادن، باید دست بگذاریم روی آنجائی که درد می کند! بعد مثال می زدند به «حاج جواد شکسته بند» که وقتی کسی عضوی از بدنش می شکست و به پیش او می رفت، ایشان یک نگاه می کرد و درست دست می گذاشت روی عضوی که استخوانش شکسته است. ولی دیگران خیلی وارد نبودند و کلی بالا و پائین می کردند.

در اینجا هم ما درست دست می گذاریم روی عضو شکسته؛ اولاً که عبارت مرحوم نوبختی سند ندارد! و ثانیاً خود لحن عبارت نشان می دهد که از ناحیه مخالفین صادر شده است. و ثالثاً خود «سلیمان بن جریر» از بنیانگذاران فرقه «بطریه» است، که یکی از فرق «زیدیه» است و تمام فرق زیدیه معتقد هستند به امامت و خلافت ابوبکر، و

عمر و عثمان و علی (سلام الله علیه). یعنی هیچ زیدی مذهبی در تاریخ نبوده است الا اینکه معتقد به خلافت ابوبکر بوده است. و این عقیده، هرگز با مذهب شیعه همخوانی ندارد.

روایتی در ذم فرقه «زیدیه»!

لذا عرض کردیم که مرحوم «نمازی»، در کتاب «مستدرکات علم رجال»: روایات مفصلی را در ذم فرقه «زیدیه» آورده است. به عنوان نمونه نقل کردیم که از امام صادق (سلام الله علیه) در مورد صدقه دادن به فرقه «زیدیه» پرسیده می شود که حضرت می فرماید:

«لَا تَصَدَّقْ عَلَيْهِمْ بِشَيْءٍ وَلَا تُسْقِهِمْ مِنَ الْمَاءِ إِنْ اسْتَطَعْتَ وَقَالَ لِي الزَّيْدِيَّةُ هُمُ النَّصَابُ.»

هیچ صدقه ای به زیدیه ندهید. و اگر توانستید به آنها جرعه ای آب هم ندهید. امام به من فرمود: زیدیه همان نواصب هستند.

وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۲۲۲، بَابُ اشْتِرَاطِ الْإِيمَانِ وَ الْوَلَايَةِ فِي مُسْتَحَقِّ الزَّكَاةِ، ح ۱۱۸۸۴؛ بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۱۷۹، باب ۱۰۴، ح ۴

البته این نکته را در نظر داشته باشید که همه فرق زیدیه اینگونه نیستند! «زیدیه» در عصر امام صادق (سلام الله علیه) به سه یا چهار فرقه تقسیم شدند. من در این کتاب «المدخل فی علم الرجال و الدراية»، خلاصه ای از چگونگی شکل گیری زیدیه را در قسمت فرق، مطرح کرده ام که دوستان می توانند به این کتاب مراجعه بکنند.

تعبیر تند مرحوم علامه مجلسی از «زیدیه»!

در این زمینه مرحوم علامه مجلسی با تعبیر تندی از «زیدیه» یاد می کند و می گوید:

«كتب أخبارنا مشحونة بالأخبار الدالة على كفر الزيدية و أمثالهم من الفطحية و الواقفة و غيرهم من الفرق المضلة

المبتدعة»

کتاب روایتی ما پر است از اخباری که دلالت می کند بر کفر زیدیه و امثال زیدیه مثل فطحیه و واقفیه و دیگر فرقه های گمراه بدعت گذار.

بحارالأنوار، ج ۳۷، ص ۳۴، باب ۴۹

بحثی پیرامون کلمه «کفر» در کتب و اقوال علمای شیعه!

کلمه «کفر و تکفیر» از کلمات چالش برانگیز و پرحاشیه مباحث امروز است. دوستان توجه داشته باشند که یکی از شبهاتی که امروزه مفصل از ناحیه مخالفین ما مطرح می شود، بحث اعتقاد شیعه به کفر اهل سنت و خلفای اهل سنت است.

اخیراً هم در مصر کتابی نوشته اند و تمام روایاتی را که در کتب شیعه هست مبنی بر کفر اهل سنت و کفر ابوبکر و عمر و اقوال علمای شیعه در تکفیر ابوبکر و عمر و یا در لعن ابوبکر و عمر؛ همه را در این کتاب جمع کرده اند. یک کتاب چهارصد، پانصد صفحه ای. حتی از کتابهای در این کتاب نام برده اند که ما در این مدت حضورمان در حوزه، حتی اسم این کتابها را هم نشنیده ایم. و معلوم نیست که این کتابها را از کجا پیدا کرده اند!

اینها می گویند که شما شیعیان از طرفی می گوئید ما با اهل سنت وحدت داریم، و اهل سنت برادران ما هستند؛ ولی از طرف دیگر روایات شما و اقوال بزرگان شما، حاکی از تکفیر اهل سنت و تکفیر خلفای اهل سنت یعنی ابوبکر و عمر می باشند. این ادعای شما با آنچه در کتب شما وجود دارد، به هیچ وجه با هم همخوانی ندارد.

در پاسخ از این شبهه باید عرض کنیم که ما یک وقت «کفر در برابر اسلام» داریم؛ و گاهی «کفر در برابر ایمان» داریم. اگر کفر در مقابل اسلام باشد، این نجاست آور و ارتداد آور است. یعنی می گویند که فلانی به اسلام کافر است و نجس است و مرتد است. ما با چنین شخصی نه وحدت داریم و نه هیچگونه ارتباطی داریم.

اما گاهی اوقات، کلمه «کفر» در برابر «ایمان» استعمال می شود. یعنی «فلان کافرٌ بِإِمَامَةِ أَهْلِ الْبَيْتِ»؛ «فلان کافرٌ بِإِمَامَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ». و تمام الفاظ کفری که در روایات ما و در کلام بزرگان ما نسبت به اهل سنت و خلفای اهل سنت یعنی ابوبکر و عمر مطرح شده است، «کفر در برابر ایمان» است نه «کفر در برابر اسلام»!

دلیل ما بر این مطلب هم این است که:

یک: شیعه، قدیماً و حدیثاً (شیعیان گذشته و شیعیان معاصر) معتقد هستند که ذبیحه کافر نجس است و میته است! و حال آنکه تمام فقهای ما فتوا داده اند که ذبیحه اهل سنت پاک است و حلال است. و این دلیل بر این است که اگر کلمه «کفر» درباره اهل سنت به کار می رود، این کفر در برابر اسلام نیست.

دو: ازدواج با کفار باطل است. چه ازدواج دائم، و چه ازدواج موقت! ولی تمام فقهای ما فتوا داده اند که ازدواج با اهل سنت جایز است و اشکالی ندارد. مگر حکم ثانویه ای پیش بیاید و شخصی به واسطه ازدواج با اهل سنت از طریق و ولایت اهل بیت جدا بشود که در این زمینه فقهای معاصر نظر دیگری دارند.

سه: اقتدای به اهل سنت در نماز جایز است. و حال آنکه اگر کفر اهل سنت در برابر اسلام بود، هرگز نمی شد پشت سر اینها نماز خواند. بنابراین استعمال کفر در روایات و اقوال فقهای ما، نسبت به اهل سنت، و یا خلفای اهل سنت، کفر در برابر ایمان است، نه در برابر اسلام!

آیا منکر ولایت اهل بیت (علیهم السلام)، کافر است؟!

نکته دیگری که در اینجا مطرح است، این است که شیعه معتقد است بر اینکه «منکر ولایت، کافر است!» در توضیح این مطلب باید عرض بکنم که «منکرین ولایت» دو دسته اند:

این را آقای خوئی (رضوان الله تعالی علیه) مفصل جواب داده اند. ایشان می گوید: کسانی که کافر به ولایت هستند اینها دو دسته هستند: یک دسته کسانی هستند که دلیل قطعی بر اینکه ولایت، جزء «ما انزل الله الی النبی» است، نیافتند. یعنی بر این عقیده هستند که امامت جزء «ما جاء به النبی» نیست. در اینجا قطعاً منکرین ولایت کافر نیستند. ایشان می فرماید:

«و قد أسلفنا أنّ إنكار الضروي إنما يستتبع الكفر و النجاسة فيما إذا كان مستلزماً لتكذيب النبي (صلى الله عليه و آله و سلم) كما إذا كان عالمياً بأن ما ينكره مما ثبت من الدين بالضرورة و هذا لم يتحقق في حق أهل الخلاف، لعدم

ثبوت الخلافة عندهم بالضرورة لأهل البيت (عليهم السلام) نعم، الولاية بمعنى الخلافة من ضروريات المذهب لا من ضروريات الدين.»

ما در گذشته گفتیم که انکار یک ضروری، وقتی منجر به کفر و نجاست می شود که آن انکار مستلزم تکذیب پیامبر بشود. مثل اینکه شخصی بداند که آنچه را که انکار می کند، از مواردی است که ضرورتش در دین ثابت شده است. ولی مسئله مورد بحث (ثبوت ضروری بودن ولایت، به صورتی که انکارش، انکار نبی باشد) برای اهل سنت تحقق و ثبوت پیدا نکرده است. زیرا خلافت ائمه اهل بیت، در نزد ایشان ثابت نشده است. بله ولایت به معنای خلافت، از ضروریات است ولی از ضروریات مذهب است، نه از ضروریات دین.

موسوعة الإمام الخوئي؛ ج ۳، ص ۸۰؛ مؤسسة إحياء آثار الإمام الخوئي، تاريخ نشر: ۱۴۱۸ هـ ق نوبت چاپ: اول مکان چاپ: قم- ایران ؛ التنقيح في شرح العروة الوثقى؛ الطهارة ۲، ص ۸۶

در حقیقت ما «ولایت» را از ضروریات می دانیم. و در این مسئله هیچ شکی نیست. یعنی لاشک و لاریب که مسئله «ولایت اهل بیت» از دیدگاه شیعه، با «نماز» و «روزه» و «حج» نه تنها فرقی ندارد، بلکه اهمیتش از نماز و روزه هم بالاتر است. یعنی ضروری بودن ولایت، یک سر و گردن از ضروری بودن نماز هم بالاتر است. ولی انکار ضروری، در صورتی کفر و نجاست می آورد، که مستلزم تکذیب نبی مکرم گردد. شبیه این تعبیر مرحوم خوئی را حضرت امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) نیز دارند.

سؤال: چگونه با وجود این همه اسناد و مدارک و روایات رسیده، ولایت اهل بیت (علیهم السلام) برای اهل سنت ثابت نشده است؟!

پاسخ: مسئله ثبوت و عدم ثبوت یک مسئله، در بین فقهای ما هم مطرح است. شما ببینید در مسئله «لباس متنجس به بول»، یک فقیهی می آید و می گوید باید در آب کر نیز دو مرتبه آب بکشید. یعنی مثل آب قلیل باید برخورد کنید! در حالی که ما نزدیک به چهل روایت داریم که در آب کر، یک مرتبه آب کشیدن کافی است. اینجا

مسئله قانع شدن فقیه از روایات موجود مطرح است. یعنی مسئله این است که فقیه، از این چهل روایت قانع می شود یا نمی شود!

لذا در مسئله ولایت و خلافت ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نیز با وجود ادله و مدارک و روایات، باید مخالف ما قانع نیز بشود.

در مسئله خلافت امیرالمؤمنین، هوای نفس بر برخی از بزرگان صحابه غلبه کرد!!

حتی در زمان خود صحابه نیز، ما هیچ دلیلی نداریم که همه صحابه، متوجه ضرورت ولایت ائمه (علیهم السلام) شده باشند! برخی از صحابه متوجه نبودند ولی برخی از صحابه متوجه بودند و مسئله امامت و خلافت، برایشان روشن شده بود. ولی عناد داشتند! همان تعبیری که «غزالی» در مورد خلیفه دوم دارد و می گوید که وی به ولایت امیرالمؤمنین یقین داشت، ولی هوای نفس بر او غلبه کرده بود:

«ذَكَرَ أَبُو حَامِدٍ فِي كِتَابِهِ (سِرَّ الْعَالَمِينَ وَكَشَفَ مَا فِي الدَّارَيْنِ) فَقَالَ فِي حَدِيثٍ: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ أَنْ عَمَرَ قَالَ لِعَلِيٍّ: بَخٍ بَخٍ، أَصْبَحَتْ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ. قَالَ أَبُو حَامِدٍ: وَ هَذَا تَسْلِيمٌ وَ رِضَى، ثُمَّ بَعْدَ هَذَا غَلَبَ عَلَيْهِ الْهَوَى حُبًّا لِلرِّيَاسَةِ»

ابوحامد در کتاب سر العالمین خود، در ضمن حدیث «من کنت مولاه...» گفته است که این کلام عمر بن خطاب به علی بن ابیطالب که «تو امروز مولای تمام مؤمنین شدی»، تسلیم عمر بن خطاب در مقابل علی، و رضایت به خلافت و امامت او بوده است. ولی بعدها به خاطر حب ریاست، هوای نفس بر او غالب گشت و ولایت علی را منکر شد.

سیر اعلام النبلاء، ج ۱۹، ص ۳۲۸؛ دار النشر: مؤسسة الرسالة - بیروت - ۱۴۱۳، الطبعة: التاسعة، تحقیق: شعیب

الأنزاووط، محمد نعیم العرقسوسی

سر العالمین وکشف ما فی الدارین؛ الإمام أبو حامد محمد بن محمد الغزالی؛ دارالنشر: دارالکتب العلمیة - بیروت

/ لبنان - ۱۴۲۴ هـ ۲۰۰۳ م الطبعة : الأولى تحقیق: محمد حسن محمد حسن إسماعیل وأحمد فريد المزيدي

جناب «ذهبی» وقتی این مطلب غزالی را نقل می کند، با تعجب می گوید که من نمی دانم چرا غزالی این حرف را زده است! احتمالاً آخر عمری توبه کرده و از حرفش برگشته است. زیرا وی از بزرگان علم و دارای دریای علم است:

«وَمَا أَدْرِي مَا عُذْرُهُ فِي هَذَا؟ وَالظَّاهِرُ أَنَّهُ رَجَعَ عَنْهُ، وَتَبَعَ الْحَقَّ، فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْ بُحُورِ الْعِلْمِ»

سیراعلام النبلاء، ج ۱۹، ص ۳۲۸؛ دار النشر: مؤسسة الرسالة - بيروت - ۱۴۱۳، الطبعة: التاسعة، تحقيق: شعيب

الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي

در مورد علمای اهل سنت نیز اینگونه است. چرا که برخی از علمای اهل سنت، دیرباور هستند. و وقتی یک مسئله اعتقادی در ذهنش است، هر روایتی که می آید، تلاش می کند آن را توجیه بکند.

ولی دسته دیگری از علماء، مسئله برایشان روشن است، یقین به ولایت ائمه اهل بیت (علیهم السلام) دارند ولی عناد می ورزند و انکار می کنند. بنابراین اگر مواردی باشد که طرف، از روی هوا و هوس و از روی عناد، مسئله ای را انکار بکند، اینگونه افراد حکمشان روشن است. حدیث «حوض»، نتیجه کار اینگونه افراد را مشخص کرده است.

مراد از کلمه «ارتداد» در حدیث حوض!

هر چند در حدیث حوض هم، برخی از بزرگان اهل سنت، ارتداد مطرح شده در روایت را، به معنی ارتداد از دین نمی دانند. بلکه ارتداد را به معنی «ترک یکی از اهم واجبات الهی» می دانند. مثل «ابن اثیر جزری» در «النهایه» که معتقد است ارتداد مطرح شده در روایت حوض، قطعاً به معنی ارتداد از دین نیست. بلکه به معنی ترک اهم واجبات دینی است.

البته در این زمینه ما معتقد هستیم که آیه قرآن، معنای «ارتداد» در حدیث «حوض» را مشخص کرده است. آنجا که می فرماید:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ

يُضْرَبَ اللَّهُ شِقْطًا وَ سَيُجْزَى اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾

محمد(صلی الله علیه و آله) فقط فرستاده خدا بود و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بودند، آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود شما به عقب برمی‌گردید؟ (و با مرگ او اسلام را رها کرده به دوران کفر و بت پرستی بازگشت خواهید کرد) و هر کس به عقب بازگردد هرگز ضرری به خدا نمی‌زند و به زودی خداوند شاکران (و استقامت کنندگان) را پاداش خواهد داد.

سوره آل عمران(۳): آیه ۱۴۴

این آیه نشان می‌دهد که مراد از «ارتداد» در حدیث «حوض» چیست. زیرا عبارت «إِنَّهُمْ أُرْتَدُوا بِعَدَاكَ عَلَيَّ أَدْبَارِهِمْ الْقَهْقَرَى» در حدیث حوض؛ با عبارت «انْقَلَبْتُمْ عَلَيَّ أَغْقَابِكُمْ» کاملاً همخوانی دارد.

نبی مکرم(صلی الله علیه و آله) در طول ۲۳ سال، تمام تلاش خود را در تثبیت ولایت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) به کار بردند. ولی اینکه صحابه، این قضیه را فهمیدند یا نفهمیدند، یک بحث جدائی است. ما باید ببینیم که آیا با این روایات و مدارک موجود، صحابه، خلافت بلافصل امیرالمؤمنین را فهمیده بودند، یا نفهمیده بودند. اگر بگوئیم تمام صحابه فهمیده بودند، قطعاً اشتباه است. اگر بگوئیم که هیچ کدام از صحابه این قضیه را نفهمیده بودند، این فرض هم قطعاً اشتباه است.

از مهمترین علل کنار گذاشته شدن امیرالمؤمنین از خلافت!

یک سری از این مردم، عوام بودند و تابع رئیس قبیله خودشان بودند. رئیس قبیله می‌آمد مسلمان می‌شد، اینها هم مسلمان می‌شدند. اگر کافر می‌ماند، اینها هم کافر می‌ماندند! نه قدرت تشخیص مسائل دینی را داشتند، و نه دغدغه دین را داشتند.

اساساً یکی از علل اینکه بعد از رحلت نبی مکرم، اینهمه صحابه از اطراف امیرالمؤمنین (علیه السلام) پراکنده شدند و ایشان را تنها گذاشتند، این بود که این آقایان در زمان نبی مکرم، آمدند رؤسای قبائل را دیدند و هماهنگی‌ها را انجام دادند و مقدمات تغییر خلافت از حضرت علی (علیه السلام) به ابوبکر را فراهم کردند.

ان شاءالله اگر روزی فرصت بشود، من اتفاقات هفته اول مدینه بعد از رحلت نبی مکرم را برای شما بازگو می کنم، تا شما ببینید که شکل گیری خلافت ابوبکر، عمدتاً با همین رؤسای قبایل است!!

رئیس قبیله می گفت خدا هست! همه افراد قبیله می گفتند: خدا هست!! می گفت: خدا نیست! همه می گفتند: خدا نیست!! شما ببینید عبارت «طبری» را که می گوید:

«إن أسلم أقبلت بجماعة فبايعوا أبابكر فکان عمر يقول: ما هو إلا أن رأيت أسلم، فأيقنت بالنصر»

قبیله اسلم به همراه جماعتی از مردم با ابوبکر بیعت کردند. عمر گفت: من بیعت قبیله اسلم را که دیدم، یقین کردم که ما پیروز می شویم.

تاریخ الطبري ج ۲ ص ۴۵۸، کامل ابن الأثير ج ۲ ص ۲۲۴

قبیله «اسلم» از قبائل قوی و توانمند و چماق به دست اطراف مدینه بود. و یک عداوت و دشمنی دیرینه ای با قبیله «اوس و خزرج» یعنی «انصار» داشتند. به نقل مرحوم شیخ مفید، خلیفه دوم رفت اینها را تطمیع کرد، گفت هر چقدر پول بخواهید من می دهم، با این چماق ها و با این جوانها بیائید، و مردم را وادار بکنید به بیعت با ابوبکر!!

مرحوم «شیخ مفید» در کتاب «الجمال»، روایتی را از «محمد بن اسحاق کلبی» که از مورخین نامی اهل سنت است، نقل می کند:

«كان جماعة من الاعراب قد دخلوا المدينة ليتماروا منها ... فأنفذ إليهم عمر واستدعاهم وقال لهم خذوا بالحظ من المعونة على بيعة خليفة رسول الله واخرجوا إلى الناس واحشروهم ليبايعوا فمن امتنع فاضربوا رأسه وجبينه ... وأخذوا بأيديهم الخشب وخرجوا حتى خبطوا الناس خبطا و جاؤا بهم مكرهين إلى البيعة.»

گروهی از مردم وارد مدینه شدند تا آذوقه ای برای خود تهیه کنند، عمر این گروه را احضار کرد و از آنها خواست تا کمک کنند که مردم با ابوبکر بیعت کنند. عمر به آنها گفت: هر چه قدر آذوقه بخواهید من به شما می دهم. بروید به سوی مردم و آنها را وادار کنید تا بیعت کنند، هر کس هم بیعت نکرد، با چوب به سرو صورتشان بزنید. آنها رفتند به

سوی مردم در حالی که چوبهایی در دست داشتند، آنها مردم را به شدت می زدند و مجروح می کردند و با اجبار برای بیعت با ابوبکر می آوردند.

الجمل شیخ مفید، ص ۵۹

با این وضعیت، معلوم می شود که اساساً دین برای این افراد مطرح نبوده است. آنچه مهم بوده، دستور رئیس قبیله بوده! لذا تعجب ندارد که بعد از نبی مکرم، اطراف امیرالمؤمنین خالی شد و مردم را با زور و اجبار و توسط این چماق به دستان به سمت بیعت با ابوبکر بردند.

والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه بیست و چهارم ۹۴/۱۰/۰۲

نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۸)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لا سيما على مولانا بقيه الله و اللعن الدائم على اعداءهم اعداء الله الى يوم لقاء الله.

«اخلاص»؛ عاملی مهم در موفقیت انسان!

طبق روزهای چهارشنبه که بنا شد یک نکته اخلاقی خدمت دوستان بیان بشود، عرض می کنیم که یکی از عوامل موفقیت انسان در زندگی دنیا و کارهای پیش روی او؛ ارتباط تنگاتنگ انسان با خدای عالم است. لازم است که انسان کارهای خودش را بر مبنای «اخلاص» انجام بدهد. چرا که مادامی که این اخلاص در ما شکل نگرفته باشد،

انتظار موفقیت در زندگی، انتظار بی مورد و بی جایی است. چرا که فرموده اند هر آنچه که برای خدا باشد، رشد و نمو می کند و به نتیجه می رسد.

و اگر خدای ناکرده، کار برای غیر خدا باشد، قطعاً یا به نتیجه نمی رسد؛ و یا اگر به نتیجه برسد، برکت پیدا نمی کند. لذا بزرگان ما، روی مسئله «اخلاص»، و اینکه کارها باید برای خدای عالم باشد، تأکیدات فراوانی داشتند. و همچنین تأکید داشتند بر اینکه کارها باید بر اساس دستورات الهی و دستورات ائمه اهل بیت (علیهم السلام) صورت بگیرد، تا به نتیجه برسد.

گلایه از موضع گیری های شیخ الأزهر!

بحث ما در روزهای آخر هفته، پیرامون صحبت های آقای دکتر طیب بود در یک ماه سخنرانی خود در ماه مبارک رمضان. که بر ضد شیعه و مبانی آن، صحبتها و بعضاً تعابیر نادرستی داشتند.

اینگونه صحبتها و تعابیر، اگر از یک وهابی سر بزند، خیلی زیاد جای تعجب نیست. ولی وقتی این حرفها، از یک فردی در حد دکتر «طیب»، شیخ الأزهر مصر - که همواره منادی وحدت بین شیعه و سنی بوده اند - صادر می شود، خیلی جای تعجب، و البته جای نگرانی است.

الأزهر مصر، همواره تلاش می کردند که بین مذاهب مختلف اسلامی، وحدت ایجاد بکنند و هجمه های سنگین وهابیت را به یک نوعی پاسخ بدهند. لذا وقتی به سلفی ها رسیدند با این تعبیر که «اینها خوارج عصر ما هستند»؛ با آنها برخورد کردند.

موضع گیری تند دکتر طیب درباره وهابیت!

شیخ الازهر جناب دکتر احمد طیب بنا به نقل مجله «الحياة»، در تاریخ چهارم آوریل ۲۰۱۱ مطابق ۱۵ فروردین ۱۳۹۰ رسماً اعلام کرد:

«و أن السلفيين الجدد هم خوارج العصر»

و سلفی های جدید و وهابیت معاصر خوارج عصر ما شمرده می شوند.

ایشان در مصاحبه ای که با شبکه CNN داشت، تعابیر تند و غیر قابل انتظاری بر علیه این وهابی ها و سلفی ها به کار برد و گفت:

«این سلفی ها و وهابی ها دارند خودشان را به مذهب احمد بن حنبل منتسب می کنند، و حال آنکه اینها مذهب احمد بن حنبل را نجس کردند!!»

تغییر جهت ناگهانی دکتر طیب؛ و اهانت به شیعیان!

متأسفانه آقای دکتر «طیب»، با همه این موضع گیری ها و سخنرانی ها بر علیه وهابیت؛ امسال در ماه مبارک رمضان، به یکباره تغییر جهت دادند و یک ماه تمام، بر ضد شیعه سخن گفتند. برخی از تعابیری که ایشان در این ماه رمضان به کار بردند، زیننده فردی به نام دکتر طیب نبود. مثل این تعبیر که گفت:

«وَ خَاصَّةً عَائِشَةَ (رضی الله عنها) أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ، أُمَّنَا وَ أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ وَ أُمُّ الشَّيْعَةِ رَغَمَ أَنْوْفِهِمْ شَأْوُ أُمِّ أَبِوَا»

مخصوصاً عایشه که مادر مؤمنین است، مادر ماست، و مادر شیعه است، هر چند پوزشان بر زمین مالیده شود، بخوانند با نخوانند مادر شیعیان هم است.

این تعبیر، یک تعبیر بسیار وقیح و زشتی است. و از شخصی مثل آقای طیب، هرگز به کار گیری این تعابیر انتظار نیست.

یا اینکه بگوید: «آنهائی که معتقد به این باشند که علی(علیه السلام) به عنوان خلیفه منصوب رسول اکرم است، اینها آدمهای منحرفی هستند! و نتیجه اعتقاد به خلافت علی بن ابیطالب این است که صحابه در حق علی و پیغمبر خیانت کردند و همچنین ابوبکر و عمر و عثمان، حق علی بن ابیطالب را غصب کردند! آیا انحرافی بالاتر از این که کسی معتقد باشد به غصب خلافت از ناحیه ابوبکر و عمر؟ و یا معتقد باشد صحابه ای که عدالتشان از آسمان نازل شده است و خداوند عدالت اینها را تأیید کرده است، در حق پیامبر خیانت کرده باشند؟!»

این تعابیر از شخص اول الأزهر، تعابیر واقعاً زشت و نادرستی است. و هرگز چنین انتظاری از ایشان نیست.

جدیدترین موضع گیری دکتر طیب نسبت به شیعیان!

جدیدترین تعبیری را هم که ایشان همین چند وقت پیش داشتند این بود که گفتند:

«هیچ عاقلی از درخواست عده ای برای حمایت از شیعیان با دادن کرسی در پارلمان به آنها حمایت نمی کند...»

واقعیت این است که در مصر شیعه وجود ندارد و صرفاً مشتی منفعت طلب، دلال دین و فتنه گر هستند. و هر گونه

درخواستی برای اختصاص کرسی به شیعیان در پارلمان مصر، درخواست صریح برای فتنه بین مردم مصر است.»

این صحبت آقای دکتر طیب، حدود ده روز پیش ایراد شده است. که در شبکه «المصریه» مصر پخش شد. متأسفانه

مدتی است ایشان مشغول تاخت و تاز عقاید شیعه و توهین به شیعیان هستند. تمام مصاحبه ها و صحبت های آقای

دکتر طیب را هم، شما دوستان می توانید در سایت ایشان به نشانی <http://www.azhar.eg> ببینید.

روشی برای اعتراض به دکتر طیب شیخ الأزهر

پیشنهاد من به دوستان - خصوصاً دوستانی که زبان عربی مسلط هستند - این است که با تأسیس وبلاگ، حضور

در سایتهای مختلف، ایمیل زدن به سایت خود الأزهر و یا ایمیل زدن به خود دکتر طیب؛ اعتراض خود را به ایشان

و نحوه صحبت کردن ایشان برسانید. و بیان کنید که اینگونه سخن گفتن با سابقه الأزهر در ایجاد وحدت بین

مسلمین و نیز سابقه خود شما؛ به هیچ وجه همخوانی ندارد.

آقای دکتر طیب! شما وقتی می آید شیعه را به عنوان یک «فتنه گر» و «دلال دین» معرفی می کنید، نتیجه اش

این می شود که فردا دهها مثل شهید شحاته ها، جنازه هایشان در کوچه ها و خیابانها کشیده می شود و به نمایش

گذاشته می شود.

جناب آقای طیب! وقتی شما می گوئید که شیعیان دلال دین و فتنه گر هستند؛ فردا امثال «جبهة النصرة» و

«داعش» و امثال اینها، در کشتن شیعه، جری تر می شوند! در حقیقت این الفاظ و کارها و صحبت های شما، زمینه

ساز قتل شیعه می شود.

نکته دیگری که در اینجا حائز اهمیت است، این است که این صدای اعتراض، باید از طریق رسانه های مستقلی مثل شبکه «المیادین» که جزء شبکه های پربیننده مصر است، و تلاش بر اطلاع رسانی اساسی به مخاطبین خود دارد، به گوش «الأزهر» رسانده شود.

«مناظره تلویزیونی»، روشی معقول برای حل اختلافات!

نکته مهم دیگری که مطرح است و متأسفانه اینها هنوز جوابی بر این تقاضا ندادند، مسئله مناظره است. آنهم مناظره رسمی تلویزیونی بین نماینده حوزه علیمه قم که نماینده تشیع است؛ و بین نماینده الأزهر که نماینده اهل سنت است.

متأسفانه این آقایان می آیند و مباحث مربوط به شیعه را از کانال شبکه های موسوم به «شیرازی ها» و یا شبکه موسوم به «فدک»، اخذ می کنند. اینها تصور می کنند که این شبکه ها، نماینده رسمی شیعه هستند و گفتارشان گفتار و نظر رسمی شیعه است. در حالی که هرگز اینچنین نیست.

امروز باید هر کسی به اندازه توان خودش، وارد معرکه بشود و در روشنگری این مسئله بکوشد. کوتاه آمدن در این زمینه، به نظر من گناه کبیره است! زیرا مسئله «الأزهر»، مسئله عربستان سعودی و امثال این نیست که بگوئیم اینها وهابی هستند و هر چه بر علیه ما بگویند، به نفع ما هست! نه؛ هر چه آتش الأزهر زودتر خاموش شود، به نفع شیعه است. به هر قیمتی هم که خاموش بشود باز هم به نفع شیعه است.

لذا عرض می کنیم که بهترین راه برای حل این قضایا، متقاعد کردن «الأزهر» برای یک مناظره تمام عیار تلویزیونی است. یعنی نماینده رسمی الأزهر و نماینده حوزه علمیه قم، بنشینند و با هم گفتگو بکنند تا مشخص بشود این موضع گیری های آقا طیب، شیخ الأزهر، بی اساس و بی پایه است. و ارتباطی به شیعه ندارد.

همچنین مشخص بشود که این صحبت شما که می گوئید «اعتقاد به خلافت بلافصل امیرالمؤمنین، نتیجه اش خائن بودن صحابه و غاصب بودن خلفاء است»؛ این مطلب قطعی و واقعی است. و در کتاب های شما مطرح شده است.

بحث وصایت و خلافت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه)، بحثی نیست که ما مدعی باشیم که فقط در کتب شیعه آمده است. بلکه در کتب معتبر شما و با اسانید صحیح ذکر شده اند. شما بیائید موقف خودتان را با این روایات و مدارک معتبر، برای ما مشخص بکنید.

تعابیری مثل «انت خلیفتی فی کل مؤمنی من بعدی»؛ «انت امام کل مؤمن و مؤمنه»؛ و یا «علی امام المتقین»؛ تعابیر کوچکی نیستند که بشود به راحتی از کنار آنها عبور کنیم.

جناب آقای طیب! اگر کسی از شما سؤال بکند که در برابر این احادیث صریح و صحیحی که درباره ولایت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) است، موقف و موضع شما چیست، چه پاسخی دارید؟ بیائید اینها را برای مردم روشن کنید.

آیا تجلیل فوق عصمتی از صحابه، با منطق قرآن سازگاری دارد؟!

بحث «صحابه» که شما این قدر به آن بهاء می دهید، و از ایشان تجلیل می کنید، آیا اساساً این نحوه تجلیل از صحابه، با منطق قرآن کریم همخوانی دارد یا ندارد؟! اصلاً منطق قرآن، این صحابه ای را که شما به دنیا معرفی می کنید، قبول دارد یا ندارد؟!

جناب آقای دکتر طیب!، این آیه مربوط به کفار نیست که می فرماید:

(ان جائکم فاسقٌ بنياً فتنبئوا)

هرگاه فرد فاسقی برای شما خبری را آورد، تحقیق کنید

سوره حجرات (۴۹): آیه ۶

این آیه مربوط به یهود و نصاری و منافقین نیست. مربوط به صحابه است. ده ها آیه دیگری که ما در مذمت صحابه داریم، شما چه جوابی دارید؟!

بله؛ فقط می گوئید که خداوند فرموده است:

(لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ)

به تحقیق خداوند از مؤمنین راضی شد زمانی که زیر درخت با تو بیعت کردند.

سوره فتح (۴۸) : آیه ۱۸

اگر بنابر این است و این آیه ملاک صحابه است؛ درباره بنی اسرائیل که بالاتر از این آیه داریم! خداوند می فرماید:

(يا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ)

ای بنی اسرائیل! نعمتی را که من به شما داده ام را به یاد آورید و اینکه من شما را بر جهانیان برتری دادم.

سوره بقره (۲): آیه ۴۷

یعنی اگر عبارت «رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ» ۳۰ درجه ارزش داشته باشد، «فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ» ۹۰ درجه ارزش

دارد. ولی خدای عالم همین بنی اسرائیلی را که درباره آنها می فرماید «فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ»؛ به صراحت درباره

اینها می فرماید:

(فَبِمَا نَفَضْنَاهُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً)

اما بخاطر پیمان شکنی، آنها را از رحمت خویش دور ساختیم و دل‌های آنها را سخت و سنگین نمودیم

سوره مائده (۵): آیه ۱۳

«صحابه» با تمام قداستشان، به جایگاه بنی اسرائیل که نمی رسند که خداوند تعبیر «فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ» را در

موردشان به کار برده است.

همین تعبیر «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ» که در آیه ۱۸ مطرح شده است، در آیه ۱۰

همین سوره دارد که:

(إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ
اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا)

آنها که با تو بیعت می‌کنند در حقیقت فقط با خدا بیعت می‌نمایند، و دست خدا بالای دست آنهاست، هر کس
پیمان‌شکنی کند به زیان خود پیمان شکسته است و آن کس که نسبت به عهدی که با خدا بسته وفا کند به زودی
پاداش عظیمی به او خواهد داد

سوره فتح (۴۸): آیه ۱۰

خداوند متعال به صراحت می‌فرماید که این رضایت خدای عالم از هر بنده ای مشروط به استمرار وفاداری بنده به
عهد و پیمان خداوند عالم است و مطلق نیست.

«بلعم باعور»؛ یک مصداق عینی و قابل توجه!

شما ببینید درباره «بلعم باعور»، خداوند چه تجلیلی کرده است. او را به مقام اولیاء الله می‌رساند و می‌فرماید:

(وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا)

و بخوان بر این مردم حکایت آن کسی را که ما آیات خود را به او عطا کردیم.

سوره أعراف (۷): آیه ۱۷۵

ولی با همه اینها کار «بلعم باعور» به خاطر انحرافش به جائی می‌رسد که خداوند درباره او می‌فرماید:

(فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ)

حکایت او حکایت سگ است

سوره أعراف (۷): آیه ۱۷۶

آیا دلیلی واضح تر و روشن تر از این می خواهید؟! ما وقتی یک وهابی می آید و «یؤمنون ببعض الكتاب و یکفرون بعض الكتاب» می کند؛ (بعضی آیات را می بیند و بعضی آیات را نمی بیند)، ما گلایه نمی کنیم. ولی وقتی شیخ الأزهر می آید و این آیات را نادیده می گیرد، جای تعجب و گلایه است!

چرا دانشگاه الأزهر مصر، حاضر به مناظره با حوزه علمیه قم نیست؟!؟

سؤال ما این است که چرا اینها حاضر به مناظره نیستند؟! با وجود اینکه آیه الله العظمی مکارم در نامه ای که آخر ماه مبارک رمضان امسال به ایشان نوشت، رسماً از ایشان دعوت به مناظره کرد. ایشان نوشت که بهترین راه برای حل این قضایا، گفتگوی علمی میان نمایندگان الأزهر، و نمایندگان حوزه علمیه قم است. و نتیجه این گفتگوی علمی، حجت باشد هم برای شیعه، و هم برای اهل سنت!

چرا نمی آیند؟ آیا خوف این دارند که اگر برای مناظره بیایند مشتشان باز می شود؟! یا اینکه نه؛ دست های دیگری در پشت پرده است!؟

البته ما قبلاً همچین عقیده ای نداشتیم. ولی الآن داریم به این نتیجه می رسیم که امروز «الأزهر»، آلت دست وهابیت شده است!! وهابیت امروز قصد دارد که حرف های خودش را از زبان دکتر طیب بزند! وگر نه این الفاظ و این تعابیر، و این نحوه هجمه و حمله به شیعه، اصلاً با سیاستهای الأزهر، هیچگونه همخوانی ندارد.

آقای طیب! اگر شما مشکل سیاسی هم با ایران داشته باشید، باید سیاستمداران شما بیایند و سیاست ایران را نقد بکنند. ولی شما می خواهید برخی سیاستهای ایران را ملاک قرار دهید و شیعه را بکوبید!؟

ما ادعا نداریم که نماینده اسلام هستیم. جمهوری اسلامی ایران، نماینده شیعه که نیست! یک حکومتی است برخاسته از فرهنگ شیعه! برخی مشکلات را داریم ولی هزاران خوبی دیگر هم داریم. در مقابل ما، مگر عربستان سعودی داعیه حکومت اسلامی ندارد؟! آیا آنها نماینده اسلام هستند؟! آیا پاکستان نماینده اسلام است!؟

بله؛ مراجع شیعه گفتارشان، گفتار شیعه است. گفتارشان، گفتار اسلام است. این را ما قبول داریم. اگر شما از مراجع ما اشکالی بگیرید و این را به پای مذهب بنویسید، ما دستمان بالاست. ولی امروز مراجع ما به صراحت آمده اند و درباره این قضایا موضع گرفته اند و هرگونه اهانت به مقدسات اهل سنت را حرام اعلام کرده اند.

والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه بیست و پنجم ۹۴/۱۰/۰۵

بررسی جواز و یا عدم جواز احتفال و جشن میلاد پیامبر (۱)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و هو خیر ناصر و معین الحمد لله و الصلاة علی رسول الله و علی آله آل الله لاسیما علی مولانا بقیة الله و اللعن الدائم علی اعدائهم اعداء الله الی یوم لقاء الله. با توجه به اینکه ما در هفته وحدت و ایام میلاد نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) قرار داریم؛ برخی از دوستان پیشنهاد دادند که مسئله «احتفال» و برگزاری جشن میلاد از دیدگاه اهل سنت و وهابیت مورد بحث قرار بگیرد.

نگاه متفاوت وهابیت، به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و «محمد بن عبدالوهاب»

وقتی ما نگاه وهابیت را در مسئله «احتفال» مورد بررسی قرار می دهیم، می بینیم که وهابی ها وقتی به جشن میلاد نبی مکرم و یا جشن میلاد ائمه اهل بیت (علیهم السلام) می رسند، با تندی و عتاب سخن می گویند که برگزاری جشن میلاد حرام است! و کفر است! و شرک است! و بدعت است! و پیغمبر برای خودش جشن میلاد نگرفت! و صحابه جشن میلاد نگرفتند و اگر مشروع بود نبی مکرم و صحابه اقدام می کردند و...!!

ولی همین وهابی ها وقتی به مسئله «جشن ملی عربستان» و هفته «محمد بن عبدالوهاب» و... می رسند، ورق ۱۸۰ درجه برمی گردد و می گویند که این مراسمات اشکال ندارد! و جزء منهی عنه نیست! و احیاء نام محمد بن

عبدالوهاب، احیای اسلام است!!! جشن روز ملی عربستان بر همه واجب است!! نه تنها مستحب است، بلکه واجب هم است!! و...

«ابن تیمیه»: برگزاری جشن میلاد پیامبر بدعت است!

«ابن تیمیه حرانی» در این زمینه می گوید:

«إن اتخذ هذا اليوم عيداً، محدثٌ لا أصل له، فلم يكن في السلف لا من أهل البيت ولا غيرهم من اتخذ ذلك عيداً... وكذلك ما يحدثه بعض الناس اما مضاهاةً للنصارى في ميلاد المسيح، و اما محبةً للنبي (صلى الله عليه وآله) و تعظيماً له... فإن هذا لم يفعله السلف، و لو كان خيراً محضاً أو راجحاً لكان السلف أحقَّ به مِنّا»

عید گرفتن روز تولد پیامبر، چیز جدیدی است که هیچ اصل و ریشه ای ندارد. نه گذشتگان و نه اهلبیت و نه دیگران، هیچکس چنین روزی را عید نگرفته اند... و همچنین اینکه بعضی از مردم جشن میلاد پیامبر را می گیرند، یا همانند کردن خودشان به نصاری است در میلاد حضرت مسیح، و یا به خاطر محبت به پیامبر و بزرگداشت ایشان است... در هر صورت صحابه سلف این کار را انجام نداده اند. اگر این کار خیر محض بود و یا شایسته بود، حتماً صحابه انجام می دادند چرا که آنها در برگزاری این برنامه ها از ما سزاوارتر بودند.

اقتضاء الصراط المستقیم ج ۱، ص ۲۹۳ و ۲۹۴؛ دار النشر: مطبعة السنة المحمدية - القاهرة - ۱۳۶۹، الطبعة: الثانية، تحقیق: محمد حامد الفقي

«بن باز»: برگزاری جشن میلاد پیامبر بدعت و حرام است!

«بن باز» مفتی اعظم سابق عربستان سعودی، در جواب سؤالی در مورد جواز و یا عدم جواز برگزاری جشن میلاد پیغمبر اکرم می گوید:

« ليس للمسلمين أن يقيموا احتفالاً بمولد النبي صلى الله عليه وسلم في ليلة ۱۲ ربيع الأول ولا في غيرها، كما أنه ليس لهم أن يقيموا أي احتفال بمولد غيره عليه الصلاة والسلام؛ لأن الاحتفال بالموالد من البدع المحدثه في الدين؛ لأن النبي صلى الله عليه وسلم لم يحتفل بمولده في حياته صلى الله عليه وسلم وهو المبلغ للدين والمشرع للشرائع

عن ربه سبحانه ولا أمر بذلك ولم يفعله خلفاؤه الراشدون ولا أصحابه جميعا ولا التابعون لهم بإحسان في القرون
المفضلة. فعلم أنه بدعة وقد قال صلى الله عليه وسلم: من أحدث في أمرنا هذا ما ليس منه فهو رد، وفي رواية من
عمل عملا ليس عليه أمرنا فهو رد»

جایز نیست که مسلمانها برای میلاد پیامبر جشن بگیرند. نه در ۱۲ ربیع و نه در روزهای دیگر. همچنین برگزاری
جشن میلاد برای غیر پیغمبر نیز جایز نیست. چرا که برگزاری جشن میلاد، از بدعت‌هایی است که در دین ایجاد شده
است. زیرا نبی مکرم در زمان حیات خود، برای خود جشن میلاد نگرفت! و دستوری هم به برگزاری آن نداد. در
حالی که ایشان از ناحیه خداوند، مبلغ و مشرع دین بود. همچنین خلفای راشدین و هیچکدام از صحابه و نه تابعین
ایشان هم، جشن میلاد نگرفته‌اند. بنابراین معلوم می‌شود که این کار بدعت است. و پیغمبر هم فرموده است که
هر کسی در این امر دین، چیزی را ایجاد کند که در دین نیست، مردود است. و در روایت دیگری فرموده است: هر
کسی کاری را بکند که دستور ما بر آن نیست، آن عمل مردود است.

مجموع فتاوی، بن باز، ج ۴، ص ۲۸۹؛ جمع و اشراف: محمد بن سعد الشویعر؛ ادارة البحوث العلمیه و الإفتاء، دار
القاسم للنشر، الرياض، المملكة العربية السعودية

«بن عثیمین»: برگزاری جشن میلاد پیامبر، عبادت است و حرام!!

«بن عثیمین»، از مفتیان سرشناس عربستان سعودی که بعد از «بن باز» در جایگاه دوم قرار داشت، در این زمینه
می‌نویسد:

«فالاحتفال بمولد النبي - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - من أجل التقرب إلى الله و تعظيم رسوله - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -

عبادة و إذا كان عبادة فإنه لا يجوز أبداً أن يحدث في دين الله ما ليس منه، فالاحتفال بالمولد بدعة و محرم،

برگزاری جشن میلاد پیامبر، به خاطر تقرب به خداوند و بزرگداشت پیامبر، عبادت محسوب می‌شود! وقتی عبادت
شد، به هیچ وجه جایز نیست. زیرا جایز نیست که در دین چیزی را که نیست اضافه کنیم. بنابراین برگزاری جشن
میلاد پیامبر، بدعت است و حرام.

ثم إننا نسمع أنه يوجد في هذا الاحتفال من المنكرات العظيمة ما لا يقره شرع و لا حس و لا عقل فهم يتغنون بالقصائد التي فيها الغلو في الرسول عليه الصلاة والسلام، حتى جعلوه أكبر من الله -والعياذ بالله-

ما شنیده ایم که در این مراسمات جشن میلاد پیامبر، منکرات بزرگی اتفاق می افتد. که نه شرع و نه عقل آن را نمی پذیرد. در این مراسم، عده ای قصیده هایی در مدح پیامبر می خوانند که در حق پیامبر غلو است. حتی به اندازه ای که او را بزرگتر از مقام خداوند نشان می دهند.

ومن ذلك أيضًا أننا نسمع من سفاهة بعض المحتفلين أنه إذا تلا التالي قصة المولد ثم وصل إلى قوله " ولد المصطفى" قاموا جميعًا قيام رجل واحد يقولون: إن روح الرسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - حضرت فنقوم إجلالاً لها وهذا سفه»
در این زمینه از بعضی از برگزارکنندگان سفیه شنیده ایم که وقتی داستان ولادت پیامبر خوانده می شود، و به این عبارت «پیامبر متولد شد» می رسد، همه مردم بلند می شوند و می گویند که روح پیامبر در اینجا حاضر است و ما به خاطر ایشان بلند شدیم. و این سفاهت است!

مجموع فتاوی، ج ۲، ص ۲۹۹؛ جمع و ترتیب: فهد بن ناصر بن إبراهيم السليمان الناشر: دار الوطن - دار الثريا، الطبعة: الأخيرة - ۱۴۱۳ هـ

آقای «بن عثمان» در ادامه کلام خود، استدلال بسیار قوی درباره حرام بودن جشن احتفال ذکر می کند و می گوید:

«هذا الاحتفال إن كان من كمال الدين فلا بد أن يكون موجودًا قبل موت الرسول عليه الصلاة والسلام، و إن لم يكن من كمال الدين فإنه لا يمكن أن يكون من الدين لأن الله - تعالى - يقول: {الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ} ومن زعم أنه من كمال الدين و قد حدث بعد الرسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فإن قوله يتضمن تكذيب هذه الآية»

این مراسم جشن میلاد پیامبر، اگر از کمال دین بود، باید قبل از مرگ پیامبر می بود. و اگر از کمال دین نبود، جایز نیست که از دین باشد. چون خداوند فرمود: امروز دین شما را کامل کردم. و هر کس گمان کند که جشن میلاد از کمال دین است، که بعد از پیغمبر ایجاد شده است، این حرف متضمن تکذیب آیه قرآن است.

مجموع فتاوی، ج ۲، ص ۲۹۸؛ جمع و ترتیب: فهد بن ناصر بن إبراهيم السلیمان الناشر: دار الوطن - دار الثریا،

الطبعة: الأخيرة - ۱۴۱۳ هـ

این حرفها در حالی است که حتی وهابی ها هم «اصالة الإباحه» را قبول دارند. شاید در بیش از ۳۰٪، ۴۰٪ احکام شرعی، «اصالة الإباحه»، «اصالة الحلیة»، و «اصالة الطهاره» را در احکام جاری می کنند! در حالی که هیچ امری، نه در قرآن، و نه در سنت وجود ندارد!

نماز «تراویح» سنت پیامبر است یا سنت صحابه؟!

بالتر از این مسئله، آقایان وهابی ها، در اقامه نماز «تراویح»، دست و پا می شکنند! در حالی که یک روایت ما نداریم که پیغمبر اکرم به نماز تراویح امر کرده باشد. یک روایت هم ما نداریم! نماز «تراویح» عبادت است. و «امر» لازم دارد. وهابی ها بیایند در مورد نماز تراویح، یک روایت به ما نشان بدهند.

فقهای اهل سنت همه اعتراف دارند که نماز «تراویح»، از سنت صحابه است، نه سنت پیغمبر!! ما سؤال می کنیم که آیا نماز تراویح، جزء کمال دین است یا نیست؟! اگر جزء کمال دین بود، چرا پیغمبر ابلاغ نکرده است؟! چرا پیغمبر دستور ندادند که مردم نماز تراویح بخوانند؟!

«عمر بن خطاب» خودش هرگز نماز تراویح نخواند!!

شما معترف هستید که خود جناب «عمر بن خطاب» از شما دین را بهتر می فهمید! ما از شما می خواهیم که یک روایت به ما نشان بدهید که خود شخص «عمر بن خطاب»، نماز تراویح خوانده باشد!!

آقای «بدر الدین عینی» در «عمدة القاری»، در همان روایتی که ثابت می کند که نماز تراویح از اختراعات خلیفه دوم هست شرح می زند و می گوید:

«قوله ثم خرجت معه ای مع عمر لیلة اخري و فيه اشعار بان عمر رضي الله تعالی عنه كان لایواظب الصلوات معهم.»

این قسمت روایت که می گوید «با عمر شب دیگر نیز خارج شدم»، ثابت می کند که عمر خودش مراعات نماز تراویح نمی کرده است. (یعنی دستور می داده، اما خودش عمل نمی کرده است.)

عمدة القاری، ج ۱۱، ص ۱۲۶؛ دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بیروت

تعبیر زشت «عبدالله بن عمر» از کسانی که نماز تراویح می خوانند!

شما یک روایت بیاورید که نشان بدهد آقازاده جناب عمر، یعنی «عبدالله بن عمر» یک شب نماز تراویح خوانده باشد!! نه اینکه اصلاً نخوانده، بلکه اتفاقاً مسخره هم می کرده است.

آقای «عبد الرزاق صنعانی» نقل کرده است:

«جاء رجل الي ابن عمر. قال اصلي خلف الامام في رمضان؟ قال أتقرأ القرآن؟ قال نعم. قال ... كانك حمار صل في بيتك.»

شخصی آمد پیش ابن عمر و سؤال کرد که آیا در رمضان پشت سر امام نماز بخوانم؟ گفت: آیا بلدی قرآن بخوانی؟ گفت آری. گفت: چرا می روی پشت سر امام می نشینی و مثل دراز گوش، ساکت می شوی و چیزی نمی خوانی! مگر تو خری؟! در خانه ات نماز بخوان!!

مصنف عبدالرزاق ج ۴ ص ۲۶۴، ح ۷۷۴۲؛ دار النشر: المكتب الإسلامي - بیروت - ۱۴۰۳، الطبعة: الثانية، تحقیق:

حبيب الرحمن الأعظمي

آقایان به اینجا که می رسند بدعت را به اقسام مختلف خوب و بد تقسیم می کنند. در حالی که خود خلیفه دوم به صراحت اعلام می کند که این نماز تراویح بدعت است:

«قَالَ عُمَرُ: نِعَمَ الْبِدْعَةُ هَذِهِ»

عمر گفت: این بدعت خوبی است.

صحیح بخاری، ج ۳، ص ۴۵، کتاب صلاة التراویح، باب فضل من قام رمضان، ح ۱۹۰۶؛ دار النشر: دار ابن کثیر،

الیمامة - بیروت - ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷، الطبعة: الثالثة، تحقیق: د. مصطفی دیب البغا

برگزاری جشن ملی عربستان جایز است!

آقایان نسبت به جشن میلاد نبی مکرم، اینگونه داد و فریاد می زنند و فتوا صادر می کنند؛ ولی ببینید که در مورد

جشن ملی عربستان چه می گویند؟

در سایت «[الهيئة العامة للشؤون الإسلامية و الأوقاف](#)»، با عنوان «حکم الإحتفال بالیوم الوطني» در مورد برگزاری

جشن ملی و وطنی سؤال شده است که به این صورت جواب داده اند:

«ان الاحتفال بالیوم الوطني جائز شرعاً، و واجب وطنی»

همانا برگزاری جشن ملی شرعاً جایز است و بلکه واجب است!

ببینید که چگونه شیطنت می کنند و با شریعت بازی می کنند:

«وإن تسمية الاحتفال بالیوم الوطني عيداً جائز شرعاً بالمعنى اللغوي و ليس بالمعنى التعبدي، إذ من المقرر في

علم الأصول أنه "لا مشاحة في الاصطلاح"

همانا اینکه روز ملی و وطنی را عید نامگذاری کردند، شرعاً جایز است. و این عید به معنای لغوی است نه معنای

تعبدی! چرا که در اصول ثابت شده است که در مباحث اصطلاحی نباید خیلی سختگیری کرد.

أضف إلى ذلك أن العيد في الشرع يشتمل على معنيين هما المعنى الشرعي للعيد و المعنى الاحتفالي له. فالشرعي:

كالصلاة و صدقة الفطر في عيد الفطر، و كالصلاة و الأضحية في عيد الأضحى، و المعنى الاحتفالي: كلبس الجديد فيهما،

و زيارة الأقارب و اللهو المشروع.

علاوه بر این، لفظ عید در شرع، دو معنا دارد: معنی شرعی و معنی احتفالی! معنی شرعی مثل نماز و زکات فطره در روز عید فطر و نماز و قربانی در روز عید قربان. و معنی احتفالی عید مثل پوشیدن لباس تازه و دیدار نزدیکان و نیز سرگرم شده به لهو مشروع!!

وأما العید بالمعنى الاحتفالی الخالص فهو من المباحات في كل المناسبات، سواء في أيام العید العبادي أو العید العادي. وإن الاحتفال باليوم الوطني بلبس الجديد و اللهو المباح و تبادل التهاني و غيرها مشروعة و مباحة في كل المناسبات.

و اما عید به معنی احتفالی، از کارهای مباح است در تمام مناسبت ها. چه در روز عید عبادی و چه عید عادی. برگزاری جشن ملی با پوشیدن لباس جدید و لهو مباح و... مشروع است و مباح.

شما اوج شیطنت و خباثت را در این عبارات ببینید:

«أن حب الوطن أمر فطري مشروع لدى كل البشر، و لنا في رسول الله صلى الله عليه وسلم أسوة حسنة فقد كان يحب وطنه... فمن حبه لوطنه صلى الله عليه وسلم وقف يخاطبه خطاب المحب العاشق، و يعتذر إليه عن خروجه منه بغير إرادته.

دوست داشتن وطن، امری فطری است و نزد همه مردم مشروع است. و پیغمبر که برای ما اسوه نیکوئی است، وطن خودش را دوست می داشت. در دوست داشتن پیامبر وطن خودش را همین بس که ایشان مثل یک عاشق، وطن خود را صدا می زد. و از اینکه بدون اراده و اختیار مجبور به ترک وطن شده، از وطنش عذر خواهی می کرد.

وإن الاحتفال باليوم الوطني يعزز قيمة حب الوطن الإيمانية الفطرية في النفوس... إن الله سبحانه وتعالى قد شرع لنا أن نفرح بفضله عز وجل فقال في كتابه العزيز "قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ" (يونس: ۵۸)

برگزاری جشن ملی ارزش فطری وطن را در نفوس زیاد می کند... خداوند به ما اجازه داده است که به خاطر فضل او خوشحال بشویم.

قرار دادن وطن، فضل و تفضل خداوند است که باید برای آن شادی کرد. ولی وجود پیامبر فضل الهی نیست و نباید برای او شادی کرد و عید گرفت و جشن برگزار کرد. اینکه خداوند پیامبر را برای نجات بشر مبعوث کرده است، این تفضل نیست و شادی هم ندارد!؟

ببینید که وهابی ها، چگونه آیات را برای خود و به نفع خود مصادره می کنند!!

جشن صد سالگی تأسیس عربستان!!

آقای «احمد السباعی» در کتاب «تاریخ مکه» از صد سال حضور آل سعود در عربستان تعریف و تمجید می کند و آنها را عامل گسترش توحید معرفی می کند و لذا مجوز جشن صد سالگی دولت عربستان را اعلام می کند و می نویسد:

«وقد جائت فكرة الإحتفال بمناسبة مرور مائة عام على دخول الملك عبدالعزيز مدينة الرياض و تأسيس المملكة العربية السعودية تأكيداً لإستمرار المنهج القويم الذى سارت عليه المملكة العربية السعودية... فى سبيل توحيد المملكة عرفاناً لفضله و وفاءً بحقه...»

برگزاری جشن صد سالگی ورود پادشاه عبدالعزیز به شهر ریاض و تشکیل کشور عربی سعودی، در حقیقت تأکیدی است بر ادامه راه و روشی که منجر به شکل گیری کشور عربستان شد. راه عبدالعزیز در حقیقت راه توحید بود. لذا این جشن برای شناخت فضیلت‌های عبدالعزیز و وفاداری از زحماتی است که او به گردن ما دارد می باشد.

تاریخ مکه دراسات فى السياسة والعلم و الإجتماع و العمران، ج ۱، ص ۵؛ المملكة العربية السعودية الأمانة العامة للإحتفال، ۱۴۱۹هـ

هفته بزرگداشت «محمد بن عبد الوهاب»!!

آقایان وهابی ها، در طول سال هفته ای را معین کرده اند به نام هفته «محمد بن عبدالوهاب»! مثل همان هفته وحدت، و ده ولایت و... که ما داریم؛ آنها نیز یک هفته ای را به نام محمد بن عبدالوهاب نامگذاری کرده اند. آقای «بن باز» مفتی اعظم سابق عربستان بیانیه ای در این زمینه صادر کرده است:

«كلمة في أسبوع الشيخ محمد بن عبد الوهاب رحمه الله:

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على أشرف الأنبياء والمرسلين نبينا محمد وعلى آله وأصحابه أجمعين. أيها الإخوة الأفاضل: السلام عليكم ورحمة الله وبركاته. أما بعد:

فإن أعظم نعمة أنعم الله بها علينا نعمة الإسلام التي لا تدانيها أي نعمة أخرى، فلقد أكرمنا الله نحن المسلمين بهذا الدين. وجعلنا خير أمة أخرجت للناس وأكمل لنا ديننا الذي رضىه لنا يقول تبارك وتعالى: {الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا}....

بیانیه ای در رابطه با هفته محمد بن عبدالوهاب:

ای برادران بزرگوار! بزرگترین نعمتی که خداوند به ما بخشیده است، نعمت اسلام است. که هیچ نعمتی با آن برابری نمی کند. خداوند ما مسلمانها را به واسطه دین خود گرامی داشت و ما را بهترین امت قرار داد و دین ما را کامل گردانید و فرمود: «الיום اكملت لكم...»

ایها الإخوة الكرام، إن الاجتماع لدراسة مذهب السلف الصالح ومنه دعوة الشيخ محمد بن عبد الوهاب، وتعريف الناس بها، وحثهم على الاستمسك بما كان عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم وصحابته الكرام وسلف هذه الأمة أمر واجب ومن أعظم القرب إلى الله؛ لأنه تعاون على الخير، و تشاور في المعروف، و بحث للوصول إلى الأفضل وكثيرا ما تزول الشبهه عند التقاء العلماء وبحث المسائل مشافهة وأنا على يقين أن هذا الاجتماع سيكون له إن شاء الله الآثار الكبيرة الطيبة في العالم الإسلامي كله ليجتمعوا على كتاب الله وسنة رسوله صلى الله عليه وسلم، وبيتعدوا عن البدع في الدين.

ای برادران عزیز همانا اجتماع برای آموزش مذهب سلف صالح و از جمله ی ایشان، شیخ محمد بن عبدالوهاب، و آشنائی مردم با آن و تشویق مردم به تمسک کردن به آنچه که پیامبر و اصحاب ایشان و سلف این امت بر آن بودند، امری واجب و از بزرگترین اوزار تقرب الی الله است. چرا که این بزرگداشت ها و اجتماعات، کمک بر خیر است. مشورت در امور معروف است و تحقیقی است برای رسیدن به راه بهتر. در این جلسات است که به خاطر حضور

علماء و بحث و نقد و نظر در مسائل دینی، خیلی از شبهات دینی برطرف می شود. من یقین دارم که اینگونه اجتماعات، به زودی آثار زیاد و مبارکی را برای دنیای اسلام در پی خواهد داشت. تا اینکه مردم بر کتاب خدا و سنت پیامبر اجتماع بکنند و از بدعتگذاری در دین فاصله بگیرند.

مجموع فتاوی، ابن باز، ج ۱، ص ۳۸۲

یعنی در حقیقت وهابی ها جشن هفته محمد بن عبدالوهاب را جایز، بلکه واجب می دانند ولی اگر جشن میلاد پیامبر گرفته شود و در آن جلسه، فضائل پیامبر گفته شود و دستورات و نواهی پیامبر بیان بشود، و مردم تشویق بشوند به پیروی از پیامبر و دستورات پیامبر؛ این کار بدعت است و حرام!!

این نکته که ما بارها گفته ایم که این وهابی ها، «ابن تیمیه» و «محمد بن عبدالوهاب» را بالاتر از پیغمبر می دانند، به این دلایل است. اینگونه موضع گیری ها و بیانیه ها این گفته ما را ثابت می کند که اینها به این اشخاص، بیش از پیغمبر بهاء می دهند. ببینید که این وهابیها، نگاهشان به جشن میلاد نبی مکرم چه بود؛ و از طرف دیگر نگاهشان به هفته محمد بن عبدالوهاب چه بود!

البته وقتی انسان این ها را می بینید، خیلی دلش برای اینها نمی سوزد. زیرا اینها انسانهای معاندی هستند. خودشان را پایبند این دانسته اند که فرهنگ اموی را احیا بکنند. و تا بتوانند، فرهنگ نبوی را کنار بزنند. دل انسان به حال آنهایی می سوزد که چشم و گوش بسته به دنبال اینها می روند. اینها را به عنوان ناشر دین و محیی شریعت می دانند.

آل سعود؛ خادم الحرمین یا خائن الحرمین!؟

دل انسان برای مردمی می سوزد که اینها را در حقیقت خادم الحرمین می دانند. در حالی که به تعبیر حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه) اینها خائن الحرمین هستند:

«از اول هم این طور بود، برای اینکه اینها چه کاره اند که آمده اند خادم الحرمين - خائن الحرمين - شده اند، کی اینها را خادم الحرمين قرار داده؟ با چه وجهی اینها اسم مملکت اسلامی را تغییر داده اند از آنی که بود، حجاز را مملکت سعودی قرار دادند؟ مملکت سعودی به چه مناسبت؟»

(صبح ۱ شهریور ۱۳۶۶ / ۲۷ ذی الحجه ۱۴۰۷ در دیدار با اعضای هیات دولت؛ صحیفه امام خمینی، جلد ۲۰، صفحه

۳۷۱

«ابن عثیمین»: خداوند به واسطه محمد بن عبدالوهاب بر ما منت گذاشت!!

«عثیمین» نیز مثل «بن باز» بیانیه مفصلی در رابطه با هفته محمد بن عبدالوهاب صادر کرد که در بخشی از آن آمده است:

«أن أسبوع الشيخ محمد بن عبد الوهاب -رحمه الله تعالى- لم يتخذ تقربًا إلى الله -عز وجل- وإنما يقصد به إزالة

شبهة في نفوس بعض الناس في هذا الرجل، و يبين ما من الله به على المسلمين على يد هذا الرجل»

همانا هفته محمد بن عبدالوهاب وسیله ای برای تقرب به خدا نیست! بلکه هدف از برگزاری این هفته، برطرف کردن بعضی شبهات است که در ذهن مردم از این مرد به وجود آمده است. و همچنین برای بیان منتی است که خداوند به دست این مرد بر مسلمین گذاشته است، می باشد.

مجموع فتاوی، عثیمین، ج ۲، ص ۳۰۰؛ جمع وترتیب: فهد بن ناصر بن إبراهيم السليمان الناشر: دار الوطن - دار

الثريا، الطبعة: الأخيرة - ۱۴۱۳ هـ

این چاپلوسی عثیمین در حالی است که جنایاتی که این محمد بن عبدالوهاب مرتکب شده است، و آدم کشی هائی که این حبیب انجام داده است، غیر قابل توصیف است. به قول شیخ الأزهر، «امروز هر قتلی و هر جنایتی در کشورهای اسلامی صورت می گیرد، ریشه در فتوای ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب دارد.»

وجود «محمد بن عبدالوهاب» منت است نه بعثت پیامبر!!!

این محمد بن عبدالوهاب، با این همه جنایات، می شود «من الله به علی المسلمین!!» و یک هفته برای او مراسم می گیرند و هیچ ایرادی هم ندارد؛ ولی این آیه که می فرماید:

(لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ
إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ)

خداوند بر مؤمنان منت گذارد (نعمت بزرگی بخشید) هنگامی که در میان آنها پیامبری از جنس خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنها بخواند و کتاب و حکمت به آنها بیاموزد اگر چه پیش از آن در گمراهی آشکار بودند

سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۴

وجود مقدس بنی مکرم که به تصریح قرآن کریم، منتی است از ناحیه خداوند بر مردم، کنار می رود و برگزاری جشن میلاد این وجود مقدس می شود حرام و بدعت!! ولی وجود محمد بن عبدالوهاب جانی و خائن و قاتل، می شود منت بر مسلمین، و باید نه یک روز، که یک هفته باید برای او مراسم گرفته شود و از او تجلیل شود!! تفاوت نگاه ها را ببینید!

بهترین راه بیداری جامعه اسلامی!

من معتقد هستم که یکی از راه هایی که می تواند جامعه ما را بیدار بکند، مخصوصاً برخی از این جوانهای اهل سنت، که به این وهابی ها می پیوندند و دلبسته اینها می شوند؛ یکی از بهترین راهها، به تعبیر مقام معظم رهبری، «بصیرت» بخشی به جامعه است.

باید در جامعه روشن بشود که این دو نگاه و تفاوت نگاه به نبی مکرم (صلی الله علیه و آله) و «محمد بن عبدالوهاب» چرا صورت می گیرد؟! تفاوت نگاه به جشن میلاد پیامبر، و جشن صد ساله عربستان سعودی مشخص بشود که چرا وجود دارد!

وقتی این قضایا و تفاوت نگاه ها روشن بشود، جوان سنی دیگر فریب اینها را نمی خورد. زیرا همین فریب خوردن هاست که «داعش» و «جبهة النصرة» و... را به وجود آورده است.

شما اگر دقت کنید، خواهید دید که در این هفت، هشت ساله که این گروهک ها درست شده اند و بلای جان مسلمین شده اند، یک بچه شیعه به اینها نپیوسته است! یعنی ما نداریم که یک بچه شیعه، و لو ضعیف الایمان، به این کشت و کشتارهای تکفیری ها پیوسته باشد. متأسفانه همه این ها از اهل سنت هستند که فریب این وهابی ها را می خورند.

شب میلاد پیامبر، از شب قدر با فضیلت تر است!

«قسطلانی» از علمای سرشناس قرن نهم، در پاسخ به سؤالی پیرامون افضلیت شب قدر و شب مولود نبی مکرم، می نویسد:

«بأن ليلة مولده أفضل من ليلة القدر من وجوه ثلاثة»

شب میلاد نبی مکرم به سه دلیل از شب قدر بافضیلت تر است.

المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیة، ج ۱، ص ۸۸؛ الناشر: المكتبة التوفیقیة، القاهرة - مصر

کتابی مفید در زمینه احتفال و جشن میلاد پیامبر اکرم

در اینجا من کتابی را برای شما معرفی می کنم که حلال بسیاری از مشکلات در زمینه جشن و احتفال برای نبی مکرم می باشد:

«سبل الهدی و الرشاد»، نوشته «صالحی شامی»

ایشان در این کتاب در «باب الثالث عشر» با عنوان «فی اقوال العلماء فی عمل المولد الشریف و اجتماع الناس له»؛ به طور مفصل اقوال علما و بزرگان مثل ابن کثیر، ابن جوزی و ... را بیان می کند و برکات این شب را ذکر می کند. و می گوید که چه افرادی که به خاطر همین شب مولود، از گرفتاری ها نجات پیدا کردند. آنهایی که اهل گناه و معصیت بودند، به خاطر حضور در جشن میلاد نبی مکرم، از عذاب قبر خلاصی پیدا کردند.

و یا نقل می کند که جوانی به خاطر قتل پسر پادشاه، محکوم به قصاص شده بود. آمد نذر کرد که اگر از این قصاص خلاص بشوم، در جشن میلاد پیغمبر شرکت می کنم. در زمان قصاص، به یکباره نظر پادشاه برگشت و از قصاص او منصرف شد و پرسید که چه کردی که محبت تو در دلم افتاد و از کشتن تو منصرف شدم؟ گفت من یک همچین نیت و نذری با خودم کردم. پادشاه وقتی این را شنید از قصاص منصرف شد و مبلغ زیادی هم پول به این جوان داد تا در جشن میلاد نبی مکرم، هزینه شود.

از این داستانها، این آقایان الی ماشاءالله در کتاب های خودشان ذکر کرده اند که ان شاءالله در جلسه بعد به بخشی از آنها اشاره خواهم کرد.

والسلام علیکم و رحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه بیست و ششم ۹۴/۱۰/۰۶

بررسی جواز و یا عدم جواز احتفال و جشن میلاد پیامبر (۲)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و هو خیر ناصر و معین الحمد لله و الصلاة علی رسول الله و علی آله آل الله لاسیما علی مولانا بقیة الله و اللعن الدائم علی اعدائهم اعداءالله الی یوم لقاءالله. در جلسه دیروز، نکاتی را در رابطه با برگزاری جشن میلاد نبی مکرم خدمت دوستان عرض کردیم. مطالبی را از «ابن تیمیه» و «بن باز» و «عثمین» و... نقل کردیم و گفتیم که اینها وقتی به نبی مکرم می رسند، برگزاری هر گونه جشن میلاد را بدعت، و حرام اعلام می کنند، ولی وقتی به خودشان می رسند، مراسمی مثل جشن ملی عربستان را جایز، بلکه واجب می دانند.

روز درختکاری بدعت نیست؛ ولی جشن میلاد پیامبر بدعت است!!

در این زمینه، سؤالی از «لجنة دائم افتاء عربستان» شده است به این صورت که:

«ما هو حكم الشرع في الاحتفال بمولد الرسول صلى الله عليه وسلم، وبعيد مولد الأطفال، وعيد الأم، وأسبوع الشجرة، وأسبوع المرور، واليوم الوطني للمملكة، وأسبوع المساجد أليست بدعة؟ فلماذا تحاربون الاحتفال بمولد الرسول مع العلم أنه أعظم رجل عرفته البشرية جمعاء وهو أحق وأهل لذلك ولا تنكرون على هذه الاحتفالات الأخرى»

در رابطه با جشن میلاد پیامبر، جشن تولد کودکان، روز مادر، هفته درخت کاری، هفته نیروی انتظامی، روز ملی کشورها، و هفته مساجد؛ آیا این مراسمات بدعت نیستند؟! چرا شما با جشن میلاد پیامبر، با اینکه می دانید پیامبر والاترین کسی بود که بشریت به خود دیده بود، مخالفت کرده و به نبرد برخواسته اید؛ ولی این جشن های دیگر را انکار نمی کنید؟

«لجنة دائم افتاء» در پاسخ می نویسد:

«ما كان المقصود منه تنظيم الأعمال مثلا لمصلحة الأمة وضبط أمورها؛ كأسبوع المرور، وتنظيم مواعيد الدراسة، والاجتماع بالموظفين للعمل ونحو ذلك مما لا يفضي به إلى التقرب والعبادة والتعظيم بالأصالة، فهو من البدع العادية التي لا يشملها قوله صلى الله عليه وسلم ... من أحدث في أمرنا هذا ما ليس منه فهو رد فلا حرج فيه، بل يكون مشروعاً»

هر عملی که مراد از آن تنظیم اعمال باشد برای مصلحت عمومی مردم، مثل هفته نیروی انتظامی، سالگرد بازگشائی مدارس، و روز کارگر و امثال اینها، که در حقیقت منجر به تعظیم و تقرب و عبادت نمی شود، از بدعت های عادی است که فرمایش پیامبر که فرمود هر کس در دین چیزی را ایجاد بکند که در دین نیست، مردود است؛ شاملش نمی شود. و مشروع و جایز است.

اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء، نائب رئيس اللجنة ... الرئيس، عبد الرزاق عفيفي ... عبد العزيز بن عبد الله

بن باز؛ ج ۳، ص ۵۹؛ دار المؤيد، رياض، المملكة العربية السعودية

مفتیان وهابی؛ مصداق بارز این آیه قرآن هستند!

ببینید که این وهابی ها، چگونه با شریعت بازی می کنند؟! اینها وقتی به مقدسات دینی می رسند، داد و فریاد می کنند که خلاف شرع است و حرام است و بدعت است و... در کنارش هم ده آیه و روایت هم ردیف می کنند!! ولی وقتی به مسائل خودشان که به نفع خودشان و منافع آل سعود است می رسند، به راحتی فتوای به جواز را صادر می کنند. در حقیقت اینها مصداق این آیه هستند که فرمود:

(أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ)

آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده؟ و خداوند او را با آگاهی (بر اینکه شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته، و بر گوش و قلبش مهر زده، و بر چشمش پرده ای افکنده، با اینحال چه کسی می تواند غیر از خدا او را هدایت کند؟ آیا متذکر نمی شوید؟!

سوره جاثیه (۴۵): آیه ۲۳

وهابی ها، مبنای کارشان هوای نفس است. هر آنچه را که هوای نفسشان می کشد، به همان شکل، آیات و روایات را تطبیق می کنند.

«بن باز»: اساساً مسلمین چنین حقی را ندارند که برای پیامبر جشن بگیرند!!

وقتی به میلاد نبی مکرم می رسند، با وقاحت تمام اعلام می کنند که اساساً مسلمین چنین حقی را ندارند که برای پیامبر جشن بگیرند!! دیروز عرض کردیم که «بن باز» در این زمینه گفته است که:

« ليس للمسلمين أن يقيموا احتفالاً بمولد النبي صلى الله عليه وسلم في ليلة ١٢ ربيع الأول ولا في غيرها، كما أنه ليس لهم أن يقيموا أي احتفال بمولد غيره عليه الصلاة والسلام؛ لأن الاحتفال بالموالد من البدع المحدثه في الدين؛ لأن النبي صلى الله عليه وسلم لم يحتفل بمولده في حياته صلى الله عليه وسلم وهو المبلغ للدين والمشرع للشرائع عن ربه سبحانه ولا أمر بذلك ولم يفعله خلفاؤه الراشدون ولا أصحابه جميعاً ولا التابعون لهم بإحسان في القرون

المفضلة. فعلم أنه بدعة وقد قال صلى الله عليه وسلم: من أحدث في أمرنا هذا ما ليس منه فهو رد، وفي رواية من عمل عملا ليس عليه أمرنا فهو رد»

جایز نیست که مسلمانها برای میلاد پیامبر جشن بگیرند. نه در ۱۲ ربیع و نه در روزهای دیگر. همچنین برگزاری جشن میلاد برای غیر پیغمبر نیز جایز نیست. چرا که برگزاری جشن میلاد، از بدعت‌هایی است که در دین ایجاد شده است. زیرا نبی مکرم در زمان حیات خود، برای خود جشن میلاد نگرفت! و دستوری هم به برگزاری آن نداد. در حالی که ایشان از ناحیه خداوند، مبلغ و مشرع دین بود. همچنین خلفای راشدین و هیچکدام از صحابه و نه تابعین ایشان هم، جشن میلاد نگرفته اند. بنابراین معلوم می شود که این کار بدعت است. و پیغمبر هم فرموده است که هر کسی در این امر دین، چیزی را ایجاد کند که در دین نیست، مردود است. و در روایت دیگری فرموده است: هر کسی کاری را بکند که دستور ما بر آن نیست، آن عمل مردود است.

مجموع فتاوی، بن باز، ج ۴، ص ۲۸۹؛ جمع و اشراف: محمد بن سعد الشویعر؛ ادارة البحوث العلمیه و الإفتاء، دار القاسم للنشر، الرياض، المملكة العربية السعودية

ما از این وهابی ها سؤال می کنیم که آیا پیامبر هم، روز کارگر را جشن گرفته است؟! روز پلیس را جشن گرفته است؟! بالاتر از اینها، آیا پیامبر سالگرد تأسیس اسلام را در روز هجرت از مکه به مدینه جشن گرفته است یا نه؟! صحیح مسلم: پیامبر روز ولادت خودش را روزه می گرفت!!

نکته مهمی که در اینجا باید ذکر شود، روایت «صحیح مسلم» است از علت استحباب روزه روز دوشنبه، که پیامبر این روز را روزه می گرفتند:

«سُئِلَ عَنْ صَوْمِ يَوْمِ الْاِثْنَيْنِ؟ قَالَ: «ذَلِكَ يَوْمٌ وُلِدْتُ فِيهِ، وَ يَوْمٌ بُعِثْتُ»

از روزه روز دوشنبه از پیغمبر سؤال کردند - که چرا شما روزه می گیرید؟ - فرمود: روز دوشنبه روزی است که من به دنیا آمدم و به نبوت مبعوث شدم.

صحیح مسلم، ج ۲، ص ۸۱۹، بَابُ اسْتِحْبَابِ صِيَامِ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ، ح ۱۱۶۲؛ دار النشر: دار إحياء التراث العربي

- بیروت، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي

بسیاری از فقهای اهل سنت، بر مشروعیت میلاد نبی مکرم (صلی الله علیه و آله) به همین روایت صحیح مسلم، استناد کرده اند.

معمولاً روزه گرفتن یک روزه خاص، به خاطر شکرانه یک نعمت است. الآن یهودی ها یک روز خاص را به خاطر غالب شدن حضرت موسی بر فرعونیان، روزه می گیرند و جشن می گیرند.

پیغمبر اکرم، روز دوشنبه را به خاطر میلاد خودش روزه می گرفتند. آیا این روزه، نشانه شادی و خرسندی نیست؟ نشانه شکرانه نعمت نیست؟

شما الآن روز عاشورا را در سراسر جهان اعلام می کنید که روزه بگیرند، چرا؟ چون بنی امیه این روز را به خاطر کشتن فرزند پیغمبر، روزه گرفتند و جشن گرفتند!! شما اگر راست می گوئید چرا اعلام نمی کنید که مردم روز میلاد پیغمبر را روزه بگیرند؟ شما مگر تابع سنت پیغمبر نیستید؟ مگر پیغمبر روز میلاد خودش را روزه نمی گرفت؟! چرا شما نمی آئید این روز را روزه بگیرید، و به دنیا هم اعلام کنید که روز میلاد را روزه بگیرند!؟؟

اقوال علمای اهل سنت؛ در مشروعیت جشن میلاد پیامبر:

در اینجا لازم است که من در زمینه اهمیت برگزاری جشن میلاد نبی مکرم (صلی الله علیه و آله) اقوال چند تن از علماء و بزرگان را مطرح بکنم:

دیدگاه «ابن جوزی»:

«حلبی» در سیره حلبیه از قول «ابن جوزی» تعبیر جالبی را نقل می کند و می گوید:

«قال ابن الجوزي من خواصه أنه أمان في ذلك العام و بشرى عاجلة بنيل البغية و المرام»

ابن جوزی گفته است که از خواص برگزاری جشن روز میلاد پیامبر، این است که باعث امان از بلاء در آن سال می شود. و بشارتی می شود برای رسیدن به خواسته ها در زندگی.

سیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۳۷؛ دار النشر: دار المعرفة - بیروت - ۱۴۰۰

دیدگاه «سیوطی»:

«عِنْدِي أَنَّ أَضْلَ عَمَلِ الْمُؤَلِّدِ الَّذِي هُوَ اجْتِمَاعُ النَّاسِ وَ قِرَاءَةُ مَا تَيْسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ وَ رِوَايَةُ الْأَخْبَارِ الْوَارِدَةِ فِي مَبْدَأِ أَمْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ مَا وَقَعَ فِي مَوْلِدِهِ مِنَ الْآيَاتِ، ثُمَّ يَمْدُ لَهُمْ سِمَاطٌ يَأْكُلُونَهُ وَيُنْصِرُونَ مِنْ غَيْرِ زِيَادَةٍ عَلَى ذَلِكَ - هُوَ مِنَ الْبِدَعِ الْحَسَنَةِ الَّتِي يُثَابُ عَلَيْهَا صَاحِبُهَا لِمَا فِيهِ مِنْ تَعْظِيمِ قَدْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ إِظْهَارِ الْفَرَحِ وَ الْإِسْتِبْشَارِ بِمَوْلِدِهِ الشَّرِيفِ،

به نظر من برگزاری جشن میلاد پیغمبر، به این صورت که عده ای از مردم دور هم جمع می شوند و به مقداری که می توانند قرآن می خوانند، و روایات مربوط به آغاز رسالت پیغمبر را می خوانند، اتفاقات روز میلاد را بیان می کنند و سپس سفره پهن می کنند و غذا می خورند؛ این کار از بدعت های حسنه ای است که صاحب آن به خاطر تعظیم پیامبر، و اظهار شادی و خوشحالی روز میلاد پیغمبر، مأجور است.

الحاوی للفتاوی، ج ۱، ص ۲۲۱ و ۲۲۲؛ بَابُ الْوَلِيْمَةِ، حُسْنُ الْمَقْصِدِ فِي عَمَلِ الْمُؤَلِّدِ

آقای سیوطی در ادامه، برخی اخبار و مراسمات روز میلاد نبی مکرم را نقل می کند که چه ولیمه ها و طعام هائی را به مردم می دادند. مثلاً نقل می کند که در یک مراسم، ۵ هزار گوسفند بریان بین مردم تقسیم کردند! و در ادامه می نویسد که از آقای «ابن حجر» درباره جشن میلاد پیغمبر سؤال کردند که گفت:

«أَضْلُ عَمَلِ الْمُؤَلِّدِ بِدْعَةٌ لَمْ تُنْقَلْ عَنْ أَحَدٍ مِنَ السَّلَفِ الصَّالِحِ مِنَ الْقُرُونِ الثَّلَاثَةِ، وَ لَكِنَّهَا مَعَ ذَلِكَ قَدْ اشْتَمَلَتْ عَلَى مَحَابِسٍ وَ ضِدَّهَا، فَمَنْ تَحَرَّى فِي عَمَلِهَا الْمَحَابِسَ وَ تَجَنَّبَ ضِدَّهَا كَانَ بِدْعَةً حَسَنَةً وَ إِلَّا»

اصل برگزاری جشن میلاد پیغمبر، بدعت است. و از کسی از سلف صالح چنین مراسمی نقل نشده است. و لکن با این همه، این مراسم متضمن برخی محاسن و برخی مضرات است. اگر کسی به دنبال محاسن باشد و از مضرات اجتناب کند، این عمل بدعت حسنه است.

مدرک شرعی «سیوطی» برای جواز جشن میلاد پیامبر:

در آخر، جناب آقای سیوطی می گوید که من قبلاً در مورد برگزاری مراسم میلاد پیغمبر شک داشتم که آیا مدرک شرعی داریم یا نه، ولی در ادامه برای من روشن شد که «بیبهقی» از «انس بن مالک» نقل کرده است که نبی مکرم بعد از اینکه به نبوت رسید، برای خودش «عقیقه» ولادت انجام داد. در حالی که جد بزرگوارشان عبدالمطلب، در روز هفتم ولادت پیامبر، عقیقه انجام داده بود؛ لذا:

«فِيحْمَلُ ذَلِكَ عَلَى أَنَّ الَّذِي فَعَلَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِظْهَارُ لِلشُّكْرِ عَلَى إِجَادِ اللَّهِ إِيَّاهُ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ وَ تَشْرِيعٌ لِأُمَّتِهِ....، فَيَسْتَحِبُّ لَنَا أَيْضًا إِظْهَارُ الشُّكْرِ بِمَوْلِدِهِ بِالاجْتِمَاعِ وَإِطْعَامِ الطَّعَامِ وَنَحْوِ ذَلِكَ مِنْ وُجُوهِ الْقُرْبَاتِ وَإِظْهَارِ الْمَسْرَاتِ»

پس این کار مجدد پیامبر در ذبح عقیقه، نشان می دهد که پیامبر برای اظهار شکر به خاطر به دنیا آمدنش، که رحمتی شده است برای مردم دنیا و آخرت و احکام الهی را برای مردم تشریح بکند؛ این عقیقه را دوباره ذبح کردند. پس بنابراین برای ما نیز مستحب است که به خاطر روز میلاد پیغمبر، با اجتماعات خودمان و اطعام دادن به مردم، و مانند این کارها، شکرگذاری کنیم.

الحاوی للفتاوی، ج ۱، ص ۲۲۱ و ۲۳۰؛ بَابُ الْوَلِيْمَةِ، حُسْنُ الْمَقْصِدِ فِي عَمَلِ الْمَوْلِدِ

وقتی «ابولهب» برای خوشحالی از تولد پیامبر، تخفیف از عذاب می گیرد!

نکته دیگر در این زمینه، داستانی است که آقای سیوطی به نقل از «شمس الدین محمد بن محمد الجزری» در کتاب «عرف التعریف بالمولد الشریف» به این مضمون نقل کرده است:

«قد رثى أبو الهب بعد موته في النوم، فقيل له: ما حالك؟ فقال: في النار إلا أنه يخفف عني كل ليلة اثنين و أمص من بين إصبعي هاتين ماء بقدر هذا و أشار لرأس إصبعيه و إن ذلك باعتاقى لثوبيه (جاریتی) عندما بشرتني بولادة محمد و يارضاعها له».

شخصی ابولهب را پس از مرگ در خواب دید و حال او را جویا شد. ابولهب در جواب گفت: خداوند مرا به جهنم برد. اما به خاطر اینکه از به دنیا آمدن پیامبر خوشحال شدم و کنیزم را آزاد کردم، دوشنبه‌ها در عذاب من تخفیف داده می‌شود و مقداری آب از میان انگشتان من جاری می‌شود و من استفاده می‌کنم. این بخاطر این است که من کنیز خودم ثوبیه را به خاطر خوشحالی ولادت پیغمبر آزاد کردم.

آقای سیوطی در ادامه می‌نویسد:

«فَإِذَا كَانَ أَبُو لَهَبٍ الْكَافِرُ الَّذِي نَزَلَ الْقُرْآنُ بِدَمِّهِ جُوزِي فِي النَّارِ بِفَرْجِهِ لَيْلَةً مَوْلِدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِهِ، فَمَا حَالُ الْمُسْلِمِ الْمُوَحَّدِ مِنْ أُمَّةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُسَرُّ بِمَوْلِدِهِ وَ يَبْذُلُ مَا تَصِلُ إِلَيْهِ قُدْرَتُهُ فِي مَحَبَّتِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ لَعَمْرِي إِنَّمَا يَكُونُ جَزَاؤُهُ مِنَ اللَّهِ الْكَرِيمِ أَنْ يُدْخِلَهُ بِفَضْلِهِ جَنَّاتِ النَّعِيمِ»

اگر ابولهب کافر (همان کسی که قرآن در مذمتش وارد شده) به خاطر خوشحالی در تولد ایشان در جهنم پاداش داده می‌شود، پس حال مسلمان یگانه پرست از امت پیامبر که در تولد ایشان خوشحالی کند و آنچه را در توان دارد در راه محبت آن حضرت خرج نماید، چه خواهد بود. به خداوند سوگند، همانا پاداش این شخص از خداوند این است که او را به فضل خودش به بهشت نعمت وارد سازد.

در ادامه اشعاری نیز به همین مضمون نقل کرده است:

إذا كان هذا كافرا جاء ذمه بتبت يده في الجحيم مخلدا

أتى أنه في يوم الإثنين دائما يخفف عنه للسرور بأحمدا

فما الظن بالعبد الذي كان عمره بأحمد مسرورا و مات موحدا

کتابی کامل در اثبات مشروعیت جشن میلاد پیامبر

در زمینه جواز برگزاری جشن میلاد نبی مکرم، مطلبی را پیدا کردم از آقای «بکری دمیاطی» از علمای بزرگ اهل سنت در کتاب «إعانة الطالبین». به نظر من ایشان از همه فقهاء، عالی تر وارد شده است. من در این مدت که کتاب های مربوط به میلاد پیغمبر را دیدم، از همه جالب تر، و جامع تر، کتاب آقای بکری را دیدم.

ایشان ابتدا مطالبی را از سیوطی و سبکی و ابن جوزی در تأیید برگزاری جشن میلاد، نقل می کند و سپس می گوید:

«ما في الصحيحين أن النبي - صلى الله عليه وسلم - قدم المدينة فوجد اليهود يصومون يوم عاشوراء، فسألهم، فقالوا هو يوم أغرق الله فيه فرعون، و نجى موسى، و نحن نصومه شكرا.»

در صحیحین نقل شده است که وقتی پیغمبر وارد مدینه شدند، دید که یهودیان روز عاشورا را روزه می گیرند. از علتش سؤال کرد. گفتند: روز عاشورا روزی است که خداوند فرعون را غرق کرد و موسی را نجات داد. و ما به خاطر شکر خداوند، این روز را روزه می گیریم.

دیدگاه «حسن بصری»:

در ادامه، تعبیر زیبایی از «حسن بصری» نقل می کند و می گوید:

«قال الحسن البصري، قدس الله سره: وددت لو كان لي مثل جبل أحد ذهباً لأنفقته على قراءة مولد الرسول»

حسن بصری گفته است که دوست داشتم به اندازه کوه احد طلا داشتم، تا برای مراسم چشم میلاد پیغمبر مصرف می کردم.

إعانة الطالبین علی حل ألفاظ فتح المعین، أبو بکر (المشهور بالبکري) بن محمد شطا الدمیاطی، ج ۳، ص ۴۱۴، باب

دیدگاه «جنید بغدادی»:

سپس از قول «جنید بغدادی» نقل می‌کند که گفته است:

«من حضر مولد الرسول و عظم قدره فقد فاز بالإيمان.»

هر کس در مراسم جشن میلاد پیغمبر حاضر شود و این روز را گرامی بدارد، به یقین به درجه ایمان رسیده است.

دیدگاه «معروف کرخی»:

از «معروف کرخی»، اینچنین نقل می‌کند:

«من هياً لأجل قراءة مولد الرسول طعاماً، و جمع إخواناً، و أوقد سراجاً، و لبس جدیداً، و تعطر و تجمل تعظيماً

لمولده حشره الله تعالى يوم القيامة مع الفرقة الأولى من النبيين، و كان في أعلى عليين.

ومن قرأ مولد الرسول - صلى الله عليه وسلم - على دراهم مسكوكة فضة كانت أو ذهباً و خلط تلك الدراهم مع

دراهم آخر وقعت فيها البركة ولا يفتقر صاحبها ولا تفرغ يده ببركة مولد الرسول»

هر کس برای مراسم جشن میلاد پیغمبر غذائی آماده کند، و برادران ایمانی خود را جمع کند و محل را چراغانی

بکند و به خاطر بزرگداشت پیغمبر، لباس نو بپوشد و عطر بزند و خود را بیاراید، خداوند در روز قیامت او را با انبیاء

نخستین محشور می‌کند و در بهشت در بالاترین درجه‌ها جای می‌گیرد.

و هر کس مولودی پیامبر را بر مقداری سکه بخواند - چه سکه طلا و چه نقره - و آن سکه‌ها را با سکه‌های دیگر

مخلوط کند، خداوند به مال او برکت می‌دهد. و صاحب این پولها نیازمند نمی‌گردد و به برکت میلاد پیغمبر، دستش

خالی نمی‌گردد.

دیدگاه «یافعی یمنی»:

در ادامه، از «إمام اليافعي اليمني» نقل می‌کند که گفته است:

«من جمع لمولد النبي - صلى الله عليه وسلم - إخوانا وهياً طعاما و أخلى مكانا و عمل إحسانا و صار سببا لقراءة مولد الرسول بعثه الله يوم القيامة مع الصديقين والشهداء والصالحين ويكون في جنات النعيم.»

هر کس برای مراسم میلاد پیامبر، برادران خود را جمع کند و غذائی آماده بکند و مکان خاصی را برای منظور آماده کند و کارهای شایسته ای در آن انجام بشود که سبب قرائت مولودیه پیامبر باشد، خداوند او را در روز قیامت با صدیقین و شهدا و صالحین محشور می کند و جایگاه او در بهشت پرنعمت خواهد بود.

دیدگاه «سری سقطی»:

و همچنین از «سری السقطی» نقل کرده است که:

«من قصد موضعا يقرأ فيه مولد النبي - صلى الله عليه وسلم - فقد قصد روضة من رياض الجنة لأنه ما قصد ذلك الموضع إلا لمحبة الرسول و قد قال عليه السلام: من أحبني كان معي في الجنة»

هر کس تصمیم بگیری که در مراسمی که برای جشن میلاد پیغمبر است شرکت کند، در حقیقت تصمیم گرفته است که در باغی از باغهای بهشت قرار بگیرد. زیرا آن تصمیم را به خاطر محبت به پیغمبر گرفته است. و پیغمبر هم فرموده است که هر کس که مرا دوست داشته باشد، در بهشت با من خواهد بود.

اینها دیدگاه اهل سنت است. علمای اهل سنت بر این عقیده هستند. و اینها سنی واقعی هستند. نه کسانی که فتوای به حرمت و بدعت می دهند مثل بن باز و ابن تیمیه و...!

دیدگاه جالب «سیوطی»:

در ادامه از قول آقای سیوطی در کتاب «الوسائل فی شرح الشمائل» می نویسد:

«ما من بيت أو مسجد أو محلة قرئ فيه مولد النبي - صلى الله عليه وسلم - هلا حفت الملائكة بأهل ذلك المكان و عمهم الله بالرحمة و المطوقون بالنور - يعني جبريل و ميكائيل و إسرافيل و قريائيل و عينائيل و الصافون و الحافون و الكروبيون - فإنهم يصلون على ما كان سببا لقراءة مولد النبي - صلى الله عليه وسلم - قال: و ما من مسلم قرئ

في بيته مولد النبي - صلى الله عليه وسلم - إلا رفع الله تعالى القحط و الوباء و الحرق. و الآفات و البليات و النكبات و البغض و الحسد و عين السوء و اللصوص عن أهل ذلك البيت فإذا مات هون الله تعالى عليه جواب منكر و نكير»

هیچ خانه، یا مسجد و یا محله ای نیست که در آنجا مولودیه پیغمبر خوانده شود، مگر اینکه ملائکه الهی آنها را دربر می گیرند و خداوند رحمت خود را شامل آنها می گرداند. و ملائکه الهی یعنی جبرائیل و اسرافیل و... برای کسانی که در جشن میلاد پیامبر شرکت کرده اند، درود می فرستند. هیچ مسلمانی نیست که برای پیامبر جشن مولود بگیرد مگر اینکه خداوند قحطی و وباء و آتش سوزی و آفات و بلیات و بغض و کینه و چشم زخم و دزدی را اهل آن خانه برطرف می دارد. و هر زمان که بمیرد، خداوند جواب نکیه و منکر را بر او آسان می کند.

إعانة الطالبین علی حل ألفاظ فتح المعین، أبو بکر (المشهور بالبکری) بن محمد شطا الدمیاطی، ج ۳، ص ۴۱۵، باب النکاح؛ الناشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوریع، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸ هـ.

دو حکایت جالب در مشروعیت جشن میلاد پیامبر:

ایشان در ادامه، دو داستان زیبا را هم در مشروعیت برگزاری جشن میلاد نبی مکرم (صلى الله عليه و آله) نقل می کند که جالب است:

حکایت اول:

(وحکی) أنه کان فی زمان أمير المؤمنين هارون الرشید شاب فی البصرة مسرف علی نفسه وکان أهل البلد ينظرون إليه بعین التحقیر لأجل أفعاله الخبيثة، غير أنه كان إذا قدم شهر ربيع الأول غسل ثيابه و تعطر و تجمل و عمل وليمة و استقرأ فيها مولد النبي - صلى الله عليه وسلم - ودام على هذا الحال زمانا طويلا، ثم لما مات سمع أهل البلد هاتفا يقول: احضروا يا أهل البصرة واشهدوا جنازة ولي من أولياء الله فإنه عزيز عندي، فحضر أهل البلد جنازته و دفنوه، فأرأه في المنام و هو يرفل في حلل سندس و استبرق، فقل له بم نلت هذه الفضيلة؟ قال بتعظيم مولد النبي»

نقل شده است که در زمان هارون الرشید، جوان گناهکاری وجود داشت که مردم به خاطر اعمال زشت او، به چشم حقارت به او نگاه می کردند. ویژگی خاص این جوان گناهکار این بود که وقتی ماه ربيع الأول می شد، لباسش را می

شست و معطر می کرد و خود را می آراست و ولیمه ای تدارک می دید و مردم را برای جشن میلاد پیغمبر دعوت می کرد. مدت زیادی به همین روال گذشت تا اینکه وقتی از دنیا رفت، مردم آن شهر صدای هاتفی را شنیدند که می گفت: ای مردم! در تشییع جنازه یک ولی خدا شرکت کنید! همانا او نزد من عزیز است. مردم هم جمع شدند و جنازه او را تشییع کردند و دفن نمودند. بعد از مدتی او را در خواب دیدند که لباس های حریر و استبرق پوشیده است. پرسیدند از کجا به این مقام رسیدی؟ گفت: به گرامی داشتن روز میلاد پیغمبر.

حکایت دوم:

(وحکی) أنه كان في زمان الخليفة عبد الملك بن مروان شاب حسن الصورة في الشام، وكان يلهو بركوب الخيل فبينما هو ذات يوم على ظهر حصانه إذ أجفل الحصان وحمله في سكك الشام ولم يكن له قدرة على منعه فوقع طريقه على باب الخليفة فصادف ولده ولم يقدر الولد على رد الحصان فصدمه بالفرس وقتله، فوصل الخبر إلى الخليفة فأمر بإحضاره، فلما أن أشرف إليه خطر على باله أن قال إن خلصني الله تعالى من هذه الواقعة أعمل وليمة عظيمة وأستقرئ فيها مولد النبي - صلى الله عليه وسلم -

فلما حضر قدمه ونظر إليه ضحك بعدما كان يخنقه الغضب، فقال: يا هذا أتحسن السحر؟ قال لا والله يا أمير المؤمنين. فقال عفوت عنك، ولكن قل لي ماذا قلت؟ قال: قلت إن خلصني الله تعالى من هذه الواقعة الجسيمة أعمل له وليمة لأجل مولد النبي - صلى الله عليه وسلم -. فقال الخليفة قد عفوت عنك، وهذه ألف دينار لأجل مولد النبي - صلى الله عليه وسلم -، وأنت في حل من دم ولدي. فخرج الشاب وعفى عن القصاص وأخذ ألف دينار ببركة مولد النبي

نقل شده است که در زمان عبدالملک بن مروان، جوان خوش سیمائی بود که به اسب سواری علاقه وافری داشت. روزی که از بازار عبور می کرد، از مقابل درب خلیفه رد می شد، اسب را نتوانست کنترل کند و با پسر پادشاه برخورد کرد و او را کشت! خبر به خلیفه رسید و او آن جوان را احضار کرد. جوان با خود گفت اگر من از مصیبت خلاص بشوم، یک ولیمه بزرگی را تهیه می کنم و مردم را به مراسم میلاد پیغمبر دعوت می کنم.

وقتی زمان احضار او رسید، خلیفه تا نگاهش به آن جوان افتاد خندید. گفت: ای جوان! تو سحر می دانی؟ گفت: به خدا قسم که نمی دانم! خلیفه گفت: تو را بخشیدم. فقط بگو بینم که قبل از آمدن به اینجا چه گفتی؟ گفت: با خودم گفتم که اگر خداوند مرا از این مصیبت سخت، خلاص کند، یک ولیمه ای برای پیغمبر تهیه کنم و مراسم میلاد او را بگیرم. خلیفه گفت: تو را بخشیدم و این هم هزار دینار برای مراسم جشن میلاد پیغمبر! از خون فرزندم گذشتم. جوان به برکت میلاد پیغمبر، از قصاص رهایی پیدا کرد و هزار دینا هم پول گرفت.

إعانة الطالبین علی حل ألفاظ فتح المعین، أبو بکر (المشهور بالبکری) بن محمد شطا الدمیاطی، ج ۳، ص ۴۱۵، باب النکاح؛ الناشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزیع، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸ هـ.

این دو داستان را اگر یک عالم شیعی نقل می کرد، می گفتیم که روی عشق و علاقه به پیغمبر اینچنین گفته است و خیلی مهم نیست. ولی ببینید که یک فقیه سنی، این دو داستان را نقل کرده است. فقیهی که یک عالم عادی هم نیست، یک عالم بزرگ، که می آید این مطالب را در کتاب فقهی خودش نقل می کند. کتاب فقهی هم، یک کتاب فتوایی و استدلالی است.

دیدگاه «قرضاوی وهابی»:

در میان علمای سرشناس اهل سنت، که حکم به جواز برگزاری مراسم میلاد نبی مکرم را داده اند، می توان به «ابوشامه شافعی»، «ابن الحاج»، «ابن جوزی»، «سیوطی»، «قسطلانی» و «صالحی شامی» اشاره کرد. جالب این است که حتی از خود «یوسف قرضاوی» در مورد جشن میلاد نبی مکرم که پرسیده می شود، می گوید:

«إذا انتهزنا هذه الفرصة للتذكير بسيرة رسول الله صلى الله عليه وسلم، وبشخصية هذا النبي العظيم، وبرسالته العامة الخالدة التي جعلها الله رحمة للعالمين، فأبي بدعة في هذا وأية ضلالة

اگر ما این فرصت جشن مولود را غنیمتی بدانیم برای ذکر سیره رسول خدا، و به ذکر شخصیت والای نبی مکرم، و به بیان رسالت جهانی و همیشگی ایشان، که خداوند او را رحمت عالمین قرار داد؛ کجای این کار بدعت است؟ کجای این کار گمراهی است؟

دیدگاه علمای «الأزهر مصر»:

در این میان، نظر الأزهر نیز جالب است که سایت «الأهرام» روز جمعه، ۷ ربیع الأول ۱۴۳۷؛ در بررسی نظرات علمای مصر به مراسم جشن میلاد نبی مکرم می نویسد:

«تؤكد دارالإفتاء ان الإحتفال بالمولد النبوی الشریف، يعد تعبيراً عن الفرح و الحب للنبی و من اصول الإیمان، استناداً الى قول النبی: لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من ولده و والده والناس اجمعین»

دارالإفتای مصر تأکید دارد که جشن میلاد پیامبر، از مصادیق شادی و دوست داشتن نبی مکرم است. و همچنین از اصول ایمان است. چرا که پیامبر فرمود: کسی از شما به من ایمان نمی آورد مگر اینکه من را بیشتر از فرزند و پدرش و تمام مردم دوست داشته باشد.

در ادامه می نویسد:

«و ما اعتاده الناس من شراء الحلوی و التهادی بها فی المولد الشریف امر جائز فی ذاته لم یقم دلیل علی المنع منه...»

آنچه که امروز من به آن عادت کرده اند که در روز میلاد پیغمبر شیرینی می خرنند و در روز میلاد از مردم پذیرائی می کنند، جایز است و هیچ دلیلی بر منع آن وجود ندارد.

این سایت در ادامه مطالبی را از برخی اساتید دانشگاه الأزهر در تأیید جواز جشن میلاد نبی کرم، نقل می کند که جالب و خواندنی است. مثلاً از «شیخ ابراهیم حافظ» نقل می کند که گفته است:

«اما عن شراء الحلوی و القول بأنها بدعة... هل رکوبنا للطائرات الآن بدعة؟ و هل استخدامنا للمیکرفون فی الأذان بدعة؟»

اما اینکه می گویند خریدن شیرینی در روز میلاد پیغمبر بدعت است چون ایشان و صحابه اینچنین نکرده اند؛ باید بگوئیم که آیا الآن سوار شدن ما بر هواپیما هم بدعت است؟ آیا استفاده از میکرفون در اذان نیز بدعت است؟

[منبع: سایت الأهرام](#)

دیدگاه «صالحی شامی»:

نکته پایانی این بخش را اختصاص می دهیم به کلام زیبایی از «صالحی شامی» در کتاب «سبل الهدی و الرشاد» که می نویسد:

«أن التحريم فيه إنما جاء من قبل هذه الأشياء المحرمة التي ضمت إليه، لا من حيث الاجتماع لإظهار شعار المولد، بل لو وقع مثل هذه الأمور في الاجتماع لصلاة الجمعة مثلاً لكانت قبيحة شنيعة، و لا يلزم من ذلك تحريم أصل الاجتماع لصلاة الجمعة وهو واضح. و قد رأينا بعض هذه الأمور يقع في ليال من رمضان عند اجتماع الناس لصلاة التراويح فلا تحرم التراويح لأجل هذه الأمور التي قرنت بها... كذلك نقول: أصل الاجتماع لإظهار شعائر المولد مندوب و قرينة. و ما ضمّ إليه من هذه الأمور مذموم و ممنوع»

برخی ها گفته اند به خاطر وجود برخی مسائل خلاف شرع و حرام در مراسم جشن میلاد پیامبر، اصل جشن میلاد حرام است! که باید گفت: حرام بودن، به خاطر وجود برخی اعمال حرام است نه به خاطر اجتماع مردم برای بیان جشن مولود پیامبر! مثلاً اگر همین امور ناپسند در اجتماع نماز جمعه اتفاق بیافتد، این امور را ناپسند معرفی می کنیم ولی اصل نماز جمعه را حرام نمی کنیم. و این خیلی روشن است. ما برخی از این امور زشت را در نماز تراویح می بینیم که برخی نمازگزاران مرتکب می شوند، ولی هیچگاه اصل نماز تراویح را به خاطر این مسائل تحریم نمی کنیم... لذا می گوئیم که اصل اجتماع مردم برای جشن میلاد پیامبر جایز و مستحب است ولی اعمال خلاف شرعی که احیاناً در این مراسمات پیش آید، ممنوع و مذموم است.

سبل الهدی و الرشاد، ج ۱، ص ۳۷۰ و ۳۷۱؛ دار النشر: دار الکتب العلمیة - بیروت - ۱۴۱۴هـ، الطبعة: الأولى،

تحقیق: عادل أحمد عبد الموجود وعلي محمد معوض



بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه بیست و هفتم ۹۴/۱۰/۱۲

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۱۳) - نکاتی در زمینه مسئله «بداء»

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و هو خیر ناصر و معین الحمد لله و الصلاة علی رسول الله و علی آله آل الله لاسیما علی مولانا بقیة الله و اللعن الدائم علی اعدائهم اعداء الله الی یوم لقاء الله. بحث ما در رابطه با شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» بود. عرض کردیم که اینها مدعی بودند ائمه (علیهم السلام) مطالب متناقضی را در جواب سؤالات پیروان خود بیان می کردند، و چون نمی خواستند که دیگران تصور کنند که اینها آگاه به مسائل شرعی و دینی نیستند، می گفتند که مثلاً فلان مطلب را ما از روی «تقیه» بیان کردیم. یعنی در حقیقت، شیعیان هر تعارضی که در روایات ائمه پیدا می شود، آنها را حمل بر تقیه می کنند.

آقایان وهابی ها، برای تأیید این مدعای خود، کلامی را هم از «سلیمان بن جریر زیدی» نقل کردند و ما مفصل در جلسات گذشته این را نقد کردیم و گفتیم که اولاً سند این کلام مرسل است و روایت مرسل ارزشی ندارد. ثانیاً خود سلیمان بن جریر را بررسی کردیم و دیدیم که وی، هم از طرف شیعه و هم از طرف اهل سنت، آدم مطرودی است.

چرا فرقه «زیدیه»، مورد مذمت ائمه (علیهم السلام) قرار گرفتند!؟

از طرف دیگر، در جلسات گذشته، روایاتی از ائمه و عباراتی هم از علماء شیعه نقل کردیم در مذمت فرقه «زیدیه»! که البته لازم است دوستان توجه داشته باشند که مؤسس مذهب زیدیه، «زید بن علی بن الحسین» است که مورد وثوق و مورد عنایات ائمه (علیهم السلام) بوده است. ولی با گذشت زمان، زیدیه ی زمان امام باقر و امام صادق (سلام الله علیهما)، در مقابل این دو امام همام ایستادند. مثل «واقفی» ها که در مقابل امام رضا (سلام الله علیه) ایستادند

و حرف های نادرستی را به ایشان نسبت دادند. فرقه «زیدیه» در زمان امام باقر و امام صادق، مخالفت های تندی با ائمه داشتند. یعنی در حقیقت این زیدی ها، مثل منافقین زمان امام بودند که بعد از انقلاب، در مقابل امام و انقلاب ایستادند.

لذا اگر ما روایاتی در مذمت فرقه زیدیه داریم، مربوط به آن عصر خاصی است که اینها در مقابل امامان معصوم (علیهم السلام) ایستادند. و لذا زیدیه عصر حاضر، با زیدیه آن زمان، تفاوت بسیاری دارند. زیدیه عصر حاضر، نه نسبت به ائمه بدگویی می کنند و نه دید بدی نسبت به ائمه دارند و کاملاً با زیدیه منحرف زمان امام باقر و امام صادق (علیهماسلام) تفاوت دارند.

توضیحی پیرامون فرقه «اباضیه»!

زیدیه عصر حاضر، مثل فرقه «اباضی» هستند که جدا شده از خوارج هستند. فرقه «خوارج»، شناسنامه کاملاً مشخصی دارند. و اباضی ها، جدا شده از این فرقه هستند البته با تفکرات کاملاً متفاوت از خوارج. به گونه ای که با خوارج دشمنی خیلی سرسختی هم دارند.

مرکز اصلی اباضی ها، کشور «عمان» است. و ما این چند روزی که در خدمت دوستان نبودیم، در مجمع اهل البیت در کشور عمان، سخنرانی داشتیم. و همچنین دیداری داشتیم با برخی از علمای آن دیار.

در حاشیه خلیج فارس، تنها کشوری که وهابیت نه تنها نفوذ، که حتی سایه هم ندارد، کشور «عمان» است. یعنی وهابی ها نه تنها در عمان فعالیت ندارند، بلکه اباضی های عمان، سایه وهابیت را نیز با تیر می زنند!!

«عمان»، بر خلاف دیگر کشورهای خلیج فارس که زیر عبا، یا زیر دم عربستان سعودی قرار دارند، هرگز حاضر نشد که زیر بار عربستان برود. در قضیه «یمن»، هرگز زیر بار اعتلاف عربستان نرفت. الآن هم تنها راه مواصلاتی ایران به یمن، کشور عمان است. و ایران از این طریق با یمن در ارتباط است.

بنابراین اگر کسی بیاید در عمان برای سلفی گری و وهابیت تبلیغ بکند، جرمش مثل کسی است که با چند کیلو مواد مخدر دستگیر شده باشد! یعنی به این اندازه با او با تندی برخورد می کنند.

در این کشور، شیعیان و اهل سنت در کمال آرامش، یک زندگی مسالمت آمیز دارند و با یکدیگر وصلت هم می کنند و در کنار هم زندگی می کنند. و در این همایشی که ما سخنرانی داشتیم، از حدود دو هزار نفری که در جلسه حضور داشتند، شاید فقط پانصد نفرشان شیعه بودند، بقیه سنی اباضی بودند!

در این مدت که ما آنجا بودیم، حقیقتاً برای من خیلی لذت بخش بود. مردم عمان، یک مردم بسیار محترم و مؤدب بودند. چه شیعه ها و چه اهل سنت و چه اباضی ها.

حکومت عمان نسبت به نشر مسائل مذهبی خیلی حساس است. و با اینکه خود «سلطان قابوس» اباضی مذهب است، ولی اجازه نمی دهند حتی کسی از مذهب اباضی تبلیغ بکند. هر کسی با هر مذهبی حق برگزاری مجالس دارد، ولی بیرون از مجالس، حق تبلیغ مذهب خود را ندارند. هیچ مذهبی حق ندارد تندی بکند و افراط کند. حتی اگر شیعیان بخواهند تندی بکنند، با آنها برخورد می کنند.

در هر صورت، به قول آن بنده خدا، سگ اباضیه به مفتی اعظم وهابیت، صد شرف دارد!! چرا که اینها هرگز غیر خود را تکفیر نمی کنند. حتی وهابی ها را. و هر کس را که شهادتین گفته باشد، او را مسلمان می دانند.

تفاوت زیدیه عصر امام باقر(علیه السلام): با زیدیه عصر حاضر

بنابراین، «زیدیه» عصر حاضر، با فرقه منحرف زیدیه عصر امام باقر(سلام الله علیه) کاملاً متفاوت هستند و این روایاتی که در مذمت زیدیه وجود دارد مربوط به زیدیه همان عصر می باشد. مثلاً این روایت که از «ابن ابی عمیر» نقل شده است که می گوید:

«سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الرَّضَا عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ وَجُوهٍ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةً عَامِلَةً نَاصِبَةً قَالَ نَزَلَتْ فِي النَّصَابِ وَالزَّيْدِيَّةِ وَالْوَاقِفَةِ مِنَ النَّصَابِ»

از امام جواد در مورد آیه «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ» {سوره غاشیه/آیات ۲ و ۳} پرسیدم. فرمود: این آیه در حق نواصب و زیدیه نازل شده است و واقفیه هم جزء نواصب است.

این روایت قطعاً مربوط به زیدیه عصر امام جواد(سلام الله علیه) است. زیرا که زیدیه عصر ما هرگز ناصبی نیستند. بلکه دوستدار اهل بیت نیز هستند. بنابراین تمام روایاتی که در مذمت زیدیه وارد شده است، مربوط به عصرهای گذشته می باشد.

البته این روحیه جهاد و جنگ و اینکه امام باید قائم به سیف باشد و...، که در عصر گذشته مطرح بود، الآن هم در زیدیه عصر ما مطرح است. یعنی زیدیه عصر ما هم این عقیده را دارند که امام باید قائم به سیف باشد و آمر به معروف و ناهی از منکر باشد. ولی در هر صورت غیر از خودشان را و کسانی که معتقد به اعتقادات اینها نبود، حتی از شیعیان را تکفیر نمی کنند.

البته لازم به ذکر است که این زیدی ها، از همان روز اول، «عثمان»، خلیفه سوم را کافر می دانستند! و معتقد بودند که عثمان به خاطر برخی اعمالی که مرتکب شد، کافر شد.

جواب محکم دو عالم بزرگ شیعی، از مسئله تقیه در شیعه!

در زمینه مسئله تقیه و مطلب «سلیمان بن جریر»، دو جواب را از علمای شیعه مطرح می کنم تا این شبهه را جواب داده باشیم. «سلیمان بن جریر» می گفت که ائمه شیعه در سالهای مختلف که از ایشان سؤال می کردند، جوابهای متناقضی می دادند و وقتی به آنها اعتراض می شد، می گفتند که ما تقیه گفتیم.

خود «سلیمان بن جریر» نیز به خاطر اینکه روزی مطلبی از امام صادق شنید، و روز بعد خلاف آن را از امام شنید و نتوانست قانع بشود، از اعتقاد به امامت امام صادق(سلام الله علیه) دست برداشت و به فرقه زیدیه ملحق شد. امروز وهابی ها، این مسئله سلیمان بن جریر را مدام تکرار می کنند. و حتی «فخر رازی» این روایت سلیمان را نقل می کند و بر بطلان عقیده شیعه در مسئله تقیه استدلال می کند.

جواب مرحوم علامه مجلسی(ره) از شبهه تقیه:

مرحوم علامه مجلسی و مرحوم آقای خوئی، که متعرض قضیه «سلیمان بن جریر» شده اند، نسبت به برداشت علمای بزرگ اهل سنت که این روایت را ملاک قرار داده اند بر مذمت اهل بیت، انتقادات جدی مطرح کرده اند.

«علامه مجلسی» می فرماید:

«شنع كثير من المخالفين على الإمامية في ذلك نظرا إلى ظاهر اللفظ من غير تحقيق لمرامهم حتى أن الناصبي المتعصب الفخر الرازي ذكر في خاتمة كتاب المحصل حاكيا عن سليمان بن جرير أن الأئمة الراضة وضعوا القول بالبداء لشيعتهم فإذا قالوا إنه سيكون لهم أمر و شوكة ثم لا يكون الأمر على ما أخبروه قالوا بدا لله تعالى فيه...
بسیاری از مخالفین ما در مسئله تقیه، بدون تحقیق و بررسی و فقط با توجه به ظاهر لفظ تقیه، بر شیعه طعنه می زنند. حتی فخر رازی ناصبی متعصب، در خاتمه کتاب محصل خود، به نقل از سلیمان بن جریر می نویسد که ائمه شیعیان، مسئله بداء را برای شیعیان خود درست کرده اند. تا وقتی که از یک مسئله ای برای شیعیان خبر می دهند و آن اتفاق نمی افتد، بگویند که خداوند در این مسئله بداء انجام داده است.

فانظر إلى هذا المعاند كيف أعمت العصبية عينه حيث نسب إلى أئمة الدين الذين لم يختلف مخالف و لا مؤالف في فضلهم و علمهم و ورعهم و كونهم أتقى الناس و أعلاهم شأنًا و رفعة الكذب و الحيلة و الخديعة و لم يعلم أن مثل هذه الألفاظ المجازية الموهمة لبعض المعاني الباطلة قد وردت في القرآن الكريم و أخبار الطرفين كقوله تعالى اللّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ و مَكَرَ اللّهُ و لِيَبْلُوكُمْ و لِنَعْلَمَ و يَدُ اللّهِ و وَجْهُ اللّهِ و جَنَّبِ اللّهِ إلى غير ذلك مما لا يحصى

به این معاند نگاه نکنید که چگونه تعصب، چشمان او را کور کرده است. به طوری که به ائمه دین که هیچ دوست و دشمنی در فضیلت و علم و تقوا و شأن والای ایشان اختلافی ندارند، نسبت دروغ و حيله و فریب می دهد. این فرد نمی داند که مثل این الفاظ مجازی که بعضی معانی خاص و باطل را در ذهن تداعی می کند، در قرآن کریم و روایات شیعه و سنی نقل شده است. مثل فرمایش خداوند، «خداوند اینها را مسخره می کند»؛ «خداوند فریب می دهد»؛ «خداوند شما را امتحان می کند»؛ «دست خدا»؛ «صورت خدا»؛ «طرف خدا»؛ و...

و قد ورد في أخبارهم ما يدل على البداء بالمعنى الذي قالت به الشيعة أكثر مما ورد في أخبارنا كخبر دعاء النبي على اليهودي و أخبار عيسى على نبينا و آله و عليه السلام و أن الصدقة و الدعاء يغيران القضاء و غير ذلك.

در روایات اهل سنت، روایاتی که بر مسئله بداء به آن معنائی که شیعه می گوید، دلالت دارد، بیش از روایاتی است که در کتب روائی شیعه آمده است. مثل روایت دعای پیغمبر بر فرد یهودی، و روایات اخبار حضرت عیسی و اینکه صدقه و دعا، قضای الهی را تغیی می دهند. و...

بحار الأنوار، ج ۴، ص ۱۲۳، باب ۳

این عبارت «حتی أن الناصبي المتعصب الفخر الرازي» من را یاد خاطره ای انداخت. جای آقای «حسین زاده آملی» در اینجا خالی است که مصر بود که فخر رازی سنی نیست و شیعه است!! در سالهای ۶۳، ۶۴، ما خدمت ایشان اشارات بوعلی را می خواندیم و ایشان مصر بود بر اینکه ثابت کند که فخر رازی، شیعه است و برای او خیلی هم دعا می کرد!!

نکاتی در زمینه مسئله «بداء»

نکته دیگر این است که در مسئله «بداء» ما روایات متعدد داریم. و از عقاید مسلم شیعه هم است. حضرت آیه الله سبحانی در ضمن تألیفات خودشان، کتاب مستقلی دارند در زمینه «بداء».

در همین زمینه «بداء»، مرحوم «شیخ صدوق» در کتاب «الإعتقادات» خود بابی را اختصاص به این مسئله داده با عنوان «باب الاعتقاد في البداء» و روایات متعددی را در این زمینه ذکر کرده است. از جمله اینکه از امام صادق (سلام الله علیه) نقل کرده که حضرت فرمود:

«مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَدَأَ لَهُ فِي شَيْءٍ بَدَاءً نَدَامَةً، فَهُوَ عِنْدَنَا كَافِرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ»

اگر کسی گمان کند که خداوند از انجام یک کار پشیمان می شود و خلاف آن کار را انجام می دهد، چنین شخصی در نزد ما به خدای بزرگ کافر است.

الإعتقادات الإمامية، ص ۴۱

یا نقل می کند که امام صادق (سلام اله علیه) فرمود:

«مَا بَدَأَ لِلَّهِ فِي شَيْءٍ كَمَا بَدَأَ لَهُ فِي ابْنِي إِسْمَاعِيلَ»

در هیچ امری مثل امر فرزندان اسماعیل، برای خداوند بدا حاصل نشد.

مرحوم شیخ صدوق در توضیح این روایت می نویسد:

«فإنه يقول: ما ظهر لله سبحانه أمر في شيء كما ظهر له في ابني إسماعيل، إذ اخترمه قبلي، ليعلم أنه ليس بإمام

بعدي»

منظور امام این است که وقتی خداوند اسماعیل فرزند امام را زودتر از خود امام از دنیا برد، این نشان داد که امام بعدی، او نبوده است.

الإعتقادات الإمامية، ص ٤١

داستان «اقرع» و «ابرص» و «اعمی»!

مرحوم علامه مجلسی در ادامه اثبات مسئله «بدا»، به داستان اقرع و ابرص و اعمی اشاره می کند که جالب و شنیدنی است:

«قال ابن الأثير في النهاية في حديث الأقرع و الأبرص و الأعمى بدا لله عز و جل أن يبتليهم أي قضى بذلك و هو

معنى البداء هاهنا»

ابن اثير در النهاييه در ضمن حديث اقرع و ابرص و اعمی نقل کرده است که برای خداوند بدا حاصل شد که آنها را امتحان کند. یعنی قضای الهی به این صورت بود. و این معنای بداست.

بحار الأنوار، ج ٤، ص ١٢٤، باب ٣

اصل این ماجرای «اقرع» و «ابرص» و «اعمی» که داستان مفصلی دارد، در «صحيح بخاری» اینچنین نقل شده است:

«أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - حَدَّثَهُ أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - يَقُولُ « إِنَّ ثَلَاثَةَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ أَبْرَصٌ وَ أَفْرَعٌ وَأَعْمَى بَدَأَ لِلَّهِ أَنْ يَبْتَلِيَهُمْ ، فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ مَلَكًا ، فَأَتَى الْأَبْرَصَ . فَقَالَ أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ لَوْ أَنَّ حَسَنٌ وَجَدْتُ حَسَنٌ ، قَدْ قَذَرَنِي النَّاسُ . قَالَ فَمَسَحَهُ ، فَذَهَبَ عَنْهُ ، فَأَعْطَى لَوْنًا حَسَنًا وَجَدْتُ حَسَنًا . فَقَالَ أَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ الْإِبِلُ ... فَأَعْطَى نَاقَةً عُشْرَاءَ . فَقَالَ يُبَارِكُ لَكَ فِيهَا .

ابوهریره می گوید از پیامبر شنیدم که فرمود: سه نفر در بنی اسرائیل بودند که مبتلا به بیماری برص، اقرع و فردی که سرش مو ندارد و فرد کور بودند. از خدا در مورد سه نفر بداء رخ داده است. این سه نفر دنبال درمان بودند. خداوند ملکی را برای هر سه نفر فرستاد تا آنها را درمان کنند. ملک به فرد اولی گفت: چه چیزی دوست داری؟ گفت: رنگ و پوستی زیبا! مردم مرا به بدی یاد می کنند. به امر خدایی پوست بدن اولی را عوض کرد و از او پرسید باز چه می خواهد و او گفت: شتر. در نتیجه شتری به او داد که زاد و ولد کرد و بسیار شد.

وَأَتَى الْأَفْرَعَ فَقَالَ أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ شَعْرٌ حَسَنٌ ، وَيَذْهَبُ عَنِّي هَذَا ، قَدْ قَذَرَنِي النَّاسُ . قَالَ فَمَسَحَهُ فَذَهَبَ ، وَأَعْطَى شَعْرًا حَسَنًا . قَالَ فَأَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ الْبَقْرُ . قَالَ فَأَعْطَاهُ بَقْرَةً حَامِلًا ، وَقَالَ يُبَارِكُ لَكَ فِيهَا .

سپس به سوی فرد کچل رفت و پرسید: چه چیزی را دوست داری؟ گفت: موی زیبا. موهایم از بین رفته است و مردم مرا سرزنش می کنند. ملک دستی به سر او کشید و به او موی زیبا عطا کرد. سپس پرسید: چه مالی را دوست داری؟ گفت: گاو. به او یک گاو بخشید.

وَأَتَى الْأَعْمَى فَقَالَ أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ يَرُدُّ اللَّهُ إِلَيَّ بَصْرِي ، فَأُبْصِرُ بِهِ النَّاسَ . قَالَ فَمَسَحَهُ ، فَرَدَّ اللَّهُ إِلَيْهِ بَصْرَهُ . قَالَ فَأَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ الْعَنَمُ . فَأَعْطَاهُ شَاةً وَالِدًا»

سپس به پیش فرد نابینا رفت و پرسید که چه دوست داری؟ گفت: اینکه خداوند بینایم را برگرداند. تا مردم را ببینم. ملک الهی چشمان او را لمس کرد و خداوند بینائی او را بازگرداند. پرسید: چه مالی را دوست داری؟ گفت: گوسفند. به او گوسفندی بخشید.

صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۲۷۶، باب حَدِيثُ أُبْرَصَ وَأَعْمَى وَأَقْرَعَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، ح ۳۲۷۷؛ دار النشر: دار ابن کثیر

، الیمامة - بیروت - ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷، الطبعة: الثالثة، تحقیق: د. مصطفی دیب البغا

در ادامه داستان، دارد که بعد از شفای آن سه نفر، خداوند ملکی را دوباره به سوی آنها فرستاد تا آنها را امتحان کند. ملک به صورت بشری فقیر بر آنها وارد شد و درخواست کمک کرد. ابرص و اقرع کمکی نکردند در نتیجه آن دو به حالت اولشان برگشتند ولی سومی کمک کرد و وضع جدید او تغییر نکرد.

این همان «بداء» است که شیعه به آن معتقد است. آنها در صحیح بخاری نقل شده است. و با تعبیر «بَدَأَ لِلَّهِ!» نقل شده است. آنها نه یکبار، بلکه دوبار! خداوند در ابتدا صلاح دید که فرد کچل را کچل کند. فرد ابرص را به برص و فرد بینا را نابینا کند. سپس بدا حاصل شد که کچل مودار شود و برص خوب شود و نابینا بینا شود. بار دیگر برای خداوند بدا حاصل شده آن دو نفر به حالت سابق برگردند و کچل و برص داشته باشند!

شما ببینید که این وهابی ها داد و فریاد می کنند که شیعه مشرک شده و کافر شده! چرا؟ چون به بداء معتقد است. و این خیلی عجیب است. به این واضحی مسئله بداء در کتب اهل سنت، آنها در صحیح بخاری نقل شده است! آدم نمی داند که این وهابیت، عقل و شعور ندارند، یا چشم بینا ندارند که اینها را ببینند؟

ماجرای دعای پیامبر برای یک فرد یهودی!

عبارت «كخبر دعاء النبي على اليهودي»: که مرحوم علامه مجلسی به آن اشاره می کند، روایتی است که در کتب متعدد اهل سنت نقل شده است و جزء روایات متواتر اهل سنت است. «قتاده» می گوید که:

«حلب يهودي للنبي صلى الله عليه وسلم نعمة فقال اللهم جملة فاسود شعره حتى صار أشد سوادا من كذا وكذا»

روزی یک یهودی کاسه ای شیر از میش ماده ای دوشید و برای پیامبر آورد. پیامبر فرمود: خداوندا او را زیبا گردان. پس او موهایش مشکی شد به طوری که از فلانی و فلانی مشکی تر گشت.

مصنف عبدالرزاق، ج ۱۰، ص ۳۹۲، باب السلام على أهل الشرك والدعاء لهم، ح ۱۹۴۶۲؛ دار النشر: المكتب الإسلامي

- بیروت - ۱۴۰۳، الطبعة: الثانية، تحقیق: حبيب الرحمن الأعظمي

این داستان در «شرح السنة» بغوی با این عبارات نقل شده است:

«فقد رُوي أن يهوديًا حلب للنبِّي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لُقحة، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ جملهُ، فاسود شعره، و عاش نَحوا مِن تسعين سنة لم يشب»

روزی یک یهودی کاسه ای شیر دوشید و برای پیامبر آورد. پیامبر فرمود: خداوندا او را زیبا گردان. پس او موهایش مشکى شد و قریب به نود سال زندگی کرد و پیر هم نشد.

شرح السنة، للبعغوی، ج ۱۲، ص ۲۷۳؛ دار النشر: المكتب الإسلامي - دمشق - بیروت - ۱۴۰۳هـ - ۱۹۸۳م، الطبعة: الثانية، تحقیق: شعيب الأرناؤوط - محمد زهير الشاويش

جواب مرحوم آية الله العظمى خوئی (ره) از شبهه تقيه:

مرحوم آية الله العظمى خوئی، کمی تندتر از علامه مجلسی در این قضیه «سليمان بن جرير»، و دفاع از تقيه شيعة ورود پیدا کرده است. ایشان در بابی تحت عنوان «الأقوال الصادرة عن الأئمة تقيه» می نویسد:

«لا خلاف بين المسلمين، بل بين عقلاء العالم في جواز الكذب لإنجاء النفس المحترمة. قال الغزالي: (فمهما كان في الصدق سفك دم امرئ مسلم فالكذب فيه واجب). و قد تقدمت دلالة جملة من الآيات و الروايات على هذا. بل هو من المستقلات العقلية، و من الضروريات الدينية التي لا خلاف فيها بين المسلمين، و على ذلك فمن أنكره كان منكرا لإحدى ضروريات الدين، و لحقه حكم منكر الضروري من الكفر، و وجوب القتل، و بينونة الزوجة، و قسمة الأموال.

در اینکه برای نجات یک نفس محترمه، دروغ جایز است، هیچ اختلافی بین مسلمین، بلکه بین عقلای عالم نیست. ابوحامد غزالی هم گفته است که اگر راست گفتن، موجب ریختن خون یک مسلمانی بشود، دروغ گفتن در آنجا واجب است. در گذشته ثابت کردیم که برخی از آیات و روایات بر جواز تقيه را دلالت دارند. بلکه مسئله تقيه از مستقلات عقلیه است. و از ضروریات دینی است که هیچ اختلافی بین مسلمین در این باره وجود ندارد. بنابراین

اگر کسی با این ادله موجود، تقیه را انکار کند، یکی از ضروریات دینی را منکر شده است. و به حکم کسی که ضروری از دین را منکر شده باشد لاحق می شود. مثل کفر و وجوب قتل و جدا شدن از همسر و تقسیم اموال!

و إذا عرفت ذلك فقد اتضح لك الحال في الأقوال الصادرة عن الأئمة في مقام التقية، فإننا لو حملناها على الكذب السائغ لحفظ أنفسهم و أصحابهم لم يكن بذلك بأس، مع أنه يمكن حملها على التورية أيضاً كما سيأتي.

وقتی این را فهمیدی، در حقیقت علت صدور برخی از اقوال ائمه (علیهم السلام) در مقام تقیه، برای تو روشن شد. ما اگر این اقوال را حمل کنیم بر دروغی که برای حفظ جان خود ائمه و حفظ جان اصحاب بیان کرده اند، هیچ ایرادی نخواهد شد. با اینکه می توان آن اقوال را بر توره نیز حمل کرد. (توریه: مثلاً به کسی که در اداره محل کارش غذا خورده است می گویند: غذا خوردی؟ می گوید نه نخوردم! در اینجا منظورش این است که در منزل نخوردم!)

و بذلك يتجلى لك افتضاح الناصبي المتعصب إمام المشككين، حيث لهج بما لم يلهج به البشر، و قال في خاتمة محصل الأفكار حاكياً عن الزنديق سليمان بن جرير: إن أئمة الرافضة وضعوا القول بالتقية لئلا يظفر معها أحد عليهم، فإنهم كلما أرادوا شيئاً تكلموا به فإذا قيل لهم هذا خطأ أو ظهر لهم بطلانه قالوا: إنما قلناه تقية.

با این بیان، مفتضح شدن ناصبی متعصب و امام شک کنندگان بر تو روشن می شود. چرا که سخنی را گفته است که هیچ بشری نگفته است. در انتهای کتاب محصل الأفكار به نقل از سلیمان بن جریر زندق نقل کرده است که: ائمه شیعیان، تقیه را تأسیس کرده اند تا هیچ کسی بر ایشان برتری پیدا نکند. زیرا که هر گاه سخن خطا و اشتباهی را بیان بکنند، و یا سخن باطلی را بیان بکنند؛ می گویند ما آن را تقیتاً گفته بودیم!

مصباح الفقاهة (المكاسب)، ج ۱، ص ۴۱

پس بنابراین، موضوع «تقیه»، که از ائمه (علیهم السلام) صادر شده است، قبل از آنکه امر شرعی باشد، یک امر عقلانی است. و همچنین کتاب های اهل سنت، بیش از کتاب های شیعه، به این موضوع پرداخته اند و روایات وارده در این باب، در کتب اهل سنت، بیش از کتب شیعه می باشد.

در جلسه آینده، ان شاءالله یک جواب نقضی جدید و محکمی در دفاع از تقیه خواهم گفت که به گمانم دوستان عزیز تا به حال نشنیده باشند. و آن اینکه، اصحاب سرشناس پیامبر، مثل عایشه و ابوهریره و... روایاتی را از پیغمبر نقل کرده اند، ولی خودشان خلاف آن عمل کرده اند. لذا در میان فقهای اهل سنت، یک بحثی شکل گرفته است که آیا گفتار صحابه حجت است، یا عمل صحابه؟! علماء باید جواب این را بدهند!

والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه بیست و هشتم ۹۴/۱۰/۱۴

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۱۴) - سنت صحابه در عرض سنت پیامبر!!

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و هو خیر ناصر و معین الحمدلله و الصلاة علی رسول الله و علی آله آل الله لاسیما علی مولانا بقیة الله و اللعن الدائم علی اعدائهم اعداءالله الی یوم لقاءالله. ما ضمن تسلیت شهادت «علامه نمر»، و تبری از جنایات آل سعود، که جمعی از شیعیان را مظلومانه به شهادت رساندند؛ از اتفاقات پیش آمده در سفارت عربستان در تهران و همچنین کنسولگری عربستان در مشهد، توسط یک سری افراد جاهل و بی تدبیر و نفهم، ما تبری می جوئیم و از این اقدام نسنجیده و نادرست، اعلام برائت و بیزاری می کنیم.

ردپای بهائیت، در حمله به سفارت عربستان در تهران!!

در حقیقت این شهادت آیه الله نمر، داشت در جهان به نفع شیعه تمام می شد. ولی متأسفانه به خاطر این کار نابخردانه این افراد جاهل، روزنامه ها، شبکه ها و خبرگزاری های خارجی، به جای پرداختن به مسئله شهادت آیه الله نمر، به مسئله حمله به سفارت عربستان در تهران پرداختند!

عده ای افراد دیوانه و نفهم، کاری را انجام می دهند که یک قضیه اساسی و ریشه ای را به فتنه در سطح بین الملل تبدیل می کنند. البته آنچه در برخی از اخبار مطرح شد این بود که در بین این حمله کنندگان به سفارت عربستان، در کنار اینکه عده ای مردم خوب هم حضور داشتند، عده ای بهائی!! و عده ای هم اراذل و اوباش بودند! لذا کاملاً مشخص بود که دست های پشت پرده ای در کار بود تا این اتفاق بیافتد.

بعید نیست که خود وهابی ها و عربستان سعودی، یک مقدمه چینی را انجام داده باشند تا بوسیله مظلوم نمائی از حمله به سفارتشان در تهران، روی این جنایات بیشمار خودشان سرپوشی درست بکنند.

در این میان، وظیفه ما طلبه ها این است که بصیرت و آگاهی مردم را افزایش بدهیم تا بر اساس احساسات عملی را مرتکب نشوند. چرا که کاری که از روی احساسات انجام می گیرد، غالباً یا نتیجه نمی دهد و یا نتیجه معکوس می دهد.

برگردیم به بحث...

عرض کردیم که در مسئله «تقیه»، وهابی ها روایاتی را دست آویز خودشان قرار داده اند و ادعا کرده اند که ائمه شیعیان، یک سری روایاتی را مطرح کرده اند و در ادامه، بعد از مدتی، روایاتی خلاف آن روایات را بیان کرده اند و وقتی در مقابل سؤالات پیروان خود از این تناقضات قرار می گیرند، می گویند که مثلاً فلان روایت را از روی تقیه گفته بودیم!

جواب «نقضی»، از شبهه «تقیه»!

در جلسات گذشته، ما جوابهای «حلی» به این شبهه را دادیم و قول دادیم که جوابهای «نقضی» نیز در این زمینه بیان کنیم. چون این بحث نقضی ما، بحث بکری است و من ندیدم که اساتید و بزرگواران ما این بحث را مطرح کرده باشند؛ تقاضا دارم که دوستان عزیز، به این مبحث، خوب عنایت داشته باشند. این بحث یک بحث کلیدی است که در خیلی از جاها به کارمان می آید و مفید است.

جواب نقضی ما از شبهه تقیه، این است که ما یک سری روایاتی - که کم هم نیست - از صحابه پیامبر داریم که روایاتی را از پیغمبر نقل کرده اند ولی خودشان خلاف آن را عمل کرده اند!! و این مسئله، زمینه مشکلاتی برای فقهای اهل سنت شده است که آیا ما به روایات صحابه عمل بکنیم، یا به فتوایی که خودش صادر کرده عمل بکنیم؟! دسته ای از فقهای اهل سنت گفته اند که آنچه که برای ما حجت است، سخن پیغمبر است. و عمل صحابه بر خلاف سخن پیغمبر، برای ما حجت نیست!

دسته دیگر از فقهاء گفته اند که نه؛ صحابه ای مثل «ابوهریره» خودش فقیه بوده است. بنابراین اگر روایتی را نقل کرده و خودش خلاف آن را انجام داده، حتماً دلیلی داشته است! نمی شود قبول کرد که صحابه ای مثل ابوهریره و عایشه و... روایتی را از پیغمبر نقل بکنند و بعد از روی هوا و هوس، برخلاف آن عمل بکنند.

شاید هم، ایشان روایتی را از پیغمبر شنیده بودند که با روایات بعدی نسخ شده بود. ولی آن روایت ناسخ به دست ما نرسیده است! لذا مثلاً ابوهریره بر طبق آن روایت ناسخ، فتوا صادر کرده و عمل نموده است.

دسته سوم از فقهای اهل سنت، در این وسط مانده اند که چه بکنند! از طرفی سخن پیغمبر است که نقل شده است؛ و از طرف دیگر فتوای صحابه است برخلاف سخن پیغمبر! و گفته اند که ما نمی دانیم که چه بکنیم!

حجیت سنت صحابه؛ به اعتراف علماء و فقهای اهل سنت!

این بحث، یک بحث چالشی و حساس است و توجه زیادی را می طلبد. چرا که آقایان اهل سنت معتقد هستند که بعد از سنت پیغمبر، سنت صحابه هم برای ما حجت است! یعنی ما همانگونه که به سنت پیامبر عمل می کنیم، به سنت صحابه نیز عمل می کنیم چون عمل صحابه هم برای ما حجت است. حتی بعضی از علمای اهل سنت رسماً اعلام کرده اند که در کنار سنت پیامبر، و سنت صحابه، «سنت تابعین» نیز برای ما حجت است!! و این مطلب عجیبی است!

«شاطبی» در «الموافقات»:

«شاطبی» از فقهای مشهور اهل سنت، در زمینه حجیت سنت صحابه می نویسد:

«سُنَّةُ الصَّحَابَةِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - سُنَّةٌ يُعْمَلُ عَلَيْهَا وَ يُرْجَعُ إِلَيْهَا»

سنت صحابه، سنتی است که به آن عمل می شود و به آن رجوع می شود.

الموافقات شاطبی، ج ۴، ص ۴۴۶؛ المحقق: أبو عبیده مشهور بن حسن آل سلمان، الناشر: دار ابن عفان، الطبعة:

الطبعة الأولى ۱۴۱۷هـ / ۱۹۹۷م

«ملا علی القاری» در «شرح مسند أبي حنيفة»:

«ملا علی القاری» از علمای اهل سنت قرن یازدهم، در مورد اینکه زیارت قبر پیغمبر سنت صحابه بوده و همچنین

سنت تابعین، می نویسد:

«عن ابن عمر قال من السنة: أي سنة الصحابة و من تبعهم من الأمة (أن تأتي) أيها المخاطب قبر النبي»

عبدالله بن عمر گفته است که زیارت قبر پیامبر از سنت صحابه، و سنت تابعین از صحابه می باشد.

شرح مسند أبي حنيفة، ج ۱، ص ۲۰۱؛ علي بن (سلطان) محمد، أبو الحسن نور الدين الملا الهروي القاري (المتوفى:

۱۰۱۴هـ)؛ المحقق: الشيخ خليل محيي الدين الميس، الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۵

هـ - ۱۹۸۵م

«ماوردی شافعی» در «الحاوی الكبير»:

«ماوردی شافعی» از فقهاء و متکلمین اهل سنت نیز حجیت سنت صحابه می نویسد:

«وَقَوْلُهُ مِنَ السُّنَّةِ يُحْتَمَلُ أَنْ يَكُونَ أَرَادَ بِهِ سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -، أَوْ سُنَّةَ الصَّحَابَةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ،

وَ أُيُّهُمَا كَانَ فَلِإِقْتِدَاءٍ بِهِ حَسَنٌ»

اینکه می گوید فلان مسئله از سنت است، احتمال دارد منظورش سنت پیامبر باشد. یا منظورش سنت صحابه باشد.

هر کدام که باشد فرقی نمی کند و عمل به هر دو سنت نیکوست.

الحاوی الكبير، ج ۲، ص ۴۹۳؛ المحقق: الشيخ علي محمد معوض - الشيخ عادل أحمد عبد الموجود، الناشر: دار

الكتب العلمية، بيروت - لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۹ هـ - ۱۹۹۹ م

«علاءالدين كاشانی» در «بدائع الصنائع»:

علاءالدين كاشانی از فقهای مشهور حنفی مذهب اهل سنت، در مورد حجیت سنت صحابه، به نماز تراویح اشاره کرده و می نویسد:

«التَّرَاوِيحُ سُنَّةٌ إِلَّا أَنَّهَا لَيْسَتْ بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - لِأَنَّ سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ مَا وَاظَبَ عَلَيْهِ وَ لَمْ يَتْرُكْهُ إِلَّا مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ... وَرَسُولُ اللَّهِ مَا وَاظَبَ عَلَيْهَا بَلْ أَقَامَهَا فِي بَعْضِ اللَّيَالِي، ... لَكِنَّ الصَّحَابَةَ وَاظَبُوا عَلَيْهَا فَكَانَتْ سُنَّةَ الصَّحَابَةِ»

نماز تراویح سنت است. الا اینکه سنت پیامبر نیست. زیرا سنت پیامبر آن است که ایشان بر آن مسئله مواظبت کرده و به جز یک یا دو مرتبه، آن را ترک نکند. در حالی که پیامبر بر نماز تراویح مواظبت نکرد و تنها در چند شب اقامه کرد. ولیکن صحابه بر نماز تراویح مواظبت کردند و آن نماز سنت صحابه شد.

بدائع الصنائع، ج ۱، ۲۸۸؛ دار النشر: دار الكتاب العربي - بيروت - ۱۹۸۲، الطبعة: الثانية

این آقا رسماً اعلام می کند که نماز «تراویح» که این آقایان خیلی برای آن دست و پا می شکنند و در حد نماز واجب می دانند، از سنت پیامبر نیست!! بلکه سنت صحابه است!

«أبو البقاء الحنفي» در «الکلیات»:

أبو البقاء حنفي نیز درباره نماز تراویح می نویسد:

«ألا ترى أن التَّرَاوِيحَ فِي رَمَضَانَ سُنَّةَ الصَّحَابَةِ، فَإِنَّهُ لَمْ يَواظِبْ عَلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ، بَلْ وَاظَبَ عَلَيْهَا الصَّحَابَةُ»

آیا نمی بینی که نماز تراویح که در ماه رمضان خوانده می شود، سنت صحابه است. نه سنت پیغمبر! زیرا پیامبر بر نماز تراویح مواظبت نکرد. بلکه صحابه بر آن مواظبت نمودند.

الکلیات، ج ۱، ص ۴۹۸، باب فصل السین؛ المحقق: عدنان درویش - محمد المصري، الناشر: مؤسسة الرسالة -

بیروت

از اینگونه اظهار نظرها در مورد حجیت سنت صحابه، فراوان داریم. ما فقط نمونه هائی را عرض کردیم که این آقایان، سنت صحابه را در ردیف و در عرض سنت پیامبر حجت می دانند. نه در طول سنت پیامبر! یعنی سنت صحابه، فارغ از اینکه سنت پیامبر باشد یا نباشد، حجیت دارد!!

مشکل اصلی اهل سنت، در «حدیث ثقلین» است!!

حال که سنت صحابه حجت شد، این نکته حائز اهمیت است که در موارد متعددی داریم که سنت صحابه با سنت پیامبر مغایرت و تعارض دارد! در اینجا راه چاره چیست؟ سنت پیامبر مقدم است، یا سنت صحابه؟! به کدامیک می خواهید عمل کنید؟! این همان مسئله ای است که باعث سرگردانی علماء و فقهای اهل سنت شده است. مشکل اصلی این آقایان، در حدیث «ثقلین» است. که این حدیث شریف را تحریف کردند و به جای عبارت «عترتی اهل بیتی»، واژه «سنتی» گذاشتند و نقل کردند:

«إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ شَيْئَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُمَا: كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّتِي، وَلَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»

همانا من در میان شما دو چیز را بر جای گذاشتم که بعد از من گمراه نشوید، کتاب خدا و سنتم، و این دو از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند.

المستدرک علی الصحیحین حاکم نیشابوری، ج ۱، ص ۱۷۲، کتاب العلم، باب حدیث عبدالله بن نمیر، ح ۳۱۹

اگر بپذیریم که واقعاً در روایت پیامبر سنت مطرح شده باشد، نه عترت؛ در موارد متعددی که این آقایان با سنت پیامبر مخالفت کرده اند، چه باید کرد؟! صحابه در موارد زیادی به سنت پیامبر پایبند نبودند و مخالف سنت پیامبر رفتار کردند.

شما مدعی هستید که صحابه، مرجعیت علمی برای ما دارند! ما سؤال می‌کنیم که آیا اینها که مرجعیت علمی دارند، به اعتبار نقل سنت رسول الله است، یا به اعتبار عمل به سنت رسول الله؟! مرجعیت علمی صحابه، از چه جهتی است!؟

نمونه‌هایی از مخالفتهای صحابه، با سنت پیامبر!

ما برای نمونه، مواردی از تخلف صحابه از سنت پیامبر، علی‌رغم نقل آن سنت توسط صحابه را از منابع معتبر اهل سنت نقل می‌کنیم و قضاوت را به عهده علمای اهل سنت می‌گذاریم تا مشخص بکنند که در اینگونه موارد، ما سنت نقل شده پیغمبر از ناحیه صحابه را بپذیریم، یا نظر و فتوا و عمل صحابه که بر خلاف آن سنت است را بپذیریم؟

نمونه اول: «شستن ظرفی که سگ از آن خورده است»

بخاری روایتی را از «ابوهریره» به این شکل نقل می‌کند که گفته است:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «إِذَا شَرِبَ الْكَلْبُ فِي إِنَاءٍ أَحَدِكُمْ فَلْيَغْسِلْهُ سَبْعًا»

پیامبر اکرم فرمود: اگر سگی از ظرف شما بنوشد، باید آن ظرف را هفت مرتبه آب بکشید.

صحیح بخاری، ج ۱، ص ۷۵، کتاب الوضوء، بَابُ الْمَاءِ الَّذِي يُغَسَّلُ بِهِ شَعْرُ الْإِنْسَانِ، ح ۱۷۰

البته ناگفته نماند که این حدیث ابوهریره، با آنچه که اهل بیت فرموده‌اند، کاملاً در تضاد است. در هر حال، ایشان این حدیث را از پیامبر نقل کرده است، ولی در مقام عمل، خودش فتوای دیگری صادر کرده و بگونه دیگری عمل نموده است:

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: إِذَا وَلَعَ الْكَلْبُ فِي الْإِنَاءِ فَاهْرِقْهُ ثُمَّ اغْسِلْهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ»

ابوهریره گفته است که اگر سگی از ظرفی آب بنوشد، باقی مانده آن ظرف را دور بریز، و ظرف را سه مرتبه آب بکش.

عمدة القاری شرح صحیح بخاری، ج ۳، ص ۴۱؛ دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت؛ سنن الدار القطنی،

ج ۱، ص ۶۶، بَابُ وُلُوعِ الْكَلْبِ فِي الْإِنَاءِ، ح ۱۶

ابوهریره، در آنجا از پیغمبر روایت کرد که فرموده است که باید هفت بار بشوئید. در اینجا می گوید که سه بار بشوی! در اینجا ما باید چه کنیم؟ سخن پیغمبر را که ابوهریره نقل کرده است بپذیریم و عمل کنیم، یا فتوا و عمل خود ابوهریره را که یک صحابی است را قبول کنیم!؟

اینجا، جناب «ابوهریره» رسماً فتوا صادر می کند، و از پیغمبر هم نقل نمی کند که شما بگوئید تعارض در روایت پیغمبر است. بلکه در اینجا تعارض فتوای صحابه با سنت پیامبر است!!

«بیهقی» این روایت را نقل کرده و در حل آن سرگردان مانده است. لذا اول می گوید:

«فَإِنَّهُ لَمْ يَرَوْهُ غَيْرُ عَبْدِ الْمَلِكِ، وَعَبْدُ الْمَلِكِ لَا يُقْبَلُ مِنْهُ مَا يُخَالِفُ فِيهِ الثَّقَاتُ»

این روایت ابوهریره را فقط عبدالملک نقل کرده است. و روایتی که افراد ثقه، با آن مخالف باشند، از عبدالملک پذیرفته نمی شود.

و در ادامه می گوید:

«وَقَدْ رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ فَضِيلٍ، عَنِ عَبْدِ الْمَلِكِ مُضَافًا إِلَى فِعْلِ أَبِي هُرَيْرَةَ دُونَ قَوْلِهِ»

محمد بن فضیل از عبدالملک، علاوه بر فعل ابوهریره (سه مرتبه آب کشیدن)، قول او را نیز (هفت مرتبه آب کشیدن) که مخالف فعل او است را نقل کرده است.

معرفة السنن و الآثار، ج ۲، ص ۵۸؛ المحقق: عبد المعطي أمين قلعجي، الناشر: جامعة الدراسات الإسلامية (كراتشي - باكستان)، دار قتيبة (دمشق - بيروت)، دار الوعي (حلب - دمشق)، دار الوفاء (المنصورة - القاهرة)،

الطبعة: الأولى، ۱۴۱۲هـ - ۱۹۹۱م

نمونه دوم: «جواز مسح بر روی کفش»:

«مسلم نیشابوری» در مورد جواز، یا عدم جواز مسح بر کفش و یا جوراب، روایت جالبی را از ابوهریره نقل می کند که:

«أَنْ رَجُلًا قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الظُّهُورُ بِالْخَفَيْنِ قَالَ لِلْمَقِيمِ يَوْمَ وَ لَيْلَةَ وَ لِلْمَسَافِرِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَ لِيَالِيَهُنَّ»

همانا یک مردی از پیغمبر پرسید که مسح کشیدن از روی کفش چگونه است؟ پیغمبر فرمود: برای کسی که در وطنش است یک شبانه روز، و برای مسافر سه شبانه روز!

التمییز، ج ۱، ص ۲۰۹، ح ۸۸؛ المحقق: د. محمد مصطفی الأعظمی، الناشر: مكتبة الكوثر - المربع - السعودية، الطبعة:

الثالثة، ۱۴۱۰

واقعاً اینگونه روایات عجیب است. البته در مواردی داریم که فردی در بیابان گرفتار شده است. هوا هم سرد است و اصلاً برای او مقدور نیست که کفش خود را از پایش در بیاورد - مثل این عزیزان مدافع حرم که در سوریه می جنگند - اینچنین فردی قطعاً اگر از روی کفشش هم مسح بکشد، وضویش صحیح است و لو اینکه یک ماه هم این وضعیت او طول بکشد.

بر روی کفش مسح کشیدن، تابع علت اوست. مادامی که علت باقی است، حکم هم باقی است. اینکه ما مقید بکنیم به سه شبانه روز و... آمدم و در این سه شبانه روز، برف بند نیامد، چه کنیم؟! در این سه شبانه روز، مشکل برطرف نشد، چه کنیم!؟

مصیبت این است که، این آقایان می آیند و یک سری مطالبی را که در ذهن خود می پروراند، به نبی مکرم نسبت می دهند. و این درد است!!

شما اگر کتاب «آیات شیطانی» سلمان رشدی را مطالعه کنید، خواهید دید که این کتاب، برگرفته از همین روایات هوا و هوسی این آقایان است که به نبی مکرم نسبت داده اند.

حالا شما ببینید که «مسلم نیشابوری»، این روایت را نقل کرده است، و آقای «سید سابق» از فقهای مشهور اهل سنت، در کتاب «فقه السنة» خود، که از کتابهای درسی دانشگاههای اهل سنت است، بر طبق این روایت فتوا داده است:

«مدة المسح على الخفين للمقيم يوم و ليلة، و للمسافر ثلاثة أيام و لياليها»

مدت زمان مسح بر روی کفش، برای فردی که در وطن خودش است یک شبانه روز و برای مسافر سه شبانه روز است.

فقه السنة، ج ۱، ص ۶۳؛ الناشر: دار الكتاب العربي، بيروت - لبنان، الطبعة: الثالثة، ۱۳۹۷هـ

«طحاولی» نیز در این زمینه، در کتاب «معانی الآثار»، روایاتی را نقل کرده است.

فتوای ابوهریره در مسح بر کفش، بر خلاف سنت پیامبر:

همانگونه که دیدید، «مسلم نیشابوری» روایتی را از ابوهریره نقل کرد که در آن گفته بود پیامبر فرموده است که مسح بر روی کفش جایز است. ولی ایشان در ادامه مطلبی را از خود ابوهریره نقل می کند که در یک سفر، بر روی کفش خود مسح نکشید و گفت که مسح بر روی کفش جایز نیست:

«أَبَا زُرْعَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ عَنِ الْمَسْحِ عَلَى الْخَفَيْنِ قَالَ فَدَخَلَ أَبُو هُرَيْرَةَ دَارَ مَرْوَانَ بْنِ الْحَكَمِ فَبَالَ ثُمَّ دَعَا بِمَاءٍ فَتَوَضَّأَ وَ خَلَعَ خَفِيهِ وَقَالَ مَا أَمَرْنَا اللَّهُ أَنْ نَمْسَحَ عَلَى جُلُودِ الْبَقَرِ وَ الْغَنَمِ»

ابوزرع می گوید که از ابوهریره در مورد مسح از روی کفش پرسیدم. گفت روزی ابوهریره به خانه مروان بن حکم وارد شد و بول کرد، سپس آب خواست و وضو گرفت و کفش خود را درآورد و گفت: خداوند به ما دستور نداده که بر روی پوست گاو و گوسفند مسح بکشیم.

التمييز، ج ۱، ص ۲۰۹، ح ۸۹؛ المحقق: د. محمد مصطفی الأعظمي، الناشر: مكتبة الكوثر - المربع السعودية، الطبعة:

جمع بین سنت پیامبر و عمل ابوهریره در قضیه مسح بر کفش!

«مسلم نیشابوری» در جمع بین روایت ابوهریره از پیغمبر در جواز مسح بر روی کفش؛ و عمل خود ابوهریره در مسح نکردن از روی کفش، می گوید:

«هَذِهِ الرَّوَايَةُ فِي الْمَسْحِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ لَيْسَتْ بِمَحْفُوظَةٍ وَذَلِكَ أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ لَمْ يَحْفَظِ الْمَسْحَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِثُبُوتِ الرَّوَايَةِ عَنْهُ بِإِنْكَارِهِ الْمَسْحَ عَلَى الْحُفَّيْنِ»

این روایت که ابوهریره نقل کرده است که پیغمبر فرمود مقیم یک شبانه روز، و مسافر سه شبانه روز می توانند بر روی کفش خود مسح بکشند؛ در ذهن ابوهریره نمانده بود و فراموش کرده بود. زیرا روایت داریم که خود ابوهریره، مسح بر کفش را انکار کرده است.

وَلَوْ كَانَ قَدْ حَفِظَ الْمَسْحَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ أَجْدَرَ النَّاسِ وَأَوْلَاهُمْ لِلزُّمَةِ وَالتَّدِينِ بِهِ فَلَمَّا أَنْكَرَهُ الَّذِي فِي الْخَبَرِ مِنْ قَوْلِهِ مَا أَمَرَنَا اللَّهُ أَنْ نَمْسَحَ عَلَى جُلُودِ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ وَالْقَوْلُ الْآخِرُ مَا أَبَالِي عَلَى ظَهْرِ حِمَارٍ مَسَحْتَ أَوْ عَلَى حَفِيٍّ بَانَ ذَلِكَ أَنَّهُ غَيْرَ حَافِظِ الْمَسْحِ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَإِنْ مِنْ أَشْنَدِ ذَلِكَ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَاهِيَ الرَّوَايَةُ أَخْطَأَ فِيهِ أَمَا سَهَوَا أَوْ تَعَمَدَا»

اگر ابوهریره یادش بود که پیغمبر فرموده مسح بر روی کفش صحیح است، سزاوارترین مردم بود که به گفته پیامبر عمل کند و بر روی کفشش مسح بکشد. پس وقتی ابوهریره می گوید: خداوند دستوری بر مسح بر پوست گاو و گوسفند نداده؛ و یا در جای دیگری می گوید: من باکی ندارم که بر پشت الاغ مسح بکشم یا بر روی کفشم؛ روشن می شود که او روایت مسح بر کفش را از پیغمبر نمی دانسته است. و کسی که روایت مسح بر کفش را به نقل از ابوهریره از پیامبر نقل کرده است، اشتباه کرده است. چه سهواً و چه عمداً.

التمییز، ج ۱، ص ۲۰۹، ح ۸۹؛ المحقق: د. محمد مصطفی الأعظمی، الناشر: مكتبة الكوثر - المربع السعودية، الطبعة:

الثالثة، ۱۴۱۰

داستان ایستاده بول کردن صحابه!!

عبارت «فَدَخَلَ أَبُو هُرَيْرَةَ دَارَ مَرْوَانَ بْنِ الْحَكَمِ فَبَالَ»؛ ظاهراً «بَالَ قَائِماً» بوده است!! زیرا حتماً ایشان بر سنت پیامبر عمل می کرده است!! چون به نقل صحیح بخاری، «ایستاده بول کردن» ظاهراً از سنت پیامبر بوده است:

«أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سُبَّاطَةَ قَوْمِ فَبَالَ قَائِماً، ثُمَّ دَعَا بِمَاءٍ فَجِئْتُهُ بِمَاءٍ فَتَوَضَّأَ»

حذیفه می گوید: پیغمبر به محل زباله دانی یک قومی رفت و ایستاده بول کرد سپس آب طلبید. من برایش آب بردم و ایشان با آن آب وضو گرفت.

صحیح بخاری ج ۱ کتاب الوضوء، باب البول قائماً و قاعداً، ص ۹۰، ح ۲۲۲؛ دار النشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت - ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷، الطبعة: الثالثة، تحقیق: د. مصطفی دیب البغا

جالب است که «نووی» در این زمینه مطلب عجیبی را نقل می کند و می گوید:

«و صار هذا عادةً لأهل هراة يبولون قیاماً فی كل سنة مرةً إحياءً لتلك السنة»

ایستاده بول کردن برای اهل هرات افغانستان یک عادت شده است، آنها در هر سال، یکبار ایستاده بول می کنند تا این سنت ایستاده بول کردن را زنده نگه دارند!!

المجموع، نووی، ج ۲، ص ۱۰۳؛ دار النشر: دار الفکر - بیروت - ۱۹۹۷م

این یک مصیبت بزرگی است که اینها نقل می کنند. ما در این زمینه یک تحقیق مفصلی انجام دادیم. اهل سنت روایات متعددی دارند که جناب «عمر بن خطاب»، ایستاده بول می کرده است!!

«عَنْ عُمَرَ، قَالَ: رَأَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَبُولَ قَائِماً، فَقَالَ: يَا عُمَرُ، لَا تَبْلُ قَائِماً»

از عمر نقل شده است که گفت: روزی پیامبر مرا دید در حالی که ایستاده ادرار می کردم. پیامبر فرمود: ای عمر! هرگز در حال ایستاده ادرار نکن.

سنن الترمذی، ج ۱، ص ۶۲، بَابُ النَّهْيِ عَنِ الْبَوْلِ قَائِماً، ح ۱۲؛ المحقق: بشار عواد معروف، الناشر: دار الغرب الإسلامي

- بیروت، سنة النشر: ۱۹۹۸ م

چرا خلیفه دوم، ایستاده بول می کرد؟!؟

شما ببینید مورخین در شرح حال خلیفه دوم، نوشته اند که یکی از اوصاف ایشان این بود که همیشه ایستاده بول می کرده است! حتی در دوران خلافت خود نیز این عمل را ترک نکرد. و آقایان در توجیح این عمل جاهلی گفته اند که:

« قَالَ عُمَرُ الْبُؤْلُ قَائِمًا أَحْصَنَ لِلدُّبْرِ »

ایستاده ادرار کردن مخرج غائط را بهتر حفظ می کند!!

شرح نووی علی مسلم، ج ۳، ص ۱۶۶، باب المسح علی الخفین؛ فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج ۱، ص ۳۳۰، دار

النشر: دار المعرفة - بیروت، تحقیق: محب الدین الخطیب

البته ناگفته نماند که جناب «عبدالله بن عمر» نیز ایستاده بول می کرده است:

«عن عبدالله بن دینار، قال: رأیت عبدالله بن عمر یبول قائماً»

یعنی عبدالله بن عمر را دیدم که ایستاده بول می کرد.

موطأ مالک، ج ۱، ص ۶۵، باب ماجاء فی البول قائماً، ح ۱۴۳؛ دار النشر: دار إحياء التراث العربي - مصر - ، تحقیق:

محمد فؤاد عبد الباقي؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۱، ص ۱۱۵، ح ۱۳۱۳؛ دار النشر: مكتبة الرشد - الرياض - ۱۴۰۹ ،

الطبعة: الأولى ، تحقیق: کمال یوسف الحوت

و بسیاری از دیگر صحابه را نام می برند که ایستاده بول می کردند! لذا برای اینکه اینها این عمل خلیفه و نیز صحابه را توجیح بکنند، آمدند و این عمل ایستاده بول کردن را به نبی مکرم نیز نسبت دادند! اینها وقتی نتوانستند صحابه را به جایگاه نبی مکرم برسانند، شأن نبی مکرم را آنقدر پائین آوردند تا هم ردیف صحابه، اعمالی را به ایشان نسبت بدهند!

توهینی وقیح، به نبی مکرم اسلام!!

البته از اینگونه نسبت‌های وقیح به نبی مکرم و حتی همسران ایشان، در منابع اهل سنت فراوان است. مثلاً در همین زمینه «بول پیامبر» نقل کرده اند که:

«عن حُكَيْمَةَ بِنْتِ أُمِّمَةَ عَنْ أُمِّهَا أُمِّمَةَ قَالَتْ كَانَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْحٌ مِنْ عِيدَانٍ يَبُولُ فِيهِ وَيَضَعُهُ تَحْتَ سَرِيرِهِ فَقَامَ فَطَلَبَ فَلَمْ يَجِدْهُ فَسَأَلَ فَقَالَ أَيْنَ الْقَدْحُ قَالُوا شَرِبْتَهُ بَرَّةٌ خَادِمٌ أُمَّ سَلَمَةَ الَّتِي قَدِمَتْ مَعَهَا مِنْ أَرْضِ الْحَبَشَةِ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَقَدْ احْتَضَرْتُ مِنَ النَّارِ بِحِطَارٍ»

حکیمه بنت امیمه از مادرش نقل کرد که رسول خدا ظرفی داشت که در آن بول می کرد و آن را زیر تخت خود می گذاشت. شبی پیامبر دنبال آن گشت ولی پیدا نکرد. سوال کرد. خادم ام سلمه گفت من آن را خوردم! پیامبر گفت: تو دیگر از آتش جهنم نجات یافتی.

المعجم الكبير ، ج ۲۴ ص ۲۰۵ ، ح ۵۲۷؛ اسم المؤلف: سليمان بن أحمد بن أيوب أبو القاسم الطبراني الوفاة: ۳۶۰ ، دار النشر : مكتبة الزهراء - الموصل - ۱۴۰۴ - ۱۹۸۳ ، الطبعة : الثانية ، تحقيق : حمدي بن عبدالمجيد السلفي

انسان هر چقدر این روایات وقیح را بیشتر می خواند، ارادتش نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) بیشتر می شود و قدر روایات ائمه اهل بیت (علیهم السلام) را بیشتر می داند. ما باید برای پدران و مادران خود، رحمت و درود بفرستیم که ما را با اهل بیت آشنا کردند. ما باید روزی هزاران بار خدای عالم را شکر بگوئیم که ما را در مسیر اهل بیت قرار داد و نعمتی را برای ما ارزانی داشت که ما برای آن، هیچ زحمتی نکشیدیم و عملی را انجام ندادیم:

(ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ)

این فضل خدا است که به هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می بخشد و خداوند صاحب فضل عظیم است.

سوره جمعة (۶۲): آیه ۴

نعمت «ولایت»؛ در اوج قله نعمتهای خداوند

در میان این نعمت‌هایی که خداوند به ما داده است، نعمت «ولایت»، در اوج قله نعمتهای خدای عالم است. البته شاید ما در دنیا خیلی قدر این نعمت ولایت را ندانیم. مثل ماهی که در داخل آب است و قدر آب را نمی‌داند. ما وقتی به مناطق و استانهای سنی نشین کشور خودمان می‌رویم و یا به کشورهای اهل سنت سفر می‌کنیم، و اهل سنت آنجا را می‌بینیم و با آنها مأنوس می‌شویم، و می‌بینیم که اینها از اهل بیت و ولایت دور هستند، در آنجاها بیشتر این نعمت ولایت را حس می‌کنیم و قدرش را می‌دانیم.

اوج نعمت ولایت نیز، آنجائی است که انسان چشمش به «ملک الموت» می‌افتد، و در آن لحظه سخت، امیرالمؤمنین و دیگر ائمه را می‌بیند. در قبر و عالم برزخ و قیامت، آنجا معلوم می‌شود که خدای عالم چه نعمت بزرگی در اختیار ما قرار داده است. لذا باید از صمیم قلبمان و با تمام اخلاص بگوئیم که «الحمد لله رب العالمین».

قابل توجه آقای «ناصرالدین قفاری» وهابی سلفی!

از آنچه گفته شد، معلوم می‌شود که علماء و فقهای اهل سنت، در تعارض بین سنت پیامبر و فتوا و عمل صحابه؛ گرفتار تردیدها و سرگردانی‌ها شده‌اند و واقعاً نمی‌دانند که چه بکنند. آیا سنت پیامبر و روایات پیامبر را قبول بکنند و بر اساس آن عمل کنند؛ یا نه، بر اساس عمل صحابه و سنت صحابه و فتوای صحابه عمل کنند.

و متون روایی اهل سنت هم پر است از تعارض سنت و روایات پیامبر، و عمل و فتوای صحابه پیامبر؛ که معزلی درست کرده است.

در اینجا جا دارد که به آقای «قفاری» و دیگران - که مسئله «تقیه» را چماقی کرده‌اند بر سر شیعه؛ و مدام سخن از تعارض روایات ائمه می‌زنند که اینها امروز روایتی را نقل می‌کنند، مدتی بعد روایت متعارض آن را بیان می‌کنند و می‌گویند ما تقیئاً گفته‌ایم؛ - عرض کنیم که بفرمائید این سنت صحابه شماس است که با سنت پیامبر و روایت پیامبر در تضاد و تعارض است! ابوهیره روایتی را از پیغمبر نقل می‌کند، ولی خودش بر خلاف آن عمل می‌کند!

آقای قفاری! شما که قائل به تقیه نیستید؟! پس بگوئید که این روایتهای متعارض، چرا صادر شده است؟! سنت پیغمبر را اخذ بکنیم، یا سنت صحابه را!؟



بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه بیست و نهم ۹۴/۱۰/۱۵

نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۹)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و هو خیر ناصر و معین الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسیما على مولانا بقية الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله الى يوم لقاء الله. بحث ما در رابطه با سخنان دکتر «طیب»، شیخ الأزهر بود، که در برنامه ماه مبارک رمضان، نکاتی را بر ضد مبانی اعتقادی شیعه بیان کرده بودند.

در این باره بیشتر تلاش ما بر این است تا اینکه روش بحث و مناظره، و روش پاسخگوئی به شبهات را خدمت دوستان ارائه بکنیم. در این چند جلسه که درباره سخنان دکتر طیب، صحبت کردیم، بیشتر سخن ما روی منهج و روش بحث ایشان بود که اشکال و ایراد داشت.

حمایت «الأزهر» از عربستان؛ و بستن چشم بر جنایت اعدام «شیخ نمر»!

البته متأسفانه، در این قضایای اخیر حمله به سفارت عربستان در تهران، دکتر طیب، با بستن چشم خود بر جنایات عربستان در به قتل رساندن «علامه نمر»، و دیگر شیعیان، با عربستان همدردی کرد و ایران را محکوم کرد!! در این میان، جالب بود که دولت «مصر»، اعلام کرد که ما دنبال روی عربستان نیستیم و قصد قطع رابطه با ایران هم نیستیم! فقط چند کشور دسته چندم مثل بحرین و قطر و کشور هشتصد هزار نفری «جیبوتی»، با ایران قطع رابطه کردند.

جالب است که وقتی آقای احمدی نژاد به «جیبوتی» سفر کرده بود، زمین مجلس شورای آن کشور را به دولت آنها هدیه کرد!! یعنی تا این اندازه اوضاع آنها خراب بود. ولی متأسفانه در این قضایا، دنباله روی عربستان شدند و نمک خوردند و نمکدان شکستند!

آقای دکتر «طیب»، ظاهراً به سیم آخر زده است!! بعد از سخنان پر از انتقادش در ماه رمضان، مجدداً حمله به شیعه را شروع کرده است. ایشان هر هفته بعد از نماز جمعه، برنامه تلویزیونی دارد و دوباره علیه شیعه صحبت می کند. الآن حدود سه هفته است که این برنامه ایشان در حال پخش است.

ما تا به این لحظه، در شبکه ولایت به این برنامه جدید ایشان، جواب ندادیم. و گفتیم شاید جواب دادن ما مشکلی را ایجاد نکند. ولی متأسفانه می بینیم که ایشان هر روز ساز جدیدی بر علیه شیعه می زند!!

در حقیقت پول عربستان سعودی، ایشان را از آن طریق و روش صحیحی که قبلاً داشتند، جدا کرده و ایشان و الأزهر آن روش صحیح خود را کنار گذاشته است. لذا خود را به سیم آخر زده و شمشیر خود بر علیه شیعه را از رو بسته اند.

حتی موضع ایشان نسبت به سلفی ها و داعشی ها هم، تغییر کرده است. قبلاً می گفتند که سلفی ها «خارج امت» هستند ولی اخیراً رسماً اعلام کرده اند که «ما داعشی ها را مسلمان می دانیم. آنها انحراف دارند ولی مسلمان هستند.»

نکاتی در رابطه با روش و منهج بحث شیخ الأزهر

در رابطه با منهج و روش بحث جناب دکتر «طیب»، به عنوان شیخ الأزهر، ما ایرادات اساسی داریم که در این جلسه به چند نکته در این زمینه، اشاره می کنیم:

نکته اول: «دو عالم نمای شیعه!!»

در جلسات گذشته عرض کردیم که ایشان در ابتدا آمد و اعلام کرد که اگر شیعیان، روش و منهج و نظرات برخی از بزرگان ممتاز خود مثل «احمد الکاتب»!! و یا «سید علی الامین» را در پیش بگیرند، ما با شیعه هیچ مشکلی نخواهیم داشت:

«دو کتاب وجود دارد که تألیف دو نفر عالم و فاضل از علمای شیعه که نظریه امامت شیعه را خوب ترسیم کرده اند. و یک سری اشکالاتی دارند بر عقیده امامت از دیدگاه شیعه، که یکی از این کتابها متعلق است به آقای احمد الکاتب با نام السنة و الشیعة و کتاب دیگری متعلق است به مرجع تقلید شیعیان آقای سید علی الامین»

در حقیقت جناب دکتر «طیب» معتقد است که اگر شیعه بیاید، مثل این دو نفر خود باخته و فریب خورده، - که طبق فتوای مراجع شیعه، از شیعه جدا هستند؛ - امامت را مربوط به قرن سوم و چهارم بدانند و هر گونه نصی از نبی مکرم را بر مسئله امامت منکر بشود؛ ما هیچ مشکلی با شیعه نخواهیم داشت!! اگر شیعه بیاید و از «امامت» دست بردارد، ما هیچ مشکل دیگری با شیعه نخواهیم داشت!!

ما سعی کردیم هر سخنی که از آقای طیب نقل می کنیم، مستند باشد. لذا مطالب را از سایت «بوابة الأزهر الإلكترونية» نشان دادیم. تمام مصاحبه ها و صحبت های آقای دکتر طیب را هم، شما دوستان می توانید در سایت ایشان به نشانی <http://www.azhar.eg> ببینید.

ما در جواب ادعای آقای دکتر طیب نسبت به «احمد الکاتب» و «سید علی الامین»، عرض کردیم که ما اساساً این دو نفر را از علمای شیعه نمی دانیم و مراجع بزرگوار ما، این دو نفر را از دایره «شیعه» خارج دانسته اند:

نظر مراجع معظم تقلید در مورد «احمد الکاتب» و «سید علی الامین»:

آية الله العظمى وحيد خراسانى:

«يجب على كل مسلم ان يظهر البرائة و التنفر ممن يبدع فى الدين و يوجب الإفساد فى الدين أو تزلزل العقائد
الحقة»

بر هر مسلمانی واجب است از کسانی که در دین بدعت ایجاد می کنند و موجب فساد در دین می شوند و یا عقاید حقه را متزلزل می کنند، برائت و تنفر خود را اظهار بکنند.

آیه الله سید محمد صادق روحانی:

«مِمَّا لاشْكَّ فِي أَنَّ هَذِهِ الْأَفْكَارُ تُخَالِفُ مَا يَعْتَقِدُ بِهِ اتِّبَاعُ مَدْرَسَةِ أَهْلِ الْبَيْتِ»

هیچ شک و شبهه ای نیست که این افکار، مخالف اعتقادات پیروان مکتب اهل بیت است.

آقای شیخ بشیر نجفی:

« اجتنبوا الرجل مادام ماشياً على الطريق الذي عرف به مساندة اعداء اهل البيت

این فرد از دشمنان اهل بیت است و ضد مذهب اهل بیت است. و مادامی که بر این راه قدم بر می دارد، از او اجتناب کنید.

آیه الله آقای گرامی:

«هذا احد علماء اهل السنة تظاهرة بصورة عالم شيعي لتخريب الشريعة

این شخص، یکی از علمای اهل سنت است! خود را به صورت یک عالم شیعی درآورده است تا اینکه شریعت را نابود کند.

آیه الله محقق کابلی:

«عقیده این شخص در اکثر مسائلی که در سؤال ذکر کردید فاسد است و من گمان نمی کنم که این شخص از علمای شیعه باشد! چون اکثر مسائلی را که انکار کرده است، از ضروریات مذهب ماست و در نماز جماعت هم، پشت سر اینچنین افرادی نمی شود اقتدا کرد.

آیه الله علوی گرگانی:

«اگر آنچه گفته اید صحیح باشد، تبری جستن از چنین اشخاصی واجب است.

آقای سید محمد شاهرودی:

«الشخصُ الذی یَحْمِلُ هَذِهِ الإِعتِقَادَاتِ لِأُحْسَبَ مِنَ الطَّائِفَةِ الشَّيْعِيَّةِ وَ لِأَيُّعَدَ مِنْ أَتْبَاعِ أَهْلِ الْبَيْتِ»

هر فردی که اینچنین اعتقاداتی داشته باشد، از مذهب شیعه محسوب نمی شود و از پیروان مکتب اهل بیت نیز شمرده نمی شود.

منبع: <https://www.yahosein.com/vb>

قبلاً عرض کردیم که آقای سید علی الامین، یک منصب افتائی داشت در لبنان، که بعد از این قضایا، ایشان را عزل کردند. و احمد الکاتب هم اصلاً منکر مهدویت و وجود امام عصر(ارواحنا فداه) بود و عقاید شیعه را منکر بود.

نکته دوم: «نسبت سب صحابه به کل مذهب شیعه!»

نکته دیگر در سخنان دکتر طیب، نسبت دادن مسئله «سب صحابه» است به کل مذهب شیعه، و اینکه «مذهب شیعه» مردم را به سب صحابه تشویق می کند:

«افرادی که جوانهای ما را به مذهب شیعه دعوت می کنند، در حقیقت به مذهبی دعوت می کنند که اساس آن مذهب، بر سب صحابه استوار است! و مردم را به سب صحابه دعوت و تحریک می کنند.»

آقای «طیب»، با بی انصافی تمام، یک فعل را به کل مذهب سرایت می دهد. نمی گوید فلان عالم مردم را به سب صحابه دعوت می کند، بلکه اصل مذهب را زیر سؤال می برد. این در حالی است که خودش در جای دیگر به صراحت می گوید:

«من از بعضی از فضلاء شیعه شنیدم که مسئله سب صحابه را منکر شدند و از آن تبری جسته اند.»

آقای دکتر طیب، از طرفی اینچنین سخن می گوید ولی از آن طرف کل مذهب را متهم به سب صحابه می کند. و این خیلی عجیب است.

البته تمام این دردهای اینها، از صحبتها و فحش هایی است که «یاسر الحبيب»، در شبکه «فدک» مطرح می کند. در کشور مصر هم، شیعه و سنی، معمولاً شبکه فدک را می بینند. و تمام دردها اینجاست.

یعنی اگر روزی این شبکه «فدک» بسته بشود و یا اگر کله «یاسر الحبيب» را زیر آب بکنند!!؛ و یا اینکه ایشان بیاید و از این عقاید خود دست بکشد، تمام فتنه ها می خوابد! و گمان می کنم که دیگر بهانه ای دست الأزره نباشد. البته اینها برای آن «شیخ افغانی»، خیلی بهاء نمی دهند. و اصلاً شبکه شیخ افغانی، تأثیرگذاری آنچنانی هم در مصر ندارد. ولی مجتبی شیرازی، برادر صادق شیرازی و همچنین یاسر الحبيب، شبانه روزی کارشان فحش و ناسزاگوئی به صحابه و به عایشه همسر پیامبر، و نشر فحشای عایشه است. شاید اینها فحش دادن به صحابه و ناسزاگوئی به عایشه و... را در حد نماز واجب، بر خودشان واجب می دانند!! که نتیجه اش هم این شده که شیخ الأزره اینچنین موضعی را بر ضد شیعه بگیرد.

نظر امام صادق (سلام الله علیها) در مورد «سب صحابه»:

همان تعبیری را که آقا امام صادق (سلام الله علیها) در مورد کسی که به مقدسات اهل سنت فحش می داد فرمود، گویای همه چیز است:

«وَقِيلَ لِلصَّادِقِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، إِنَّا نَرَى فِي الْمَسْجِدِ رَجُلًا يُغْلِنُ بِسَبِّ أَعْدَائِكُمْ وَ يُسَمِّيهِمْ. فَقَالَ: «مَا لَهُ - لَعْنَةُ اللَّهِ - يَعْزُضُ بِنَا»

به امام صادق گفته شد که ای فرزند رسول خدا! ما مردی را در مسجد می بینیم که آشکارا به دشمنان شما دشنام می دهد. و آنها را فحش می دهد. امام فرمود: او را چه شده است؟ خداوند او را لعنت کند. او با این کار، ما را در معرض فحش مخالفین قرار می دهد.

الإعتقادات صدوق، ص ۱۰۷، باب الاعتقاد فی التقیه؛ بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۲۱۷

در حقیقت وقتی ما به مقدسات اهل سنت فحش می دهیم، آنها به مقدسات شیعه، که اهل بیت (علیهم السلام) باشند، فحش خواهند داد. لذا حضرت، شیعیان را از ناسزاگوئی به مخالفین برحذر داشته و این آیه را قرأنت فرمود:

(وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ)

(معبود) کسانی را که غیر خدا را می‌خوانند دشنام ندهید مبدا آنها (نیز) از روی ظلم و جهل خدا را دشنام دهند

سوره أنعام(۶): آیه ۱۰۸

نتیجه فحاشی‌های یاسر الحبیب و مجتبی شیرازی و... این می‌شود که آقای دکتر طیب، به عنوان شیخ الأزهر، - که می‌گفت من پشت سر مراجع شیعه نماز می‌خوانم - می‌آید و مسئله سب صحابه را به کل مذهب شیعه نسبت می‌دهد.

سند بسیار محکم شیخ الأزهر مصر، برای کوبیدن شیعه!!

و جالب اینجاست که سند آقای دکتر طیب، شیخ الأزهر مصر، بر سب صحابه توسط مذهب شیعه، کلام یک زنی است که خودش را شیعه معرفی می‌کند و معلوم نیست که واقعاً شیعه باشد. ایشان می‌گوید:

«یک خانم شیعه آمد پیش من و گفت که ما شیعیان بعد از هر نمازی، صحابه و خلفا را لعن می‌کنیم!»

ما انتظارمان از شیخ الأزهر که خودش را از مراجع شیعه هم فراتر می‌داند، این نیست که بیاید یک شبکه منحرف را - که مراجع ما انحراف این شبکه، و انحراف صاحبان این شبکه را اثبات و اعلام فرموده‌اند و از این شبکه تبری جسته‌اند - را ملاک قضاوت خود قرار بدهد.

در حالی که در این زمینه، حتی مقام معظم رهبری در مورد «یاسر الحبیب» و اهانت او به «عایشه»، رسماً بیانیه داد و آن را محکوم کرد و توهین به عایشه را «حرام» اعلام کرد. و خود دکتر «طیب» هم نامه نوشت و از رهبری تشکر کرد، ولی اینجا می‌آید و با بی‌انصافی می‌گوید که بله یک زن شیعی آمد به من گفت که ما بعد از هر نماز صحابه را لعن می‌کنیم!!

ما بارها اعلام کردیم که ملاک قضاوت در مورد یک مذهب، نظر بزرگان و مراجع آن مذهب است. نه یک زنی که معلوم نیست درست می‌گوید یا نمی‌گوید، جاهل است یا معاند است. و اینکه شما می‌گوئید آدم فرهنگی است،

اتفاقاً آدم بی فرهنگی هم است که همچین سخنی را گفته است. زیرا یک آدم بافرهنگ، هرگز نمی آید یک چنین حرفی را بزند.

نکته سوم: «تقطیع کلام علمای شیعه!!»

نکته بعدی در سخنان آقای دکتر طیب، این است که ایشان متأسفانه صحبت‌های علمای شیعه را «تقطیع» کرده است. مطالبی را ایشان بیان کرده اند که یا در متون ما نیست و یا اگر هست، در یک کتاب غیر معتبر ذکر شده است. مثلاً می گوید:

«عندهم الإمام المفید یقول من نفی العصمة عنهم فقد جهلهم و من جهلهم فقد كفر حکم قاسی علینا نحن لائؤمن بعصمة الأئمة»

شیخ مفید گفته است که «اگر کسی منکر عصمت در ائمه باشد، در حقیقت ائمه را منکر شده است. و اگر کسی منکر ائمه باشد، به تحقیق کافر شده است.» این حکم شیخ مفید در حقیقت اشاره به ما اهل سنت دارد. زیرا ما عصمت ائمه را قبول نداریم.

جناب دکتر «طیب» در اینجا این نسبت را به شیخ مفید می دهد، ولی هیچ مدرکی را ارائه نمی کند. که شیخ مفید کجا همچین حرفی را گفته است. انتظار ما این است که ایشان به عنوان شیخ الأزهر، برای سخنش مدرک ارائه کند که شیخ مفید در فلان کتاب، فلان جلد و فلان صفحه این مطلب را بیان کرده است.

ما با تلاش فراوان، مطالبی را در «اعتقادات» شیخ صدوق، که مطالبی هم از «شیخ مفید» نقل کرده است، پیدا کردیم. که البته این مطالبی را هم که پیدا کردیم، در متن کتاب نیست، بلکه در «پاورقی» ذکر شده است.

متن کتاب «اعتقادات» شیخ صدوق این است:

«و من نفی عنهم العصمة في شيء من أحوالهم فقد جهلهم»

و هر کسی که عصمت را در بخشی از احوال ائمه نفی بکند، به تحقیق حقیقت ائمه را منکر شده است.

سپس در پاورقی ذکر شده است که:

«فی ج، ر زیادة: و من جهلهم فهو کافر»

در فلان کتاب این عبارت زیاد شده: و هر کس ائمه را انکار کند، او کافر است.

اعتقادات الإمامیه (للسدوق)؛ ص ۹۶

در اینجا باید بگوئیم که متأسفانه آقای دکتر «طیب» آدم دقیقی نیست، که برود و کتاب اعتقادات شیخ صدوق و یا مفید را ببیند. چون ما یقین داریم که ایشان این دو کتاب را ندیده است. چون اگر دیده بود، همچین حرفی را نمی زد! متأسفانه ایشان به یک سری از شیاطین اعتماد می کند و خناس هائی که اطراف او را گرفته اند که هوای وهابیت دارند، حرف می زنند، حرف های بی اساس. و ایشان هم همان حرفها را تکرار می کند!

وقتی آقای شیخ الأزهر می آید بدون ارائه کوچکترین مدرکی، شیعه را متهم به تکفیر دیگر مسلمانها می کند، انتظار این است که حداقل ایشان بیاید کتاب را نشان بدهد. کتاب را نمی آورد، حداقل اسم کتاب و جلد و صفحه اش را ذکر کند.

آقای دکتر طیب، خود را از مراجع ما بالاتر می داند. الآن شما ببینید که مراجع معظم ما در درس خارج و سایر جلسات خودشان، وقتی مطلبی را از اهل سنت نقل می کنند، و نقد می کنند، یا کتاب مورد نظر را نشان می دهند و یا مشخصات کامل کتاب را ذکر می کنند و سپس حرف را مطرح می کنند و نقد می کنند.

ما از آقای دکتر طیب، انتظار داشتیم که در این یک ماه که بر علیه شیعه حرف زدند، یک مدرکی از منابع شیعه ذکر می کردند. ما تمام صحبتهای ایشان را از اول ماه رمضان، تا آخر ماه رمضان پیاده کردیم، من ندیدم که ایشان در این یک ماه، یک روز مطلبی را از شیعه نقل بکند و مدرک ارائه دهد! هیچ مدرکی در این یک ماه بیان نشد.

نکته چهارم: «صیغه تلقین تشیع!!»

نکته عجیب دیگری که در سخنان دکتر «طیب»، شیخ الأزهر وجود دارد و واقعاً جای گلایه دارد، این است که ایشان می گوید:

«شیعیان برای ورود به مذهب شیعه، صیغه شهادتین خاصی دارند! و هر کس بخواهد شیعه بشود، باید اول شهادت به وحدانیت خداوند بدهد، شهادت به رسالت نبی مکرم بدهد و سپس شهادت به امامت امام علی بدهد و همچنین باید شهادت به جهنمی بودن عایشه بدهد و بگوید اشهد أن عایشه فی النار! این صیغه دخول به مذهب شیعه می باشد.»

ما یک عمر در شیعه بودیم و با آراء و نظرات علمای شیعه آگاه هستیم، از چنین صیغه ای بی خبریم! نه خوانده ایم، و نه دیده ایم و نه شنیده ایم! و این صیغه تلقین را اولین بار از زبان شیخ الأزهر داریم می شنویم که اگر کسی بخواهد به مذهب شیعه وارد بشود باید شهادت به جهنمی بودن «عایشه» بدهد:

« اشهد أن عایشه فی النار. هذا جزء من الصیغة التي یترکون بها مذهب السنة و یدخلون بها مذهب الآخر»

شهادت می دهم که عایشه در آتش است. این بخشی از صیغه ای است که با آن، مذهب اهل سنت را ترک کرده، و با گفتن آن، به مذهب دیگری داخل می شوند.

سؤال ما این است که ایشان در مقام شیخ الأزهر، این حرفها را از کجا می گوید؟! جالب است که ایشان ادعا می کند که:

«كما بلغنی من الثقات یدء الشهادة بصیغة تسی الی ام المؤمنین سیده عایشة»

از برخی افراد مورد اعتماد به من خبر رسیده است که شهادت دخول به مذهب شیعه با ناسزاگوئی به عایشه شروع می شود.

ما می گوئیم که اگر واقعاً همه افراد مورد اعتماد شما اینگونه هستند، باید بگوئیم که «و علی اسلامکم السلام...!!»

اینها نمونه هایی بود از سخنان بی پایه و اساس جناب دکتر طیب، که در مورد شیعه بیان کرده بودند. ما حدود ده، دوازده مورد روش ایشان را در استدلال بر ضد شیعه تخطئه کرده ایم یعنی روش و منهج بحث ایشان، یک منهج و روش غلطی است. یعنی قبل از اینکه ما وارد نقد سخنان اصلی ایشان بشویم، منهج ایشان را نقد می کنیم و می گوئیم که این روش نقد یک مذهب نیست. این روش زیر سؤال بردن یک مکتب نیست. قطعاً این کار وهابی هایی است که هوچی گری می کنند. این استدلال نیست، بلکه هوچی گری است.

آنچه که گفتیم، «بخش اول» ما در نقد سخنان دکتر طیب بود. یعنی نقد منهج و روش بحث ایشان، که ایرادات اساسی را بر ایشان وارد کردیم.

«فصل دوم» ما در رابطه با مسئله «وحدت اسلامی از دیدگاه شیخ الأزهر» است که ان شاءالله در جلسات آینده به آن خواهیم پرداخت.

والسلام علیکم ورحمة الله



بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه سی ام ۹۴/۱۰/۱۹

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۱۵) - نمونه هایی از مخالفت های صحابه، با سنت پیامبر!!

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و هو خیر ناصر و معین الحمدلله و الصلاة علی رسول الله و علی آله آل الله لاسیما علی مولانا بقیة الله و اللعن الدائم علی اعدائهم اعداءالله الی یوم لقاءالله. بحث ما در شبهه وهابیت در مورد «تقیه» بود که وهابی ها هجمه کرده اند که روایات متضاد و متناقضی از ائمه شیعه نقل شده است که، وقتی علت این تناقض و تضاد از ایشان سؤال می شد، می گفتند که ما یکی از این جوابها را تقیة بیان کرده ایم!

در جلسات گذشته، ما جوابهای «حلی» را مفصل بحث کردیم و وارد جوابهای «نقضی» شدیم و مواردی را نیز در این رابطه عرض کردیم.

در جواب نقضی از شبهه «تقیه» و وجود تناقض و تضاد در روایات ائمه، گفتیم که صحابه پیامبر، روایاتی را خودشان از پیامبر نقل کرده اند، و خودشان برخلاف آن فتوا صادر کرده و عمل نموده اند. و یا اینکه روایتی برخلاف آن روایت قبلی خودشان نقل کرده اند! سؤال کردیم که شما در این روایات متناقض، چه می کنید و جواب شما چیست؟! پاسخ شما از این تناقضاتی که از صحابه نقل شده است چیست؟!؟

اعتقاد «فوق عصمت»!! برای «صحابه»

شما که «سنت صحابه» را در عرض «سنت پیامبر» می دانید. و «صحابه» را هم که، نه تنها «عادل» می دانید، بلکه «معصوم»، و حتی «فوق عصمت» برای آنها قائل هستید! این تناقضات را چگونه حل خواهید کرد؟!؟

ما اگر عقیده داریم که ائمه (علیهم السلام) معصوم هستند، و باعنایت الهی، گناه نمی کنند؛ در مقابل، شما معتقد هستید که صحابه، گناه می کنند، و گناهشان نوشته نمی شود!! و اینها مورد بازخواست قرار نمی گیرند!! و این فوق عصمت است و مقامی بالاتر از مقام نبی مکرم است! زیرا خداوند در حق نبی مکرم می فرماید:

(قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ)

بگو: من اگر نافرمانی پروردگارم را کنم، از عذاب روز بزرگ قیامت (او) می ترسم.

سوره زمر (۳۹): آیه ۱۳

خود نبی مکرم می گوید که من اگر گناه بکنم، از عذاب روز قیامت می ترسم. ولی شما در رابطه با صحابه، فوق این مسئله را قائل هستید و بر این عقیده هستید که صحابه از گناه، آزاد هستند و می توانند که هر گناهی را مرتکب بشوند:

«وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَكُونَ قَدْ أَطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ: اْعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ عَفَرْتُ لَكُمْ»

و تو چه می دانی خداوند حتماً به احوال اهل بدر آگاه بوده است، پس فرمود که هر آنچه می خواهید انجام بدهید که من شما را بخشیدم!

صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۰۹۵، کتاب الجهاد، باب الجاسوس، ح ۲۸۴۵؛ دار النشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت - ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷، الطبعة: الثالثة، تحقیق: د. مصطفی دیب البغا

این روایت در چندین جای «صحیح بخاری» نقل شده است. عبارت «اعْمَلُوا مَا سِئْتُمْ» یعنی اینکه شما هر چه دلتان خواست می توانید انجام بدهید! هر گناهی که خواستید می توانید مرتکب شوید. زیرا خداوند قبل از اینکه شما بخواهید گناه بکنید، شما را بخشیده است و شما آزاد هستید که هر گناهی را انجام بدهید.

شما این روایت را در کنار آیه ذکر شده بگذارید، بعد نتیجه بگیرید که آیا این روایت می تواند صحیح باشد یا نه؟! یا اینکه این روایت را در کنار این آیه از قرآن قرار بدهید که می فرماید:

(فَلَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ)

بطور قطع از کسانی که پیامبران را به سوی آنها فرستادیم سؤال خواهیم کرد و از پیامبران (نیز) سؤال می کنیم.

سوره اعراف (۷): آیه ۶

خداوند می فرماید که ما انبیاء و فرستادگان خود را مورد بازخواست قرار می دهیم، ولی این آقایان معتقدند که صحابه آزاد هستند و هیچگونه بازخواستی ندارند! اگر انبیاء اینچنین مورد خطاب و بازخواست قرار بگیرند، «صحابه» که جای خود را دارند. و قطعاً مورد بازخواست قرار خواهند گرفت.

شما ببینید که خداوند در مورد نبی مکرم چگونه با تندی خطاب می کند که:

(وَلَوْ لَا أَنْ تَبْنِيكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكِنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً _ إِذَا لَأَذْفَنَّاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَ ضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيراً)

و اگر ما تو را ثابت قدم نمی‌ساختیم (و در پرتو مقام عصمت مصون از انحراف نبود) نزدیک بود کمی به آنها تمایل کنی! ۷۵- و اگر چنین می‌کردی ما دو برابر مجازات (مشرکان) در حیات دنیا، و دو برابر (مجازات آنها) را بعد از مرگ، به تو می‌چشانیدیم، سپس در برابر ما یآوری نمی‌یافتی

سوره اسراء (۱۷): آیه ۷۴ و ۷۵

این قدر مسئله دقیق و حساس است که خداوند به پیغمبرش می‌فرماید اگر کوچکترین تمایلی به طرف مشرکین می‌کردی، دو برابر در دنیا و آخرت، تو را عذاب می‌کردم!

آیا با این وضعیت، می‌توانیم بپذیریم که خداوند به «صحابه» فرموده باشد که «اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ»؟! بعد هم با قاطعیت بگوید: «فَقَدْ عَفَرْتُ لَكُمْ»!؟

شما ببینید که خداوند متعال، چگونه نبی مکرم را تهدید می‌کند و می‌فرماید:

(وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ)

هر گاه او سخنی دروغ بر ما می‌بست، ما او را با قدرت می‌گرفتیم، سپس رگ قلبش را قطع می‌کردیم.

سوره حاقه (۶۹): آیه ۴۴

پیغمبر اکرم، اگر سر سوزنی در وحی تصرف بکند، خداوند رگ گردن او را می‌زند! آنگاه آیا سزاوار است که بگوئیم

همین پیغمبر به اصحاب خود بگوید که هر گناهی خواستید انجام بدهید!!؟ آیا این معقول است!؟

در هر صورت...

ما در جلسات گذشته بخشی از تناقضات جناب «ابوهیره» را نقل کردیم که در مسئله «ظرفی که سگ از آن خورده بود» و نیز در مسئله «مسح بر روی کفش»؛ ایشان روایتی را از پیامبر نقل کرده بود، ولی در مقام عمل و فتوا، خلاف این روایات عمل کرده بود. و عرض کردیم که فقهای اهل سنت هم، در حل این تعارضات سرگردان بودند.

کتابی مفید، در تعداد روایات صحابه!

بنابر آنچه که آقای «ابن حزم اندلسی» در کتاب «اسماء الصحابة الرواة و ما لكل واحد من العدد» نقل کرده است، تقریباً ۳۰٪ روایات اهل سنت، از جناب «ابوهریره» است. این کتاب آقای ابن حزم هم، کتاب مخصوصی است که سیصد صفحه بیشتر نیست. و تمام تعداد روایات صحابه را در آنجا ذکر کرده است. یعنی اسم صحابه را آورده و تعداد روایاتش را نیز ذکر کرده است. اگر این کتاب را تهیه کنید و مطالعه کنید، خیلی مفید است.

کثیر الروایت ترین صحابه کیست!؟

در آن کتاب دارد که ما حدود ۵۳۷۴ روایت از «ابوهریره» داریم. دوستان توجه دارند که کل روایات صحاح سته اهل سنت، ۹ هزار و اندی روایت بیشتر ندارد. یعنی تمام روایات صحاح ششگانه، به ده هزار روایت نمی رسد. با این همه، بیش از ۵ هزار روایت، از ابوهریره است!! این در حالی است از امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) ۵۳۹ روایت داریم که فقط پنجاه روایتش صحیح است!! از حضرت زهرا (سلام الله علیها) فقط ۱۸ روایت ذکر شده است!!! و از حضرت خدیجه (سلام الله علیها) فقط یک روایت داریم!!!

شما اگر به کتاب «جامع الأصول» ابن اثیر جزری مراجعه کنید، که یک کتاب یازده جلدی است، ایشان آمده و تمام روایاتی را که در صحاح سته نقل شده، مکررات آن را حذف کرده، و باقی مانده روایات را در این کتاب جمع کرده است. مثل کتاب «وافی» ما، که آمده مکررات کتب اربعه را حذف کرده و باقی مانده را در این کتاب «وافی» نقل کرده است. مثلاً اگر یک روایت در «کافی» نقل شده، در «تهذیب» و «من لایحضر» هم نقل شده، ایشان آمده در این کتاب «وافی»، یک روایت را نقل کرده، و باقی را آدرس داده است.

«ابن اثیر جزری» نیز آمده مثلاً اگر روایتی هم در «صحیح بخاری» آمده و هم در «صحیح مسلم»، فقط یک روایت را نقل کرده، و باقی را آدرس داده است. در نتیجه کل روایات با حذف مکررات، حدود ۹۵۲۳ روایت شده است. که از این تعداد روایات، بیش از ۵ هزار آن، از «ابوهریره» نقل شده است!

نمونه هایی از مخالفت های صحابه، با سنت پیامبر!!

ما در جلسه «بیست و هشتم ۱۴ / ۱۰ / ۹۴» دو مورد از تناقضات و مخالفت‌های صحابه با سنت پیامبر را ذکر کردیم و عرض کردیم که در «ظرف متنجس به ولوغ سگ»، از طرفی از پیغمبر روایت نقل می‌کند که باید هفت بار ظرف را آب کشید، از طرف دیگر خودش فتوا داده بود که سه بار باید آب کشید!

مسئله بعدی درباره «مسح بر کفش» بود که از پیغمبر روایت نقل کرده بود که مسح جایز است ولی خودش در مقام عمل همچین کاری را نمی‌کرد و کفش را در می‌آورد و مسح بر روی پا می‌کشید!

نمونه سوم: «انفاق زن از مال شوهر، بدون اذن او»:

آقایان اهل سنت، روایتی را از «ابوهریره» نقل می‌کنند در رابطه با زنی که، بدون اذن شوهرش، از اموال او انفاق می‌کند:

«إِذَا أَنْفَقَتِ الْمَرْأَةُ مِنْ كَسْبِ زَوْجِهَا، عَنْ غَيْرِ أَمْرِهِ، فَلَهَا نِصْفُ أَجْرِهِ»

زمانیکه زنی از اموال شوهرش بدون اذن او انفاق بکند، نصف پاداش انفاق برای زن است.

صحیح بخاری، ج ۲، ص ۷۲۸، کتاب البیوع، باب قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: {أَنْفَقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ}، ح ۱۹۶۰

این روایت در حالی مطرح می‌شود که مسلم است که اگر زن از مال شوهر بدون اجازه بردارد و خرج بکند، خلاف شرع است و حرام است. در حقیقت نوعی دزدی است!

همانطوری که مرد نیز اگر از اموال اختصاصی همسرش بدون اجازه او بردارد، خلاف شرع است و نوعی سرقت محسوب می‌شود! ولی این آقایان می‌گویند، این زن به خاطر آن دزدی، نصف پاداش انفاق را نیز می‌گیرد!!

این روایت، مثل حکایت آن دزدی است که در زمان امام صادق (سلام الله علیه)، دزدی می‌کرد و به فقراء انفاق می‌کرد. بعد می‌گفت که من یک دزدی کردم و طبق منطق قرآن، یک گناه مرتکب شده‌ام، بعد انفاق می‌کنم، ده برابر پاداش می‌گیرم؛ یک گناه از ده ثواب کم می‌شود، می‌شود نه ثواب! خبر به امام (علیه السلام) رسید و حضرت فرمود که این کار درست نیست زیرا خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

(إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ)

همانا خداوند فقط از انسانهای پرهیزگار قبول می کند.

سوره مائده (۵): آیه ۲۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۲۳۸، باب ۷، ح ۲۳

آقای «ابوهریره» این روایت انفاق زن بدون اذن شوهر را نقل می کند و برای او نصف ثواب نیز در نظر می گیرد؛ ولی در جای دیگر فتوای خود ابوهریره، برخلاف این روایت است:

«أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ سُئِلَ عَنِ الْمَرْأَةِ: هَلْ تَتَصَدَّقُ مِنْ بَيْتِ زَوْجِهَا؟ قَالَ: لَا إِلَّا مِنْ قُوَّتِهَا، وَالْأَجْرُ بَيْنَهُمَا، وَلَا يَجِلُّ لَهَا أَنْ تَتَصَدَّقَ مِنْ مَالِ زَوْجِهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ»

از ابوهریره پرسیدند که آیا زن می تواند از خانه شوهرش انفاق بکند؟ گفت: نه، مگر از خرجی خودش باشد. در این وقت پاداش بین آن دو تقسیم می شود. و زن نمی تواند از مال شوهرش بدون اذن او چیزی را انفاق بکند.

جامع الأصول جزری، ج ۶، ص ۴۷۵، باب حرف الصاد، الفرع الثاني: في صدقة المرأة من بيت زوجها، ح ۴۶۷۹

آقایان اهل سنت، این تعارض روایت و سنت پیامبر با فتوا و سنت صحابه را چه جوابی می دهند؟ آیا استدلال و اجتهادی که جناب «ابوهریره» در اینجا انجام داده است، از سخن پیغمبر کرده یا از پیش خودش درآورده است؟! از روایت پیغمبر که استنباط نکرده است. زیرا از پیغمبر نقل کرد که زن می تواند از مال شوهر بردارد و تازه نصف اجر هم برای اوست! معلوم می شود که از پیش خودش نقل کرده است!! از این دست تناقضات در روایت و فتوای ابوهریره زیاد است و ما به همین سه مورد بسنده می کنیم و به سراغ دیگر صحابه می رویم.

نمونه چهارم: «ازدواج زن بدون اذن ولی»:

نمونه چهارم از تناقضات سنت پیامبر با سنت صحابه را از «عایشه» نقل می کنیم. طبق نقل «ابن حزم اندلسی» در کتاب «اسماء الصحابة الرواة و ما لكل واحد من العدد»؛ مجموعاً ۲۲۱۰ روایت از عایشه نقل شده است. البته از این ۲۲۱۰ روایت، روایاتی از عایشه نقل شده است که افتضاح است و واقعاً انسان خجالت می کشد که نقل بکند!

در هر صورت، ایشان روایاتی را از پیغمبر نقل کرده، ولی خودش مخالف آن عمل کرده یا فتوا داده است! از جمله این روایات، روایتی است که «ترمزی» با سند صحیح از عایشه نقل کرده است که:

«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: أَيُّمَا امْرَأَةٍ نَكَحَتْ بِغَيْرِ إِذْنِ وَلِيِّهَا فَنِكَاحُهَا بَاطِلٌ، فَنِكَاحُهَا بَاطِلٌ، فَنِكَاحُهَا بَاطِلٌ»

عایشه می گوید پیغمبر فرمود: هر زنی که بدون اذن ولی خود ازدواج بکند، ازدواجش باطل است. ازدواجش باطل است. ازدواجش باطل است.

سنن ترمزی، ج ۲، ص ۳۹۸، ابواب النکاح، بَابُ مَا جَاءَ لِأَنَّ نِكَاحَ إِلَّا بِوَلِيِّ، ح ۱۱۰۲؛ المحقق: بشار عواد معروف، الناشر: دار الغرب الإسلامي - بيروت، سنة النشر: ۱۹۹۸ م

این روایت از یک طرف؛ ولی از طرف دیگر ما می بینیم که خود «عایشه»، دختر برادرش عبدالرحمان را بدون اذن ولی او، به عقد «منذر بن زبیر» درآورد. یعنی زمانی که «عبدالرحمان» در شام بود، دختر او را به دون اذنش به عقد «منذر» درآورد! آقایان فقهای اهل سنت در این مسئله حیران مانده اند که چه بکنند!؟

از طرفی با تأکید فراوان، روایتی را از پیامبر نقل می کند که نمی شود دختری را بدون اذن ولی او به عقد کسی درآورد؛ از این طرف، بدون اذن ولی، «حفصه» دختر برادرش را به عقد پسر زبیر در می آورد! هیچ کس هم نگفته است که «عمه»، ولی برادرزاده است! ولی دختر یا پدرش است، و یا جدش!

نمونه پنجم: «نماز مسافر؛ شکسته یا تمام!!»:

«عایشه» روایتی را نقل می کند در رابطه با «نماز مسافر». که پیغمبر فرمود مسافر باید نماز چهار رکعتی را شکسته بخواند. ولی از طرف دیگر، خود عایشه در سفر، نمازش را تمام می خواند!! در اینجا هم آقایان فقهاء اهل سنت، سرگردان شده اند که چه باید بکنند!

«روت عائشة رضي الله عنها أن الصلاة فرضت ركعتين فأقرت صلاة السفر وزيد في صلاة الحضر و كانت هي تتم

في السفر»

عایشه روایت نقل کرده است که نماز، دو رکعت دو رکعت واجب شده بود. پس همین دو رکعت در نماز مسافر حفظ شد، و به نماز فرد حاضر در وطن، دو رکعت افزوده شد. در حالی که عایشه در سفر نیز نمازش را تمام می خواند.

الإحكام في أصول الأحكام، ابن حزم، ج ۲، ص ۱۵۷؛ دار النشر: دار الحديث - القاهرة - ۱۴۰۴، الطبعة: الأولى

همین مسئله «نماز مسافر» را «مسلم نیشابوری»، به این صورت نقل کرده است:

«عَنْ عَائِشَةَ: «أَنَّ الصَّلَاةَ أَوْلَ مَا فُرِضَتْ رُكْعَتَيْنِ، فَأَقْرَبَتْ صَلَاةَ السَّفَرِ، وَأَتَمَّتْ صَلَاةَ الْحَضَرِ» قَالَ الزُّهْرِيُّ: فَقُلْتُ لِعُرْوَةَ:

مَا بَالُ عَائِشَةَ تَتِمُّ فِي السَّفَرِ؟ قَالَ: إِنَّهَا تَأْوَلَتْ كَمَا تَأْوَلُ عُثْمَانُ»

عایشه گفته است که همانا نماز در اول تشریح، دو رکعتی واجب شد. این فرض، در نماز مسافر حفظ شد و در نماز فرد حاضر در وطن، با دو رکعت دیگر کامل شد. زهری گفت: به عروه بن زبیر گفتم: چرا عایشه در سفر نماز خود را تمام می خواند؟ گفت: عایشه مثل عثمان که اجتهاد کرد، او نیز در نماز مسافر اجتهاد کرد.

صحيح مسلم، ج ۱، ص ۴۷۸، كتاب و بَابُ صَلَاةِ الْمُسَافِرِينَ وَقَضَائِهَا، ح ۶۸۵

جناب عایشه در اینجا، در مقابل روایت پیامبر اجتهاد می کند. همان اجتهادی که «خالد بن ولید» در مورد «مالک بن نویره» کرد و با زنا زنا کرد!!

اجتهاد «عثمان» در نماز مسافر!

«اجتهاد عثمان» در «نماز مسافر»، به این صورت بود که وی در سفر حج تمتع، در «عرفات» و «منی»، نمازش را تمام می خواند:

«عَبْدُ اللَّهِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ صَلَّى مَعَ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - بِمِنَى رُكْعَتَيْنِ، وَ أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرُ، وَ مَعَ

عُثْمَانَ صَدْرًا مِنْ إِمَارَتِهِ ثُمَّ أَتَمَّهَا»

عبدالله می گوید که من در منا با پیامبر دو رکعت نماز خواندم. و همچنین با ابوبکر و عمر نیز دو رکعت نماز خواندم و نیز با عثمان در اوایل خلافتش دو رکعت می خواندم، ولی بعد از آن عثمان در منا نماز را کامل می خواند.

حتی به امیرالمؤمنین گفتند که عثمان مریض شده است، شما بیا نماز بخوان؛ فرمود: من اگر نماز بخوانم، نمازی را می خوانم که پیغمبر می خوانم (یعنی نماز شکسته می خوانم)!

گفتند: نه، اگر نماز را شکسته بخوانی، ما پشت سرت اقتداء نمی کنیم!! باید مثل عثمان نماز بخوانی! دست آخر هم امیرالمؤمنین نماز نخواندند!

فقهایی اهل سنت، آمدند و کار عثمان را توجیه کردند و گفته اند که عثمان در مکه خانه داشته است. لذا نمازش را تمام می خواند!!

این در حالی است که ما روایات صحیحی داریم که، کسانی که از مکه به مدینه مهاجرت کردند، حق برگشت به مکه را ندارند. و اگر در شهر مکه خانه هم داشته باشند، مسافر محسوب می شوند و باید نمازشان را شکسته بخوانند.

این مسئله را ما قبلاً بحث کردیم و دوستان می توانند این بحث را در قسمت «بدعت‌های عثمان»، در سایت [«مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولیعصر\(عج\)»](#) ملاحظه بفرمایند.

نمونه ششم: «محرمیت با شیر گوساله!!»

«ابن حزم»، از قول عایشه نقل کرده است که وی در مورد محرمیت با شیر گوساله روایت نقل کرده است، ولی خودش به آن روایت عمل نمی کرده است:

«إذ روت التحريم بلبن العجل ثم كانت لا تأخذ بذلك»

عایشه روایت کرده است که اگر دو نفر از شیر یک گوساله بخورند، با یکدیگر محرم می شوند. عایشه این را نقل کرده است ولی خودش به آن عمل نمی کرده است.

الإحكام في أصول الأحكام، ابن حزم، ج ۲، ص ۱۹؛ المحقق: الشيخ أحمد محمد شاكر، قدم له: الأستاذ الدكتور إحسان

عباس، الناشر: دار الآفاق الجديدة، بيروت

البته فتوای «بخاری» نیز همین است. وی می گوید که اگر اهل یک آبادی، از شیر یک گاو یا گوسفند و یا شتری بخورند، تمام اهالی آن آبادی، با یکدیگر برادر و خواهر رضاعی می شوند و به یکدیگر محرم می شوند!!

«سرخسی» حنفی، در کتاب «المبسوط» راجع به این مسأله می نویسد:

«ولو أن صبيين شربا من لبن شاة أو بقرة لم تثبت به حرمة الرضاع لأن الرضاع معتبر بالنسب وكما لا يتحقق النسب بين آدمي وبين البهائم فكذلك لا تثبت حرمة الرضاع بشرب لبن البهائم و كان محمد بن إسماعيل البخاري صاحب التاريخ رضي الله عنه يقول تثبت الحرمة و هذه المسألة كانت سبب اخراجه من بخارا فإنه قدم بخارا في زمن أبي حفص الكبير رحمه الله و جعل يفتي فيها أبو حفص رحمه الله و قال لست بأهل له فلم ينته حتى سأل عن هذه المسألة فأفتى بالحرمة فاجتمع الناس و أخرجه»

اگر دو کودک از شیر یک گوسفند و یا یک گاو بنوشند، به واسطه چنین امری نشر حرمت ثابت نمی شود (محرمیت رضاعی ایجاد نخواهد شد)؛ چرا که محرمیت رضاعی به واسطه نسب ایجاد می شود و همچنان که ارتباط نسبی بین آدم و حیوان ایجاد نمی شود؛ محرمیت رضاعی نیز با نوشیدن شیر حیوانات به وجود نمی آید. اما محمد بن اسماعیل بخاری صاحب تاریخ می گوید: (به واسطه چنین امری) محرمیت ایجاد می گردد، و همین مسأله باعث اخراج او از شهر بخارا شد؛ چرا که او در زمان ابوحفص کبیر وارد بخارا شد و شروع به صدور فتوا نمود؛ اما ابوحفص او را از این کار نهی نموده و به او می گفت: تو اهلیت این کار را نداری، اما او از این کار دست برنداشت تا این که در مورد این مسأله از او سؤال شد و او نیز چنین فتوایی را صادر کرد که همین امر سبب شد تا مردم جمع شوند و او را از شهر بیرون نمایند.

المبسوط، ج ۳۰، ص ۲۹۷؛ دار النشر: دار المعرفة - بیروت

انسان وقتی اینگونه فتواها را می بیند، بر خود لازم می داند که هر روز هزاران بار شکر بگوید که خدای عالم ما را با اهلیت پیامبر آشنا کرد. یعنی خدا می داند که وقتی انسان وارد این گود می شود، تازه می فهمد که خداوند چه نعمت بزرگی به ما داده است.

خدا رحمت کند گذشتگان و اجداد ما را، که طرف اهل بیت رفتند و ما را نیز اهل بیتی کردند. شما مراقب باشید که بعد از هر نماز، و لو با یک «صلوات»، روح گذشتگان و جد و جده خودتان را شاد کنید که عامل شیعه شدن ما شدند. این را فراموش نکنید.

والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه سی و یکم ۹۴/۱۰/۲۰

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۱۶) - نمونه های دیگری از مخالفت های صحابه، با سنت پیامبر!

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله الى يوم لقاء الله.

بحث ما در رابطه با مسئله «تقیه»، به اینجا رسید که این آقایان به شیعه ایراد می گرفتند که روایاتی که از ائمه صادر شده است، و در برخی موارد، به ظاهر با یکدیگر تعارض و تضاد دارد، اینها را حمل بر تقیه می کردند!

ما گفتیم که مشابه این قضیه، برای صحابه نیز فراوان پیش آمده است. صحابه ای که شما سنت ایشان را در عرض سنت پیامبر، حجت می دانید! شما چه جوابی از این تعارضات و تضادها بین این روایات دارید؟!

نمونه هایی از مخالفت های صحابه، با سنت پیامبر!!

در جلسه گذشته، در زمینه تعارض سنت صحابه با سنت پیامبر اکرم، مواردی را از «ابوهریره» نقل کردیم که ایشان روایتی را از نبی مکرم نقل کرده است، ولی خودش برخلاف آن روایت فتوا داده است!

همچنین مواردی را از «عایشه» نقل کردیم که وی نیز از پیامبر روایت نقل کرده، ولی خودش برخلاف آن عمل کرده است! در جلسه گذشته، شش مورد از فتاوی «ابوهریره» و «عایشه»، که برخلاف روایتی که خودش نقل کرده بود را عرض کردیم.

نمونه هفتم: مسئله «قرء»:

هفتمین مورد از تعارضات سنت صحابه با سنت نبی مکرم، مسئله «قرء» است. واژه «قرء»، در لغت هم به معنای «طهر» آمده، و هم به معنای «حیض» آمده است.

معنی «قرء» در لغت:

مرحوم «طریحی»، صاحب «مجمع البحرین»، متوفای ۱۰۸۵؛ در ذیل آیه شریفه «ثلاثة قروء» که درباره شرایط عدّه می باشد، می نویسد:

«القرء عند أهل الحجاز الطهر، و عند أهل العراق الحيض قيل: و كل أصاب لأن القرء خروج من شيء إلى شيء فخرجت المرأة من الحيض إلى الطهر و من الطهر إلى الحيض»

قرء در نظر اهل حجاز به معنای پاکی است. و در نزد اهل عراق به معنای حیض است. گفته شده است: هر دو معنا درست است. زیرا قرء خارج شدن از چیزی به چیز دیگر است. و زن از حیض به پاکی و از پاکی به حیض خارج می شود.

مجمع البحرین، ج ۱، ص ۲۴۱

«زبیدی»، متوفای ۱۲۰۵؛ صاحب «تاج العروس»، در ذیل آیه «ثلاثة قروء» می نویسد:

«فَالْقُرُوءُ هُنَا: الْأَطْهَارُ لَا الْحَيْضُ لِأَنَّ النِّسَاءَ يُؤْتَيْنَ فِي أَعْطَاهِرِهِنَّ لَا فِي حَيْضِهِنَّ،

قروء در اینجا به معنای پاکی است. نه حیض. زیرا زنها در ایام پاکی قابل نزدیکی هستند. نه در ایام حیض!

قَالَ الْأَزْهَرِيُّ: وَ أَهْلُ الْعِرَاقِ يَقُولُونَ: الْقَرْءُ: الْحَيْضُ، وَ حُجَّتُهُمْ قَوْلُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (دَعِيَ الصَّلَاةَ أَيَّامَ أَقْرَائِكَ) أَيَّ أَيَّامِ حَيْضِكَ،...

ازهری گفته است که اهل عراق می گویند قرء به معنی حیض است. و دلیلشان هم روایت پیامبر است که فرمود در وقت ناپاکی، نماز را ترک کن.

وَقَالَ ابْنُ الْأَثِيرِ: قَدْ تَكَرَّرَتْ هَذِهِ اللَّفْظَةُ فِي الْحَدِيثِ مُفْرَدَةً وَ مَجْمُوعَةً، فَالْمُفْرَدَةُ بِفَتْحِ الْقَافِ وَ تُجْمَعُ عَلَى أَقْرَاءٍ وَ قُرُوءٍ، وَ هُوَ مِنَ الْأَضْدَادِ، يَقَعُ عَلَى الطُّهْرِ، وَ إِلَيْهِ ذَهَبَ الشَّافِعِيُّ وَأَهْلُ الْحِجَازِ، وَ يَقَعُ عَلَى الْحَيْضِ، وَ إِلَيْهِ ذَهَبَ أَبُو حَنِيفَةَ وَ أَهْلُ الْعِرَاقِ،

ابن اثیر گفته است: این لفظ، چه به صورت مفرد و چه به صورت جمع، در حدیث تکرار شده است. لفظ مفرد به فتح قاف است و جمعش می شود اقراء و قروء. این کلمه از الفاظی است که دو معنای متضاد دارد. طبق نظر شافعی و اهل حجاز، به معنی ایام پاکی است. و طبق نظر ابوحنیفه و اهل عراق، به معنای حیض است.

و الْأَصْلُ فِي الْقَرْءِ الْوَقْتُ الْمَعْلُومُ، وَ لِذَلِكَ وَقَعَ عَلَى الصَّادِيْنَ، لِأَنَّ لِكُلِّ مِنْهُمَا وَقْتًا»

اصل در قرء این است به معنای زمان مشخص است. به همین جهت به دو معنی متضاد هم اطلاق می شود. پاکی و حیض، هر دو زمانی دارند.

تاج العروس، ج ۱، ص ۳۶۸

در همین زمینه «قرء»، جناب «عایشه» روایتی را نقل کرده است از نبی مکرم، که معنی این واژه، «حیض» است:

«أَنَّ أُمَّ حَبِيبَةَ بِنْتَ جَحْشٍ كَانَتْ تُسْتَحَاضُ سَبْعَ سِنِينَ، فَسَأَلَتِ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: «لَيْسَتْ بِالْحَيْضَةِ إِنَّمَا هُوَ عِرْقٌ، فَأَمْرَهَا أَنْ تَتْرَكَ الصَّلَاةَ قَدْرَ أَقْرَائِهَا وَ حَيْضَتِهَا وَ تَغْتَسِلَ وَ تُصَلِّيَ» فَكَانَتْ تَغْتَسِلُ عِنْدَ كُلِّ صَلَاةٍ»

عایشه می گوید که ام حبیبه دختر جحش، هفت سال مدام حائض بود. از پیغمبر در این باره پرسیدم فرمود: این حیض نیست، بلکه رگ خونی است که از او خارج می شود. پس بنابراین به او دستور داد که مدت زمان حیض خود

را حیض قرار بدهد و نماز را ترک نکند و باقی مانده را جزء ایام پاکی حساب کند و غسل کند و نمازش را بخواند.
وقتی ایام حیض تمام می‌شد، ام حبیبه برای هر نماز غسل می‌کرد و سپس نماز می‌خواند. (یعنی باقی ایام را
استحاضه حساب می‌کرد)

سنن النسائی، ج ۱، ج ۱۲۱، کتاب الطهاره، باب ذکر الإقراء، ح ۲۱۰

این روایتی است که عایشه نقل کرده است که واژه «قرء» را به معنای حیض گرفته است. اما در فتاوی خود جناب
عایشه، این واژه را به معنای «پاکی» گرفته است:

«فَقَالَتْ عَائِشَةُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - صَدَقْتُمْ وَ هَلْ تَذْرُونَ مَا الْأَقْرَاءُ الْأَقْرَاءُ الْأَطْهَارُ»

عایشه گفته است که آیا می‌دانید که اقراء به چه معنی است؟ اقراء به معنی پاکی است.

الأم شافعی، ج ۵، باب عدة المدخول بها التي تحيض، ص ۲۲۴

آقای «ابن ابی شیبه» نیز در «المصنف» همین معنی را از عایشه نقل کرده است:

«عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: «إِنَّمَا الْأَقْرَاءُ الْأَطْهَارُ»

عایشه گفته است که قطعاً اقراء به معنی پاکی است.

المصنف، ج ۴، ص ۱۴۳، کتاب الطلاق، باب مَا قَالُوا فِي الْأَقْرَاءِ، مَا هِيَ؟، ح ۱۸۷۳۷

جناب عایشه از طرفی از پیامبر روایت نقل کرده است که «قرء» به معنی حیض است. ولی از طرفی خودش فتوا
می‌دهد که «قرء» به معنی پاکی است. علمای اهل سنت در اینجا سرگردان شده اند ولی جالب است که آقای
«احمد بن حنبل» به جای حل این مسئله و حل این تناقض و تضاد سنت پیامبر با سنت صحابه، گفته است که:

«قال أحمد: كل من روى هذا عن عائشة فقد أخطأ، لأن عائشة تقول: الأقرء الأطهار، لا الحيض»

احمد بن حنبل گفته است که هر کس که روایت قرء به معنی حیض را از عایشه نقل کرده است، اشتباه کرده است. زیرا عایشه گفته است که اقراء به معنی پاکی است نه به معنی حیض.

شرح علل الترمذی، ج ۲، ص ۸۸۹

در اینجا باید بگوئیم که آقای «قفاری»!، آقای «احسان الهی ظهیر»! شما که می گوئید ما از ائمه روایات متناقض داریم و چون نمی توانند تناقض در روایات را حل بکنند، می گویند که ما تقیتاً گفته بودیم؛ شما بفرمائید این را حل بکنید که جناب عایشه روایتی را نقل کرده است و فتوائی بر ضد آن صادر کرده است. آیا روایت او از روی تقیه بوده، یا فتوای او؟! این مسئله را چگونه می خواهید حل بکنید!؟

شما که می گوئید «سنت صحابه» مثل «سنت پیامبر» حجت است و به آن عمل می شود؛ در این تناقضات سنت صحابه با سنت پیامبر، به کدامیک عمل می کنید؟ به روایت صحابه عمل می کنید، و یا به فتوا و عمل صحابه عمل می کنید؟

شما می گوئید که یک فتوا، باید مستند باشد به «کتاب» و یا «سنت»؛ در این مواردی که فتوای عایشه و ابوهریره و... برخلاف روایت نبوی است، این فتوا مستند به چیست؟

نمونه هشتم: «بلند کردن دستها در نماز»:

از جمله کسانی که روایتش با فتوا و عمل خودش، تناقض و تضاد دارد، در کنار ابوهریره و عایشه؛ جناب «عبدالله بن عمر» است. ایشان جزء کثیرالروایت است و اهل سنت برای عبدالله بن عمر، ارزش زیادی قائل هستند. ایشان نقل می کند:

«رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا قَامَ فِي الصَّلَاةِ رَفَعَ يَدَيْهِ حَتَّى يَكُونَا حَذْوَ مَنْكِبَيْهِ، وَكَانَ يَفْعَلُ ذَلِكَ حِينَ يَكْبُرُ لِلرُّكُوعِ، وَيَفْعَلُ ذَلِكَ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ، وَيَقُولُ: سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، وَلَا يَفْعَلُ ذَلِكَ فِي السُّجُودِ»

من پیغمبر را در حال نماز دیدم که دستش را بالا برد تا روبروی کتف، همین کار را زمان رکوع رفتن و زمانی که سرش را از رکوع برداشت نیز تکرار کرد. وقتی از رکوع بلند شد گفت: خداوند صدای ستایشگر خود را شنید. ولی این دست بلند کردن را در موقع سجده انجام نمی داد.

صحیح بخاری، ج ۱، ص ۲۵۸، بَابُ رَفْعِ الْيَدَيْنِ إِذَا كَبَّرَ وَ إِذَا رَكَعَ وَإِذَا رَفَعَ، ح ۷۰۳

این در حالی است که «ابن ابی شیبه» نقل می کند:

«عَنْ مُجَاهِدٍ، قَالَ: «مَا رَأَيْتُ ابْنَ عُمَرَ، يَرْفَعُ يَدَيْهِ إِلَّا فِي أَوَّلِ مَا يَفْتَتِحُ»

مجاهد گفته است که من نماز ابن عمر را دیدم فقط در اول نماز دست های خودش را بلند می کرد.

المصنف، ج ۱، ص ۲۱۴، مَنْ كَانَ يَرْفَعُ يَدَيْهِ فِي أَوَّلِ تَكْبِيرَةٍ ثُمَّ لَا يَعُودُ، ح ۲۴۵۲

چرا شما سنت پیامبر را نقل می کنید ولی مخالف آن را انجام می دهید؟! شما که مقید هستید خصوصاً در نماز، به سنت پیامبر عمل نکنید! حتی در نماز به مستحبات نیز مقید هستند. به قول آقای «ملازاده»، که می گوید مستحب است در نماز، برای اینکه حواس انسان پرت نشود، یک آب دهن به سمت چپش بیاندازد تا حواسش در نماز پرت نشود!! این آقایان تا این اندازه مقید هستند!

نمونه نهم: «نماز نافله در سفر»:

یکی دیگر از تناقضات جناب «عبدالله بن عمر»، روایتی است که «ترمذی» نقل می کند. که عبدالله بن عمر گفته است:

«صَلَّيْتُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الظُّهْرَ فِي السَّفَرِ رَكَعَتَيْنِ وَ بَعْدَهَا رَكَعَتَيْنِ»

با پیامبر در سفر بودیم که نماز ظهر را دو رکعت خواندیم و بعد از آن، دو رکعت هم نافله ظهر را خواندیم.

سنن ترمذی، ج ۱، ص ۶۸۹، ابواب السفر، بَابُ مَا جَاءَ فِي التَّطَوُّعِ فِي السَّفَرِ، ح ۵۵۱

در روایت بعدی نیز از «عبدالله عمر» نقل می کند که گفته است:

«صَلَّيْتُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْحَضَرِ وَ السَّفَرِ، فَصَلَّيْتُ مَعَهُ فِي الْحَضَرِ الظُّهْرَ أَرْبَعًا وَبَعْدَهَا رَكْعَتَيْنِ، وَصَلَّيْتُ مَعَهُ فِي السَّفَرِ الظُّهْرَ رَكْعَتَيْنِ وَبَعْدَهَا رَكْعَتَيْنِ، وَالْعَصْرَ رَكْعَتَيْنِ وَلَمْ يُصَلِّ بَعْدَهَا شَيْئًا، وَالْمَغْرِبَ فِي الْحَضَرِ وَ السَّفَرِ سَوَاءً، ثَلَاثَ رَكَعَاتٍ، لَا يُنْقِصُ فِي حَضَرٍ وَلَا سَفَرٍ، وَهِيَ وَتَرُ النَّهَارِ، وَبَعْدَهَا رَكْعَتَيْنِ.»

من با پیامبر در سفر و وطن نماز خوانده ام. در وطن، نماز ظهر را چهار رکعت خواندیم و بعد از آن دو رکعت نماز نافله خواندیم. در سفر نماز ظهر را دو رکعت خواندیم و نافله اش را هم دو رکعت خواندیم. و همچنین عصر را در سفر دو رکعت خواندیم ولی بعدش دیگر نمازی نخواندیم. نماز مغرب را در وطن و سفر به یک صورت خواندیم یعنی سه رکعت خواندیم. و در سفر و وطن، چیزی کم نکردیم. نماز مغرب در حقیقت وتر روزانه است. بعد از نماز مغرب دو رکعت نافله خواندیم.

سنن ترمذی، ج ۱، ص ۶۸۹، ابواب السفر، بَابُ مَا جَاءَ فِي التَّطَوُّعِ فِي السَّفَرِ، ح ۵۵۲

عبارت «وَهِيَ وَتَرُ النَّهَارِ» در حقیقت اشاره به نماز مغرب دارد. یعنی همانگونه که در نماز شب، نماز شفع نماز وتر داریم؛ در نمازهای روزانه نیز نماز «وتر» داریم. و آن نماز مغرب است. یعنی در حقیقت تسبیح طرفی النهار است. این دو روایت صحیح را ملاحظه کردید که «عبدالله بن عمر» نقل می کند که پیامبر در سفر، نماز نافله ظهر را خوانده است. ولی جالب است که «بخاری» نقل می کند که:

«سَافَرَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، فَقَالَ: صَحِبْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَمْ أَرَهُ يُسَبِّحُ فِي السَّفَرِ»

عبدالله بن عمر گفته است که من با پیغمبر در سفر بودم، ولی ندیدم که در سفر نماز نافله بخواند.

صحیح بخاری، ج ۲، ص ۴۵، ابواب تقصیر الصلاة، بَابُ مَنْ لَمْ يَتَطَوَّعْ فِي السَّفَرِ دُبْرَ الصَّلَاةِ وَقَبْلَهُ، ح ۱۱۰۱

«ابن حجر عسقلانی» درباره واژه «یسبح» می نویسد:

«فلم أراه يسبح في السفر أي يتنفل الرواتب التي قبل الفريضة و بعدها»

منظور از «یسبح»، نمازهای نافله ای است قبل از نماز واجب و بعد از نماز واجب خوانده می شود.

فتح الباری، ج ۲، ص ۵۷۷؛ دار النشر: دار المعرفة - بیروت، تحقیق: محب الدین الخطیب

آقای «عبدالله بن عمر»، از یک طرف نقل می کند که پیامبر در سفر نافله خوانده است، از این طرف نقل می کند که نه، نافله ای در سفر نخوانده است!!

«مسلم نیشابوری» نیز در این زمینه نقل کرده است که:

«عِيسَى بْنُ حَفْصٍ... عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: صَحِبْتُ ابْنَ عُمَرَ فِي طَرِيقِ مَكَّةَ، قَالَ: فَصَلَّى لَنَا الظُّهْرَ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ أَقْبَلَ وَ أَقْبَلْنَا مَعَهُ، حَتَّى جَاءَ رَحْلَهُ، وَ جَلَسَ وَ جَلَسْنَا مَعَهُ، فَحَانَتْ مِنْهُ التَّفَاتَةُ نَحْوَ حَيْثُ صَلَّى، فَرَأَى نَاسًا قِيَامًا، فَقَالَ: «مَا يَصْنَعُ هَؤُلَاءِ؟» قُلْتُ: يُسَبِّحُونَ، قَالَ: «لَوْ كُنْتُ مُسَبِّحًا لَأَتَمَمْتُ صَلَاتِي، يَا ابْنَ أَخِي إِنِّي صَحِبْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي السَّفَرِ، فَلَمْ يَزِدْ عَلَيَّ رَكْعَتَيْنِ حَتَّى قَبَضَهُ اللَّهُ»

عیسی بن حفص می گوید که با عبدالله بن عمر در راه مکه همسفر بودم. در راه، برای ما نماز ظهر را دو رکعتی خواند و سپس بلند شد و ما هم بلند شدیم تا اینکه به چادرش آمد و نشست و ما هم نشستیم. عده ای از مردم را دید که مشغول خواندن نماز هستند. پرسید اینها چه می کنند؟ گفتم: نافله می خوانند! گفت: اگر می خواستم نافله بخوانم، نماز ظهر را تمام می خواندم! ای برادر! من همراه پیامبر در سفر بودم، تا آخر عمر خود، بعد از دو رکعت نماز ظهر، نمازی نخواند.

صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۷۹، بَابُ صَلَاةِ الْمُسَافِرِينَ وَقَضَائِهَا، ح ۸

«ترمذی» هم در این باره نقل می کند که:

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: سَافَرْتُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ أَبِي بَكْرٍ، وَ عُمَرَ، وَ عُثْمَانَ فَكَانُوا يُصَلُّونَ الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ رَكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ، لَا يُصَلُّونَ قَبْلَهَا وَ لَا بَعْدَهَا، وَ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: لَوْ كُنْتُ مُصَلِّيًّا قَبْلَهَا أَوْ بَعْدَهَا لَأَتَمَمْتُهَا.»

عبدالله بن عمر گفته است که من با پیامبر و ابوبکر و عمر و عثمان، مسافرت کرده ام. همه اینها نماز ظهر و نماز عصر را در سفر دو رکعت خواندند و بعد از نماز و قبل از آن، هیچ نمازی نخواندند. عبدالله عمر گفت: اگر قرار بود که قبل و بعد نماز واجب در سفر، نافله بخوانم، حتماً نمازم را کامل می خواندم.

سنن الترمذی، ج ۱، ص ۶۸۰، ابواب السفر، بَابُ التَّقْصِيرِ فِي السَّفَرِ، ح ۵۴۴

شما ببینید که این آقا از طرفی روایت از نبی مکرم نقل می کند که ما با پیامبر بعد از نماز ظهر، دو رکعت هم نافله خواندیم. ولی از این طرف می گوید که من هرگز ندیدم که پیامبر در سفر، نافله خوانده باشد!!

شما با این روایات متناقض چه می کنید؟! در این مورد، هم روایت «عبدالله بن عمر» است، و هم سیره اوست! یکجا می گوید که: «وَصَلَّيْتُ مَعَهُ فِي السَّفَرِ الظُّهْرَ رَكْعَتَيْنِ وَبَعْدَهَا رَكْعَتَيْنِ» و در جای دیگری می گوید: «فَلَمْ أَرَهُ يُسَبِّحُ فِي السَّفَرِ»!! چه باید بکنیم!!

البته بعضی ها می خواهند که روایت «سنن ترمذی» را که از عبدالله بن عمر نقل کرده بود که پیغمبر بعد از نماز ظهر، دو رکعت نافله می خواند را زیر سؤال ببرند! ولی توجه ندارند که زیر سؤال بردن این احادیث، در حقیقت پاک کردن صورت مسئله است! زیرا «ترمذی» که متوفای ۲۷۹ هجری است، و زمانش به زمان صدور روایات و تدوین روایات نزدیک بوده است، به صراحت شهادت می دهد که این روایات معتبر هستند.

«ترمذی» اولین کسی است که به صراحت، روایات را بررسی می کند و نسبت به صحت و سقم روایت، نظر می دهد. در اینجا نیز وقتی این دو روایت را نقل کرده است، به صراحت اعلام می کند که این دو روایت صحیح است.

نمونه دهم: «مسح بر روی کفش»:

یکی دیگر از تناقضات روائی و فتوائی جناب «عبدالله بن عمر»، مسئله «مسح بر خفین» است. ایشان نیز مثل «ابوهریره» روایت نقل می کند که پیغمبر فرموده است که مسح بر خفین صحیح است. ولی خودش با مسح بر خفین مخالفت می کند.

«ابن اثیر جزری» در این زمینه می نویسد:

«وفي رواية «الموطأ» «أن عبد الله بن عُمَرَ قَدِمَ الكوفةَ على سعد بن أبي وقاص- وهو أميرها - فرآه عبد الله بن عمر يمسح على الخفين، فأنكر ذلك عليه، فقال له سعد: سَلْ أباك - إذا قدمت عليه - فَقَدِمَ عبد الله، فنسي أن يسألَ عُمَرَ عن ذلك حتى قَدِمَ سعد، فقال: أسألتَ أباك؟ فقال: لا، فسأله عبد الله، فقال عمر: إذا أدخلتَ رِجْلَيْكَ [في الخفين] وهما طاهرتان، [ص: ٢٣٦] فامسح عليهما، قال عبد الله: وإن جاء أحدنا من الغائط؟ قال عمر: نعم، وإن جاء أحدكم من الغائط»

عبدالله بن عمر وارد کوفه شد و رفت به پیش سعد بن ابی وقاص. دید که او بر روی کفش خود مسح می کشد. به او اعتراض کرد که این کار صحیح نیست. سعد به او گفت: وقتی پیش پدرت رفتی، این مسئله را از او پرس. عبدالله بن عمر فراموش کرد که پرسد. خود سعد از عمر پرسید و عمر گفت: اگر پاهایت را درون کفش کردی و کفش هایت هم پاک بودند، می توانی بر روی آنها مسح بکشی!

جامع الأصول، ج ٧، ص ٢٣٥، الفصل الثالث: في المسح على الخُفَّين، ح ٥٢٧٠

جالب است خود «احمد بن حنبل»، به این انکار «عبدالله بن عمر» اعتراض می کند:

«أنكرها أحمد، و قال: ابن عمر أنكر على سعد المسح على الخفين فكيف يكون عنده عن النبي - صلى الله عليه وسلم - فيه رواية.»

احمد بن حنبل بر این انکار عبدالله بن عمر اعتراض کرده و گفته است که عبدالله بن عمر در حالی بر سعد اعتراض می کند که چرا بر روی کفشت مسح می کنی که خودش از پیغمبر روایت نقل کرده است که مسح بر کفش صحیح است.

شرح علل الترمذی، ج ٢، ص ٨٨٩؛ دارالنشر: مكتبة المنار - الزرقاء - الأردن - ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م، الطبعة: الأولى،

تحقیق: الدكتور همام عبد الرحيم سعيد

اینها متأسفانه شریعت را بازیچه قرار دادند. در ابتدا وقتی بر سر حکومت آمدند، اولین کاری که کردند، نقل حدیث را ممنوع کردند. در حقیقت نقل حدیث، شد مثل حمل مواد مخدر! اگر کسی نقل روایت می کرد شلاق می خورد، زندان می رفت و امثال این شکنجه ها...

اینها تلاش می کردند تا این احادیث به گوش مردم نرسد! پیغمبر اکرم هم در حدیث ثقلین فرموده بود که مادام که به کتاب و اهل بیت متمسک بشوید، هرگز گمراه نمی شوید. اینها راه روایاتی که از پیامبر رسیده بود را بستند. و زمینه گمراهی مردم را فراهم کردند.

در موقعیتی هم که نقل روایت آزاد شد، این آقایان آمدند بر طبق هوای نفس، و بر طبق آنچه که حکومتها می خواستند، روایاتی را از زبان پیامبر نقل می کردند. یعنی باد به هر طرف می وزد، روی آقایان به همان طرف می رود. و غیر از این چیز دیگری نیست! در حقیقت همانگونه که عرض کردم، اینها با شریعت بازی می کنند. و شریعت را بازیچه خودشان قرار داده اند.

اگر شما تاریخ حدیث بعد از رحلت نبی مکرم را مطالعه بفرمائید، تا سال ۱۲۰، ۱۲۵ هجری اولین کتاب اینها نوشته می شود! یعنی بیش از یک قرن از رحلت پیامبر، یک کتاب حدیثی نوشته نمی شود! اگر دارند نشان بدهند. خود ابن حجر و سیوطی و... اختلاف دارند که اولین کسی که در زمینه حدیث کتاب نوشت، «زهري» متوفای ۱۲۴ هجری است؛ یا کسان دیگر هستند؟! یعنی اینها اتفاق دارند که تا سال ۱۱۵ هجری، احدی در رابطه با حدیث نبوی، تألیفی نداشته است.

در هر صورت...

در این روایت مسح بر روی کفش، «سعد بن ابی وقاص» بر روی کفش خود مسح می کشد، و مورد اعتراض «عبدالله بن عمر» قرار می گیرد که مسح بر روی کفش صحیح نیست. او این داستان را به پدرش «عمر بن خطاب» منتقل می کند:

«وَأَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ سَأَلَ عُمَرَ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ نَعَمْ إِذَا حَدَّثَكَ شَيْئًا سَعَدٌ عَنِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فَلَا تَسْأَلُ عَنْهُ غَيْرَهُ»

عبدالله بن عمر، در مورد مسح بر روی کفش از پدرش عمر سؤال کرد. عمر گفت: بله جایز است. وقتی سعد مسئله ای را برای تو نقل می کند، دیگر از غیر سعد نپرس!

صحیح بخاری، ج ۱، ص ۸۴، کتاب الوضوء، باب الْمَسْحِ عَلَى الْحُفَّيْنِ، ح ۱۹۹

یک سؤال مهم از برادران اهل سنت!!

در اینجا ما یک سؤالی از آقایان اهل سنت داریم. آقای «عمر بن خطاب» می گوید وقتی «سعد بن ابی وقاص»، مسئله ای را بیان می کند، نباید از غیر او پرسید و باید همان را قبول کرد. پس چرا وقتی سعد بن ابی وقاص دستور معاویه بر سب امیرالمؤمنین را رد کرد و گفت من سه روایت از پیامبر در مورد علی شنیده ام که مانع می شود تا او را سب کنم؛ معاویه گوش به حرف او نداد؟! چرا دیگران روایت سعد را نپذیرفتند؟

«أَمَرَ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ سَعْدًا فَقَالَ: مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسُبَّ أَبَا التُّرَابِ؟ فَقَالَ: أَمَا مَا ذَكَرْتُ ثَلَاثًا قَالَهُنَّ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَنْ أُسَبَّهُ...»

معاویه، به سعد بن ابی وقاص دستور داد تا علی را ناسزا بگوید. ولی او امتناع کرد. معاویه گفت: چرا علی را دشنام نمی دهی؟ سعد گفت: به خاطر سه روایتی که پیامبر در مورد علی گفته است من هرگز علی را دشنام نمی دهم!

صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۱، کتاب فَصَائِلِ الصَّحَابَةِ، بَابُ مِنْ فَصَائِلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، ح ۲۴۰۴

در هر صورت...

دیدید که اینها از پیغمبر روایتی را در «مسح بر خفین» نقل می کنند، ولی خودشان برخلاف آن فتوا می دهند و عمل می کنند. این تناقضات و تضاد بین سنت نبوی و سنت صحابه را چگونه می خواهند حل بکنند؟! اینها که سنت صحابه را هم عرض سنت پیامبر حجت می دانند، چگونه این مسئله را حل می کنند؟



بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه سی و دوم ۹۴/۱۰/۲۱

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۱۷) - برخی دیگر از مخالفت‌های صحابه، با سنت پیامبر!

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و هو خیر ناصر و معین الحمد لله و الصلاة علی رسول الله و علی آله آل الله لاسیما علی مولانا بقیة الله و اللعن الدائم علی اعدائهم اعداء الله الی یوم لقاء الله. بحث ما در مسئله «تقیه»، پیرامون روایات صحابه بود که از طرفی از نبی مکرم روایتی را نقل کرده بودند، ولی خودشان با آن روایت مخالفت کرده بودند.

در جلسات گذشته، «ده نمونه» در زمینه مخالفت‌های صحابه با روایات و سنت پیامبر، بیان کردیم و به مخالفت‌های «عبدالله بن عمر» رسیدیم و سه موارد از مخالفت‌های ایشان با روایتی که خودش نقل کرده بود، بیان کردیم. در ضمن عرض کردیم که از جناب عبدالله بن عمر، مجموعاً ۲۶۳۰ روایت در کتب روایی اهل سنت نقل شده است!

نمونه یازدهم: «سلام نماز»:

یکی دیگر از مخالفت‌های جناب «عبدالله بن عمر»، با سنت و روایت پیامبر، مسئله «سلام نماز» است. البته این نکته جای تأمل دارد که این آقایان سعی می‌کردند که هر روایتی که از امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) صادر می‌شد، یک روایتی خلاف آن را درست بکنند و در میان مردم منتشر بکنند!! یعنی مبنای کار این بود. قضیه ای را هم در این زمینه مرحوم «شیخ انصاری» دارد - البته من خودم این قضیه را جایی ندیدم - که خود ابوحنیفه، تلاش می‌کرد که هر حکمی که از امام صادق بود، بر خلاف آن عمل بکند. اتفاقاً روزی از او سؤال کردند

که در سجده، چشم خودمان را باز بگذاریم یا ببندیم؟ گفت: من نمی دانم که امام صادق نظرش چیست، ولی شما یک چشم خود را ببندید و چشم دیگر را باز بگذارید! در هر صورت با فتوای امام صادق مخالفت کرده اید. زیرا اگر نظر امام صادق این باشد که در سجده باید چشمها باز باشد، شما یک چشم خود را بسته اید؛ و اگر نظرش این باشد که چشمها باید بسته باشد، شما یک چشم خود را باز گذاشته اید!!

لذا اگر در اصول و در بحث «تعادل و تراجیح»، فرمودند: «خذ بما خالف العامه»؛ یعنی اگر دو روایت متعارض از ائمه به ما رسید، فرمودند ببینید که کدام مخالف اهل سنت است و کدام موافق آنها! آن حکمی که مخالف اهل سنت بود را بگیرید و عمل نکنید؛ از این باب است و دلیلش هم، همین مخالفت‌های بزرگان اهل سنت با روایات اهل بیت است.

به عنوان نمونه، شما می بینید که در فریضه نماز، از اول تا آخر نماز؛ خصوصاً در تشهد و سلام نماز - که الآن مورد بحث ما هست - مخالف سیره و روایات اهل بیت عمل می کنند. زیرا ما در تشهد، ابتدا شهادت به وحدانیت خداوند می دهیم، سپس شهادت به نبوت پیامبر، و در ادامه سلام می دهیم و نماز را تمام می کنیم.

ولی این آقایان برخلاف سنت پیامبر و سنت اهل بیت، در ابتدای تشهد، به پیامبر سلام می دهند و می گویند: (السلام علیک ایها النبی)! معمولاً در عرف ما و حتی در عرف اعراب، رسم بر این است که در انتهای دیدار خود، می گویند: السلام علیکم و رحمة الله؛ ولی این آقایان برای مخالفت با سیره پیامبر و سیره اهل بیت، در ابتدای تشهد این جمله را می گویند.

جالب است که اینها وقتی که نمازشان تمام می شود، به سمت راست و چپ نگاه می کنند و می گویند: السلام علیکم و رحمة الله! با اینکه در ابتدای تشهد، به نبی مکرم سلام داده بودند.

در هر صورت...

یکی از مخالفت‌های «عبدالله بن عمر»، با سنت نبی مکرم، قضیه سلام نماز است:

«وَأَسِعَ بِنِ حَبَّانَ قَالَ قُلْتُ لِابْنِ عُمَرَ: حَدِّثْنِي عَنْ صَلَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَيْفَ كَانَتْ؟ فَذَكَرَ التَّكْبِيرَ كُلَّمَا رَفَعَ رَأْسَهُ وَكَلَّمَا خَفَضَهُ وَذَكَرَ السَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةَ اللَّهِ عَنْ يَمِينِهِ، السَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةَ اللَّهِ عَنْ يَسَارِهِ.»

واسع بن حبان می گوید: به عبدالله بن عمر گفتم از کیفیت نماز پیغمبر بگو! وی هر بار که سر را به زیر می انداخت و هر بار که بلند می کرد تکبیر می گفت. در پایان یک سلام به طرف راست داد، و یک سلام به طرف چپ داد.

در ادامه هم دارد که:

«قَالَ ابْنُ عَبْدِ الْبَرِّ: وَ هَذَا إِسْنَادٌ مَدِينِيٌّ صَحِيحٌ»

ابن عبدالبر در (الإستذکار) گفته است که این روایت که راویانش مدینه ای هستند، صحیح است.

تفسیر القرطبی، ج ۱، ص ۳۶۳؛ تحقیق: أحمد البردوني وإبراهيم أطفيش، الناشر: دار الكتب المصرية - القاهرة، الطبعة: الثانية،

۱۳۸۴هـ - ۱۹۶۴ م

این مسئله را که بعد از اتمام نماز، به راست و چپ نگاه بکنی و به پیغمبر سلام بدهی را، احمد و نسائی و ابویعالی و... نیز نقل کرده اند.

شهادت «ابن ابی شیبیه» به «یک مرتبه سلام دادن در نماز»

این در حالی است که «ابن ابی شیبیه» در «المصنف» بابی را در مورد یک مرتبه سلام دادن باز کرده با عنوان «مَنْ كَانَ يُسَلِّمُ تَسْلِيمَةً وَاحِدَةً» و روایات متعددی را در این زمینه نقل کرده است:

«عَنِ الرَّبِيعِ، عَنِ الْحَسَنِ، «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ أَبَا بَكْرٍ، وَ عُمَرَ كَانُوا يُسَلِّمُونَ تَسْلِيمَةً وَاحِدَةً»

ربیع از حسن نقل کرده است که همانا پیامبر و ابابکر و عمر، در نمازشان یک بار سلام می دادند.

همچنین نقل کرده است که:

«عَنْ أَنَسِ بْنِ سِيرِينَ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، «أَنََّّهُ كَانَ يُسَلِّمُ تَسْلِيمَةً»

انس بن سیرین از ابن عمر نقل کرده است که وی در نماز فقط یک مرتبه سلام می داده است.

المصنف، ج ۱، ص ۲۶۷، كِتَابُ الصَّلَاةِ، بَابُ مَنْ كَانَ يُسَلِّمُ تَسْلِيمَةً وَاحِدَةً، ح ۳۰۶۴

از این دست موارد، زیاد است که این آقایان روایتی را از نبی مکرم نقل کرده اند، ولی در مقام عمل و فتوا، چیز دیگری را می گویند و عمل می کنند. قبلاً عرض کردیم که در این هفت، هشت سال اخیر، یک کتابی در مکه و انتشارات دانشگاه «ام القری» چاپ شده است در همین زمینه اختلافات صحابه با روایاتی که خودشان نقل کرده اند، می باشد. کتابی بسیار خواندی و مفید است. مسائل مختلف فقهی را نقل می کند و نظر احناف و شوافع و مالکی ها و حنابله را ذکر می کند. در حقیقت این کتاب، آشفته بازار بودن فقه اهل سنت را به تصویر کشیده است! و نیز به خوبی مشخص کرده است که صحابه، به هیچ وجه صلاحیت برای مرجعیت علمی بعد از نبی مکرم را ندارند!

در حقیقت، در این زمینه، دو مسئله مهم و اساسی داریم که هر کس که منصف باشد، تأثیر اساسی می پذیرد. یکی همان مخالفت‌های صحابه است، با روایاتی که خودشان از نبی مکرم نقل کردند؛ و دیگری روایاتی که نشان می دهد صحابه یکدیگر را تذکیب کرده اند و یکدیگر را متهم به دروغ گوئی کرده اند.

این دو مسئله، هر انسان منصف و بی طرفی را قانع می کند که راه اهل بیت پیامبر، راه صحیح، و راه حقیقی به اسلام است. و مرجعیت علمی، حقیقتاً مختص ائمه اهل بیت می باشد.

ما باید این نعمت ولایت و پیروی از اهل بیت را قدر بدانیم و شاکر خداوند باشیم. نقل می کنند که مرحوم آیه الله کوهستانی، هر روز به نیت آن جد بزرگشان، که باعث شیعه شدن اینها شده است، یک دعائی می خواندند.

البته ما هر چقدر هم که بخواهیم - بنده خودم را عرض می کنم - نمی توانیم قدر این نعمت ولایت را بدانیم. فردای قیامت مشخص می شود که خداوند متعال چه نعمت بزرگی به ما داده است. و دیگران از این نعمت بزرگ محروم هستند.

ادامه ذکر مخالفت‌های صحابه با سنت پیامبر!

در هر صورت؛ بعد از نقل مخالفت‌های «ابوهریره»، «عایشه» و «عبدالله بن عمر» با روایات پیامبر که خودشان ناقل آن بودند؛ سراغ «عبدالله بن عباس» می‌رویم.

«عبدالله بن عباس»، جزء صحابه‌ای است که زیر دو هزار روایت دارد. یعنی حدود ۱۶۶۰ روایت، از او نقل شده است. وی نیز از جمله صحابه‌ای است که روایاتی را از نبی مکرم نقل کرده است، ولی خودش با فتوا و یا عمل، با آن روایات، مخالفت کرده است.

نمونه دوازدهم: «سه طلاقه کردن زن در یک مجلس»:

البته این موضوع «سه طلاقه کردن زن در مجلس واحد»، سر دراز دارد!! دوستان اگر خواستند در مورد این موضوع کار بکنند، به کتاب «الغدیر» علامه امینی مراجعه کنند. ایشان این مسئله را به طور مفصل در ضمن ذکر بدعت‌های خلیفه دوم بیان کرده است. این مسئله از زبان عبدالله بن عباس، به این صورت نقل شده است:

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: كَانَ الطَّلَاقُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَأَبِي بَكْرٍ، وَسَتَيْنِ مِنْ خِلاَفَةِ عُمَرَ، طَلَاقُ الثَّلَاثِ وَاحِدَةً، فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: إِنَّ النَّاسَ قَدِ اسْتَعْجَلُوا فِي أَمْرِ قَدْ كَانَتْ لَهُمْ فِيهِ أَنَاةٌ، فَلَوْ أَمْضَيْنَاهُ عَلَيْهِمْ، فَأَمْضَاهُ عَلَيْهِمْ»

ابن عباس گفته است که سه طلاق کردن زن در مجلس واحد، در زمان پیامبر و ابوبکر و دو سال اول حکومت عمر، یک طلاق حساب می‌شد. ولی عمر گفت: همانا مردم چون در امر طلاق، که باید درنگ و توقف کنند، عجله می‌کنند، اگر امضا بکنم که این سه طلاق، سه طلاق حساب بشود، خداوند هم این را امضاء خواهد کرد. (یا اینکه مردم نیز خواهند پذیرفت).

صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۰۹۹، کتاب الطلاق، باب طلاق الثلاث، ح ۱۴۷۲

این مسئله سه طلاقه شدن زن در مجلس واحد، معرکه آراء شده است بین فقهای اهل سنت. و دچار یک سرگردانی و حیرت عجیبی شده‌اند. «ابن حجر» در «فتح الباری»؛ «نووی» در «شرح صحیح مسلم»؛ و «ابن تیمیه» در مجموع «الفتاوی»؛ یک بساطی باز کرده‌اند!!

و حتی «لجنة دائم افتای عربستان»، و «دار الإفتاء مصر» را دیدم که یک بحث مفصلی را در این زمینه مطرح کرده اند.

«دار الإفتاء مصر»، جواب «صنعانی یمنی» در «سبل السلام» از این مسئله را بهترین جواب می داند و به نقل از «سبل السلام» می نویسد:

«الْحَدِيثُ ثَابِتٌ مِنْ طُرُقٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، وَقَدْ أُشْتُشِكِلَ أَنَّهُ كَيْفَ يَصُحُّ مِنْ عُمَرَ مُخَالَفَةً مَا كَانَ فِي عَصْرِهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - ثُمَّ فِي عَصْرِ أَبِي بَكْرٍ ثُمَّ فِي أَوَّلِ أَيَّامِهِ وَظَاهِرُ كَلَامِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ كَانَ الْإِجْمَاعُ عَلَى ذَلِكَ وَأُجِيبَ عَنْهُ بِسِتَّةِ أَجْوِبَةٍ... (الثَّالِثُ) : أَنَّ هَذَا الْحَدِيثَ وَرَدَ فِي صُورَةٍ خَاصَّةٍ هِيَ قَوْلُ الْمُطَّلِقِ أَنْتَ طَالِقٌ أَنْتَ طَالِقٌ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ كَانَ فِي عَصْرِ النَّبَوَّةِ وَ مَا بَعْدَهُ وَ كَانَ حَالُ النَّاسِ مَحْمُولًا عَلَى السَّلَامَةِ وَ الصَّدَقِ فَيُقْبَلُ قَوْلُ مَنْ ادَّعَى أَنَّ اللَّفْظَ الثَّانِي تَأْكِيدٌ لِلأَوَّلِ لَا تَأْسِيسُ طَلَاقٍ آخَرَ وَ يُصَدَّقُ فِي دَعْوَاهُ فَلَمَّا رَأَى عُمَرُ تَغْيِيرَ أَحْوَالِ النَّاسِ وَ غَلَبَةَ الدَّعَاوَى الْبَاطِلَةَ رَأَى مِنَ الْمُضْلِحَةِ أَنْ يُجْرِيَ الْمُتَكَلِّمَ عَلَى ظَاهِرِ قَوْلِهِ، وَ لَا يُصَدَّقُ فِي دَعْوَى صَمِيرِهِ، وَ هَذَا الْجَوَابُ اِزْتِصَاهُ الْقُرْطُبِيُّ قَالَ النَّوَوِيُّ هُوَ أَصَحُّ الْأَجْوِبَةِ.»

این حدیث از طریق ابن عباس ثابت شده است. و حقیقتاً مورد اشکال واقع شده است که چگونه امکان دارد که عمر با سنت ثبت شده عصر پیامبر و عصر ابوبکر و نیز اوائل خلافت خودش مخالفت کند؟! ظاهر حدیث ابن عباس نیز این است که این مسئله بین صحابه اجماعی بوده است. از این مسئله شش جواب داده شده است... جواب سوم: این حدیث ابن عباس در یک شرایط خاصی وارد شده است. و کلام مطلق بود که می گفتند انت طالق! این به خاطر این بود که در زمان پیامبر و بعد از ایشان، مردم در حالت سلامت و صداقت به سر می بردند. و اگر کسی می گفت که تکرار دوباره و سه بار این لفظ را برای تأکید گفته است، نه ایجاد طلاق جدید، از او می پذیرفتند. ولی وقتی عمر دید که حال و رفتار مردم تغییر کرده است، و ادعاهای دروغ مطرح می کنند، صلاح دید که آنچه متکلم در ظاهر می گوید مورد قبول واقع بشود و به نیت اصلی و قلبی او توجهی نشود. این جواب قرطبی را راضی نموده است. و نووی گفته است که این جواب، از میان شش جواب مطرح شده، صحیح ترین جواب است.

سبل السلام، ج ۳، طلاق الثلاث بلفظ واحد، ص ۱۷۱ و ۱۷۲؛ دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت - ۱۳۷۹، الطبعة: الرابعة،

تحقیق: محمد عبد العزيز الخولي

این نکته هم جای تأمل دارد که می گوید: «فَلَمَّا رَأَى عُمَرُ تَغْيِيرَ أَحْوَالِ النَّاسِ وَ غَلْبَةَ الدَّعَاوَى الْبَاطِلَةِ...»؛ واقعاً چه اتفاقی در امت اسلامی افتاده بود که بعد از گذشت خلافت ابوبکر که فقط دو سال طول کشید و دو سال از خلافت عمر گذشت، تغییر کردند؟! در این چهار سال چه بر سر مردم آمد که عوض شدند؟! مردمی که صادق بودند، کاذب شدند! مردمی که امین بودند، خائن شدند!!

در سایت [مرصد الأزهر \(الوطن بوابة الإلكترونية الشاملة\)](#) نیز آمده اند و این حکم خلیفه دوم درباره سه طلاق در یک مجلس را توجیه کرده اند:

« هذا نوع من تغیر الفتوی بتغیر الزمان و الحال فلما تغیرت الزمان و الحال رجع الناس الى قول الرسول من أن الطلاق الثلاث فی مجلس واحد يقع واحدة»

این نمونه ای از تغییر فتوا با تغییر کردن شرایط و زمان است. وقتی شرایط زمان دوباره تغییر کرد، مردم دوباره به قول پیامبر که سه طلاق در یک مجلس را یک طلاق حساب می کرد، بر می گردند.

آیا حاکم اسلامی حق تغییر احکام شرعی را دارد؟

آقایان آمدند و این اقدام خلیفه دوم را توجیه کردند و گفتند که جناب عمر بن خطاب، صلاح دید که سه طلاق در یک مجلس، به عنوان سه بار طلاق دادن مستقل باشد؛ ولی نگفتند که:

اولاً: آیا یک حاکم اسلامی اجازه دارد و چنین حقی دارد که حکم شرع را تغییر دهد یا ندارد؟

ثانیاً: اینکه آمدند سه طلاق در یک مجلس را سه طلاق مستقل حساب کردند؛ آیا این حکم شرعی بود که شارع نیز امضایش کرده بود؛ یا نه؛ حکم شرعی نبود و شارع نیز امضائی نداشته است!؟

سؤال ما این است که: اگر یک طلاق حساب شدن سه طلاق در یک مجلس؛ حکم شرعی نبود و حکم افراد عادی بود، این به درد نمی خورد و هیچ ارزشی ندارد. ولی اگر این حکم شرعی بود و حکم شارع مقدس بود که سه بار طلاق دادن در یک مجلس، یک طلاق حساب بشود؛ چگونه خلیفه دوم آمد و یک حکم شرعی را تغییر داد!!؟؟؟

البته این آقایان، در حکم «متعّه» که خلیفه دوم «حرام» اعلام کرد نیز، همین توجیه را، مطرح می کنند. در حالی که به شهادت «صحيح مسلم»، متعه در زمان پیغمبر، در زمان ابوبکر، و در صدر خلافت عمر بن خطاب، حلال بوده است:

«جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، يَقُولُ: «كُنَّا نَسْتَمْتِعُ بِالْقَبْضَةِ مِنَ التَّمْرِ وَالذَّقِيقِ، الْأَيَّامَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَأَبِي بَكْرٍ، حَتَّى نَهَى عَنْهُ عُمَرُ»

جابر بن عبدالله می گوید: ما در زمان پیغمبر و در زمان ابوبکر، با یک مشت خرما و آرد، زنان را متعه (صیغه) می کردیم. تا اینکه عمر از این کار نهی کرد.

صحيح مسلم، ج ۲، ص ۱۰۲۳، كِتَابُ النِّكَاحِ، بَابُ نِكَاحِ الْمُتَعَةِ، ح ۱۴۰۵

«عمر بن خطاب» از این حکم شرعی نهی کرد و گفت:

«مُتَعَتَانِ كَانَتَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَنَا أَنَهَيْتُهُمَا وَ أَعَاقِبُ عَلَيْهِمَا: مُتَعَةُ النِّسَاءِ وَ مُتَعَةُ الْحَجِّ.»

دو متعه در زمان رسول خدا حلال و جایز بود و من از آنها نهی می کنم و مرتکبین آن دو را مجازات می کنم. متعه نساء و متعه حج.

محلّی ابن حزم، ج ۷، ص ۱۰۷؛ دار النشر: دار الآفاق الجديدة - بيروت، تحقيق: لجنة إحياء التراث العربي؛

مسند احمد حنبل، ج ۳، ص ۳۲۵، مسند جابر بن عبدالله، ح ۱۴۵۱۹؛

احكام القرآن جصاص، ج ۳، ص ۱۰۲؛ دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت - ۱۴۰۵، تحقيق: محمد الصادق قمحايي

اینگونه حکم صادر کردن و در مقابل احکام الهی ایستادن، بازی کردن با شریعت است! آقایان به شیعه ایراد می گیرند که شیعیان قائل به ولایت تشریحی ائمه اهل بیت (علیهم السلام) هستند! و این مخالف آیه «الیوم اکملت لکم دینکم...مأئده/۳» است!

البته اینکه ما شیعیان قائل به ولایت تشریحی ائمه هستیم، طبق ادله قطعی و آیه شریفه ۵۵ سوره مائده است. که ولایت ائمه را در طول ولایت الله و ولایت پیامبر بیان می کند! ما معتقد هستیم تمام ولایتی که برای پیامبر بوده است، در قضیه «غدیر خم» برای امیرالمؤمنین نیز ثابت شده است. امیرالمؤمنین نیز تمام این ولایت را برای ائمه بعد از خود، تثبیت و تفویض کرده است.

شما ولایت تشریحی ائمه ما را منکر می شوید، در حالی که در اینجا فعل عمر بن خطاب را توجیح می کنید و هرگز ایرادی نمی گیرید!!

آقایان تمام تلاش خود را به کار بسته اند تا اثبات بکنند این نظریه خلیفه دوم که سه طلاق در مجلس واحد، سه طلاق مستقل است، صحیح است و هیچ ایرادی ندارد و...!! در حالی که دلائل اینها و توجیحات اینها، یک سری استحساناتی است که نه با عقل سازگار است، و نه با شرع! نه با آیات قرآن همخوانی دارد، و نه با سنت پیامبر که:

«حَلَالَ مُحَمَّدٍ حَلَالَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»

حلال محمد تا روز قیامت حلال است و حرامش نیز تا روز قیامت حرام است.

بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۴۸، ج ۷؛ وسائل الشیعه، ج ۳۰، ص ۱۹۶، بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۳۵

این آقایان که اینگونه احکام الهی را تغییر می دهند و بعد هم توجیه می کنند؛ حداقل باید به یک اطلاقی، و به یک عمومی استناد بکنند. اینکه فقط بگویند خلیفه دوم اینگونه صلاح دیده و حکم را تغییر داده، کار درست نمی شود!

اعتراف چندباره ابن عباس، به «یک طلاق بودن سه طلاق در یک مجلس»!

در جای دیگری نیز، «عبدالله بن عباس» به صراحت اعلام می کند که سنت پیامبر، یک طلاق بودن سه طلاق در یک مجلس بوده است:

«أَنَّ أَبَا الصَّهْبَاءِ، قَالَ لِابْنِ عَبَّاسٍ: أَتَعْلَمُ أَنَّمَا «كَانَتِ الثَّلَاثُ تُجْعَلُ وَاحِدَةً عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَأَبِي بَكْرٍ، وَثَلَاثًا مِنْ إِمَارَةِ عُمَرَ؟» فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: نَعَمْ»

ابوالصهباء می گوید به ابن عباس گفتیم: آیا درست است که سه طلاق در یک مجلس، در زمان پیامبر و زمان ابوبکر و در سه سال اول خلافت عمر، یک طلاق حساب می شد؟ گفت: بله

صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۰۹۹، کتاب الطلاق، باب الطلاق الثلاث، ح ۱۴۷۲

در روایت بعدی نیز دارد که:

«أَنَّ أَبَا الصَّهْبَاءِ، قَالَ لِابْنِ عَبَّاسٍ: هَاتِ مِنْ هُنَاتِكَ، «أَلَمْ يَكُنِ الطَّلَاقُ الثَّلَاثُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَأَبِي بَكْرٍ وَاحِدَةً؟» فَقَالَ: «قَدْ كَانَ ذَلِكَ، فَلَمَّا كَانَ فِي عَهْدِ عُمَرَ تَتَّايَعِ النَّاسُ فِي الطَّلَاقِ، فَأَجَازَهُ عَلَيْهِمْ»

همانا ابوالصهباء به ابن عباس گفت: آن مطلب مهمی را که داشتی بگو! آیا سه طلاق در مجلس واحد، در زمان پیامبر و در زمان ابوبکر، یک طلاق حساب نمی شد؟ ابن عباس گفت: همینگونه بود. ولی وقتی خلافت عمر شد، مردم در طلاق دادن زنانشان عجله می کردند. لذا عمر نیز این را تجویز کرد.

صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۰۹۹، کتاب الطلاق، باب الطلاق الثلاث، ح ۱۴۷۲

این روایت در حقیقت، عذر بدتر از گناه است. می گوید چون مردم خواستند؛ سه طلاق در مجلس واحد، سه طلاق مستقل حساب شد. و «عمر بن خطاب» به خواست مردم! این حکم را تجویز نمود!! یعنی شریعت، با خواست مردم، جابجا می شود و تغییر می کند!! اگر اینگونه باشد، ممکن است فردا مردم بگویند که نماز برای ما سخت شده است، حاکم بیاید این را کم کند یا بردارد!!

البته الآن هم نمونه عینی این مسئله «خواست مردم در تغییر شریعت»، وجود دارد. یکی از علما و مبلغین وهابی در آمریکا، همجنسی بازی را مجاز می داند و می گوید که در قرآن ما آیه ای نداریم که همجنس بازی را حرام کرده باشد!! من خودم همجنس باز هستم و این هیچ اشکالی هم ندارد!! از آن طرف هم یک زنی را جلو گذاشته و به او در نماز اقتداء کرده است!! دوستان می توانند کلیپ این وهابی را در فضای مجازی ملاحظه بکنند.

مخالفت ابن عباس با روایت پیامبر!!

با وجود اینکه جناب «عبدالله بن عباس»، خودش این روایت را نقل کرده است که سه طلاق در یک مجلس واحد، یک طلاق محسوب می شود؛ ولی متأسفانه خودش برخلاف این روایت و سنت نبی مکرم، فتوا می دهد:

«عَنْتَرَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ بَنِ عَبَّاسٍ فَاتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ يَا بَنَ عَبَّاسِ! إِنِّي طَلَّقْتُ امْرَأَتِي مِائَةَ مَرَّةٍ وَ إِنَّمَا قُلْتُهَا مَرَّةً وَاحِدَةً فَقَالَ بَأَنْتَ مِنْكَ بِثَلَاثٍ وَ عَلَيْكَ وَزُرُّ سَبْعَ وَتَسْعِينَ»

عنتره از پدرش نقل کرده که گفته است من در حضور ابن عباس نشسته بودم که مردی آمد و گفت: ای ابن عباس! من زن خودم را صدبار طلاق داده ام. ولی صیغه طلاق را فقط یکبار گفتم. چه کنم؟ گفت: با سه طلاق، زنت از تو جدا شد و گناه نود و هفت بار دیگرش بر عهده خودت است.

الإستذکار، ابن عبدالبر، ج 6، كِتَابُ الطَّلَاقِ، ص 5؛ بَابُ مَا جَاءَ فِي الْبَيِّنَةِ.

انسان وقتی این مطالب را می بیند، نمی داند که چه بکند؟! از طرفی روایت از پیغمبر نقل می کنند، شاهد برای آن می آورند، ولی از این طرف فتوا بر خلاف سنت و روایت پیامبر صادر می کنند! آیا این بازی با شریعت نیست؟! آیا این پیروی از هوای نفس نیست!؟

در روایت بعدی می خوانیم که:

« سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى بَنِ عَبَّاسٍ فَقَالَ إِنِّي طَلَّقْتُ امْرَأَتِي أَلْفًا - أَوْ قَالَ مِائَةً - قَالَ بَأَنْتَ مِنْكَ بِثَلَاثٍ وَ سَائِرُهُنَّ وَزُرًا اتَّخَذَتْ بِهَا آيَاتِ اللَّهِ هُزُؤًا»

سعید بن جبیر می گوید که مردی پیش ابن عباس آمد و گفت: من زخم را هزار بار طلاق دادم. ابن عباس گفت: با سه طلاق، زنت از تو جدا می شود و بقیه طلاق ها گناه است. تو با نهصد و نود و نه بار اضافه، آیات خدا را مسخره کردی؟

الإستذکار، ابن عبدالبر، ج 6، کِتَابُ الطَّلَاقِ، ص 5؛ بَابُ مَا جَاءَ فِي الْبُتَّةِ.

ما از «ابن عباس» سؤال می کنیم که اگر نود و نه بار اضافه طلاق دادن و یا نهصد و نود و نه بار اضافه طلاق دادن استهزاء آیات خداوند است؛ آیا سه طلاق در یک مجلس را سه طلاق مستقل حساب کردن، استهزاء آیات خداوند نیست؟! آیا استهزاء سنت پیغمبر نیست؟! آیا استهزاء سیره ابوبکر نیست!؟

این روایت نیز جالب است که نقل شده است:

« عَنْ مُجَاهِدٍ قَالَ سَأَلَ بَنَ عَبَّاسٍ عَنْ رَجُلٍ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ عَدَدَ نُجُومِ السَّمَاءِ قَالَ يَكْفِيهِ مِنْ ذَلِكَ رَأْسُ الْجُوزَاءِ »

مجاهد می گوید که از ابن عباس پرسیدند که مردی زن خودش را به تعداد ستارگان آسمان طلاق داده است. چه کند؟ گفت: همان ستاره رأس الجوزاء برای طلاق او کافی است!

الإستذکار، ابن عبدالبر، ج 6، کِتَابُ الطَّلَاقِ، ص 6؛ بَابُ مَا جَاءَ فِي الْبُتَّةِ.

شما ببینید اینها که به صراحت نقل می کنند زمان پیغمبر سه طلاق در یک مجلس، یک طلاق محسوب می شده است و دستور پیغمبر این بوده است؛ ولی اینگونه فتوا صادر می کنند و با سنت پیامبر مخالفت می کنند!!

نمونه سیزدهم: «حج پسر نابالغ»:

از دیگر مخالفتهای صحابه با سنت پیامبر، مسئله «حج پسر نابالغ» است. مخالفتی که باز توسط «عبدالله بن عباس»، صحابی بزرگ پیامبر صورت گرفته است:

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: رَفَعَتْ امْرَأَةٌ صَبِيًّا لَهَا، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلْهَذَا حَجٌّ؟ قَالَ: نَعَمْ، وَلَكِ أَجْرٌ»

ابن عباس می گوید که زنی طفل نابالغ خود را بلند کرد و از پیامبر پرسید: آیا حج بر این طفل واجب است؟ پیغمبر فرمود: بله و برای تو نیز اجری منظور می شود.

صحیح مسلم، ج ۲، ص ۹۷۴، كِتَابُ الْحَجِّ، بَابُ صِحَّةِ حَجِّ الصَّبِيِّ وَأَجْرِ مَنْ حَجَّ بِهِ، ح ۱۳۳۶

این در حالی است که «بخاری» در تاریخ کبیرش از «ابن عباس» نقل کرده است که:

« عن ابن عباس ایما صبی حج ثم أدرك فعلیه الحج، و هذا المعروف عن ابن عَبَّاسِ »

از ابن عباس نقل شده است که هر فرزند نابالغی حج انجام بدهد، و بعد از بلوغ استطاعت حج داشته باشد، بر او واجب است که دوباره به حج برود. این فتوا از ابن عباس معروف بوده است.

تاریخ الکبیر، ج ۱، ص ۱۹۸، ح ۶۱۲؛ دار النشر: دار الفکر، تحقیق: السید هاشم الندوی

این مواردی که عرض کردیم، فقط بخشی بود از مخالفت‌های صحابه با روایت، یا سنت، و یا سیره ای که از نبی مکرم نقل می کنند. و ناقل این سیره و سنت پیامبر هم، خود صحابه هستند! و در حقیقت این آقایان با نقل خودشان مخالفت کرده اند.

والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه سی و سوم ۹۴/۱۰/۲۲

نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۱۰)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و هو خیر ناصر و معین الحمد لله و الصلاة علی رسول الله و علی آله آل الله لاسیما علی مولانا بقیة الله و اللعن الدائم علی اعدائهم اعداء الله الی یوم لقاء الله.

در جلسات گذشته، پیرامون نقد صحبت‌های آقای دکتر طیب، مطالبی را خدمت دوستان عرض کردیم و بر منهج و روش بحث ایشان، ایرادات اساسی را وارد کردیم.

اشکال و ایراد دیگر، در منهج و روش آقای دکتر طیب در نقد مذهب شیعه؛ استفاده از برخی الفاظ موهن و رکیک از ناحیه ایشان است. با اینکه خود ایشان، خیلی مقید هستند که از به کار بردن الفاظ تند خودداری بکنند.

آقای دکتر «طیب»، از اولین روزی که روی کار آمد - یعنی حدود ۱۴، ۱۵ سال پیش و در اواخر حکومت حسنی مبارک - روش ایشان، همان روش «شیخ شلتوت» بود. مصاحبه‌های متعددی در زمینه تقریب شیعه و سنی داشت و می‌گفت که من اگر به نجف بروم، پشت سر مراجع شیعه نجف، نماز می‌خوانم؛ و ما مذهب شیعه را جزء مذاهب اسلامی می‌دانیم و تقلید از فقهای شیعه جایز است و...

ولی متأسفانه اخیراً به خاطر برخی مشکلات مالی که مصر و دانشگاه الأزهر به آن دچار شده است، به گونه‌ای که دولت مصر با کمک مالی عربستان، خود را اداره می‌کند؛ و دانشگاه الأزهر نیز از مشکلات مالی رنج می‌برد؛ عربستان از این نقطه ضعف الأزهر استفاده کرده و پولهای کلانی را در اختیار اینها قرار داده است.

وقتی عربستان، پول در اختیار الأزهر قرار می‌دهد و مشکلات مالی آنها را حل می‌کند، طبیعتاً انتظارات و مطالباتی نیز از آنها دارد. مهمترین مطالبه سعودی‌ها و در حقیقت هم و غم آنها این است که ایران و مذهب شیعه را در منطقه و در سطح بین الملل زیر سؤال ببرد.

عربستان سعودی در این زمینه، از تمام توان و ظرفیت خودش، استفاده می‌کند. از جمله این ظرفیت‌ها، خود دکتر طیب، شیخ الأزهر است. لذا ایشان را تحریک می‌کنند، تا بیاید، برخلاف افکار و اندیشه‌های تقریبی خود سخن بگوید.

آقای دکتر «طیب»، در سابق!

آقای طیب در سخنان خود وقتی می‌خواست به شیعه ایراد بگیرد، از کلمه «تحفظ» (ملاحظات) استفاده می‌کرد و می‌گفت:

« أنا سأخفف عبارة إعتراض الى التحفظ»

من به جای کلمه اعتراض، از کلمه تحفظ استفاده می کنم.

کلمه «تحفظ» محترمانه ترین لفظ در بیان نقد از طرف مقابل است. در حقیقت ایشان می خواست بگویند که ما می خواهیم روابط دوستانه ما، حفظ بشود. اگر نسبت به هم نقدی هم داریم، این نقد ما در راستای حفظ کرامت و حفظ آن روابط حسنه است.

وقتی آقای دکتر طیب، در مقابل شیعه به جای کلمه «انتقاد» و «اعتراض»، از کلمه «تحفظ» استفاده می کند، ما نیز باید تعابیر شبیه به این را در مقابل ایشان داشته باشیم.

آقای دکتر «طیب»، در حال حاضر!!

تا اینجا خوب بود. ولی متأسفانه ایشان در یکی از این جلسات ماه رمضان، وقتی صحبت از «عایشه» به میان آمد، به یکبار از کوره در رفت و گفت:

«و خَاصَّةً عَائِشَةَ (رضی الله عنها) أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ، أُمَّنَا و أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ و أُمَّ الشَّيْعَةِ رَغَمَ أَنْوْفِهِمْ شَأْوُ أُمِّ أَبَوَا»

مخصوصاً عایشه که مادر مؤمنین است، مادر ماست، و مادر شیعه است، هر چند پوزه ایشان بر زمین مالیده شود، بخواهند یا نخواهند مادر شیعیان هم است.

این کلمه «رَغَمَ أَنْوْفِهِمْ» خیلی تعبیر وقیح و زشتی است. خصوصاً از آقای دکتر طیب. ما این واژه های اینچنینی را، معمولاً از این وهابی های بی ادب و بی آبرو می شنویم. شاید آنها هم تعابیر تند اینچنینی را نداشته باشند!

آقای دکتر «طیب»، از یک طرف می گویند: ما در نقد شیعه، حتی کلمه «اعتراض» را به کار نمی بریم و کلمه «تحفظ» را به کار می بریم؛ ولی از این طرف می آید و این عبارت زشت و وقیح «رَغَمَ أَنْوْفِهِمْ» را به کار می برد!

ایشان در بخش دیگری از سخنان خود، از واژه «انتقاد» استفاده کرده و می گویند:

«بنابر عقیده شیعه، تمام صحابه به پیامبر خیانت کردند که آمدند به جای علی، ابوبکر و عمر عثمان را انتخاب کردند.

و این در حقیقت متهم کردن صحابه و کبار به خیانت است. و ما نسبت به این اعتقاد، انتقاداتی داریم.»

در حقیقت جناب «طیب» می گوید که شیعه، هم ابوبکر و عمر و عثمان را متهم به غصب خلافت کرده است؛ و هم صحابه را به خیانت به خدا و پیغمبر متهم کرده است! یعنی خدا و پیغمبر، علی را انتخاب کردند، ولی صحابه بر خلاف انتخاب خدا و پیغمبر، ابوبکر و عمر را انتخاب کردند.

ما الآن در مقام نقد مطالب ایشان نیستیم، ولی وقتی ایشان می آید و می گوید:

«نحن اهل سنة لانؤمن بأن رسول الله نص علي»

ما اهل سنت، به اینکه رسول خدا نصی در خلافت علی داشته باشد را قبول نداریم.

منبع: سایت شیخ الأزهر

اینکه شما می گوئید: «لانؤمن»؛ جای تعجب است. زیرا این همه روایات در کتب شما وجود دارد و این همه نصوص در منابع شما وجود دارد. نه فقط در کتاب های شیعه! شما چگونه این همه نصوص را منکر می شوید؟ چگونه این همه ادله را رد می کنید؟

منکر روایات صحیح پیامبر، کافر است!!

«ابن تیمیه» در این زمینه تعبیر عجیبی دارد و می گوید:

«وَقَدْ ثَبَتَ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَالْإِجْمَاعِ أَنَّ مَنْ بَلَغَتْهُ رِسَالَةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَمْ يُؤْمِنْ بِهِ فَهُوَ كَافِرٌ لَا يُقْبَلُ مِنْهُ الْإِعْتِذَارُ بِالْإِجْتِهَادِ»

از طریق کتاب و سنت و اجماع ثابت شده است که هر کسی خبری از رسول خدا به او برسد ولی او به آن ایمان نیاورد و قبول نکند، او کافر است. هیچ عذر اجتهادی نیز از او پذیرفته نیست

با این وضعیت، جناب ابن تیمیه، هم عایشه را کافر می داند و هم طلحه و زبیر و هم معاویه را کافر می داند!! و همچنین تمام صحابه ای که در سپاه عایشه در جنگ جمل؛ و سپاه معاویه در جنگ صفین بودند را کافر می داند. زیرا نبی مکرم به کرات درباره قتل «ناکثین» و «مارقین» و «قاسطین» بیان داشته است. حتی به صراحت به طلحه و زبیر فرموده است که شما با علی قتال می کنید در حالی که علی به حق است!

ادله حقانیت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه):

حدیث ولایت:

اگر سخن ابن تیمیه مبنا باشد، برای آقایان خیلی مشکل پیش می آید. جناب «طیب»، با این روایت صحیح و صریح چه می کند که می فرماید:

«انّ علیاً مّتی و أنا منه و هو ولیّ کلّ مؤمن بعدی.»

به راستی علی از من است و من از او هستم و او سرپرست همه مؤمنان، پس از من است.

المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۹، کتاب مَعْرِفَةِ الصَّحَابَةِ، وَمِنْ مَنَاقِبِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، ح ۴۵۷۹

«محمد ناصر الدین البانی» نیز درباره این روایت گفته:

«صَحَّحَهُ الْحَاكِمُ الذَّهَبِيُّ وَ هُوَ كَمَا قَالَا.»

این روایت را حاکم و ذهبی تصحیح کرده اند. این روایت، صحیح است همان گونه است که حاکم و ذهبی گفته اند.

سلسلة الأحادیث الصحیحة، ج ۵، ص ۲۶۳؛ الناشر: مكتبة المعارف للنشر والتوزيع، الرياض الطبعة: الأولى، (لمكتبة المعارف)

حدیث خلافت

«ابن أبي عاصم» در کتاب «السنه» مي نويسد که رسول خدا (صلي الله عليه وآله) خطاب به اميرمؤمنان (عليه السلام) فرمود:

«وأنت خليفتي في كل مؤمن من بعدي»

تو پس از من، جانشين من در ميان همه مؤمنان هستي

السنة لابن أبي عاصم، ج ۲، ص ۵۶۵، ح ۱۱۸۸؛ دار النشر: المكتب الإسلامي - بيروت - ۱۴۰۰، الطبعة: الأولى، تحقيق: محمد ناصر الدين الألباني

حديث امامت:

«ابونعيم اصفهاني» با سند معتبر در کتاب «معرفة الصحابه» نقل کرده است که رسول خدا (صلي الله عليه وآله) فرمود:

«انْتَهَيْتُ لَيْلَةَ أُسْرِي بِي إِلَى السِّدْرَةِ الْمُنْتَهَى، فَأُوحِيَ إِلَيَّ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ: «أَنَّهُ إِمَامٌ الْمُتَّقِينَ، وَسَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ، وَقَائِدُ الْعُرِّ الْمُحَجَّلِينَ إِلَيَّ جَنَاتِ النَّعِيمِ»

هنگامي که در شب معراج به سدره المنتهي رسيدم، خداوند به من در باره علي سه چيز وحی کرد: به راستي که او پيشواي پرهيزگاران، سردار مسلمانان و جلودار روسفידان به سوي بهشت سرشار از نعمت خداوند است.

معرفة الصحابة، ج ۳ ص ۱۵۸۷، باب العين، ح ۴۰۰۲

آقای دکتر طيب! شما با اين همه نصوص صريح و صحيح چه می کنيد؟ سخن ابن تيميه هم که شيخ الاسلام شماست، صراحت در کفر منکرين فرمايش پیامبر است؛ با اين چه کنيم؟ کفری هم که ايشان در اينجا مطرح می کند، صراحت دارد در کفر در مقابل اسلام!!

حتى در «لجنة دائم افتاء»، نیز در اين زمينه سؤال کرده اند:

«من ينكر بعض الأحاديث الصحيحة الواردة في الصحيحين... ما الحكم فيهم هل يصلى وراءهم أو يتبادل معهم السلام أو يعتزلوا؟»

جواب: أما الصلاة وراءهم فحكمها حكم الصلاة وراء الفاسق، والأحوط: عدم الصلاة خلفهم؛ لأن بعض أهل العلم كفرهم»

سؤال: اگر کسی منکر برخی از احادیث صحیحہ باشد، حکمش چیست؟ آیا می شود پشت سر او نماز خواند؟ آیا با او معامله مسلمان بکنیم یا از او کناره بگیریم؟

جواب: حکم نماز پشت سر چنین کسی، همان حکم نماز پشت سر انسان فاسق است. احتیاط در این است که نمی شود نماز خواند. زیرا برخی علما چنین افرادی را تکفیر کرده اند.

فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمية، ج ۲، ص ۲۷۲

طبق این فتوا و نظر این آقایان، وقتی طرف می گوید که مثلاً روایت «اثماً قادراً خائناً...» صحیح نیست؛ یا اینکه زید بن ارقم گفته است که زنان پیغمبر در اهل بیت داخل نیستند، این صحیح نیست؛ و... همین که گفتی این روایت صحیح نیست، طبق فتوای ابن تیمیه، و همچنین فتوای لجنه دائم افتاء عربستان سعودی؛ کافر می شود!!

دوستان خوب است که این عبارات کلیدی را در دفتری، در فایل و... با عنوان «نکات کلیدی» ذخیره بکنند. چرا که در خیلی از موارد به کارشان می آید. خوب است پرینت هم بگیرند و دم دست داشته باشند که مراجعه کنند و مرور بکنند تا در ذهن مبارک بماند.

قائلین به ارتداد صحابه، منحرف هستند!

آقای دکتر طیب در جای دیگر از صحبت‌هایش می گوید:

«و للأسف الشديد بعض الفرق المنحرفة تقول بردة الصحابه أو تقول بخيانتهم لله و رسوله و اغتصابهم للخلافة من سيدنا علي»

باعث تأسف شدید است که برخی از گروه های منحرف، قائل به ارتداد صحابه شدند. یا گفته اند که صحابه به خدا و رسولش خیانت کردند و خلافت را از علی غصب کردند.

این مطلب در سایت «[بوابة الأزهر الإلكترونية](#)» است که عمدتاً متعلق به شیخ الأزهر است. شما وقتی این سایت را باز می کنید، در همان صفحه اول، زندگی نامه دکتر طیب، تألیفات دکتر طیب و نیز مسؤلیت های ایشان را ذکر کرده است.

در آنجا با عنوان «سب الصحابة الكرام و الإساءة إليهم مُحَرَّم بنص القرآن والسنة» از قول دکتر «طیب» نوشته است که:

«إن سب الصحابة - رضوان الله عليهم - و إهانتهم والإساءة إليهم مُحَرَّم تحريمًا قاطعًا، و هو من كبائر الآثام و الذنوب... إن المغامرة بسب الصحابة هي مغامرة تصل إلى حد تكذيب القرآن الكريم، وللأسف الشديد بعض الفرق المنحرفة تقول بردة الصحابة - والعياذ بالله - أو تقول بخيانتهم لله ورسوله، واغتصابهم للخلافة من سيدنا علي - رضی الله عنه»

همانا دشنام دادن به صحابه، و اهانت به صحابه و بد کردن به آنها قطعاً حرام است. این از گناهان کبیره است... عاقبت دشنام دادن به صحابه، عاقبتی است که به حد تکذیب قرآن منجر می شود. و مایه تأسف شدید است که بعضی از فرقه های باطل، قائل به ارتداد صحابه هستند. یا می گویند که صحابه به خدا و پیامبر خیانت کردند. و خلافت علی را غصب کردند.

آیا «عایشه» منحرف است!!؟

این آقایان این مطالب را بیان می کنند و شیعه را به خاطر قول به ارتداد صحابه، فرقه منحرفه می خوانند ولی از درون مذهب خودشان غافل هستند که «عایشه» به صراحت می گوید:

«لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ارْتَدَّتِ الْعَرَبُ قَاطِبَةً»

وقتی پیغمبر از دنیا رفت، تمام مردم عرب مرتد شدند!

النهايه فى غريب الحديث ابن اثير، ج ٤ ص ٧٩؛ البدايه و النهايه ابن كثير، ج ٦ ص ٣٠٤؛ تاريخ مدينه دمشق، ج ٣٠ ص ٣١٤

(بر اساس نرم افزار الجامع الكبير)

حديث حوض به روايت «صحيح بخارى» و «صحيح مسلم»:

آقايان از حديث «حوض» غافل هستند كه «صحيح بخارى»، و «صحيح مسلم»، در چندين جا اين حديث را نقل کرده اند كه:

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: بَيْنَا أَنَا قَائِمٌ إِذَا زُمْرَةٌ، حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَ بَيْنِهِمْ، فَقَالَ: هَلُمَّ، فَقُلْتُ: أَيْنَ؟ قَالَ: إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ، قُلْتُ: وَمَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَى أَذْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى. ثُمَّ إِذَا زُمْرَةٌ، حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَ بَيْنِهِمْ، فَقَالَ: هَلُمَّ، قُلْتُ: أَيْنَ؟ قَالَ: إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ، قُلْتُ: وَمَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَى أَذْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى، فَلَا أُرَاهُ يَخْلُصُ مِنْهُمْ إِلَّا مِثْلُ هَمَلِ النَّعَمِ»

ابو هريره از پيغمبر نقل مي كند كه فرمود: در حالي كه من در آنجا ايستاده ام گروهى از اصحاب مرا مي آورند، تا من آنها را مي شناسم مردى از ميان من و آنها خارج مي شود و ندا مي دهد: بشتاييد! من فرياد مي زنم كجا؟ مي گويد: به خدا سوگند به سوي آتش دوزخ! مي گويم: مگر آنها چه كار كردند؟ مي گويد: آنها بعد از تو به گذشته پست و جاهلي خود عقب گرد نمودند سپس گروهى از صحابه را مي آورند، تا من آنها را مي شناسم مردى از ميان من و آنها خارج مي شود و ندا مي دهد: بشتاييد! من فرياد مي زنم كجا؟ مي گويد: به خدا سوگند به سوي آتش دوزخ! مي گويم: مگر آنها چه كار كردند؟ مي گويد: آنها بعد از تو به گذشته پست و جاهلي خود عقب گرد نمودند. از اين رو نمي بينم آنها را مگر اين كه همه را وارد دوزخ مي سازند و كسي از آنها نجات نمي يابد مگر تعداد بسيار كمى از آنها.

صحيح بخارى، ج ٥، ص ٢٤٠٧، كتاب الرقاق، باب في الحوض، ح ٦٢١٥

جناب آقاى طيب! اين كتاب «صحيح بخارى» است كه مي گويد: «إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَى أَذْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى»!! شما صحيح بخارى را از مصادر تشريع خودتان مي دانيد يا نمى دانيد؟! آقايان اهل سنت به اين روايت عقیده دارند يا

ندارند؟! طبق نظر شما ما باید بگوئیم که تمام اهل سنت، جزء فرق منحرفه شدند!! چون معتقد به ارتداد صحابه هستند!

در «صحيح مسلم» هم اينچنين وارد شده است كه پيغمبر فرمود:

«وَأَنَا فَرَطُهُمْ عَلَى الْحَوْضِ أَلَّا لِيَذَادَنَّ رِجَالٌ عَنْ حَوْضِي كَمَا يُذَادُ الْبَعِيرُ الضَّالُّ أَنَادِيهِمْ أَلَّا هَلُمَّ فَيَقَالُ: إِنَّهُمْ قَدْ بَدَلُوا بَعْدَكَ فَأَقُولُ سُحْقًا سُحْقًا»

من زودتر از اصحابم وارد حوض می‌شوم اما بدانید که مردانی را از حوض می‌رانند و دور می‌کنند همان‌سان که الاغ ره گم کرده را می‌رانند، من خطاب به آنان ندا می‌دهم: هان بشتابید! گفته می‌شود: آنها همه چیز را بعد از تو تغییر دادند. از این رو عرضه می‌دارم: رحمت حق از شما دور باد! دور باد!

صحيح مسلم، ج ۱، ص ۲۱۸، كِتَابِ الطَّهَارَةِ، بَابِ اسْتِحْبَابِ إِطَالَةِ الْعُرَّةِ وَالنَّحِيلِ فِي الْوُضُوءِ، ح ۲۴۹

این مسائل پنهانی نیست و آقایان به صراحت اینها را مطرح کرده اند. و ارتباطی به شیعه هم که ندارد. صحیحین شما نقل کرده اند!

آقای طیب! کدامیک از این عبارات تندتر است؟!

آقای «طیب» گفت که شیعیان چون معتقد به غضب خلافت امیرالمؤمنین توسط ابوبکر و عمر هستند، قوم منحرفی هستند! خب ما سؤال می‌کنیم، آقای طیب! اگر کسی بگوید ابوبکر و عمر خلافت را غضب کردند، سخن تندی است یا اینکه کسی بگوید ابوبکر و عمر انساهاى «دروغگو» و «گناهکار» و «خائن» و «حيله گر» بودند؟!

جناب «عمر بن خطاب» می‌گوید:

«فَلَمَّا تُوِّفِيَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ... فَرَأَيْتُمَاهُ كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا، ... ثُمَّ تُوِّفِيَ أَبُو بَكْرٍ وَأَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَوَلِيَّ أَبِي بَكْرٍ، فَرَأَيْتُمَانِي كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا»

وقتی پیغمبر از دنیا رفت ابوبکر گفت: من خلیفه رسول الله هستم ولی شما - علی و عباس - رأیتان در مورد ابوبکر و خلافتش این است که او دروغگو، گناهکار، حيله گر و خائن است. سپس ابوبکر از دنیا رفت و من خلیفه رسول الله و خلیفه ابوبکر شدم شما مرا هم دروغگو، گناهکار، حيله گر و خائن پنداشتید.

صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۷۸، كِتَابُ الْجِهَادِ وَالسَّيْرِ، بَابُ حُكْمِ الْفِيءِ، ح ۱۷۵۷

جناب آقای دکتر طیب! کلمه «کاذب» و «اثم» و «غادر» و «خائن»؛ بار اهانتی بیشتری دارد، یا کلمه «غاصب»؟

جالب است که در ادامه روایت، جناب عمر بن خطاب، از امیرالمؤمنین و عباس می پرسد که:

«أَكْذَلِكُ؟ قَالَا: نَعَمْ»

آیا واقعاً شما چنین نظر و اعتقادی در مورد ابوبکر و من دارید؟ گفتند: بله

روایت «علی مع القرآن» با سند صحیح!

«علی بن ابی طالب» (سلام الله علیه) به عنوان خلیفه چهارم، و کسی که طبق نص صریح و صحیح پیامبر، همیشه با حق است، و حق همیشه با اوست؛ علی همیشه با قرآن است و قرآن همیشه با علی است، این حرف را می زند.

این «حاکم نیشابوری» است که نقل کرده است:

«كُنْتُ مَعَ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَوْمَ الْجَمَلِ، فَلَمَّا رَأَيْتُ عَائِشَةَ وَاقِفَةً دَخَلَنِي بَعْضُ مَا يَدْخُلُ النَّاسَ، فَكَشَفَ اللَّهُ عَنِّي ذَلِكَ عِنْدَ صَلَاةِ الظُّهْرِ، فَقَاتَلْتُ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، فَلَمَّا فَرَغَ ذَهَبْتُ إِلَى الْمَدِينَةِ، فَأَتَيْتُ أُمَّ سَلَمَةَ، فَقُلْتُ: إِنِّي وَاللَّهِ مَا جِئْتُ أَسْأَلُ طَعَامًا وَلَا شَرَابًا وَلَكِنِّي مَوْلِي لِأَبِي ذَرٍّ، فَقَالَتْ: مَرَحَبًا فَقَصَصْتُ عَلَيْهَا قِصَّتِي، فَقَالَتْ: أَيْنَ كُنْتَ حِينَ طَارَتْ الْقُلُوبُ مَطَائِرَهَا؟ قُلْتُ: إِلَيَّ حَيْثُ كَشَفَ اللَّهُ ذَلِكَ عَنِّي عِنْدَ زَوَالِ الشَّمْسِ، قَالَ: أَحْسَنْتِ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ، وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْخَوْضَ»

ابو ثابت می گوید: در روز جمل به همراه علی بودم، وقتی چشمم به «عایشه» افتاد که ایستاده بود، پاره ای از خیالات که در دل دیگران وارد می شود، در دل من پدید آمد، هنگام نماز ظهر، خداوند شك و تردید را از دل من

برطرف ساخت و سرانجام به پشتیبانی از حضرت علی علیه السلام با دشمنان او نبرد کردم. پس از پایان جنگ به مدینه بازگشتم. و به خانه «ام سلمه» رفتم و به او گفتم: به خدا سوگند! به منظور درخواست خوراکی و آشامیدنی به خانه تو نیامده ام. من آزاده شده «ابوذر» هستم. «ام سلمه»، به من خوش آمد گفت و من حکایت حال خود را در روز جمل بازگو کردم. «ام سلمه» گفت: آنگاه کجا بودی که دلها به سوی منطقه پرواز خود می رفتند؟ در پاسخ گفتم: تا آنجا پرواز کردم که خداوند پرده شک را از چشم دل من برطرف کرد و در هنگام ظهر، دروازه حقیقت به روی من گشوده شد و در راه حقیقت، از جان گذشته و عاشقانه با دشمنان نبرد کردم. «ام سلمه»، از شنیدن سخنان من، شادمان گشت و به من آفرین گفت و اظهار داشت: از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که فرمود: علی همراه قرآن است و قرآن نیز همراه با علی است. هیچگاه علی از قرآن و قرآن از علی، جدا نمی شوند تا این که کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۴، کتاب معرفه الصحابه، باب ذکر قِصَّةِ اغْتِزَالِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْلَمَةَ، ح ۴۶۲۸

حقانیت امیرالمؤمنین به اعتراف «ام سلمه» با سند صحیح:

و در جای دیگری از «ام سلمه»، همسر نبی مکرم نقل کرده است که گفته است:

«سِرٌّ فِي حِفْظِ اللَّهِ وَفِي كَنْفِهِ: فَوَاللَّهِ إِنَّكَ لَعَلَى الْحَقِّ: وَالْحَقُّ مَعَكَ: وَلَوْلَا أَنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ: فَإِنَّهُ أَمَرَنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ نَقْرَ فِي بُيُوتِنَا لَسِرَّتْ مَعَكَ»

در پناه خدا به سفرت برو، که به خدا قسم تو بر حق هستی و حق نیز با تو است. و اگر من ترس از عصیان و نافرمانی امر خدا و رسولش در مورد ماندن همسران پیامبر در منازلشان را نداشتم، حتماً با تو همراهی می کردم.

المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۹، کتاب معرفه الصحابه، باب ذکر قِصَّةِ اغْتِزَالِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْلَمَةَ، ح ۴۶۱۱

«حاکم نیشابوری» بعد از نقل این روایات می گوید:

«هَذِهِ الْأَحَادِيثُ الثَّلَاثَةُ كُلُّهَا صَحِيحَةٌ عَلَى شَرْطِ الشَّيْخَيْنِ، وَلَمْ يُخَرِّجَاهُ»

تمام این احادیث سه گانه، بر اساس شروط مسلم و بخاری صحیح هستند ولی آنها نقل نکرده اند.

همین علی (سلام الله علیه) که با حق است و با قرآن است، می گوید که ابوبکر و عمر، شخصی خائن، حيله گر، و دروغگو بودند!!

آقای طیب! نظر شما درباره علی (سلام الله علیه) چیست؟ آیا راست گفته است یا نستجیر بالله دروغ گفته است؟ اگر راست گفته است، پس تمام آنچه را که شما به شیعه نسبت می دهید، نستجیر بالله بر امیرالمؤمنین نیز مترتب است!!

خیانت آشکار «بخاری» در نقل روایت!!

جالب است که جناب «بخاری» وقتی به این روایت «صحیح مسلم» می رسد، روایت را با این عبارت نقل می کند:

«فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ... وَأَقْبَلَ عَلِيَّ وَ عَبَّاسٍ تَزْعُمَانِ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ كَذَّابٌ وَ كَذَّابٌ»

ابوبکر گفت من خلیفه پیغمبر هستم... رو کرد به علی و عباس که گمان می کردند ابوبکر فلان است و فلان است.

صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۰۴۹، كِتَابُ النَّفَقَاتِ، بَابُ حَبْسِ نَفَقَةِ الرَّجُلِ قُبُوتِ سَنَةِ عَلِيٍّ أَهْلِهِ، ح ۵۰۴۳

این حذف بخاری، نشان می دهد که این عبارات، توهین است. اهانت و جسارت است که جناب بخاری، با خیانت تمام، آن را حذف کرده است.

مشکل اصلی در این است که ما با داشتن سند ها و ادله قاطع و محکم و روشن، در خانه نشسته ایم و ساکتیم و حرف نمی زنیم. در مقابل، این آقایان با سخنان باطل خودشان، دنیا را به هم ریخته اند.

چند سؤال از مسؤولین امر!!

ما دیروز در وزارت امور خارجه جلسه داشتیم. عزیزانی که از عربستان برگشته بودند، مخصوصاً کاردار ما در جده، یک گزارش خیلی دردآوری از قضایای مکه ارائه کردند. بعد از ارائه گزارش، من از آنها چند تا سؤال کردم. گفتم

وزارت امور خارجه چرا نمی خواهد به این قضایا جواب بدهد؟! اینها برای ما سؤال است! حداقل به ما یاد بدهید که اگر کسی از ما پرسید، ما جواب داشته باشیم.

سؤال اول ما این است که عربستان سعودی، برای خراب شدن گچ و خاک دیوار سفارت خود در تهران، در دنیا غوغا به پا کرد! دنیا را به هم زد. از سازمان ملل گرفته تا اتحادیه عرب، همه جا سر و صدا کرد! ولی شما نزدیک پانصد نفر از عزیزان ما در عربستان کشته شدند، ولی شما کوچک ترین اقدامی نکردید؟! دولت هیچ اقدامی نکرد! آیا این پانصد، ششصد نفر عزیز ما، به اندازه دیوار سفارت عربستان، ارزشی نداشت؟! ما در این زمینه نیاز جدی به جواب داریم!

سؤال دوم ما در مقایسه شهادت آیه الله نمر، و قضایای پاریس است! در قضایای تروریستی پاریس، جناب آقای روحانی در کمتر از یک ساعت از وقوع اتفاق، پیام داد و فاجعه پاریس را محکوم کرد. ولی در قضیه شهید «نمر»، دو روز، یا سه روز بعد از شهادت آیه الله نمر، بیانیه داد!! و بیانیه اش هم خیلی ناقص بود! و زیننده رئیس جمهور کشور شیعه نبود.

گفتم ما دوست داریم این دو سؤال ما را جواب بدهید. برگشتند گفتند این سؤالات شما، سؤالات خوبی است، ولی باید جلسات مفصلی باشد تا ما بتوانیم جواب بدهیم. گفتم هر موقع شد، ما در خدمت شما هستیم.

سؤال سوم ما این است که این جوانهایی که ریختند و سفارت عربستان را خراب کردند و این همه در سطح بین الملل، به ضرر شیعه و به ضرر ایران تمام شد؛ چرا دولت جمهوری اسلامی، نیروهای امنیتی و نظامی ما، تمهیدات لازم را به کار نبردند تا این اتفاق نیافتد؟

بر فرض هم که نیروهای امنیتی ما به موقع وارد شدند، سؤال این است که چرا دولت و آقای روحانی، همان شب این قضیه را محکوم نکردند، تا جلوی فضولی های عربستان گرفته شود؟ صبر کردند بعد از دو روز، سه روز، محکوم کردند، آنهم در کنار قضیه شهادت نمر و عرض تسلیت شهادت ایشان!

من به عزیزان وزارت امور خارجه گفتم که ما این سؤالات را از شما داریم. جواب می خواهیم و جسارت هم نمی کنیم.

لذا عرض کردم که مشکل ما این است که ما با ادله قاطع و محکم، و مدارک کافی، ساکت هستیم؛ و یا به موقع حرف نمی زنیم و موضع نمی گیریم؛ ولی دشمنان ما و مخالفین ما، از کاه کوه می سازند و دنیا را بر علیه ما بسیج می کنند!

متأسفانه با این اهمال کاری ها، قضیه شهادت آیه الله نمر تحت الشعاع قرار گرفت؛ فاجعه منا تحت الشعاع قرار گرفت؛ تخریب سفارت ایران در یمن تحت الشعاع قرار گرفت و...

اینها سؤالاتی است که ما باید درباره آنها جواب داشته باشیم. و اگر جوانان ما از ما پرسیدند، بتوانیم به آنها جواب بدهیم.

والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه سی و چهارم ۹۴/۱۰/۲۳

نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۱۱)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و هو خیر ناصر و معین الحمد لله و الصلاة علی رسول الله و علی آله آل الله لاسیما علی مولانا بقیة الله و اللعن الدائم علی اعدائهم اعداء الله الی یوم لقاء الله.

لزوم توجه جدی به نماز اول وقت!

امروز که روز آخر درسی هفته است، روایتی را از اهل بیت (علیهم السلام) خدمت دوستان تقدیم بکنیم. یکی از اموری که انسان را در کارهای خودش موفق می کند، و یا در نقطه مقابل، توفیقات را از انسان سلب می کند؛ اهتمام و عدم اهتمام به «نماز» است.

بحث درباره نماز، یک وقت درباره صحت و بطلان نماز است، درباره واجبات و مبطلات نماز است، و یک وقت، صحبت از شرایط قبول شدن نماز است.

قطعاً بحث عموم ما درباره نماز، در این است که وضویمان درست باشد، قرائت نمازمان درست باشد و امثال این مباحث. ولی آنچه که شارع مقدس به آن اهتمام ورزیده است، مسئله روح نماز است. و آن تواضع و خضوع و خشوع و حضور قلب در نماز است. و برای حضور قلب در نماز هم، آثاری را مترتب کرده و فرموده است:

«أَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»

نماز را بر پا دار که نماز (انسان را) از زشتی‌ها و منکرات باز می‌دارد

سوره عنکبوت (۲۹) : ۴۵

در اینجا، کاری با شرایط صحت و بطلان نماز ندارد. بلکه روح نماز مهم است. به تعبیر مرحوم آقای قاضی طباطبائی، که فرمود: «اگر کسی مقید باشد که نمازش را اول وقت بخواند، و به مقامات عالیہ نرسد، مرا لعن بکند.» یا ایشان می گوید: اگر کسی می خواهد مشکلاتش برآورده بشود و به حاجات دلش برسد، ذکر، وردی، توصلی و ختمی، بهتر از حضور قلب در نماز، ندارد. یعنی نماز در اول وقت، موضوعیت دارد. ما روایت داریم که وقتی وقت نماز می رسید، نبی مکرم، هیچ کسی را نمی شناخت!

رعایت ثانیه ای در وقت نماز!

یکی از آقایان تعبیر قشنگی داشت و می گفت که اهتمام به نماز اول وقت، به گونه ای است که مثلاً در حال گفتگو با پدر و مادرت هستی، و می خواهی به آنها اطلاع بدهی که قصد رفتن به منزل آنها را داری! همین که گفتی پدر؛

صدای اذان بلند شد. حرفت را قطع کن و برای نماز مهیا شو! مشغول گفتن ذکر هستی، می خواهی بگوئی «بسم الله الرحمن الرحیم»؛ همین که گفتی «بسم»؛ و قبل از اینکه «الله» را بگوئی، صدای اذان بلند شد، دیگر بقیه ذکر را نگو و مهیای نماز شو! در حال نوشتن هستی، صدای اذان بلند شد، همانجا قلم را زمین بگذار و مهیای نماز شو! در حقیقت، رعایت اول وقت در نماز، به این معناست. یعنی رعایت ثانیه ای!

لزوم داشتن حضور قلب در نماز!

در مورد حضور قلب در نماز نیز باید به عرض برسانم که حضور قلب، مرحله‌ای دارد، راههائی دارد. به قول مرحوم «نخودکی»، که می گوید همانگونه که «خوشنویسی» احتیاج به تمرین دارد، - و انسان در همان روز اول و دوم خوشنویسی، «طاهر خوشنویس» نمی شود؛ - حضور قلب در نماز نیز احتیاج به تمرین دارد. و باید ماهها و سالها تلاش بکند و تمرین بکند تا بتواند در نماز، حضور قلب پیدا بکند.

ما روایات متعددی از ائمه (علیهم السلام) داریم که از نماز مؤمن، همان مقداری را خداوند قبول می کند که حضور قلب دارد. در همین زمینه امام باقر (سلام الله علیه) فرمودند:

«إِنَّ الْعَبْدَ لَيَرْفَعُ لَهُ مِنْ صَلَاتِهِ نِصْفَهَا أَوْ ثُلُثَهَا أَوْ رُبْعَهَا أَوْ خُمْسَهَا فَمَا يَرْفَعُ لَهُ إِلَّا مَا أَقْبَلَ عَلَيْهِ بِقَلْبِهِ وَ إِنَّمَا أَمْرُنَا بِالنَّافِلَةِ لِيَتِمَّ لَهُمْ بِهَا مَا نَقُصُوا مِنَ الْقَرِيضَةِ»

از نماز انسان، نصف یا ثلث یا ربع یا خمسش بالا برده می شود (قبول می گردد) و آن مقدار از نماز که با توجه قلبی همراه باشد، بالا می رود. لذا ما به شما دستور دادیم که نافله بخوانید تا نواقص نمازهای واجب را بپوشاند.

الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۳، ص ۳۶۳، بَابُ مَا يُقْبَلُ مِنْ صَلَاةِ السَّاهِي، ح ۲

لذا فرموده اند که اگر در نصف نماز حضور قلب داشته باشی، یک نماز نصفه برای تو می نویسند! فردای قیامت می بینی که یک نماز صبح یک رکعتی برای تو نوشته شده است! با تعجب می گوئی که خدایا ملائکه تو اشتباه کرده اند. من نماز صبح یک رکعتی نخواندم! می گویند که نه، اشتباه نکرده اند. تو فقط در یک رکعت نماز صبح حضور قلب داشتی! یا مثلاً نماز ظهر نیم رکعتی ثبت شده است! با تعجب انسان می گوید که ملائکه اشتباه کرده اند! جواب

می دهند که نه، اشتباه نکرده اند. تو فقط در نیم رکعت نماز، حضور قلب داشتی! یا فقط در یک رکوع نماز حضور قلب داشتی! لذا همین یک رکوع برای انسان نوشته می شود. لذا انسان باید علم داشته باشد که از نمازی که من می خوانم، همان مقداری پذیرفته است که حضور قلب داشته ام.

راه کسب حضور قلب در نماز!

در همین زمینه حضور قلب در نماز، من یک توصیه هدیدای نیز برای شما دارم. و آن این است که طبیعتاً انسان در ابتدای امر، نمی تواند در کل نماز، حضور قلب داشته باشد. و این کار مشکلی است. لذا من توصیه می کنم که در ابتدای امر، یک تصمیمی بگیریم، یا نذری بکنیم که مثلاً در این هفته، من در تمام نمازهایم، «حمد» را با حضور قلب بخوانم. و زیاد خودم را به فشار نیاندازم که در سایر قسمت‌های نماز هم حتماً در ابتدای کار، حضور قلب داشته باشم. اگر حضور قلب در سایر قسمت‌های نماز آمد، خوب است ولی اگر نیامد، خودم را به فشار نیاندازم.

وقتی تصمیم گرفتیم که قسمت حمد را با حضور بخوانم، نذر بکنم که اگر این حضور حاصل نشد، نمازم را اعاده نکنم! و اعاده نماز به قصد رجا، هیچ اشکالی ندارد. همانطوری که اگر شما نمازتان را فرادی خواندید، می توانید همان نماز را حتی به قصد ورود، دوباره به جماعت بخوانید.

در اینجا مقید باشیم که وقتی تصمیمی گرفتیم، در مقابل خلف تصمیم، یک جریمه ای هم برای خودمان در نظر بگیریم. یکی، دو هفته این کار را ادامه می دهیم تا حضور قلب در حمد نماز، برای ما ملکه بشود. وقتی این اتفاق بیافتد، دیگر ادامه کار عادی می شود و اگر روزی نماز بدون حضور قلب بخوانیم، اصلاً به ما نمی چسبد! و اتوماتیک این حضور قلب در نماز حاصل می شود.

در مرحله بعدی، «سوره» را نیز به این برنامه اضافه بکنیم. و سه، چهار هفته این را ادامه بدهیم. وقتی در حمد و سوره نماز، حضور قلب ما تثبیت شد، «رکوع» را نیز اضافه بکنیم. البته حتماً در کنار این تمرین، نذری نیز داشته باشیم که اگر حضور محقق نشد، یک جریمه ای برای خودمان منظور بکنیم. مثلاً چهار صفحه قرآن بخوانیم! یک روز نماز قضا بخوانیم! یا همین نماز را، به قصد رجا، دوباره اعاده بکنیم.

نکته دیگری که در راه به دست آوردن حضور قلب در نماز وجود دارد، کلام «شهیدثانی» است. که ایشان می فرماید: قبل از اینکه شما عبارت «بسم الله الرحمن الرحيم» را بگوئید، در نیت خودتان این عبارت را با معنای آن مرور نکنید. یعنی شما ابتدا مفهوم «بسم الله الرحمن الرحيم» را در ذهن خود مرور کنید، سپس به زبان بیاورید. چون مرور ذهنی و مرور فکری، اسرع و اقرب به حضور قلب است تا مرور به لسان.

اگر ما به همین شکل بتوانیم تمرین کنیم، حضور قلب، که اُس اساس کار ما است، ایجاد خواهد شد. امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) در نامه خود به «محمد بن ابی بکر»، که قبل از مالک اشتر، مدتی فرماندار مصر بود، می نویسند:

« وَ اَعْلَمُ اَنْ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ عَمَلِكَ تَبِعَ لِصَلَاتِكَ »

بدان که تمام کارهای تو، تابع نماز تو است.

نهج البلاغه صبحی صالح، ص ۳۸۵؛ نامه ۲۷ نهج البلاغه

یعنی در حقیقت، انسان هر چقدر به نماز خود اهمیت دهد، به کارهای دیگر هم، همان مقدار اهمیت خواهد داد. ان شاءالله خدای عالم به حق حضرت صدیقه طاهره، به همه ما توفیق حضور قلب در نماز را عنایت بکند. و آن نمازی که مایه معراج مؤمن است (الصلاة معراج المؤمن)، و مایه تقرب الی الله است (الصلاة قربان کل تقی)، را به ما مرحمت بفرماید.

برگردیم به بحث خودمان...

بحث ما در رابطه با سخنان جناب آقای دکتر «طیب»، شیخ الأزهر بود. در جلسه دیروز مطالبی را در این زمینه عرض کردیم و گفتیم که ایشان برخی مطالب را مطرح کردند و به حساب شیعه هم نوشتند. مثل بحث ارتداد صحابه، غصب خلافت و امثال آن.

ایشان آمد و همه اینها را به حساب مذهب شیعه نوشت و شیعه را متهم کرد به این موارد و ما ثابت کردیم که بحث ارتداد صحابه و غضب خلافت در متون اصلی اهل سنت ذکر شده است و تنها ادعی شیعه نیست.

نکته دیگری که ایشان در سخنرانی خود مطرح می کند، مسئله «سب صحابه» است. که ما باز احساس می کنیم این نسبت دادن سب صحابه به شیعه، از عدم آگاهی ایشان به کتابهای خودشان است. یعنی در حقیقت این نشان می دهد که اینها از کتابهای خودشان بیگانه هستند. و یا اگر این مطالب را خوانده اند، توجه نکردند! و اگر توجه هم کرده اند، این مطالب را توجیه کرده اند و غیر از این چیز دیگری نیست.

کراهت داشتن از صحابه، موجب خروج از اسلام است!!!

اینها مسائلی است که خیلی دردآور است و از شخصی مثل آقای دکتر طیب، متوقع نیست. تعبیر ایشان در این زمینه این است:

«سب الصحابه يضرک فی قلب ایمانک لأنک امام نصوص صحیحة ثابتة واضحة فی القرآن الکریم و صحیحه و ثابتة فی السنة المشرفة یحرم علیک سب الصحابه و عندنا ابواب فی کتبنا فی الأحادیث و جوب احترام الصحابه احترام الصحابه امر واجب لیس امر اختیاری... إما ان تكون مسلما صحیح الإسلام و تحترمهم أو تكون ناقص الإيمان و ناقص الإسلام و ربما تغامر بالخروج من الإسلام فی کرهک لهؤلاء القوم و خاصة فی کرهک لسیده عایشه و کرهک لسیدنا ابی بکر أو سیدنا عمر الخلفاء الراشدين الاربعة»

نازرا گوئی به صحابه، به ایمان تو در قلبت ضرر می زند. زیرا ادله صحیح و ثابتی در این زمینه در قرآن و هم در روایات وجود دارد که سب صحابه را بر تو حرام می کند. ما در کتابهای خودمان ابوابی وجود دارد تحت عنوان وجوب احترام به صحابه. احترام صحابه، امر واجبی است نه اختیاری!... تو یا مسلمانی هستی که سلامت درست است، و احترام صحابه می کنی، یا نه، ایمانت و سلامت ناقص است و چه بسا به خاطر ناراحتی از این قوم مشرف به خروج از اسلام هستی. و یا کراهت داشتن از عایشه و ابوبکر و عمر و خلفای راشدین.

منبع: [بوابة الأزهر الإلكترونية](#)

یا در یک جای صحبت خود می گوید:

« زنی پیش من از شوهرش شکایت کرد و گفت که شوهرم هر وقت می خواهد به من توهین کند، به عایشه و پدرش ابوبکر فحش می دهد. من می گویم که چنین مردی اصلاً مسلمان نیست!!»

از اینگونه سخنان، آقای طیب در این ماه زیاد گفته است که هر گونه اساء ادب به صحابه و اهانت و حتی کراهت داشتن از صحابه، باعث خروج از اسلام است!!

آیا «معاویه»، به خاطر دشنام دادن به امیرالمؤمنین، از اسلام خارج است؟

ما از آقای طیب سؤال می کنیم که نظر شما درباره «معاویه» که علناً سب امیرالمؤمنین را به عنوان یک سنت مطرح کرد، چیست؟ آیا شما قائل به خروج معاویه از اسلام هستید یا نیستید؟! یا اینکه نه؛ این حکم خروج از اسلام شما، مخصوص به سب عایشه و ابوبکر و عمر است؟! این باید برای ما واضح و روشن بشود!

این دیگر «صحیح مسلم» است که نقل کرده است:

«أَمَرَ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ سَعْدًا فَقَالَ: مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسُبَّ أَبَا التُّرَابِ؟ فَقَالَ: أَمَّا مَا ذَكَرْتُ ثَلَاثًا فَالْهِنَّ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَنْ أُسَبَّهُ...»

معاویه، به سعد بن ابی وقاص دستور داد تا علی را ناسزا بگوید. ولی او امتناع کرد. معاویه گفت: چرا علی را دشنام نمی دهی؟ سعد گفت: به خاطر سه روایتی که پیامبر در مورد علی گفته است من هرگز علی را دشنام نمی دهم!

صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۱، کتاب فَصَائِلِ الصَّحَابَةِ، بَابُ مِنْ فَصَائِلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، ح ۲۴۰۴

خود «ابن تیمیه» در کتاب «منهاج السنة» این روایت صحیح مسلم را توضیح می دهد و عباراتی را که مسلم برای رعایت احترام معاویه حذف کرده را بازگو می کند:

«وَأَمَّا حَدِيثُ سَعْدٍ لَمَّا أَمَرَهُ مُعَاوِيَةُ بِالسَّبِّ فَأَبَى، فَقَالَ: مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسُبَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ؟»

زمانی که معاویه سعد را دستور داد که به علی دشنام بدهد، سعد خودداری کرد. معاویه پرسید چه چیزی تو را مانع

شد که به علی بن ابیطالب فحش ندهی؟

منهاج السنة، ج 5، ص ۴۲؛ المحقق: محمد رشاد سالم، الناشر: جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۶ هـ

- ۱۹۸۶م

و همچنین آقای «ابن شاهین» از اساتید دانشگاه الأزهر، در کتاب «فتح المنعم» این حدیث صحیح مسلم را بهتر

و واضح تر بیان کرده است:

« أمر معاویه بن أبي سفيان سعدة - المأمور به محذوف، لصيانه اللسان عنه، و التقدير: أمره بسب علي رضي الله

عنه، و كان سعد قد اعتزل الفتنة (حرب علي مع خصومه) و لعله اشتهر عنه الدفاع عن علي. فقال: (ما منعك أن

تسب أبا التراب) ؟ معطوف على محذوف، والتقدير: امر معاوية سعدة أن يسب عليا، فأمتنع، فقال له: ما منعك؟»

در این جمله از معاویه که به سعد دستور داده ، «مأمور به» محذوف و محتوای دستور به سب آلوده نشدن زبان به

مذمت معاویه ، حذف شده است که در حقیقت معنای جمله چنین می شود معاویه به سعد بن ابی وقاص دستور

داد تا به علی دشنام و ناسزا بگوید ؛ زیرا سعد در حوادث خونین آن زمان گوشه گیری را انتخاب کرده بود و به عنوان

شخصی که مدافع علی (علیه السلام) بود مشهور شده بود و لذا معاویه گفت : چه چیزی مانع دشمنی تو با علی

شده است ؟

فتح المنعم شرح صحیح مسلم، ج ۹، ص ۳۳۲، ط الأولى ، دار الشروق ، مصر

خود آقای «البانی» نیز می نویسد:

«قدم معاوية في بعض حجاته فدخل عليه سعد فذكروا عليا فنال منه فغضب سعد...»

معاویه در یکی از سفرهای حج خود، وارد مدینه شد. سعد بن ابی وقاص به نزد معاویه رفت و صحبت از علی شد

که معاویه به او دشنام داد. سعد ناراحت شد...

صحیح سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۹۳، با تحقیق ناصر الدین البانی

این آقایان، به خوبی روایت را شرح کرده و قضیه اصلی را برملا کرده اند ولی متأسفانه آقای مسلم، در این روایت، به خاطر مکدر نشدن چهره معاویه، این قسمت‌ها را حذف کرده است!

آقای دکتر طیب بزرگوار! شما که مدعی هستید کراحت داشتن از صحابه، موجب خروج از اسلام است؛ حال اگر کسی یک صحابه را سب بکند و دیگران را نیز دستور بدهد که او را سب بکنند؛ آیا در اینجا هم شما قائل به خروج از اسلام او هستید یا نه، معتقد هستید که این روایاتی که در مذمت صحابه است را باید مخفی کرد!!!؟

به تعبیر «ذهبی» که می‌گوید:

«كَلَامُ الْأَقْرَانِ إِذَا تَبَرَّهْنَ لَنَا أَنَّهُ بَهْوَى وَ عَصَبِيَّةٌ، لَا يُلْتَفَتُ إِلَيْهِ، بَلْ يُطَوَّى وَ لَا يُرْوَى، كَمَا تَقَرَّرَ عَنِ الْكُفِّ عَنْ كَثِيرٍ مِمَّا شَجَرَ بَيْنَ الصَّحَابَةِ، وَ قَاتَلِهِمْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَجْمَعِينَ، ... وَ هَذَا فِيمَا بَأْيَدِنَا وَ بَيْنَ عُلَمَائِنَا فَيُبَغِي طَيْبُهُ وَ إِخْفَاؤُهُ، بَلْ إِعْدَامُهُ، لِتَضْفُو الْقُلُوبَ وَ تَتَوَقَّرَ عَلَى حُبِّ الصَّحَابَةِ وَ التَّرَضِّي عَنْهُمْ، وَ كُنْتَمُنُ ذَلِكَ مُتَعَيِّنٌ عَنِ الْعَامَّةِ، وَ أَحَادِ الْعُلَمَاءِ»

اگر برای ما مبرهن و مسلم شد که کلامی از بزرگان دین، از روی هوس و تعصب بود، نباید مورد توجه قرار گیرد، بلکه باید از بین برود و نقل نشود؛ مثل تمام آنچه که از اختلافات صحابه با یکدیگر و جنگ و نبرد با همدیگر، در اختیار ما و علمای ماست، سزاوار است که تمام آن مطالب از بین برود و مخفی گردد، بلکه باید معدوم و نابود بشود؛ تا قلبها نسبت به صحابه صاف گشته و موجب محبت بیشتر مردم به صحابه و موجب رضایت از ایشان گردد. و پوشاندن این موارد اختلافی بین صحابه، از عموم مردم و از تک تک علماء، واجب عینی است.

سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۹۲؛ دار النشر: مؤسسة الرسالة - بيروت - ۱۴۱۳، الطبعة: التاسعة، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد

نعيم العرقسوسي

یا اینکه در این موارد می‌گوئید که باید توجیه کنیم! مثل همان قضیه «خالد بن ولید» در جریان «مالک بن نویره» و تجاوز به ناموس او، که «ابوبکر» گفت که مالک اجتهاد کرد و خطا کرد!!! چرا شما یک بام و دو هوا می‌گیرید!؟

دشنام دادن به امیرالمؤمنین، دشنام دادن به پیامبر اکرم است!

شما ببینید که «احمد بن حنبل» در مسند خود با تحقیق «شعیب الارنؤوط» که از وهابیون شاخ دار است، این روایت را نقل کرده است:

«عَبِدُ اللَّهِ الْجَدَلِيُّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أُمِّ سَلْمَةَ فَقَالَتْ لِي أَيْسَبُ رَسُولُ اللَّهِ فِيكُمْ قُلْتُ مَعَاذَ اللَّهِ... قَالَتْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّنِي»

عبدالله جدلی می گوید به نزد ام سلمه رفتم. به من گفت: آیا در میان شما به پیغمبر دشنام داده می شود؟ گفتم: به خدا پناه می برم که کسی چنین کاری نکند. ام سلمه گفت: از پیغمبر شنیدم که می گفت: هر کس علی را دشنام دهد، مرا دشنام داده است.

مسند احمد بن حنبل، ج ۴۴، ص ۳۲۹، باب حدیث ام سلمه، ح ۲۶۷۴۸؛ المحقق: شعیب الأرئؤوط - عادل مرشد، وآخرون، إشراف: د عبد الله بن عبد المحسن التركي، الناشر: مؤسسة الرسالة، الطبعة: الأولى، ۱۴۲۱ هـ - ۲۰۰۱ م

خود آقای ارئؤوط هم در پاورقی می گوید که: اسناد صحیح: سند این روایت صحیح است. همچنین مسند احمد با تحقیق «حمزه احمد زین» که یک سنی معتدل است و خیلی از روایات مسند احمد در فضائل امیرالمؤمنین، که ارئؤوط تضعیف کرده، ایشان تصحیح کرده است. ایشان نیز این وقتی به این روایت می رسد، می گوید که سند این روایت صحیح است و هیثمی نیز گفته است که رجالش معتبر هستند.

آقای طیب! مشاهده می کنید که سب علی (سلام الله علیه)، معادل سب نبی است!! حال سؤال این است که سب النبی حکمش چیست؟ شما که می گوئید اگر اه صحابه، موجب خروج از اسلام است! آیا سب رسول الله موجب خروج از اسلام نمی شود؟

نه فقط معاویه؛ شما در مورد «طلحه و زبیر و عایشه» چه می گوئید که آمدند در جنگ جمل در برابر علی (سلام الله علیه) ایستادند، و با او جنگیدند! آیا به تعبیر آیه الله شبیری زنجانی آنها علی (سلام الله علیه) را دوست داشتند و می خواستند که زودتر به بهشت بروند؟! یا نه، معتقد به عدم اسلام علی بودند و معتقد به وجوب قتل علی بودند که به جنگ علی (سلام الله علیه) آمده بودند!؟

ابن عباس: معاویه الّاغ است!!!

اصلاً ما با «معاویه» کاری نداریم! به تعبیر «ابن عباس»، که می گوید معاویه «الّاغ» است:

«عن عكرمة أنه قال كنت مع بن عباس عند معاوية نتحدث حتى ذهب هزيع من الليل فقام معاوية فركع ركعة

واحدة فقال بن عباس من أين ترى أخذها الحمار»

عكرمه می گوید که من با ابن عباس در حضور معاویه بودیم. با هم صحبت می کردیم تا اینکه دو سوم از شب

سپری شد و معاویه بلند شد و یک رکعت نماز خواند. ابن عباس گفت: این الّاغ، این نماز را از کجا گرفته بود؟

معانی الآثار، ج ۱، ص ۲۸۹؛ دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ۱۳۹۹، الطبعة: الأولى، تحقيق: محمد زهري النجار

نخب الأفكار في تنقيح مباني الأخبار في شرح معاني الآثار، بدر الدين العيني، ج ۵، ص ۸۰؛ المحقق: أبو تميم ياسر بن إبراهيم،

الناشر: وزارة الأوقاف والشؤون الإسلامية - قطر، الطبعة: الأولى، ۱۴۲۹ هـ

همانگونه که عرض کردم، ما اصلاً کاری با معاویه هم نداریم، آقای طیب! شما اول بیائید تکلیف طلحه و زبیر و عایشه

را مشخص کنید تا بعداً؟!

آقای طیب! وقتی کراهت داشتن از صحابه، موجب خروج از اسلام است، جنگ با صحابه چه حکمی را دارد؟! اگر

کسی بیاید و بگوید که شما روایت نقل کرده اید که «اصحابی کالنجوم بايهم اقتديتم اهتديتم»!! در مسئله سب

صحابه، من به معاویه اقتدا کرده ام! شما چه می فرمائید؟ قطعاً مرتبه «سب»، از «قتال» پائین تر است! کسی

بیاید سب بکند، شما چه می گوئید؟

کسی بگوید که پیغمبر فرمود که «خذوا ثلثي دينكم من حميراء»!! دو سوم دین خود را از عایشه بگیرید!! من می

خواهم در جنگ با صحابه و سب صحابه، اقتداء کنم به عایشه! شما چه می فرمائید؟!

دستور پیامبر به فحش دادن به همسر خود!!

خود پیغمبر به عایشه دستور داد که به زینب بنت جحش، همسر دیگر پیامبر فحش بدهد، یعنی فحش دادن سنت پیامبر است!!

این دیگر «صحیح بخاری» است که نقل کرده است:

«فَأَرْسَلَنَ زَيْنَبَ بِنْتَ جَحِشٍ، فَأَتَتْهُ، فَأَغْلَطَتْ، وَقَالَتْ: إِنَّ نِسَاءَكَ يَنْشُدُنَكَ اللَّهُ الْعَدْلَ فِي بِنْتِ ابْنِ أَبِي قُحَافَةَ، فَرَفَعَتْ صَوْتَهَا حَتَّى تَتَأَوَّلَتْ عَائِشَةَ وَهِيَ قَاعِدَةٌ فَسَبَّتُهَا، حَتَّى إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيَنْظُرُ إِلَى عَائِشَةَ، هَلْ تَكَلَّمُ، قَالَ: فَتَكَلَّمَتْ عَائِشَةُ تَرْدُ عَلَى زَيْنَبَ حَتَّى أَسْكَنْتُهَا، قَالَتْ: فَظَنَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى عَائِشَةَ، وَ قَالَ: «إِنَّهَا بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ»

زن‌ها زینب بنت جحش (همسر پیامبر) را فرستادند . او به نزد پیامبر آمده و به درشتی سخن گفت! و افزود که زنان تو از تو می‌خواهند که عدالت را بین زنان اجرا کنی! و صدای خویش را بالا برد! و سپس سخن خود را به سوی عایشه متوجه کرده در حالی که او نشسته بود ، به عایشه دشنام داد! و کار را به جایی رساند که پیامبر(صلی الله علیه وآله) به عایشه نگاه کرده و فرمودند: آیا پاسخ می‌دهی ؟ عایشه آن قدر پاسخ ناسزاهای زینب را داد که او مجبور به سکوت کرد! پیامبر به عایشه نگاه کرده و فرمود: او دختر ابوبکر است !!!

صحیح بخاری ج ۲، ص ۹۱۱، کِتَابُ الْهَيْبَةِ وَفَضْلِهَا وَالتَّخْرِيبِ عَلَيْهَا، بَابٌ مَنْ أَهْدَى إِلَى صَاحِبِهِ وَتَحَرَّى بَعْضُ نِسَائِهِ دُونَ بَعْضٍ، ح ۲۴۴۲؛ دار النشر: دار ابن كثير اليمامة - بيروت - ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغ

ما تا سگفمان از این بزرگان این است که به مصادر خودشان یا آگاهی ندارند؛ و یا توجهی نمی کنند. دوستان ما الآن در مصر مرتب با ما تماس می گیرند که چرا شما جواب دکتر طیب را در شبکه ولایت نمی دهید؟

علت جواب ندادن ما هم این بود که ما منتظر بودیم بلکه این آقا از خر شیطان وهابیت پایین بیاید! ولی دیدیم که نه؛ ایشان بنا ندارد پولهای کلان عربستان سعودی را از دست بدهد و این پولها، این آقایان را دگرگون کرده است. ما اگر مجبور بشویم، قطعاً این مطالب را در شبکه مطرح خواهیم کرد. حتی دوستان مصر هم گفته اند که اگر شما شروع بکنید، ما از طریق فضای مجازی اطلاع رسانی می کنیم تا مردم ببینند و بشوند.

ما اینها را اعلام می کنیم. ایمیل شخصی آقای دکتر طیب را نیز اعلام می کنیم. و اعلام می کنیم که مردم مصر! آقایان اهل سنت مصر! آقایان وهابیان مصر! تماس بگیرید و از دکتر طیب سؤال بکنید که قضیه چیست؟ این روایات سب صحابه که از خود نبی مکرم دارید، از خود صحابه دارید، چه جوابی دارد؟

سب ابوبکر در حضور رسول الله (صلی الله علیه و آله)!

مثلاً نقل کرده اند که در حضور پیامبر به ابوبکر فحش دادند، و پیامبر فقط می خندید:

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ رَجُلًا شَتَمَ أَبَا بَكْرٍ وَالنَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَالِسًا، فَجَعَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَعْجَبُ وَ يَتَبَسَّمُ.»

ابوهریره می گوید ابو بکر در محضر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نشسته بود و مردی در محضر رسول اکرم به ابوبکر ناسزا گفت. پیامبر اکرم تعجب می کرد و می خندید.

مسند احمد، ج ۲، ص ۴۳۶، مسند ابی هریره، ح ۹۶۲۲؛ مجمع الزوائد للهيثمی، ج ۸، ص ۱۸۹؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۲۰؛ الدر المنثور للسيوطی، ج ۷، ص ۳۶۰

والسلام عليكم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه سی و پنجم ۹۴/۱۰/۲۶

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۱۸) - مسئله ارتداد اصحاب ائمه (علیهم السلام)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله الى يوم لقاء الله.

بحث ما در رابطه با «تقیه» بود. شبهاتی را وهابی ها مطرح کرده بودند که ما هم جواب حلی دادیم و هم جواب نقضی!

یکی از اصحاب امام باقر، به خاطر مسئله تقیه، از امامت ایشان برگشت!!

یکی دیگر از شبهاتی که اینها در این زمینه مطرح کرده اند، و باز متمسک شدند به روایات شیعه، و بعضی از منحرفین شیعه، که بر مبنای همین سخنان متعارضی که از ائمه شنیده، از عقیده به امامت برگشته اند. یکی از این عبارات این است که نقل می کنند:

« فيذكر أبو محمد الحسن النوبختي من أعلام الشيعة في القرن الثالث عن عمر بن رباح أنه سأل أبا جعفر عليه السلام عن مسألة، فأجابها فيها بجواب، ثم عاد إليه في عام آخر فسأله عن تلك المسألة بعينها فأجابها فيها بخلاف الجواب الأول... فرجع (عمر بن رباح) عن إمامته وقال: لا يكون إماماً من يفتي بالباطل على شيء بوجه من الوجوه ولا في حال من الأحوال، ولا يكون إماماً من يفتي تقية بغير ما يجب عند الله»

نوبختی از علمای بزرگ شیعه از عمر بن رباح نقل کرده است که او از امام باقر سؤالی پرسید و امام جوابی داد. سپس در سال آینده، همان سؤال را از امام پرسید و امام جواب مخالف جواب اول را داد... پس عمر بن رباح از امامت امام باقر برگشت و گفت: کسی که فتوای به باطل می دهد، به هیچ وجه امام نیست. کسی که فتوای به تقیه می دهد در غیر آنجائی که خدا واجب کرده، امام نیست.

الشيعة والسنة، احسان إلهي ظهير، ص ١٨٣؛ الناشر: إدارة ترجمان السنة، لاهور - باكستان، الطبعة: الثالثة، ١٣٩٦ هـ - ١٩٧٩

م

اینجا می گوید که چون امام مجوز تقیه را صادر کرده است، از امامت ساقط می شود! حالا نمی دانیم که این آقایان درباره آیه قرآن، که درباره «عمار»، تقیه را مجوز داده است، چه جوابی می دهند!؟

ایشان در ادامه روایتی را از «کافی» نقل می کند که:

« عن زرارة بن أعين عن أبي جعفر (الباقِر) قال: سألتَه عن مسألة فأجابني، ثم جاءه رجل، فسأله عنها فأجابَه بخلاف ما أجابني،... فقلت لأبي جعفر: شيعتكم لوحملتوهم على الأسنّة أو النار لمضوا وهم يخرجون من عندك مختلفين»
زراره می گوید که من از امام باقر از مسئله ای سؤال کردم و جواب گرفتم. سپس مردی آمد و همان سؤال را از امام کرد ولی امام جواب دیگری داد... به امام گفتم: اگر شما به شیعیانستان دستور دهید که بر روی شمشیر و آتش راه بروند، انجام می دهند. در حالی که شما به اینها جواب های متناقض می دهید و اینها به اختلاف می افتند.

الشيعة والسنة، احسان إلهي ظهير، ص ۱۸۳؛ الناشر: إدارة ترجمان السنة، لاهور - باكستان، الطبعة: الثالثة، ۱۳۹۶ هـ - ۱۹۷۹ م

یکی از اصول پاسخگوئی به شبهه!

یکی از روشهای ما در پاسخگوئی به شبهات این است که وقتی اینها روایاتی را از منابع شیعه نقل می کنند، یا از علمای شیعه، این عبارات را بررسی کنیم. زیرا معمولاً این عبارات را تقطیع می کنند و تحریف می کنند. اول و آخر روایت را قیچی می کنند و مطالبی را که مورد نظر خودشان است، بدون توجه به صدر و ذیل، انتخاب می کنند و شروع می کنند به هجمه علیه شیعه!

ما در ابتدا، عبارت آقای نوبختی را که اینها گفتند را عرض می کنیم و بعد هم عبارت کافی را نقل می کنیم و سپس جوابی را که بزرگان ما از این روایات داده اند را اشاره می کنیم.

توضیحی در مورد فرقه «مغیریه»!

مرحوم نوبختی که متوفای ۳۱ هجری است، در ابتدای کلام خود، اشاره به فرقه «مغیریه» می کند و می گوید که اینها اصحاب «مغیره بن سعید» هستند.

مرحوم «مامقانی» درباره «مغیره بن سعید» در همان مقدمه جلد اول تنقیح المقال، نوشته است که وی به تنهائی یک صد هزار روایت جعل کرده است!

«انّ المغیره بن سعید، قال فیما حُکي عنه قد دَسَسْتُ فی اخبارکُم اخباراً کثیراً تُقرب مِن مائة ألف حدیث»

همانا مغیره بنابر آنچه که از او نقل شده است، گفته است که من در روایات شما، نزدیک صد هزار روایت را جعل و وارد روایات شما کرده ام.

تنقیح المقال، ج ۱، ص ۱۷۴

البته این اعتراف خود مغیره است. مثلاً بعضی از اینها اعتراف دارند که ما ده هزار روایت، بیست هزار روایت نقل کردیم. اینها اعترافات خودشان است، نه اینکه بزرگان ما استقصائی کرده باشند. زیرا در آن زمان اصلاً استقصاء معنا نداشته است. شاید هم یک مبالغه ای بوده و نشان از کثرت بوده باشد. ولی در این که این «مغیره بن سعید» جعل و وضاع حدیث بوده، در آن شکی نیست.

من نگاه کردم در کتب روائی شیعه، در کتب اربعه و وسائل و مستدرک و بحار؛ از کل روایات، از مغیره بن سعید، زیر پنج روایت داریم. یعنی از آنجائی که ائمه (علیهم السلام)، کذاب بودن ایشان را گوشزد کرده اند، لذا روات ما و بزرگان ما، از ایشان روایتی را نقل نکرده اند.

در هر صورت، مرحوم نوبختی، در مورد فرقه مغیره می گوید:

«وأما المغيرية أصحاب المغيرة بن سعيد فإنهم نزلوا معهم ألى القول بإمامة محمد بن عبد الله بن الحسن وتولوه واثبتوا إمامته فلما قتل صاروا لإمام لهم ولا وصي ولا يثبتون لأحد إمامة بعده»

فرقه مغیره، پیروان مغیره بن سعید هستند. اینها قائل به امامت محمد بن عبدالله بن حسن هستند. و امامت او را قبول کردند. وقتی او کشته شد، دیگر امامی نداشتند و وصیی نداشتند. و لذا امامت را در کسی دیگری نیز تثبیت نکردند.

فرق الشیعه، ص ۵۹

در ادامه می گوید:

«وأما الذين أثبتوا الإمامة لعلی بن ابي طالب ثم للحسن ثم للحسين ثم لعلی بن الحسين علیه السلام ثم نزلوا إلى القول بإمامة ابي جعفر محمد بن علی بن الحسين باقر العلم علیه السلام فأقاموا علی امامته إلى أن توفي غير نفر يسير منهم فإنهم سمعوا رجلا منهم فإنهم يقال له عمر بن رباح زعم أنه سأل ابا جعفر علیه السلام عن مسألة فأجابها فيها بجواب ثم عاد إليه في عام آخر فسأله عن تلك المسألة بعينها فأجابها بخلاف الجواب الأول»

اما کسانی که قائل به امامت علی بن ابي طالب شده اند سپس حسن و حسین و سپس علی بن الحسين و بعد از او قائل به امامت امام باقر شدند. و بر امامت او ثابت بودند تا اینکه همه افراد آنها از دنیا رفت. همانا آنها شنیدند که مردی از میان مغیریه، که به او عمر بن رباح می گفتند، گمان کرده بود که همانا از امام باقر در مورد مسئله ای سؤال شد و ایشان جواب داد. سپس در سال بعد، عین همان سؤال را از امام کرد ولی امام جواب دیگری داد.

فرق الشیعه، ص ۶۰

خیانتی به نام «تقطیع عبارت»!!

شما ببینید که در کلاک مرحوم نوبختی عبارت «عمر بن رباح زعم أنه سأل...» آمده است! یعنی گمان کرده! خیال پردازی کرده که...!

آقایانی که نقل می کنند، کلمه «زعم» را حذف می کنند! بعد می گویند که نوبختی گفته است که فلان...!! در حالی که ایشان می گویند عمر بن رباح اینچنین تصور و گمانی کرده که...! یعنی در حقیقت این قضیه عمر بن رباح، واقعیت ندارد. و خود او یک داستانی را برای خودش ساخته و پرداخته است. بعد هم گفته است که:

«فقال لأبي جعفر هذا خلاف ما أجبنتني في هذه المسألة العام الماضي فقال له أن جوابنا ربما خرج علی وجه التقية فشكك في أمره وإمامته فلقي رجلا من أصحاب ابي جعفر يقال له محمد بن قيس فقال له أني سألت ابا جعفر عن مسألة فأجابني فيها بجواب ثم سألته عنها في عام آخر فأجابني فيها بخلاف جوابه الأول فقلت له لم فعلت ذلك فقال فعلته للتقية وقد علم الله أني ما سألته عنها إلا وأنا صحيح العزم علی التدين بما يفتيني به وقبوله والعمل به فلا وجه لا تقائه إياي وهذه حالي فقال له محمد بن قيس فلعله حضرك من أتقاه

عمر بن رباح به امام باقر گفت که این جواب شما، خلاف آن جوابی است که در سال گذشته گفته بودید. امام به او گفت: جواب ما چه بسا از روی تقیه صادر می شود. این امر باعث شک و تردید او در امامت امام باقر شد. در راه با مردی از یاران امام باقر برخورد کرد و ماجرا را برای او شرح کرد و گفت: خدا می داند که من در حالی این سؤال را از امام کردم که مقید بودم آنچه امام جواب می دهد را بپذیرم و به آن عمل کنم. بنابراین دلیلی نداشت که امام باقر از من تقیه کند. محمد بن قیس به او گفت: شاید در حضور تو کسی بود که امام به خاطر او تقیه کرد.

فقال ما حضر مجلسه في واحدة من المسألتين غيري لا ولكن جوابيه جميعا خرجا على وجه التبخيت ولم يحفظ ما أجاب به في العام الماضي فيجيب بمثله فرجع عن إمامته وقال لا يكون إماما من يفتي بالباطل على شيء بوجه من الوجوه ولا في حال من الأحوال ولا يكون إماما من يفتي تقية بغير ما يجب عند الله

عمر بن رباح گفت: در هر دو مسئله که من پرسیدم، غیر از من کس دیگری نبود. لذا جواب امام در هر دو مسئله به خاطر ساکت کردن من بود. و او یادش نبود که در سال گذشته به من چه جوابی را داده بود تا مثل آن جواب را بگویم. لذا او از امامت امام باقر برگشت و گفت: کسی که فتوای به باطل بدهد، امام نیست. و کسی که دستور به تقیه بدهد در جایی که خدا دستور نداده، او امام نیست.

فرق الشیعه نوبختی، ص ۶۰ و ۶۱

این آقایان، این عبارات را نقل کرده اند ولی قبل و بعد این عبارات را اشاره نکرده اند. که مرحوم نوبختی گفته است که این عمر بن رباح، خیال کرده، تصور کرده و گمان باطل کرده است و حقیقت نداشته است.

صحیح ترین جواب از شبهه «عمر بن رباح»:

ثانیاً: ممکن است سال گذشته که ایشان از امام سؤال کرده و جواب گرفته، اتفاقاتی برای این آقا مطرح بوده، و با افرادی در ارتباط بوده، که امام (علیه السلام) یک جوابی را به او می دهد تا به آن عمل کند و جان او حفظ شود! ولی امسال که امام جواب دیگری می دهد، آن مسئله برداشته شده و تهدیدی در کار نیست. لذا امام جواب اصلی را به

او می دهد. امام (علیه السلام) همه اتفاقاتی که قرار است برای این آقا بیافتد را در نظر می گیرد و فتوا صادر می کند. و حکم را بیان می کند.

مثل همان داستان «علی بن یقین»، که امام به او دستور داد که از امروز موظف هستی که مثل اهل سنت وضو بگیری! و مثل آنها نماز بخوانی! «علی بن یقین» در ابتدا شک می کند که نظر امامیه در وضو و نماز این نیست! فتوای ائمه این نیست. ولی می گوید که به من ربطی ندارد، امام کاظم، امام من است و من مطیع او هستم!

شما حتماً داستان او را مفصل دیده اید که از او، در نزد «هارون الرشید» سعایت کرده بودند که او شیعه است و جاسوس شیعیان است و...؛ هارون گفت که من او را امتحان می کنم ببینم که قضیه چی هست. لذا روزی او را زیر نظر می گیرد و در یک جای خلوت، کاری را به او می دهد که از ظهر تا غروب آنجا باشد و هیچ کسی دیگری هم آنجا نبوده، و خود هارون از یک دریچه ای او را زیر نظر داشته است.

وقت نماز که شد، «علی بن یقین» بلند شد و مثل اهل سنت وضو گرفت و مثل آنها نماز خواند. نماز مغرب شد و هیچ کسی هم در آنجا نبود، مثل سنی ها وضو گرفت و نماز خواند!

«هارون الرشید» این صحنه ها را که می بیند، ناراحت می شود و قسم می خورد که بعد از آن، دیگر هیچ حرفی بر ضد علی بن یقین باور نکند و سعایت کسی را نپذیرد!

«علی بن یقین» از کاری که هارون به او واگذار کرده بود، به خانه برمی گردد. نیمه های شب، دوباره نامه ای از امام به او می رسد که از این تاریخ به بعد، وضو و نماز طبق آنچه که خدا دستور داده، باشد. یعنی همان روش اهل بیت (علیهم السلام).

لذا این مسئله ها در جواب دادن امام به سؤالات شیعیان مطرح است. و شاید این آقا نمی فهمد که چه بسا در طول این یکسال، جایی مسافرت کرده، با افرادی معاشرت داشته، یا اصلاً جایی کلام امام را نقل کرده که امام در مورد فلان مسئله اینگونه فرموده است؛ و افرادی رفته اند و عمل کرده اند و جانشان یا مالشان حفظ شده است!

لزوم تعبد در برابر امام معصوم!

اگر ما به این نتیجه می‌رسیم که امام(علیه السلام)، معصوم است و هیچ فتوایی غیر از کلام خدا نمی‌دهد و هیچ نمی‌گوید مگر از وحی و آنچه خدا نازل کرده؛ دیگر به ما ارتباطی ندارد که امسال امام این جواب را فرموده، و سال آینده فلان جواب را فرموده است.

شما ببینید افرادی چون «ابن ابی یعفور» که نقل شده است وی روزی در محضر امام صادق(علیه السلام) نشسته بود و از وجود مقدس آن حضرت بهره مند می‌شد. او به پیشوای ششم عرضه داشت:

«و الله لو فقلت رمانة بنصفين فقلت هذا حرام و هذا حلال لشهدت أن الذي قلت حلال حلال و أن الذي قلت حرام حرام، فقال: رحمك الله رحمك الله.»

ای مولای من! قسم به خدا! اگر اناری را دو نصف کنی و بفرمایی که نصف آن حلال و نصف دیگرش حرام است، مطمئناً شهادت خواهم داد که آن چه را گفתי حلال، حلال است و آنچه را که فرمودی حرام، حرام است و هیچ گونه چون و چرا نخواهم کرد.» امام فرمود: «خدا تو را رحمت کند، خدا تو را رحمت کند.»

معجم الرجال خوئی، ج ۱۰، ص ۹۸؛ رجال الکشی، ص ۲۴۹

تعبد به امام(علیه السلام) باید اینگونه باشد. یا مثل آن پیرزنی که می‌آید تا از امام صادق سؤال بکند، امام به اصحاب می‌فرماید که دقت کنید که این زن سؤالی می‌پرسد که در آن درسی برای شماست. زن گفت: یابن رسول الله! من بیماری داشتم رفتم پیش دکتر، به من گفته است که شراب بخور! آمدم تا از شما سؤال بکنم که آیا بخورم یا نخورم؟

امام فرمود: برای چه آمدی و از من می‌پرسی؟ گفت: چون اگر گفתי بخور، من می‌خورم و شب اول قبر، یا در قیامت اگر از من پرسیدند که چرا شراب خوردی، می‌گویم که امام عصرم دستور داد! و اگر گفתי نخور، و من نخوردم و با این مرض از دنیا رفتم؛ و از من سؤال کردند که چرا نخوردی تا زنده بمانی و الآن خودکشی کردی؛ می‌گویم که امام عصرم به من دستور داد!

امام صادق رو به اصحاب فرمود: حقیقت ایمان این است! حقیقت تعبد این است!

چند وقت پیش در شرح حال شیخ انصاری می خواندم که یک زنی که با کلفتی و کار برای مردم، امرار معاش می کرد، روزی خمس مالش برای شیخ برد. وقتی خمس را داد، مدتی به چهره شیخ خیره شد. شیخ علت را پرسید. گفت: می خواهم چهره شما در ذهنم بماند، تا فردای قیامت در محضر خداوند بگویم که من با کلفتی پول تهیه کردم و خمس مالم را به این شیخ دادم تا برای ترویج دین خرج بکند. اگر در مسیر ترویج دین استفاده نکردی قیافه ات در ذهنم باشد تا در قیامت دستت را بگیرم و شکایتت را به خدا بکنم.

می گویند که شیخ انصاری شروع کرد زار زار گریه کردن! گفت این زن بزرگترین درس دیانت را به ما داد. بالاترین درس تقوا را به من داد.

لزوم رسیدگی به اعمال و رفتار؛ در آخر شب!

عزیزان من توجه کنید که ما، گوشت و پوست و استخوانمان، از مال امام زمان (سلام الله علیه) است. خیلی از افرادی که این اموال را به عنوان وجوهات به ما تقدیم می کنند، با خون دل، این پولها را تهیه می کنند. پول بادآورده نیست! این را به ما می دهند برای دفاع از دین. برای دفاع از مذهب. اگر ما کوتاه آمدیم و کوتاهی کردیم، فردای قیامت همین افرادی که وجوهاتشان را به ما می دهند، از ما شکایت خواهند کرد. فردای قیامت افرادی از ما شکایت می کنند که ما اصلاً تصورشان را هم نمی کنیم.

دوستان عزیز! از من به شما وصیت، شب که به رختخواب می روید، حساب و کتاب اعمال خودتان را بکنید و بعد بخوابید. همان فرمایش امام کاظم (سلام الله علیه) که فرمود:

« لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنْ عَمِلَ حَسَنًا اسْتَرَادَ اللَّهَ وَ إِنْ عَمِلَ سَيِّئًا اسْتَعْفَرَ اللَّهَ مِنْهُ وَ تَابَ إِلَيْهِ »

هر کسی که در هر روز به حساب اعمال خود نرسد، از شیعیان ما نیست. اگر عمل نیکی انجام داده بود، از خداوند طلب افزایش بکند. و اگر عمل بدی کرده بود از خدا استغفار بکند و توبه کند.

یا همان فرمایش امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) که فرمود:

«حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا»

به حساب خود رسیدگی کنید، قبل از اینکه به حساب شما رسیدگی بشود.

مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۵۴، باب ۹۵ وجوب محاسبة النفس کل یوم

دوستان عزیز! تلاش بکنیم که هر شب موقع خوابیدن، یک کاغذ و قلمی برداریم و اعمال و کارهای خودمان را یادداشت بکنیم. ببینیم که این کارهای ما چقدر به نفع دین بود و چقدر به ضرر دین بوده است؟! در هر صورت...

این آقایان، در نقل مطلب خیانت می کنند و مطلبی را به مرحوم نوبختی نسبت می دهند که کذب محض است. اینها اگر مریض نیستند، چرا نظر اصحاب دیگر امام صادق (سلام الله علیه) را نقل نمی کنند؟! امام صادق و امام باقر، قریب به چهار هزار شاگرد و اصحاب داشتند و بر امامت این دو امام هم باقی ماندند، چرا نظر اینها را نقل نمی کنند!؟

حالا یک علقه مضغه ای بر فرض صحت، در میان این همه اصحاب، یک شک و شبهه ای برای او پیش می آید و از امامت امام باقر بر می گردد - بر فرض صحت - این را بر می دارند و علم می کنند!!

اخلاق خرمگسی وهابیت!!

آیا این نوع برخورد، به قول این شبکه های وهابی، خرمگسی نیست؟! چون خرمگس می رود و روی کثافات می نشیند. از میان این چهار هزار نفر، یک نفر، دو نفر، یا پنج نفر هم منحرف شدند، اینکه اصلاً اهمیتی ندارد.

کاتب وحی پیامبر، در زمان پیامبر مرتد شد!!

خود نبی مکرم، این همه زحمت کشید و تلاش کرد، ولی چقدر از افراد در زمان خود پیامبر مرتد شدند! «عبدالله بن ابی سرح»، کاتب وحی بود ولی در زمان خود پیامبر مرتد شد! مقامی از این بهتر و بالاتر که کسی کاتب وحی باشد؟ این آقا مرتد شد و از دین و ایمان برگشت!

یکی از کارهایی که ما انجام داده ایم و من ان شاءالله در مناسبتی آن را تقدیم خواهم کرد، جمع آوری افراد و اصحاب نبی مکرم است که رسماً مرتد شدند! یعنی ارتدشان در کتب اهل سنت، با سند معتبر اثبات شده است. حدود پنجاه، شصت نفر از صحابه را ما پیدا کردیم که مرتد شده اند. البته غیر از آن اصحاب رده، که اینها می گویند و البته دروغ هم است. ما هیچکدام از اینها را قبول نداریم که اینها مرتد شده بودند. اینها هم معتقد به خدا بودند، و هم معتقد به نبوت بودند. معتقد به نماز هم بودند. فقط در مورد «زکات»، یا معتقد به زکات نبودند، و یا می گفتند که ما به ابوبکر زکات نمی دهیم.

آنهايي که به این افراد، برچسب ارتداد زدند و اینها را اصحاب رده خواندند، و ابوبکر هم با اینها جنگید؛ هیچکدام را ما قبول نداریم. اینها همه افسانه است! ولی ما آمار داریم که تعداد زیادی از اصحاب پیغمبر، حقیقتاً مرتد شدند.

حالا سؤال ما از این آقایانی که افرادی مثل «عمر بن رباح» را مطرح می کنند و امامت امام باقر(سلام الله علیه) را زیر سؤال می برند؛ این است که اگر از میان یکصد و بیست هزار صحابی پیامبر، پنجاه، شصت نفرشان هم مرتد شدند، آیا ما می توانیم به خاطر این تعداد از افراد، کل اصحاب پیامبر را زیر سؤال ببریم؟! کل زحمات نبی مکرم را زیر سؤال ببریم و بگوئیم که پیغمبر نتوانست اصحابش را تربیت کند و پنجاه نفر مرتد شدند!؟

«قیاس»؛ عمل ابلیس است!

در بحث ما همینطور است. از میان این همه شاگردان و اصحاب امام باقر و امام صادق نیز تعدادی علقه مضغه درآمدند، نخاله درآمدند، و آمدند مسائل دینی را با عقل خودشان قیاس بکنند و خطا رفتند. قیاس هم که کار شیطانی است. امام صادق(سلام الله علیه) فرمود:

«فَإِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ»

همانا اولین کسی که قیاس کرد، ابلیس بود.

الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ۵۸، باب البدع و الرأي و المقایس، ص، ۵۴

همین پریشب بود که یک بیننده سنی زنگ زده بود شبکه - نمی دانم دوستان برنامه ها را می بینند یا نه - و می گفت که درباره وضو، مسح کردن پا بهتر است، یا شستن پا؟ شستن پا نطافت است، پاکیزگی است. و عقل سالم هم می گوید که ما پاهای خودمان را بشوئیم، به نطافت نزدیک تر است! و قول اهل سنت در وضو، به حقیقت و واقعیت نزدیک تر است!

من گفتم: برادر عزیزم! «پا» بیشتر در معرض آلودگی است - با اینکه الآن مردم جوراب می پوشند - یا «سر» بیشتر در معرض آلودگی است؟ چرا شما سرتان را نمی شوئید و مسح می کشید ولی صورت خود را می شوئید؟ وقتی گرد و خاک بر صورت می نشیند، انسان دستی می کشد و می رود. ولی گرد و خاک در سر، موهای انسان را در بر می گیرد و با دست کشیدن نمی رود و باید شسته شود.

سؤال دوم: شما در وضو، دستهایتان را تا کجا می شورید؟ گفت: تا مرفق! گفتم: شما که غالباً تا مچ دست، لباس می پوشید و تا مچ دست، در معرض آلودگی نیست، پس چرا تا مرفق دست را می شورید؟ خب مسح بکشید! اگر بناست که «قیاس» مطرح باشد و ما هر کجا را که آلودگی دارد بشوریم، و آلوده نیست را مسح بکشیم، شما نباید از آرنج تا مچ دست خودتان را بشورید و باید بیائید و مسح بکشید!

سؤال سوم: شما در تیمم چه کار می کنید؟ چرا با همان دستی که به خاک می زنید و خاک آلوده است، آن را به صورت می کشید؟ اینکه بیشتر صورت شما را آلوده کرد!

این بنده خدا، معطل ماند که چه بگوید! گفت: حاج آقا من گوشی را قطع می کنم و از تلویزیون صحبت های شما را می شنوم! گفتم اتفاقاً این اشکالی است که خود «فخر رازی» گرفته است و حرف ما نیست و حرف علمای شماست!

در مسائل دین، نمی شود بر مبنای قیاس و عقل و... عمل کرد. مثلاً شما نمی توانید در اول صبح بگوئید که من الآن تازه از خواب بیدار شدم و حالم هم خوب است و می خواهم ده رکعت نماز صبح بخوانم! چرا خدا دو رکعت واجب کرده است؟

یا بگوئید که در وقت «ظهر»، خسته و کوفته هستم، نماز ظهر را دو رکعت می کنم و به جای آن، ده رکعت نماز صبح می خوانم!! این که نمی شود. اگر بنا باشد که در مسائل دین، عقل ملاک باشد، همین اتفاق خواهد افتاد.

در آخر شب هم که «نماز مغرب» است، انسان خسته است، مخصوصاً انسان کارگر باشد و کارمند، که می خواهد سریع یک غذایی بخورد و استراحت کند، هفت رکعت نماز پدر آدم را در می آورد، بگوئید که ما شبها یک رکعت نماز می خوانیم!! اگر قرار باشد که عقل ملاک باشد، همین اتفاقات خواهد افتاد.

والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه سی و ششم ۹۴/۱۰/۲۷

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیّه» (۱۹) - بررسی شخصیت «عمر بن رباح»

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمدلله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداءالله الى يوم لقاءالله.

در مسئله تقیه، بحث ما به اینجا رسید که اینها نقل کرده بودند که فردی به نام «عمر بن رباح» یا «عمر بن رباح»؛

از اصحاب امام باقر(سلام الله علیه)، از کسانی بود که از امام باقر مسئله ای را پرسیده بود و امام جوابی داده بود

و سال آینده، همان مسئله را پرسیده بود و امام خلاف آن جواب پارسالی را داده بود؛ و لذا ایشان از امامت امام باقر

برگشته بود!!

دیدگاه علمای شیعه؛ درباره شخصیت «عمر بن ریاح»!

در رابطه با شخصیت این «عمر بن ریاح»، هم اقوال علمای شیعه را نقل می‌کنیم و هم اقوال علمای اهل سنت را؛ تا روشن بشود که این فرد، در نزد علمای شیعه و علمای اهل سنت، چه جایگاهی دارد.

اینها با نقل سخنان «فرق الشیعه نوبختی»، و دو روایت از کافی؛ خیلی سر و صدا ایجاد کرده اند که منشأ تقیه در شیعه، همین قضایا بود و نقصان علم ائمه و...؛ و برخی از اصحاب که تقیه را از ائمه مشاهده کردند، از اعتقاد به امامت ائمه برگشتند.

نظر «علامه مجلسی»:

مرحوم علامه مجلسی در این زمینه می‌گوید:

«أقول لا اعتماد علی نقل هذا الضال المبتدع فی دینه و علی تقدیر صحته لعله اتقی ممن علم أنه بعد خروجه سیدکرة عنده»

به نظر من بر نقل این فرد گمراه بدعت گذار در دین، هیچ اعتمادی نیست. بنابر تقدیر اینکه نقلش صحیح هم باشد، کلام امام به خاطر تقیه بوده است. چون امام می‌دانست که عمر بن ریاح بعد از خروجش از پیش امام، با افرادی در ارتباط است و این مطالب امام را به او خواهد گفت.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۷، ۳۴، باب ۴۹، نادر فی ذکر مذاهب الذین خالفوا الفرقة المحقة فی القول بالائمة الاثني عشر صلوات الله عليهم، ص ۱.

نظر «مرحوم کشی»:

مرحوم «کشی» نیز در این زمینه می‌گوید:

« قِيلَ إِنَّهُ كَانَ أَوْلًا يَقُولُ بِإِمَامَةِ أَبِي جَعْفَرٍ ثُمَّ إِنَّهُ فَارَقَ هَذَا الْقَوْلَ وَ خَالَفَ أَصْحَابَهُ مَعَ عِدَّةٍ يَسِيرَةٍ بَايَعُوهُ عَلَى ضَلَالَتِهِ »

گفته شده است که وی در ابتداء قائل به امامت امام باقر بوده است و سپس از این اعتقاد برگشت و به همراه عده ای کم، که به گمراهی با او بیعت کردند، با اصحاب امام باقر مخالفت کردند.

رجال الکشي - اختيار معرفة الرجال، ص ۲۳۷

در حقیقت طبق نظر مرحوم کشی نیز، این «عمر بن ریاح»، یک فرد گمراه و منحرف است.

نظر «مرحوم آیه الله خوئی»:

مرحوم آقای خوئی نیز دارد که:

«الصحيح أن وجود هذا الرجل و أصل القضية لم يثبت فإنه لم يذكره غير الكشي و هو نسبه إلى قائل مجهول»

قول درست آن است که وجود همچین شخصیتی و داستان نفی امامت امام باقر از طرف او، ثابت نشده است. و فقط کشی آن را ذکر کرده است. و او نیز به یک فرد مجهولی نسبت داده است.

معجم الرجال الحديث، ج ۱۳، ص ۳۵، شماره ۸۷۳۶

پس از دیدگاه علمای شیعه، این فرد، گمراه و بدعت گذار و به تعبیر مرحوم آقای خوئی، اصلاً وجود خارجی نداشته است. چون اصل قضیه را «کشی» نقل می کند و او نیز از یک قائل مجهول نقل کرده است.

پس بنابراین، این آقایان که این همه در سایت ها و شبکه ها و... سر و صدا به پا کرده اند و در حدود سی، چهل کتاب، از کتاب های وهابی ها، قضیه «عمر بن ریاح» را سند بطلان عقیده شیعه مطرح کرده اند، حرف بی اساس و بی پایه ای است.

خدا «احسان الهی ظهیر» را لعنت کند، و او را به اشد عذاب گرفتار بکند! در میان متأخرین، این بابا، آمده و کل روایات شیعه را - چه در کتب رجالی و چه کتب روائی - زیر و رو کرده - حالا یا به صورت لجنه ای کار کرده و یا تنهائی کار کرده، - و به خیال خودش، نقاط ضعف اینها را در آورده است. و بدون اینکه این روایات ضعیف بوده، یا نبوده؛ آنها را مطرح کرده و خوراک خوبی برای یاوه سرایان وهابی، فراهم کرده است.

آن کسی که این «احسان الهی ظهیر» را ترور کرد، حالا یا شیعه بوده، یا کس دیگری بوده؛ خدا جزای خیرش بدهد! البته یکی از دوستان ما، یک کتابی را در سه جلد، در نقد سخنان احسان الهی ظهیر نوشته است با عنوان «الرد الکبیر فی احسان الهی ظهیر»؛ که البته یک جلد از مطالب این کتاب، مطالب بنده بوده در جوابیه ای که در رد بر قفاری نوشتیم، که ایشان بدون اطلاع ما، مطالب ما را حتی بدون اصلاح و کم و اضافه؛ به نام خودش در این کتاب نقل کرده است.

البته من خیلی زیاد مقید نیستم که حتماً این مطالب به نام من باشد. الآن خیلی از عزیزان، از همین مطالب سایت مؤسسه تحقیقاتی ولیعصر (عج)، برداشته و کتاب نوشته اند. و به نوائی هم رسیده اند! اشکالی ندارد. نوش جانشان!! همین چند وقت پیش بود در یکی از این سایتها، مقاله ای دیدم درباره حضرت ولیعصر (ارواحنا فداه)، که عیناً مطالب ما بود. و حتی یک کلمه به مقاله ما اضافه نکرده بود و همه را به نام خودش ثبت کرده بود! و جالب این بود که در پائین مقاله هم نوشته بود که: شرعاً حرام است کسی از این سایت مطلب ما را نقل بکند!!

چاپ این کتاب پر هزینه؛ برای عموم آزاد است!!

ما در مورد همین کتاب «نقد قفاری»، که در سه جلد چاپ شده است، حدود ۴۵۰ میلیون تومان هزینه کردیم! ما تمام مصادری را که در این کتاب نقل کرده ایم، با چشم خودمان دیده ایم. بعضاً برای به دست آوردن یک کتاب، هزینه های سنگینی را پرداخت کرده ایم. ولی با همه اینها، در همان صفحه اول کتاب نوشته ایم که: «چاپ این کتاب برای عموم آزاد است». یعنی حق تألیف را نیز برداشته ایم.

گفتیم شاید در آن طرف دنیا، کسی بردارد و این کتاب را چاپ بکند، و عده ای آن را مطالعه بکنند که دسترسی به کتاب ما نداشته باشند. یا افرادی بر می دارند و از مطالب این کتاب، مقاله می نویسند و در یک کشوری، و یا دانشگاهی ارائه می کنند که ما به آنجا دسترسی نداریم که این مطالب را به آنها ابلاغ بکنیم.

لذا عباراتی مثل «حق چاپ محفوظ است» و «در انحصار فلان است» و یا «هرکس نقل کرد بدون ذکر مأخذ، حرام است» و... این قضایا را من قبول ندارم!

البته خود مسئله «حق التألیف»، خالی از اشکال شرعی هم نیست. چون ما کتابی را که می خریم، مالکش می شویم و نمی شود حق تألیف برایش قرار داد. البته بله، اگر شرط ضمن عقد بشود که آقا! شما که این کتاب را می خری، حق چاپش را نداری! حق نقل مطالب را نداری، این درست است. و حالا آنکه هیچ فروشنده کتابی این شرط ضمن عقد را نمی کند!

دیدگاه علمای اهل سنت؛ درباره شخصیت «عمر بن ریاح»!

نظر «ابن حجر هیثمی»:

آقای «هیثمی» یک روایتی را نقل می کند که در سندش، عمر بن ریاح قرار دارد. و در انتهای روایت می گوید که:

«و فِيهِ عُمَرُ بْنُ رِيَّاحٍ، وَ هُوَ مُجْمَعٌ عَلَى ضَعْفِهِ»

در سند این روایت، عمر بن ریاح وجود دارد که ضعف او اجماعی بین علماست.

مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۲۴۶، بَابُ فِيمَنْ مَسَّ كَافِرًا، ح ۱۲۷۴؛ المحقق: حسام الدين القدسي الناشر: مكتبة القدسي، القاهرة، عام النشر: ۱۴۱۴ هـ، ۱۹۹۴ م

آقای احسان الهی ظهیر! آقای قفاری! شما حداقل این آقای عمر بن ریاح، که این قضیه را از امام باقر نقل کرده را، از کتاب های خودتان شرح حالش را مطالعه می کردید! شما علمای شیعه را قبول ندارید. ولی این که دیگر نظر علمای خودتان است که می گویند ضعف این فرد، اجماعی است. یک فردی که ضعفش اجماعی است، می آید و این مطلب را نقل می کند، نقل این مطلب او با این همه آب و تاب، خلاف وجدان است!

نظر «ابن حبان بستی»:

آقای «ابن حبان»، نام «عمر بن ریاح» را در کتاب «المجروحین» خود ذکر می کند و در شرح حال او می نویسد:

«عمر بن ریاح... كَانَ مِمَّنْ يَرْوِي الْمَوْضُوعَاتِ عَنِ الْأَثْبَاتِ لَا يَحِلُّ كِتَابَتَهُ حَدِيثَهُ إِلَّا عَلَى جِهَةِ التَّعْجُوبِ»

عمر بن ریاح، از کسانی است که همیشه روایات دروغ و جعلی را به نقل از افراد مورد وثوق نقل می کرده است. نقل احادیث کتاب این فرد جایز نیست مگر بر وجه تعجب و مسخره کردن.

المجروحین ابن حبان، ج ۲، ص ۸۶، باب العین، شماره ۶۴۱؛ المحقق: محمود إبراهيم زايد الناشر: دار الوعي - حلب، الطبعة: الأولى، ۱۳۹۶هـ.

به نظر من همین تعبیر آقای ابن حبان، در شناخت شخصیت «عمر بن ریاح» کافی باشد. و ایشان حق مطلب را ادا کرده است. شما ببینید که یک فردی که در نظر خود علمای اهل سنت، اینچنین وضعیتی دارد، آیا می شود به حرف و نقل او اعتماد کرد؟!؟

نظر «ابن عدی»:

عبدالله بن عدی نیز در مورد «عمر بن ریاح» از «ابن طاووس» از رجالیون اهل سنت نقل کرده است که می گوید:

«عمر بن ریاح دجال»

عمر بن ریاح فرد بسیار دروغگوئی است.

الکامل فی ضعف الرجال، عبدالله بن عدی بن عبدالله الجرجانی، ج ۶، ص ۱۰۴، شماره ۱۲۲۲؛ دار النشر: دار الفکر - بیروت - ۱۴۰۹ - ۱۹۸۸، الطبعة: الثالثة، تحقیق: یحیی مختار غزوی

شما ببینید که هر چقدر عبارتهای دال بر شدت ضعف است را، درباره ایشان آورده اند.

نظر «ذهبی»:

«شمس الدین ذهبی» هم دارد که:

«قَالَ الْفلاس دجال وَ قَالَ الدَّارْقُطَنِي مَثْرُوك الْحَدِيث قَالَ ابن عدی: الضعف علی حدیثه بین»

فلاس گفته است که او بسیار دروغگو بوده است و دارقطنی نیز گفته است که او متروک است. و ابن عدی نیز گفته است که ضعف حدیث او آشکار است.

المغنی فی الضعفاء، ج ۲، ص ۴۶۷، شماره ۴۴۶۴؛ المحقق: الدكتور نور الدین عتر

میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۹۷، شماره ۶۱۰۹؛ تحقیق: علی محمد البجاوی، الناشر: دار المعرفة للطباعة والنشر، بیروت - لبنان،

الطبعة: الأولى، ۱۳۸۲ هـ - ۱۹۶۳ م

نظر «ابن عدی»:

«ابن عدی» نیز گفته که:

«یروی عن ابن طاووس بالبواطیل ما لا یتابعه أحدٌ علیه وَالضَّعْفُ بَيِّنٌ عَلَى حَدِيثِهِ.»

او روایات باطلی را از ابن طاووس نقل می کرده است که هیچ کسی به آنها اعتماد نداشته و ضعف حدیث او آشکار است.

الکامل فی ضعف الرجال، عبدالله بن عدی بن عبدالله الجرجانی، ج ۶، ص ۱۰۶، شماره ۱۲۲۲؛ دار النشر: دار الفکر - بیروت -

۱۴۰۹ - ۱۹۸۸، الطبعة: الثالثة، تحقیق: یحیی مختار غزاوی

«نسائی» نیز در مورد «عمر بن ریاح» می گوید که او متروک الحدیث است. «ابن حجر عسقلانی» نیز همان تعابیر ذهبی را دارد. «حاکم نیشابوری» نیز گفته است که روایات او بی ارزش است.

شما ببینید که یک کسی که وقتی به کتب رجالی شیعه و اهل سنت مراجعه می کنید، جز ضعف و دجال بودن و دروغگو بودن و نقل احادیث جعلی در شرح حال او پیدا نمی شود؛ یک همچین شخصی با این وضعیت، امثال «احسان الهی ظهیر» حیا نمی کنند، و می آیند داستان جعلی او را که شیطان به او الهام کرده و در خلوتکده شیطانی، این داستان را درست کرده و گفته که به امام باقر مراجعه کردم و سؤال پرسیدم و جواب متناقض سال گذشته داد و... را؛ این را دستمایه قرار داده اند برای زیر سؤال بردن امامت آقا امام باقر (سلام الله علیه) و این خیلی باعث تعجب و حیرت است!!

شخصیت امام باقر (سلام الله علیه) در نگاه «شمس الدین ذهبی»:

من ندیدم در کتاب قفاری و احسان الهی ظهیر و...، که بیایند و عبارتهایی که بزرگان اهل سنت در تمجید ائمه ما، خصوصاً در مورد امام باقر(سلام الله علیه) بیان کرده اند را نقل بکنند. و این خیلی عجیب است.

ذهبی در مورد امام باقر(سلام الله علیه) می نویسد:

«وَرَيْنُ الْعَابِدِينَ: كَبِيرُ الْقَدْرِ، مِنْ سَادَةِ الْعُلَمَاءِ الْعَامِلِينَ، يَصْلُحُ لِلْإِمَامَةِ... وَ كَذَلِكَ ابْنُهُ أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرُ: سَيِّدٌ، إِمَامٌ، فَقِيهٌ، يَصْلُحُ لِلْخِلَافَةِ»

زین العابدین انسان والا مقام و ارزشمند و از بزرگان علماء و متدینین بوده که برای امامت صلاحیت داشته است. و همچنین فرزند او امام باقر که آقا، دانشمند و برای خلافت صلاحیت داشته است.

سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۱۲۰؛ المحقق: مجموعة من المحققين بإشراف الشيخ شعيب الأرنؤوط، الناشر: مؤسسة الرسالة،

الطبعة: الثالثة، ۱۴۰۵ هـ / ۱۹۸۵ م

و در جای دیگری نیز در مورد امام باقر می نویسد:

«كَانَ أَحَدَ مَنْ جَمَعَ بَيْنَ الْعِلْمِ وَالْعَمَلِ، وَالسُّؤْدِ وَالشَّرَفِ، وَالثَّقَّةِ وَالرِّزَانَةِ، وَكَانَ أَهْلًا لِلْخِلَافَةِ، وَهُوَ أَحَدُ الْأَيِّمَةِ الْأَثْنِي عَشَرَ الَّذِينَ تُبَجِّلُهُمُ الشَّيْعَةُ الْإِمَامِيَّةُ... وَشَهِرَ أَبُو جَعْفَرٍ بِالْبَاقِرِ، مِنْ: بَقَرِ الْعِلْمِ، أَي: شَقَّهُ»

او یکی از معدود افرادی بود که بین علم و عمل و بین بزرگی و شرافت و بین وثاقت و وقار جمع کرده بود. و او اهلیت خلافت را داشت و یکی از ائمه دوازگانه شیعه بود که شیعیان آنها را بزرگ می شمارند... او مشهور به باقر بوده است. و باقر از بقر، به معنای شکافتن علم می باشد.

سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۰۲؛ المحقق: مجموعة من المحققين بإشراف الشيخ شعيب الأرنؤوط، الناشر: مؤسسة الرسالة،

الطبعة: الثالثة، ۱۴۰۵ هـ / ۱۹۸۵ م

این آقایان، این عبارتها را به هیچ وجه نمی آورند! ولی یک قضیه جعلی، از یک راوی معلوم الحال را با آب و تاب نقل می کنند.

فلسفه و انگیزه امام؛ از دو نوع جواب دادن به یک مسئله!

اما درباره حدیث «کافی» که این آقای احسان الهی ظهیر نقل کرده بود که:

« عن زرارة بن أعين عن أبي جعفر (الباقر) قال: سألته عن مسألة فأجابني، ثم جاءه رجل، فسأله عنها فأجابته بخلاف ما أجباني،... فقلت لأبي جعفر: شيعتكم لو حملتموهم على الأسنه أو النار لمضوا وهم يخرجون من عندك مختلفين»
زراره می گوید که من از امام باقر از مسئله ای سؤال کردم و جواب گرفتم. سپس مردی آمد و همان سؤال را از امام کرد ولی امام جواب دیگری داد... به امام گفتم: اگر شما به شیعیان تنان دستور دهید که بر روی شمشیر و آتش راه بروند، انجام می دهند. در حالی که شما به اینها جواب های متناقض می دهید و اینها به اختلاف می افتند.

الشيعة والسنة، احسان إلهي ظهير، ص ۱۸۳؛ الناشر: إدارة ترجمان السنة، لاهور - باكستان، الطبعة: الثالثة، ۱۳۹۶ هـ - ۱۹۷۹م

مرحوم مجلسی در این زمینه، و در فلسفه تعدد جواب امام می نویسد که امام باقر (سلام الله علیه) به زراره فرمود:

«يَا زُرَّارَةُ، إِنَّ هَذَا خَيْرٌ لَنَا وَ أَبْقَى لَنَا وَ لَكُمْ، وَ لَوْ اجْتَمَعْتُمْ عَلَى أَمْرٍ وَاحِدٍ، لَصَدَّقَكُمُ النَّاسُ عَلَيْنَا، وَ لَكَانَ أَقْلَ لِبِقَائِنَا وَ بِقَائِكُمْ»

ای زراره! این جواب متناقض دادن ما، هم برای شما و هم برای ما بهتر است. و مایه حفاظت ما و شماست. ما اگر شما را به یک امر مشترک گرد بیاوریم، (همه شما یک نظر داشته باشید) مردم ارتباط شما با ما را تصدیق خواهند کرد و این باعث از بین رفتن ما و شما خواهد بود.

در ادامه نقل می کند که:

«قَالَ: ثُمَّ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: شِيعَتُكُمْ لَوْ حَمَلْتُمُوهُمْ عَلَى الْأَسِنَّةِ أَوْ عَلَى النَّارِ لَمَضَوْا، وَ هُمْ يَخْرُجُونَ مِنْ عِنْدِكُمْ مُخْتَلِفِينَ؟ قَالَ: فَأَجَابَنِي بِمِثْلِ جَوَابِ أَبِيهِ»

زراره می گوید که این مسئله را به امام صادق نیز عرض کردم که شما اگر پیروان خود را دستور بدهید که روی شمشیر راه بروند و یا روی آتش راه بروند، این کار را می کنند، در حالی که با جواب متناقض شما، آنها را مختلف و متفرق می کند. زراره می گوید که امام صادق، همان جواب پدرش امام باقر را به من داد.

کافی (ط - دار الحديث)، ج ۱، ص ۱۶۵

امام باقر(سلام الله عليه) در این روایت زراره، کاملاً مشخص می کند که اگر ما دو نوع جواب می دهیم، به خاطر صیانت از جان شماس است. برای حفظ جان شیعیان است.

آقایان این روایت را ذکر کرده اند ولی قسمت اول و آخرش را حذف کرده اند! آنجائی که امام(علیه السلام) فلسفه تقيه و تعدد جواب را داده است و فرموده است که «إِنَّ هَذَا خَيْرٌ لَنَا وَ أَبْقَى لَنَا وَ لَكُمْ» را حذف کرده اند. پس بنابراین، این روایت نه تنها به ضرر شیعه نیست؛ بلکه به نفع شیعه هم هست.

روایتی دیگر؛ برای هجمه وهابیت به شیعه!

روایت دیگری که این آقایان دستمایه حمله به شیعه قرار داده اند، روایتی است درباره «زراره»، که «زیاد بن ابی حلال» ناقل آن است که می گوید:

« قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ إِنَّ زُرَّارَةَ رَوَى عَنْكَ فِي الْإِسْتِطَاعَةِ شَيْئاً فَقَبِلْنَا مِنْهُ وَ صَدَّقْنَاهُ وَ قَدْ أَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِضَهُ عَلَيْكَ! فَقَالَ هَاتِيهِ! »

به امام صادق گفتم که زراره از قول شما در مسئله استطاعت حج، مطلبی را نقل کرده و ما هم قبول کردیم. من دوست داشتم که این مسئله را خدمت شما عرض کنم. امام فرمود: بگو.

قُلْتُ فَرَعَمَ أَنَّهُ سَأَلَكَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً، فَقُلْتُ مَنْ مَلَكَ زَاداً وَ رَاحِلَةً، فَقَالَ كُلُّ مَنْ مَلَكَ زَاداً وَ رَاحِلَةً فَهُوَ مُسْتَطِيعٌ لِلْحَجِّ وَ إِنْ لَمْ يَحْجَّ فَقُلْتُ نَعَمْ. فَقَالَ لَيْسَ هَكَذَا سَأَلَنِي وَ لَا هَكَذَا قُلْتُ، كَذَبَ عَلَيَّ وَ اللَّهُ، لَعَنَ اللَّهُ زُرَّارَةَ لَعَنَ اللَّهُ زُرَّارَةَ، لَعَنَ اللَّهُ زُرَّارَةَ،

گفتم: زرارہ تصور می کند که از شما درباره آیه وَ لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ... سؤال کرده و شما گفته اید که هر کس که زاد و توشه ای داشته باشد، مستطیع حج است. آیا اینچنین است؟ امام فرمود: نه او اینگونه از من سؤال کرد و نه من اینچنین جوابی دادم. به خدا که بر من دروغ بسته است. خدا زرارہ را لعنت کند.

إِنَّمَا قَالَ لِي مَنْ كَانَ لَهُ زَادٌ وَ رَاحِلَةٌ فَهُوَ مُسْتَطِيعٌ لِلْحَجِّ قُلْتُ وَ قَدْ وَجِبَ عَلَيْهِ، قَالَ فَمُسْتَطِيعٌ هُوَ، فَقُلْتُ لَا حَتَّى يُؤَدَّنَ لَهُ،

او فقط به من گفت که آیا اگر کسی زاد و توشه داشته باشد، مستطیع حج است؟ گفتم: حج بر او واجب می شود. گفت: آیا مستطیع است؟ گفتم: نه، مگر اینکه راه رفتن هم باشد.

قُلْتُ فَأَخْبِرْ زُرَّارَةَ بِذَلِكَ، قَالَ نَعَمْ. قَالَ زِيَادٌ فَقَدِمْتُ الْكُوفَةَ فَلَقِيْتُ زُرَّارَةَ فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَ سَكَتَ عَنْ لَعْنِهِ، فَقَالَ أَمَا إِنَّهُ قَدْ أَعْطَانِي الْإِسْتِطَاعَةَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ، وَ صَاحِبُكُمْ هَذَا لَيْسَ لَهُ بَصِيرَةٌ بِكَلَامِ الرَّجَالِ.»

ما این جریان برخوردارمان با امام را به زرارہ گفتیم ولی لعن امام را مطرح نکردیم. زرارہ در جواب ما گفت که امام شما به علم رجال آگاهی ندارد.

رجال الكشي - إختيار معرفة الرجال ؛ النص ؛ ص ۱۴۷

پاسخ از روایت فوق:

در جواب این روایت باید چند نکته را خدمت دوستان عرض بکنیم.

اولاً: قضیه «لعن زرارہ» توسط امام صادق (سلام الله علیه)، در روایات صحیح و مستفیض متعدد ذکر شده است که امام صادق زرارہ را لعن کرده است. اما باید توجه داشت که در کنار این چهار، پنج مورد لعن زرارہ؛ بیست، سی روایت در مدح زرارہ داریم. مثلاً:

«رَحِمَ اللَّهُ زُرَّارَةَ، لَوْلَا زُرَّارَةُ وَ نُظَرَاؤُهُ لَأَنْدَرَسَتْ أَحَادِيثُ أَبِي»

خدا زرارہ را رحمت کند که او و امثال او نبودند، احادیث پدرم از بین رفته بود.

این دو دسته روایت، باید با هم و در کنار هم دیده بشود. اضافه بر اینکه ما در روایت داریم که «عبدالله بن زراره» می گوید امام صادق (علیه السلام) به من فرمود:

«أَقْرَأُ مِنِّْي عَلَى وَالِدِكَ السَّلَامَ، وَ قُلْ لَهُ إِنِّي إِنَّمَا أُعِيْبُكَ دِفَاعاً مِنِّْي عَنكَ، فَإِنَّ النَّاسَ وَالْعَدُوَّ يُسَارِعُونَ إِلَى كُلِّ مَنْ قَرَّبْتَاهُ وَ حَمِدْنَا مَكَانَهُ لِإِدْخَالِ الْأَدَى فِي مَنْ نُحِبُّهُ وَ نُقَرَّبُهُ، وَ يَرْمُونَهُ لِمَحَبَّتِنَا لَهُ وَ قُرْبِهِ وَ دُنُوِّهِ مِنَّا، وَ يَرَوْنَ إِدْخَالَ الْأَدَى عَلَيْهِ وَ قَتْلَهُ... وَ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ حَيًّا وَ رَحْمَتُهُ وَ رِضْوَانُهُ عَلَيْكَ مَيِّتًا»

« سلام مرا به پدرت برسان و به او بگو من اگر از تو بدگویی می کنم فقط برای دفاع از توست. چرا که مخالفان و دشمنان در کمین هستند که هر کس را ما به خود نزدیک دانستیم و از او به خوبی یاد کردیم، به او دست یابند و آنان را که مورد محبت و قرب ما هستند، به خاطر محبت و دوستی و قرب به ما اذیت و آزار کنند و به قتل برسانند. پس رحمت خدا بر تو در زندگی و آمرزش خدا بر تو، پس از مرگت.»

رجال الكشي - إختيار معرفة الرجال ؛ النص ؛ ص ۱۳۸

سپس در ادامه روایت، داستان سوراخ کردن کشتی توسط حضرت خضر و سؤال حضرت موسی را بیان می فرماید که حضرت خضر برای اینکه کشتی مصادره نشود، آن را سوراخ کرد. یعنی در دوران امر بین اینکه کشتی به طور کلی از دستش برود و بین اینکه کشتی بماند ولی معیوب باشد، دومی را انتخاب کرد.

لذا امام صادق نیز فرمود که اگر ما «زراره» را لعن می کنیم، به خاطر اینکه دشمن، او را مورد تعرض و اذیت قرار ندهند. ما با این لعن کردن، «زراره» را از شکنجه و قتل، نجات می دهیم. بنابراین، این روایت امام صادق (سلام الله علیه)، همه چیز را حل می کند و تمام می کند.

ثانیاً: در مورد آنچه که در ذیل روایت از «زراره» نقل شده است. که «وَ صَاحِبِكُمْ هَذَا لَيْسَ لَهُ بَصِيرَةٌ بِكَلَامِ الرَّجَالِ»؛ باید عرض بکنم که من تلاش زیادی کردم تا ببینم که بزرگان ما درباره این روایت، چه فرموده اند. دیدم آقای خوئی،

وقتی روایت را نقل کرده است، ساکت شده و حرفی نزده است. نه در ضعف روایت، سخنی گفته و نه در وثاقت آن. فقهای دیگر نیز اصلاً متعرض این روایت نشده اند. من هر چه گشتم، پیدا نکردم.

مرحوم سید محسن امین در «اعیان الشیعه» این روایت را نقل کرده و مطالبی را گفته که به نظر من حرف ایشان نیست و با موقعیت مرحوم امین نمی سازد. شاید این مطالب را پسر ایشان اضافه کرده باشد. چون بخشی از این کتاب را فرزند ایشان تکمیل کرده است. من احتمال نود درصد می دهم که این روایت و بحث زراره، مربوط می شود به عبارتهائی که بعداً پسر ایشان اضافه کردند.

در هر صورت این عبارت «وَ صَاحِبِكُمْ هَذَا لَيْسَ لَهُ بَصِيرَةٌ بِكَلَامِ الرَّجَالِ»، که از قول زراره نقل شده است، خیلی بعید است. و ما نمی توانیم از ایشان بپذیریم. زیرا زراره فدائی اهل بیت است. شاید هم از الهامات و دستورات خود ائمه (علیهم السلام) بود که اینها بیایند و اینگونه مطالبی را نسبت به امام مطرح بکنند، تا مردم خیال بکنند که «زراره» و امثال زراره، خیلی هم به امام ارادت ندارند. یعنی در حقیقت برای نجات جان خودشان گفته اند.

ثالثاً: نکته ای که در اینجا وجود دارد این است که این روایت، اصلاً ضعیف و مرسل است. زیرا فاصله زمانی بین «زیاد بن ابی حلال» و «ابو عبدالله معروف به ماجیلویه» حدود ۲۰۰ سال است!! و لذا به سه، یا چهار راوی احتیاج است تا بین این دو نفر واسطه بخورد. و این روایت حذف شده اند و ما هم نمی دانیم که این روایت چه کسانی هستند. لذا اصل و ریشه روایت مخدوش است. و ارزش اینکه بیائیم این کلام زراره را تأویل کنیم و توجیه کنیم و... ندارد.

والسلام علیکم ورحمةالله

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۲۰) - معنای تقیه در لغت و اصطلاح علمای شیعه و سنی

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله الى يوم لقاء الله. ما بخشی از شبهاتی که وهابی ها در مورد «تقیه» مطرح کرده بودند را، با نگاه های مختلف مطرح کردیم و پاسخ دادیم. الحمد لله.

در ادامه مباحث، ما می خواهیم بدانیم که اساساً واژه «تقیه» - که آقایان وهابی ها این همه سر و صدا به راه انداختند و شیعه را متهم کرده اند به دروغگوئی و نفاق - در لغت و اصطلاح و نیز دیدگاه بزرگان شیعه، و همچنین بزرگان اهل سنت، به چه معناست!؟

می خواهیم بدانیم که آیا واقعاً این نگاهی که لغویین و فقهای اهل سنت و شیعه به مسئله تقیه دارند، با این شبهاتی که مطرح کردیم، چقدر همخوانی دارد.

تقیه در شیعه، از فروع دین است نه اصول دین!

این آقایان عمدتاً با توجه به روایاتی که از ائمه (علیهم السلام) درباره تقیه داریم - مثل «من لاتقیة له لا دین له» و یا «لا ایمان لمن لاتقیة له» و... تصور کرده اند که «تقیه» از دیدگاه شیعه، جزئی از اصول دین است!

حالا آنکه «تقیه»، از دیدگاه شیعه، از فروع دین است. نه از اصول دین! ولی از آنجائیکه تقیه، عامل حفظ جان انسانهاست و مصون کردن از درگیری و خشونت در جامعه است، و باعث حفظ آبرو و مال یک انسان است؛ لذا از باب اهمیت و جایگاه والای تقیه، حضرت امام باقر (سلام الله علیه) فرمودند:

«التَّقِيَّةُ مِنْ دِينِي وَ دِينِ آبَائِي وَ لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ»

تقیه جزء دین من، و دین پدران من است و کسی که تقیه ندارد، ایمان ندارد.

کافی، ج ۲، ص ۲۱۹، باب التقیه، ح ۱۲

و این هم از باب روایت معروف نبی مکرم که فرمود:

«لَا صَلَاةَ لِجَارِ الْمَسْجِدِ إِلَّا فِي مَسْجِدِهِ.»

نماز همسایه مسجد، باید در مسجدش باشد.

وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۱۹۴، باب کراهة تأخر جیران المسجد عنه، ح ۲

از این باب می باشد. معنای این روایت این نیست که اگر کسی در خانه خودش نماز خواند، اصلاً نماز نیست و یا نمازش باطل است؛ نه، بلکه به خاطر جایگاه والای نماز جماعت در مسجد، شارع مقدس این روایت را مطرح فرمود. اضافه بر این که روایت امام باقر(سلام الله علیه) که در بالا اشاره کردیم، در منابع اهل سنت نیز آمده است. و منحصر به منابع شیعه نیست.

محورهای اساسی در بحث «تقیه»:

نکته ای باید در اینجا متذکر بشویم این است که مفهوم «تقیه»، هم در قرآن آمده است و هم در سنت نبوی و سنت معصومین(علیهم السلام) آمده است. آنچه که ما بررسی کردیم، در دو محور اساسی، اختلاف وجود دارد. اول: توسعه دایره تقیه از نظر زمان و مکان. یعنی اصلاً در چه زمانی تقیه لازم است؟ و در چه جاهائی تقیه لازم است؟ نکته دوم و محور دوم اختلاف، در حکم تقیه است. که آیا تقیه یک امر واجب است؛ یا نه، فقط اجازه و رخصت است. این دو محور اگر کاملاً روشن بشود، خیلی از این شبهات وهابیت، حل و برطرف خواهد شد. و حتی اعتراضی که عموماً اهل سنت هم متوجه شیعه کرده اند، این هم حل خواهد شد.

در اینجا آنچه که مطرح است و در میان فقهای شیعه و سنی، اختلافی در آن نیست؛ این است که اساس، ریشه و زیر بنای تقیه؛ و عامل اساسی تقیه، خوف از جان و مال و آبرو و حفظ اینهاست.

لذا باید در زمینه «تقیه» به چهار سؤال اساسی پاسخ داده شود:

ما هي حقيقة التقية؟ و ما هي مناسئها؟

اصلاً ماهیت تقیه چیست؟ تقیه به چه معناست؟ اگر «تقیه» از ماده «تقوا» باشد، دیگر مشکلی نخواهد بود. زیرا این همه آیات و روایات درباره تقوا داریم.

هل التقية من أصول الدين أم فروعه؟ و ما هي منزلتها في الإسلام؟

ما هو حكم التقية في الإسلام؟

إلى كم تتسع دائرة التقية من حيث الزمان والمكان؟ و من هو الطرف الذي يتقى منه؟

اصلاً تقیه در چه مواردی مطرح است؟ آیا تقیه مخصوص کفار است؟ یا نه، فرقی نمی کند و مسلمانها را نیز شامل می شود. و حتی تقیه از شیعه را هم شامل می شود. یک انسان ظالمی است که شیعه هم است، ولی انسان از جان و مال و آبرویش می ترسد، آیا در آنجا هم تقیه لازم است یا نه؟

«ابن تیمیه» و حتی «لجنة دائم افتای عربستان» یک فتوایی دارند که می گویند:

«إن اعترض عليه المصلون بالمسجد و خشي أن تحدث فتنة من وضع يده اليمنى على اليسرى في الصلاة و أن ينشأ عن ذلك ضرر ترك القبض أرسل يديه اتقاء للفتنة و الضرر، و لا يجوز له أن يتخلف عن الجماعة و يصلي في بيته»
فردی وارد مسجدی می شود و می ترسد که از قرار دادن دست راست بر روی دست چپ (تکتف) فتنه ای و مشکلی برای او ایجاد بشود، و ضرری متوجه او بشود، در اینجا باید دست باز نماز بخواند، تا ضرری متوجه او نشود. و جایز نیست که از جماعت تخلف کند و در خانه اش نماز بخواند.

فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء، ج ۸، ص ۳۹۴؛ الناشر: رئاسة إدارة البحوث العلمية والإفتاء - الإدارة العامة للطبع

- الرياض

البته این آقایان، «عدالت» را در امام جماعت شرط نمی دانند. و نماز پشت سر هر فاجر و فاسق را صحیح می دانند. حتی می گویند که ما فاسق تر و فاجر تر از «حجاج بن یوسف ثقفی» نداریم، ولی صحابه و تابعین، پشت سر او نماز می خواندند.

یک خاطره عجیب!!

یک وقتی اینجا عرض کردم که یکی از دوستان می گفت که برای دیدار یکی از دوستانم که در بندرعباس قاضی بود، رفته بودم. در محکمه نشسته بودیم که یک پرونده ای را برای ایشان آوردند که فردی مدعی بود فلان آقا به ناموسش تجاوز کرده است. مدتی گذشت وقت نماز رسید. می گوید من دیدم این آقای که متهم به تجاوز بود ایستاد جلو و پیشنماز شد و آن بنده خدای مدعی به همراه زنش، به این متهم به تجاوز، اقتدا کردند!!

من همین طور چشمانم وامانده بودم که این چه نمازی است؟ این می گوید که او به زنش تجاوز کرده است، و الآن هم با او اقتدا کرده است!!

این آقایان، خودشان در مقام عمل، به مراتب دایره تقیه را از اعتقاد شیعه گسترده تر می دانند. ولی در فتوا، شیعه را به خاطر رعایت تقیه، متهم می کنند به نفاق!

تقسیم بندی کتابهای لغت!

با توجه به این مقدمه، ما معنای لغوی و اصطلاحی واژه «تقیه» را هم از دیدگاه اهل سنت و هم شیعه، مطرح می کنیم تا ببینیم که این شبهاتی که این آقایان مطرح کرده اند - با وجود اینکه ما مورد به مورد بررسی کردیم و جواب نقضی و حلی را دادیم - وارد است یا نه، بلکه این شبهات تخصصاً خارج است نه تخصیصاً؟

قبل از اینکه کلام لغت شناسان را مطرح بکنیم، این نکته را توجه داشته باشید که کتاب های لغت، چند دسته هستند. بعضی از کتاب های لغت، مثل «معجم مقاییس اللغه»، فقط ریشه لغت را مطرح کرده اند و کاری به موارد استعمال ندارند.

برخی دیگر از کتابهای لغت، موارد استعمال لغت را آورده اند و کاری به ریشه لغت ندارند. مثل «لسان العرب». آقای ابن منظور، آمده شهر به شهر؛ روستا به روستا گشته و تمام موارد استعمال لغات عرب را جمع کرده است. آنچه که در مباحث فقهی ما، به درد کار ما می خورد، ریشه های لغت نیست، بلکه موارد استعمال لغت است. چون شارع مقدس، طبق مصطلحات جامعه سخن گفته است. و طبق مستعملات جامعه سخن گفته است. فلذا برای فهم آیات قرآن، و فهم روایات معصومین (سلام الله علیهم اجمعین)؛ بهترین راه این است که ما بینیم که این الفاظ، در عصر نبوت - مخصوصاً - و در میان توده عرب، - نه در میان فضلاء و علماء - به چه معنا بوده است.

فهم و برداشت کلاه نمدی ها برای ما حجت است!!

خدا پیامرزد آیه الله مرعشی نجفی را، که این مسئله تقریباً تکیه کلام ایشان بود که در برخی الفاظ روایات که آقایان بحث می کردند، می گفت این بحث ها را رها کنید. شما بروید در کوچه و بازار، و این روایات را برای این کلاه نمدی ها بخوانید، ببینید چه برداشت می کنند. برداشت اینها برای ما حجت است. نه برداشت علمایی که با بحثهای حوزوی مأنوس شده اند.

ملاک برای ما که بفهمیم، مراد شارع مقدس در فلان مسئله چه بوده است، برداشت همین کوچه بازاری هاست. فهم و برداشت همین کلاه نمدی هاست. همان کشاورز و باغدار و... هر چه از این روایات فهمیدند، همان مراد است. فهم آنها مطابق اراده شارع مقدس است.

معنی «تقیه» در لغتنامه های اهل سنت:

یکی از این لغت نگاران، که با استعمال لغت کار داشته و فهم مردم را بیان کرده، آقای «ابن منظور» است که کتاب «لسان العرب» را نوشته است. البته تا حدودی، تاج العروس زبیدی نیز همین روش را ادامه داده است. ولی مخلوط کرده بین موارد لغوی و اصطلاحی.

«لسان العرب ابن منظور»:

آقای «ابن منظور» متوفای ۷۱۱ هجری در معنی «تقیه» می نویسد:

«تَقَى يَتَّقِي بِمَعْنَى اسْتَقْبَلَ الشَّيْءَ وَتَوَقَّاهُ... وَرَجُلٌ وَقِيٌّ تَقِيٌّ بِمَعْنَى وَاحِدٍ... وَفِي الْحَدِيثِ: إِنَّمَا الْإِمَامُ جُنَّةٌ يُتَّقَى بِهِ وَيُقَاتَلُ مِنْ وَرَائِهِ أَيُّ أَنَّهُ يُدْفَعُ بِهِ الْعَدُوُّ وَيُتَّقَى بِقُوَّتِهِ...»

تقی یتقی به معنای استقبال کردن از یک چیز و نگه داشتن خود از آن چیز است... مرد وقی و مرد تقی، به یک معناست... در روایت داریم که همانا امام سپری است که ما با آن سپر، خودمان را محافظت می کنیم. و پشت سر او می جنگیم. یعنی به واسطه امام دشمن را دفع می کنیم و از نیروی آن برای حفاظت خودمان استفاده می کنیم.

وفي الحديث: كُنَّا إِذَا أَحْمَرَّ الْبَأْسُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، أَيَّ جَعَلَنَاهُ وَقَايَةً لَنَا مِنَ الْعَدُوِّ قُدَّامَنَا وَاسْتَقْبَلْنَا الْعَدُوَّ بِهِ وَ قُمْنَا خَلْفَهُ وَقَايَةً.

در روایت وارد است که (امیرالمؤمنین فرمود): ما در جنگ ها وقتی به سختی می افتادیم، به پیامبر پناه می بردیم. یعنی ما پیغمبر را در مقابل دشمنی که پیشاپیش ما بود، سپر قرار می دادیم. و با تکیه بر پیامبر به استقبال دشمن می رفتیم. و برای محافظت خودمان، پشت سر پیامبر می ایستادیم.

وفي الحديث: قَلْتُ وَهَلْ لِلسَّيْفِ مِنْ تَقِيَّةٍ ؟ قَالَ: نَعَمْ، تَقِيَّةٌ عَلَى أَقْدَاءِ وَهَدْنَةٌ عَلَى دَخَنِ؛ التَّقِيَّةُ وَالتُّقَاةُ بِمَعْنَى يَرِيدُ أَنَّهُمْ يَتَّقُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَ يُظْهِرُونَ الصُّلْحَ وَالاتِّفَاقَ وَبِاطْنِهِمْ بِخِلَافِ ذَلِكَ

و در حدیث است که گفت: پرسیدم که آیا شمشیر، تقیه و حفاظتی دارد؟ گفت: بله. محافظتی است در برابر خاک و خاشاک رفتن به چشم. و مایه صلح و آرامش است در آتش جنگ. تقیه و تقاة به این معنی است که آنها از همدیگر تقیه دارند و خودشان را حفظ می کنند. صلح و دوستی را در ظاهر مطرح می کنند ولی در باطن خلاف این را دارند.

لسان العرب، ابن منظور؛ ج ۱۵، ص ۴۰۳ - ۴۰۴؛ دار النشر: دار صادر - بیروت ، الطبعة: الأولى

و در جای دیگر می نویسد:

«وَقَيْتُ الشَّيْءَ أَقْبِيَهُ إِذَا صُنِّتَهُ وَسَتَّرْتَهُ عَنِ الْأَدَى ... وَوَقَاهُ : صَانَهُ . وَوَقَاهُ مَا يَكْرَهُهُ وَوَقَاهُ : حَمَاهُ مِنْهُ... وَالْوَقَاءُ وَالْوَقَاةُ وَالْوَقَايَةُ وَالْوَقَايَةُ وَالْوَقَايَةُ: كُلُّ مَا وَقَيْتَ بِهِ شَيْئًا»

وقیت الشی یعنی صیانت و پوشاندن از اذیت است... معنای وقاه یعنی صیانت کرد. از چیزهایی که کراهت داشت خود را نگه داشت. وقاه یعنی از او حمایت کرد. تمام الفاظ مشتقات تقیه، به معنی چیزی است که با آن از خود محافظت کند.

لسان العرب، ابن منظور؛ ج ۱۵، ص ۴۰۱؛ دار النشر: دار صادر - بیروت، الطبعة: الأولى

خلاصه کلام «ابن منظور» این است که کلمه وقی و تقی، به معنای محافظت کردن است. و به واسطه یک چیز، بر دشمن پیروز شدن است. و خطر دشمن را از خود دفع کردن است.

می گوید تقیه یعنی اینکه صلح و دوستی را در ظاهر مطرح می کنند ولی در باطن خلاف این را دارند. و این همان معنای شیعه از تقیه است.

«مفردات راغب اصفهانی»:

آقای «راغب اصفهانی» متوفای ۴۲۵ هجری، در بحث لغت، جزء پیشتازان لغت نگاران عرب است. و نظرات او، هم برای فقهای شیعه مورد قبول است، و هم برای فقهای اهل سنت! ایشان کتابی دارد به نام «المفردات فی غریب القرآن» که در این کتاب، هر لغتی را که می خواهد معنا بکند، ریشه و استعمال آن لغت را مطرح می کند. ایشان در معنی «تقیه» می نویسد:

«الْوَقَايَةُ: حَفْظُ الشَّيْءِ مِمَّا يُوْذِيهِ وَيُضَرُّهُ يُقَالُ: وَقَيْتُ الشَّيْءَ أَقِيَهُ وَقَايَةً وَوَقَاءً. قَالَ تَعَالَى: {فَوَقَاهُمُ اللَّهُ} [الإنسان /

۱۱]، {وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ} [الدخان / ۵۶]»

وقایه یعنی حفظ کردن از چیزی که باعث اذیت و ضرر برای انسان است. وقتی گفته می شود وقیت الشی یعنی محافظت کردن از آن چیز. خداوند هم فرمود: خداوند آنها را حفظ کرد. و یا می فرماید: خداوند آنها را از عذاب جهنم حفظ می کند.

المفردات فی غریب القرآن، الراغب الإصفهانی؛ ج ۱، ص ۵۳۰؛ دار النشر: دار المعرفة - لبنان، تحقیق: محمد سید کیلانی

کتاب لغت «معجم الوسيط»، در «قاهره» نوشته شده است. تعدادی از دانشمندان دانشگاه الأزهر مصر، این کتاب را نوشته اند. در حقیقت این کتاب عصاره ای است از گفتار لغت نگاران، و فقهاء، و اصولیین. این کتاب، جدیدترین کتابی است که در لغت عرب نوشته شده است. در این کتاب نیز در معنای تقیه آمده است که:

«والشيء وقياً ووقاية وواقية: صانه عن الأذى وحماه... والتقية: عند بعض الفرق الإسلامية: إخفاء الحق و مصانعة

الناس في غير دولتهم تحرزاً من التلف»

یک چیز وقایه شد، یعنی از اذیت و آزار صیانت کرد و از او حمایت کرد. تقیه در نظر برخی از فرق اسلامی عبارت است از مخفی کردن حق و سازش با مردم برای صیانت از نابودی و تلف شدن.

المعجم الوسيط: ج ۲ ص ۱۰۵۲ نشر: دار الدعوة، مجمع اللغة العربية بالقاهرة (إبراهيم مصطفى - أحمد الزيات - حامد عبد القادر - محمد النجار).

خلاصه آن چیزی که ما در رابطه با نظر لغویین درباره «تقیه» گفتیم این است که «تقیه» وسیله ای است برای حفظ و صیانت از خطری که در برابر انسان است. یعنی از آزار و اذیت احتمالی طرف مقابل، خود را حفظ بکند. یا یک انسان دیگری را از خطری که متوجه اوست، حفظ کند و نجات دهد.

معنی اصطلاحی «تقیه»:

معنی لغوی تقیه، با معنی اصطلاحی تقیه، که در فقه مطرح است، تقریباً همخوانی دارد. یعنی کلمه «تقیه»، جزء معدود کلماتی است که معنای لغوی آن، با معنی اصطلاحی آن، کاملاً منطبق است. شما اگر عبارات لغویین را که نقل کردیم، با عباراتی از فقهاء که نقل خواهیم کرد، مقایسه کنید، کوچکترین تفاوتی را نخواهید دید.

البته شاید عبارت ها مختلف باشد، ولی مقصود و مراد از کلمه تقیه، چه در کتابهای لغت و چه در کتابهای اصطلاحی و فقهی، تقریباً یکنواخت است.

در اینجا ما نظرات تعدادی از فقهای شیعه و فقهای اهل سنت را ذکر می‌کنیم تا معلوم بشود که دیدگاه اینها در تقیه چیست. و در ادامه، اینها را با شبهاتی که تاکنون از وهابیت مطرح کردیم، تطبیق می‌کنیم. تا معلوم شود که این هجمه‌ها بر علیه شیعه درست است یا درست نیست!؟

و معلوم شود که این برداشتهایی که این وهابیون از تقیه شیعه دارند، با عبارات و تعاریف فقهای شیعه همخوانی دارد یا ندارد و کاملاً در تضاد است!؟

و همچنین معلوم بشود که این برداشت علمای شیعه از تقیه - که مورد تاخت و تاز وهابیون قرار گرفته اند، - برداشت علمای اهل سنت هم هست یا نیست!؟

بعد از نقل عبارات فقهای اهل سنت، از وهابیون خواهیم پرسید که آیا شما که به خاطر این برداشت شیعه از تقیه، آنها را تکفیر می‌کنید، آیا فقهای اهل سنت را نیز که همین برداشت شیعه را دارند، تکفیر می‌کنید!؟

گر چه شما در ظاهر فقهای اهل سنت را تکفیر نمی‌کنید، ولی در واقع، این مناط و ملاک شما برای تکفیر، شامل فقهای اهل سنت نیز خواهید شد. از این بالاتر، این برداشت شما از تقیه شیعه - که به خاطر آن شیعه را تکفیر می‌کنید، - برداشت صحابه نیز هست!! شما اگر عقیده شیعه را در تقیه، در کنار عقیده و عمل صحابه قرار بدهید، خواهد دید که هیچ تفاوتی ندارد. بنابراین شما باید صحابه را نیز تکفیر و تفسق کنید!

تقیه در کلمات علمای شیعه:

«شیخ مفید»:

مرحوم «شیخ مفید»، متوفای ۴۱۳ هجری، که استاد «سید مرتضی» متوفای ۴۳۵ هجری است. و ایشان نیز استاد «شیخ طوسی» متوفای ۴۶۰ می‌باشد.

دوستان عزیز، اسم این سه بزرگوار را همیشه در ذهن مبارک داشته باشید. چرا که در حقیقت سنگ زیر بنای فقه شیعه، توسط این سه بزرگوار شکل گرفته است.

بعد از شیخ طوسی، تقریباً درب فقاقت، بسته شد. لذا مشهور بوده که فقهاء، حدود دویست سال مقلد شیخ طوسی بودند! و بعد از شیخ طوسی، دیگر کتاب مبسوط فقهی نداریم تا برسد به قرن هفتم و هشتم و «محقق حلی» متوفای ۶۷۶ هجری، صاحب «شرایع»، - که کتاب فتوائی است - و «معتبر» - که کتاب فقه استدلالی است - و شاگرد برومند مرحوم محقق، یعنی «علامه حلی» متوفای ۷۲۶ هجری.

در حقیقت این دو بزرگوار، مرز «متقدمین» و «متأخرین» هستند. «متقدمین» یعنی مرحوم محقق و علامه و علمای قبل از ایشان؛ و «متأخرین» یعنی محقق و علامه و علمای بعد از ایشان. تا می رسد به «شهید ثانی». از شهید ثانی به بعد که وارد قرن یازدهم می شویم، تعبیر می کنند به «متأخر المتأخرین». مثل «صاحب کشف اللسان»، «فاضل هندی»، «صاحب مفتاح الکرامه» استاد صاحب جواهر (رضوان الله تعالی علیه) و «صاحب ریاض» و فرزند بزرگوارش، «سید مجاهد»؛ از این بزرگواران به «متأخر المتأخرین» تعبیر می کنند.

در هر صورت...

مرحوم «شیخ مفید» در مورد معنای اصطلاحی «تقیه» می نویسد:

«التقیة: کتمان الحق وستر الاعتقاد فيه، و مکاتمة المخالفين، و ترک مظاهرتهم بما یعقب ضرراً فی الدین أو الدینا»
تقیه یعنی پوشاندن حق و اعتقاد به حق. یعنی در برابر مخالفین، حق را کتمان کردن. و ترک کردن گفتن چیزی که موجب ضرر در دین و دنیا بشود.

اعتقاد الإمامية، الشيخ المفید: ص ۱۳۷

و در جای دیگر می نویسد:

«إنها جائزة في الأقوال كلها عند الضرورة وربما وجبت فيها لضرب من اللطف والاستصلاح، وليس يجوز من الأفعال في قتل المؤمنین ولا فيما يعلم أو يغلب إنه استفساد في الدین»

تقیه در حال ضرورت، بنابر نظر همه جایز است. و چه بسا در حین ضرورت، برای صلاح و حفظ نفس، واجب می شود. البته اگر تقیه منجر به قتل مؤمنین بشود، جایز نیست و نیز در جائی که می داند به فساد در دین منجر خواهد شد، تقیه جایز نیست.

أوائل المقالات: ص ۱۱۸

«محقق کرکی»:

مرحوم محقق کرکی متوفای ۹۴۰ هجری می نویسد:

«اعلم أن التقية جائزة وربما وجبت، والمراد بها: إظهار موافقة أهل الخلاف فيما يدينون به خوفاً»

بدان که تقیه امری جایز است و چه بسا واجب نیز می شود. و منظور از تقیه، آشکار کردن اعتقادی موافق اعتقاد مخالفین است، به خاطر خوف و ترس.

رسائل الكرکي: ج ۲، ص ۵۱

«شهید اول»:

مرحوم شهید اول، متوفای ۷۸۶ هجری، کتابی دارد در دو جلد، به نام «القواعد و الفوائد»، که یک سری قواعد فقهی، اصولی و رجالی را در این کتاب مطرح کرده است. ایشان نیز در معنای تقیه می نویسد:

«التقية: مجاملة الناس بما يعرفون وترك ما ينكرون، حذراً من غوائلهم»

تقیه یعنی اینکه از ترس برپا شدن غائله و درگیری، با مردم مدارا کنی و اعتقاد مورد قبول آنها را مطرح کنی و آنچه که آنها قبول ندارند را ترک کنی و بازگو نکنی.

القواعد و الفوائد، الشهيد الأول: ج ۲، ص ۱۵۵

با بررسی کلمات فقهی شیعه، در مسئله تقیه، دو محور مشخص می شود:

یک: تقیه در حقیقت مخفی کردن حق و آشکار کردن خلاف آن است. با این معنا، مشخص می شود که «تقیه» با «نفاق» فرق می کند. زیرا نفاق یعنی اینکه انسان در باطن خود کافر باشد، و در ظاهر، اظهار اسلام بکند.

دوم: سبب و علت اصلی تقیه، ترس است. ترس از ضرری که از ناحیه دیگری، قرار است که به انسان برسد.

ان شاء الله در جلسه بعد، کلمات علماء و فقهای اهل سنت را در تعریف «تقیه» مطرح خواهیم کرد.

والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه سی و هشتم ۹۴/۱۰/۲۹

نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۱۲)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداءالله الى يوم لقاءالله.

بحث ما در نقد صحبتهای آقای دکتر طیب بود که شیعه را و اعتقاد شیعه را مورد تاخت و تاز قرار داده بود. و الآن هم روزهای جمعه، ایشان برنامه ای دارد که در طول نیم ساعت برنامه، بر علیه شیعه، صحبت می کند.

همچنین دکتر «علی جمعه»، مفتی مصر، یک برنامه ای دارد با عنوان «والله أعلم»؛ که هر روز از شبکه «ام بی سی» پخش می شود. ایشان نیز الآن دو هفته است که مثل دکتر طیب، شروع کرده است به انتقاد و هجمه بر ضد

شیعه.

ظاهراً پوله‌های عربستان سعودی به مذاقشان خوش و به کامشان شیرین آمده است. از این طرف هم، نه حوزه علمیه نجف و نه حوزه قم، هیچ عکس‌عملی - غیر از نامه آقای مکارم که به شیخ الأزهر نوشتند، - از دیگر مراجع و اساتید ندیدیم!

ما از این می‌ترسیم که این قضیه، هم مقداری برای شیعیان مصر مشکل درست بکند، و هم برای کل شیعه در منطقه مشکلاتی را فراهم بکند. یعنی با این برنامه‌ها، آقایان شیعه‌کشی را تشدید کنند.

لزوم اطلاع‌رسانی این مباحث، در فضای مجازی!

مراد ما هم از این جلسات، این است که این سخنان و این انتقاد ما را، آقایان در سایت‌ها، وبلاگ‌ها، فضای مجازی مثل فیس‌بوک و یوتیوب و... پخش کنند و اطلاع‌رسانی بکنند. این مسئله الآن به عنوان یک تکلیف شرعی برای ما مطرح است.

به تعبیر امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) که می‌فرماید:

«مَنْ نَامَ عَنْ عَدُوِّهِ أَنْبَهْتُهُ الْمَكَائِدُ»

آن کسی که در مقابل دشمن به خواب رفته است، حيله‌های دشمن او را بیدار خواهد کرد.

غرر الحکم و درر الکلم، آمدی، ص ۶۳۰، ح ۱۰۱۷

در حقیقت آن کسی که از دشمن غفلت کرده و به خواب رفته، بداند که دشمن او در خواب نیست و بیدار است. موقعه‌ای او از خواب غفلت بیدار می‌شود که می‌بیند دشمن اطراف او را گرفته، و کید دشمن او را احاطه کرده است. که نه راه فرار دارد و نه توان مبارزه دارد.

ما در چندین جلسه، بر منهج و روش بحث آقای دکتر «طیب»، اشکال کردیم و گفتیم که روش و منهج ایشان در این مباحث ماه رمضان، که بر ضد عقاید شیعه داشتند، روش و منهج صحیحی نیست.

خدا حضرت آية الله العظمى سبحانی را حفظ بکند. ایشان یک کتابچه ای به اندازه صد و پنجاه، دویست صفحه ای در مورد همین صحبت های دکتر طیب نوشته اند. که البته ایشان آمده و روز به روز مباحث طیب را نقد کرده که البته به نظر من این کار خیلی نمی تواند مفید باشد.

چون آقای طیب در صحبت هایش تکرار زیاد دارد، مثلاً یک موضوع را شاید بیست بار تکرار کرده است، لذا نقد صحبت های ایشان به صورت روز به روز، خیلی جالب نیست.

موضوع بندی مباحث شیخ الأزهر در «نه فصل»!

ولی ما آمدیم مباحث ایشان را موضوع بندی کردیم. و همانطوری که قبلاً اشاره کردیم، کل مباحث ایشان را در «نه فصل» تنظیم کردیم. در فصل اول، ما روش های بحث ایشان را زیر سؤال بردیم. که در این زمینه مطالبی را خدمت شما عرض کردیم.

در فصل دوم که ان شاء الله امروز شروع می کنیم، بحث «وحدت اسلامی از دیدگاه الأزهر و دکتر طیب» است.

در فصل سوم، که یک بحث مهم و اساسی است، و ایشان در یک ماه رمضان، کمتر روزی بود که به این موضوع اشاره نکرد، بحث «عدالت صحابه» بود.

در فصل چهارم، بحث «عصمت ائمه»؛ در فصل پنجم، بحث «امامت عامه در نزد شیعه»؛ در فصل ششم، بحث «امامت خاصه در نزد شیعه»؛ در فصل هفتم، بحث «گسترش مذهب شیعه» و قضیه صیغه ورود به شیعه را مطرح کردیم؛ فصل هشتم، بحث مهم سب صحابه؛ و در فصل نهم، و فصل پایانی هم بحث «شخصیت های علمی و رجالی شیعه و اهل سنت» را مطرح کردیم.

ما تصمیم داریم که در یکی دو هفته آینده، این مباحث را در «شبکه ولایت» و در بعضی شبکه های برون مرزی - که مورد استقبال هم قرار گرفته - در سی، چهل جلسه، به صورت متقن و اساسی، این مباحث مطرح بکنیم.

دوستان علاقمند به کارهای تحقیقی، بگوش!!

نکته ای را هم من اینجا لازم است که متذکر بشوم و آن اینکه ما قول داده بودیم برای دوستانی که آمادگی برای کارهای تحقیقی دارند، یک سری برنامه ها و جلساتی را بگذاریم که دوستان بیایند در شبکه ولایت و یا مؤسسه تحقیقاتی ولیعصر(عج)؛ که هم روش تحقیق و ورود به مباحث را آموزش ببینند و هم روش مقاله نویسی را آموزش ببینند.

وقتی شما مقاله ای را می نویسید، این مقاله در سایت قرار می گیرد، و دهها هزار نفر این مقاله شما را مطالعه می کنند. یعنی به اندازه ده ماه مبارک رمضان که به تبلیغ بروید، این مقاله شما مورد مطالعه و استفاده دیگران قرار می گیرد.

کارهای تحقیقی مثل حضور در سر کلاس و یادداشت های پراکنده نیست که بعد از مدتی از یادمان برود. در دفتر یادداشت کنیم و دنبال دفتر بگردیم و صفحه های دفتر را ورق بزنیم تا مطلب را پیدا کنیم و...!!

کار تحقیقاتی، احتیاج به زحمت و تلاش و پیگیری دارد. چه بسا یک محقق، لازم باشد روزی ده، پانزده ساعت کار بکند. من خودم با وجود اینکه در همین مباحث فقه مقارن، بیش از ده هزار فایل وردی تحقیق شده دارم، بعضی وقتها برای همین نیم ساعت کلاس فقه مقارن، هشت، نه ساعت وقت می گذارم! خداوند می فرماید:

(وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى)

و اینکه برای انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش او نیست.

سوره نجم(۵۳): آیه ۳۹

مخالفین ما الآن دارند شبانه روز کار می کنند. شما شبکه های صفا و وصال و... را ببینید. البته شبکه های فارسی زبان، علقه و مضغه هستند که آنجا جمع شده اند و عددی نیستند. ولی شبکه های عربی مثل شبکه «شدا» و «صفا» و «المصریه»؛ با اینها متفاوت هستند.

افرادی که در این شبکه ها هستند، مشخص است که کار کرده اند. و کتاب های شیعه را مورد مطالعه دقیق قرار داده اند. ساعتهای زحمت می کشند – شاید پنجاه شصت ساعت زحمت می کشند – تا نیم ساعت یا یک ساعت برنامه اجرا بکنند و حرفی بکنند!

یا کتاب های که جدیداً در محیط های دانشگاهی نوشته اند، معلوم است که واقعاً دارند کار می کنند. و متأسفانه حوزه علمیه ما فعلاً در خواب است.

لذا دوستانی که آمادگی دارند و می توانند کار بکنند و رفیق نیمه راه نیستند، اعلام آمادگی بکنند تا در خدمتشان باشیم. بعضی هفته ها خود بنده در خدمتشان خواهم بود و بعضی هفته ها هم آقای «روستایی» – که یکی از بهترین محققین ما و از بهترین شاگردان مباحث رجال و فقه مقارن ما بودند – در خدمتشان خواهند بود.

الآن شما اگر ملاحظه بفرمائید، زمانی که بخش دوم مباحث در «شبکه ولایت» که تماس های تلفنی برنامه هست، باز می شود؛ ما از «کانادا» و «آمریکا» گرفته تا «استرالیا» تماس داریم. و خبر هم نداریم که چه کسی می خواهد تماس بگیرد و چه سؤالی را می خواهد پرسد!

هر سؤالی را هم که بیننده ها مطرح می کنند، بلافاصله جواب سؤال را با تصویر کتاب مورد نظر، نشان می دهیم. چند روز پیش ما یک جلسه ای داشتیم، یک از این مقامات دولتی گفت که شما در شبکه با شاگردان خود چه کار کرده اید که وقتی بیننده ای تماس می گیرد و سؤال می پرسد، جوابی را که می دهد، بلافاصله تصویر کتاب را هم نشان می دهند؟!

گفتم: ما یک عمری است که گدائی کردیم و شب جمعه را بلد هستیم. شبها اینها معدود است و مشخص. حرفهای اینها تکرار مکررات است. لذا اگر کسی یک سال با شبها اینها سر و کله بزند، و جوابشان را آماده بکند، کارش دیگر راحت می شود.

قبلاً خدمت دوستان عرض کردیم که از مجموع ده هزار شبهه ای از اینها جمع کردیم، کل شبهات اینها به پنجاه مورد، بیشتر نمی رسد. و ما اگر روی این پنجاه شبهه، کار علمی و میدانی کرده باشیم، ملکه پاسخگوئی به شبهه در ما ایجاد می شود. وقتی ملکه پاسخگوئی در ما ایجاد شد، جواب دادن به شبهات اینها خیلی راحت خواهد بود.

یعنی انسان می تواند یک جواب را برای ده شبهه مطرح بکند. البته با یک ظرافت خاص و توضیحات مربوطه و با یک فن پاسخگوئی و ملکه ای که برای او ایجاد شده است.

در هر صورت...

فصل دوم در نقد صحبت‌های دکتر «طیب»!

فصل دوم ما در نقد صحبت‌های دکتر طیب، شیخ الأزهر؛ بحث «تقریب بین مذاهب اسلامی» است. همانطوری که می دانید، بنیانگذار تقریب بین مذاهب اسلامی، آیه‌الله العظمی بروجردی (رضوان الله تعالی علیه) بودند.

ایشان، آقای «محمد تقی قمی» - از علما و اساتید حوزه علمیه قم - را به نمایندگی از خود به «مصر» فرستادند. و یک نامه ای هم به «شیخ شلتوت» نوشتند.

متن نامه مؤدبانه شیخ شلتوت به آیه‌الله بروجردی

بعد از اینکه ایشان نامه نوشت، آقای شیخ شلتوت، یک نامه خیلی مؤدبانه ای به آیه‌الله العظمی بروجردی نوشتند.

متن نامه ایشان، به این صورت بود:

«بسم الله الرحمن الرحيم

السید صاحب السماحة الاخ الجلیل الامام البروجردی:

سلام و درود خدا بر شما باد. اما بعد، من همواره جویای صحت و سلامت آن سید جلیل القدر و برادر بزرگوار بوده و

از خدا می خواهم که آن جناب پیوسته مصدر برکات برای مسلمانان و وحدت کلمه میان آنان باشند. خداوند بر طول

عمرتان بیفزاید، وبا نصرت خود شما را گرامی دارد.

سفر برادر جناب علامه عالیقدر استاد قمی - **أَيَّدَهُ اللهُ فِي جَهَادِهِ الْمَشْكُورِ** - (به ایران) فرصت مغتنمی بود تا برای جنابعالی نامه ای بنویسم، و از کوشش شما تقدیر نمایم، و از خدای قادر متعال بخواهم آرمانهایی که برای مسلمین دارید بر آورد، و شما را برای تلاش و کوششی که در راه جمع کلمه مسلمین و الفت میان دلهای آنان بکار می برید، توفیق عنایت فرماید.

و بشارت می دهم که گامهای شما در راه تقرب، و گامهایی که می دانم در راه تأیید کامل آن بر می دارید، و از آن پشتیبانی می کنید و به آن عنایت و اهتمام می ورزید، مایه رستگاری و سیر به سوی خداوند متعال است.

باری جمع برگزیده ای از رجال ما در الازهر و برادران ما که در راه تقرب کمال جهاد را مبذول می دارند با ایمان پاک با ما همکاری و به وظیفه دینی خود به خاطر دین و رسالت انسانی رفیعی که به عهده دارند، عمل می کنند. من امیدوارم که برادر عزیزم جناب آقای قمی بزودی به سوی ما باز گردند تا با شنیدن خبر سلامتی شما خوش وقت شویم، و نظریات شما را در مورد آرمان مشترکی که داریم، دریافت کنیم.

بسیاری از امور را برای جناب برادرم توضیح داده ام، و از ایشان خواهش کرده ام که آنها را مفصلاً به شما ابلاغ دارند.

از خدا می خواهیم که ما را در راه رضای خود جمع کند، و همواره ارتباط دلهای ما را برای عمل در راه الهی پایدار بدارد. **إِنَّهُ سَمِيعُ الدُّعَاءِ لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ**

والسلام علیکم و رحمة الله وبرکاته. شیخ دانشگاه الازهر محمود شلتوت به تاریخ ۲۴ ذی القعدة ۱۳۷۹ - مطابق با ۱۹ می ۱۹۶۰»

متن این نامه و حواشی مربوط به آن را می توانید در سایت [«خبرگزاری تقریب»](#)، مشاهده بفرمائید.

این قضیه تقریب ادامه داشت تا اوایل انقلاب، که قضیه «انورسادات» و ... پیش آمد و میانه مصر و ایران به هم ریخت و مسئله تقریب بین ایران و مصر فرو ریخت.

البته الآن هم در دانشگاه الأزهر، فقه شيعه تدریس می شود. همین جمعه گذشته که دکتر طيب صحبت می کرد، گفت که در دانشگاه الأزهر، فقه شيعه و فقه زیدیه و اسماعیلیه تدریس می شود و رساله های مختلفی در رابطه با مذهب شيعه نوشته شده است. و در برخی از این رساله ها، من خودم استاد راهنما بودم!

متن فتوای «شيخ محمود شلتوت» در مورد جواز پیروي از مذهب شيعه امامیه!

متن فتوي شيخ محمود شلتوت در رابطه با مذهب شيعه به این صورت بود:

«إن بعض الناس يرى أنه يجب على المسلم لكي تقع عباداته و معاملاته على وجه صحيح أن يقلد أحد المذاهب الأربعة المعروفة و ليس من بينها مذهب الشيعة الإمامية و لا الشيعة الزيدية فهل توافقون فضيلتكم على هذا الرأي على إطلاقه فتمنعون تقليد مذهب الشيعة الإمامية الاثنا عشرية مثلاً.

فأجاب فضيلته:

١ - إن الإسلام لا يوجب على أحد من أتباعه اتباع مذهب معين بل نقول إن لكل مسلم الحق في أن يقلد بادي ذي بدء أي مذهب من المذاهب المنقولة نقلاً صحيحاً و المدونة أحكامها في كتبها الخاصة و لمن قلده مذهباً من هذه المذاهب أن ينتقل إلى غيره - أي مذهب كان - و لا حرج عليه في شيء من ذلك.

٢ - إن مذهب الجعفرية المعروف بمذهب الشيعة الإمامية الاثنا عشرية مذهب يجوز التعبد به شرعاً كسائر مذاهب أهل السنة.

فينبغي للمسلمين أن يعرفوا ذلك، و أن يتخلصوا من العصبية بغير الحق لمذاهب معينة، فما كان دين الله و ما كانت شريعته بتابعة لمذهب، أو مقصورة على مذهب، فالكل مجتهدون مقبولون عند الله تعالى يجوز لمن ليس أهلاً للنظر و الاجتهاد تقليدهم و العمل بما يقررونه في فقههم، و لا فرق في ذلك بين العبادات و المعاملات.

از آقای شيخ شلتوت سؤال شد که:

عده ای از مردم معتقدند که هر فرد مسلمان برای آنکه عبادات و معاملاتش صحیح انجام گیرد، باید تابع احکام یکی از مکتبهای معروف چهارگانه باشد و در میان این مکتبهای چهارگانه نامی از مکتب شیعه امامی و شیعه زیدی برده نشده است، آیا جنابعالی با این نظر کاملاً موافقید که مثلاً پیروی از مکتب شیعه امامیه اثنی عشری مغایرتی با دین ندارد؟

آن جناب پاسخ دادند :

۱- آیین اسلام هیچ یک از پیروان خود را ملزم به پیروی از مکتب معینی ننموده، بلکه هر مسلمانی می تواند از هر مکتبی که بطور صحیح نقل شده و احکام آن در کتب مخصوص به خود مدون گشته پیروی نماید و کسی که مقلد یکی از این مکتبهای چهارگانه باشد می تواند به مکتب دیگری (هر مکتبی که باشد) منتقل شود .

۲- مکتب جعفری، معروف به مذهب امامی اثنی عشری، مکتبی است که شرعاً پیروی از آن مانند پیروی از مکتبهای اهل سنت جایز می باشد.

بنابراین سزاوار است که مسلمانان این حقیقت را دریابند و از تعصب ناحق و ناروایی که نسبت به مکتب معینی دارند دوری گزینند ، زیرا دین خدا و شریعت او تابع مکتبی نبوده و در احتکار و انحصار مکتب معینی نخواهد بود. بلکه همه صاحب مذهب، مجتهد بوده و اجتهادشان مورد قبول درگاه باری تعالی است و کسانی که اهل نظر و اجتهاد نیستند، می توانند از هر مکتبی که مورد نظرشان است تقلید نموده و از احکام فقه آن پیروی نمایند و در این مورد فرقی میان عبادات و معاملات نیست.

این نص فتوای تاریخی آقای شیخ محمود شلتوت شیخ الأزهر بود که در سال ۱۳۷۸ هجری قمری در هفدهم ربیع الاول، روز میلاد امام همام جعفر بن محمد الصادق (علیه السلام) مروج مکتب شیعه جعفری، در حضور نمایندگان مذهب شیعه امامی و شیعه زیدی و مذاهب شافعی، حنبلی، مالکی، حنفی، به دست شیخ محمود شلتوت رئیس فقیه دانشگاه الازهر صدور یافت.

مفتیان بعد از آقای شلتوت نیز که آمدند بر سر کار، این فتوا را تأیید کردند. مثل «دکتر محمد فهم»؛ استاد «عفیف عبدالفتاح طباه»؛ شیخ الأزهر، «جاد الحق»؛ «عبدالحلیم محمود»؛ «محمد الغزالی» رهبر اخوان المسلمین مصر؛ شیخ «عبدالوهاب عبداللطیف»؛ و...

متن تأییدیه فتوای شیخ شلتوت، توسط دیگر شیوخ الأزهر و نیز اساتید و مقامات مصری را می‌توانید در سایت [«خبرگزاری تقریب»](#) مشاهده بفرمایید.

البته وهابی‌ها، خیلی از فتاوی و نظرات شیوخ و بزرگان الأزهر را حذف کرده‌اند. و برخی شیوخ الأزهر نیز این قضیه را انکار کرده‌اند. ولی هر چه باشد، این سندها در تاریخ ماندگار شده‌است.

خود دکتر «طیب»، شیخ کنونی الأزهر نیز این فتوا را تأیید کرده و گفته که مذهب شیعه، از مذاهب اسلامی است و تعبد به آن جایز است.

علت اصلی اختلاف شیعه و سنی!؟

آقای «باقوری» وزیر سابق اوقاف مصر، تعبیر زیبایی دارد و می‌گوید:

« اختلاف میان سنیان و شیعیان اختلافی است که بیشتر آن، از روی بی‌اطلاعی جمهور هر دو دسته از یکدیگر است. انتشار فقه شیعه در میان اهل سنت و انتشار فقه اهل سنت در میان شیعیان، بهترین وسیله برای از بین رفتن اختلاف میان آنان است. آنگاه اگر اختلافی هم باشد همراه با احترام به یکدیگر خواهد بود.

این عبارت ایشان، از همه عبارتها و تأییدیه‌های شیوخ الأزهر، حتی از عبارت شیخ شلتوت هم، بیشتر به من چسبید. یعنی در حقیقت، علت اصلی اختلاف شیعه و سنی، عدم آگاهی این دو مذهب، به مذهب یکدیگر است. نه شیعه به آراء و نظرات اهل سنت اطلاع دارد. و نه سنی از آراء و نظرات شیعه اطلاع دارد.

در حقیقت ایشان آمده و دست بر روی درد گذاشته‌است. و بارها هم ما در شبکه گفته ایم که بهترین راه در مسیر تقریب، بیان عقاید شیعه به صورت مستدل و مستند؛ و نیز عقاید اهل سنت به صورت مستدل و مستند است.

یکی از عواملی که امروز در میان ما مشکل ایجاد کرده است، بدبینی دو مذهب نسبت به یکدیگر است. مثلاً از شیعه درباره سنی شما سؤال کنید، می‌گویند که سنی‌ها دشمن و مخالف اهل بیت هستند! و حال آنکه شما در طول تاریخ یک سنی پیدا نمی‌کنید که دشمن اهل بیت باشد!! یعنی یک سنی که بگوید من دشمن اهل بیت هستم.

حالا چهار نفر آدم نفهم وهابی، الآن آمده‌اند، و چیزی‌هایی را می‌گویند، ما کاری نداریم. ولی یک نفر با تفکر سنی، من نه دیدم و نه شنیده‌ام و نه خوانده‌ام که محبت اهل بیت را از واجبات دینی خودش نداند!

البته جا دارد که به این عزیزان اهل سنت که محبت اهل بیت را دارند، عرض کنیم که آیا مجرد دوست داشتن اهل بیت کفایت می‌کند؛ و یا تبعیت و عمل به گفتار اهل بیت نیز لازم است!؟

هر چند ما در صدد شیعه کردن اهل سنت نیستیم. و اهل سنت نیز نباید در صدد سنی کردن ما باشند. یعنی سنی بیاید و عقیده شیعه را پیدا کند و شیعه نیز عقیده اهل سنت را قبول کند تا وحدت ایجاد شود، این امکان پذیر نیست. بعضی‌ها فکر می‌کنند که وحدت شیعه و سنی یعنی اینکه سنی بیاید شیعه بشود و شیعه نیز دست از اعتقادات خود بردارد و سنی بشود. مثل این آقای واعظ زاده خراسانی و... که شعارشان این است ما دست از عقیده منصوص الخلافه بودن امیرالمؤمنین برداریم تا با اهل سنت وحدت ایجاد بشود!!

این حرف غلط و حرف شیطانی است که از زبان برخی‌ها خارج می‌شود. این حرف، حرف درستی نیست. یا بعضی از تندروها می‌گویند که اگر اهل سنت دوستدار اهل بیت هستند، بیایند روایات ابوحنیفه و انس و عایشه و... را بریزند دور؛ و بیایند به روایات امام صادق عمل کنند!! این هم، حرف غلطی است. و اصلاً امکان پذیر نیست!

ولی یک وقت این است که ما بیائیم و یک نقطه مشترکی در بین این دو مذهب پیدا بکنیم. مثلاً محبت اهل بیت (علیهم السلام) به عنوان یک نقطه مشترک بین شیعه و سنی است. پس بر مبنای این دوستی اهل بیت، بین خود ما مودت و وحدت ایجاد بکنیم.

نتیجه ایجاد وحدت بین شیعه و سنی!

وقتی وحدت برقرار شد، باعث می شود که کتابهای شیعه در میان اهل سنت منتشر بشود. و این یکی از بهترین راه نشر و گسترش فرهنگ شیعه است.

عقیده ما این است که اگر این وحدت و تقریب بین شیعه و سنی برقرار بشود، ۹۰٪ به نفع شیعه است و ۱۰٪ به نفع اهل سنت! زیرا فقه و عقاید آنها، و ادله آنها به قدری ضعیف و واهی است، که هیچ جوان شیعی شیفته آن فقه و عقیده نمی شود.

و در نقطه مقابل، فقه و عقیده شیعه، به قدری محکم و قوی هست که هر جوان منصف سنی بخواند، تحت تأثیر قرار می گیرد.

آقای بروجردی (رضوان الله تعالی علیه) دنبال این بود. یعنی دنبال این بود که کتاب های شیعه، فقه شیعه و عقاید شیعه، در میان اهل سنت مطرح بشود. مثلاً همین «مجمع البیان» را مرحوم قمی برد در مصر چاپ کرد و از آنجا به تمام کشورهای مختلف منتشر شد.

می دانید چه مقدار اهل سنتی که در آن زمان شیعه شدند، به برکت همین کار مرحوم محمد تقی قمی بود؟

ما اگر مقداری تندروی ها را کنار بگذاریم، همه چیز درست می شود.

والسلام علیکم ورحمةالله

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۲۱) - آداب و شرایط مناظره با مخالفین!

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله الى يوم لقاء الله.

بحث ما در رابطه با شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» بود. گفتیم که آنچه که در لغت، در رابطه با تقیه آورده اند، تقیه به معنای محافظت کردن، و حفظ کردن خود و دیگران از خطرات و ضررهایی که متوجه انسان می شود، می باشد.

در ادامه، ما باید ببینیم که بزرگان شیعه و سنی، تقیه را چگونه معنا کرده اند و چه برداشتی از تقیه داشته اند، و سپس برویم سراغ «قرآن» و «سنت»، و نیز تقیه در میان «صحابه»؛ چرا که آقایان سنت صحابه را هم ردیف سنت پیامبر، حجت می دانند. باید ببینیم که این صحابه - که این آقایان این همه برایشان قربان صدقه می روند و برایشان مهم است - در طول زندگی خود، در عصر نبوت، و نیز بعد از عصر نبوت، تقیه می کردند، یا نه، وقتی احساس خطر می کردند، بی مهابا، جان و مال و آبروی خودشان را به حراج می گذاشتند؟

تقیه ای که صحابه، حتی از خلفاء داشتند - نه از اشخاص دیگر - در میان تقیه ای که ائمه (علیهم السلام) داشتند، آیا قابل مقایسه است یا نیست؟!

ما در جلسه گذشته ([۹۴/۱۰/۲۸](#))، تقیه را در اصطلاح علمای شیعه معنا کردیم و رسیدیم به کلام علماء و فقهای اهل سنت.

نظر آیه الله مکارم شیرازی در مورد «تقیه»!

قبل از آنکه کلام فقهای اهل سنت را مطرح بکنیم. عبارت «آیه الله العظمی مکارم شیرازی» را در رابطه با «تقیه» نقل می کنم چرا که نکات ظریفی در آن نهفته است. ایشان در تفسیر نمونه، در این زمینه می نویسد:

«در تاریخ مبارزات مذهبی و اجتماعی و سیاسی زمانهایی پیش می‌آید که مدافعان حقیقت اگر بخواهند به مبارزه آشکار دست بزنند، هم خودشان و هم مکتبشان به دست نابودی سپرده می‌شود و یا لا اقل در معرض مخاطره قرار می‌گیرد. مانند وضع شیعیان علی (علیه السلام) در زمان حکومت غاصب بنی امیه.

در چنین موقعی راه صحیح و عاقلانه این است که نیروهای خود را به هدر ندهند و برای پیشبرد اهداف مقدس خود به مبارزات غیر مستقیم و یا مخفیانه دست بزنند و در حقیقت تقیه برای اینگونه مکتبها و پیروان آنها در چنین لحظاتی یک نوع تغییر شکل مبارزه محسوب می‌شود که می‌تواند آنها را از نابودی نجات دهد، و در ادامه مجاهدات خود پیروز گرداند.

کسانی که بر تقیه بطور دربست قلم بطلان می‌کشند معلوم نیست برای اینگونه موارد چه طرحی دارند؟ آیا نابود شدن خوب است و یا ادامه مبارزه به شکل صحیح و منطقی؟ راه دوم همان تقیه است و راه اول چیزی است که هیچ کس نمی‌تواند آن را تجویز کند.»

تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۵۰۲

در حقیقت، مراد ایشان این است که تقیه، یک مبارزه خاموش است. یک مبارزه غیر مستقیم است. یک مبارزه مخفیانه است.

داستان «شیخ طوسی» و توجیه فرازی از «زیارت عاشورا»

چه بسا یک امر عادی باعث بشود که بزرگان مذهب، همه در معرض خطر قرار بگیرند. مثل همان قضیه «شیخ طوسی» که از او، پیش حاکم سعایت کردند که در «مصباح المتهدد» ابوبکر و عمر و عثمان را لعن کرده است! حاکم وقت، دستور داد که شیخ طوسی را احضار کردند. ایشان آمد و علمای اهل سنت نیز در جلسه حاضر بودند. گفتند شما در کتاب خود به خلفاء لعن گفته‌ای؟ گفت: کجای کتابم؟ گفتند: در زیارت عاشورا!

گفت: کجای زیارت عاشورا؟ گفتند: عبارت «اللَّهُمَّ خُصَّ أَنْتَ أَوْلَ ظَالِمٍ بِاللَّعْنِ مِنِّي، وَ ابْدَأْ بِهِ أَوْلَا ثَمَّ الثَّانِي وَ الثَّلَاثِ

وَ الرَّابِعِ»

در اینجا مراد شما از اولی ابوبکر؛ از دومی عمر؛ و از سومی عثمان است! جناب آقای شیخ طوسی چه جوابی دارید؟
شیخ طوسی گفت: مگر من اسم این سه نفر را در اینجا ذکر کرده ام؟ گفتند: نه! پرسیدند: پس مراد شما از اولی
و دومی و سومی چیست؟

شیخ گفت: مراد از اولین ظالم، «قابیل» قاتل حضرت «هابیل» است! دومین ظالم هم، آن کسی است که ناقه
حضرت صالح را پی کرد! و سومین ظالم هم آن کسی است که حضرت «زکریا» را داخل درختی گذاشت و ازّه کرد!
چهارمین ظالم هم قاتل حضرت علی (علیه السلام) است!

حاکم، رو کرد به علمای اهل سنت و گفت: چه جوابی دارید؟ گفتند: ما جوابی نداریم!!

شما ببینید که شیخ طوسی، با این کارش، هم باعث حفظ مکتب شد، و هم باعث حفظ شخصیت های مکتب شد!
اگر این الفاظ زیارت عاشورا به این صورت نبود و به صراحت بود، چه اتفاقاتی که نمی افتاد. هم شیخ طوسی، هم
شاگردان او، و هم تمام شیعیان را قلع و قمع می کردند!

آقایانی که اعتراضی به تقیه دارند، و تقیه را شرک و نفاق می دانند، اگر برای خودشان همچین اتفاقی بیافتد، چه
موضعی را می گیرند!؟

در جلسه گذشته عرض کردم که آقایان در نماز جماعتی که امام جماعت ظالم است، و خطری از طرف او احساس
می شود، خود لجنه دائم افتای عربستان می گوید که به خاطر برطرف کردن شر ظالم از خود، می تواند پشت سرش
نماز بخواند. بعد برود در خانه اعاده بکند.

خیلی عجیب است که خودشان برای یک ضرر احتمالی، آنهم از امام جماعت ظالم، می گویند تقیه کن! ولی وقتی
شیعه می آید در موارد ترس از جان و مال و ناموس، تقیه می کند، این می شود نفاق!!

کلام «شیخ مفید» در تعریف و محدوده «تقیه»!

عرض کردیم که مرحوم «شیخ مفید» در معنی تقیه گفته بود:

«التقية: كتمان الحق وستر الاعتقاد فيه، و مكاتمة المخالفين، و ترك مظاهرتهم بما يعقب ضرراً في الدين أو الدينا

تقيه يعنى پوشاندن حق و اعتقاد به حق. يعنى در برابر مخالفين، حق را كتمان كردن. و ترك گفتن چيزى كه موجب ضرر در دين و دنيا بشود.

و فرض ذلك إذا علم بالضرورة، أو قوي في الظن، فمتى لم يعلم ضرراً بإظهار الحق، ولا قوي في الظن ذلك لم يجب فرض التقية،

تقيه زمانى واجب است كه ما علم يا ظن قوى داشته باشيم به ضرر. پس اگر يقيناً و يا به ظن قوى، آشكار كردن حق، ضررى را متوجه انسان نمى كند، تقيه واجب نيست.

وقد أمر الصادقون جماعة من أشياعهم بالكف و الإمساك عن إظهار الحق و المباطنة و الستر له عن أعداء الدين و المظاهرة لهم بما يزيل الريب عنهم في خلافهم و كان ذلك هو الأصلح لهم،

و به تحقيق كه امام باقر و امام صادق، به عده اى از شيعيان خود دستور دادند تا حق را (امامت ائمه) را از دشمنان دين كتمان كنند و مطالب را مخفى كنند و بپوشانند. و به گونه اى با آنها برخورد كنند كه شك را از ايشان برطرف سازد. و اين برخورد به صلاح ايشان است.

وأمرؤا طائفة أخرى من شيعتهم بمكالمة الخصوم و مظاهرتهم و دعائهم إلى الحق؛ لعلمهم بأنه لا ضرر عليهم في ذلك فالتقية تجب بحسب ما ذكرناه و يسقط فرضها في مواضع أخرى على ما قدمناه»

از طرف ديگر، به عده اى از شيعيان خودشان دستور دادند تا با مخالفين بحث و گفتگو بكنند. و آنها را به راه حق دعوت كنند. زيرا ائمه مى دانستند كه اين گفتگو، هيچ ضرر و آسيبى براى آنها ندارد. پس بنابراين تقيه بنابر فرضى كه گفتيم واجب مى شود و بنابر فرض ديگر، ساقط مى شود.

تصحيح اعتقادات الإمامية، الشيخ المفيد، ص ۱۳۷

آداب و شرايط مناظره با مخالفين!

یک نکته ای را لازم است که من اشاره بکنم. و آن «آداب و شرایط مناظره» با مخالفین است. البته فایل پاورپوینت «مناظره و شرایط آن» در سایت «مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر(عج)» موجود است. دوستان می توانند استفاده بکنند.

در باب شرایط مناظره با مخالفین، چند روایت وجود دارد که این روایات باید برای ما الگو باشد.

روایت اول:

مرحوم «کشی» به سند خود از «ابو خالد کابلی» نقل کرده است که می گوید:

«رأيت أبا جعفر صاحب الطاق، و هو قاعد في الروضة قد قطع أهل المدينة ازراه و هو دائب يجيهم و يسألونه، فدنوت منه فقلت: إنَّ أبا عبد الله نهانا عن الكلام، فقال: أمرك أن تقول لي؟ فقلت: لا! ولكِنَّ أمرني أن لا أكلم أحدا، قال: فاذهب فأطعه فيما أمرك.»

من در مسجد مدینه، مؤمن الطاق را دیدم که در روضه منوره نشسته بود و مردم دور او را گرفته بودند و او پیوسته جواب مردم را می داد و از آنها سؤال می کرد. به او نزدیک شدم و گفتم: امام صادق ما را از بحث و گفتگو نهی کرده است. گفت: امام صادق خودش گفت این را به من بگوئی؟ گفتم: نه. ولی به من دستور داد تا با هیچ کسی بحث نکنم. مؤمن الطاق گفت: پس برو و دستور امام را اطاعت کن.

«فدخلت على أبي عبد الله عليه السلام فأخبرته بقصة صاحب الطاق و ما قلت له و قوله لي اذهب و أطعه فيما أمرك.» ابو خالد کابلی می گوید که بر امام صادق وارد شدم و ماجرای برخورد با مؤمن الطاق را به امام گفتم. گفتم که به او چه گفتم و او به من گفت که برو و آنچه که امام دستور داده اطاعت کن.

«فتبسّم أبو عبد الله عليه السلام و قال: يا أبا خالد إنَّ صاحب الطاق يكلم الناس فيطير و ينقُض، يهبط، يخرب. و أنت إن قَصَّوك لن تطير»

امام صادق لبخندی زدند و فرمودند: ای خالد! همانا مؤمن الطاق، مباحثه می کند، پرواز می کند و می کوبد. می زند و خراب می کند. در حالی که تو اگر با اینها بحث کنی پرهایت را می چینند و نمی توانی پرواز کنی.

رجال الکشي؛ ج ۲، ص ۴۲۳، ح ۳۲۵؛ بحار الأنوار ج ۷۵، ص ۲۸۷

عبارت «أمرک أن تقول لی؟» که مؤمن الطاق می گوید، در حقیقت نهایت ادب است. نهایت فقه الحدیث است. اینها با هم رفیق بودند. هم مباحثه می کردند. با هم خدمت امام می رسیدند. و از امام برای هم پیام می بردند. اینها این قدر مخلص و مطیع امام بودند که اگر امام دستور می داد، تسلیم محض بودند. و اگر دستوری نبود، به وظیفه خودشان عمل می کردند.

«ابوحنیفه»، از دست «مؤمن الطاق»، به ستوه آمده بود!!

«مؤمن الطاق» در فن مناظره، اگر اول نباشد، قطعاً جزء شخصیت‌های دوم شاگردان امام صادق (سلام الله علیه) است. و متأسفانه اهل سنت از ایشان به «شیطان الطاق» تعبیر می کنند! زیرا مؤمن الطاق به قدری به اینها ضربه زده بود که حتی خود ابوحنیفه از دست مؤمن الطاق به ستوه آمده بود. هر وقت با او حرف می زد و یا مناظره می کرد، یک متلکی به او بار می کرد. و ابوحنیفه را از سر تا پا می سوزاند.

من قبلاً این را عرض کرده ام که روزی ابوحنیفه در رابطه با مسئله «رجعت»، با مؤمن الطاق بحث می کند، و می خواهد که به اصطلاح او را مسخره کند، ولی جواب دندان شکنی از مؤمن الطاق می شنود:

«روي أنه قال يوما من الأيام لمؤمن الطاق إنکم تقولون بالرجعة؟ قال نعم قال أبو حنیفة فأعطني الآن ألف درهم حتى أعطیک ألف دینار إذا رجعنا قال الطاقی لأبي حنیفة فأعطني کفیلاً بأنک ترجع إنسانا و لا ترجع خنزیراً»

روزی ابوحنیفه به مؤمن الطاق گفت: آیا شما شیعیان به رجعت اعتقاد دارید؟ مؤمن الطاق گفت: آری. ابوحنیفه گفت: پس تو الآن هزار درهم به من قرض بده، من هر گاه رجعت کردم و برگشتم، به جای آن، هزار دینار به تو پس می دهم! مؤمن الطاق گفت: باشد می دهم فقط تو یک ضمانتی به من بده که در موقع رجعت به صورت انسان بر می گردی نه به صورت خنزیر!!

یا روزی پس از شهادت امام صادق (علیه السلام) با «ابو حنیفه» رو برو شد. «ابوحنیفه» به «مؤمن الطاق» گفت: آنکه او را امام و پیشوای خود می دانستی مرد!

«مؤمن الطاق» بدون درنگ گفت: «و أمّا إمامك من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم» یعنی امام تو که «شیطان» باشد چنان که خداوند در کتاب خود در سوره اعراف، آیه ۱۵ فرموده؛ تا روز قیامت زنده است!! «ابوحنیفه» با شنیدن این جواب، لال شد و دیگر حرفی نزد.

از اینگونه برخوردها در زندگی مؤمن الطاق، فراوان است. یعنی به تعبیر امام صادق او می آید حرف می زند، پرواز می کند و می کوبد. می زند و خراب می کند.

روایت دوم:

مرحوم کشی به سند خود از «محمد الطیر» نقل کرده است که گفته است:

«قلت لابي عبد الله عليه السلام بلغني أنك كرهت منا مناظرة الناس وكرهت الخصومة؟ فقال: أما كلام مثلك للناس فلا نكرهه، من إذا طار أحسن أن يقع وان وقع يحسن أن يطير، فمن كان هكذا فلا نكره كلامه.»

به امام صادق گفتم: به من خبر رسیده است که شما از مناظره من با مردم ناراحت هستید. امام فرمود: ما از بحث افرادی مثل تو ناراحت نیستیم. کسانی که وقتی به پرواز درمی آیند، به خوبی فرود می آیند. و وقتی نشسته اند، به خوبی به پرواز در می آیند. هر کس اینگونه باشد، بحث و مناظره او، ما را ناراحت نمی کند.

«محمد طیار» هم کسی بوده که امام باقر (سلام الله علیه) به او مباحث می کرده است:

«محمد الطيار عن أبي عبد الله (عليه السلام): ان أبا جعفر (عليه السلام) كان يباهي بالطيار»

امام صادق می فرمود که همانا امام باقر به محمد طیار مباحثات می کرد.

خلاصة الأقوال، العلامة الحلي، ص ۲۵۲

روایت سوم:

در همین زمینه، مرحوم «شیخ مفید» نقل کرده است که:

«قال الإمام أبو الحسن موسى بن جعفر لمحمد بن حكيم: كَلَّمَ النَّاسَ، وَ بَيَّنَّ لَهُمُ الْحَقَّ الَّذِي أَنْتَ عَلَيْهِ، وَ بَيَّنَّ لَهُمُ الضَّلَالَةَ الَّتِي هُمْ عَلَيْهَا.»

امام کاظم به محمد بن حکیم فرمود: با مردم بحث و مناظره کن. و حقی که خودت به آن اعتقاد داری را برای آنها بیان کن. و راه گمراهی که آنها بر آن هستند را برای آنها بیان کن.

تصحیح اعتقادات الإمامیة، الشیخ المفید: ص ۷۱

در حقیقت کسانی که در فن مناظره وارد هستند، بدون اینکه در دسری برای خودشان درست بکنند، حق را بیان می کنند. ما بارها به دوستان گفته ایم که در بحث و مناظره، سه مسئله اساسی وجود دارد. یکی تبیین حقایق است. دومی پاسخگوئی به شبهات است. سوم: جواب نقضی و بیان گمراهی طرف مخالف است.

روشی خاص، در نقد عقاید مخالفین!!

یک وقت شما می آیی و می گوئی که ابابکر باطل است و فلان است و بهمان است. در اینجا قطعاً تو خودت را در تیررس آنها قرار می دهی.

شما وقتی می خواهی عقاید آنها را نقد بکنی، یا سؤال مطرح کنی و به آنها هجمه کنی؛ سعی کنی اسلحه را به دیگری بدهی. خودتان شلیک نکنید. بدهید دیگری این کار را بکند.

مثلاً بگوئید که آقا! اگر کسی از شما در مورد فلان مسئله سؤال کند چه جوابی دارید؟ یا اگر کسی در مورد فلان مسئله از من پرسید، من چه جوابی بدهم؟

من در یکی از این سالها که در مکه بودم، داشتیم با این دانشجویان دانشگاه «ام القری» مکه با هم بحث می کردیم، یک شب گفتم آقا اگر کسی از شما سوال کند، ما هم نمی گوئیم، ولی کسی سوال کند یک نفر از رفقای شما، از شما سوال کند که:

این آقای «ابن حزم» می گوید:

«ان ابابکر و عمر و طلحه و سعدبن وقاص ارادوا قتل النبی و إلقاءه من العقبة فی تبوک»

ابوبکر و عمر و طلحه و سعد بن ابی وقاص قصد کشتن پیغمبر را داشتند و می خواستند پیغمبر را از گردنه به پائین
بیاندازند

محلّی ابن حزم جلد ۱۱ ص ۲۲۴ کتاب الحد باب حدالمرتد

این را شما چه جوابی می دهید؟ ما دوست داریم جواب شما را بشنویم، اگر در ایران در حوزه و دانشگاه کسی از ما سوال کرد، بتوانیم این جواب شما را به آنها منتقل کنیم.

اینها از این نحوه سؤال کردن ما خوششان آمد. با اینکه سؤال خیلی تیز است. صحبت سر قتل پیغمبر توسط خلفاء است.

فردا شب آمدند گفتند که استاد ما گفته این آقا بیاید در منزل ما، با هم مناظره کنیم. گفتم مناظره نه، گفتگوی علمی با هم بکنیم. ما رفتیم منزل آقای «محمد جمیل زینو»، ده پانزده نفر از دانشجویان و علمای دیگر هم بودند.

من گفتم ما چون در دانشگاه و حوزه تدریس داریم، بعضاً بچه های شیعه و سنی از ما این روایت را می پرسند و ما جوابی نداریم. و ما می خواهیم از شما که در این زمینه خوب مسلط هستید، جوابش را بگیریم و به عنوان هدیه به کشور خودمان ببریم. ایشان هم از نحوه بیان من خوشش آمد و گفت: من تا بحال همچین روایتی را ندیده بودم!

گفت: شاید روایت ضعیف باشد! گفتم: بله «ابن حزم»، یکی از راویان این حدیث را زیر سؤال می برد. ولی این راوی مورد تأیید و توثیق بیش از هشت نفر از بزرگان شماس است. مثل «مزی» و «ابن حجر» و...

بنده خدا همین طور معطل ماند و نتوانست جواب بدهد.

شما ببینید که همین برخورد، باعث می شود که بیست نفر، سی نفر دانشجو که در آنجا بودند، در ذهنشان شبهه ایجاد بشود.

بنابراین انسان می تواند تندترین عبارت را با خوش ترین الفاظ بیان کند. که طرف نه تنها ناراحت نشود، بلکه چه بسا نقطه آغازی باشد برای تحقیقاتش.

لذا امام فرمود برخی ها بلد هستند که پرواز کنند و بلد هستند که فرود بیایند و بزنند. در حقیقت مثل مرغ ماهی خواری که از آسمان به دریا فرود می آید، در داخل آب ماهی را شکار می کند، و دوباره به آسمان اوج می گیرد. اگر نتواند دوباره اوج بگیرد، در داخل آب خفه خواهد شد.

لذا امام (علیه السلام) به صراحت می فرماید که «و بین لهم الضلالة التي هم عليها» و این خیلی مهم است. شما عبارتی به این صراحت، هیچ جا پیدا نمی کنید. بنده خودم در این چهل و هفت، هشت سال عمر حوزوی ام، تنها روایتی را یافتم که به این صراحت بیان کرده باشد. آنهم در کتاب اعتقادات امامیه شیخ مفید.

معمولاً روایاتی در کتب اعتقادی می آید که تمام مراحل رجالی را گذرانده باشد. لذا به عنوان عقیده آن مذهب مطرح می شود.

روایت چهارم:

امام صادق (سلام الله علیه) به هشام بن حکم می فرماید:

«مثلك فليکلم الناس، فاتق الزلّة، و الشفاعة من ورائها إن شاء الله.»

افرادی مثل تو، باید با مردم مناظره و گفتگو کنند. پس از لغزش بپرهیز و شفاعت و کمک ما بالای سرتان است.

الكافي (ط. السلامیه): ج ۱ ص ۱۷۳

از طرفی به «ابو خالد» می گوید با مردم مناظره نکن. و از این طرف به «هشام» می گوید که افرادی مثل تو باید مناظره کنند.

این کلام امام که فرمود: «و الشفاعة من ورائها إن شاء الله» یک دنیا ارزش دارد. یک دنیا پیام دارد. در حقیقت مژده ای است برای کسانی که وارد مباحث کلامی و مناظره و بحث و گفتگو می شوند. و اینها یقین داشته باشند که شفاعت و نصرت اهل بیت و عنایات اهل بیت، بالای سرشان است.

روایت پنجم:

شیخ مفید نقل کرده است که:

«و روی عنه أنه نهى رجلا عن الكلام و أمر آخر به فقال له بعض أصحابه جعلت فداك نهيت فلانا عن الكلام و أمرت هذا به فقال هذا أبصر بالحجج و أرفق منه. فثبت أن نهى الصادقين - عليهم السلام - عن الكلام إنما كان لطائفة بعينها لا تحسنه ولا تهتدي إلى طرقة و كان الكلام يفسدها ، والأمر لطائفة أخرى به ، لأنها تحسنه و تعرف طرقة وسبله»

و از امام صادق نقل شده است که ایشان فردی را از مناظره منع می کرد و دیگری را به مناظره دستور می داد. برخی از اصحاب امام، علت این کار را پرسیدند، امام فرمود: این فرد که گفتم مناظره کن، به دلائل حقانیت بیناتر است. و نرم تر و با مدارا تر است. پس معلوم شد که نهی امام باقر و امام صادق، از مناظره کردن، مربوط به افرادی است که راه مناظره نیکو را بلد نیستند. و نمی توانند به راه حق هدایت کنند. و بحث و مناظره آنها را خراب می کند. و دستور امام به مناظره برخی دیگر از افراد، به خاطر این است که آنها مناظره را نیکو انجام می دهند. و راه و روش مناظره را می شناسند.

تصحیح اعتقادات الإمامية، الشيخ المفيد: ص ۷۱

عبارت «أرفق منه» یعنی اینکه در مناظره از کوره در نمی رود. عصبانی و غضبناک نمی شود. الفاظ تند و گزنده به کار نمی برد.

لذا تعبیری که مرحوم شیخ مفید در تعریف «تقیه» داشتند، ناظر به این مسائل است. که بحث تقیه، مربوط به همه کس و همه جا نمی شود.

نمی شود گفت که همیشه باید تقیه کرد و اصلاً با مخالفین مناظره و گفتگو نکرد! و از آن طرف هم نمی شود گفت که تقیه معنا ندارد و باید همیشه با مخالفین بحث و گفتگو کرد.

تقیه مخصوص افراد خاص، و شرایط خاص است. صراحت گوئی و بحث کردن هم افراد خاص و شرایط خاصی دارد.

والسلام علیکم ورحمةالله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه چهارم ۹۴/۱۱/۰۴

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۲۲) - «تقیه» در کلمات علمای شیعه:

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمدلله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقيه الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداءالله الى يوم لقاءالله.

«تقیه» در کلمات علمای شیعه:

در جلسه دیروز، در رابطه با فرمایش شیخ مفید، در تبیین تقیه، نکاتی را عرض کردیم و گفتیم که ایشان بحثی داشتند که تقیه در همه جا نبود و امام صادق(سلام الله علیه) ضمن اینکه به بعضی از صحابه توصیه می کردند که مطالب را با صراحت بیان نکنید و حق را از مردم کتمان کنید؛ به برخی دیگر از اصحاب، به صراحت دستور می دادند که با مردم بحث کنید و مناظره کنید و حق را برایشان بیان کنید. از امام کاظم هم نقل کرد که فرمود:

«بینوا للناس الهدی الذی أنتم علیه، و بینوا لهم ضلالهم الذی هم علیه و باهلوهم فی علی بن ابی طالب (علیه السلام)»

امام کاظم به محمد بن حکیم فرمود: با مردم بحث و مناظره کن. و حقی که خودت به آن اعتقاد داری را برای آنها بیان کن. و راه گمراهی که آنها بر آن هستند را برای آنها بیان کن. و با اینها در مورد حقانیت علی بن ابی طالب مباحله کن.

تصحیح اعتقادات الإمامیه، الشیخ المفید: ص ۷۱

من گمان نمی کنم که روایتی واضح تر و روشن تر از این روایت، در منابع روایی ما وجود داشته باشد. می فرماید: بینوا... نمی فرماید سبوا... واشتموا... حرف های نادرست گفتن نه! همانگونه خداوند به پیغمبر فرمود که:

« وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ »

و ما این ذکر (قرآن) را بر تو نازل کردیم تا آنچه به سوی مردم نازل شده است برای آنها تبیین کنی، شاید اندیشه کنند.

سوره نحل (۱۶): آیه ۴۴

در حقیقت، حقایق باید تبیین و روشن بشود. اطلاع رسانی بشود. همان برنامه ای که پیامبر داشتند:

«وَ إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»

و ما یا شما بر (طریق) هدایت یا در ضلالت آشکاری هستیم

سوره سبأ (۳۴): آیه ۲۴

در رابطه با مباحله که امام کاظم به محمد بن حکیم توصیه می کنند، که روایات متعددی به آن اشاره دارد، باید عرض کنم که مباحله شرایطی دارد. مثل سه روز روزه گرفتن و دعا خواندن و... و هر دم بیلی نیست که هر کسی بخواهد با دیگری مباحله کند.

دوستان اگر کتاب «تصحیح اعتقادات الإمامیة»، مرحوم شیخ مفید؛ را ملاحظه کنند، نکات ظریفی دارد. هم در رابطه با تقیه، و هم در رابطه با تبیین حقایق برای اهل سنت.

عوامل جذب جوانان اهل سنت به وهابیت!

نکته ای که من بارها تذکر داده ام این است که دوستان توجه بکنند که ما الآن در یک موقعیتی هستیم که اگر رفتار و گفتار ما تند باشد، اهل سنت را عملاً به سمت وهابیت می کشاند. این را دقت داشته باشیم.

اینکه آیه الله العظمی سیستانی می گوید: «لا تقولوا اخواننا اهل السنة بل قولوا انفسنا اهل السنة»، همه روی حساب و کتاب است. یعنی ما نگذاریم که اهل سنت در دامن وهابیت بیافتد. و در طول این شش، هفت سال اخیر، ما نداریم که یک بچه شیعه به داعش و... پیوسته باشد. تمام آنهایی که به این گروه های تروریستی پیوسته اند، از جوانان اهل سنت هستند. چرا که زمینه در آنها زیاد است.

حالا یا تبلیغات گسترده وهابیت؛ یا پولهای کلانی که خرج می کنند؛ و یا برخی رفتارهای تندروهای شیعیان است که این زمینه را در اهل سنت ایجاد می کند که به طرف وهابیت و گروه های تروریستی داعش و ... جذب بشوند! لذا اینکه برخی از آقایان می گویند رفتارهای برخی تندروهای شیعه است که باعث شده است که داعش بوجود بیاید، حرف غلط و بیخودی است. این داستان، عوامل متعددی دارد. و یک عامل نیست.

شما ببینید عربستان سعودی، به تعدادی از جوانان آفریقائی که نان برای خوردن ندارند، پول داده و آورده در یمن دارند می جنگند. الآن در خود افغانستان، به تعدادی از جوانها پول می دهند می برند برای جنگیدن با حوثی ها در یمن!

لذا این حرف که تندروی های ما بوده و فحش های ما بوده که داعش را بوجود آورده؛ یک وقت برای خوشایند عربستان سعودی است که رابطه شون به هم نخورد؛ یا برای این است که فردا اهل سنت به او و حزب و جناح او رأی بدهند؛ ولی گاهی وقت ما می خواهیم که واقعیت و حقیقت را بیان کنیم. بله؛ الآن این «یاسر الحبیب» و شیخ

«حسن افغانی» در لس آنجلس، دارند یک عواملی را درست می کنند برای جذب جوانهای اهل سنت به وهابیت، و در این هیچ شکی نیست. ولی باید توجه داشت که این عامل، تنها ۲۰% نقش دارد.

۸۰، ۷۰% کار و عامل در جذب جوانان اهل سنت به وهابیت و وجود آمدن داعش و...؛ جای دیگری است. توطئه های آمریکا و اسرائیل است. پول های کلان عربستان سعودی و تبلیغات گسترده اینها هست و... تمام اینها دست به دست هم داده و الآن این قضیه را برای ما درست کرده است.

«زیاد بن ابیه»؛ استانداری نمونه و شایسته!!!

ما بارها گفتیم که نه سیاسی هستیم و نه حاضر هستیم در سیاست دخالت کنیم؛ ولی صحبتهای اخیر آقای روحانی جای تأمل داشت. ایشان از طرفی می گوید که باید مر قانون ملاک باشد، و از طرفی می گوید احراز صلاحیت به عهده مردم است!!

حالا اگر این را کسی دیگری می گفت که در حقوق، سررشته نداشت، خیلی ایرادی نبود؛ ولی آقای روحانی که خودش دکترای حقوق دارد! در کجای قانون آمده است که مردم می توانند احراز صلاحیت بکنند!؟

ما حالا با این حرفهای ایشان خیلی کار نداریم، ولی وقتی ایشان می آید به عنوان استاندار شایسته و نمونه عصر امیرالمؤمنین، «زیاد بن ابیه» را نام می برد؛ جای شگفتی و تعجب دارد. کسی به عنوان استاندار نمونه معرفی می شود که دستانش تا مرفق، بلکه از قدم تا قرنش، به خون شیعیان علی بن ابیطالب آلوده است.

در حکومت بنی امیه، بعد از «حجاج بن یوسف ثقفی»، فاسدتر، جانی تر، و وحشی تر از «زیاد بن ابیه» نداریم! یک همچین شخصی، به عنوان استاندار نمونه و شایسته عصر امیرالمؤمنین، معرفی می شود!!

حالا مالک اشترها و محمد بن ابی بکرها و عثمان بن حنیف ها و سهل بن حنیف ها و... که امیرالمؤمنین به وجود اینها افتخار می کرد، هیچکدام استاندار نمونه نبودند! ولی به یکباره، زیاد بن ابیه، می شود استاندار نمونه و شایسته!!

ان شاءالله امیدواریم که سبق لسان بوده و لغزش زبان بوده است.

«زیاد بن ابیه» واقعاً نمونه بوده است!! در خیانت به امیرالمؤمنین نمونه بوده!! در کشتار شیعیان امیرالمؤمنین نمونه بوده!! در سب امیرالمؤمنین نمونه بوده!! واقعاً از این جهات، ایشان نمونه بوده است. ما اگر بخواهیم یک استاندار خائن در عصر امیرالمؤمنین معرفی بکنیم، واقعاً «زیاد بن ابیه» نمونه بوده است! مثلش را ما نداریم.

بعد از خیانت به امیرالمؤمنین، به معاویه پیوست و چون از دوستان امیرالمؤمنین بود، تمام شیعیان را می شناخت لذا همین باعث شد که شیعیان امیرالمؤمنین قلع و قمع بشوند! در حقیقت باعث اصلی قلع و قمع شیعیان امیرالمؤمنین، همین «زیاد بن ابیه» شد.

سؤال: چرا امیرالمؤمنین، زیاد بن ابیه جنایتکار را به استانداری خود انتخاب کرد؟

پاسخ: یک تعبیری دارد حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه) که می فرماید ملاک حال فعلی افراد است. بنا نیست که امیرالمؤمنین به علم غیب خودش عمل بکند.

اگر این انتخاب، ایرادی بر امیرالمؤمنین باشد، این اشکال بر نبی مکرم هم وارد است. «خالد بن ولید» را می فرستد آن همه جنایت می کند و بعد می فرماید:

«فَرَفَعَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَدَهُ فَقَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ خَالِدٌ»

وقتی که خبر به رسول خدا صلی الله علیه وآله رسید، دستها را به طرف آسمان بلند کرد و عرضه داشت: خدایا! من از آن چه خالد بن ولید انجام داده است بیزارم.

الجامع الصحيح المختصر ، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي ، دار النشر : دار ابن كثير ، اليمامة - بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧ ، الطبعة : الثالثة ، تحقيق : د. مصطفى ديب البغا؛ ج٤، ص ١٥٧٧، ج٤٠٨٤

لذا ملاک حال فعلی افراد است و جانی را قبل از جنایت نمی شود قصاص کرد.

سؤال: چرا پیغمبر «خالد بن ولید» را مجازات نکرد؟

پاسخ: «خالد» که هیچ، حتی پیغمبر «عبدالله بن ابی» را که آنهم جنایات کرد و خیلی از اصحاب گفتند که او منافق است و باید گردن او را بزنیم، پیغمبر مانع شد:

«فَقَامَ عُمَرُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ: دَعْنِي أَضْرِبُ عُنُقَ هَذَا الْمُنَافِقِ. فَقَالَ النَّبِيُّ دَعُهُ، لَا يَتَحَدَّثُ النَّاسُ أَنَّ مُحَمَّدًا يَقْتُلُ أَصْحَابَهُ»

عمر بلند شد و گفت یا رسول الله اجازه بده تا گردن این منافق را بزنم. پیغمبر فرمود: رهاش کن. نمی خواهم مردم بگویند که محمد، اصحابش را می کشد.

الجامع الصحيح المختصر ، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي ، دار النشر : دار ابن كثير ، اليمامة - بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧ ، الطبعة : الثالثة ، تحقيق : د. مصطفى ديب البغا؛ ج٤ ص ١٨٦١ ح ٤٦٢٢

پیغمبر نسبت به منافقینی که خیانت کردند، اینگونه برخورد می کند. حالا اگر طرف مسلمان باشد چه؟ جامعه خیلی مهم است. اگر دوران امر بین این بود که یک جانی مجازات بشود و بین اینکه جامعه به هم بریزد؛ یعنی اگر قصاص یک جانی باعث بشود که جامعه به هم بریزد، قطعاً شارع مقدس هم راضی نیست که آن جانی قصاص بشود. لذا فرمود:

«وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ»

فساد فتنه گری از قتل و کشتار است.

سوره بقره(۲): آیه ۱۹۱

شاید کسی بپرسد که این بی عدالتی نیست؟ که یک جانی قصاص نشود و دیگر مجرمین قصاص بشوند؟ که باید عرض کنم که در حقیقت اینگونه برخورد، عین عدالت است. زیرا وقتی قصاص یک فرد جانی باعث می شود که جامعه از هم پاشیده بشود، عدالت در اینجا این است که او قصاص نشود.

زیرا «عدالت» یعنی اینکه هر چیز در جای خودش باشد. اگر شما فلان جانی را بکشید، همه چیز به هم می‌ریزد. اینهایی که پیغمبر قصاصشان نکرد، آدمهای عادی نبودند. در جامعه نفوذ داشتند. اگر قصاص می‌شدند، جامعه اسلامی به هم می‌ریخت.

امیرالمؤمنین در این زمینه کلام زیبایی دارند و می‌فرمایند:

«وَلَيْسَ الْعَاقِلُ مَنْ يَعْرِفُ الْخَيْرَ مِنَ الشَّرِّ وَ لَكِنَّ الْعَاقِلَ مَنْ يَعْرِفُ خَيْرَ الشَّرِّينِ»

عاقل آن نیست که خیر را از شر تشخیص دهد، بلکه عاقل کسی است که میان دو شر، آن را که ضررش کمتر است بشناسد.

بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۶، تتمه باب ۱۵، ح ۵۸

لذا نبی مکرم و انبیاء گذشته نیز، بر همین منوال حرکت کردند.

برگردیم به بحث...

در بیان تعریف «تقیه» بودیم از زبان علما و فقهای شیعه که کلام «شیخ مفید» را نقل کردیم.

کلام «مرحوم طبرسی» در تعریف تقیه:

مرحوم طبرسی (متوفای ۵۴۸ هجری) در تعریف تقیه می‌نویسد:

«التقية الإظهار باللسان خلاف ما ينطوي عليه القلب للخوف على النفس»

تقیه یعنی اینکه با زبانت خلاف آنچه اعتقاد قلبی به آن داری را اظهار کنی. به خاطر ترس بر خود.

مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۲، ص ۲۲۹

اینجا می‌گویند که طرف به خاطر ترس از جانش می‌آید و مکنون قلبی خود را کتمان می‌کند. و این با «نفاق» فرق می‌کند.

منافق می آید و بر خلاف عقیده باطل خودش، عقیده حق را اظهار می کند. ولی در تقیه، بر خلاف نظر حق خودش، نظر باطل را اظهار می کند. یعنی در حقیقت کاملاً بر عکس هم هستند.

منافق و اهل تقیه، صد و هشتاد درجه با همدیگر مخالف هستند. فرد منافق، آن عقیده باطلی را که دارد، اظهار نمی کند. مثلاً می گوید من به پیغمبر عقیده دارم، ولی در واقع قلبش عقیده ندارد. ولی در تقیه، طرف به پیغمبر عقیده دارد، ولی برای حفظ جان خود، می گوید که من به پیغمبر عقیده ندارم.

اضافه بر این، در تقیه، اظهار خلاف عقیده، فقط با لسان است و در قلبش عقیده صحیح هست. ولی در منافق، تمام وجودش را باطل فرا گرفته است.

کلام «شهید اول» در تعریف تقیه:

مرحوم «شهید اول» نیز در تعریف تقیه می گوید:

«التقية: مجاملة الناس بما يعرفون وترك ما ينكرون، حذراً من غوائلهم»

تقیه یعنی اینکه از ترس برپا شدن غائله و درگیری، با مردم مدارا کنی و اعتقاد مورد قبول آنها را مطرح کنی و آنچه که آنها قبول ندارند را ترک کنی و بازگو نکنی.

القواعد و الفوائد، الشهيد الأول: ج ۲، ص ۱۵۵

به نظر من، اولین کتابی که در مورد قواعد اصولی و فقهی نوشته شد، همین کتاب شهید اول است. من ندیدم که کسی قبل از ایشان در قواعد فقهیه کتابی نوشته باشد.

دوستان اگر بتوانند این کتاب را در روزهای پنجشنبه و جمعه ها مطالعه بکنند، کتاب خیلی خوبی است. یعنی یک سری قواعد فقهی و رجالی و اصولی، در این کتاب آمده که نکات بسیار ظریفی دارد. و مطالبش هم بکر است. و قلم ایشان هم یک قلم روانی است. بر خلاف کتاب «لمعه» که خیلی پیچیده است و تلگرافی است.

کلام «مرحوم محقق کرکی» در تعریف تقیه:

مرحوم «محقق کرکی» (رضوان الله تعالى عليه)، صاحب «جامع المقاصد» متوفای ۹۴۰ هجری، و معاصر شهید ثانی، در تعریف تقیه می نویسند:

«اعلم أن التقية جائزة و ربما وجبت، والمراد بها: إظهار موافقة أهل الخلاف فيما يدينون به خوفاً و الأصل فيه قبل الإجماع ما اشتهر من أقوال أهل البيت عليهم السلام و أفعالهم»

بدان که تقیه امری جایز است و چه بسا واجب نیز می شود. و منظور از تقیه، آشکار کردن اعتقادی موافق اعتقاد مخالفین است، به خاطر خوف و ترس. و اصل در جواز تقیه قبل از اینکه ما اجماع داریم، شهرتی است که از قول و فعل اهل بیت رسیده است.

رسائل الكرکي: ج ۲، ص ۵۱

البته باید عرض کنیم که آقای محقق کرکی، خدا اموات شما را بیامرزد، این اجماع که گفتی، اجماع مدرکی شد و ارزشی ندارد.

کلام «شیخ انصاری» در تعریف تقیه:

مرحوم «شیخ انصاری»، در کتاب «رسائل الفقهیه»، در تعریف تقیه می نویسد:

«والمراد هنا: التحفظ عن ضرر الغير بموافقة في قول أو فعل مخالف للحق»

مراد از تقیه، محافظت کردن از ضرر و آسیب دیگری است با موافقت نمودن در گفتار و کرداری که مخالف گفتار و رفتار حق است.

رسائل الفقهیه، ص ۸۱

مطالعه این کتاب برای طلبه ها؛ از ضروریات است!

آقای بجنوردی در کتاب «القواعد الفقیه» که هفت جلد است، و مبسوط ترین کتاب قواعد فقهیه است، و خوب هم کار کرده است. هر چند قلمش کمی سنگین است. ولی در مجموع کتاب خیلی خوبی است. و اگر کسی یک دوره این کتاب را مطالعه کند و مباحثه هم بکند، مبانی اولیه اجتهاد به دستش می آید.

ای کاش این کتاب تلخیص می شد و در حوزه کتاب درسی می شد. یعنی قبل از آن که طلبه وارد درس خارج بشود، من معتقد هستم که مطالعه این کتاب از ضروریات است.

من در یک جمله به شما بگویم که اگر کسی می خواهد که ملکه اجتهاد او از قوه به فعل تبدیل شود، لازم است که کتاب «القواعد الفقهیه» آقای سید حسن بجنوردی را مطالعه بکند.

در حقیقت آنچه را که یک طلبه، در مباحث استنباط احکام ضرورت دارد که بداند، این سید بزرگوار، در این کتاب آورده است. لذا دوستان لازم است که یک برنامه ای بگذارند برای مطالعه این کتاب. و یک قسمی هم بگذارند برای مطالعه، که مجبور نشوند حنث قسم بکنند.

نذر «صاحب جواهر» برای نوشتن «جواهر»

روزی نیم ساعت، یک ساعت، از همان جلد اول این کتاب شروع کنید به مطالعه. که در پایان سال خواهید دید که دو جلد، سه جلد آن را مطالعه کرده اید. انتظار اینکه شما یکباره بروید در کتابخانه و پنج ساعت مطالعه کنید، شاید خیلی کاربردی نباشد. یک هفته می روید، یک هفته نمی روید. ولی روزی نیم ساعت، بیست دقیقه اگر مطالعه کنید و قسم هم بخورید که ترک نکنید، در هر شرایط و در هر کجا که باشید مطالعه بکنید، بسیا مفید خواهد بود.

مثل صاحب جواهر (رضوان الله تعالی علیه) که در تشییع جنازه فرزند جوانش، مردم در قبرستان مشغول دفن پسرش بودند، ولی ایشان گوشه ای نشسته بود و مشغول نوشتن جواهر بود! به او گفتن که آقا! مردم برای تشییع جنازه پسر شما آمده اند!

گفت: من نذر کرده ام و بر خودم واجب کرده ام که روزی پنج صفحه، ده صفحه از جواهر را بنویسم. من می ترسم اگر الآن ننویسم، بعداً فرصت نشود، و مخالفت نذر پیش بیاید.

دوستان عزیز! بزرگان ما به این شکلی کار کرده اند. نه اینکه ما روزنامه ها را هم مطالعه کنیم، اخبار را هم پیگیری کنیم، سریال های تلویزیون را تماشا بکنیم و...؛ با این وضعیت، طلبه ای مثل صاحب جواهر تربیت نخواهد شد.

هدیه معنوی یکی از مراجع بزرگوار تقلید!

من قبلاً به دوستان گفته ام که سال پنجاه و یک، پنجاه و دو، یک روزی، یکی از مراجع بزرگوار آمد منزل ما. گفت فلانی! من یک هدیه ای برای تو آورده ام. یک هدیه معنوی، مادی نیست.

گفتم: بفرمائید. گفت: از من به شما وصیت، اگر می خواهی در کارهایت موفق بشوی، مثل یک بچه دبستانی که یک جدولی در گوشه اتاقش چسبانده که ساعت فلان چه برنامه ای، ساعت فلان چه برنامه ای و...؛ تو هم صبح که بلند می شوی در یک برگه ای بنویس که ساعت فلان، فلان برنامه؛ ساعت بعدی، فلان برنامه و...؛

بعد، این جمله ایشان برای من جالب بود که گفت: فلانی اگر قرار است ول هم بگردی، در برنامه ات بنویس فلان ساعت تا فلان ساعت ولگردی!! ولی وقتی ساعت ولگردی ات تمام شد، دوباره به کارهای بعد از ولگردی برگرد و انجام بده.

دوستان عزیز! یک طلبه اگر می خواهد موفق بشود، از من به شما وصیت، وصیت، وصیت که نظم در کارها را فراموش نکنید. همان فرمایش امیرالمؤمنین که فرمود:

« أُوصِيكُمَا وَ جَمِيعَ وَاٰلِہٖ وَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللّٰهِ وَ نَظْمِ أَمْرِكُمْ »

شما را و تمام فرزندانم و اهل بیتم را و تمام کسانی که این نوشته من به آنها می رسد را به پرهیزکاری و نظم در کارها سفارش می کنم

نامه ۴۷ نهج البلاغه

ما دامی که ما منظم نباشیم و صبح که بلند می شویم، مشخص نباشد که امروز صبح تا آخر شب، چه کارهائی را باید انجام بدهیم، به جائی نخواهیم رسید. به کارهای متفرقه مشغول می شویم، این طرف و آن طرف، به یکباره ساعت می شود دوازده شب!

مهم این است که ما برنامه داشته باشیم. حالا ممکن است یک روزی در فلان ساعتی که قرا بود من مطالعه کنم، مشکلی پیش آمد، مهمانی آمد، بچه مریض شد و... این ایرادی ندارد. همین که من موفق نشدم و در خودم یک احساس ناراحتی می کنم، همین برای من یک نعمت است. همین ناراحتی، مقدمه موفقیت است.

تلاش علمی علامه «سید محسن امین»!

یا شما ببینید، مرحوم «سید محسن امین» صاحب «اعیان الشیعه»، که برای اینکه مردم مزاحم ایشان نباشد، یک بالا خوانه ای در منزل درست کرده بود، ولی برایش پله نگذاشته بود! و به جایش نردبان گذاشته بود. با نردبان می رفت بالا، بعد به خانمش - و در این اواخر که خانومش از دنیا رفته بود، به خواهرش - می گفت که این نردبان را بردار و بگذار در حیاط! نه من بتوانم پائین بیایم و نه کسی بتواند بیاید بالا!

حتی دارد که وقتی ایشان می خواست غذا بخورد، مشغول نوشتن بود و فرصت غذا خوردن نداشت. لذا خواهرش که غذا درست می کرد، می رفت بالا، لقمه درست می کرد و به دهان ایشان می گذاشت! بزرگان ما به این شکلی کار کرده اند. و زحمت کشیده اند و درس خوانده اند.

تلاش علمی «مرحوم مامقانی»!

مرحوم «مامقانی»، صاحب کتاب «تنقیح المقال»، هم حالات عجیبی داشت. فرزند ایشان برای خود من تعریف می کرد که ما دیدیم که تعدادی از کتابهای پدرمان روغنی و چرب است. ما نفهمیدیم که این روغن و چربی از چیست. از مادرمان علتش را پرسیدیم که گفت: ما وقتی برای پدرت غذا می بردیم، می دیدیم که ایشان بعضی وقتها تا دوساعت دست به غذا نمی زد، غذا سرد می شد و ما پس می آوردیم.

من می رفتم لقمه های کوچکی درست می کردم، و در لابلای کتابها می گذاشتم. ایشان که کتاب را ورق می زد و مطالعه می کرد، متوجه لقمه ها می شد و برمی داشت و می خورد! این روغن ها و چربی ها که در این کتابهای ایشان است، اثر همین لقمه هاست.

دوستان عزیز توجه کنید که:

(وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى)

و اینکه برای انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش او نیست

سوره نجم(۵۳): آیه ۳۹

یا همان شعر معروف سعدی که: نابرده رنج، گنج میسر نمی شود.

کلام «سید حسن بجنوردی» در تعریف تقیه:

آقای «بجنوردی» در تعریف تقیه می نویسد:

«هي عبارة عن إظهار الموافقة مع الغير في قول أو فعل أو ترك فعل يجب عليه حذرا من شره الذي يحتمل صدوره

بالنسبة إليه، أو بالنسبة إلى من يحبه مع ثبوت كون ذلك القول أو ذلك الفعل أو ذلك الترك مخالفا للحق عنده.»

تقیه عبارت است از آشکار کردن موافقت در گفتار و کردار با دیگری، یا ترک کردن فعلی که بر او انجامش واجب

است. فعلی که به خاطر احتمال رسیدن شر و آسیبی به او ترک می شود. و یا رسیدن شری به کسی که او دوستش

دارد. البته باید در نظر او ثابت بشود و محرز بشود که آن قول و فعل، و یا ترک فلان قول و عمل، مخالف عقیده حق

است.

القواعد الفقهية (للجنوردي، السيد حسن)؛ ج ۵، ص: ۴۹

به عنوان نمونه، نماز بر انسان واجب است. ولی او در یک مکانی است که اگر بخواهد نماز بخواند، جانس در خطر است و شری به او می رسد. و یا نه، فردی در حال غرق شدن است، این اگر بخواهد نماز بخواند، جان او به خطر می افتد. در اینجا ترک نماز قطعاً واجب است. و هیچ شکی در آن نیست.

والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه چهل و یکم ۹۴/۱۱/۰۵

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۲۳) - «تقیه» در کلمات علمای اهل سنت

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمدلله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداءالله الى يوم لقاءالله. بحث ما در رابطه با تقیه، به بیان کلمات فقهای شیعه رسید و ما در جلسات گذشته، عبارتهای علماء و فقهای شیعه را در تعریف و تبیین تقیه، مطرح کردیم.

«تقیه» در کلمات علمای اهل سنت:

در این جلسه به بیان نظرات علمای اهل سنت در رابطه با «تقیه» خواهیم پرداخت. ان شاءالله. شما این تعابیر را نگاه بکنید! تعابیری را که بزرگان ما داشتند را در کنار تعابیر علمای اهل سنت قرار بدهید و مقایسه کنید.

دیدگاه «طبری»:

طبري متوفی ۳۱۰هجری، در تعریف تقیه می نویسد:

«التقية باللسان من حمل على أمر يتكلم به و هو لله معصية، فتكلم مخافة على نفسه، و قلبه مطمئن بالإيمان فلا إثم عليه إنما التقية باللسان»

تقيه در زبان، یعنی اینکه کسی را وادار بکنند که سخنی را بر زبان جاری کند، که معصیت خدا باشد. پس او این سخنان را به خاطر ترس بر جان خویش، بر زبان جاری کند در حالی که قلبش از ایمان لبریز است. در این صورت هیچ گناهی بر او نیست. زیرا تقيه در زبان است نه در قلب.

جامع البيان عن تأويل آي القرآن، اسم المؤلف: محمد بن جرير بن يزيد بن خالد الطبري أبو جعفر، دار النشر: دار الفكر - بيروت - ١٤٠٥: ج ٣ ص ٢٢٩

دیدگاه «ابن حجر عسقلانی»:

ابن حجر عسقلانی متوفای ٨٥٢ هجری در فتح الباری می نویسد:

«ومعنى التقية الحذر من إظهار ما في النفس من معتقد و غيره للغير»

معنی تقيه، ترس از آشکار کردن عقیده و... برای دیگری است که در قلب نهفته است

فتح الباري شرح صحيح البخاري، اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي، دار النشر: دار المعرفة - بيروت، تحقيق: محب الدين الخطيب، ج ١٢ ص ٣١٤.

دیدگاه «سرخسی»:

آقای سرخسی که از فقهای نامی احناف است، و متوفی ٤٨٣ هجری؛ در کتاب مفصل المبسوط می نویسد:

«والتقية أن يقي نفسه من العقوبة بما ظهره و إن كان يضمن خلافه»

تقيه یعنی اینکه انسان خودش را با گفتن سخنانی، از مجازات شدن حفظ کند. اگر چه خلاف آنچه را که گفته بود، در قلب داشته باشد.

المبسوط، اسم المؤلف: شمس الدين السرخسي، دار النشر: دار المعرفة - بيروت؛ ج ٢٤ ص ٤٥.

البته کتاب «حاشیه ابن عابدین» (حاشیه «ابن عابدین» بر «رد المختار» حصکفی) نیز، الآن جزء کتاب های مهم احناف در دروس خارج است..

قبلاً خدمت دوستان عرض کردیم که از هر کدام از این چهار مذهب، کتابهای مبسوط و مفصل فقهی اینها را در ذهن داشته باشید. در مذهب حنفی، کتاب «المبسوط» سرخسی است که شبیه «جواهر» ما هست. و حدود ۲۵ جلد است. که اگر بخواهد مثل «جواهر» چاپ بشود، شاید پنجاه، شصت جلد بشود.

در فقه حنبلی ها، «المغنی» ابن قدامه است. که در حدود بیست و چند جلد است. در فقه مالکی، «المدونة الكبرى» امام مالک است که در حدود ده، بیست جلد است. و در فقه شافعی ها، مبسوط ترین کتابشان، «المجموع» نووی است.

دیدگاه «فخر رازی»:

فخر رازی، متوفای ۶۰۶ هجری در تفسیرش تعبیر قشنگی دارد و می گوید:

«إن التقية إنما تكون إذا كان الرجل في قوم كفار و يخاف منهم على نفسه و ماله فيدأريهم باللسان، و ذلك بأن لا يظهر العداوة باللسان، بل يجوز أيضاً أن يظهر الكلام الموهم للمحبة و الموالاة، و لكن بشرط أن يضمر خلافه...

ظاهر الآية يدل أن التقية، إنما تحل مع الكفار الغالبين، إلا أن مذهب الشافعي أن الحالة بين المسلمين إذا شاكلت الحالة بين المسلمين و المشركين حلت التقية محاماة على النفس.»

همانا تقیه در جائی است که فردی در میان کفار گرفتار است و بر جان و مالش بیمناک است. لذا با زبان خود، با آنها مدارا می کند. مدارا کردن هم به این صورت است که دشمنی خودش را آشکار نمی کند. بلکه حتی جایز است که کلامی که محبت آنها را جلب کند را بر زبان جاری کند. البته به شرط اینکه خلاف آنچه را گفته در قلب داشته باشد.

ظاهر آیه دلالت می کند که تقیه با کفاری که تسلط بر مسلمین دارند، جایز است. مگر اینکه مذهب شافعی معتقد است که اگر چنانچه وضعیت در میان مسلمانها، مثل وضعیت در میان کفار باشد، (یعنی مسلمانی از مسلمان دیگر، بر جان و مالش بترسد) تقیه کردن برای حفظ جان، جایز است.

التفسیر الکبیر أو مفاتیح الغیب، اسم المؤلف: فخر الدین محمد بن عمر التیمی الرازی الشافعی، دار النشر: دار الکتب العلمیة - بیروت - ۱۴۲۱هـ - ۲۰۰۰م، الطبعة: الأولى؛ ج ۸ ص ۱۲

دیدگاه «ابن تیمیه»:

امروز صبح بعد از نماز، که داشتم مطالعه می کردم، به عبارتی برخورد کردم در رابطه با تقیه، که خیلی جالب بود. «ابن تیمیه» در مجموع الفتاوی می نویسد:

«وَمَا كَانَ كُفْرًا مِنَ الْأَعْمَالِ الظَّاهِرَةِ: كَالسُّجُودِ لِلأَوْتَانِ وَسَبِّ الرَّسُولِ وَنَحْوِ ذَلِكَ فَإِنَّمَا ذَلِكَ لِكَوْنِهِ مُسْتَلْزِمًا لِكُفْرِ البَاطِنِ وَإِلَّا فَلَوْ قُدِّرَ أَنَّهُ سَجَدَ قَدَامَ وَثْنٍ وَلَمْ يَقْصِدْ بِقَلْبِهِ السُّجُودَ لَهُ بَلْ قَصَدَ السُّجُودَ لِلَّهِ بِقَلْبِهِ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ كُفْرًا وَقَدْ يُبَاحُ ذَلِكَ إِذَا كَانَ بَيْنَ مُشْرِكِينَ يَخَافُهُمْ عَلَى نَفْسِهِ فَيُؤَافِقُهُمْ فِي الفِعْلِ الظَّاهِرِ»

از اعمال ظاهری انسان که نشانه کفر است، سجده کردن بر بت ها و دشنام دادن به پیامبر است. چرا که این اعمال موجب کفر در باطن نیز می گردد. ولی اگر فرض شود که شخصی که به بت سجده کرده، در قلبش این نیت را نداشته باشد، و در قلبش نیت سجده بر خداوند داشته باشد، این عمل او کفر محسوب نمی شود. و حتی اگر بین مشرکین، کسی بر جان خودش بترسد، می تواند در افعال ظاهری با آنها موافقت کند و بر بت سجده کند.

مجموع الفتاوی؛ المؤلف: تقي الدين أبو العباس أحمد بن عبد الحليم بن تيمية الحراني (المتوفى: ۷۲۸هـ)، المحقق: عبد الرحمن بن محمد بن قاسم، الناشر: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، المدينة النبوية، المملكة العربية السعودية، عام النشر: ۱۴۱۶هـ/۱۹۹۵م، ج ۱۴، ص ۱۲۰

من نمی دانم که این وهابی ها که نسبت به شیعه این همه فحاشی می کنند، این سخن امامشان ابن تیمیه را دیده

اند یا نه؟

البته من چند دوره که تقیه را بحث کرده بودیم، به این عبارت برخورد نکرده بودیم. به نظرم کار بچه شیعه های «کویت» است. شیعه های کویت، دارند خوب کار می کنند. فقط کمی تندروی دارند و این تندروی ها، دارد کار دستشان می دهد!

نقدی بر اندیشه «یاسر الحبيب»!

اتفاقاً من در شب چهارشنبه، در بخش عربی شبکه ولایت، وقتی فتوای آقای مکارم را در رابطه با «یاسر الحبيب» خواندم، یک سر و صدایی در کویت درست شده بود!! که چرا آقای قزوینی آمده و بر علیه یاسر الحبيب حرف زده؟! من تلفنی با ایشان صحبت کردم. می گفتند که ما باید حتماً لعن کنیم. این همه روایات داریم و... من گفتم این یاسر الحبيب شما، یک روایت صحیح، در این زمینه به ما نشان بدهد، که امام صادق (سلام الله علیه) آمده در مسجد و در بالای منبر، خلفاء را لعن کرده است! ما متعهد می شویم که شبانه روز در شبکه ولایت، خلفاء را لعن کنیم!!

گفتم این یاسر الحبيب شما، اولاً «رجال» بلد نیست. و این کتاب هفتصد، هشتصد صفحه ای که درباره عایشه نوشته است، تمام رطب و یابس را به هم بافته؛ یک سری توجیهات احمقانه از روایات را کرده و نتیجه گرفته که لعن عایشه جایز است؛ عایشه اصلاً نجس بوده است!!!

خب بابا! اگر عایشه نجس بوده، نبی مکرم همسرش است، آیا ایشان با یک زن نجس ازدواج کرده؟! با یک زن مشرک ازدواج کرده؟!

گفتم: متأسفانه ایشان یک سری حرفهایی در این کتاب دارد که انسان تعجب می کند که یک آدم عاقل که هیچ، یک دیوانه همچین حرفی را نمی زند! بعد از یک ساعت صحبت تلفنی ما، تا حدودی قانع شد که امروز لعن علنی جایز نیست!

گفت: روایتی که می گوید امام علی، بعد از نمازها خلفاء را لعن می کرد چه؟ گفتم: اگر یک روایت ضعیف و جعلی برای من بیاورید که امیرالمؤمنین بعد از نماز، خلفاء را لعن می کرده است، من تمام خانه و زندگی ام را به نام شما می کنم!!

گفتم اولاً: این روایتی که گفتم، از امام صادق است، نه از امیرالمؤمنین! ثانیاً: روایت امام صادق در «کافی»، صد در صد ضعیف است! در «تهذیب» هم، جلد ۲، ص ۳۲۱، برو و مطالعه کن. که نقل می کند:

«سَمِعْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَهُوَ يَلْعَنُ فِي دُبُرِ كُلِّ مَكْتُوبَةٍ أَرْبَعَةً مِنَ الرِّجَالِ وَ أَرْبَعًا مِنَ النِّسَاءِ»

از امام صادق شنیدیم که بعد از هر نماز واجب، چهار نفر از مردان، و چهار نفر از زنان را لعن می کرد.

الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۳، باب التعقيب بعد الصلاة و الدعاء، ص ۳۴۲، ح ۱۰

می گوید بعد از هر نماز واجب، در تعقیبات نماز، اینها را لعن می کرده است. نه بالای منبر! نه در مسجد! نه در حسینیه!

گفتم: ما نسبت به «برائت»، حاضر نیستیم که کوتاه بیائیم. اگر به من بگویند به برائت نمره بده، من ۷۰٪ به برائت نمره می دهم و برای ولایت ۳۰٪ نمره می دهم. یعنی ما «تبری» را دو برابر «تولی» ارزش قائل هستیم.

ولی «تبری» این نیست که ما بیائیم در بالای منبر و از یک شبکه تلویزیونی، شروع کنیم و خلفاء را لعن کنیم! گفتم من یک سؤالی از شما پرسم. اگر من بیایم و از همین جا عایشه را لعن کنم، بعد در یک گوشه ای از این دنیا - در استرالیا، در امریکا - یک خونی از دماغ یک شیعه بیرون بیاید، شما را به حضرت زهرا قسم، حضرت زهرا خشنود است یا غضبناک؟ گفت: قطعاً غضبناک است!

گفتم: خدا اموات شما را بیامرزد که حداقل این قدر انصاف دارید! ما همین را داریم می گوئیم. گفت ما در کویت در اقلیت هستیم و تقیه می کنیم، ولی شما در ایران اکثریت هستید و در آنجا باید لعن کنید. گفتم: بحث اکثریت و اقلیت نیست! بلکه شیعه در مجموع جهان مطرح است! نه شیعه در ایران و عراق!

در هر صورت...

دیدگاه «حداد»:

آقای حداد متوفای ۸۰۰ هجری، که از فقهای بزرگ اهل سنت است، در تفسیرش می نویسد:

«أن يخاف التلف على نفسه أو على عضو من أن لم يفعل ما أمر به»

تقیه این است که انسان اگر کاری که به او گفته اند انجام ندهد، بر تلف شدن جاننش یا عضوی از اعضای بدنش بترسد، و آن کار را انجام بدهد.

تفسیر الحداد: ج ۴ ص ۱۵۹

مثلاً به شما دستور بدهند که اگر فلان کار را انجام ندهی، یا فلان عبارت را به زبان نیاوری، گوش تو را می بریم! اتفاقاً همین دیروز بود در شبکه وهابی صفا، نشان می داد که چند نفر از این شیعه را گرفته بودند و یک داعشی در مقابل دوربین، گوش او را برید و داشت به مردم هم نشان می داد!

آدم نمی داند چه بگوید! حقاً این داعشی ها، از وحشی های آمازون هم وحشی تر هستند! البته این نکته را عرض بکنم که این وهابی ها و داعشی ها، شما چیزی به زبان بیاوری یا نیاوری، برای اینها تفاوتی ندارد! همین اندازه که احتمال بدهند شما شیعه هستید، به کمتر از کشتن شما، راضی نمی شوند.

اگر کسی به دام اینها افتاد، باید با تمام توان، از خودش دفاع کند. ما می بینیم که بعضی از شیعه ها را که می برند برای گردن زدن؛ خود این شیعه ها هم، گردن خودشان را پایین می آورند تا داعشی ها گردنشان را بزنند.

ما معتقد هستیم که همین اندازه که این شیعه کمی گردن خود را جلو می آورد تا گردنش را بزنند، این خلاف شرع است. و حرام است. بلکه باید مقاومت کند ولو اینکه شکنجه هم ببیند. یعنی دفاع از خود، تا آخرین لحظه در برابر اینها، بر هر مسلمانی واجب و ضروری است. یعنی تا آن اندازه که بتواند، باید دفاع کند.

یک واقعه تاریخی عجیب!!

یک مطلبی را در تاریخ «ابن اثیر» دیدم، که خیلی عجیب بود. نقل کرده است که در زمان حمله مغول به ایران، در سبزوار، مسلمانها به قدری رعب و وحشت پیدا کرده بودند، که روزی یکی از این مغولها، یک مسلمانی را گوشه یک خیابانی دید، خواست او را بکشد، دید شمشیری ندارد. به مسلمان گفت: همینجا بایست تا من بروم و شمشیرم را بیاورم! مغول رفت و آمد، دید آن مسلمان همانا ایستاده، شمشیرش را برداشت و او را کشت!!!

این قضیه خیلی برای من عجیب بود! یعنی اینگونه رفتار، دیگر اوج ذلت یک مسلمان است. شما اگر تاریخ حمله مغول به ایران را مطالعه بکنید، خواهید دید که چگونه مسلمانها تا چه حدی، تحت تأثیر دشمن قرار گرفته اند.

دیدگاه «آلوسی»:

آلوسی متوفای ۱۲۷۰ هجری، که از او به «سلفی العقیده» تعبیر می کنند، در تفسیرش، ذیل آیه تقیه می نویسد:

«وفي الآية دليل على مشروعية التقية وعرفوها بمحافضة النفس أو العرض أو المال من شر الأعداء، والعدو قسما: الأول: من كانت عداوته مبنية على اختلاف الدين كالكافر والمسلم. والثاني: من كانت عداوته مبنية على أغراض دنيوية، كالمال والمتاع والملك والإمارة.»

این آیه دلیل بر مشروعیت تقیه است. و تقیه را هم اینگونه معنا کرده اند که تقیه وسیله ای است برای حفظ جان و مال و آبرو، از شر دشمنان. و دشمن دو قسم است: اول: دشمنی که دشمنی او مبنی بر اختلاف دین است مثل کافر و مسلمان. و دشمن دوم، دشمنی است که دشمنی او بر اساس اغراض دنیوی است. مثل مال و کالا و ملک و ساختمان.

روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني ، اسم المؤلف: العلامة أبي الفضل شهاب الدين السيد محمود الألوسي
البغدادي ، دار النشر : دار إحياء التراث العربي - بيروت؛ ج ۳ ص ۱۲۱.

دیدگاه «مراغی»:

آقای مراغی متوفای ۱۳۷۱ هجری، که تفسیرش، از تفاسیر مشهور اهل سنت است؛ در ذیل آیه تقیه می نویسد:

«{إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً} أي: إِنَّ تَرَكَ مَوَالِدَ الْمُؤْمِنِينَ لِلْكَافِرِينَ حَتَّمْ لَزَمَ فِي كُلِّ حَالٍ إِلَّا فِي حَالِ الْخَوْفِ مِنْ شَيْءٍ تَتَّقُونَهُ مِنْهُمْ، فَلَكُمْ حِينَئِذٍ أَنْ تَتَّقُوهُمْ بِقَدْرِ مَا يَتَّقَى ذَلِكَ الشَّيْءَ، إِذِ الْقَاعِدَةُ الشَّرْعِيَّةُ (أَنْ دَرَأَ الْمَفَاسِدَ مَقْدَمَ عَلَى جَلْبِ الْمَصَالِحِ)

تقیه یعنی اینکه مؤمنین موالات کفار را ترک کنند و این در همه حال حتمی و لازم است. مگر اینکه در شرایط ترس از چیزی باشد که بخواهد از آن پرهیز کند. بنابراین در این شرایط شما می توانید به اندازه ای که شر آن چیز از شما بر طرف شود، تقیه کنید. زیرا این قاعده شرعی است که بر طرف کردن مفاصد، بر جلب مصالح مقدم است.

و إذا جازت موالاتهم لاتقاء الضرر فأولى أن تجوز لمنفعة المسلمين، وإذا فلا مانع من أن تحالف دولة إسلامية دولة غير مسلمة لفائدة تعود إلى الأولى، إما بدفع ضرر أو جلب منفعة، وليس لها أن توالياها في شيء يضر بالمسلمين، ولا تختص هذه الموالاة بحال الضعف، بل هي جائزة في كل وقت.

وقتی موالات با کفار به خاطر دفع ضرر جایز شد، به خاطر مصالح مسلمین نیز جایز خواهد بود. در این هنگام مانعی ندارد که یک دولت اسلامی با دولت غیر اسلامی هم پیمان شود برای فاعده ای که به دولت اسلامی می رسد. حال یا به صورت دفع یک ضرر باشد، یا جلب یک منفعتی. البته نباید موالات دولت اسلامی با دولت کفر، موجب آزار رسیدن به مسلمین شود. و این موالات با دولت کفر، مخصوص حالت ضعف دولت اسلامی نیست. بلکه در هر زمانی جایز است.

وقد استنبط العلماء من هذه الآية جواز التقية بأن يقول الإنسان أو يفعل ما يخالف الحق لأجل توقي ضرر من الأعداء يعود إلى النفس أو العرض أو المال...

به تحقیق علماء از این آیه، جواز تقیه را استنباط کرده اند. یعنی انسان کلامی را بگوید و یا کاری را انجام بدهد که مخالف حق باشد. به خاطر اینکه ضرری از دشمنان، متوجه اوست. یا آبرو و یا مالی در خطر است.

ويدخل في التقية مداراة الكفرة والظلمة والفسقة وإلانة الكلام لهم والتبسم في وجوههم وبذل المال لهم؛ لكف أذاهم وصيانة العرض منهم، ولا يعد هذا من الموالاة المنهي عنها بل هو مشروع؛

در معنای تقیه مدارات کافر و ظالم و فاسق نیز داخل می شود. نرمی کلام با آنها و خندیدن به صورتشان و بخشش مال به ایشان، به خاطر بر طرف کردن آزار آنها و حفظ آبرو از دست آنها؛ جایز است. و این موالات، از موالات نهی شده شارع نیست. بلکه مشروع است.

فقد أخرج الطبراني قوله: (ما وقى به المؤمن عرضه فهو صدقة)، و عن عائشة قالت: استأذن رجل على رسول الله وأنا عنده، فقال رسول الله: (بئس ابن العشيرة أو أخو العشيرة) ثم أذن له فألان له القول، فلما خرج قلت: يا رسول الله، قلت ما قلت ثم أنت له القول؟ فقال: (يا عائشة، إن من شر الناس من يتركه الناس اتقاء فحشه) رواه البخاري، وروى قوله: «إنا لنكشر في وجوه قوم وإن قلوبنا لتقليهم».

طبرانی روایت نقل کرده است که پیامبر فرمود: آن مالی که انسان با آن آبروی خود را حفظ کند، به عنوان صدقه حساب می شود. و نیز از عایشه نقل کرده است که روزی مردی اجازه ورود خواست و من پیش پیغمبر بودم. پیغمبر فرمود: فرزندان بد قومی هستند. یا برادران بد قومی هستند. وقتی وارد شدند پیامبر با آنها به نرمی سخن گفت. وقتی رفتند پرسیدم که شما در ابتداء از آنها بد گفتید ولی بعد با آنها نرم شدید؟ پیغمبر فرمود ای عایشه! بدترین مردم کسی است که به خاطر فحش دادنش، او را ترک بکنند. این روایت را بخاری نقل کرده است. و نیز از پیامبر نقل شده است که فرمود: ما به صورتهای قومی لبخند می زنیم در حالی که دلهای ما از آنها متنفر است.

تفسیر المراغي: ج ۱ ص ۴۸۶ - ۴۸۷.

دیدگاه «رشید رضا»:

محمد رشید رضا، متوفای ۱۳۵۴، در تفسیرش می نویسد:

«ما يقال أو يفعل مخالفاً للحق لأجل توقي الضرر»

تقیه یعنی برای بر طرف کردن آسیب و ضرر، کلامی و یا فعلی مخالف حق را انجام بدهی.

تفسیر المنار: ج ۳ ص ۲۸۰.

آنچه گفتیم، در حقیقت مختصری بود از اقوال علمای شیعه و علمای اهل سنت، در معنا و مراد و محدوده تقیه.

والسلام علیکم ورحمةالله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه چهل و دوم ۰۶ / ۱۱ / ۹۴

نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۱۳)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله الى يوم لقاء الله. صحبت ما در نقد سخنان آقای طیب، شیخ الأزهر به این جا رسید که ایشان صحبت‌هایی داشتند پیرامون مسئله وحدت بین شیعه و سنی، و اینکه الأزهر برای وحدت امت اسلامی است و...

در جلسه گذشته عباراتی را از علمای الأزهر درباره وحدت عرض کردیم و گفتیم که در حقیقت افتخار شیعه است که بنیانگذار وحدت، آیه الله العظمی بروجردی بود و نماینده بزرگوار ایشان، جناب شیخ محمد تقی قمی. ولی متأسفانه ایشان با این صحبت‌هایی که کردند، همه چیز را به هم ریختند.

سخنان بسیار مثبت دکتر «علی جمعه»، مفتی اعظم سابق مصر!

آقای دکتر علی جمعه - که مفتی اعظم سابق مصر است - یک تعبیر خیلی خوبی دارد. البته ایشان الآن هم مرتب هر روز برنامه تلویزیونی زنده دارد که از شبکه المصریه پخش می شود. و صحبت‌های ایشان در خیلی از سایتها هم منعکس می شود. بحث های ایشان خوب و موضوع بندی شده است و خود ایشان هم آدم آگاهی است. حتی نسبت به سلفی ها تعبیر می کرد که اینها سگ های اهل آتش هستند!!

ایشان در رابطه با شیعه با سایت «العربیه نت» که یک سایت ضد شیعی است، و متعلق است به شبکه ماهواری «العربیه» و تلاش می کند که مطالب ضد شیعی را پوشش بدهد، و توسط عربستان هم راه اندازی شده است. ایشان می گوید:

« إن الشيعة بطبيعتها طائفة متطورة، وهم يُسلمون بذلك، باعتبارهم الواقع جزءاً لا يتجزأ من فقههم، ولكن هناك من ينقّب في الكتب الشيعية القديمة، و يخرج علينا بالخلافات، وهذا خطأ جسيم.

و اتهم من يقوم بذلك بالسعى لتدمير العلاقات بين السنة والشيعة لخدمة أغراض أخرى هدفها تفتيت وحدة المسلمين و الإضعاف من شأنهم لتسهيل تنفيذ المخطط الذي تم الإعداد له منذ فترة طويلة.

وكان كبار علماء الشيعة أكدوا - في العام الماضي، خلال ندوات و مؤتمرات- أن لعن الصحابة والخلفاء الراشدين، خصوصاً أبو بكر وعمر، وأم المؤمنين السيدة عائشة، ليس من المذهب الشيعي، وأنها أمور دخيلة قديمة، ليس لها وجود في الكتب الشيعية المعتبرة.

إنه يجوز التعبد بالمذاهب الشيعية ولا حرج، وقد أفتى بهذا شيخ الأزهر الراحل محمود شلتوت، فالأمة الإسلامية جسد واحد لا فرق فيه بين سني وشيعي، طالما أن الجميع يصلي صلاة واحدة و يتجه لقبله واحدة.»

همانا مذهب شيعه، مذهبي پيشرفته است. خود شيعيان نیز این را قبول دارند. که امروز فقه اینها، فقه پویایی است. متأسفانه برخی بدون توجه به این تحول، کتاب های قدیمی آنها را ورق می زنند تا از لابلای آن، موارد اختلافی پیدا کنند و این اشتباه بزرگی است.

آنهايي که دنبال این کارها هستند، به دنبال این هستند تا رابطه شيعه و سنی را بر هم بزنند. اینها دنبال اهداف و اغراضی هستند تا وحدت میان شيعه و سنی را از بین ببرند. و نقشه دشمن را پیاده بکنند.

علمای بزرگ شيعه بارها در سخنان و جلسات خود، تأکید کرده اند که دشنام به صحابه و خلفای راشدين از جمله ابوبکر و عمر و ام المؤمنین عائشه از مذهب تشيع نیست. اینها مطالبی است که در کتابهای قدیمی بوده و الان در کتابهای معتبر وجود ندارد.

همانا به مذاهب شيعی هم می توان تعبد کرد و هيچ اشکالی ندارد. همچنان که شيخ راحل شيخ محمود شلتوت به آن فتوا داده بود. امت اسلامی، یک امت واحد هستند و فرقی بين شيعه و سنی نیست و ثابت شده است که همه اینها یک نماز و به یک جهت نماز می خوانند.

مواضع مثبت سابق دکتر طیب، پیرامون وحدت بین مسلمین!

البته خود دکتر طیب، شیخ الأزهر، نیز سخنان خوبی در رابطه با وحدت بین مسلمین دارد، ولی متأسفانه سخنان اخیر ایشان، متناقض با مواضع قبلی ایشان است.

ایشان در مواضع قبلی خود داشتند که:

« الخلاف بیننا و بین الشیعه، الخلاف بیننا و بین حنفی السنی و بین الشافعی السنی و هذا هو الذی نصیر علیه و نحافظ علیه»

اختلافی که ما با شیعه داریم، مثل همان اختلافی است که ما با مالکی ها داریم. و ما این را ملاک تفرقه نمی دانیم. و ما همواره از وحدت شیعه و سنی، حمایت می کنیم.

و یا گفته بود که:

« شیعه یک مذهب اسلامی است و در دارالأفتای ما الأزهر، طبق نظر شیعه فتوا می دهند. حتی در مسئله ازدواج و طلاق، الآن در مصر طبق فتوای شیعه عمل می کنند.»

دوستان توجه دارند که اهل سنت، در ازدواج نیز، شاهد عادل را شرط می دانند. اگر دو نفر عادل شهادت ندهند، ازدواج سر نمی گیرد. همانگونه که ما در طلاق، شاهد عادل را شرط می دانیم. ولی ما در ازدواج شاهد عادل را شرط نمی دانیم. لذا ایشان می گوید که الآن در مصر ازدواج و طلاق صورت می گیرد، بر اساس فتوای شیعه.

و یا ایشان بر اساس آنچه که در سایت بوابة الأزهر – که تمام سخنان ایشان را منتشر می کند – منتشر شده است می گوید:

«ان هناك تحفظات كما قلنا من قبل من اهل السنة على نظرية الإمامة عند الشيعة و اقول تحفظات لأنى لأريد ان احدث فرقة أو فتنة بين السنة و الشيعة. معاذالله فما حملنى على هذا البرنامج الا نتفاهم بحدوء لنزع اسباب الفرقة و النزاع»

ما در اینجا همانگونه که قبلاً گفته ام، درباره مسئله امامت شیعه، یک ملاحظاتی داریم. و من کلمه ملاحظات را به کار می برم زیرا من نمی خواهم بین شیعه و سنی، جدائی و درگیری پیش بیاید. آنچه که باعث شد من این برنامه ها را داشته باشم، این بود که در کمال آرامش یک تفاهمی داشته باشیم برای از بین بردن زمینه های جدائی و درگیری بین شیعه و سنی.

یا در جای دیگر نقل شده است که:

«جناب دکتر طیب بزرگان علمای اهل سنت و فضیای علمای شیعه را دعوت کرده است تا در الأزهر گرد هم آیند برای اینکه فتوائی از طرف مراجع شیعه و اهل سنت صادر بشود بر اینکه بر شیعه حرام کنند کشتن سنی را و بر سنی حرام کنند کشتن شیعه را.

دکتر طیب گفت: هدف من از این برنامه ماه رمضان، این است که یک قضیه ای را روشن کنم و با صراحت کامل و دور از هر گونه مجاملات، این بحث ها را روشن کنیم. تا ما بتوانیم به مرحله ای برسیم که این خونریزی هایی که در منطقه هست را متوقف کنیم. و امت اسلامی را از آنچه که توطئه گران و نقشه کشانی که برای نابودی امت اسلامی انجام می دهند، نجات بدهیم. و بهای آن را با خونمان بدهیم.»

باز ایشان در یکی دیگر از برنامه های ماه رمضان خود می گوید:

«ان الهدف من حديثنا فى هذا البرنامج هو البحث عن وحدة الأمة الإسلامية لا فرقتها فالأزهر لم يكن فى يوم من الايام مؤسسة فتنة أو فرقة بين المسلمين فهو الذى نادى فى القرن الماضى بالتفاهم بين السنة و الشيعة

هدف ما از این سخنرانی در این برنامه، گفتگو درباره وحدت امت اسلام است. نه ایجاد تفرقه بین امت اسلام. الأزهر هیچگاه باعث فتنه و جدائی بین مسلمین نبوده است. و در قرن گذشته، این الأزهر بود که شیعه و سنی را به تفاهم با یکدیگر دعوت می کرد.

لأن ما اصابنا و ما تكتفى بناه الآن ما جاء الا من هذه الفرقة بين اصحاب المذهبين فليكن هذا معلوماً للجميع
آن آتشی که الآن ایجاد شده است، محصول اختلاف و تفرقه بین بزرگان شیعه و سنی است و این باید برای همه روشن بشود.

در یک جا تعبیر زیبائی دارد و می گوید:

«ان الشيعة و السنة مسلمون و مؤمنون فنحن امة واحدة و ابناؤ دين واحد و فى زورق واحد و هذه قضية يجب عن
لانقرب منها و نحن الآن نتحدث عن قضايا مذهبية داخل الإسلام»

همانا شیعه و سنی مسلمان هستند و مؤمن هستند. ما یک امت واحد هستیم. و فرزندان یک دین واحد هستیم.
و در یک میدان واحد قرار داریم. و نباید از این مسئله فاصله بگیریم. مباحث ما الآن هر چه هست، درون دینی است.

در جای دیگر می گوید:

«الأزهر دستش را برای هر کسی که برای وحدت کار بکند، دراز می کند و من گمان می کنم که علمای بزرگ شیعه
و سنی، بر این مسئله متفق هستند.»

این مسائل مهم است و این اختلافات باید بین شیعه و سنی مشخص بشود و حل بشود. این مسلم است که این
اختلافات، نه شیعه را از اسلام خارج می کند و نه سنی را از اسلام خارج می کند. این اختلافات درونی است.»

و همچنین ایشان می گوید:

«و اقسام بالله في رمضان نحن لانريد توصية الخلافات و احداث الفتنة فالازهر على مضي تاريخه الذي تجاوز الف عام، هو دائماً مركز لوحدة المسلمين بكل طوائفهم و مذاهبهم»

من در ماه رمضان به خدا قسم می خورم که ما نمی خواهیم ایجاد فتنه و درگیری بکنیم. الازهر در طول تاریخ، که بالغ بر هزار سال می شود، مرکز ترویج وحدت بین طوائف مختلف مسلمین بوده است.

منبع: [سایت «بوابة الأزهر الإلكترونية»](#)

اینها نمونه هایی بود از مواضع تقریبی دکتر طیب که ایشان در ماه رمضان در رابطه با وحدت بین شیعه و سنی صحبت کرده بود. و ما همه اینها را از روز اول ماه مبارک تا روز آخر ماه رمضان، جمع کردیم و دسته بندی کردیم.

تألیف کتابی ضد شیعی در دانشگاه الأزهر!!

این بحث ها، بحث هائی است که خیلی شیرین و خیلی جذاب است. ولی در همین زمینه ایجاد وحدت بین شیعه و سنی، و اینکه الأزهر همیشه منادی وحدت بین شیعه و سنی بوده و الآن هم هست؛ نکاتی هست که قابل تأمل است:

یکی از علمای الأزهر کتابی نوشته است با نام « [جهود علماء الأزهر في بيان حقيقة دين الشيعة = الشيعة الوجه الآخر شقاق لا وفاق](#)»!!! در این کتاب - که مؤلفش « شحاتة محمد صقر» و با مقدمه « محمد بكر إسماعيل حبيب» می باشد، که هر دو از اساتید بزرگ اصول فقه در دانشگاه الأزهر هستند - از شخصیت ها و اساتید مختلفی همچون شیخ حسنین مخلوف، مفتي مصر الأسبق؛ شیخ جاد الحق علي جاد الحق؛ شیخ عطية صقر؛ شیخ محمد عرفة، عضو هیئة کبار العلماء در الأزهر؛ و... نقل قولها و مواضعی بر ضد شیعه ذکر کرده اند.

این اساتید که بر ضد شیعه صحبت کرده اند و سخنانشان در این کتاب جمع آوری شده، همه از شخصیت های درجه اول الأزهر هستند. مفتی الأزهر، عضو کبار علمای الأزهر و... هستند!!

ما در اینجا ضمن تشکر از آقای دکتر طیب، و آقای دکتر علی جمعه، که می گویند الأزهر در طول تاریخ هزار ساله خود، مظهر تفرقه نبوده و همواره به وحدت بین مسلمین دعوت می کرده؛ سؤال می کنیم که آیا این آقایان، که بر ضد شیعه صحبت کرده اند، و باعث تفرقه بین شیعه و سنی شده اند، جزء اساتید دانشگاه الأزهر هستند یا نیستند؟! این آقایان در این کتاب، مطالبی را بر ضد شیعه گفته اند که عقل شیطان هم به این مطالب نمی رسد!! آقای طیب که می گوید الأزهر نماد وحدت است، به این سؤال ما جواب بدهد که آیا این آقایان، وابسته به الأزهر هستند یا نیستند!؟

آیا آقای دکتر طیب، و شیخ علی جمعه، در برابر این حرف های تفرقه انگیز، اهانت ها، افتراها و تهمت هایی که اینها به شیعه زده اند، موضعه ای هم گرفته اند یا نه؟! آیا آقای طیب تا بحال یک مقاله در رد اینها نوشته است یا ننوشته است!؟

آقای طیب که اخیراً دستور داده تا کتاب های شیعه را بررسی کنند، و مطالبی را که علیه خلفاء و صحابه است را بیرون بکشند!! این کار ایشان با سخنان آقای علی جمعه که نقل کردیم گفته بود که:

«برخی بدون توجه به این تحول، کتاب های قدیمی آنها را ورق می زنند تا از لابلای آن، موارد اختلافی پیدا کنند و این اشتباه بزرگی است»

از دیدگاه خود آقای علی جمعه، این کار آقای طیب، مبنی بر تفتیش کتب شیعه، محکوم است! و مهمتر از این، این آقایان که این کتاب ضد شیعی را نوشته اند، همه از اساتید دانشگاه الأزهر هستند، آیا آقای طیب، یک کلمه در مورد اینها سخن گفته است؟

آیا ایشان در سخنرانی خود آمده بگویند که این آقایانی که بر ضد شیعه کتاب نوشته اند، اشتباه کرده اند؟! آیا کتاب «وجاء دور المجوس» - تألیف محمد سرور بن نایف زین العابدین - که یکی از وقیح ترین کتاب هایی است که بر ضد شیعه نوشته اند، و نویسنده اش هم از اساتید دانشگاه الأزهر است، آیا آقای دکتر طیب، موضعی در این خصوص گرفته است یا نه!؟

تعبیری که در این کتاب بر ضد شیعه به کار برده شده، تعبیر بسیار وقیح و زشتی است. و حتی آمده خطر شیعه را به مراتب از خطر صهیونیست بالاتر دانسته است!!!

آقای طیب! اینکه شما بیائید و فقط شعار وحدت سر بدهید، اینها ملاک نیست! عمل نیاز است. چطور شما سخنان شخصی مثل «یاسرالحبیب» که مراجع ما از او به «سفیه» و «احمق» تعبیر می کنند؛ ملاک قرار دادید و یک ماه بر ضد شیعه صحبت کردید!!

آیا اگر کسی همین کتاب «و جاء دور المجوس» را ملاک قرار بدهد و بر ضد الأزهر، یک ماه سخنرانی بکند، آیا شما می پسندید یا نه!؟

والسلام علیکم و رحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه چهل و سوم ۱۰۷ / ۱۱ / ۹۴

نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۱۴)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله الى يوم لقاء الله. در جلسه دیروز، بحث ما در رابطه با سخنان دکتر طیب بود، و ما در جلسه دیروز، کلیپ های متعددی از اهتمام ایشان به بحث وحدت میان شیعه و سنی، پخش کردیم.

عرض کردیم که ایشان از طرفی مدعی است که «الأزهر» نماد وحدت است، ولی از آن طرف ما می بینیم که تعدادی از فارغ التحصیلان، اساتید و شخصیت های ممتاز الأزهر، بحث وحدت میان شیعه و سنی را به استهزاء گرفته اند و

کتاب مستقلى هم در اين زمينه نوشته اند. بنابراين اينچنين نيست که الأزهر به تمامه نماد وحدت باشد و در اين زمينه يکنواخت باشد!

در بحث امروز قصد داريم کمی سراغ خود دکتر طيب برويم و مواضع ايشان را بررسي کنيم. ايشان از طرفي سخن از وحدت ميان امت اسلامي و وحدت ميان شيعه و سني می زند؛ ولی از طرفي، دستش در دستان عربستان سعودي است و با شخصيتهاي طراز اول آنجا نشست و برخواست می کند! و برخی کمکهای مالی را از آنها دريافت می کند!! اينگونه رفتارها، با فرمايشات ايشان به هيچ وجه تطبيق نمی کند.

سایت «ويکي ليکس»، که یک سایت محرمانه ای است و اسناد محرمانه کشورها را دارد و اسناد نظامی و محرمانه عربستان سعودي را داشت، توسط جوانان يمني هک شد و مطالب آن افشا شد.

و ضربه ای که اين جوانان، با اين هک کردن بر پیکره عربستان زدند، از هر ضربه ديگري، بيشتري بود. و تا به حال هم، یک نفر از شخصيت های عربستان سعودي، اين مطالب ويکي ليکس را تکذيب نکرده اند. چون به قدری اين مطالب مستدل و مستند بود، که جای انکار نگذاشت و در حقيقت یک افتضاح و آبروريزی بين المللی برای سعودي ها شد.

خدا حفظ کند اين انصار حزب الله يمن را، که با اين ضربه کاری، یک ننگی را برای عربستان سعودي درست کردند، که با هيچ رنگی قابل پوشاندن نيست.

يکي از اين مطالبی که از اين سایت افشا شد و منتشر شد، مصاحبه آقای دکتر «طيب»، با وزير امور خارجه سابق عربستان، آقای «سعود الفيصل» بود. کسی که دستش تا مرفق به خون صد ها هزار بيگناه آلوده بود! کسی که فاجعه سوريه و عراق توسط او انجام شد! کسی که ترور شخصيت های زيادی مثل «عماد مغنیه» و... توسط اين سعود الفيصل، بزرگ جانی و تربيت شده سازمان سيا، صورت گرفت.

بر اساس اسناد ويکي ليکس؛ عربستان به الازهر اجازه برپايی همایش تقريبات نداد!

العالم - سایت ویکی‌لیکس با انتشار سندی متعلق به آوریل ۲۰۱۲، اقدام شیخ الازهر در اجازه گرفتن از عربستان قبل از موافقت با برپایی نشست تقریب مذاهب را برملا کرد.

به گزارش پایگاه خبری شبکه العالم، برخلاف اظهارات احمد الطیب شیخ الازهر در بیانیه سابق خود مبنی بر اینکه الازهر یک نهاد اسلامی علمی مستقل است که بر اساس شرع عمل می‌کند، نشر یک سند مربوط به آوریل ۲۰۱۲ در سایت ویکی‌لیکس در مورد اجازه گرفتن شیخ الازهر از عربستان قبل از برگزاری کنگره تقریب مذاهب را مغایر با استقلال الازهر عنوان کرد.

در این سند افشا شده از طریق ویکی‌لیکس، سعود الفیصل وزیر خارجه سابق عربستان خطاب به رییس شورای وزیران عربستان می‌گوید که شیخ الازهر در دفتر خود در ژانویه ۲۰۱۲ به وی ابلاغ کرد که ایرانی‌ها شیخ الازهر را برای برگزاری نشست تقریب مذاهب تحت فشار می‌گذارند، اما شیخ الازهر نمی‌خواهد بدون هماهنگی با دولت عربستان در خصوص این مساله، تصمیم بگیرد.

الازهر این امر را تکذیب نکرده، بلکه دکتر «عباس شومان» سرپرست الازهر در اظهاراتی، بخش مربوط به درخواست ایرانی‌ها برای برپایی نشست تقریب مذاهب و اجازه گرفتن از عربستان را مورد تایید قرار داد و ادعا کرد که شیخ الازهر در خصوص مسایل اسلامی با کشورهای دیگر هماهنگ می‌کند تا دیدگاهی را که با دیگر کشورهای اسلامی متناسب نیست، اجرا نکند. همچنین براساس مفاد این سند، وزیر خارجه عربستان از پادشاه این کشور خواسته تا شیخ الازهر را با دعوت به عربستان مورد لطف قرار دهد.

با در نظر گرفتن حوادثی که از نیمه سال ۲۰۱۲ تا اوایل سال ۲۰۱۳ رخ داد، شواهدی وجود دارد که این سند را تایید می‌کند؛ در ۲۱ آوریل ۲۰۱۳ احمد الطیب در سفر به عربستان با سعود الفیصل وزیر خارجه سابق عربستان دیدار کرد و در ریاض از یک تریبون سعودی موافقت خود را با درخواست برپایی نشست تقریب مذاهب اعلام کرد.

منبع: [«سایت شبکه العالم»](#)

جناب آقای طیب! شما از طرفی داد سخن کردید که:

«أن السلفيون الجُدد، هم خوارج العصر... ولكنهم نَجَسوا و غيَّرو مذهب الحنابلة»

سلفی های جدید، خوارج عصر ما هستند. و اینها خودشان را به مذهب احمد بن حنبل منتسب می کنند، و حال آنکه اینها مذهب احمد بن حنبل را نجس کردند!!

بنا به نقل مجله «الحياة» تاریخ چهارم آوریل ۲۰۱۱ مطابق ۱۵ فروردین ۱۳۹۰

ولی از این طرف شما دست در دست سعودی ها گذاشته اید! اینها یک سری مسائل واضح و روشنی است که نمی شود به سادگی از کنارش عبور کرد.

تفاوت علمای شیعه و علمای اهل سنت!

یکی دیگر از این اسنادی که فاش شد این بود که:

« يعطى بعض الشيوخ الأزهر أموالاً تحت بند محاربة الفكر الشيعى »

از طرف عربستان سعودی، به برخی از این شیوخ دانشگاه الازهر، اموالی بخشیده شده است برای مبارزه با تفکر شیعی

آقای طیب از طرفی می گوید که شیعه و سنی، دو بال امت اسلامی هستند. ما شیعیان را برادران خودمان می دانیم. و هرگز حاضر نیستیم که با شیعه اختلاف داشته باشیم!! ولی از این طرف می بینیم که پولهای کلانی در اختیار الازهر قرار می گیرد برای مبارزه با تفکر شیعی!

همین چند وقت پیش، آقای «احمد محمود کریمه» از اساتید دانشگاه الازهر و عضو هیئت عالی و استاد فقه مقارن دانشگاه الازهر؛ در قم بودند و ما جلسات متعددی هم با ایشان داشتیم و یک سری برنامه هائی هم از ایشان ضبط کردیم و در شبکه پخش کردیم.

ایشان در اینجا که بود، حرفهای زیبا و قشنگی گفت، ولی وقت به مصر برگشت، از همان فرودگاه قاهره، استخبارات مصر، ایشان را تحت فشار گذاشتند تا اینکه ایشان رفت و یک مصاحبه ای بر ضد شیعه و ضد جمهوری اسلامی انجام داد، تا دست از سر کچل او برداشتنند!!

ما نمی دانیم که این آقایان، چقدر شهامت دارند؟ چقدر شجاعت دارند؟ که وقتی به اینجا می آیند، یک جوری حرف می زنند؛ و وقتی برمی گردند، تحت فشار حکومت، حرف دیگری می زنند!

شما ببینید شهامتی که در علمای شیعه هست، چون وابسته به حکومتها نیستند و مستقل هستند، در هیچ یک از روحانیون - چه روحانیون سنی و چه وهابی و چه حتی مسیحی - اینچنین شهامتی را نمی بینید. و این به برکت فرهنگ اهل بیت، و فرهنگ حضرت سیدالشهداء (سلام الله علیه) است.

آقای «احمد محمود کریمه» از طرفی مدعی می شود که:

« در اینجا یک سری نیروهای اطلاعاتی جهانی وجود دارد که این اختلافات قومی را شعله ور می کند. و الأزهر نباید وارد این دور سیاسی بشود»

از آن طرف ما می بینیم که آقای «کوفی عنان»، دبیر کل سابق سازمان بین الملل، یک مصاحبه ای کرد و گفت که عربستان سعودی ۲۴ میلیون دلار در اختیار الأزهر قرار داده است تا اینها فتوا صادر کنند که قضیه آزاد سازی «الرمادی»، در عراق در حقیقت سنی کشی است!! و هدف کسانی که قصد آزادسازی الرمادی را دارند، کشتن سنی هاست!

متأسفانه آقای طیب هم آمد و این فتوا را صادر کرد و یک غوغائی در عراق شکل داد!!

اعتراض رئیس علمای اهل سنت عراق، به دکتر طیب!

من در همین سفر اخیری که به بغداد داشتم، مهمان آقای «خالد الملا» رئیس علمای اهل سنت عراق بودیم در منزل ایشان. ایشان خیلی ناراحت و عصبانی بود و گفت که بعد از صدور این بیانیه الأزهر، من رفتم مصر و با دکتر

طیب ملاقات کردم و به ایشان توضیح دادم که در عراق، بحث شیعه و سنی مطرح نیست! شیعه و سنی در یک صف هستند، و وهابیت در صف دیگر قرار دارد!

گفتم در «الرمادی»، هم دارند شیعه را می کشند و هم سنی را! این چه فتوائی بود که شما صادر کردید؟ چه بیانیه ای بود که شما دادید؟

مقایسه دو واقعه تاریخی!!

وقتی ما در تاریخ می خوانیم که «عبیدالله بن زیاد» روی یک طبقی از طلا و جواهرات، یک پوششی قرار داد و فرستاد به درب خانه «عمر بن سعد».

می گویند که عمر بن سعد، کبوتر مسجد بوده است! یعنی سجاده اش از مسجد جمع نمی شد. و خودش هم از دوستداران اهل بیت بوده است. مثل زیاد بن ابیه.

وقتی عمر بن سعد، این پولها را دید، مدام این پولها را بالا پائین می کرد و دست به دست می کرد. با خودش می گفت اگر بروم امام حسین را بکشم و این پولها را داشته باشم، قیامت را از دست می دهم؛ اگر اینها را قبول نکنم، قیامت را دارم ولی دنیا را ندارم.

دست آخر، صبح با خودش گفت که فعلاً دنیا نقد است و آخرت نسیه! و عاقل نسیه را گرفته، نقد را رها نمی کند!! این ماجرا را در تاریخ می خوانیم و تعجب هم می کنیم و افسوس هم می خوریم! که مگر می شود یک نفر به خاطر مادیات، این قدر پا روی وجدان خودش بگذارد!؟

ولی با کمال تأسف، امروز هم می بینیم که شخصیت‌های بزرگ و حُر و آزاد منشی مثل دکتر «احمد الطیب»، و یا مثل «الأزهر» که نماد وحدت بین مسلمین است، می آید و تحت تأثیر تمویلات و تطمیع های عربستان سعودی قرار می گیرد و یک بیانیه ای را صادر می کند و با این بیانیه، یک ضربه مهلکی بر پیکره بسیج مردمی و نیروی های ارتش عراق وارد می کند!!

گر چه این فتوا، خللی در کار رزمندگان ایجاد کرد، ولی بحمدالله اینها موفق شدند و منطقه را آزاد کردند و تمام شد. متأسفانه این آقایان از طرفی بحث تقریب را مطرح می کنند و از طرف دیگر تخریب می کنند. مثل همین آقای دکتر «محمد عماره» که عضو هیئت کبار علمای الأزهر است، که یک مصاحبه ای انجام داده و گفته که علمای شیعه چنین می کنند و چنان می کنند؛ و دولت ایران یک دولت شیعی است و... اینها عراق و افغانستان را تصرف کرده اند و نابود می کنند. مداخلات ایرانی شیعی در یمن دارد فساد می کند و...

البته آقای احمد کریمه، نسبت به این فتوای آقای طیب موضع گرفته و گفته که: ما باید تلاش کنیم که بین شیعه و سنی و اباضی، در سالن های علمی، بحث علمی و تحقیقی برقرار بشود و اثرات سوء آن را نگذاریم که در خارج متوجه جامعه و ملت اسلامی بشود!

انتقاد تند یکی از علمای مصر، نسبت به الأزهر!

«محمد عبدالله نصر»، که یک طلبه جوان مصری است و آدم پر سر و صدائی است. و از آنهایی است که می گویند فلفل نبین چه ریزه، بشکن ببین چه تیزه؛ یک جوان ریزه میزه است ولی ایشان در این مصاحبه های تلویزیونی، بلائی بر سر مصریها و الأزهر آورده که آن سرش ناپیداست.

اتفاقاً ایشان روزی در قم بود و مهمان ما هم بود. آدم خیلی حُر و آزاد منشی است. و وقتی که از اینجا رفت، در مصر مشکلاتی برای ایشان بوجود آوردند. ولی ایشان گوشش به این حرفها بدهکار نیست. البته در این میان، لغزش هم دارد و یک سری حرفهای نادرست هم می زند. ولی الحق و الإنصاف، انسان شجاع است.

ایشان در مصاحبه با شبکه «ام سی ان» یک تعبیر زیبایی دارد و می گوید:

«ان الازهر رأس الحرية يريد ان يكمم الافواه و هو مؤسسة كهتونية تسترزق من الدين مشيراً الى ان الازهر ليس وسطياً كما يقولون بدليل ان الإخوان و السلفيين درسوا في الجامعات أو المدارس الأزهرية و بالتالي فكل تعاليم مستمد من مناهج الأزهر. ان السعودية تضرب الحوثيين في اليمن و تترك داعش»

همانا الازهر در رأس آزادی قرار دارد ولی فعلاً می خواهد دهان ها را ببندد، الازهر تبدیل شده است به یک مؤسسه یهودی، که دین را وسیله ارتزاق خود قرار داده اند. اعتدالی که اینها ادعا می کنند را، رعایت نمی کنند. زیرا این اخوانی ها و سلفی ها، در همین دانشگاه و مدارس الازهر درس خوانده اند. تمام این مشکلات برگرفته از الازهر است. چرا سعودی ها حوثی های یمن را می زند ولی داعش را ترک کرده است.

منبع: سایت «شبکه ام سی ان»

این بخش را هم فعلاً می بندیم. باقی مباحث را ان شاءالله در جلسات بعدی خدمت شما عرض می کنیم.

والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه چهل و چهارم ۱۰/۱۱/۹۴

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۲۴)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداءالله الى يوم لقاءالله. بحث ما در رابطه با بررسی شبهات تقیه بود که در این زمینه شبهاتی را مطرح کردیم و به قدری که ضرورت داشت، جواب هایی داده شد.

در ادامه، ما تقیه را در لغت و اصطلاح معنا کردیم. و نظر علمای بزرگ شیعه و همچنین نظر علمای اهل سنت را در معنای تقیه بیان کردیم.

در بیان تفاوت «تقیه» و «اکراه»!

یک نکته ای در اینجا وجود دارد که برای برخی ها شبهه شده است؛ و آن این است که فرق بین «تقیه» و «اکراه» چیست؟

قرآن کریم، هم می فرماید:

(إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ)

مگر افرادی که (به خاطر ستم دیگران) مجبور به انجام کاری شده و قلب آنها با ایمان، محکم شده باشد.

سوره نحل (۱۶): آیه ۱۰۶

و هم می فرماید:

(لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً)

افراد با ایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند، و هر کس چنین کند، هیچ رابطه‌ای با خدا ندارد (و پیوند او بکلی از خدا گسسته می‌شود)، مگر اینکه از آنها به پرهیزد (و به خاطر هدفهای مهم تری تقیه کنید).

سوره آل عمران (۳): آیه ۲۸

لذا ما در ادامه بحث تقیه، با توجه به برخی شبهات پیش آمده، به بحث تفکیک مسئله تقیه و اکراه خواهیم پرداخت. چرا که تشخیص این دو مسئله ضروری است.

در مسئله «تقیه»، انسان می آید و برای حفظ جان و مال و آبرو و ناموس خود، بر خلاف عقیده خودش، اظهار نظر و عمل می کند. در حالی که در اکراه، انسان را وادار می کنند که بر خلاف عقیده خودش، کلامی را و عملی را ابراز بکند.

آیا بین این دو - که ما اختیاراً مطلبی را خلاف عقیده خودمان بیان بکنیم، و بین اینکه به اکراه و زور، بر خلاف عقیده سخن بگوئیم - تفاوتی هست یا نه؛ نتیجه یکی است و فرقی نمی کند؟

شارع مقدس، آن چیزی را که مشروع کرده است، این است که انسان برای حفظ جان خود، حفظ مال و ناموسش، مطلبی را بر خلاف عقیده اش به زبان بیاورد. حال منشأ این رخصت، اکراه باشد و زوری بالای سر انسان باشد؛ یا نه، زوری نباشد و انسان خودش احساس خطر بکند و کلامی بر خلاف عقیده خود بیان بکند و یا عملی را مرتکب بشود.

معنای لغوی «اکراه»:

اتفاقاً لغت نگاران نیز همین برداشت را کرده اند: به عنوان نمونه «ابن منظور» در «لسان العرب»، در معنای «اکراه» می نویسد:

«الکره: ما أكرهك غيرك عليه... وأكرهته: حملته على أمر هو له كاره»

گره (یا گره) یعنی اینکه دیگری شما را بر چیزی وادار بکند... و اکرهته یعنی اینکه انسانی را وادار به کاری بکنی که او مجبور است و اکراه دارد.

لسان العرب، ابن منظور: ج ۱۲ ص ۵۳۴ - ۵۳۵

و همچنین «تفتازانی» نیز در معنای «اکراه» می نویسد:

«حمل الغير على أن يفعل ما لا يرضاه و لا يختار مباشرة لو خلى ونفسه.»

وادار کردن یک شخص به اینکه کاری را انجام بدهد که راضی نیست. و اگر اختیاری داشت، آن را انتخاب نمی کرد.

التلويح: ج ۲ ص ۱۹۶

اشتراک معنای «تقیه» و «اکراه»، در کلام فقهاء و مفسرین اهل سنت!

لذا می بینیم که فقهاء و مفسرین و محدثین، در برخی موارد، بین تقیه و اکراه فرقی نگذاشتند. و هر دو را یکی حساب کرده اند. به عنوان نمونه، در «آیه اکراه» (النحل: ۱۰۶) که در حق «عمار یاسر» نازل شده است، این آیه را به عنوان جواز تقیه محسوب کرده اند.

«ابن جوزی» در «زاد المسیر»:

یکی از این اشخاص، «ابن جوزی» است در تفسیر «زاد المسیر». که البته این نکته را باید عرض بکنم که «فخر رازی» معروف است به «امام المشککین»؛ ولی «ابن جوزی» در تشکیک، به مراتب از فخر رازی بالاتر است. یعنی هر مطلبی را که نقل می کند، به قدری فروعات و تشکیکات مطرح می کند که شاید چندین برابر فخر رازی باشد. زاد المسیر ابن جوزی، در ذکر فروعات و تقسیم بندی مطالب و احتمالات فراوان، ید طولانی دارد. هر چند ذکر فروعاتش خوب است ولی در نتیجه گیری و تحلیل آنها، خراب می کند و تحلیل درستی نمی تواند ارائه بکند! برخلاف فخر رازی که وقتی تشکیک می کند، هنرش این است که تحلیل های عمیق و علمی دارد. دوستان اگر در برخی آیات، تفسیر کبیر فخر رازی را با زادالمسیر مقایسه بکنند، این نکته ای من عرض کردم، برایشان کاملاً روشن خواهد شد.

در هر صورت، «ابن جوزی» در ذیل آیه اکراه (نحل/۱۰۶) می نویسد:

«الإكراه على كلمة الكفر يبيح النطق بها... و إذ ثبت جواز التقية فالأفضل ألا يفعل، نص عليه أحمد في أسير خير بين القتل و شرب الخمر، فقال: إن صبر على القتل فله الشرف، وإن لم يصبر، فله الرخصة، فظاهر هذا الجواز، وروى عنه الأثرم أنه سئل عن التقية في شرب الخمر، فقال: إنما التقية في القول... فأما إذا أكره على الزنا لم يجز له الفعل و لم يصح إكراهه نص عليه أحمد، فإن أكره على الطلاق، لم يقع طلاقه، نص عليه أحمد وهو قول مالك والشافعي وقال أبو حنيفة: يقع»

مجبور شدن بر گفتن کلمه کفر، گفتن آن را جایز می کند... در زمانی هم که ثابت بشود تقیه جایز است، بهتر این است که تقیه صورت نگیرد و انسان جاننش را به خطر بیاندازد. احمد بن حنبل درباره کسی که اسیر شده بود نقل کرده است که وی بین کشته شدن و خوردن شراب، مخیر شده بود. بعد می گوید: اگر وی قتل را انتخاب بکند، برای او شرافت است ولی اگر به قتل راضی نشود، خداوند خوردن شراب را برای او اجازه می دهد.

اثرم از احمد بن حنبل نقل کرده است که از او در مورد تقیه از شراب پرسیدند، گفت: تقیه فقط در زبان و گفتار است و نه در عمل. پس بنابراین اگر کسی مجبور بشود بر زنا، اجازه ندارد که این کار را بکند. و اگر بر طلاق دادن زنش مجبور بشود، طلاقش صحیح نیست. البته ابوحنیفه گفته که طلاقش واقع می شود.

زاد المسیر، ابن الجوزی: ج ۴، ص ۳۶۲ - ۳۶۳

ایشان می گوید اگر کسی مخیر بین قتل و شرب خمر شد، بهتر است که کشته شدن را انتخاب کند! در حالی که در آیات متعدد داریم که خدای عالم، هر گونه هرج را از انسان برداشته است. و یا اینکه دین اسلام دین سمهه و سهله است و یا نجات یک انسان، نجات تمام مردم است (من احیایها فکانما احیای الناس جمیعاً . مائده/۳۲)

آقایان این آیات را نمی بینند. و می گویند که اگر کسی قتل را انتخاب کند، برای او شرف است!! ما نمی دانیم که این چه شرفی است که انسان جان خودش را به خطر بیاندازد!

البته استثنا وجود دارد. در مواردی که خوردن شراب، موجب مستی بشود و باعث بشود که هم خودش را و هم ده نفر دیگر را بکشد، در اینجا بین کشته شدن خودش، و خوردن شراب و در نتیجه کشتن دیگران؛ در اینجا قطعاً خوردن شراب و در نتیجه قتل دیگران، جایز نیست.

ما در ادامه، روایاتش را خواهیم خواند که تقیه رخصت است تا جایی که به قتل برسد. مثلاً به طرف بگویند یا باید کشته شوی و یا فلان آقا را بکشی! در اینجا نمی تواند به خاطر نجات خود، دیگری را بکشد! در اینجا، همچنین اجازه ای شارع مقدس به ما نداده است.

مگر اینکه مورد، تخییر بین کشته شدن خود، و کشتن یک پیغمبر و یا مرجع تقلیدی باشد. که مرحوم شیخ انصاری هم دارد که مثلاً به یکی بگویند که یا باید کشته شوی و یا اینکه فلان پیغمبر را بکشی؛ یا فلان مرجع را بکشی؛ در اینجا چون بحث فاضل و افضل مطرح است، بحثش فرق می کند.

ولی مادامی که دوران امر بین دو قتل، که هر دو قتل بالسویه باشند، شارع مقدس به هیچ وجه اجازه قتل دیگران، برای نجات خود از کشته شدن را نداده است.

سؤال: آیا اگر کسی مخیر باشد بین کشته شدن و دشنام دادن به یک امام معصوم، می تواند برای نجات خود، دشنام دهد؟

پاسخ: بله، می تواند و هیچ اشکالی هم ندارد. امیرالمؤمنین فرمود:

«إِنَّهُ سَيَأْمُرُكُمْ بِسَبِّي وَ الْبَرَاءَةِ مِنِّي فَأَمَّا السَّبُّ فَسُبُّونِي فَإِنَّهُ لِي زَكَاةٌ وَ لَكُمْ نَجَاةٌ وَ أَمَّا الْبَرَاءَةُ فَلَا تَتَّبِعُوا مِنِّي فَإِنِّي وُلِدْتُ عَلَى الْفِطْرَةِ وَ سَبَقْتُ إِلَى الْإِيمَانِ وَ الْهَجْرَةِ»

آگاه باشید که بزودی معاویه شما را به بیزاری و بدگوئی من وادار می کند. بدگوئی را به هنگام اجبار دشمن اجازه می دهم که مایه بلندی درجات من و نجات شماست. اما هرگز در دل از من بیزاری نجوئید که من بر فطرت توحید تولد یافته ام و در ایمان و هجرت از همه پیش قدم تر بودم.

نهج البلاغة (للصبي صالح)، ص ۹۲؛ خطبه ۵۷

سؤال: حال اگر کسی سب امیرالمؤمنین نکرد و کشته شد، آیا شرافت دارد یا ندارد؟

پاسخ: ما موارد متعددی داریم که سیره صحابه و سیره تابعین، بر این استوار بوده است. یعنی اینها را وادار کردند به سب و دشنام دادن. ولی اینها سب نکردند و کشته شدند.

مثل «حجر بن عدی»، «میثم تمار» و «عطیه عوفی» که از روایت مشهور شیعه بود و حجاج دستور داد تا امیرالمؤمنین را سب بکند ولی حاضر نشد سب بکند. لذا دستور داد که هزار ضربه شلاق بزنند و ریشش را هم بتراشند!! ظاهراً در بین همین شلاق خوردن هم به شهادت رسید.

آقای دوانی، کتابی دارد به نام «رادمردان سیستان» که در آنجا درباره سب امیرالمؤمنین می نویسد که حکومت وقت، مردم سیستان را مجبور کرد به سب امیرالمؤمنین، ولی حاضر نشدند سب بکنند. گفتند اگر سب نکنید باید فلان مقدار مالیات بدهید! گفتند: حاضریم مالیات بدهیم ولی سب نمی کنیم!

دست آخر گفتند که هر کسی که حاضر نشود امیرالمؤمنین را سب کند، زنش را می آوریم وسط میدان، سرش را می تراشیم!! گفتند ما حاضر هستیم که زنانمان را بیاورند در میدان، و سرشان را بتراشند، ولی ما به علی بن ابی طالب ناسزا نخواهیم گفت. وقتی دیدند قضیه به این شکل است، حاکم فاجر و فاسق اموی، دست از سر اینها برداشت.

در قزوین ما هم، حاکم اموی در مسجد جامع شهر، بالای منبر رفت و مردم را دستور داد به امیرالمؤمنین سب بکنند. ولی کسی از مردم ناسزا نگفت. خود این حاکم، از همان بالای منبر شروع کرد به امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) ناسزا گفتن!

جالب است که مردم ریختند در همان بالای منبر کار او را تمام کردند و سرش را بریدند و به درک واصل کردند. بعد از این قضایا، فشارهای زیادی بر شیعیان وارد شد. حتی دارد که آهن گداخته را بر پیشانی شیعیان می زدند که هر کجا می رفتند مشخص بود که اینها شیعه هستند!

[دعوت به نگارش مقاله علمی!](#)

دوستان عزیز! این مذهب، به این سادگی به دست ما نرسیده است. زجرها کشیده شده است. حالا این آقایان، اقدامات صفوی ها را بر ضد اهل سنت، خیلی بزرگ می کنند - و من هم کاری ندارم که کار این صفوی ها درست

بود یا نه - ولی توجه نمی کنند که بلاهائی که بر سر شیعیان آورده اند، مخصوصاً قضایای قزوین؛ خیلی دردآور است.

مردم قزوین را شکنجه کردند، اذیت کردند، و اعدام کردند؛ یعنی بلائی بر سر قزوین آوردند که قابل وصف نیست. همه هم برای علاقه اینها به امیرالمؤمنین و اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) بود.

اگر دوستان یک مقاله خوبی بنویسند در مورد «شکنجه هایی که در ایران به شیعه داده شده است»، هم جایزه خوبی از ما می گیرند و هم اینکه این مقاله را در سایتهای مختلف منتشر می کنیم.

چون الآن شبکه های وهابی روی این مسئله خیلی مانور می دهند که صفوی ها در ایران، سنی ها را قلع و قمع کردند و چنین کردند و چنان کردند. البته ما این عمل صفوی ها را به هیچ وجه قبول نداریم و از آن دفاع هم نمی کنیم و من شخصاً با این کارشان، هزار درصد مخالف هستم.

ولی می گوئیم شاید یکی از علت های اقدامات صفوی ها بر ضد اهل سنت، همین شکنجه های طاقت فرسائی بوده که بر ضد شیعیان در ایران انجام شده بود. در حقیقت این اقدام یک عمل و عکس العملی بوده است.

شما خودتان را به جای مردم سیستان بگذارید که حکام وقت بگویند یا باید به علی ناسزا بگوئید و گر نه موی سر زنان را در وسط میدان می تراشیم! بحث، بحث ناموسی است.

البته این اقدامات، در مقابل اقدامات «عبدالرحمن خان» در مورد شیعیان افغانستان، اصلاً قابل مقایسه نیست. خدا به حق حضرت زهرا، عذابش را آن به آن زیاد بگرداند. این شخص جنایاتی در حق شیعیان افغانستان کرد که شاید در طول تاریخ بشریت، هیچ کسی چنین جنایاتی نکرد! اینها وقتی زنهای شیعه افغانستانی را اسیر کردند، آمدند آنها را برای فروش، قیمت گذاری کردند! زنها را بر اساس سنشان قیمت گذاری کردند. و به کشورهای آسیای میانه و شوروی فروختند!!

مردان را نیز آنچنان قتل عام کردند که نظیر نداشت. برخی روزها، ده ها هزار شیعه را کشتند!! و حتی بچه های کوچک را هم، قیمت گذاری کردند و فروختند!!

اگر این مطالب روشن بشود، اولاً معلوم می شود که این مذهب در طول تاریخ با چه زحماتی به دست ما رسیده است. و ثانیاً به این وهابی ها گوش زد می شود که اگر شما کشتار اهل سنت ایران را توسط صفوی ها مطرح می کنید، کشتار شیعیان را نیز ببینید. که اصلاً قابل مقایسه هم با آن کشتار نیست.

لذا اگر دوستان یک مقاله پنج شش صفحه ای در زمینه شکنجه های صورت گرفته بر شیعیان، بنویسند، یک چیز جالب و زیبایی خواهد بود.

در حقیقت باید تحقیق بشود که علت و انگیزه این شکنجه ها چه بوده است. چه در سیستان و چه در قزوین و چه در شهرهای دیگر. دوستان اگر تحقیق بکنند حتماً به مواردی از شهرهای دیگر نیز می رسند که اتفاقاتی در آنها افتاد و شیعیان را شکنجه می کردند. یعنی در زمانی که اهل سنت در ایران در اکثریت بودند، موارد شکنجه شدن شیعیان و انگیزه این شکنجه ها توسط حاکمان وقت، چه بوده؟

یکی از علمای بزرگ قزوین به نام «عبدالجلیل قزوینی» که در قرن هفتم می زیسته، و آقای شبیری زنجانی هم به ایشان علاقه خاصی دارد؛ یک کتابی دارد به نام «کتاب النقض». که خیلی کتاب عالی است.

خود مؤلف، یک شخص وزین، عالم، فقیه، مجتهد و مورخ و در مباحث ولایی هم دستش کاملاً پر است. ایشان در این کتاب خیلی قوی وارد شده است. البته من ندیدم که این کتاب در این نرم افزارهای علوم اسلامی باشد.

تحقیق بعدی ما به دوستان این است که مباحث درسی ما را به صورت سؤال و جواب در بیاورند. یعنی در هر جلسه درس ما، شبهه ای که مطرح شده و جوابی که داده شده را مطرح بکنند. در حقیقت خلاصه ای از مهمترین نکات درس را مطرح بکنند. و مغز بحث ها را مطرح بکنند.

نه اینکه متن درس را پاکنویس بکنند. چون متن این درسها در سایت ولیعصر موجود است. اگر کسی این تحقیق سؤال و جوابی را از بحثهای ما انجام بدهد، ما به قید قرعه، به پنج نفر از این عزیزان، نیم سکه بهار آزادی تقدیم خواهیم کرد!

دعوت به نگارش مقاله علمی دیگر!

تحقیق بعدی ما برای دوستان که به نظرم کار خوبی باشد، این است که دوستان، مقاله ای در رابطه با شخصیتها و علمای شیعه ای که به خاطر شیعه بودنشان به شهادت رسیده اند، یا شکنجه شدند و زندان رفتند، بنویسند. همان کاری که علامه امینی(ره) انجام داده است.

آقای دوانی یک کتابی دارد در چندین جلد، در رابطه با اصحاب ائمه. ایشان تک تک روایات را بررسی کرده و هر آنچه را که در مورد راوی بود را آورده بود و تحلیل های قشنگی هم کرده بود و کار علمی زیبایی هم کرده است. من دیدم که الحق و الانصاف، جانانه کار کرده است. این از آن کتابهایی است که به نظر من داشتنش از ضروریات است. لذا به نظرم اگر دوستان در زمینه علما و بزرگان شیعه، که به خاطر شیعه بودنشان، مورد شکنجه و اذیت قرار گرفته اند و در این راه جانانشان را از دست داده اند؛ مقاله ای بنویسند، کار خوب و زیبایی خواهد بود.

والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه چهل و پنجم ۱۱ / ۱۱ / ۹۴

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۲۵) – ارکان تحقق اکراه

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمدلله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداءالله الى يوم لقاءالله. در جلسه دیروز، در بحث تقیه، به بیان تفاوت «تقیه» و «اکراه» پرداختیم. زیرا که آقایان اهل سنت، در کتابهای فقهی خودشان، بحثی و مسئله ای به نام «تقیه» ندارند. (آنها از اسم تقیه وحشت دارند!) ولی تمام مطالب مربوط به تقیه را در باب «الإکراه» ذکر کرده اند.

اشتراک معنای «تقیه» و «اکراه»، در کلام فقهاء و مفسرین اهل سنت!

لذا روی این جهت، ما بحثی را باز کردیم که اساساً چه تفاوتی بین «تقیه» و «اکراه» وجود دارد. در جلسه گذشته معنای لغوی «اکراه» را بیان کردیم. و در معنای اصطلاحی اکراه نیز، از فقهای اهل سنت، کلام «ابن جوزی» را در زادالمسیر بیان کردیم.

ما قبل از اینکه وارد ادله کتاب و سنت تقیه بشویم، باید برای ما روشن بشود که معنی اصطلاحی اکراه و ارکان و مقومات و شرایط آن چیست؟ لذا شروع کردیم و کلمات علما و بزرگان اهل سنت را بیان کردیم.

دیدگاه «قرطبی»:

آقای «قرطبی» نیز، تقیه و اکراه را به یک معنا گرفته و می نویسد:

«أجمع أهل العلم على أن من أكره على الكفر حتى خشي على نفسه القتل أنه لا إثم عليه إن كفر و قلبه مطمئن بالإيمان و لا تبين منه زوجته و لا يحكم عليه بحكم الكفر، هذا قول مالك والكوفيين والشافعي، غير محمد بن الحسن فإنه قال: إذا أظهر الشرك كان مرتدّاً في الظاهر وفيما بينه وبين الله تعالى... وهذا قول يردّه الكتاب والسنة، قال تعالى: {إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ} وقال: {إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً}»

در بین علماء، این مسئله اجماعی است که اگر کسی مجبور بر کفر بشود و به خاطر کشته نشدن، اظهار کفر بکند، در حالی که قبلش با ایمان است؛ گناهی بر او نیست. و زن او نیز از او جدا نمی شود و حکم فرد کافر بر او بار نمی شود. این عقیده مالک و علمای کوفه و نیز شافعی است. به غیر از محمد بن حسن (شیبانی، شاگرد ابوحنیفه) همانا او گفته است که وقتی فردی در ظاهر مشرک بشود، ظاهراً مرتد می شود. ولی این نظری است که کتاب و سنت آن را رد می کند. زیرا قرآن فرمود {إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ} وقال: {إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً}.

تفسیر قرطبی: ج ۱۰ ص ۱۸۲.

یکی از ارکان اکراه که در ادامه بحث، ذکر خواهیم کرد، این است که «مکره علیه» فقط باید در زبان باشد. و اگر به قلب تجاوز بکند، (یعنی قلباً هم به آنچه که در زبان گفته ایمان داشته باشد) به هیچ وجه از مصادیق تقیه نیست و تقیه آنجا را شامل نمی شود.

در ثانی در چنین صورتی، که زوج و یا زوجه مرتد بشود، و قلباً به کفری که به زبان آورده، ایمان داشته باشد، عقدشان خودبخود باطل شده و این دو از یکدیگر جدا می شوند. و میراث او نیز در حال حیاتش، بین ورثه تقسیم می شود. یک نکته ای را اینجا عرض بکنم که بد نیست دوستان داشته باشند و آن اینکه برخلاف مالک، شافعی، و احمد بن حنبل، که از خودشان کتابهای حدیثی و فقهی به یادگار گذاشتند و آثاری برجای گذاشتند؛ ابوحنیفه، هیچ کتابی از خودش به یادگار ندارد. حتی یک برگ صفحه هم از او نداریم.

عموماً دو نفر از شاگردان ابوحنیفه، یعنی «محمد بن حسن شیبانی»، و «ابویوسف» بودند که آمدند و افکار ابوحنیفه را احیا کردند.

دیدگاه «خازن شافعی»:

آقای خازن شافعی در تفسیرش می نویسد:

«التقية لا تكون إلا مع خوف القتل مع سلامة النية، قال تعالى: {إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ} النحل: ۱۰۶. ثم هذه التقية رخصة.»

تقیه در صورت ترس از جان انجام می گیرد در حالی که نیت او سالم است. خداوند فرمود {إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ}؛ این تقیه، در حقیقت اجازه شارع است.

تفسیر الخازن: ج ۱ ص ۷۷.

دیدگاه «مراغی»:

آقای مراغی نیز در ذیل تفسیر آیه تقیه {إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً} می گوید:

«فمن نطق بكلمة الكفر مكرهاً وقاية لنفسه من الهلاك وقلبه مطمئن بالإيمان لا يكون كافراً بل يُعذّر كما فعل عمار بن ياسر حين أكرهته قريش على الكفر فوافقها مكرهاً وقلبه مليء بالإيمان، وفيه نزلت الآية: {... إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ} النحل: ١٠٦.»

اگر کسی بر اساس اجبار، و برای حفظ خود از کشته شدن، کلمه کفر را بر زبان جاری بکند، در حالی که قلبش با ایمان است؛ کافر محسوب نمی شود. بلکه معذور است. همانگونه که عمار در برابر اجبار قريش، کلمه کفر را بر زبان جاری کرد. در حالی که قلبش ملامت از ایمان بود.

تفسیر المراغي: ج ١ ص ٤٨٦.

دیدگاه «بخاری»:

اینها دیدگاه مفسران بود. و اما محدثان نیز باب جدایی را درباره اکراه باز کرده اند و آیه اکراه و نیز آیه تقیه را در آن باب آورده اند و فرقی بین این دو نگذاشته اند.

به عنوان نمونه «بخاری» در صحیح خود، بخشی دارد به نام «کتاب الإکراه» و در آن، هم آیه اکراه (إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ) را آورده و هم آیه تقیه را (إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً).

صحیح البخاری: ج ١٠ ص ٥٥، کتاب الإکراه.

«بیهقی» نیز در «السنن الکبری» خود اینچنین کرده است:

السنن الکبری: ج ٨ ص ٢٠٨.

دیدگاه «تفتازانی»:

آقای تفتازانی در معنی «اکراه» می نویسد:

«حمل الغیر علی أن یفعل ما لا یرضاه، و لا یختار مباشرته لو خلی و نفسه»

و ادا کردن دیگری به انجام کاری که او رضایتی در آن ندارد. و اگر خودش بود هرگز آن کار را انجام نمی داد.

التلويح على التوضيح، سعد الدين التفتازاني، ج ٢، ص ١٩٦؛ طبعة مصر / ١٣٢٢ هـ .

دیدگاه «عبدالعزيز حنفي»:

آقای «عبد العزيز بخاري حنفي» می گوید:

«حمل الغير على أمر يمتنع عنه بتخويف يقدر الحامل على إيقاعه، و يصير الغير خائفاً به»

وادر کردن دیگری به کاری که او از انجامش امتناع دارد. و وادر کننده قدرت دارد که او را تنبیه بکند و دیگری به خاطر آن تنبیه، ترسناک است.

كشف الأسرار عن أصول البزدوي، عبد العزيز البخاري، ج ٤، ص ١٥٠٣؛ طبعة دار الخلافة.

در ادامه بحث خواهیم خواند که یکی از ارکان «اکراه»، این است که اجبار کننده، بر وعده عقابی که بر فرد مجبور شده می دهد، قادر باشد. مثلاً می گوید اگر فلان کار را نکنی، تو را می کشم! در اینجا، اکراه و تقیه، وقتی تحقق پیدا می کند که فرد اجبار کنند، واقعاً قادر بر کشتن او باشد. و اسباب کشتن او را در اختیار داشته باشد.

دیدگاه «سرخسی»:

آقای سرخسی نیز می نویسد:

«اسم لفعل يفعل المرء بغيره، فينتفي به رضاه، أو يفسد به اختياره.»

اکراه اسم عملی است که شخصی به خاطر دیگری و بدون رضایت انجام می دهد و یا اینکه اختیار از او گرفته می شود.

المبسوط، السرخسي، ج ٢٤، ص ٣٨

دیدگاه لغویین در باب معنی «الکراه» و «الکراه»:

در جلسه گذشته، ما معنای لغوی «اکراه» را بیان کردیم. و گفتیم که لغت شناسان، معمولاً بین «گره» و «کُره»، فرقی نگذاشتند. مگر عده کمی از لغت نگاران که بین این دو کلمه، فرق گذاشته اند. «گره» را به معنی مشقت و «کُره» را به معنای اجبار گرفته اند.

در این زمینه «ابن منظور» متوفای ۷۱۱ هجری در «لسان العرب» می نویسد:

«الأزهري: ذكر الله عز وجل الكُره والكُره في غير موضع من كتابه العزيز، واختلف القراء في فتح الكاف وضمها ، فروي عن أحمد بن يحيى أنه قال قرأ نافع وأهل المدينة في سورة البقرة : وهو كُره لكم بالضم في هذا الحرف خاصة، وسائر القرآن بالفتح ، وكان عاصم يضم هذا الحرف أيضاً ، واللذين في الأحقاف : حَمَلْتَهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعْتَهُ كُرْهًا ، ويقرأ سائرهن بالفتح...»

وقد أجمع كثير من أهل اللغة أن الكُره والكُره لُغتان، فبأيّ لغة وقع فجائزٌ ، إلا الفراء فإنه زعم أن الكُره ما أكرهت نَفْسَكَ، والكُره ما أكرهَكَ غيرَكَ عليه، تقول: جئْتُكَ كُرْهًا وَأَدْخَلْتَنِي كُرْهًا...»

وقال الفراء: الكُره، بالضم، المَشَقَّةُ. يقال: قُمْتُ على كُره أي على مشقَّةٍ. قال: ويقال أقامني فلان على كُره، بالفتح، إذا أكرهك عليه.»

ازهری گفته است که خدای عالم کلمه الكُره و الكُره را در موارد متعددی به کار برده است. و قراء اختلاف دارند که با کاف با فتحه است یا با ضمه.

احمد بن یحیی از نافع نقل کرده است که کاف با ضمه فقط در این آیه «وهو كُره لكم» است. و در باقی موارد قرآن، با فتحه است. عاصم نیز این کلمه را در آیه «حَمَلْتَهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعْتَهُ كُرْهًا» به ضم کاف خوانده است. و دیگران با فتح کاف خوانده اند.

بسیاری از لغویین گفته اند که الكُره و الكُره دو لغت جدا هستند و هر کدام را بخوانید صحیح است. فقط فراء گفته است که الكُره، یعنی اینکه خودت، خودت را مجبور به کاری بکنی. و الكُره یعنی اینکه دیگری تو را بر انجام کاری مجبور بکند. مثلاً بگوئی که من به اجبار پیش تو آمدم و تو مرا به اجبار آوردی.

فراء گفته است که الکره با ضم کاف، به معنی مشقت است. مثلاً می گوید که به اکراه بلند شدم یعنی که با مشقت بلند شدم. و وقتی با فتحه کاف خوانده می شود، به معنی کراهت داشتن و مجبور شدن است.

لسان العرب - ابن منظور - ج ۱۳ ص ۵۳۴

آنچه که من از دیگران بزرگان لغت دیدم، این بود که اینها غالباً فرقی بین این دو واژه نگذاشته اند. و هم به فتح کاف خوانده اند و هم به ضم کاف. ما از قرائن می فهمیم که آیا این کلمه به معنای مشقت است، یا به معنی اجبار است.

اگر قرینه ای در کار بود، مثلاً گفت: قمت علی کره؛ در اینجا مشخص است که به معنی مشقت است. اگر می گفت: اقامنی علی کره، معلوم بود که به معنی اجبار است. و این قرینه است که فردی من را به اجبار بلند کرده است.

آنچه که برای ما در بحث تقیه مطرح است، الکره و الکره، به معنای اجبار و اکراه است. نه به معنی مشقت. و معنی مشقت کره، تخصصاً از بحث ما خارج است.

این آیه ای که در متن کلام ابن منظور بود، که خداوند می فرماید:

(كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَ عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ عَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ)

چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آنکه خیر شما در آن است. و یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آنکه شر شما در آن است. و خدا می داند، و شما نمی دانید.

سوره بقره (۲): آیه ۲۱۶

این آیه، از آیات آرام بخش قرآن کریم است برای انسان. خیلی آرام بخش است. بعضی مواقع، یک سری گرفتاری هایی و مشکلاتی برای انسان پیش می آید و یا آنچه که انسان می خواهد، انجام نمی گیرد، لذا آدم آشفته می شود. در این مواقع، تنها چیزی که می تواند انسان را آرام بکند، یاد خداوند و ذکر این آیه شریفه است که اشاره کردیم.

بیان ارکان «اکراه»:

از مباحث مهم ما در مسئله تقیه، که در حقیقت رکن بحث ما هست؛ ارکان اکراه است. چه به نظر شیعه و چه به نظر اهل سنت.

در حقیقت، «اکراه»، چهار رکن اساسی دارد. که اگر در موردی، این چهار رکن اساسی جمع شد، اکراه محقق می شود، در غیر اینصورت، اکراهی در کار نخواهد بود.

چهار رکن اساسی «اکراه»، عبارتند از:

المُكْرَه:

یکی از اصلی ترین شرط تحقق تقیه و یا اکراه، خود مُکْرَه است. یعنی کسی که دیگری را اجبار می کند. آنهم اجبار کننده ای که قدرت بر انجام تهدید را داشته باشد.

یعنی وقتی کسی را مجبور بر انجام کاری می کند و می گوید اگر فلان کار را نکنی، تو را می کشم؛ واقعاً قدرت کشتن را داشته باشد. و ما یقین داشته باشیم که او ابزار قتل را دارد. ولی اگر ما یقین داشته باشیم که فرد مجبور کننده، قادر بر قتل ما نیست، قادر بر تصرف اموال ما نیست، قادر بر ریختن آبروی ما نیست؛ قطعاً در آنجا تقیه و اکراه، تحقق پیدا نمی کند.

و همچنین در تحقق اکراه، نیازی نیست که فرد مجبور کننده، حتماً کافر باشد. برخلاف غالب اهل سنت که معتقد هستند که فرد مُکْرَه حتماً باید کافر باشد.

ما قبول نداریم که فرد مجبور کننده، حتماً باید کافر باشد. و واقعیت آیات و روایات و آنچه که از صحابه اتفاق افتاده، این شرط که حتماً باید مُکْرَه کافر باشد را رد می کند.

ما معتقد هستیم که فرقی نمی کند کسی که ما را می ترساند و می دانیم که به تهدیدش هم عمل می کند، کافر باشد و یا مسلمان باشد. ملاک اصلی این است که این مُکْرَه و کسی که تهدید می کند، قادر بر انجام وعد و وعیدش باشد.

المُكْرَه:

رکن دوم تحقق اکراه، وجود شخص مُکْرَه است. کسی که تهدید روی او صورت گرفته است. در اینجا لازم است که این فرد، یقین داشته باشد، و یا حداقل گمان قوی داشته باشد که اگر دستور فرد مجبور کننده را اتیان نکند، به جانش یا به مالش و یا به آبرویش؛ و یا بر جان برادران دینی اش، ضرری می رسد.

ولی اگر مطمئن باشد که می تواند از این معرکه فرار بکند و یا از کسی کمکی بطلبد و یا خودش مقاومت کند و زیر بار زور او نرود؛ اکراه در اینجا تحقق پیدا نمی کند و لذا گفتن سخن باطل و یا عمل باطل بر طبق گفته فرد مجبور کننده، بر او حرام خواهد بود.

المُکْرَه بَه:

رکن سوم در تحقق اکراه، خود «مُکْرَه بَه» است. یعنی همان چیزی که بر انجام آن مجبور شده است. همان ضرری که بر جان و مال و آبرویش و یا بر دیگر برادر دینی اش متوجه است. مثلاً تفنگ دستش گرفته، می گوید اگر فلان کار را نکنی، این کودک را می کشم. در اینجا اگر یقین داشته باشد که کودک را می کشد، باید فلان فعل را که مُکْرَه گفته، انجام دهد تا ضرر از برادر دینی اش برداشته شود.

البته گاهی اوقات، ضرر مطرح شده از طرف مُکْرَه، در حد قابل توجهی نیست. مثلاً می گوید اگر خدای ناکرده زنا نکنی، اموال مغازه ات را مصادره می کنم. در اینجا قطعاً نمی تواند زنا بکند!

یا می گوید مثلاً اگر فلان کار خلاف شرع را نکنی، از کار اخراج می شوی! خب اخراج بشوی. نمی توانی در اینجا خلاف شرع را مرتکب بشوی.

در حقیقت باید ملاحظه بشود که ضرری که مورد اشاره مُکْرَه است، قابل توجه با فعل دستور داده شده باشد. یعنی هم سطح، یا بالاتر از آن باشد. در غیر اینصورت، تقیه و اکراه ساقط است، و انجام کار دستور داده شده از طرف مُکْرَه جایز نیست.

المُکْرَه عَلَیْه:

چهارمین رکن از ارکان اکراه، قول یا فعلی است که به گفتن و انجام دادن آن مجبور شده است. و فرقی هم نمی‌گوید که گفتن یک چیز باشد و یا انجام دادن یک چیز.

مهمتر از همه این است که اگر مُکرَه علیه، گفتن فلان کلام باشد، باید فقط در زبان باشد و قلباً به آن معتقد نباشد. اگر این کلام به عقیده قلبی برگردد، قطعاً در آنجا اکراه ساقط است و تقیه معنا ندارد.

در این رکن هم شرط است که ضرر متوجه شده بر مُکرَه، کمتر از ضرری باشد که به او وعده داده شده است. و همچنین شرط است که انجام دادن قول و یا فعل دستور داده شده، ضرر وعده داده شده را برطرف نکند. یعنی با انجام دادن کار دستور داده شده، از شر تهدیدهای او خلاص بشود.

بنابراین اگر فرد مجبور کننده بگوید که یا اموات را به من بده، وگرنه به زور از تو می‌گیرم؛ و یا بگوید خودت را بکش، وگرنه من خودم تو را می‌کشم؛ در اینگونه موارد، که فرد مجبور شده، می‌داند که اگر دستور مجبور کننده را هم انجام بدهد، او تهدیدش را عملی می‌کند؛ اکراه تحقق پیدا نمی‌کند و فرد مُکرَه، اجازه ندارد دستورات فرد مجبور کننده را اتیان کند.

والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه چهل و ششم ۹۴/۱۱/۱۲

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیّه» (۲۶) - انواع اکراه - قواعد اساسی شریعت اسلام

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و هو خیر ناصر و معین الحمد لله و الصلاة علی رسول الله و علی آله آل الله لاسیما علی مولانا بقیة الله و للعن الدائم علی اعدائهم اعداءالله الی یوم لقاءالله.

بحث ما در «تقیه»، به مباحث «اکراه» رسید و در جلسه گذشته، ارکان اکراه را که چهار رکن اساسی بود، (مُکْرَه، مُکْرَه، مُکْرَه به، و مُکْرَه علیه) خدمت دوستان عرض کردیم. و گفتیم که تمام این ارکان باید مورد توجه قرار بگیرد.

بیان انواع اکراه:

بحث دیگری که در اینجا مطرح است، انواع اکراه است. «اکراه»، در تمام صور، به دو نوع تقسیم می شود: یک: اکراه بر کلام؛ دوم: اکراه بر فعل

اول: اکراه بر بیان کلام مخالف حق:

در این نوع از اکراه، فرد مُکْرَه، شخص مُکْرَه را وادار می کند که سخنی بر خلاف حق بگوید. که باید عرض کنیم که در تمام موارد و مصادیق به یک حکم نیست. بلکه در برخی موارد تقیه واجب است. در برخی موارد حرام است. و در برخی دیگر، مکروه و مستحب و مباح است.

در حقیقت، تقیه شامل تمام احکام خمس خواهد شد. و اینگونه نیست که ما در تمام موارد پیش آمده، بگوئیم که تقیه در آنها واجب است.

در برخی موارد، بحث در مورد بر زبان آوردن کلمه کفر است. که انسان را وادار می کنند که کلمه کفری را بر زبان جاری کند. در اینجا فقط می تواند کلمه کفر را بر زبان جاری کند و حق ندارد در اعتقاد قلبی نیز اینچنین باشد.

گر چه آنچه که در قلبها هست را، فقط خدا می داند؛ ولی اگر شخص مورد اکراه واقع شده، در قلب خود نیز کفر را نیت کند، و اعتقاد به کفر پیدا بکند، قطعاً در اینجا «ارتداد» پیش می آید، و این نه تنها جایز نیست، بلکه خلاف شرع است و حرام است.

روی همین جهت، خدای متعال در سوره آل عمران می فرماید:

(لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ)

افراد با ایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند، و هر کس چنین کند، هیچ رابطه‌ای با خدا ندارد (و پیوند او بکلی از خدا گسسته می‌شود)، مگر اینکه از آنها به پرهیزد (و به خاطر هدفهای مهم‌تری تقیه کنید). خداوند شما را از (نافرمانی) خود، بر حذر می‌دارد، و بازگشت (شما) به سوی خداست.

سوره آل عمران (۳): آیه ۲۸

کلمه «أُولِيَاءَ» در اینجا، به معنی دوست داشتن و تمایل قلبی است. در حقیقت کافرین را ولی خود و سرپرست خود گرفتن است.

در حقیقت بر مبنای این آیه، شخصی که مورد اجبار و اکراه قرار گرفته، که کلمه کفر را بگوید؛ فقط می‌تواند در زبان با آنها همکاری کند و زبانا کلمه کفر را بگوید. و حق ندارد در قلب نیز به کفر اعتقاد داشته باشد.

لذا در آیه بعد، خداوند به صراحت می‌فرماید که:

(قُلْ إِنْ تَخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَ يُعَلِّمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)

بگو: اگر آنچه را در سینه‌های شماست، پنهان دارید یا آشکار کنید، خداوند آن را می‌داند، و (نیز) از آنچه در آسمانها و زمین است، آگاه می‌باشد، و خداوند بر هر چیزی تواناست.

سوره آل عمران (۳): آیه ۲۹

این آیه در حقیقت تهدیدی است بر مسلمین که اگر روزی در اجبار و اکراه واقع شدید، که به خدا کفر بورزید، این اظهار کفر شما، فقط باید در زبان باشد، و نباید از زبان به قلب شما برسد. و نباید قلباً هم معتقد به کفر شوید. زیرا باید قلبهای شما مالمال از ایمان به خدا باشد.

در همین زمینه، «فخر رازی»، از مفسرین بزرگ اهل سنت، می‌گوید:

«إِنَّه تَعَالَى لَمَّا نَهَى الْمُؤْمِنِينَ عَنِ اتِّخَاذِ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا وَاسْتَثْنَى عَنْهُ التَّقِيَةَ فِي الظَّاهِرِ، أَتَبَعَ ذَلِكَ بِالْوَعِيدِ عَلَى أَنْ يَصِيرَ الْبَاطِنُ مُوَافِقًا لِلظَّاهِرِ فِي وَقْتِ التَّقِيَةِ، وَذَلِكَ لِأَنَّ مَنْ أَقْدَمَ عِنْدَ التَّقِيَةِ عَلَى إِظْهَارِ الْمَوَالَةِ، فَقَدْ يَصِيرُ

إقدامه على ذلك الفعل بحسب الظاهر سبباً لحصول تلك الموالاة في الباطن، فلا جرم بين تعالى أنه عالم بالباطن
كعلمه بالظواهر، فيعلم العبد إنه لا بد أن يجازيه على ما عزم عليه في قلبه.»

وقتی خداوند متعال مؤمنین را از ولی گرفتن و سرپرست گرفتن کافرین برای خود نهی کرد، چه سرپرست گرفتن
ظاهری و چه باطنی، و از آن میان، تقیه در ظاهر را استثنا کرد؛ در ادامه مؤمنین را خطاب کرد که مبادا در باطن
نیز موافق ظاهر عمل نکنند. زیرا وقتی کسی در ظاهر اظهار موالات با کفار می کند، چه بسا فعل ظاهری او در موالات
با کفار، به قلب او نیز سرایت بکند و قلباً نیز با کافرین موالات داشته باشد. لذا خداوند فرمود که او علاوه بر آگاهی
از ظاهر اعمال انسانها، آگاه به باطن افراد نیز هست. و لذا به بنده فهماند که این اظهار لسانی موالات، نباید به قلب
سرایت بکند.

التفسير الكبير، الفخر الرازي، ج ۸، ص ۱۵

نکته ای که در زمینه اکراه زبانی و لسانی وجود دارد، در مسئله «طلاق» است. که بین آقایان اهل سنت اختلاف
مفصلی است. یعنی اگر کسی را مجبور بکنند که زنش را طلاق بدهد و او صیغه طلاق را بر زبانش جاری بکند در
حالی که مجبور است؛ آیا زنش از او جدا می شود، یا نه، جدا نمی شود و علقه زوجیت همچنان برقرار است؟
اگر ما معتقد شدیم که طلاق فرد مُکرَه، مشروع است و بعد از جاری کردن صیغه لفظی طلاق، زن او از او جدا می
شود؛ در اینصورت قلباً هم می تواند نیت طلاق بکند و آثار طلاق نیز بر او مترتب می شود. یعنی زنش باید عده نگه
دارد و بعد از عده می تواند ازدواج مجدد بکند.

اما اگر فقط طلاق زبانی باشد و طلاق حقیقی محسوب نشود و علقه زوجیت همچنان برقرار باشد و منفسخ نشود؛
نمی تواند نیت قلبی نیز بکند. و در ثانی ازدواج بعدی این زن، مشکل دار می شود و مسئله زنا پیش می آید و
حرمت ابد پیش می آید.

در معاملات هم اینچنین است. یعنی مثلاً کسی را وادار می کنند که خانه خودش را بفروشد، یا خانه اش را وقف مسجد بکند؛ در اینجا هم اگر ما معتقد باشیم که معامله فرد مُکرَه صحیح و مشروع است، در قلب خود هم نیت بکند اشکالی ندارد و این زمین غصبی می شود!

همه اینها متفرع بر این بحث است که آیا بیع مُکرَه جایز است یا جایز نیست؟ و این آقا که می آید و در محضر به زور امضاء می کند، آیا قصد انشا هم می کند یا نمی کند؟

اگر قصد انشا بکند، دیگر مشکلی نیست. ولی اگر قصد انشا نکند - و حق هم همین است که در طلاق مُکرَه و در بیع مُکرَه، او قصد انشا نمی کند چون اگر آزاد بود و اختیار داشت، این کار را نمی کرد و راضی به این کار نبود - نه طلاق صورت می گیرد و نه معاملی انجام می شود.

دوم: **اکراه بر انجام فعل محظور:**

در قسم دوم، دیگر بحث اکراه به زبان نیست. بلکه بحث یک عمل و یک فعل است. مثلاً فردی را مجبور می کنند که در ماه رمضان به زور افطار بکند! و یا دزدی بکند و یا شرب خمر بکند و یا مجبور می کنند تا فرد دیگری را بکشد و...

در این قسم از اکراه باید بگوئیم که در همه جا مطلق نیست. و در همه موارد نمی توانیم بگوئیم که تقیه جایز است و مشروع؛ و یا نه، خلاف شرع است و حرام! بلکه باید تفکیک قائل بشویم. در برخی از افعال تقیه جایز است ولی در برخی دیگر حرام است!!

مثلاً اگر کسی را مجبور بکنند به خوردن روزه در ماه رمضان. در اینجا تقیه جایز است. و مثل موارد بالا که در طلاق و معاملات گفتیم، نیازی به نیت قلبی و امثال این هم ندارد. زیرا به محض خوردن روزه، و لو از روی اکراه و اجبار، غذا در شکم او قرار می گیرد، چه نیت قلبی بکند و چه نکند.

فقط یک حکم فرعی فقهی اینجا مطرح می شود که آیا غذایی که به زور در داخل دهان کسی می گذارند، و یا از روی ترس می خورد؛ آیا مبطل روزه هست یا نیست؟ البته در اینکه در موارد اکراه بر روزه خواری، دیگر کفاره ای بر افطار روزه وجود ندارد. هیچ شک و شبهه ای نیست. چرا که کفاره در حال اختیار ثابت می شود.

ولی اینکه این فرد مکره، که در ماه رمضان به زور غذا خورده، آیا می توانیم حکم این را به قسم غذا خوردن از روی فراموشی بگیریم و بگوئیم که روزه اش باطل نیست؟ یا نه؟ چون داریم که اگر کسی از روی فراموشی تا می توانست غذا خورد، بعد متوجه شد که روزه بوده، قطعاً این غذایی که خورده، مبطل روزه نیست.

سؤال این است که آیا در غذای فرد مکره هم، می توانیم حکم ناسی و فراموشکار را بار بکنیم؟ یا نه؟ در حدیث «رُفِعَ الْقَلَمُ» که پیغمبر فرمود:

«رُفِعَ عَنِ أُمَّتِي تَسَعَةُ الْخَطَا وَالنَّسْيَانُ وَ مَا أُكْرِهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَا يُطِيقُونَ وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَ الْحَسَدُ وَ الطَّيْرَةُ وَ التَّفَكُّرُ فِي الْوَسْوَسَةِ فِي الْخَلْقِ مَا لَمْ يَنْطِقْ بِشَفَاةٍ»

از امت من نه چیز برداشته شده است. اشتباه؛ فراموشی؛ آنچه که بر آن مجبور شدند؛ آنچه که بر آن طاقت ندارند؛ آنچه که نمی دانند؛ آنچه که بر آن مضطر شدند؛ حسد، فال بد زدن؛ اندیشیدن به آفرینش از روی وسوسه تا زمانی که بر زبان یا دست جاری نشود.

التوحيد (للصدوق)؛ ص ۳۵۳

در این حدیث رفع، که «مَا أُكْرِهُوا عَلَيْهِ» بر «النَّسْيَانُ» عطف شده است، آیا می توانیم که اینها را در یک ردیف قرار بدهیم؟ به قول حاج آقای سبحانی، آیا «قاعده همجواری» در اینجا جاری می شود؟ یعنی وقتی در یک روایتی، سه، چهار حکم بیان می شود، اینها یک سنخیت و یک همجواری دارند، آیا می شود حکم همه با هم بگیریم؟

یا اینکه باید بگوئیم که حکم برداشته شده در «مَا أُكْرِهُوا عَلَيْهِ»، حکم تکلیفی است. و شامل احکام وضعی نمی شود؟ اگر گفتیم که هم احکام وضعی و هم احکام تکلیفی را می گیرد، باید بگوئیم که روزه فرد مجبور شده به خوردن، اشکالی ندارد و صحیح است. یعنی می تواند تقیه بکند و روزه اش هم صحیح است.

اما اگر گفتیم که فقط حکم تکلیفی را شامل می شود، یعنی فقط حرمت برداشته می شود، در اینکه آیا این روزه محکوم به صحت است یا نیست، کفاره دارد یا ندارد؛ در اینجا مطرح نمی شود.

البته در مورد معصیت بودن افطار روزه با اجبار و نیز کفار داشتن، گفتیم که اینها تابع بر اختیار است. یعنی اگر با اختیار خود روزه را بخورد، هم معصیت کرده و هم باید کفار بدهد.

در مثال زنا و لواط و... نیز همین بحث مطرح است. یعنی اگر در ابتدای امر به انجام عمل مجبور بود، حرجی نیست، ولی اگر در وسط کار نیت قلبی نیز بکند و از ادامه کار، رضایت قلبی هم داشته باشد، قطعاً حرام است و تقیه دیگر جایز نیست.

در موارد جواز تقیه، باید از ابتدا تا انتها، آن اجبار و آن تنفر و آنزجار قلبی نیز وجود داشته باشد. و اگر چنانچه آن حالت اکراه و تنفر، در یک لحظه هم برداشته شود، مسئله متفاوت خواهد شد. چون آنچه که مهم است این است که خدای عالم، موارد تقیه را به ظواهر مترتب کرده است، نه به قلب. عیناً مثل اجبار بر اظهار کفر است.

بنابراین، هم اجبار و هم تنفر و آنزجار باید تا آخر عمل همراه انسان باشد. و چنانچه در وسط کار، اجبار برداشته شود، و یا فرد مجبور، علاوه بر ظاهر، قلباً هم نیت فلان عمل را بکند، در اینجا هم حکم وضعی پیش می آید و هم حکم تکلیفی.

یعنی هم روزه باطل می شود و هم کفار می آید! در زنا و لواط و... همینگونه است. هم حرمت می آید و هم تعزیر دارد. و اگر برای حاکم شرع محرز بشود که عمل او از روی عمد و اختیار بوده، حکم رجم و شلاق و... برای او صادر می شود.

بنابراین در بحث «تقیه»، باید خیلی دقت کرد. به مجرد اینکه روایت حضرت امام باقر (سلام الله علیه) را ببینیم که فرمود:

«التَّقِيَّةُ مِنْ دِينِي وَ دِينِ آبَائِي وَ لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ»

تقیه جزء دین من، و دین پدران من است و کسی که تقیه ندارد، ایمان ندارد.

کافی، ج ۲، ص ۲۱۹، باب التقیه، ح ۱۲

و یا حضرت امام صادق (سلام الله علیه) فرمودند:

«إِنَّ تِسْعَةَ أَغْشَارِ الدِّينِ فِي التَّقِيَّةِ وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ»

همانا نه دهم (۹۰٪) دین در تقیه است. و کسی که تقیه ندارد، دین ندارد.

کافی، ج ۲، ص ۲۱۷، باب التقیه، ح ۲

اینگونه نیست که مثل کاروانسرای بی در و پیکری باشد که به بهانه تقیه، ما مجاز باشیم که هر کاری را انجام بدهیم. هر سخنی را بر زبان جاری کنیم. نخیر، اینگونه نیست. بلکه شرط و شروطی دارد که اگر آن شرایط محیا بود، تقیه جایز است و گر نه جایز نیست.

قواعد اساسی شریعت اسلام:

آنچه که در بحث تقیه بسیار اهمیت دارد و دوستان عزیز باید توجه داشته باشند، که در مباحث فقهی هم خیلی به کارشان می آید، این است که ما چند مورد قاعده داریم که این قواعد، اُس اساس شریعت اسلام است.

قاعده اول: «شریعت سهله و سمحه»

اینگونه نیست که دین اسلام، یک دینی باشد سختگیر؛ و اینکه انسان مجبور باشد خود را برای رعایت ضوابط دینی، به مشقت و زحمت زیاد بیاندازد.

قاعده دوم: «لاضرر و لاضرار فی الإسلام»

یکی دیگر از قواعد مهم و اساسی، قاعده لاضرر است. این را هم آقایان بحثش را خوانده اند که آیا این قاعده مربوط به شریعت است یا مربوط به عمل است. تعدادی از آقایان فقهاء بر این عقیده هستند که این قاعده لاضرر، مربوط به شریعت است.

یعنی اینکه ما در شریعت، حکم ضرری نداریم. تمام احکام، تابع مصالح است. و تمام نواهی تابع مفاسد است. یعنی اینگونه نیست که شارع مقدس یک حکمی را برای مسلمانان بیاورد که در آن حکم، ضرری متوجه مسلمانها بشود. عده ای از آقایان نظرشان این است.

حالا ما کاری نداریم که آیا ادله اینها درست است یا نیست. فقط می خواهیم اینها در ذهن دوستان باشد که در بحث های فقهی به دردشان می خورد.

دسته دیگر از فقهاء معتقد هستند که این قاعده لاضرر، مربوط به افعال مکلفین است. و ربطی به تکلیف ندارد. یعنی شارع مقدس آمده گفته که شما نمی توانید کاری انجام بدهید که به برادر دینی ات، ضرر برسانی!

شارع مقدس، هر گونه ضرر رساندن به دیگران را حرام کرده است. مثل همان قضیه «سمره بن جندب»! سمره بن جندب یک اصله درخت خرما در باغ یکی از انصار داشت. خانه مسکونی مرد انصاری که زن و بچه اش در آنجا به سر می بردند، همان دم در باغ بود. سمره گاهی می آمد و از نخله خود خبر می گرفت یا از آن خرما می چید. و البته طبق قانون اسلام «حق» داشت که در آن خانه رفت و آمد نماید و به درخت خود رسیدگی کند.

سمره هر وقت که می خواست برود از درخت خود خبر بگیرد، بی اعتنا و سر زده داخل خانه می شد و ضمنا چشم چرانی هم می کرد.

صاحبخانه از او خواهش کرد که هر وقت می خواهد داخل شود، سر زده وارد نشود. او قبول نکرد. ناچار صاحبخانه به رسول اکرم شکایت کرد و گفت: «این مرد سر زده داخل خانه من می شود. شما به او بگویید بدون اطلاع و سر زده وارد نشود، تا خانواده من قبلا مطلع باشند و خود را از چشم چرانی او حفظ کنند.»

رسول اکرم سمره را خواست و به او فرمود: «فلانی از تو شکایت دارد، می گوید تو بدون اطلاع وارد خانه او می شوی، و قهرا خانواده او را در حالی می بینی که او دوست ندارد. بعد از این اجازه بگیر و بدون اطلاع و اجازه داخل نشو.» سمره تمکین نکرد.

فرمود: «پس درخت را بفروش.» سمره حاضر نشد. رسول اکرم قیمت را بالا برد، باز هم حاضر نشد. بالاتر برد، باز هم حاضر نشد. فرمود: «اگر این کار را بکنی، در بهشت برای تو درختی خواهد بود.» باز هم تسلیم نشد. پاهای او را به یک کفش کرده بود که نه از درخت خودم صرف نظر می‌کنم و نه حاضرم هنگام ورود به باغ از صاحب باغ اجازه بگیرم.

در این وقت رسول اکرم فرمود: «تو مردی زیان‌رسان و سختگیری، و در دین اسلام زیان‌رساندن و تنگ‌گرفتن وجود ندارد.» بعد رو کرد به مرد انصاری و فرمود: «برو درخت خرما را از زمین در آور و بینداز جلو سمره.» رفتند و این کار را کردند. آنگاه رسول اکرم به سمره فرمود: «حالا برو درختت را هر جا که دلت می‌خواهد بکار.»

وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۴۲۷، بَابُ عَدَمِ جَوَازِ الْإِضْرَارِ بِالْمُسْلِمِ، ح ۳۲۲۷۹

حتماً آقایان این بحث «لاضرر و لااضرار» را هم در «کفایه»، هم در «رسائل» و هم در «اصول فقه» مرحوم مظفر، که حق مطلب را خوب ادا کرده است؛ خوانده‌اند. البته در این زمینه، علمای مختلفی، رساله‌هایی در باب قاعده لاضرر نوشته‌اند. حاج آقای سبحانی نیز یک جزوه کوچکی در این زمینه نوشته است که نکات جدید و خوبی دارد.

قاعده سوم: «اضطرار الضرورات تبیح المحذورات»

یکی دیگر از قواعد مهم فقهی، قاعده ای است که می‌گوید در هنگام ضرورت، می‌توانی برخی محرمات را مرتکب بشوی. مثال بارز آن خوردن گوشت مردار در هنگام ناچاری است.

یا مثل اینکه یک زنی در داخل دریا در حال غرق شدن است، در اینجا از طرفی لمس اجنبیه حرام است و از محذورات است و از طرفی اگر ما بخواهیم این محذور را رعایت کنیم، این زن از بین خواهد رفت. در اینجا ضرورت نجات دادن این زن، حرمت لمس اجنبیه را برمی‌دارد. و نجات این زن واجب می‌شود.

البته در این گونه موارد، باید به مقدار ضرورت اکتفا کرد و نباید به قول آن آقا خوش رقصی کرد! یعنی در کنار نجات زن، محرمات دیگری صورت نگیرد.

این سه قاعده ای که خدمت شما عرض کردیم، در حقیقت افتخار شرع مقدس اسلام است. ما باید از اول باب الطهارة تا آخر باب الديات، در تمام مسائل اقتصادی، اخلاقی و سیاسی؛ این سه محور و این سه قاعده را لحاظ کنیم و رعایت کنیم.

در حقیقت شارع مقدس برای انسانها، یک حریت و آزادی قرار داده، که موجب سلب حریت دیگران نشود. مثلاً شما در آپارتمان زندگی می کنید. اگر صدای تلویزیون شما بلند باشد و موجب آزار همسایه بشود، از نظر شرع مقدس اسلام، مذموم و مطرود است.

در حقیقت اسلام می گوید که آزادی شما، نباید آزادی دیگران را محدود بکند. خدا رحمت کند حضرت آیه الله خزعلی را. ایشان می گفت در مکه بودیم. یک روز ظهر در داخل چادر من خواستم استراحت کنم ولی برخی از آقایان مسؤولین داخل چادر بودند و صحبت می کردند و نمی گذاشتند من بخوابم.

من دیدم هر کاری می کنم از سر و صدای اینها خوابم نمی گیرد. بلند شدم گفتم: آقا استراحت من که مزاحم صحبت کردن شما نیست؟! تا این را گفتم این بندگان خدا بلند شدند و از چادر رفتند بیرون! بنابراین تمام آزادی های ما، محدود است به عدم تعرض به آزادی دیگران.

والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه چهل و هفتم ۹۴/۱۱/۱۳

نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۱۵)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمدلله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقية الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله الى يوم لقاء الله.

بحث ما در ادامه فرمایشات آقای دکتر طیب، به اینجا رسید که ایشان گفتند که الأزهر، نماد وحدت هست، و تمام تلاش الأزهر برای ایجاد الفت میان شیعه و سنی است!

آیا الأزهر واقعاً نماد وحدت است؟

ما اشاره کردیم که اینچنین که آقای طیب می گوید نیست. تعدادی از فارغ التحصیلان، مسؤولین و اساتید الأزهر، عمدتاً تلاششان بر ایجاد تفرقه بین شیعه و سنی است. و آقای طیب باید در این باره پاسخگو باشد.

حتی این آقایان، یک کتابی نوشته اند با عنوان «[جهود علماء الأزهر في بيان حقيقة دين الشيعة=الشيعة الوجه الآخر شقاق لا وفاق!!!](#)» که تعدادی از بزرگان الأزهر در این کتاب ادعا کرده اند که مذهب شیعه عامل تفرقه میان امت اسلامی است.

بله، ما هم خیلی دوست داریم که الأزهر، همیشه نماد وحدت باشد. ولی مطالبی را که از سایت «ویکی لیکس» آوردیم مبنی بر اینکه اینها بر طبل تفرقه می کوبند، و دیدارها و قرار و مدارهای سری که با مقامات عربستان سعودی می گذارند مبنی بر تضعیف شیعه و شیعیان؛ نماد وحدت بودن الأزهر را کاملاً زیر سؤال می برد.

عرض کردیم که آقای طیب، یک دیداری داشت با سعود الفیصل وزیر سابق امور خارجه عربستان، و مطالبی در آن دیدار مطرح شده است که به هیچ وجه با خط و مشی آقای دکتر طیب، سازگاری ندارد.

انتقاد تند یکی از علمای بزرگ مصر، از الأزهر و دکتر طیب!

یکی از این آقایان به نام «ابراهیم عیسی» که در ماه رمضان سال گذشته، در همان شبکه المصریه مصر، قبل از دکتر طیب برنامه داشتند؛ در برنامه خودشان، یک سری نکاتی را مطرح کردند که قابل توجه است.

ایشان گفته است که:

«الأزهر مدرسة علمیه ای است که دارای اهمیت خیلی زیادی است. و ما باید تکیه گاه مان در تمام کارها، الأزهر باشد. و برای نشر فرهنگ اسلامی، در مصر و وطن عربی باید نمونه باشد. ولیکن الأزهر الآن جایگاه وهابیون و

سلفیون و تروریست ها شده است و اینها دارند الأزهر را از درون نابود می کنند. و کارمندان و اساتیدی که امروز در الأزهر مشغول کار هستند، بخشی از این جماعت تروریستی هستند و آلت دست وهابی ها قرار گرفته اند.»

آقای دکتر «طیب» که می آید و می گوید که الأزهر چنین است و چنان است و در طول تاریخ هزار ساله اش، نماد وحدت بوده و قدمی برای تفرقه میان مذاهب اسلامی برداشته است؛ و شیعه و سنی دو بال امت اسلامی هستند
و...

این آقای «ابراهیم عیسی» که قبل از ایشان در شبکه المصریه صحبت می کند، به صراحت اعلام می کند که الآن ترورسیت ها و وهابیها و سلفی ها، در درون الأزهر نفوذ پیدا کرده اند و دارند الأزهر را نابود می کنند!!
شایسته بود که جناب آقای دکتر طیب، حداقل صحبت های این آقا را که قبل از ایشان بوده، و با این صراحت هم الأزهر را مورد تاخت و تاز خودش قرار داده؛ اینها را جواب می داد! اگر این صحبتها را جواب می داد، خیلی خوب بود. می آمد و می گفت که این آقا که می گوید الأزهر الآن مرکز نفوذ وهابیها و تروریستها شده، نه، درست نیست!
ولی ایشان هرگز چیزی نگفت!!

انتقاد دکتر «احمد راسم النفیس» از دکتر طیب، شیخ الأزهر!

نکته بعدی این است که آقای دکتر «احمد راسم النفیس» - که از شیعیان معروف و شناخته شده مصر و از مدافعین شیعه در مصر است، و بعد از سفری که به ایران داشت برای شرکت در یک همایش بین المللی در تهران؛ در فرودگاه مصر ایشان و تعدادی از شیعیان که به همراه ایشان به ایران آمده بودند را دستگیر کردند و خیلی هم اینها را اذیت کردند - یک مصاحبه ای کرده است با سایت «القدس العربی» و گفته است که:

« اینکه آقای دکتر طیب می گوید ما از علمای شیعه و سنی دعوت کرده ایم برای گفتگو و مباحثه؛ حداقل ما که جزء شیعیان مصر هستیم، دعوتنامه ای برای ما نیامده است. و ما از طریق نشریات مصر فهمیدیم که دکتر طیب همچنین دعوتی را کرده است.

مشخص است که امروز دکتر طیب، اصلاً ارزش وجودی برای شیعه قائل نیست. و اسنادی که در ویکی لیکس منتشر شد از ارتباط ایشان با عربستان سعودی، نشان داد که ایشان از دور و نزدیک با دستورات عربستان هماهنگ است.

آقای عباس شومان سخنگوی الأزهر گفته است که ما به شیعیان مصر امان نامه خواهیم داد! ایشان با چه مسؤلیتی این حرف را می زند. ایشان نه وزیر امور داخلی است، و نه فرمانده ارتش است! کسی که بخواهد امنیت را برقرار کند، و به مردم امان نامه بدهد یا باید وزیر امور داخله باشد و یا فرمانده ارتش! ایشان چه کاره است؟

الآن فعلاً شیخ الأزهر مشغول است به سیاست دنیای عرب، و تمام همّ و غمّش عربستان سعودی است و اهتمام و ارزشی که برای عربستان قائل است، خیلی بیشتر است از اهمّی که برای داخل مصر دارد. و ایشان اکثر اوقات خود را برای عربستان می گذراند.

خود آقای محمد حقی که از رهبران اخوانی است و از نمایندگان مجلس مصر است، اعلام کرد که آقای دکتر طیب، هرگز از علمای شیعه و سنی دعوتی برای گفتگوی علمی نکرده است!

خود آقای طیب هم زمانی که رئیس جمهور ایران به مصر آمد، حاضر نشد با ایشان و هیئت ایرانی دیداری داشته باشد! و این نشان می دهد که ایشان در عمل با شیعه موافق نیست و تمایلی به گفتگوی شیعه و سنی ندارد.

آقای طیب که می گوید ما باید جلوی خون و خونریزی ها بین شیعه و سنی را بگیریم، ایشان چه قدمهای مثبتی را در این زمینه برداشته است؟»

گفتگوی ایشان مفصل است. من فقط بخش هایی از صحبت های ایشان را ذکر کردم.

لذا شما می بینید که آقای دکتر طیب که می آید سخن از وحدت می زند، در عمل خیلی پایبند نیست و التزامی به ایجاد وحدت بین شیعه و سنی و یا گفتگوی علمی میان علمای شیعه و سنی ندارد.

حتی وقتی حاج آقای مکارم در آخر ماه رمضان به ایشان نامه نوشتند و از ایشان دعوت کردند که بیایند و یک مجلس علمی تشکیل بدهید و علمای شیعه و علمای الأزهر دور هم جمع بشوند و مباحث اختلافی را با یکدیگر بحث بکنند و خروجی این مجلس هم برای شیعه و سنی حجت باشد؛ ایشان با این درخواست جواب نداد!! فقط نوشت که ما دنبال این هستیم که یک مجلسی و همایشی تشکیل بدهیم و قطعاً در آن همایش از شما هم دعوت خواهیم کرد!!

یعنی ایشان بر سر حاج آقای مکارم منت هم گذاشته بودند که بله، ما از شما هم دعوت خواهیم کرد!!

آقای طیب! شما از آن طرف می گوئید که ما از علمای شیعه و سنی دعوت می کنیم که بیایند جمع بشوند و فتوا صادر بکنند که بر شیعه کشتن سنی حرام است، و بر سنی هم کشتن شیعه حرام است؛ ولی در عمل اقدامی نمی کنید!

شما که این قدر قدرت و اختیار ندارید یک همچین کاری را بکنید و در برابر دعوت یک مرجع شیعه که از شما می خواهد تا مجلسی تشکیل بدهید، و علمای دو مذهب جمع بشوند؛ یک جواب درست و حسابی به درخواست ایشان نمی دهید، پس چرا ادعا می کنید؟

معلوم می شود که اختیارات همه در دست ارتش است. و بدون اجازه ارتش، شما نمی توانید آب بخورید. و شما که دم از وحدت و... می زنید ادعایی پوچ است.

افتخار انحصاری مکتب تشیع!

و یک افتخاری که شیعه دارد و اهل سنت به تمامه از آن محروم هستند، استقلال حوزه های علمیه و مراجع عظام تقلید و علمای شیعه از حکومت است.

حتی در همان اوائل انقلاب که خیلی ها می خواستند که حوزه ها زیر نظر حکومت باشند، خدا رحمت کند حضرت امام را که ایشان گفت این کار به هیچ وجه صلاح نیست. و حوزه های علمیه باید مستقل باشند.

حتی بنا بود که یک شهریه ای از طرف دولت برای طلبه ها مقرر بشود، مراجع ما رد کردند و قبول نکردند که دولت شهریه ثابتی را برای طلبه ها قرار بدهد. البته الحمدلله دولت ما با ملت ما و با حوزه های علمیه، یکی هستند و مشکلی از این جهت نیست. ولی هر چقدر حوزه های علمیه ما مستقل تر باشند، زبانشان برای نقد دولت گویاتر خواهند بود.

در هر صورت...

عدالت صحابه، از بالای هفت آسمان نازل شده است!!!

آقای دکتر طیب از این طرف می گوید که ما شیعیان را به وحدت با اهل سنت دعوت می کنیم، ولی از آن طرف ما می بینیم که ایشان در ماه رمضان صحبت می کند و احساسات و عواطف شیعیان را جریحه دار می کند. و مطالب دروغ و افتراءاتی را بر شیعه بار می کند.

مثلاً می گوید که: «جوانهائی که در اثر گرفتن مال و یا در اثر مسافرتها، مذهب سنی را رها کرده و شیعه شده اند، باید بدانند که سب صحابه حرام است. بلکه از گناهان کبیره است. زیرا صحابه از بالای هفت آسمان عدالتشان نازل شده است.»

آدم نمی داند که چه بگوید! اگر یک آدم بی سواد اینچنین حرفهایی را می زد، خیلی گلایه ای نبود، ولی وقتی ایشان به عنوان شیخ الأزهر، این مطالب را مطرح می کند، خیلی جای تعجب و گلایه دارد!

آدم نمی داند که آیا اینها با آیات قرآن چکار می خواهند بکنند؟ وقتی قرآن می فرماید:

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلٰى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد در باره آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید، و از کرده خود پشیمان شوید.

سوره حجرات (۴۹): آیه ۶

این آیه هم، در قرآن است. در تورات و انجیل و زبور که نیست! این قرآن است که از فوق آسمانها نازل شده است.

این آقایان یک حرفهای را می زنند که ما سر در نمی آوریم. آقای «ابن کثیر» در ذیل همین آیه می نویسد:

«وقد ذكر كثير من المفسرين أن هذه الآية نزلت في الوليد بن عقبة بن أبي معيط، حين بعثه رسول الله صلى الله

عليه وسلم على صدقات بني المصطلق»

بسیاری از مفسرین گفته اند که این آیه در حق ولید بن عقبه نازل شده است. زمانی که پیغمبر او را برای جمع آوری

صدقات قبیله بنی المصطلق فرستاده بود.

تفسیر القرآن العظیم، اسم المؤلف: إسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقي أبو الفداء، دار النشر: دار الفكر - بيروت - ١٤٠١، ج ٤،

ص ٢٠٩

یا آقای «نسفی» در ذیل همین آیه می نویسد:

«يا أيها الذين آمنوا إن جاءكم فأسق بئياً { أجمعوا أنها نزلت في الوليد بن عقبة»

این مسئله اجماعی است که این آیه در حق ولید بن عقبه نازل شده است.

تفسیر النسفی (مدارك التنزيل وحقائق التأويل)، المؤلف: أبو البركات عبد الله بن أحمد بن محمود حافظ الدين النسفی

(المتوفى: ٧١٠هـ)، حققه وخرج أحاديثه: يوسف علي بدوي، راجعه وقدم له: محيي الدين ديب مستو، الناشر: دار الكلم الطيب،

بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤١٩ هـ - ١٩٩٨ م، ج ٣، ص ٣٥٠

آقای دکتر طیب! بزرگوار! «ولید بن عقبه» صحابی نبی مکرم بوده است! آیا عدالت این شخص هم از آسمانها نازل

شده است!؟

آقای «احمد بن حنبل» نیز با سند صحیح نقل می کند که این آیه در شأن ولید بن عقبه نازل شده است. و داستانش

را هم نقل می کند.

مسند الإمام أحمد بن حنبل؛ المؤلف: أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الشيباني (المتوفى: ٢٤١هـ)،
المحقق: شعيب الأرنؤوط - عادل مرشد، وآخرون، إشراف: د عبد الله بن عبد المحسن التركي، الناشر: مؤسسة الرسالة، الطبعة:
الأولى، ١٤٢١ هـ؛ ج ٣٠، ص ٤٠٤

ما روایت صریح داریم در «صحیح مسلم» که نبی مکرم به صحابه می گوید: «أُولَئِكَ الْعَصَاةُ أُولَئِكَ الْعَصَاةُ»:

«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَرَجَ غَامَ الْفَتْحِ إِلَى مَكَّةَ فِي رَمَضَانَ فَصَامَ حَتَّى بَلَغَ كُرَاعَ الْعَمِيمِ، فَصَامَ النَّاسُ،
ثُمَّ دَعَا بِقَدْحٍ مِنْ مَاءٍ فَرَفَعَهُ، حَتَّى نَظَرَ النَّاسُ إِلَيْهِ، ثُمَّ شَرِبَ، فَقِيلَ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ: إِنَّ بَعْضَ النَّاسِ قَدْ صَامَ، فَقَالَ:
«أُولَئِكَ الْعَصَاةُ، أُولَئِكَ الْعَصَاةُ»

همانا پیغمبر اکرم در سال فتح مکه، در ماه رمضان به سمت مکه به راه افتاد. حضرت روزه بود تا اینکه به منطقه
کراع الغمیم رسید. مردم هم روزه بودند. حضرت آبی طلبید و ظرف آب را بالا آورد تا مردم همه ببینند. سپس آن
را خورد. بعد از مدتی به پیامبر گفتند که برخی از مردم هنوز روزه هستند! حضرت فرمود: آنها گناه کارند آنها گناه
کارند.

صحیح مسلم، ج ٢، ص ٧٨٥، کتاب الصیام، باب جواز الصوم و الفطر فی شهر رمضان، ح ١١١٤؛ المحقق: محمد فؤاد عبد الباقي،
الناشر: دار إحياء التراث العربي - بیروت

آقای طیب! ما حرف شما را قبول نکنیم یا این روایت صحیح مسلم را؟

این «عایشه» همسر پیامبر است که می گوید:

« فَدَخَلَ عَلَيَّ وَهُوَ غَضَبَانُ فَقُلْتُ: مَنْ أَغْضَبَكَ، يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ أَدْخَلَهُ اللَّهُ النَّارَ، قَالَ: «أَوْ مَا شَعَرْتُ أَنِّي أَمَرْتُ النَّاسَ
بِأَمْرٍ، فَإِذَا هُمْ يَتَرَدَّدُونَ؟»

پیغمبر بر من وارد شد در حالی که عصبانی بود. پرسیدم چه کسی شما را ناراحت کرده است؟ خداوند او را وارد
آتش جهنم بکند! فرمود: آیا نمی دانی که من به این مردم دستور می دهم ولی مردم در شک و تردید هستند.

آقای طیب! آیا شما این روایات را دیده اید که می گوئید خداوند عدالت صحابه را از آسمانها نازل کرده است؟

والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه چهل و هشتم ۹۴/۱۱/۱۷

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۲۷) - تفاوت تقیه با نفاق!

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله و للعن الدائم على اعدائهم اعداء الله الى يوم لقاء الله. بحث ما در جلسات گذشته رابطه با شبهات «تقیه» بود. و به مناسبتی آمديم مسئله «اکراه» و انواع و ارکان «اکراه» را بیان کردیم.

یکی دیگر از مباحثی که باید در اینجا مطرح بشود، در راستای سخنان یاوه این وهابی هاست که می گویند تقیه شیعه همان «نفاق» است!!

معنای لغوی و اصطلاحی «نفاق»!

باید مشخص بشود که «نفاق»، که این آقایان، تقیه را به آن تشبیه می کنند، اساساً به چه معناست؟! آیا اینها با الفبای این واژه آشنا هستند یا نه؟ در ابتداء سراغ لغویین می رویم تا ببینیم که آقایان لغت نگاران، در معنای «نفاق» چه گفته اند.

آقای «ابن منظور» در «لسان العرب» که کتاب استعمال الفاظ عرب است. نه ریشه های الفاظ؛ یعنی در حقیقت ایشان شهر به شهر، روستا به روستا و بادیه به بادیه می گشت و کلماتی که در میان اعراب استعمال می شد را جمع آوری می کرد. این کتاب در نوع خودش بی نظیر است. ایشان در معنای «نفاق» می نویسد:

«النفاق: الدخول في الإسلام من وجه و الخروج عنه من آخر، مشتق من نفاقاء اليربوع الإسلامية، ... و هو اسم إسلامي لم تعرفه العرب بالمعنى المخصوص به، و هو الذي يستر كفره و يظهر إيمانه، و إن كان أصله في اللغة معروفاً.»

نفاق، داخل شدن به اسلام از جهتی، و خارج شدن از آن، از جهت دیگر است. این کلمه از نفاقاء اليربوع مشتق شده است. واژه نفاق یک کلمه اسلامی است. و در میان اعراب جاهلی قبل از اسلام، استعمال نمی شده است. منافق کسی است که کفرش را می پوشاند و ایمانش را آشکار می کند. هر چند اصل واژه نفاق در لغت معروف است.

لسان العرب، ابن منظور: ج ۱۰، ص ۳۵۹

قرآن کریم، «نفاق»؛ و داخل شدن از جهتی در اسلام و خارج شدن از جهت دیگر را، واضح و روشن و اینگونه بیان می کند که:

(وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ)

و هنگامی که افراد با ایمان را ملاقات می کنند می گویند ما ایمان آورده ایم، (ولی) هنگامی که با شیاطین خود خلوت می کنند می گویند با شمائیم ما (آنها) را مسخره می کنیم.

سوره بقره (۲): آیه ۱۴

عبارت «نفاقاء اليربوع»، که «ابن منظور» می گوید، در حقیقت یک ضرب المثل است و اشاره دارد به موشهای صحرائی که برای لانه خودشان، دو تا ورودی دارند. یکی ورودی ظاهری و آشکار، و دیگری مخفی. در موقع خطر و

زمانی که دشمن به دنبالش است، می آید و از ورودی مخفیانه خود وارد لانه خود می شود و دشمنش یک راست می رود سراغ وردی ظاهری و چیزیی نمی بیند!

آیه قرآن هم به زیبایی به همین مسئله اشاره می کند. منافقین یک آشیانه اسلامی دارند که وقتی به مسلمانها می رسند؛ و یک آشیانه مخفی دارند، وقتی که به شیاطین خودشان می رسند.

در دیدار با مسلمانها، واژه «لَقُوا» می آورد و در دیدار با شیاطین، واژه «خَلَوْا» می آورد. و این خیلی جالب است. یعنی منافقین سعی می کنند در یک جای مخفی با شیاطین خود گفتگو بکنند.

«فراهیدی» در «العین»:

آقای فراهیدی نیز در معنای نفاق می نویسد:

«كفر النفاق: يؤمن بلسانه و القلب كافر.»

نفاق یعنی اینکه با زبانش ایمان بیاورد ولی با قلبش کفر بورزد.

کتاب العین، الفراهیدی: ج ۵، ص ۳۵۶

«ابن قتیبه» در «غریب الحدیث»:

آقای «ابن قتیبه دینوری» در کتاب «غریب الحدیث» که در حقیقت مشتمل بر کلماتی است که واژه ها و الفاظ آن برای عموم عرب غریب و ناآشناست؛ می نویسد:

«منافق الذي يدخل في الإسلام بلفظه و يخرج منه بعقده، كما يدخل اليربوع من باب و يخرج من باب.»

منافق کسی است که به زبان وارد اسلام می شود ولی قلباً و از نظر عقیده، خارج از اسلام است. مثل موش صحرايي که از یک درب وارد می شود و از درب دیگر خارج می شود.

غریب الحدیث: ج ۱ ص ۵۹

«فیومی» در «مصباح المنیر»:

آقای فیومی نیز در معنی نفاق می نویسد:

«النفاق اصطلاحاً: إذا أظهر الإسلام لأهله وأضمر غير الإسلام.»

نفاق در اصطلاح آن است که در جمع مسلمین اظهار اسلام بکنی و نیت حقیقی و غیر اسلامی را بیوشانی.

المصباح المنیر: ج ۲ ص ۶۱۸

حضرت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه)، در نامه ۱۶ نهج البلاغه، نسبت به معاویه و ابوسفیان و... همین تعبیر را دارد و می فرماید:

«فَوَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ مَا أَشْلَمُوا وَ لَكِنْ اسْتَسَلَمُوا وَ أَسْرُوا الْكُفْرَ فَلَمَّا وَجَدُوا أَعْوَانًا عَلَيْهِ أَظْهَرُوهُ»

سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جانداران را آفرید ، آنها اسلام را نپذیرفتند ؛ بلکه به ظاهر تسلیم شده و کفر خود را پنهان داشتند و آنگاه که یاورانی یافتند آن را آشکار ساختند.

نهج البلاغة (للصبي صالح) ؛ ص ۳۷۴؛ نامه ۱۶

جناب «عمار» (رضوان الله علیه) نیز به تبعیت از امام خود می گوید:

« وَاللَّهِ مَا أَشْلَمُوا، وَلَكِنْ اسْتَسَلَمُوا وَ أَسْرُوا الْكُفْرَ، فَلَمَّا رَأَوْا عَلَيْهِ أَعْوَانًا أَظْهَرُوهُ»

به خدا سوگند اینها اسلام نیاوردند ؛ بلکه به ظاهر تسلیم شده و کفر را پنهان ساختند. و آنگاه که نیرو یافتند، کفر خود را اظهار نمودند.

الهیثمی ، علی بن ابی بکر الهیثمی ، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ۱ ص ۱۱۳، ناشر: دار الریان للتراث دار الکتب العربی - القاهرة ، بیروت - ۱۴۰۷

این روایت، از روایاتی است که ما باید همیشه در ذهن داشته باشیم. در خیلی جاها به درد ما می خورد.

دیدگاه فقهاء اهل سنت، در رابطه با معنی و مراد از «منافق»!

بعد از بیان دیدگاه لغویون، دیدگاه فقهاء را نیز بررسی می کنیم.

«نووی» در «المجموع»:

نووی متوفای ۶۷۱ هجری، که از او به «فقیه الأمه» تعبیر می کنند، و از استوانه های فقهی شافعی هاست؛ در معنی منافق می نویسد:

«المنافق: الذي يظهر الإيمان و يستر الكفر.»

منافق کسی است که ایمانش را آشکار و کفرش را پنهان می کند.

المجموع، النووي: ج ۱۹ ص ۳۴۱.

«صنعانی» در «سبل السلام»:

امیر صنعانی، متوفای ۱۱۸۲ هجری، در کتاب «سبل السلام» که یک کتاب فقهی هست، در مراد از منافق می گوید:

«والمنافق من يظهر الإيمان و يُبطن الكفر.»

منافق کسی است که ایمانش را آشکار می کند ولی در باطن کافر است.

سبل السلام، الصنعاني: ج ۴ ص ۱۸۷

دیدگاه مفسرین اهل سنت، در رابطه با معنی و مراد از «منافق»!

دیدگاه «جصاص»:

آقای جصاص در کتب احکام القرآن، که از تفاسیر مفسر فقهی است، یعنی ایشان آمده و آیات الأحکام قرآن را مورد بحث قرار داده است. و ما هم پانصد آیه در قرآن، آیات الأحکام داریم. یعنی آیاتی که درباره احکام است.

از فقهای شیعه نیز دو بزرگوار، کتاب آیات الأحكام دارند. یکی آقای «فاضل مقداد» است و دیگری هم آقای محقق اردبیلی (رضوان الله تعالی علیه) است.

آقای «جصاص» در مورد معنی «نفاق» می نویسد:

«و النفاق اسم شرعي جعل سمة لمن يظهر الإيمان و يسر الكفر.»

نفاق اسم شرعی است (اسم اصطلاحی متشرعین است و مصطلح عرب نیست.) که برای کسی که ایمان را آشکار می کند و کفر را می پوشاند، به کار برده می شود.

أحكام القرآن، الجصاص: ج ۱ ص ۲۹

دیدگاه «قرطبی»:

قرطبی که از مفسرین نامی اهل سنت است، در تفسیرش می نویسد:

«قول المؤمن: سمعت و أطعت لا فائدة فيه ما لم يظهر أثر ذلك عليه بامتنال فعله، فإذا قصر في الأوامر فلم يأتها واعتمد النواهي فافتحمها، فأبي سمع عنده وأي طاعة! وإنما يكون حينئذ بمنزلة المنافقين الذي يظهر الإيمان و يسر الكفر.»

اینکه مؤمن بگوید من فلان چیز را شنیدم و اطاعت کردم، مادامی که اثرش در مرحله عمل، آشکار نشود، فائده ای ندارد. لذا اگر در اوامر الهی کوتاهی کند، و انجام ندهد، و نواهی را نیز مرتکب بشود، این چه شنیدنی و اطاعت کردنی است؟ این کار، مثل کار منافقین است که ایمان را آشکار و کفر را پنهان می کند.

تفسیر القرطبي: ج ۷ ص ۳۸۸

آقای قرطبی در اینجا، و در تعریف منافق، خیلی آش را شور کرده است!! و در حقیقت این معنی از منافق، آن منافق اصطلاحی نیست.

مثلاً ما در روایات داریم که پیامبر فرموده است:

«وَلِلْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ عَلَامَاتٍ إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ وَإِذَا اتَّخَذَ حَانَ.»

منافق سه نشانه دارد. وقتی حرف می زند، دروغ می گوید. و وقتی وعده می دهد خلف وعده می کند و وقتی به او اعتماد می شود، خیانت می کند.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۶۹، ۲۰۶، باب ۱۰۶ (شرار الناس و صفات المنافق)

در این روایت، نمی خواهد بگوید که اینگونه افراد، منافق واقعی هستند، تا نتیجه بگیریم که:

(إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا)

منافقان در پائین‌ترین مرحله دوزخ قرار دارند و هرگز یابری برای آنها نخواهی یافت.

سوره نساء(۴): آیه ۱۴۵

روایت پیغمبر در حقیقت می خواهد بگوید که وقتی کسی می آید و وعده ای می دهد و عمل نمی کند، و یا حرف می زند و دروغ می گوید؛ کار قبیحی مثل کار منافقین انجام می دهد. در حقیقت با این روایت، این مسئله را بزرگ کرده اند تا بزرگی قباحت کار را برسانند.

یا مثلاً ما در روایت می خوانیم که پیامبر می فرماید:

«من تبسم في وجه تارك الصلاة فكأنما هدم الكعبة سبعين مرة»

کسی که به چهره تارک نماز نگاه کند و تبسم نماید گویا هفتادبار کعبه را خراب نموده است.

لئالی الاخبار ج ۳ ص ۵۱

اینگونه روایات اولاً سند درست و حسابی ندارند، و ثانیاً نقل کردنشان هم به صلاح نیست. و در برخی موارد خلاف شرع است. چون موجب فساد می شود.

فرق عالم و سفیه؛ از منظر امیرالمؤمنین (سلام الله علیه)

عزیزان باید در نقل روایات بسیار دقت بکنند. امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) در این زمینه کلام بسیار زیبایی دارند و می فرمایند که:

«هِمَّةُ السُّفَهَاءِ الرَّوَايَةُ وَ هِمَّةُ الْعُلَمَاءِ الدَّرَايَةُ.»

همت و تلاش انسانهای سفیه این است که روایات را نقل بکنند ولی همت و تلاش علماء این است که در روایات تأمل و تفکر می کنند.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ۱۶۰، باب ۲۱ (آداب الروایة)

لذا دوستان باید در نقل روایات خیلی دقت بکنند و به وجه صدور روایات توجه جدی بکنند. اینگونه روایات، نیاز به توضیح دارد، نیاز به تفسیر دارد.

مثلاً دوستان اگر می خواهند درباره «غیبت» صحبت بکنند، به اندازه پنج صفحه، ده صفحه، کار علمی مفید بکنند. این روایات را ببینند. «مرآة العقول» علامه مجلسی را ببینند که در شرح روایت چه گفته است. و یا شرح ملا صالح مازندرانی را ببینند. و یا مرحوم نراقی در «معراج السعادة» درباره این روایت چه گفته است.

یعنی وقتی یک روایتی را نقل می کنید، یک کار تحقیقی خوبی داشته باشید. وقتی روایتی را نقل می کنید، نظر سه، چهار نفر از بزرگان را هم در توضیح روایت بیان کنید.

معرفی کتاب «معراج السعادة»!

مرحوم نراقی در «معراج السعادة» در هر موضوعی که وارد شده است، آیه و روایت آورده، داستان هم آورده، دست آخر هم مطلبی را آورده که هیچ کتابی نیاورده است. و آن ارائه راهکار است. مثلاً در مورد غیبت، آیه ذکر کرده، روایت را ذکر کرده، داستان و شعر را هم آورده؛ دست آخر هم گفته که راه خلاصی از غیبت چی هست؟ علاج غیبت چیست؟

ما باید تلاش کنیم تا مطالب ما تحقیقی و علمی باشد. مطالعات پراکنده و از این طرف و آن طرف، و یک آش شله قلمکار درست کردن و منبر رفتن، هم برای خودتان مسؤولیت درست می کند و هم فردای قیامت، آنهایی که پای صحبت شما بودند، از شما گلایه خواهند نمود و شکایت خواهند کرد:

«وَ أَنْتَ مَسْئُولٌ عَمَّا وُكِّلْتَهُ»

و تو نسبت به کسانی که ولایت و تسلط داری، مسؤل هستی

تحف العقول؛ ص ۲۶۳

امروز هم که امکانات فراوان است و حمل مطالب هم آسان شده است. نیازی به بردن کتاب هم نیست. لپ تاپ و تبلت و راحت تر از اینها موبایل است که شما می توانید چند صد فایل ورد را داخل گوشی خود داشته باشد و از آنها در تبلیغ خودتان استفاده بکنید.

الحمدلله تعطیلات هم که در حوزه علمیه فراوان است. و به نظر من این تعطیلات یک نعمت است. البته به شرطی که در منزل که هستیم، از ساعاتمان درست استفاده بکنیم.

یک قسمی، و نذری هم داشته باشیم که در کنار برنامه ریزی روزانه، کمک کند تا به برنامه ها عمل بکنیم. برنامه ریزی هم خیلی مهم است. ساعت به ساعت روز را برنامه ریزی بکنید.

اگر یک ماه، در درس و کارهای خودتان، برنامه داشته باشید و منظم باشید، آخر ماه خواهید دید که چقدر سود کرده اید. و ما را هم دعا خواهید نمود.

خاطره ای از سفر به کشور «کنیا»!

ما یک جلسه ای داشتیم در کشور «ماداگاسکار» در آفریقا، که تقریباً کل سرسبد آفریقا و زیباترین کشور آفریقا است. در برگشت چون هواپیمای ما ترانزیت بود، دیر رسیدیم و مجبور شدیم در کشور «کنیا» بمانیم.

در داخل این کشور هم نه کسی فارسی می دانست و نه عربی می دانست. ما با انگلیسی دست و پا شکسته خودمان، ماشین گرفتیم و رفتیم داخل شهر.

کشور کنیا هم، مرکز وهابیت در آفریقا است. یازده، دوازده شب، یکه و تنها، به زبان هم خیلی مسلط نیستیم، رفتیم به هتل.

صبح آن روز، علما شنیده بودند که من کنیا هستم، لذا ریختند در هتل محل اقامت ما و ما را با سلام و صلوات بردند به مسجد. آن روز هم روز میلاد حضرت زهرا بود و گفتند که باید سخنرانی کنی! جمعیت زیادی هم در مسجد بودند. افغانی و پاکستانی و هندی و... من هم خسته و کوفته از راه بودم و اعصابم هم به هم ریخته؛ هر چه فکر کردم، هیچ مطلبی حتی برای دو ثانیه سخنرانی، در ذهنم نیامد.

یک دفعه به ذهنم رسید که من در داخل گوشی موبایلم، فایلهایم موجود است. همان جا که نشسته بودم، فایل هایم را باز کردم، فایل میلاد حضرت زهرا را به اندازه پنج دقیقه نگاه کردم و رفتم برای سخنرانی. سخنرانی هم طوری شد که هم من خودم راضی بودم و هم مستمعین راضی بودند.

لذا دوستان عزیز، اگر ما متن اینها را آماده همراه داشته باشیم، در برخی مواقع، آبرویمان خریده می شود. از من به شما وصیت، تلاش کنید که در طول هفته، یک منبر علمی را در چند صفحه آماده کنید.

موضوعاتی را انتخاب کنید، هم آیه برایش بیاورید، در ذیل آیه دو تا تفسیر شیعه، دو تا تفسیر سنی؛ و هم روایت مطرح بکنید، و شارحین حدیث را از «مرآة العقول علامه مجلسی» و جاهای دیگر نگاه بکنید. داستان و شعر و... هم بیاورید.

با این کار، در طول یک سال، شما می توانید پنجاه منبر علمی خوب و قابل استفاده در موضوعات مختلف تهیه کنید. یک فایل مخصوص روضه هم داشته باشید که چهل، پنجاه مورد مصیبت مستند در آن آمده باشد. که مصدر مصیبت شما هم مداحان آخرت به دنیا فروخته نباشد. که نسبت به معصومین هر چه به دهانشان می آید نسبت می دهند. بلکه مصادر مصیبتهای شما، مستند و قوی باشد.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه چهل و نهم ۹۴/۱۱/۱۸

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۲۸) - أسباب و علل تقیه در شیعه!

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله الى يوم لقاء الله. در ادامه بحث تقیه، به شبهه شباهت «تقیه» با «نفاق» رسیدیم و گفتیم که این آقایان می گویند که تقیه در شیعه همان نفاق است!

در جلسه گذشته ما «نفاق» را معنا کردیم و نظر لغویین و مفسرین و فقهاء اهل سنت را در این زمینه بیان کردیم. فقط یک نکته هم از محدثین اهل سنت ذکر کنیم کافی است.

آقای «مناوی» در «فیض القدير» می نویسد:

«المنافقين الذين آمنوا بأفواههم و لم تؤمن قلوبهم، و المنافق أصله من يظهر ما يبطن خلافة لكنه غلب على من يظهر الإسلام و يبطن الكفر.»

منافقین کسانی هستند که به زبانشان ایمان آوردند ولی قلبهایشان ایمان نیاورد. اصل منافق کسی است که خلاف آنچه که در باطن دارد را آشکار می کند. لیکن معنای غالب این واژه به کسی اطلاق می شود که در ظاهر ادعای اسلام می کند ولی در باطن کافر است.

فیض القدير، المناوي: ج ۱ ص ۸۱

یک کلامی هم امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) دارند که می فرمایند:

«وَأَمَّا أَنْتَ بِالْحَدِيثِ أَزْبَعَةُ رَجَالٍ لَيْسَ لَهُمْ خَامِسُ الْمُنَافِقُونَ رَجُلٌ مُنَافِقٌ مُظْهَرٌ لِلْإِيمَانِ مُتَّصِعٌ بِالْإِسْلَامِ لَا يَتَأْتَمُّ وَ لَا يَتَحَرَّجُ يَكْذِبُ عَلَيَّ»

همانا کسانی که برای تو اخبار و احادیث را نقل می کنند از چهار گروه بیرون نیستند. یک: منافقان، منافق کسی است که اظهار ایمان می کند و خود را به اسلام نسبت می دهد، از گناه نمی ترسد و دوری نمی کند.

نهج البلاغه (للصباحي صالح) ؛ ص ۳۲۵؛ خطبه ۲۱۰

أسباب و علل تقيه در شيعه!

در این بخش از بحث تقيه، من یک نکاتی را می خواهم خدمت دوستان عرض بکنم که بسیار مفید، لازم و در خیلی از جاها، به درمان می خورد.

مسئله این است که اساساً علل، اسباب و منشأ تقيه شيعه چه بوده است؟ در طول تاریخ چه اتفاقاتی افتاده است که شيعه بر تقيه کردن مجبور شده است؟

در این رابطه سخن بسیار است. ولی من سعی می کنم موارد مهمی که دانستنش ضرورت دارد را در اینجا مطرح بکنم.

دوستان توجه دارند که از روی که «بنی امیه» بر سر کار آمدند، تلاششان بر حذف دیگران از قدرت و تسلط خودشان بر ممالک اسلامی بود.

یکی از علمای مصر درباره «بنی امیه»، یک کتابی نوشته و گفته است که این بنی امیه از همان روز اول رحلت نبی مکرم، روی همان شیطنت و پلیدی که داشتند، تلاش کردند تا پستهای حساس و کلیدی را به هر قیمتی هست، تصاحب بکنند.

لذا در زمان خود «ابوبکر»، پستهای کلیدی در مکه، و در یمن، در دست بنی امیه بود. از آن طرف وقتی شام فتح شد، به دست بنی امیه افتاد! این سه منطقه حساس، از همان روزهای اول خلافت ابوبکر، و قبل از فرارسیدن دوران حکومت عمر بن خطاب، در دست بنی امیه بوده است.

روی همین جهت، و به جهت خباثت بنی امیه نسبت به شیعه؛ تقیه شیعه هم از همان زمان روی کار آمدن بنی امیه، شروع شد.

اگر به کسی زندیق می گفتند، برای او بهتر بود تا بگویند شیعه علی!!

فشارهای بنی امیه بر ضد شیعیان بلاد اسلامی در حدی وحشتناک بود که «ابن أبي الحديد» در این زمینه می نویسد:

«ثم لم يزل البلاء يشتدّ و يزداد إلى زمان عبید الله بن زیاد قاتل الحسين عليه السلام، ثمّ جاء الحجاج فقتلهم كلّ قتلة، و أخذهم بكلّ ظنّة و تهمة، حتى إنّ الرجل ليقال له: زندیق، أو كافر، أحبّ إليه من أن يقال شيعة علي»
دائماً بلاء و سختی بر شیعیان بود تا زمان عبیدالله بن زیاد قاتل امام حسین. سپس حجاج بن یوسف بر سر کار آمد. او تمام شیعیان را می کشد و همه آنها را به هر بهانه ای می گرفت. و با تهمت و گمان، آنها را می کشت. به طوری که اگر به کسی زندیق و یا کافر می گفتند، برای او دوست داشتنی تر بود تا اینکه به او بگویند شیعه علی است.

شرح نهج البلاغة، اسم المؤلف: أبو حامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد بن أبي الحديد المدائني، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان - ١٤١٨هـ - ١٩٩٨م، الطبعة: الأولى، تحقيق: محمد عبد الكريم النمري، ج ١١، ص ٢٥

این جمله ابن ابی الحدید، خیلی سنگین است. یعنی حتی کفار و ملحدین امنین داشتند ولی شیعیان این امنیت را نداشتند!!

«عبد الحليم الجندي»، که از علمای بزرگ مصر است، و مسؤولیتهای مختلفی در وزارت فرهنگ مصر هم داشت، و کتابهای زیادی هم نوشته است؛ ایشان هم همان تعبیر ابن ابی الحدید را نقل کرده است:

«ثم جاء الحجاج فقتلهم كل قتلة وأخذهم بكل ظنة وتهمة. حتى أن الرجل يقال له زنديق أحب إليه من أن يقال شيعة علي.»

سپس حجاج بن یوسف بر سر کار آمد. او تمام شیعیان را می کشد و همه آنها را به هر بهانه ای می گرفت. و با تهمت و گمان، آنها را می کشت. به طوری که اگر به کسی زندقه می گفتند، برای او دوست داشتنی تر بود تا اینکه به او بگویند شیعه علی است.

الإمام جعفر الصادق(ع) ، ص ۱۰۷

«عبد الرحمن الشراقوي» نیز در رابطه با فشارهای بنی امیه بر شیعیان می نویسد:

«ففي العصر الأموي قالوا: أن تكون كافراً أو مشركاً خير من أن تكون علويّاً.»

در عصر اموی، به کسی کافر یا مشرک می گفتند، بهتر بود تا اینکه علوی بگویند.

أئمة الفقه التسعة، ص ۶۳

در زمان بنی امیه، شیعیان در یک چنین موقعیتی زندگی می کردند. یعنی کفار و مشرکین در دوران بنی امیه از امنیت برخوردار بودند، ولی شیعه برخوردار نبودند. حالا سؤال این است که شیعه در یک چنین موقعیتی چه کار باید می کردند!؟

حتی به بچه های خودم جرأت نکردم بگویم که شما سادات هستید!!

حتی نقل می کنند از «یحیی بن زید» - که در کوفه مخفیانه زندگی می کرد و در آخر عمر خود، منتقل شده به مازنداران و همانجا از دنیا رفت. و در گنبد کاووس مدفون شد. و ما هم به زیارتش رفته ایم - که در آخرین لحظه عمرش، داشت به رفیقش وصیت می کرد و خیلی هم گریه می کرد؛ رفیقش گفت: چه شده یحیی؟ از مرگ می ترسی که گریه می کنی؟

گفت: نه، گریه من به خاطر این است که فرزندان من هنوز خیر ندارند که فرزند حضرت علی و حضرت زهرا هستند!!
من حتی به بچه های خودم جرأت نکردم بگویم که شما سادات هستید!!

شما ببینید که شیعیان در چه موقعیتی زندگی می کردند؟! حتی نسبت به فرزندان خودش هم، امنیت ندارد که بگوید تو فرزند پیغمبر هستی؟

قتل عام شیعیان، توسط «زیاد بن ابیه»!

«زیاد بن ابیه»، که به تعبیر جناب آقای «روحانی»: استاندار نمونه و شایسته بوده!!! اولین کسی بود که پایه های حکومت معاویه را محکم کرد:

«وكان زیاد أول من شدد أمر السلطان، و أكد الملك لمعاوية، و جرّد سيفه، و أخذ بالظنة، و عاقب على الشبهة، و خافه الناس خوفاً شديداً حتى أمن بعضهم بعضاً.»

اولین کسی که سلطنت و حکومت را برای معاویه پی ریزی کرد و بنیان نهاد؛ شمشیرش را از غلاف بیرون کشید و هر کسی را که گمان می کرد که شیعه هست را دستگیر می کرد، و به عقوبت می رساند؛ زیاد بن ابیه بود. او چنان مردم را ترسانده بود که خود مردم از یکدیگر می ترسیدند.

الكامل في التاريخ، اسم المؤلف: أبو الحسن علي بن أبي الكرم محمد بن محمد بن عبد الكرم الشيباني، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤١٥هـ، الطبعة: ٢، تحقيق: عبد الله القاضي، ج ٣، ص ٣٠٧

«زیاد بن ابیه»، قبلاً از شیعیان امیرالمؤمنین بود، و تمام شیعیان را می شناخت. لذا اگر در مورد کسی حتی تردید داشت که شیعه هست یا نیست، او را دستگیر می کرد و شکنجه می کرد.

«طبرانی» در «المعجم الكبير»، بسند خود از «یونس بن عبید عن الحسن» نقل می کند که گفته است:

«كان زیاد يتتبع شيعة علي رضي الله عنه فيقتلهم، فبلغ ذلك الحسن بن علي رضي الله عنه فقال: اللهم تفرّد بموته، فإن القتل كفارة»

زیاد بن ابیه به دنبال شیعیان علی می گشت و آنها را می کشت. این خبر به امام حسن رسید. فرمود: خدایا او را به مرگی منحصر به فرد مبتلا ساز، که قتل و مرگ کفاره او می باشد.

المعجم الكبير طبراني، ج ۳، ص ۷۰، ح ۲۶۹۰؛ دار النشر: مكتبة الزهراء - الموصل - ۱۴۰۴ - ۱۹۸۳، الطبعة: الثانية، تحقيق:

حمدي بن عبدالمجيد السلفي

به نظرم دیگر نمونه تر از زیاد بن ابیه، استاندار نمی شود پیدا کرد!!! در جنایت و آدم کشی و شیعه کشی، این بابا نمونه بوده است.

هیثمی نیز این روایت را نقل کرده و گفته است که:

«رواه الطبراني و رجاله رجال الصحيح»

طبرانی این روایت را نقل کرده است و رجال سند این روایت صحیح است.

مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۶۶

دستور حذف نام محبین امیرالمؤمنین، از لیست بیت المال!!

«ثم كتب (معاوية) إلى عماله نسخة واحدة إلى جميع البلدان : انظروا من قامت عليه البينة أنه يحب عليا و أهل بيته

فامحوه من الديوان، و أسقطوا عطاءه ورزقه»

معاوية در یکی از بخشنامه های خود به استانداران و فرمانداران چنین خطاب کرد که اگر ثابت شد که فردی دوستدار

علی و خاندان اوست نام او را از فهرست کارمندان دولت محو کنید و حقوق او را قطع و از همه مزایا محروم

سازید.

شرح نهج البلاغة، اسم المؤلف: أبو حامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد بن أبي الحديد المدائني، دار النشر: دار

الكتب العلمية - بيروت / لبنان - ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۸م، الطبعة: الأولى، تحقيق: محمد عبد الكريم النمري، ج ۱۱، ص ۲۶

سؤال: اهل سنت خلفای راشدین را دوست می دارند. و جزء دین و ایمانشان می دانند. و امیرالمؤمنین را هم خلیفه چهارم می دانند. پس چگونه معاویه دستور می دهد که محبین خلیفه چهارم را از لیست بیت المال حذف بکنند؟! **پاسخ:** یکی از کارهای خوبی که «احمد بن حنبل» متوفای ۲۴۱ هجری انجام داد، قضیه «تربیع»، و خلیفه چهارم خواندن امیرالمؤمنین بود. در حقیقت وی برای اولین بار، امیرالمؤمنین را به عنوان خلیفه چهارم، وارد دین و اندیشه اهل سنت کرد.

در حقیقت این یک خدمتی بود که احمد بن حنبل به امیرالمؤمنین کرد و من معتقدم که اگر کسی برای ربا هم برای امیرالمؤمنین کار بکند، علی بن ابی طالب بدون مزدش رها نمی کند. این اعتقاد من است. ما از خدایمان است که همه اینها اهل نجات باشند. ما غیر از «نواصب»، راضی نیستیم که حتی یک نفر غیر شیعه، در آتش جهنم بسوزد. حالا «نواصب» باید در آتش جهنم بسوزند. چرا که استحقاق سوختن در آتش جهنم را دارند. در هر صورت، اهل سنت، امیرالمؤمنین را تا سال ۲۳۰؛ ۲۴۰ هجری، به عنوان خلیفه چهارم قبول نداشتند. لذا «عبدالله بن زبیر» که در سال ۷۳ هجری کشته شد، بالای منبر می رفت و می گفت که وقتی بر پیغمبر درود می فرستید، بر آل او درود نفرستید!

چرا؟ می گفت چون پیغمبر یک سری اقوام بدی دارد، که وقتی شما به آل پیغمبر درود می فرستید، آنها سرهایشان را بالا می گیرند و خوشحال می شوند. این در صورتی است که قرآن کریم می فرماید:

(قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ)

بگو من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم

سوره شوری (۴۲): آیه ۲۳

عبدالله بن زبیر، که اینگونه مخالفت با اهل بیت پیامبر می کرد، ربطی به بنی امیه هم نداشت و اتفاقاً با آنها در جنگ هم بود. و خود بنی امیه هم او را کشتند!

بحث محبت به اهلیت، دیگر بحث روایت و... نیست. نص صریح قرآن کریم است. ولی «معاویه» می گوید که هر کسی که محب علی و اهلیتتش باشد، نام او را از فهرست بیت المال حذف بکنید!!

اوج ترس و وحشت شیعیان در زمان معاویه!

سختی کار و زندگی برای شیعیان در زمان بنی امیه به جایی رسیده بود که حتی از خادم و کنیز خودشان می ترسیدند و نمی توانستند رازشان را به آنها بگویند:

«فلم یکن البلاء أشد ولا أكثر منه بالعراق، ولا سیما بالكوفة، حتی أن الرجل من شیعة علی رضی الله عنه لیأتیه من یثق به فیدخل بیته فیلقی إلیه سره، و یخاف من خادمه و مملوکه، و لا یحدثه حتی یأخذ علیه الأیمان الغلیظة لیکتمن علیه»

هیچ بلائی شدیدتر و سخت تر بر مردم عراق و به خصوص کوفه، بالاتر از این نبود که آنچنان فشاری بر شیعیان آمد که احدی از شیعیان از ترس مأموران مخفی معاویه نمی توانست راز خود را، حتی به دوستانش ابراز کند. و حتی از خادم و کنیز خانه نیز می ترسیدند، مگر اینکه قبلاً سوگندش می داد که راز او را فاش نسازد.

شرح نهج البلاغة، اسم المؤلف: أبو حامد عز الدین بن هبة الله بن محمد بن محمد بن أبي الحديد المدائني، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان - ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۸م، الطبعة: الأولى، تحقیق: محمد عبد الکریم النمري، ج ۱۱، ص ۲۶

اگر می شنیدند اسم کودکی علی است؛ او را می کشتند!!!

«ابن حجر عسقلانی» در رابطه با شدت فشار بر شیعیان در زمان بنی امیه، نکته بسیار تأمل برانگیزی را نقل می کند و می نویسد:

«كان بنو أمية إذا سمعوا بمولود اسمه علي، قتلوه»

بنی امیه وقتی می شنیدند که اسم کودکی را علی گذاشته اند، او را می کشتند.

تهذيب التهذيب، اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي، دار النشر: دار الفكر - بيروت - ١٤٠٤ -

١٩٨٤، الطبعة: الأولى، ج ٧ ص ٢٨٠، شماره ٥٤١

باور کنید که اگر «ابن حجر عسقلانی» این مطلب را نقل نکرده بود، صدتا از کتابهای «ابن اثیر» و «طبری» و... نقل می کرد، من باور نمی کردم!!

یعنی برای من مسئله خیلی غریب و خیلی بعید است. که اینها شقاوت و بی حیایی را به این حد برسانند که کودکی اگر اسمش علی باشد، او را بکشند.

دودمان بنی امیه، به قدری متنفر بودند و وحشت داشتند از اینکه مردم اسم فرزندانشان را نام «علی» بگذارند، که مبدا مردم با این کلمه، به یاد علی بن ابیطالب بیافتند. لذا همین مسئله باعث شده بود که برخی از مردم اسم فرزندانشان را «عمر» و «ابوبکر» و «عثمان» می گذاشتند تا مبدا گرفتار حکومتی ها بشوند.

البته این نکته را هم باید عرض بکنم که این فشار بر شیعه، در تمام بلاد اسلامی نبوده است. بلکه عمده فشارها در چند منطقه از بلاد اسلامی بود. شهر «کوفه» و شهر «بصره» به عنوان مرکز نشر فرهنگ اهل بیت؛ و برخی دیگر از شهر های عراق مورد این فشارها و تهدیدها بودند. وگر نه در شهر های دیگر این فشارها خیلی شدت نداشت. چرا که متأسفانه در خیلی از این شهرها، سب و لعن امیرالمؤمنین، عادی و علنی بود!

شما ببینید در «معجم البلدان حموی» که می گوید حتی در شهر «مکه» و «مدینه»، علناً به علی بن ابی طالب لعن و سب می کردند! یعنی حتی حرمین شریفین هم، از سب و لعن امیرالمؤمنین در امان نبود!

در هر صورت، سؤال این است که در همچین موقعیت سخت و طاقت فرسائی، شیعه چه باید بکند؟! آقای «ابن تیمیه»! آقای «قفاری»! آقای...؛ شما که می گوئید شیعه تقیه می کند و حقیقت عقیده خودش را مطرح نمی کند، چه باید بکند؟ اگر برای شما یک همچین موقعیتی پیش می آمد، شما چه کار می کردید؟

لعن بر پدر؛ به خاطر نامگذاریش به نام علی!!!

شما ببینید، کار به جایی رسیده بود که «علی بن جهم»، پدرش را لعنت می کرد که چرا اسم او را علی گذاشته است:

«بأنه كان يلعن أباه لِمَ سماه علياً».

وی پدرش را همواره لعن می کرد که چرا اسم او را علی گذاشته است.

لسان الميزان ، اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي، دار النشر: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت - ١٤٠٦ - ١٩٨٦ ، الطبعة: الثالثة، تحقيق: دائرة المعارف النظامية الهند، ج٤، ص٢١٠

هفتاد سال لعنت بر امیرالمؤمنین (سلام الله علیه)!!

«زمخشری» هم در این رابطه نقل می کند:

«وإن بني أمية لعنوا عليا علي منابرهم سبعين سنة»

همانا بنی امیه هفتاد سال بر منابر خودشان، علی را لعنت می کردند.

ربيع الأبرار ونصوص الأخيار، المؤلف: جار الله الزمخشري توفي ٥٨٣ هـ، الناشر: مؤسسة الأعلمي، بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤١٢ هـ ج٢، ص٣٣٥

البته بعضی ها، این تعبیر «زمخشری» را با این عبارت نقل کرده اند:

«إنه كان في أيام بني أمية أكثر من سبعين ألف منبر يلعن عليها علي بن أبي طالب بما سئله لهم معاوية من ذلك.»

در روزگار بنی امیه، بر فراز بیش از هفتاد هزار منبر، بر علی بن ابی طالب لعن می کردند. این سنتی بود که معاویه بنا گذاشته بود.

ولی ما هر چه گشتیم، این تعبیر را در «ربيع الأبرار» زمخشری، پیدا نکردیم. حالا یا بر این آقایان نقل کننده، امر مشتبه شده، و یا اینکه در ربیع الأبر چاپهای قبلی بوده و در چاپهای جدید حذف شده است.

ما چاپ های مختلف از «ربیع الأبرار» را دیدیم، ولی این تعبیر را پیدا نکردیم. هر چقدر در این نرم افزارهای جستجو گشتیم، تک تک کلمات را زدیم ولی پیدا نکردیم.

اگر بعضی از دوستان بتوانند در کتابخانه ها، حتی نسخه خطی این کتاب را گیر بیاورند و یک تصویر، ولو با مایل، از این صفحه و عبارت مورد نظر عکس بگیرند، مفید خواهد بود.

در هر صورت، در زمان بنی امیه، جان شیعه به شدت مورد تهدید بود. و عرض کردیم که کودکی اگر به اسم «علی» نامیده می شد، او را می گرفتند و می کشتند! یعنی عمق فاجعه بر ضد شیعه، در این حد بوده است.

از آن طرف حفظ جان هم، از اوجب واجبات است. اگر نماز خواندن شما در یک مکان، باعث بشود که جان شما، و یا آبروی شما در خطر بیافتد، خواندن نماز حرام است! و در این هیچ شک و شبهه ای نیست. لذا اگر کسی در موقعیتی باشد که جانش در خطر باشد، آبرویش در خطر باشد، و... تقیه کردن برای حفظ جان واجب می باشد.

ان شاءالله در جلسه بعدی، من مواردی از علمای اهل سنت را ذکر خواهم کرد که از بردن نام «علی» وحشت داشتند! اهل سنتی که از نقل احادیث ولایت و غدیر، تقیه می کردند! مواردی که ما با زحمت زیاد به دست آوردیم، ان شاءالله خدمتتان عرض خواهیم کرد.

والسلام علیکم ورحمةالله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه پنجاهم ۹۴/۱۱/۱۹

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۲۹) – تقیه محدثین اهل سنت، از نقل احادیث ولایت!

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمدلله و الصلاة

على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقية الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداءالله الى يوم لقاءالله

در جلسه گذشته بحثی را شروع کردیم در راستای مسئله «تقیه»، با عنوان «علل و اسباب تقیه شیعه» و عرض کردیم که شیعه در یک برهه ای از تاریخ، به یک مرحله ای رسید که راهی جز تقیه کردن نداشت! عرض کردیم که ظلم و ستم بر شیعیان در زمان بنی امیه به حدی بود که «ابن حجر» نقل کرده بود که:

«كان بنو أمية إذا سمعوا بمولود اسمه علي، قتلوه»

بنی امیه وقتی می شنیدند که اسم کودکی را علی گذاشته اند، او را می کشتند.

تهذيب التهذيب، اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي، دار النشر: دار الفكر - بيروت - ١٤٠٤ -

١٩٨٤، الطبعة: الأولى، ج ٧ ص ٢٨٠، شماره ٥٤١

تقیه محدثین اهل سنت، از نقل احادیث ولایت!

امروز، قصد دارم برگه دیگری از علل تقیه شیعه را خدمت دوستان عرض بکنم که جای تأمل و دقت دارد و دوستان این بحث را هم، به عنوان یادگاری از ما داشته باشند. که در خیلی از جاها به درد کارمان می خورد.

در طول تاریخ، فشارها و تهدیدها بر شیعیان به حدی بوده که حتی بزرگان، علما و محدثین اهل سنت، در نقل احادیث امیرالمؤمنین تقیه می کردند!

تقیه «مغیره بن شعبه»!!

«تاریخ طبری» و «کامل ابن اثیر»، قضیه ای را از «مغیره بن شعبه» که در حقیقت عامل بنی امیه بود در کوفه و بصره؛ نقل می کنند که می گوید به «صعصعة بن صوحان» که از اصحاب امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) بود و جزء شخصیت‌های برجسته و از عقلای اصحاب حضرت بود. بعد از اینکه حضرت به خلافت رسید، دوستداران حضرت آمدند و به ایشان تبریک گفتند و گفتند که یا علی! این خلافت بر شما مبارک باشد و...!

ولی صعصعة بن صوحان، آمد یک خطبه ای را خواند و گفت که ای علی! این تو بودی که با قبول خلافت، به خلافت زینت بخشیدی، و افتخار خلافت این است که تو در رأسش قرار گرفته؛ نه اینکه خلافت به تو شرافتی داده باشد.

«مغيرة» می گوید به «صعصة بن سوهان» گفتم:

«إياك أن يبلغني عنك أنك تعيب عثمان، وإياك أن يبلغني أنك تظهر شيئاً من فضل علي، فأنا أعلم بذلك منك، ولكن هذا السلطان قد ظهر، وقد أخذ يظهر عيبه للناس،

فنحن ندع شيئاً كثيراً مما أمرنا به و نذكر الشيء الذي لا نجد منه بدأً، ندفع به هؤلاء القوم عن أنفسنا.

فإن كنت ذاكرًا فضله فاذكره بينك وبين أصحابك في منازلکم سرًا، وأما علانية في المسجد فإن هذا لا يحتمله الخليفة لنا»

مبادا به من خبر برسد که در مذمت عثمان سخنی گفته باشی. مبادا به من خبر برسد که مطلبی را در فضل علی آشکار بکنی. من به فضائل علی از تو آگاهترم. ولی این معاویه بر قدرت مسلط شده است و قصد دارد که مذمت علی را در میان مردم منتشر بکند.

لذا ما بسیاری از اخباری که در فضیلت علی و اهل بیت به ما رسیده را رها می کنیم و ما فقط مطالبی را (در مدح بنی امیه) بیان می کنیم که راه گریزی از آن نداریم تا شر این قوم بنی امیه را از خودمان بر طرف بکنیم.

اگر تو خواستی که فضلی از علی را بیان بکنی، در میان اصحاب خودت؛ آنهم در منازل خود و به صورت مخفیانه بگوئید. و اما اینکه بخواهی فضیلتی را در مسجد و آشکارا بیان بکنی، این را معاویه هرگز از ما نمی پسندد.

تاریخ الطبري، اسم المؤلف: لأبي جعفر محمد بن جرير الطبري، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت؛ ج ۳، ص ۱۸۲

الكامل في التاريخ، اسم المؤلف: أبو الحسن علي بن أبي الكرم محمد بن محمد بن عبد الكريم الشيباني، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ۱۴۱۵هـ، الطبعة: ۲، تحقيق: عبد الله القاضي، ج ۳، ص ۲۹۰

شما ببینید که «مغیره بن شعبه» ای که خودش عامل بنی امیه است می گوید که ما از ترس معاویه، نمی توانیم فضائل علی را که بسیار هم بلد هستیم، منتشر بکنیم! و در مقابل، مجبور هستیم مطالبی در مناقب بنی امیه، که

اعتقادی به آن نداریم را بیان بکنیم!

این مغیره بن شعبه، شیعه که نیست!! معتقد به امامت امیرالمؤمنین که نیست!! یکی از عمال بنی امیه است که اینگونه از گفتن حقایق تقیه می کند!

آیا این همان «تقیه» نیست؟! آیا تقیه شاخ و دم دارد؟! تقیه این بود که انسان چیزی که در باطن دارد را، نتواند بیان بکند! در مقابل چیزی را که اعتقاد به آن ندارد را بیان بکند.

نقد کلامی از قفاری وهابی!

یکی از اشکالاتی که وهابی ها به ما دارند، مخصوصاً «قفاری» مطرح کرده و ما هم در کتاب «نقد قفاری» مفصل جوابش را داده ایم؛ این است که می گوید:

«شیعیان از آنجائی که دلیلی بر امامت ائمه خود ندارند، معتقد هستند که اعتقاد به امامت ائمه، سری است! و نباید بین مردم منتشر بشود! بعد روایاتی را نیز در این زمینه از ائمه نقل می کند که گفته اند که ائمه گفته اند که خدا لعنت کند کسی را که امر امامت ما را کشف بکند و...»

معلوم می شود که امامت امر سری است و نمی توانند در بین مردم منتشر بکنند. چون اینها بر امامت ائمه خود، دلیلی ندارند و اگر منتشر بکنند می ترسند که مردم مطالبه دلیل بکنند و اینها هم دلیل ندارند و لذا می ترسند که آبریشان برود!»

آقای قفاری! شما چرا کلام «مغیره» را ندیدی؟! می گوید فضائل امیرالمؤمنین را باید در خفا و به صورت سری، در خانه های خود بیان کنید و حق ندارید آشکار بکنید و علنی فضائل علی را نقل بکنید!!!

خود «مغیره»، که عامل و جانی از طرف بنی امیه بود، خیلی از حقایق را می دانست ولی تقیه می کرد و نمی توانست بیان بکند.

ما هم به «مغیره» می گوئیم که آقای مغیره! تو هم مردی، «صعصعة بن سوهان» هم مرد! تو هم رفتی، «عمار یاسر» هم رفت! «میثم تمار» هم رفت! تو در این دنیا برای ده سال، بیست سال، پنجاه سال، رفاه حال خودت را لحاظ کردی، ولی الآن در آن دنیا، نزدیک هزار سال است که گرفتاری! و بعد از این هم، الی الابد گرفتار خواهی بود.

آقای مغیره بن شعبه! آیا می‌ارزید؟ چقدر این ریاست ارزش داشت؟ چقدر این دنیا قیمت داشت که برای چند روز
آمدید آخرت خودتان را فروختید؟ خودت هم که می‌گوئی «فَأَنَا أَعْلَمُ بِذَلِكَ مِنْكَ»: من به فضائل علی آگاهتر از تو
هستم!

شما که به فضائل علی آگاه تر بودی، اینقدر شجاعت نداشتی که بیان بکنی؟! اینقدر مردانگی نداشتی؟!
شما که درباره مهاجرین و انصار، آیات متعددی را می‌خوانید که اینها در راه خدا با جان و مالشان مجاهدت کردند
و...؛ پس این مجاهدت با جان و مال کجا رفت؟ چه شد؟
البته دوستان این آیه را توجه داشته باشند که می‌فرماید:

(أَحْسِبُ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ)

آیا مردم گمان کردند به حال خود رها می‌شوند و آزمایش نخواهند شد؟!

سوره عنکبوت (۲۹): آیه ۲

به یاد خاطره ای تلخ و دردآور!

من یادم نمی‌رود، روزی در شبکه الولاية، در مورد وهابیت، یک برنامه داشتیم. با یکی از این مجریان عرب زبان
صحبت کردیم که بیاید و اجرای این برنامه را بر عهده بگیرد.

برگشت گفت: آقای قزوینی! من به این کشورهای عربی مسافرت می‌کنم، و اگر بیایم اجرای این برنامه ضد وهابی
را بر عهده بگیرم، من را ممنوع السفر می‌کنند!!

این حرف این آقا، به قدری برای من دردآور بود، و به قدری برای من تلخ بود، مثل این بود که شمشیری بر قلب
من زدند! گفتم ماها این قدر شهامت نداریم که بیایم حقایق را نسبت به دشمنان اهل بیت بیان بکنیم و از
اهل بیت (علیهم السلام) دفاع بکنیم.

می گوید برای اینکه من می خواهم به فلان کشور عربی برم، نمی توانم از اهلیت دفاع بکنم، من را ممنوع الورد می کند! مرده شور، آن کشور عربی تو را ببرد! مرده شور، آن مسافرتت را ببرد! مرده شور، آن عقیده تو را ببرد! به ما می گویند برو در چابهار تبلیغ بکن! می گوئیم: آقا در آنجا سنی زیاد است. من می ترسم مشکل برای من درست بشود! می گویند بیا در فلان سایت کار بکن! می گوئیم: نه، من شناسائی می شوم فردا مشکل بریم درست می شود. و...

اینگونه مسائل در تمام ادوار زندگی مؤمنین هست. من بعضی مواقع فکر می کنم که چه شد؛ پیغمبر آنقدر نسبت به اهلیتتش سفارش کرد، وصیت کرد، ولی ائمه (علیهم السلام) مظلوم شدند و خانه نشین؟ در این میان فقط و فقط یک چیز مرا آرام می کند و به من آرامش می دهد، و آن این است که خدای عالم این قضایا را آورده است تا ما را امتحان بکند! تا ببیند ما چه مقدار مردانگی داریم، و شهادت داریم که از اهلیت دفاع بکنیم!

یادی از «میثم تمار»؛ فدائی امیرالمؤمنین (سلام الله علیه)

دوستان عزیز! بعضی مواقع، انسان یک تکه های تاریخی را که می خواند، مغزش سوت می کشد و انسان به یکباره مثل اینکه رعد و برق بگیرد، شوکه می شود! می بیند در برهه ای از تاریخ، مثل «میثم تمار»ها، حتی در بالای دار هم از گفتن فضائل امیرالمؤمنین خودداری نمی کند! و کارش به جایی می رسد که دستور می دهند بروید زبان او را قطع بکنید!

البته «میثم تمار» این اخبار غیبی را و این عاقبت خود را، به عبیدالله بن زیاد گفت و گفت که مولای من علی گفته که تو مرا دار می زنی و زبان مرا می بری و...؛ لذا برگشت گفت که من این کارها را با تو نمی کنم تا ثابت بکنم که علی دروغ گفته است!!

ولی هرگز نتوانست و تمام آنچه که امیرالمؤمنین فرموده بود، اتفاق افتاد. وی را دار زد و زبانش را نیز برید. «احدی الحسنیین» که قرآن می فرماید همین است:

قُلْ هَلْ تَرَبُّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بَأْيَدِنَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ

بگو آیا در باره ما جز یکی از دو نیکی انتظار دارید (یا بر شما پیروز می شویم و یا شربت شهادت می نوشیم) ولی ما انتظار داریم یا عذابی از طرف خداوند (در آن جهان) یا به دست ما (در این جهان) به شما برسد، اکنون که چنین است شما انتظار بکشید ما هم با شما انتظار می کشیم.

سوره توبه (۹): آیه ۵۲

یک دفعه ما این قضیه میثم را در بالای منبر برای مردم تعریف می کنیم و مردم هم لذت می برند؛ ولی یک دفعه ما خودمان را به جای میثم تمار تصور کنیم. اگر یک همچین موقعیتی برای ما پیش بیاید، ما چه کار می کنیم؟! آیا ما هم راه و مسیر «میثم تمار» را می رویم، یا نه، به دست و پا می افتیم و معذرت خواهی هم می کنیم و امیرالمؤمنین را سب و لعن هم می کنیم که خودمان را نجات بدهیم!؟؟ هزار و یک بهانه می تراشیم و از زیر کار در می رویم؟

می گوئیم که من زن و بچه دارم و گرفتارم و...! آیا میثم تمار زن و بچه نداشت؟ چه بسا بعد از شهادت میثم، برای زن و بچه او مصیبتها درست کرده باشند! ولی همه اینها را به جان خرید و در مقابل، حیات جاودانه و طیبه به دست آورد!

سؤال: آیا در موارد خطر بر جان و بر خانواده، نباید «تقیه» کرد و از گفتن فضائل امیرالمؤمنین صرفه نظر کرد؟

پاسخ: باید دید که آیا گفتن این مطالب، موجب انتباح و بیداری دیگران می شود یا نمی شود؟ آیا این کار ما باعث می شود که فضائل امیرالمؤمنین در جامعه منتشر بشود یا نه؟ شما ببینید که هزار و چهار صد سال از قضیه شهادت «میثم تمار» گذشته است ولی وقتی الآن هم آن قضیه را نقل می کنیم، همه اش شجاعت و شهامت و حماسه سازی در جامعه مسلمین درست می کند!

اینها دست پرورده اهل بیت بودند و عمل اینها برای ما الگو و عبرت است. و خود امیرالمؤمنین از عمل «میثم تمار» تمجید می کند و از ثابت قدم بودن میثم در راه اهل بیت خبر می دهد! و تمام روایاتی که از اهل بیت درباره میثم داریم، تأیید کار میثم تمار است.

اما گاهی اوقات شرائط فرق می کند. کسی را در گوشه ای و به یک طریقی می کشند که اصلاً هیچ نام و نشانی از او نمی ماند و مردم هم خبردار نمی شوند. حکومت هم بر می دارد چهار تا برچسب زنا و... به او می زند و او را له می کند! در اینجا قطعاً گفتن فضائل و... فایده ای ندارد و باید تقیه بکند.

در حقیقت همان کلام امیرالمؤمنین است که فرمود:

«هِمَّةُ السُّفَهَاءِ الرَّوَايَةُ وَ هِمَّةُ الْعُلَمَاءِ الدَّرَايَةُ.»

همت و تلاش انسانهای سفیه این است که روایات را نقل بکنند ولی همت و تلاش علماء این است که در روایات تأمل و تفکر می کنند.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ۱۶۰، باب ۲۱ (آداب الروایة)

ما باید ببینیم که الآن موقعیت ما چگونه است؟ و باید مقایسه کنیم بین نحوه موضع گیری مان، با موقعیت مان و تأثیرگذاری آن در جامعه! و سپس عمل بکنیم.

همان جمله زیبای امیرالمؤمنین که فرمود:

«وَ لَيْسَ الْعَاقِلُ مَنْ يَعْرِفُ الْخَيْرَ مِنَ الشَّرِّ وَ لَكِنَّ الْعَاقِلَ مَنْ يَعْرِفُ خَيْرَ الشَّرِّينِ»

عاقل آن نیست که خیر را از شر تشخیص دهد، و خیر را انتخاب کند. بلکه عاقل کسی است که میان دو شر، آن را که ضررش کمتر است را بشناسد و برگزیند.

بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۶، تتمه باب ۱۵، ح ۵۸

البته در اینگونه موارد، باید امر را به خداوند تفویض کنیم و از خداوند استمداد بکنیم و از اهل بیت استمداد بکنیم که خداوند متعال، آنچه را که برای ما صلاح است، برای ما رقم بزند.

باید با تمام وجود این دعای امام سجاد (سلام الله علیه) را بخوانیم که:

«اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَسَلَمْتُ نَفْسِي وَإِلَيْكَ وَجَّهْتُ وَجْهِي وَإِلَيْكَ أَلْجَأْتُ ظَهْرِي وَإِلَيْكَ فَوَّضْتُ أَمْرِي»

خدایا من خودم را تسلیم تو کردم و رو به سوی تو آوردم و تکیه گاهم را تو قرار دادم و امورم را به تو واگذار کردم.

کافی (ط - اسلامیة)، ج ۲، ص ۵۵۹، باب الدعاء للكرب، ح ۱۰

بعد آنچه که به قلب ما افتاد، همان را انجام بدهیم.

استخاره ای مجرب، از مرحوم صاحب جواهر!

مثل همان استخاره ای که مرحوم صاحب جواهر هم تأییدش کرده و گفته که اگر شما تصمیم به انجام کار مهمی گرفتید، دو رکعت نماز بخوان و سپس به سجده برو و صد مرتبه بگو «استخیرک یا الله». بعد ببین که در قلب تو چه الهام می شود.

البته این استخاره، بر خلاف استخاره مشهور بین علماست. که قبضه ای از تسبیح را می گیرند و می شمارند. اگر یکی باقی ماند می گویند خوب است و اگر دو تا باقی ماند می گویند خوب نیست. این سیره علمای ماست و ما هیچ روایتی هم برایش نتوانستیم پیدا بکنیم.

ولی استخاره ای که از مرحوم صاحب جواهر گفتم، کاملاً با این متفاوت است. من خودم یادم نمی رود که در اوائل جوانی، یک قضیه ای برای ما پیش آمد، که من تصمیم داشتم هزار در صد آن کار را انجام بدهم. نه صد در صد. یعنی به قدری عشق آن کار در دلم بود که برای انجام دادنش بی تاب می کردم.

یک دفعه به دلم افتاد که این استخاره صاحب جواهر را انجام بدهم، لذا دو رکعت نماز را خواندم و در سجده هم آن ذکر را گفتم، بعد دیدم آنچنان بغض و نفرتی از آن کار در دلم افتاد که متنفر شدم.

بعد از دو ماه، سه ماه، متوجه شدم که اگر من آن کار را انتخاب می کردم و انجام می دادم، اصلاً مسیر زندگی من از بهشت به جهنم تبدیل می شد!! یعنی گرفتاری پیش می آمد که برای همیشه راههای سعادت به روی ما بسته می شد!

همین چند وقت قبل، صبیبه یکی از اساتید در مورد مسئله ازدواج، با من مشورت کرد. گفتم دخترم یک همچین کاری و استخاره ای هست، شما انجام بده. گفت: مورد، مورد خوبی است و وضع مالیش خوب است و تاجر است و...

گفتم این استخاره را شما انجام بده. فردا به من زنگ زد و گفت استخاره را انجام دادم. منی که عشق این پسر، تمام وجودم را گرفته بود، و بی تایی می کردم که این وصلت کی انجام می گیرد؛ بعد از انجام این استخاره، آنچنان عداوت و کینه ای از این پسر در دلم افتاد، که حد نداشت. بعد از چند ماه معلوم شد که آن پسر، یک آدم کلاه بردار و شیاد است!

لذا این استخاره مرحوم صاحب جواهر، بسیار مجرب و خیلی عجیب است. چرا که قلب انسان، با خدای عالم همیشه در ارتباط است. امام صادق فرمود:

«الْقَلْبُ حَرَمٌ لِلَّهِ فَلَا تُسْكِنُ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ.»

قلب، حرم الهی است. در حرم خداوند، غیر او را راه نده

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۶۷، ص ۲۵، باب حب الله تعالى، ح ۲۷

ان شاءالله در جلسه بعد، ادامه روایات تقیه محدثین اهل سنت را نقل خواهیم کرد.

والسلام علیکم ورحمةالله

نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۱۶)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقية الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله الى يوم لقاء الله.

در ادامه بررسی سخنان آقای دکتر طیب، به مسئله «وحدت» رسیدیم. و عرض کردیم که ایشان مدعی هست که «الأزهر» نماد وحدت است. و «الأزهر» آماده برای ایجاد وحدت بین شیعه و سنی است. و مانند این سخنان.

ما آمدیم و در نقد این ادعای آقای «طیب»، گفتیم که ما یک سری شواهدی داریم از بزرگان و اساتید الأزهر، که اینها در مقابل ادعای دکتر طیب - که می گوید الأزهر مرکزی است برای وحدت، و نه برای تفرقه - به صراحت اعلام کردند که ما هیچگونه وحدتی با شیعه نداریم.

در جلسه گذشته، کلامی را از دکتر «احمد راسم النفیس» که از شیعیان معروف مصر است نقل کردیم که ایشان آمده بود سیاستهای الأزهر را نقد کرده بود و گفته بود با توجه به برخوردهایی که الأزهر و بزرگان الأزهر، علیه مذهب شیعه داشتند و دارند؛ ما نمی توانیم اینها را نشانگر وحدت بین شیعه و سنی تلقی بکنیم.

در مورد خود آقای دکتر طیب هم گفتیم که ایشان در کنار اینکه مدام می گوید تلاش ما برای وحدت است، و مذهب شیعه را مذهب اسلامی می دانیم؛ ولی به صراحت می گوید:

«هذا المذهب الذي يشجع على سب الصحابة النبي»

این مذهب شیعه، مردم را به سب صحابه پیغمبر دعوت و تحریک می کند.

ایشان نمی گوید که بعضی از شیعه، اینگونه هستند. بلکه می گوید مذهب شیعه اینگونه است!

البته در جای دیگر دارد که ایشان می گوید:

«سمعت عدداً من الفضلاء من علماء الشيعة يتبرؤن من هذه الأقوال و لا يرضونها»

من شنیدم که تعدادی از علما و فضلاء شیعه، از اینگونه سخنان، تبری و بیزای جسته اند و از این سخنان راضی نیستند.

و یا در جای دیگر می گوید:

« بعض الفضلاء من علماء الشيعة الإمامية، انكروا مسألة سب الصحابة»

برخی از فضلاء و بزرگان شیعه امامیه، مسئله سب صحابه را منکر شده اند.

این روش آقای دکتر طیب، روش کاملاً اشتباهی است. ایشان در آنجائی که می خواهد سب صحابه را به شیعه نسبت بدهد، به کل مذهب شیعه نسبت می دهد! ولی آنجائی که می خواهد سب صحابه را از شیعه سلب بکند، می گوید بعضی از فضلاء و علمای شیعه منکر این قضیه هستند!

این در حالی است که قضیه کاملاً معکوس است. و ایشان باید بگویند که بعضی از علمای شیعه سب صحابه می کنند. مثل «یاسرالحبیب» و «مجتبی شیرازی» و... که اینها هم عددی نیستند که ما بخواهیم اینها را ملاک، برای مذهب قرار بدهیم.

احدی از فقهای شیعه، فتوا به سب صحابه نداده است!

آنچه که در رابطه با مسئله «سب صحابه» مطرح است، این است که بزرگان شیعه، حتی از زمان شیخ مفید تا زمان حاضر، احدی از فقهای شیعه، فتوا به سب صحابه نداده اند! بلکه برخی از بزرگان ما، رسماً اعلام کرده اند که اصلاً سب صحابه در مذهب شیعه وجود ندارد. حالا بحث «لعن» بحث جدائی است. و ما ان شاءالله جداگانه بحث خواهیم کرد.

ولی در مورد «سب صحابه»، بزرگان ما، مثل شیخ عزالدین حسین بن عبدالصمد عاملی؛ متوفای ۹۸۴ هجری، پدر مرحوم شیخ بهائی (رضوان الله تعالی علیه)، که از بزرگان فقه و حدیث شیعه بوده است، به صراحت اعلام کرده اند که:

« لیس فی مذهبنا وجوب سبهم، و إنما یسبهم عوام الناس المتعصبون، و أما علماؤنا فلم یقل أحد بوجوب سبهم، و هذه کتبهم موجودة»

در مذهب ما وجوب سب صحابه، مطرح نیست. برخی از عوام الناس متعصب هستند که صحابه را سب می کنند. و اما علمای ما، حتی یک نفر هم نگفته که سب صحابه واجب است. کتابهای ایشان موجود است. می توانید ببینید.

المناظرات بین الفقهاء السنة و فقهاء الشیعه، مقاتل بن عطیه، ص ۷۷؛ مرکز الغدیر للدراسات الإسلامیة إعداد و تعليق صالح الوردانی الغدیر بیروت - لبنان

آیا از این واضحتر و روشن تر می خواهید؟! من گمان نمی کنم که عبارتی از این واضحتر را بشود مطرح کرد؟! یا مرحوم آقای «سید علی خان شیرازی»، که «صمدیه» و «صحیفه سجادیه» را شرح کرده است؛ ایشان نیز به صراحت می نویسد:

«فمن علمنا عدالته وایمانه و حفظه وصیة رسول الله فی أهل بیته، وانه مات علی ذلك کسلمان و أبي ذر و عمار وایناه و تقربنا إلى الله تعالی بحبه، و من علمنا أنه انقلب علی عقبه و أظهر العداوة لأهل البيت عادیناه لله تعالی و تبرأنا إلى الله منه... اعلم أن کثیرا من الصحابة رجع إلى أمير المؤمنین»

هر کدام از صحابه که عدالت و ایمانش برای ما معلوم باشد، و وصیت پیامبر در حق اهل بیتش را مراعات کرده باشد، و بر همان حال از دنیا رفته باشد، مثل سلمان و ابوذر و عمار؛ ما اینها را دوست داریم و به واسطه حب اینها به خداوند تقرب می جوئیم. ولی هر کدام از صحابه که به دوران گذشته جاهلی برگردد و عداوت و دشمنی خود را با اهل بیت پیامبر آشکار سازد؛ ما نیز به خاطر خداوند با او عداوت و دشمنی خواهیم داشت. و از آنها تبری می جوئیم... بدان که بسیاری از اصحاب پیامبر، به ولایت امیرالمؤمنین بازگشتند.

ما اقوال علما و فقهای شیعه در بحث عدالت صحابه را، در این کتاب «قصة الحوار الهادی» جمع کرده ایم. در آنجا گفته ایم که ما «صحابه» را دو دسته می کنیم.

دسته ای که عدالتشان برای ما محرز است. و ما اینها را دوست داریم و با حب اینها به خداوند تقرب می جوئیم. و یک دسته از صحابه بودند که معصیت خدا و پیغمبر کردند، عداوت با اهل بیت داشتند، و ما از اینها برائت می جوئیم.

ما از بسیاری از صحابه، انتظار شفاعت داریم!

شما ببینید که مرحوم «شیخ طوسی» متوفای ۴۶۰ هجری، تعبیری که در کتاب «تبیان»، از صحابه دارد، این تعبیر است:

«والشفاعة ثبت عندنا للنبي و كثير من اصحابه و لجميع الائمة المعصومين و كثير من المؤمنين الصالحين»

ما معتقد به شفاعت پیامبر و بسیاری از صحابه و برای تمام ائمه معصومین و بسیاری از انسانهای صالح هستیم.

التبیان فی تفسیر القرآن، للشیخ الطوسی، ج ۱، ص ۲۱۴

آقای طیب! از این عبارت واضحتر می خواهید؟ چرا شما این عبارت را نمی بینید؟ شما که امکانات عریض و طویلی در اختیار دارید! شما که به جای یک لجنه، لشگری از محققین در اختیارتان است!

شما به جای اینکه اینها را بررسی بکنید، این مطالب را ببینید، بر می گردید مسابقه می گذارید که هر کس مقاله خوبی بر ضد شیعه بنویسد، جایز می گیرد!!!

مشکل ما این است که اطلاع رسانی مان ضعیف است. دشمن دارد با تمام توان کار می کند. ولی ما تلاشی نداریم. ارتباط ما قطع شده است. اطلاع رسانی ما در رسانه ها صحیح نبوده است.

حتی دکتر طیب که ذاتاً آدم خوب و پاکی است و آدمی است که مغرض نیست. ولی این وهابی ها به قدری مطالب در اختیارش قرار می دهند که برای او موضوع درست می کنند. وقتی برای ایشان موضوع درست شد، ایشان هم حکم صادر می کند. شاید اگر ما هم جای ایشان بودیم همین کار را می کردیم!

شما ببینید که در طول این ۳۷ سال، در رسانه های جمهوری اسلامی، در مورد اینکه عقیده شیعه درباره عدالت صحابه چی هست، آیا یک دقیقه صحبت شده است؟! بنده نشنیدم!

نیامدند بگویند که بابا، ما معتقد نیستیم که تمام صحابه اهل آتش جهنم هستند! تمام صحابه فاسق هستند! نه؛ بلکه عقیده ما درباره صحابه، عقیده قرآن است.

بیایند به ما اجازه بدهند تا حقایق عدالت صحابه را از نظر قرآن و حدیث بیان بکنیم. چرا که از بزرگترین معضلات میان شیعه و سنی، بحث عدالت صحابه است. من بارها گفته ام که حتی بحث امامت هم، متفرع بر بحث عدالت صحابه است.

شما هزار دلیل بر امامت امیرالمؤمنین را مطرح می کنید، دست آخر می گویند که مگر صحابه اینها را نشنیده بودند؟! اگر این ادله شما درست است و واقعاً پیغمبر گفته، چرا صحابه علی را ترک کردند و رفتند سراغ «ابوبکر»؟! لذا عرض می کنم که بحث عدالت صحابه، مقدم بر بحث امامت است.

اینها یک حاله ای از قداست، در اطراف صحابه کشیده اند، و حاضر نیستند به هیچ قیمتی از این حاله قداست، دست بردارند! لذا خودشان به صراحت اعلام کرده اند که هر چه از مذمت صحابه در این طرف و آن طرف نقل شده است، ما یا باید اینها را از کتابهایمان نابود کنیم و یا بیائیم توجیه کنیم.

علت شکست جنگ «احد» چه بوده است؟

ما می گوئیم که در مورد «صحابه»، یک سری سؤالاتی داریم. شما به جای پاک کردن صورت مسئله، جواب سؤالات ما را بدهید! سؤال ما این است که علت شکست جنگ «احد» چه بوده است؟

هفتاد نفر از عزیزان پیغمبر، از جمله حضرت حمزه، در این جنگ به شهادت رسیدند. آیا علت این شکست، جز مخالفت صحابه با دستور پیغمبر بود؟! آیا ما می توانیم بگوئیم این تعداد صحابه که از دستور پیغمبر تمرد کردند عادل هستند؟!

این «صحيح بخارى» است که نقل می کند که پیغمبر فرمود:

«إِنْ رَأَيْتُمُونَا تَخَطُّنَا الطَّيْرُ فَلَا تَبْرَحُوا مَكَانَكُمْ، هَذَا حَتَّى أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ، وَإِنْ رَأَيْتُمُونَا هَزَمْنَا الْقَوْمَ وَأَوْطَأْنَا هُمْ، فَلَا تَبْرَحُوا حَتَّى أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ»

اگر دیدید که پرندگان ما را می خورند، از این مکان تکان نخورید تا اینکه من بگویم. اگر دید ما دشمن را نابود کردیم و به عقب رانديم هم، از این مکان تکان نخورید تا خودم بگویم.

الجامع الصحيح المختصر، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، دار النشر: دار ابن كثير اليمامة - بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا ج٣، ص ١١٠٥، ح ٢٨٧٤

پیغمبر به این اصحاب خود می فرماید که اگر دیدید پرندگان آسمان ما را خوردند، شما از جای خود تکان نخورید! ولی اینها همین که دیدند مسلمانها کفار را شکست دادند، محل مأموریت خودشان را ترک کردند و برای جمع کردن غنیمت حمله بردند.

هر چقدر این «عبدالله بن جبیر» داد و فریاد کرد که نروید، گفتند: «الغَنِيْمَةُ أَيُّ قَوْمٍ الغَنِيْمَةُ»: اگر ما دیر برویم، اینهایی که در وسط معرکه هستند، پولها و غنیمتها را جمع می کنند، و به ما نمی دهند!

اینها سنگر را خالی کردند، دشمن از طرف دیگر با فرماندهی «خالد بن ولید» اینها را دور زد و لشکر اسلام را نابود کرد! جنگ شدت گرفت و این هفتصد نفر مسلمان حاضر در نبرد، پیغمبر را تنها رها کردند و غیر از دوازده نفر، همه فرار کردند!!

آقای دکتر طیب! آیا شما این اصحابی که تمرد از دستور پیغمبر کردند و باعث کشته شدن مسلمانها شدند، و کسانی که پیغمبر را تنها رها کردند و از جنگ فرار کردند را عادل می دانید؟!

قرآن کریم، یکی از گناهان کبیره را «فرار از جنگ» می داند:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُلُوهُمُ الْأُدْبَارَ. وَ مَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَكَذَّبَ بَاءً بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَ مَأْوَهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ.)

ای افرادی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که با انبوه کافران در میدان نبرد رو برو شدید، به آنها پشت نکنید (و فرار ننمایید) و هر کس در آن هنگام به آنها پشت کند، مگر آن که هدفش کناره‌گیری از میدان برای حمله مجدد، و یا به قصد پیوستن به گروهی (از مجاهدان) بوده باشد، (چنین کسی) به غضب خدا گرفتار خواهد شد و جایگاه او جهنم، و چه بد جایگاهی است!

سوره انفال(۸): آیه ۱۵ و ۱۶

فرار از جنگ احد، مثل بز کوهی!!

خلیفه دوم می گوید که من مثل «بز کوهی» از جنگ فرار می کردم:

«حدثنا عاصمُ بْنُ كُلَيْبٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: خَطَبَ عُمَرُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، فَقَرَأَ آلَ عِمْرَانَ، وَكَانَ يُعْجِبُهُ إِذَا خَطَبَ أَنْ يَقْرَأَهَا، فَلَمَّا انْتَهَىٰ إِلَىٰ قَوْلِهِ: {إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ} [آل عمران: ۱۵۵] قَالَ: لَمَّا كَانَ يَوْمَ أُحُدٍ هَرَمْنَاهُمْ، فَفَرَرْتُ حَتَّىٰ صَعِدْتُ الْجَبَلَ، فَلَقَدْ رَأَيْتُنِي أَنْزُو كَأَنِّي أَرَوَى.»

عمر در روز جمعه هنگام خطبه خواندن، سوره آل عمران را می‌خواند تا رسید به این آیه: «آنان که روز برخورد دو لشکر به شما پشت کرده و گریختند» سپس گفت: روز اُحد پس از آن که شکست خوردیم، من فرار کردم و از کوه بالا می‌رفتم به طوری که احساس کردم که همانند بز کوهی پرش و خیزش دارم و به شدت تشنه شده بودم.

الطبري، محمد بن جرير، جامع البيان عن تأويل آي القرآن، ج ۷، ص ۳۲۷، المحقق: أحمد محمد شاكر، الناشر: مؤسسة

الرسالة، الطبعة: الأولى، ۱۴۲۰ هـ - ۲۰۰۰ م

السيوطي، الحافظ جلال الدين، جامع الاحاديث (الجامع الصغير وزوائده والجامع الكبير)، ج ۱۴، ص ۵۲۹

الأندلسي، أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عطية، المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز، ج ١، ص ٥٢٩، تحقيق: عبد السلام عبد الشافي محمد، ناشر: دار الكتب العلمية - لبنان، الطبعة: الأولى، ١٤١٣هـ - ١٩٩٣م

یکی از این شبکه های وهابی می گفت که «عمر بن خطاب» رفته بود بالای کوه برای عبادت!! رفته بود آن بالا، تا خالصانه از خدا بخواهد که سپاه اسلام را پیروز کند!!

عذرخواهی عجیب پیغمبر اکرم!

ببینید که کار به کجا می رسد که پیغمبر می فرماید:

«فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ أُحُدٍ، وَانْكَشَفَ الْمُسْلِمُونَ، قَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْتَذِرُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ هَؤُلَاءِ - يَعْني أَصْحَابَهُ»

وقتی روز احد مسلمانها شکست خوردند. پیامبر فرمود: خدایا من از این کاری که صحابه انجام دادند، معذرت می خواهم.

الجامع الصحيح المختصر، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، دار النشر: دار ابن كثير اليمامة -

بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا ج٣، ص ١٠٣٢، ح ٢٦٥١

ببینید که چقدر کار اینها وقیح بوده و زشت بوده، که پیغمبر اکرم اینگونه از محضر خداوند عذرخواهی می کند. معلوم می شود که خداوند هم به غضب آمده است!

سؤال: شاید کسی بگوید پیغمبر برای خطای این افراد، از خداوند طلب بخشش کرد، و خداوند هم اینها را بخشید و دیگر مسئله ای نماند!

پاسخ: گناه اینها ثابت است. ولی توبه اینها چه؟ آیا توبه کردن اینها هم ثابت است؟ ما در اینجا نیاز به دلیل داریم.

ثانیاً پیغمبر دارد عذرخواهی می کند، آیا عذرخواهی پیامبر از خداوند، کار را تمام می کند؟

مثلاً فرزند شما می زند و شیشه خانه همسایه را می شکند، آیا عذرخواهی شما از همسایه، او را راضی می کند یا

باید شما شیشه او را درست بکنید؟

دوستان دقت داشته باشید که پیغمبر اکرم بنا بود این فراریان از جنگ احد را حد بزند و تعزیر بکند. حکم فرار از جنگ هم، اعدام است! این حکم تمام فقهای شیعه و سنی است.

ولی خداوند عالم این اعدام را از اینها برداشت! خود منابع تفسیری اهل سنت نیز، این را در ذیل آیه ۱۵۵ سوره آل عمران، نقل کرده اند که بخشش خداوند یعنی برداشتن عقوبت و عذاب.

الدر المنثور، ج ۲، ص ۳۵۶؛ تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۳، ص ۷۹۷؛ تفسیر طبری، ج ۴، ص ۱۴۴ (بر اساس نرم افزار الجامع الکبیر)

ما در رابطه با مخالفت‌های صحابه با نبی مکرم، مفصل در شبکه ولایت بحث کردیم که دوستان می توانند به سایت «[شبکه جهانی ولایت](#)»، یا سایت «[مؤسسه تحقیقاتی ولیعصر \(عج\)](#)» مراجعه کنند.

مخالفت صحابه در جنگ احد؛ مخالفت در حدیبیه؛ مخالفت در قضیه روزه که پیغمبر فرمود اولئک العصاة؛ مخالفت در عمره تمتع؛ که صحابه در محضر پیغمبر می گفتند پیغمبر به ما می گوید بروید حج، در حالیکه «تقطر مذاکیرنا المنی!» بعد با انگشت خود هم نشان می دادند!!؛ مخالفت در حدیث قرطاس؛ اساء ادب در نماز جمعه و...

آقای دکتر طیب! شما بفرمائید اینها را برای ما جواب بدهید! ببینیم که آیا این مواردی که در صحاح شما آمده است، به چه چیزی اشاره دارد!؟

والسلام علیکم ورحمةالله

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۳۰) - تقیه «سعید بن جبیر» و «حسن بصری»!

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله الى يوم لقاء الله. ما در جلسات گذشته، بحث جدیدی را در رابطه با مسئله «تقیه» شروع کردیم، با عنوان «علل و اسباب تقیه شیعه». عرض کردیم که یکی از مهمترین علت‌های تقیه شیعه، ظلمها و جنایتهایی بود که از طرف دودمان بنی امیه بر اهلبیت (علیهم السلام) و شیعیان وارد می شد.

تقیه محدثین اهل سنت، از نقل احادیث ولایت!

نه تنها بزرگان شیعه، بر اساس این ظلمها، در تقیه به سر می بردند، بلکه دودمان بنی امیه، - که خداوند تمام اینها را به همراه تابعینشان و یادگارانسان، و در رأسشان عربستان سعودی را لعنت کند - عرصه را آنچنان بر جامعه تنگ کرده بودند که حتی آخوندهای درباری مثل «مغیره بن شعبه» مجبور به تقیه کردن بودند! در جلسه گذشته گفتیم که «مغیره» می گوید به «صعصعة بن سوهان» گفتیم:

«إياك أن يبلغني عنك أنك تعيب عثمان، وإياك أن يبلغني أنك تظهر شيئاً من فضل علي، فأنا أعلم بذلك منك، ولكن هذا السلطان قد ظهر، وقد أخذ بإظهار عيبه للناس،

فنحن ندع شيئاً كثيراً مما أمرنا به و نذكر الشيء الذي لا نجد منه بدأً، ندفع به هؤلاء القوم عن أنفسنا.

فإن كنت ذاكراً فضله فاذكره بينك وبين أصحابك في منازلكم سراً، وأما علانية في المسجد فإن هذا لا يحتمله

الخليفة لنا»

مبادا به من خیر برسد که در مذمت عثمان سخنی گفته باشی. مبادا به من خیر برسد که مطلبی را در فضل علی آشکار بکنی. من به فضائل علی از تو آگاهترم. ولی این معاویه بر قدرت مسلط شده است و قصد دارد که مذمت علی را در میان مردم منتشر بکند.

لذا ما بسیاری از اخباری که در فضیلت علی و اهل بیت به ما رسیده را رها می کنیم و ما فقط مطالبی را (در مدح بنی امیه) بیان می کنیم که راه گریزی از آن نداریم تا شر این قوم بنی امیه را از خودمان بر طرف بکنیم.

اگر تو خواستی که فضلی از علی را بیان بکنی، در میان اصحاب خودت؛ آنهم در منازل خود و به صورت مخفیانه بگوئید. و اما اینکه بخواهی فضیلتی را در مسجد و آشکارا بیان بکنی، این را معاویه هرگز از ما نمی پسندد.

تاریخ الطبری ، اسم المؤلف: لأبي جعفر محمد بن جرير الطبري ، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت؛ ج ۳، ص ۱۸۲

الكامل في التاريخ ، اسم المؤلف: أبو الحسن علي بن أبي الكرم محمد بن محمد بن عبد الكرم الشيباني ، دار النشر: دار

الكتب العلمية - بيروت - ۱۴۱۵هـ ، الطبعة: ط ۲ ، تحقيق: عبد الله القاضي، ج ۳، ص ۲۹۰

۲- تقيه «سعید بن جبیر»!!

«سعید بن جبیر» متوفای ۹۵ هجری، که از تابعین بوده و شخصیت والایی داشته که قابل قبول همه مذاهب اهل سنت است. هر چند از نظر شیعه، این شخص، یکی از آخوندهای دربار اموی بوده است.

«مالك بن دينار» می گوید:

«سألت سعید بن جبیر فقلت يا أبا عبد الله من كان حامل راية رسول الله؟ قال: فنظر إلي وقال: كأنك رَجِي البال، فغضبت و شكوته إلى إخوانه من القراء،

فقلت: ألا تعجبون من سعید؟ إني سألته من كان حامل راية رسول الله، فنظر إلي و قال: إنك لرخي البال.

قالوا: إنك سألته وهو خائف من الحجاج و قد لاذ بالبيت، فسله الآن! فسألته؟ فقال: كان حاملها علي رضی الله عنه،

هكذا سمعته من عبد الله بن عباس»

از سعید بن جبیر پرسیدم که پرچمدار پیغمبر در جنگها چه کسی بود؟ سعید یک نگاهی به من کرد و گفت مثل اینکه آدم خوش خیالی هستی؟ من ناراحت شدم و به دیگر برادران قرآء او شکایت کردم.

گفتم: آیا از سعید تعجب نمی کنید؟ من از او پرسیدم که پرچمدار پیغمبر در جنگها چه کسی بود؟ او یک نگاهی به من کرد و گفت مثل اینکه آدم خوش خیالی هستی؟

گفتند که تو یک سؤالی کردی که او از حجاج می ترسد که جواب بدهد. او از ترس حجاج، خانه نشین شده است. الآن برو پپرس. من رفتم و پرسیدم. گفت: پرچمدار سپاه اسلام، علی بود. من این را از عبدالله بن عباس شنیدم.

المستدرک علی الصحیحین ، اسم المؤلف: محمد بن عبدالله الحاکم النیسابوری، دار النشر: دار الکتب العلمیة -

بیروت - ۱۴۱۱هـ - ۱۹۹۰م ، الطبعة: الأولى، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا، ج ۳، ص ۱۴۷، ح ۶۶۵

در جنگها، معمولاً قدرتمندترین افراد، پرچمدار سپاه می شدند. مادامی که پرچم برافراشته بود، سپاهیان روحیه داشتند و مقاومت می کردند. و به مجرد اینکه پرچم می افتاد، این افتادن، نشانه شکست سپاه، یا عقب نشینی بود.

«حاکم نیشابوری» روایت را نقل می کند و تصحیح هم می کند، بعد می گوید:

«ولهذا الحدیث شاهد من حدیث زَنْفَلُ الْعَرَفِيِّ و فیه طول فلم أخرجه»

حدیث زنفل عرفی شاهد این حدیث است و چون طولانی بود من نقل نکردم.

المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۷، ح ۶۶۵

من هر چه قدر در این نرم افزارها درباره این «حدیث زَنْفَلُ الْعَرَفِيِّ» گشتم، چیزی گیرم نیامد. حتماً مطلب مهمی دارد که حاکم آن را به عنوان شاهد ذکر می کند.

البته خود «زَنْفَلُ الْعَرَفِيِّ» را، آقایان تصحیف کرده اند. وی از روایت مورد وثوق اهل سنت نیست. ولی آقایان اهل

سنت، در روایت فضائل، می گویند که بررسی سندی لازم نیست! روایت ضعیف در غیر از محرّمات و واجبات، حجت

است و ما عمل می کنیم.

«حسن بصری»، متوفای ۱۱۰ هجری است. یعنی ۲۲ سال قبل از سقوط بنی امیه از دنیا رفته است. «یونس بن عبید» می گوید از حسن بصری پرسیدم:

«یا ابا سعید، إنك تقول: قال رسول الله، و إنك لم تدرکه؟ قال: یا بن أخي، لقد سألتني عن شيءٍ ما سألتني عنه أحد قبلك، و لولا منزلتك مني ما أخبرتك،

إني في زمان كما ترى - وكان في عمل الحجاج - كل شيء سمعتني أقول: قال رسول الله، فهو عن علي بن أبي طالب، غير أني في زمان لا أستطيع أن أذكر عليك»

ای ابا سعید! تو وقتی روایت نقل می کنی، می گویی قال رسول الله! در حالی که تو پیغمبر را درک نکرده ای؟ گفت: ای برادر زاده! تو چیزی را پرسیدی، که قبل از تو هیچ کسی نپرسیده بود! اگر من به تو اطمینان نداشتم، جواب سؤالت را نمی دادم.

ما در زمانی زندگی می کنیم که خودت می بینی!(زمان حکوم حجاج بود). هر روایتی را که می شنوی من می گویم قال رسول الله، آن روایت از علی بن ابی طالب است. من در یک زمانی زندگی می کنم که نمی توانم اسم علی را بر زبان جاری کنم.

تهذیب الکمال، ج ۶ ص ۱۲۴، تحقیق ج د. بشار عواد، الناشر ج مؤسسة الرسالة - بیروت، ط ۴- ۱۴۱۳هـ.

مغانی الأخیار، أبو محمد محمود بن أحمد الغیتابی الحنفی بدرالدین العینی(متوفای: ۸۵۵هـ) ج ۱، ص ۲۱۰

تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی، عبد الرحمن بن أبی بکر السیوطی (متوفای ۹۱۱ هـ)، ج ۱، ص ۲۰۴، ناشر: مكتبة

الریاض الحدیثة - الریاض، تحقیق: عبد الوهاب عبد اللطیف

«حسن بصری»، جزء آخوندهای طراز اول دربار اموی است. و کسی است که در تقویت بنیان اموی ها، نقش بسزائی داشته است. و حتی در مجالسی که سب علی(سلام الله علیه) می کردند، ایشان حتی جرئت مخالفت هم نداشت.

بلکه از ترس جانش تأیید هم می کرد.

لذا اینکه امروز در این شبکه های وهابی، مدام دارند مطرح می کنند که از «حسن بصری» نقل می کنند که حضرت زهرا از ابوبکر و عمر راضی شدند، ما پنبه این مسئله را مفصل زدیم. «بخاری» به صراحت در صحیح بخاری، ج ۴، ص ۸۲، حدیث ۴۰۴۱، یا ۴۱۴۲؛ نقل می کند که «ان فاطمه غضبت علی ابی بکر فلم تکلمه حتی توفیت». یا به تعبیر برخی از علمای اهل سنت، «ماتت فاطمه و هی غضبان عن الشیخین».

ولی اینها می گویند که حسن بصری نقل کرده است که حضرت زهرا از دنیا نرفت، تا اینکه ابوبکر و عمر رفتند به پیش ایشان و رضایت او را جلب کردند!!

خدا حفظ کند آیه الله العظمی صافی گلپایگانی را، می فرمود من در مسجد النبوی، با چند نفر را از این سنی ها بحث می کردم، کار به اینجا رسید که اینها پرسیدند نظر شما درباره شیخین (ابوبکر و عمر) چیست؟ من گفتم: نظر من، همان نظر حضرت زهراست! هر نظری فاطمه زهرا داشت، ما هم، همان نظر را داریم!!

یکی از اینها عصبانی شد و شروع کرد به فحاشی کردن. دوستانش به او گفتند که چرا ناراحت می شوی؟ حرف نادرستی که نمی زند! می گوید هر نظری فاطمه زهرا داشت، من هم همان نظر را دارم. شما بروید بررسی بکنید، ببینید که نظرش چه بوده است. آیا شما دارید از دست فاطمه زهرا غضبناک می شوید؟ از او اعلام انزجار می کنید؟

دعوت به نگارش مقاله علمی!

دوستان اگر بتوانند در مورد دو موضوع کار علمی بکنند و مقاله ای بنویسند، که در یک جلسه علمی که اساتید دانشگاه و اساتید حوزه نشسته باشند، بشود سخنرانی کرد، خیلی خوب خواهد بود. یکی اینکه آیا حضرت زهرا از ابوبکر و عمر راضی شدند یا نه؟

و دوم اینکه دستور عمر بن خطاب بر احراق و سوزاندن درب خانه حضرت زهرا، یک مسئله شرعی بوده و مستند به سنت و سیره پیامبر بوده است. چرا که پیغمبر فرمود اگر کسی در نماز جماعت حاضر نشود، دستور می دهم که خانه های آنها را آتش بزنند. پس کار عمر، کار جدیدی نبوده و مستند به سنت و سیره پیغمبر بوده است!!

دوستان توجه داشته باشند که این دو شبهه الآن در بورس است. در فضای مجازی و شبکه های ماهواره ای، دیگر دستشان از همه جا بریده شده، به این دو شبهه چسبیده اند. مخصوصاً به شبهه دوم خیلی دامن می زنند!

البته در مورد آتش زدن خانه حضرت زهرا، اینها تهدید را پذیرفته اند. چون سند صحیح دارند و نمی توانند زیربار نروند. ما چهار روایت صددرصد صحیح مبنی بر احراق داریم. ولی در مورد اینکه این تهدید به احراق، صورت هم گرفت یا نه، اینها قبول نمی کنند!

ولی تهدید به احراق و به زور وارد خانه شدن را، حتی خود «ابن تیمیه» هم قبول کرده است:

«غَايَةُ مَا يُقَالُ: إِنَّهُ كَبَسَ الْبَيْتَ لِيَنْظُرَ هَلْ فِيهِ شَيْءٌ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي يُقَسِّمُهُ، وَأَنْ يُعْطِيَهُ لِمُسْتَحِقِّهِ»

نهایت چیزی که در این زمینه می شود گفت این است که عمر بن خطاب درب خانه را شکست و به زور وارد خانه شد تا ببیند که از بیت المال چیزی در خانه مانده است که آن را بین مردم تقسیم بکند و به مستحق تحویل بدهد.

منهاج السنة النبوية، اسم المؤلف: أحمد بن عبد الحليم بن تيمية الحراني أبو العباس، دار النشر: مؤسسة قرطبة - ١٤٠٦، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. محمد رشاد سالم ج٨، ص ٢٩١

در هر صورت...

دوستان می توانند به سایت مؤسسه ولیعصر (عج) مراجعه بکنند. تا بدانند که این آقای حسن بصری چه کار بوده است. اصلاً نقل برخی روایت از حسن بصری اعصاب مرا به هم می ریزد. خیلی عبارتهای زشت و وقیحی نسبت به امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) دارد که من نمی توانم اصلاً نقل بکنم. مثل «ابن تیمیه» که وقتی به امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) می رسد، نسبتهای ناروایی به حضرت می دهد و آن کینه درونی خودش را بیرون می ریزد.

البته ابن تیمیه، نسبت به بزرگان صحابه نیز بعضاً عباراتی دارد. مثلاً نسبت به «عایشه» می گوید که در قضیه «افک»، کار به جایی رسیده بود که پیغمبر هم به همسر خودش شک کرده بود! شک داشت که آیا واقعاً عایشه مرتکب فاحشه شده یا نه؟!

دوستان توجه بکنند که ما امروز نیاز مبرم به وحدت شیعه و سنی داریم. در سوریه، در عراق، در یمن، در ایران خودمان اگر این وحدت به هم بریزد، ایران به سوریه دوم مبدل خواهد شد. حضرت آیه‌الله وحید خراسانی در این باره فرموده است که:

«شراً واجب است که با کسانی که شهادتین را گفته اند، به نیکی برخورد کنید، اگر چه معتقد به کفر شما باشند.»

و یا حضرت آیه‌الله العظمی شبیری زنجانی در این زمینه یک تعبیر زیبا و عجیبی دارد و می فرماید:

«آنهایی که تخم تفرقه را در بین صفوف مسلمین ایجاد می کنند، اصلاً مسلمان نیستند.»

من حتی در میان دودمان بنی امیه، همچین آدم رذلی سراغ ندارم!

مثل این شیخ «حسن الیهیاری» دیوانه؛ که البته با عرض معذرت از همه دیوانه های عالم! ما وقتی می گوئیم «وحشی!» می ترسیم که در قیامت، وحشی ها از ما شکایت بکنند!

خدا رحمت کند آیه‌الله فاضل لنکرانی را. یک جمله ای داشت و می گفت: فلانی بی حیایی حدی دارد. ولی بعضی ها بی حیایی را از حد گذراندند!

متأسفانه این شیخ افغانی، تعبیری که نسبت به بزرگان دارد، بسیار وقیح و زشت است. آدم نمی فهمد که این چه جانوری است! چقدر باید یک انسان رذل و پست باشد. که به مراجع ما، به بزرگان ما، نسبت به رهبری، نسبت به آقای سیستانی، نسبت به آقای مکارم، نسبتهای وقیح بدهد! حتی نسبت به آقای محقق کابلی، تعبیر خیلی وقیحی به کار می برد!

من در عمرم، حتی در میان دودمان بنی امیه، همچین آدم رذلی سراغ ندارم! این بنی امیه ای که ما مدام لعنشان می کنیم، در برابر مخالفینشان، این وقاحت و بی حیایی و بی شرمی را اعمال نکردند که این شیخ افغانی دارد اعمال می کند!

لذا آقای شبیری زنجانی به صراحت می گوید که اگر کسی - چه شیعه و چه سنی - باعث ایجاد تفرقه بین مسلمین بشود، اصلاً مسلمان نیست!

من اگر خودم این تعبیر ایشان را ندیده بودم و فقط برای من نقل کرد می کردند، باور نمی کردم. چون ایشان در اینگونه قضایا، خیلی محتاط هستند.

ان شاءالله ادامه تقيه بزرگان اهل سنت را در جلسات بعدی خدمت شما تقدیم خواهیم کرد.

والسلام عليكم و رحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه پنجاه و سوم ۹۴/۱۱/۲۵

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۳۱) - مسئله ای که امام و رهبری، هرگز زیربارش نرفتند!

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقيه الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداءالله الى يوم لقاءالله.

بحث ما در مسئله تقیه، در رابطه با علل و عوامل تقیه شیعه بود که مطالبی را از تحت فشار بودن شیعیان، خصوصاً در زمان اموی ها عرض کردیم. و بخشی از علمای بزرگ اهل سنت مثل «سعید بن جبیر» و «حسن بصری» که از دست اموی ها تقیه می کردند و حقایق را نمی توانستند بیان بکنند؛ را خدمت دوستان عرض کردیم.

این مباحثی که در علل و عوامل تقیه و بیان تقیه بزرگان اهل سنت شروع کردیم، از مهمترین بحث ها و در حقیقت از مباحث طلائی است. لذا دوستان این را قدر بدانند و به عنوان یادگاری از ما داشته باشند.

تقیه ای دیگر از «حسن بصری»!

یکی دیگر از موارد تقیه حسن بصری، که از علمای دربار اموی ها هم بود و با این وجود از ترس از اموی ها تقیه می کرده، ترس از بردن نام امیرالمؤمنین است:

«وكان علي لا يذكر في ذلك العصر باسمه، و العلامة عنه بين المشايخ أن يقولوا: قال الشيخ، وكان الحسن البصري يقول فيه: أخبرنا أبو زينب»

در عصر اموی ها، اسم علی را بر زبان نمی آوردند. و نشانه ی این هم، این بود که هر گاه می خواستند روایتی را از علی نقل بکنند، می گفتند: قال الشيخ! حسن بصری نیز در مورد روایات علی می گفت: أخبرنا ابو زینب!

المناقب خوارزمي ج ۱ ص ۱۷۱. به نقل از کتاب الإمام الصادق والمذاهب الأربعة، أسد حيدر، ج ۱، ص ۳۹۷

در روایت دیگر، که «ابوالفرج ابن جوزی» نقل می کند، در کتابی که در شرح حال زندگی حسن بصری نوشته است، می گوید که ابان بن عیاش - همان کسی که کتاب سلیم بن قیس را نقل کرده است - می گوید به حسن بصری گفت:

«ما هذا الذي يقال عنك أنك قتلته في علي؟! فقال: يا بن أخي حقن دمي من هؤلاء الجبابرة - يعني بني أمية - لولا ذلك لسالت بي أعشب».

این مطالبی که از تو نقل شده است که درباره علی گفتی، چیست؟ گفت: ای پسر برادر! خون مرا از دست این جباران بنی امیه حفظ کن. اگر غیر از این می کردم، اعشب به طرف من سرازیر می شد.

الحسن البصري، أبو الفرج بن الجوزي، ص ۷؛ الإمام الصادق والمذاهب الأربعة، ج ۱، ص ۳۹۷

معنی واژه «اعشب»:

واژه «اعشب» در لغت، معانی مختلفی دارد که دو تای از آنها، در اینجا مناسب تر است. یکی اینکه «اعشب» یعنی ذلت و خواری؛ یعنی در حقیقت می گوید که، من اگر از دست بنی امیه تقیه نکنم، با من کاری می کنند که من خوار

و ذلیل بشوم!

معنای دیگر «اعشب»، چوب تر است. در آن زمان، وقتی می خواستند کسی را تأدیب کنند و یا شلاق بزنند، چند تا چوب تر را به هم می بستند و طرف را کتک می زدند. در اینجا یعنی من اگر تقیه نکنم، و هر حرفی که در مورد علی هست را بیان بکنم، شلاقهای چوب تر، بدن مرا نوازش خواهند کرد!

تفصیل روایت فوق از «ابن ابی الحدید»!

من خیلی تلاش کردم تا ببینم که مراد این عبارت «ما هذا الذي يقال عنك أنك قلت في علي» چی هست. در ابتدا تصور من این بود که این عبارت در مذمت امیرالمؤمنین است. یعنی به حسن بصری می گوید که چرا سخنانی در مذمت علی نقل می کنی؟

ولی وقتی رفتم و تفصیل قضیه را پیدا کردم، دیدم که اصلاً برداشت من از روایت، صددرد خلاف حقیقت روایت است. ابن ابی الحدید در تفصیل روایت می نویسد:

«روی أبان بن عیاش : سألت الحسن البصري عن علي (عليه السلام)، فقال: ما أقول فيه؟! كانت له السابقة، والفضل، والعلم، والحكمة، والفقہ، والرأي، والصحة، والنجدة، والبلاء، والزهد، والقضاء، والقراءة،

إنَّ علياً كان في أمره علياً، رحم الله علياً، وصلّى عليه. فقلت: يا أبا سعيد! أتقول: صلّى عليه، لغير النبي؟! فقال: ترخّم على المسلمين إذا ذُكروا، وصلّى على النبي وآله، وعليّ خيرٌ آله.

فقلت: أهو خير من حمزة و جعفر؟ قال: نعم، قلت: وخير من فاطمة وابنيها؟ قال: نعم، والله إنّه خير آل محمّد كلّهم، ومن يشكّ أنّه خير منهم وقد قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): و أبوهما خير منهما؟

ولم يجر عليه اسم شرك، ولا شرب خمر، و قد قال رسول الله (صلى الله عليه وآله) لفاطمة (عليها السلام): زوّجتك خير أمتي

فلو كان في أمّته خير منه لاستثناه. ولقد آخى رسول الله (صلى الله عليه وآله) بين أصحابه، فأخى بين عليّ ونفسه، فرسول الله (صلى الله عليه وآله) خير الناس نفساً، وخيرهم أخواً.

فقلت: يا أبا سعيد، فما هذا الذي يقال عنك إنك قلت في علي؟ فقال: يا بن أخي، أحقن دمي من هؤلاء الجبابرة،
ولولا ذلك لشالت بي الحُشْبُ»

ابان بن عیاش می گوید از حسن بصری در مورد علی پرسیدم. گفت: درباره علی من چه بگویم! سبقت در اسلام به او تعلق داشت، فضل و علم و حکمت و فقه و رأی به او تعلق داشت. او هم صحبت پیامبر بود. خوش فکر بود. مورد ابتلای مردم شد. زاهد بود. و قاضی بود و قرابت داشت.

همانا علی در کارش والا بود. خدا علی را رحمت کند. و بر او درود بفرستد. گفتم: ای اباسعید! آیا می گویی که خداوند بر او درود بفرستد؟ در حالی که درود فرستادن مختص پیغمبر است؟! گفت: وقتی به مسلمانها می رسی بگو خدا آنها را رحمت کند. ولی به پیغمبر و آل او که می رسی، درود بفرستد. و علی بهترین آل پیغمبر است.

به او گفتم: آیا علی از حمزه و جعفر هم بهتر بوده است؟ گفت: بله. پرسیدم: از فاطمه و دو پسرش هم بهتر است؟ گفت: بله! به خدا قسم که او از تمام آل محمد بهتر است! و چه کسی در این مسئله شک می کند که او بهترین است در حالی که پیغمبر فرمود: و پدرشان بهتر از اینها است.

اسم شرک بر نام علی جاری نشد. لب به شراب نزد. و پیغمبر هم به فاطمه گفت: من تو را به بهترین فرد امتم تزویج کردم.

اگر در امت پیغمبر بهتر از علی بود، پیغمبر حتماً استثنا می کرد. پیغمبر بین اصحاب خود، عقد اخوت برقرار کرد و بین خود و علی عقد برادری بست. پیغمبر بهترین فرد است و بهترین برادر است. (در نتیجه برادر او نیز بهترین فرد خواهد بود).

گفتم: ای اباسعید! این مطالبی که از تو نقل شده است که درباره علی گفتی، چیست؟ گفت: ای پسر برادر! خون مرا از دست این جباران بنی امیه حفظ کن. اگر غیر از این می کردم، شمشیرها به طرف من سرازیر می شد.

شرح نهج البلاغة، اسم المؤلف: أبو حامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد بن أبي الحديد المدائني، دار النشر: دار

الكتب العلمية - بيروت / لبنان - ١٤١٨هـ - ١٩٩٨م، الطبعة: الأولى، تحقيق: محمد عبد الكريم النمري، ج٤، ص ٥٧

واژه «حُشْب»، جمع «حَشْب» است. به معنای شمشیرهای صیقل داده شده و تیز شده. معمولاً وقتی سپاه، آماده می شد برای جنگ، شمشیرهایشان را به افرادی که مأمور این کار بودند می دادند تا هم زنگ زدگی شمشیرها را بزدايند و صیقل بدهند، و هم تیز بکنند.

أساس البلاغة، المؤلف: أبو القاسم محمود بن عمرو بن أحمد، الزمخشري جار الله (المتوفى: ۵۳۸هـ)، تحقيق: محمد باسل عيون السود، الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۹ هـ - ۱۹۹۸ م ج ۱، ص ۲۴۷

در هر حال، حسن بصری می خواهد بگوید که اگر من بخوام درباره علی بن ابی طالب، همه چیز را بگویم، و حقیقت را بیان بکنم، مرا شکنجه خواهند کرد. و من از دست اینها در امان نخواهم بود! مجبورم حقایق را پنهان بکنم و گاهاً هم در مذمت علی بن ابی طالب، مطالبی را نقل بکنم.

دوستان اگر «تنقیح المقال» مرحوم مامقانی را ببینند، ایشان در مورد «حسن بصری»، مطالب خوب و بکری دارد و برای دوستان هم لازم است. چرا که اهل سنت برای حسن بصری، احترام ویژه ای قائل هستند.

دعوت به نگارش یک مقاله علمی!

دوستان توجه داشته باشند که «حدیث اخوت»، از احادیث مهم است. یکی از کارهای علمی که دوستان ما باید انجام بدهند، نوشتن یک مقاله علمی در رابطه با «حدیث اخوت» است.

«ابن تیمیه» این حدیث را از بیخ منکر است و می گوید که قضیه اخوت بین پیغمبر و امیرالمؤمنین، به طور کامل باطل است. و جزء جعلیات است!

این انکار در حالی است که پیغمبر اکرم هم در «مکه» بین خود و امیرالمؤمنین عقد اخوت بست؛ و هم در مدینه. نقل است که پیغمبر بین مسلمانها عقد برادری برقرار کرد ولی بین امیرالمؤمنین و کس دیگر، عقد برادری ایجاد نکرد.

حضرت امیر در حالی که گریه می کرد به نزد پیغمبر آمد و فرمود که بین همه مسلمین عقد برادری خواندی ولی بین من و کسی دیگر عقد برادری نخواندی؟ پیغمبر فرمود:

«إِنَّمَا أَحْرَزْتُكَ لِنَفْسِي أَنْتَ أَخِي وَ أَنَا أَخُوكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»

من تو را برای خودم برگزیدم. تو برادر من و من برادر تو هستم در دنیا و آخرت.

بحار الأنوار (ط - بيروت) : ج ۳۸ : ص ۳۳۷

شما ببینید که «حسن بصری» با این جایگاهی که در دربار اموی دارد و جزء علمای درباری نیز هست، و رفیق «حجاج بن یوسف» هم بوده، به این شکلی از بنی امیه می ترسد و حقایق را پنهان می کند. و در مواردی برای حفظ جان خودش، مطالب ضد و نقیضی بر علیه امیرالمؤمنین هم نقل می کند و در حقیقت «تقیه» می کند.

یک نکته ای هم من از «عبدالحلیم جندی» دیدم که از علمای بزرگ مصر است، وی می نویسد:

«ومن كثرة ما عمل للخلفاء، صار دربا علی معاملة الأمراء: سأله الحجاج كم عطاءك قال ألفين: فاستدرك الحجاج وقال: ويحك كم عطاؤك؟ قال ألفان. قال لم لحنك؟ قال: لما لحن الأمير لحنك. ولما أعرب أعربت.»

به خاطر خدماتی که به خلفا داشت، رفیق نزدیک امیران و درباریان شده بود. روزی حجاج از او پرسید از بیت المال چقدر به تو می دهند؟ گفت: دو هزار! حجاج سؤالش را تکرار کرد و گفت: وای بر تو! چقدر می گیری؟ گفت: دو هزار! پرسید: چرا ابتدا غلط خواندی؟ گفت: وقتی دیدم امیر اشتباه تلفظ کرد، من هم در جواب، اشتباه تلفظ کردم. و وقتی دیدم اعرابش را درست گفتم، من هم درست تلفظ کردم.

الإمام جعفر الصادق - تأليف المستشار عبد الحلیم الجندی، ص ۲۳۳؛ جمهورية مصر العربية المجلس الأعلى للشئون الإسلامية
يشرف على إصدارها محمد توفيق عويضة القاهرة ۱۳۹۷ هـ - ۱۹۷۷ م

یک نکته ادبی!

در لغت عرب، برای نگارش «همزه»، صورتهای مختلفی وجود دارد. اگر همزه، مفتوح باشد، همزه را خالی و بدون پایه ذکر می کنند. مثل «عطاءك»؛ اگر مضموم باشد، آن را با پایه «واو» می نویسند. مثل «عطاؤك»؛ و اگر مکسور باشد، آن را با پایه دندان می نویسند. مثل «عطاءك»!

۴- تقيه «أوزاعي» و «زهري»!

بعد از نقل تقيه «مغیره بن شعبه»، «سعید بن جبیر»، و «حسن بصری»؛ نوبت به تقيه «أوزاعي» متوفای ۱۵۷ هجری، و «زهري» متوفای ۱۲۴ هجری می رسد که از ترس بنی امیه، از نقل فضائل امیرالمؤمنین، خودداری می کردند.

«ابن اثیر جزری»، بعد از نقل «حدیث کساء» از «اوزاعی»، می نویسد:

«قال أبو أحمد العسكري: يقال: إن الأوزاعي لم يرو في الفضائل حديثاً غير هذا، والله أعلم، قال: وكذلك الزهري لم يرو فيها إلا حديثاً واحداً كانا يخافان بني أمية»

ابو احمد گفته که نقل شده است که اوزاعی در فضائل علی، فقط همین یک روایت را نقل کرده است. و خدا دانایان است. و همچنین زهري نیز فقط همین روایت را در فضائل علی نقل کرده است. این دو نفر همواره از بنی امیه در هراس بودند.

أسد الغابة في معرفة الصحابة، اسم المؤلف: عز الدين بن الأثير أبي الحسن علي بن محمد الجزري، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت / لبنان - ۱۴۱۷ هـ - ۱۹۹۶ م، الطبعة: الأولى، تحقيق: عادل أحمد الرفاعي، ج ۲، ص ۲۸

در جلسه فردا، ان شاءالله تقيه «شعبي» را بيان خواهم كرد. من درباره «شعبي» حرف زياد دارم. مخصوصاً در رابطه با حضرت زهرا(سلام الله عليها)، اينها خيلي كم لطفی و يا خيانت در حق حضرت زهرا كردند.

مظلوميت اميرالمؤمنين(سلام الله عليه)، از زبان خودشان!

حالا در مورد مظلوميت اميرالمؤمنين(سلام الله عليه)، بحث فرق می کند. خود حضرت امير درباره مظلوميت خودش فرمود:

«مَا زِلْتُ مَظْلُومًا مُنْذُ وَلَدْتَنِي أُمِّي، حَتَّى إِنَّ عَقِيلًا كَانَ يُصِيبُهُ الرَّمْدُ فَيَقُولُ: لَا تَذْرُونِي حَتَّى تَذَرُّوا عَلَيَّ، فَيَذْرُونِي وَ مَا

بِي رَمْدٌ»

از زمانی که من از مادرم به دنیا آمدم، مظلوم بودم. به گونه ای که برادرم عقیل، هر زمان که چشم درد می گرفت، می گفت من دوائی در چشمم نمی ریزم مگر اینکه علی نیز در چشمش دوا بریزد! من در چشمم دوا می ریختم، در حالی که هیچ عیبی و دردی نداشت!

اعتقادات الإمامیه، للصدوق، ص ۱۰۵؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۲۴، ح ۱۵۸۳۳

مظلومیت حضرت امیر به این شکلی بوده، ولی حساب حضرت زهرا جداست. من بارها گفته ام که حضرت زهرا، دین ما، دنیای ما، ناموس ما، بهشت ماست! یعنی توحید و نبوت و امامت ما، همه خلاصه شده در صدیقه طاهره (سلام الله علیها).

مسئله ای که حضرت امام و مقام معظم رهبری، هرگز زیربارش نرفتند!

اساساً حقانیت مذهب تشیع، حضرت زهراست. ما اگر بخواهیم حقانیت امیرالمؤمنین را اثبات بکنیم، بهترین، زیباترین و محکم ترین دلیل ما، حضرت زهراست. حقانیت ائمه (علیهم السلام) را اگر بخواهیم اثبات بکنیم، بهترین دلیل ما صدیقه طاهره است.

ما در مورد حضرت زهرا، هیچگونه جسارت و کم لطفی را نمی توانیم بپذیریم. لذا بعد از انقلاب اسلامی - چه در زمان حضرت امام، و چه در زمان مقام معظم رهبری - بارها اهل سنت تلاش کردند که ایام فاطمیه روضه خوانی نشود و می گفتند که عزاداری فاطمیه، قلب ما را جریحه دار می کند؛ ولی حضرت امام و مقام معظم رهبری، هرگز زیر بار این مسئله نرفتند!

حتی در کنفرانس های زاهدان، علمای اهل سنت مدام می گفتند که ایام فاطمیه، منافات با وحدت دارد!! مولوی گرگیچ، در یکی از سخنرانی های مشهور خود در جلسه ختم صحیح بخاری، گفت که دولت جمهوری اسلامی، اگر واقعاً قائل به وحدت است، باید ایام فاطمیه و شهادت حضرت زهرا را حذف بکنند! این مسئله قلب ما را جریحه دار می کند. چون حضرت زهرا، موقعیت ابوبکر و عمر را خدشه دار می کند!!

شما اگر دقت کنید، آقای «تسخیری»، که مسؤل تقریب بین مذاهب بود، خیلی تلاش کرد تا مقام معظم رهبری و مراجع معظم را به نحوی راضی کند که این ایام شهادت حضرت زهرا تعطیل بشود، ولی این بزرگواران هرگز قبول نکردند.

خدا بیامرزد حضرت آیه الله فاضل لنکرانی را. من هر وقت بر سر مزارش حاضر می شوم، لذت می برم. ایشان عشق حضرت زهرا را به تمام معنا در دل داشت. یعنی تمام وجودش، و تمام ذرات بدنش، عشق حضرت زهرا را داشت.

ایشان وقتی دید این آقایان اینگونه برخورد می کنند، یک بیانیه محکمی را نسبت به حضرت زهرا (سلام الله علیها) صادر کرد. ایشان اولین کسی بود که در روز شهادت حضرت زهرا، راهپیمائی کرد و با پای پیاده در عزاداری حضرت زهرا شرکت کرد.

مراجع دیگر مثل آیه الله میرزا جواد آقای تبریزی و آیه الله وحید خراسانی، و آیه الله صافی گلپایگانی، به تبع مرحوم آیه الله فاضل لنکرانی، این اقدام را ادامه دادند و در روز شهادت حضرت زهرا با پای پیاده در مراسم شرکت می کنند.

والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه پنجاه و چهارم ۹۴/۱۱/۲۶

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۳۲) - مصیبتی که در «وحدتیه بوشهر» کنترل شد!!

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقية الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله الى يوم لقاء الله.

در جلسه دیروز، در ادامه ذکر تقیه بزرگان علمای اهل سنت؛ تقیه «اوزاعی» و «زهری»، که از آخوندهای درباری بودند را بیان کردیم.

عرض کردیم که «ابن اثیر جزری» متوفای ۶۳۰ هجری، بعد از نقل حدیث کساء که از احادیث متواتره هم است و البته با حدیث کسائی که در مفاتیح الجنان است کمی متفاوت است. که پیغمبر اکرم، امیرالمؤمنین و حضرت زهرا و حسنین (سلام الله علیهم) را در زیر عبا قرار داد و فرمود «هولاء اهل بیتی.»

آنچه که الآن از حدیث کساء در مفاتیح موجود است، نوشته خود مرحوم شیخ عباس قمی هم نیست! بعد از ایشان، در ملحقات مفاتیح اضافه کردند. آقای «ری شهری» اشکال سندی به این زیارت گرفته بود که آقای «میلانی» یک جواب قاطع و محکم داد و ثابت کرد که هم سند این زیارت حدیث کساء صحیح است و هم مضامین این زیارت که در مفاتیح آمده، کاملاً صحیح است و تک تک فقراتش در منابع اهل سنت نیز آمده است.

ایشان در حدود شش، هفت ماهی این بحث را مطرح کردند و حدیث کساء مشهور را که در مفاتیح هم آمده، بحث کردند. دوستان می توانند به سایت ایشان مراجعه کنند.

در هر صورت... دیروز عرض کردیم که «ابن اثیر» نقل کرده است:

«قال أبو أحمد العسكري: يقال: إن الأوزاعي لم يرو في الفضائل حديثاً غير هذا، والله أعلم، قال: وكذلك الزهري لم يرو فيها إلا حديثاً واحداً كانا يخافان بني أمية»

ابو احمد گفته که نقل شده است که اوزاعی در فضائل علی، فقط همین یک روایت را نقل کرده است. و خدا دانایانتر است. و همچنین زهری نیز فقط همین روایت را در فضائل علی نقل کرده است. این دو نفر همواره از بنی امیه در هراس بودند.

أسد الغابة في معرفة الصحابة، اسم المؤلف: عز الدين بن الأثير أبي الحسن علي بن محمد الجزري، دار النشر: دار إحياء التراث

العربي - بيروت / لبنان - ۱۴۱۷ هـ - ۱۹۹۶ م، الطبعة: الأولى، تحقيق: عادل أحمد الرفاعي، ج ۲، ص ۲۸

شما ببینید وقتی امثال «شهاب الدین زهری» که قاضی القضاات منصوب بوده و آخوند درباری نیز بوده، و از مؤیدین و تقویت کنندگان حکومت بنی امیه بوده است، از نقل روایت فضائل، وحشت دارد و هراسان است.

ائمه (علیهم السلام) که این همه روایات می گوید که این بزرگواران ما، «تقیه» می کردند، و نسبت به اصحاب خودشان، دستور تقیه می دادند، و می گفتند که «التقیة دینی و دین آبائی»؛ علتش کاملاً واضح و روشن است. وقتی این علمای دربار بنی امیه، از اربابان خود می ترسیدند و تقیه می کردند، تکلیف شیعه ها دیگر مشخص است. لذا ائمه (علیهم السلام) برای حفظ جان شیعیان، از طرفی فتوای موافق اهل سنت نقل می کنند و از طرف دیگر، فتوای مخالف اهل سنت. که هر موقعه ای که شیعیان گرفتار شدند، حدیث موافق آنها را بیان بکنند؛ ولی در محافل خصوصی خودشان، حدیث موافق شیعه را بیان بکنند:

«فَيُرَوَّى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ شَيْءٌ وَ يُرَوَّى عَنْهُ خِلَافُهُ فَبِأَيِّهِمَا نَأْخُذُ فَقَالَ خُذْ بِمَا خَالَفَ الْقَوْمَ وَ مَا وَافَقَ الْقَوْمَ فَاجْتَنِبْهُ»

از امام صادق، روایتی نقل می شود، و سپس روایت مخالفی نیز نقل می شود، ما به کدام روایت عمل بکنیم؟ فرمود: روایتی را که مخالف اهل سنت است را عمل کنید و روایت موافق اهل سنت را ترک کنید.

وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۱۸، ح ۳۳۳۶۴

۵- تقیه «ابوحنیفه»؛ امام احناف اهل سنت!

«خوارزمی» کتابی دارد در مناقب ابوحنیفه، در آنجا نقل می کند که روزی ابوحنیفه از طرف بنی امیه احضار شد تا در مورد یک مسئله فقهی، نظر بدهد. ابوحنیفه وقتی فهمید که از طرف حکومت احضار شده است، گفت:

«فاسترجعت في نفسي، لأنني أقول فيها بقول علي رضي الله عنه و أدین الله به، فكيف أصنع؟ قال: ثم عزم أن أصدقه وأفتيه بالدين الذي أدین الله به، وذلك أن بني أمية كانوا لا يفتون بقول علي ولا يأخذون به.»

من پیش خودم گفتم انالله و انالیه راجعون! زیرا در این مسئله فقهی که اموی ها پرسیده اند، نظر من، نظر علی بن ابیطالب است. و این حجت بین من و خدای من است. حالا چه کار کنم؟ تصمیم گرفتم که راستش را بگویم و

بر اساس آنچه که حجت شرعی من است، فتوا صادر کنم. زیرا بنی امیه بر اساس نظر علی فتوا نمی دادند و عمل نیز نمی کردند.

المناقب للخوارزمي، ج ۱ ص ۱۷۱. نقلا عن كتاب الإمام الصادق والمذاهب الأربعة لمؤلفه أسد حيدر، ج ۱ ص ۳۹

شما ببینید که شرایط به گونه ای رقم خورده است که وقتی از عالمی مثل ابوحنیفه می شنوند که فتوایی از او بر طبق نظر امیرالمؤمنین بوده، او را احضار می کنند! ابوحنیفه هم به خاطر خیلی از قضایا، آدم نیمچه شجاعی بود. شلاق خورد، زندان رفت، شکنجه شد! و به خاطر خیلی از فتاوای، خیلی اذیت شد.

مخصوصاً در رابطه با مسئله خلق قرآن، که از آن به ایام محنت تعبیر می کنند؛ پدر اینها را درآوردند! ابوحنیفه بود، خود احمد بن حنبل بود. اینها را خیلی اذیت کردند.

یک زمانی آمدند گفتند که قرآن مخلوق است و هر کدام از علماء که فتوایی بر خلاف این را می داد، می زدند و می کشتند! در زمان دیگری گفتند که قرآن غیر مخلوق است، لذا علمائی که بر خلاف این را نظر می دادند، می گرفتند و می کشتند.

دودمان بنی امیه و بنی عباس، دنبال این بودند که فتنه ای بین علماء ایجاد بکنند. و علما را به خودشان مشغول بکنند تا به کارها و برنامه های خودشان برسند. و علماء به این فکر نباشند که مردم را نسبت به اعمال اینها بیدار بکنند. تا مردم به فکر براندازی حکومت اینها باشند.

۶- تقيه «شعبی»!!

«ابن قتیبه دینوری» از قول «شعبی» نقل می کند که او گفته است:

«ما لقینا من آل ابي طالب إن أحبناهم قتلونا، لان أبغضناهم أدخلونا النار.»

ما در برخورد با آل ابی طالب چه کنیم؟ اگر آنها را دوست داشته باشیم، ما را می کشند. و اگر با آنها دشمنی کنیم، ما را در آتش جهنم می اندازند.

ببینید که موقعیت اهل بیت چه بوده است! چگونه اینها با شیعه جنگیدند! چطور با فرهنگ اهل بیت جنگیدند! این کاری که دودمان نحس بنی امیه با اهل بیت کردند، با هر مذهبی کرده بودند، آن مذهب تا به حال، هزاران بار منقرض شده بود و رفته بود!

ولی اینها هر چه بر ضد اهل بیت اقدام کردند، خدای عالم، مقام اهل بیت را بیشتر بالا برد! هر چه اینها سب علی (سلام الله علیه) کردند، عشق علی بیشتر در دل مردم جای گرفت!

برنامه دیشب؛ یکی از برنامه های ناب شبکه ولایت بود!

دیشب، در شبکه ولایت، ما برنامه ای داشتیم به مناسبت ولادت حضرت زینب (سلام الله علیها)، چون من نسبت به ایشان حساس بودم، گفتم که باید یک شب برنامه خودمان را به ایشان اختصاص بدهیم.

فقط به تماس یک بیننده توانستیم پاسخ بدهیم که آن هم بیننده ای سنی مذهب بود از زاهدان. ایشان خیلی هم با توپ پر آمده بود. ولی خب توپش حسابی خالی شد و برگشت! یعنی به نظرم برنامه دیشب، یکی از گل برنامه های سال ۹۴ ما بود. یعنی هر کس که برنامه را شنیده و دیده بود، پیامک می دادند و زنگ می زدند و تشکر می کردند.

این بنده خدا هر چه با تنی صحبت کرد، من با آرامی جوابش را دادم. عمده بحث ایشان هم در رابطه با «تقیه» بود. عزیزان اگر کلیپ این را ببینند، متوجه می شوند که بحث های درسی امسال ما که در مورد تقیه است، چه قدر کاربردی است و به دردشان می خورد!

ایشان اول آمد و گفت که در کافی، جلد فلان، صفحه فلان، دارد بر اینکه تقیه واجب است ولی اگر به قتل منجر بشود، تقیه دیگر واجب نیست! چرا علی (علیه السلام) حاضر نشد از حضرت زهرا دفاع بکند؟ و لو اینکه کشته می شد!

خیلی هم روی این مسئله مانور می داد و دائماً حرف می زد و فرصت هم نمی داد که ما صحبت کنیم. گفتم: برادر من! گوش بکن. اگر این را کسی برای تو نقل کرده، و یا خودت فهمیدی، اشتباه فهمیدی!

گفتم: اینکه تقیه واجب است و اگر به قتل رسید، دیگر واجب نیست؛ این که شما می گوئید نیست! بعد برایش توضیح دادم که یک دفعه است که به شما می گویند یا دروغ بگو یا گردنت را می زنیم! در اینجا دروغ می گوئیم تا از کشته شدن نجات پیدا بکنیم!

آقا برو دزدی بکن، اگر دزدی نکنی، گردنت را می زنیم! برو زنا بکن یا لواط بکن - نعوذبالله - اگر نکنی تو را می کشیم! در تمام این موارد، حفظ جان واجب است.

ولی اگر آمدند و گفتند باید فلانی را بکشی و اگر نکشی، خودت را می کشیم! در اینجا قطعاً دیگر جای تقیه نیست. نمی توانی به خاطر حفظ جان خودت، جان دیگری را به خطر بیاندازی! روایت این را می خواهد بگوید. شیعه و سنی هم همین را قبول دارند.

گفت: حاج آقا قبول کردم! ولی چرا حضرت علی از حضرت زهرا دفاع نکرد؟ آیا این از غیرت است؟ این را هم از این وهابی زاهدانی که الآن در زندان هم هست، یاد گرفته اند که می گویند در جریان شهادت حضرت زهرا، علی - نعوذ بالله - «غیرت» نداشت!

گفتم: برادر عزیزم! شما فقط یک چیزی از غیرت و بی غیرتی شنیده ای! بی غیرتی یعنی اینکه مردی متوجه بشود که زنش، با اجنبی ارتباط دارد، ولی بی تفاوت باشد! این را می گویند بی غیرتی!

ولی اگر یک جایی زن انسان را می زنند، و اگر شوهرش دفاع بکند، دین متضرر می شود، مثل قضیه امیرالمؤمنین که اگر می آمد دفاع می کرد، صد نفر از علی حمایت می کردند، صد نفر هم از عمر بن خطاب حمایت می کردند، می افتادند به جان هم و کشته می شدند! از آن طرف «روم» و از طرف دیگر «ایران» و از طرفی «منافقین»، از طرف دیگر «ابوسفیان» و دار و دسته اش؛ از طرفی یهودی های زخم خورده؛ همه می ریختند و اسلام را از بین می بردند، آیا درست بود؟

گفتم اگر این قضیه برای خودت اتفاق بیافتد. در یک قضیه ای گیر افتادی و زنت را بزندی و حتی بخواهند بکشند، تو اگر بخواهی از زنت دفاع کنی، هم تو را می کشند، هم زنت را و هم بچه هایت را می کشند! کدام را انتخاب می کنی؟

گفت: حاج آقا قبول کردم!

من معتقدم با اینها اگر منطقی صحبت بشود، می پذیرند. چون هم مؤدب هستند و هم منطقی.

گفتم: عزیزم! بین یکی از افتخارات «سیستان» شما، این است که دودمان بنی امیه گفتند که باید به علی ناسزا بگوئید! گفتند: نمی گوئیم! گفتند: باید مالیات و جریمه بدهید! گفتند: می دهیم ولی به علی ناسزا نمی گوئیم!

گفتند اگر ناسزا نگوئید، زنهایتان را می آوریم وسط میدان شهر، و موهایشان را از ته با تیغ می تراشیم! گفتند ما حاضریم این کار را بکنید ولی حاضر نیستیم که به علی ناسزا بگوئیم!

این مدرک افتخار مردم «سیستان» است! آیا این کار اینها بی غیرتی بود و یا عین غیرت بود؟

لذا ما اگر با منطق با اینها سخن بگوئیم، و طبق سفارش قرآن که فرمود:

(إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا)

هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند به آنها سلام می گویند (و با بی اعتنایی و بزرگواری می گذرند).

سوره فرقان (۲۵): آیه ۶۳

یک اخلاق اسلامی بسیار تأثیرگذار!

من مقید هستم که از اول برنامه تلفن ها، لبخند بر چهره داشته باشم. و همین برای اینها خیلی دردآور است. اینها می آیند عصبانی می شوند ولی من با لبخند سخن می گویم.

اینها اول در شبکه های خودشان می گفتند که آقای قزوینی وقتی می خندد، یعنی دارد مسخره می کند! ولی بعداً خود اهل سنت هم گفتند که حاج آقا شما با این اخلاق خوش، ما را شرمنده خودتان می کنید!

اینها فهمیدند که وقتی شیعه هم زنگ می زند ما لبخند داریم، سنی هم زنگ می زند ما لبخندمان را داریم و چه بسا بیشتر هم می شود. و عبارتهایی هم که به کار می بریم، تلاش می کنیم که عبارتهایی باشد که روح و قلب طرف را تسخیر بکند.

ما در روایات داریم که اگر شما نمی توانید با مال و اموال خود، قلب مردم را تسخیر بکنید، با یک خنده و تبسم، قلب مردم را تسخیر بکنید! و این یک دستور است از ناحیه ائمه (علیهم السلام) و نتیجه اش را هم ما داریم می بینیم.

خیلی از شیعیان می آیند روی خط شبکه و می گویند که ما قبلاً برخوردارمان با اهل سنت تند بود، ولی الآن بهتر شده و ما روش برخورد با اهل سنت را از شبکه «ولایت» یاد گرفتیم.

مصیبتی که در وحدتیه بوشهر کنترل شد!!

همین چند وقت پیش، در «وحدتیه بوشهر»، دو تا برادر به نام «منصوری»، به همراه یکی از طلبه های مدرسه شهید دستغیب، با تبلیغات فراوان، حدود سیصد نفر از جوانهای وحدتیه را سنی وهابی کرده بودند!

البته اینها ظاهراً یک سفری داشتند به «امارات»، آنجا گیر افتاده بودند. مقامات اماراتی در دادگاه به اینها گفته بودند که ما شما را آزاد می کنیم و زندان و شلاق شما را حذف می کنیم، به شرط اینکه یک دوره وهابی ببینید، بعد بروید در ایران، و وهابیت را تبلیغ بکنید! ببینید که اینها چگونه کار می کنند!؟

اینها هم آمده بودند در «وحدتیه»، تبلیغات فراوان و سر و صدا و جوانها را وهابی کرده بودند!! حتی کار را به این جا رساندند که در روز عاشوراء آمدند در یک اقدامی وقیحانه، اسم مقدس حضرت سیدالشهداء را روی یک الاغی

نوشتند و در کوچه و خیابان رها کردند!!!

بعد از نماز صبح، هنوز آفتاب نزده، آقای حسینی بوشهری به من زنگ زد و گفت که آقای قزوینی، شما آنجا نشسته اید، این سه نفر، وحدتیه استان ما را به هم ریخته اند و سنی کرده اند و...!! اطلاعات اینها را گرفته برده زندان، اینها در زندان هم سرو صدا راه انداختند که نظام نتوانسته جواب علمی به ما بدهد، چون نمی توانند جواب ما را بدهند و عاجز هستند، ما آوردند انداختند زندان! اینها زندانی ها را هم دارند وهابی می کنند!

آقای بوشهری به من گفت که فلانی! آب دستت هست، بگذار زمین، و بیا با اینها مناظره بکن! من هم زنگ زدم به آقای طبسی و آقای خوشنویس، با هم رفتیم به دیدن اینها در بوشهر! دیدم این دو برادر منصوری، یکی شون پنجم ابتدائی دارد! آن یکی دوم راهنمائی دارد! و آن یکی هم که طلبه بود که مقداری فضلش بالا بود.

اینها شروع کردند چهار تا آیه را خواندند، ترجمه اش را هم بلد نبودند! ما بحث مان با اینها، در زندان اطلاعات، شاید ده دقیقه هم طول نکشید. آن طلبه که همینطور اشکش جاری بود و منصوری هم که سر دسته اینها بود، برگشت یک جمله قشنگی گفت که آقای قزوینی! «اگر روز اولی که ما این کارها را شروع کردیم، یک کسی مثل شما می آمد و با آیات قرآن، اینطور مستند، جواب ما را می داد، خودمان گمراه نمی شدیم و این همه جوانها را هم گمراه نمی کردیم!»

برادرش هم همین را گفت که ای کاش، همان روز اول، یک نفر مثل شما، مؤدبانه و محترمانه می آمد از قرآن و روایات، با ما مستند حرف می زد.

گفت ما همان روز اول که کارمان را شروع کردیم، آخوند محله ما، رفت بالای منبر، این منصوری و برادرش، اینها مزدکی هستند و ازدواج با خواهر و مادر را جایز می دانند و... نزدیک اینها نشوید!

همین کار ایشان باعث شد که جوانها حساس بشوند و لذا آمدند پیش ما دیدند که ما همه اش از قرآن و روایات حرف می زنیم. از اخلاق حرف می زنیم و... مدام جوانها به طرف ما جذب می شدند! هر چه این آخوند محله ما، بر علیه ما حرف می زد، جوانها بیشتر جذب ما می شدند!

ما قبلاً عرض کردیم که امام حسن عسکری (سلام الله علیه) فرمودند که:

«فَذَلِكَ حَرَامٌ عَلَى شِيعَتِنَا أَنْ يَصِيرُوا فِئْتَةً عَلَى ضَعْفَاءِ إِخْوَانِهِمْ وَعَلَى الْمُبْطِلِينَ أَمَّا الْمُبْطِلُونَ فَيَجْعَلُونَ ضَعْفَ الضَّعِيفِ مِنْكُمْ إِذَا تَعَاطَى مُجَادَلَتَهُ وَ ضَعْفَ فِي يَدِهِ حُجَّةً لَهُ عَلَى بَاطِلِهِ وَ أَمَّا الضَّعْفَاءُ مِنْكُمْ فَتُغَمُّ قُلُوبُهُمْ لِمَا يَرَوْنَ مِنْ ضَعْفِ الْمُحِقِّ فِي يَدِ الْمُبْطِلِ»

شیعه ای که در مناظره ها، راه خلاصی را بلد نیست، بر او حرام است که وارد مناظره با مخالفین بشود. زیرا این کار او دو آسیب اساسی دارد. هم بر دوستان و برادران شیعه او، و هم برای مخالفین. زیرا مخالفین او، این ضعف او را دلیلی بر بطلان او قلمداد می کنند و برادران شیعه او هم، وقتی ضعف شیعه ای که حق هست را ببینند، دل‌هایشان نسبت به اعتقاداتشان لزران می شود.

الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)؛ ج ۱؛ ص ۲۱

اتفاقاً چند روز قبل، با منصوری که در آموزش و پرورش هم مشغول است، ما نیم ساعت تلفنی صحبت کردیم. و تلفن برادرش را هم به من داد که با او هم صحبت بکنم. برای من هم عیب نیست. هر چه با این منحرفین، بیشتر صحبت کنیم، بیشتر لذت می بریم. شاید در یک جایی، حرف ما اثر بگذارد.

والسلام عليكم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه پنجاه و پنجم ۹۴/۱۱ / ۲۷

نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۱۷)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقية الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله الى يوم لقاء الله.

بحث های ما در روزهای سه شنبه و چهارشنبه، اختصاص داشت به نقد صحبت های آقای دکتر طیب، که ایشان در ماه مبارک رمضان، یک ماه بر ضد مبانی اعتقادی شیعه صحبت کرد و دید که ظاهراً کسی در برابرش نیست، لذا الآن هم در روزهای جمعه، ایشان در همین زمینه در حال صحبت کردن است! همان حرفهایی را که در ماه رمضان گفته بود، با کم و بیش، دوباره در حال مطرح کردن است.

انتقاد از عدم پاسخگویی حوزه، به سخنان دکتر طیب!

الحمدلله حوزه علمیه ما هم خاموش است!! و اگر یک بزرگواری هم حرفی می زند و اعلام می کند که «الأزهر» اگر مرد است بیاید جواب این حرف مرا بدهد؛ ما می بینیم که می آید از «ابن ابی الحدید» مطلبی را نقل می کند و یا حدیثی را به صحیح بخاری نسبت می دهد که اصلاً همچین روایتی در صحیح بخاری وجود ندارد!!

اینها مصیبتی است که ما الآن گرفتارش هستیم! و نمی دانیم که چکار باید بکنیم! خدا اموات شما را بیامرزد، ابوی ما می گفت که «بعضی ها، درب مسجد هستند، نه می شود آن را شکست، و نه می شود سوزاند!»

الآن نه تلویزیون های اسلامی، تا به حال یک کلمه به آقای «طیب» جواب داده اند، و نه تلویزیون های شخصی شیعه تا به حال جوابی داده اند! اذا اینها دارند جری تر می شوند.

دوستان توجه دارند که وقتی شیعه توسط الأزهر که نماد اهل سنت است، سرکوب بشود، مسئله خیلی سنگینی است. وقتی وهابیت یک چنین کاری بخواهد بکنند، آنها را سریع می شود رسوا کرد! چون اینها آبرو و هیئیتی ندارند! جنایات وهابی ها، حرفهای ضد قرآن اینها، و حرفهای ضد سنت اینها، به قدری زیاد است که به سادگی می شود اینها را رسوا کرد!

ولی «الأزهر»، که الآن نماد اهل سنت است، و همواره مراجع و بزرگان ما، از زمان آية الله العظمی بروجردی تاکنون، یکی از برگهای سبز شیعه این بود که با الأزهر در یک صف و در یک خط قرار داشت. الآن متأسفانه این صف و این خط دارد به هم می ریزد! و خطر این، از وهابیت خیلی بیشتر است.

چون می شود گفت که وهابیت تقریباً سه درصد مسلمانهای جهان را تشکیل می دهند! ولی اهل سنت، بنابر نظر دکتر طیب، نود درصد مسلمانها را تشکیل می دهند.

البته آمار واقعی، صد درصد خلاف این نظر دکتر طیب را نشان می دهد و ثابت می کند. در حقیقت جدیدترین آماری که ما از شیعیان جهان داریم، - که مربوط به سه، چهار سال قبل است، و خود سازمان ملل هم تأیید کرد، - ۳۵۰ تا ۴۰۰ میلیون نفر است. و آمار کل مسلمین یک میلیارد و دویست، سیصد میلیون نفر است.

بنابراین اینگونه نیست که بگوئیم، ده درصد مسلمانها شیعیان هستند. این آمار غلط است. بلکه می توانیم ادعا بکنیم که تقریباً بین ۳۰ تا ۴۰٪ مسلمانها را شیعیان تشکیل می دهند!

نقشه دشمن الآن این است که دارند شیعه را در برابر یک میلیارد و اندی مسلمان قرار می دهند و با کمال تأسف، نامه ای هم که حاج آقای مکارم به طیب نوشتند، جواب آنچنانی که از الأزهر و آقای طیب انتظار می رفت، نیامد. دوستان لازم است که این مطالب و نقد ما به دکتر طیب که الآن در چندین جلسه، ما صحبتهای ایشان را نقد کردیم، در فضای مجازی منتشر بشود. به نظر من واجب است و بلکه واجب واجبات است که هر کسی باید به اندازه خودش، با رعایت کامل احترام و ادب، در نشر این مطالب تلاش بکند. و در وبلاکها و فضای سایبر، با رعایت ادب و احترام، منتشر بشود.

اینکه گفتم با احترام و ادب، به این علت است که حساب «الأزهر»، با حساب دانشگاه «محمد بن سعود» و دانشگاه «ام القری»، جداست.

البته خود ما هم در چند جلسه، هم در شبکه ولایت فارسی و هم در الولاية (شبکه عربی)، به این صحبتها جواب دادیم. و منتظریم ببینیم که چه جوابی می دهند.

دوستان توجه دارند که دکتر طیب، خودش را از مراجع ما، خیلی بالاتر می داند!! یعنی یک همچین تصویری در ذهنش دارد! یعنی تصور می کند نقش او در جامعه اسلامی، از نقش مراجع رده اول ما بیشتر است! یعنی ایشان دچار یک همچین توهمی شده است.

این بحث هایی که در اینجا مطرح می شود، در حقیقت مقدمه ای است برای اینکه در شبکه ولایت پخش بشود. یعنی دوستان اگر ایرادی و اشکالی و یا پیشنهادی در بحثهای نقد ما به دکتر طیب، به ذهنشان می رسد، مطرح بکنند، تا اینها رفع بشود، و بعد به روی آنتن شبکه برود.

در هر صورت...

عدالت در گفتار و صداقت در بیان آقای طیب، وجود ندارد!!

گفتیم که آقای طیب، مذهب شیعه را متهم به سب صحابه می کند و می گوید که «مذهب شیعه، مذهبی است که مردم را به سب و ناسزا گفتن به صحابه پیامبر، تشویق و تحریک می کند!»

در طول ماه مبارک رمضان، ایشان این تعبیر را زیاد به کار بردند! و جالب است که ایشان این اتهام را به اصل مذهب شیعه نسبت می دهد، و نمی آید بگویند مثلاً دو تا عالم شیعه همچین کاری می کنند! ده نفر آدم تندرو این کار را می کنند!

در حقیقت هدف «طیب» این است که جوانهای اهل سنت را از مذهب شیعه فراری بدهد! هدف، مذهب گریزی است، مذهب ستیزی است.

جالب تر این است که ایشان در مقابل این ادعا می گویند: «من از تعدادی از فضلاء شیعه شنیدم که از این گونه گفتارها تبری جسته اند و از این کارها راضی نیستند.»

ایشان از آن طرف اصل مذهب را زیر سؤال می برد؛ ولی از این طرف می گویند بعضی از فضلاء شیعه از این کار تبری جسته اند!! حتی کلمه «مراجع» را هم به کار نمی برد! می گویند «بعضی از علماء شیعه!» مشخص است که عدالت در گفتار آقای «طیب»، وجود ندارد! صداقت در بیان، وجود ندارد!

نظر مراجع شیعه، در مورد لزوم حفظ وحدت بین شیعه و سنی!

این همه مراجع ما به صراحت فتوا داده اند که اهانت به مقدسات اهل سنت، ایجاد تفرقه و مسئله تکفیر؛ انسان را از اسلام خارج می کند! آقای طیب! مراجع ما بهتر از این حرف بزنند و فتوا بدهند!؟

من قبلاً فتاوی آقایان مراجع بزرگوار را خدمت دوستان خواندم که مثلاً تعبیر آقای «شبیری زنجانی» این است:

« کسانی که تخم تفرقه را در صفوف مسلمین می کارند، و فرقه های اسلامی را تکفیر می کنند، اینها اصلاً مسلمان نیستند! و شکی نیست که اینها اجیر استعمار هستند. یا به صورت مستقیم، یا غیر مستقیم. و هدف اینهایی که دارند اختلاف می اندازند، با توهین به اهل سنت و توهین به شیعه، هدفشان از بین بردن اساس اسلام و نابود کردن اسم مبارک پیغمبر است.»

آقای طیب! از این بهتر و واضح تر می خواهید!؟

یا آقای «وحید خراسانی» که در این زمینه می گوید:

« هر کس شهادت به وحدانیت خداوند متعال و رسالت خاتم انبیا - صلی الله علیه و آله و سلم - بدهد مسلمان است و جان و عرض و مال او مانند جان و عرض و مال کسی که پیرو مذهب جعفری است محترم است. و وظیفه ی شرعی شما آن است که با گوینده ی شهادتین هر چند شما را کافر بدانند به حسن معاشرت رفتار کنید.»

منبع: [«سایت جهان نیوز»](#)

آقای طیب، اینها را نمی بیند، یا نمی خواهد ببیند، بعد می آید می گوید که بعضی از فضلاء شیعه از سب صحابه تبری جسته اند!!!

آقای «مکارم شیرازی» نیز در این زمینه می گوید که:

«هر گونه اهانت به مقدسات اهل سنت، شرعاً جایز نیست. و بر مسلمین - چه شیعه و چه سنی - واجب است که از افتادن در دام دشمنان اسلام بر حذر باشند.»

دوستان می توانند نظر دیگر مراجع شیعه را هم در این زمینه ملاحظه بکنند و ببینند که این آقایان چقدر به مسئله وحدت اهتمام دارند.

منبع: «[پایگاه خبری تحلیلی فتن](#)»

آقای طیب! آیا اینها بعضی از فضلاء شیعه هستند؟! یا مراجع بزرگوار شیعه هستند که اینگونه به صراحت فتوا داده اند؟! حالا در این وسط یک نفر هم بر اساس اطلاعات غلطی که به او می رسانند، یک نظر خلاف این مراجع را دارد. ایشان به جای اینکه بیاید و بگوید نظر کل مراجع شیعه و یا حداقل اکثر مراجع شیعه، در مورد سب و اهانت به صحابه، این است، می گوید که بله، بعضی از فضلاء شیعه نظرشان تبری از سب صحابه است!!

من معتقد هستم که دوستان به عنوان نماز صبح، واجب شرعی است که اینها را منتشر نکنند؛ فتوای مراجع را درباره وحدت و لزوم پرهیز از اهانت به مقدسات اهل سنت را در فضای مجازی پخش نکنند و در اختیار اساتید دیگر قرار بدهند.

در اختیار مراجع بزرگوار قرار بدهند، ده نفر، بیست نفر، پنجاه نفر اگر بروند و بگویند، قطعاً برای ایشان موضوع درست می شود، و وقتی موضوع درست شد، بلافاصله اقدام می کنند.

ما اگر ساکت باشیم، فردای قیامت همه ما مقصر هستیم. باید بیائیم اینها را منتشر نکنیم. این آقای «طیب» و دوستان ایشان، یا از عربستان پول گرفته اند که اینگونه موضع گیری بر ضد شیعه می کنند، و یا اینکه اطلاعات غلط به او رسانده اند!

حالا ما کار با آقای «طیب» هم نداریم، ولی برخی افراد، نه دین برایشان مهم است، و مانع برخی اقداماتشان است؛ نه از قیامتشان می ترسند و نه از خدا می ترسند! ولی از آبرویشان می ترسند!!

برای بعضی ها، «آبرو»، مهمتر از خدا و پیغمبر و دین و شریعت و قیامت است! لذا ما باید این مطالب را مطرح نکنیم، تا آبرو و حیثیت اینها که در حقیقت خط قرمز اینها هست، مورد حمله قرار بگیرد و به خطر بیافتد.

نظر حضرت امام صادق (سلام الله علیه) در مورد مخالفین مذهب!

خود آقا امام صادق (سلام الله علیه) به صراحت می فرماید:

«مَنْ كَانَ هَمُّهُ فِي كَسْرِ النَّوَاصِبِ عَنِ الْمَسَاكِينِ مِنْ شِيَعَتِنَا الْمُؤَالِينَ حَمِيَّةً لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ يَكْسِرُهُمْ عَنْهُمْ وَ يَكْشِفُ عَنْ مَخَازِيهِمْ وَ يُبَيِّنُ عَوَازِهِمْ وَ يُفْخِمُ أَمْرَ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ

جَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى هِمَّةَ أَمْلَاكِ الْجِنَانِ فِي بِنَاءِ قُضُورِهِ وَ دُورِهِ يَسْتَعْمِلُ بِكُلِّ حَرْفٍ مِنْ حُرُوفِ حُجَجِهِ عَلَى أَغْدَاءِ اللَّهِ أَكْثَرَ مِنْ عَدَدِ أَهْلِ الدُّنْيَا أَمْلَاكَ قُوَّةٍ كُلِّ وَاحِدٍ يَفْضَلُ عَنْ حَمْلِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ فَكَمْ مِنْ بِنَاءٍ وَ كَمْ مِنْ نِعْمَةٍ وَ كَمْ مِنْ قُضُورٍ لَا يَعْرِفُ قَدْرَهَا إِلَّا رَبُّ الْعَالَمِينَ»

کسی که اهتمام ورزد در شکست دادن نواصب، که در برابر شیعیان جبهه گیری کرده اند و برای ما اهل بیت جوانمردی و مروت به خرج دهد، آنها را از (مقصودشان در اغوای) ضعفای شیعه باز دارد و در برابر شیعه آنها را خرد نماید و پرده از رسوایی های آنها بردارد و عیبهای آنها را واضح و روشن بیان نماید، و امر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خاندانش را تمجید نموده و بستاید،

خداوند همت فرشتگان بهستی را در ساختن خانه ها و کاخ های او قرار دهد. به عدد هر حرفی که در برابر دشمنان به کار برد، خدا فرشتگانی - بیش از تعداد مردم دنیا - را برای او بکار گیرد. بسا قصرهایی که ارزش آن را جز پروردگار جهانیان نداند.

الإحتجاج على اهل اللجاج (الطبرسي)، ج ۱، ص ۱۹

من از این روایت محکمتر و قوی تر در مورد مواجهه با مخالفین مذهب، ندیدم! این روایت همه چیز را روشن کرده است.

اگر مثل آقای دکتر «طیب»، یک سری نقاط ضعفی دارد، دست روی آن نقاط ضعف بگذاریم و بگوئیم که آقای طیب! شما که خود را از مراجع ما هم بالاتر می دانید، این اشکال کار شماست، فلان مسئله اشکال کار شماست.

رمز موفقیت در مقابله با مخالفین و وهابیت!

من یک بار قبلاً اینجا عرض کردم که این وهابی ها رفتند «عبدالرحمن دمشقیه» را آوردند در شبکه وهابی «کلمه»، شروع کرد علیه شیعه به حرف زدن! که: «من خوشحالم که تهران صدای من را می شنود! بعد از آزادی سوریه، ان شاءالله نوبت ایران است. مردم ایران! ما شما را از استعمار آخوندهای رافضی آزاد خواهیم کرد و...»

شروع کرد از اینگونه حرفهای بی سر و پا زدن. بنا هم بود که ایشان را هر هفته بیاورند، یک جلسه صحبت بکند. ایشان بیست، بیست و پنج جلد کتاب بر ضد شیعه نوشته است و آدم باسوادی است.

بر خلاف آنهایی که الآن در شبکه کلمه هستند که از این علقه مضغه های شتر چرانان این طرف و آن طرف جمع کردند گذاشتند آنجا. یا به قول آقای «سلیمانی» نماینده رهبری در سیستان و بلوچستان، اینها را از استبل ها درآوردند بردند آنجا گذاشتند.

ولی امثال «عبدالرحمن دمشقیه» با آنها فرق می کند. اینها هم به فن مناظره مسلط هستند، هم کتاب های شیعه را مطالعه کردند، و هم جدل بلد هستند. لذا با اینها سر و کله زدن مقداری دشوار است و آدم به زحمت می افتد!

نمونه اول:

وقتی اینها «عبدالرحمن دمشقیه» را آوردند در شبکه «کلمه»، من دوستان را جمع کردم و گفتم که شأن نزول روایت امام صادق الآن است. ما فردا شب برنامه گذاشتیم و سند الأزهر را که ایشان را به جرم مفعول واقع شدن، اخراج کرده بودند را رو کردیم! یعنی فساد اخلاقی این عبدالرحمن دمشقیه را افشا کردیم.

شب اول که ایشان با یک شهامت و شجاعتی سخنرانی می کرد، شب دوم آمد گفت که نه آقا، اینها که می گویند، همه اش دروغ است! ساختگی است! فتوشاپ است و...

ما وقتی دیدیم اینطوری است، شب چهارم، صوتش را پخش کردیم! که از ایشان می پرسند که چرا شما را از «الأزهر» اخراج کردند؟ و ایشان پاسخ می دهد که من در آن زمان جوان بودم، خوشگل بودم، دیگران در من طمع

داشتند و خلاصه اتفاقاتی افتاد!!

وقتی ما این را پخش کردیم، دمش را گذاشت روی کولش، و فرار کرد و رفت!! و دیگر حتی یک کلمه هم از او در این شبکه ها پخش نکردند! حتی تکرار برنامه او را هم پخش نکردند!!

ایشان الآن رفته در شبکه های دیگر جرنديات می بافد. البته آنجا هم رسوا شد. حداقل برای اینکه بیاید برای ایران و برای بچه شیعه ها شبهه درست بکند، ما جلوی آن را گرفتیم. شبکه عربی مرد هستند، بیایند جلویش را بگیرند. این مطلب را از من به عنوان یادگاری داشته باشید که، آنهایی که با مذهب مخالفت می کنند، یا آنهایی که در دفاع از مذهب کوتاه می آیند، نگران از دست رفتن آبروی خود باشند!

اینکه این آقایان وهابی این قدر در دنیا سرو صدا دارند بر ضد شیعه، یا از کوتاهی های ما هست و یا از پرووئی آنهاست. باید آبروی اینها ریخته شود. این تنها راه و رمز موفقیت ما در برابر مخالفین و وهابیت است. اگر آبروی اینها ریخته شود و یا احساس خطر بکنند از ریخته شده آبرویشان، قطعاً کوتاه می آیند.

نمونه دوم:

یکی از شاگردان مصطفی طباطبائی - رهبر وهابیان ایران - که آخوند هم است، و چند جلسه در سپاه هم سخنرانی کرده بود و ما وقتی به دوستان، مبنای فکری وهابی این بابا را اطلاع دادیم، اسم او را در لیست سپاه خودشان قرار دادند که دیگر به هیچ وجه در مراکز سپاه و بسیج او را راه ندهند.

این بابا، عمامه بر سر دارد ولی کله اش، کله وهابی است. این آقا را در یکی از مساجد نارمک تهران، دعوت کرده بودند برای سخنرانی. دوستان ما رفته بودند آنجا، با این آخوند و عوامل مسجد هر چه صحبت کرده بودند، زیر بار نرفته بودند! و گفته بودند که نه آقا! ایشان حرفهای خوبی می زند!

من خودم مقید هستم که معمولاً کسی که لباس روحانیت بر تن دارد، حتی المقدر، احترام لباس را حفظ کنم. و لو اینکه مخالف هم باشد باید به یک بهانه هائی - مثل اینکه ایشان سواد کافی ندارد، اشکالاتی دارد و... چیزی هائی که آبرو و حیثیت او حفظ بشود، - احترام لباس او را نگه داشت!

ما دیدیم که فایده ندارد، هر چه می گوئیم گوش نمی دهند. مجبور شدیم به دوستان گفتیم که چند مورد از نوارهای سخنرای این آقای شاگرد طباطبائی را، که تکه های مخالفی داشت، ببرید به امام جماعت مسجد نشان بدهید، و بگوئید که اگر این بابا از فردا شب به این مسجد بیاید، ما اینها را بین همه مردم پخش می کنیم.

همانجا از ترس آبرو، با آن طرف تماس گرفت و گفت که از فردا شب نباید به مسجد ما بیایی! خب پدرجان! ما که صد دفعه گفتیم این بابا آدم منحرفی است. تربیت یافته وهابیت شیعی است. ایشان اصلاً معتقد به امامت ائمه نیست. معتقد به عصمت ائمه نیست. معتقد به مهدویت نیست. و لو اینکه عمامه آخوند شیعی بر سر گذاشته است.

نمونه سوم:

من یک وقتی، نسبت به یکی از خودی ها که مشهور هم هست، با آقای سید احمد خاتمی صحبت می کردم. به ایشان گفتم که این آقا در جلسات خصوصی وهابی ها شرکت می کند! و این آقای طباطبائی وهابی، شب بیست و یکم ماه رمضان می خواست در مسجد او سخنرانی بکند! آقای خاتمی بر اساس این صحبت های ما و با اعتمادی که به ما داشت، یک طوفانی به پا کرد و همه را به هم ریخت و از بین برد.

گذشت تا اینکه یکی دو ماه قبل، آقای خاتمی به من زنگ زد و گفت همین آقائی که شما صحبتش را کرده بودید، پسرش یا برادر زاده اش آمده اند به خواستگاری یکی از منسوبین ما. آیا ایشان همان عقیده پانزده سال پیش را که شما گفتید، دارد یا ندارد؟

گفتم: اجازه بدهید من فردا به شما جواب بدهم! من زنگ زدم به دوستان، و پرس و جو کردم گفتند آقا! همان آتش است و همان کاسه! زنگ زدم به آقای خاتمی گفتم که این آقا همانی که بوده، هنوز هم هست!

ایشان هم به خواستگارها گفته بود که بلند شوید بروید و دیگر این طرف ها پیدایتان نشود که برایتان بد می شود. لذا ما اگر در برخورد با مخالفین خودمان، از این کلام امام صادق استفاد بکنیم و عیب و ایراد اینها را افشا بکنیم، کار تمام است. دوستان عزیز این روایت را توجه داشته باشند و حفظ کنند که بسیار روایت مهم و کارگشائی است.

البته این را هم بگویم که این نوع از برخورد، در برابر کسانی است که با مذهب دارند بازی می کنند. ما نیائیم خدای ناکرده به خاطر برخی اختلافات سلیقه ای که با افراد داریم، از این روایت استفاد کنیم و آبروی یک استادی، یک شیعه ای و یک مؤمنی را ببریم. این نحوه برخورد، مختص مخالفین و مختص دشمنان ماست.

ما در روایت داریم که اگر کسی با آبروی یک مؤمنی بازی کند، خداوند هم آبروی او را ولو در داخل خانه اش می برد. و یا در روایت داریم که امام صادق (سلام الله علیه) فرمود:

«مَنْ رَوَى عَلَى مُؤْمِنٍ رِوَايَةً يُرِيدُ بِهَا شَيْنَهُ وَ هَدَمَ مُرُوعَتَهُ لَيْسَقُطَ مِنْ أَعْيُنِ النَّاسِ أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنْ وِلَايَتِهِ إِلَى وِلَايَةِ الشَّيْطَانِ فَلَا يَقْبَلُهُ الشَّيْطَانُ.»

اگر کسی سخنی را بر ضد مؤمنی نقل کند و قصدش از آن، زشت کردن چهره او و از بین بردن وجهه اجتماعی اش باشد و بخواهد او را از چشم مردم بیندازد، خداوند او را از محور دوستی خود خارج می کند و تحت سرپرستی شیطان قرار می دهد؛ (ولی) شیطان هم او را نمی پذیرد.

الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۲، ۳۵۸، باب الرواية على المؤمن، ح ۱

من روایتی تند از این در عمرم ندیده ام! لذا دوستان نسبت به آبرو مؤمنین خیلی حساس باشند. و توجه داشته باشند که حفظ آبروی مؤمن، یک طرف قضیه است؛ و ریختن آبرو و مفتضح کردن مخالفین مغرض و نواصب و وهابی ها، طرف دیگر قضیه است.

والسلام عليكم ورحمة الله

نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۱۸)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداءالله الى يوم لقاءالله.

دیروز عرض کردیم که آقای «طیب»، متأسفانه عدالت در گفتار و صداقت در بیان ندارد. ایشان وقتی به مسئله «سب صحابه» می رسد، از طرفی می گوید که «مذهب شیعه»، کارش اهانت و سب صحابه است! ولی از آن طرف می گوید که «بعضی از علمای شیعه»، سب صحابه را جایز نمی دانند و رضایت از این کار ندارند!!

یعنی در حقیقت ایشان، رعایت عدالت در گفتار را ندارند. ما دیروز فتاوی مراجع معظم را در لزوم حفظ وحدت میان شیعه و سنی و پرهیز از اهانت به مقدسات اهل سنت را بیان کردیم و گفتیم که اکثر مراجع ما، اهانت به مقدسات اهل سنت را جایز نمی دانند.

تعابیری عجیب از دکتر «طیب»!

جالب این است که ایشان یک تعابیری دارد که واقعاً انسان متعجب می شود. ایشان در یکی از این برنامه ها می گوید:

«من در ملاقاتی که با برخی از فضلای شیعه امامیه داشتم، اینها مسئله سب صحابه را منکر شدند و تأکید کردند که کسانی که صحابه پیامبر را دشنام می دهند و سب می کنند، آدم های سفیهی هستند. ما از آنها نیستیم و آنها نیز از ما نیستند!»

این گفتار این فضلاء، سخن خوبی است اگر منتشر بشود و به صورت یک قانون کلی و عمومی در بیاید. با توجه به اینکه بشارت دادن به مذهب شیعه، آنچنان که از افراد مورد اعتماد به من رسیده است، با صیغه شهادت و اهانت به عایشه شروع می شود!

و آن صیغه تشیع این است: اشهد أن لا اله الا الله، اشهد أن محمداً رسول لله، اشهد أن علیاً ولی الله و اشهد أن عایشه فی النار!!

اینها چگونه شهادت به رسالت پیغمبر می دهند در حالی که همسر او و حبیبه او را لعن می کنند؟ این تناقض است و صحیح نیست و عقل این را نمی پذیرد. و واجب است که این مسئله بی ادبی و بی احترامی به صحابه و عایشه، فوراً متوقف شود!

اگر همچنان این درب باز باشد، هرگز به هیچ وجه، هیچ تفاهم و وحدتی بین شیعه و سنی رخ نخواهد داد. چگونه اهل سنت با شیعه تفاهم و ملاقات داشته باشند، در حالی که اهل سنت، این بی ادبی ها و اهانتها را از بسیاری از کسانی که منتسب به شیعه هستند، می شنود.

در مقابل اینها، یک عده کمی از اهل سنت، نسبت به شیعه تندروی می کنند. مثل اینکه برخی افراد، شیعه را تکفیر می کنند و یا آنها رافضی می نامند. و این سزاوار نیست و ما نمی پسندیم و لذا ما از علمایی که به وحدت شیعه و سنی اهتمام دارند، انتظار داریم که این خلأ را پر بکنند و این کشت و کشتاری که بین دو طرف هست، باید از بین برود.»

شما ببینید که ایشان وقتی به شیعه می رسد، می گوید که «مذهب شیعه»، کارش اهانت و سب صحابه است. ولی در برائت و تبری از سب صحابه، می گوید که بعضی از فضلاء شیعه، از سب صحابه تبری می جویند. شما این عبارات عجیب و چینش این عبارات را ببینید! یعنی اکثر علماء و بزرگان شیعه، از نظر طیب، موافق و عامل به سب صحابه هستند!!

در مورد شیعه وقتی سخن می گوید، عبارت «این کار فوراً باید متوقف بشود» را بر زبان می آورد ولی به خودشان که می رسد می گوید: «این کار سزاوار نیست»!!

بررسی مسئله «قذف همسران انبیاء الهی»!

من در اینجا نکته ای را باید متذکر بشوم که عزیزان باید خوب توجه بکنند. این آقای «طیب»، میآید اصل «مذهب شیعه» را به «سب و اهانت به صحابه» متهم می کند و از میان اینها هم، «عایشه» را مطرح می کند. و می گوید که شیعه، عایشه را مورد سب و لعن قرار می دهند!! ما هیمن مسئله را از منابع اهل سنت مورد بررسی قرار می دهیم تا مشخص بشود که آیا این سخن ایشان صحت دارد یا ندارد!

دیدگاه «آلوسی»:

«آلوسی» در این زمینه به صراحت می نویسد:

«ونسب للشيعة قذف عائشة رضي الله تعالى عنها بما برأها الله تعالى منه و هم ينكرون ذلك أشد الإنكار و ليس في كتبهم المعول عليها عندهم عين منه ولا أثر أصلاً»

به مذهب شیعه نسبت داده شده که معتقد به قذف عایشه هستند در حالی که اینها به شدت منکر این نسبت هستند. البته در کتابهای معتبر اینها، هیچ اثری و عبارتی از قذف عایشه وجود ندارد.

روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني، اسم المؤلف: العلامة أبي الفضل شهاب الدين السيد محمود الألوسي البغدادي، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت؛ ج ۱۸، ص ۱۲۲

دیدگاه «شیخ طوسی»:

از علمای شیعه هم، مرحوم «شیخ طوسی»، می گوید:

«وما زنت امرأة نبي قط ، لما في ذلك من التنفير عن الرسول وإلحاق الوصمة به، فمن نسب أحدا من زوجات النبي إلى الزنا، فقد أخطأ خطأ عظيماً»

هیچ همسری از هیچ پیامبری، هرگز زنا نکرده است. چرا که این کار باعث تنفر مردم از پیامبر می شود. و باعث لکه ننگی می شود بر ایشان. پس هر کس یکی از همسران پیامبر را به زنا نسبت بدهد، به تحقیق اشتباه بسیار بزرگی را مرتکب شده است.

التبیان فی تفسیر القرآن، الشیخ طوسی، ج ۱۰، ص ۵۲

دیدگاه «ابن جوزی»:

«ابن جوزی» از علمای بزرگ اهل سنت، در «زاد المسیر» می نویسد:

«أنه ولد علی فراشه من لغير رشدة و لم یکن ابنه روی ابن الأنباري باسناده عن الحسن أنه قال لم یکن ابنه إن امرأته فجرت وعن الشعبي قال لم یکن ابنه إن امرأته خائنه وعن مجاهد نحو ذلك وقال ابن جریج ناداه نوح وهو یحسب أنه ابنه وكان ولد علی فراشه»

فرزند نوح پیامبر، از خود او نبود. بلکه نطفه اش از اجنبی بود و در دامن نوح بزرگ شد. زن نوح خیانت کرد و زنا داد. شعبی می گوید فرزند نوح مال نوح نبود. و زن او به او خیانت کرد. مجاهد هم همین را گفته است. ابن جریج نیز می گوید که نوح او را صدا کرد به تصور اینکه پسرش است در حالی که او فرزند اجنبی بود در دامن نوح.

زاد المسیر فی علم التفسیر، اسم المؤلف: عبد الرحمن بن علی بن محمد الجوزي، دار النشر: المكتب الإسلامي - بیروت -

۱۴۰۴، الطبعة: الثالثة؛ ج ۴، ص ۱۱۳

آقای دکتر طیب، در تمام ماه رمضان و الآن هم در روزهای جمعه، تمام درد و غمش، بحث عایشه است! هیچ کاری با دیگر صحابه ندارد. گاهاً هم ابوبکر و عمر را مطرح می کند.

گویا نبی مکرم، غیر از این سه نفر، دیگر هیچ صحابه ای نداشته است. گویا سب امیرالمؤمنین، توسط معاویه، که در صحیح مسلم نقل شده است، به گوش آقای طیب اصلاً نخورده است!!

اینکه بالای هفتاد هزار منبر، علی سب می شد، گویا به گوش این آقا نخورده است!! و اگر هم خورده، به هیچ وجه پرده های گوشش را تکان نداده تا به مغزش برسد!!

صحابه از دیدگاه آقای «طیب»، همین سه چهار نفر است!! ابوبکر است و عمر و عایشه! حتی با «عثمان» هم کاری ندارد! من در صحبت‌هایش از اول ماه رمضان تا آخر ماه، ندیدم که از عثمان، دفاعی بکند! حتی از «طلحه» و «زبیر» هم، ایشان هیچ دفاعی نمی‌کند.

دیدگاه «ناصرالدین البانی»:

آقای «ناصر الدین البانی» معتقد است که همسران انبیاء، خصوصاً عایشه، از زنا و فاحشه متبری نیستند:

«ولکنه سبحانه صان السيدة عائشة رضي الله عنها وسائر أمهات المؤمنين من ذلك كما عرف ذلك من تاريخ حياتهن، و نزول التبرئة بخصوص السيدة عائشة رضي الله عنها، وإن كان وقوع ذلك ممكناً من الناحية النظرية لعدم وجود نص باستحالة ذلك منهن»

خداوند متعال عایشه و دیگر همسران پیامبر را از زنا و فاحشه مصون کرده است. همانگونه که از تاریخ زندگی ایشان مشخص است. و آیه در تأیید تبرئ ایشان به خصوص عایشه نازل شده است. اگر چه وقوع زنا و فاحشه از آنها ممکن است. زیرا نصی مبنی بر محال بودن این اعمال از ایشان نداریم.

سلسلة الأحاديث الصحيحة وشيء من فقهها وفوائدها؛ المؤلف: أبو عبد الرحمن محمد ناصر الدين، بن الحاج نوح بن نجاتي بن آدم، الأشقودري الألباني (المتوفى: ١٤٢٠هـ)، الناشر: مكتبة المعارف للنشر والتوزيع، الرياض، الطبعة: الأولى، (لمكتبة المعارف)؛ ج ٦، ص ٢٧

و یا در جای دیگر می‌گوید:

«أن النبي صلى الله عليه وسلم لم يقطع ببراءة عائشة رضي الله عنها إلا بعد نزول الوحي. ففيه إشعار قوي بأن الأمر في حد نفسه ممكن الوقوع»

همانا پیغمبر به برائت عایشه یقین نکرد مگر بعد از نازل شدن وحی. این مسئله به خوبی نشان می‌دهد که وقوع اعمالی مثل زنا و فاحشه، از همسر پیغمبر ممکن است.

سلسلة الأحاديث الصحيحة وشيء من فقهها وفوائدها؛ المؤلف: أبو عبد الرحمن محمد ناصر الدين، بن الحاج نوح بن نجاتي بن آدم، الأشقودري الباني (المتوفى: ١٤٢٠هـ)، الناشر: مكتبة المعارف للنشر والتوزيع، الرياض، الطبعة: الأولى، (لمكتبة المعارف)؛ ج ٦، ص ٢٧

جناب آقای «طیب»! اگر یک عالم شیعی، یا عالم نمای شیعی مثل «یاسرالحبیب» بیاید و یک حرفی را نسبت به عایشه بزند، شما یک ماه رمضان تمام بر علیه او منبر می روید و حرف می زنید، در ماهواره ها پخش می شود و بعد از ماه رمضان هم رهایش نمی کنید و هر هفته جمعه ها هم سخنرانی می کنید؛ ولی اگر «البانی» بیاید یک همچین حرفی را بزند، هیچ ایرادی ندارد و شما اصلاً عین خیالتان هم نیست!!

الآن «البانی» برای اهل سنت و مخصوصاً وهابیهها، به «بت» تبدیل شده است. شما اگر شبکه های مصری را نگاه بکنید، وقتی اساتید الأزهر می خواهند در تضعیف و یا تصحیح روایات کتابهای خودشان، سخن بگویند، عمدتاً به نظریات «البانی» استناد می کنند.

دیدگاه «بخاری»:

«محمد بن اسماعیل بخاری» در صحیح خود نقل می کند که پیغمبر فرمود:

«مَا تُشِيرُونَ عَلَيَّ فِي قَوْمٍ يَسْتُبُونَ أَهْلِي، مَا عَلِمْتُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُوءٍ قَطُّ»

در مورد گروهی که خانواده من (عائشه در قضیه افك) را دشنام می دهند و من در گذشته از ایشان هیچ بدی ندیده ام، چه نظری را به من پیشنهاد می کنید؟

الجامع المسند الصحيح المختصر (صحيح البخاري)، المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، المحقق: محمد زهير بن ناصر الناصر، الناشر: دار طوق النجاة (مصورة عن السلطانية بإضافة ترقيم محمد فؤاد عبد الباقي)، الطبعة: الأولى، ١٤٢٢هـ؛ ج ٩، ص ١١٣، ح ٧٣٧٠

ما از آقای «طیب» سؤال می کنیم که این «قوم» که بخاری نقل می کند، کیست؟ آیا یهودی ها بودند؟ یا مسیحی ها بودند؟ یا نه، «عبدالله بن سبأ» چند سال زودتر به دنیا آمده بود و در زمان پیغمبر این را منتشر کرده بود؟ یا منافقین بودند؟

جالب است که خود بخاری، این قوم را مشخص می کند و ما از آقای طیب و همفکرانشان می خواهیم که این عبارت بخاری را برای مردم معنا بکنند:

«لَمْ يُسَمَّ مِنْ أَهْلِ الْإِفْكِ أَيْضًا إِلَّا حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ، وَ مِسْطَخُ بْنُ أَثَاثَةَ، وَ حَمْنَةُ بِنْتُ جَحْشٍ»

عروه نقل می کند که کسی از اهل افک نام برده نشد جز حسان بن ثابت و مسطح بن اثاثه و حمنة دختر جحش.

الجامع المسند الصحيح المختصر (صحيح البخاري)، المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، المحقق: محمد زهير بن ناصر الناصر، الناشر: دار طوق النجاة (مصورة عن السلطانية بإضافة ترقيم محمد فؤاد عبد الباقي)، الطبعة: الأولى، ١٤٢٢هـ؛ ج ٥، ص ١١٦، ح ٤١٤١

چه کسانی به عایشه نسبت فحشا دادند؟

کسانی که به «عایشه» نسبت فحشا دادند، سه نفر از صحابه بودند!!

نفر اول: «حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ» که از شعرای بنام رسول الله بود. حسان بن ثابت، همان کسی است که در زمان جاهلیت شاعر انصار بود و در زمان اسلام «شاعر رسول الله» لقب گرفت. و اشعار مربوط به غدیر نیز، عمدتاً از زبان اوست. «بخاری» در صحیح خود می نویسد:

«حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ عَدِيِّ بْنِ ثَابِتٍ عَنِ الْبَرَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِحَسَّانَ أَهْجُهُمْ أَوْ هَاجِهِمْ وَ جِبْرِيلُ مَعَكَ.»

براء بن عازب گفته است که رسول خدا به حسان گفت: هجو کن (جواب کسانی را که شعرهای زشت در باره رسول خدا می سرودند با شعر بده) چون جبرئیل با تو است.

صحیح البخاری، ج ۳، ص ۱۱۷۶، ح ۳۰۴۱، کتاب بَدءِ الخَلْقِ، باب ذِکْرِ المَلائِکَةِ، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر

نفر دوم: «مِسْطَحُ بْنُ أَثَاةَ» است. پسرخاله ابوبکر است. و جزء صحابه است. جالب است که خود «ابن تیمیه حرانی» در این زمینه می نویسد:

«فان الذين قذفوا عائشة أم المؤمنين كان فيهم مسطح بن اثاعة وكان من أهل بدر.»

از کسانی به عائشه تهمت زنا زدند، مسطح بن اثاعة بود که او در جنگ بدر نیز حضور داشته است.

کتاب ورسائل وفتاوی شیخ الإسلام ابن تیمیه، ج ۷، ص ۴۸۷، تحقیق: عبد الرحمن بن محمد بن قاسم العاصمی النجدی، ناشر: مکتبه ابن تیمیه، الطبعة: الثانية.

نفر سوم: «حَمْنَةُ بِنْتُ جَحْشٍ» است. خواهر زن پیغمبر است. خواهر زینب بنت جحش است.

آقای طیب! اینها، هم صحابی هستند، و هم فامیل نزدیک پیامبر و ابوبکر هستند. این سه نفر آمدند و به عایشه نسبت فحشاء دادند. شما که می گوئید آنهایی که به عایشه ناسزا گفتند از اسلام خارج هستند، مرتد هستند. ما نمی توانیم با آنها ملاقات و وحدت داشته باشیم و... شما بفرمائید که نبی مکرم، نسبت به این سه نفر، چکار کردند؟ آیا حکم به کفر اینها داد؟ که شما الآن حکم به کفر شیعه می دهید! حکم به خروج از اسلام اینها داد؟ حکم ارتداد اینها را صادر کرد؟

رسول اکرم نهایت کاری که کردند، این بود که به اینها حد زدند! بفرمائید این تفسیر «قرطبی» است که نقل می کند:

«أن النبي صلى الله عليه وسلم حد أهل الإفك عبد الله بن أبي و مسطح بن أثاعة و حسان بن ثابت و حمنة بنت جحش»

پیغمبر به صاحبان افک، یعنی عبدالله بن ابی و مسطح بن اثاعة و حسان بن ثابت و حمنة بنت جحش، حد جاری کرد.

الجامع لأحكام القرآن، المؤلف: أبو عبد الله محمد بن أحمد بن أبي بكر بن فرح الأنصاري الخزرجي شمس الدين القرطبي
(المتوفى: ٦٧١ هـ)، المحقق: هشام سمير البخاري، الناشر: دار عالم الكتب، الرياض، المملكة العربية السعودية، الطبعة: ١٤٢٣
هـ/ ٢٠٠٣ م؛ ج ١٢، ص ٢٠١

«مسطح بن أثاثة»، صحابی بود، پسرخاله ابوبکر هم بود، و جیره خوار ابوبکر هم بود. وضع مالی خوبی نداشت و ابوبکر خرج خانه اش را می داد. بعد از اینکه در جریان افک، حد خورد، ابوبکر مواجیش را قطع کرد. او آمد داد و بی داد و سر و صدا راه انداخت، مجبور شدند دوباره مواجیش را پرداخت کردند!!

آقای طیب! نسبت به «عایشه» همسر پیغمبر، تو غیرت بیشتر است یا خود پیغمبر؟! این را به ما جواب بدهید.
دوستان باید این مطالب را به صورت سؤال در بیاورند و در فضای مجازی منتشر بکنند و از آقای «طیب» مطالبه بکنند! چرا وقتی دو تا آدم بی سر و پا در «لس آنجلس» و «لندن» نسبت به صحابه فحش می دهند، اینها شروع می کنند به سر و صدا کردن و این را به کل مذهب شیعه نسبت می دهند!!

ولی ما از این روایات صحیح بخاری یا خبر نداریم، یا برای ما خیلی اینها مهم نیست. چرا اینها را منتشر نمی کنیم تا آقایان ببینند!

پیامبر اکرم، در مقابل تهمت فحشا به همسرش، چه کرد؟

شما ببینید که پیغمبر وقتی به همسرش تهمت می زنند، نمی آید داد و بیداد بکند که ای مردم! به همسر من تهمت نزنید. آنهایی که به همسر من تهمت بزنند، از اسلام خارج هستند و...، بلکه می آید و می گوید:

«وَإِنْ كُنْتِ الْمَمْتِ بِذَنْبٍ، فَاسْتَغْفِرِي اللَّهَ وَتُوبِي إِلَيْهِ»

ای عایشه! اگر گناهی مرتکب شده ای، از خداوند طلب بخشش بکن و به سوی او توبه کن.

الجامع المسند الصحيح المختصر (صحيح البخاري)، المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، المحقق: محمد زهير بن ناصر الناصر، الناشر: دار طوق النجاة (مصورة عن السلطانية بإضافة ترقيم محمد فؤاد عبد الباقي)، الطبعة: الأولى، ١٤٢٢ هـ؛ ج ٥، ص ١١٦، ح ٤١٤١

ما در اینجا چندتا سؤال داریم:

یک: غیرت پیغمبر بیشتر است یا آقای طیب؟

دو: پیغمبر اکرم چرا نیامد در میان مردم، همسرش را تبرئه نکند؟ پیامبر که واقع قضیه را خبر داشت و از همه چیز مطلع بود. در صحیح بخاری هم هست که پیغمبر وقتی نماز می خواند، پشت سرش را نیز می دید! و با وحی هم در ارتباط است.

سه: اگر واقعاً برای پیغمبر، عمل خلاف عایشه محرز بود، چرا به عایشه حد نزد؟ چرا فقط گفت اگر این کار را کردی توبه کن!! حد که فقط برای مرد نیست.

اگر ثابت بشود که تجاوز به عنف بوده، آن آقایان نباید حد بخورند، بلکه باید کشته بشوند. چون حکم تجاوز به عنف، قتل است. چرا پیغمبر نیامد همسرش را تبرئه نکند؟

جالب است که «آلوسی» می گوید پیغمبر در اینجا به عایشه گفت:

«يا عائشة إن كنت فعلت هذا الأمر فقولی لی حتی أستغفر الله تعالی لك»

ای عایشه! اگر تو مرتکب زنا شده ای، به من بگو تا برای تو استغفار بکنم.

روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، المؤلف: شهاب الدین محمود بن عبد الله الحسینی الألوسی (المتوفی:

۱۲۷۰هـ)، المحقق: علی عبد الباری عطیة، الناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۵هـ؛ ج ۹، ص ۳۱۷

این آقایانی که می گویند توسل شرک است، چطور آقای آلوسی برای فحشای عایشه، توسل را جایز می داند!

«محمد بن عبدالوهاب» که مطلق توسل را حرام می داند:

«من جعل بینة و بین الله وسائط یدعوهم أنه کافر مرتد حلال المال و الدم»

هر کس بین خود و خداوند واسطه قرار دهد و آن را صدا کند، کافر و مرتد است و اموال آن مباح و خونس هدر

است.

مؤلفات محمد بن عبد الوهاب، اسم المؤلف: محمد بن عبد الوهاب، دار النشر: جامعة الإمام محمد بن سعود - الرياض، تحقيق:

عبد العزيز زيد الرومي د. محمد بلتاجي د. سيد حجاب؛ ج ١، ص ٤٧

دیدگاه «ابن تیمیه حرانی»:

ابن تیمیه می گوید:

«و كان قد ارتاب في أمرها»

پیغمبر در مورد عمل عایشه دچار تردید شده بود.

منهاج السنة النبوية، اسم المؤلف: أحمد بن عبد الحليم بن تيمية الحراني أبو العباس، دار النشر: مؤسسة قرطبة - ١٤٠٦، الطبعة:

الأولى، تحقيق: د. محمد رشاد سالم؛ ج ٧، ص ٨٠

آقای طیب! شما چرا درباره همین «ابن تیمه» که اینچنین حرفی را می زند، چرا همان حرفهایی که به شیعه می

زنید را به او نمی زنید؟

جالب است که «صحيح بخاری» نقل می کند که «عایشه» به پدر و مادرش می گوید که اگر من به شما بگویم که

همچین کاری نکردم، حرف مرا قبول نمی کنید. و اگر اعتراف بکنم به من می گوئید که احسنت، کاری خوبی کردی!!

الجامع المسند الصحيح المختصر (صحيح البخاري)، المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبد الله البخاري الجعفي، المحقق: محمد

زهير بن ناصر الناصر، الناشر: دار طوق النجاة (مصورة عن السلطانية بإضافة ترقيم محمد فؤاد عبد الباقي)، الطبعة: الأولى،

١٤٢٢هـ: ج ٣، ص ١٧٣، ح ٢٦٦١

یعنی خود ابوبکر و «ام رمان» مادر عایشه، در کار عایشه مشکوک بودند!!

دیدگاه «طبرانی»:

جالب است که «طبرانی» نقل می کند که:

«جاء أبو بكرٍ فدخل عليّ، فقال: يا رسول الله ما تنتظرُ بهذه التي خائتكَ و فصحتني»

ابوبکر پیش من آمد و گفت ای رسول خدا! در مورد عایشه چرا منتظری؟ کسی که به تو خیانت کرده و مرا رسوا کرده است.

المعجم الكبير، المؤلف: سليمان بن أحمد بن أيوب بن مطير اللخمي الشامي، أبو القاسم الطبراني (المتوفى: ٣٦٠هـ)، المحقق: حمدي بن عبد المجيد السلفي، دار النشر: مكتبة ابن تيمية - القاهرة، الطبعة: الثانية؛ ج ٢٣، ص ١١٧

آقای طیب! شما باید اولاً «طبرانی» را به خاطر این روایت تکفیر بکنید. و ثانیاً ابوبکر را هم باید تکفیر بکنید که به پیغمبر می گوید عایشه به تو خیانت کرده! و من را هم بی آبرو کرده!

چرا اینجا را جواب نمی دهید؟

والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه پنجاه و هفتم ۹۴/۱۲/۰۱

شبهات شهادت حضرت زهرا (سلام الله علیها) (۱)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقية الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله الى يوم لقاء الله.

با توجه به فرارسیدن ایام فاطمیه، جلسه امروز و فردا را، اختصاص می دهیم به بررسی برخی از شبهاتی که در زمینه شهادت حضرت زهرا (سلام الله علیها) وجود دارد.

احراق و سوزاندن خانه تارکین نماز جماعت در مسجد!

یکی از شبهاتی که در این زمینه مطرح است و معمولاً هم، جواب داده نشده است، شبهه احراق و سوزاندن درب خانه حضرت زهرا و هجوم به خانه حضرت زهراست.

تهدید به احراق خانه حضرت زهرا، بزرگترین دلیل ما از کتب اهل سنت است. زیرا اهل سنت قضیه ورود به خانه، آتش زدن خانه، و سقط محسن (سلام الله علیه) را قبول نمی کنند و زیر بار نمی روند. و ما هم روایت صحیحی در این زمینه از کتب اهل سنت در اختیار نداریم. و روایاتی که به نوعی به این قضایا اشاره دارد، همه تضعیف شده است. ولی متأسفانه ما وقتی می خواهیم آمار بدهیم، شروع می کنیم که بله، «ابن حجر» در فلان جا گفته؛ شهرستانی در فلان جا گفته؛ ولی اینکه تضعیف کرده اند را ذکر نمی کنیم.

الف) روایات احراق، در منابع اهل سنت:

آقایان اهل سنت، پیرامون توجیه هجوم به خانه حضرت زهرا؛ دو تا روایت از پیغمبر دارند که یکی در «صحیح مسلم» است و دیگری در «صحیح بخاری»!

در «صحیح مسلم» دارد که پیغمبر فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أُحَرِّقَ قُرَيْشًا»

همانا خداوند به من دستور داد تا قریش را بسوزانم.

صحیح مسلم، اسم المؤلف: مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري النيسابوري، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت،

تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي؛ ج ٤، ص ٢١٩٧، باب الصِّفَاتِ الَّتِي يُعْرَفُ بِهَا فِي الدُّنْيَا أَهْلُ الْجَنَّةِ وَأَهْلُ النَّارِ، ح ٢٨٦٥

و همچنین در «صحیح بخاری» نقل شده است که پیغمبر فرمود:

« وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَمَرَ بِحَطَبٍ فَيُحْطَبُ، ثُمَّ أَمَرَ بِالصَّلَاةِ فَيُؤَدَّنُ لَهَا، ثُمَّ أَمَرَ رَجُلًا فَيُؤَمُّ النَّاسَ ثُمَّ

أُخَالِفُ إِلَى رِجَالٍ فَأُحَرِّقُ عَلَيْهِمْ بُيُوتَهُمْ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ يَعْلَمُ أَحَدُهُمْ أَنَّهُ يَجِدُ عَرَقًا سَمِيئًا أَوْ مِرْمَاتَيْنِ حَسَنَتَيْنِ

لَشَهِدَ الْعِشَاءَ.»

قسم به ذاتی که جانم در دست اوست، قصد کرده‌ام تا دستور به جمع‌آوری هیزم دهم سپس مؤذن را بگویم تا اذان دهد و شخصی را برای امامت مردم مقرر نمایم و خود به خانه متخلفان بروم و خانه هایشان را بر آنان آتش زنم. قسم به خداوندی که جانم در قبضه قدرت او است اگر این‌ها می‌دانستند که این‌جا استخوان گوشت دار (یا به مقدار گوشت میان دو سُم حیوان) و یا تیر آموزشی تقسیم می‌کنند در نماز جماعت حاضر می‌شدند. (یعنی اگر احساس می‌کردند که در کنار نماز جماعت سود دنیوی هم هست با علاقه حاضر می‌شدند.)

الجامع الصحیح المختصر، اسم المؤلف: محمد بن إسماعیل أبو عبدالله البخاری الجعفی، دار النشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت - ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷، الطبعة: الثالثة، تحقیق: د. مصطفی دیب البغا؛ ج ۱، ص ۲۳۱، کتاب الْجَمَاعَةِ وَالْإِمَامَةِ، بَابُ وُجُوبِ صَلَاةِ الْجَمَاعَةِ، ح ۶۱۸

این دو روایت، پیامون دستور پیامبر، مبنی بر سوزاندن خانه تارکین نماز جماعت، از کتب اهل سنت بود. و در کتب شیعه نیز به همین مضمون روایت داریم.

(ب) روایات احراق، در منابع شیعه:

در منابع شیعه، روایت صحیح داریم که امام صادق (سلام الله علیه) فرمود:

«إِنَّ أَنَسًا كَانُوا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ص - أَبْطَأُوا عَنِ الصَّلَاةِ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِيُوشِكُ قَوْمٌ يَدْعُونَ الصَّلَاةَ فِي الْمَسْجِدِ أَنْ نَأْمُرَ بِحَطَبٍ فَيُوضَعُ عَلَى أَبْوَابِهِمْ فَيُوقَدُ عَلَيْهِمْ نَارٌ فَتُحْرَقُ عَلَيْهِمْ بِيَوْمِهِمْ.»

مردمی در زمان پیامبر بودند که برای نماز در مسجد سستی می‌کردند. پیامبر فرمود نزدیک است که دستور دهم تا هیزم جمع کنند و بر درب خانه افرادی که نماز در مسجد را ترک کرده‌اند، قرار داده و خانه آنها را به آتش بکشند.

وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۲۹۳، باب کراهة ترک حضور الجماعة، ح ۱۰۷۰۳؛ تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۲۵، باب فضل الجماعة،

ح ۸۷

در روایت دیگری، امام صادق (سلام الله علیه) فرمودند:

«أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بَلَغَهُ أَنَّ قَوْمًا لَا يَحْضُرُونَ الصَّلَاةَ فِي الْمَسْجِدِ فَخَطَبَ فَقَالَ إِنَّ قَوْمًا لَا يَحْضُرُونَ الصَّلَاةَ مَعَنَا فِي مَسَاجِدِنَا فَلَا يُؤَاكِلُونَا وَلَا يُشَارِبُونَا... أَوْ يَحْضُرُوا مَعَنَا صَلَاتِنَا جَمَاعَةً وَ إِنِّي لِأَوْشِكُ أَنْ أَمَرَ لَهُمْ بِنَارٍ تُشَعَلُ فِي دُورِهِمْ فَأُحْرِقَهَا عَلَيْهِمْ.»

به امیرالمؤمنین خبر رسید که عده ای برای نماز جماعت در مسجد حاضر نمی شوند. حضرت خطبه ای خواند و فرمود: همانا شنیدم که عده ای در نماز حاضر نمی شوند، اینها حق ندارند با ما بخورند و بیاشامند، و... مگر اینکه در نماز جماعت حاضر بشوند. نزدیک است که من دستور بدهم تا آتشی در اطراف اینها فراهم بکنند و اینها را در آتش بسوزانند.

الأمالی (للطوسی)، ص ۶۹۶، ح ۱۴۸۷؛ وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۱۹۶، باب کراهة تأخر جیران المسجد عنه، ح ۶۳۱۸

این روایت نیز صحیح است! یکی دو روایت دیگر نیز داریم که، مرسل و ضعیف هستند.

تبیین شبهه احراق خانه تارکین نماز جماعت:

ما هم در کتب شیعه و هم کتب اهل سنت، روایات صحیح داریم که هم نبی مکرم و هم امیرالمؤمنین، دستور دادند تا خانه کسانی که در نماز جماعت حاضر نمی شوند را، با آتش بسوزانند!

بنابراین اگر «عمر بن خطاب»، فاطمه زهرا را تهدید می کند و می گوید که:

«وَإِنَّمَا اللَّهُ مَا ذَلِكَ بِمَانِعِي إِنْ اجْتَمَعَ هَؤُلَاءِ النَّفَرُ عِنْدَكَ أَنْ أَمَرَ بِهِمْ أَنْ يُحْرَقَ عَلَيْهِمُ الْبَيْتُ»

سوگند به خدا این محبت مانع از آن نیست که اگر این افراد در خانه تو جمع شوند من دستور دهم خانه را بر آنها بسوزانند.

الکتاب المصنف فی الأحادیث والآثار، اسم المؤلف: أبو بکر عبد الله بن محمد بن أبي شيبه الكوفي، دار النشر: مكتبة الرشد -

الرياض - ۱۴۰۹، الطبعة: الأولى، تحقيق: كمال يوسف الحوت؛ ج ۷، ص ۴۳۲، ح ۳۷۰۴۵

و یا به نقل «طبری» می گوید:

«وَاللَّهِ لَأُحْرِقَنَّ عَلَيْكُمْ أَوْ لَتَخْرُجَنَّ إِلَيَّ الْبَيْعَةَ»

به خدا سوگند خانه را به آتش می‌کشم؛ مگر اینکه برای بیعت بیرون بیاید.

تاریخ الطبري، اسم المؤلف: لأبي جعفر محمد بن جرير الطبري، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت؛ ج ۲، ص ۲۳۳

و یا «بلاذری» نقل می‌کند که:

«إِنَّ أَبَا بَكْرٍ أَرْسَلَ إِلَيَّ عَلِيٌّ يُرِيدُ الْبَيْعَةَ، فَلَمْ يَبَايِعْ، فَجَاءَ عُمَرُ وَمَعَهُ قَبَسٌ. فَتَلَقَّيْتُهُ فَاطِمَةَ عَلِيٍّ الْبَابِ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ:

يَا بَنَ الْخَطَّابِ! أَتُرَاكَ مُحَرَّقًا عَلَيَّ يَا بِي؟! قَالَ: نَعَمْ، وَذَلِكَ أَقْوَى فِيمَا جَاءَ بِهِ أَبُو بَكْرٍ.»

ابو بکر کسی را دنبال علی فرستاد تا بیعت کند؛ اما علی از بیعت با ابوبکر سرپیچی کرد، ابوبکر به عمر دستور داد که برود و او را بیاورد، عمر با شعله آتش به طرف خانه فاطمه رفت. فاطمه پشت در خانه آمد و گفت: ای پسر خطاب! آیا تویی که می‌خواهی در خانه را آتش بزنی؟ عمر پاسخ داد: آری! این کار باعث تقویت دینی است که پدرت آورده است.

انساب الاشراف، بلاذری، ج ۱، ص ۲۵۲

اگر عمر بن خطاب به ساکنین خانه فاطمه می‌گوید که اگر از خانه، برای بیعت با ابوبکر به مسجد نیائید و از صف مسلمین خارج شوید، دستور می‌دهم تا خانه را با اهلش به آتش بکشند؛ کار عجیبی نبوده و پیرو سنت و سیره پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین بوده است!!

شما شیعیان معتقد هستید که مسئله خلافت و امامت، از اصول دین بوده و جعل الهی است. و پیغمبر اکرم هم فرموده است که:

«إِذَا خَرَجَ عَلَيْكُمْ خَارِجٌ يَشُقُّ عَصَا الْمُسْلِمِينَ وَ يَفْرُقُ جَمْعَهُمْ فَاقْتُلُوهُ، مَا أَسْتَثْنِي أَحَدًا»

هر گاه یک نفر بر علیه شما خارج شد، و خواست عصای مسلمین را بشکند و بین مسلمین تفرقه ایجاد کند، او را بکشید. من هیچ کسی را استثناء نمی‌کنم.

الاستيعاب في معرفة الأصحاب، اسم المؤلف: يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر، دار النشر: دار الجيل - بيروت - ١٤١٢،

الطبعة: الأولى، تحقيق: علي محمد البجاوي؛ ج ٣ ص ٩٦٠، شماره ١٦٢٤

هم ما در صحیح بخاری و مسلم روایت داریم و هم شما در کتب خودتان روایت صحیح بر این عمل دارید! پس شما نباید عمر بن خطاب را شماتت بکنید! چرا که قطعاً وجوب تأسیس حکومت و خلافت اسلامی، از وجوب نماز به مراتب بالاتر است!!

پاسخ شبهه تهدید به احراق خانه تارکین نماز جماعت:

در ابتدا باید عرض بکنم که پاسخ دادن به این شبهات در عصر کنونی، از مهمترین کارها و وظایف ما طلبه هاست. شما ببینید شبکه وهابی «کلمه»، با القاء این شبهات، عقاید جوانهای ما را سست می کند! چه کسی غیر از ما باید به این شبهات جواب بدهد!؟

لذا شاید بتوانیم ادعا بکنیم که امروز جواب دادن به این شبهات، از اوجب واجبات است! البته ما نمی خواهیم که این را با نماز و روزه مقایسه بکنم ولی اگر جوان ما بر اساس این شبهات متزلزل شد، دیگر هم نماز را رها می کند، هم روزه را کنار می گذارد و هم اعتقادات خودش را کنار می گذارد!

ارزش و اهمیت پاسخگوئی به شبهات اعتقادی!

مسئولیت این کار با چه کسی است؟ با من و شماست! البته مسئولیتی سنگین ولی با اجر و پاداش فراوان. لذا امام صادق(سلام الله علیه) در اهمیت و ارزش عالمی که در حوزه پاسخگوئی به شبهات اعتقادی فعالیت می کند فرمودند:

« عُلَمَاءُ شِيعَتِنَا مُرَابِطُونَ بِالتَّغْرِ الَّذِي يَلِي إِبْلِيسَ وَ عَفَارِيئُهُ يَمْنَعُونَهُمْ عَنِ الْخُرُوجِ عَلَى ضُعَفَاءِ شِيعَتِنَا وَ عَنْ أَنْ يَتَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ وَ شِيعَتُهُ التَّوَّاصِبُ أَلَا فَمَنْ انْتَصَبَ لِذَلِكَ مِنْ شِيعَتِنَا كَانَ أَفْضَلَ مِمَّنْ جَاهَدَ الرُّومَ وَ التُّرْكَ وَ الْخَزَرَ أَلْفَ مَرَّةٍ لِأَنَّهُ يَدْفَعُ عَنْ أَدْيَانِ مُجَبِّينًا وَ ذَلِكَ يَدْفَعُ عَنْ أَبْدَانِهِمْ. »

علمای شیعه ما مرزداران هستند که بر مرزهای ایمان مردم و در برابر ابلیس و پیروانش به مرزداری می پردازند آنها را از هجوم به ضعفای شیعه باز می دارند و شیعه را از تسلط ابلیس و یاران ناپاکش محفوظ و مصون نگه می دارند. آگاه باشید آنکس از شیعیان که چنین وظیفه ای را به عهده می گیرد هزار هزار مرتبه برتر از مجاهدین است که با (دشمنان آن روزگار اسلام) روم و ترک و خزر جهاد می کنند چون او از دین محبان ما دفاع می کند و دیگری از بدنهای ایشان.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ۵، باب ۸ ثواب الهدایة و التعلیم؛ ح ۸

علت افضل بودن هم، مشخص است. زیرا این کسی که در حوزه پاسخگوئی به شبهات کار می کند، عقاید هزاران و میلیونها انسان را تصحیح می کند و درست می کند. بر خلاف یک رزمنده و قاضی و... که اینها یک نفر هستند. در هر صورت...

این شبهه تهدید عمر به خطاب، به احراق و سوزاندن خانه حضرت زهرا، به تأسی از سیره پیامبر و امیرالمؤمنین؛ برای اولین بار توسط «عثمان الخمیس» و دوستان او مطرح شد. یعنی در حقیقت، این شبهه، یک شبهه قدیمی نیست.

جواب روایت نقل شده از «صحيح مسلم»:

در جواب از روایت «صحيح مسلم» که گفت: «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أُحْرِقَ قُرَيْشًا»: همانا خداوند به من دستور داد تا قریش را بسوزانم. باید بگوئیم که مراد از احراق و سوزاندن قریش، «جهاد» و «قتل» با قریش است:

«وقوله أمرني أن أحرق قريشا كناية عن القتل»

این که پیغمبر می فرماید خدا به من دستور داد تا قریش را بسوزانم، مراد این است که با آنها بجنگم.

تفسیر غریب ما فی الصحیحین البخاری و مسلم، اسم المؤلف: محمد بن أبی نصر فتوح بن عبد الله بن فتوح بن حمید بن بن یصل الأزدي الحمیدی، دار النشر: مكتبة السنة - القاهرة - مصر - ۱۴۱۵ - ۱۹۹۵، الطبعة: الأولى، تحقیق: الدكتور: زبیده

محمد سعید عبد العزیز؛ ج ۱، ص ۴۹۹؛

جامع الأصول، المبارك بن محمد ابن الأثير الجزري، ج ۱۱، ص ۷۵۰؛

غريب الحديث، اسم المؤلف: أبو الفرج عبد الرحمن بن علي بن محمد بن علي بن الجوزي، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان - ۱۴۰۵ - ۱۹۸۵، الطبعة: الأولى، تحقيق: الدكتور عبد المعطي أمين القلعجي؛ ج ۱، ص ۲۰۷

جواب از روایت نقل شده در «صحيح بخاری»:

در مورد حدیث تهدید نبی مکرم، که نقل کرده اند که پیغمبر فرمود: «شما اگر در نماز جماعت حاضر نشوید، من دستور می دهم که خانه هایتان را به آتش بکشند.»

اولاً: در شریعت اسلام، حضور در نماز جماعت، مستحب است!

ما از این آقایان سؤال می کنیم که آیا در شریعت اسلام، حضور در نماز جماعت، واجب است یا مستحب؟!؟

قطعاً مستحب است! حال می پرسیم که آیا برای یک کار مستحبی، همچنین تهدید تندی معقول است؟! آیا عقلاً قابل قبول است که مثلاً به کسی بگوئیم اگر در وضو استنشاق نکنی، باید شلاق بخوری!!؟

«علامه عینی»، شارح صحيح بخاری در توضیح این روایت می نویسد:

«إنما المراد المبالغة لأن الإجماع منعقد على منع عقوبة المسلمين بذلك»

مراد پیامبر از این کلام، مبالغه و تشدید است. زیرا اجماع داریم بر اینکه نمی شود مسلمین را برای ترک کردن نماز جماعت، عقوبت به سوزاندن کرد.

عمدة القاري شرح صحيح البخاري، اسم المؤلف: بدر الدين محمود بن أحمد العيني، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت؛ ج ۵، ص ۱۶۴

عقوبت به سوزاندن، نه برای ترک جماعت، که حتی برای ترک نماز واجب نیز وارد نشده است. بلکه این عقوبت، برای موارد خاصی مثل «لواط»، و... است. ولی برای ترک نماز جماعت، حتی ترک اصل نماز، همچین عقوبتی در شرع نداریم.

ثانیاً: با کلام خود پیغمبر در تعارض است!

خود این آقایان نقل کرده اند که پیغمبر فرمود:

«لَا تُعَذِّبُوا بِعَذَابِ اللَّهِ»

با عذابی که مختص خداوند است (سوزاندن)، کسی را عذاب نکنید.

الجامع الصحيح المختصر، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، دار النشر: دار ابن كثير، اليمامة -

بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا؛ ج ٣، ص ١٠٩٨، ح ٢٨٥٤

ما روایات سوزاندن را در جلسات متعدد گذشته در موضوع «بررسی احراق و سوزاندن انسان» مفصل مطرح کردیم و بحث کردیم. لذا این روایات را تکرار نمی کنیم.

ثالثاً: با روح قرآن کریم در تضاد است!

این تهدید به آتش - از هر کسی که باشد، چه از پیغمبر باشد، چه از امیرالمؤمنین باشد و چه از عمر باشد - با روح قرآن تضاد و منافات دارد. این جواب، یکی از جوابهای محکم در این بخش است. زیرا قرآن کریم می فرماید:

(و قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ)

بگو این حق است از سوی پروردگارتان، هر کس می خواهد ایمان بیاورد و هر کس می خواهد کافر گردد.

سوره کهف (١٨): آیه ٢٩

خداوند متعال در اینجا، مردم را مخیر می کند بین ایمان آوردن به پیامبر و بین کافر شدن و به پیغمبر هم می گوید که تو فقط این حقیقت را به آنها برسان.

یا در آیه ای دیگر می فرماید:

(لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ)

در قبول دین، اکراهی نیست. (زیرا) راه درست از راه انحرافی، روشن شده است.

سوره بقره(۲): آیه ۲۵۶

این آیه خیلی واضح و روشن است که کسی را نمی شود حتی به اجبار مسلمان کرد. تا چه برسد به اینکه او را وادار به شرکت در نماز جماعت کرد!!

اساساً بحث عقیدتی، با زور شمشیر و اسلحه در قبل و روح انسان داخل نمی شود. بلکه این مسئله، یک بحث عقلی و استدلالی است. شمشیر شاید بتواند زبان کسی را به اکراه به حرکت وادار کند، ولی قلب و دل را نمی تواند.

فرض کنید کسی به اجبار و اکراه در نماز جماعت حاضر بشود، این شخص اگر نیت نداشته باشد، قطعاً نمازش باطل است. آیا رواست که بگوئیم پیغمبر مردم را تهدید به احراق و سوزاندن بکند برای یک نماز باطل!؟

بنابراین وقتی کسی را در پذیرش اصل دین، نشود اجبار و اکراه کرد، در یک امر مستحبی مثل شرکت در نماز جماعت، به طریق اولی نمی شود او را مجبور کرد!

خداوند متعال در یک آیه دیگر به صراحت تمام می فرماید:

(وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ)

و اگر پروردگار می خواست تمام آنها که در روی زمین هستند همگی (از روی اجبار) ایمان می آوردند، آیا تو می خواهی مردم را مجبور سازی که ایمان بیاورند؟

سوره یونس(۱۰): آیه ۹۹

پس بنابراین، روایت بخاری، مبنی بر تهدید پیامبر به سوزاندن کسانی که در نماز جماعت شرکت نمی کنند، با روح قرآن در تضاد کامل است.

رابعاً: مراد از روایت، منافقین هستند.

نکته مهم این است که مراد پیامبر از این تهدید، تهدید منافقین است نه تهدید مسلمین! چون این منافقینی که قرآن می فرماید:

(وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ)

و هنگامی که افراد با ایمان را ملاقات می کنند می گویند ما ایمان آورده ایم، (ولی) هنگامی که با شیاطین خود خلوت می کنند می گویند با شمائیم ما (آنها) را مسخره می کنیم.

سوره بقره (۲): آیه ۱۴

این منافقین یک روز می رفتند مسجد را پر می کردند، بعد یک هفته قرار می گذاشتند که مسجد نروند تا مسجد خلوت بشود. این عمل اینها باعث دلسردی مسلمین نسبت به شریعت می شد. لذا بحث، تنها نماز جماعت تنها نیست. بحث شکستن روحیه مسلمانها و تضعیف عقاید مسلمانها مطرح بوده است.

تأیید خود «صحیح بخاری»:

لذا در خود «صحیح بخاری» در شرح حال منافقین، می خوانیم که نبی مکرم فرمودند:

«لَيْسَ صَلَاةٌ أَثْقَلَ عَلَى الْمُنَافِقِينَ مِنَ الْفَجْرِ وَالْعِشَاءِ وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِيهِمَا لَأَتَوْهُمَا وَلَوْ حَبْوًا»

هیچ نمازی مثل نماز صبح و نماز عشاء، بر منافقین سنگین تر نیست. اگر اینها می دانستند که نماز صبح و نماز عشاء چه مقدار پاداش دارد، ولو سینه خیز شده به مسجد می رفتند.

جالب اینجاست که در انتهای روایت می فرماید:

«لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَمَرَ الْمُؤَدَّنَ فَيَقِيمَ ثُمَّ أَمَرَ رَجُلًا يُؤْمُ النَّاسَ ثُمَّ أَخَذَ شُعْلًا مِنْ نَارٍ فَأَحْرَقَ عَلَيَّ مِنْ لَا يَخْرُجُ إِلَى الصَّلَاةِ بَعْدُ»

من تصمیم گرفتم که به مؤذن دستور بدهم تا اعلان نماز کند و سپس به کسی دستور بدهم تا مردم را (منافقین) را زیر نظر بگیرد تا اگر کسی که برای نماز از خانه خود خارج نشود، او را با شعله های آتش بسوزاند.

الجامع الصحيح المختصر، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، دار النشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا؛ ج ١، ص ٢٣٤، باب فَضْلِ الْعِشَاءِ فِي الْجَمَاعَةِ، ح ٦٢٦

پس بنابراین، این روایت تخصیص خورد به منافقین.

تأیید «صحيح مسلم»:

خود «صحيح مسلم» نیز دارد که:

«لَقَدْ رَأَيْتُنَا وَ مَا يَتَخَلَّفُ عَنِ الصَّلَاةِ إِلَّا مُنَافِقٌ قَدْ عَلِمَ نِفَاقَهُ»

ما می دیدیم که جز منافقی که نفاقش مشخص بود، کسی از نماز تخلف نمی کرد.

صحيح مسلم، اسم المؤلف: مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري النيسابوري، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت،

تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي؛ ج ١، ص ٤٥٣، باب صَلَاةِ الْجَمَاعَةِ مِنْ سُنَنِ الْهُدَى، ح ٦٥٤

تأیید «ابن حزم أندلسی»:

ابن حزم أندلسی نیز از عطاء نقل کرده که گفته است:

« كُنَّا نَسْمَعُ أَنَّهُ لَا يَتَخَلَّفُ عَنِ الْجَمَاعَةِ إِلَّا مُنَافِقٌ »

ما همواره می شنیدیم که فقط منافق بود که از نماز جماعت تخلف می کرد.

المحلى، اسم المؤلف: علي بن أحمد بن سعيد بن حزم الظاهري أبو محمد، دار النشر: دار الآفاق الجديدة - بيروت، تحقيق:

لجنة إحياء التراث العربي؛ ج ٤، ص ١٩٦

تأیید «ابن حجر عسقلانی»:

جالب اینجاست که «ابن حجر عسقلانی»، در توضیح مراد روایت بخاری می نویسد:

«والذي يظهر لي أن الحديث ورد في المنافقين... لأن هذا الوصف لائق بالمنافقين لا بالمؤمن الكامل لكن المراد به

نفاق المعصية لا نفاق الكفر»

آنچه که برای من آشکار شده این است که این حدیث در حق منافقین وارد شده است... زیرا این صفت زینده

منافقان است نه مؤمن کامل.

فتح الباري شرح صحيح البخاري، اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي، دار النشر: دار المعرفة

- بيروت، تحقيق: محب الدين الخطيب؛ ج ٢، ص ١٢٧

تأیید «علامه عینی»:

علامه عینی نیز در شرح صحیح بخاری، در ذیل این روایت می نویسد:

«أنه ورد في حق المنافقين»

این حدیث در حق منافقین وارد شده است.

عمدة القاري شرح صحيح البخاري، اسم المؤلف: بدر الدين محمود بن أحمد العيني، دار النشر: دار إحياء التراث العربي -

بيروت؛ ج ٥، ص ١٦٤

ان شاءالله جواب پنجم از روایات اهل سنت، و نیز جواب از روایات شیعه را، فردا خدمت شما عرض خواهیم نمود.

والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه پنجاه و هشتم ۹۴/۱۲/۰۲

شبهات شهادت حضرت زهرا (سلام الله عليها) (۲)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله الى يوم لقاء الله. بحث ما ديروز، درباره یکی از شبهات وهابیت در رابطه با شهادت حضرت زهرا(سلام الله عليها) و قضیه تهدید به احراق و سوزاندن خانه حضرت زهرا بود، که گفتیم این آقایان مدعی شدند که این عمل «عمر بن خطاب» در تهدید به احراق خانه حضرت زهرا؛ به تأسی از سیره نبی مکرم بوده است.

چرا که ایشان نیز فرموده بودند که اگر مردم برای نماز جماعت حاضر نشوند، دستور آتش زدن خانه های آنها را صادر می کنم!

جواب از شبهه تهدید به احراق خانه حضرت زهرا به خاطر ترک نماز جماعت!

در جلسه دیروز، ما از این شبهه چندین جواب دادیم و گفتیم که:

اولاً: نماز جماعت، امری مستحبی است و برای یک امر مستحبی، همچین تکلیف و همچین عقوبتی معقول نیست!

ثانیاً: با فرمایش خود نبی مکرم منافات دارد که فرمود بندگان خدا را با عذاب خداوند(آتش) عقوبت نکنید.

ثالثاً: این مسئله با روح قرآن منافات دارد. و آیات متعددی نشان می دهد که در دین اجباری نیست و به پیغمبر هم می فرماید که تو نمی توانی به اجبار اینها را مسلمان بکنی! تو فقط حق را بگو، هر کس خواست ایمان بیاورد و هر کس خواست کافر گردد:

(وَ قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ)

بگو این حق است از سوی پروردگارتان، هر کس می‌خواهد ایمان بیاورد و هر کس می‌خواهد کافر گردد.

سوره کهف (۱۸): آیه ۲۹

دیگر بحث بیعت، از بحث ایمان به خداوند متعال که بالاتر نیست!

رابعاً: گفتیم که روایات متعدد داریم که مراد نبی مکرم، منافقین بودند. اینها با عدم حضورشان در جماعت، روحیه

مسلمانها را می‌شکستند، اعتقادات مسلمانها را تضعیف می‌کردند، و در حقیقت فتنه‌گری می‌کردند!

در تأیید این ادعا هم، مطالبی را بزرگان اهل سنت ذکر کردیم که همه اینها صراحت داشتند که مراد از روایت پیغمبر،

منافقین بودند.

اینها خلاصه چهار جوابی بود که دیروز عرض کردیم.

خامساً: قیاس «نماز» به «بیعت»، نادرست است.

این آقایان می‌گویند که چون پیغمبر اکرم در مورد تارکین نماز جماعت، تهدید به احراق کرده بود، پس در بیعت

برای تشکیل حکومت اسلامی نیز می‌شود، تارکین از بیعت را تهدید کرد!

این ادعا، با مبنای خود اهل سنت، هرگز تطبیق نمی‌کند! حتی اگر فرض کنیم که حاضرین در خانه حضرت زهرا،

برای اصل نماز حاضر نمی‌شدند نه نماز جماعت!

آقایان توجه دارند که مسئله «نماز» در قرآن کریم مفصل بیان شده است. هم تشویق به خواندن نماز کرده و فرموده

است:

(وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ)

و نماز را بر پا دار که نماز (انسان را) از زشتی‌ها و منکرات باز می‌دارد

و هم تارکین نماز را، به عقوبت سخت، وعده داده است:

(ما سَلَکُکُمْ فِي سَقَرٍ ۚ قَالُوا لَمَّا نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ)

چه چیز شما را به دوزخ فرستاد؟ می‌گویند: ما از نماز گزاران نبودیم!

اگر بر فرض هم نبی مکرم درباره تارکین نماز، همچین سخنی را فرموده باشد، مبتنی بر یک اصل قرآنی است. ولی به اعتقاد شما اهل سنت، بحث «خلافت»، از فروع دین است. و در قرآن هم نیامده است و یک امری است که مربوط به امت است.

شما معتقد هستید که انتخاب خلیفه یا به «شورای امت» است، یا به «انتخاب خلیفه اول» است، و یا بر مبنای «غلبه» است!! یعنی هر کسی که آمد کودتا کرد و خود را خلیفه خواند، آن خلیفه واقعی است و کسی هم حق مخالفت با او را ندارد!!

سادساً: چرا فقط خانه امیرالمؤمنین به آتش کشیده شد!؟

نکته بسیار مهمی که در اینجا وجود دارد و در حقیقت بیت القصیر جواب ما هم هست، این است که اگر واقعاً بحث خلافت، این قدر مهم بود، که اگر کسی نیاید بیعت کند، باید خانه او را آتش زد، و یا حداقل تهدید به آتش زدن کرد؛ و این یک حکم شرعی بود و منطبق بر سنت پیامبر هم بود؛ چرا با دیگر کسانی که با ابوبکر بیعت نکردند، این برخورد صورت نگرفت!!؟؟

آیا کسانی که با «ابوبکر» بیعت نکرده بودند، فقط امیرالمؤمنین بود و یا نه، صحابه دیگری هم بودند که با ابوبکر بیعت نکردند!؟

«سعد بن عباد» تا آخر عمر خود، نه بیعت کرد، و نه حاضر شد پشت سر اینها نماز بخواند، و نه حاضر شد با اینها به حج بیاید!! حالا شانس او خوب نبود، «اجنه» رفتند و او را کشتند!!!

جالب است که از جمله مناظرات «مؤمن الطاق» با «ابوحنیفه» این است که روزی ابوحنیفه به مؤمن الطاق گفت:

«لم یطالب علی بن أبی طالب بحقه بعد وفاة رسول الله إن کان له حق؟ فأجابه مؤمن الطاق: خاف أن یقتله الجن

كما قتلوا سعد بن عبادة بسهم المغيرة بن شعبة وفي رواية بسهم خالد بن الولید»

اگر علی بر حق بود، چرا بعد از وفات پیامبر، حق خود را مطالبه نکرد؟ مؤمن الطاق پاسخ داد: چون ترسید که مثل

سعد بن عباد، او را هم اجنه بکشند! البته با تیر مغیره بن شعبه یا خالد بن ولید!

الإحتجاج، الشیخ الطبرسی، ج ۲، ص ۱۴۸

تحقیقی بی نظیر در این چهارده قرن گذشته!!

شما اگر مطالعه کنید، خواهید دید که کسان زیادی در آن روز با «ابوبکر» بیعت نکردند! دوستان ما در «مؤسسه

تحقیقاتی ولیعصر»، یک تحقیق خیلی گسترده ای در این زمینه انجام داده اند. تحقیقی که شش ماه، هفت ماه

طول کشید. که بحق در این چهارده قرن، کسی چنین تحقیقی انجام نداده است!

دوستان ما آمده اند، نام کسانی که با ابوبکر بیعت نکردند و مخالفت کردند را استخراج کرده اند. که شاید بیش از

هفتاد نفر شدند که در آن روز با ابوبکر بیعت نکردند. جالب است که مخالفین بیعت با ابوبکر، غالباً از سران صحابه

هم بودند!

«ابن اثیر جزری» در این زمینه می نویسد:

«وتخلف عن بیعته: عَلِيٌّ، وبنو هاشم، والزُّبَيْرُ بن العَوَّام، وخالد بن سعید بن العاص، وسَعْدُ بن عُبادَة الأنصاري ثم ان

الجميع بايعوا بعد موت فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم الا سعد بن عبادَة فانه لم يبايع أحدا الى ان مات

وكانت بیعتهم بعد ستة أشهر على القول الصحيح وقيل غير ذلك.»

علی، تمام بنی هاشم، زبیر بن عوام، خالد بن سعید بن عاص و سعد بن عبادہ، از بیعت با ابوبکر مخالفت کردند. سپس بعد از فوت فاطمه (سلام الله علیها) همگی بیعت کردند، مگر سعد بن عبادہ که تا آخر عمرش با هیچ کس بیعت نکرد تا از دنیا رفت، و بیعت آن افراد بنا بر قول صحیح، پس از گذشت شش ماه بود؛ اگر چه غیر از این هم گفته شده است.

أسد الغابة في معرفة الصحابة، اسم المؤلف: عز الدين بن الأثير أبي الحسن علي بن محمد الجزري، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت / لبنان - ١٤١٧ هـ - ١٩٩٦م، الطبعة: الأولى، تحقيق: عادل أحمد الرفاعي؛ ج ٣، ص ٣٣٩

می گوید تمام بنی هاشم که عباس و دیگران نیز در جمع آنها بودند، بیعت نکردند! خب چه شد که قرعه فال آتش زدن خانه، به نام علی (سلام الله علیه) درآمد؟!

از آن طرف «زبیر بن عوام»، نه تنها با ابوبکر بیعت نکرد، بلکه تنها کسی بود که در جریان حمله به خانه حضرت زهرا، دست به شمشیر برد! و یک درگیری مختصری هم در همان مقابل درب خانه، بوجود آورد!

سؤال این است که چرا خانه اینهایی که با ابوبکر بیعت نکردند، هرگز مورد تهدید به آتش زدن قرار نگرفت؟! اگر حکم، حکم شرعی است، و اگر سنت، سنت پیغمبر است، تبیعض معنا ندارد! نمی شود در حکم الهی مثلاً «نماز»، بگوئیم آقا شما نماز بخوان، شما نخوان...! حکم الهی باید در مورد تمام افراد یکسان باشد.

«ابوالفداء» نیز در این زمینه می نویسد:

«فبايع عمر أبا بكر رضي الله عنهما، و انثال الناس عليه يبايعونه... خلا جماعة من بني هاشم و الزبير و عتبة بن أبي لهب و خالد بن سعيد ابن العاص و المقداد بن عمرو و سلمان الفارسي و أبي ذر و عمار بن ياسر و البر بن عازب و أبي بن كعب و مالوا مع علي بن أبي طالب»

عمر با ابوبکر بیعت کرد و مردم نیز با ابوبکر بیعت کردند... به غیر از عده ای از بنی هاشم و زبیر و عتبه و خالد بن سعید و مقداد و سلمان و ابوذر و عمار و براء بن عازب و ابی بن کعب که اینها تمایل به علی بن ابیطالب داشتند.

المختصر في أخبار البشر، اسم المؤلف: أبو الفداء عماد الدين إسماعيل بن علي (المتوفى: ٧٣٢هـ)، ج ١، ص ١٥٧

این تعداد افراد، هیچدام با ابوبکر بیعت نکردند، پس چرا خانه اینها تهدید به آتش نشد؟!

سؤال: شاید تهدیدی نیز نسبت به اینها بوده، ولی در تاریخ نقل نشده است!

پاسخ: اگر به این صورت باشد، خیلی از مسائل را می شود مدعی شد که بوده ولی به دست ما نرسیده است! آقایان می گویند که چرا نام حضرت علی در قرآن نیامده است؟ ما می گوئیم که شما مدعی هستید که سوره احزاب ۲۸۰ آیه داشته، دویست تا را موش خورد، یا بُز عایشه خورد، در آن دویست آیه، در پنجاه جا نام علی آمده بود! شما آن دویست آیه را به ما نشان بدهید، ما هم نام علی را به شما نشان بدهیم!

تمام قضایا را مورخین نقل کرده اند. در همین قضیه بیعت برای ابوبکر، اینها با سعد بن عباده درگیر شدند، سلمان را کتک زدند، ابوذر را زدند دست و پایش را شکستند، مقداد را زدند، رفتند درب خانه عباس او را تهدید و تطمیع کردند و... تمام این قضایا در تاریخ نقل شده است. ولی اینکه بروند درب خانه کسی غیر از خانه امیرالمؤمنین، و او را تهدید به آتش زدن بکنند، همچین چیزی نقل نشده است!

البته این را هم بگویم که مخالفین بیعت با ابوبکر، فقط این چند نفر نبودند که در خانه امیرالمؤمنین جمع شده بودند؛ تا کسی بگوید همه مخالفین در یکجا بودند لذا فقط این خانه را تهدید کردند به آتش زدن؛ بلکه عده ای هم در خانه سعد بن عباده جمع بودند، ولی هرگز خانه آنها تهدید به آتش زدن نشد!

شهر «مدینه» هم، در سال یازده هجری، جمعیت قابل ملاحظه ای نداشت تا کسی ادعا بکند و بگوید که اینها دنبال همسایگان مسجدالنبی بودند تا اگر در جماعت حاضر نشوند یا بیعت نکنند، آنجا را تهدید به آتش بکنند.

زیرا این شهر در آن سال، طبق مدارک موجود، بیش از شش هزار نفر جمعیت نداشته است. یعنی زن و بچه و کوچک و بزرگ، در مدینه و نواحی مدینه، همین حدود جمعیت داشتند. و تمام اطراف مسجدالنبی نیز خانه مسلمانها بود. اینگونه نبود که فقط خانه امیرالمؤمنین باشد و عده ای دیگر.

لذا اگر بنا بود تا حکم احراق خانه ی تمام کسانی که از بیعت با ابوبکر سرباز زدند، اجرا می شد، نباید فقط محدود می شد به خانه امیرالمؤمنین! اساساً اگر بنا بود تا هر کسی که با خلیفه مسلمین بیعت نکرد، او را تهدید به آتش

زدن بکنیم و خانه او را به آتش بکشیم، چرا در زمان امیرالمؤمنین، درباره کسانی که با امیرالمؤمنین بیعت نکردند، این اتفاق نیافتاد؟ زیرا «معاویه» و دار و دسته اش بیعت نکردند، «عبدالله بن عمر» بیعت نکرد! ولی اینها هیچگاه تهدید به آتش نشدند!

عدم بیعت امیرالمؤمنین، دلیل بر عدم مشروعیت خلافت ابوبکر!

در هر صورت این آقایان، جنازه نبی مکرم را رها کردند و رفتند در «سقیفه»، سراغ خلیفه بازی و تعیین خلیفه و مئا امیر و منکم وزیر و...؛ و امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) نیز طبق صریح «صحیح بخاری»، با ابوبکر بیعت نکرد:

«فَهَجَرْتُهُ فَلَمْ تُكَلِّمَهُ حَتَّى تُؤْفَيْتَ، وَ عَاشْتُ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سِتَّةَ أَشْهُرٍ... فَلَمَّا تُؤْفَيْتَ اسْتَنْكَرَ عَلِيٌّ وَجُوهَ النَّاسِ... وَ لَمْ يَكُنْ يُبَايِعُ تِلْكَ الْأَشْهُرَ»

فاطمه با ابوبکر قهر کرد و با او سخن نگفت تا اینکه از دنیا رفت و بعد از پیامبر شش ماه زنده بود... وقتی فاطمه از دنیا رفت علی از مردم کناره گیری کرد و در آن شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد.

الجامع الصحيح المختصر، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، دار النشر: دار ابن كثير اليمامة - بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا؛ ج ٤، ص ١٥٤٩، ح ٣٩٩٨

و خود بیعت نکردن امیرالمؤمنین (سلام الله علیه)، مشروعیت خلافت «ابوبکر» را زیر سؤال می برد و متزلزل می کند. زیرا پیامبر فرمود:

«عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ، وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»

علی با حق و حق با علی است و هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد بشوند.

تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ١٤، باب ذکر من اسمه يوسف، ص ٣٢٠، ح ٧٦٤٣؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر ج ٤٢، باب حرف الطاء في آباء من اسمه علي ص ٤٤٩

و همچنین فرمود:

«عَلَيْهِ مَعَ الْقُرْآنِ، وَالْقُرْآنُ مَعَهُ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْخَوْضِ»

علی با قرآن است و قرآن با علی، این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد بشوند.

طبرانی، سلیمان بن احمد، «المعجم الأوسط»: ج ۵، ص ۱۳۵، باب العین، من اسمه عباد، ح ۴۸۸۰؛ سیوطی، عبدالرحمن بن جلال، «جامع الأحادیث»: ج ۵، ص ۱۹۸، باب حرف العین، ح ۱۴۳۱۹؛ صالحی شامی، محمد بن یوسف، «سبل الهدی و الرشاد»: ج ۱۱، باب العاشر فی بعض فضائل امیر المؤمنین ابی الحسن علی بن ابی طالب، ص ۲۹۷؛ متقی هندی، علی بن حسام، «کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال»: ج ۱۱، ص ۲۷۷، باب حرف الفاء، فضائل علی، ح ۳۲۹۱۲؛ عبدالرؤف المناوی، زین الدین محمد، «التیسیر بشرح الجامع الصغیر»: ج ۲، باب حرف العین، ص ۱۴۶

«حاکم نیشابوری» نیز این روایت را از «ابوثابت» غلام «ابی ذر» نقل کرده و در پایان، روایت را تصحیح می کند.

حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، «المستدرک علی الصحیحین»: ج ۳، کتاب معرفه الصحابه، باب ذکر قصه اغتزال مُحَمَّدِ بْنِ مَسْلَمَةَ، ص ۱۳۴، ح ۴۶۲۸

این نکته را هم بگویم که ما دو چاپ بیشتر از «المستدرک» در دست نداریم. یکی با پاورقی و تلخیص «ذهبی» است و دیگری بدون پاورقی. و این دو چاپ بعضاً ده صفحه با هم فرق می کنند.

چند سؤال اساسی از علمای اهل سنت!

سؤال اول: حکم اجماع بدون حضور امیرالمؤمنین!؟

بنابراین طبق نص روایت «صحیح بخاری»، امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) تا شش ماه با «ابوبکر» بیعت نکردند. و «ابن حزم آندلسی» هم، درباره اجماع بدون حضور امیرالمؤمنین، می گوید:

«ولعنة الله على كل إجماع يخرج عنه على بن أبي طالب و من بحضرته من الصحابة»

خدا لعنت کند آن اجماعی را که علی بن ابیطالب و صحابه همراه او، از آن اجماع بیرون بیاید.

المحلی ج ۹ ص ۳۴۵

شما باید به ما جواب بدهید! «علی» که با «حق» است و «حق» هم با اوست؛ «علی» که با قرآن است و قرآن با «علی» است، با «ابوبکر» بیعت نکرد و «ابن حزم» هم اجماع بدون حضور علی را مورد لعنت خدا قرار داده است! این را جواب بدهید!!

سؤال دوم: حکم کسی که مردم مدینه را بترساند؟!

سؤال دوم ما این است که «طبرانی» و بسیاری دیگر از علمای بزرگ اهل سنت نقل کرده اند که پیامبر فرمود:

«مَنْ أَخَافَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ أَخَافَهُ اللَّهُ وَ عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ»

هر کسی که مردم مدینه را بترساند، خداوند او را بترساند و لعنت خدا و فرشتگان و تمام مردم، بر او باد.

المعجم الكبير، اسم المؤلف: سليمان بن أحمد بن أيوب بن القاسم الطبراني، دار النشر: مكتبة الزهراء - الموصل - ١٤٠٤ -

١٩٨٣، الطبعة: الثانية، تحقيق: حمدي بن عبدالمجيد السلفي؛ ج ٧، ص ١٤٣، ح ٦٦٣١

سؤال ما این است که آیا این تهدید به آتش زدن خانه، موجب ترس حضرت زهرا شد یا نشد؟ موجب ترس فرزندان

حضرت زهرا شد یا نشد؟ موجب ترس صحابه ای که در داخل خانه حضرت زهرا بودند، شد یا نشد؟

طبق همین نقل منابع اهل سنت، این ترس از ناحیه خلیفه دوم، موجب لعن خداوند و فرشتگان و تمام مردم می شود!

من بارها به دوستان تذکر داده ام که هر وقت سؤالی را جواب دادید، بلافاصله سؤالی را از طرف مقابل مطرح کنید تا او را مشغول به پیدا کردن جواب بکنید.

سؤال سوم: کفاره حنث قسم بر خلیفه دوم؟!؟

در روایت داریم که خلیفه دوم، قسم شدیدی می خورد و می گوید:

«وَإِنَّمُ اللَّهُ مَا ذَلِكَ بِمَانِعِي إِنْ اجْتَمَعَ هَؤُلَاءِ النَّفَرُ عِنْدَكَ أَنْ أَمَرَ بِهِمْ أَنْ يُحْرَقَ عَلَيْهِمُ الْبَيْتُ»

سوگند به خدا این محبت مانع از آن نیست که اگر این افراد در خانه تو جمع شوند من دستور دهم خانه را بر آنها بسوزانند.

الكتاب المصنف في الأحاديث والآثار، اسم المؤلف: أبو بكر عبد الله بن محمد بن أبي شيبة الكوفي، دار النشر: مكتبة الرشد - الرياض - ١٤٠٩، الطبعة: الأولى، تحقيق: كمال يوسف الحوت؛ ج٧، ص ٤٣٢، ح ٣٧٠٤٥

و یا به نقل «طبری» می گوید:

«وَاللَّهِ لأَحْرِقَنَّ عَلَيْكُمْ أَوْ لَتَخْرُجَنَّ إِلَيَّ الْبَيْعَةَ»

به خدا سوگند خانه را به آتش می کشم؛ مگر اینکه برای بیعت بیرون بیاید.

تاریخ الطبري، اسم المؤلف: لأبي جعفر محمد بن جرير الطبري، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت؛ ج٢، ص ٢٣٣

خلیفه دوم در اینجا قسم می خورد که اگر بیعت نکنید، خانه را به آتش می کشم. از آن طرف هم از «صحيح بخاری» هم نقل کردیم که امیرالمؤمنین تا شش ماه بیعت نکرد؛ در اینجا دو مسئله است:

یک: «عمر بن خطاب» خانه را به آتش کشیده و به قسم خود عمل کرده است. که در این صورت، عقیده شیعه مبنی بر به آتش کشیده شدن خانه حضرت زهرا، ثابت خواهد شد. و فرضیه ی فقط تهدید، منتفی خواهد شد.

دوم اینکه نه، فقط تهدید بوده و خانه به آتش کشیده نشده است. در این صورت خلیفه دوم به قسم خودش عمل نکرده و حنث قسم کرده است. سؤال این است که آیا خلیفه دوم، کفار حنث قسم را داده یا نداده است؟

به ما جواب بدهید که کدامیک بوده است؟ خانه حضرت زهرا به آتش کشیده شده، و یا کفار حنث قسم پرداخت شده است؟

سؤال چهارم: حدیث ندامت ابوبکر از حمله به خانه حضرت فاطمه!؟

شما می گوئید که این عمل خلیفه دوم، در تهدید به آتش زدن خانه حضرت زهرا، درست بوده و مبتنی بر سیره و سنت پیامبر بوده است! سؤال این است که اگر اینگونه بوده، چرا «ابوبکر» در اواخر عمر خودش، از این کار ابراز پشیمانی و ندامت کرده است!!

بیش از پنجاه کتاب و مصدر اهل سنت، با تصحیح سند روایات، این اعتراف و ندامت و پشیمانی «ابوبکر» از حمله به خانه حضرت زهرا را نقل کرده اند که:

«فَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ كَشَفْتُ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَ تَرَكَتُهُ، وَ أَنْ أَعْلِقَ عَلَيَّ الْحَرْبَ»

دوست داشتم که خانه فاطمه را هتک نمی کردم و آن را به حال خود رها می کردم، حتی اگر جنگی بر علیه من به راه می انداختند.

الأموال، حمید بن زنجویه، ج ۱، ص ۳۸۷؛ الإمامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۳؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۵۳؛ العقد الفريد، ج ۴، ص ۲۵۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۰، ص ۴۱۸؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۳، ص ۱۱۷؛ مجمع الزوائد هیثمی، ج ۵، ص ۲۰۲؛ جامع الأحادیث سیوطی، ج ۱۳، ص ۱۰۰؛ کنز العمال متقی هندی، ج ۵، ص ۲۵۲؛ انساب الأشراف بلاذری، ج ۳، ص ۴۰۶ (بر اساس نرم افزار الجامع الکبیر)

پس بنابراین، اگر اقدام خلیفه دوم در به آتش کشیدن خانه حضرت زهرا (سلام الله علیها) امر مشروعی بوده، و این تهدید به آتش زدن، طبق سنت پیغمبر بوده، نباید جناب ابوبکر از این اقدام مشروع، اظهار پشیمانی بکند! حال که پشیمان شده، آنهم در لحظات آخر عمر خود، معلوم می شود که این کار، کار مشروعی نبوده، و مستند به سنت نبوی نبوده است! این خیلی واضح و روشن است. ولی بعضی ها خودشان را به خواب زدند و یا پنبه در گوش خود گذاشتند، و نمی خواهند این را بفهمند. ما چه باید کنیم، به جز بلاغ!؟

(وَ مَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِين)

و چیزی جز رساندن آشکار بر عهده ما نیست.

سوره یس (۳۶): آیه ۱۷

جواب از شبهه تهدید به احراق تارکین از نماز جماعت در منابع شیعه!

دیروز ما دو تا روایت از منابع شیعه خواندیم که امام صادق(سلام الله علیه) فرمودند:

«إِنَّ أَنَسًا كَانُوا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ص - أَبْطَأُوا عَنِ الصَّلَاةِ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِيُوشِكُ قَوْمٌ يَدْعُونَ الصَّلَاةَ فِي الْمَسْجِدِ أَنْ تَأْمَرَ بِحَطْبٍ فَيُوضَعُ عَلَى أَبْوَابِهِمْ فَتُوقَدَ عَلَيْهِمْ نَارٌ فَتُحْرَقَ عَلَيْهِمْ بَيوتُهُمْ.»

مردمی در زمان پیامبر بودند که برای نماز در مسجد سستی می کردند. پیامبر فرمود نزدیک است که دستور دهم تا هیزم جمع کنند و بر درب خانه افرادی که نماز در مسجد را ترک کرده اند، قرار داده و خانه آنها را به آتش بکشند.

وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۲۹۳، باب کراهة ترک حضور الجماعة، ح ۱۰۷۰۳؛ تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۲۵، باب فضل الجماعة،

ح ۸۷

و در روایت دیگری، فرمودند:

«أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بَلَغَهُ أَنَّ قَوْمًا لَا يَحْضُرُونَ الصَّلَاةَ فِي الْمَسْجِدِ فَخَطَبَ فَقَالَ إِنَّ قَوْمًا لَا يَحْضُرُونَ الصَّلَاةَ مَعَنَا فِي مَسَاجِدِنَا فَلَا يُؤَاكِلُونَا وَ لَا يُشَارِبُونَا... أَوْ يَحْضُرُوا مَعَنَا صَلَاتِنَا جَمَاعَةً وَ إِنِّي لَأُوشِكُ أَنْ أَمَرَ لَهُمْ بِنَارٍ تُشَعَلُ فِي دُورِهِمْ فَأُحْرَقَهَا عَلَيْهِمْ.»

به امیرالمؤمنین خبر رسید که عده ای برای نماز جماعت در مسجد حاضر نمی شوند. حضرت خطبه ای خواند و فرمود: همانا شنیدم که عده ای در نماز حاضر نمی شوند، اینها حق ندارند با ما بخورند و بیاشامند، و... مگر اینکه در نماز جماعت حاضر بشوند. نزدیک است که من دستور بدهم تا آتشی در اطراف اینها فراهم بکنند و اینها را در آتش بسوزانند.

الأمالی (للطوسی)، ص ۶۹۶، ح ۱۴۸۷؛ وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۱۹۶، باب کراهة تأخر جیران المسجد عنه، ح ۶۳۱۸

جواب اول: تهدید به احراق، به خاطر مخالفت با شرط پیامبر بوده!

در جواب از این روایات باید عرض کنیم که مرحوم «آقا رضا همدانی»، که از فقهای مشهور است، در این زمینه می نویسد:

«وما في هذه الأخبار من الامر باحراقهم أو احراق بيوتهم فلعله لأجل مخالفة النبي صلى الله عليه وآله بعد ان كان قد شرط عليهم ذلك والا فترك المستحب أو فعل المكروه من حيث هو ليس موجبا لاستحقاق العقوبة»

آنچه که در روایات وارد شده است که پیامبر دستور به احراق خانه مسلمانها دادند، شاید به خاطر این بود که پیامبر شروطی را برای این همسایگان مسجد معین کرده بود و اینها مخالف شرط پیامبر را کرده بودند، لذا پیغمبر همچین تهدیدی کردند. و گر نه ترک یک فعل مستحب و یا انجام یک کار مکروه، موجب اینچنین عقوبتی نمی شود.

مصباح الفقیه، ج ۲، ص ۶۲۴

اتفاقاً در همین رابطه ما روایتی هم داریم که امام صادق (سلام الله علیه) فرمود:

«اشْتَرَطَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَى جِيرَانِ الْمَسْجِدِ شُهُدَ الصَّلَاةِ... ثُمَّ أَمَرَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَهُوَ عَلِيٌّ فَلْيُحْرِقَنَّ عَلَيَّ أَقْوَامَ بَيْوتِهِمْ بِحَزْمِ الْحَطَبِ لَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ.»

پیغمبر بر همسایگان مسجد شرط کرد تا در نماز جماعت حضور پیدا نکنند... سپس فرمود به مردی از اهل بیت که علی باشد دستور می دهم تا خانه های کسانی که در نماز حاضر نمی شوند را به آتش بکشد.

محاسن برقی، ج ۱، ص ۸۴؛ الأمالی للصدوق، ص ۴۸۵؛ وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۱۹۵

پس بنابراین پیغمبر اکرم با همسایگان مسجد شرط کرده بود و اینها هم به شرط خود عمل نکردند، لذا حضرت اینها را تهدید به آتش زدن خانه هایشان کرد!

جواب دوم: افراد مورد نظر پیامبر اکرم، منافقان بوده اند!

باز هم «آقا رضا همدانی» می نویسد:

«كما أن انه يحتمل كون القوم الذين هم رسول الله صلى الله عليه وآله باحراقهم أو احراق بيوتهم من جملة المنافقين الذين كانوا يتركون الجماعة رغبة عنها و عن جماعة المسلمين»

كما اینکه احتمال دارد بگوئیم که تهدید پیامبر به آتش زدن خانه های منافقین بوده است. منافقینی که نماز جماعت را از روی بی مبالاتی و دوری از مسلمانها ترک کرده بودند.

مصباح الفقيه، ج ۲، ص ۶۲۴

پس بنابراین، آنچه که در اینجا مطرح است، این است که این تهدید به احراق خانه های تارکین نماز جماعت، که در روایات شیعه نیز آمده است؛ یا به خاطر شرط حضور در نماز جماعتی بوده که پیغمبر با این افراد کرده بودند؛ و یا نه، اینهایی که تهدید به احراق شدند، منافقینی بودند که با نیامدن به مسجد، عقاید مسلمانها را متزلزل می کردند. قرآن کریم هم، نسبت به این منافقین می فرماید:

(وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ)

و هنگامی که افراد با ایمان را ملاقات می کنند می گویند ما ایمان آورده ایم، (ولی) هنگامی که با شیاطین خود خلوت می کنند می گویند با شمائیم ما (آنها) را مسخره می کنیم.

سوره بقره (۲): آیه ۱۴

(وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَىٰ الَّذِينَ آمَنُوا وَجِهَ النَّهَارِ وَ اكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ)

و جمعی از اهل کتاب (از یهود) گفتند: (بروید در ظاهر) به آنچه بر مؤمنان نازل شده، در آغاز روز ایمان بیاورید، و در پایان روز، کافر شوید (و باز گردید)! شاید آنها (از آیین خود) باز گردند.

سوره آل عمران (۳): آیه ۷۲

خطر افراد منافق این است. یک روز مسجد را شلوغ می کنند. روز بعد مسجد را خالی می کنند. این کار اینها موجب تمسخر دین و شریعت می شود و مسلمانها را نیز در اعتقاداتشان متزلزل می کند.

این دو آیه نشان می دهد که اگر نبی مکرم اینها را به خاطر عدم حضور در نماز جماعت، تهدید به آتش زدن خانه هایشان کرده است، این تهدیدها به خاطر جلوگیری از عدم شکست روحی مسلمانها بوده است.

والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه پنجاه و نهم ۹۴/۱۲/۰۸

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۳۳) - نمونه ای از خدمت و خیانت به امیرالمؤمنین (سلام

الله علیه)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداءالله الى يوم لقاءالله.

در جلسات گذشته، پیرامون علل و عوامل تقیه شیعه صحبت می کردیم که اگر شیعه معتقد به تقیه هست و به آن عمل کرده است، چه انگیزه ها و عواملی باعث این کار بوده است.

در ادامه بحث، گوشه ای از تقیه علما و بزرگان اهل سنت را نقل کردیم که از ترس بنی امیه، حتی نمی توانستند حدیثی در فضائل امیرالمؤمنین(سلام الله علیه) نقل بکنند!

امثال «اوزاعی»، و «زهري» و «شعبي»، علی رغم اینکه از علماء و آخوندهای دربار بنی امیه بودند، ولی از ترس بنی امیه، از ذکر فضائل اهل بیت خصوصاً امیرالمؤمنین خوداری می کردند.

عرض کردیم که «ابن اثیر» نقل کرده است:

«قال أبو أحمد العسكري: يقال: إن الأوزاعي لم يرو في الفضائل حديثاً غير هذا، والله أعلم، قال: وكذلك الزهري لم يرو فيها إلا حديثاً واحداً كانا يخافان بني أمية»

ابو احمد گفته که نقل شده است که اوزاعی در فضائل علی، فقط همین یک روایت را نقل کرده است. و خدا دانایانتر است. و همچنین زهري نیز فقط همین روایت را در فضائل علی نقل کرده است. این دو نفر همواره از بنی امیه در هراس بودند.

أسد الغابة في معرفة الصحابة، اسم المؤلف: عز الدين بن الأثير أبي الحسن علي بن محمد الجزري، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت / لبنان - ١٤١٧ هـ - ١٩٩٦ م، الطبعة: الأولى، تحقيق: عادل أحمد الرفاعي، ج ٢، ص ٢٨

و یا عرض کردیم که «ابن قتیبه دینوری» از قول «شعبی» نقل می کند که او گفته است:

«ما لقينا من آل أبي طالب إن أحبناهم قتلونا، لان أبغضناهم أدخلونا النار.»

ما در برخورد با آل ابی طالب چه کنیم؟ اگر آنها را دوست داشته باشیم، ما را می کشند. و اگر با آنها دشمنی کنیم، ما را در آتش جهنم می اندازند.

عيون الأخبار ج ١ ص ٣١١، منشورات محمد علي بيضون - دار الكتب العلمية - ١٤٢٤

ادامه ذکر تقيه محدثین اهل سنت، از نقل احادیث فضائل!

تا اینجا، حدوداً شش مورد از تقيه بزرگان اهل سنت از ذکر فضائل امیرالمؤمنین به خاطر ترس آنها از حکومت بنی امیه را خدمت دوستان عرض کردیم.

ترس از نقل فضائل امیرالمؤمنین، حتی در خواب!!

مورد هفتم، مورد عجیب و جالبی است که نشان می دهد، خفقان و فشار، حتی بر اهل سنت تا جائی بود که حتی در حال خواب هم، از ذکر فضائل امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) ترس و واهمه داشتند!

«خطیب بغدادی از «فتح بن شخرف» نقل می کند که گفته است:

«حملتني عيني فنمت، فبينما أنا نائم إذا أنا بشخصين، فقلت للذي يقرب مني: من أنت يا هذا؟ فقال: من ولد آدم. قلت: كلنا من ولد آدم، فمن الذي وراءك؟ قال لي: علي بن أبي طالب، قلت له: أنت قريب منه ولا تسأله؟! قال: أخشى أن يقول الناس إنني رافضي!»

چشم هایم سنگین شد و خوابم برد. در عالم خواب، دو نفر را دیدم که به طرف من می آیند. به یکی که نزدیک من بود گفتم: تو کیستی؟ گفت: فرزند آدم! گفتم: همه ما فرزند آدم هستیم. آن کسی که پشت سر توست کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب! گفتم: تو نزدیک او هستی، چرا از او نمی پرسی؟ گفت: می ترسم که مردم بگویند من رافضی هستم!

تاریخ بغداد، المؤلف: أبو بكر أحمد بن علي بن ثابت بن أحمد بن مهدي الخطيب البغدادي (المتوفى: ٤٦٣هـ)، المحقق: الدكتور بشار عواد معروف، الناشر: دار الغرب الإسلامي - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٢٢هـ - ٢٠٠٢ م، ج ١٤، ص ٣٦٣، شماره ٦٧٩٦

ببینید کار به کجا رسیده، که حتی در خواب هم می ترسند که نزدیک امیرالمؤمنین بشوند! این چه موقعیتی است که اینها درست کرده اند؟ چه زمینه هایی را درست کرده اند که کار به اینجا رسیده است، که افراد، حتی بزرگان و علماء، در خواب هم وحشت دارند که به امیرالمؤمنین نزدیک بشوند و از او مسئله ای، حدیثی، و یا سؤالی بپرسند!! با این اوضاع و احوال، آقایان می آیند به شیعه می تازند که بله، شیعه «تقیه» را درست کرده تا تناقضات ائمه خودشان را درست بکنند! اصلاً «تقیه» نفاق است! دروغ است! چنین است و چنان است و...!

خب، شما بفرمائید ملاحظه کنید. نه «خطیب بغدادی» شیعه است و نه کتاب «تاریخ بغداد»، کتاب شیعه است! ایشان هم این مسئله را به عنوان یک مسئله قطعی و مفروغ عنه نقل می کند.

تقیه «ابوحنیفه»!

ظاهراً عده ای به حکومتی ها گزارش دادند که «ابوحنیفه»، در فلان قضیه بر طبق نظر علی بن ابی طالب دارد فتوا می دهد! و نظر او را در میان مردم منتشر می کند. لذا حکومت هم او را احضار می کند برای پاسخگوئی! لذا ابوحنیفه می گوید:

«فاسترجعت في نفسي، لأنني أقول فيها بقول علي رضي الله عنه و أدين الله به، فكيف أصنع؟ قال: ثم عزمت أن أصدقه وأفتيه بالدين الذي أدين الله به، وذلك أن بني أمية كانوا لا يفتون بقول علي ولا يأخذون به.»

من پیش خودم گفتم انالله و اناليه راجعون! زیرا در این مسئله فقهی که اموی ها پرسیده اند، نظر من، نظر علی بن ابیطالب است. و این حجت بین من و خدای من است. حالا چه کار کنم؟ تصمیم گرفتم که راستش را بگویم و بر اساس آنچه که حجت شرعی من است، فتوا صادر کنم. زیرا بنی امیه بر اساس نظر علی فتوا نمی دادند و عمل نیز نمی کردند.

المناقب للخوارزمي، ج ۱ ص ۱۷۱. نقلًا عن كتاب الإمام الصادق والمذاهب الأربعة لمؤلفه أسد حيدر، ج ۱ ص ۳۹

خدمتی از «احمد بن حنبل» به امیرالمؤمنین (سلام الله علیه)

شما ببینید که بعد از روی کار آمدن «معاویه»، تا تقریباً سال ۲۲۰، ۲۳۰؛ امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) حتی به عنوان خلیفه چهارم هم مطرح نیست! و اولین بار، «احمد بن حنبل» بود که مسئله «تربیع» را مطرح کرد.

«ابن تیمیه» می گوید:

«قال أحمد من لم يربع بعلي في الخلافة فهو أضل من حمار أهله و نهى عن مناكحته و هو متفق عليه بين الفقهاء و علماء السنة و أهل المعرفة و التصوف و هو مذهب العامة»

احمد بن حنبل گفته است هر کس که علی را در خلافت، خلیفه چهارم نداند، او از الآغ طویل‌تر است. حتی احمد از ازدواج با چنین کسی نهی کرد. این مسئله تربیع، بین فقهاء و علمای اهل سنت و اهل معرفت و متصوفه، اجماعی است. و این مذهب اهل سنت است.

کتب و رسائل و فتاوی شیخ الإسلام ابن تیمیة، اسم المؤلف: أحمد عبد الحلیم بن تیمیة الحرانی أبو العباس، دار النشر: مكتبة

ابن تیمیة، الطبعة: الثانية، تحقیق: عبد الرحمن بن محمد بن قاسم العاصمي النجدي؛ ج ۳۵، ص ۱۹

ما امیدواریم که به خاطر این خدمتی که «احمد بن حنبل» به امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) کرده، حضرت دستش را بگیرد. و قطعاً هم اینگونه است. و خدای متعال از باب «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» زلزله (۹۹): آیه ۷؛ این خدمت را در نظر می گیرد، و تخفیف عذاب و یا حتی نجات از عذاب را نصیب و روزی او می کند!

هر چند بعضاً برخی مطالب شاذ را آدم می بیند که عجیب است. مثلاً نقل می کنند که سنی سنی نمی شود مگر اینکه یک مقداری از بغض علی را در دل داشته باشد!!

«لایکون الحنبلی حنبلیاً حتّی یبغض علیاً سوياً»

هر کس ادعای پیروی از مذهب حنابله را دارد، باید مقداری بغض و کینه نسبت به حضرت علی رضی الله عنه در دلش وجود داشته باشد.

ابن مجاور شیبانی، تاریخ المستبصر: ج ۱، ص ۱۰۱، بنا بر نرم افزار مکتبه شامله

خیانتی مغرضانه از «بخاری» به امیرالمؤمنین (سلام الله علیه)

البته این بغض و کینه را در افرادی مثل «بخاری» متوفای ۲۵۶ هجری به وضوح می بینیم. که وقتی در «تاریخ الأوسط» نام خلفا را ذکر می کند، در یکجا اصلاً اشاره ای به دوران خلافت امیرالمؤمنین نمی کند:

«عَنْ ابْنِ وَهَبٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ: عَاشَ أَبُو بَكْرٍ بَعْدَ أَنْ اسْتَخْلَفَ سِنِينَ وَأَشْهُرًا وَعُمَرُ عَشْرَ سِنِينَ حَجَّهَا كُلُّهَا وَعُثْمَانُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ سَنَةً حَجَّهَا كُلُّهَا إِلَّا سَنَتَيْنِ وَمُعَاوِيَةَ عَشْرِينَ سَنَةً إِلَّا أَشْهُرًا حَجَّ حَجَّتَيْنِ وَيَزِيدُ ثَلَاثَ سِنَوَاتٍ وَأَشْهُرًا...»

ابوبکر ۲سال و چندماه خلیفه شد. و عمر ۱۰سال خلیفه شد. و هر سال هم به حج رفت. و عثمان ۱۲سال خلیفه شد و به جز دو سال هر سال به حج رفت. و معاویه ۲۰ سال چند ماه کمتر خلیفه شد و دوبار به حج رفت. و یزید هم سه سال و چندماه خلیفه شد و...

التاریخ الصغیر (الأوسط)، اسم المؤلف: محمد بن إبراهيم بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، دار النشر: دار الوعي،

مكتبة دار التراث - حلب القاهرة - ۱۳۹۷ - ۱۹۷۷، الطبعة: الأولى، تحقيق: محمود إبراهيم زايد؛ ج ۱، ص ۳۲

شما می بینید که جناب بخاری، در این حدیث، دوران حکومت امیرالمؤمنین را به حساب نیاورده است!

و در یک تعبیر دیگر، از دوران خلافت امیرالمؤمنین، به دوران «فتنه» تعبیر می کند:

«وُلِيَ أَبُو بَكْرٍ سَنَيْنَيْنِ وَ سِتَّةَ أَشْهُرٍ وَ وُلِيَ عُمَرُ عَشْرَ سَنِينَ وَ سِتَّةَ أَشْهُرٍ وَ ثَمَانِيَةَ عَشْرِ يَوْمًا وَ وُلِيَ عَثْمَانُ ثِنْتِي عَشْرَةَ سَنَةً غَيْرَ اثْنَيْ عَشَرَ يَوْمًا وَ كَانَتْ الْفِتْنَةُ خَمْسَ سَنِينَ وَ وُلِيَ مَعَاوِيَةَ عَشْرِينَ سَنَةً وَ وُلِيَ يَزِيدُ بْنُ مَعَاوِيَةَ ثَلَاثَ سَنِينَ وَ أَشْهُرٍ.

ابوبکر ۲سال و ۶ماه و عمر ۱۰سال و ۶ماه و ۱۸روز و عثمان ۱۲روز کمتر از ۱۲سال خلافت کردند و فتنه هم ۵ سال طول کشید و معاویه ۲۰ سال و یزیدهم ۳سال و چندماه خلیفه شدند.

التاريخ الصغير (الأوسط)، اسم المؤلف: محمد بن إبراهيم بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، دار النشر: دار الوعي، مكتبة دار التراث - حلب القاهرة - ۱۳۹۷ - ۱۹۷۷، الطبعة: الأولى، تحقيق: محمود إبراهيم زايد؛ ج ۱، ص ۹۳

چه کنیم دیگر! خود امیرالمؤمنین فرمودند:

«مَا زِلْتُ مَظْلُومًا مُنْذُ وَلَدْتَنِي أُمِّي، حَتَّىٰ إِنَّ عَقِيلًا كَانَ يُصِيبُهُ الرَّمْدُ فَيَقُولُ: لَا تَذْرُونِي حَتَّىٰ تَذُرُوا عَلَيَّ، فَيَذْرُونِي وَ مَا بِي رَمْدٌ»

از زمانی که من از مادرم به دنیا آمدم، مظلوم بودم. به گونه ای که برادرم عقیل، هر زمان که چشم درد می گرفت، می گفت من دوائی در چشمم نمی ریزم مگر اینکه علی نیز در چشمش دوا بریزد! من در چشمم دوا می ریختم، در حالی که هیچ عیبی و دردی نداشتم!

اعتقادات الإمامیه، للصدوق، ص ۱۰۵؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۲۴، ح ۱۵۸۳۳

یا اینکه فرمود:

«مَا زِلْتُ مَظْلُومًا مُنْذُ قَبِضَ اللَّهُ نَبِيَّهُ إِلَىٰ يَوْمِ النَّاسِ هَذَا»

بعد از اینکه پیغمبر از دنیا رفت، من از آن زمان تا الآن مظلوم بودم.

عبدالله بن شداد: دوست دارم فضائل علی را بگویم سپس کشته شوم!!

از میان تقیه هایی که از علمای اهل سنت نقل کردیم و عبارتشان را بیان کردیم، این تعبیر خیلی تعبیر شیرین و زیبایی است. که «عبدالله بن شداد» می گوید:

« وَدِدْتُ أَنِّي قُمْتُ عَلَى الْمَنْبَرِ مِنْ عُدْوَةِ إِلَيَّ الظُّهْرِ، فَأَذْكُرُ فَضَائِلَ عَلِي بْنِ أَبِي طَالِبٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - ثُمَّ أَنْزِلُ، فَيُضْرَبُ عُنُقِي »

دوست دارم از صبح زود تا ظهر، بر بالای منبر بنشینم و فضائل علی بن ابی طالب را نقل بکنم، سپس از منبر پائین پیامم تا گردنم زده شود.

این تعبیر، خیلی تعبیر شیرین و لذیذی است. ببینید که کار به کجا رسیده است که این مقدار فرصت هم برای بیان فضائل امیرالمؤمنین وجود ندارد. در حقیقت «عبدالله بن شداد» حاضر است برای امیرالمؤمنین این مقدار سرمایه گذاری بکند و جانش را در راه حضرت فدا کند!

«ذهبی» بعد از نقل این عبارت می گوید:

«قلت هذا غلو و إسراف سمعها خالد الطحان من عطاء حديث عبدالله مخرج في الكتب الستة و لا نزاع في ثقته»

این حرف او، غلو و اسراف است. هر چند این کلام در کتابهای ششگانه آمده و بحثی در وثاقت او نیست.

سیر أعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۸۹، اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز الذهبي أبو عبد الله الوفاة: ۷۴۸، دار النشر:

مؤسسة الرسالة - بيروت - ۱۴۱۳، الطبعة: التاسعة، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي

حالا اگر یک چنین تعبیری را مثلاً در مورد «ابوبکر» و «عمر» می گفتند، آقای ذهبی می گفت که واقعاً حرف خوبی است! خدا جزایش بدهد! خدا خیرش بدهد! و... ولی چون درباره امیرالمؤمنین نقل شده است، می گوید که این

غلو است و اسراف است!!

من نمی دانم که اینها فردای قیامت چه جوابی برای خدا دارند؟! واقعاً قیامت با همه گرفتاری هایی که دارد، صحنه محاکمه دشمنان امیرالمؤمنین، تماشائی است!

اولین محکمه قیامت؛ محکمه دادخواهی امیرالمؤمنین!

من بارها گفته ام که مرحوم «شیخ صدوق» وصیت کرد که من را در «نجف» و «قم» دفن نکنید! چون در روایت دارد که کسانی که در این دو شهر دفن می شوند، قیامت را نمی بینند و مستقیم به بهشت می روند! من می خواهم قیامت را ببینم تا ببینم کسانی که در حق علی بن ابی طالب ظلم و ستم کردند، چه پاسخی به خداوند دارند!

در «صحیح بخاری» هم نقل شده است که:

«عن عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ أَنَا أَوَّلُ مَنْ يَجُتَوُّ بَيْنَ يَدَيْ الرَّحْمَنِ لِلْخُصُومَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»

علی بن ابی طالب گفت که من اولین کسی هستم که در روز قیامت برای دادخواهی در پیشگاه خدای رحمان زانو می زنم.

الجامع الصحیح المختصر، اسم المؤلف: محمد بن إسماعیل أبو عبدالله البخاری الجعفی، دار النشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت - ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷، الطبعة: الثالثة، تحقیق: د. مصطفی دیب البغا؛ ج ۴، ص ۱۴۵۸، کتاب المغازی - باب قتل ابی جهل، ج ۳۷۴۷

در حقیقت اولین محکمه ای که در قیامت بر پا می شود، محکمه کسانی است که در حق امیرالمؤمنین ظلم کرده اند.

انگیزه نگارش ۲۷ جلد شرح نهج البلاغه!

مرحوم علامه «محمد تقی جعفری» می فرمود: من یک شب علامه امینی را در خواب دیدم. دیدم که خیلی ناراحت است. برگشت به من گفت که آقای جعفری! ما که دیگر آمدیم برزخ و کاری از ما ساخته نیست، ولی شما که در دنیا هستید، تا می توانید از علی دفاع کنید. به خدا این مرد خیلی مظلوم است!

مرحوم علامه جعفری بعد از بیدار شدن از خواب، منقلب می شود و تصمیم می گیرد تا شرحی بر نهج البلاغه امیرالمؤمنین بنویسد. شرح ایشان هم که انصافاً شرح خوبی است در حدود ۲۷ جلد چاپ شد و مکرر هم تجدید چاپ شد.

یکی از آثار خدمت به امیرالمؤمنین!

دوستان عزیز! تلاش کنیم که یک عهد و پیمانی بین خود و خدای خود ببندیم، همانگونه که برای نماز اقدام می کنیم، در سفر و در حضر و حتی در زمان بیماری، یک ساعت در مورد امیرالمؤمنین مطالعه داشته باشیم! در حقیقت با امیرالمؤمنین پیمان ببندیم که از عمر روزانه خودمان، یک ساعت را به حضرت بفروشیم! مدتی این کار را انجام بدهیم، بعد ببینیم چه مقدار برکت به همراه خواهد داشت. نماز ما، یک نماز دیگری خواهد شد! دعاهای ما دعاهای دیگری خواهد شد!

مرحوم آقای «نجمی» نقل می کند که علامه امینی، یک تابستان، در «خوی»، مهمان ما بود. وقتی ایشان برای نماز می ایستاد، از همان ابتدای نماز، قطرات اشک از چشمان ایشان جاری بود تا انتها که سلام نماز را می داد. من در این طول تابستان ندیدم که ایشان نمازی بخواند و از اول تا انتهای نماز، گریه نکند! این از آثار خدمت به امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) به خدمتگذارنش است.

دفاع «معاویه دوم» از امیرالمؤمنین!!

در تاریخ دارد که معاویه دوم (پسر یزید بن معاویه) روزی رفت بالای منبر و پدرش را مورد لعن قرار داد و گفت که او حق علی را غصب کرد و الآن در قبر گرفتار اعمال خودش هست. قبل از او، جدم معاویه نیز حق علی را غصب کرد و او نیز الآن گرفتار عذاب است.

حتی برخی ها نقل می کنند که وی بالای منبر گفت که ای کاش من لک حیض شده بودم و در مزبله ها افتاده بودم و امروز در این منبری که جای اهل بیت است، نمی نشستم! مادرش از میان جمعیت صدا زد که پسر! ای کاش تو لکه حیض بودی و این ننگ را برای خاندان بنی امیه به بار نمی آوردی!

بنابر نقلی، «معاویه دوم»، اصلاً زیر بار خلافت نرفت و حاضر نشد کسی با او بیعت بکند! ولی عده ای با او بیعت کردند ولی «آل مروان» او را مسموم کردند و کشتند.

در هر صورت...

خوف و ترس محدثین اهل سنت از نقل حدیث «غدیر»!

بخش دیگری که ما اینجا داریم، بحث خوف و ترس محدثین اهل سنت از نقل حدیث غدیر است. عزیزان دقت داشته باشند که در میان احادیثی که در فضیلت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) نقل شده است؛ چه حدیث طبر، چه حدیث دار، حدیث ثقلین، حدیث خلیفتی، حدیث ولایت و... اینها را به یک نوعی می آیند و توجیه و تأویل می کنند. ولی در رابطه با حدیث «غدیر»، که نبی مکرم سه شبانه روز، مسلمانها را نگه می دارد. با جمعیت ۱۲۰ هزار نفری، یا ۱۱۰ هزار نفری، یا ۹۰ هزار نفری! گیریم ۱۰ هزار نفری!! از این که کمتر نبودند؟

این حداقل ده هزار نفری که در مدینه و اطراف مدینه منتشر شدند، و این خبر در کلیه بلاد اسلامی پیچید. غدیر، کار کوچک و اتفاق کوچکی نبود.

توجه ویژه حضرت زهرا (سلام الله علیها) به حدیث «غدیر»!

شما ببینید که صدیقه طاهره (سلام الله علیها) در همان لحظه ای که آمدند به خانه او هجوم آوردند، اولین چیزی که مطرح کرد، مسئله «غدیر» را مطرح کرد:

«خَرَجْتُ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ إِلَيْهِمْ فَوَقَفَتْ خَلْفَ الْبَابِ ثُمَّ قَالَتْ لَا عَهْدَ لِي بِقَوْمٍ أَسْوَأَ مَحْضَرًا مِنْكُمْ تَرَكْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ جَنَازَةً بَيْنَ أَيْدِينَا وَقَطَعْتُمْ أَمْرَكُمْ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ لَمْ تُؤْمَرُوا وَ لَمْ تَرَوْا لَنَا حَقًّا كَأَنَّكُمْ لَمْ تَعْلَمُوا مَا قَالَ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ وَ اللَّهُ لَقَدْ عَقَدَ لَهُ يَوْمَئِذٍ الْوَلَاءَ لِيَقْطَعَ مِنْكُمْ بِذَلِكَ مِنْهَا الرَّجَاءَ وَ لَكِنَّكُمْ قَطَعْتُمْ الْأَسْبَابَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ نَبِيِّكُمْ وَ اللَّهُ حَسِيبٌ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»

در این لحظه فاطمه به پشت در آمد و به مردم گفت: هیچ قومی را بدتر از شما ندیدم! رسول خدا را فراموش کردید در حالی که جنازه اش هنوز در دستان ما بود؛ شما دستورات ایشان را رها ساختید و ما را به امارات خویش نخواستید و حق ما را نادیده گرفتید؛ مثل اینکه اصلاً ندانستید که پیامبر در غدیر خم به شما چه فرمود.

به خدا قسم در آن روز، پیامبر ولایت را برای علی منعقد ساخت تا امیدها و طمع های شما برای کسب خلافت بریده شود، ولی شما اسباب بین خود و پیامبر خود را قطع نمودید.

الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسي)؛ ج ۱؛ ص ۸۰

خدا حفظ کند حاج آقای «طائب» را. دو جلد کتاب دارد به نام «تبار انحراف» و «مهار انحراف»! که در آنجا ادله متعددی جمع کرده است بر اینکه برخی از صحابه سرشناس، ریشه یهودی داشتند! این کتاب، یک مقداری تند بود و مدتی هم چاپش ممنوع شد. الآن هم در این شبکه های وهابی، حرفهای آقای طائب را مرتب دارند پخش می کنند!

اگر چه من با نشر اینگونه مطالب مخالف هستم، ولی مطالعه این کتاب در مواردی که با این وهابی ها سر و کله می زنیم، به عنوان یک پوست خریزه، مناسب است.

در هر صورت، حضرت زهرا(سلام الله علیها)، برای اولین بار در جریان حمله به خانه خود، حدیث «غدیر» را متذکر می شود و از اصحاب مطالبه می کند. البته حضرت در احادیث دیگری نیز به قضیه غدیر پرداخته اند که نشان می دهد که ایشان، به مسئله «غدیر» توجه ویژه داشتند.

به عنوان نمونه در خطبه معروف به «خطبه فدکیه» وقتی که حضرت سخنانش تمام شد و در حال بازگشت بودند، «رافع بن رفاعه» به حضرت گفت:

« يَا سَيِّدَةَ النِّسَاءِ، لَوْ كَانَ أَبُو الْحَسَنِ تَكَلَّمَ فِي هَذَا الْأَمْرِ وَ ذَكَرَ لِلنَّاسِ قَبْلَ أَنْ يَجْرِيَ هَذَا الْعَقْدُ، مَا عَدَلْنَا بِهِ أَحَدًا.

فَقَالَتْ لَهُ يَرُدُّنَّهَا: «إِلَيْكَ عَنِّي فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لِأَحَدٍ بَعْدَ غَدِيرِ حُمٍ مِنْ حُجَّةٍ وَلَا عُذْرٍ»

ای سرور بانوان! اگر علی پیش از بیعت با ابوبکر درباره خلافت سخنی می گفت، ما هیچکدام هرگز از او روی بر نمی گردانیدیم. حضرت در جواب او فرمود: از من دور شو! بعد از غدیرخم، خداوند برای هیچ کسی عذر و بهانه ای باقی نگذاشت.

دلائل الإمامة (ط - الحديثة) للطبری؛ ص ۱۲۲

مرحوم «شیخ صدوق» نیز در کتاب «خصال» به همین مسئله اشاره می کند که:

«قَالَتْ سَيِّدَةُ النَّسْوَانِ فَاطِمَةُ لَمَّا مُنِعَتْ فَذَكَ وَخَاطَبَتْ الْأَنْصَارَ فَقَالُوا يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ لَوْ سَمِعْنَا هَذَا الْكَلَامَ مِنْكَ قَبْلَ بَيْعَتِنَا لِأَبِي بَكْرٍ مَا عَدَلْنَا بِعَلِيٍّ أَحَدًا فَقَالَتْ وَ هَلْ تَرَكَ أَبِي يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍّ لِأَحَدٍ عُدْرًا.»

آن هنگام که فدک را از سرور بانوان، حضرت فاطمه غصب کردند، و آن بانو برای انصار خطبه خواند، آنها عرض کردند: ای دختر محمد، اگر ما این سخن را قبل از بیعت با ابوبکر از شما می شنیدیم، از علی به هیچ فرد دیگری عدول نمی کردیم. در این هنگام حضرت صدیقه کبری فرمود: آیا پدرم در روز غدیر برای کسی، عذر و بهانه ای قرار داد؟

الخصال، للصدوق، ج ۱، ص ۱۲۳

مگر می شود باور کرد که اینها در «غدیرخم»، کلام پیغمبر را نشنیده باشند! اینها شنیدند کلام پیغمبر را و رها کردند و زیر پا گذاشتند، حالا ادعا می کنند که اگر علی، قبل از بیعت ما با ابوبکر، این حرفها را می زد، ما از او عدول نمی کردیم!!

آیا این مدعیان که حرف و سخن پیامبر را قبول نکردند، حرف امیرالمؤمنین را قبول می کردند؟! حضرت در حقیقت با عبارت «إِلَيْكَ عَنِّي» که در روایت قبلی بود، به اینها می فهماند که بابا! شما دنبال حق و حقیقت نیستید! اگر علی هم می آمد می گفت، زیر بار حرف علی نیز نمی رفتید! پیغمبر که بالاتر از علی بود، حرف او را زیر پا گذاشتید و ترتیب اثر ندادید.

البته این استناد حضرت زهرا(سلام الله علیها) به حدیث «غدیر»، در منابع اهل سنت نیز نقل شده است:

«فاطمه بنت رسول الله قالت: أنسيتم قول رسول الله يوم غدیر خم من كنت مولاہ فعلی مولاہ»

فاطمه دختر پیغمبر گفت: آیا سخن پیغمبر در غدیر خم که فرمود هر کس من مولاى او هستم، على مولاى اوست را فراموش کرده اید؟

نزهة الحفاظ، اسم المؤلف: محمد بن عمر الأصبهاني المدني أبو موسى، دار النشر: مؤسسة الكتب الثقافية - بيروت - ١٤٠٦، الطبعة: الأولى، تحقيق: عبد الرضى محمد عبد المحسن؛ ج١، ص ١٠٢

مناقب الأسد الغالب أبي الحسن علي بن أبي طالب، المؤلف: شمس الدين ابن الجزري، محمد بن محمد (المتوفى: ٨٣٣هـ)، المحقق: طارق الطنطاوي، الناشر: مكتبة القرآن، الطبعة: الأولى ١٩٩٤؛ ج١، ص ١٤

البته جالب است که بدانید اصل خطبه فدکيه را، «ابن طيفور» از علمای بزرگ اهل سنت که متوفای ٢٨٠ هجرى است نیز نقل کرده است و جالب است که ایشان در همان ابتدای بیان خطبه حضرت، می گوید:

«إن هؤلاء يزعمون أنه مصنوع وأنه من كلام أبي العيناء. فقال لي رأيت مشايخ آل أبي طالب يروونه عن آبائهم و يعلمونه أبناءهم... و رواه مشايخ الشيعة وتدارسوه بينهم قبل أن يولد جد أبي العيناء»

به زيد بن على بن الحسين گفتم این اموی ها تصور کرده اند که این خطبه فدکيه فاطمه زهرا ساخته و پرداخته ابی العيناء است. او گفت: من مشايخ آل ابی طالب را دیدم که این خطبه را از پدرانشان نقل می کردند و به فرزندانشان آموزش می دادند... بزرگان شیعه این خطبه را نقل می کردند و بین پیروان خود تدریس می کردند قبل از اینکه جد ابی العيناء به دنیا بیاید.

بلاغات النساء؛ المؤلف: أبو الفضل أحمد بن أبي طاهر ابن طيفور (المتوفى: ٢٨٠هـ)، صححه وشرحه: أحمد الألفي، الناشر: مطبعة مدرسة والده عباس الأول، القاهرة، عام النشر: ١٣٢٦ هـ - ١٩٠٨م؛ ص ١٦

والسلام عليكم ورحمة الله



بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۳۴) - ترس محدثین اهل سنت از نقل حدیث «غدير»!

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله الى يوم لقاء الله. بحث ما در زمينه ها و علل و عوامل «تقیه» در شيعه بود. عرض کردیم رعب و وحشتی که «بنی امیه» در جامعه ایجاد کرده بودند، به حدی بود که حتی علمای بزرگ اهل سنت و علمای درباری هم، از نقل فضائل ائمه (علیهم السلام) واهمه داشته و خوداری می کردند.

ترس محدثین اهل سنت از نقل حدیث «غدير»!

دیروز رسیدیم به ترس و واهمه محدثین اهل سنت، از نقل حدیث «غدير»، و گفتیم که شاخص ترین فضیلت و روایتی که در حق امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) وجود دارد، حدیث «غدير» است. حدیثی که قریب به ۱۲۰ هزار نفر از صحابه شنیدند و نقل کردند ولی در دوران نحس بنی امیه، بزرگان اهل سنت از نقل آن ترس و واهمه داشتند. خوف و ترس «زید بن ارقم»:

«احمد بن حنبل» از «عطیه عوفی» نقل کرده است که می گوید:

«سَأَلْتُ زَيْدَ بْنَ أَرْقَمٍ فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ خَتَنًا لِي حَدَّثَنِي عَنْكَ، بِحَدِيثٍ فِي شَأْنِ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍّ، فَأَنَا أُحِبُّ

أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْكَ، فَقَالَ: إِنَّكُمْ مَعَشَرَ أَهْلِ الْعِرَاقِ فِيكُمْ مَا فِيكُمْ، فَقُلْتُ لَهُ: لَيْسَ عَلَيْكَ مِنِّي بِأَسْ،

فَقَالَ: نَعَمْ، كُنَّا بِالْجُحْفَةِ فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْنَا ظَهْرًا وَهُوَ آخِذٌ بِعَصْدِ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، أَلَسْتُمْ

تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ قَالُوا: بَلَى. قَالَ: فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ.

قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: هَلْ قَالَ: اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ؟ قَالَ: إِنَّمَا أَخْبَرَكَ كَمَا سَمِعْتُ»

عطیه عوفی میگوید: به زید بن ارقم گفتم: شوهر خواهری دارم که از تو حدیثی در شان علی بن ابی طالب- در روز غدیر خم- نقل کرده است. ما دوست داریم این حدیث را از خود تو بشنویم! زید بن ارقم گفت: در شما اهل عراق خصوصیتی هست. (که نمی توان نزد شما سخن گفت، یعنی مایه در دسر هستید) به او گفتم: از جانب من زیانی به تو نخواهد رسید (یعنی آقای زید بن ارقم از من خاطر جمع باش من جاسوس نیستم حرف شما را هم جایی نقل نمی کنم.)

زید گفت: بله ما در جحفه (غدیر خم در نزدیکی جحفه واقع شده است.) بودیم پس در هنگام ظهر رسول خدا به سوی ما آمد در حالی که بازوی علی را گرفته بود. سپس فرمود: ای مردم آیا می دانید من نسبت به مؤمنان از آنها اولی هستم؟ گفتند: آری. فرمود: پس هر کس که من مولای اویم علی هم مولای اوست.

پس به او گفتم؛ آیا پیامبر فرمود: خدایا دوست بدار آنکس را که او دوست می‌دارد و دشمن بدار کسی را که با او دشمنی کند. (زید) گفت: به راستی که من همانگونه که شنیده بودم برای تو بازگو نمودم.

مسند الإمام أحمد بن حنبل، اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبدالله الشيباني، دار النشر: مؤسسة قرطبة - مصر؛ ج ۴، ص ۳۶۸، ح ۱۹۲۹۸

شما ببینید که قسمت آخر حدیث که می گوید «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ...» که اشاره به دودمان نحس بنی امیه دارد که دشمنی و عداوت با امیرالمؤمنین را بنا نهادند، جرئت نمی کند این قسمت حدیث را بیان کند.

کتمان کنندگان «غدیر»، مورد نفرین امیرالمؤمنین!

شاهد ما بر اینکه «زید بن ارقم» عبارت فوق را شنیده بود، ولی از ترس بنی امیه نقل نمی کرد، روایت «طبرانی» و «ابن حجر هیثمی» است که نقل کرده اند:

«عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ قَالَ: نَشَدَ عَلِيَّ النَّاسُ: أَنْشُدُ اللَّهَ رَجُلًا سَمِعَ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - يَقُولُ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ؟ فَقَامَ اثْنَا عَشَرَ بَدْرِيًّا، فَشَهِدُوا بِدَلِكِ، وَكُنْتُ فِي مَنِّ كُنْتُمْ فَذَهَبَ بَصْرِي وَفِي رِوَايَةٍ عِنْدَهُ: وَكَانَ عَلِيٌّ دَعَا عَلِيَّ مَنْ كُنْتُمْ.»

زید بن ارقم گفت: روزی علی ما را قسم داد و گفت: شما به خدا سوگند می‌دهم که هرکسی که شنید پیغمبر فرمود هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست، خدایا دوستدار او را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار. دوازده نفر از کسانی که در بدر نیز حضور داشتند، قیام کردند و به گفته علی شهادت دادند. ولی من جزء کسانی بودم که این حدیث را شنیده بودم ولی کتمان کردم. علی مرا نفرین کرد و من بینائی چشمانم از بین رفت.

در روایت دیگری دارد که علی، کسانی را که حدیث من کنت مولاه را کتمان کردند، نفرین کرد.

المعجم الكبير، اسم المؤلف: سليمان بن أحمد بن أيوب أبو القاسم الطبراني، دار النشر: مكتبة الزهراء - الموصل - ١٤٠٤ - ١٩٨٣، الطبعة: الثانية، تحقيق: حمدي بن عبدالمجيد السلفي؛ ج ٥، ص ١٧٥، ح ٤٩٩٦

مجمع الزوائد ومنبع الفوائد؛ المؤلف: أبو الحسن نور الدين علي بن أبي بكر بن سليمان الهيثمي (المتوفى: ٨٠٧هـ)، المحقق: حسام الدين القدسي، الناشر: مكتبة القدسي، القاهرة، عام النشر: ١٤١٤ هـ، ١٩٩٤ م؛ ج ٩، ص ١٠٦، شماره ١٤٦١٩

و همچنین «احمد بن حنبل» در مسندش نقل کرده است که امیرالمؤمنین فرمود:

«أَنْشُدُ اللَّهَ رَجُلًا سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ وَشَهِدَهُ يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍّ الْأَقَامِ... فَقَامَ إِلَّا ثَلَاثَةً لَمْ يَقُومُوا فَدَعَا عَلَيْهِمْ فَأَصَابَتْهُمْ دَعْوَتُهُ»

شما را سوگند می‌دهم به خدا که هرکسی که در غدیر خم بوده و کلام پیغمبر را شنیده، قیام کند... همه بلند شدند مگر سه نفر که بلند نشدند. علی آن سه نفر را نفرین کرد و نفرین علی هم آنها را گرفتار کرد.

مسند الإمام أحمد بن حنبل، اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبدالله الشيباني، دار النشر: مؤسسة قرطبة - مصر؛ ج ١، ص ١١٩، ح ٩٦٤

«ابن اثیر جزری» هم، اینچنین نقل کرده است:

«أَنْ عَلِيًّا نَشَدَ النَّاسَ فِي الرَّحْبَةِ: مَنْ سَمِعَ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادَ مِنْ عَادَاهُ). فَقَامَ نَفَرٌ شَهِدُوا أَنَّهُمْ سَمِعُوا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، وَكُتِمَ قَوْمٌ، فَمَا خَرَجُوا مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى عَمُوا، وَأَصَابَتْهُمْ

آفة»

همانا علی مردم را در منطقه رحبه قسم داد و گفت: هر کلام پیغمبر که فرمود من کنت مولا... را در غدیر شنید، بلند شود. عده ای بلند شدند و شهادت دادند که این کلام را از پیامبر شنیده اند. ولی عده ای کتمان کردند و شهادت ندادند. اینها در ادامه زندگی، نابینا شدند و گرفتار آفت شدند.

أسد الغابة في معرفة الصحابة، اسم المؤلف: عز الدين بن الأثير أبي الحسن علي بن محمد الجزري، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت / لبنان - ١٤١٧ هـ - ١٩٩٦ م، الطبعة: الأولى، تحقيق: عادل أحمد الرفاعي؛ ج ٣، ص ٥٠٨

اینها وقتی این احادیث را نقل می کنند، چون می بینند که مخالف اعتقاداتشان است، مجبور هستند که یک اشکالکی هم در سند و دلالت روایت بکنند. چرا که پذیرفتن اینگونه روایت برای آقایان سخت است.

دعای جدی برای عاقبت به خیری!

شاید اگر من و شما هم در آن زمان بودیم و حکومتها ما را تأمین می کرد و بوی پول ما را مست می کرد، شاید همین کاری که این آقایان می کردند را انجام می دادیم.

ما از کودکی در جوی بزرگ شده ایم که جو خاصی بوده است. ولی با همه اینها ما نمی دانیم که عاقبتمان چه می شود. امثال «برقعہ ای» ها، مثل ما در حوزه بحث و تدریس داشتند. از اساتید سطوح عالی حوزه بود. ولی عاقبت چه شدند؟!

همین «مصطفی طباطبائی» که الآن رهبر وهابی ها در ایران شده، از جدش میرزا مهدی آشتیانی، اجازه اجتهاد دارد! ولی الآن مبلغ سخت کوش وهابیت در ایران و جهان شده است!

وقتی این روایات را نقل می کنیم، زیاد از خدا بخواهیم که خداوند عاقبت کارمان را ختم به خیر بکند. و من گمان نمی کنم که دعایی بالاتر از این بشود پیدا کرد.

خدا بیامرزد حضرت امام را، آقای اشراقی داماد حضرت امام، نقل می کرد در حیات جماران با امام قدم می زدیم، امام گفت: آقای اشراقی اگر یک نفر از طرف خدای عالم بیاید و بگوید خداوند به تو پیام داده که یک حاجت برآورده شده و یک دعای مستجاب پیش من داری، آن حاجت را چه می خواهی؟

آقای اشراقی می گوید: من خیلی فکر کردم که چه بخواهم و چه نخواهم، ترسیدم یک جمله ای بگویم که امام ایراد بگیرد، برگشتم به امام گفتم: اگر برای خود شما یک همچین اتفاقی بیافتد از خدا چه می خواهید؟ امام گفت: اگر یک همچین اتفاقی برای من بیافتد، از خدای عالم عاقبت به خیری طلب می کنم!

دوستان توجه داشته باشند که ما هر چه از خدا بخواهیم، و خداوند برآورده بکند، معلوم نیست تا آخر عمر، آن را داشته باشیم!

مثلاً از خداوند بخواهیم که خداوند حیات و ممانم را، حیات و ممانت محمد و آل محمد قرار دهد. از این دعا بالاتر که نیست! یا خداوند خیر دنیا و آخرت را به من بدهد! و خدا هم این خواسته من را داد. ولی بعد از ده روز پاهایم لغزید و از دستم گرفت. یا موقع جان دادن، شیطان آمد و ایمانم را ربود.

ولی عاقبت به خیری، یعنی اینکه دیگر کار تمام است. آن لحظه آخر، همه چیز خوب و خوش باشد. ایمان و اعتقاد و عمل صالح و...

لذا دوستان عزیز! وقتی این لغزش ها را از انسانها می بینیم، - البته به غیر از کسانی که در ذاتشان شیشه خورده دارند - مخصوصاً از کسانی که در ظاهر نبی مکرم را درک کرده اند، مجاهدتها کرده اند، ولی در آخر لغزیدند، و سقوط کردند؛ به حال الان خودمان مغرور نشویم و به ایمانمان مطمئن نباشیم.

شما ببینید شخصیتی مثل «زبیر»، کم خدمتی به اسلام نکرد. زمان پیغمبر، آن خدمات ارزنده داشت؛ زمان ابوبکر، تنها کسی که دست به شمشیر برد در دفاع از امیرالمؤمنین، «زبیر» بود! ولی عاقبت چه شد؟! کجا رفت؟ چه اتفاقی افتاد؟ ما شاید ایمان و عملمان در مقایسه با ایمان و عمل «زبیر»، مانند قطره ای باشد در برابر دریا!

ولی «زبیر» با آن همه اعمال و خدمات و جنگیدن در رکاب نبی مکرم، و دفاع از امیرالمؤمنین؛ عاقبت به خاطر ریاست دنیوی، در صف مقابل امیرالمؤمنین کشته شد!

از این طرف «زیبر»، اینگونه عاقبت پیدا می کند. از آن طرف «محمد بن ابی بکر» که فرزند ابوبکر است و برادر عایشه است و... در صف یاران امیرالمؤمنین قرار می گیرد و به شهادت می رسد. به قول شاعر: تا یار که را خواهد و میلش به که باشد!

لذا خداوند متعال فرمود:

(إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ)

مسلمان شیطان دشمن شماست، او را دشمن خود بدانید، او فقط حزیش را به این دعوت می کند که اهل آتش سوزان (جهنم) باشند.

سوره فاطر (۳۵): آیه ۶

مشکل اصلی اینجاست. شیطان انسان را راحت نمی گذارد. مخصوصاً شیطان درون انسان که انسان را در هیچ حالی رها نمی کند!

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ (۱) مَلِكِ النَّاسِ (۲) إِلَهِ النَّاسِ (۳) مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ (۴) الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ (۵) مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ (۶)

بگو پناه می برم به پروردگار مردم. به مالک و حاکم مردم. به خدا و معبود مردم. از شر وسواس خناس. که در سینه های انسانها وسوسه می کند. خواه از جن باشد یا از انسان.

سوره ناس (۱۱۴)

لذا پیغمبر اکرم فرمودند:

« أَعَدَى عَدُوِّكَ نَفْسَكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ »

سرسخت ترین دشمنت نفس تو هست که در میان دو پهلویت قرار دارد.

عدة الداعی، ابن فهد حلی، ص ۲۹۵؛ بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۶۴، ح ۱

دوستان عزیز! ما باید از شر نفسمان، به خدای عالم پناه ببریم. و از خداوند بخواهیم که عاقبت کار ما را ختم به خیر بکند. من خودم خیلی می ترسم و اگر در حرمی، جای دیگری کمی حال معنوی پیدا می کنم، و می خواهم که دعا بکنم، اولین دعایم این است که خداوندا عاقبت به خیرمان بکن!

یعنی بعد از دعا برای فرج حضرت ولیعصر، من همیشه در دعاهایم، عاقبت به خیری می خواهم.

نداند به جز ذات پروردگار

که فردا چه بازی کند روزگار

خوف و ترس «سعید بن مسیب»:

«سعید بن مسیب» می گوید:

«قلت لسعد بن أبي وقاص: إني أريد أن أسألك عن شيء و إني أتقيك، قال: سل عما بدا لك، فإنما أنا عمك، قلت:

مقام رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فیکم یوم غدیر خم؟ قال: نعم. قال: قام فینا بالظهیرة، فأخذ بید علی بن

أبي طالب، فقال: من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من واه وعاده من عاداه.»

به سعد بن ابی وقاص گفتم: من از تو می خواهم سؤالی بپرسم ولی از تو می ترسم! گفت: نترس از هر چه می

خواهی بپرس! من عموی تو هستم. گفتم: پیامبر در غدیر خم برای شما سخنرانی کرد؟ گفت بله! نزدیک ظهر برای

ما خطبه خواند و سپس دست علی را گرفت و گفت: هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست. خدایا دوستدار

او را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار.

کفایة الطالب فی مناقب علی بن أبی طالب، ص ۶۲

نصیحت «زهري» توسط «عبدالله بن العلاء» برای عدو نقل حدیث «غدیر»!

«أبا جنیدة جندع بن عمرو بن مازن»، می گوید:

«سمعت النبي (صلى الله عليه وسلم) يقول: من كذب علي متعمداً فليتبوأ مقعده من النار. وسمعته - وإلا صمتا - يقول وقد انصرف من حجة الوداع، فلما نزل غدیر خم، قام في الناس خطيباً وأخذ بيد علي وقال: (من كنت مولاه فهذا وليه، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه).

قال عبد الله بن العلاء: فقلت للزهري: لا تحدث بهذا بالشام، وأنت تسمع ملء أذنيك سب علي، فقال: والله، عندي من فضائل علي ما لو تحدثت بها لقتلت. أخرجه الثلاثة»

از پیامبر شنیدم که فرمود هر کس بر من دروغ ببندد، جایگاهش در آتش جهنم است. من این شنیدم و ترسیدم که خداوند هر دو گوشم را کر کند. در بازگشت از حجة الوداع، وقتی در غدیر خم منزل کردیم، برای ما خطبه ای خواند و دست علی را گرفت و گفت: هر کس من مولای او هستم، علی ولی اوست.

عبدالله بن علاء می گوید من به زهری گفتم: این روایت را در شام نقل نکنی! در حالی که گوش های تو، پر است از سب و دشنام به علی. زهری گفت: به خدا قسم، روایاتی در فضائل علی دارم که اگر نقل بکنم، کشته می شوم.

أسد الغابة في معرفة الصحابة ، اسم المؤلف: عز الدين بن الأثير أبي الحسن علي بن محمد الجزري، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت / لبنان - ١٤١٧ هـ - ١٩٩٦ م، الطبعة: الأولى، تحقيق: عادل أحمد الرفاعي؛ ج ١، ص ٤٤٩

دوستان توجه داشته باشند که عبارت «أخرجه الثلاثة» در روایت فوق را، خود «ابن اثیر» روشن کرده و گفته است که هر کجا من در این کتاب این تعبیر را گفتم، منظورم «معرفة الصحابه»، «ابن منده» متوفای ٣٩٥ هجری است؛ و «معرفة الصحابه»، «ابونعیم اصفهانی» و «استیعاب»، «ابن عبدالبر» است.

برخی از آقایان در اینجا کمی کم لطفی کردند و وقتی به عبارت «أخرجه الثلاثة» رسیدند، دنبال صحاح سته و... گشته اند که این کار، اشتباه است.

دوستان عزیز! این تعابیر روایت فوق را دقت بکنند. تعابیر سنگینی است. ما در روایت غدیر داریم که «من كنت مولاه فعلى مولاه!» لذا آقایان می آیند و شبهه می کنند که کلمه «مولا»، به معنای دوست است!

ولی در حدود هفت، هشت تعبیری که در غدیر خم آمده است، مثل «من کنت مولاة فعلی مولاة»؛ «من کنت مولاة فعلی ولیه»؛ «من کنت اولی بنفسه فعلی مولاة»؛ «من کنت ولیه فعلی ولیه»؛ تمام این تعابیر نشان می دهد که قضیه، دوستی و امثال اینها نبوده است. لذا دوستان، این تعبیر «اسدالغابه» را که می گوید: «من کنت مولاة فعلی ولیه»؛ حتماً این تعبیر را در ذهن داشته باشند.

در رابطه با «حدیث ولایت»، ما در یک تحقیقی، حدود ۳۲ تعبیر از نبی مکرم پیدا کردیم. آنهم فقط در منابع اهل سنت! در حدود ۹۷ کتاب اهل سنت این تعابیر را پیدا کردیم.

«حدیث ولایت»، در مناسبت‌های مختلفی بیان شده است. نه در یک جا. در قضیه «غدیر خم» نقل شده، در قضیه «جیش یمن» نقل شده، در قضیه شکایت «بریده» در مدینه نقل شده؛ در موارد متعددی این تعبیر، از نبی مکرم نقل شده است.

در مورد معنای «مولا»، دو تفسیر اهل سنت را دیدم که این واژه را خوب تبیین کرده اند. تفسیر «کشاف زمخشری» و تفسیر «بیضاوی». که در آنجا می گوید:

«النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ فِي كُلِّ شَيْءٍ مِنْ أُمُورِ الدِّينِ وَالدُّنْيَا»

پیغمبر در تمام امور دینی و دنیایی مؤمنین بر تمام مؤمنین اولویت داشته است.

الكشاف عن حقائق التنزيل و عيون الأقاويل في وجوه التأويل، اسم المؤلف: أبو القاسم محمود بن عمر الزمخشري الخوارزمي،

دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، تحقيق: عبد الرزاق المهدي؛ ج ۳، ص ۵۳۱

یا «ابن کثیر دمشقی» در روایتی صحیح نقل کرده است که ابوبکر گفت:

«وَلِيئُكُمْ وَ لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ»

من ولی امر شما شدم، در حالی که بهترین شما نبودم.

البداية والنهاية؛ المؤلف: أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي البصري ثم الدمشقي (المتوفى: ٧٧٤هـ)، الناشر: دار

الفكر، عام النشر: ١٤٠٧ هـ - ١٩٨٦م؛ ج ٥، ص ٢٤٨

واقعا آدم نمی داند چه بکند! اگر این واژه «مولا» را ابوبکر به کار ببرد، می شود ولایت و خلافت و... ولی اگر در مورد

امیرالمؤمنین به کار برده شود می شود دوست و...!!

یا شما ببینید که «عطیه عوفی» وقتی روایتی را در فضیلت حضرت زهرا (سلام الله علیها) نقل می کند، این آقایان

شروع می کنند که ضعیف، موضوع، مُنکر الحدیث و...!! ولی همین «عطیه عوفی» وقتی می آید فضیلتی برای ابوبکر

نقل می کند، می گویند حدیث صحیح است!!

این کاملاً واضح و روشن است که غیر از عناد با اهل بیت، چیزی دیگری در کار نیست! مشخص است که ملاک

تضعیف و توثیق روات، هوای نفس آقایان بوده است. نه حقیقت و واقعیت!

والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه شصت و یکم ۹۴/۱۲/۱۰

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۳۵) - استشهاد امیرالمؤمنین به حدیث «غدير» - مصیبت‌های

وارد بر بزرگان اهل سنت، به خاطر نقل فضائل اهل بیت!

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة

على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقية الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله الى يوم لقاء الله.

بحث ما در رابطه با «تقیه»، و ترس محدثین اهل سنت از نقل حدیث «غدیر» بود و گفتیم که این آقایان، به تقیه شیعه ایراد می‌گیرند ولی خودشان از نقل برخی از روایات، به خاطر حفظ جان خود، تقیه می‌کردند.

به عنوان نمونه عرض کردیم که «زهری» می‌گوید:

«والله، عندي من فضائل علي ما لو تحدثت بها لقتلت»

به خدا قسم، روایاتی در فضائل علی دارم که اگر نقل بکنم، کشته می‌شوم.

أسد الغابة في معرفة الصحابة ، اسم المؤلف: عز الدين بن الأثير أبي الحسن علي بن محمد الجزري، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت / لبنان - ١٤١٧ هـ - ١٩٩٦م، الطبعة: الأولى، تحقيق: عادل أحمد الرفاعي؛ ج١، ص ٤٤٩

ادامه بیان ترس محدثین اهل سنت از نقل حدیث «غدیر»!

در جلسه دیروز، سه مورد از ترس و وحشت محدثین اهل سنت، از نقل حدیث غدیر را با توضیحات جانبی را بیان کردیم. امروز هم موارد دیگری را ذکر می‌کنیم.

ممانعت «احمد بن حنبل» از نقل حدیث «غدیر»!

«ابوبکرخلال» که از علمای بزرگ اهل سنت است، و «ذهبی» در مورد او می‌گوید:

«الخلال، الإمام العلامة الحافظ الفقيه، شيخ الحنابلة و عالمهم»

سير أعلام النبلاء، اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبي أبو عبد الله، دار النشر: مؤسسة الرسالة - بيروت - ١٤١٣، الطبعة: التاسعة، تحقيق: شعيب الأرنؤوط ، محمد نعيم العرقسوسي؛ ج ١٤، ص ٢٩٧

«ابوبکرخلال» با یک واسطه نقل می‌کند که:

«أخبرني زكريا بن يحيى أن أبا طالب حدثهم أنه سأل أبا عبد الله عن قول النبي لعلي: (من كنت مولاه فعلي مولاه)

ما وجهه؟ قال: ولا تكلم في هذا، دع الحديث كما جاء»

اباطالب از احمد بن حنبل سؤال کرد که معنی روایت پیغمبر که به علی گفت من کنت مولاه فعلی مولاه چیست؟ احمد گفت: در این مورد صحبتی نکن. این حدیث را همانطوری که وارد شده بخوان و رها کن.

السنة؛ اسم المؤلف: أبو بكر أحمد بن محمد بن هارون بن يزيد الخلال، دار النشر: دار الراية - الرياض - ١٤١٠هـ - ١٩٨٩م، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. عطية الزهراني؛ ج ٢، ص ٣٤٦، ح ٤٥٨

عبارت «دع الحديث كما جاء»؛ که احمد بن حنبل به سؤال کننده سفارش می کند، می تواند دو تا معنا داشته باشد. یکی اینکه این حدیث را رها کن. همان گونه که پیغمبر گفته همان است!

و یک معنی دیگر این است که شما اصلاً به این قضیه نپرداز! پرداختن به این قضیه، برای شما دردسر درست می کند! عقاید مردم را زیر سؤال می برد. متزلزل می کند.

یک سؤال اساسی!!

سؤال اساسی ما از این آقایان این است که اگر واقعاً در قضیه «غدیرخم»، عبارت «مولا» به معنی «محبت» و دوست داشتن است، دیگر این قدر ترس و خوف و وحشت برای چیست؟! اینکه بگویند این حدیث را رها کن و نقل نکن و... دیگر معنا ندارد. اینکه بیایند پیش احمد بن حنبل و معنای این واژه را بپرسند، دیگر معنی ندارد!

اگر این واژه به معنی «محبت» بود، چرا احمد بن حنبل، وقتی از او سؤال می کنند، نمی گویند که این واژه به معنی محبت است؟ چرا نمی گویند «من کنت مولاه فعلی مولا» یعنی هر کس مرا دوست دارد، علی را دوست داشته باشد؟!

محبت «علی» که دردسر ساز نیست! مشکل آفرین نیست! ولی آقای احمد بن حنبل، نه تنها معنی محبت را بیان نمی کند، بلکه می گویند اصلاً درباره این حدیث حرف نزن!

با توجه به این ترس و خوف و دستور به کتمان حدیث غدیر، معلوم می شود که واژه «مولا»، معنایی فراتر از محبت دارد. و در حقیقت به معنای «ولایت» و «امامت» است. لذا حکومتی ها از اینکه مردم به قضیه «غدیر» پردازند که

در آنجا پیغمبر اکرم تکلیف حکومت بعد از خودش را مشخص کرده است، واهمه دارند. به همین خاطر در جامعه خوف و وحشت ایجاد کرده اند که کسی درباره حدیث غدیر، صحبت نکند.

استشهاد امیرالمؤمنین به حدیث «غدیر»، برای اثبات حقانیت خود!

در منابع شیعه، اول کسی که استشهاد امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) به حدیث غدیر را نقل می کند، مرحوم «طبرسی» است. که نقل کرده است:

«كَتَبَ مُعَاوِيَةُ إِلَيْهِ يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنَّ لِي فَضَائِلَ كَثِيرَةً كَانَ أَبِي سَيِّدًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَ صِرْتُ مَلِكًا فِي الْإِسْلَامِ وَ أَنَا صَهْرُ رَسُولِ اللَّهِ وَ خَالَ الْمُؤْمِنِينَ وَ كَاتِبُ الْوَحْيِ

ای ابوالحسن! من دارای فضیلت‌های بسیاری هستم؛ پدر من در زمان جاهلیت بزرگ قوم بود و خود من در زمان اسلام پادشاه شده‌ام و من رابطه خویشاوندی سببی و دامادی رسول الله را با خود دارم و من دایی مؤمنان هستم. و من نویسنده وحی رسول خدا هستم.»

چون ام حبیبیه - دختر ابوسفیان و خواهر معاویه - یکی از زن‌های پیغمبر بوده؛ و طبق آیه شریفه: «وَ أَرْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ؛ زن‌های رسول خدا مادرهای مؤمنان به شمار می‌آیند»؛ لذا از نسبت ام المؤمنین که برای ام حبیبیه، خواهر معاویه بود نسبتی برای خود ساخته و پرداخته و در شام خود را به «خال المؤمنین» ملقب نمود؛ یعنی دایی مؤمنان!!

حال چگونه شده که از میان زنهای پیغمبر، قرعه «ام المؤمنین» بودن، فقط به نام «عایشه» افتاده و از میان برادران همسران پیامبر مثل عبدالله بن عمر، محمد بن ابی بکر و... هم، قرعه «خال المؤمنین» بودن، به نام «معاویه افتاده است!!

در ادامه، جواب امیرالمؤمنین به نامه معاویه را اینگونه نقل کرده است که:

فَلَمَّا قَرَأَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ الْكِتَابَ قَالَ أ بِالْفَضَائِلِ يَفْخَرُ عَلَيْنَا ابْنُ أَكَلَةِ الْأَكْبَادِ يَا غُلَامُ اكْتُبْ إِلَيْهِ وَ أَمَلَى عَلَيْهِ

مُحَمَّدُ النَّبِيُّ أَحْيَى وَ صَهْرِي وَ حَمْرَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ عَمِّي

وَ جَعْفَرُ الَّذِي يُضْحِي وَ يُمْسِي يَطِيرُ مَعَ الْمَلَائِكَةِ ابْنُ أُمِّي
 وَ بِنْتُ مُحَمَّدٍ سَكْنِي وَ عَرْسِي مَشُوبٌ لَحْمَهَا بِدَمِي وَ لَحْمِي
 وَ سَبْطًا أَحْمَدَ وَ لَدَايَ مِنْهَا فَمَنْ مِنْكُمْ لَهُ سَهْمٌ كَسَهْمِي
 سَبَقْتُكُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ طُرّاً غُلَاماً مَا بَلَغْتُ أَوَانَ حُلْمِي
 وَ صَلَّيْتُ الصَّلَاةَ وَ كُنْتُ طِفْلاً مُقَرّاً بِالنَّبِيِّ فِي بَطْنِ أُمِّي
 وَ أَوْجَبَ لِي وَ لَائِنُهُ عَلَيْكُمْ رَسُولُ اللَّهِ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍ
 فَوَيْلٌ لَمْ وَ يَلٌ لَمْ وَ يَلٌ لِيَجَادِدِ طَاعَتِي مِنْ غَيْرِ جُرْمِي

چون حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نامه را خواندند، گفتند: این پسر خورنده جگرها (هند مادرش که در روز احد، جگر حضرت حمزه سیدالشهداء با سایر اجزاء مثله اش را گردن بند کرده، و به گردنش آویخت و جگر آن حضرت را جوید و خورد) با فضائل می خواهد بر ما افتخار کند؟ ای جوان بنویس برای او:

محمد پیامبر برادر من است و نسبت من با او همچون نسبت دو ساقی است که از یک ریشه روییده شده باشد و حمزه سید و سالار شهیدان عموی من است.

و جعفر طیار که پیوسته با فرشتگان در حال طیران و پرواز، روز می کند و شب می کند؛ پسر مادر من است.

و دختر محمد مایه آرامش و انس من و حلیله و زوجه من است که گوشت او با خون و گوشت من آمیخته شده است.

و دو نواده دختری پیامبر، دو پسر من هستند، پس کدام یک از شما سهمیه ای مانند سهمیه من دارد؟!

من در اسلام آوردن از همه شما امت، گوی سبقت را ربودم با مراتب فهم و علمی که در همان زمان کودکی داشتم.

من در حالی که کودک بودم با پیغمبر نماز خواندم. و در حالی که در شکم مادرم بودم به نبوت پیغمبر اقرار کردم.

پس رسول خدا، ولایت خود را در روز غدیر خم برای من، بر شما واجب و لازم کرد.

پس ای وای، سپس وای، پس از آن، وای بر کسی که فردای قیامت خداوند را با ستم نمودن به من ملاقات کند!»

سپس می گوید که:

«فَقَالَ مُعَاوِيَةُ أَخْفُوا هَذَا الْكِتَابَ لَا يَفْرَهُهُ أَهْلُ الشَّامِ فَيَمِيلُوا إِلَى ابْنِ أَبِي طَالِبٍ»

چون معاویه این نامه را خواند، گفت: ای غلام این نامه را مخفی کن! برای آنکه اهل شام آن را نخوانند و به علی بن

أبي طالب گرایش پیدا نکنند!

مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۲، ص ۱۷۰؛ الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج ۱، ص ۱۸۰

از علمای اهل سنت نیز، «زرندی حنفی» متوفای ۷۵۰ هجری در «نظم الدرر السمطين» ص ۹۷؛ «ابن طلحه شافعی»

در «مطالب السؤؤل في مناقب آل الرسول»، ص ۶۱؛ و عده ای دیگر، این روایت و استشهاد امیرالمؤمنین (سلام الله

عليه) به حدیث «غدیر» را نقل کرده اند. هر چند اهل سنت، خیلی برای اینها ارزش قائل نیستند.

شاید علمای اهل سنت، به همین خاطر این علماء خودشان را طرد می کنند. زیرا اینها خیلی از حقایق مربوط به

امیرالمؤمنین را در کتابهای خود نقل کرده اند. و اگر اینها بخواهند این مطالب را تأیید بکنند، باید از خیلی از مبانی

فکری و اعتقادی خودشان دست بردارند!

تحریف قابل تأمل جواب امیرالمؤمنین؛ توسط «صالحی شامی»!!

در این میان، «صالحی شامی» که یک وزنه در میان علمای اهل سنت است. و یک شخصیت قابل توجه در میان

علمای اهل سنت است. و همه اینها صالحی شامی را قبول دارند. و درباره او عباراتی همچون فقیه و امام و... به کار

می برند.

آقای «صالحی شامی» نیز این مسئله و جواب امیرالمؤمنین (سلام الله عليه) را نقل می کند ولی دست به تحریف

می زند! نقل می کند که امیرالمؤمنین فرمود:

«محمد النبي أخي و صهري و حمزة سيد الشهداء عمي... و أوجب لي الولاء معا عليكم رسول الله يوم (غدیر خم

«!!»

محمد پیامبر برادر من است و نسبت من با او همچون نسبت دو ساقی است که از یک ریشه روییده شده باشد و

حمزه سید و سالار شهیدان عموی من است... و پیغمبر در غدیر خم واجب کرد برای من ولای را با هم بر شما!

سبل الهدی والرشاد في سيرة خير العباد، اسم المؤلف: محمد بن يوسف الصالحی الشامي ، دار النشر: دار الكتب العلمية -

بيروت - ١٤١٤هـ، الطبعة: الأولى ، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود علي محمد معوض؛ ج ١١، ص ٣٠١

آقای صالحی شامی مشخص نیست که اینجا چه می خواهد بگوید! آیا منظورش از کلمه «الولاء» که ایشان به جای

عبارت «ولایتکم» که در تمام مصادر آمده، و ایشان آن را تغییر داده و «الولاء» آورده، همان ولایت است؟!؟

البته شاید بشود این عبارت را یک طوری توجیه کرد. و گفت که عبارت «الولاء معاً» یعنی هم ولایت من، و هم

ولایت خودش را برای شما واجب کرد. در حقیقت یک نقل به معنای عبارت اصلی همان شعر است.

«قندوزی حنفی» این شعر و جواب امیرالمؤمنین را نقل می کند و سپس می گوید:

قال البيهقي: إن هذا الشعر مما يجب على كل مؤمن أن يحفظه، ليعلم مفاخر علي في الاسلام»

بيهقی گفته است که این شعر، از اشعاری است که بر هر مؤمنی واجب است که آن را حفظ بکند تا افتخارات علی

را در اسلام بداند.

ينابيع المودة لذوي القربى؛ تأليف: سليمان بن ابراهيم القندوزي الحنفي، تحقيق: سيد علي جمال اشرف الحسيني، الناشر: دار

الاسوة للطباعة والنشر المطبعة: اسوه، الطبعة: الاولى، تاريخ النشر: ١٤١٦ هـ؛ ج ٢، ص ٤٠٠

«ابن عساکر»، «بلاذری»، «صفدی»، «ابن کثیر»، و «ابن حجر هیثمی»؛ استشهاد امیرالمؤمنین به غدیر را حذف

کرده اند!!

اما از منابع سرشناس اهل سنت، که سخنان بیشتر خریدار دارد، «ابن عساکر» است. وی نیز این شعر امیرالمؤمنین را نقل می کند، ولی قسمت آخر شعر، «وَأُوجِبَ لِي وَلَايَتُهُ عَلَيْكُمْ رَسُولُ اللَّهِ يَوْمَ غَدِيرِ حُجْمٍ»؛ که بیانگر استشهاد امیرالمؤمنین به حدیث غدیر است را حذف می کند و ذکر نمی کند:

سَبَقْتُكُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ طَرًّا غُلَامًا مَا بَلَغْتُ أَوَانَ حُلْمِي

فقال معاوية أخفوا هذا الكتاب لا يقرأه أهل الشام فيميلون إلى ابن أبي طالب

تاریخ مدینه دمشق، اسم المؤلف: أبي القاسم علي بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله الشافعي، دار النشر: دار الفكر - بيروت - ۱۹۹۵، تحقیق: محب الدین ابی سعید عمر بن غرامه العمری؛ ج ۲، ص ۵۲۱

من تمام کسانی را که از «ابن عساکر» نقل کرده اند، دیدم که همین حذف را داشتند. حالا یا ابن عساکر خودش عبارت را حذف کرده است و یا در چاپ هایی که الآن در دسترس هست، حذف شده است!

«بلاذری» در کتاب «انساب الأشراف»؛ و «صفدی» در «الوافی بالوفیات» نیز، مثل ابن عساکر، شعر را از ابتداء نقل می کند، ولی وقتی به بیتی که استشهاد امیرالمؤمنین دارد، می رسد، «وَأُوجِبَ لِي وَلَايَتُهُ عَلَيْكُمْ رَسُولُ اللَّهِ يَوْمَ غَدِيرِ حُجْمٍ» آن را حذف می کند!!

«ابن کثیر دمشقی» نیز شعر امیرالمؤمنین را نقل می کند ولی قسمت آخر شعر را حذف می کند، سپس می گوید:

«وَهَذَا مُنْقَطِعٌ بَيْنَ أَبِي عُبَيْدَةَ وَ زَمَانِ عَلِيٍّ وَ مُعَاوِيَةَ.»

فاصله زمانی ابی عبیده با زمان علی و معاویه زیاد بوده و لذا این روایت منقطع است.

البداية والنهاية؛ المؤلف: أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي البصري ثم الدمشقي (المتوفى: ۷۷۴هـ)، تحقیق: عبد الله بن عبد المحسن التركي، الناشر: دار هجر للطباعة والنشر والتوزيع والإعلان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸ هـ - ۱۹۹۷ م، سنة النشر:

۱۴۲۴هـ؛ ج ۱۱، ص ۱۱۷

«ابن حجر مکی» نیز مثل این آقایان، تمام شعر را نقل می کند، ولی بیت استشهاد امیرالمؤمنین را حذف می کند. البته در آخر می گوید که بیهقی گفته که باید این شعر را حفظ کرد.

صورت دیگری از تحریف شعر استشهاد!

علامه امینی در «الغدیر»، ضمن بیان مطالبی در حذف استشهاد امیرالمؤمنین به حدیث غدیر از طرف علمای اهل سنت؛ در پاورقی می نویسد:

«وذكر الدكتور أحمد رفاعي في تعليقه على معجم الأدباء: وأوصاني النبي على اختيار * بيئته غداة غدیر خم و هناك في هذا البيت تصحيف سنوقفك عليه»

دکتر احمد رفاعی در تعلیقش بر معجم الأدباء یاقوت حموی، نوشته است که در برخی نسخه ها آمده است که علی گفت: پیغمبر بر من وصیت اختیاری کرد به اینکه من با پیغمبر در روز بعد غدیر خم، بیعت کنم! در این بیت شعر، اشتباهی صورت گرفته که من به آن خواهم پرداخت.

الغدیر، ج ۲، ص ۲۵

ببینید که تحریف تا کجا رفته است! عبارت صریحی که هم شیعه نقل کرده و هم بعضی از منصفین اهل سنت نقل کرده اند، که حضرت امیر فرمود: «وَأَوْجِبَ لِي وَوَلَايَتُهُ عَلَيْكُمْ رَسُولُ اللَّهِ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍ»؛ این عبارت را هر طوری که دلشان خواست یا حذف کردند و یا تحریف و تبدیل کردند.

من هر چه گشتم تا بینم این بیت شعری که «احمد رفاعی» ذکر کرده، را چه کسی نقل کرده، پیدا نکردم. ولی دکتر «احمد رفاعی»، که از محققین توانمند مصر است، در تعلیقش بر کتاب «معجم الأدباء یاقوت حموی»، این مطلب را ذکر می کند.

پس بنابراین، بحث «غدیر»، یک بحث حساسی است. حتی یک عبارتی را که امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) به معاویه می نویسد، آن را هم می بینیم که در طول تاریخ دستکاری می کنند، تحریف می کنند، و یا حذف می کنند. تا دلالت حدیث غدیر بر امامت امیرالمؤمنین را از کار بیاندازند و زیر سؤال ببرند! و این واقعاً مایه تأسف است!

لذا می بینیم که «احمد بن حنبل»، وقتی از او درباره «حدیث غدیر» سؤال می کنند، می گوید که این حدیث را رها کن و نقل نکن:

«أخبرني زكريا بن يحيى أن أبا طالب حدثهم أنه سأل أبا عبد الله عن قول النبي لعلي: (من كنت مولاة فعلي مولاة) ما وجهه؟ قال: و لا تكلم في هذا، دع الحديث كما جاء»

اباطالب از احمد بن حنبل سؤال کرد که معنی روایت پیغمبر که به علی گفت من کنت مولاة فعلى مولاة چیست؟ احمد گفت: در این مورد صحبتی نکن. این حدیث را همانطوری که وارد شده بخوان و رها کن.

السنة؛ اسم المؤلف: أبو بكر أحمد بن محمد بن هارون بن يزيد الخلال، دار النشر: دار الراية - الرياض - ١٤١٠هـ - ١٩٨٩م، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. عطية الزهراني؛ ج ٢، ص ٣٤٦، ح ٤٥٨

در هر صورت دوستان دقت داشته باشند که در رابطه با زمینه سازی «تقیه»، مخصوصاً در قرن اول و دوم و سوم هجری، حکومت بنی امیه بود که این زمینه را ایجاد کرد تا مسلمانها، - چه شیعه و چه اهل سنت، چه مردم عادی و چه بزرگان و علماء دو مذهب - از ترس حکومت، و برای حفظ جان خود، «تقیه» را در پیش بگیرند. دودمان نحس «بنی امیه» عرصه را برای مسلمانها به اندازه ای تنگ می کند و ظلم و ستم بر شیعیان در زمان بنی امیه به حدی می رسد که:

«كان بنو أمية إذا سمعوا بمولود اسمه علي، قتلوه»

بنی امیه وقتی می شنیدند که اسم کودکی را علی گذاشته اند، او را می کشتند.

تهذيب التهذيب، اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي، دار النشر: دار الفكر - بيروت - ١٤٠٤ - ١٩٨٤، الطبعة: الأولى، ج ٧ ص ٢٨٠، شماره ٥٤١

شما در یک چنین موقعیتی که بزرگان اهل سنت، و حتی آخوندهای دربار بنی امیه، از نقل فضائل امیرالمؤمنین، اینچنین وحشت دارند؛ و مثل «احمد بن حنبل» که وقتی از او سؤال می کنند، حتی جرئت نمی کند حدیث غدیر را

به زبان بیاورد و یا معنا بکند؛ نمی تواند بگوید این «مولا» به معنی «ولایت» است و یا به معنی «دوست» و «محبت» است؛ مثل همان تعبیری که «شعبی» گفت:

«ما لقینا من آل ابي طالب ان احبناهم قتلونا، لان ابغضناهم ادخلونا النار.»

ما در برخورد با آل ابي طالب چه کنیم؟ اگر آنها را دوست داشته باشیم، ما را می کشند. و اگر با آنها دشمنی کنیم، ما را در آتش جهنم می اندازند.

عیون الأخبار ج ۱ ص ۳۱۱، منشورات محمد علي بیضون - دار الکتب العلمیة- ۱۴۲۴

شما با این شرایط، بگوئید که ائمه (علیهمالسلام) در چنین موقعیتی چه باید بکنند؟! آیا می توانستند علناً حقایق را بیان بکنند و جان خودشان و شیعیان را به خطر بیاندازند؟!

مصیبت‌های وارده بر بزرگان اهل سنت، به خاطر نقل فضائل اهل بیت (علیهم السلام)

شما ببینید در طول تاریخ، چه بلائی بر سر علماء و بزرگان اهل سنت که در برخی موارد روایاتی از فضائل را نقل کردند، آوردند! مثل «ابن سقا» متوفای ۳۷۱ هجری، که وقتی حدیث «طیر» را در فضیلت امیرالمؤمنین نقل می کند، او را از منبر پایین می کشند و منبر او را آب می کشند:

به خاطر نقل حدیث «طیر»، منبرش را آب کشیدند!!

«ذهبی» در «تذکرة الحفاظ» می نویسد :

«ابن السقاء الحافظ الامام محدث واسط أبو محمد عبد الله بن محمد بن عثمان الواسطي ... قال السلفي سألت الحافظ خميسا الحوزي عن ابن السقاء فقال: هو من مزينة مضر... فأسمعه من أبي خليفة و أبي يعلى وابن زيدان البجلي و المفضل ابن الجندي و بارك الله في سنه و علمه، و اتفق انه أملی حدیث الطیر فلم تحتمله نفوسهم فوثبوا به و أقاموه و غسلوا موضعه.»

ابن سقاء حافظ و امام و... سلفی گفته است : از حافظ خمیس حوزی در مورد ابن سقاء سوال کردم ؛ پس گفت: او از مزینه از قبيله مضر است... از ابی خلیفه و ابی یعلی و ابن زیدان بجلی و مفضل بن جندی روایت شنید، و خداوند نیز به او در علم و عمرش برکت داد؛ و روزی از روزها داشت حدیث طیر (از فضائل امیر مومنان را) املاء می کرد؛ اما ایشان نتوانستند که این روایت را تحمل کنند؛ پس به او هجوم آورده و او را از جای خویش بلند کردند و جای او را آب کشیدند.

تذكرة الحفاظ؛ اسم المؤلف: أبو عبد الله شمس الدين محمد الذهبي، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى؛ ج ۳، ص ۹۶۶، ترجمه ابن السقاء.

در حقیقت، منبری که بر روی آن فضائل امیرالمؤمنین گفته شود، آن منبر نجس می شود و باید آب کشیده شود.

کشته شدن «نسائی» به خاطر نقل فضائل امیرالمؤمنین!!

یا شما ببینید که درباره «نسائی» که یکی از ائمه اهل سنت است و «مزی» در ترجمه وی می گوید:

«أحد الأئمة المبرزين و الحقاظ المتقين و الأعلام المشهورين»

او یکی از پیشوایان برجسته و حافظان استوار و بزرگان مشهور بود.

تهذيب الكمال؛ اسم المؤلف: يوسف بن الزكي عبدالرحمن أبو الحجاج المزي، دار النشر: مؤسسة الرسالة - بيروت - ۱۴۰۰ - ۱۹۸۰، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. بشار عواد معروف؛ ج ۱، ص ۳۲۹

و کتابش یکی از صحاح سته اهل سنت است؛ وقتی در دمشق فضائل امیرالمؤمنین را نقل می کند، ببینید چه بلائی بر سرش می آورند.

وی کتابی دارد به نام خصائص امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) که در آن فضائل امیر المؤمنین را نقل کرده است. انگیزه وی از تألیف این کتاب این بوده است که وقتی وی وارد دمشق شد، دید که مردم از علی متنفر هستند و از آن حضرت بدگویی می کنند ، شروع به نوشتن این کتاب کرد. از این رو از «نسائی» خواستند که

در فضائل معاویه نیز کتابی بنویسد؛ اما وقتی با مقاومت نسائی روبرو شدند، چنان او را کتک زدند که از دنیا رفت.
«ابن جوزی» و بسیار دیگر از بزرگان اهل تسنن در سبب کشته شدن نسائی می‌گویند:

«إنّ النسائي خرج من مصر في آخر عمره إلى دمشق ، فسئل بها عن معاوية وما جاء في فضائله ! فقال : لا يرضى رأساً برأس حتى يفضل ! فما زالوا يدفعون في خصيته حتى أخرج من المسجد و حمل إلى الرملة أو مكة فتوفي بها.»

نسائی در آخر عمر خویش از مصر به دمشق رفت؛ پس در آنجا از او در مورد معاویه و فضیلت‌های او سوال کردند؛ پس گفت : آیا به این که او را هم شان علی دانستید راضی نشدید، حال می‌خواهید او را از علی برتر کنید؟ پس آنقدر به بیضه او زدند تا او را از مسجد بیرون کردند ؛ او را به رمله یا مکه بردند و در آنجا از دنیا رفت.

المنتظم، ج ۶، ص ۱۳۱؛ تذكرة الحفاظ ذهبي، ج ۲، ص ۷۰۰؛ سير أعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۱۳۲؛ تهذيب الكمال، ج ۱، ص ۱۳۲

شما بفرمائید که ائمه اهل بیت (علیهم السلام) در چنین شرایطی چه کار باید بکنند؟! آیا می‌توانند مطالب و حقایق را بیان بکنند؟

شکستن منبر حاکم نیشابوری به علت عدم نقل فضائل معاویه!!

«حاکم نیشابوری» از دیگر علمای بزرگ اهل سنت است که به خاطر ممانعت از نقل فضائل معاویه، خانه نشین می‌شود و منبرش نیز شکسته می‌شود:

«سمعت أبا عبد الرحمن السلمي يقول : دخلت على أبي عبد الله الحاكم وهو في داره لا يمكنه الخروج إلى المسجد من أصحاب أبي عبد الله بن كرام، و ذلك أنهم كسروا منبره و منعوه من الخروج، فقلت له: لو خرجت و أملت في فضائل هذا الرجل شيئاً لاسترحت من هذه المنحة. فقال: لا يجيء من قلبي، لا يجيء من قلبي، يعني معاوية.»

از ابا عبد الرحمن سلمی شنیدم که می‌گفت: به نزد ابو عبد الله حاکم نیشابوری رفتم در حالیکه او در خانه خویش بود و از ترس یاران ابی عبد الله بن کرام نمی‌توانست به مسجد برود؛ زیرا ایشان منبر او را شکسته بودند و او را

ممنوع الخروج کرده بودند؛ پس به او گفتم: ای کاش بیرون می آمدی و فضیلت های این شخص (معاویه) را می گفتم تا از این مشکل آسوده گردی؛ گفت قلبم به من اجازه این کار را نمی دهد!

سير أعلام النبلاء، اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز الذهبي أبو عبد الله، دار النشر: مؤسسة الرسالة - بيروت - ١٤١٣، الطبعة: التاسعة، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي؛ ج ١٧، ص ١٧٥

هزار تازیانه؛ جزای نقل فضیلتی از امام حسن و امام حسین (علیهم السلام)!

«ابن حجر عسقلانی» و بسیاری دیگر از بزرگان اهل سنت نقل کرده اند:

«قال ابن أبي حاتم سألت أبي عن نصر بن علي و أبي حفص الصيرفي فقال نصر أحب إلي و أوثق و أحفظ من أبي حفص...»

قال أبو علي بن الصواف عن عبد الله ابن أحمد لما حدث نصر بن علي بهذا الحديث يعني حديث علي بن أبي طالب أن رسول الله صلى الله عليه وسلم أخذ بيد حسن وحسين فقال من أحبني وأحب هذين وأباهما وأمهما كان في درجتي يوم القيامة.

أمر المتوكل بضربه ألف سوط فكلمه فيه جعفر بن عبد الواحد و جعل يقول له هذا من فعل أهل السنة فلم يزل به حتى تركه»

ابن ابی حاتم گفته است: از پدرم در مورد نصر بن علی و ابی حفص صیرفی پرسیدم؛ پس گفت: نصر را بیشتر دوست دارم و او مورد اطمینان تر و دارای حافظه ای بهتر از ابی حفص است...؛

و ابو علی بن صواف از عبدالله بن احمد نقل کرده است که وقتی نصر بن علی این روایت را گفت که رسول خدا صلی الله علیه (وآله) وسلم دست حسن و حسین را گرفته و فرمودند که هرکس من را دوست می دارد، پس این دو را و پدرشان و مادرشان را نیز دوست بدارد، با من در رتبه من در روز قیامت خواهد بود.

متوکل دستور داد که به او هزار تازیانه بزنند؛ پس جعفر بن عبد الواحد در این زمینه با متوکل سخن گفت و به او گفت : این روایت از عقاید و رفتار اهل سنت است (مربوط به شیعه نیست) تا اینکه او را رها کرد (دستور داد او را تازیانه نزنند).

تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۱۰، ص ۳۸۴ و تهذیب الکمال ، المزی ، ج ۲۹ ، ص ۳۶۰ و تاریخ بغداد ، الخطیب البغدادی، ج ۱۳، ص ۲۸۹

شما بینید که عمل شنیع «زنا»، اگر غیر محصنه باشد، طرفین را صد ضربه شلاق می زنند. ولی نقل یک حدیث از فضائل اهل بیت (علیهم السلام)، ده برابر «زنا»، عقوبت دارد!!

چهار صد ضربه شلاق، جزای کسی که امیرالمؤمنین را لعن نکرد!!

«عطیه بن سعد عوفی» متوفای ۱۱۱ هجری، از راویان صحیح بخاری، ابی داود، ترمذی، ابن ماجه و... است. «ابن سعد» در «الطبقات الکبری» در ترجمه وی می نویسد:

«فکتب الحجاج إلی محمد بن القاسم الثقفی أن ادع عطیة فإن لعن علی بن أبی طالب وإلا فاضربه أربعمائة سوط و رأسه و لحیته فدعاه فأقره کتاب الحجاج فأبى عطیة أن یفعل فضربه أربعمائة و حلق رأسه و لحیته.»

حجاج به محمد بن قاسم ثقفی نامه نوشت که عطیه را بیاورد؛ پس اگر علی بن ابی طالب را لعنت کرد که هیچ؛ و گرنه او را چهار صد تازیانه بزن و سر و ریش او را بتراش؛ پس او را احضار کردند؛ و نامه حجاج را برای او خواند؛ اما عطیه قبول نکرد؛ پس او را چهار صد شلاق زدند و سر و ریش او را تراشیدند.

الطبقات الکبری، اسم المؤلف: محمد بن سعد بن منیع أبو عبدالله البصری الزهری، دار النشر: دار صادر بیروت؛ ج ۶، ص ۳۰۴
تهذیب التهذیب ، اسم المؤلف: أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل العسقلانی الشافعی، دار النشر: دار الفکر - بیروت - ۱۴۰۴ -
۱۹۸۴، الطبعة: الأولى؛ ج ۷، ص ۲۰۱

در میان عرب، بالاترین اهانت این بود که ریش طرف را بتراشند، و در بین مردم بگردانند.

اینها نمونه هایی است از جنایاتی که حکومت‌های بنی امیه و بنی عباس، بر سر مردم و مسلمانها در آوردند و زمینه «تقیه» را نه فقط برای شیعه و بزرگان شیعه فراهم کردند؛ بلکه این زمینه را برای بزرگان و علمای خودشان نیز به وجود آوردند که مجبور بشوند برای حفظ جان و مال و ناموس و آبروی خودشان، تقیه بکنند و حقایق را مطرح نکنند.

لذا وقتی حضرت امام باقر (سلام الله علیه) می فرماید:

«التَّقِيَّةُ مِنْ دِينِي وَ دِينِ آبَائِي وَ لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ»

تقیه جزء دین من، و دین پدران من است و کسی که تقیه ندارد، ایمان ندارد.

کافی، ج ۲، ص ۲۱۹، باب التقیه، ح ۱۲

این قضیه، قضیه انشائی نیست. بلکه خبری است. یعنی در حقیقت اگر کسی تقیه نداشته باشد، نمی تواند دینش را حفظ بکند! چون یا باید شروع بکند به فحش دادن و لعن کردن به اهل بیت؛ و یا حقایق را بگوید و کشته شود! ولی اگر برای حفظ جان خود و اطرافیانش تقیه کرد، هم دینش در امان است، هم جان و مال و آبرویش.

لذا زمینه تقیه در شیعه، این خیال پردازی هایی که این وهابی ها می کنند و می گویند که شیعیان برای درست کردن تناقضات سخنان و فتاوی ائمه خودشان، تقیه را تأسیس کردند؛ نیست. بلکه مشکلاتی بوده که دودمان بنی امیه ایجاد کرده بودند.

والسلام علیکم و رحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه شصت و دوم ۹۴/۱۲/۱۱

نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۱۹)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقية الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله الى يوم لقاء الله. بحث ما در جلسات آخر هفته، اختصاص داشت به نقد سخنان آقای «طیب»، که در ماه مبارک رمضان ایراد کرده بود. و مبانی اعتقادی شیعه را زیر سؤال برده بود.

بحث ما به اینجا رسید که آقای «طیب»، همواره ادعا می کند که «الأزهر» نماد وحدت و مدافع وحدت بین شیعه و سنی بوده است و ما هم آمديم اثبات کردیم که اینگونه که آقای طیب می گوید نیست و بسیاری از شخصیت‌های الأزهر، نه تنها مدافع وحدت نبودند، بلکه مدافع اختلاف بودند، و از کسانی بودند که عملاً بین شیعه و سنی اختلاف ایجاد کردند.

سخنان تفرقه افکنانه «شیخ الأزهر» در «اندونزی»!

در اینجا لازم است که من یک نکته ای را خدمت دوستان عرض بکنم و آن این است که آقای «طیب»، در هفته گذشته سفری داشتند به کشور «تونس» و دو سه مورد سخنانی در آنجا داشتند.

ایشان در سخنانی که برای علماء ایراد کرد، تعبیری به کار برد که سایت ها و روزنامه ها، اینگونه آن را بیان کردند:

«شیخ الأزهر يحذر الإندونيسيين من خطر التشيع في بلادهم»

شیخ الأزهر، اندونزی ها را نسبت به خطر تشیع در کشورشان هشدا داد.

حذر الدكتور أحمد الطيب، شيخ الأزهر، رئيس مجلس حكماء المسلمين، الإندونيسيين باعتبارهم أكبر دولة إسلامية

سنية خالصة، من خطر دعوات تشيع أهل السنة والجماعة.

دکتر طیب، نسبت به خطر تبلیغات شیعه، برای شیعه کردن اهل سنت، به رئیس مجلس اندونزی که بزرگترین کشور سنی مذهب است، هشدار داد.

وجه نداء إلى الشباب السني داعيا إياهم إلى التمسك بعقيدة جمهور أهل السنة والجماعة و عدم الانجراف إلى دعوات الفرقة و التعصب المذهبي المذموم»

خطاب دکتر طیب، به جوانان سنی بود که آنها را دعوت می کرد به تمسک کردن به عقیده اهل سنت و منحرف نشدن به سمت فرقه های مذهبی باطل و مذموم دیگر.

منبع: [«سایت مصر الأخباریه»](#)

واقعاً جای تعجب و تأسف دارد. و ایشان هم ظاهراً ول گن قضیه هم نیست!! و تلاش دارد که هر کجا می رود، از خطر شیعه سخن بگوید! جالب است که ایشان هرگز از خطر «اسرائیل» حرفی نمی زند! از خطر «تکفیری» ها حرفی نمی زند. از خطر «وهابی» ها حرفی نمی زند. با اینکه قبلاً گفته بود که این وهابی ها، خوارج عصر ما هستند! ایشان از خطری که امروز آمریکا جهان را تهدید می کند، حرفی نمی زند. از کشت و کشتارهایی که الآن نزدیک یک سال است که «عربستان» در «یمن» صورت می دهد، اصلاً حرفی نمی زند. و این خیلی عجیب است!

ظاهراً ایشان یا مأموریت دارد که اینگونه برخورد کند و یا چیز دیگری در کار است که ما خبر نداریم. ولی یکی از کارهای همیشگی ایشان، در هر کجا که می رود این است که مردم را نسبت به تشیع بدبین بکند. و مردم را از خطر تشیع بترساند!

ایشان در نشستی که با علما داشت، بعد از سخنانی، در آخر از شیعیان دعوت می کند برای همکاری با الأزهر، برای تحریم هر گونه شیعه کشی و سنی کشی!

این عبارت به ظاهر، عبارت و موضعگیری خوبی است ولی ایشان غفلت دارد از اینکه، امروز آن کسی که هم شیعه را می کشد و هم سنی را، «وهابیت» است. تکفیری ها هستند! این عربستان سعودی است که منبع شرارت در منطقه شده است.

ایشان یک بار نیامد بر علیه عربستان موضع بگیرد و بگوید که این عربستانی که این همه کمک های مالی و نظامی به تروریستها می کند، علمای اینها بیایند فتوا بدهند بر حرمت قتل شیعه و سنی!! گویا تمام این فتنه هایی که در منطقه ما هست، زیر سر شیعیان است! و سنی ها و وهابی ها، بی گناه هستند!

ایشان رسماً در سخنرانی ها، و در همین سخنرانی خود در اندونزی، مردم را دعوت می کند به مذهب اهل سنت! خب شما دعوت می کنید به مذهب اهل سنت، ما هم دعوت می کنیم به مذهب تشیع! این چه ایرادی دارد؟! شما معتقد هستید که مذهب اهل سنت حق است، لذا مردم را به آن دعوت می کنید. ما هم می گوئیم که مذهب شیعه بر حق است، لذا دعوت به تشیع می کنیم! انتخاب هم بر عهده مردم است.

«فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ»

پس بندگان مرا بشارت بده. همان کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آنها پیروی میکنند. آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آنها خردمنداند.

سوره زمر(۳۹): آیه ۱۷ و ۱۸

متأسفانه تمام هم و غم آقای دکتر «طیب»، شیعیان شده است. چرا؟ چون الان در مصر، مذهب تشیع در حال گسترش است. جوانها هر روز، فوج به فوج به مذهب تشیع روی می آورند. و اینها از این قضیه عصبانی و ناراحت هستند.

انتقاد تند «ابراهیم عیسی»، از دانشگاه الأزهر!

البته آقای «طیب» منتقدان جدی هم در مصر دارد. یکی همین آقای «ابراهیم عیسی» که در شبکه المصریه، قبل از برنامه آقای طیب، برنامه داشت، به شدت به الأزهر و سیاستهای الأزهر انتقاد کرد:

«الأزهر مدرسة علمیه ای است که دارای اهمیت خیلی زیادی است. و ما باید تکیه گاه مان در تمام کارها، الأزهر باشد. و برای نشر فرهنگ اسلامی، در مصر و وطن عربی باید نمونه باشد. ولیکن الأزهر الآن جایگاه وهابیون و

سلفیون و تروریست‌ها شده است و اینها دارند الأزهر را از درون نابود می‌کنند. و کارمندان و اساتیدی که امروز در الأزهر مشغول کار هستند، بخشی از این جماعت تروریستی هستند و آلت دست وهابی‌ها قرار گرفته‌اند.»

یا آقای دکتر «احمد راسم النفیس» که از شخصیت‌های برجسته مصر است و در حقیقت نماینده تام‌الاختیار شیعه در مصر و به نوعی رهبر شیعیان مصر است، در مصاحبه‌های خود، «طیب» را حسابی به چالش می‌کشد.

در هر صورت، آقای دکتر «طیب»، ادعا می‌کند که الأزهر نماد وحدت بین شیعه و سنی است و می‌گوید:

«و اقسام بالله فی رمضان نحن لانريد توصية الخلافات و احداث الفتنة فالازهر علی مضي تاريخه الذي تجاوز الف عام، هو دائماً مركز لوحدة المسلمين بكل طوائفهم و مذاهبهم»

من در ماه رمضان به خدا قسم می‌خورم که ما نمی‌خواهیم ایجاد فتنه و درگیری بکنیم. الأزهر در طول تاریخ، که بالغ بر هزار سال می‌شود، مرکز ترویج وحدت بین طوائف مختلف مسلمین بوده است.

منبع: [سایت «بوابة الأزهر الإلكترونية»](#)

ایشان ادعا می‌کند و می‌گوید که:

«الأزهر حتی یک روز هم، مرکز فتنه و تفرقه میان مسلمانها نبوده است. و در گذشته هم همواره شیعه و سنی را به تفاهم با یکدیگر دعوت می‌کرده است. و اصلاً بر این وحدت حریص است.»

و یا ایشان در طول ماه رمضان، همواره می‌گفت که:

«هدف ما از این برنامه‌ها و بحث‌ها، ایجاد تفرقه و اختلاف بین شیعه و سنی نیست.»

این در حالی است که ما در گذشته، عبارتهای تندی را نسبت به مذهب شیعه از ایشان نقل کردیم. مثلاً می‌گفت که هر کس نسبت به صحابه بد بگوید، اصلاً از اسلام خارج است!! آیا اینگونه سخن گفتن، ایجاد اختلاف و تفرقه بین مسلمین نیست!؟

ما در گذشته عرض کردیم که برخلاف ادعای ایشان، عده ای از بزرگان الأزهر بر ضد شیعه کتاب تندی را نوشته اند با عنوان «جهود علماء الأزهر في بيان حقيقة دين الشيعة = الشيعة الوجه الآخر شقاق لا وفاق»!!!

تعداد قابل توجهی از اساتید الأزهر، بر ضد شیعه موضعگیری کردند و رسماً اعلام کردند بر اینکه شیعه عامل اختلاف میان مسلمین است!!

بر اساس اسناد ویکی لیکس؛ عربستان به الأزهر اجازه برپایی همایش تقریب نداد!

نکته ای که در اینجا قابل دقت و تأمل است، افشاگری سایت «ویکی لیکس» است. و این آقایان مطالب افشا شده را تکذیب هم نکردند.

العالم - سایت ویکی لیکس با انتشار سندی متعلق به آوریل ۲۰۱۲، اقدام شیخ الأزهر در اجازه گرفتن از عربستان قبل از موافقت با برپایی نشست تقریب مذاهب را برملا کرد.

به گزارش پایگاه خبری شبکه العالم، برخلاف اظهارات احمد الطیب شیخ الأزهر در بیانیه سابق خود مبنی بر اینکه الأزهر یک نهاد اسلامی علمی مستقل است که بر اساس شرع عمل می کند، نشر یک سند مربوط به آوریل ۲۰۱۲ در سایت ویکی لیکس در مورد اجازه گرفتن شیخ الأزهر از عربستان قبل از برگزاری کنگره تقریب مذاهب را مغایر با استقلال الأزهر عنوان کرد.

در این سند افشا شده از طریق ویکی لیکس، سعود الفیصل وزیر خارجه سابق عربستان خطاب به رییس شورای وزیران عربستان می گوید که شیخ الأزهر در دفتر خود در ژانویه ۲۰۱۲ به وی ابلاغ کرد که ایرانی ها شیخ الأزهر را برای برگزاری نشست تقریب مذاهب تحت فشار می گذارند، اما شیخ الأزهر نمی خواهد بدون هماهنگی با دولت عربستان در خصوص این مساله، تصمیم بگیرد.

الأزهر این امر را تکذیب نکرده، بلکه دکتر «عباس شومان» سرپرست الأزهر در اظهاراتی، بخش مربوط به درخواست ایرانی ها برای برپایی نشست تقریب مذاهب و اجازه گرفتن از عربستان را مورد تایید قرار داد و ادعا کرد که شیخ الأزهر در خصوص مسایل اسلامی با کشورهای دیگر هماهنگ می کند تا دیدگاهی را که با دیگر کشورهای اسلامی

متناسب نیست، اجرا نکند. همچنین براساس مفاد این سند، وزیر خارجه عربستان از پادشاه این کشور خواسته تا شیخ الازهر را با دعوت به عربستان مورد لطف قرار دهد.

با درنظر گرفتن حوادثی که از نیمه سال ۲۰۱۲ تا اوایل سال ۲۰۱۳ رخ داد، شواهدی وجود دارد که این سند را تایید می کند؛ در ۲۱ آوریل ۲۰۱۳ احمد الطیب در سفر به عربستان با سعود الفیصل وزیر خارجه سابق عربستان دیدار کرد و در ریاض از یک تریبون سعودی موافقت خود را با درخواست برپایی نشست تقریب مذاهب اعلام کرد.»

منبع: [سایت شبکه العالم](#)

این سند نشان می دهد که ایرانی ها، نه تنها خواهان وحدت هستند، بلکه در این باره به شیخ الازهر فشار هم می آورند.

و جالب است که جناب «طیب» گفته است که به من فشار می آورند برای برگزاری کنفرانس وحدت، ولیکن من شیخ الازهر، بدون هماهنگی با عربستان سعودی، همچین کاری نخواهم کرد و به ندای ایرانی ها لبیک نخواهم گفت!!

اینگونه اسناد و مدارک، خیلی از قضایا را دارد روشن می کند و خیلی از مسائل را دارد حل می کند. معلوم می شود که آقای شیخ الازهر برای آب خوردن هم باید از عربستان سعودی اجازه بگیرد.

اگر این ادعای آقای دکتر طیب، که سایت ویکی لیکس افشا کرده، دروغ بوده، چرا تکذیب نکرده است. اگر اگر کسی نسبت به مراجع ما، یک همچین ادعایی بکند، بلافاصله خود مرجع ما و یا دفتر او، تکذیب می کند!

اینکه گفته بشود شیخ الازهر برای برگزاری کنفرانس وحدت و مانند آن، باید با عربستان هماهنگ بکند، این کم توهینی به شیخ الازهر نیست. چون ایشان ادعا می کند که الازهر مستقل است و در طول تاریخ، قدمی برای تفرقه و اختلاف بین مسلمین برنداشته است.

الآن عربستان سعودی به مرکز شرارت در منطقه، بلکه در کل جهان تبدیل شده است. کار به جایی رسیده است که دولتهای اروپایی در مجالس خودشان تصویب کرده اند که هر گونه فروش سلاح به عربستان را ممنوع بکنند. چون عربستان در «یمن» دارد انسانهای بی گناه را می کشد.

سازمان ملل متحد هم در این راستا بیانیه داد که عربستان در یمن در حال کشتن غیرنظامیان است. یعنی در حقیقت یک جو شبه عمومی پیدا شده بر علیه عربستان سعودی!

خب! جناب آقای شیخ الأزهر! شما به جای اینکه بیائید عربستان سعودی را محکوم کنید که این فتنه را در سوریه و عراق و لبنان به راه انداخته، می آید تصمیمات خود را با عربستان هماهنگ می کنید.

عربستانی که به لبنان کمکهای مالی می کرد ولی از وقتی که این شاهزاده خودش که چند تن مواد مخدر را از او گرفتند، و مقامات لبنانی حاضر نشدند او را آزاد بکنند، کمک های مالی خودش را به لبنان قطع کرد! و دستور داد تا تبعه عربستانی از لبنان خارج بشوند. یعنی در حقیقت در حال قطع رابطه با لبنان است.

چرا؟ چون یک جانی که چند تن مواد مخدر از او گرفتند را حاضر نیستند رها بکنند. اینها انتظار دارند که لبنانی ها یک فدایت شوم هم به این آقا بگویند و یک کادو هم برایش بگیرند و یک کپه لبنانی هم برایش بگیرند و مشایعت کنند این آقارا به عربستان. آن وقت جناب آقای شیخ الأزهر می گوید من بدون هماهنگی با عربستان هیچ کاری نمی کنم!!

خیلی عجیب است که می گوید ما حاضر هستیم کنفرانس تقریب مذاهب را تشکیل بدهیم ولی این باید از کانال و دریچه عربستان منتشر بشود. ما باید پیش قدم باشیم.

یعنی کسی که امروز «ام الفساد» در منطقه است، «ام التفرقه» در منطقه است، عامل اصلی قتل و تروردر منطقه است، می خواهد پرچمدار وحدت و تقریب بین مذاهب باشد!! لذا شیخ الأزهر هم می گوید وحدت و تقریب خوب است ولی به شرطی که با رهبری عربستان سعودی باشد!!

مثل اینکه ما بگوئیم برای گوسفندان باید یک حامی وجود داشته باشد، ولی به شرط اینکه آن حامی، خود گرگ باشد!! رئیس حامیان گوسفندان، خود جناب گرگ باشد!!

ما می خواهیم شهرمان از دزدها در امان باشد، به شرط اینکه یک هیئتی را درست بکنیم و ریاست این هیئت را بدهیم به سر دسته دزدها!!

این آقای که هنوز نمی تواند تشخیص بدهد، یا تشخیص می دهد ولی پولهای عربستان، این آقا را در تصمیم گیریها خنثی کرده است، امروز در رأس الأزهر مصر قرار گرفته است.

نظر یکی از علمای مصر درباره رابطه «وهابیت» و «الأزهر»!

«محمد عبدالله نصر»، که یک طلبه جوان مصری است و آدم پر سر و صدائی است. ایشان در این مصاحبه های تلویزیونی، بلائی بر سر مصریها و الأزهر آورده که آن سرش ناپیداست.

اتفاقاً ایشان روزی در قم بود و مهمان ما هم بود. آدم خیلی خُر و آزاد منشی است. و وقتی که از اینجا رفت، در مصر مشکلاتی برای ایشان بوجود آوردند. ولی ایشان گوشش به این حرفها بدهکار نیست.

ایشان هم می گوید:

« در طول ایام گذشته، وهابی ها آمدند الأزهر را دچار تفرقه کردند و از درون آنها را پراکنده کردند.»

یا آقای «احمد کریمه» که از اساتید دانشگاه الأزهر هست و وقتی ایشان به ایران آمد، ما چند برنامه از ایشان ضبط کردیم و در شبکه ولایت پخش کردیم. ایشان وقتی برگشت به مصر، بلافاصله عربستان، رئیس اطلاعات خود را روانه مصر کرد تا الأزهر را با اموال زیاد، تطمیع بکند. همین که مقامات عربستانی احساس کردند این رفت و آمد دکتر کریمه به ایران، باعث ایجاد وحدت بین ایران و الأزهر بشود، بلافاصله رئیس اطلاعات خود را به مصر فرستاد و اموال زیادی در اختیار الأزهر قرار داد تا اینها بدون هماهنگی با عربستان، کاری و اقدامی را انجام ندهند.

جالب این است که در این کش و گوس، برخی از شیوخ الأزهر، اموال زیادی را از سفارت عربستان دریافت کردند
برای جنگیدن با تفکر شیعی!!

اگر این اخبار دروغ است و افترائی به الأزهر است، بیائید و تکذیب بکنید و گوینده این اخبار را محاکمه بکنید. بیائید
این «محمد عبدالله نصر» را محاکمه بکنید!

شما اگر نام ایشان را در اینترنت بزنید، سخنرانی های تند ایشان، حتی علیه اهل سنت و دکتر طیب، را خواهید دید.
جالب است که ایشان در انتهای سخن خود می گوید باید شیخ الأزهر را به خاطر این مسائل محاکمه بکنند!!

والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه شصت و سوم ۹۴/۱۲/۱۵

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۳۶) - مصیبت های وارده بر بزرگان اهل سنت، به خاطر نقل

فضائل اهل بیت (علیهم السلام)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة
على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله الى يوم لقاء الله.

بحث ما در جلسات گذشته در بیان زمینه های «تقیه» بود. عرض کردیم که کارها و فشارهایی که «بنی امیه» و
«بنی عباس» بر سر مسلمین در آوردند، عرصه را بر همه تنگ کرده بودند و افزون بر شیعه ها، بزرگان اهل سنت

نیز، از ترس حکومت، نمی توانستند خیلی از حقایق را بیان بکنند. مثل روایات فضائل امیرالمؤمنین، حدیث غدیر،
و امثال اینها.

مصیبت‌های وارده بر بزرگان اهل سنت، به خاطر نقل فضائل اهل بیت (علیهم السلام)

بخش دیگری که در این زمینه قابل طرح است، و من قبلاً مختصر اشاره ای به مواردی از آن کردم، معارضه ای است که با ناقلین روایات فضائل کردند. حالا اینکه با ناقلین شیعه چه کردند، ما کاری نداریم! دوستان در این زمینه می توانند به کتاب «شهداء الفضیلة» علامه امینی مراجعه کنند. در آن کتاب خواهند دید که با شیعیان، در طول تاریخ چه کار کردند.

در اینکه چه مصیبت ها، چه گرفتاری ها، چه زندانها، چه شلاق ها و چه کشت و کشتارهایی از بزرگان شیعه و علمای شیعه داشتند، ما اصلاً بحث نمی کنیم.

بحث ما در رابطه با علمای اهل سنت است. علمای اهل سنتی که به خاطر نقل فضائل اهل بیت، خصوصاً امیرالمؤمنین (سلام الله علیه)، مورد اذیت و آزار و شکنجه قرار گرفتند.

«عبدالله بن محمد بن سقا»:

در جلسات گذشته به گوشه هایی از مصیبت های وارده بر علمای اهل سنت اشاره کردیم و به عنوان نمونه گفتیم که «ذهبی» در رابطه با «عبدالله بن محمد بن سقا» که از او به «حافظ» و «امام» تعبیر می کند، نقل می کند:

«اتفق انه أُملي حديث الطير فلم تحتمله نفوسهم فوثبوا به و أقاموه و غسلوا موضعه. فمضى و لزم بيته فكان لا يحدث أحدًا من الواسطيين؛ فلهدا قل حديثه عندهم»

روزی از روزها داشت حدیث طیر (از فضائل امیر مومنان را) املاء می کرد؛ اما ایشان نتوانستند که این روایت را از او تحمل کنند؛ پس به او هجوم آورده و او را از جای خویش بلند کردند و جای او را آب کشیدند. بعد از این قضیه، وی خانه نشین شد و برای هیچ فردی از اهالی واسط، روایت نقل نکرد. به همین جهت، احادیث ابن سقا در میان واسطیین کم است.

تذكرة الحفاظ؛ اسم المؤلف: أبو عبد الله شمس الدين محمد الذهبي، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى؛

ج ۳، ص ۹۶۶، ترجمه ابن السقاء.

جالب است که «ذهبی» خودش می گوید که اگر در مورد کسی، تعبیر «امام» به کار برده شود، نقل مطالب نادرست درباره او، به هیچ وجه مورد قبول نیست. یعنی اگر به کسی «امام» بگویند، از هر جهت کاملاً مصونیت دارد:

«إِذَا ثَبَّتْ إِمَامَةَ الرَّجُلِ وَ فَضْلَهُ، لَمْ يَضُرَّهُ مَا قِيلَ فِيهِ»

وقتی امامت و فضیلت یک فردی ثابت بشود، تضعیف دیگران در حق او هیچ ضرری ندارد.

سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۴۴۸

«احمد بن شعيب نسائي»:

و همچنین «احمد بن شعيب نسائي» که از اهالی روستای «نساء»، از توابع «نیشابور» است، و «ذهبی» از او نیز به «امام» و «شیخ الإسلام» تعبیر می کند (سیر اعلام النبلاء؛ ج ۱۴، ص ۱۲۷)؛ «سبکی» در مورد او می نویسد:

«وقد اختلفوا في مكان موت النسائي فالصحيح أنه أخرج من دمشق لما ذكر فضائل علي قيل ما زالوا يدافعون في خصيتية حتى أخرج من المسجد ثم حمل إلى الرملة فتوفى بها»

در محل وفات نسائی اختلاف وجود دارد. قول صحیح آن است که او وقتی در دمشق فضائل علی را بیان کرد، او را کتک زدند و بر بیضه های او کوبیدند و از مسجد بیرون کردند. سپس او را به رمله بردند و در همانجا از دنیا رفت.

طبقات الشافعية الكبرى، اسم المؤلف: تاج الدين بن علي بن عبد الكافي السبكي، دار النشر: هجر للطباعة والنشر والتوزيع -

١٤١٣هـ، الطبعة: ٢، تحقيق: د. محمود محمد الطناحي د. عبد الفتاح محمد الحلو؛ ج ٣، ص ١٦

«ابن جوزي» و بسیار دیگر از بزرگان اهل تسنن نیز، در سبب کشته شدن «نسائی» اینگونه نوشته اند که:

«إنَّ النسائي خرج من مصر في آخر عمره إلى دمشق، فسئل بها عن معاوية و ما جاء في فضائله ! فقال : لا يرضى رأساً برأس حتى يفضل ! فما زالوا يدفعون في خصيتيه حتى أخرج من المسجد و حمل إلى الرملة أو مكة فتوفى

بها.»

نسائی در آخر عمر خویش از مصر به دمشق رفت؛ پس در آنجا از او در مورد معاویه و فضیلت های او سوال کردند؛ پس گفت : آیا به این که او را هم شان علی دانستید راضی نشدید، حال می خواهید او را از علی برتر کنید؟ پس آنقدر به بیضه او زدند تا او را از مسجد بیرون کردند ؛ او را به رمله یا مکه بردند و در آنجا از دنیا رفت.

المنتظم، ج ۱۳، ص ۱۵۶؛ تذکرة الحفاظ ذهبی، ج ۲، ص ۷۰۰؛ (بر اساس نرم افزار الجامع الکبیر)

اینکه نوشته اند که مردم دمشق به جای حساس او می زدند، شاید احساس کردند که در میان همه افراد، فقط این نسائی است که مرد است!!

به قول یک بنده خدا، که می گفت من در شب ۱۵ خرداد، که حضرت امام را دستگیر کردند، رفتم تا نزدیک مسجد امام حسن قم، مقداری گوشت بخرم. به قصابی گفتم که گوشت نر به من بده! برگشت گفت: یک نر وجود داشت که آن را هم دیشب دستگیر کردند!!

حالا در «شام» هم یک نری بود که می خواستند نریت او را نابود کنند و از بین ببرند. خود نسائی وقتی کتاب «خصائص أمير المؤمنين علي بن أبي طالب» را نوشت، بررسی کرد تا بداند که کدام شهر، دشمنی و نصبشون با امیرالمؤمنین، از همه جا بیشتر است. گفتند شهر «اصفهان» از همه جای عالم، نصب و عداوتشان نسبت به امیرالمؤمنین بیشتر است.

ایشان قبل از آنی که به «دمشق» برود، از عراق به «اصفهان» رفت و در آنجا حوزه درس و بحث برقرار کرد و کتاب «خصائص أمير المؤمنين علي بن أبي طالب» را برای علما و بزرگان تدریس کرد.

البته جالب است که وقتی «ابن جوزی» این قضیه کتک خوردن نسائی در دمشق را نقل می کند، می گوید که: «وکان یتشیع»!! نسائی را متهم به شیعه بودن می کند. یعنی در حقیقت اگر کسی بیاید و فضائل امیرالمؤمنین را نقل بکند، بلافاصله برچسب شیعه بودن و رافضی بودن و... به او می زنند!

«ذهبی» در سیر أعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۱۳۲؛ وقتی این قضیه را نقل می کند، به جای عبارت «یدفعون فی خصیتی» عبارت «یدفعون فی حُضنیه» را به کار می برد. «حُضن» یعنی سینه! یعنی مردم شام به سینه نسائی می زدند! آقای ذهبی ظاهراً در اینجا خواسته است که برای مردم شام آبروداری کند و مردانگی آقای نسائی را زیر سؤال ببرد! «ذهبی» در علت و انگیزه «نسائی» از نوشتن کتاب «خصائص امیرالمؤمنین» می نویسد:

«قال الوزير ابن حنزابة سمعت محمد بن موسى المأموني صاحب النسائي قال سمعت قوما ينكرون علي أبي عبدالرحمن النسائي كتاب الخصائص لعلي رضي الله عنه و تركه تصنيف فضائل الشيخين فذكرت له ذلك فقال دخلت دمشق و المنحرف بها عن علي كثير فصنفت كتاب الخصائص رجوت أن يهديهم الله تعالى ثم إنه صنف بعد ذلك فضائل الصحابة

فقيل له و أنا أسمع ألا تخرج فضائل معاوية رضي الله عنه فقال أي شيء أخرج حديث اللهم لا تشبع بطنه فسكت السائل

قلت لعل أن يقال هذه منقبة لمعاوية لقوله اللهم من لعنته أو سببته فاجعل ذلك له زكاة و رحمة»

ابن حنزابه می گوید که از محمد بن موسی، مصاحب و همراه نسائی نقل می کند که می گوید شنیدم که مردم، نسائی را به خاطر نوشتن کتاب خصائص علی و عدم نگارش کتاب فضائل ابوبکر و عمر، مورد شماتت قرار می دهند. من این را به نسائی گفتم.

نسائی در جواب من گفت: من وارد دمشق که شدم، دیدم عده زیادی از مردم، از علی بدگوئی می کنند. لذا کتاب فضائل علی را نوشتم به امید اینکه خداوند این مردم را هدایت کند. نسائی بعد از نوشتن کتاب فضائل علی، کتابی نیز در فضائل صحابه نوشت.

به نسائی گفتند که چرا در مورد فضائل معاویه کتابی نمی نویسی؟ گفت: چه فضیلتی را بنویسم؟ حدیث «خدا یا شکم معاویه را سیر نکن» را بنویسم؟ در اینجا پرسش کننده ساکت شد و چیزی نگفت!

من ذهبي می گویم: شاید همین روایت پیامبر به معاویه، یک فضیلتی برای او محسوب بشود! زیرا پیامبر فرمود که هر کس را من لعن کردم و یا دشنام دادم، خدایا تو این را مایه رحمت و پاکی او قرار بده!

سیر أعلام النبلاء، اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز الذهبي أبو عبد الله، دار النشر: مؤسسة الرسالة - بيروت - ١٤١٣، الطبعة: التاسعة، تحقیق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعیم العرقسوسی؛ ج ١٤، ص ١٢٩

آنچه که برای «ذهبی» و امثال او مهم است، این است که معاویه را بالا ببرند. و دیگر به نتیجه آن کاری ندارند. هر چه شد بشود!

حدیث «اللهم لا تشبع بطنه»؛ حدیثی در فضیلت «معاویه»!!

اینها برای تطهیر چهره منفور «معاویه»، ادعا می کنند که این روایت «اللهم لا تشبع بطنه» در حقیقت فضیلتی برای معاویه است! زیرا ادعا می کنند که پیامبر فرموده است: «اللهم من لعنته أو سببته فاجعل ذلك له زكاة ورحمة»!! لذا این آقایان در مورد این روایت، تفسیرها کرده اند. مخصوصاً «ابن حجر» که این قضیه را مفصل مطرح کرده است.

یا مثلاً «ذهبی» که می گوید:

«لعل هذه منقبة معاوية لقول النبي اللهم من لعنته أو شتمته فاجعل ذلك له زكاة ورحمة»

شاید همین روایت پیامبر به معاویه، یک فضیلتی برای او محسوب بشود! زیرا پیامبر فرمود که هر کس را من لعن کردم و یا دشنام دادم، خدایا تو این را مایه رحمت و پاکی او قرار بده!

تذكرة الحفاظ، اسم المؤلف: أبو عبد الله شمس الدين محمد الذهبي، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى؛ ج ٢، ص ٦٩٩

و یا در جای دیگر می نویسد:

«فسره بعض المحبين قال لا أشبع الله بطنه حتى لا يكون ممن يجوع يوم القيامة لأن الخبر عنه أنه قال أطول الناس

شعبا في الدنيا أطولهم جوعا يوم القيامة

قلت هذا ما صح و التأويل ركيك»

برخی از دوستداران معاویه، این روایت پیامبر که فرمود خدایا شکم معاویه را سیر نکن را، به این تفسیر کرده اند

که یعنی معاویه در روز قیامت از جمله کسانی که گرسنه می شوند، نباشد. زیرا در روایت پیامبر دارد که فرمود

سیرترین انسانها در دنیا، گرسنه ترین انسانها در روز قیامت هستند.

من ذهبی می گویم که این حرف صحیح نیست. این تأویل زشتی است.

سیر أعلام النبلاء، اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز الذهبي أبو عبد الله، دار النشر: مؤسسة الرسالة - بيروت

- ۱۴۱۳، الطبعة: التاسعة، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي؛ ج ۳، ص ۱۲۳

«ابن كثير دمشقى» نیز در این زمینه می نویسد:

«وقد انتفع معاوية بهذه الدعوة في دنياه و أخراه أما في دنياه فانه لما صار إلى الشام أميرا كان يأكل في اليوم سبع

مرات يجاء بقصعة فيها لحم كثير و يصل فيأكل منها و يأكل في اليوم سبع أكلات بلحم و من الحلوى و الفاكهة شيئا

كثيرا و يقول والله ما أشبع و إنما أعيأ و هذه نعمة

و أما في الآخرة فقد أتبع مسلم هذا الحديث بالحديث الذى رواه البخارى وغيرهما من غير وجه عن جماعة من

الصحابة أن رسول الله قال اللهم إنما أنا بشر فأیما عبد سببته أو جلدته أو دعوت عليه و ليس لذلك أهلا فاجعل ذلك

كفارة و قربة تقر به بها عندك يوم القيامة فركب مسلم من الحديث الأول وهذا الحديث فضيلة لمعاوية ولم يورد له

غير ذلك»

معاویه با این نفرین پیغمبر، هم در دنیا و هم در آخرت، بهره مند شد. بهره مندی او در دنیا به این صورت بود که

وقتی او در شام، امیر شد، روزی هفت مرتبه غذا می خورد. با سینی های بزرگ گوشتهای فراوان به همراه پیاز برای

او می آوردند و او از آنها می خورد. گوشت و شیرینی و میوه زیاد می خورد و می گفت به خدا قسم سیر نشدم ولی خسته شدم. و این نعمتی است.

و اما بهره مندی او در آخرت، طبق روایتی که مسلم و بخاری نقل کرده اند، پیامبر فرمود که خداوند همانا من نیز بشری هستم. هر بنده ای را دشنام داده ام یا تازیانه زده ام، یا نفرین کرده ام و او سزاوار اینها را نبوده، تو آن را روز قیامت کفاره گناهان او و مایه تقرب او به خودت قرار بده. این روایت فضیلتی است برای معاویه و غیر از این روایت، روایت دیگری در فضل معاویه وارد نشده است.

البدایة والنهائة، اسم المؤلف: إسماعیل بن عمر بن کثیر القرشي أبو الفداء، دار النشر: مكتبة المعارف - بیروت؛ ج ۸، ص ۱۲۰

واقعاً اگر کسی یک جو عقل داشته باشد می فهمد که این توجیحات نادرست است. پیغمبر اکرم سه بار دنبال معاویه می فرستد تا بیاید یک کاغذی بنویسد. در هر سه بار می گوید به پیغمبر بگوئید من دارم غذا می خورم. پیغمبر هم فرمود: «لا اشبع الله بطنه»:

«حدثنا شُعْبَةُ عن أبي حمزة القصاب عن بن عَبَّاسٍ قال كنت أَلْعَبُ مع الصَّبِيَّانِ فَجَاءَ رسول الله فَتَوَارَيْتُ خَلْفَ بَابٍ قال فَجَاءَ فَحَطَّأني حَطَّاءً وقال اذْهَبْ وَاذْغُ لي مُعَاوِيَةَ قال فَجِئْتُ فقلت هو يَأْكُلُ قال ثُمَّ قال لي اذْهَبْ فَادْعُ لي مُعَاوِيَةَ قال فَجِئْتُ فقلت هو يَأْكُلُ فقال لا أَشْبَعُ الله بَطْنَهُ قال بن المُنْتَنِي قلت لِأُمِّيَّةَ ما حَطَّأني قال فَفَدَّني فَفَدَّةٌ»

ابی حمزه قصاب از ابن عباس نقل می کند که گفته است: من روزی با کودکان مشغول بازی بودم که پیغمبر وارد شد. من در پشت درب خانه قايم شدم. حضرت به پشتم زد و فرمود: برو به معاویه بگو بیاید. من آمدم و گفتم: او دارد غذا می خورد. مجدداً مرا فرستاد و چون برگشتم گفتم: او دارد غذا می خورد. حضرت فرمود: خدا شکمش را سیر نکند. او به همین نفرین به مرض «جوع» (یعنی گرسنگی) مبتلا گشت و هرگز از کنار سفره سیر برنخواست بلکه از خستگی دست می کشید.

صحيح مسلم، اسم المؤلف: مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري النيسابوري، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت،

تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي؛ ج ۴، ص ۲۰۱۰، باب من لَعَنَهُ النبي أو سَبَّهُ أو دَعَا عليه، ح ۲۶۰۴

در این روایت، اساساً مقام، مقام نفرین است. نه مقام مدح! ولی متأسفانه وقتی تعصب جلوی مغز و ذهن آدم را گرفت، همین می شود که نفرین پیامبر را مدح حساب می کنند!!

در ثانی، «معاویه» شخصیتی بود که واقعاً سزاوار لعن و نفرین پیامبر بود. قرائن و شواهد فراوانی بر این مسئله دلالت دارد. همین که او در مقابل امیرالمؤمنین ایستاد، همین قرینه ای است بر اینکه او شأئیت برای «لعن» دارد! چون پیغمبر فرمود:

«حربك حربي، وسلمك سلمی»

جنگ تو، جنگ من است و صلح و دوستی دوست، صلح و دوستی من است.

شرح نهج البلاغة، اسم المؤلف: أبو حامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد بن أبي الحديد المدائني، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان - ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۸م، الطبعة: الأولى، تحقيق: محمد عبدالكريم النمري؛ ج ۲۰، ص ۱۱۶
و یا اینکه شکی نیست که «معاویه»، بنیانگذار سب امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) بوده است. پیغمبر هم فرمود:

«مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّنِي»

هر کس به علی دشنام دهد، مرا دشنام داده است.

مسند الإمام أحمد بن حنبل، اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبدالله الشيباني، دار النشر: مؤسسة قرطبة - مصر؛ ج ۶، ص ۳۲۳، ح ۲۶۷۹۱

السنن الكبرى، اسم المؤلف: أحمد بن شعيب أبو عبد الرحمن النسائي، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ۱۴۱۱ - ۱۹۹۱، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. عبد الغفار سليمان البنداري، سيد كسروي حسن؛ ج ۵، ص ۱۳۳، ح ۸۴۷۶

المستدرک علی الصحیحین، اسم المؤلف: محمد بن عبدالله أبو عبدالله الحاكم النيسابوري، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ۱۴۱۱هـ - ۱۹۹۰م، الطبعة: الأولى، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا؛ ج ۳، ص ۱۳۰، ح ۴۶۱۵

میج گیری که طرف مخالف را تا مغز استخوان می سوزاند!!

این روایت ساختگی «اللهم من لعنته أو سببته فاجعل ذلك له زكاة و رحمة»؛ در حالی برای تطهیر چهره منفور معاویه و دیگران ساخته و پرداخته می شود که ما موارد متعددی داریم که پیغمبر اکرم آنها را مورد لعن خود قرار داده است و اگر بنابر این روایت باشد، باید بگوئیم که آن موارد لعن شده، مورد رحمت و لطف خداوند قرار خواهند گرفت.

مثلاً پیغمبر اکرم کسانی که اصحاب خود را سب می کنند، لعن کرده است:

«من سب أصحابي فعليه لعنة الله»

هر کس اصحاب مرا دشنام دهد، لعنت خداوند بر او باد.

الكتاب المصنف في الأحاديث والآثار، اسم المؤلف: أبو بكر عبد الله بن محمد بن أبي شيبة الكوفي، دار النشر: مكتبة الرشد -

الرياض - ١٤٠٩، الطبعة: الأولى، تحقيق: كمال يوسف الحوت؛ ج ٦، ص ٤٠٥

و يا «احمد بن حنبل» نقل کرده است که:

«من سب أصحابي فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعين»

هر کس اصحاب مرا دشنام دهد، لعنت خدا و فرشتگان و تمام مردم بر او باد.

فضائل الصحابة، اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبد الله الشيباني، دار النشر: مؤسسة الرسالة - بيروت - ١٤٠٣ - ١٩٨٣،

الطبعة: الأولى، تحقيق: د. وصي الله محمد عباس؛ ج ١، ص ٥٢

خُب پس سب اصحاب پیامبر، مورد پاکی و رحمت از طرف خداوند است!! پس چرا شما اعتراض می کنید که شیعیان سب صحابه می کنند؟ این سب و لعن که به نفع خود اصحاب است! سب صحابه، موجب رحمت و پاکی صحابه می گردد!

این مچ گیری، از مچ گیری هایی است که طرف مخالف را تا مغز استخوان می سوزاند! اگر خواستید مچ طرف مخالف را بگیرید، اینگونه بگیرید!

پیغمبر اکرم، کسان دیگر را نیز لعن کرده است مثلاً:

کسی که مسلمانی را تحقیر کند...

کسی که قطع رحم بکند...

زنی که بدون اذن شوهر از خانه خارج بشود...

کسی که ولایت پیغمبر را سبک بشمارد...

کسی که پسر بچه ای را از روی شهوت بیوسد...

شارب خمر...

آکل الربا...

همه اینها را پیغمبر اکرم لعن کرده است. پس اینها همه رحمت است دیگر!؟ شما حق ندارید بگوئید که اینها خلاف

شرع انجام می دهند!

ما ۸۴ مورد داریم که پیغمبر اکرم، صاحبان آن افعال و صفات را مورد لعن و نفرین خود قرار داده است. اگر بنا باشد

که لعن و سب پیغمبر، مایه رحمت و پاکی لعن شده باشد، در حقیقت یعنی صاحبان همه این افعال و اوصاف مورد

رحمت و پاکی قرار خواهند گرفت!

«محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری»:

«حاکم نیشابوری» از علمای سرشناس و بزرگ اهل سنت است. «ذهبی» درباره او می گوید:

«الحاکم أبو عبد الله محمد بن عبد الله النيسابوري الحافظ الكبير... وصف التصانيف الكثيرة وانتهت إليه رئاسة الفن

بخراسان لا بل في الدنيا... وهو ثقة حجة»

حاکم نیشابوری، حافظ بزرگی بوده است... کتابهای زیادی را تألیف نموده است. ریاست فن حدیث در خراسان بلکه در تمام دنیا به او منتهی می شده است. او مورد اعتماد و وثوق است.

العبر في خبر من غبر، اسم المؤلف: شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي، دار النشر: مطبعة حكومة الكويت - الكويت - ١٩٨٤، الطبعة: ٢، تحقيق: د. صلاح الدين المنجد؛ ج ٣، ص ٩٣

«حاکم نیشابوری» نیز از جمله علمایی است که به خاطر نقل فضائل اهل بیت، و یا عدم نقل فضیلتی برای «معاویه» مورد آزار و اذیت قرار گرفت. «ذهبی» می گوید:

«هو معظم للشيخين بيقين ولذي النورين و إنما تكلم في معاوية فأوذي»

حاکم نیشابوری، یقیناً نسبت به ابوبکر و عمر، احترام و تکریم می کرد. و همچنین نسبت به عثمان. ولی فقط در مورد معاویه سخنانی داشت که به خاطر آن مورد آزار و اذیت قرار گرفت.

طبقات الشافعية، اسم المؤلف: أبو بكر بن أحمد بن محمد بن عمر بن قاضي شهبة، دار النشر: عالم الكتب - بيروت - ١٤٠٧، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. الحافظ عبد العليم خان؛ ج ١، ص ١٩٤

«ذهبی» در «سیر اعلام النبلاء» نقل می کند:

«عن ابن طاهر أنه سأل أبا إسماعيل عبد الله بن محمد الهروي عن أبي عبد الله الحاكم فقال ثقة في الحديث رافضي خبيث قلت كلا ليس هو رافضيا بلى يتشيع قال ابن طاهر كان شديد التعصب للشيعة في الباطن و كان يظهر التسنن في التقديم و الخلافة

و كان منحرفا غالبا عن معاوية رضي الله عنه و عن أهل بيته يتظاهر بذلك ولا يعتذر منه

سمعت أبا عبد الرحمن السلمي يقول دخلت على الحاكم و هو في داره لا يمكنه الخروج إلى المسجد من أصحاب أبي عبد الله بن كرام و ذلك أنهم كسروا منبره ومنعوه من الخروج فقلت له لو خرجت و أمليت في فضائل هذا الرجل حديثا لا سترحت من المحنة فقال لا يجيء من قلبي لا يجيء من قلبي»

ابن طاهر از عبدالله هروی در مورد حاکم سؤال کرد، گفت او در نقل حدیث ثقه و مورد اعتماد است. ولی رافضی خبیثی است. من ذهبی می گویم نه، اینچنین نیست. او رافضی نبوده است بلکه او خود را به تشیع می زد. ابن طاهر گفته است که او در باطن نسبت به شیعه تعصب شدیدی داشته است. و در ظاهر و در امر تقدیم خلفا و خلافت، سنی بودن خود را آشکار می کرد.

او نسبت به معاویه و اهل بیت او، منحرف بوده و بیزاری می جسته است و سخنان غلو آمیز می زد. و این را آشکار می کرد و این عذر از او پذیرفته نیست.

از ابا عبد الرحمن سلمی شنیدم که می گفت: به نزد ابو عبد الله حاکم نیشابوری رفتم در حالیکه او در خانه خویش بود و از ترس یاران ابی عبد الله بن کرام نمی توانست به مسجد برود؛ زیرا ایشان منبر او را شکسته بودند و او را ممنوع الخروج کرده بودند؛ پس به او گفتم: ای کاش بیرون می آمدی و فضیلت های این شخص (معاویه) را می گفتی تا از این مشکل آسوده گردی؛ گفت قلبم به من اجازه این کار را نمی دهد!

سیر أعلام النبلاء، اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز الذهبی أبو عبد الله، دار النشر: مؤسسة الرسالة - بیروت - ۱۴۱۳، الطبعة: التاسعة، تحقیق: شعیب الأرنؤوط، محمد نعیم العرقسوسی؛ ج ۱۷، ص ۱۷۵

یک تعبیر عجیب درباره «معاویه»!!

«عبدالرزاق صنعانی»، صاحب «المصنف» متوفای ۲۳۵ هجری، که استاد «بخاری» هم است، یک تعبیر عجیبی در مورد «معاویه» دارد. «ذهبی» نقل می کند:

«حدثنا محمد بن إسحاق بن یزید البصری سمعت مخلدا الشعیری یقول کنت عند عبد الرزاق فذكر رجل معاویه فقال لا تقدر مجلسنا بذكر ولد أبي سفیان»

محمد به اسحاق می گوید از مخلد شعیری شنیدم که می گفت نزد عبدالرزاق بودم. مردی از معاویه یاد کرد. در این هنگام عبدالرزاق گفت: مجلس ما را با نام پسر ابوسفیان نجس نکن!

سير أعلام النبلاء، اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبي أبو عبد الله، دار النشر: مؤسسة الرسالة - بيروت

- ١٤١٣، الطبعة: التاسعة، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي؛ ج ٩، ص ٥٧٠

اینها نمونه هایی از اذیت و آزاری است که متوجه علمای اهل سنت بوده است. به خاطر نقل فضائل

امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) و یا عدم نقل فضائل «معاویة بن ابی سفیان»!

وقتی اینها با علمای خودشان اینگونه برخورد داشتند، شما ببینید با علمای شیعه چه می کردند؟! با ائمه (علیهم

السلام) چه می کردند؟! با اصحاب ائمه چه می کردند؟!

اگر اینها علناً حقایق را مطرح می کردند و «تقیه» نمی کردند، دودمان بنی امیه و بنی العباس، تمام شیعه را تار و

مار می کردند.

والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه شصت و چهارم ۹۴/۱۲/۱۶

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۳۷) - آیاتی صریح در فسق صحابه!

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة

على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقرية الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله الى يوم لقاء الله.

بحث ما در جلسات گذشته در رابطه با زمینه های بروز «تقیه» بود و گفتیم که آنچه را که نسبت به شیعه متعرض

شدند و علما و محدثین شیعه را تحت فشار قرار دادند، عامل اصلی بروز تقیه در شیعه بوده است.

نه تنها فشار بر شیعه و علمای شیعه بود، که حتی علماء و بزرگان اهل سنت نیز در این زمینه شدیداً تحت فشار بودند و از گفتن حقایق ممنوع بودند و در صورت گفتن برخی حقایق، شکنجه و زندان و ضرب و شتم و در نهایت قتل نصیبشان می شد.

یکی از نکاتی که خیلی جالب است و دوستان شاید کمتر شنیده باشند، و من هم ندیدم این مطالب در جائی به صورت مبسوط جمع آوری شده باشد، درگیری هایی است که بین صحابه اتفاق افتاده است!

برخورد دوگانه بزرگان اهل سنت با یک راوی!!

این آقایان، وقتی به فضائل ائمه (علیهم السلام) می رسند، یا آن را کتمان می کنند و یا تضعیف می کنند و به نوعی از پذیرش آن طفره می روند. امثال «ذهبی» وقتی به روایتی مثل «انا مدینة العلم و علی بابها» در فضیلت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) می رسد، راوی را زیر سؤال می برد که ضعیف است و منکر الحدیث است و... ولی وقتی همان راوی ناقل فضیلت امیرالمؤمنین، یک فضیلتی را درباره ابوبکر نقل می کند، این آقای ذهبی، هیچ عکس العملی از خود نشان نمی دهد.

و یا وقتی به حدیث «یا علی عدوک عدوی، وعدوی عدو الله» می رسد می گوید:

«عن عبد الرزاق عن معمر حديثاً في فضائل علي، يشهد القلب أنه باطل»

عبدالرزاق از معمر، حدیثی را در فضائل علی نقل کرده است که قلب من شهادت می دهد که این روایت باطل است!

میزان الاعتدال في نقد الرجال، اسم المؤلف: شمس الدین محمد بن أحمد الذهبي، دار النشر: دار الکتب العلمیة - بیروت -

۱۹۹۵، الطبعة: الأولى، تحقیق: الشیخ علی محمد معوض والشیخ عادل أحمد عبدالموجود؛ ج ۱، ص ۲۱۳

این آقایان، نسبت به کتمان فضائل ائمه (علیهم السلام) و یا تضعیف راوی و... اینگونه عمل می کنند. و قبلاً هم خواندیم که امثال «زهري» به صراحت می گویند که:

«والله، عندي من فضائل علي ما لو تحدثت بها لقتلت»

به خدا قسم، روایاتی در فضائل علی دارم که اگر نقل بکنم، کشته می شوم.

أسد الغابة في معرفة الصحابة ، اسم المؤلف: عز الدين بن الأثير أبي الحسن علي بن محمد الجزري، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت / لبنان - ١٤١٧ هـ - ١٩٩٦م، الطبعة: الأولى، تحقيق: عادل أحمد الرفاعي؛ ج١، ص ٤٤٩

و یا امثال «عبدالله بن شداد» در یک عبارت عجیب و البته دلنشین می گوید:

« وَدِدْتُ أَنِّي قُمْتُ عَلَى الْمِنْبَرِ مِنْ غُدُوَّةِ إِلَى الظُّهْرِ، فَأَذْكُرُ فَضَائِلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - ثُمَّ أَنْزِلُ، فَيُضْرَبُ عُنُقِي »

دوست دارم از صبح زود تا ظهر، بر بالای منبر بنشینم و فضائل علی بن ابی طالب را نقل بکنم، سپس از منبر پائین بیایم تا گردنم زده شود.

سير أعلام النبلاء، ج٣، ص ٤٨٩، اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز الذهبي أبو عبد الله الوفاة: ٧٤٨، دار النشر: مؤسسة الرسالة - بيروت - ١٤١٣، الطبعة: التاسعة، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي

نکته ظریف موجود، درگیری ها و اختلافاتی است که بین صحابه وجود داشته است. من بارها گفته ام که اختلاف اساسی بین شیعه و سنی، بحث امامت و خلافت و امثال اینها نیست. برگشت تمامی این اختلافات، به بحث «صحابه» است!

تمام درد این آقایان، درباره «صحابه» است!!

ما اگر این اختلاف فکری شیعه و سنی را بتوانیم در مسئله «صحابه» حل بکنیم، مسئله امامت و عصمت و... به خودی خود حل خواهد شد. چون اینها هیچ دلیلی بر مدعی خودشان ندارند. الآن ما چندین سال است که به این آقایان می گوئیم یک دلیل محکمه پسند برای خلافت ابوبکر برای ما اقامه کنید. ما این همه ادله برای امیرالمؤمنین(سلام الله علیه) اقامه کرده ایم. شما هم بفرمائید یک دلیل از کتاب و سنت و عقل و اجماع برای خلافت ابوبکر ارائه بکنید.

تمام درد این آقایان «صحابه» است! می‌گویند اگر پیغمبر، علی را به جانشینی خود انتخاب کرده و خلیفه معین کرده بود، و مردم هم او را رها کردند و به سراغ ابوبکر رفتند، پس یعنی صحابه خیانت کردند. و از دیدگاه شما شیعیان، صحابه خائن هستند!

می‌گویند که قرآن کریم، این همه درباره صحابه و مدح آنها آیه دارد و عقیده شما شیعیان، مبنی بر خیانت صحابه و عدم پیروی از دستورات پیغمبر، با تفکر قرآنی همخوانی ندارد و در تضاد است!

متأسفانه این آقایان تلاش دارند تا آیاتی از قرآن را بخوانند که در مدح صحابه نازل شده است. ولی بنا ندارند تا آیاتی که در ذم صحابه نازل شده است را بخوانند! گویا این آیات، اصلاً آیات قرآن نیست!

ما اگر آیات ذم «منافقین» را کنار بگذاریم؛ با وجود اینکه بزرگان اهل سنت صراحت دارند که منافقین هم جزء صحابه بودند:

« قال النبي في أصحابي اثنا عشر مُنَافِقًا »

پیامبر فرمود در میان اصحاب من دوازده تن منافق هستند.

صحيح مسلم، اسم المؤلف: مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري النيسابوري، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي؛ ج ٤، ص ٢١٤٣، باب حديث عمار بن ياسر، ح ٢٧٧٩

صريح ترين آيه ای که در فسق صحابه نازل شده است!

ما اگر آیات ذم «منافقین» را کنار بگذاریم، در رابطه با صحابه عادی هم، آیات متعددی در قرآن داریم که در مذمت اینها نازل شده است. شاخص ترین و صریح ترین این آیات، آیه «نبأ» است که می‌فرماید:

(ان جائكُم فاسقٌ بنبأٍ فتنبنوا)

هرگاه فرد فاسقی برای شما خبری را آورد، تحقیق کنید.

سوره حجرات (٤٩): آیه ٦

شأن نزول «آیه نبأ» از زبان مفسرین بزرگ اهل سنت:

«احمد بن حنبل» با سند صحیح نقل کرده است که «حَارِثُ بْنُ ضِرَارِ الْخَزَاعِيِّ» وقتی آمد مسلمان شد، به پیغمبر اکرم گفت که من به طرف قوم خودم می روم تا آنها را به اسلام دعوت کنم و زکات آنها را جمع بکنم، شما کسی را بفرستید تا بیاید و زکات را بگیرد و تحویل شما دهد. پیغمبر اکرم، «ولید بن عقبه» را برای جمع آوری زکات آنها فرستاد.

«فَلَمَّا أَنْ سَارَ الْوَلِيدُ حَتَّى بَلَغَ بَعْضَ الطَّرِيقِ، فَرِقَ، فَرَجَعَ، فَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ الْحَارِثَ مَنَعَنِي الزَّكَاةَ، وَأَرَادَ قَتْلِي»

وقتی ولید به راه افتاد، در راه ترسید و برگشت. به پیش پیغمبر رفت و گفت: ای رسول خدا! همانا حارث، زکاتی به من نداد و خواست که مرا بکشد!

وقتی پیغمبر این را شنید دستور داد تا به سمت «حارث» بروند و علت ندادن زکات را جویا شوند. وقتی فرستادگان پیغمبر با «حارث» و قوم او روبرو شدند گفتند:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ بَعَثَ إِلَيْكَ الْوَلِيدَ بْنَ عُقْبَةَ، فَرَعَمَ أَنَّكَ مَنَعْتَهُ الزَّكَاةَ، وَأَرَدْتَ قَتْلَهُ قَالَ: لَا، وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ، مَا رَأَيْتُهُ بَثَّةً، وَلَا أَتَانِي»

همانا پیغمبر ولید بن عقبه را برای جمع آوری زکات به سمت شما فرستاد ولی از راه برگشت و گفت که شما به او زکات ندادی و قصد کشتن او را نیز داشتی! حارث گفت: به خدایی که محمد را به حق مبعوث کرده است من اصلاً ولید را ندیدم و او هرگز به پیش من نیامده است.

«حارث» خودش بلند شد آمد خدمت رسول اکرم و گفت که اصلاً ولید پیش ما نیامده و من اصلاً او را ندیده ام. در این هنگام آیه «ان جائكُم فاسقٌ نبياً فتبينوا» نازل شد.

مسند الإمام أحمد بن حنبل؛ المؤلف: أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الشيباني (المتوفى: ٢٤١هـ)،
المحقق: شعيب الأرنؤوط - عادل مرشد، وآخرون، إشراف: د عبد الله بن عبد المحسن التركي، الناشر: مؤسسة الرسالة، الطبعة:
الأولى، ١٤٢١ هـ؛ ج ٣٠، ص ٤٠٤

خب، مراد از این فاسق کیست؟ آیا واضح تر و روشن تر از این آیه در مذمت صحابه باید باشد؟ ما صریح ترین آیه
ای که در فسق صحابه داریم این آیه است. این آیه را دیگر هیچگونه نمی توانند توجیه بکنند.

آقای «ابن کثیر» در ذیل همین آیه می نویسد:

«وقد ذكر كثير من المفسرين أن هذه الآية نزلت في الوليد بن عقبة بن أبي معيط، حين بعثه رسول الله صلى الله
عليه وسلم على صدقات بني المصطلق»

بسیاری از مفسرین گفته اند که این آیه در حق ولید بن عقبه نازل شده است. زمانی که پیغمبر او را برای جمع آوری
صدقات قبیله بنی المصطلق فرستاده بود.

تفسیر القرآن العظیم، اسم المؤلف: إسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقي أبو الفداء، دار النشر: دار الفكر - بيروت - ١٤٠١؛ ج ٤،
ص ٢٠٩

آقای «سیوطی» هم در «اسباب النزول» این داستان را نقل می کند و در انتها می نویسد:

«و رجالُ اسناده ثقاتٌ»

راویان سند این روایت، مورد وثوق و اعتماد هستند.

باب النقول في أسباب النزول، المؤلف: عبد الرحمن بن أبي بكر، جلال الدين السيوطي (المتوفى: ٩١١هـ)، ضبطه وصححه:
الاستاذ أحمد عبد الشافي، الناشر: دار الكتب العلمية بيروت - لبنان؛ ج ١، ص ١٨٠

یا آقای «نسفی» در ذیل همین آیه می نویسد:

«يا أيها الذين آمنوا إن جاءكم فاسقٌ بنبأٍ { أجمعوا أنها نزلت في الوليد بن عقبة»

این مسئله اجماعی است که این آیه در حق ولید بن عقبه نازل شده است.

تفسیر النسفی (مدارك التنزیل وحقائق التأویل)، المؤلف: أبو البركات عبد الله بن أحمد بن محمود حافظ الدين النسفی (المتوفى: ٧١٠هـ)، حققه وخرج أحاديثه: يوسف علي بدوي، راجعه وقدام له: محيي الدين ديب مستو، الناشر: دار الكلم الطيب، بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤١٩ هـ - ١٩٩٨ م، ج ٣، ص ٣٥٠

آقای «نسفی» ادعای اجماع علمای اهل سنت را مطرح می کند که این آیه در حق «ولید بن عقبه» نازل شده است. و این خیلی مهم است. ما دهها نمونه از این آیات داریم که در مذمت صحابه نازل شده است.

سؤال: ممکن است گفته شود که «ولید بن عقبه» بعد از این ماجرا، توبه کرده است و لذا فسق او زائل گشته است؟! پاسخ: طبق آیه قرآن، فسق «ولید بن عقبه» ثابت و محرز است. ولی آیا توبه اش هم محرز است؟ آیا دلیلی بر توبه «ولید» وجود دارد؟ ما تابع دلیل هستیم.

آیه واضح و روشن دیگر، در فسق صحابه!

یکی دیگر از آیات روشن در مذمت صحابه، آیه ای است که در شأن «ثعلبه» نازل گشته است. خداوند می فرماید:

(و مِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ ۝ فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ)

از آنها کسانی هستند که با خدا پیمان بسته‌اند که اگر خداوند ما را از فضل خود روزی کند قطعا صدقه خواهیم داد و از شاکران خواهیم بود. اما هنگامی که از فضل خود به آنها بخشید بخل ورزیدند، و سرپیچی کردند، و روی گردان شدند.

سوره توبه(٩): آیه ٧٥ و ٧٦

در این آیه، سه عبارت کلیدی را در حق «ثعلبه» که صحابه پیامبر بود، مطرح می کند. «بخل»، «سرپیچی» و «اعراض». و جالب این است که در ادامه آیه می فرماید:

(فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ)

این عمل (روح) نفاق را در دل‌هایشان تا روزی که خدا را ملاقات کنند برقرار ساخت، این بخاطر آن است که از پیمان الهی تخلف جستند و دروغ گفتند.

سوره توبه (۹): آیه ۷۷

دیگر این آیه بهانه ای برای کسی باقی نگذاشته است. می فرماید تا روز قیامت، نفاق در قلبهای اینها جاری است. و این خیلی واضح و روشن است.

شأن نزول آیه فوق، از زبان مفسرین بزرگ اهل سنت:

«ابن کثیر دمشقی» در ذیل این آیه شریفه می نویسد:

«و قد ذکر كثير من المفسرين منهم ابن عباس و الحسن البصري أن سبب نزول هذه الآية الكريمة في ثعلبة بن حاطب الأنصاري»

بسیاری از مفسرین از جمله ابن عباس و حسن بصری گفته اند که سبب نزول این آیه، ثعلبة بن حاطب انصاری است.

تفسیر القرآن العظیم، اسم المؤلف: إسماعیل بن عمر بن کثیر الدمشقی أبو الفداء، دار النشر: دار الفكر - بیروت - ۱۴۰۱؛ ج ۲، ص ۳۷۴

شاید دوباره بعضی ها بگویند که «ثعلبه» توبه کرد و پشیمان شد. البته این خلاف نص صریح قرآن کریم است که می گوید نفاق تا روز قیامت در قلب او جاری است. ولی با این همه ابن کثیر خیال همه را راحت کرده و می نویسد:

«فلما أبى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أن يقبض صدقته رجع إلى منزله فقبض رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقبل منه شيئاً

ثم أتى أبا بكر رضي الله عنه حين استخلف فقال قد علمت منزلتي من رسول الله و موضعي من الأنصار فأقبل صدقتي فقال أبو بكر لم يقبلها منك رسول الله وأبى أن يقبلها فقبض أبو بكر ولم يقبلها

فلما ولي عمر رضي الله عنه أتاه فقال يا أمير المؤمنين اقبل صدقتي فقال لم يقبلها رسول الله و لا أبو بكر و أنا أقبلها منك فقبض و لم يقبلها

فلما ولي عثمان رضي الله عنه أتاه فقال اقبل صدقتي فقال لم يقبلها رسول الله و لا أبو بكر و لا عمر و أنا أقبلها منك فلم يقبلها منه فهلك ثعلبة في خلافة عثمان»

وقتی پیامبر از قبول زکات ثعلبه خودداری کرد، وی به خانه خود برگشت. پیغمبر از دنیا رفت و هیچ چیزی از مال او به عنوان زکات نگرفت.

وقتی ابوبکر به خلافت رسید، به نزد وی رفت تا زکات خود را به او بدهد، به او گفت: تو موقعیت مرا می دانی. جایگاه مرا در میان انصار، آگاهی. این زکات مرا قبول کن. ابوبکر گفت: پیغمبر زکات تو را قبول نکرد، من نیز قبول نمی کنم. ابوبکر از دنیا رفت و زکات را قبول نکرد.

وقتی عمر بن خطاب، به خلافت رسید، به نزد عمر رفت و گفت: ای عمر! این زکات مرا قبول کن. عمر گفت: پیغمبر و ابوبکر زکات تو را نپذیرفتند، من چگونه بپذیرم؟ عمر نیز از دنیا رفت و زکات او را نپذیرفتند.

وقتی عثمان به خلافت رسید، به نزد او رفت و تقاضای قبول زکات خویش نمود. عثمان گفت: پیغمبر و ابوبکر و عمر از پذیرفتن زکات تو امتناع کردند، حال من بپذیرم؟ عثمان نیز زکات او را نپذیرفت. و ثعلبه در زمان عثمان از دنیا رفت.

تفسیر القرآن العظیم، اسم المؤلف: إسماعیل بن عمر بن کثیر الدمشقی أبو الفداء، دار النشر: دار الفکر - بیروت - ۱۴۰۱؛ ج ۲،

دوستان این نکته را در ذهن داشته باشند. این مطلب از مطالب ظریفی است که در بحث، مناظره، گفتگو و پاسخ به شبهات، مثل بمب اتم تأثیر می گذارد و طرف مخالف را که ادعای پاکی و طهارت صحابه می کند را مبهوت می کند.

علاوه بر «ابن کثیر دمشقی»، بسیاری از بزرگان و مفسران اهل سنت، این مطلب را نقل کرده اند. اگر واقعاً خداوند به صحابه گفته که شما آزاد هستید هر کاری بکنید خداوند شما را بخشیده است، یا اگر گناه هم بکنند، خداوند آنها را می بخشد و... این مطلب را مطالعه و ملاحظه کنند.

«ثعلبه» ی فاسد، در جنگ «بدر» حضور داشته است!!

جالب است که آقای «ثعلبه» که این آیه در شأن و مذمت شدید او نازل شده است، در جنگ «بدر» هم حضور داشته است!! «ابن عبدالبر» می نویسد:

«ثعلبة بن حاطب... شهد بدرا و هو مانع الصدقة... وفيه نزلت (ومنهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن)»

ثعلبة بن حاطب در جنگ بدر حضور داشته است. و او همان کسی است که زکات ندارد و آیه ومنهم من عاهد الله... در حق او نازل شد.

الاستيعاب في معرفة الأصحاب، اسم المؤلف: يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر، دار النشر: دار الجيل - بيروت - ١٤١٢،

الطبعة: الأولى، تحقيق: علي محمد البجاوي؛ ج ١، ص ٢١٠

این آقایان می گویند کسانی که در جنگ بدر حضور داشتند، آزاد هستند که هر گناهی بکنند، خداوند آنها را بخشیده است:

«قَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ دَعْنِي أَضْرِبْ عُنُقَ هَذَا الْمُنَافِقِ، قَالَ: إِنَّهُ قَدْ شَهِدَ بَدْرًا، وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَكُونَ قَدْ أَطَّلَعَ

عَلَى أَهْلِ بَدْرِ فَقَالَ: اْعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ عَفَرْتُ لَكُمْ»

عمر گفت: ای رسول خدا، رهایم کن تا گردن این منافق را بزنم! پیامبر فرمود: نه، او در جنگ بدر حضور داشته است، و تو چه می دانی خداوند حتماً به احوال اهل بدر آگاه بوده است، سپس فرمود: هر آنچه می خواهید انجام بدهید که من شما را بخشیدم!

الجامع الصحيح المختصر (صحيح بخارى)، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، دار النشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا؛ ج ٣، ص ١٠٩٥، كتاب الجهاد، باب الجاسوس، ح ٢٨٤٥

خب این آقای «ثعلبه» در جنگ بدر هم که بوده است. شما اینجا چه می گوئید!؟

دوستان توجه داشته باشند که این دو تا آیه در مذمت صحابه، از آیات مهمی است که به هیچ وجه قابل توجیه نیست. ما در زمینه مذمت صحابه، آیه زیاد داریم. مثل:

وَ مِنَ النَّاسِ مَن يَغْبُدُ لِلَّهِ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَ
الْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ (الحج(٢٢): ١١)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ (صف(٦١): ٢)

(وَ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ لَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبْدَآ إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا) أحزاب(٣٣):

٥٣

که این درباره «طلحه» نازل شده است! و یا آیات ابتدائی سوره «تحریم»، که درباره «عایشه» و «حفصه» نازل شده است. ما در حدود بیست، بیست و پنج آیه در مذمت صحابه داریم ولی این آقایان گویا این آیات را اصلاً در قرآن ندیده اند.

به قول «باباطاهر» که می گوید:

هنی لاتقنطوا خوانی عزیزم

این آقایان فقط بلد هستند که «رضی الله عن المؤمنین...» و «السابقون الأولون...» و امثال اینها را بخوانند ولی آیا این آیات مذمت صحابه، هیچکدامشان خواندنی نیستند!؟

البته برخی ها می آیند و برای اینکه عوام مردم را همراه خود بکنند، مغلطه می کنند و توجیه می کنند که بسیاری از آیات مذمت صحابه، در حق «منافقین» نازل شده است. و «منافقین» جزء صحابه نیستند!!

در حالی علمای اهل سنت مثل «مناوی» و دیگران گفته اند که «منافقین» هم جزء صحابه بودند. خود پیغمبر اکرم سرکرده منافقین را، صحابی خود معرفی می کند:

«فَقَامَ عُمَرُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ: دَغْنِي أَضْرِبُ عُنُقَ هَذَا الْمُنَافِقِ. فَقَالَ النَّبِيُّ دَعُهُ، لَا يَتَحَدَّثُ النَّاسُ أَنَّ مُحَمَّدًا يَقْتُلُ أَصْحَابَهُ»

عمر بلند شد و گفت یا رسول الله اجازه بده تا گردن این منافق را بزنم. پیغمبر فرمود: رهایش کن. نمی خواهم مردم بگویند که محمد، اصحابش را می کشد.

الجامع الصحيح المختصر (صحيح بخاری)، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، دار النشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا؛ ج٤ ص ١٨٦١ ح ٤٦٢٢

این آقایان شاید بتوانند مردم را فریب بدهند و این آیات را توجیه بکنند ولی در مورد این دو تا آیه، یعنی «توبه/ ٧٥ تا ٧٧» و «حجرات/ ٦» هیچ توجیهی ندارند. این دو آیه خیلی واضح و روشن است که صحابه، مورد مذمت خداوند قرار گرفته اند.

در مورد روایات هم که ما، الی ماشاءالله روایت در مذمت صحابه داریم. درگیری هایی که بین صحابه بوده، کشت و کشتارها و تهمت ها و نسبت دادن منافق به یکدیگر و... در «صحيح بخاری» و دیگر منابع معتبر اهل سنت، پُر است.

سؤال: اگر این همه آیه در مذمت صحابه بوده است، چگونه امیرالمؤمنین حاضر شد با اینها کنار بیاید و خلافت را به اینها واگذار کند!؟

پاسخ: اتفاقاً امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) فرمود من اگر یآوری داشتم، با اینها مقابله می کردم. فرمود که پیغمبر هم به من فرمود که:

«يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنَّ الْأُمَّةَ سَتُعَذِرُ بِكَ وَتَنْقُضُ عَهْدِي ... فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا تَعْهَدُ إِلَيَّ إِذَا كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ فَقَالَ إِنَّ وَجَدْتُ أَعْوَانًا فَبَادِرْ إِلَيْهِمْ وَجَاهِدْهُمْ وَإِنْ لَمْ تَجِدْ أَعْوَانًا فَكُفَّ يَدَكَ وَاحْقِنْ دَمَكَ حَتَّى تَلْحَقَ بِي مَظْلُومًا»

ای ابالحسن! همانا این امت بر ضد تو رفتار خواهند نمود و عهد مرا خواهند شکست... من گفتم: ای رسول خدا، وظیفه من در چنین شرایطی چیست؟ فرمود: اگر یآوری یافتی بر ضد آنها قیام کن و مبارزه کن و اگر یآوری پیدا نکردی دست نگه دار و خون خود را حفظ کن تا در حالی که مظلوم هستی بر من ملحق شوی.

احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۹۰؛ مستدرک الوسائل ج ۱۱، ص ۷۴؛ الغیبه شیخ طوسی، ص ۱۹۳

لذا حضرت امیر فرمود:

«أما والله لو وجدت أعواناً لقاتلتهم»

به خدا قسم اگر یآوری داشتم حتماً با آنها نبرد می کردم.

الإقتصاد شیخ طوسی ص ۲۰۹؛ مسألتان فی النص علی علی، شیخ مفید ج ۲ ص ۲۷

حضرت امیر (سلام الله علیه) در نهج البلاغه، در خطبه شفشقیه و خطبه اول و نامه به مالک اشتر، نامه ۵۳ و... دارد که فرمود من مانده بودم که چه کنم؟ آیا با دست خالی به جنگ اینها بروم؟ یا صبر کنم:

«فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثُوبًا وَ طَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا وَ طَفِقْتُ أَرْتَبِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بِيَدِ جَدَاءٍ أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخِيَةِ عَمِيَاءٍ يَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَ يَشِيْبُ فِيهَا الصَّغِيرُ وَ يَكْذُخُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحَجَى فَصَبَرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَدَى وَ فِي الْخَلْقِ شَجَا أَرَى تُرَائِي نَهْبًا «

پس من ردای خلافت را رها کرده و دامن جمع نموده و از آن کناره گیری کردم و در این اندیشه بودم که آیا با دست تنها برای گرفتن حق خود به پا خیزم؟ یا در این محیط خفقان زا و تاریکی که به وجود آوردند، صبر پیشه سازم؟ که پیران را فرسوده، جوانان را پیر، و مردان با ایمان را تا قیامت و ملاقات پروردگار اندوهگین نگه می دارد. پس از ارزیابی درست، صبر و بردباری را خردمندانه تر دیدم. پس صبر کردم در حالی که گویا خار در چشم و استخوان در گوی من مانده بود. و با دیدگان خود می نگریستم که میراث مرا به غارت می برند.

نهج البلاغه، خطبه ۳ (خطبه شفشقیه)؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۹۶

عبارت «ابن عبدالبر» در اینجا خیلی جالب است که نقل می کند که حضرت امیر فرمود:

«و أيم الله لولا مخافته الفرقة و أن يعود الكفر و يئوء الدين لغيرنا فصبرنا على بغض الأئم، ثم لم نر بحمد الله إلا خيراً»

به خدا قسم اگر ترس از دو دسته گی و تفرقه بین مسلمین نبود و ترس از بازگشت کفر و نابودی دین نبود، حتماً قیام می کردم و حکومت را تغییر می دادم. پس بر برخی تلخی ها و درد ها صبر کردم و الحمدالله از این صبر کردنم خیر دیدم.

الاستيعاب في معرفة الأصحاب، اسم المؤلف: يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر، دار النشر: دار الجيل - بيروت - ۱۴۱۲، الطبعة: الأولى، تحقيق: علي محمد البجاوي ج ۲، ص ۴۹۷

لذا حضرت امیر(سلام الله علیه) با اینها، روی مصالح دینی رفتار کرد. و گرنه قصد براندازی حکومت ابوبکر و تأسیس حکومت الهی را داشت.

یک دستور و فتوای مهم و اساسی!

نکته مهم و اساسی که اینجا وجود دارد و نکته خیلی ظریفی هم هست؛ این است که بزرگان اهل سنت رسماً دستور داده اند و فتوا داده اند که یکی از مهمترین واجبات دینی، محو و نابود کردن و مخفی کردن هر آنچه که در مذمت صحابه است، می باشد!!

این آقایان رسماً اعلام کرده اند که نباید این مذمت ها را برای مردم بیان کنید. تا مردم نسبت به صحابه بدبین نشوند! و این خیلی عجیب است. این «ذهبی» است که اینچنین دستوری را صادر می کند و می گوید:

«وَهَذَا فِيمَا بَأْيَدِنَا وَ بَيْنَ عُلَمَائِنَا، فَيُنْبَغِي طَيْبُهُ وَ إِخْفَاؤُهُ، بَلْ إِعْدَامُهُ، لِتَصْفُو الْقُلُوبُ، وَ تَتَوَفَّرَ عَلَى حُبِّ الصَّحَابَةِ، وَ التَّرَضِي عَنْهُمْ، وَ كُتْمَانُ ذَلِكَ مُتَعَيِّنٌ عَنِ الْعَامَّةِ، وَ أَحَادِ الْعُلَمَاءِ»

این روایات در بین ما و علمای ما موجود است. و لازم است که از کتاب ها برداشته شود و مخفی شود. بلکه از بین برده شود. برای اینکه دلها نسبت به صحابه صاف شود و علاقه مردم به صحابه و رضایتشان از صحابه روز افزون شود و کتمان مطالب مطاعن صحابه بر عموم مردم و تک تک علماء، واجب است.

سیر اعلام النبلاء، اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز الذهبي أبو عبد الله، دار النشر: مؤسسة الرسالة - بيروت - ١٤١٣، الطبعة: التاسعة، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي؛ ج ١٠، ص ٩٢

ما نمی دانیم این آقایان با این آیات قرآن، و این روایاتی که در «صحیح بخاری» آمده، می خواهند چه کار کنند؟! اینها را چگونه از بین ببرند؟

آقای «ذهبی»! شما آمدید احادیث را مخفی کردید، نابود کردید و از کتابها حذف کردید. آیات قرآن را می خواهید چکار بکنید؟! خود «صحیح بخاری» که اینهمه در مذمت صحابه و امهات المؤمنین روایت دارد، می خواهید چه کار بکنید؟! شما ابتداء تکلیف خودتان را با صحیح بخاری روشن کنید تا بعد!

«ابن ابی یعلی» نیز در این زمینه می نویسد:

«ومن الحجة الواضحة الثابتة البينة المعروفة ذكر محاسن أصحاب رسول الله كلهم أجمعين والكف عن ذكر مساوئهم والخلاف الذي شجر بينهم فمن سب أصحاب رسول الله أو أحدا منهم أو تنقصه أو طعن عليهم أو عرض بعيبيهم أو عاب أحدا منهم فهو مبتدع رافضي خبيث مخالف لا يقبل الله منه صرفا ولا عدلا بل حبههم سنة والدعاء لهم قرينة و الاقتداء بهم وسيلة»

از دلائل روشن و ثابت و معروف، ذکر محاسن تمام اصحاب رسول خدا، و خودداری از ذکر بدی ها و اختلافات حادث شده بین اصحاب است. پس هر کس، صحابه پیامبر را دشنام دهد، و یا حتی یکی از صحابه را دشنام دهد، یا شأن او را پایین بیاورد، یا طعنه بزند، و یا عیب او را مطرح بکند، چنین شخصی بدعت گذار، رافضی، خبیث و مخالف است و هیچ عملی از او قبول نمی شود. بلکه داشتن محبت صحابه، سنت است و دعا کردن برای آنها مایه تقرب به خداوند است و اقتداء کردن به آنها وسیله تقرب به خداست

طبقات الحنابلة، اسم المؤلف: محمد بن أبي يعلى أبو الحسين، دار النشر: دار المعرفة - بيروت، تحقيق: محمد حامد الفقي؛

ج ۱، ص ۳۰

به اعتقاد این آقایان، خداوند هم - نستجیر بالله - رافضی بوده است! زیرا در مذمت صحابه سخن گفته و آیات زیادی نازل کرده است!

(فَأَعْتَبْتَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ)

(ان جائكم فاسق بنياً فتبينوا)

(إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا)

(لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنَّ نَعْفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ يُعَذِّبُ طَائِفَةٌ بَأْسُهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ)

این آیات خطاب به صحابه است. خطاب به منافقین که نیست! صریحاً به صحابه می فرماید بعد از ایمانتان کافر شدید! آیه از این واضح تر و روشن تر باید باشد!؟ اگر رافضی بودن این است، ما به رافضی بودن خود افتخار می کنیم.

آقای «ابن حجر هیثمی» نیز می گوید:

«يجب الإمساك عما شجر بين الصحابه»

واجب است که از نقل اختلافات پیش آمده بین صحابه، خودداری کرد.

از اینگونه دستورها و سفارشات، این آقایان زیاد دارند. من فقط چند نمونه را بیان کردم.

دوستان عزیز، این دو تا آیه که ذکر کردیم در مذمت صحابه (آیه نبأ و آیه وَ مِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ) و همچنین سخنان بزرگان اهل سنت در مخفی کردن اختلافات و معایب صحابه را خوب در ذهن داشته باشند.

یعنی آتش به قدری شور شده که این آقایان شلنگ چند اینچی به این دیگ بسته اند تا به خیال خودشان از شوری آن بکاهند. غافل از اینکه آتش به قدری شور است که باید آن قدر آب به دیگ بیندند تا آتش تغییر هویت بدهد و از آتش بودن بیفتد و آب بشود.

والسلام علیکم و رحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه شصت و پنجم ۱۷ / ۱۲ / ۹۴

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۳۸) - مسئله مخالفت‌های صحابه با دستورات پیغمبر اکرم!

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و هو خیر ناصر و معین الحمد لله و الصلاة علی رسول الله و علی آله آل الله لاسیما علی مولانا بقیة الله و اللعن الدائم علی اعدائهم اعداء الله الی یوم لقاء الله. بحث ما درباره زمینه های بروز «تقیه» در شیعه بود. به اینجا رسیدیم که بزرگان اهل سنت، برای اینکه بتوانند آنچه را که از صحابه سر زده از مخالفتها و درگیری ها و... اینها را به نوعی سرپوش گذاشته و کتمان بکنند و حقایق تاریخی را منحرف بکنند؛ آمدند دستور دادند که اینگونه موارد باید مخفی و نابود شود:

«وَهَذَا فِيمَا بَأْيَدِينَا وَبَيْنَ عُلَمَائِنَا، فَيُنْبَغِي طَيْبُهُ وَإِحْفَاؤُهُ، بَلْ إِعْدَامُهُ، لِتَصْفُو الْقُلُوبُ، وَتَتَوَفَّرَ عَلَى حُبِّ الصَّحَابَةِ، وَ التَّرَضِي عَنْهُمْ، وَ كُتْمَانُ ذَلِكَ مُتَعَيِّنٌ عَنِ الْعَامَّةِ، وَ أَحَادِ الْعُلَمَاءِ»

این روایات در بین ما و علمای ما موجود است. و لازم است که از کتاب‌ها برداشته شود و مخفی شود. بلکه از بین برده شود. برای اینکه دلها نسبت به صحابه صاف شود و علاقه مردم به صحابه و رضایتشان از صحابه روز افزون شود و کتمان مطالب مطاعن صحابه بر عموم مردم و تک تک علماء، واجب است.

سیر أعلام النبلاء، اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز الذهبي أبو عبد الله، دار النشر: مؤسسة الرسالة - بيروت - ١٤١٣، الطبعة: التاسعة، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي؛ ج ١٠، ص ٩٢

درگیری های صحابه با یکدیگر و مخالفت‌های صحابه با نبی مکرم، چیزی نیست که بشود آن را مخفی کرد. در کتابهای معتبر اهل سنت، این مخالفتها وارد شده است و نمی شود آنها را نادیده گرفت.

مخالفت صحابه با پیغمبر اکرم، به نقل «صحيح مسلم»!!

مخالفت‌های صحابه، با نبی مکرم، در صحاح آقایان اهل سنت وارد شده است. مثل مخالفت صحابه در جنگ احد، در صلح حدیبیه، در قضیه روزه و... که جای هیچگونه انکاری را باقی نگذاشته است. این آقایان نمی توانند این تعبیر «عایشه» را که «صحيح مسلم» هم نقل کرده انکار بکنند که می گوید:

«فَدَخَلَ عَلَيَّ وَ هُوَ غَضْبَانٌ فَقُلْتُ: مَنْ أَغْضَبَكَ، يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ أَدْخَلَهُ اللَّهُ النَّارَ، قَالَ: أَوْ مَا شَعَرْتِ أُنِّي أَمَرْتُ النَّاسَ بِأَمْرٍ، فَإِذَا هُمْ يَتَرَدَّدُونَ؟»

پیغمبر بر من وارد شد در حالی که عصبانی بود. پرسیدم چه کسی شما را ناراحت کرده است؟ خداوند او را وارد آتش جهنم بکند! فرمود: آیا نمی دانی که من به این مردم دستور می دهم ولی مردم در شک و تردید هستند.

صحيح مسلم، ج ٢، ص ٨٧٩، كتاب الحج، باب بيان وجوه الاحرام، ح ١٢١١؛ المحقق: محمد فؤاد عبد الباقي، الناشر: دار إحياء

التراث العربي - بيروت

این عبارت، از تعابیر تند درباره اصحاب پیامبر است. که قابل هیچگونه تأویل و توجیح نیست. خود «عایشه» در نزد اهل سنت، شاید اعتبارش از خود پیغمبر هم بالاتر باشد. یعنی اگر کسی طعنی به رسول اکرم بزند، شاید خیلی برایشان مهم نباشد، ولی اگر کسی به عایشه طعنی بزند، اینها زمین و زمان را به هم می ریزند!!

سزای مخالفت با دستورات پیامبر اکرم، به بیان قرآن کریم!

«عایشه» در اینجا می گوید خداوند آن صحابی که تو را ناراحت کرده، داخل آتش جهنم بکند و پیغمبر اکرم هم می فرماید که من به این اصحاب دستور می دهم ولی اطاعت نمی کنند! خداوند هم می فرماید:

(وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ)

و آن کس که نافرمانی خدا و پیامبرش کند و از مرزهای او تجاوز نماید او را در آتشی وارد می کند که جاودانه در آن خواهد ماند و برای او مجازات توهین آمیزی است

سوره نساء(۴): آیه ۱۴

عباراتی وقیح و زشت، از مخالفت صحابه با پیغمبر در مراسم حج!

همین «صحیح مسلم»، در حدیث ۱۲۱۶، مخالفت صحابه با نبی مکرم را با این عبارات وقیح و زشت نقل کرده است:

«قال عطاء قال جابر فقدم النبي صبح رابعة مضت من ذي الحجة فأمرنا أن نجل قال عطاء قال جلوا وأصيبوا النساء قال عطاء ولم يعزم عليهم ولكن أحلهم لهم فقلنا لما لم يكن بيننا وبين عرفة إلا خمس أمرنا أن نفضي إلى نسائنا فتأتي عرفة تظفر مذاكيرنا المني قال يقول جابر بيده كأي أنظر إلى قوله بيده يحركها»

جابر بن عبد الله انصاري می گوید: در صبح روز چهارم ذي الحجه، نبی مکرم در میان صحابه حاضر شد و دستور داد از احرام خارج شویم و حتی فرمود نزدیکی با زاناتان اشکالی ندارد. صحابه (با حالت تمسخر) گفتند: پنج روز بیشتر

به عرفات نمانده است حال آنکه پیامبر دستور می دهد با زنانمان نزدیکی کنیم و وارد عرفه شویم در حالی که از آلت ما منی سرازیر است! مردم هم با حالت تمسخر، انگشتشان را به نشانه آلت، تکان دادند.

صحیح مسلم، ج ۲، ص ۸۸۳، کتاب الحج، باب بیان وجوه الاحرام، ح ۱۲۱۶؛ المحقق: محمد فؤاد عبد الباقي، الناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت

این تعبیر، وقیح ترین تعابیر از صحابه پیغمبر است که در «صحیح مسلم» هم آمده است. بنابراین مخالفت و عصیان صحابه از دستور نبی مکرم، و نیز مسائلی که بین خود صحابه مطرح بوده که همدیگر را تکفیر می کردند، قتل یکدیگر را جایز می شماردند، و... چیزی نیست که به قول آقای «ذهبی» بشود گفت که:

«فأكثره باطل و كذب و افتراء فدأب الروافض رواية الأباطيل»

اکثر اینها باطل، دروغ و افتراء است. روش رافضی ها این است که روایتهای باطل نقل بکنند.

سير أعلام النبلاء، اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبي أبو عبد الله، دار النشر: مؤسسة الرسالة - بيروت - ۱۴۱۳، الطبعة: التاسعة، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي؛ ج ۱۰، ص ۹۳

ما نمی دانیم که از چه موقعی «عایشه» هم جزء روافض شده است!! ما خبر نداریم که عایشه از چه موقع جزء رافضی ها شده است! چون بخشی از همین روایات، به خود عایشه برمی گردد. اگر نقل این روایات مخالفت صحابه با نبی مکرم، کار روافض است، پس باید گفت که عایشه هم جزء رافضی ها شده است!!

دفاع «ابن حجر هیثمی» از «صحابه»!

آقای «ابن حجر هیثمی» نیز در وجوب دفاع از صحابه می نویسد:

«مع تألیف صدرت من بعض المحدثین کابن قتیبة مع جلالته القاضية بأنه کان ینبغي له أن لا يذكر تلك الظواهر، فإن أبى إلا ذكرها فليبين جريانها على قواعد أهل السنة، حتى لا يتمسك مبتدع أو جاهل بها»

نظر به کتاب‌هایی که بعضی از محدثان والا مقام همانند ابن قتیبه (در حوادث صدر اسلام) نوشته‌اند، شایسته این بود که وی از ذکر جزئیات حوادث، اجتناب می‌نمود و چنانچه ناچار از نقل آن‌ها بود، می‌بایست جریان این حوادث را مطابق قواعد اهل سنت تعدیل و تبیین می‌نمود.

تطهير الجنان واللسان، ص ۷۲

حالا ما نمی‌دانیم که منظور از «قواعد اهل سنت» چیست. ولی اهل سنت، اگر اهل سنت پیامبر هستند، این «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» است که تمام این قضایا را نقل کرده است.

اتهام فحشای عایشه، که بزرگترین رسوائی است، در صحیحین آمده است. آنهم از پسرخاله ابوبکر، و برادر خانم رسول اکرم! اینها سردسته کسانی بودند که به عایشه اتهام فحشا زدند. و اتفاقاً به دست نبی مکرم تعزیر هم شدند. یا در مسئله «روزه»، که ما روایت صریح داریم در «صحیح مسلم» که نبی مکرم به صحابه می‌گوید: «أُولَئِكَ الْعُصَاةُ»:

«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَرَجَ عَامَ الْفَتْحِ إِلَى مَكَّةَ فِي رَمَضَانَ فَصَامَ حَتَّى بَلَغَ كُرَاعَ الْغَمِيمِ، فَصَامَ النَّاسُ، ثُمَّ دَعَا بِقَدْحٍ مِنْ مَاءٍ فَرَفَعَهُ، حَتَّى نَظَرَ النَّاسُ إِلَيْهِ، ثُمَّ شَرِبَ، فَقِيلَ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ: إِنَّ بَعْضَ النَّاسِ قَدْ صَامَ، فَقَالَ: «أُولَئِكَ الْعُصَاةُ، أُولَئِكَ الْعُصَاةُ»

همانا پیغمبر اکرم در سال فتح مکه، در ماه رمضان به سمت مکه به راه افتاد. حضرت روزه بود تا اینکه به منطقه کراع الغمیم رسید. مردم هم روزه بودند. حضرت آبی طلیبد و ظرف آب را بالا آورد تا مردم همه ببینند. سپس آن را خورد. بعد از مدتی به پیامبر گفتند که برخی از مردم هنوز روزه هستند! حضرت فرمود: آنها گناه کارند آنها گناه کارند.

صحیح مسلم، ج ۲، ص ۷۸۵، کتاب الصیام، باب جواز الصوم و الفطر فی شهر رمضان، ح ۱۱۱۴؛ المحقق: محمد فؤاد عبد الباقي،

الناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت

اینها مواردی نیست که بشود به سادگی از کنارش عبور کرد! این تخلفات صحابه را نمی شود کتمان کرد. نمی شود از بین برد.

سؤال: چرا اهل سنت، این قدر روی مسئله «صحابه» پافشاری می کنند؟

پاسخ: نبی مکرم وقتی درباره اهلیت، حدیث «ثقلین» را بیان فرمود، که «مسلم نیشابوری» از «زید بن ارقم» نقل کرده است که:

«قَامَ رَسُولُ اللَّهِ -صلى الله عليه وسلم- يَوْمًا فِيْنَا خَطِيْبًا بِمَاءٍ يُدْعَى حُمًا بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِيْنَةِ فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَوَعَظَ وَذَكَرَ ثُمَّ قَالَ « أَمَا بَعْدُ أَلَا أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولُ رَبِّي فَأُجِيبُ وَأَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ أَوْلُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَى وَالنُّورُ فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ ». فَحَثَّ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَرَغَّبَ فِيهِ ثُمَّ قَالَ « وَأَهْلُ بَيْتِي أَدْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي أَدْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي »

روزی پیغمبر خدا برای خواندن خطبه بین ما برخاست. ما در مکانی بین مکه و مدینه بودیم که «خم» خوانده می شود. حمد خدا و ثنای او را به جای آورد و به وعظ و ذکر پرداخت. سپس گفت: اما بعد، بدانید ای مردم که من هم بشرم و به زودی فرستاده خدای نزد من می آید و دعوت او را اجابت می کنم. من بین شما دو چیز گرانبها از خود بر جای می گذارم، نخستین آنها کتاب خداست که در آن هدایت و نور است. کتاب خدا را محکم در دست بگیرید و آن را رها نکنید - پس درباره قرآن سفارش بسیار نمود و بدان تشویق و ترغیب فرمود - سپس فرمود: اهل بیت من، درباره اهل بیت من همواره خدای را به یاد داشته باشید (این جمله را سه بار فرمود)

صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۳، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل علی بن ابیطالب، ح ۲۴۰۸

پیغمبر اکرم، در کنار «کتاب»، «اهلیت» را قرار داد. آقایان اهل سنت اگر بخواهند به این روایت عمل بکنند، باید از تمامی عقایدشان دست بردارند. زیرا عقاید اهل سنت، از اول تا آخر، بر مبنا و اساس و محوریت اهلیت نیست.

شما ببینید که در «صحیح بخاری»، از امیرالمؤمنین (سلام الله علیه)، که در رأس اهلیت قرار دارد، فقط ۲۹ روایت

ذکر شده است! ولی از «ابوهریره» بیش از چهارصد روایت نقل کرده اند!!

یا شما کتابهای فقهی اهل سنت را ببینید، هر چهار مذهب اهل سنت را ببینید که از اول تا آخر، چند مسئله فقهی را مستند کرده اند به قول امیرالمؤمنین؟! حالا قول امام مجتبی و امام حسین و امام صادق و... پیشکش آقایان!!

این آقایان اگر بخواهند فرمایشات اهل بیت را بپذیرند، یک سری از فرمایشان اهل بیت، دفع و نفی صحابه است. یک بخشی از عقاید اهل بیت، برمی گردد به خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) و خلافت و امامت دوازده امام (علیهم السلام). اینها اگر بخواهند به حدیث «ثقلین» عمل بکنند، باید از تمام اعتقاداتشان دست بردارند.

اینها علناً نمی توانند بگویند که اهل بیت دروغ می گویند، یا اهل بیت اشتباه کردند، بلکه می آیند در کنار اهل بیت، دکان دیگری باز می کنند به نام «صحابه»! و تلاش می کنند که صحابه را تا حد فوق عصمت بالا ببرند!

از طرفی هم این آقایان معترف هستند که صحابه معصوم نیستند. خُب غیر معصوم چگونه می تواند مطالب اسلامی و شرعی و شریعت را بیان بکند؟! وقتی معصوم نیست، اگر یک حکم غیر شرعی را شرعی معرفی کرد، چه تضمینی وجود دارد؟!

وقتی یک صحابه، می آید به همسر نبی مکرم، تهمت فحشا می زند، آیا چنین فردی نمی تواند یک حکم غیر شرعی را شرعی معرفی بکند؟! شما می گوئید اینها چنین کاری نمی کنند. ولی ما دلیل داریم، قرینه داریم که این صحابه، در موارد متعددی، با پیغمبر اکرم مخالفت کرده اند! جلوی چشم پیغمبر، به ایشان نسبت هزیان دادند!!

رمز اصلی و اساسی در این قضیه اینجاست که این آقایان به جای قبول حقیقت، می گویند که ما باید آن مخالفتها و نسبتها را توجیه بکنیم. ما باید آن مدارک را مخفی بکنیم، از بین ببریم و... و هر کس هم کوچکترین طعنه ای به صحابه بزند، از اسلام خارج است و قتلش هم واجب است!!!

شما ببینید که این آقایان برای کسی که به «ابوبکر» و «عمر» دشنام می دهند و سب می کنند، چه حکمی را بریده اند:

«مَنْ سَبَّ أبا بَكْرٍ وَ عُمَرَ قَتِيلٌ»

هر کس به ابوبکر و عمر دشنام دهد، باید کشته شود.

الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقة، اسم المؤلف: أبو العباس أحمد بن محمد بن علي ابن حجر الهيتمي، دار النشر: مؤسسة الرسالة - لبنان - ١٤١٧هـ - ١٩٩٧م ، الطبعة: الأولى، تحقيق: عبد الرحمن بن عبد الله التركي - كامل محمد الخراط؛ ج١، ص ١٤٤

ولی درباره سب امیرالمؤمنین، نهایتاً تعزیر می شود و قتلی در کار نیست!! اینها نشان می دهد که این قضایا حساب شده است.

ما باید جوانهای خودمان را روشن بکنیم تا هم قدر فرهنگ اهل بیت و تشیع را بدانند و هم در برابر تهاجمات اهل سنت، مقاومت بکنند. ما باید جوانهای اهل سنت را هم از خواب بیدار بکنیم و بگوئیم که در این چهارده قرن گذشته، علمای شما این حقایق را به شما نگفته اند.

انتقادی از دکتر طیب، شیخ الأزهر!

امروز عصر رسانه و عصر ارتباطات است و این مطالب منتشر می شود و جوانهای اهل سنت می شنوند و علما و بزرگان اینها سر و صدایشان بلند می شود. حتی کار به جایی می رسد که دکتر «طیب»، شیخ الأزهر می آید یک ماه تمام در ماه رمضان، علیه تشیع موضع گیری می کند!

ما که صحبتهای ایشان را در این ماه رمضان بررسی کردیم، یک حرف درست و حسابی در فرمایشات ایشان پیدا نکردیم. یعنی یک حرف که بتوانیم بگوئیم این حرف مبتنی بر شریعت اسلامی است را پیدا نکردیم!!

این بزرگوار، از اول تا آخر هم، دو پهلو حرف می زند! از یک طرف می آید می گوید که شیعه و سنی، دو بال اسلام هستند. ولی از طرف دیگر می آید می گوید که مذهب شیعه، مذهبی است که بر سب صحابه استوار گشته است. و کسی که سب صحابه بکند از اسلام خارج است!!

یعنی به اعتقاد دکتر طیب، این شیعه ای که یکی از بالهای اسلام است، از اسلام خارج است!! البته این را رک نمی گوید، بلکه می آید پل می زند. از طرفی می گوید شیعه و سنی دو بال اسلام هستند. از طرفی می گوید مذهب شیعه، مذهب سب صحابه است؛ و از آن طرف هم می گوید که هر کس سب صحابه بکند از اسلام خارج است!!

البته این حرف، فقط حرف «طیب» نیست. حرف هر اهل سنتی است. و نمی توانند غیر از این حرف بزنند. اگر غیر این باشد، باید از تمام مبانی فکری و اعتقادی خود دست بردارد. ما دامی که یک سنی، تفکر سنی دارد، منطقش این است.

عزیزان این نکته را خوب در ذهن داشته باشند. فقط بیان سخن اینها کافی نیست. باید پشت پرده این سخنان را فهمید و برای مردم تبیین کرد. ما تمام سخنان دکتر طیب را در این ماه رمضان، تایپ شده به همراه کلیپ و تصویر از سایت خودشان، در اختیار داریم. شما اگر ملاحظه بکنید می بینید که تمام صحبت‌های ایشان، به مسئله «صحابه» برمی گردد!

این نکته را هم خدمت دوستان عرض بکنم که برای شکستن تابوی صحابه، همان دو آیه ای که دیروز مطرح کردیم، به همراه چند روایتی که از «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» بیان کردیم، کافی است.

دفاعی دیگر از «صحابه»؛ از «ابن حجر هیثمی»!

«ابن حجر هیثمی» نیز در وجوب صیانت از شخصیت «صحابه» می نویسد:

«ومما یوجب ایضا الإمساك عما شجر أي وقع بينهم من الاختلاف و الإضراب صفحا عن أخبار المؤرخین سیما جهلة الروافض و ضلال الشیعة و المبتدعین القادحین فی أحد منهم فقد قال (إذا ذکر أصحابی فأمسکوا)»

از مواردی که باز هم پرهیز کردن از بیان اختلافات و درگیری ها بین صحابه لازم است، صرفه نظر کردن از اخبار مورخین در این زمینه است. مخصوصاً افراد جاهل رافضی ها و گمراهان شیعه و بدعت گذارانی که در مورد برخی از صحابه طعنه می زنند. چرا که پیغمبر فرمود: زمانی که از صحابه سخن به میان آید، توقف کنید و پرهیز نمائید.

الصواعق المحرقة علی أهل الرفض والضلال والزندقة، اسم المؤلف: أبو العباس أحمد بن محمد بن علي ابن حجر الهيثمی، دار النشر: مؤسسة الرسالة - لبنان - ۱۴۱۷هـ - ۱۹۹۷م، الطبعة: الأولى، تحقیق: عبد الرحمن بن عبد الله التركي - کامل محمد

الخرائط؛ ج ۲، ص ۶۲۱

ماجرای روایت «إذا ذکر أصحابی فأمسکوا» چیست؟!

من در مورد این روایتی که «ابن حجر» نقل کرده است، (إذا ذكر أصحابي فأمسكوا)، مقداری کار کردم. دیدم که عبدالله بن سلیمان، اشعث سجستانی نقل کرده است:

«قد قال رسول الله إذا ذكر الله فأمسكوا وإذا ذكر أصحابي فأمسكوا»

پیغمبر فرمود: وقتی از خداوند سخن به میان می آید، سکوت کنید. وقتی از اصحاب من سخن به میان می آید، سکوت کنید. و وقتی از قضا و قدر سخن به میان می آید نیز سکوت کنید.

قصيدة عبد الله بن سليمان الأشعث، اسم المؤلف: عبد الله بن سليمان الأشعث أبو بكر، دار النشر: دار طيبة - الرياض - ١٤٠٨، الطبعة: الأولى، تحقيق: محمود محمد الحداد؛ ج ١، ص ٤٦

فقط همین مانده بود که دیگر از خداوند هم سخنی به میان نیاید.

«طبرانی» نیز نقل کرده است:

«عن ثوبان عن النبي صلى الله عليه وسلم قال إذا ذكر أصحابي فأمسكوا وإذا ذكرت النجوم فأمسكوا وإذا ذكر القدر فأمسكوا»

ثوبان می گوید که پیغمبر فرمود: وقتی از اصحاب من سخن به میان می آید، سکوت کنید. وقتی از ستارگان صحبت می کنید، سکوت کنید. و وقتی از قضا و قدر سخن به میان می آید نیز سکوت کنید.

المعجم الكبير، اسم المؤلف: سليمان بن أحمد بن أيوب أبو القاسم الطبراني، دار النشر: مكتبة الزهراء - الموصل - ١٤٠٤ - ١٩٨٣، الطبعة: الثانية، تحقيق: حمدي بن عبدالمجيد السلفي؛ ج ٢، ص ٩٦، ح ١٤٢٧

پیغمبر در کنار دستور به سکوت درباره صحابه، موارد دیگری را نیز بیان فرموده است. آیا شما به آنها نیز متعهد و ملتزم هستید یا نه؟

«ألوسی» در «روح المعانی»، ج ٢٣، ص ١٠٨؛ در ذیل این روایت که مطرح می کند، مطالب متعددی از علمای نجوم و پیشگوئی های اینها را بیان می کند و می گوید که تمامی این پیشگوئی ها هم، به وقوع پیوسته است.

مهمتر از همه، قضیه حضرت موسی و فرعون که این همه افراد را کشتند و حضرت موسی به اراده الهی در خانه فرعون بزرگ شد، همه اینها مبتنی بر علم نجوم بوده است. و خداوند هم این کار منجمان را مذمت نکرده است. بله کار فرعون را مذمت کرده ولی یک آیه هم نداریم که بگوید آنهایی که زمینه ساز این قضیه بودند و با علم نجوم آمدند و این پیشگوئی ها را کردند، مورد مذمت خداوند بودند.

حتی درباره نبی مکرم هم، آقای آلوسی مطالب متعددی را بیان می کند که منجمان پیش بینی کرده بودند که در همین نزدیکی ها، فردی پیدا می شود که تمام بُت و بُت پرستی را از بین می برد!

سؤال این است که شما اگر درباره صحابه می گوئید باید سکوت کرد، درباره نجوم هم حاضر هستید که این حرف را بزنید؟! درباره «قَدَر» سکوت کنید یا بیایید این شبهات را جواب بدهید؟! یا نه، بگوئید که اگر این آقایان بحث «جبر» را در جامعه مطرح کردند، شما ساکت باشید و بگذارید هر کاری خواستند بکنند.

«هیثمی» نیز این روایت را نقل می کند و تصحیح نیز می کند:

«رواه الطبرانی وفیه مسهر بن عبدالملك وثقه ابن حبان و غیره و فیه خلاف و بقية رجاله رجال الصحيح»

این روایت را طبرانی نقل کرده و در سندش مسهر بن عبدالملك وجود دارد که ابن حبان و دیگران او را توثیق کرده اند. در مورد او اختلاف است ولی باقی رجال سند، صحیح است.

مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، اسم المؤلف: علي بن أبي بكر الهيثمي، دار النشر: دار الريان للتراث/دار الكتاب العربي - القاهرة،

بیروت؛ ج ۷، ص ۲۰۲

ادامه دفاع «ابن حجر هیثمی» از «صحابه»!

آقای «ابن حجر هیثمی» در ادامه دفاع از صحابه می نویسد:

«والواجب أيضا على كل من سمع شيئا من ذلك أن يثبت فيه ولا ينسبه إلى أحدهم بمجرد رؤيته في كتاب أو سماعه من شخص بل لا بد أن يبحث عنه حتى يصح عنده نسبتته إلى أحدهم فحينئذ الواجب أن يلتمس لهم أحسن التأويلات و أ صوب المخارج إذ هم أهل لذلك...»

وما وقع بينهم من المنازعات والمحاربات فله محامل و تأويلات و أما سبهم و الطعن فيهم فإن خالف دليلا قطعي كقذف عائشة رضي الله عنها أو إنكار صحبة أبيها كان كفرا و إن كان بخلاف ذلك كان بدعة و فسقا»

بر کسی که مطاعنی از صحابه را می شنود، واجب است که در آن مطلب تأمل کند و به مجرد دیدن آن مطلب در یک کتاب، یا شنیدن آن از کسی، آن را به یکی از صحابه نسبت ندهد. بلکه لازم است تا بررسی کند و صحت انتساب آن مطلب به فلان صحابه، برایش روشن شود.

حال اگر صحت انتساب یک مطاعنی به یک صحابه صحت داشت، لازم است که آن را به بهترین روشها، و بهترین توجیهات، توجیه بکند. زیرا صحابه، سزاوار اینچنین تأویلاتی می باشند.

و آن اختلافات و منازعات و جنگ هایی که بین صحابه رخ داده است، همه اینها توجیه و تأویل دارد. اما دشنام دادن به صحابه و طعن در صحابه، اگر دلیل قطعی و یقینی نداشته باشد - مثل تهمت فحشا به عایشه و یا انکار همراهی ابوبکر با پیامبر - اینگونه نسبتها کفر است. و اگر موافق یک دلیل قطعی و یقینی باشد، این نسبت ها، بدعت بود و فسق است!

الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقة، اسم المؤلف: أبو العباس أحمد بن محمد بن علي ابن حجر الهيتمي، دار النشر: مؤسسة الرسالة - لبنان - ١٤١٧هـ - ١٩٩٧م ، الطبعة: الأولى، تحقيق: عبد الرحمن بن عبد الله التركي - كامل محمد الخراط؛ ج٢، ص ٦٢١

آقای «ابن حجر» می گوید که جنگ های صحابه با یکدیگر، و کشتن هزاران انسان در این جنگها، توجیه دارد! ما می پرسیم که آیا کشتن صحابه بالاتر است یا فحش دادن به صحابه؟! قطعاً کشتن صحابه بالاتر است! فحش هوایی است و می رود!

یک سؤال اساسی و مهم!!

شما برای کشتن صحابه، محمل می آورید، توجیه می آورید. حالا چهار تا شیعه هم می آید به صحابه فحش می دهد، خُب برای این هم محمل بیاورید! و اینها را هم توجیه بکنید! بگوئید اینها اشتباه کردند، برایشان طلب مغفرت کنید.

چرا می آید می گوئید که قتل اینها واجب است؛ جان و مالشان حلال است؛ زن و بچه اینها اسیر می شوند و... اگر بناست که کشت و کشتار صحابه، تأویل بشود، فحش و ناسزا به صحابه نیز باید توجیه داشته باشد. قتل صحابه نود درصد است ولی فحش به صحابه ده درصد است. شما نود درصد را توجیه می کنید ولی در ده درصد، فتوای به قتل صادر می کنید!!

آقای «ابن حجر» می گوید اگر قذف عایشه، دلیل قطعی نداشته باشد، این نسبت دادن، کفر است. حال ما می پرسیم که اگر این نسبت را یک صحابه به عایشه داده باش چه؟ چرا خود نبی مکرم، این نسبت دادن به عایشه را تأویل نکرد، توجیه نکرد. بلکه کسانی که این تهمت فحشا را به عایشه داده بودند را، حد قذف زد!

پیغمبر اکرم آقای «حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ» را که شاعر عصر نبوت بود؛ و «مِسْطَحُ بْنُ أَنَّثَةَ» که پسر خاله ابوبکر بود؛ و «حَمْنَةُ بِنْتُ جَحْشٍ» که خواهر خانم خودش بود، به خاطر همین قضیه، شلاق زد. چرا توجیه نکرد؟ چرا تأویل نکرد؟ اگر بی احترامی به صحابه توجیه دارد، در موارد فحش و ناسزای چهارتا شیعه نادان هم، باید توجیه داشته باشد.

والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه شصت و ششم ۹۴/۱۲/۱۸

نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۲۰)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله الى يوم لقاء الله. بحث ما در روزهای آخر هفته، در رابطه با صحبت‌های دکتر «طیب» شیخ الأزهر بر ضد مبانی اعتقادی شیعه بود. ما رسیدیم به اینجا که ایشان وقتی نسبت «سب صحابه» را می‌خواهد به شیعه بدهد، نمی‌گوید «برخی از شیعیان»، اعتقاد به سب صحابه دارند و صحابه را سب می‌کنند. بلکه می‌گوید «مذهب شیعه» اعتقاد به سب صحابه را دارد. یعنی مسئله «سب صحابه» را به کل مذهب شیعه نسبت می‌دهد.

ولی وقتی به تکفیرهای خودشان می‌رسد، می‌گوید «برخی از اهل سنت» به شیعه تهمت می‌زنند و شیعه را رافضی می‌خوانند و...!!

مسئله تبشیر شیعی؛ نگرانی اساسی شیخ الأزهر!

مسئله ای را که امروز می‌خواهم بیان کنم، کمی حساس است. لذا دوستان باید دقت لازم را داشته باشند. آقای دکتر طیب، در یکی از این صحبت‌هایش، مسئله «تبشیر شیعی» را مطرح می‌کند و می‌گوید:

«نُبِّهَ عَلَى ضَرُورَةِ وَقْفِ التَّبْشِيرِ بِالمَذْهَبِ الشَّيْعِيِّ فِي مَحَافِلِ أَهْلِ السُّنَّةِ الَّذِينَ يُمَثِّلُونَ تِسْعُونَ بِالمَثَلِ مِنْ مَجْمُوعِ المُسْلِمِينَ فِي العَالَمِ وَ مِصرَ بِلَدِّ سُنِّي وَ لَا تُرِيدُ أَنْ يَتَحَوَّلَ شَعْبُهُ المُسْلِمِ إِلَى طَائِفَتَيْنِ»

من اعلام می‌کنم که مسئله تبشیر مذهب شیعه، در محافل اهل سنت باید متوقف بشود. اهل سنتی که امروز نود درصد مسلمانهای جهان را تشکیل می‌دهند. مصر یک کشور سنی نشین است. ما نمی‌خواهیم که مردم مسلمان مصر، به دو طائفه شیعه و سنی تبدیل شوند.

البته این آمار آقای «طیب» که می گوید نود درصد مسلمانها را اهل سنت تشکیل می دهند، دروغ محض است! زیرا طبق آمار رسمی بین المللی، از میان یک میلیارد و تقریباً صد میلیون مسلمان جهان، سیصد و پنجاه تا چهارصد میلیون آنها شیعه هستند. یعنی تقریباً ۴۰٪ مسلمانهای جهان را شیعیان تشکیل می دهند. اصلاً بگو ۳۰٪. اینکه آقای طیب می گوید ده درصد، این را از کجا بیان می کند!؟

سخنان عجیب و غریب دکتر طیب، شیخ الأزهر مصر!!

آقای «طیب» می گوید که:

«ما نمی خواهیم کشور «مصر» به دو طائفه شیعه و سنی تبدیل شود. و همدیگر را به خاطر مذهب و اختلافات مذهبی بکشند! ما نمی خواهیم که مردم مصر در یک لانه گرگی قرار بگیرند و در یک دامی واقع بشوند که برخی ملت‌های عرب و اسلامی قرار گرفته اند.

آقای طیب تأکید می کند که:

«ضرورت دارد که برخی افراد شیعه که ضعیف النفس هستند، از جوانهای سنی ما دور باشند و آنها را فریب ندهند. مذهب شیعه، اساساً پشتوانه فکری و اسلامی و تاریخی ندارد!!»

ایشان در ادامه می گوید:

« ما تأکید می کنیم، مبدا مصری که الآن امنیت دارد، به شیعه و سنی تقسیم بشود و اینها همدیگر را بکشند. همانطوری که الآن در سوریه و عراق و یمن اینگونه است. که شیعه و سنی یکدیگر را می کشند!!»

ما در مصر، اصلاً شیعه نداریم. به همین خاطر عده ای دنبال ایجاد فتنه در مصر هستند. اینها به دنبال تشکیل تشکلهای جوانان شیعی و تأسیس حسینییه ها هستند که بعد از این نیز جوانان شیعی، جوانان اهل سنت را بکشند

و با یکدیگر درگیر بشوند و مصر گرفتار همان درگیری های مذهبی بشود که دیگر کشورهای اسلامی به آن گرفتار هستند.»

این تعابیر، خیلی تعابیر عجیبی است. واقعاً عجیب است! اینها بخشی از صحبت های آقای طیب است که در ماه مبارک رمضان ایراد کرده است.

متأسفانه ایشان در این صحبت های خود، می آید «شیعه» را با «داعش» مقایسه می کند! و می گوید:

«چه فرقی است میان داعشی که دیگر مسلمانها را می کشد، و بین شیعه که به خاطر مسائل مذهبی، اهل سنت را می کشند؟!»

جوابی از برخی افاضات شیخ الأزهر!

در جواب از این افاضات آقای طیب، ما مطلب فراوان داریم. اولاً: باید بگوئیم که در «عراق» و «سوریه» و «یمن»، اساساً بحث شیعه و سنی مطرح نیست! اتفاقاً امروز چه در سوریه و چه در عراق، در یک طرف شیعه و سنی قرار دارند، و در طرف دیگر «داعش» و «النصره» و امثال اینها قرار دارند. افرادی که اصلاً مال عراق و سوریه هم نیستند و از کشورهای مختلف به آنجا آمدند.

ثانیاً: قبل از آنی که داعش و امثال داعش شکل بگیرند، چه در عراق و چه در سوریه و در جاهای دیگر، شیعه و سنی در کنار یکدیگر با امنیت کامل زندگی می کردند و هیچ مشکلی نداشتند. این افراد بیگانه، به تحریک عربستان خبیث و آمریکای جنایتکار، آمدند در این کشورها و آنجا را ناامن کردند.

ثالثاً: آقای طیب! این اهل سنتی که امروز در عراق و سوریه کشته می شوند، آیا به دست شیعیان کشته می شوند یا به دست داعش و النصره و... که خودشان را اهل سنت معرفی می کنند، کشته می شوند؟!

آقای طیب! این فریاد یک مفتی اهل سنت است!

آقای طیب! شما ببین که مفتی اهل سنت در «یمن» رسماً آمد اعلام می کند که:

« اینها اعلام کردند که می خواهند در یمن دولت اسلامی تشکیل خواهند داد. در حالی که ما در یمن یک ملت واحد هستیم و همه آماده شهادت و عاشق شهادت هستیم. این آل سعود که ریشه یهود هستند می خواهند ما را بکشند. من این را به صراحت اعلام می کنم که به خدا قسم اگر در یمن، فقط یک نفر یمنی باقی بماند، با این آل یهود خواهیم جنگید.»

حُب آقای طیب! آیا این فرد که اینگونه اعلام انزجار از آل سعود و وهابی ها می کند، و اینگونه اعلام مقابله با داعش و وهابیت می کند، شیعه است یا مفتی اهل سنت است؟!؟

شما ببینید که این «تعز» را - که این مفتی اهل سنت در آنجا سکونت دارد - عربستانی ها با خاک یکسان کردند. هر روز مرتب آن منطقه را بمباران می کنند. بیمارستانها، مدارس و هر کجا که باشد.

بیانیه ای که مورد اعتراض علمای اهل سنت قرار گرفت!

متأسفانه آقای دکتر «طیب»، در جریان آزادی سازی «الرمادی» عراق، در کمال ناباوری، آمد بیانیه داد که:

« گروه های بسیج مردمی عراق، با همکاری ارتش عراق، در الرمادی، به بهانه مبارزه با داعش، مردم اهل سنت را می کشند. و مساجدشان را آتش می زنند. اطفال و زنان اهل سنت را می کشند. این کار بسیج مردمی و ارتش عراق، در حقیقت جنایت و وحشی گری است. که هر انسانی با شنیدن آن، عرق شرم بر پیشانی او می نشیند.»

بعد از اینکه آقای طیب، این بیانیه را صادر کرد، عده ای از بزرگان اهل سنت عراق، به ریاست آقای «خالد الملا» برای اعتراض به این بیانیه، به مصر سفر کردند. اتفاقاً یک ماه بعد از این سفر، من در بغداد با آقای «خالد الملا» دیداری داشتم و ایشان جریان این سفر را مفصل برای من هم نقل کرد.

ایشان به من گفت که:

«ما به دکتر طیب گفتیم که این اطلاعات شما، کاملاً اطلاعات غلطی است و افتراء است. گروه بسیج مردمی در عراق، متشکل از شیعه و سنی است که برای آزادی و سربلندی کشورشان می جنگند. اینها دارند مناطقی را که

توسط داعش تروریست غضب شده، و تصرف شده، آنها را دارند آزاد می کنند. و این داعش است که در حال حاضر

هم شیعه را می کشد و هم سنی را می کشد!»

جالب این جاست که وقتی این اعتراض به آقای طیب صورت گرفت، ایشان برگشت گفت:

«من نماینده ای به عراق می فرستم تا تحقیق بکند و ماجرا را بررسی کند»

شما ببینید که رئیس علمای اهل سنت عراق، به مصر سفر می کند و شهادت می دهد که بسیج مردمی در عراق، متشکل از شیعه و سنی است. و اینها دارند با داعش می جنگند؛ ولی آقای شیخ الأزهر حرف ایشان را قبول نمی کند و می گوید من هیئت را برای تحقیق به عراق خواهم فرستاد!!!

این هیئت تحقیق، می خواهند در عراق، از چه کسی سؤال بکنند؟! حقیقت را از چه کسی می خواهند جویا شوند؟! اگر می خواهند از اهل سنت بپرسند، همین هایی که به مصر رفته اند، در رأس اهل سنت عراق هستند.

اگر نه، می خواهد برود از عربستان سؤال بکند، که دیگر نیازی نیست. زیرا عربستانی ها همه اطلاعات عراق را در اختیار شما قرار داده اند. یا نه، شاید می خواهد برود از داعش و امثال اینها بپرسد، که آن هم لازم نیست و جوابش روشن است.

سایت «بغداد تایمز» نیز درباره موضع گیری آقای «خالد الملا»، که انسان آزاد و حُرّی است و رئیس هیئت علمای اهل سنت عراق نیز هست، می نویسد:

«وقالت الجماعة التي يرأسها الشيخ خالد الملا، في بيان صدر عن مكتبها الإعلامي، إن "ما جاء في بيان الأزهر حول الحشد الشعبي هو بعيد عن الحقيقة وغير مستند إلى الواقع وليس له صلة بما يجري في المناطق التي تحررها القوات الأمنية والحشد الشعبي وأبناء العشائر»

عده ای از علمای اهل سنت که در رأسشان خالد الملا قرار داشت، بیانیه ای رسمی صادر کرده اند که آنچه در بیانیه الأزهر در مورد بسیج مردمی آمده است، از حقیقت و واقعیت به دور است. و مستند به واقعیت نیست. و هیچ تناسبی با این مناطقی که توسط نیروهای امنیتی و بسیج مردمی عراق و نیز فرزندان عشایر آزاد شده است، ندارد.

آقای دکتر طیب! این دیگر جماعت اهل سنت عراق است که می گوید این بیانیه ای که الأزهر نسبت به بسیج مردمی عراق صادر کرده است، از حقیقت به دور است.

این منبع رسمی عراقی در ادامه می نویسد:

« وشدت الجماعة على أن المرجعية الدينية في النجف الاشرف خاطبت الحشد الشعبي في أكثر من بيان من أجل الحفاظ على أرواح الأبرياء والابتعاد عن كل عمل يسيء إلى جهادهم الوطني ودفاعهم عن العراق وقد التزم اغلب أفراد الحشد والمتطوعين بتوصيات المرجعية وتعاليمها»

جماعت اهل سنت تأکید کرده اند که مرجعیت شیعه در نجف، در چندین بیانیه، گروه های بسیج مردمی را مخاطب قرار داده است که شما باید از هر گونه تعرض به بی گناهان اجتناب کنید. و از هر کاری که جهاد و دفاع وطنی را بخواهد خدشه دار کند، شما باید اجتناب بکنید. و اغلب حاضرین در این گروه های بسیج مردمی، به توصیه ها و سفارشات مرجعیت شیعه گوش داده و عمل نموده اند.

آقای طیب! بیانیه از این واضح تر می خواهید؟! این بیانیه بزرگان اهل سنت، در سایت های مختلفی بازتاب داشته است. برخی سایت ها اینگونه نوشتند که:

«استهجنّت جماعة علماء العراق مواقف الازهر واعتبرتها تجاوزاً سافراً على العراق والعراقيين»

عده ای از علمای عراق، بیانیه و نظر الأزهر را در مورد بسیج مردمی عراق، زشت و قبیح شمردند. و این موضع گیری الأزهر را دخالتی آشکار در عراق دانسته اند.

جناب آقای طیب! اینها که دیگر شیعه نیستند! اینها جماعت علمای اهل سنت است. و در رأسشان هم از شخصیت‌های برجسته اهل سنت است که غالباً هم فارغ التحصیل دانشگاه الأزهر هستند! سنی‌های فارغ التحصیل دانشگاه تهران نیستند! اینها تربیت شده‌های خود شما هستند که اینچنین بیانیه‌ای صادر می‌کنند.

آقای طیب! جنگ در عراق و سوریه و یمن، جنگ شیعه و سنی نیست!!

اینها رسماً اعلام می‌کنند و می‌گویند که جنگ ما در عراق، جنگ شیعه و سنی نیست. در «یمن»، جنگ شیعه و سنی نیست!

یا شما «سوریه» را ببینید که آقای «بوطی» از علمای طراز اول اهل سنت سوریه بود. یک عالمی اخلاقی و تأثیرگذار در سوریه که در هنگام سخنرانی در مسجد، به شهادت رسید. جالب است که اینها دارند شادمانی می‌کنند ما «بوطی» را کشتیم!!

آقای طیب! آقای «بوطی» سنی بود یا شیعه؟! چه کسانی او را کشتند؟! چه کسانی برای کشته شدن او شادمانی می‌کنند؟! آیا اینها نشانگر این نیست که در سوریه و در عراق و... بحث شیعه و سنی مطرح نیست؟

یا پسر «بدرالدین حصّون»، مفتی اعظم سوریه، که ایشان استاد دانشگاه بود که در نزدیکی «حلب» او را ترور کردند؛ و حتی خود «بدرالدین حصّون» گفت: کسانی که پسر مرا کشتند، برای من نامه نوشتند و من می‌دانم که چه کسانی او را ترور کردند. من آنها را می‌شناسم. پشت سر این قضیه، علمای وهابی هستند که این تروریست‌ها را تحریک کردند برای کشتن پسر من!

حُب آقای طیب! این آقای بدرالدین حصّون شیعه هست؟ پسرش شیعه بوده که ترورش کردند؟! آیا واقعاً این جنگ بین شیعه و سنی است!؟

در «یمن»، مفتی اهل سنت؛ در «عراق»، رئیس علمای اهل سنت؛ و در سوریه نیز مفتی اعظم آقای «بدرالدین حصّون» و ترور پسر او و همچنین آقای «بوطی» از علمای سرشناس اهل سنت؛ اینها نشانگر این است که در این کشورها، جنگ شیعه و سنی نیست که آقای طیب می‌پندارد!

آقای دکتر طیب، حتی یک کلمه بر علیه داعش سخن نگفت!!!

جالب است بدانید که آقای «طیب»، در این سخنرانی ماه رمضان، حتی یک بار گروه های تروریستی داعش و... را محکوم نکرد! من یک کلمه در محکومیت اینها از این آقای طیب نشنیدم! تمام بحث های ایشان را من به دقت گوش کردم. ایشان حتی یک کلمه بر علیه داعش حرف نزد! ولی مرتب بر شیعه تاخت که بله، مذهب شیعه، بر سب صحابه استوار است!!!

اگر یک آدم عادی بیاید این چنین موضع گیری بکند، حرفی و گلایه ای نیست. ولی از شیخ الأزهر قابل پذیرش نیست. البته هفته گذشته عرض کردیم که اموال عربستان سعودی، دارد کار خودش را می کند!!

اگر رئیس جمهور فرانسه می آید و مدال افتخار فرانسه را به یک قاتل و جنایتکار جنگی به نام «محمد بن سلمان» می دهد، ما گلایه نمی کنیم. چون این خدمت، در مقابل پولهایی که عربستان در اختیار آنها قرار می دهد، ارزش کمتری دارد.

همین دیروز، نزدیک ۳۵ میلیارد دلار، عربستان سعودی از فرانسه سلاح و مهمات جنگی خریداری کرده است! با اینکه اتحادیه اروپا رسماً اعلام کرد که فروش سلاح به عربستان باید ممنوع بشود. زیرا با این مهمات، دارند افراد بی گناه و غیرنظامیان را در کشور «یمن» می کشند. در هر صورت، ما از اروپائی ها گلایه نداریم.

گلایه ما از جناب آقای دکتر «طیب» است که نه تنها آبروی خود، بلکه آبروی «الأزهر» را نیز رعایت نمی کند! این مسائل به عنوان یک سند می ماند. و مایه ننگ برای الأزهر خواهد شد. آیندگان در تاریخ خواهند خواند که شیخ الأزهر مصر، به خاطر پولهایی که از عربستان گرفت، آنچنان موضعی گرفت و سخن گفت که داد علمای اهل سنت را نیز در آورد.

علمای اهل سنت عراق، رسماً اعلام کردند که این سخنان الأزهر، کلمات زشت و قبیحی بود! آقای طیب! اینها همه در تاریخ می ماند! و شما نیائید به خاطر مسائلی که بین خود و عربستان دارید، اینچنین پا روی حقیقت بگذارید و واقعیت را نبینید، به گونه ای که فریاد علمای اهل سنت را هم در بیاورید!

جریان نوع ظهوری که خطرش؛ هزار برابر بیشتر از «داعش» است!!

ان شاء الله باقی مطالب و ادامه درس، بعد از تعطیلات عید نوروز در خدمت دوستان خواهیم بود. البته من به دوستان توصیه دارم که در این تعطیلات عید، مطالعات خودشان را در رابطه با قضیه «احمد الحسن» متمرکز کنند. کسی که مدعی است من همان «یمانی» هستم و فرزند حضرت مهدی هستم و برای آماده شدن جهان برای قیام حضرت مهدی، به پا خواسته ام. متأسفانه اینها تعدادی را نیز جذب خودشان کرده اند.

اینها الآن از طرف کشور «سوئد» پشتیبانی مالی و سیاسی می شوند. اینها دجال هستند! لامذهب هستند! ما بارها از اینها برای مناظره و یا مباحثه درخواست کردیم ولی هیچکدامشان حاضر نشدند.

اینها تعدادی جن گیر و... در اختیار دارند که می آیند از طریق تسخیر روح و جن، به افراد می گویند که شما امشب مثلاً فلان خواب را می بینی! اتفاقاً طرف هم، عین همان خواب را می بیند! دوباره چند روز بعد با او تماس می گیرند و می گویند که شما فردا شب قرار است همچین خوابی را ببینی! اتفاقاً فردا شب، عین همان خواب را نیز می بیند!! متأسفانه عده ای که مبانی دینی دستشان نیست و از پشت پرده خبر ندارند، وقتی دوتا خواب می بینند، تمام یافته ها و باورهای اعتقادی خودشان را در سطل زباله می ریزند!!

دجال لامذهبی که شرف که هیچ، حتی وحشی ترین وحشی های عالم نیز اینچنین نیستند. ما تمام کتابهای این آقای «احمد الحسن» را تک به تک اسکن گرفتیم و مطالعه کردیم. ان شاء الله بعد از تعطیلات عید، در مورد وی صحبت خواهیم کرد. توهین هایی که وی به انبیاء الهی دارد را بیان خواهیم کرد مخصوصاً نسبت به حضرت «یونس» که وی معتقد است حضرت یونس کافر بود و تا ابد در جهنم ماندگار است!!!

نسبت به حضرت امیر(سلام الله علیه)، می گوید که آیه «ان الإنسان لفی خسر» در حق علی نازل شده است!!! علی بن ابی طالب، - نعوذ بالله - انسان جنایتکار و ظالمی بوده است!!

یا نسبت به نبی مکرم، به قدری عبارتهای وقیح دارد که هیچ شکی در «زندقه» و «کفر» او، باقی نمی گذارد! امروز این مسئله یک خطر بسیار جدی است. اینها تمام مراجع ما را فاسق و کافر می دانند!! قتل مراجع را از اوجب واجبات می دانند!! یعنی خطر اینها بسیار جدی است! خطر اینها از داعش و امثال آنها، هزار مرتبه بیشتر است!! شما می توانید به پالتاک «ندای شیعه» مراجعه کنید، که مربوط به «شبکه ولایت» است. که در آنجا بچه های ما، در زمینه «احمد الحسن»، فوق تخصص دارند! با بزرگان اینها چندین جلسه مناظره کرده اند و آنها را به لجن کشانده اند!! لذا اگر بدانند یک نفر با پالتاک ندای شیعه مرتبط است، از او فرار می کنند!

دوستان گرامی جهت دانلود مسنجر پالتاک، اطلاع از برنامه های این تالار، راهنمای چگونگی ورود به این تالار و کسب اطلاعات بیشتر می توانند به پایگاه اینترنتی ندای شیعه مراجعه نمایند.

والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه شصت و هفتم ۹۵/۰۱ /۱۵

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیّه» (۳۹) - هدف اساسی از تطهیر چهره «صحابه» چیست؟

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمدلله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداءالله الى يوم لقاء الله. ضمن تبریک فرارسیدن سال نو، سال جدید، و سال فاطمی به همه بزرگواران و آرزوی موفقیت همه عزیزان، امیدواریم خدای عالم، امسال را سال فرج حضرت ولی عصر (ارواحنافداه) قرار بدهد. ان شاءالله.

خلاصه ای از مباحث گذشته!

بحث ما در جلسات گذشته در رابطه با مسئله «تقیه» بود. و گفتیم که انگیزه و علل بروز تقیه از ناحیه بزرگان و ائمه شیعه برای چه بوده است.

در این رابطه، سخنان علمای وهابی را مطرح کردیم که درباره تقیه توجیهاتی داشتند. که برخی سخنان، «توهم» بود؛ بعضی ها «برداشت غلط از روایات شیعه» بود؛ و بعضی ها «تقطیعاتی از کلام بزرگان شیعه» بود. که همه اینها را به مقتضای بحثمان مطرح کردیم و جواب دادیم.

در ادامه بحث، عرض کردیم که انگیزه این تقیه ها، «خوف»، «وحشت» و «استبدادی» بود که توسط حکومت بنی امیه و در ادامه دودمان بنی عباس در میان مردم و همچنین در میان علماء، بر قرار کرده بودند.

نه تنها ائمه (علیهم السلام)، و علمای شیعه برای حفظ جان خودشان، عرض و آبرو و ناموس خودشان، در تقیه بودند؛ بلکه بزرگان اهل سنت نیز، کاملاً در تقیه بودند!! ما در این باره موارد متعددی از ترس و وحشتی که بزرگان اهل سنت داشتند، ذکر کردیم. مثل «مغیره شعبه»، «صعصعة بن سوهان»، «سعید بن جبیر»، «حسن بصری»، «اوزاعی»، «شعبی» و... که همه اینها از ترس جان خود، از بیان مسائل مختلف صرفه نظر کرده بودند.

حتی نقل کردیم که خود «ابوحنیفه» وحشت داشت از اینکه در میان حکومتی ها، فتوایی که مبتنی بر رأی امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) است صادر کند!!

«خوارزمی» کتابی دارد در مناقب ابوحنیفه، در آنجا نقل می کند که روزی ابوحنیفه از طرف بنی امیه احضار شد تا در مورد یک مسئله فقهی، نظر بدهد. ابوحنیفه وقتی فهمید که از طرف حکومت احضار شده است، گفت:

«فاسترجت في نفسي، لأنني أقول فيها بقول علي رضي الله عنه و أدين الله به، فكيف أصنع؟ قال: ثم عزم أن أصدقه وأفتيه بالدين الذي أدين الله به، وذلك أن بني أمية كانوا لا يفتون بقول علي ولا يأخذون به.»

من پیش خودم گفتم انالله و انااليه راجعون! زیرا در این مسئله فقهی که اموی ها پرسیده اند، نظر من، نظر علی بن ابیطالب است. و این حجت بین من و خدای من است. حالا چه کار کنم؟ تصمیم گرفتم که راستش را بگویم و

بر اساس آنچه که حجت شرعی من است، فتوا صادر کنم. زیرا بنی امیه بر اساس نظر علی فتوا نمی دادند و عمل نیز نمی کردند.

المناقب للخوارزمي، ج ۱ ص ۱۷۱. نقلا عن كتاب الإمام الصادق والمذاهب الأربعة لمؤلفه أسد حيدر، ج ۱ ص ۳۹

بخش دیگری از خوف و وحشتی که میان علماء و بزرگان اهل سنت بود، خوف و وحشت از نقل «حدیث غدیر» بود. افرادی مثل «زید بن ارقم»، «سعید بن مسیب»، «زهري» و... وحشت داشتند که حتی اسمی از «حدیث غدیر» بر زبان بیاورند! اینها می ترسیدند که اگر بحث غدیر مطرح بشود، برایشان دردسر درست بشود!! حتی افرادی مثل «سعید بن ابی وقاص» که هم صحابی پیغمبر بود و هم جایگاه ویژه ای در میان حکومتی ها داشت؛ از نقل حدیث غدیر، وحشت داشت!

تقیه بزرگان اهل سنت از نقل فضائل امیرالمؤمنین (سلام الله علیه)

نکته مهمی که قبل از تعطیلات عید، در حال طرح آن بودیم و ناتمام ماند؛ وحشت بزرگان اهل سنت بود از نقل فضائل امیرالمؤمنین (سلام الله علیه).

عرض کردیم که آقای «ذهبی» در «تذكرة الحفاظ» نقل کرده است که:

«ابن السقاء الحافظ الامام...»

ابن سقاء حافظ و امام و... بود.

جالب است که «ذهبی» خودش می گوید که اگر در مورد کسی، تعبیر «امام» به کار برده شود، نقل مطالب نادرست درباره او، به هیچ وجه مورد قبول نیست. یعنی اگر به کسی «امام» بگویند، از هر جهت کاملاً مصونیت دارد:

«إِذَا ثَبَّتَ إِمَامَةً الرَّجُلِ وَ فَضَّلَهُ، لَمْ يَضُرَّهُ مَا قِيلَ فِيهِ»

وقتی امامت و فضیلت یک فردی ثابت بشود، تضعیف دیگران در حق او هیچ ضرری ندارد.

به خاطر نقل حدیث «طیر»، منبرش را آب کشیدند!!

بعد می گوید:

قال السلفي سألت الحافظ خميسا الحوزي عن ابن السقاء فقال: هو من مزينة مضر... فأسمعه من أبي خليفة و أبي يعلى وابن زيدان البجلي و المفضل ابن الجندي و بارك الله في سنه و علمه، و اتفق انه أملی حدیث الطیر فلم تحتمله نفوسهم فوثبوا به و أقاموه و غسلوا موضعه.»

سلفی گفته است : از حافظ خمیس حوزی در مورد ابن سقاء سوال کردم ؛ پس گفت: او از مزینه از قبیله مضر است... از ابی خلیفه و ابی یعلی و ابن زیدان بجلی و مفضل بن جندی روایت شنید، و خداوند نیز به او در علم و عمرش برکت داد؛ و روزی از روزها داشت حدیث طیر (از فضائل امیر مومنان را) املاء می کرد؛ اما ایشان نتوانستند که این روایت را تحمل کنند؛ پس به او هجوم آورده و او را از جای خویش بلند کردند و جای او را آب کشیدند.

تذكرة الحفاظ؛ اسم المؤلف: أبو عبد الله شمس الدين محمد الذهبي، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة : الأولى؛ ج ۳، ص ۹۶۶، ترجمه ابن السقاء.

در حقیقت، منبری که بر روی آن فضیلتی از فضائل امیرالمؤمنین گفته شود، آن منبر نجس می شود و باید آب کشیده شود.

کشته شدن «نسائی» به خاطر نقل فضائل امیرالمؤمنین!!

و همچنین «احمد بن شعیب نسائی» که از اهالی روستای «نساء»، و از توابع «نیشابور» است، و کتاب او (سنن النسائی) یکی از صحاح سته اهل سنت است؛ و «ذهبی» نیز از او به «امام» و «شیخ الإسلام» تعبیر می کند (سیر اعلام النبلاء؛ ج ۱۴، ص ۱۲۷)؛ «سبکی» در مورد او می نویسد:

«وقد اختلفوا في مكان موت النسائي فالصحيح أنه أخرج من دمشق لما ذكر فضائل علي قيل ما زالوا يدافعون في خصيتية حتى أخرج من المسجد ثم حمل إلى الرملة فتوفى بها»

در محل وفات نسائی اختلاف وجود دارد. قول صحیح آن است که او وقتی در دمشق فضائل علی را بیان کرد، او را کتک زدند و بر بیضه های او کوبیدند و از مسجد بیرون کردند. سپس او را به رمله بردند و در همانجا از دنیا رفت.

طبقات الشافعية الكبرى، اسم المؤلف: تاج الدين بن علي بن عبد الكافي السبكي، دار النشر: هجر للطباعة والنشر والتوزيع -

١٤١٣هـ، الطبعة: ٢، تحقيق: د. محمود محمد الطناحي د. عبد الفتاح محمد الحلو؛ ج ٣، ص ١٦

اینها دیدند که یک مردی در شام پیدا شده که جرئت کرده تا فضائل امیرالمؤمنین را بیان بکند، لذا مردانگی او را هدف قرار دادند و از بین بردند!!

حکم نقل نکردن فضائل معاویه، سنگسار است!!

«قرأ علينا أبو عبد الرحمن النسائي كتاب الخصائص فقلت له أين فضائل معاوية فقال و ما يرضى معاوية أن يسكت عنه قال فرجمناه و ضغطناه و جعلنا نضرب جنبه فمات بعد ثلاث»

نسائی کتاب خصائص خود را برای ما خواند، من به او گفتم: پس فضائل معاویه چه شد؟ گفت: مگر معاویه فضائلی هم داشت که من نقل کنم. معاویه راضی نشد از اینکه در مورد او سکوت شود و فضائلی نقل نشود، لذا ما او را سنگسار کردیم و لگد

مال نمودیم و به پهلوهایی او کوبیدیم به طوری که بعد از سه روز درگذشت.

بغية الطلب في تاريخ حلب، اسم المؤلف: كمال الدين عمر بن أحمد بن أبي جرادة، دار النشر: دار الفكر، تحقيق: د. سهيل زكار؛

ج ٢، ص ٧٨٦

خیلی عجیب است!! یعنی حکم نقل نکردن فضائل معاویه، سنگسار است!!

شکستن منبر حاکم نیشابوری به علت عدم نقل فضائل معاویه!!

«حاکم نیشابوری» از دیگر علمای بزرگ اهل سنت است و از جایگاه ویژه ای در میان بزرگان اهل سنت برخوردار است. که به خاطر ممانعت از نقل فضائل معاویه، خانه نشین می شود و منبرش نیز شکسته می شود:

«سمعت أبا عبد الرحمن السلمي يقول : دخلت على أبي عبد الله الحاکم وهو في داره لا يمكنه الخروج إلى المسجد من أصحاب أبي عبد الله بن كرام، و ذلك أنهم كسروا منبره و منعه من الخروج، فقلت له: لو خرجت و أملت في فضائل هذا الرجل شيئاً لاسترحمت من هذه المنحة. فقال: لا يجيء من قلبي، لا يجيء من قلبي، يعني معاوية.»

از ابا عبد الرحمن سلمی شنیدم که می گفت: به نزد ابو عبد الله حاکم نیشابوری رفتم در حالیکه او در خانه خویش بود و از ترس یاران ابی عبد الله بن کرام نمی توانست به مسجد برود؛ زیرا ایشان منبر او را شکسته بودند و او را ممنوع الخروج کرده بودند؛ پس به او گفتم: ای کاش بیرون می آمدی و فضیلت های این شخص (معاویه) را می گفتی تا از این مشکل آسوده گردی؛ گفت قلبم به من اجازه این کار را نمی دهد!

سير أعلام النبلاء، اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز الذهبی أبو عبد الله، دار النشر: مؤسسة الرسالة - بیروت - ۱۴۱۳، الطبعة: التاسعة، تحقیق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعیم العرقسوسی؛ ج ۱۷، ص ۱۷۵

هزار تازیانه؛ جزای نقل فضیلتی از امام حسن و امام حسین (علیهما السلام)!

«ابن حجر عسقلانی» و بسیاری دیگر از بزرگان اهل سنت نقل کرده اند که «نصر بن علی» وقتی فضیلتی درباره اهل بیت نقل می کند، «متوکل عباسی» دستور می دهد تا او را هزار ضربه شلاق بزنند:

«قال أبو علي بن الصواف عن عبد الله ابن أحمد لما حدث نصر بن علي بهذا الحديث يعني حديث علي بن أبي طالب أن رسول الله صلى الله عليه وسلم أخذ بيد حسن وحسين فقال من أحبني وأحب هذين وأباهما وأمهما كان في درجتي يوم القيامة.»

أمر المتوکل بضربه ألف سوط فكلمه فيه جعفر بن عبد الواحد و جعل يقول له هذا من فعل أهل السنة فلم يزل به حتى تركه»

و ابو علی بن صواف از عبدالله بن احمد نقل کرده است که وقتی نصر بن علی این روایت را گفت که رسول خدا صلی الله علیه (وآله) وسلم دست حسن و حسین را گرفته و فرمودند که هرکس من را دوست می دارد، پس این دو را و پدرشان و مادرشان را نیز دوست بدارد، با من در رتبه من در روز قیامت خواهد بود.

متوکل دستور داد که به او هزار تازیانه بزنند؛ پس جعفر بن عبد الواحد در این زمینه با متوکل سخن گفت و به او گفت: این روایت از عقاید و رفتار اهل سنت است (مربوط به شیعه نیست) تا اینکه او را رها کرد (دستور داد او را تازیانه نزنند).

تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۱۰، ص ۳۸۴ و تهذیب الکمال، المزی، ج ۲۹، ص ۳۶۰ و تاریخ بغداد، الخطیب البغدادی، ج ۱۳، ص ۲۸۹

کسی که زناى غير محصنه بکند، صد ضربه شلاق می خورد! ما دیگر در احکام اسلامی، بالاتر از صد ضربه شلاق، تعزیری نداریم. ولی نقل فضائل اهل بیت (علیهم السلام)، در نگاه این آقایان، ده برابر عمل شنیع «زنا»، جرم دارد و باید شلاق بخورد!!!

چهار صد ضربه شلاق، جزای کسی که امیرالمؤمنین را لعن نکرد!!

«عطیه بن سعد عوفی» متوفای ۱۱۱ هجری، از راویان صحیح بخاری، ابی داود، ترمذی، ابن ماجه و... است. «ابن سعد» در «الطبقات الکبری» در ترجمه وی می نویسد:

«فکتب الحجاج إلى محمد بن القاسم الثقفي أن ادع عطية فإن لعن علي بن أبي طالب وإلا فاضربه أربعمائة سوط و

احلق رأسه و لحيته فدعاه فأقرأه كتاب الحجاج فأبى عطية أن يفعل فضربه أربعمائة وحلق رأسه و لحيته.»

حجاج به محمد بن قاسم ثقفی نامه نوشت که عطیه را بیاورد؛ پس اگر علی بن ابی طالب را لعنت کرد که هیچ؛ و گرنه او را چهار صد تازیانه بزن و سر و ریش او را بتراش؛ پس او را احضار کردند؛ و نامه حجاج را برای او خواند؛ اما عطیه قبول نکرد؛ پس او را چهار صد شلاق زدند و سر و ریش او را تراشیدند.

الطبقات الکبری، اسم المؤلف: محمد بن سعد بن منیع أبو عبدالله البصري الزهري، دار النشر: دار صادر بیروت؛ ج ۶، ص ۳۰۴

تهذيب التهذيب ، اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي، دار النشر: دار الفكر - بيروت - ١٤٠٤ -

١٩٨٤، الطبعة: الأولى؛ ج ٧، ص ٢٠١

اینها مواردی بود که در جلسات گذشته، به آنها اشاره کردیم و مطرح کردیم.

بدلی به جای اهل بیت پیامبر، به نام «صحابه»!!

نکته اساسی دیگر در اینجا این است که این آقایان از طرفی، نقل و گسترش فضائل اهل بیت (علیهم السلام)، خصوصاً نقل فضائل امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) را ممانعت می کردند و ناقلین فضائل را هم، آنگونه که عرض کردیم، مورد ضرب و شتم قرار می دادند. از طرف دیگر، اینها وقتی دیدند اهل بیت را از میدان به در کردند، باید یک بدلی، و یک جایگزینی را به جای آنها علم بکنند، و درست بکنند؛ لذا آمدند به جای اهل بیت (علیهم السلام)، «صحابه» را علم کردند!! با وجود اینکه نبی مکرم، بارها فرموده بود:

« أَمَا بَعْدُ أَلَا أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُّوشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولُ رَبِّي فَأَجِيبْ وَأَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ أَوْلَهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَى وَالنُّورُ فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ ». فَحَثَّ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَرَعَبَ فِيهِ ثُمَّ قَالَ « وَأَهْلُ بَيْتِي أَدْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي أَدْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي أَدْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي »

اما بعد، بدانید ای مردم که من هم بشرم و به زودی فرستاده خدای نزد من می آید و دعوت او را اجابت می کنم. من بین شما دو چیز گرانها از خود بر جای می گذارم، نخستین آنها کتاب خداست که در آن هدایت و نور است. کتاب خدا را محکم در دست بگیرید و آن را رها نکنید - پس درباره قرآن سفارش بسیار نمود و بدان تشویق و ترغیب فرمود - سپس فرمود: اهل بیت من، درباره اهل بیت من همواره خدای را به یاد داشته باشید (این جمله را سه بار فرمود)

صحیح مسلم ، اسم المؤلف: مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري النيسابوري ، دار النشر : دار إحياء التراث العربي -

بيروت ، تحقيق : محمد فؤاد عبد الباقي؛ ج ٤، ص ١٨٧٣، كتاب فضائل الصحابه، باب فضائل علي بن ابي طالب، ح ٢٤٠٨

ولی این آقایان، متأسفانه، به جای اهلیت پیامبر، «صحابه» را قرار دادند! ولی دیدند این بدلی که درست کردند، و این جایگزینی که به جای اهلیت قرار دادند؛ هیچ سنخیتی با اهلیت ندارد! اهلیت پیامبر، پاک و مطهر و مهذب هستند و در تمام زندگی خود، کوچکترین لغزشی و خطائی و حتی سهو و نسیانی هم، مردم از ایشان ندیدند.

اینها آمدند صحابه را به جای یک همچنین افرادی قرار داده اند. صحابه ای که، سر تا پا نقص و ایراد و اشکال هستند. با هم درگیری داشتند. همدیگر را تکفیر کردند. با یکدیگر می جنگیدند و... و دیدند این صحابه نمی توانند همسنگ اهلیت باشند.

لذا آمدند و دستور دادند و فتوا صادر کردند که ما موظف هستیم که در مورد صحابه، هر چه بدی و سوء رفتار در تاریخ ثبت و نقل شده است، نباید نقل بکنیم و اگر بتوانیم آنها را محو و نابود کنیم!! نباید نقل بکنیم تا مردم لغزشهای صحابه و خطاهای صحابه و کارهای نادرست صحابه را نشنوند. تا بتوانیم یک جایگزین مناسبی برای اهلیت درست بکنیم!!

هدف اساسی از تطهیر چهره «صحابه» چیست؟

این نکته ای مهمی است که «ذهبی» و امثال ذهبی تلاش می کنند که آنچه در مطاعن صحابه است را محو و نابود بکنند و هر کس که این مطالب را نقل بکند، باید شلاق بخورد و...؛ همه اینها برای یک مسئله است. مسئله مهم و اساسی. این مسئله، مسئله ای است که من کمتر دیدم بزرگان ما به آن توجه داشته باشند. حتی سرور عزیزمان حضرت آیه الله العظمی سبحانی و همچنین علامه عسگری هم، که به این قضیه ورود پیدا کرده اند، به این نکته اشاره ندارند.

مسئله اساسی و هدف از اینکه می خواهند صحابه را تهذیب بکنند، و مطاعن صحابه را محو بکنند، به خاطر حب صحابه نیست! به خاطر علاقه به صحابه نیست! اینها برای این است که صحابه را عدل و همسنگ اهلیت قرار بدهند!!

لذا ما می بینیم که «احمد بن حنبل»، رسماً فتوا صادر می کند که:

«ومن الحجة الواضحة الثابتة البينة المعروفة ذكر محاسن أصحاب رسول الله كلهم أجمعين والكف عن ذكر مساوئهم
و الخلف الذي شجر بينهم

فمن سب اصحاب رسول الله أو أحدا منهم أو تنقصه أو طعن عليهم أو عرض بعيبيهم أو عاب أحدا منهم فهو مبتدع
رافضي خبيث مخالف لا يقبل الله منه صرفا و لا عدلا بل حبههم سنة والدعاء لهم قرينة و الاقتداء بهم وسيلة والأخذ
بآثارهم فضيلة»

از ادله ثابت، واضح و روشنی که معروف است، بیان محاسن تمام اصحاب رسول خداست. و خودداری کردن از بیان
بدی ها و اختلافاتی است که بین صحابه رخ داده است.

بنابراین هر کس اصحاب پیامبر را دشنام دهد، یا حتی یکی از اصحاب را دشنام دهد، یا جایگاه او را تنقیص کند،
یا طعنی بر آنها وارد بکند، یا عیبی از آنها را فاش سازد، یا در مورد آنها عیب جوئی بکند، چنین فردی بدعت گذار و
رافضی و خبیث است. که خداوند هیچ عملی را از او قبول نمی کند.

بلکه دوست داشتن صحابه، سنت است. دعای به صحابه موجب تقرب به خداوند است. اقتدا کردن به صحابه وسیله
نجات است. و عمل نمودن بر اساس رفتار صحابه فضیلت و برتری است.

طبقات الحنابلة، اسم المؤلف: محمد بن أبي يعلى أبو الحسين، دار النشر: دار المعرفة - بيروت، تحقيق: محمد حامد الفقي؛
ج ۱، ص ۳۰

طبق این بیان، پس معلوم می شود که صحابه، یک سری کارهای ناشایستی هم دارند که باید پوشیده شود!
حالا ما می پرسیم که آیا شما که خودتان قبول دارید که صحابه یک سری اعمال ناشایستی داشتند، آیا این اعمال،
به عدالت صحابه، و به مقام و جایگاه صحابه، ضرری می زند یا نمی زند؟! آقایان متأسفانه به جای اینکه بیایند مسئله
را حل بکنند، می خواهند که صورت مسئله را پاک بکنند!!

به جای اینکه بیایند صحابه را مثل شیعه به دو قسم تقسیم بکنند، صحابه عدول و صاحب فضائل؛ و صحابه غیر
عادل و صحابه ای که قرآن به فسق آنها تصریح می کند:

(ان جائكُم فاسقٌ بنياً فْتَبِينُوا)

هرگاه فرد فاسقی برای شما خبری را آورد، تحقیق کنید.

سوره حجرات(۴۹): آیه ۶

یا حتی قرآن تصریح می کند که برخی از صحابه، بعد از اسلام آوردن کافر شدند:

(لا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنَّ نَعْفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ يُعَذِّبُ طَائِفَةٌ بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ)

(بگو) عذر خواهی نکنید (که بیهوده است، چرا که) شما پس از ایمان آوردن کافر شدید، اگر گروهی از شما را (به

خاطر توبه) مورد عفو قرار دهیم، گروه دیگری را عذاب خواهیم کرد، زیرا آنها مجرم بودند.

سوره توبه(۹): آیه ۶۶

تصریح بزرگان وهابیت؛ به کفر برخی از صحابه!!

کار به جایی می رسد که خداوند متعال تصریح به کفر برخی از صحابه می کند. و بزرگان اهل سنت و حتی وهابی های شاخ داری مثل «محمد بن عبدالوهاب»، و حتی «ابن تیمیه» هم، در ذیل این آیه به این مسئله تصریح دارند.

«محمد بن عبدالوهاب» در کتاب معروف «کشف الشبهات» خود می نویسد:

«الذین قال الله فيهم: (يحلِفون بالله ما قالوا ولقد قالوا كلمة الكفر وكفروا بعد إسلامهم) سورة التوبة آية: ۷۴. أما

سمعت الله كفرهم بكلمة مع كونهم في زمن رسول الله و يجاهدون معه و يصلون و يزكون و يحجون و يوحدون»

افرادی بودند که خداوند درباره آنها فرمود «يحلِفون بالله...» آیا نشنیدی که خداوند اینها را تکفیر کرده است. با اینکه

اینها در زمان پیغمبر بودند، با پیغمبر جهاد کردند، نماز خواندند، تهجد و تزکیه داشتند و حج انجام می دادند و خدای

واحد را می پرستیدند.

در ادامه می نویسد:

«وكذلك الذين قال الله فيهم: {قُلْ أِبَالَهُمْ وَعَاقِبَتُهُمْ وَأَبَاؤُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ} - لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ { [التوبة:

٦٥ - ٦٦] فهؤلاء الذين صرح الله فيهم أنهم كفروا بعد إيمانهم وهم مع رسول الله - صلى الله عليه وسلم - في غزوة

تبوك»

و همچنین افرادی که خداوند درباره آنها فرمود «قل أبالله...» این افراد، همان کسانی هستند که خداوند درباره آنها تصریح کرده است که اینها بعد از ایمان آوردن، کافر شدند. در حالی که اینها در غزوه تبوک در کنار رسول خدا بودند.

کشف الشبهات، اسم المؤلف: محمد بن عبد الوهاب، دار النشر: مطابع الرياض - الرياض، الطبعة: الأولى، تحقيق: ناصر بن عبد الله الطريم، سعود بن محمد البشر، عبد الكريم اللاحم؛ ج ١، ص ١٧٤

حتی خود «ابن تیمیه» در جایی نقل می کند که برخی صحابه از پیامبر درخواست بت می کردند برای پرستیدن آنها:

«فقال بعض الناس يارسول الله اجعل لنا ذات أنواط كما لهم ذات أنواط فقال (الله أكبر قلت كما قال قوم موسى لموسى) اجعل لنا إلهًا كما لهم آلهة»

برخی از مردم گفتند که ای پیغمبر، برای ما نیز همچون آنها بتی قرار بده. پیامبر فرمود: این چه حرفی است شما می زنید. شما همانگونه که قوم موسی از موسی درخواست بت کردند، از من بت درخواست می کنید.

کتب و رسائل و فتاوی شیخ الإسلام ابن تیمیة، اسم المؤلف: أحمد عبد الحليم بن تيمية الحراني أبو العباس، دار النشر: مكتبة ابن تيمية، الطبعة: الثانية، تحقيق: عبد الرحمن بن محمد بن قاسم العاصمي النجدي؛ ج ٢٧، ص ١٣٧

آقای احمد بن حنبل! وقتی قرآن کریم این تعداد از صحابه را تکفیر می کند، شما با این آیات می خواهید چه بکنید؟ می خواهید این آیات را از قرآن حذف بکنید؟ قرآن به صراحت می گوید:

(يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَ لَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَ كَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ)

به خدا سوگند می خورند که (سخنان زنده در غیاب پیامبر) نگفته اند، در حالی که قطعاً سخنان کفر آمیز گفته اند، و پس از اسلام کافر شده اند.

سوره توبه(۹): آیه ۷۴

آقای احمد بن حنبل! وقتی خداوند به قدری از برخی صحابه ناراحت و غضبناک است که به صراحت می فرماید:

(لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنَّ نَعْفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبُ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ)

(بگو) عذر خواهی نکنید (که بیهوده است، چرا که) شما پس از ایمان آوردن کافر شدید، اگر گروهی از شما را (به خاطر توبه) مورد عفو قرار دهیم، گروه دیگری را عذاب خواهیم کرد، زیرا آنها مجرم بودند.

سوره توبه(۹): آیه ۶۶

خداوند به این صحابه می فرماید که عذر نیاورید، خداوند قبول نمی کند. خداوندی اینگونه با شدت با این صحابه برخورد می کند که در جای دیگر می فرماید:

(يَبْنَئُ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ)

بندگانم را آگاه کن که من غفور و رحیمم.

سوره حجر(۱۵): آیه ۴۹

خدایی که می فرماید:

(قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ)

بگو: ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می آمرزد.

سوره زمر(۳۹): آیه ۵۳

خداوندی که این قدر رئوف و مهربان و بخشنده است، اینگونه با صحابه خلافکار برخورد می کند و می فرماید که عذر

نیاورید! شما بعد از ایمان آوردن، کافر شدید!! این آیه خطاب به مؤمنین است. به منافقون که نیست!

آقای «احمد بن حنبل» اینها را نمی بیند بعد می گوید: «ومن الحجة الواضحة الثابتة البينة المعروفة ذكر محاسن

أصحاب رسول الله كلهم أجمعين والكف عن ذكر مساويهم و الخلاف الذي شجر بينهم!!»

خب شما با این آیات می خواهید چه کنید؟! با آیه نبأ چه می خواهید بکنید؟ آیا ما این آیات را نخوانیم؟ از قرآن

حذف کنیم؟ به این جای قرآن که رسیدیم، روی آیات چسب بزنیم تا این آیات را نبینیم!؟

آیا این آیه سوره جمعه را نخوانیم که می فرماید:

(وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَ تَرَكُوا قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجَارَةِ وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ)

هنگامی که تجارت یا سرگرمی و لهوی را ببینند پراکنده می شوند و به سوی آن می روند، و تو را ایستاده به حال خود

رها می کنند، بگو آنچه نزد خدا است بهتر از لهو و تجارت است و خداوند بهترین روزی دهندگان است.

سوره جمعه (۶۲): آیه ۱۱

آیا این ترک کردن پیامبر در حال ایراد خطبه نماز جمعه، عمل ناپسند هست یا نیست؟ آنها برای انجام کار لغو و

بیهوده! نه یک کار دیگر موجه!

آقای مولوی! آقای ماموستا! آقای مفتی اعظم! لطفاً جواب بدهید!

من بارها گفتم که آقای مولوی! آقای ماموستا! آقای مفتی اعظم! اگر شما خودتان در حال ایراد خطبه های نماز

جمعه باشید، و اتفاقی در بیرون نماز جمعه بیفتد و مردم شما را در حال خطبه خوانی، ترک بکنند و به سمت محل

حادثه بروند، شما اسم این افراد را چه می گذارید؟ آیا می توانید بگوئید که اینها کار خوبی کردند؟ آیا از اینها تشکر

می کنید؟ یا نه، چهار تا فحش و بد و بیراه هم به اینها می گوئید!؟

خطبه های نماز جمعه، جزء نماز است. حتی می گویند که نباید در حال ایراد خطبه، مأمومین صحبت بکنند. چون

خطبه های نماز جمعه، بخشی از نماز است.

آقای احمد بن حنبل! آیا این آیه را از قرآن حذف نکنیم؟ این آیه را اصلاً نخوانیم؟ جنگ «جمل» که ۳۰ هزار کشته داشت را اصلاً اسمش را نیاورید! جنگ «صفین» که ۱۱۰ هزار نفر کشته داشت را نباید مطرح نکنیم! یا جنگ «نهروان» که نزدیک سه هزار کشته داد را نباید اسمش را بیاوریم. چرا که ممکن است به صحابه بر بخورد! چون در دو طرف جنگ، صحابه بودند که با یکدیگر می جنگیدند! همه مسلمان بودند و صحابه پیامبر!!

ایشان در ادامه می گوید:

«فمن سب اصحاب رسول الله أو أحدا منهم أو تنقصه أو طعن عليهم أو عرض بعيبهم أو عاب أحدا منهم فهو مبتدع رافضي خبيث مخالف لا يقبل الله منه صرفا و لا عدلا بل حبههم سنة والدعاء لهم قربة و الاقتداء بهم وسيلة والأخذ بآثارهم فضيلة»

بنابراین هر کس اصحاب پیامبر را دشنام دهد، یا حتی یکی از اصحاب را دشنام دهد، یا جایگاه او را تنقیص کند، یا طعن بر آنها وارد بکند، یا عیبی از آنها را فاش سازد، یا در مورد آنها عیب جوئی بکند، چنین فردی بدعت گذار و رافضی و خبیث است. که خداوند هیچ عملی را از او قبول نمی کند.

بلکه دوست داشتن صحابه، سنت است. دعای به صحابه موجب تقرب به خداوند است. اقتدا کردن به صحابه وسیله نجات است. و عمل نمودن بر اساس رفتار صحابه فضیلت و برتری است.

طبقات الحنابلة، اسم المؤلف: محمد بن أبي يعلى أبو الحسين، دار النشر: دار المعرفة - بيروت، تحقيق: محمد حامد الفقي؛

ج ۱، ص ۳۰

این عبارات خیلی عجیب است. ما از آقای «احمد بن حنبل» می پرسیم که با خداوندی که بدی های صحابه را گفته چه کنیم؟ نعوذ بالله خداوند هم رافضی بوده است؟! روایات متعددی که در این زمینه در منابع اهل سنت وجود دارد چه کنیم؟!

خیانتی آشکار؛ از محمد بن اسماعیل بخاری در «صحیح بخاری»!!

یک روایتی در «صحيح بخارى» و «صحيح مسلم» نقل شده است که خيلى جالب است. ايشان مى آيند از پيغمبر نقل مى کنند که فرمود:

«لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي فَلَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدًّا أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَهُ»

اصحاب مرا دشنام ندهيد. اگر هر کدام از شما به اندازه کوه احد طلا در راه خدا انفاق بکند، به اندازه یک مد و يا نصف مد انفاق آنها نمى رسد.

الجامع الصحيح المختصر، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، دار النشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا، ج ٣، ص ١٣٤٣، ح ٣٤٧٠

آقاىان روى اين روايت خيلى مانور داده اند. حتى دكتر طيب، شيخ الأزهر، در اين برنامه ماه رمضان، چندين روز در مورد اين روايت صحبت كرد و مانور داد.

من بارها به دوستان گفته ام كه يكى از بهترين جوابهاى شبهه، اين است كه از خود شبهه، شبهه توليد كنيد! همان شبهه اى كه طرف توليد مى كند، همان را به خودش برگردانيد!

متأسفانه آقاى «بخارى»، روايت را ناقص نقل کرده است. «صحيح مسلم» اين روايت را اينگونه نقل کرده است:

«عن أبي سعيد قال قال بين خالد بن الوليد و بين عبد الرحمن بن عوفٍ شيءٌ فسبَّه خالدٌ فقال رسول الله لا تسبُّوا أحدًا من أصحابي فإن أحدكم لو أنفق مثل أُحُدٍ ذهبًا ما أدرَكَ مُدًّا أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَهُ»

ابو سعيد نقل کرده است كه بين خالد بن وليد و بين عبدالرحمن بن عوف درگيرى پيش آمد. خالد عبدالرحمن را فحش داد. لذا پيغمبر فرمود هيچ کدام از اصحاب مرا فحش ندهيد. اگر هر کدام از شما به اندازه کوه احد طلا در راه خدا انفاق بکند، به اندازه یک مد و يا نصف مد انفاق آنها نمى رسد.

صحيح مسلم، اسم المؤلف: مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري النيسابوري، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت،

تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي؛ ج ٤، ص ١٩٦٧، ح ٢٥٤١

خطاب پیامبر در این روایت، به صحابه است. به آنها می‌گوید که یکدیگر را فحش ندهید! به آیندگان نمی‌گوید که به صحابه من فحش ندهید! خطاب، به خود صحابه است! متأسفانه هر کس این روایت را نقل می‌کند، این سب خالد را فاکتور می‌گیرند و نقل نمی‌کنند!! این را مخفی می‌کنند و نمی‌گویند که همین خالد بن ولید، سیف الإسلام شما بوده که به صحابه دیگر پیامبر فحش داده است!!

این سنت پیامبر در فحش ندادن به صحابه، اولاً و بالذات، متوجه خود صحابه است. چون صحابه مخاطب این فرمایش هستند.

حالا ان شاءالله بعداً من عرض خواهم کرد که امثال «ابن حجر» و دیگران، وقتی به این روایت رسیده اند، جلز و ولزشان در آمده است. زیرا دیدند که این خطاب به صحابه است، نه آیندگان. و خود صحابه بودند که به صحابه دیگر فحش دادند! لذا توجیحاتی دارند که من بیان خواهم کرد تا ببینید که به توجیحات اینها مرغ پخته هم خنده اش می‌گیرد.

آقای «احمد بن حنبل» می‌گوید که هر کس به صحابه فحش بدهد، بدعتگذار است و رافضی است و خبیث است و... آیا «خالد بن ولید» هم رافضی و مبدع و خبیث است؟

آیا «عایشه» باید توبه داده شود!؟

جالب است که ایشان در ادامه می‌گوید:

«فمن فعل ذلك فقد وجب على السلطان تأديبه و عقوبته ليس له أن يعفو عنه بل يعاقبه ويستتبه فإن تاب قبل منه و إن ثبت عاد عليه بالعقوة و خلد الحبس حتى يموت أو يتراجع»

هر کس چنین کند(به صحابه فحش دهد، یا عیب و بدی‌های آنها را فاش کند)، بر حاکم واجب است که او را ادب بکند و تعزیر بکند. و جایز نیست که او را ببخشد. بلکه باید عقوبت بکند و او را توبه بدهد. اگر توبه کرد قبول می‌شود. و اگر تکرار کرد دوباره عقوبت می‌شود و حبس می‌شود تا بمیرد یا از نظر خودش برگردد.

آقای احمد بن حنبل! پیغمبر اکرمی که این آیات را آورد، حکمش چیست؟ خالد بن ولید که به صحابه فحش داد، حکمش چیست؟ ام المؤمنین عایشه، به «زینب بنت جحش» فحش می دهد و او نیز به عایشه فحش می دهد، و پیغمبر هم عایشه را به فحش دادن تحریک می کند، حکم اینها چیست؟

آقای احمد بن حنبل! اگر شما در آنجا بودید، با پیغمبر چه کار می کنید؟ آیا می گفتید که عایشه باید توبه کند؟ یا به زندان برود؟ زینب بنت جحش را چه می کردید؟ اینها همه در صحاح شما نقل شده است! کافی و تهذیب و وسائل و... نقل نکرده اند!!

اینها از نکات طلائی است که باید در آستین خود داشته باشید. در خیلی از جاها به دردتان می خورد. دوستان لازم است که اینها را با مدارکشان حفظ بکنند.

ما ان شاءالله در جلسه بعد، چند نمونه از «سب» که از خود صحابه نقل شده است را مطرح می کنم تا دوستان اینها را حفظ بکنند و استفاد بکنند.

والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه شصت و هشتم ۹۵/۰۱/۱۶

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۴۰) – آیا شیعیان به صحابه فحش می دهند یا خود صحابه به

صحابه فحش می دهند!؟

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله الى يوم لقاء الله. بحث ما در رابطه با علل و انگیزه «تقیه» بود. به اینجا رسیدیم که بزرگان اهل سنت، برای تطهیر چهره صحابه، دستور مخفی سازی و محو مشاجرات، اختلافات، و اعمال و گفتار سوء صحابه را صادر کرده بودند.

عبارت «احمد بن حنبل» را دیروز خواندیم که گفته بود:

«ومن الحجة الواضحة الثابتة البينة المعروفة ذكر محاسن أصحاب رسول الله كلهم أجمعين والكف عن ذكر مساوئهم و الخلاف الذي شجر بينهم

فمن سب اصحاب رسول الله أو أحدا منهم أو تنقصه أو طعن عليهم أو عرض بعيبيهم أو عاب أحدا منهم فهو مبتدع رافضي خبيث مخالف لا يقبل الله منه صرفا و لا عدلا بل حبههم سنة والدعاء لهم قرينة و الاقتداء بهم وسيلة والأخذ بآثارهم فضيلة»

از ادله ثابت، واضح و روشنی که معروف است، بیان محاسن تمام اصحاب رسول خداست. و خودداری کردن از بیان بدی ها و اختلافاتی است که بین صحابه رخ داده است.

بنابراین هر کس اصحاب پیامبر را دشنام دهد، یا حتی یکی از اصحاب را دشنام دهد، یا جایگاه او را تنقیص کند، یا طعنی بر آنها وارد بکند، یا عیبی از آنها را فاش سازد، یا در مورد آنها عیب جوئی بکند، چنین فردی بدعت گذار و رافضی و خبیث است. که خداوند هیچ عملی را از او قبول نمی کند.

بلکه دوست داشتن صحابه، سنت است. دعای به صحابه موجب تقرب به خداوند است. اقتدا کردن به صحابه وسیله نجات است. و عمل نمودن بر اساس رفتار صحابه فضیلت و برتری است.

طبقات الحنابلة، اسم المؤلف: محمد بن أبي يعلى أبو الحسين، دار النشر: دار المعرفة - بيروت، تحقيق: محمد حامد الفقي؛

ج ۱، ص ۳۰

دعوی جالب «ابوموسی اشعری» با «عمرو بن عاص»!!

امروز بعد از نماز صبح، که مطالعه می کردم به مطلب جدیدی در این زمینه برخورد کردم که خیلی جالب بود و برای من خیلی جذاب بود. «طبری» و دیگران از دعوی «ابوموسی اشعری» با «عمرو بن عاص»، با این عبارات نقل کرده اند که:

«فقال أبو موسى مالك لا وفقك الله غدرت وفجرت إنما مثلك كمثل الكلب إن تحمل عليه يلهث أو تتركه يلهث قال عمرو إنما مثلك كمثل الحمار يحمل أسفارا وحمل شريح بن هانئ على عمرو فضربه بالسوط وحمل على شريح ابن لعمرو فضربه بالسوط وقام الناس فحجزوا بينهم وكان شريح بعد ذلك يقول ما ندمت على شيء ندامتي على ضرب عمرو بالسوط ولم أضربه بالسيف»

ابوموسی به عمرو عاص گفت: خدا موفقیت ندارد. تو خیانت کردی، معصیت کردی. تو همچون سگ (هاری هستی که اگر به او حمله کنی دهانش را باز و زبانش را برون خواهد کرد و اگر او را به حال خود واگذاری باز همین کار را می کند. عمرو عاص برگشت به ابوموسی گفت: تو نیز مانند درازگوشی هستی که کتابهایی را حمل می کند. شریح بن هانی به عمرو حمله کرد و او را با تازیانه زد. از آن طرف، پسر عمرو به شریح حمله کرد و او را با تازیانه زد. مردم به پا خواستند و آن دو از هم جدا کردند. شریح بعد از این ماجرا می گفت: به هیچ چیزی مثل زدن تازیانه به عمرو حسرت نخوردم که چرا او را به جای تازیانه، با شمشیر نزد.

شما ببینید که دو تا صحابی بزرگ و شخصیت برجسته، اینگونه به هم فحش می دهند. ما از آقای «احمد بن حنبل»، «ذهبی» و دیگران که فتوا داده اند باید بدی های صحابه را بپوشانیم، و مطرح نکنیم، سؤال می کنیم که با این کتابهایی که این قضیه را نقل کرده اند چه کنیم!؟

جالب است که در ادامه نقل می کنند:

«والتمس أهل الشام أبا موسى فهرب إلي مكة... وكان علي إذا صلي الغداة يقنت فيقول اللهم العن معاوية وعمرا وأبا الأعور وحبيبا وعبد الرحمن بن خالد والضحاك بن قيس والوليد فبلغ ذلك معاوية فكان إذا قنت سب عليا وابن عباس والحسن والحسين والأشتر»

اهالی و مردم شام، ابوموسی را به خاطر جسارت به عمرو بن عاص، مطالبه کردند. ولی ابوموسی به مکه فرار کرد... علی وقتی نماز صبح می خواند، در قنوت نماز می گفت: خدایا معاویه و عمرو و اباعور و حبیب و عبدالرحمن و ضحاک و ولید را مورد لعن خود قرار بده. این خبر به معاویه رسید. او نیز وقتی قنوت می گرفت به علی، ابن عباس، حسن، حسین و مالک اشتر، فحش می داد.

تاریخ الطبري، اسم المؤلف: لأبي جعفر محمد بن جرير الطبري، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت؛ ج ۳، ص ۱۱۳

الكامل في التاريخ، اسم المؤلف: أبو الحسن علي بن أبي الكرم محمد بن محمد بن عبد الكريم الشيباني، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ۱۴۱۵هـ، الطبعة: ط ۲، تحقيق: عبد الله القاضي؛ ج ۳، ص ۲۱۰

أنساب الأشراف، اسم المؤلف: أحمد بن يحيى بن جابر البلاذري (المتوفى: ۲۷۹هـ)؛ ج ۱، ص ۳۳۸

وقتی دو تا صحابه مثل ابوموسی و عمرو بن عاص، اینگونه همدیگر را مورد جسارت و توهین قرار می دهند، دیگر اینها چرا به شیعه ایراد می گیرند؟ آیا این مخاصمه ها حدیث «اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم» را زیر سؤال نمی برد؟ چرا اینها به شیعه ایراد می گیرند که به صحابه جسارت می کنید. اگر کسی اقتدا کند به یکی از این صحابه و فحش بدهد، آیا کاری بر خلاف حدیث «اصحابی کالنجوم» انجام داده است!؟

به تعبیر «علامه امینی»، تمام این قضایا، برای غیر امیرالمؤمنین است. وقتی به امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) می‌رسند، این آقایان کاملاً آزاد هستند که هر چه بگویند و هر نسبتی را بدهند!

دعوت بزرگان اهل سنت، بر مخفی سازی مطاعن صحابه!!

جناب «ذهبی» هم فتوای محکمی بر مخفی کاری و پوشاندن و محو مساوی و بدی های صحابه می دهد و می نویسد:

«وَهَذَا فِيمَا بَأْيَدِنَا وَ بَيْنَ عُلَمَائِنَا، فَيَنْبَغِي طَيْبُهُ وَ إِخْفَاؤُهُ، بَلْ إِعْدَامُهُ، لِتَصْفُو الْقُلُوبَ، وَ تَتَوَقَّرَ عَلَى حُبِّ الصَّحَابَةِ، وَ التَّرَضِّي عَنْهُمْ، وَ كَثْمَانُ ذَلِكَ مُتَعَيِّنٌ عَنِ الْعَامَّةِ، وَ أَحَادِ الْعُلَمَاءِ»

این روایات در بین ما و علمای ما موجود است. و لازم است که از کتاب ها برداشته شود و مخفی شود. بلکه از بین برده شود. برای اینکه دلها نسبت به صحابه صاف شود و علاقه مردم به صحابه و رضایتشان از صحابه روز افزون شود و کتمان مطالب مطاعن صحابه بر عموم مردم و تک تک علماء، واجب است.

سیر أعلام النبلاء، اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز الذهبي أبو عبد الله، دار النشر: مؤسسة الرسالة - بيروت - ١٤١٣، الطبعة: التاسعة، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي؛ ج ١٠، ص ٩٢

آقای «ابن حجر هیثمی» نیز می گوید:

«يجب الإمساك عما شجر بين الصحابه»

واجب است که از نقل اختلافات پیش آمده بین صحابه، خودداری کرد.

تطهير الجنان و اللسان، ص ٧٢

و در جای دیگری نیز، در وجوب صیانت از شخصیت «صحابه» می نویسد:

«ومما يوجب أيضا الإمساك عما شجر أي وقع بينهم من الاختلاف و الإضراب صفحا عن أخبار المؤرخين سيما جهلة الروافض و ضلال الشيعة و المبتدعين القادحين في أحد منهم فقد قال (إذا ذكر أصحابي فأمسكوا)»

از مواردی که باز هم پرهیز کردن از بیان اختلافات و درگیری ها بین صحابه لازم است، صرفه نظر کردن از اخبار مورخین در این زمینه است. مخصوصاً افراد جاهل رافضی ها و گمراهان شیعه و بدعت گذارانی که در مورد برخی از صحابه طعنه می زنند. چرا که پیغمبر فرمود: زمانی که از صحابه سخن به میان آید، توقف کنید و پرهیز نمائید.

الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقه، اسم المؤلف: أبو العباس أحمد بن محمد بن علي ابن حجر الهيتمي، دار النشر: مؤسسة الرسالة - لبنان - ١٤١٧هـ - ١٩٩٧م، الطبعة: الأولى، تحقيق: عبد الرحمن بن عبد الله التركي - كامل محمد الخراط؛ ج٢، ص ٦٢١

اعتراف مهم «تفتازانی» در مورد حقیقت صحابه!!

جالب است که «تفتازانی» در این زمینه می نویسد:

«أن ما وقع بين الصحابة من المحاربات و المشاجرات على الوجه المسطور في كتب التواريخ، و المذكور على السنة الثقات يدل بظاهره على أن بعضهم قد حاد عن طريق الحق، و بلغ حد الظلم و الفسق. و كان الباعث له الحقد و العناد، و الحسد و اللداد، و طلب الملك و الرئاسة و الميل إلى اللذات و الشهوات إذ ليس كل صحابي معصوما و لا كل من لقي النبي (صلى الله عليه و سلم) بالخير موسوما إلا أن العلماء لحسن ظنهم بأصحاب رسول الله (صلى الله عليه و سلم) ذكروا لها محامل و تأويلات بها تليق، و ذهبوا إلى أنهم محفوظون عما يوجب التضليل و التفسيق صونا لعقائد المسلمين عن الزيغ و الضلالة في حق كبار الصحابة، سيما المهاجرين منهم و الأنصار»

آنچه که از جنگ و مشاجره در بین صحابه در کتب تاریخی مطرح شده است، و از زبان افراد موثق هم نقل شده است، ظاهراً دلالت می کند بر اینکه بعضی از صحابه از مسیر حق منحرف شده بودند و به حد ظلم و فسق رسیده بودند. و آنچه که باعث شده بود صحابه به این انحراف کشیده بشوند، کینه و عناد و حسادت و خصومت و طلب ملک و ریاست و تمایل پیدا کردن به شهوت ها و لذات بوده است. چرا که تمام صحابه معصوم نبودند و این گونه نبوده که هر کس که پیغمبر را ملاقات کرده بود انسان خوبی باشد؛ آنچه که هست این است که علمای ما به خاطر حسن ظن خود به اصحاب پیغمبر، برای برخی از رفتارهای ایشان توجیه و تأویل ذکر کرده اند. و معتقد هستند که اصحاب

پیامبر از مسائلی که موجب گمراهی و فسق آنها شود، محفوظ هستند. به خاطر اینکه عموم مسلمین از گمراهی اعتقادی در مورد بزرگان صحابه در امان باشند، خصوصاً مهاجرین از اصحاب و همچنین انصار.

شرح المقاصد فی علم الکلام، ج ۲، ص ۳۰۶

حُب این عباراتی که از این دو صحابی بزرگ پیامبر از تاریخ طبری و دیگران نقل کردیم که به یکدیگر نسبت «سگ» و «الآغ» می دهند، چه کنیم؟ احتمالاً مرادشان از سگ؛ پشه و مگس و کبوتر بوده است!!! و مرادشان از «الآغ»؛ آهو بوده است!! آیا می شود به این صورت، این عبارات را تأویل کرد؟ شما چگونه می خواهید تأویل کنید؟

این عبارات که عبارات قرآنی است در سوره «اعراف»، و سوره «جمعه» آمده است؛ اینها را چگونه معنا می کنید؟ آیا نسبت به «بلعم باعورا» نیز، این عبارات را تأویل کردند؟ یا اینکه نه، شما می گوئید اگر این عبارات در کلام خداوند بیاید، نمی شود تأویل کرد ولی اگر صحابه به کار بردند، به خاطر حسن ظن به صحابه، اینها قابل تأویل است!؟

آدم واقعاً نمی داند با این عبارات و این دعوت علمای اهل سنت به تأویل مشاجرات و دعوای و فحش های صحابه چه کند!؟

آیا شیعیان به صحابه فحش می دهند یا خود صحابه به صحابه!؟

الآن شما نگاه کنید به این شبکه های وهابی اگر مراجعه بکنید، می بینید که عمدتاً وقتی بر ضد شیعه موضع گیری می کنند، هیچ ملاحظه ای ندارند. همین مردی که رفت و وهابی شد (حسین المؤید)؛ و الآن در این شبکه های وهابی مرتب دارد حرف می زند، همین دیشب برنامه داشت و می گفت که:

«این شیعیان، دشمن صحابه هستند! شیعیان به صحابه ناسزا می گویند! شیعیان راه کفر را انتخاب کرده اند! راه خلاف قرآن و راه خلاف سنت را انتخاب کرده اند!»

الآن چند جلسه است که موضوع صحبت این بابا، همین است. که شیعه دشمن صحابه است!! پس دشمن پیغمبر است!! پس دشمن قرآن است!! پس دشمن خداست!!!

اینها مکرر شیعه را متهم به سب صحابه می کنند ولی از کتاب های خودشان غافل هستند که چقدر صحابه به یکدیگر سب می دادند! در جلسه دیروز عرض کردیم که «صحیح بخاری» نقل کرده است:

«لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي فَلَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدًّا أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَهُ»

اصحاب مرا دشنام ندهید. اگر هر کدام از شما به اندازه کوه احد طلا در راه خدا انفاق بکند، به اندازه یک مد و یا نصف مد انفاق آنها نمی رسد.

الجامع الصحيح المختصر، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، دار النشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا، ج ٣، ص ١٣٤٣، ح ٣٤٧٠

و آقای دکتر طیب هم مفصل در طول ماه رمضان این روایت را مطرح می کند و روی آن مانور می دهد. ولی هرگز اشاره ای به روایت «صحیح مسلم» نمی کند که قضیه از چه قراری بوده و فحش دهنده اصلی به صحابه همین «خالد بن ولید» بوده است!! و الآن هم این روایت، دستاویزی شده است برای کوبیدن شیعه.

ولی متأسفانه آقای بخاری این روایت را تقطیع کرده و خیانت در نقل روایت کرده است. مثل همان روایت «فَرَأَيْتُمَا كَذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا» که صحیح مسلم نقل می کند ولی بخاری این عبارات را حذف می کند و به جایش عبارت «کذا و کذا» می گذارد!

در اینجا هم، «صحیح مسلم» روایت تقطیع شده بخاری را به طور کامل به این صورت نقل کرده است:

«عن أبي سعيدٍ قال كان بين خالد بن الوليد و بين عبد الرحمن بن عوفٍ شيءٌ فسبَّه خالدٌ فقال رسول الله لا تسبُّوا أحدًا من أصحابي فإن أحدكم لو أنفق مثل أُحُدٍ ذهبًا ما أدرك مدًّا أحدِهِمْ ولا نصيفَهُ»

ابو سعید نقل کرده است که بین خالد بن ولید و بین عبدالرحمن بن عوف درگیری پیش آمد. خالد عبدالرحمن را فحش داد. لذا پیغمبر فرمود هیچ کدام از اصحاب مرا فحش ندهید. اگر هر کدام از شما به اندازه کوه احد طلا در راه خدا انفاق بکند، به اندازه یک مد و یا نصف مد انفاق آنها نمی رسد.

صحيح مسلم، اسم المؤلف: مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري النيسابوري، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت،

تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي؛ ج ٤، ص ١٩٦٧، ح ٢٥٤١

لذا من بارها به دوستان گفته ام که اگر کسی در باره موضوع «صحابه»، هزاران ساعت هم، کار علمی بکند، وقتش را هدر نداده است. یعنی حتی بحث امامت، عصمت و... همه اینها برمی گردد به موضوع صحابه!

اگر موضوع «صحابه»، بین شیعه و سنی حل بشود، ۹۹٪ اختلافات حل می شود. یعنی اگر یک سنی و یا یک وهابی بیاید، واقعیت صحابه را از منظر قرآن، و سنت بررسی کند و تعصب را کنار بگذارد، یک ثانیه در مذهب سنی نمی ماند!!

لذا علماء و برخی بزرگان اهل سنت، فشار می آورند که این مطالب در اختیار مردم قرار نگیرد، تا مردم بیدار نشوند! تا مردم آگاه نشوند! تا مردم از حقایق، سر در نیاورند! تمام این فشارها، و این روایات جعلی در مورد تکریم صحابه، و این دستورها مبنی بر محو مشاجرات صحابه و بدی های صحابه، بر این اصل استوار است که جوانهای اهل سنت و بزرگان اهل سنت، از واقعیت تاریخ بی خبر بمانند تا مبادا نان این آقایان آجر نشود!!

مسئولیت و وظیفه خطیر امروز بچه شیعه ها

لذا ما باید تلاش بکنیم تا این واقعیات را به عزیزان اهل سنت برسانیم و آنها را آگاه بکنیم. البته بدون فحش و اهانت و توهین و جسارت! بلکه با تکریم و احترام.

ما هر چقدر صحابه را تکریم کنیم و با احترام یاد کنیم، و حتی لازم باشد در برخی موارد، با ترضی (رضی الله عنه گفتن)، حقایق را برای جوانان اهل سنت بیان بکنیم. حتی به نظر من در برخی موارد ترضی کردن واجب و لازم است! چون این کار ما، باعث می شود که دهها جوان و عالم سنی بیدار بشود.

وقتی ما می دانیم که مقدمه روشن شدن هزاران و بلکه میلیونها جوان سنی، به تکریم و احترام ما نسبت به صحابه بستگی دارد، این احترام و تکریم صحابه، لازم و ضروری می شود قطعاً. گر چه این تکریم ما از صحابه، تکفیر ما از

ناحیه برخی تندروهای شیعه را به همراه دارد، ولی باز هم ارزش دارد. وقتی نتیجه کار ما را ببینند، قطعاً عقلای شیعه، متوجه قضیه می شوند.

اعتراف «ابن تیمیه» بر وجود سب و لعن صحابه از ناحیه خود صحابه!

«ابن تیمیه» یک تعبیری دارد که خیلی جالب است. و من تا به حال این عبارت را ندیده بودم. در منهاج السنه می نویسد:

«وَأَمَّا مَا ذَكَرَهُ مِنْ لَعْنِ عَلِيٍّ فَإِنَّ التَّلَاعْنَ وَقَعَ مِنَ الطَّائِفَتَيْنِ كَمَا وَقَعَتِ الْمَحَارِبَةُ»

و اما اینکه علامه حلی می گوید طرفداران معاویه، علی را لعن می کردند. باید بداند که این لعن، از هر دو طرف بود. همانگونه که جنگ بین دو طرف بود.

منهاج السنة النبوية، اسم المؤلف: أحمد بن عبد الحليم بن تيمية الحراني أبو العباس، دار النشر: مؤسسة قرطبة - ١٤٠٦، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. محمد رشاد سالم؛ ج٤، ص ٤٦٨

این عبارت ابن تیمیه خیلی جالب است. این که آقایان می گویند معاویه، امیرالمؤمنین را سب و لعن نکرده است، این اعتراف ابن تیمیه است که این مطلب را ثابت می کند که معاویه امیرالمؤمنین را لعن کرده است. پیغمبر اکرم هم فرموده است که:

«مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّنِي»

هر کس به علی دشنام دهد، مرا دشنام داده است.

مسند الإمام أحمد بن حنبل، اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبدالله الشيباني، دار النشر: مؤسسة قرطبة - مصر؛ ج٦، ص ٣٢٣، ح ٢٦٧٩١

السنن الكبرى، اسم المؤلف: أحمد بن شعيب أبو عبد الرحمن النسائي، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤١١ - ١٩٩١، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. عبد الغفار سليمان البنداري، سيد كسروي حسن؛ ج٥، ص ١٣٣، ح ٨٤٧٦

المستدرک علی الصحیحین، اسم المؤلف: محمد بن عبدالله الحاکم النیسابوری، دار النشر: دار الکتب العلمیة - بیروت - ۱۴۱۱هـ - ۱۹۹۰م، الطبعة: الأولى، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا؛ ج ۳، ص ۱۳۰، ح ۶۶۱۵

با این روایت پیغمبر، کفر معاویه ثابت می شود! و هیچ شک و شبهه ای در این نیست. زیرا کسی که علی را سب بکند، پیغمبر را سب کرده است و کسی که پیغمبر را سب بکند، قطعاً کافر است. و هیچ شکی در این نیست! هم حاکم این روایت را تصحیح کرده است و هم ذهبی در پاورقی، بر صحت روایت تأکید کرده است. آقای «احمد محمد شاکر»، محقق «مسند احمد» که محقق معتدلی است نیز، این روایت را تصحیح کرده است. «ابن هجر هیثمی» نیز در ذیل این روایت می نویسد:

«رَوَاهُ أَحْمَدُ، وَ رَجَالُهُ رِجَالُ الصَّحِيحِ»

این روایت را احمد بن حنبل نقل کرده است و رجالش، صحیح هستند.

مجمع الزوائد ومنبع الفوائد؛ المؤلف: أبو الحسن نور الدين علي بن أبي بكر بن سليمان الهيثمي (المتوفى: ۸۰۷هـ)، المحقق: حسام الدين القدسي، الناشر: مكتبة القدسي، القاهرة، عام النشر: ۱۴۱۴ هـ، ۱۹۹۴م؛ ج ۹، ص ۱۳۰، ح ۱۴۷۴۰

حتی «شعیب ارنؤوط» وهابی هم این روایت را تصحیح کرده است:

«إسناده صحيح... صحيح الإسناد، و وافقه الذهبي»

سند روایت صحیح است... اسنادش صحیح است و ذهبی هم تأیید کرده است.

مسند الإمام أحمد بن حنبل؛ المؤلف: أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الشيباني (المتوفى: ۲۴۱هـ)، المحقق: شعيب الأرنؤوط - عادل مرشد، وآخرون، إشراف: د عبد الله بن عبد المحسن التركي، الناشر: مؤسسة الرسالة، الطبعة:

الأولى، ۱۴۲۱ هـ - ۲۰۰۱م؛ ج ۴۴، ص ۳۲۹

بنابراین سب و لعن امیرالمؤمنین، توسط معاویه ثابت است و شکی در آن نیست. در ضمن باید عرض بکنیم که در عبارت ابن تیمیه، واژه «لعن» آمده است. ولی توجه دارید که این آقایان، بین لعن و سب تفاوتی نمی گذارند. در کتب روایی اهل سنت فراوان دارد که معاویه دستور به سب امیرالمؤمنین می دهد.

این دیگر «صحيح مسلم» است که نقل کرده است:

«أَمَرَ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ سَعْدًا فَقَالَ: مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسُبَّ أَبَا التُّرَابِ؟ فَقَالَ: أَمَّا مَا ذَكَرْتُ ثَلَاثًا فَالْهِنَّ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَنْ أُسَبَّهُ...»

معاویه، به سعد بن ابی وقاص دستور داد تا علی را ناسزا بگوید. ولی او امتناع کرد. معاویه گفت: چرا علی را دشنام نمی دهی؟ سعد گفت: به خاطر سه روایتی که پیامبر در مورد علی گفته است من هرگز علی را دشنام نمی دهم!

صحيح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۱، کتاب فَصَائِلِ الصَّحَابَةِ، بَابُ مِنْ فَصَائِلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، ح ۲۴۰۴

خود «ابن تیمیه» در کتاب «منهاج السنة» این روایت صحيح مسلم را توضیح می دهد و عباراتی را که مسلم برای رعایت احترام معاویه حذف کرده را بازگو می کند:

«وَأَمَّا حَدِيثُ سَعْدٍ لَمَّا أَمَرَهُ مُعَاوِيَةُ بِالسَّبِّ فَأَبَى، فَقَالَ: مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسُبَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ؟»

زمانی که معاویه سعد را دستور داد که به علی دشنام بدهد، سعد خودداری کرد. معاویه پرسید چه چیزی تو را مانع شد که به علی بن ابیطالب فحش ندهی؟

منهاج السنة، ج ۵، ص ۴۲؛ المحقق: محمد رشاد سالم، الناشر: جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۶ هـ - ۱۹۸۶م

و همچنین آقای «ابن شاهین» از اساتید دانشگاه الأزهر، در کتاب «فتح المنعم» این حدیث صحيح مسلم را بهتر و واضح تر بیان کرده است:

« أمر معاویه بن أبی سفیان سEDA - المأمور به محذوف، لصيانه اللسان عنه، و التقدير: أمره بسب علی رضی الله عنه، و كان سعد قد اعتزل الفتنة (حرب علی مع خصومه) و لعله اشتهر عنه الدفاع عن علی. فقال: (ما منعك أن تسب أبا التراب) ؟ معطوف علی محذوف، و التقدير: امر معاویه سEDA أن يسب علیا، فأمتنع، فقال له: ما منعك؟»

در این جمله از معاویه که به سعد دستور داده ، «مأمور به» محذوف و محتوای دستور به سبب آلوده نشدن زبان به مذمت معاویه ، حذف شده است که در حقیقت معنای جمله چنین می شود معاویه به سعد بن ابی وقاص دستور داد تا به علی دشنام و ناسزا بگوید ؛ زیرا سعد در حوادث خونین آن زمان گوشه گیری را انتخاب کرده بود و به عنوان شخصی که مدافع علی (علیه السلام) بود مشهور شده بود و لذا معاویه گفت : چه چیزی مانع دشمنی تو با علی شده است ؟

فتح المنعم شرح صحیح مسلم، ج ۹، ص ۳۳۲، ط الأولى ، دار الشروق ، مصر

پس بنابراین معاویه، هم امیرالمؤمنین را لعن کرده است و هم سب! و عرض کردیم که همانگونه که سب امیرالمؤمنین جایز نیست، لعن حضرت هم به طریق اولی جایز نیست. وقتی سب علی، سب پیامبر باشد، لعن امیرالمؤمنین هم لعن نبی مکرم خواهد بود. نستجیربالله.

نکته اساسی اینجاست!!

نکته اساسی این است که معاویه، امیرالمؤمنین را لعن کرده است. از آن طرف، امیرالمؤمنین نیز معاویه را لعن کرده است. از طرف دیگر پیغمبر درباره امیرالمؤمنین فرمودند که «علی مع الحق و الحق مع علی»؛ یا «علی مع القرآن و القرآن مع علی»؛ نتیجه چه می شود؟ این می شود که امیرالمؤمنین چون بر حق است، و معاویه را هم لعن کرده است؛ پس لعن معاویه حق بوده و مشروعیت داشته است!

پس بنابراین «معاویه» از دو طرف در منگنه است. از طرفی به خاطر سب و لعن امیرالمؤمنین، که سب و لعن نبی مکرم می شود، کفرش ثابت می شود؛ و از طرف دیگر چون امیرالمؤمنین طبق روایت نبی مکرم، بر حق است، وقتی معاویه را لعن می کند، مشروعیت داشته و معاویه سزاوار لعن می باشد. و این خیلی واضح و روشن است.

والسلام علیکم ورحمة الله

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۴۱)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله الى يوم لقاء الله. در ادامه بررسی علل و مبانی مسئله «تقیه» در شیعه، به روایتی از «صحيح بخاری» رسیدیم که در مورد دستور پیامبر مبنی بر ممنوعیت سب صحابه مطرح شده بود. عرض کردیم که بخاری در این روایت، تقطیعی انجام داده بود و اصل روایت را مسلم نیشابوری در «صحيح مسلم» اینگونه نقل کرده بود که:

«عن أبي سعيدٍ قال قال بين خالد بن الوليد و بين عبد الرحمن بن عوفٍ شيءٌ فسبَّه خالدٌ فقال رسول الله لا تسبوا أحداً من أصحابي فإن أحدكم لو أنفق مثل أحدٍ ذهباً ما أدرك مذبذبهم ولا نصيفه»

ابو سعید نقل کرده است که بین خالد بن ولید و بین عبدالرحمن بن عوف درگیری پیش آمد. خالد عبدالرحمن را فحش داد. لذا پیغمبر فرمود هیچ کدام از اصحاب مرا فحش ندهید. اگر هر کدام از شما به اندازه کوه احد طلا در راه خدا انفاق بکند، به اندازه یک مد و یا نصف مد انفاق آنها نمی رسد.

صحيح مسلم، اسم المؤلف: مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري النيسابوري، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي؛ ج ۴، ص ۱۹۶۷، ح ۲۵۴۱

تلاش دکتر «طیب»، در بیان فضیلت «صحابه» بر دیگران!

عرض کردیم که جناب آقای «طیب»، در برنامه های ماه رمضان خود، مکرر به این روایت صحيح بخاری اشاره می کرد و شیعه را به سب صحابه متهم می کرد. همچنین ایشان روایت «عبدالله بن عمر» را نقل می کرد که نبی مکرم می فرماید:

«لَا تَسُبُّوا أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ فَلَمَقَامُ أَحَدِهِمْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عَمَلٍ أَحَدِكُمْ عُمْرَهُ»

به اصحاب من ناسزا نگوئید. یک ساعت در کنار پیغمبر بودن ایشان، بهتر است از اعمال تمام عمر شما.

سنن ابن ماجه، اسم المؤلف: محمد بن يزيد أبو عبدالله القزويني، دار النشر: دار الفكر - بيروت - ، تحقيق: محمد فؤاد عبد

الباقي؛ ج ١، ٥٧

فضائل الصحابة، اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبد الله الشيباني، دار النشر: مؤسسة الرسالة - بيروت - ١٤٠٣ - ١٩٨٣،

الطبعة: الأولى، تحقيق: د. وصي الله محمد عباس؛ ج ١، ص ٥٧

یا در روایتی دیگر دارد که:

«خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ أَحَدِكُمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً»

بهتر از چهل سال عبادت یکی از شماست.

فضائل الصحابة، اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبد الله الشيباني، دار النشر: مؤسسة الرسالة - بيروت - ١٤٠٣ - ١٩٨٣،

الطبعة: الأولى، تحقيق: د. وصي الله محمد عباس؛ ج ١، ص ٦٠

آقای «طیب» ضمن توضیح روایت فوق، در ادامه از «احمد بن حنبل» روایتی نقل کرده که گفته است:

«إن أدناهم صحبة هو أفضل من القرن الذين لم يروه ولو لَقُوا الله بجميع الأعمال»

همانا کمترین مصاحبت صحابه با نبی مکرم، با فضیلت تر از کسانی است که در قرنی بودند که پیامبر را ندیدند. و

لو اینکه با تمام اعمال خلائق خداوند را ملاقات بکنند.

شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة من الكتاب والسنة وإجماع الصحابة؛ هبة الله بن الحسن بن منصور اللالكائي أبو القاسم

المتوفى : ٤١٨؛ دار النشر: دار طيبة - الرياض - ١٤٠٢، تحقيق: د. أحمد سعد حمدان؛ ج ١، ص ١٦٠، ح ٣١٧

آقای دکتر «طیب»، در ادامه بیان فضیلت صحابه، مطلبی را از «نووی» شارح صحیح مسلم نقل کرد که گفته است:

«وفضيلة الصحبة ولو للحظة لا يوازيها عمل، ولا تنال درجتها بشيء، والفضائل لا تنال بالقياس، ذلك فضل الله يؤتية

من يشاء»

و برتری مصاحبت با پیامبر، و لو یک لحظه، با هیچ عملی قابل مقایسه نیست. و هیچ چیزی به این درجه نمی رسد.

فضائل صحابه با هیچ چیزی قابل مقایسه نیست. و این فضیلتی است که خداوند به هر که بخواهد می دهد.

صحیح مسلم بشرح النووي، اسم المؤلف: أبو زكريا يحيى بن شرف بن مري النووي، دار النشر: دار إحياء التراث العربي -

بيروت - ١٣٩٢، الطبعة: الطبعة الثانية؛ ج١٦، ص ٩٣

ایشان با بیان این روایات در فضائل صحابه، شروع می کند به هجمه بر علیه شیعه، که شیعه با وجود این همه

روایات در فضیلت صحابه، اساساً مذهب سب صحابه است!!

مخاطب پیامبر در روایت صحیح بخاری کیست؟

اشکال اساسی که در روایت «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» وجود دارد این است که مخاطب پیغمبر در این

روایت، خود صحابه هستند! یعنی حضرت به «صحابه» می فرماید که به «صحابه» فحش ندهید! معنی روایت این

است دیگر. چون «لاتسبوا» صیغه جمع مخاطب است. تعدادی افراد پای منبر پیامبر نشسته اند، حضرت به آنها می

فرماید که ای صحابه، به صحابه فحش ندهید!!

عرض کردیم در جلسه دیروز که، در «صحیح مسلم» دارد که بین «خالد بن ولید» و «عبدالرحمن بن عوف» در

حضور پیامبر اکرم، دعوایی رخ می دهد، و به همدیگر فحش می دهند. لذا حضرت می فرماید به اصحاب من فحش

ندهید! پس بنابراین مخاطب پیامبر خود صحابه بوده است. نه غیر صحابه!

پس بنابراین جناب آقای طیب! این سر و صدایی که شما به پا کرده اید که به صحابه فحش و ناسزا ندهید که:

«من سب أصحابي فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين»

هر کس به صحابه فحش بدهد مورد لعن خداوند و ملائکه و تمام مردم است.

فضائل الصحابة، اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبد الله الشيباني، دار النشر: مؤسسة الرسالة - بيروت - ١٤٠٣ - ١٩٨٣،

الطبعة: الأولى، تحقيق: د. وصي الله محمد عباس؛ ج١، ص ٥٢

این را بدانید که اولین کسانی که شامل این خطاب نبی مکرم می شوند، خود صحابه هستند! مخاطب اصلی پیامبر، خود صحابه هستند!

علامه «امینی» در این زمینه تعبیر زیبایی دارد و می گوید:

«وهل سنة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم المزعومة في قوله: لا تسبوا أصحابي وقوله صلى الله عليه وآله وسلم من سب أصحابي فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين كانت مختصة بغير المخاطبين بها في صدر الاسلام من الصحابة؟! أو إنها عامة مطردة؟!»

آیا این سنتی که اهل سنت ادعا می کنند که پیامبر (صلی الله علیه وآله) از دشنام به صحابه لعن کرده و نیز فرموده است «هرکس به اصحاب من دشنام دهد، لعنت خدا و ملائکه و همه مردمان بر او باد»، این مختص به کسانی غیر از مخاطبین این روایت در صدر اسلام - یعنی صحابه - بوده است؟! یا این روایت عمومیت داشته و شامل صحابه نیز می شود؟ (یعنی آنان نیز نباید به یکدیگر دشنام می دادند!)

الغدیر للشيخ الأميني، ج١٠، ص ٢٧٠

در حقیقت این حدیث نقل شده از پیامبر، حدیثی است که خودش، خودش را نفی می کند. خود حدیث، خودش را زیر سؤال می برد! یعنی می فرماید ای صحابه! هر کدام از شما به دیگری فحش بدهد، لعنت خدا و ملائکه بر او باد!!

اگر این روایت «من سب أصحابي فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين»، سنت است؛ اول مخاطب این روایت، خود صحابه هستند. این را شما چه کار می خواهید بکنید!؟

تأویل جالب حدیث مورد بحث، از ناحیه علماء اهل سنت!

آقایان علمای اهل سنت، آمده اند این روایت را توجیح کرده اند. البته توجیحی که نمی توان آن به راحتی پذیرفت.

آقای «ابن حجر عسقلانی» در توجیه این روایت می نویسد:

«اضطر ذلك علماء أهل السنة لتأويل الرواية كما قال ابن حجر: قوله «فلو أن أحدكم» فيه إشعار بأن المراد بقوله أولاً أصحابي، أصحاب مخصوصون وإلا فالخطاب كان للصحابة.»

کلام رسول خدا (صلی الله علیه وآله) که فرموده اند «اگر یکی از شما»، نشان می دهد که مقصود از سخن رسول خدا در ابتدا که فرمودند «اصحاب من»، گروهی خاص از صحابه است (و نه همه آنها)، زیرا خطاب (در نهی از دشنام) به خود صحابه بوده است.

فتح الباری شرح صحیح البخاری، اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي، دار النشر: دار المعرفة - بيروت، تحقيق: محب الدين الخطيب؛ ج ۷، ص ۳۴

یعنی مثلاً پیغمبر بگوید: ای اصحابی که در سمت راست منبر من هستید، اصحاب سمت چپ منبر مرا فحش ندهید!!

آقای «خلیل بن کیکلدي العلائی» متوفای ۷۶۱ هجری نیز، در این زمینه می نویسد:

«والذي يتوجه على دلالة الحديث أن الخطاب فيه مشافهة فلا بد وأن يكون من عاصر النبي صلى الله عليه وسلم داخلا في ذلك وحينئذ فيكون الخطاب للعوام من الصحابة ويكون لفظ أصحابي ليس على عموم بل خاصا بالمجتهدين»

حدیث دلالت می کند بر اینکه خطاب این حدیث شفاهی بوده است. و هر کس که هم عصر پیامبر بوده، در این حدیث داخل است. بنابراین خطاب پیامبر، متوجه صحابه عوام بوده است. نه صحابه خاص و خواص. و لفظ اصحابی، عمومیت نداشته است. بلکه مخصوص صحابه مجتهد بوده است.

إجمال الإصابة؛ ج ۱، ص ۶۱، دار النشر: جمعية إحياء التراث الإسلامي - الكويت - ۱۴۰۷، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. محمد

سليمان الأشقر.

خیلی عجیب است که می گوید عبارت «لاتسبوا» شامل عوام صحابه است؛ و عبارت «اصحابی» شامل خواص و مجتهدین صحابه است!!! یعنی پیغمبر فرموده که ای عوام صحابه من، صحابه خواص من را دشنام ندهید!!

علمای اهل سنت در تفسیر و توجیه این روایت معطل مانده اند که چه بکنند! آیا خطاب پیامبر، متوجه عموم صحابه است یا صحابه خاص! در هر صورت، مخاطب این حدیث، صحابه است. و هر کس از صحابه به صحابه فحش بدهد، مشمول لعن خداوند و ملائکه و تمام مردم می شود!!

مراد از «صحابه» در روایت پیامبر؛ ائمه اهل بیت (علیهم السلام) هستند!!

ما در اینجا نکته ای داریم که قابل توجه است. و آن این است که ممکن است مراد پیامبر از دشنام ندادن به صحابه، فحش ندادن به اهل بیت خودش باشد! یعنی مقصود اصلی از «صحابه»، ائمه اهل بیت (علیهم السلام) باشد!! یعنی «لاتسبوا اصحابی» یعنی «لاتسبوا اهل بیتم»!

امام صادق (سلام الله علیه) و ایشان از نبی مکرم نقل کرده است که فرمود:

«فَإِنَّمَا مَثَلُ أَصْحَابِي فِيكُمْ كَمَثَلِ النُّجُومِ فَبِأَيِّهَا أُخِذَ اهْتَدِي وَ بِأَيِّ أَقَاوِيلِ أَصْحَابِي أَخَذْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ وَ اخْتِلَافُ أَصْحَابِي لَكُمْ رَحْمَةٌ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ أَصْحَابِكَ قَالَ أَهْلُ بَيْتِي.»

همانا مثل اصحاب من در میان شما، مانند ستارگان است. به هر کدام از اینها تأسی شود، باعث هدایت می شود. و به هر کدام از سخنان اصحاب من تمسک کنید، هدایت می شوید. و اختلاف اصحاب من مایه رحمت شماست. پرسیدند ای رسول خدا! اصحاب شما کیست؟ فرمود: اهل بیتم.

بصائر الدرجات في فضائل آل محمد، محمد بن حسن صفار؛ ناشر: مكتبة آية الله المرعشي النجفي، قم، ۱۴۰۴هـ؛ ج ۱؛ ص ۱۱،

ح ۲

پس بنابراین هر کجا پیغمبر اکرم در مورد اصحاب خود توصیه دارند، که اصحاب مرا فحش ندهید و مانند اینها؛ عموم صحابه مراد نیست. در اینجا ما با نظر آقای «ابن حجر» موافق هستیم که منظور، صحابه خاص است. ولی در اینکه مصداق این صحابه خاص چه کسانی هستند، ما معتقد هستیم که ائمه اهل بیت هستند.

روایت «بصائر» هم، از نظر سند، هیچ مشکلی ندارد. «الحسن بن موسی الخشاب» است که «نجاشی» در موردش دارد که:

«من وجوه أصحابنا مشهور کثیر العلم و الحدیث»

از چهرهای برتر اصحاب ماست. مشهور است و دارای علم و حدیث زیاد است.

رجال نجاشی ص ۴۲

راوی بعدی «غیاث بن کلوب» است که با وجود اینکه سنی مذهب بوده، ولی مورد وثوق ما هست:

«...و ذکر الشیخ فی العدة أنه من العامة ، و لكنه عملت الطائفة بأخباره»

شیخ طوسی گفته است که او سنی مذهب بوده و لکن علمای ما به اخبار و احادیث او عمل کرده اند.

معجم رجال الحدیث السید الخوئی ج ۱۴، ص ۲۵۴

راوی سوم هم، «اسحاق بن عمار الصیرفی» است که «نجاشی» می گوید:

«شیخ من أصحابنا، ثقة»

از بزرگان اصحاب ماست و مورد وثوق است.

رجال نجاشی ص ۷۱

مراد از «صحابه» در روایت پیامبر؛ صحابه ای است که بعد از پیامبر تغییر نکردند!

این یک احتمال است که منظور از «اصحابی»، «اهل بیتی» است. ولی احتمال دیگر این است که ما بیائیم به نظر

«ابن حجر عسقلانی» نزدیک شویم با یک فرمایشی از امام رضا (سلام الله علیه) که:

«سئِلَ الرِّضَا عَنْ قَوْلِ النَّبِيِّ أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بِأَيِّهِمْ أَقْتَدَيْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ وَ عَنْ قَوْلِهِ دَعُوا لِي أَصْحَابِي فَقَالَ هَذَا صَحِيحٌ

يُرِيدُ مَنْ لَمْ يُعَيَّرْ بَعْدَهُ وَ لَمْ يُبَدَّلْ»

از موسی بن نصر رازی مروی است که گفت از حضرت رضا شنیدم سؤال کردند از این قول پیغمبر که فرموده است اصحاب من چون ستارگانند هر کدام را پیروی و متابعت کنید بمطلب خود میرسید و راهنمای شما میشوند و از این قول پیغمبر (ص) که فرمود اصحاب مرا بمن واگذارید حضرت رضا فرمود این گفتار صحیح است لیکن مقصود آن جناب از اصحاب، آن اصحاب باشند که بعد از او تغییر و تبدیل در دین ندادند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام؛ ج ۲؛ ص ۸۷

حضرت امام رضا (سلام الله علیه) در ادامه جواب خود، به حدیث حوض اشاره می کنند که «صحیح بخاری» مفصل این حدیث را مطرح کرده است. در یک جا دارد که پیغمبر فرمود:

«لَيَرِدَنَّ عَلَيَّ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِي الْحَوْضِ حَتَّى عَرَفْتَهُمْ اخْتَلَجُوا دُونِي فَأَقُولُ أَصِحَابِي فَيَقُولُ لَا تَدْرِي مَا أَخَذْتُوا بَعْدَكَ»

برخی از اصحاب مرا پیش من در کنار حوض می آورند، من آنها را می شناسم. ولی آنها را از من دور می کنند. می گویم اینها اصحاب من هستند. می گویند تو نمی دانی که اینها بعد از تو چه کارها کردند.

الجامع الصحيح المختصر، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، دار النشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا؛ ج ٥، ص ٢٤٠٦، ح ٦٢١١

در جای دیگر دارد که فرمود:

«إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَخَذْتُوا بَعْدَكَ فَأَقُولُ سُخْفًا سُخْفًا لِمَنْ عَيَّرَ بَعْدِي»

تو نمی دانی که اینها بعد از تو چه کردند. من می گویم که نابود باشد آن کسی که بعد از من در دین تغییر ایجاد کرد.

الجامع الصحيح المختصر، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، دار النشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا؛ ج ٥، ص ٢٤٠٦، ح ٦٢١٢

یا روایت مشهوری که دیگر همه بلد هستند و حفظ هستند که نقل کرده است:

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: بَيْنَا أَنَا قَائِمٌ إِذَا زُمْرَةٌ، حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَ بَيْنِهِمْ، فَقَالَ: هَلُمَّ، فَقُلْتُ: أَيْنَ؟ قَالَ: إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ، قُلْتُ: وَمَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى. ثُمَّ إِذَا زُمْرَةٌ، حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَ بَيْنِهِمْ، فَقَالَ: هَلُمَّ، قُلْتُ أَيْنَ؟ قَالَ: إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ، قُلْتُ: وَمَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى، فَلَا أُرَاهُ يَخْلُصُ مِنْهُمْ إِلَّا مِثْلُ هَمَلِ النَّعَمِ»

ابو هريره از پيغمبر نقل مي كند كه فرمود: در حالي كه من در آنجا ايستاده ام گروهي از اصحاب مرا مي آورند، تا من آنها را مي شناسم مردمي از ميان من و آنها خارج مي شود و ندا مي دهد: بشتابيد! من فرياد مي زنم كجا؟ مي گويد: به خدا سوگند به سوي آتش دوزخ! مي گويم: مگر آنها چه كار كردند؟ مي گويد: آنها بعد از تو به گذشته پست و جاهلي خود عقب گرد نمودند سپس گروهي از صحابه را مي آورند، تا من آنها را مي شناسم مردمي از ميان من و آنها خارج مي شود و ندا مي دهد: بشتابيد! من فرياد مي زنم كجا؟ مي گويد: به خدا سوگند به سوي آتش دوزخ! مي گويم: مگر آنها چه كار كردند؟ مي گويد: آنها بعد از تو به گذشته پست و جاهلي خود عقب گرد نمودند. از اين رو نمي بينم آنها را مگر اين كه همه را وارد دوزخ مي سازند و كسي از آنها نجات نمي يابد مگر تعداد بسيار كمي از آنها.

الجامع الصحيح المختصر ، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، دار النشر: دار ابن كثير، اليمامة -

بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا؛ ج ٥، ص ٢٤٠٧، كتاب الرقاق، باب في الحوض ح ٦٢١٥

پس بنابراین اینکه پیغمبر فرمود: «لاتسبوا اصحابي»؛ این خطاب به آن دسته از افرادی هستند که بعد از رسول خدا تغییرات ایجاد نکردند، از راه قبلی برنگشتند. و در دین بدعت نگذاشتند.

سؤال: شأن نزول حدیث پیامبر مبنی بر دشنام ندادن به صحابه، مربوط به دعوی خالد و عبدالرحمن است. آیا می شود برداشت کلی از این روایت کرد؟

پاسخ: درست است که شأن نزولش دعوی آن دو نفر بود، ولی فرمایش پیامبر به عنوان یک قانون کلی مطرح است. لذا اشاره ای به شخص «خالد» نکرد که «عبدالرحمن» را فحش نده! بلکه به عنوان یک قانون کلی این را بیان فرمود.

این کلام حضرت، به عنوان یک سنت مطرح است. خود این آقایان که بر علیه شیعه این همه هجمه می کنند، این فرمایش را به عنوان یک سنت مطرح می کنند. و حق هم همین است.

درست که یک واقعه خاصی مسبب این کلام پیامبر بوده است ولی ما در اصول خوانده ایم که «المورد لایخصص»؛ یک مورد، نمی تواند حکم شرعی را تخصیص بدهد! این قاعده اصولی را هیچ وقت فراموش نکنیم.

قرآن کریم، ازدواج مرد با فرزندخوانده خود را حلال اعلام کرده است. این یک قاعده کلی است. ولی موردش خاص بوده است. و آن ازدواج نبی مکرم بود با همسر «زید بن حارثه» فرزندخوانده خودش! قرآن کریم می فرماید:

(وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا)

به خاطر بیاور زمانی را که به کسی که خداوند به او نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی می گفתי همسرت را نگاه دار و از خدا بپرهیز (و پیوسته این امر را تکرار می نمودی) و تو در دل چیزی را پنهان می داشتی که خداوند آن را آشکار می کند، و از مردم می ترسیدی در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی، هنگامی که زید از همسرش جدا شد ما او را به همسری تو در آوردیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسرخوانده های آنها هنگامی که از آنان طلاق گیرند نباشد، و فرمان خدا انجام شدنی است.

سوره احزاب (۳۳): آیه ۳۷

در روایت مورد بحث نیز، درست که مخصوص دعوی خالد و عبدالرحمن است، ولی از باب «المورد لایخصص»؛ این حکم کلی محسوب می شود و به عنوان یک سنت مطرح می شود! وقتی به عنوان یک سنت مطرح شد، ما هیچ راه گریزی نداریم برای اینکه آن را تخصیص بدهیم. زیرا نبی مکرم حکیم است. و بر اساس وحی سخن می گوید.

البته همه این حرفها، در صورتی است که این روایت پیامبر مبنی بر «لاتسبوا اصحابی»، صحیح باشد. چون اساساً ما در صحت روایت شک داریم. شما تمام این روایاتی که این آقایان اهل سنت درباره صحابه نقل می کنند را ملاحظه بفرمائید ببینید که آخرش چه می شود.

ما فرض بر این می گیریم که این روایت از نبی مکرم صادر شده است. بر فرض صدور روایت می گوئیم که ما هیچ راه گریزی نداریم که مخاطب «لاتسبوا» با مصداق «اصحابی» باید دوتا باشند! در غیر اینصورت حکم می شود برای خود مخاطبین! مثل اینکه من می گویم که آقای فلانی! خودت را فحش نده!

مگر اینکه این آقایان یک حکمی را بیاورند که بگویند اگر کسی خودش را فحش بدهد، این خلاف شرع است. اگر یک همچین چیزی را از روایت در بیاورند، در اینصورت عبارت «من سب أصحابي فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين»، همه چیز را خراب می کند! سنگ روی سنگ بند نمی شود!

فحش «امهات المؤمنین» به یکدیگر!!

اضافه بر همه اینها، ما موارد متعددی داریم که «امهات المؤمنین»، یکدیگر را فحش و ناسزا گفته اند!! «زینب بنت جحش» «عایشه» را فحش می دهد و او نیز «زینب» را فحش می دهد!!

«فَأَرْسَلَنَ زَيْنَبَ بِنْتَ جَحْشٍ، فَأَتَتْهُ، فَأَغْلَطَتْ، وَقَالَتْ: إِنَّ نِسَاءَكَ يَشُدُّنَكَ اللَّهُ الْعَدْلَ فِي بِنْتِ ابْنِ أَبِي قُحَافَةَ، فَرَفَعَتْ صَوْتَهَا حَتَّى تَتَأَوَّلَتْ عَائِشَةَ وَهِيَ قَاعِدَةٌ فَسَبَّتْهَا، حَتَّى إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيَنْظُرُ إِلَى عَائِشَةَ، هَلْ تَكَلَّمُ، قَالَ: فَتَكَلَّمَتْ عَائِشَةُ تَرُدُّ عَلَى زَيْنَبَ حَتَّى أَسَكَّتَتْهَا، قَالَتْ: فَنَظَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى عَائِشَةَ، وَقَالَ: «إِنَّهَا بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ!»

زن ها زینب بنت جحش (همسر پیامبر) را فرستادند . او به نزد پیامبر آمده و به درشتی سخن گفت! و افزود که زنان تو از تو می خواهند که عدالت را بین زنان اجرا کنی! و صدای خویش را بالا برد! و سپس سخن خود را به سوی عائشه متوجه کرده در حالی که او نشسته بود ، به عائشه دشنام داد! و کار را به جایی رساند که پیامبر(صلی الله

علیه وآله) به عائشه نگاه کرده و فرمودند: آیا پاسخ می‌دهی؟ عائشه آن قدر پاسخ ناسزاها را زینب را داد که او

مجبور به سکوت کرد! پیامبر به عائشه نگاه کرده و فرمودند: او دختر ابوبکر است!!!

صحیح بخاری ج ۲ ص ۹۱۱، بَاب مَنْ أَهْدَى إِلَى صَاحِبِهِ وَتَحَرَّى بَعْضَ نِسَائِهِ دُونَ بَعْضٍ، ح ۲۴۴۲

«صحیح مسلم» دارد که:

«فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم وَ تَبَسَّمَ إِثْمًا ابْنَةُ أَبِي بَكْرٍ»

پیامبر در حال خنده گفتند: او دختر ابوبکر است!

صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۹۱، ح ۲۴۴۲، کتاب فضائل الصحابه، باب في فضل عائشه

مشکل اساسی اینجاست که «سنن ابی داود» نقل کرده است که «زینب بنت جحش» داشت عایشه را فحش می

داد و عایشه ساکت بود و چیزی نمی گفت. پیغمبر به عایشه دستور داد که تو هم زینب را فحشش بده!!!:

«وَأَقْبَلَتْ زَيْنَبُ تَقَحُّمٌ لِعَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فَتَهَاها فَأَبَتْ أَنْ تَنْتَهِيَ فَقَالَ لِعَائِشَةَ سُبِّيها فَسَبَّتْها فَعَلَبَتْها»

زینب وارد شد و شروع کرد به عایشه فحش دادن. عایشه چیزی نمی گفت ولی زینب فحش دادن را ادامه می داد.

پیغمبر به عایشه گفت تو هم او را فحش بده. زینب شروع کرد به عایشه فحش داد و او را مغلوب کرد.

سنن ابی داود، اسم المؤلف: سليمان بن الأشعث أبو داود السجستاني الأزدي، دار النشر: دار الفكر، تحقيق: محمد محيي الدين

عبد الحميد، ج ۴، ص ۲۷۴، ح ۴۸۹۸

عجیب است که اینها می گویند پیغمبر فرموده است «من سب أصحابي فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين»،

و از آن طرف نقل می کنند که خود پیامبر دستور فحش صادر می کند!!! این دو را ما چگونه جمع کنیم؟

جالب این جاست که از روایت «ابو داود» معلوم می شود که «عایشه» به اهلیت فحش داده است!!! چون می

گوید:

«فَانْطَلَقَتْ زَيْنَبُ إِلَى عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَتْ إِنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا وَقَعَتْ بِكُمْ وَفَعَلَتْ»

زینب پیش علی رفت و گفت که عایشه به شما فحش می دهد.

از این دست فحش ها، در منابع و مصادر اهل سنت فراوان است.

حال ما با توجه به این مطالب، به آقای «طیب» عرض می کنیم که جناب آقای طیب! آیا باز شما شیعه را متهم به

سب صحابه می کنید!؟

والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه هفتادم ۹۵/۰۱/۲۱

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیّه» (۴۲) - انتقادی جدی، از «آیه الله معرفت»!!

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة

على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله الى يوم لقاء الله.

در جلسه گذشته درباره اینکه مراد از «صحابه» در روایت پیامبر که دیگران را از دشنام دادن به ایشان پرهیز می

دادند و از سب آنها جلوگیری می کردند؛ ائمه اهل بیت (علیهم السلام) هستند؛ صحبت کردیم.

در حقیقت این روایت پیامبر که می فرماید «اصحابی کالنجوم بايهم اقتديتم اهتديتم»، مسئله «عصمت» را اثبات

می کند. یعنی اینها هر چه گفتند شما با عمل به آنها به هدایت می رسید. اگر چنانچه اینها معصوم نباشند، و اشتباهاً

یا خطأً، یک مسئله غیر شرعی را به عنوان شرع معرفی بکند، قید «اهتديتم» تحقق پیدا نخواهد کرد.

اساساً این روایت نبوی، در غیر معصوم معنا ندارد! حتی اگر ما در منابع شیعی روایتی در این زمینه نداشته باشیم، اگر همچنین روایتی صحیح باشد، غیر از ائمه اطهار که عصمتشان، از کتاب و سنت قطعی است؛ در هیچ کسی محقق نمی شود!

لذا عرض کردیم که «لاتسبوا اصحابی»؛ یعنی «لاتسبوا اهل بیته!» گفتیم که امام صادق (سلام الله علیه) و ایشان از نبی مکرم نقل کرده است که فرمود:

«فَإِنَّمَا مَثَلُ أَصْحَابِي فِيكُمْ كَمَثَلِ النُّجُومِ فَبِأَيِّهَا أُخِذَ اهْتَدِي وَ بِأَيِّ أَقَاوِيلِ أَصْحَابِي أَخَذْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ وَ اخْتِلَافُ أَصْحَابِي لَكُمْ رَحْمَةٌ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ أَصْحَابُكَ قَالَ أَهْلُ بَيْتِي.»

همانا مثل اصحاب من در میان شما، مانند ستارگان است. به هر کدام از اینها تاسی شود، باعث هدایت می شود. و به هر کدام از سخنان اصحاب من تمسک کنید، هدایت می شوید. و اختلاف اصحاب من مایه رحمت شماست. پرسیدند ای رسول خدا! اصحاب شما کیست؟ فرمود: اهل بیتم.

بصائر الدرجات في فضائل آل محمد، محمد بن حسن صفار؛ ناشر: مكتبة آية الله المرعشي النجفي، قم، ۱۴۰۴هـ؛ ج ۱؛ ص ۱۱،

ح ۲

سند روایت را هم در جلسه گذشته بررسی کردیم و گفتیم سند این روایت صد در صد صحیح است و یا حداقل «موثق» است. «معانی الأخبار» شیخ صدوق هم، عین همین روایت را در صفحه ۱۵۶، باب «معنی قول النبی مثل اصحابی فیکم کمثل النجوم»؛ چاپ بیروت و چاپ جامعه مدرسین؛ نقل کرده است.

انتقادی جدی از «آیه الله معرفت»!!

متأسفانه، جناب آقای «معرفت» در جلد اول کتاب «تفسیر اثری» خودشان، به گونه ای عمل کرده و مطالبی را نوشته است که تمایل به اهل سنت داشته، و حتی حضرت آیه الله سبحانی خودشان به من گفتند که من به آقای معرفت گفتم که تو با این کارت سنی شدی!!؟ و از اهل سنت داری دفاع می کنی!! این منطق شما در این کتاب، منطق شیعه نیست.

جناب آقای «معرفت»، آمده در تأیید اینکه روایت «اصحابی کالنجوم» در منابع شیعه هم آمده است، و دلالت داشتن این روایت بر «عدالت صحابه» را شیعه هم قبول دارد؛ همین روایت «معانی الأخبار» را نقل کرده، ولی با کمال تأسف ذیل روایت را حذف کرده است!!

اتفاقاً من در منزل جناب آیه‌الله مؤمن، که مرا در رابطه با همین آقای معرفت، خواسته بودند؛ رفتم و کتاب را خدمت ایشان بردم و گفتم بفرمائید این کتاب «معانی الأخبار»، که در ذیل روایت «اصحابی کالنجوم» دارد که مراد از «اصحاب»، اهل بیت است! ولی ایشان ذیل این روایت را حذف کرده است!!

ایشان برگشت به من گفت: هیچ سنی هم همچین کاری را نمی‌کند، که ایشان کرده!! این خیانت بزرگی به شیعه است! که ما بیائیم یک روایتی را که در رابطه با اهل بیت است، آنهم در کتب معتبر شیعه، مثل کتاب «شیخ صدوق»؛ به این شکل بیاییم تقطیع کنیم و قسمت ابتدای روایت را برای رسیدن به هدف و مقصود خودمان نقل کنیم و قسمت ذیل روایت را چون مخالف مقصود ما هست، حذف کنیم!

ایشان از این قضیه خیلی عصبانی بود. در زمان حیات آقای معرفت هم این جریان بود. و همان زمان هم چندین بار از ایشان برای مناظره دعوت کردیم. چرا که ایشان در این کتاب، مبانی اهل سنت را تقویت کرده است! مثلاً ایشان در رابطه با «عکرمه»، که فاسد بودنش، فاسق و خارجی بودنش، محرز است و اینکه ایشان ضرب المثل برای دروغگوئی بوده، هیچ شک و ریبی در آن نیست؛ آقای معرفت در همان جلد اول این کتاب «تفسیر اثری»، شاید نزدیک ۳۰ صفحه، در فضائل و مناقب عکرمه، سخن گفته است!!

حاج آقای سبحانی، به شدت از این ناراحت بود و می‌گفت که شما، عکرمه ای که آدم فاسدی است، لامذهب است، و می‌گوید که من مباحله می‌کنم که آیه تطهیر در حق زنان پیغمبر نازل شده؛ شما ۳۰ صفحه در فضائل و مناقب یک همچین شخصی مطلب نوشته ای!!؟

در ثانی ما قبلاً در رابطه با حدیث «اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم» که در منابع اهل سنت بر عدالت صحابه استدلال شده است، مفصل بحث کردیم و ثابت کردیم که اساساً این روایت، پایه و اساس ندارد!

حتی اگر سند روایت هم صحیح باشد، دلالتاً قابل استناد بر مسئله عدالت صحابه نیست. این همه اختلافی که بین صحابه بوده، اینها را چه کار کنیم؟ به کدام یک از صحابه اقتدا کنیم؟ اختلافی که بین «ابوبکر» و «عمر» بود، به کدامیک از این خلفاء اقتداء کنیم و عمل کنیم؟!

آیا می شود به خلیفه دوم، اقتداء کرد؟!

از خلیفه دوم در رابطه با فرد جُنُب می پرسند که نمازش را چه کند؟ در جواب می گوید تا غسل نکرده، لازم نیست نماز بخواند!!!

«أَنَّ رَجُلًا أَتَى عُمَرَ، فَقَالَ: إِنِّي أُجِنَّبُ فَلَمْ أَجِدْ مَاءً فَقَالَ: لَا تُصَلِّ. فَقَالَ عَمَّارٌ: أَمَا تَذَكُرُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِذْ أَنَا وَأَنْتَ فِي سَرِيَّةٍ فَأُجِنَّبْنَا فَلَمْ نَجِدْ مَاءً، فَأَمَّا أَنْتَ فَلَمْ تُصَلِّ، وَأَمَّا أَنَا فَتَمَعَّكْتُ فِي الثَّرَابِ وَصَلَّيْتُ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّمَا كَانَ يَكْفِيكَ أَنْ تَضْرِبَ بِيَدَيْكَ الْأَرْضَ، ثُمَّ تَنْفُخَ، ثُمَّ تَمْسَحَ بِهِمَا وَجْهَكَ، وَكَفَّيكَ» فَقَالَ عُمَرُ: " اتَّقِ اللَّهَ يَا عَمَّارُ قَالَ: إِنْ شِئْتَ لَمْ أُحَدِّثْ بِهِ»

مردی آمد به حضور عمر بن خطاب و گفت: من جنب شده‌ام و آبی پیدا نکرده‌ام که غسل کنم؛ عمر گفت: تو نباید نماز بخوانی، عمار گفت: آقای امیر المؤمنین یادت نیست که ما در یک جنگی بودیم و هر دو محتلم شدیم و آبی هم پیدا نکردیم، اما تو نماز نخواندی و من خودم را در خاک غلطاندم و نمازم را خواندم، وقتی که خدمت پیغمبر رسیدیم، ایشان فرمود: اگر جنب شدید و آب پیدا نکردید کافی است که دو دست خود را بر خاک زده و با آن پیشانی و صورت خود و نیز کف دو دست را مسح کنید. عمر گفت: عمار از خدا بترس، (یعنی آبرو ریزی نکن) عمار گفت: اگر خوشت نمی‌آید و ناراحت می‌شوی، من این قضیه را نمی‌گویم.

صحیح مسلم، اسم المؤلف: مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري النيسابوري، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت ، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي؛ ج ۱، ص ۲۸۰، کتاب الحيض، باب التيمم، ح ۳۶۸

آیا ما باید به ایشان اقتداء کنیم؟! آیا ما اگر به گفته آقای خلیفه دوم، عمل کنیم، هدایت می شویم؟ آیا اهل سنت حاضرند به این حرف جناب خلیفه دوم اقتداء بکنند؟!

در جنگ «صفین»، یک طرف جنگ معاویه و عمرو عاص از صحابه هستند، و در طرف دیگر امیرالمؤمنین و عمار و... هستند! با این روایت نقل شده، ما به هر طرف که رفتیم، اهل بهشت هستیم! اصلاً این خلاف فرمایش پیغمبر است که درباره «عمار» فرمود:

«عَمَّارٌ تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ، يَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ، وَيَدْعُوْنَهُ إِلَى النَّارِ»

عمار را گروه نابکار می کشند؛ در حالی که عمار آن ها را به سوی بهشت و آن ها عمار را به سوی آتش دعوت می کنند.

الجامع الصحيح المختصر، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، دار النشر: دار ابن كثير اليمامة - بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا؛ ج ١، ص ١٧٢، ح ٤٣٦، كتاب الصلاة، باب التَّعَاوُنِ فِي بِنَاءِ الْمَسْجِدِ.

در جنگ «جمل» هم به همین شکل است. این روایت «اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم» با واقعیات تاریخی تطبیق نمی کند.

سؤال: دیدگاه شیعه در رابطه با «اصحاب» چگونه است؟

پاسخ: ائمه اهل بیت (علیهم السلام)، و همچنین علماء و بزرگان شیعه، مثل شهید ثانی، مرحوم مامقانی و دیگران، در فرمایشات و آثار خود؛ صحابه را مورد تجلیل و احترام خود قرار داده اند و بر آنها درود فرستاده اند!

افرادی مثل آقای دکتر «طیب» و همفکران ایشان که مذهب شیعه را، به عنوان مذهب سب صحابه معرفی می کنند، خوب است که ابتداء فرمایشات ائمه اهل بیت (علیهم السلام) و نیز کلام بزرگان شیعه را ببینند و بعد اظهار نظر بکنند!!

البته کلمه «اصحاب» در دیدگاه شیعه، بر خلاف اهل سنت که مطلق است و مطلق صحابه و «كُلِّ مَنْ صَحِبَ النَّبِيَّ» مورد تجلیل و احترام است، نیست؛ بلکه به صورت مقید ذکر شده است.

به عنوان نمونه حضرت امام سجاد(سلام الله عليه)، در این زمینه می فرماید:

«اللَّهُمَّ وَ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ خَاصَّةً الَّذِينَ أَحْسَنُوا الصَّحَابَةَ وَ الَّذِينَ أَبْلَوْا الْبَلَاءَ الْحَسَنَ فِي نَصْرِهِ، وَ كَانُوا هُوَ، وَ أَسْرَعُوا إِلَى وَفَادَتِهِ، وَ سَابَقُوا إِلَى دَعْوَتِهِ، وَ اسْتَجَابُوا لَهُ حَيْثُ أَسْمَعَهُمْ حُجَّةَ رِسَالَتِهِ.»

خدایا، و به خصوص اصحاب محمد به خصوص همان کسان که شرط صحبت آن حضرت را به خوبی رعایت کردند و آنانکه در یاریش از عهده امتحان پایداری بخوبی بر آمدند و با او مددکاری کردند، و به تصدیق رسالتش شتافتند و به پذیرفتن دعوتش سبقت گرفتند و چون حجت رسالت‌های خود را به گوش ایشان فرو خواندند او را اجابت کردند.

الصَّحِيفَةُ السَّجَادِيَّةُ، ص ٤٢؛ (و كَانَ مِنْ دَعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الصَّلَاةِ عَلَى أَتْبَاعِ الرَّسْلِ وَ مُصَدِّقِيهِمْ)

یا در دعای روز سه شنبه – که قطعاً همه آقایان هر روز دعای ایام را می خوانند، – آمده است که امام زین العابدین فرمودند:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ تَمَامِ عِدَّةِ الْمُرْسَلِينَ وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ أَصْحَابِهِ الْمُتَّجِبِينَ»

خدایا بر محمد، پایان دهنده انبیاء و بر تمام فرستاده شدگان الهی و بر اهل بیت پاک و مطهر ایشان و نیز بر اصحاب برگزیده ایشان، درود بفرست.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٨٧، ص ١٨٨

یا مثلاً شهید ثانی در کتاب «الرسائل» خود، می گوید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ عَلَى أَشْرَفِ الْمُرْسَلِينَ، وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَأَصْحَابِهِ الْمُتَّجِبِينَ»

سپاس مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است. و درود بر شریف ترین پیامبران و اهل بیت پاک و اصحاب برگزیده ایشان.

رسائل، ج ٢، ص ٨٦٣

حالا ممکن است کسی اشکال بکند که این دعاها سند دارد، یا ندارد و...؛ ولی این دیگر شهید ثانی است که اینگونه سخن می گوید. شهید ثانی از ارکان فقهای شیعه است. و همچنین «شیخ مفید» در کتاب «اعتقادات» خود، همین تعبیر شهید ثانی را دارد.

از همه اینها جالب تر، خود حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه) است همین تعبیر را دارد.

«الحمد لله رب العالمین، الصلاة والسلام علی سیدنا محمد وآله الطاهیرین وأصحابه المنتجبین»

سپاس مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است. درود و سلام بر آقای ما محمد و اهل بیت پاک او، و اصحاب برگزیده او باد.

الإجتهد و التقليد، ص ۱

و یا مقام معظم رهبری هم دارند که:

«والصلاة والسلام علی البشیر النذیر الرسول الامین محمد وعلی اهل بیته الطیبین الطاهرین وأصحابه المنتجبین المتقین»

سلام و درود بر بشارت دهنده و انذار دهنده، فرستاده امانت دار، محمد و بر اهل بیت پاک و مطهر ایشان و بر اصحاب برگزیده و پرهیزگار ایشان.

اجوبة الإستفتائات، ج ۱، ص ۳

ما به اصحاب پیامبر درود می فرستیم، ولی مطلق نه! بلکه اصحاب منتجب و برگزیده ایشان.

حال مراد از این اصحاب برگزیده هم، یا همان افرادی است که در روایت امام زین العابدین در صحیفه سجادیه نقل کردیم که «أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ خَاصَّةً الَّذِينَ أَحْسَنُوا الصَّحَابَةَ وَ الَّذِينَ أَبْلَوْا الْبَلَاءَ...»؛ و یا نه، مراد از اصحاب برگزیده، همان ائمه اطهار (سلام الله علیهم اجمعین) هستند.

مرحوم شیخ طوسی، تعبیر بسیار جالبی دارد و می نویسد:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ وَ عَلَى أَصْحَابِهِ الْمُتَتَجِبِينَ وَ عَلَى أَزْوَاجِهِ الْمُطَهَّرَاتِ»

خدایا بر محمد و اهل بیت پاک او، و بر اصحاب برگزیده او، و بر همسران پاکیزه او، درود بفرست.

مصباح المتعبد و سلاح المتعبد؛ شیخ طوسی، ج ۱؛ ص ۲۲۲

مرحوم «کفعمی» نیز در کتاب «البلد الامین و الدرع الحصین» صفحه ۵۶، نیز همین تعبیر را دارد.

این دو کتاب، از کتابهای معتبر و مطرح شیعه است. از کتابهای درجه چندم شیعه نیست. و یا مثل برخی کتابها نیست که بگوئید هر رطب و یابسی در آن جمع شده است!

در خود کتاب «نهج البلاغه»، در جاهای مختلفی از اینگونه تعابیر مطرح شده است. در خطبه ۹۸، ۱۸۲، حکمت ۹۶ و ... در مدح اصحاب وارد شده است. مثلاً در خطبه ۱۸۲ می فرماید:

«أَيْنَ إِخْوَانِي الَّذِينَ رَكِبُوا الطَّرِيقَ وَ مَضَوْا عَلَى الْحَقِّ أَيْنَ عَمَّارٍ وَ أَيْنَ ابْنِ التَّيْهَانِ وَ أَيْنَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ وَ أَيْنَ نُظْرَاؤُهُمْ مِنْ إِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ تَعَاقَدُوا عَلَى الْمَنِيَّةِ وَ أُبْرِدَ بِرُءُوسِهِمْ إِلَى الْفَجْرَةِ. أَوْهَ عَلَى إِخْوَانِي الَّذِينَ تَلَّوْا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ وَ تَدَبَّرُوا الْفَرْضَ فَأَقَامُوهُ أَحْيَا السُّنَّةَ وَ أَمَانُوا الْبِدْعَةَ دُعُوا لِلْجِهَادِ فَأَجَابُوا وَ وَثِقُوا بِالْقَائِدِ فَاتَّبَعُوهُ»

کجا هستند برادران من؟ که بر راه حق رفتند، و با حق درگذشتند کجاست عمار؟ و کجاست پسر تیهان؟ (مالک بن تیهان انصاری) و کجاست ذوالشهادتین؟ (خزیمه بن ثابت که پیامبر شهادت او را دو شهادت دانست) و کجا ایند همانند آنان از برادرانشان که پیمان جانبازی بستند، و سرهایشان را برای ستمگران فرستادند؟ (پس دست به ریش مبارک گرفت و زمانی طولانی گریست و فرمود) دریغا! از برادرانم که قرآن را خواندند، و بر اساس آن قضاوت کردند، در واجبات الهی اندیشه نموده و آنها را برپا داشتند، سنتهای الهی را زنده و بدعتها را نابود کردند، دعوت جهاد را پذیرفته و به رهبر خود اطمینان داشته و از او پیروی نمودند.

نهج البلاغه (للصباحي صالح)؛ ص ۲۶۴

از مجموع این تعابیر نتیجه می‌گیریم که مراد از این «اصحاب خاص و برگزیده»، اصحابی است که واقعاً در مسیر حق بودند؛ و همچنین وقتی از همسران پیامبر تجلیل می‌شود و عبارت «أَزْوَاجِهِ الْمُطَهَّرَاتِ» به کار برده می‌شود، - البته منظور از «الْمُطَهَّرَاتِ»، طهارت مطرح شده در آیه تطهیر نیست! - قطعاً حضرت خدیجه کبری و ام سلمه، از مصادیق بارز آن هستند.

شما وقتی زندگی حضرت خدیجه کبری (سلام الله علیها)، ام سلمه (رضوان الله علیها)، ماریه قبطیه و... را ملاحظه می‌کنید، می‌بینید که اینها از زمانی که با پیغمبر وصلت کرده و در جوار نبی مکرم قرار گرفتند، تابع محض نبی مکرم بودند. غیر از آن دو نفر، از باقی همسران پیامبر، ما کوچکترین مخالفتی ندیدیم که منافی با عدالت اینها و یا دال بر انحراف اینها باشد. یعنی بنده تا به حال ندیده‌ام!

اساساً کلمه «الْمُطَهَّرَاتِ»، به وضوح این را می‌رساند. تعلیق حکم بر وصف، مشعر به علّیت است! یعنی کسانی که در برابر امام زمانشان قیام می‌کنند، و یا نسبت به نبی مکرم جسارت می‌کنند، و یا در نبوت حضرت تردید می‌کنند؛ قطعاً از دایره «الْمُطَهَّرَاتِ»، خارج هستند!

سؤال: ما معتقد هستیم که در روایت «صلوات» که از پیامبر نقل شده است، فقط «محمد» و «آل محمد» وارد شده است و درود بر «صحابه» وارد نشده است. پس چگونه است که در منابع شیعه، نه تنها صلوات و درود بر «صحابه» وارد شده، که حتی درود بر «ازواج پیامبر» هم وارد شده است!؟

پاسخ: یک احتمال در این مسئله این است که شاید از باب تألیف قلوب باشد. چون حکومتی‌ها بر علیه ائمه اهل بیت (سلام الله علیهم اجمعین) و بر علیه شیعه، جو بدی درست کرده بودند، که اینها مخالف صحابه هستند! سب صحابه می‌کنند! لعن صحابه می‌کنند! و...؛ اینها با این ترفند، شیعیان را به پای چوبه دار می‌بردند. لذا این تعابیری که از ائمه وارد شده است، برای حفظ جان شیعه صادر شده است. این یک جواب است.

جواب دیگر این است که در هر کجا کلمه «اصحاب» می آید، یک صفت خاصی هم پشت بندش می آید. «اصحابه المنتجبین»! و یا «أَزْوَاجِهِ الْمُطَهَّرَاتِ»؛ شکی نیست که برخی از اصحاب، و برخی از ازواج نبی مکرم، انسانهای قابل احترام، پیرو نبی مکرم و... بودند. در حقیقت همان تعبیری که امام سجاد داشتند که:

«اللَّهُمَّ وَ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ خَاصَّةً الَّذِينَ أَحْسَنُوا الصَّحَابَةَ وَ الَّذِينَ أَبْلَوْا الْبَلَاءَ الْخَسَنَ فِي نَصْرِهِ، وَ كَانْفُوهُ، وَ أَسْرَعُوا إِلَيَّ وَفَادَتِهِ، وَ سَابَقُوا إِلَيَّ دَعْوَتِهِ، وَ اسْتَجَابُوا لَهُ حَيْثُ أَسْمَعَهُمْ حُجَّةَ رِسَالَتِهِ.»

خدایا، و به خصوص اصحاب محمد به خصوص همان کسان که شرط صحبت آن حضرت را به خوبی رعایت کردند و آنانکه در یاریش از عهده امتحان پایداری بخوبی بر آمدند و با او مددکاری کردند، و به تصدیق رسالتش شتافتند و به پذیرفتن دعوتش سبقت گرفتند و چون حجت رسالتهای خود را به گوش ایشان فرو خواندند او را اجابت کردند.

الصحيفة السجادية، ص ٤٢؛ (و كان من دعائه عليه السلام في الصلاة على أتباع الرسل و مصدقيهم)

ما تعدادی از صحابه را داریم که در ابتداء از امیرالمؤمنین جدا شدند ولی در ادامه به حضرت پیوستند و در رکاب امیرالمؤمنین به شهادت رسیدند. قطعاً ما برای اینها احترام قائل هستیم. و لو اینکه اینها بعد از نبی مکرم، یک دوران انحرافی را داشتند.

شما ببینید که مرحوم «شیخ طوسی» در این زمینه می نویسد:

«شَهِدَ مَعَ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَوْمَ الْجَمَلِ ثَمَانُونَ مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ، وَ أَلْفٌ وَ خَمْسٌ مِائَةً مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ).»

در روز جنگ جمل، هشتاد نفر از حاضرین در جنگ بدر، و هزار و پانصد نفر از اصحاب پیغمبر، در کنار علی(علیه السلام) حضور داشتند.

الأمالي (للطوسي)، ص ٧٢٦

یک نفر، دو نفر نبودند که در کنار امیرالمؤمنین می جنگیدند. اگر ما می گوئیم «اصحاب المنتجبین»! منظورمان یک نفر، دو نفر نیست. بلکه تعداد زیادی از صحابه هستند که خدای عالم یک همچین توفیقی به اینها داده است.

یا شما ببینید که آقای «ذهبی» در «تاریخ اسلام» مفصل مطرح کرده است که:

«وقال سعيد بن جبیر: كان مع علي يوم وقعة الجمل ثمانمائة من الأنصار، وأربعمائة ممن شهدوا بيعة الرضوان...»

وقال المطلب بن زياد ، عن السدي : شهد مع علي يوم الجمل مائة وثلاثون بدياً وسبعمائة من أصحاب النبي»

در «جمل»، هشتاد نفر از انصار، و چهار صد نفر از اصحاب «بیعت رضوان» در کنار امیرالمؤمنین حضور داشتند! و

سدی گفته است که در جنگ جمل ۱۳۰ نفر از اهل بدر و ۷۰۰ نفر از اصحاب پیغمبر، در رکاب امیرالمؤمنین (سلام

الله علیه) بودند!

تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام، اسم المؤلف: شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي، دار النشر: دار الكتاب

العربي - لبنان / بيروت - ۱۴۰۷هـ - ۱۹۸۷م، الطبعة: الأولى، تحقیق: د. عمر عبد السلام تدمری؛ ج ۳، ص ۴۸۴

بنابراین اگر ما در بعضی از روایات، مدحی نسبت به صحابه داریم، مربوط به این اصحاب است. عزیزان باید اینها را در نظر بگیرند. اینهاست که نکات ظریفی است.

یا مثلاً درباره جنگ «صفین»، مسعودی دارد که:

«وكان ممن شهد صفين مع علي من أصحاب بدر سبعة وثمانون رجلاً: منهم سبعة عشر من المهاجرين، وسبعون

من الأنصار... وكان جميع من شهد معه من الصحابة ألفينا وثمانمائة»

تعداد اصحابی که در جنگ صفین با علی بودند، ۸۷ نفر بودند که در جنگ بدر حضور داشتند. ۱۷ نفر آنها از مهاجرین

بودند. و ۷۰ نفر از انصار بودند... تمام صحابه ای که در کنار علی بودند، ۲۸۰۰ نفر از صحابه بودند.

مروج الذهب، اسم المؤلف: أبو الحسن علی بن الحسین بن علی المسعودي (المتوفى: ۳۴۶هـ)؛ ج ۱، ص ۳۱۴

بنابراین اگر در این مباحث ورود پیدا می کنیم، نباید همین جوری قلّه ای سخن بگوئیم. که بله اصحاب پیغمبر مرتد شدند و... با امیرالمؤمنین چنین کردند و... درست است که ما قائل به عصمت صحابه نیستیم و معتقدیم که یک انحرافات برای اینها ایجاد شد؛ ولی بسیاری از اینها برگشتند و به امیرالمؤمنین پیوستند و ما برای اینها احترام قائل هستیم.

به تعبیر مرحوم «شیخ طوسی»، که می گوید ما همانگونه که از اهل بیت، انتظار شفاعت داریم، از اصحاب پیغمبر هم، انتظار شفاعت داریم:

«والشفاعة ثبت عندنا للنبي و كثير من اصحابه و لجميع الائمة المعصومين و كثير من المؤمنين الصالحين»

ما معتقد به شفاعت پیامبر و بسیاری از صحابه و برای تمام ائمه معصومین و بسیاری از انسانهای صالح هستیم.

التبيان في تفسير القرآن، للشيخ الطوسي، ج ۱، ص ۲۱۴

این تعبیر، خیلی تعبیر بزرگی است. روش بزرگان ما از گذشته از مرحوم شیخ طوسی (۶۰ هجری)؛ و مرحوم شیخ مفید (۴۱۳ هجری) تا به حال، تعبیرشان اینگونه بوده است.

بعد از دوران صفویه، که کشور ایران کشور شیعه شد و عده ای همچون فخری که رها بشود، احساس پیروزی و برتری کردند، متأسفانه تندروی کردند و تصور کردند که همه دنیا فقط ایران است! لذا بدون در نظر گرفتن سایر کشورهای اسلامی، یک سری تندروی هایی داشتند.

دوستان توجه داشته باشند که غالب این مطالب تند، چه از علامه مجلسی و چه قبل از ایشان، مرحوم «محقق کرکی»، به این جهت است که اینها یک فضائی را دیدند که باز شده و تصور کردند که دنیا خلاصه شده در ایران! اینها در ایران یک پیروزی داشتند و تصور کردند که در دنیا دیگر از اهل سنت نفس کشی وجود ندارد. لذا شروع کردند به سب و لعن کردن!!

در همان زمان، از برخی کشورهای اسلامی از علمای شیعه آن کشورها، به علمای «قم» نامه نوشتند که شما در ایران، مراسم «عیدالزهر» می‌گیرید، و خلفاء را سب و لعن می‌کنید، بدانید که همین کار شما، باعث می‌شود که در اینجا جوانهای ما را بکشند، نوامیس ما را اسیر می‌گیرند و در بازار به عنوان برده می‌فروشند! اگر اهل بیت به این کار شما رضایت دارند، کار خود را ادامه بدهید!!

عده ای از روی هوا و هوس نیابند یک کارهایی را انجام بدهند، که خلاف نظر ائمه (علیهم السلام) باشد و باعث بشود که در گوشه و کنار دنیا، شیعه را مورد هتک حرمت قرار بدهند. و یا موجب قتل شیعیان را فراهم بکنند. تعبیر حضرت آیه‌الله بهجت را ما بارها خدمت دوستان عرض کردیم که فرمودند که اگر شما در قم، تهران، مشهد، تبریز، و... بیائید و عیدالزهر را بگیرید و به صحابه ناسزا بگوئید، و در آن طرف دنیا، نسبت به یک شیعه هتک حرمت بشود و خونس ریخته شود، شما در قتل آن شیعه شریک هستید!!

سفارشی راهبردی به شیعیان، از امام صادق(سلام الله علیه)!

ما باید تابع ائمه باشیم. شما ببینید روایتی که من قبلاً هم عرض کردم خدمت دوستان که امام صادق(سلام الله علیه) می‌فرماید:

«أَقْرَأُ عَلَى مَنْ تَرَى أَنَّهُ يُطِيعُنِي مِنْهُمْ وَ يَأْخُذُ بِقَوْلِي السَّلَامَ... صَلُّوا عَشَائِرَكُمْ وَ اشْهَدُوا جَنَائِزَهُمْ وَ عُوذُوا مَرَضَاهُمْ وَ أَدُّوا حُقُوقَهُمْ فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ إِذَا وَرَعَ فِي دِينِهِ وَ صَدَقَ الْحَدِيثَ وَ أَدَّى الْأَمَانَةَ وَ حَسَنَ حُلُقَهُ مَعَ النَّاسِ قِيلَ هَذَا جَعْفَرِيٌّ فَيَسْرُئِي ذَلِكَ وَ يَدْخُلُ عَلَيَّ مِنْهُ الشَّرُورُ وَ قِيلَ هَذَا أَدَبُ جَعْفَرٍ وَ إِذَا كَانَ عَلَى غَيْرِ ذَلِكَ دَخَلَ عَلَيَّ بَلَاؤُهُ وَ عَارُهُ وَ قِيلَ هَذَا أَدَبُ جَعْفَرٍ»

به هر کسی که گمان می‌کنی گوش به حرف من می‌دهد و از سخنان من پیروی می‌کند سلام مرا برسان،... به قومتان نیکی کرده و به داد آنها برسید، به تشییع جنازه آنها بروید و از مریضه‌هایشان عیادت کنید و حقوقشان را به آنها بپردازید. اگر یکی از شما در دینش پرهیزکار بوده، راستگو و امانتدار باشد، اخلاقش با مردم خوب باشد می‌گویند

این جعفری است ومن به خاطر او خوشنود می شوم، گفته می شود این تربیت جعفر است. ولی اگر این طور نباشد بلا و عارش بر من خواهد بود و می گویند این تربیت جعفر است.

الكافي (ط- الإسلامية)، ج ۲، ص ۶۳۶، ح ۵

والسلام عليكم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه هفتاد و دوم ۹۵/۰۱/۲۸

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۴۴) - معرفی کتابی خواندنی و قابل تأمل از «ذهبی»!

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله الى يوم لقاء الله.

مروری بر مباحث گذشته!

ما در جلسات گذشته در رابطه با زمینه های تقیه شیعه صحبت می کردیم. مطالبی را در این زمینه تقدیم حضور عزیزان کردیم. گفتیم که نه تنها شیعیان و ائمه و بزرگان شیعه؛ بلکه حتی بزرگان اهل سنت نیز، از گزند خلفای بنی امیه و بنی العباس در امان نبودند و از بیان بسیاری از حقایق خودداری می کردند.

عرض کردیم که امثال آقای دکتر طیب، روایتی «لاتسبوا اصحابی» را مستمسک حمله و هجمه به شیعه قرار داده بودند و نقل کرده بودند که:

«من سب أصحابي فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين»

هر کس به صحابه فحش بدهد مورد لعن خداوند و ملائکه و تمام مردم است.

فضائل الصحابة، اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبد الله الشيباني، دار النشر: مؤسسة الرسالة - بيروت - ١٤٠٣ - ١٩٨٣،

الطبعة: الأولى، تحقيق: د. وصي الله محمد عباس؛ ج ١، ص ٥٢

در جواب از این روایت، چند نکته را مطرح کردیم و گفتیم که اولاً: مخاطب این روایت، خود صحابه هستند. و در

حقیقت این روایت، مصادره به مطلوب است. یعنی ای صحابه! شما خودتان را فحش ندهید!!

در ادامه بحث؛ عبارتی را از «ابن حجر» و دیگران نقل کردیم که آمده بودند و این روایت را توجیه کرده بودند. و مثلاً

گفته بودند که در روایت «لاتسبوا اصحابی»؛ عبارت «لاتسبوا» خطاب به افراد درجه پائین از صحابه است و عبارت

«اصحابی» طبقه بالای صحابه را می گوید!!!

ثانیاً: عرض کردیم که شاید یکی از محمل هایی که در اینجا وجود دارد، این است که مراد از «اصحاب» در این

روایت، «اهلبیت» باشد. و اساساً «لاتسبوا اصحابی»؛ یعنی «لاتسبوا اهل بیتی»!!

امام صادق(سلام الله علیه) و ایشان از نبی مکرم نقل کرده است که فرمود:

«فَإِنَّمَا مَثَلُ أَصْحَابِي فِيكُمْ كَمَثَلِ النُّجُومِ فَبِأَيِّهَا أُخِذَ اهْتَدِي وَ بِأَيِّ أَقَاوِيلِ أَصْحَابِي أَخَذْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ وَ اخْتِلَافُ أَصْحَابِي

لَكُمْ رَحْمَةٌ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ أَصْحَابِكَ قَالَ أَهْلُ بَيْتِي.»

همانا مثل اصحاب من در میان شما، مانند ستارگان است. به هر کدام از اینها تاسی شود، باعث هدایت می شود. و

به هر کدام از سخنان اصحاب من تمسک کنید، هدایت می شوید. و اختلاف اصحاب من مایه رحمت شماست.

پرسیدند ای رسول خدا! اصحاب شما کیست؟ فرمود: اهل بیتم.

بصائر الدرجات في فضائل آل محمد، محمد بن حسن صفار؛ ناشر: مكتبة آية الله المرعشي النجفي، قم، ١٤٠٤هـ؛ ج ١؛ ص ١١،

ح ٢

سند روایت را هم در جلسه گذشته بررسی کردیم و گفتیم سند این روایت صد در صد صحیح است. «معانی الأخبار»

شیخ صدوق هم، عین همین روایت را در صفحه ١٥٦، باب «معنی قول النبی مثل اصحابی فیکم کمثل النجوم»؛

چاپ بیروت و چاپ جامعه مدرسین؛ نقل کرده است.

آیا به چنین صحابه ای می شود اقتدا کرد و هدایت یافت؟!

در تأیید این احتمال باید بگوئیم که این روایت «اصحابی کالنجوم» مشعر به «عصمت» است. و یقیناً همه صحابه را نمی گیرد. صحابه ای که با نبی مکرم مخالفت کردند. صحابه ای که پیغمبر در حق آنها فرمود: «اولئک العصاة اولئک العصاة» هرگز شامل این روایت نمی شوند. و قطعاً اینها مشمول «بایهم اقتدیتم اهتدیتم» نخواهند شد.

صحابه ای شراب خوردند و حد بر آنها جاری شد، - چه در زمان رسول الله، و چه در زمان خلیفه دوم - مثل «قدامة بن مظعون» که صحابی هست و بدری هم هست! شراب می خورد و خلیفه دوم به او حد می زند!! آیا می شود گفت به این صحابی اگر اقتدا کنیم هدایت می شویم؟! یعنی اقتدیتم فی شرب الخمر اهتدیتم...؟!؟

صحابه ای که مرتکب عمل شنیع «زنا» شدند، حد خوردند و رجم شدند و یا شلاق بر آنها زدند؛ صحابه ای که «عایشه»، همسر پیامبر را در قضیه افک، «قذف» کردند، و از نزدیکان خود رسول اکرم هم بودند، یکی از آنها پسرخاله ابوبکر بود؛ پیغمبر به آنها حد زد، آیا «بایهم اقتدیتم اهتدیتم» شامل این افراد هم می شود؟!؟

یا اینکه نه، بیائید بگوئید مراد از «اصحابی»، در «لاتسبوا اصحابی»؛ افرادی هستند که ثابت قدم بودند در ایمان و اعتقادشان. آنها مراد است. در اینجا دایره کمی ضیق تر خواهد شد. چرا که شامل اصحابی خواهد شد که بعد از پیغمبر اکرم، تغییر حالت ندادند و منقلب نشدند!

تعبیر امام رضا (سلام الله علیه) در اینجا جالب است که:

«سُئِلَ الرَّضَا عَنْ قَوْلِ النَّبِيِّ أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بِأَيْهِمْ أَقْتَدَيْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ وَ عَنْ قَوْلِهِ دَعُوا لِي أَصْحَابِي فَقَالَ هَذَا صَحِيحٌ يُرِيدُ مَنْ لَمْ يُعَيَّرْ بَعْدَهُ وَ لَمْ يُبَدَّلْ»

از موسی بن نصر رازی مروی است که گفت از حضرت رضا شنیدم سؤال کردند از این قول پیغمبر که فرموده است اصحاب من چون ستارگانند هر کدام را پیروی و متابعت کنید بمطلب خود میرسید و راهنمای شما میشوند و از این قول پیغمبر (ص) که فرمود اصحاب مرا بمن واگذارید حضرت رضا فرمود این گفتار صحیح است لیکن مقصود آن جناب از اصحاب، آن اصحاب باشند که بعد از او تغییر و تبدیل در دین ندادند.

در حقیقت بگوئیم که عبارت «لاتسبوا»، خطاب به عموم باشد، و عبارت «اصحابی» مخصوص صحابه ای باشد که بعد از نبی مکرم، مرتد نشدند و منقلب نشدند. یعنی همان حدیث «حوض» که بخاری در چند جا مطرح می کند.

آیا شیعه معتقد به ارتداد اکثریت صحابه است یا «صحیح بخاری»؟!

«صحیح بخاری» روایات متعددی را در این زمینه نقل می کند ولی روایت ناب این بخش که در حقیقت گل روایات است، این است که نقل کرده است:

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: بَيْنَا أَنَا قَائِمٌ إِذَا زُمْرَةٌ، حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَ بَيْنِهِمْ، فَقَالَ: هَلُمَّ، فَقُلْتُ: أَيْنَ؟ قَالَ: إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ، قُلْتُ: وَمَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَى أَذْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى. ثُمَّ إِذَا زُمْرَةٌ، حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَ بَيْنِهِمْ، فَقَالَ: هَلُمَّ، قُلْتُ: أَيْنَ؟ قَالَ: إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ، قُلْتُ: وَمَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَى أَذْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى، فَلَا أُرَاهُ يَخْلُصُ مِنْهُمْ إِلَّا مِثْلُ هَمَلِ النَّعَمِ»

ابو هریره از پیغمبر نقل می کند که فرمود: در حالی که من در آنجا ایستاده‌ام گروهی از اصحاب مرا می آورند، تا من آنها را می شناسم مردی از میان من و آنها خارج می شود و ندا می دهد: بشتابید! من فریاد می زنم کجا؟ می گوید: به خدا سوگند به سوی آتش دوزخ! می گویم: مگر آنها چه کار کردند؟ می گوید: آنها بعد از تو به گذشته پست و جاهلی خود عقب گرد نمودند سپس گروهی از صحابه را می آورند، تا من آنها را می شناسم مردی از میان من و آنها خارج می شود و ندا می دهد: بشتابید! من فریاد می زنم کجا؟ می گوید: به خدا سوگند به سوی آتش دوزخ! می گویم: مگر آنها چه کار کردند؟ می گوید: آنها بعد از تو به گذشته پست و جاهلی خود عقب گرد نمودند. از این رو نمی بینم آنها را مگر این که همه را وارد دوزخ می سازند و کسی از آنها نجات نمی یابد مگر تعداد بسیار کمی از آنها.

الجامع الصحیح المختصر، اسم المؤلف: محمد بن إسماعیل أبو عبدالله البخاری الجعفی، دار النشر: دار ابن کثیر، الیمامة -

بیروت - ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷، الطبعة: الثالثة، تحقیق: د. مصطفى ديب البغا؛ ج ۵، ص ۲۴۰۷، كتاب الرقاق، باب في الحوض ح ۶۲۱۵

آنهایی که می گویند، شیعه معتقد به ارتداد صحابه است، مگر چهار نفر یا پنج نفر؛ بفرمایند! این روایت صحیح بخاری است! در شانزده، هفده جا این روایت، با تعابیر مختلف از نبی مکرم، نقل شده است.

سؤال: منظور از «ارتداد اصحاب» در این روایت بخاری، «اصحاب ردّه» می باشند!

شاید این آقایان بگویند که منظور از ارتداد اصحاب در این روایت بخاری، «اصحاب ردّه» باشند! آنهایی که در برابر «ابوبکر» قیام کردند، منظور است!

پاسخ: جواب ما این است که اگر قیام در برابر خلیفه، مشمول این حدیث باشد، و ارتداد آور باشد، باید آنهایی که در برابر امیرالمؤمنین قیام کردند هم مشمول این روایت خواهند شد!! آیا شما آنها را «اصحاب ردّه» نمی گوئید؟! آیا «ابوبکر» خلیفه بود ولی «علی» خلیفه نبود!؟

اگر بناست که هر کسی که بر علیه حاکم قیام بکند و یا جهاد بکند، مرتد باشد؛ فرقی نباید بکند که حاکم ابوبکر باشد، یا امیرالمؤمنین (سلام الله علیه)!

اینها خودشان روایات دارند که پیغمبر فرمود:

«من رأى من أميره شيئاً يكرهه فليضرب فإنه من خالف الجماعة شبراً فمات فميتته جاهلية»

هر کس از حاکم خود چیزی را دید که خوشایندش نبود، باید که صبر کند. هر کس به اندازه یک وجب، با جماعت مخالف کند، و سپس بمیرد، به مرگ جاهلی مرده است.

مسند الإمام أحمد بن حنبل، اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبدالله الشيباني، دار النشر: مؤسسة قرطبة - مصر؛ ج ۱، ص

۲۷۵، ج ۲۴۸۷

یا نقل کرده اند که پیغمبر فرمود:

«من رأى من أميره شيئاً يكرهه فليضرب عليه فإنه من فارق الجماعة شبراً فمات إلا مات ميتة جاهلية»

هر کس از حاکم خود چیزی را دید که خوشایندش نبود، باید که صبر کند. هر کس به اندازه یک وجب، از جماعت جدا شود، و بمیرد، به مرگ جاهلی مرده است.

الجامع الصحيح المختصر، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، دار النشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا؛ ج ٦، ص ٢٥٨٨، ح ٦٦٤٦

این دیگر واضح و مشخص است. و هیچ شک و شبهه ای در آن نیست.

اعتراف «براء بن عازب» به بدعت گذاری بعد از پیغمبر!

شما ببینید که «براء بن عازب» که از اصحاب خاص نبی مکرم است. و اهل سنت برای او خیلی احترام قائل هستند؛ در مورد او نقل شده است که:

«عَنْ الْعَلَاءِ بْنِ الْمُسَيَّبِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ لَقِيتُ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا فَقُلْتُ طُوبَى لَكَ صَحِبْتَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبَايَعْتَهُ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَقَالَ يَا ابْنَ أَخِي إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدْتُنَا بَعْدَهُ.»

علاء بن مسیب از پدرش نقل می کند که: براء بن عازب را ملاقات کردم و به او گفتم: خوشا به حالت که عصر پیامبر را درک کردی و با آن حضرت در زیر درخت بیعت کردی. براء بن عازب گفت: پسر برادر من! تو نمی دانی که ما چه بدعت هایی را پس از پیامبر گذاشته ایم!

صحيح البخاري، ج ٥، ح ٦٥، ح ٤١٧٠، كتاب المغازي، باب غزوة الحديبية

این «براء بن عازب» است! با آن همه عظمت! به صورت قطع و یقین می گوید که ما بعد از پیغمبر، بدعت هایی در دین گذاشتیم!!

سؤال ما این است که این بدعت ها چه بوده است؟ ترک نماز بوده؟ نه، نماز را که می خواندند! ترک صوم بوده؟ نه، روزه را هم که می گرفتند! ترک جهاد بوده؟ نه، جهاد که می رفتند، فتح الفتوح هم که می کردند! حج هم که می رفتند.

پس مراد از این عبارت «مَا أَحَدُنَّا بَعْدَهُ» چیست؟

اینها مرتد هم که نشدند و اسلام را کنار بگذارند! آقایان به ما جواب بدهند که منظور از این عبارت چیست؟ آیا غیر از این است که اینها تأسف می‌خورند از بدعت بزرگی که بعد از نبی مکرم گذاشتند، در کنار گذاشتن خلیفه به حق رسول اکرم؟! و اینکه افرادی را که شایسته نبودند در مسند خلافت گذاشتند؟! آیا کار دیگری هم کردند اینها؟! به ما جواب بدهید!

اعتراف «ابوسعید خدری» بر بدعت گذاری بعد از پیغمبر!

یا «ابوسعید خدری» است که «ابن حجر عسقلانی» در «الإصابة» درباره او می‌نویسند:

«لم يكن أحد من أحداث أصحاب رسول الله أفقه من أبي سعيد الخدري»

هیچ کدام از اصحاب پیامبر، فقیه تر از ابوسعید خدری نبودند.

می‌گویند فقیه تر از «ابوسعید خدری» در میان صحابه وجود نداشته است! این هم یک مسئله ای است! حالا نمی‌دانم چطور پس برای ابوسعید روایتی درست نکردند مثلاً بگویند که «انا مدینه العلم و ابوبکر اساسها و عمر حیطانها و عثمان سقفها و معاویه حلقتها»!! یک جایی هم برای ابوسعید باید می‌گذاشتند!!

نمی‌دانیم شما تا به حال دیدید که شهری سقف داشته باشد؟! ما که ندیدیم! معمولاً شهرها را دیوار می‌کشیدند و یک دربی هم برایش می‌گذاشتند. برای اینکه دشمن حمله نکند. ولی تا به حال نشنیده ایم که برای شهری سقف هم بزنند! لذا این حدیثی را که درست کرده اند، آدم‌های ناشی بودند! بعضی مواقع خدای عالم، عقل را از افراد سلب می‌کند. شهر دارای سقف یعنی چه؟

در همین جا هم در رابطه با «ابوسعید خدری» نقل کرده اند:

«عن العلاء بن المسيب عن أبيه عن أبي سعيد قلنا له هنيئاً لك برؤية رسول الله صلى الله عليه وسلم وصحبته قال

إنك لا تدري ما أحدثنا بعده.»

علاء بن مسیب از پدرش و او از ابوسعید نقل می‌کند که به او گفتم: خوشا به حالت که رسول خدا را دیدی و صحابی او شدی! ابوسعید گفت: تو نمی‌دانی که ما پس از پیامبر چه بدعت‌هایی را گذاشتیم.

الإصابة في تمييز الصحابة، اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي، دار النشر: دار الجيل - بيروت - ١٤١٢ - ١٩٩٢، الطبعة: الأولى، تحقيق: علي محمد البجاوي؛ ج ٣، ص ٧٩

در هر دو روایت عبارت «ما أحدثنا» دارد! یعنی به صورت جمع ذکر شده است! مفرد و یا متکلم وحده نیست!

اعتراف جالب توجه «ذهبی» در رابطه با انحراف صحابه!

در میان همه اعتراف‌ها بر انحراف صحابه پیامبر؛ اعتراف «ذهبی» به عنوان استوانه اصلی و اساسی فکری اهل سنت، جالب توجه است. ایشان کتابی دارند به نام «الرواة الثقات المتكلم فيهم بما لا يوجب ردهم».

این کتاب بسیار خواندنی است. من توصیه می‌کنم که دوستان، روزهایی که تعطیل هستند، و مقداری فرصت دارند، این کتاب را از اول تا به آخر، به دقت مطالعه بکنند. این کتاب هم در اینترنت هست و هم در نرم افزار «مکتبه اهل بیت». و یک جلد هم بیشتر نیست.

این کتاب نکاتی دارد، که هیچ یک از کتاب‌های اهل سنت ندارد!! این آقایانی که می‌گویند تمام صحابه عادل هستند و همگی اهل بهشت هستند:

«الصحابة كلهم من أهل الجنة قطعاً»

تمام صحابه قطعاً اهل بهشت هستند.

الإصابة في تمييز الصحابة، اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي، دار النشر: دار الجيل - بيروت - ١٤١٢ - ١٩٩٢، الطبعة: الأولى، تحقيق: علي محمد البجاوي؛ ج ١، ص ١١

خوب است این کتاب «ذهبی» را ملاحظه بفرمایند. مطالب زیبا و قشنگی دارد. از جمله از مطالب ایشان، این عبارت است که می‌گوید:

«وَمَا زَالَ يَمُرُّ بِرِجْلِ الرَّجُلِ الثَّابِتِ وَفِيهِ مَقَالٌ مِنْ لَا يَعْجَبُ بِهِ وَلَوْ فَتَحْنَا هَذَا الْبَابَ عَلَى نَفُوسِنَا لَدَخَلَ فِيهِ عَدَّةٌ مِنَ الصَّحَابَةِ
وَالتَّابِعِينَ وَالْأئِمَّةِ فَبَعْضُ الصَّحَابَةِ كَفَرُوا بِبَعْضِهِمْ بِتَأْوِيلِ مَا»

من همیشه در مطالعاتم به افرادی برخورد می‌کنم که مطمئن هستند ولی در مورد آنها صحبت‌هایی است، که خیلی مهم نیست. زیرا اگر این درب را به روی خودمان باز نکنیم، افراد زیادی از صحابه و تابعین و ائمه در آن داخل خواهند شد. چرا که برخی از صحابه، برخی دیگر از صحابه را تکفیر می‌کردند.

الرواة الثقات المتكلم فيهم بما لا يوجب ردهم؛ المؤلف: شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبي (المتوفى: ٧٤٨هـ)، المحقق: محمد إبراهيم الموصلي، الناشر: دار البشائر الإسلامية - بيروت - لبنان، الطبعة: الأولى، ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م ج ١، ص ٢٣

«ذهبی» می‌گوید اگر ما درب جرح و تعدیل را باز نکنیم، و همه را با قواعد جرح و تعدیل بررسی کنیم، هر کدام که ثابت شد ثقه است، روایاتش را اخذ کنیم، و هر کدام که ثابت شد ثقه نیست، روایاتش را رد نکنیم؛ باید دور بسیاری از بزرگان و حتی ائمه مذاهب، مالک و ابوحنیفه و... خط بکشیم!! با این کلام ذهبی باید گفت: الفاتحه...!!!! دیگر چیزی که نماند!

در روایات داریم که بعضی وقتها، وقتی خداوند می‌خواهد فردی را از راه مستقیم منحرف بکند، یک لحظه عقل او را می‌گیرد و او کاری را انجام می‌دهد - البته بعداً پشیمان هم می‌شود که چرا همچین کاری را کردم - تا به او بگوید که اگر در جاهای دیگر دستت را گرفتم، من گرفتم. خودت نبود!

من گمان می‌کنم، آن وقتی که «ذهبی» این کتاب را نوشته، خدای عالم، آن تدبیر و تعقل تعصبی را از او گرفته بود. آن ناصبی‌گری را از او گرفته بود. و قلبش کار نمی‌کرده که بیاید بگوید «يشهد القلب انه باطل» که در روایت فضیلت امیرالمؤمنین گفته بود! این قلب در حین نوشتن این کتاب، به کما رفته بود و از حرکت افتاده بود.

این عبارت ذهبی، در خیلی از مناظرات و مباحثات، به کار می‌آید. و جالب است که در ادامه می‌گوید:

«وَاللَّهِ يَرْضَى عَنِ الْكُلِّ وَيَغْفِرُ لَهُمْ»

و خداوند از تمامی اینها راضی است و آنها را می بخشد.

بابا! صحابه گفته اند فلان صحابه کافر است! چطور شما می گوئی که خداوند از او راضی است و می بخشد؟! خود خداوند می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ)

خداوند (هرگز) شرک را نمی بخشد و پائین تر از آن را برای هر کس بخواهد (و شایستگی داشته باشد) می بخشد.

سوره نساء(۴): آیه ۴۸

خداوند مشرک را نمی بخشد. چه رسد به کافر! شما ببینید در رابطه با جهنمی و مخلد بودن کفار چه مقدار در قران آیه داریم؟! این صحابه که صحابه دیگر را تکفیر کرده، یا درست بوده و یا درست نبوده! اگر درست بوده، تکفیر طرف مقابل اثبات است. و اگر درست نبوده باید گفت طبق حدیث بخاری و دیگر منابع، اگر کسی، کسی دیگری را تکفیر کند، و آن فرد شاسیته تکفیر نباشد، تکفیر به خود مکفر بر می گردد!! یعنی پس خودش کافر بوده! این را به ما جواب بدهید!؟

بعضی مواقع افرادی می آیند که طلبکارانه از ما انتظار دارند. و طلبکارانه با ما بحث می کنند. این به این جهت است که یا از این مطالب و مباحث خبر ندارند، یا نه، خبر دارند ولی خودشان را به بی خبری می زنند!

آیا شیعه هم مثل اهل سنت، «رضاع کبیر» دارد!؟

من معمولاً حوصله ورود در این بحث های فضای مجازی ندارم. ولی این آقایان اهل سنت، اخیراً دو، سه کانال در ایران درست کرده اند، مثل کانال «عقیده راستین»؛ که تقریباً عموم علمای اهل سنت را در این کانال ها وارد کرده اند!! یعنی بزرگان خودشان را در این دو، سه کانال ها وارد کرده اند.

من پریشب، آمدم و وارد یکی از این کانال های آقایان شدم. در ابتدا به صورت ناشناس، تماشچی و نظاره گر مباحث بودم. دیدم بچه شیعه ها و بچه سنی می آیند بگو مگو می کنند. تا اینکه دیدم یکی از اینها یک جسارتی به

مادر حضرت ولیعصر(ارواحنا فداه) کرد. من سریع نوشتم که قضیه «رضاع کبیر» را برای شما بس است. آن را بروید درست بکنید. لازم نیست شما این قضیه را پی بگیرید.

دیدم یکی از این بزرگان‌شان به نام «ابوانس» سریع آمد و جواب داد که نه اینها صحیح نیست و... شیعیان هم رضاع کبیر دارند و...!! بعد دیدم که شش، هفت روایت از تهذیب، و من لایحضر و.. آورد تا رضاع کبیر را در شیعه ثابت کند.

من تا به حال به این موضوع برخورد نکرده بودم. چون موضوعی پیش نیامده بود. و اینها با یک شیطنتی وارد این مباحث می شوند. و با شیطنت عجیبی کار می کنند.

روایتی را هم آورده بود این روایت بود که امام صادق (سلام الله علیه) فرموده است:

«إِذَا رَضَعَ الرَّجُلُ مِنْ لَبَنِ امْرَأَةٍ حَرَّمَ عَلَيْهِ كُلُّ شَيْءٍ مِنْ وُلْدِهَا وَ إِنْ كَانَ الْوَلَدُ مِنْ غَيْرِ الرَّجُلِ الَّذِي كَانَ أَرْضَعَتْهُ بِلَبَنِهِ وَ إِذَا رَضَعَ مِنْ لَبَنِ الرَّجُلِ حَرَّمَ عَلَيْهِ كُلُّ شَيْءٍ مِنْ وُلْدِهِ وَ إِنْ كَانَ مِنْ غَيْرِ الْمَرْأَةِ الَّتِي أَرْضَعَتْهُ»

تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۷، ص ۳۲۲

این شبهه، یک شبهه جدیدی بود که من می شنیدم. اینها شبانه روز تلاش می کنند و کار میکنند، تمام کتاب های ما را مطالعه می کنند و نقاط ضعف را به خیال خودشان در می آورند.

من در کمتر از ده دقیقه، روی این شبهه کار کردم و یک جواب مفصلی برایشان نوشتم. دیگر جوابی نداشتند بدهند، سریع برداشتند پاک کردند!!

من نوشتم که:

اولاً: این روایت با روایت رضاع کبیر اهل سنت که در مورد «عایشه» نقل کرده اند، موضوعاً فرق می کند. آنجا ترویج فرهنگ رضاع کبیر است. ولی در این روایت شیعه، مسئله حرمت فرزند رضاع کبیر است! و این دو موضوعاً با هم تفاوت دارند.

در رضاع کبیر اهل سنت، آنجا «عایشه» به صراحت دستور می دهد به شیر خوردن یک جوان از خواهرش. یعنی هر جوانی که می خواست با ایشان دیدار داشته باشد، به خواهرزاده هایش و یا برادر زاده هایش می گفت که به آن جوان شیر بدهند تا به خودش محرم بشود! اصلاً این قضیه با مبنای شیعه تفاوت دارد.

«ابی داود» در سنن خودش نقل می کند:

«فَبِذَلِكَ كَانَتْ عَائِشَةُ تَأْمُرُ بِنَاتِ أَخَوَاتِهَا وَ بِنَاتِ إِخْوَتِهَا أَنْ يُرْضِعْنَ مَنْ أَحَبَّتْ عَائِشَةُ أَنْ يَرَاهَا وَ يَدْخُلَ عَلَيْهَا، وَ إِنَّ كَانَتْ كَبِيرًا، خَمْسَ رَضَعَاتٍ، ثُمَّ يَدْخُلُ عَلَيْهَا»

عایشه به رضاع کبیر عمل می کرد و به خواهر زاده ها و برادر زاده های خود دستور می داد به آن کسی که عایشه دوست دارد او را ببیند و با عایشه ملاقات کند، پنج مرتبه شیر بدهد اگر چه آن شخص، بزرگ سال باشد. سپس بر عایشه وارد شود.

سنن ابی داود، کتاب النکاح، ج ۶ ص ۳۰۲ ح ۱۷۹۹؛ مسند احمد، ج ۶ ص ۲۷۰ ح ۲۶۳۷۳

«البانی» و «ابن قیم» و نیز «ابن حجر عسقلانی» بعد از نقل این روایت می گوید:

«وَ إِسْنَادُهُ صَحِيحٌ وَ هُوَ صَرِيحٌ فَأَيُّ ظَنٍّ غَالِبٍ وَرَاءَ هَذَا»

اسناد روایت صحیح است و دلالت روایت بر مطلب کاملاً صریح است. و جای هیچ گونه ظن و گمان نیست.

فتح الباری شرح صحیح البخاری، اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي، دار النشر: دار المعرفة

- بیروت، تحقیق: محب الدین الخطیب؛ ج ۹ ص ۱۴۹

ثانیاً: این واژه «الرجل»، جنس رجل را بیان می کند. نه مرد بودن را! در قرآن هم داریم که در آیه ارث می فرماید:

(لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَ الْأَقْرَبُونَ وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَ الْأَقْرَبُونَ)

برای مردان از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان از خود می گذارند سهمی است و برای زنان نیز از آنچه پدر و مادر و

خویشاوندان می گذارند سهمی

در اینجا آیا مراد از «رجال»، مرد سن بالاست؟ یک بچه دو ماهه اگر پدرش بمیرد، ارث نمی برد!؟ نه؛ بلکه در این آیات و روایات وارده، مراد، جنس مذکر است. لفظ «رجال» بر جنس مذکر اطلاق می شود و لزوماً فرد بزرگسال مورد نظر نیست. ارباب لغت هم، همین را می گویند. یعنی شما اگر به کتب لغت مراجعه کنید، خواهید دید که در واژه «الرجل» می گویند که مراد جنس مرد است در مقابل جنس زن!

اضافه بر اینکه در این روایت دارد که « إِذَا رَضَعَ مِنْ لَبَنِ الرَّجُلِ » اگر بچه ای از شیر یک مردی بنوشد، مراد این نیست که برود از پستان آن مرد بخورد. زنی که در خانه یک مرد است می گویند این شیر آن زن، مال شوهر اوست. همانگونه که می گویند بچه مال شوهر است، شیر را هم نسبت می دهند به شوهر! چون مالک معنوی شیر و بچه، شوهر است. لذا منظور این عبارت این است که مالکیت شیر، مال مرد است. و اختیارش دست مرد است.

اگر مرد بگوید من راضی نیستم به فلان بچه شیر بدهی، زن نمی تواند به بچه شیر بدهد! چون در خانه آن مرد دارد تغذی می کند.

ولی در رضاع کبیر اهل سنت که به جناب عایشه نسبت می دهند، خیلی آبروریزی است. در هیچ کتابی از کتب شیعه، یک همچین روایتی که در کتب اهل سنت به عایشه نسبت داده شده، وجود ندارد!!

من چند تا سؤال کردم از این بنده خدا، نتوانست جواب بدهد. گفت: من الان حضور ذهن ندارم. جوابت را می دهم. من حدود نیم ساعت منتظر شدم و او معطل کرد و دست آخر هم گفت من کار دارم باید بروم!!

لزوم حضور در کانال های مجازی!

من به دوستان توصیه می کنم که کانال هایی که اهل سنت راه انداخته اند بروند و ورود پیدا کنند. چرا که یک هفته کار با این کانال ها، از ده سال کار در حوزه بالاتر است و شما را بیشتر جلو می برد.

این ها امروز هر چه که در توان دارند به جنگ فرهنگی با شیعه آورده اند. غالباً هم اینها تفکرات وهابی دارند. یعنی این کانال هایی که اینها در ایران، مخصوصاً در تلگرام راه انداخته اند، تفکرشان، تفکر سلفی است!

من به دوستان توصیه می کنم وارد این کانال ها بشوند، و ببینند که اینها چه می گویند و چه اشکالاتی بر شیعه دارند. اینها را داشته باشید. و با جوابش هم آشنا شوید.

البته در همین کانال ها بعضاً طلبه های فاضل و یا افراد توانمند وارد می شوند، و جواب های متقن و قوی به اینها می دهند.

یک کانال دیگری هم هست، که توسط یکی از این شاگردهای ما راه اندازی شده، به نام «مناظره دوستانه» که غالباً اهل سنت وارد می شوند و با بچه شیعه ها درگیر می شوند. و اینها هم خیلی خوب است.

لذا توصیه من این است که وارد این شبکه ها بشوند و آشنا بشوند. و اگر شبهه ای هم برایشان پیش بیاید، می توانند از خود ما، و یا دوستان ما آقای ابوالقاسمی و یزدانی و روستایی و... در کانال تلگرام بپرسند و جواب بگیرند.

والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه هفتاد و سوم ۹۵/۰۱/۲۹

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۴۵) – لنگه کفشی که، ارزشش از صحابه پیغمبر بیشتر

است!!

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمدلله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقيه الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداءالله الى يوم لقاء الله.

بحث ما در رابطه با مبانی و مقدمات تقیه در شیعه بود که رسیدیم به حدیث «لاتسبوا اصحابی» که آقای دکتر «طیب» و دیگر آقایان، خیلی روی این حدیث مانور داده، و بحث کرده اند.

ما در جلسات گذشته، اشکالاتی به این حدیث وارد کردیم و عرض کردیم که مراد از این حدیث - بر فرض صحت آن - اهل بیت (علیهم السلام) هستند. و ما ادله ای هم برای این مدعای خود، بیان کردیم.

همچنین گفتیم شاید ما اگر در معنای «اصحاب» مد نظر روایت، بخواهیم توسعه بدهیم، می توانیم بگوئیم که مراد از اصحاب، در «لاتسبوا اصحابی» اصحابی است که بعد از پیغمبر دچار تغییر و انحراف نشدند و گرفتار ارتداد نگشتند. دلیل بر این مطلب و این احتمال، همان حدیث معروف «حوض» است که بارها در اینجا مطرح کردیم.

دو حدیث معروفی که اهل سنت را به چالش کشیده است!!

دوستان توجه دارند که حدیث «حوض» و حدیث «قرطاس»؛ برای خیلی از آقایان اهل سنت و وهابیت، مشکل ساز شده است! به گونه ای که حتی برخی از بزرگانشان، گفته اند که ای کاش در «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم»، این دو حدیث ذکر نمی شد!

علتش هم این است که این آقایان، جوابی برای این دو حدیث ندارند! نه برای حدیث قرطاس، و نه برای حدیث حوض! یعنی هر چه که از «صحابه» دفاع می کنند، این دو تا حدیث، تمام بساط آنها را به هم می ریزد!

در جلسات گذشته یک روایتی را خدمت دوستان مطرح کردیم که نقل کرده بودند که پیغمبر اکرم فرموده باشد:

«لَا تَسُبُّوا أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِي فَإِنْ أَحَدَكُمْ لَوْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا أَدْرَكَ مَدًّا أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَهُ»

ابو سعید نقل کرده است که بین خالد بن ولید و بین عبدالرحمن بن عوف درگیری پیش آمد. خالد عبدالرحمن را فحش داد. لذا پیغمبر فرمود هیچ کدام از اصحاب مرا فحش ندهید. اگر هر کدام از شما به اندازه کوه احد طلا در راه خدا انفاق بکنند، به اندازه یک مد و یا نصف مد انفاق آنها نمی رسد.

صحیح مسلم، اسم المؤلف: مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري النيسابوري، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت،

تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي؛ ج ۴، ص ۱۹۶۷، ح ۲۵۴۱

یعنی یک کار خیری که صحابه انجام می دهند، چندین هزار برابر کاری است که، غیر صحابه انجام می دهند!

مقام «صحابه»، از مقام کسانی که در آخرالزمان می آیند، کمتر است!!

یک عبارتی وجود دارد که این روایت را رد می کند. یعنی در حقیقت ما می توانیم این روایت صحیح مسلم را، با روایت دیگری از «صحیح مسلم» زیر سؤال ببریم. این روایت، روایت خیلی خوبی است و خیلی جاها به درد ما می خورد.

اینهایی که یک قداستی برای صحابه ساخته اند و صحابه را در مقابل اهل بیت، علم کرده اند، این روایت، جواب خوب و واضح و روشنی برایشان است.

روایت از ابوهریره است که نقل کرده است:

«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَتَى الْمَقْبَرَةَ فَقَالَ «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ وَوَدِدْتُ أَنَّا قَدْ رَأَيْنَا إِخْوَانَنَا» . قَالُوا أَوْلَسْنَا إِخْوَانَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ «أَنْتُمْ أَصْحَابِي وَإِخْوَانُنَا الَّذِينَ لَمْ يَأْتُوا بَعْدُ...».

همانا پیغمبر روزی وارد قبرستانی شد و فرمود: سلام بر شما ای ساکنین خانه مؤمنین. همانا ما هم به شما ملحق خواهیم شد. من دوست دارم که برادرانم را می دیدیم. پرسیدند که ای رسول خدا! آیا ما برادران شما نیستیم؟ فرمود: شما اصحاب من هستید. و برادرانم هنوز به دنیا نیامده اند.

صحیح مسلم، اسم المؤلف: مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري النيسابوري، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي؛ ج ۱ ص ۲۱۸، ح ۲۴۹؛ كتاب الطهارة، باب اشتخَابِ إِطَالَةِ الْعُرَّةِ وَالتَّحْجِيلِ فِي الْوُضُوءِ

نبی مکرم، در این روایت، از غیر صحابه، به عنوان «برادر» تعبیر می کند! این نشان می دهد که این آقایان که این همه درباره صحابه تلاش می کنند و حاله ای از نور و قداست برای صحابه قائل هستند، و انفاقی از کوه طلا را، قابل مقایسه با انفاق یک مُد صحابه نمی دانند و...؛ این خبرها هم نیست.

این روایت و همچنین مخالفت‌های متعدد صحابه با نبی مکرم، همه و همه روایت انفاق کوه طلا را کاملاً زیر سؤال می برد. این روایت مسلم، با آن روایت مسلم در تعارض کامل است و قابل جمع هم نیست! این را می خواهند چه

بکنند؟! نهایت این است که بگویند صحابه ما دو قسم هستند. صحابه برتر، و صحابه پائین تر! صحابه درجه یک و درجه دو و درجه سه!!!

لنگه کفشی که، ارزشش از صحابه پیغمبر بیشتر است!!

خیلی جالب است که آقایان روایتی را نقل می کنند که اتفاقاً از «ابن عباس» هم هست و رجالش هم صحیح است. به این مضمون که

«ابن عباس قال يقول أحدهم أبي صحب رسول الله وكان مع رسول الله و لنعل خلق خبر من أبيه

رواه البزار و رجاله رجال الصحيح»

ابن عباس می گوید: بعضی از اینها می گوید پدر من مصاحب پیامبر بوده است. و در کنار رسول خدا بوده است. در حالی که لنگه کفش مردم از پدر او بهتر است.

این روایت را بزار نقل کرده است و رجالش هم صحیح است.

مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، اسم المؤلف: علي بن أبي بكر الهيثمي، دار النشر: دار الريان للتراث/دار الكتاب العربي - القاهرة،

بيروت - ١٤٠٧؛ ج ١، ص ١١٣

این از آن روایات خیلی ناب است که تقدیم دوستان کردیم. دوستان ما در رابطه با موضوع «صحابه»، الحق و الانصاف خوب کار کرده اند. من احساس می کنم هیچ کس به اندازه ما در این مسئله صحابه زوم نکرده است.

من در جوابی که حدود ده، دوازده سال پیش، به دکتر «غامدی» نوشته بودم، دادم خدمت آية الله العظمى شبیری زنجانی، ایشان دیدند و فرمودند بدهید خدمت علامه عسگری هم ببینند. ایشان زیاد در این مناظرات بودند و تجربه فراوان دارند.

من جزوه را خدمت علامه عسگری تقدیم کردم. ایشان یکی دو هفته بعد بنده را خواستند و من رفتم خدمت ایشان. تعبیر ایشان این بود که «این مقدار کاری که شما در موضوع صحابه انجام دادید، نه من و نه آقای سبحانی، هیچکدام این مقدار کار نکردیم»

مطالب جزوه ما برای ایشان که تمام عمر خود را در این مسیر گذاشته بودند، بسیار جالب بود و تازگی داشت.

سؤال: ممکن است گفته شود که ما اهل سنت معتقدیم که اصل بر عدالت صحابه است، مگر اینکه خلاف آن ثابت بشود! بنابراین اگر خلافش ثابت شد، ما می پذیریم!

پاسخ: نه؛ اینگونه نیست. آقایان معتقد به عدالت تمام صحابه هستند و تمام صحابه را اهل بهشت می دانند قطعاً. این تعبیر آقای «ابن حجر عسقلانی» است که می گوید:

«الصحابة كلهم من أهل الجنة قطعاً»

تمام صحابه قطعاً اهل بهشت هستند.

الإصابة في تمييز الصحابة، اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي، دار النشر: دار الجيل - بيروت - ١٤١٢ - ١٩٩٢، الطبعة: الأولى، تحقيق: علي محمد البجاوي؛ ج ١، ص ١١

خود آقای دکتر «طیب» هم به صراحت می گوید که عدالت صحابه از آسمانها نازل شده!! به خاطر اعمالشان نیست بلکه آسمانی و به انتخاب الله تبارک و تعالی است!!

افرادی که پاداششان، ۵۰ برابر پاداش صحابه است!!

در همین زمینه آقای «البانی» هم روایتی را نقل کرده است که خیلی جالب است:

«إن من ورائكم أيام الصبر، للمتمسك فيهن يومئذ بما أنتم عليه أجر خمسين منكم قالوا: يا نبي الله أو منهم؟ قال: بل منكم.»

همانا بعد از زمان شما، روزگاری است که نیاز به صبر و تحمل دارد. هر کس در آن زمان دشوار، به آنچه شما معتقد هستید، معتقد باشد و ثابت بماند، اجر و پاداشش پنجاه برابر پاداش شماست. پرسیدند: ای رسول خدا! نسبت به یکدیگر ارزششان بیشتر است؟ فرمود: نه، ارزششان نسبت به شما بیشتر است.

قلت: وإسناده صحيح رجاله كلهم ثقات.»

نظر من این است که سند این روایت صحیح است و تمام رجال سند هم، مورد اعتماد هستند.

سلسلة الأحاديث الصحيحة؛ ج ۱، ص ۸۹۳، ح ۴۹۴، نشر: مكتبة المعارف للنشر والتوزيع، الرياض.

ایشان در جلد دوم همان کتاب، بعد از بحث طولانی پیرامون این قضیه، نظر نهایی خود را می دهد و می گوید:

«وجملة القول أن الحديث بهذه الشواهد صحيح ثابت لأنه ليس في شيء من طرقها متهم، لاسيما و قد حسن بعضها الترمذي وغيره، والله أعلم.»

خلاصه کلام این است که این حدیث با این شواهد موجود، صحیح است و ثابت است که از رسول خدا نقل شده است. زیرا در سند روایت، کسی نیست که متهم باشد. مخصوصاً اینکه ترمزی و دیگران هم برخی از آنها را تحسین کرده است.

سلسلة الأحاديث الصحيحة ج ۲ ص ۶۴۷

پس بنابراین، این آقایانی که می گویند صحابه چنین هستند و چنان هستند و...؛ این روایت را هم ببینند که تمام بساط آنها را به هم می ریزد. و معلوم می شود که این همه سر و صدایی که اینها درباره صحابه به راه انداخته اند، همه طبل تو خالی است! این حتی با مبانی خود اهل سنت هم به هیچ وجه سازگاری ندارد و تطبیق نمی کند.

مواردی از مخالفت های صحابه، با نبی مکرم!

من در رابطه با موضوع «صحابه»، یک فایل دارم که ان شاءالله تا یکی، دو هفته دیگر تکمیل می کنم و در اختیار دوستان قرار می دهیم و در سایت حضرت ولیعصر(عج) هم باری گذاری می کنیم که یادگاری از ما داشته باشند.

ما در این فایل، عصاره تمام حرفها را درباره صحابه آورده ایم. یعنی خلاصه آنچه که ما درباره صحابه باید بدانیم را در این فایل ذکر کرده ایم. مطالبی که اگر برای این آقایان نقل بشود، هیچ راه گریزی ندارند. روایات را هم ما غالباً از «صحیحین» انتخاب کرده ایم.

من به چند مورد اشاره می کنم:

مورد اول: نافرمانی در جنگ «احد»!

این «صحیح بخاری» است که نقل می کند که پیغمبر اکرم پنجاه نفر را به فرماندهی عبدالله جبیر بالای کوه قرار می دهد و دستور می دهد که همانجا بمانند. بعد فرمود:

«إِنْ رَأَيْتُمُونَا تَخَطَفْنَا الطَّيْرُ فَلَا تَبْرَحُوا مَكَانَكُمْ، هَذَا حَتَّى أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ، وَإِنْ رَأَيْتُمُونَا هَزَمْنَا الْقَوْمَ وَ أَوْطَأْنَاهُمْ، فَلَا تَبْرَحُوا حَتَّى أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ»

اگر دیدید که پرندگان ما را می خورند، از این مکان تکان نخورید تا اینکه من بگویم. اگر دید ما دشمن را نابود کردیم و به عقب رانندیم هم، از این مکان تکان نخورید تا خودم بگویم.

الجامع الصحیح المختصر، اسم المؤلف: محمد بن إسماعیل أبو عبدالله البخاری الجعفی، دار النشر: دار ابن کثیر الیمامة - بیروت - ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷، الطبعة: الثالثة، تحقیق: د. مصطفی دیب البغاج ۳، ص ۱۱۰۵، ح ۲۸۷۴

من گمان نمی کنم که در تمام کتابهای شیعه و سنی، امری و دستوری به این مهمی و شدتی از نبی مکرم، صادر شده باشد!

پیغمبر اکرم به این اصحاب خود می فرماید که اگر دیدید پرندگان آسمان ما را خوردند، یعنی ما شکست خوردیم و ما را قطعه قطعه هم کردند، شما از جای خود تکان نخورید! ولی اینها همین که دیدند مسلمانها کفار را شکست دادند، و مشرکین در حال فرار هستند، محل مأموریت خودشان را ترک کردند و برای جمع کردن غنیمت حمله بردند.

هر چقدر این «عبدالله بن جبیر» داد و فریاد کرد که نروید، گفتند: «الْغَنِيْمَةَ أَيُّ قَوْمِ الْغَنِيْمَةِ»: اگر ما دیر برویم، اینهایی که در وسط معرکه هستند، پولها و غنیمتها را جمع می کنند، و به ما نمی دهند! در حالی که آنها می دانستند پیغمبر اکرم تمام این غنائم را بین مسلمین تقسیم می کند. چه باشند و چه نباشند.

اینها سنگر را خالی کردند، دشمن از طرف دیگر با فرماندهی «خالد بن ولید» اینها را دور زد و لشکر اسلام را نابود کرد! جنگ شدت گرفت، هفتاد نفر از مسلمین به شهادت رسیدند و این هفتصد نفر مسلمان حاضر در نبرد، پیغمبر را تنها رها کردند و گوش به فرمان ایشان ندادند که می فرمود فرار نکنید، غیر از دوازده نفر، همه فرار کردند!!

سؤال ما این است که این اصحابی که این کار را کردند، و باعث کشته شدن هفتاد نفر از مسلمانها شدند، باعث شکسته شدن دندان مبارک نبی مکرم شدند، و این همه مصیبت دست کردند؛ آیا اینها هم عدالتشان آسمانی است؟! خداوند عدالت اینها را امضاء کرده است؟! همه اینها عادل هستند و اهل بهشت هستند!؟

قرآن کریم هم این داستان را یادآور می شود و می فرماید:

(إِذْ تَضَعُونَ وَ لَا تَلْوُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَتَابَكُمْ عَمَّا بَغِمَ)

(به خاطر بیاورید) هنگامی که از کوه بالا می رفتید و (جمعی در وسط بیابان پراکنده می شدید و) به عقب ماندگان نگاه نمی کردید، و پیامبر از پشت سر شما را صدا می زد، سپس اندوهها یکی پس از دیگری به سوی شما روی آورد.

سوره آل عمران (۳): آیه ۱۵۳

پیغمبر به اصحاب خود می گوید برگردید، فرار نکنید! ولی همه فرار می کنند و گوش به حرف پیغمبر نمی دهند! متأسفانه اخیراً در این شبکه های وهابی می گویند که خود پیغمبر هم در جنگ احد فرار کرد!!! علی هم فرار کرد!! در این فیلم مسخره فارق، تصویر امیرالمؤمنین را هم نشان می دهند که فرار کرده رفته در بالای کوه ایستاده و همچنین پیغمبر هم فرار کرده رفته بالای کوه!!

آیا واقعیت این است؟! این که مخالف خود آیه قرآن است که جنگ احد را به صراحت بیان کرده است! شما ببینید که کار به کجا می رسد که نبی مکرم، به خاطر خیانت صحابه در جنگ احد، از خداوند عذرخواهی می کند:

«فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ أُحُدٍ، وَانْكَشَفَ الْمُسْلِمُونَ، قَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْتَذِرُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ هَؤُلَاءِ - يَعْني أَصْحَابَهُ»

وقتی روز احد مسلمانها شکست خوردند. پیامبر فرمود: خدایا من از این کاری که صحابه انجام دادند، معذرت می خواهم.

الجامع الصحيح المختصر، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، دار النشر: دار ابن كثير اليمامة - بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا ج٣، ص ١٠٣٢، ح ٢٦٥١

آیا با این وضع می توانیم بگوئیم که تمام صحابه عادل هستند و همه اینها اهل بهشت هستند؟! خب حکم کسانی که از جنگ فرار بکنند چیست؟ قرآن کریم فرار از جنگ را یکی از گناهان کبیره می داند و می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُولُوهُمُ الْاَدْبَارَ. وَ مَنْ يُؤَلِّهْمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحِيِّزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَكَذَّبَ بَاءً بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَ مَأْوَهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ.)

ای افرادی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که با انبوه کافران در میدان نبرد رو برو شدید، به آنها پشت نکنید (و فرار ننمایید) و هر کس در آن هنگام به آنها پشت کند، مگر آن که هدفش کناره‌گیری از میدان برای حمله مجدد، و یا به قصد پیوستن به گروهی (از مجاهدان) بوده باشد، (چنین کسی) به غضب خدا گرفتار خواهد شد و جایگاه او جهنم، و چه بد جایگاهی است!

سوره انفال(٨): آیه ١٥ و ١٦

مورد دوم: نافرمانی در جریان صلح حدیبیه!

در جریان «صلح حدیبیه»، وقتی صلح شد، پیغمبر فرمود از احرام بیرون بیائید، شترهای خود را نحر بکنید و از همین جا برگردید. ولی متأسفانه یک نفر از صحابه به حرف پیغمبر گوش ندادند!!

پیغمبر آمدند پیش «ام سلمه»، در حالی که به شدت غضبناک بودند. ام سلمه گفت چه کسی تو را غضبناک کرد، خدا او را به غضب خود گرفتار کند:

«لما صالح النبي المشركين يوم الحديبية وقال لأصحابه انحروا واحلقوا رؤوسكم فلم يقم أحد فدخل مغضبا على أم سلمة فقالت من أغضبك أغضبه اله فقال ما لي لا أغضب و أنا امر بالأمر فلا يطاع»

وقتی پیغمبر با مشرکین در روز حدیبیه صلح کرد، به اصحاب خود گفت که نحر کنید و سرهای خود را بتراشید. ولی هیچ کس این کار را نکرد. بنابراین پیامبر در حال عصبانیت بر ام سلمه وارد شد. ام سلمه گفت چه کسی تو را غضبناک کرد؟ خداوند او را به غضب خود گرفتار کند. پیغمبر فرمود: چگونه من غضبناک نباشم در حالی که من دستور می دهم ولی اینها اطاعت نمی کنند!

منهاج السنة النبوية، اسم المؤلف: أحمد بن عبد الحليم بن تيمية الحراني أبو العباس، دار النشر: مؤسسة قرطبة - ١٤٠٦، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. محمد رشاد سالم؛ ج٤، ص ٣١٥

«ام سلمه» صحابه است. «ام المؤمنین» هم هست. یعنی یک سر و گردن از دیگر صحابه هم بالاتر است. در اینجا یک نفرینی را به صحابه می کند! پیغمبر هم نمی گوید لاتسبوا اصحابی!! لاتلعن اصحابی!! لاتدعوا علی اصحابی!! بلکه می گوید من به اینها دستور می دهم، ولی اینها اطاعت نمی کنند! قرآن هم می فرماید:

(وَ مَنْ يَغْصِ اللَّهُ وَ رَسُولَهُ وَ يَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَاراً خَالِداً فِيهَا وَ لَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ)

و آن کس که نافرمانی خدا و پیامبرش کند و از مرزهای او تجاوز نماید او را در آتشی وارد می کند که جاودانه در آن خواهد ماند و برای او مجازات توهین - آمیزی است.

سوره نساء(٤): آیه ١٤

ما در چندین آیه قرآن داریم که با عبارت «مَنْ يَغْصِ اللَّهُ وَ رَسُولَهُ» مسلمانها را از تمرد از دستور نبی مکرم، پرهیز می دهد! و عذاب سختی را برای آنها بشارت می دهد!

مورد سوم: نافرمانی در جریان روزه، در سال فتح مکه!

در مسئله «روزه»، که ما روایت صریح داریم در «صحیح مسلم» که نبی مکرم به صحابه می گوید: «أُولَئِكَ الْعُصَاةُ»:

«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَرَجَ عَامَ الْفَتْحِ إِلَى مَكَّةَ فِي رَمَضَانَ فَصَامَ حَتَّى بَلَغَ كِرَاعَ الْغَمِيمِ، فَصَامَ النَّاسُ، ثُمَّ دَعَا بِقَدْحٍ مِنْ مَاءٍ فَرَفَعَهُ، حَتَّى نَظَرَ النَّاسُ إِلَيْهِ، ثُمَّ شَرِبَ، فَقِيلَ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ: إِنَّ بَعْضَ النَّاسِ قَدْ صَامَ، فَقَالَ: «أُولَئِكَ الْعَصَاةُ، أُولَئِكَ الْعَصَاةُ»

همانا پیغمبر اکرم در سال فتح مکه، در ماه رمضان به سمت مکه به راه افتاد. حضرت روزه بود تا اینکه به منطقه کراغ الغمیم رسید. مردم هم روزه بودند. حضرت آبی طلیبد و ظرف آب را بالا آورد تا مردم همه ببینند. سپس آن را خورد. بعد از مدتی به پیامبر گفتند که برخی از مردم هنوز روزه هستند! حضرت فرمود: آنها گناه کارند آنها گناه کارند.

صحیح مسلم، ج ۲، ص ۷۸۵، کتاب الصیام، باب جواز الصوم و الفطر فی شهر رمضان، ح ۱۱۱۴؛ المحقق: محمد فؤاد عبد الباقي، الناشر: دار إحياء التراث العربي - بیروت

این آقایان فراتر از خود پیغمبر می روند و کاسه داغ تر از آتش شده اند. خود پیغمبر روزه خودش را می شکند و دستور هم می دهد که صحابه روزه خود را بشکنند، ولی آنها حاضر نیستند که دستور پیامبر را اجرا بکنند! ما از علماء و بزرگان اهل سنت، و از جناب آقای دکتر طیب، سؤال می کنیم که آیا این صحابه ای که اینچنین با دستور پیغمبر مخالفت می کنند و باعث غضب ایشان می شوند هم، عادل هستند و عدالتشان از آسمان نازل شده است؟!؟

آیا اینکه پیغمبر به صحابه خود می فرماید: «أُولَئِكَ الْعَصَاةُ، أُولَئِكَ الْعَصَاةُ»؛ یعنی کسانی را که عدالتشان از آسمان نازل شده و الهی است را گناهکار می شمارد؟! چگونه پیغمبر اکرم، کسانی را که عدالتشان از آسمانها نازل شده، معصیت کار خطاب می کند!؟

این حدیث مخالفت، در مورد صحابه پیغمبر است! در مورد کسانی که در فتح مکه با پیغمبر بودند! در فتح مکه، دیگر خبری از منافقین نبود! مگر اینکه شما بیائید و آن روایت جعلی «اللهم من لعنته أو سببته فاجعل ذلك له زكاة

و رحمة» را بگوئید که پیغمبر هر کس را نفرین کند، یعنی در حقش دعا کرده؛ اینجا هم که می گوید «أُولَئِكَ
الْعَصَاةُ»؛ یعنی «اولئك العدول»!!!

ما در این فایل آمدم از حدود سیصد، چهارصد روایت، که در مذمت صحابه است، ده، پانزده مورد را گلچین کردیم.
ما بیش از پنج هزار ساعت روی این فایل کار کردیم. و عرض کردم که کسی از بزرگواران و از اساتید ما، و دوستان
دیگر، این مقدار در مورد صحابه کار نکرده اند!

چون من در تمام بحث هایی که در عربستان داشتم، دیدم که اینها، تنها نقطه ای که از آن طریق به ما حمله می
کنند، و به قول خودشان پیروزی را برای خودشان رقم بزنند، مسئله «صحابه» است. و مسائل دیگر مثل عصمت و
... حواشی قضیه است.

والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه هفتاد و چهارم ۳۰ / ۱ / ۹۵

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیّه» (۶۶) - شبهه مخالفت امیرالمؤمنین با دستور پیغمبر؛ در پاک

نکردن نام رسول الله!

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة
على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقية الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله الى يوم لقاء الله.
در جلسه ديروز، در مورد برتری افراد با ايمان آخرالزمانی بر صحابه نبی مکرم، روایاتی را خدمت دوستان تقدیم
کردیم. در ادامه بحث، بخشی از مخالفت های صحابه با نبی مکرم را هم اشاره کردیم.

در همین زمینه، یکی از شبهات مهمی که مطرح است و این شبکه های وهابی هم به شدت به آن می پردازند و پیرامون آن مانور می دهند، شبهه مخالفت امیرالمؤمنین با دستور نبی مکرم است در داستان محو اسم مبارک رسول الله از صلح حدیبیه! این شبهه، یکی از شبهات اساسی وهابیت بر ضد شیعه است.

اینها می گویند همانگونه که صحابه با پیغمبر مخالفتی داشتند، مثل مخالفت «عمر بن خطاب» و دیگر صحابه در جریان «حدیث قرطاس» و...، امیرالمؤمنین هم در جریان «صلح حدیبیه»، با پیغمبر مخالفت کرد.

در جریان «صلح حدیبیه»، در صلح نامه نوشته بودند که این صلحی است بین محمد رسول الله و بین مشرکین قریش! مشرکین گفتند که اگر ما شما را به عنوان «رسول الله» قبول داشتیم که با شما جنگ نمی کردیم! بنابراین باید این کلمه را از متن صلح نامه حذف کنید!

نویسنده صلح نامه، امیرالمؤمنین بود. گفتند که یا علی، کلمه رسول الله را پاک کن! امیرالمؤمنین فرمود:

«لا والله لا أمحوها فقال رسول الله أرني مكانها فأراه مكانها فمحاها»

نه، به خدا قسم پاک نمی کنم. پیغمبر فرمود جای کلمه را به من نشان بدهید. نشان دادند و ایشان عبارت رسول الله را پاک کرد.

الكتاب المصنف في الأحاديث والآثار، اسم المؤلف: أبو بكر عبد الله بن محمد بن أبي شيبة الكوفي، دار النشر: مكتبة الرشد -

الرياض - ١٤٠٩، الطبعة: الأولى، تحقيق: كمال يوسف الحوت؛ ج ٧، ص ٣٨٣

«ابن تیمیه» هم به این مسئله اشاره کرده می نویسد:

«وأمر علياً أن يمحو اسمه فقال والله لا أمحوك فأخذ الكتاب من يده ومحاها»

پیامبر به علی دستور داد که اسمش را از نامه پاک کند. علی گفت: به خدا قسم پاک نمی کنم. پیغمبر خودش نامه را گرفت و با دستانش نام خود را پاک کرد.

منهاج السنة النبوية، اسم المؤلف: أحمد بن عبد الحليم بن تيمية الحراني أبو العباس، دار النشر: مؤسسة قرطبة - ١٤٠٦، الطبعة:

الأولى، تحقيق: د. محمد رشاد سالم؛ ج ٤، ص ٣١٥

اگر «عمر بن خطاب» در «حدیث قرطاس» با پیغمبر مخالفت کرد، امیرالمؤمنین هم در این قضیه صلح نامه، با پیغمبر مخالفت کرده است. فرقیان چیست؟

پاسخ شبهه:

در پاسخ به این شبهه، ما مفصل در «شبکه ولایت» بحث کردیم و در اینجا هم خلاصه ای را خدمت شما عرض می کنم.

جواب اول: متقاضی پاک کردن اسم رسول الله؛ سهیل بن عمرو بوده!

در قضیه پاک کردن نام رسول الله از نامه، دستور، دستور پیغمبر نبود! یعنی پیغمبر اکرم چنین دستوری را به امیرالمؤمنین نداد که اسم مرا پاک کن! بلکه متقاضی محو نام رسول الله، «سهیل بن عمرو» رئیس مشرکین بود که چنین دستوری را داد. و امیرالمؤمنین هم فرمود که من هرگز پاک نمی کنم!

«نسائی» در کتاب «خصائص امیرالمؤمنین» می نویسد:

«قال إني كنت كاتب رسول الله يوم الحديبية فكتب هذا ما صالح عليه محمد رسول الله و سهيل بن عمرو فقال سهيل لو علمنا انه رسول الله ما قاتلناه امحها فقلت هو والله رسول الله وان رغم انك لا والله لا امحها فقال رسول الله ارنى مكانها فأرته فمحاها»

علی گفت من در روز حدیبیه، نویسنده صلح نامه بودم. در این صلح نامه نوشته شد که این قرارداد صلح است بین محمد رسول الله و بین سهیل بن عمرو. سهیل گفت: اگر ما او را رسول خدا می دانستیم که با او نبرد نمی کردیم. نام رسول الله را پاک کن! علی گفت: به خدا قسم او رسول الله است. علی رغم ناخشنودی شما. به خدا قسم پاک نمی کنم. پیغمبر فرمود جای عبارت را به من نشان بدهید. من جای عبارت را نشان دادم و ایشان آن را پاک کردند.

خصائص أمير المؤمنين علي بن أبي طالب، اسم المؤلف: أحمد بن شعيب النسائي أبو عبد الرحمن، دار النشر: مكتبة المعلا - الكويت - ١٤٠٦، الطبعة: الأولى، تحقيق: أحمد ميرين البلوشي؛ ص ٢٠٢، ح ١٩١

در این روایت، به صراحت دارد که متقاضی و دستور دهنده، سهیل بن عمرو بوده نه پیغمبر! ما مفصل این شبهه را جواب دادیم ولی گوش اینها بدهکار نیست. لذا باید این جواب مکرر مطرح شود. در سایتها و شبکه های مجازی منتشر بشود تا این جواب به صورت فرهنگ تبدیل شود.

جالب است که آقای «ابن حجر عسقلانی» هم این قضیه را به صورت امر قطعی و ثابت و مسلم نقل می کند. بدون اینکه در آن مناقشه ای بکند.

فتح الباری شرح صحیح البخاری، اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي، دار النشر: دار المعرفة - بيروت، تحقيق: محب الدين الخطيب؛ ج ٧، ص ٥٠٣

جواب دوم: متقاضی پاک کردن اسم رسول الله؛ مشرکین بودند!

در روایت «صحیح بخاری» دارد که مشرکین دستور دادند که نام رسول الله باید از متن صلح نامه حذف شود!

«لَمَّا صَالَحَ رَسُولَ اللَّهِ أَهْلَ الْحُدَيْبِيَّةِ كَتَبَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ كِتَابًا فَكَتَبَ مُحَمَّدٌ رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ الْمُشْرِكُونَ لَا تَكْتُبْ مُحَمَّدُ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ كُنْتَ رَسُولًا لَمْ نَقَاتِلْكَ فَقَالَ لِغَلِيِّ أَمْحُهُ فَقَالَ عَلِيُّ مَا أَنَا بِالَّذِي أَمْحَاهُ فَمَحَاهُ رَسُولَ اللَّهِ بِيَدِهِ»

وقتی پیامبر با اهالی حدیبیه صلح کرد، علی بین این دو صلح نامه ای نوشت. نوشت که محمد رسول الله است. مشرکون گفتند که نباید بنویسی محمد رسول الله! اگر تو رسول بودی با تو نبرد نمی کردیم. به علی گفت: پاکش کن! علی گفت: من نمی توانم پاکش کنم. پس خود پیغمبر با دستانش آن عبارت را پاک کرد.

الجامع الصحیح المختصر، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، دار النشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا؛ ج ٢، ص ٩٥٩، ح ٢٥٥١

البته این منافات ندارد که دستور دهنده «سهیل بن عمرو» باشد. زیرا وی رئیس مشرکین بوده است. اگر او هم دستور داده، به عنوان مشرکین دستور داده است.

جواب سوم: «صحابه»، مانع نوشتن عبارت «رسول الله» بودند!

در برخی از مصادر اهل سنت دارد که خود صحابه مانع نوشتن این عبارت شدند. نه اینکه پیغمبر دستوری داده باشد.

«وذكر أن أسيد بن حضير وسعد بن عباد رضي الله عنهما أخذوا بيد علي كرم الله وجهه ومنعاه أن يكتب إلا محمد رسول الله وإلا فالسيف بيننا وبينهم و ضجت المسلمون و ارتفعت الأصوات وجعلوا يقولون لم نعط هذه الدنية في ديننا فجعل رسول الله يخفضهم ويومئ بيده إليهم أن اسكتوا ثم قال أرنيه»

نقل شده است که اسید بن حضیر و سعد بن عباد دست علی را گرفتند و مانع شدند که نام رسول الله را پاک کند و گفتند که فقط باید رسول الله نوشته شود! در غیر اینصورت، شمشیر بین ما حکم خواهد کرد. مسلمانها با یکدیگر مشاجره کردند و فریادها بالا رفت و می گفتند که ما در دین خودمان این پستی را نمی پذیریم. پیغمبر آنها را ساکت کرد و با دستان خود، به آنها اشاره کرد که ساکت باشید. سپس گفت که عبارت را به من نشان دهید.

السيرة الحلبية في سيرة الأمين المأمون، اسم المؤلف: علي بن برهان الدين الحلبي، دار النشر: دار المعرفة - بيروت - ١٤٠٠؛ ج ٢، ص ٧٠٨

این روایات اگر کنار هم قرار داده بشود، همه چیز روشن خواهد شد! روشن خواهد شد که آن کس که درخواست محو نام رسول الله را کرد، مشرکین و در رأس آنها «سهیل بن عمرو» بود. نه پیغمبر اکرم! اصلاً خود مسلمانها آمدند و گفتند که ما حاضر نیستیم که نام رسول الله از صلح نامه حذف شود! داشتند جنگ و دعوا راه می انداختند!

جواب چهارم: امیرالمؤمنین دستور پیغمبر را اطاعت کرد!

از همه اینها مهمتر، مطلبی است که در ارشاد «شیخ مفید» وارد شده است که امیرالمؤمنین، اطاعتاً لرسول الله، دستور پیامبر را اطاعت کرده است. یعنی وقتی پیغمبر با مخالفت مشرکین روبرو شدند، به امیرالمؤمنین دستور دادند تا عبارت را پاک کنند، و ایشان هم برای اطاعت از دستور پیغمبر، عبارت را پاک کردند:

«فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ اكْتُبْ يَا عَلِيُّ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ فَقَالَ سُهَيْلُ بْنُ عَمْرٍو هَذَا كِتَابٌ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ يَا مُحَمَّدُ فَافْتَحْهُ
بِمَا نَعْرِفُهُ وَ اَكْتُبْ بِاسْمِكَ اللّٰهُمَّ فَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ لِأَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ اَمْحُ مَا كَتَبْتَ وَ اَكْتُبْ بِاسْمِكَ اللّٰهُمَّ فَقَالَ لَهُ أَمِیْرُ
الْمُؤْمِنِیْنَ لَوْ لَا طَاعَتُكَ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ لَمَا مَحَوْتُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ثُمَّ مَحَاَهَا وَ كَتَبَ بِاسْمِكَ اللّٰهُمَّ»

پیغمبر به امیرالمؤمنین فرمود بنویس بنام خداوند بخشنده بخشایشگر! سهیل بن عمرو گفت: این نوشته بین ما و شماس است ای محمد! نامه را با چیزی شروع کن که ما قبول داشته باشیم. بنویس بسمک اللهم. پیغمبر به امیرالمؤمنین فرمود آنچه که نوشتی را پاک کن! امیرالمؤمنین فرمود: اگر به خاطر اطاعت شما نبود، هرگز پاک نمی کردم. سپس آنچه نوشته بود را پاک کرد.

الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۱، ص: ۱۲۰

این روایت به صراحت نشان می دهد که امیرالمؤمنین مطیع پیغمبر بوده است و از دستور ایشان سرپیچی نکرده است.

در ادامه، به قضیه نوشتن و پاک کردن نام رسول الله اشاره کرده می نویسد:

«فَقَالَ سُهَيْلُ اَكْتُبْ اسْمَهُ يَمْضِي الشَّرْطُ فَقَالَ لَهُ أَمِیْرُ الْمُؤْمِنِیْنَ وَیْلَكَ يَا سُهَيْلُ كُفَّ عَنْ عِنَادِكَ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ اَمْحَهَا
يَا عَلِيُّ فَقَالَ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اِنَّ يَدِي لَا تَنْطَلِقُ بِمَحْوِ اسْمِكَ مِنَ التُّبُوَّةِ قَالَ لَهُ فَضَعُ يَدِي عَلَيَّهَا فَمَحَاَهَا رَسُوْلُ اللّٰهِ ص
بِيَدِهِ»

سهیل گفت: ای علی! به جای رسول الله، اسم محمد را بنویس! امیرالمؤمنین فرمود: وای بر تو ای سهیل! از عنادت دست بردار! پیغمبر به علی فرمود: پاکش کن علی! امیرالمؤمنین فرمود: یا رسول الله! دست من نمی تواند اسم تو را از نبوت پاک کند. پیغمبر فرمود داستان مرا روی عبارت بگذار. حضرت خودش عبارت را پاک کرد.

الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۱، ص: ۱۲۱

این عبارت، اوج ادب امیرالمؤمنین را نشان می دهد! در قضیه حدیث قرطاس، گفتند که «ان الرجل لیهجر»!! گفتند پیغمبر - نستجیربالله - هذیان می گوید. این عبارات به کار برده شده در آنجا، عبارات قبیح و زشتی است. ولی در اینجا امیرالمؤمنین با نهایت ادب می گوید که دستان من یارای پاک کردن نام مبارک پیغمبر نیست!

در اینجا پیغمبر از کلام امیرالمؤمنین ناراحت نشد! آنگونه که در جریان حدیث قرطاس ناراحت و غضبناک شد! در اینجا نفرمود ای علی پاشو برو بیرون! آنگونه که در جریان حدیث قرطاس فرمود «قوموا عتی» از پیش من بیرون بروید!

این برخورد امیرالمؤمنین، مخالفت حضرت با نبی مکرم نبود، بلکه نهایت احترام و ادب ایشان به نبی مکرم بود. و همچنین رعایت عظمت کلمه رسول الله بود از ناحیه امیرالمؤمنین! در حقیقت این کار، خوردن کاسه زهری بود برای امیرالمؤمنین. یعنی ایشان حاضر نبود این کار را انجام بدهد. مجبوراً و اطاعتاً لامر رسول الله این کار را کرد.

حضرت با این کار خود می خواهد بگوید که نباید یک مسلمانی در حدی باشد که جرأت داشته باشد به راحتی بتواند اسم رسول خدا را پاک کند!

جواب پنجم: محو کلمه «رسول الله» خلاف قرآن و خلاف بعثت بود!

قرآن کریم می فرماید:

(إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا)

همانا ما تو را به حق، برای بشارت و انذار و ترساندن مردم فرستاده ایم.

سوره بقره (۲): آیه ۱۱۹

یا می فرماید:

(وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا)

و ما تو را برای بشارت و انذار تمام مردم فرستاده ایم.

قرآن می فرماید رسالت پیامبر، رسالت عمومی بوده و برای همه مردم، حتی برای مشرکین. لذا این درخواست مشرکین برای حذف رسالت نبی مکرم، خلاف این آیه قرآن بوده است.

این قضیه برخلاف جریان حدیث قرطاس است که نوشتن آن نامه، موجب هدایت مردم بود. و منطبق با فلسفه بعثت بود. یعنی این دو تا داستان، کاملاً صد و هشتاد درجه با هم فرق می کنند. محو نام «رسول الله» مخالف قرآن و بعثت! ممانعت از نوشتن نامه و حدیث قرطاس، مخالف قرآن و بعثت!!

یعنی وقتی پیغمبر می فرماید کاغذی بیاورید تا نوشته برایتان بنویسم که بعد از من منحرف نشوید، ولی اینها مخالفت می کنند، در حقیقت با قرآن و بعثت مخالفت کردند. و برخلاف فلسفه بعثت حرکت کردند!

ولی امیرالمؤمنین در حذف نکردن نام رسول الله، در حقیقت بر طبق فلسفه بعثت حرکت کرده است. و این دو راه، کاملاً از یکدیگر جدا هستند. کار مانعین وصیت، در حقیقت رد هدایت و انتخاب ضلالت بود و مخالف قرآن و منطبق با کار منافقان بوده است!!

قرآن کریم هم می فرماید:

(أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ وَ الْعَذَابِ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ)

اینها همانها هستند که گمراهی را با هدایت، و عذاب را با آمرزش مبادله کرده اند، راستی چقدر در برابر عذاب خداوند بی اعتنا و خونسردند! ۱۷۶- اینها بخاطر آن است که خداوند کتاب (آسمانی) را به حق (و توأم با نشانه‌ها و دلائل روشن) نازل کرده، و آنها که در آن اختلاف می کنند (و با کتمان و تحریف اختلاف به وجود آورند) در شکاف (و پراکندگی) عمیقی قرار دارند.

«هَلُمَّ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدَهُ»

برایم کاغذ و دواتی بیاورید تا برایتان نوشته ای بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید.

صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۶۸۰، كِتَابُ الْاِغْتِصَامِ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ، باب كراهية الخلاف، ح ۶۹۳۲

قرآن کریم هم می فرماید:

(هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ)

او خداوندی است که پیامبر خود را با هدایت و دین راستین فرستاده است.

سوره توبه(۹): آیه ۳۳

بنابراین این دو مسیر، کاملاً در تقابل و تضاد با یکدیگر هستند.

سوال: اگر «عمر بن خطاب» در قضیه حدیث قرطاس مخالفت کرد، امید داشت این حرکت او، فتح بابی را حاصل

کند و باعث خیر برای امت باشد!

پاسخ: آنچه که مهم است نظر و دستور پیغمبر است. کسی حق مخالفت با دستور صریح و قطعس نبی مکرم را

ندارد. آیا خود نبی مکرم، خیر امت را نمی دانست؟ آیا به فکر هدایت و آینده مسلمین نبود؟

قرآن کریم هم به صراحت می فرماید:

(وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَّ لَا مُؤْمِنَةٍ اِذَا قَضَى اللّٰهُ وَ رَسُوْلُهُ اَمْرًا اَنْ يَكُوْنَ لَهُمُ الْخِيْرَةُ مِنْ اَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهُ فَقَدْ

ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا)

هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند اختیاری از خود (در برابر فرمان

خدا) داشته باشد، و هر کس نافرمانی خدا و رسولش را کند به گمراهی آشکاری گرفتار شده است.

سوره احزاب(۳۳): آیه ۳۶

پیغمبر اکرم بر اساس ولایت تامی که دارد، خودش اقدام به محو نام «رسول الله» می کند. و اصحاب ایشان خصوصاً امیرالمؤمنین، این محو کردن را، در حضور نبی مکرم، نوعی بی ادبی و بی حرمتی به رسول خدا می داند، لذا می گوید دستان من توان این کار را ندارد! مثل اینکه یک پدری، به فرزندش بگوید تو به جای من بنویس که من در فلان قضیه اشتباه کردم! فرزند می گوید پدر! من در حضور شما خجالت می کشم که بنویسم پدرم اشتباه کرده! این اقدام پسر و تمرد از دستور پدر، عین ادب و احترام او نسبت به پدر است.

در ثانی، واقعاً اگر امیرالمؤمنین در این قضیه اقدام می کرد و نام رسول الله را حذف می کرد، این را به عنوان یک نقطه ضعف برای امیرالمؤمنین می گرفتند و می گفتند که علی در حضور پیغمبر به قدری جسور بوده که عبارت رسول الله را از متن نامه حذف کرد!

لذا آنچه که در این قضیه مسلم و مشخص است این است که امیرالمؤمنین، نهایت ادب خود را نسبت به مسئله رسالت نشان داده است.

جواب ششم: دستور پیامبر در صلح حدیبیه وجوبی نبود؛ برخلاف «حدیث قرطاس»!

این مسئله هم، مسئله مهمی است که دستور نبی مکرم در قضیه حدیبیه مبنی بر پاک کردن نام رسول الله، یک دستور وجوبی نبوده است. اگر امر وجوبی بود، نبی مکرم، دوباره بیان می کرد و اصرار می کرد. می گفت یا علی حتماً این کار بکن. ولی وقتی پیامبر صرف نظر می کند، این امر، امر استحبابی و دلیل بر اباحه بود.

اگر امر پیغمبر وجوبی بود، هرگز از دستور خود، انصراف نمی داد. بر خلاف قضیه قرطاس، که وقتی آمدند پیش پیغمبر و پیغمبر فرمود کتابی بیاورید تا بنویسم، ولی اصحاب مخالفت کردند و گفتند: «ان هذا الرجل لیهجر»؛ نبی مکرم عصبانی شد و همه را از خانه بیرون کرد! و فرمود:

«قَوْمُوا عَنِّي»

از پیش من بروید بیرون.

صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۶۸۰، كِتَابُ الْاِغْتِصَامِ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ، باب كراهية الخلاف، ح ۶۹۳۲

شما ببینید که تفاوت از کجا تا به کجاست!

«ابن حجر عسقلانی» خیلی واضح و روشن، در استحبابی بودن دستور نبی مکرم می گوید:

«وكان عليا فهم أن أمره له بذلك ليس متحتما فلذلك امتنع من امثاله»

گویا علی فهمیده بود که دستور پیغمبر به حذف نام رسول الله، امر حتمی و وجوبی نبوده، لذا از انجام آن خودداری نمود.

فتح الباری شرح صحیح البخاری، اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي، دار النشر: دار المعرفة - بيروت، تحقیق: محب الدين الخطيب؛ ج ۷، ص ۵۰۳

امر پیغمبر، امر غیر وجوبی بوده. حالا یا استحبابی بوده و یا اباحه بود. یعنی ای علی! می توانی پاک کنی! لذا امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) برای رعایت ادب نبی مکرم، از این امر غیر وجوبی صرف نظر می کند.

خود «علامه عینی» هم تعبیر جالبی دارد و می نویسد:

«وقول علي، رضي الله تعالى عنه: ما أنا بالذي أمحاه، ليس بمخالفة لأمر رسول الله، لأنه علم بالقرينة أن الأمر ليس للإيجاب»

اینکه علی می گوید من نمی توانم این جمله را پاک کنم؛ مخالفت با دستور پیغمبر نیست. زیرا او با قرینه یقین کرد که دستور پیغمبر، دستور وجوبی نبوده است.

عمدة القاري شرح صحيح البخاري ، اسم المؤلف: بدر الدين محمود بن أحمد العيني، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت؛ ج ۱۳، ص ۲۷۵

آقای «صالحی شامی» هم همین تعبیر را دارد. و یا «نووی» می نویسد:

«وهذا الذي فعله علي رضي الله عنه من باب الأدب المستحب لأنه لم يفهم من النبي تحميم محو علي بنفسه و لهذا لم ينكر»

و این کاری که علی انجام داد و نام رسول الله را حذف نکرد، از باب ادب مستحبی بوده است. زیرا او حتمی بودن و واجب بودن پاک کردن اسم پیغمبر را نفهمید. و لذا بر او ایرادی نگرفت.

صحیح مسلم بشرح النووی، اسم المؤلف: أبو زكريا يحيى بن شرف بن مري النووي، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت - ١٣٩٢، الطبعة: الطبعة الثانية؛ ج ١٢، ص ١٣٥

علامه «ملا علی قاری» که از علمای احناف است نیز، همین عبارت نووی را نقل می کند و آن را به قول علماء منتسب می کند:

«قال العلماء: وهذا الذي فعله علي من باب الأدب المستحب لأنه [لم] يفهم من النبي تحميم محو على نفسه، ولهذا لم ينكره عليه و لو حتم محوه بنفسه لم يجز لعلي تركه»

علماء گفته اند که این کاری که علی انجام داد و نام رسول الله را حذف نکرد، از باب ادب مستحبی بوده است. زیرا او حتمی بودن و واجب بودن پاک کردن اسم پیغمبر را نفهمید. و لذا پیغمبر بر او ایرادی نگرفت. اگر علی پاک کردن نام رسول خدا را بر خود واجب می دانست، بر او جایز نبود که این کار را ترک کند.

مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح، اسم المؤلف: علي بن سلطان محمد القاري، دار النشر: دار الكتب العلمية - لبنان / بيروت - ١٤٢٢هـ - ٢٠٠١م، الطبعة: الأولى، تحقيق: جمال عيتاني؛ ج ٧، ص ٥٦٢

مخالفت با پیغمبر در جریان حدیث قرطاس؛ بزرگترین مصیبت بود!!

داستان قضیه حدیبیه اینگونه بوده ولی در مخالفت با پیغمبر در جریان «حدیث قرطاس» نقل کرده اند که:

«فَتَنَّا رُغُوا وَلَا يَنْبَغِي عِنْدَ نَبِيِّ تَنَازُعُ فَقَالُوا هَجَرَ رَسُولَ اللَّهِ»

اصحاب با یکدیگر به نزاع پرداختند. در حالی که در حضور پیغمبر، نزاع سزاوار نبود. آنها گفتند پیغمبر هذیان می گوید!

الجامع الصحيح المختصر، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، دار النشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا؛ ج ٣، ص ١١١١، ح ٢٨٨٨

«ابن اثير جزرى» در توضیح این عبارت می نویسد:

«يهجر إهجارا إذا أفحش... فيكون إما من الفحش أو الهذيان والقائل كان عمر ولا يظن به ذلك»

عبارت هجر يهجر زمان فحش دادن استعمال می شود... این واژه یا فحش است و یا هذیان. گوینده این کلام عمر بود و البته انتظار این کلام از او نمی رفت.

النهاية في غريب الحديث والأثر، اسم المؤلف: أبو السعادات المبارك بن محمد الجزري، دار النشر: المكتبة العلمية - بيروت - ١٣٩٩هـ - ١٩٧٩م، تحقيق: طاهر أحمد الزاوي - محمود محمد الطناحي؛ ج ٥، ص ٢٤٤

و یا «عینی» در توضیح این عبارت می نویسد:

«وأهجر إذا أفحش. قلت: هذه العبارات كلها فيها ترك الأدب و الذكر بما لا يليق بحق النبي ولقد أفحش من أتى بهذه العبارة»

هذیان گفتن، در زمان فحش دادن استعمال می شود. به نظر من تمام این عبارات، در حضور نبی مکرم، به دور از ادب و دور از شأن شخصیت پیغمبر است. هر کس این عبارات را به کار برده، در حقیقت به نبی مکرم، فحش داده است.

عمدة القاري شرح صحيح البخاري، اسم المؤلف: بدر الدين محمود بن أحمد العيني، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت؛ ج ١٤، ص ٢٩٨

خیلی جالب است که علامه عینی درباره کار امیرالمؤمنین می گوید که عین ادب است. ولی در مورد کار عمر می

گوید که خلاف ادب است! و فحش و اهانت است!!

جریان «حدیث قرطاس»، یک جریان حساس و مهمی بود که اگر نوشته می شد، می فرماید که هرگز گمراه نمی شوید. «هَلُمُّ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ»! یا «أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَخْتَلِفُوا بَعْدِي» و یا «لَا يَخْتَلِفُ بَعْدِي اثْنَانُ»؛ می فرماید اگر این نامه نوشته بشود، مانع گمراهی و اختلاف بین شماست. حتی بین دو نفر هم اختلافی ایجاد نخواهد شد! بنابراین جلوگیری از کتابت این حدیث، توسط عمر بن خطاب و دیگر صحابه، در حقیقت باز کردن درهای ضلالت و گمراهی برای امت بوده است.

بالتر اینها، می گوید در جریان حدیث قرطاس:

«فَلَمَّا أَكْتَرُوا اللَّعْظَ وَالْإِخْتِلَافَ وَعَمَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ قَوْمُوا عَنِّي فَكَانَ بَنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ ان الرِّزِيَّةَ كُلَّ الرِّزِيَّةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَيَبِينُ أَنْ يَكْتُبَ لَهُمْ ذَلِكَ الْكِتَابَ مِنْ إِخْتِلَافِهِمْ وَلَعَظِهِمْ»

وقتی دعوا و مشاجره ها در حضور پیامبر بالا گرفت، و پیغمبر ناراحت شد، فرمود: از پیش من بروید بیرون.

مسند الإمام أحمد بن حنبل، اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبدالله الشيباني، دار النشر: مؤسسة قرطبة - مصر؛ ج ۱، ص ۳۲۴، ح ۲۹۹۲

و یا دارد که اینها با این کارشان پیغمبر را شکنجه دادند:

«فَعَمَّ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ، وَأَضْجَرَهُ. وَقَالَ: إِلَيْكُمْ عَنِّي. وَلَمْ يَكْتُبْ شَيْئًا»

این کار اینها، پیغمبر را ناراحت کرد و او را شکنجه داد. و فرمود از من دور شوید. در حالی که هیچ چیزی ننوشت.

أنساب الأشراف بلاذري، ج ۱، ص ۲۴۳

این تعبیر «قوموا عني» که علامه عینی هم دارد که یعنی «مبعدین عني»؛ تعبیر سنگینی است از نبی مکرم (صلی الله علیه و آله).

بنابراین این مخالفت، نه تنها یک مخالفت طبیعی نبوده، بلکه باعث شد که مصیبت اختلاف میان امت اسلامی از همان جا شروع بشود. ولی مخالفت امیرالمؤمنین، یک مخالفت ادبی بود. ادب مستحبی هم بود.



بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه هفتاد و پنجم ۹۵/۰۱/۳۱

نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۲۱)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله الى يوم لقاء الله.

نکته مهم اخلاقی: رعایت حضور قلب در نماز!

از آنجائیکه روزهای چهارشنبه، جلسه کارگاه پاسخگوئی به شبهات هست و ما در خدمت دوستان کارگاه هستیم و جلسه درس نداریم، نکته اخلاقی آخر هفته را سه شنبه ها تقدیم محضر دوستان می کنیم.

در آخرین جلسه ای که نکته اخلاقی خدمت دوستان عرض کردیم، گفتیم که یکی از راه های موفقیت انسان، اهتمام به فریضه «نماز» است. که امیرالمؤمنین در نامه خود به «محمد بن ابی بکر»، که قبل از مالک اشتر، مدتی فرماندار مصر بود، می نویسند:

«وَأَعْلَمُ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ عَمَلِكَ تَبِعَ لِصَلَاتِكَ»

بدان که تمام کارهای تو، تابع نماز تو است.

نهج البلاغه صبحی صالح، ص ۳۸۵؛ نامه ۲۷ نهج البلاغه

در حقیقت می فرماید که اگر چنانچه نماز را ضایع کردی و در وقتش نخواندی، دیگر اعمال تو هم قطعاً ضایع شده و از بین رفته تلقی می شود.

در روایت هم داریم که وقتی نماز خوانده می شود، اگر با حضور قلب باشد، این نماز بالا می رود و خواننده نماز را دعا می کند و می گوید تو مرا حفظ کردی و رعایت کردی، خدا هم تو را محافظت کند.

و ولی اگر نماز بدون حضور قلب باشد، این نماز به آسمان می رود و بر می گردد و به سر و صورت نمازگذار می خورد و می گوید:

«صَيَّعْتَنِي صَيَّعَكَ اللَّهُ»

تو مرا ضایع کردی، خداوند تو را ضایع کند.

الکافی (ط - الإسلامیه)؛ ج ۳، ص ۲۶۸، ح ۴

یعنی نمازی که بنا بود «قربان کل تقی» باشد؛ و یا «معراج کل مؤمن» باشد؛ نفرین کننده ما می شود. و قطعاً نفرین این حقایق معنوی هم، دامنگیر ما خواهد شد!

به تعبیر شهید ثانی (رضوان الله تعالی علیه) در «منیة المرید»، نمازی که با حضور قلب نباشد، قساوت قلب می آورد! وقتی انسان نماز می خواند و حواسش دائماً این طرف و آن طرف است، بعد از پایان نماز، انسان یک سردی و غمگینی در وجودش احساس می کند.

نمازی که قبل و بعدش حال ما را تغییر ندهد، این نماز، نماز نیست! به تعبیر مرحوم «نخودکی اصفهانی»، هر کس می خواهد به مقامات عالیه برسد، چه از نظر علمی، یا دنیوی و چه از نظر معنوی، باید رعایت وقت نماز بکند. و حضور قلب در نماز را نیز باید رعایت کند.

راهها و شیوه های کسب حضور قلب در نماز!

اولین مرتبه حضور قلب در نماز، توجه به معانی نماز است. یعنی ادنی مرتبه حضور قلب در نماز، این است که انسان که دارد الفاظ نماز را به کار می برد، توجه داشته باشد که دارد چه می گوید.

یکی از راههای حضور قلب در نماز، این است که انسان قبل از اینکه الفاظ نماز را به زبان بیاورد، در قلبش، با تمام وجود، آن لفظ را مرور کند. وقتی قلب آماده شد و ارتباط برقرار شد، سپس آن لفظ را به زبان بیاورد. عبارت «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»؛ «الحمد لله رب العالمین» و... را در ابتداء از قلب بگذرانند، و سپس بر زبان جاری کند! این یکی از راههایی است که بزرگان و اعظم و آنهایی که ره پیموده هستند، بیان کرده اند.

یکی دیگر از راههای کسب حضور قلب در نماز، توجه لفظ به لفظ فرازهای نماز است. تلاش برای حضور قلب در تمام طول نماز، شاید کمی مشکل باشد. لذا باید بیائیم تلاش کنیم لفظ به لفظ پیش برویم. یعنی اول سعی کنیم که مثلاً «حمد» را از اول تا آخر با حضور قلب بخوانیم. دو، سه هفته به این صورت سپری بشود.

بعد بیائیم «رکوع» را اضافه می کنیم. بعد «سجده» را اضافه می کنیم. در ادامه «تشهد» و «سلام» را هم اضافه می کنیم. باید تلاش هم بکنیم که با قسم خوردن، نذر کردن و... این مسئله را ادامه دار بکنیم. مثلاً قسم بخوریم که اگر من در کمتر از یک سوم نماز، حضور قلب داشته باشم، بعد از نماز، چهار رکعت نماز قضا بخوانم! یا یک سوره «یس» بخوانم! یا مثلاً صد بار صلوات بفرستم! البته قضای نماز از همه، بهتر است. خود این جریمه کردن، نفس را برای این کار آماده می کند.

دوستان در این زمینه لازم است که تعبیر بزرگان را ببینیم. مثلاً تعبیر حضرت امام در «اسرار الصلاة» را ببینیم. وقتی ما می گوئیم «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، تمام عالم هستی را، اسم الله یقین کنیم. وقتی می گوئیم بسم الله، خودمان، تمام اطرافمان، زمین و زمانمان، دنیا و آخرت، همه اسم الله است.

وقتی این روحیه را داشتیم و گفتیم «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، این بسم الله ما، قطعاً یک بسم الله دیگری خواهد بود. وقتی می خواهیم «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» را بگوئیم؛ معمولاً حمد و شکر، در برابر نعمت است. قبل از اینکه این عبارت را بگوئیم، تمام عالم هستی را نعمت الهی بدانیم. وقتی تمام عالم هستی شد نعمت الهی، بعد می شود الحمدلله... یعنی کل الحمدلله؛ تمام نعمتها برای خداست.

«الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» که می گوئیم، تمام نعمتهای مادی و معنوی را در نظر داشته باشیم. چون «رحمان» بسط رحمانیت الهی و نعمتهای مادی الهی است. و «رحیم» بسط رحیمیت الهی و نعمتهای معنوی الهی است.

در ابتداء، تمام این نعمتهایی که خدای عالم به ما داده، نعمتهای مادی و معنوی را در نظر بگیریم، بعد بگوئیم «الرحمن الرحیم...!» در این صورت این «الرحمن الرحیم» یک صفای دیگری پیدا می کند!

وقتی می خواهیم بگوئیم «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»، با این لفظ اثبات کنیم اخلاص خودمان را در برابر خدای عالم. یعنی فقط و فقط تو را پرستش می کنم! و «ایاک نستعین» که می گوئیم، یعنی فقط از تو استعانت می جوئیم!

از تمام حول و قوه غیرالله، تبری جوئیم. در جهان از استعانت از غیر قدرت الهی، تبری جوئیم. و تمام قدرتها را منحصر بکنیم در قدرت خدای عالم. یعنی «لا حول و لا قوة الا بالله العظیم» را کاملاً لمس بکنیم بعد بگوئیم «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»... فقط تو را، بگوئیم!

بعد از گذراندن این مراحل، می گوئیم «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ...!» صراط مستقیمی که جوارالله است. قرب الله است! وصل به الله است و آن را از خدای عالم طلب می کنیم.

بعد «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ...!»؛ یعنی همنشینی با اولیای خدا را بخواهیم. همنشینی با انبیاء الهی، و با اهل بیت عصمت و طهارت که در جوار الهی هستند، طلب کنیم.

«غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ»؛ آن اولیاء الهی که هرگز بر آنها غضب نکردی! و هرگز آنها را به خودشان واگذار نکردی!

یکی از اشتباهات مترجمین ما، این است که این فراز از سوره حمد را، برمی گردانند به «یهود» و «نصاری»! که خداوند به یهودیان در قضیه «یوم السب» غضب کرد. و نصارای هم که سرگردان بودند و به خودشان واگذار شده بودند. و حالا آنکه کلمه «غیر» منصوب نیست، مکسور و مجرور است! این را لازم است که دوستان قدری دقت بکنند. این عبارت در حقیقت مفعول عبارت قبلی است.

می فرماید آنهایی که به آنها نعمت دادی! چه نعمتی؟ نعمت همجواری خودت، و غضبی هم به آنها نکردی، و آنها را به حال خودشان هم وانگذاشتی!

این نکته ار به عنوان یادگاری از ما داشته باشید و اگر حالی در نماز خودشان پیدا کردند، ما را هم دعا بکنند.

برگردیم به بحث خودمان...

یکی از مباحثی که ما در طول امسال داشتیم، نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، جناب دکتر «طیب» بود که در طول ماه مبارک رمضان، بر ضد مبانی اعتقادی شیعه ایراد کرده بود. آنهم به خاطر ترس و وحشتی که از گسترش فرهنگ تشیع در مصر داشتند!

یک بام و دو هوای دکتر «طیب» شیخ الأزهر!!

در جلسات گذشته، ما مواردی از نقد خودمان را به این سخنان عرض کردیم. یکی از این مواردی که ایشان، در این صحبت‌های ماه مبارک خود، بسیار روی آن تکیه داشتند، طرح مسائل اختلافی بین شیعه و سنی بود! ایشان می گوید:

«ان الشيعة و السنة مسلمون و مؤمنون فنحن امة واحدة و ابناء دين واحد و في زورق واحد و هذه قضية يجب عن لانقرب منها و نحن الآن نتحدث عن قضايا مذهبية داخل الإسلام»

همانا شیعه و سنی مسلمان هستند و مؤمن هستند. ما یک امت واحد هستیم. و فرزندان یک دین واحد هستیم. و در یک میدان واحد قرار داریم. و نباید از این مسئله فاصله بگیریم. مباحث ما الآن هر چه هست، درون دینی است.

منبع: [سایت «بوابة الأزهر الإلكترونية»](#)

در جای دیگری می گوید:

«مع أننا نلتقى تحت خيمة الإسلام، وعليه أن يحتفظ بمذهبه لنفسه، فنحن نرفض ترويج مذهبه بيننا، وهذا هو ما أرجو أن يتسع له صدر كبار العلماء من الشيعة الإمامية أو من غيرهم، وأن يصدر منهم ما يصدر مني الآن، وأن يحترم كل منا مذهب الآخر، دون أن يفرضه أو يكفر المذهب الآخر كما يحدث»

همه ما مسلمانها زیر خیمه اسلام هستیم. بنابراین هر کس باید مذهب خود را حفظ کند. ما مانع ترویج مذهب شیعه در میان خودمان می شویم. و همینطور انتظار داریم که علمای بزرگ شیعه، سعه صدر داشته باشند، و از ترویج مذهب خود در بین ما اجتناب کنند. همانگونه من الان بیطرفانه صحبت کردم، علمای شیعه هم بیایند و بیطرفانه صحبت بکنند. هر مذهبی احترام مذهب دیگری را داشته باشد. بدون اینکه آن مذهب را رها کرده و یا مذهب دیگر را تکفیر کند.

منبع: «سایت بوابة الأزهر» و «سایت مبتدا»

آقای «طیب» در طول این ماه مبارک رمضان، گه به نعل می زد و گه به میخ می زد!! از یک طرف می گوید ما همه برادریم و چنین و چنان! ولی وقتی به مذهب شیعه می رسید، می گفت که مذهب شیعه، مذهب سب صحابه است و چه هست و چه هست!!

یا این تعبیر زشت و وقیح را به کار می برد که:

«و خَاصَّةً عَائِشَةَ (رضی الله عنها) أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ، أُمَّنَا و أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ و أُمُّ الشَّيْعَةِ رَغَمَ أَنْوْفِهِمْ شَأْوُ أُمِّ أَبَوَا»

مخصوصاً عایشه که مادر مؤمنین است، مادر ماست، و مادر شیعه است، هر چند پوزشان بر زمین مالیده شود، بخواهند با نخواهند مادر شیعیان هم است.

این تعبیر، دیگر بدترین اهانت به شیعه است! بدترین جسارت به شیعه است!!

جناب آقای شیخ! شما از طرفی می گوئید که باید هر مذهبی، احترام مذهب دیگری را داشته باشد. «وأن يحترم كل منا مذهب الآخر»؛ ولی از این طرف شما اینگونه به شیعه جسارت می کنید! آیا این تعبیر شما، تعبیر زبینه ای

است که شما به کار می برید!؟

واقعاً از بزرگواری مثل «طیب»، این انتظار نیست که بیاید اینگونه تعابیری را به کار ببرد! آیا احترام به مذهب دیگر، با این الفاظ است؟! با این تعبیر!؟

اینها یک سری گلایه هایی است که ما از آقای دکتر طیب داریم. با همه اینها، ما بارها هم گفته ایم که ما نسبت به دکتر طیب احترام قائل هستیم. ایشان مرد بزرگواری است. مرد شریفی است. ولی خب دیگر چه باید کرد!!؟؟

پولهای عربستان، الأزهر را به زانو درآورد!!

وقتی «عمر بن سعد» با طبقی از سکه های طلا و نقره که از طرف «عبیدالله بن زیاد» برایش فرستاده بودند، مواجه شد، نتوانست طاقت بیاورد و مسیرش را تغییر داد!

می گویند عمر بن سعد، کبوتر مسجد بوده و سجاده اش از مسجد جمع نمی شد!! در کثرت عبادت، ضرب المثل بوده است. ولی وقتی طبقی از طلا و جواهرات را دید، تا صبح داشت فکر می کرد.

نگاه می کرد به طلا و جواهرات و می گفت من اگر امام حسین ار بکشم، با این همه ثروت، فلان مقدار گاو و شتر می خرم، خانه می خرم و...؛ بعد می گفت ولی عاقبت می میرم، فردای قیامت پیغمبراکرم شفاعت نمی کند و من می روم جهنم و...! مدام داشت بالا پائین می کرد!

نزدیک اذان صبح برگشت گفت که فعلاً این طلا و جواهرات نقد است و شفاعت پیغمبر نسیه است. در اشعاری که «عمر بن سعد» قبل از اجابت درخواست ورود به صحنه ی کربلاء خواند این بود که: «ألا إنما الدنيا بخير معجل و ما عاقل باع الوجود بدین»!! دنیا خیر نقد است و هیچ عاقلی نقد را به نسیه نمی فروشد! لذا آمد و فاجعه کربلا را رقم زد!

حالا پولهای عربستان سعودی هم، همه را قلقلک داد. مخصوصاً الأزهر و آقای دکتر طیب را قلقلک داد!! قبلاً هم ما عرض کردیم که اینها درباره «حشد شعبی» در عراق، آمدند یک بیانیته تندی دادند که «حشد شعبی» دارند سنی ها را می کشند!

اول کسی هم که به این بیانیه اعتراض کرد، دکتر «خالد ملا» رئیس هیئت علمای اهل سنت عراق بود که به همراه هیئتی به مصر سفر کرد و با دکتر طیب دیدار کرد و گفت که این چه بیانیه ای بود که شما صادر کردید!؟

«حشد شعبی» متشکل از شیعه و سنی است. در برابر ما، «وهابیت» و تکفیری هاست که هم شیعه را می کشد و هم سنی را می کشد! دکتر طیب گفت که من یک گروهی را می فرستم بروند بررسی کنند!!!

بابا اینکه دیگر علمای اهل سنت است. شیعه نیستند اینها! اینها رهبران اهل سنت عراق هم هستند که آمدند و چنین چیزی را مطرح می کنند! ولی آقای طیب حرف اینها را نمی پذیرد و می گوید من باید تحقیق بکنم!! الآن تقریباً هشت، نه، ماه است که از این گروه تحقیق و پرس و جو هم خبری نشده!

خود آقای «کوفی عنان»، رئیس پیشین سازمان ملل رسماً اعلام کرد که عربستان مبلغ بیست و چند میلیون دلار، در اختیار الأزهر قرار داده است تا همچنین بیانیه ای را بر علیه «حشد شعبی» صادر بکنند! خب چه شد؟ این آبروی هزار ساله الأزهر که یادگار حکومت فاطمی هاست چه شد؟ همه به باد رفت!؟

هیچکدام هم این مسئله را انکار هم نکردند. تعدادی از علمای بزرگ الأزهر گفتند که پولهای عربستان سعودی، الأزهر را متلاشی کرده است! الأزهر را فاسد کرده است! علمای الأزهر شدند پول بگیر عربستان سعودی!!

ما در مورد هیچکدام از اینها اظهار نظر نمی کنیم. ما با همه اینها برای آقای دکتر طیب، احترام قائل هستیم. ایشان آدم شریف و بزرگواری است، ولی معصوم که نیست! خطاهائی هم دارد و لغزشهای هم دارد. به قول معروف «الجواد قد یکبو»؛ یعنی اسب تندرو هم گاهاً زمین می خورد! پایش به یک مانعی گیر می کند و از حرکت باز می ماند!

مسئله ای به نام «تبشیر شیعی»!!

یکی از ایرادات اساسی ما به آقای دکتر طیب، این است که ایشان مسئله ای را مطرح می کند با عنوان «تبشیر شیعی»!! و این واقعاً خیلی عجیب است!

امروزه واژه «تبشیر»، اصطلاحی است که برای دین مسیحیت به کار می رود! برای ترویج مسیحیت این واژه استعمال می شود! ایشان مرتب این واژه را برای شیعه استفاده می کرد که آقا، تبشیر شیعه فلان است و فلان است!!

ایشان می گوید:

«نُبِّهَ عَلَى ضَرُورَةِ وَقْفِ التَّبْشِيرِ بِالمَذْهَبِ الشَّيْعِيِّ فِي مَحَافِلِ أَهْلِ السُّنَّةِ الَّذِينَ يُمَثِّلُونَ تِسْعُونَ بِالمِائَةِ مِنْ مَجْمُوعِ المُسْلِمِينَ فِي العَالَمِ وَ مِصرَ بِلَدِّ سُنِّي وَ لَا تُرِيدُ أَنْ يَتَحَوَّلَ شَعْبُهُ المُسْلِمِ إِلَى طَائِفَتَيْنِ»

من اعلام می کنم که مسئله تبشیر مذهب شیعه، در محافل اهل سنت باید متوقف بشود. اهل سنتی که امروز نود درصد مسلمانهای جهان را تشکیل می دهند. مصر یک کشور سنی نشین است. ما نمی خواهیم که مردم مسلمان مصر، به دو طائفه شیعه و سنی تبدیل شوند.

منبع: سایت «بوابة الأزهر الإلكترونية»

یعنی جمهوری اسلامی در رسانه های خود، که عمدتاً جهانی و حداقل منطقه ای هست، حق ندارند مذهب شیعه را ترویج بکنند! چون در ایران اهل سنت هستند در سوریه و عراق و...! این بحث ها را می شنوند و ممکن است تأثیر بپذیرند!!

من احساس می کنم کسانی که اطلاعات به شیخ داده اند، متوجه نیستند یا خود شیخ به این مسائل توجه ندارد که امروز عصر رسانه است! عصر انفجار اطلاعات است! ایشان ظاهراً در سیصد، چهار صدسال قبل دارد فکر می کند که مبلغین شیعه که به روستاها می روند به روستاهای سنی نشین نروند، مبلغین ما هم به روستاهای شیعه نشین نروند! این حرف برای دویست، سیصد سال قبل، شاید معقول بود، ولی امروز دیگر اصلاً معقول نیست! امروز عصر رسانه است. شما در ماهواره صحبت می کنید، در پنج قاره دنیا، صدای شما شنیده می شود. شما نمی توانید به اهل سنت و یا شیعه بگوئید که در گوش های خود پنبه بگذارید و حرف مبلغین شیعه و سنی را نشنوید! حرف ایشان

کاملاً غیر معقول است. وقتی کسی امروز می آید در رسانه، در فضای مجازی و اینترنت و...، صحبت می کند، دیگر حد و حصری برای مخاطب نمی تواند قرار بدهد!

یک سؤال اساسی از دکتر طیب!

اضافه بر این، سؤال ما این است که این آقا که این قدر از تبشیر شیعه ناراحت است، از تفکر تکفیری که در داخل خود الأزهر هم وجود دارد، چرا ناراحت نیست؟! من در طول این سی روز که مرتب پخش زنده برنامه ایشان را می دیدم، یک بار ندیدم که ایشان از وهابیت انتقاد بکند!

من مقید بودم برنامه ایشان را که نیم ساعت بعد از نماز ما پخش می شد را ببینم و با این دو تا گوش هایم گوش می دادم، ایشان یک کلمه از «تکفیر» سخن نگفت!! حتی یک کلمه!! تکفیری که کل جهان اسلام، بلکه جهان بشریت را به لجن کشانده است. این همه کشت و کشتار! این همه فتاوی تکفیری وهابی ها!

در اطراف خود شما جناب آقای شیخ! این همه علمای تکفیری که هر روز سخنرانی می کنند و فتوا به تکفیر شیعه و اهل سنت می دهند، آیا اینها آزاد هستند؟! چطور است که اینها آزاد باشند که دیگران را تکفیر بکنند و مذهب خود را ترویج بکنند، ولی ترویج مذهب شیعه، بشود «تبشیر»؛ و باید جلوگیری هم بشود!

نکته ای جذاب؛ از صحبت های دکتر طیب!

نکته جذاب کلامی دیگر از ایشان این است که می گوید: «شیعیان مذهب خودش را ترویج نکنند، ما هم مذهب خودمان را ترویج نمی کنیم!»

خب آقا! شما که هر روز در ماهواه های خود، همین یک ماه تمام در ماه رمضان، مذهب اهل سنت را تبلیغ می کردید! آیا غیر از ترویج مذهب اهل سنت، در این یک ماه کار دیگری هم داشتید؟!

ایشان به تونس و یا چند کشور دیگر که سفر کرد، همانجا هم گفت که آقا مواظب باشید، مذهب شیعه شما را فریب ندهد!! هر کجا که ایشان می رود، مذهب اهل سنت را تبلیغ و ترویج می کند، علیه مذهب شیعه حرف می زند! بعد می گوید که شیعه حق ندارد مذهب خودش را ترویج کند، ما هم مذهب خودمان را ترویج نمی کنیم!!

آیا مراد شما از اینکه می گوئید ما مذهب خودمان را ترویج نمی کنیم، در مصر است یا در جاهای دیگر دنیا هم مرادتان است؟! اگر در «مصر» است، که شما تمام روزنامه و مجلات و صدا و سیمای شما، هر روز برنامه دارند برای ترویج مذهب اهل سنت! تمام سایت شما، سر تا به پا ترویج مذهب اهل سنت است!!

و یا منظورتان در تمام دنیاست که باز می بینیم که برنامه شما در ماهواره است و این ماهواره برای کشورهای دیگر هم پخش می شود. حداقل برای کشورهای خاورمیانه است که غالب شیعیان هم، در این منطقه سکونت دارند! البته دوستان توجه دارند که علمای الأزهر، عمدتاً «مالکی» و «صوفی» هستند. اینها مرتب هم مذهب مالکی را ترویج می کنند، و هم مذهب صوفی را. اصلاً خود دکتر طیب، رئیس یکی از فرقه های صوفیه در مصر است! شما می گوئید ما ترویج مذهب نمی کنیم، آیا این ماهواره شما، ترویج مذهب اهل سنت نیست!

تعبیر زشتی به عنوان «سماسرة المذاهب»!!

نکته دردناک قضیه اینجاست که ایشان برای مبلغین شیعه یک واژه زشت و وقیحی به کار می برد و اصطلاح «سماسرة المذاهب» را به کار می برد که به معنای «دلال های مذهب» است!! خیلی عجیب است. نسبت به خودشان می شود مروج مذهب! ولی نسبت به شیعه می شود دلال مذهب!! واقعاً تعبیر زشتی است که انتظار نیست از آقای طیب که ایشان این تعابیر را به کار ببرد.

والسلام علیکم ورحمة الله

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۴۷) - اعتراف علمای اهل سنت، به حذف بسیاری از حقایق!!

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله الى يوم لقاء الله. بحث ما در رابطه با عوامل و زمینه های بروز «تقیه» بود که یک سری مباحثی را تقدیم دوستان کردیم. و عرض کردیم که خود بزرگان اهل سنت، در فشار بودند و از نقل مطالب خودداری و تقیه می کردند خصوصاً از نقل فضائل اهلبیت (علیهم السلام) و دست آخر هم آمدند گفتند که باید یک سری از مطالب مخفی شود و برای مردم بیان نشود.

اعتراف بزرگان اهل سنت، به حذف بسیاری از حقائق!!

امروز یک بحث جدیدی داریم که دوستان لازم است این بحث را قدر بدانند. و من معتقد هستم که این بحث، از مباحث ناب سال ما هست! به شرطی که دوستان عزیز خوب روی این بحث عنایت داشته باشند.

ما یک سری حقایقی در تاریخ داریم که برای ما نقل نشده است. خیلی ها اعتراض می کنند که مثلاً فلان چیز چرا نقل نشده است؟ چرا فلان چیز در روایات ما نیست؟ در روایات اهل سنت نیست؟

خدا حفظ کند حضرت آیه الله العظمی شبیری زنجانی را که همیشه این بحث را در درس خارجشان داشتند که مخصوصاً نسبت به آیه الله العظمی خوئی در «معجم الرجال» که ایشان گفته اند اگر مثلاً فلان مطلب بود، باید حتماً برای ما بیان می شد! و حالا که به دست ما نرسیده، پس واقعیتی نداشته است!

یک ضرب المثلی است که می گوید «عدم الوجدان لایدل علی عدم الوجود»؛ پیدا نکردن دلیل بر نبودن نیست! این فرمایش آقای خوئی در صورتی صحیح است که همه حقایق به دست ما رسیده باشد. مخصوصاً که در سال ۴۵۰

هجری، کتابخانه «شیخ طوسی» را در «بغداد» آتش زدند و به خاکستر مبدل کردند که حتی بعضی ها دارند تا ۲۴۰۰۰ هزار جلد کتاب در آن کتابخانه وجود داشته است!!

یا شما ببینید که مرحوم «صاحب وسائل» در خاتمه وسائل، مقدمه سوم - اگر اشتباه نکنم - می گوید از زمان حضرت امیر تا زمان امام عسکری (سلام الله علیهما)، اصحاب ائمه، بیش از ۶۶۰۰ جلد کتاب نوشته اند. خب جناب آقای خوئی از این تعداد کتاب، آیا می توانید حداقل پنجاه کتاب را به ما معرفی بکنید!؟

اصلاً این ۶۶۰۰ کتاب پیش کش؛ این «اصول اربع مأثمه» که بود و از این کتابها انتخاب کرده بودند و محل رجوع فقهاء و علماء بود، از این اصول چهارصدگانه که مرحوم «کلینی» ۲۱ سال زحمت کشید تا این اصول چهارصدگانه را به کتاب «کافی» مبدل کرد؛ چند اصل موجود است؟

این کتاب کافی، مبوب و تلخیص شده و تنظیم شده چهار صد اصل است. بعد از انقلاب خیلی زحمت کشیدند حتی در ذهنم هست که نظر حضرت امام راحل هم این بود که بتوانند تعدادی از این اصول چهارصد گانه را احیا بکنند، آنچه در ذهن من است این است که اینها حدود بیست، بیست و پنج کتاب را توانستند از این طرف و آن طرف پیدا کنند و جمع آوری بکنند!!

این یک بخشی از قضیه است. بخش دیگر این است که خیلی از حقایق در تاریخ بود که اهل سنت نقل نکردند و از عنایات اهل بیت این است که خود اینها تصریح کرده اند که ما آن حقایق را نقل نکردیم!! یعنی مسائلی در این میان بوده که ما از نقلش کراهت داشتیم و نقل نکردیم!! یا به تعبیر «ابن اثیر» و «طبری» که می گویند ما دوست نداریم برخی از حقایق را نقل بکنیم زیرا مردم تحمل شنیدنش را ندارند!!! و این خیلی عجیب است.

خب آقا، اگر شما مورخ هستی، باید حقایق را ذکر کنی. چه تلخ باشد و چه شیرین! حالا یک دفعه این است که حکومتها اجازه بیان فلان مطلب را نمی دهند، این یک بحثی است. ولی یک دفعه این است نه، چون مردم تحمل شنیدنش را ندارند، ما ذکر نمی کنیم! پس این کتاب شما، تاریخ اسلامی نشد. تاریخ مردمی شد. اگر مردم یک

مطلب را دوست داشته باشند، این آقایان می نویسند. و اگر مردم از شنیدن یک مطلبی خوششان نیاید، این آقایان هم نقل نمی کنند!!

اعتراف «ابوالفرج اصفهانی»!

از جمله این آقایان «ابوالفرج اصفهانی» است. در کتاب «مقاتل الطالبیین» در ترجمه «علي بن الحسين (علي اكبر) عليه السلام، می گوید:

«وقد روی عن جده علي بن أبي طالب، وعن عائشة أحاديث كرهت ذكرها في هذا الموضوع لأنها ليست من جنس ما قصدت له.»

و از جدّ خویش علي بن ابي طالب روایت کرده است؛ و نیز از عائشه؛ اما من دوست ندارم روایات وي را نقل کنم؛ زیرا از جنس روایاتی که من آنها را در نظر دارم نیست!!!

مقاتل الطالبیین، أبو الفرج الاصفهانی، علي بن الحسين، ج ۱، ص ۲۲

یعنی یک سری حقایقی و روایاتی از عایشه نقل شده ولی من خوشم نمی آید نقل کنم.

عدم نقل مشاجرات بین «معاویه» و «محمد بن ابي بكر»!!

تعبیر «طبري» و «ابن أثير» در این زمینه جالب است که می گویند:

«وذكر هشام عن أبي مخنف قال وحدثني يزيد بن ظبيان الهمداني أن محمد بن أبي بكر كتب إلى معاوية بن أبي سفيان لما ولي فذكر مكاتبات جرت بينهما كرهت ذكرها لما فيه مما لا يحتمل سماعها العامة.»

روایت شده است که محمد بن ابي بكر وقتی به ولایت رسید به معاویه نامه اي نگاشت؛ و در این زمینه نامه هایی نوشته است که دوست ندارم آن ها را نقل کنم؛ زیرا مردم عادي تحمل شنیدن آن ها را ندارند.

تاریخ الطبري، ج ۳، ص ۶۸، ناشر: دار الكتب العلمية – بيروت

الكامل في التاريخ، ج ۳، ص ۱۵۷، ناشر: دار الكتب العلمية – بيروت – ۱۴۱۵هـ، الطبعة: ۲، تحقيق: عبد الله القاضي.

می گوید که بین «محمد بن ابی بکر» و «معاویه» نامه نگاری هایی شده است که من دوست ندارم آن ها را ذکر کنم ، زیرا مردم عادی تحمل شنیدن آن را ندارند .

خب جناب آقای طبری! اگر شما مورخ هستی، باید تاریخ را ذکر کنی! اگر هم اشکالی و مناقشه ای داری، در ذیل مطلب بنویس که مناقشه داری! ولی این که چون مردم تحمل شنیدنش را ندارند شما ذکر نکنی، این معنی ندارد! در خود قرآن کریم هم آیاتی وجود دارد که مردم تحمل شنیدنش را نداشتند. مثلاً آیه:

(تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ)

بریده باد هر دو دست ابو لهب (و مرگ بر او باد).

سوره مسد(۱۱۱): آیه ۱

این آیه، چیزی نبود که مردم تحمل شنیدنش را داشته باشند! آنهم در موقعیت آنچنانی مکه مکرمه! مسلمانها در اقلیت و مشرکین در اکثریت. «ابولهب» در رأس کفار و مشرکین است. قدرت در دستشان است. هر روز دارند مسلمانها را شکنجه می کنند! ولی قرآن به صراحت می گوید: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ»! حتی از زنش هم سخن به میان می آورد. و می گوید:

(وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ)

و همچنین همسرش در حالی که هیزم به دوش می کشد

سوره مسد(۱۱۱): آیه ۴

در میان اعراب، اسم زن کسی را بردن، یک توهین بزرگی بود. یک اهانت رکیکی در میان اعراب بود. ولی قرآن به صراحت بیان می کند. خواه مردم تحمل بکنند، یا نکنند. یا شما ببینید با آن جوی که در مدینه به نفع منافقین بود، این همه آیات درباره منافقین نازل شد! «فی قلوبهم مرض...»؛ «فی قلوبهم زیغ...»؛ این تعابیر در شرایطی نازل شد که انبوهی از منافقین حضور داشتند!

جناب آقای طبری! چطور شما به خاطر خوش نیامدن مردم، از گفتن حقایق صرفه نظر می کنید؟! شما بهتر است بیائید صورت مسئله را پاک کنید و هیچ چیزی را ذکر نکنید. حرفی هم نزنید. ولی وقتی می آید می گوئید مکاتباتی بوده ولی ما خوشمان نمی آید نقل کنیم؛ خود همین کلام شما نشان می دهد که این مکاتبات حقایقی بوده و واقعیت داشته است.

ولی اگر حقیقت نداشت، می گفتند که اینها مکاتبات دروغ و جعلی بین معاویه و محمد بن ابی بکر و... بود. یعنی یک موضوع، مکذوب، مختلق می چسباندند کنار این مطالب و تمام می کردند می رفت!!

متن نامه «محمد بن ابی بکر» به «معاویه»:

حالا من دوست دارم که این مکاتبات، بیان بشود و دیده بشود. که اصلاً ببینیم که این مکاتبات چه بوده است؟ چه مطالبی در نامه «محمد بن ابی بکر» به معاویه و در مقابل جواب معاویه به او بوده که این آقایان می گویند مردم تحمل شنیدن آن را ندارند.

«محمد بن ابی بکر» فرزند خلیفه اول، و دست پرورده امیرالمؤمنین (سلام الله علیه)، صحابی پیغمبر است. وقتی پیغمبر از دنیا رفت، او سه ساله بوده است.

«مسعودی» در «مروج الذهب» می نویسد:

«من محمد بن ابی بکر، إلی الغاوي معاوية بن صخر،...»

از محمد بن ابی بکر به معاویه بن صخر گمراه

«محمد بن ابی بکر»، بعد از تمجید از خدای متعال و نبی مکرم، و بعد از تعابیر خیلی بلندی در تعریف و تمجید امیرالمؤمنین می نویسد:

«وَأنت اللعين ابن اللعين، لم تزل أنت وأبوك تَبْغِيَانِ لِرَسُولِ اللَّهِ الْعَوَائِلِ، وتجهدان في إطفاء نور الله، تجمعان على ذلك الجموع، وتبذلان فيه المال، وتؤلَبان عليه القبائل، وعلى ذلك مات أبوك، وعليه خَلَفْتَهُ،

در حالی که تو، ملعون، پسر ملعونی. تو و پدرت همواره فتنه های زیادی علیه رسول خدا و دین او برانگیختند و به طور دایم برای خاموش کردن پرتو اسلام و نور خدا کوشیدند، و فرقه ها و احزاب مختلف ایجاد کردید، و برای تشکیل و تقویت آنها مال بذل کردید، و با مخالفان اسلام رفت و آمد نمودید پدرت در حالی از دنیا رفت که هنوز بر این روش بود و تو نیز بر اعتقاد بر آن روش، به جایش بر کرسی خلافت نشست.

والشہید علیک من تدنی ویلجأ إلیک من بقیة الأحزاب ورؤساء النفاق، والشاہد لعلی - مع فضله المبین القدیم - أنصاره الذین معه وهم الذین. ذکرهم اللہ بفضلهم، وأثنی علیهم من المهاجرین والأنصار، وهم معه کتاب وعصائب، یرؤن الحق فی اتباعه، والشقاء فی خلافه،

شاهد بر این سخن باقی بودن احزاب و سران مخالف پیامبرند که به تو پناهنده شده از حمایتت برخوردارند و گواه بر این عظمت و شایستگی علی بن ابیطالب (ع)، افزون بر برتری آشکار و پیشگامی او در گرویدن به اسلام، یاران او از مهاجران و انصارند - که خداوند فضلشان را در قرآن ذکر کرده و به یادها مانده اند. آنان دسته دسته در اطراف علی قرار گرفته، حق را در پیروی از او و شقاوت را در مخالفت با او می دانند.

فکیف - یا لک الویل - تَعْدِلُهُ نَفْسُکَ بَعْدَهُ وَهُوَ وَارِثُ رَسُولِ اللّٰهِ، وَوَصِيهِ وَأَبُو وَلَدِهِ: أول الناس له أتباعاً، وأقربهم به عهداً، یخبره بسرہ، ویطلعه علی أمرہ، وأنت عدوہ وابن عدوہ، فتمتّع فی دنیاک ما استطعت بباطلک، ولیمدک ابن العاص فی غوایتک، فکأن أجلک قد انقضی، وکیدک قد وهی، ثم یتبین لک لمن تكون العاقبة العلیا، واعلم أنك إنما تکید ربک الذی أمئت کیده، ویئست من رُوحه؟ فهو لک بالمرصاد، وأنت منه فی غرور، والسلام علی من اتبع الهدی.»

وای بر تو! چگونه خود را با علی مقایسه می کنی در صورتی که او وارث پیامبر (ص) و وصی و پدر فرزندان وی و نخستین فردی است که سر به فرمان حضرتش نهاد و همیشه بر پیمان خود با رسول خدا (ص) ثابت قدم و استوار بود و پیامبر (ص) او را از اسرار و امور خویش آگاه می ساخت! با اینکه تو دشمن او و پسر دشمن او هستی پس هر اندازه که خواهی از درون خود بهره گیر. عمرو بن عاص هم تو در این گمراهی و گردنکشی یاری می کند. گویا دیگر مهلتت سپری شده و حيله گری هایت رنگ باخته است. بزودی آشکار می گردد که نیکفرجامی از آن کیست! بدان، با این دسیسه هایی که می کنی در واقع درصدد خدعه و نیرنگ با پروردگارت برآمدي؛ همان خدایی که از

عظمت و چاره سازي او غافل، و از رحمتش نوميد گشته اي. او در کمين تو است، و تو از درنگ و انتقامش مغرور شده اي. درود بر آن کس که از راه درست پيروي کند.

جواب «معاويه» به نامه «محمد بن ابی بکر»:

حالا جواب معاويه را ببينيد که چگونه به نامه «محمد بن ابی بکر» پاسخ می دهد:

«فکتب إليه معاوية: من معاوية بن صخر، إلى الزاري على أبيه محمد بن أبي بکر.»

از معاوية بن صخر به نکوهشگر پدرش، محمد بن ابی بکر!

أما بعده فقد أتاني كتابك تذكر فيه ما الله أهله في عظمته وقدرته وسلطانه، وما اصطفى به رسول الله صلى الله عليه وسلم، مع كلام كثير لك فيه تضعيف، ولأبيك فيه تعنيف،

اما بعد، نامه تو رسيد. در آن به عظمت خداوندي و قدرت الهي - که خداوند شايسته آن است - اشاره کرده بودي، نيز به برگزيده شدن پيامبر اکرم به رسالت. و سخنان بسيار ديگري نيز گفته بودي که در بردارنده نکات ضعيف و نارواي مربوط به پدريت بود.

ذکرت فيه فضل ابن أبي طالب، وقديم سوابقه، وقرابته إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم، ومؤاساته إياه في كل هؤل وخوف، فكان احتجاجك علي وعيبك لي بفضل غيرك لا بفضلك، فاحمد رباً صرف هذا الفضل عنك، وجعله لغيرك،

حق علي بن ابی طالب را یادآوری کرده، و از پیشینه خویشاوندانش با پيامبر و فداکاری هایش در راه رسول خدا در هر موضع هولناک و مخاطره آمیز سخن گفته بودي و بر من به برتري و فضل ديگري و نه به فضل و فضيلت خود استدلال و احتجاج کرده بودي. خدا را سپاس مي گويم که اين فضيلت را از تو برگردانیده و آن را به ديگري بخشیده است.

فقد كنا وأبوك فينا نعرف فضل ابن أبي طالب وحقه لازماً لنا مبروراً علينا، فلما اختار الله لنبيه عليه الصلاة والسلام، ما عنده، وأتم له ما وعده، وأظهر دعوته، وأبْلَجَ حِجَّتَهُ، وقبضه الله إليه صلوات الله عليه،

ما و پدرت ابو بکر در زمان رسول خدا با هم بودیم، و فضیلت علی را می دیدیم و رعایت حقش را بر خود لازم می دانستیم. چون خداوند آنچه را که می بایست، برای پیامبرش برگزید، و وعده خود را درباره او کامل و دعوتش را آشکار کرد، و حجتش را غالب و هویدا ساخت، جانش را به سوی بارگاه خویش برد.

فكان أبوك وفاروقه أول من ابتزّه حَقَّهُ، وخالفه على أمره، على ذلك اتفقا واتسقا، ثم إنهما دَعَوَاهُ إلى بيعتهما فأبْطَأَ عنهما، وتلكأ عليهما، فهَمَّأَ به الهموم، وأرادا به العظيم، ثم إنه بايع لهما وسلّم لهما، وأقاما لا يشركانه في أمرهما، ولا يُطْلِعَانَهُ على سرهما، حتى قبضهما الله.

پس از او نخستین کسانی که حق او را گرفتند و با دستور واقعی او در مورد خلافت به مخالفت پرداختند، پدر تو و فاروقش بودند آن دو در آن موضوع متفق و همداستان گشتند، و سپس علی را به بیعت خود دعوت کردند ولی او از بیعت با آنان سرباز زد. آن دو نیز او را متحمل رنج های بسیاری کردند طرح و اجرای توطئه بزرگی را علیه او ریختند. سپس علی با آن دو بیعت کرد ولی آنها علی را در کارشان شریک نکردند. و بر اسرار خود او را مطلع نکردند. تا اینکه خداوند آن دو نفر را از دنیا برد.

فخذ حذرک یا ابن أبی بکر، وقس شبرک بفتک، یقصر عن أن توازی أو تساوی من ینزل الجبال بحلمه، لا یلین عن قسیر قناته، ولا یدرک ذو مقال أناته أبوک مهد مهاده، وبنی لملکه وساده،

ای پسر ابوبکر، برحذر باش و پا از گلیم خویش درازتر مکن؛ چون موقعیت تو پایین تر از آن است که خود را مساوی و هم وزن کسی بدانی که کوه ها با بردباری او سنجیده می شود و روند قدرت او، با قهر و اجبار، تغییر نمی کند. و هیچ انسان پرحوصله ای شکیبایی اش را نمی تواند درک کند.

عبارت «وقس شبرك بفترك»؛ یک ضرب المثلی عربی است. «فتر» همان فترت و فاصله است. یعنی شما که
وجب می کنید، بین انگشت ابهام و انگشت بزرگ، مثلاً بیست و پنج سانتی متر است، شما به اندازه همین مقدار
ارزش داری که حرف بزنی!! بیش از اندازه خودت حرف نزن! یعنی به اندازه ای که شایسته هستی حرف بزنی!
«معاویه» در ادامه نامه، به مطالب جالبی اشاره کرده و می نویسد:

فإن يك ما نحن فيه صواباً فأبوك استبدَّ به ونحن شركاؤه، ولولا ما فعل أبوك من قبل ما خالفنا ابن أبي طالب،
ولسلمنا إليه، ولكننا رأينا أباك فعل ذلك به من قبلنا فأخذنا بمثله، فعب أباك بما بدا لك أودع ذلك، والسلام على من
أناب.

بنابراین اگر آنچه ما برآئیم، برحق است، پدر تو مسبب و آغازگرش بود و اگر جور و ستم است باز هم پدر تو بود که
آن را از آن خود کرد، و ما شرکای او هستیم، و راه او را دنبال نموده‌ایم چنانچه پدرت پیش از ما این راه را نپیموده
بود، ما با فرزند ابی طالب، مخالفتی نمی کردیم، و امر خلافت را به او تسلیم می نمودیم. لیکن چون مشاهده کردیم
که پدرت آن گونه رفتار نمود، ما هم راه او را پیش گرفتیم. پس تو یا عیبجوی پدرت باش و یا از سر ادعای خود
دست بردار و این مسئله را رها کن درود بر آن کس که پشیمان شود و از گمراهی به راه آید و توبه نماید.

مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۳ - ۲۴ طبع دار القلم، الطبعة الأولى، ۱۴۰۸ هـ / ۱۹۸۸ م، الكويت.

«بلاذری» هم در «انساب الأشراف» جلد ۱، ص ۳۵۲ (نرم افزار الجامع الكبير) به این نامه اشاره کرده است.

این نامه ای بود بین «محمد بن ابی بکر»، و «معاویه»، که جالب بود محمد، پسر خلیفه اول، «معاویه» را به عنوان
«اللعین بن اللعین»؛ و یا پناهگاه منافقین؛ خطاب می کند!

از آن طرف هم معاویه، همه کاسه و کوزه ها را سر ابوبکر می شکند و می گوید که ابوبکر پیش قدم اقدامات بوده و
هر عیب و نقصی و گناهی هست، به پدرت ابوبکر وارد است!

معاویه می گوید: ما در زمان پیغمبر، به جایگاه و فضیلت علی بن ابیطالب، آگاه بودیم. می دانستیم که او چه جایگاهی دارد. ولی با همه این احوال، بعد از رحلت پیغمبر، پدرت اولین کسی بود که حق علی را غصب کرد و ما هم همان راهی را رفتیم که پدرت رفت. اگر حق بود، ما هم حق هستیم. و اگر باطلیم، پدرت هم باطل است.

اگر می خواهی مذمت کنی، برو پدرت ابوبکر را مذمت کن!!

والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه هفتاد و هفتم ۹۵/۰۲ /۰۶

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۴۸) – دو دروغ شاخ دار اهل سنت، درباره «عبدالله بن

سبأ»!!

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمدلله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداءالله الى يوم لقاء الله. بحث ما در رابطه با کتمان حقایق و وقایع تاریخی از ناحیه بزرگان اهل سنت بود که دیروز به مواردی اشاره کردیم و گفتیم که اینها گفته اند که چون ما خوشمان نمی آید نقل کنیم و مردم هم تحمل شنیدن این مطالب را ندارند، لذا نقل نکردیم!

کتمان تبعید «ابوذر» به ربه، توسط «عثمان»!

از جمله مسائل و حقایقی که آقایان اهل سنت از نقل آن کراهت دارند، مسئله تبعید «ابوذر» صحابی جلیل القدر نبی مکرم، توسط «عثمان» به صحرای «ربه» است.

«ابوذر» که در شام بود، در آنجا به سیاستها و جنایات معاویه و کارهای نادرست او اعتراض می کرد، معاویه به عثمان نامه نوشت که اگر دوست داری منطقه شام تحت قدرت تو باشد، ابذر را از شام بیرون ببر!

«ابوذر» به مدینه فرستاده شد ولی در آنجا نیز، دست از اعتراض به کارهای ناشایست حکام وقت برداشت، و لذا او را به «ریزه» تبعید کردند!

«طبری» مورخ مشهور اهل سنت، به صراحت می نویسد:

«وفي هذه السنة أعني سنة ثلاثين كان ما ذكر من أمر أبي ذر و معاوية و إشخاص معاوية إياه من الشام إلى المدينة وقد ذكر في سبب إشخاصه إياه منها إليها أمور كثيرة كرهت ذكر أكثرها.»

در این سال یعنی سال سی هجری، مسئله معاویه و ابوذر و تبعید او توسط معاویه از شام به مدینه واقع شده است. در علت این تبعید، علت‌های مختلف و زیادی بیان شده است و من دوست ندارم بیشتر آن علت ها را ذکر کنم!

تاریخ الطبري، ج ۲، ص ۶۱۵، ناشر: دار الکتب العلمية - بیروت.

در صفحه بعد می نویسد:

«وأما الآخرون فإنهم رووا في سبب ذلك أشياء كثيرة و أمورا شنيعة كرهت ذكرها»

و اما دیگران در علت این تبعید مسائل زیادی را گفته اند و امور زشت و ناپسندی را بیان کرده اند که من از بیانشان کراهت دارم.

تاریخ الطبري، ج ۲، ص ۶۱۶، اسم المؤلف: لأبي جعفر محمد بن جرير الطبري المتوفى: ۳۱۰، دار النشر: دار الکتب العلمية - بیروت.

جا دارد که از آقای طبری پرسیم که این امور شنیعه که شما از بیانش کراهت دارید، چه بوده؟ آیا از ترس بنی العباس حاضر نیستید که اینها را بیان بکنید؟! البته بنی العباس بدشان نمی آید که بر ضد بنی امیه مطالبی گفته شود! و جنایات بنی امیه برملا شود! یا نه، برای رعایت حال عثمان، شما دارید حقایق را کتمان می کنید؟! که این

کار شما در حقیقت یک نوع خیانت است. خیانت در تاریخ است که آیندگان ندانند که در صدر اسلام چه اتفاقاتی افتاده است!

همچنین «ابن اثیر جزری» می آید قضیه تبعید ابوذر را مطرح می کند و البته با عبارات نیمه تندی این قضیه را مطرح می کند:

«وفي هذه السنة كان ما ذكر في أمر أبي ذر وإشخاص معاوية إياه من الشام إلى المدينة و قد ذكر في سبب ذلك أمور كثيرة - من سب معاوية إياه و تهديده بالقتل وحمله إلى المدينة من الشام بغير وطاء و نفيه من المدينة علي الوجه الشنيع لا يصح النقل به ولو صح لكان ينبغي أن يعتذر عن عثمان فإن للإمام أن يؤدب رعيتيه و غير ذلك من الأعدار لا أن يجعل ذلك سببا للطعن عليه - كرهت ذكرها»

در این سال ماجرای ابوذر اتفاق افتاد که معاویه وی را از شام دور کرده و به مدینه فرستاد؛ و در علت این کار مطالب بسیاری بود - از جمله دشنام دادن معاویه به او و تهدید به قتل کردن وی و او را سوار بر شتری بدون محمل به مدینه فرستادن و او را به صورتی زشت از مدینه تبعید کردند که روایت آن درست نیست؛ اما اگر درست باشد می توان در توجیه کار عثمان گفت که امام حق دارد که رعیت خویش را ادب نماید! و یا توجیهاتی دیگر؛ نه این که این کار عثمان را سبب اشکال گرفتن بر عثمان بدانیم - که من نقل آن را دوست ندارم.

الكامل في التاريخ؛ ج ۳، ص ۱۰، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ۱۴۱۵هـ، الطبعة: ۲، تحقيق: عبد الله القاضي.

آقای «ابن اثیر»! شما می گوئید که «معاویه» به «ابوذر» فحش داد! خب اینکه نقل می کنید پیغمبر فرمود: «لاتسبوا اصحابی...» آیا «ابوذر» جزء اصحاب پیغمبر بود یا نبود؟! آیا روایت «من سب اصحابی فعليه لعنة الله و الملائكة و

الناس اجمعين»، شامل حال معاویه می شود یا نمی شود؟! یا نه، می گوئید معاویه مجتهد بوده!! اجتهاد کرده!!

حالا این اجتهاد هم نمی دانیم که چه اجتهادی بوده است؟! ایشان سال هشتم هجری مسلمان شده، دو سال بیشتر از اسلام معاویه نمی گذرد، در این دو سال، آقای معاویه گواهی اجتهاد گرفته است!! ولی «ابوذر» که از اول اسلام

با نبی مکرم بوده، نه؛ مجتهد نبوده و اصلاً نمی دانست که اجتهاد چی هست!!

آقای «ابن اثیر»! شما می گوئید که «معاویه»، «ابوذر» را به قتل تهدید کرد! خب آیا تهدید کردن صحابه به قتل، از گناهان کبیره هست یا نیست؟! می گوید معاویه، ابوذر را بر شتری بدون محمل سوار کرد! وقتی یک فرسخ انسان بر شتر بدون محمل سوار شود، تمام بدنش زخم می شود. حالا شما ببینید که از شام تا مدینه که حدود هفتصد کیلومتر مسیر است؛ سوار بر شتر بدون محمل، چه بلائی بر سر انسان می آورد!

آقای «ابن اثیر»! شما می گوئید: «لِلْإِمَامِ أَنْ يُؤَدِّبَ رَعِيَّتَهُ»؛ حاکم می تواند رعیت خود را ادب بکند؛ آیا در مورد امیرالمؤمنین نیز همین حرف را می زنید یا نه؟! این فقط مخصوص عثمان است و ابوبکر و...؟!؟

آیا تأدیب این رعیت که صحابه پیغمبر بودند، با اعتقاد شما که می گوئید الصحابه کلهم عدول و کلهم اهل الجنة؛ سازگاری دارد؟! آیا تأدیب اهل جنة صحيح است یا خلاف شرع است؟! شما از طرفی می گوئید که تمام صحابه اهل بهشت هستند، همه صحابه عادل هستند! خب اگر همه اینها عادل هستند، آدم عادل که کار خلاف انجام نمی دهد تا مستحق تأدیب باشد!

به قول ضرب المثلی که من همیشه می زنم که به شتر گفتند گردنت کج است! گفت کجام راست است؟! یعنی اینها هر کجا را بخواهند درست بکنند، دهها جای دیگر ناموزون است و مثل لباسی که پوسیده شده، از هر طرف بخواهند وصله بکنند، خود وصله زدن باعث می شود تا از هم پاشیدگی پارچه بیشتر شود!

داستان «ابوذر» داستان مفصلی دارد. و اساساً یکی از عواملی که باعث شد تا مردم بر علیه «عثمان» شورش بکنند، برخورد نادرست عثمان بود با ابوذر. زیرا «ابوذر» صحابی پیغمبر است. و چقدر روایات در فضیلت ابوذر داریم. مثل اینکه پیغمبر فرمود:

«مَا أَظَلَّتِ الْخَضْرَاءُ وَلَا أَقَلَّتِ الْعَبْرَاءُ مِنْ ذِي لَهْجَةٍ أَصْدَقَ مِنْ أَبِي دَرٍّ»

زمین در خود ندیده کسی را و آسمان سایه نیفکند بر فردی که راست گوتر از ابوذر باشد.

الطبقات الكبرى، اسم المؤلف: محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصري الزهري، دار النشر: دار صادر - بيروت؛ ج ٤، ص

الكتاب المصنف في الأحاديث والآثار، اسم المؤلف: أبو بكر عبد الله بن محمد بن أبي شيبة الكوفي، دار النشر: مكتبة الرشد -

الرياض - ١٤٠٩، الطبعة: الأولى، تحقيق: كمال يوسف الحوت؛ ج ٦، ص ٣٨٨

با این حال، آنچنان بلائی بر سر ابوذر می آورند ولی آقایان می گویند که ما از ذکر آن اتفاقات کراهت داریم!!

مسئله بعدی، قضیه جناب «عثمان» است. که این هم خیلی جالب است. جناب آقای «طبری» نقل می کند که:

«وأما الواقدي فإنه ذكر في سبب مسير المصريين إلى عثمان و نزولهم ذا خشب أمورا كثيرة منها ما قد تقدم ذكره

و منها ما عرضت عن ذكره كراهة مني لبشاعته.»

واقدي در نقل کردن علت شورش مصریان بر ضد عثمان و جمع شدن ایشان در منطقه ذا خشب مطالبی را گفته

است که مقداری از آن سابقا گذشت و از نقل مقداری از آن سر باز زدم؛ زیرا آن قدر این مطالب زشت است که من

از نقل آن بدم می آید!!

تاریخ الطبری؛ ج ٢، ص ٦٥٦، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت.

«أمورا كثيرة» که آقای طبری می گوید، همان قضیه «عبدالله بن ابی سرح» است که حاکم مصر بود. آمدند پیش

«عثمان» و از او شکایت کردند. عثمان به جای اینکه او را عزل کند و کنار بگذارد، به او دستور داد که افرادی که

آمدند و از تو شکایت کردند، به محض اینکه به مصر برگشتند، همه را گردن بزن!!

جناب آقای طبری! شما که می گوئید این امور زشتی بود؛ نسبت به کسانی که از مصر آمده بودند به همراه محمد

بن ابی بکر؟! این که آقازاده ابوبکر بود! یا نه؛ این «بشاعت» و زشتی مربوط به عثمان است؟! بشاعت و زشتی کار،

مربوط به کدام طرف بوده است!؟

وقتی کارهای نادرستی در تاریخ و در صدر اسلام انجام می شود و معیار قضاوت آیندگان می شود، شما می آئید

می گوئید که من از نقل آنها کراهت دارم، لذا نقل نمی کنم!!

جناب «طبری» در جای دیگر می نویسد:

«قال أبو جعفر رحمه الله قد ذكرنا كثيرا من الأسباب التي ذكر قاتلوه أنهم جعلوها ذريعة إلى قتله فأعرضنا عن ذكر كثير منها لعل دعوت إلى الإعراض عنها.»

نقل ماجرای کشته شدن عثمان و چگونگی آن؛ ابو جعفر گفته است که برای این کار اسباب بسیاری ذکر شده است که ایشان آن ها را بهانه ای برای کشتن وی قرار دادند؛ اما ما به اسبابی که مانع شده است، از نقل بیشتر آن ها روی گردان شدیم.

تاریخ الطبری؛ ج ۲، ص ۶۶۱، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت.

در اینجا، قضیه «تقیه» از دودمان «بنی امیه» نیز مطرح نیست که آقای طبری به خاطر آنها این مسائل را کتمان کند. زیرا کتاب «تاریخ طبری» در حوالی سال ۳۰۰ هجری نوشته شده است. یعنی ۶۰؛ ۶۵ سال از انقراض بنی امیه می گذشت که این کتاب تألیف شد. حکومت وقت، «عباسیان» بودند و اینها هم علیه «بنی امیه» بودند و هر کجا دودمان بنی امیه را پیدا می کردند، می زدند و می کشتند. یعنی جو حاکم، یک جو ضد بنی امیه ای بود! حتی جو، جو ضد عثمان است!

چه علتی در میان بود که این آقایان حقایق را بیان نکردند؟! آیا نسبت نفاقی که این آقایان به شیعه می دهند، حاضرند به «طبری» و «ابن اثیر» و «ابن کثیر» و... بدهند؟! آیا اینها منافقانه تاریخ نوشته اند؟! و «ابن اثیر» نیز در این زمینه می نویسد:

«قد ذكرنا سبب مسير الناس إلي قتل عثمان و قد تركنا كثيرا من الأسباب التي جعلها الناس ذريعة إلي قتله لعل دعوت إلي ذلك.»

ما شورش مردم را تا ماجرای کشتن عثمان نقل کردیم اما بسیاری از مطالبی را که مردم آن را بهانه ای برای کشتن وی قرار داده بودند، به خاطر علی نقل ننمودیم!!

الکامل فی التاریخ؛ ج ۳، ص ۵۸، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت - ۱۴۱۵هـ، الطبعة: ۲، تحقیق: عبد الله القاضي

یک توطئه وهابی!!

امروز وهابی ها در رسانه ای خودشان، مرتب می گویند که قضیه قتل عثمان، و یا جنگ «جمل» زیر سر «عبدالله بن سبأ» یهودی بوده است!!! اینها آن روایت جعلی «سیف بن عمر» را ملاک قرار دادند و این مسئله را الآن دارند مطرح می کنند!

اینها داد می زنند که بله، یک بچه یهودی آمد و مسلمانها را تحریک کرد برای قتل عثمان!! اگر واقعاً در قتل عثمان، «عبدالله بن سبأ» یهودی دست داشته و مؤسس و محرک اصلی او بوده است؛ چرا آقای «طبری» و «ابن اثیر» حرفی از او نزدند و این را نقل نکرده اند؟! اینها دلیل بر این است که این ادعای این وهابی ها، همه دروغ است و واقعیتی ندارد!

انتقادی از «علامه عسگری» در قضیه «عبدالله بن سبأ»!

البته عزیزان دقت داشته باشند و من قبلاً هم گفته ام که در زمینه «عبدالله بن سبأ»، علامه عسگری (رضوان الله تعالی علیه)، یک فرمایشی دارند که می گویند اصلاً چنین شخصی وجود خارجی نداشته و...

ما این فرمایش ایشال را به طور کلی قبول نداریم. این مبنای ایشان کاملاً خلاف است. ما در جلد دوم نقد بر اصول مذهب شیعه قفاری، مطالبی را در این زمینه آورده ایم که هر کدام از بزرگان و آقایان مراجع و اساتید دیدند و مطالعه کردند، تحسین کردند! و گفتند که ما گمشده خودمان را در این تحقیق پیدا کردیم! ما تمام اقوال را در این زمینه دیدیم و بررسی کردیم. تمام ادله را مطالعه و بررسی کردیم و اظهار نظر هم کردیم. یعنی یک بحث کاملاً اجتهادی است.

خدا رحمت کند آیه الله خزعلی را، ما قبل از این که این کتاب را چاپ کنیم، ایشان این کتاب را از اول تا آخر مطالعه کردند. یک روز ایشان از مشهد به من زنگ زد و گفت من صبح زود می روم حرم، زیارتی می کنم، بعد می آیم این کتاب را مطالعه می کنم.

می گفت فلانی! من هر چه این کتاب را می خوانم برای شما دعا می کنم. من کتاب علامه عسگری را در مورد عبدالله بن سبأ خواندم ولی برایم دلنشین نبود. و ادله و نظرات ایشان قانع کننده نبود. ولی وقتی این تحقیق شما را دیدم، گمشده خودم را در این کتاب پیدا کردم.

در رابطه با «عبدالله بن سبأ»، دسته ای از بزرگان شیعه، معتقد هستند که این شخص موهوم بوده و واقعیتی نداشته است. تعدادی از علمای اهل سنت نیز - ما هفت، هشت نفر از علماء اهل سنت را در کتاب نقد قفاری ذکر کرده ایم - بر همین عقیده هستند. ما در این تحقیق، نظر هر دو دسته را رد کردیم.

دسته سوم می گویند که «عبدالله بن سبأ» در قتل عثمان و جنگ جمل نقشی اساسی داشته است. که ما در جواب این دسته هم گفتیم که همه اینها برمی گردد به «سیف بن عمر»، که فردی کذاب و وضاع و متهم به زندقه بوده است!! هر کس این را نقل کرده، از سیف بن عمر نقل کرده است!!

لذا این ادعا دروغ محض است که عبدالله بن سبأ مسبب اصلی قتل عثمان و یا جنگ جمل باشد. آنچه که در مورد این شخص دروغ است، همین قضیه است. یعنی انتساب جنگ جمل و قتل عثمان به عبدالله بن سبأ، صددرصد دروغ است. و جالب است که بعد از جنگ جمل، دیگر از عبدالله بن سبأ هیچ خبری نیست! نمی دانیم چه رمزی در اینجا بوده است!

شما ببینید که در جنگ صفین و نهروان، اثری از عبدالله بن سبأ نیست! بعد از شهادت امیرالمؤمنین، گویا که این عبدالله بن سبأ یا به آسمان رفته و یا به زیر زمین!! چه شد؟ کشته شد؛ زندانی شد؛ تبعید شد و... هیچ خبری از او در کتب اهل سنت نیست!

اما ما یک «عبدالله بن سبأ» داریم که در زمان «عثمان» مسلمان شد و شیعه شد، و نسبت به امیرالمؤمنین ابتدا اظهار ارادت می کرد ولی سپس گرفتار غلو شد. یک دفعه آمد گفت که علی بن ابی طالب پیغمبر است! بار دیگر آمد گفت که علی بن ابی طالب خداست و من هم پیغمبرش هستم!!!

این قضیه در کتابهای رجالی ما آمده مثل رجال کشی، رجال شیخ طوسی، رجال علامه حلی و رجال ابن داوود مطرح شده است. و بعد از اینها هم تمام رجالیون ما این مسئله را نقل کرده اند.

امیرالمؤمنین نسبت به «عبدالله بن سبأ» اول نصیحت کرد، ملامت و تهدید کرد او را. ولی تهدیدات امیرالمؤمنین اثری نگذاشت. لذا بنابر نقلی حضرت او را تبعید کرد و بنابر نقلی دستور داد او را کشتند و جنازه او را آتش زدند. این مسئله واقعیت دارد. و ما نمی توانیم این مطالب را کنار بگذاریم.

ما سال گذشته در جلسه درس خارج، در بحث احراق و سوزاندن انسان، در مورد عبدالله بن سبأ مفصل بحث کردیم.

دوستان می توانند به سایت حضرت ولیعصر(عج) <http://www.valiasr-۷۴۸۰aj.com/persian/shownews.php?idnews=> مراجعه کنند و مطالب را مطالعه بکنند.

بنابراین اگر ما بیائیم و طبق فرمایش علامه عسگری بگوئیم که اصلاً «عبدالله بن سبأ» وجود خارجی نداشته است؛ باید کشی، شیخ طوسی، علامه حلی و... و تمام کسانی که این مطلب را ذکر کرده اند را، تکذیب کنیم.

پس بنابراین روایاتی که در رابطه با عبدالله بن سبأ نقل شده است، نه ربطی به جنگ جمل دارد و نه قتل عثمان؛ بلکه عمدتاً آنچه که در مورد وی نقل شده است، غلو در حق امیرالمؤمنین بوده است. جالب این است که این غلو «عبدالله بن سبأ» نسبت به امیرالمؤمنین را، تمام علمای اهل سنت نیز نقل کرده اند. یعنی قضیه غلو «عبدالله بن سبأ» در نزد اهل سنت اجماعی است! و این خیلی عجیب است.

ما این روایات را نمی توانیم کنار بگذاریم. حتی اگر این روایات ضعیف هم باشد، مستفیض است. و روایت مستفیض در رجال کشی داریم. ما نمی توانیم روایات مستفیض را همینطوری برداریم بگذاریم کنار.

و اضافه اینکه شیخ طوسی، مرحوم کشی معاصر کلینی و... عصرشان به عصر این قضایا نزدیک است. این مطالب سینه به سینه به ایشان رسیده است. نمی توانیم از بیخ منکر بشویم. بلکه یک وقت بحث سندی روایات پیش می آید که آن بحث جدائی است. سند این روایات ضعیف هم باشد، مستفیض است. یعنی بیش از سه روایت است.

قاعده رجالی ما هم می گوید اگر در موردی سه روایت داشته باشیم، مستفیض است. خود آقای خوئی که این همه سختگیری در اسانید روایات دارد، اگر به کتابهای فقهی ایشان مراجعه کنید، می بینید که ایشان وقتی به روایات مستفیض می رسد می گوید: «یعینا عن البحث فی السند لإستفاضته»؛ وقتی روایتی مستفیضی باشد، نیازی به بحث سندی نداریم.

وقتی استفاضه نسبت به موردی حاصل شد، بعدی ها اگر بخواهند رد بکنند، باید بیایند استفاضه را رد بکنند، وقتی نیامدند استفاضه را رد نکردند، بلکه صحه هم گذاشتند؛ کار تمام است. علامه حلی خیریت فن رجال است. متخصص فن رجال است. ایشان می آید در کتابهای فقهی و اصولی و رجالی خودش، این قضایا را مفصل مطرح می کند، و «عبدالله بن سبأ» که اهل غلو بوده را مطرح می کند.

شما ببینید در کتابهای فقهی ما، فقهای ما به مضمون روایات عبدالله سبأ، فتوا صادر کرده اند! یعنی این روایات، معمول به فقهای ما هست. در طول این چهارده قرن، رجالیون ما، اصولیون ما و فقهای ما نسبت به روایات کثی، عمل کرده اند. ما نمی توانیم همینطوری ادعا بکنیم که عبدالله بن سبأ وجود خارجی نداشته، و خدا همچین فردی را نیافریده!! من احساس می کنم اگر ردیات دیگر علامه عسگری هم به این شکل باشد، باید فاتحه همه چیز را خواند!!

لذا ما در این کتاب نقد قفاری، در این باره مفصل بحث کردیم و به دوستان توصیه می کنم که حتماً این بخش از کتاب را مطالعه بفرمایند. ما هزاران ساعات روی این قضیه عبدالله بن سبأ وقت گذاشتیم.

البته این قضیه، برای خود من هم یک معما شده بود. نه می توانستیم فرمایش علامه عسگری را رد بکنیم؛ چون ایشان عالم بزرگوار و محقق برجسته است. فلان منبری و فلان مورخ نیست که بگوئیم اشتباه کرده است؛ از آن طرف هم ما می دیدیم که در کتابهای رجالی ما، این قضیه مفصل بحث شده است. یک نفر هم در وجود عبدالله بن سبأ تشکیک نکرده است. نه از متقدمین و نه از متأخرین!

دو دروغ شاخ دار اهل سنت، درباره «عبدالله بن سبأ»!!

آقایان اهل سنت آمدند دم این «عبدالله بن سبأ» را چسباندند به قضیه قتل عثمان و جنگ جمل و...؛ گفتند که «عبدالله سبأ» مؤسس و مسبب اصلی قتل عثمان و جنگ جمل و... بوده است!!

ما می گوئیم که این دروغ محض است. چون همه اینها بر می گردد به «سیف بن عمر»، که او هم وضاع و جغال و متهم به زندقه است!!

یا می گویند که اولین کسی که آمد بحث وصایت را مطرح کرد، عبدالله بن سبأ یهودی بود!! این هم یکی از دروغ های این آقایان است. زیرا ما نزدیک ۲۰۰ روایت از نبی مکرم درباره وصایت داریم. وصایت امیرالمؤمنین در سال سوم بعثت و در جریان آیه «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (سوره شعراء / ۲۱۴) مطرح شد.

اهداف «وهابیت» از طرح این قضایا دو چیز است:

هدف اول: در جنگ جمل، چون هر دو طرف جنگ، صحابه بودند و طبق مبانی آقایان اهل سنت که تمام صحابه را عادل و اهل بهشت می دانند، جور در نمی آید؛ لذا برای اینکه صحابه را تبرء کنند، دنبال یک فردی می گشتند که این قضایا را به گردن او بیاندازند! دیدند بهترین فرد، عبدالله بن سبأ یهودی است.

هدف دوم: اینها می خواهند بحث وصایت و بحث خلافت را زیر سؤال ببرند. زیرا حدیث وصایت با تعبیر «انت منی بمنزلة هارون من موسی» آمده، از طرفی هم سلمان می گوید: «ما من نبی الا معه وصی» و... و حضرت موسی هم طبق بیان قرآن «اثنی عشر نقیباً» بوده؛ در شیعه هم «اثنی عشر اماماً» هست؛ می خواهند این را پیوند بدهند به عبدالله بن سبأ یهودی و بگویند که بحث وصایت و اینکه خلیفه پیغمبر باید دوازده نفر باشد، یک فرهنگ یهودی بوده که وارد فرهنگ شیعه شده است!!!

اینها به دنبال این دو هدف هستند. و لذا ما باید حواس خودمان را جمع کنیم تا در هر دو سنگر جواب کوبنده داشته باشیم.

والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه هفتاد و هشتم ۹۵/۰۲ / ۰۷

نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۲۲)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمدلله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداءالله الى يوم لقاء الله.

قضیه «عبدالله بن سبأ»، وسیله ای برای هجمه به شیعه!

در جلسه دیروز که در رابطه با «عبدالله بن سبأ» صحبت شد، دوستان می توانند مشروح این بحث را در رابطه با شخصیت عبدالله بن سبأ و نظرات علمای شیعه و سنی را در [«جلسه ۵۷، تاریخ ۱۹ / ۱۱ / ۹۳»](#) ببینند که ما در آنجا مفصل در مورد ایشان بحث کردیم و نظرات و اقوال علمای اهل سنت و علمای شیعه را درباره او بیان کردیم.

به نظر من این بحث، برای عزیزان، ضروری است. چون الآن قضیه عبدالله بن سبأ برای شیعه در هاله ای از ابهام است. و وسیله هجمه در دست وهابیت است! چرا که برخی از علمای شیعه معتقد هستند که عبدالله بن سبأ وجود خارجی نداشته، و در مقابل وهابی ها می آیند از کتب شیعه روایاتی را مطرح می کنند مبنی بر وجود عبدالله بن سبأ!

لذا آن راه حلی که من دیروز عرض کردم را دوستان در ذهن داشته باشند. که گفتیم «عبدالله بن سبأ» در تاریخ دو چهره دارد:

چهره اول: داشتن نقش اساسی در قتل عثمان، و جنگ جمل؛ که این چهره، هرگز واقعیت نداشته و دروغ محض است.

چهره دوم: داشتن غلو نسبت به امیرالمؤمنین (سلام الله علیها)؛ نسبت الوهیت، و نبوت به امیرالمؤمنین داده است. امیرالمؤمنین هم او را تبعید کرده و یا چون تبعید کارساز نبوده و به غلو خود ادامه داده، حضرت دستور قتل او و سپس سوزاندن جنازه او را داده است.

این چهره از عبدالله بن سبأ واقعیت دارد و حقیقت دارد و در آن هیچ شک و شبهه ای نیست. کتاب های رجالی ما، کتاب های روائی ما و حتی کتاب های فقهی ما، مملو از این قضیه است! فقه های ما به استناد همین قضیه، در کتابهای فقهی خودشان فتوا داده اند. یعنی در حقیقت این قضیه هم «شهرت» دارد، و هم «معمول به» عند الفقهاء است!

نگرانی شدید دکتر طیب شیخ الأزهر، از گسترش تشیع!

در رابطه با بحثی که ما آخر هفته داشتیم درباره سخنان دکتر طیب، شیخ الأزهر، که در ماه مبارک رمضان، بر ضد مبانی اعتقادی شیعه داشتند، نکاتی را خدمت دوستان تقدیم کردیم.

ایشان در بحث هایی که در ماه رمضان داشتند، در مورد شیعه بحث کردند و عمده ناراحتی ایشان هم این بود که در «مصر»، جوانهای سنی دارند شیعه می شوند. این علت عمده ناراحتی آقای طیب است که یک ماه تمام در نقد عقاید شیعه و تثبیت عقاید اهل سنت سخنرانی کرد.

الآن هم روزهای جمعه، ساعت دو به وقت ما، بعد از نماز جمعه، هر هفته ایشان در شبکه «المصریه» برنامه سخنرانی دارد. البته خدا پیغمبری، ایشان آدم مؤدبی است. آدم متین و خوش برخوردی است. ولی همانگونه که عرض کردم، وقتی پول و مال دنیا به وسط می آید، دیگر اینها نمی توانند خودشان را حفظ بکنند. قرآن کریم هم می فرماید:

(كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ) (کَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَى أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَى)

چنین نیست که انسان حقشناس باشد مسلماً طغیان می کند. به خاطر اینکه خود را بی نیاز می بیند.

در آخرین بحثی که داشتیم، عرض کردیم که آقای دکتر طیب، بحث تبشیر شیعی را مطرح کردند و گفتند که:

«نُبِّهَ عَلَى ضَرُورَةِ وَقْفِ التَّبْشِيرِ بِالْمَذْهَبِ الشَّيْعِيِّ فِي مَحَافِلِ أَهْلِ السُّنَّةِ الَّذِينَ يُمَثِّلُونَ تِسْعُونَ بِالْمِئَةِ مِنْ مَجْمُوعِ الْمُسْلِمِينَ فِي الْعَالَمِ وَ مِصْرَ بَلَدٍ سُنِّيٍّ وَلَا تُرِيدُ أَنْ يَتَحَوَّلَ شَعْبُهُ الْمُسْلِمِ إِلَى طَائِفَتَيْنِ»

من اعلام می‌کنم که مسئله تبشیر مذهب شیعه، در محافل اهل سنت باید متوقف بشود. اهل سنتی که امروز نود درصد مسلمانهای جهان را تشکیل می‌دهند. مصر یک کشور سنی نشین است. ما نمی‌خواهیم که مردم مسلمان مصر، به دو طائفه شیعه و سنی تبدیل شوند.

منبع: سایت «بوابة الأزهر الإلكترونية»

ایشان بر اساس آنچه در سایت «القدس العربي» منتشر شده است می‌گوید که:

«ضرورت دارد که مسئله تبشیر مذهب شیعه، در محافل اهل سنت متوقف بشود. اموالی که در اختیار جوانهای سنی قرار می‌دهند و اینها را شیعه می‌کنند، باید این کار متوقف بشود. اینهایی که این اموال را پخش می‌کنند، دلال مذهب هستند!»

در جای دیگر ایشان بنابر نقل روزنامه «الوطن» که از روزنامه های مشهور مصر است، می‌گوید:

«ما در مصر، اصلاً شیعه نداریم. به همین خاطر عده ای دنبال ایجاد فتنه در مصر هستند. اینها به دنبال تشکیل تشکلهای جوانان شیعی و تأسیس حسینیه ها هستند که بعد از این نیز جوانان شیعی، جوانان اهل سنت را بکشند و با یکدیگر درگیر بشوند و مصر گرفتار همان درگیری های مذهبی بشود که دیگر کشورهای اسلامی به آن گرفتار هستند.»

این سخن آقای طیب در حالی است که الان ۱۳، ۱۴% مصر شیعه هستند. آقای «احمد راسم النفیس» از رهبران بزرگ شیعه در مصر است که خیلی هم فعال است. حتی وقتی دکتر طیب گفته بود که ما حاضریم با شیعیان گفتگو کنیم، ایشان موضع گرفت و گفت که اگر آقای طیب واقعاً حاضر است با شیعه بحث و گفتگو داشته باشد، باید یک

دعوتنامه رسمی برای ما بفرستد. و ما صحبت‌های ایشان را فقط از طریق تلویزیون شنیده ایم و دعوت رسمی از ایشان نداریم!

البته این نکته را هم اضافه کنم که تا به حال شیعه در مصر، در سایه حرکت می‌کرد. اخیراً آیه الله کورانی در یک سفر به مصر، یک حسینیه ای را افتتاح کردند و شیعه را از سایه بیرون آورده و علنی کردند و این در حقیقت خیلی به ضرر شیعه تمام شد! و این از سایه درآمدن شیعه در مصر، خیلی برای شیعه مشکل ایجاد کرد.

آقای دکتر «طیب»، باز در جای دیگر بنابر نقل روزنامه «الیوم السابع» که از رونامه های رسمی مصر است، می‌گوید:

«در اینجا تلاش‌های خبیث و مکارانه ای وجود دارد که می‌خواهند استقرار و استقلال مصر را با دعوت کردن جوانان مصری به ترک مذهب اهل سنت، و روی آوردن به مذهب شیعه؛ فراهم بکنند. و لذا واجب است که الأزهر در مقابل این تبشیر شیعی، و این جنگ مذهبی بایستد!!»

این تعبیر ایشان خیلی عجیب است. تا حالا مسئله «تبشیر شیعه» مطرح بود، حالا مسئله «جنگ مذهبی» هم اضافه شد. یعنی «تبشیر شیعی» به «جنگ شیعی» تبدیل شده است.

ایشان در طول این ماه رمضان، مکرر مسئله «تبشیر شیعی» را مطرح می‌کند و می‌گوید که «کثر علینا الهجوم من التبشیر الشیعی» بعد می‌گوید که من جوانان اهل سنت را نصیحت می‌کنم که حرف مبلغین شیعه را قبول نکنند. حرف‌های اینها دروغ و ساختگی است. و هیچ مؤمن صادقی رضایت نمی‌دهد که این حرف‌ها را بپذیرد!!

جالب است که ایشان جوانان شیعه را هم نصیحت می‌کند و می‌گوید که من جوانان شیعه را نصیحت می‌کنم که از این سفسطه‌ها دست بردارند!

جالب است که ایشان از طرفی می‌گوید ما در مصر شیعه نداریم! ولی از این طرف دارد جوانان شیعه را نصیحت می‌کند!

آقای دکتر «طیب»، در جای دیگر می‌گوید:

«یکی از مستشرقین صهیونیست به نام «برنارد لوپس» کتابی را در سال ۲۰۰۰ میلادی نوشته است تحت عنوان «پیشگوئی های برنارد لوپس». در آنجا می گوید که ما پیشگوئی می کنیم که اختلافات شیعه و سنی، از مخفی گاه به علنی تبدیل می شود. و در آینده، ایران شیعی با ترکیه سنی، درگیری مذهبی و جنگ مذهبی خواهند داشت. و الآن هم این پیشگوئی ها محقق شده است!»

خب اگر محقق شده است، پس درگیری مذهبی ایران و ترکیه کجاست؟! اگر پیشگوئی کرده بود که ایران و سوریه و عراق وارد یک درگیری می شوند، می شد انسان تا حدودی قبول کند. ولی این قضایایی که امروز وجود دارد، کاملاً دروغگو بودن این آقای «برنارد لوپس» را ثابت می کند!

اینها که عرض کردیم، نمونه هایی از نگرانی ها و دغدغه های آقای دکتر طیب بود از گسترش شیعه و فرهنگ شیعی، که در طول ماه رمضان ایراد کرده بود.

وقتی دکتر طیب، خود را از مراجع معظم شیعه بالاتر می داند!!

خب ایشان هم در جهان اسلام مقبولیت دارد. همانگونه که مراجع ما در میان شیعیان مقبولیت دارند، او نیز در میان اهل سنت، مقبولیت دارد. حتی او خودش را از مراجع ما هم بالاتر می داند!

شما ببینید که حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی در آخر ماه مبارک رمضان، به ایشان نامه نوشتند که شما در طول این ماه رمضان، همواره تأکید می کردید که علمای شیعه و سنی بنشینند با یکدیگر گفتگو کنند، و نتیجه این گفتگو هم برای هر دو طرف حجت باشد. ما پیشنهاد می کنیم که در هر کجایی که شما بگوئید در ایران در الأزهر، علمای طراز اول شیعه با علمای طراز اول شما بنشینند، با یکدیگر نسبت به مسائل اختلافی بحث کنند، و خروجی این جلسات هم برای شما و هم برای ما حجت باشد!

خب آقای طیب حدود یک ماه از نوشتن این نامه، جوابی نداد. حاج آقای مکارم به من فرمود که شما این نامه ما را علنی کنید. ما نیز خبرنگاران را دعوت کردیم و این نامه را علنی کردیم. وقتی این اتفاق افتاد، ایشان تقریباً بعد از یک هفته به نامه حاج آقای مکارم جواب نوشت!

جواب داد که بله ما از شما تشکر می کنیم و چنین و چنان. بعد گفت اگر بنا شد که یک همایشی برگزار کنیم، اولین کسی که دعوت خواهیم کرد، شخص شما خواهید بود!!

ببینید که ایشان چگونه با مرجع عالی مقام شیعه برخورد می کند؟! البته الآن هم بعد از ده یازده ماه که از ماه رمضان گذشته، هیچ خبری نشده است. الآن هم مرتب دارند به شیعه می تازند و حاضر نیستند که همچین جلسه ای برگزار بشود.

البته ما با همه این تندروی های ایشان، عرض می کنیم که لنگه کفش آقای طیب، سگ طیب، به این وهابی ها، یا این سنی های تندرو، که ظاهراً دم از شیعه می زنند ولی باطناً می روند با عربستان هستند؛ هزار شرف دارد!!
عده ای از این سنی های تندروی داخل کشور، پول ایران را می گیرند ولی سنگ عربستان را به سینه می زنند! سگ طیب به این افراد هزار شرف دارد. با همه اشکالاتی که ما به فرمایشان آقای طیب داریم. ما باید تلاش کنیم که انصاف را رعایت کنیم.

ولی اگر جلساتی برگزار بشود و بعضی از بزرگان ما که هم مدافع ولایت هستند و هم معتقد به تقریب هستند، در این جلسات باشند، بسیار مفید خواهد بود.

بزرگان ما چند دسته اند. دسته ای مدافع ولایت هستند ولی تند هستند. اصلاً عقیده ای به تقریب ندارند. خب جز تخریب، چیز دیگری از اینها ساخته نیست. دسته دوم، معتقد به تقریب هستند ولی به ولایت اعتقادی ندارند! اینها هم مخرب هستند.

ما نیاز به دسته سوم داریم که هم معتقد به ولایت باشند و هم معتقد به تقریب باشند. یعنی هر دو جنبه را داشته باشند. هم از عقیده شیعه جانانه دفاع بکنند، و به تعبیر شهید مطهری، حاضر نباشند به خاطر وحدت، از کوچکترین مستحبی و مکروهی دست بردارند؛ و هم از طرف دیگر، تقریب را از ضروریات دین بدانند. نه از ضروریات مذهب!

افرادی که همچین عقیده ای داشته باشند، بروند با علمای اهل سنت بنشینند، شبهات آنها را جواب بدهند، من معتقد هستم که بسیاری از قضایا حل خواهد شد. یعنی نود درصد این بدبینی ها که وجود دارد، با گفتگو کردن حل می شود.

دعوت به همکاری!!

من مقید بودم که تمام جلسات ایشان را در ماه رمضان گوش بدهم. یعنی از باء بسم الله تا تای تمت را گوش دادم و فیلمهایش هم موجود است. چون روزنامه ها و خبرگزاری ها، این جملات تند ایشان را حذف کردند و نقل کردند. لذا ما همه صحبت‌های ایشان را ضبط شده داریم.

الآن هم دنبال یک بزرگواری که به زبان عربی مسلط باشد می گردیم که این بحث های ماه رمضان آقای «طیب» را برای ما پیاده بکند.

و همچنین برنامه ای که دو روز پیش، آقای دکتر «قفاری» که ما سه جلد کتاب در نقد ایشان نوشته ایم؛ در شبکه «وصال» داشتند که یک ساعت و اندی طول کشید. البته دوستان ما آقای ابوالقاسمی و دیگران، بلافاصله در شبکه ولایت، جواب ایشان را دادند.

ما گفتیم که این بحث ایشان پیاده بشود، ولی گفتند ما کسی را که عربی مسلط باشد، مخصوصاً عربی محلی و عامیانه را بداند، یعنی ذاتاً خودش عرب باشد نداریم که این بحث های دکتر طیب و آقای دکتر قفاری را پیاده کند. لذا دوستان اگر کسی را می شناسند حتماً معرفی کنند تا از محضرشان استفاده بکنیم.

البته لازم است که این مترجم، در بحث های علمی هم وارد باشد. چون این بحث های آقای طیب یا قفاری، بحث علمی و حوزوی است. حرفهای عادی نیست. لذا ما می خواهیم که هم صحبتها پیاده بشود و هم مصادر و منابع آن ذکر بشود.

چند نکته در جواب دکتر طیب، شیخ الأزهر

در جواب افاضات آقای دکتر طیب، من چند نکته را عرض می کنم.

نکته اول: ایشان که این همه از جوانان اهل سنت اظهار نگرانی می کند و می گوید پیرو این جوانان شیعه نباشید؛ سؤال ما این است که منظور ایشان از جوانان شیعه، جوانان شیعه مصر است؟! یا جوانان غیر مصری مثل ایران و عراق و... مراد است؟!

اگر مراد ایشان جوانان غیر مصری است، باید عرض کنیم که این جوانان، توانایی اینکه بروند در مصر، و جوانان مصری را شیعه بکنند را ندارند! اصلاً ارتباطی با یکدیگر ندارند که بخواهند آنها را شیعه بکنند! و اگر نه، مراد ایشان جوانان داخل مصر است، باز باید بگوئیم که جوانان شیعه مصری نیز قدرتی ندارند که همچین کاری بکنند! که بیایند به زور، جوانان سنی را شیعه بکنند! در هر دو صورت فرمایش ایشان نادرست است.

نکته دوم: آقای دکتر «کریمه»، استاد فقه مقارن دانشگاه الأزهر، - که مدتی هم در قم بودند و ما در خدمتشان بودیم - در یکی از مصاحبه های خودش می گوید:

«خود آقای خامنه ای گفت که ما قصد نداریم مذهب شیعه را به مناطق سنی نشین صادر کنیم. زیرا اگر چنانچه بنای این کار را داشتیم، در خود ایران در مناطق سنی نشین این کار را می کردیم... من در یکی از مدارس سنی در استان کردستان رفتم دیدم که هزینه های این مدارس را که برای ترویج مذهب سنی است، دولت جمهوری اسلامی تأمین می کند.»

ایشان خودش شخصاً آمده، حوزه های علمیه اهل سنت در ایران را دیده، و نظرش این است که شیعه به هیچ وجه قصد صدور مذهب خود را ندارد. قصد ندارد که جوانان سنی را شیعه کند. بلکه به آنها پول هم می دهد که مذهب اهل سنت را ترویج بکنند!!

نکته سوم: آقای طیب که این همه از تبشیر شیعه می ترسد، چرا از تبشیر وهابی بر جوانان اهل سنت مصر نمی ترسد؟! جالب است که ایشان در حالی از تبشیر وهابی هیچ سخنی نمی گوید و اشاره به تبلیغ وهابیت نمی کند، که خودش در مورد وهابیت این تعبیر تند را دارد که:

«أن السلفيون الجدد، هم خوارج العصر... ولكنهم نجسوا و غیرو مذهب الحنابله»

سلفی های جدید، خوارج عصر ما هستند. و اینها خودشان را به مذهب احمد بن حنبل منتسب می کنند، و حال آنکه

اینها مذهب احمد بن حنبل را نجس کردند!!

بنا به نقل مجله «الحیة» تاریخ چهارم آوریل ۲۰۱۱ مطابق ۱۵ فروردین ۱۳۹۰

این تعبیر، خیلی تعبیر تندی است. سایتهای مختلفی این تعبیر ایشان را نقل کرده اند. ایشان می گوید که وهابیت،

خودشان را به مذهب حنبلی نسبت می دهند ولی اینها مذهب احمد بن حنبل را نجس کردند!!

حالا ما نمی دانیم که این تعبیر ایشان آیا توهین به حنبلی ها هست یا نیست؟! اگر یک شیعی بیاید و همچین

حرفی را بزند، حنا بله بر علیه او قیام می کنند!

البته چک هایی که عربستان در اختیار الأزهر گذاشته بود، ظاهراً برگشت خورده! چون آقای طیب مدتی است که بر

ضد خود وهابیت موضع گیری می کند و کمتر به شیعه می تازد.

البته این را عرض هم بکنم که بحث تمویل و پول گرفتن از عربستان، تمویل شخصی نبوده است. یعنی ما هیچ

دلیلی نداریم که عربستان به خود شخص دکتر «طیب» پول داده باشد! آنچه که ظاهراً قطعی هست و آقای «کوفی

عنان» هم به آن اعتراف کرد، کمکهای مالی عربستان به دانشگاه الأزهر بوده است.

چون الأزهر برای کارهای عادی خودش هم، دچار مشکل مالی است. و دولت مصر هم امکاناتی ندارد که الأزهر را

پشتیبانی مالی بکند! لذا اینها مجبور هستند برای اینکه رضایت عربستان را به دست بیاورند، چهار تا مطلبی هم علیه

شیعه بیان بکنند!

البته همانگونه که عرض کردم، اخیراً دو سه ماهی است که چک ها برگشت خورده، و آقای طیب هم، نظرش برگشته

و از آن نظر تند خودش نسبت به شیعه کاسته است.

نکته چهارم: ما فرض می گیریم که چهار تا جوان شیعه در مصر، یک شامی، ناهاری، پولی به جوانان سنی مصری

می دهند و آنها را شیعه می کنند؛ بر فرض صحت؛ خب شما ببینید که آقای سرلشگر «زاهی خلفان»، رئیس پلیس

دبی امارات، به صراحت اعلام می کند که ما سالانه «۱۰میلیارد دلار» خرج می کنیم تا شیعیان منطقه را سنی بکنیم!!

جالب است که در انتهای این مصاحبه می گوید: «سُنْعِيد ايران سُنِيْتاً كما كانت باذن الله: ما با این پولها ایران را سراسر سنی خواهیم کرد همانگونه که قبلاً سنی بودند!!!»

خب جناب آقای دکتر طیب! این مطلب در تمام روزنامه ها و سایت ها و خبرگزاری ها پخش شده است. شما چطور به یک طرف غش می فرمائید!!؟ چرا اینها را نمی بینید که می گویند ما سالی ۱۰ میلیارد دلار هزینه می کنیم تا شیعیان را سنی بکنیم!؟

آیا این تبشیر اهل سنت نیست!؟ شما فقط تبشیر شیعی را می بینید!؟ در ثانی عمده این شبکه های تبشیر اهل سنت، در خود مصر قرار دارند! شبکه خلیجیه، الحکمه، الرحمة، الشدا، الرسالة و... تقریباً هفتاد، هشتاد درصد این شبکه های وهابی در خود مصر هستند و فعالیت می کنند!

چرا شما این تبشیر وهابی را نمی بینید و به آن توجهی ندارید!؟

والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه هفتاد و نهم ۹۵/۰۲/۱۲

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۴۹) – ذکر مواردی دیگر از کتمان حقایق تاریخی، توسط

بزرگان اهل سنت!

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله الى يوم لقاء الله. سالروز شهادت استاد مطهری را گرامی می داریم و تشکر می کنیم از همه عزیزان، بابت لطفشان به حقیر.

دو هدیه استاد معظم به شاگردان؛ در روز معلم!

من توصیه می کنم که ان شاء الله عزیزان ما، اگر می خواهند که آینده روشنی داشته باشند، از این بحث هایی که ما داریم، دو چیز را به عنوان یادگاری داشته باشند و فراموش نکنند.

نکته اول: نظم در کارها

دوستان عزیز! یک طلبه اگر می خواهد موفق بشود، از من به شما وصیت، وصیت، وصیت که نظم در کارها را فراموش نکنید. همان فرمایش امیرالمؤمنین که فرمود:

«أَوْصِيكُمْمَ وَ جَمِيعَ وُلْدِي وَ أَهْلِي وَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللَّهِ وَ نَظْمِ أَمْرِكُمْ»

شما را و تمام فرزندانم و اهلیتیم را و تمام کسانی که این نوشته من به آنها می رسد را به پرهیزکاری و نظم در کارها سفارش می کنم.

نامه ۴۷ نهج البلاغه

قسم بخورید. نذر کنید. عهد ببندید. به خاطر کفاره قسم یا عهد هم که باشد، تلاش کنید ۲۴ ساعت روزانه تان، مثل ساعت منظم باشد. ساعت فلان، فلان برنامه. هر روز یک برنامه بنویسید، یا هفتگی اگر برنامه شما ثابت است، برنامه بنویسید.

و تلاش کنید، برنامه ای که نوشتید، به هیچ قیمتی برنامه را تغییر ندهید. به هیچ قیمتی! خدا حفظ کند، آیه الله العظمی نوری همدانی را، من در طول عمرم کسی را که مثل ایشان منظم باشد، ندیدم!

یعنی اگر بناست ایشان ساعت ۵ تا ۶ برنامه داشته باشد، در آن ساعت، رئیس جمهور هم اگر به درب خانه ایشان مراجعه کند، درب را برای او باز نمی کند! یعنی ایشان در این حد منظم هستند! حتی در آن اوایل انقلاب، بعضی از شخصیت های طراز اول، بدون هماهنگی به منزل ایشان مراجعه کرده بودند، گفته بودند که الان برنامه من این است. به ایشان بگوئید که اگر می توانید فلان ساعت که نوشتن متفرقه، تشریف بیاورند!! یعنی ایشان این قدر برای برنامه خودشان ارزش قائل هستند.

نکته دوم: اخلاص در عمل

نکته دوم برای موفقیت، اخلاص در عمل است. یعنی همانگونه که ما نماز می خوانیم می گوئیم نماز می خوانم قربه الی الله؛ تلاش کنیم از صبح زود، تمام کارهایی را که قرار است انجام بدهیم، قربه الی الله باشد. یعنی وضو گرفتن، صبحانه خوردن، درس رفتن و مباحثه کردن و... برای خدا و رضای خدا و قربه الی الله باشد. یعنی مصداق این آیه باشیم که:

(قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ)

بگو: نماز و تمام عبادات من و زندگی و مرگ من، همه برای خداوند پروردگار جهانیان است.

سوره أنعام(۶): آیه ۱۶۲

یعنی بگوئیم خدایا آماده هستم آن لحظه ای که ملک الموت آمد قبض روح بکند، تسلیم او بشوم قربة الى الله. جواب نکیر و منکر را بدهم، قربة الى الله. در عالم برزخ زندگی بکنم قربة الى الله. حاضر بشوم برای قیامت قربة الى الله.

آن روایت رسول اکرم هم یادمان نرود که فرمود:

« يَا أَبَاذَرٍّ لِيَكُنْ لَكَ فِي كُلِّ شَيْءٍ نَبِيَّةٌ حَتَّى فِي الْأَكْلِ وَالنَّوْمِ »

ای اباذر! در تمام امور زندگی، نیت داشته باش، حتی در خوردن و خوابیدن.

مجموعه ورام، ج ۲، ص ۵۸

این باعث می شود که خواب ما، غذا خوردن ما، بچه داری و همسر داری و... همه عبادت بشود. آن وقت اگر این روش چهل روز ادامه پیدا بکند، آثارش را خواهید دید. بعد چهل روز می شویم مصداق این روایت امام رضا (سلام الله علیه) که فرمود:

« مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً إِلَّا جَرَتْ يَتَابِعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ. »

هیچ بنده ای چهل روز، امور خود را برای خدا خالص نمی کند مگر اینکه چشمه های حکمت از قلب او به زبان او جاری می شود.

عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۶۹، ح ۳۲۱

البته این علم و حکمتی که بر زبان جاری می شود، از نوع علوم تحصیلی و تحصلی نیست، تدریسی و تدرسی نیست! آن علم، علم دیگری است که خداوند می فرماید:

(وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ)

از مخالفت فرمان خداوند بپرهیزید و خداوند شما به شما تعلیم می دهد.

سوره بقره (۲): آیه ۲۸۲

لذا دوستان تلاش کنند که این دو سفارش را همواره در ذهن خودشان داشته باشند. و در عمل کردن به آن جدیت داشته باشند.

برگردیم به بحث...

ما در جلسات گذشته، در رابطه با زمینه های «تقیه» که بحث می کردیم، به مسئله «کتمان حقایق تاریخی» توسط علما و بزرگان اهل سنت رسیدیم.

کتمان حقایق تاریخی، از فاسدترین مصادیق تقیه است!!

آقایان اهل سنت، خیلی از حقایق تاریخی را که در تاریخ اتفاق افتاده را ذکر نکردند و با دلیل اینکه «من خوشم نمی آید بیان کنم»، از ذکر حقایق تاریخی خودداری کردند. و این هم از مصادیق تقیه است. بلکه از بدترین، و فاسدترین مصادیق تقیه است!

یک حقایق در تاریخ رخ داده، ما بیائیم برای حفظ مقام و جایگاه برخی شخصیت ها، حقایق تاریخی را مخفی کنیم. این آقایان می گویند که شیعه منافق است!! چون آنچه در دل دارد را به زبان نمی آورد! گفتارش غیر از اعتقاد قلبی اوست! خب این آقایان این کتمان حقایق و بیان نکردن واقعیات موجود تاریخی را چه جواب می دهند؟! آیا این تقیه نیست!؟

«تقیه» در لغت و اصطلاح فقهای ما و فقهای اهل سنت، یعنی خلاف حقیقت را بیان کردن! و یا بیان نکردن حقایق است. دقت کنید که دو تا مسئله است. یک وقت من خلاف اعتقاد خودم را می گویم در حالی که:

(إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ)

کسانی که بعد از ایمانشان به خدا کافر شوند (مجازات می شوند) بجز آنها که تحت فشار واقع شده اند در حالی که قلبشان با ایمان، آرام است.

سوره نحل (۱۶): آیه ۱۰۶

یکی از مصادیق تقیه این است که ما حقایقی را که به آن اعتقاد داریم، کتمان نکنیم! مثلاً فرد موحد بگوید که من موحد نیستم!

در اینجا، حکومت اجازه نمی دهد این آقایان یک سری حقایقی را بیان نکنند! و این ترسیدن از حکومت و بیان نکردن حقایق قلبی و واقعی، می شود مصداق «تقیه خوفی»!

همان قضیه «ابوهریره» است که می گوید:

«حَفِظْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَعَافَيْنِ فَأَمَّا أَحَدُهُمَا فَبَيَّنْتُهُ وَأَمَّا الْآخَرُ فَلَوْ بَيَّنْتُهُ قُطِعَ هَذَا الْبُلْعُومُ»

از رسول خدا دو ظرف پر از حدیث حفظ نموده‌ام که هر آنچه تاکنون روایت کرده‌ام یکی از این دو ظرف بوده است که اگر بنا باشد ظرف دیگر را نیز بگشایم گردنم زده خواهد شد!

الجامع الصحيح المختصر، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، دار النشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا، ج ١، ص ٥٦، باب حفظ علم، ح ١٢٠

اما گاهی اوقات آن مسئله ای را که در قلب دارد اظهار نمی کند. در اینجا این آقایان برای رعایت حال خلفاء، این حقایق را کتمان کرده و نقل نکردند، که می شود مصداق «تقیه مداراتی»!

الآن شما رفتی سندی، می روی و پشت سر عالم سنی آنجا نماز می خوانی. آیا اگر پشت سر آنها نماز نخوانی برای تو ضرر دارد؟ نه! بلکه شما دارید تقیه می کنید. و تقیه شما هم از نوع «تقیه مداراتی» است! برای اینکه شما بتوانید دل آنها را به دست بیاورید، و آنها را نسبت به خودت و مذهب خودت خوشبین کنید. چه بسا همین رفتار شما باعث بشود که این آقا بعدها به مذهب اهل بیت تمایل پیدا کنند! یا حداقل از عداوت خودش دست بردارد.

شما الان ببینید در بحث «سب» و «لعن». بحث «لعن»، یک بحث قرآنی هست. بحث روائی هست. ولی آقایان فتوا داده اند که هر گونه سب و لعن حرام است و خلاف شرع است. برای چه؟ برای اینکه اگر شما چنین کاری نکنید، مشکلاتی برای شما و دیگر شیعیان پیش می آید! شما اگر می خواهی لعن نکنی، برو مثل امام صادق عمل

کن!

«سَمِعْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَهُوَ يَلْعَنُ فِي دُبُرِ كُلِّ مَكْتُوبَةٍ أُرْبَعَةً مِنَ الرِّجَالِ وَ أُرْبَعًا مِنَ النِّسَاءِ»

از امام صادق شنیدیم که بعد از هر نماز واجب، چهار نفر از مردان، و چهار نفر از زنان را لعن می کرد.

الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۳، باب التعقيب بعد الصلاة و الدعاء، ص ۳۴۲، ح ۱۰؛ تهذيب الاستبصار جلد ۲، ص ۳۲۱

شما ببینید که امام صادق (سلام الله عليه) از این طرف به این شکلی دشمنان را لعن می کند؛ از آن طرف به حضرت

اطلاع می دهند که فلانی نشسته در مسجد و دشمنان اهل بیت را سب و لعن می کند، حضرت می فرماید:

«مَا لَهُ - لَعْنَةُ اللَّهِ - يَغْرَضُ بِنَا»

او را چه شده است؟ خداوند او را لعنت کند. او با این کار، ما را در معرض فحش مخالفین قرار می دهد.

الإعتقادات صدوق، ص ۱۰۷، باب الاعتقاد في التقيه؛ بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۲۱۷

کتمان دلایل جمع شدن مردم در مدینه علیه «عثمان»!!

یکی از مواردی که این آقایان، از ذکر آن خودداری کردند، قضیه قتل «عثمان» و علت آن است. «طبری» در این

باره می نویسد:

«وأما الواقدي فإنه ذكر في سبب مسير المصريين إلى عثمان و نزولهم ذا خشب أمورا كثيرة منها ما قد تقدم ذكره

و منها ما أعرضت عن ذكره كراهة مني لبشاعته.»

واقدي در نقل کردن علت شورش مصریان بر ضد عثمان و جمع شدن ایشان در منطقه ذا خشب مطالبی را گفته

است که مقداری از آن سابقا گذشت و از نقل مقداری از آن سر باز زدیم؛ زیرا آن قدر این مطالب زشت است که من

از نقل آن بدم می آید!!

تاریخ الطبري، ج ۲، ص ۶۵۶، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت

خب آقای طبری! آیا شما مورخ هستی؛ یا نه، حامی خلیفه هستی؟! اینها واقعاً عجیب است. می گوید چون اتفاقات زشت بوده، من نمی نویسم. خب چرا ذکر نمی کنی که علت اینکه آمدند عثمان را کشتند، چه بود؟ مگر عثمان چه کارهای خلافی مرتکب شده بود؟ چه جنایاتی مرتکب شده بود که مردم آمدند او را کشتند؟

آقای «طبری»، «ابن اثیر» و دیگران، این مطالب را کتمان می کنند و نقل نمی کنند. این از مصادیق تقیه است. حالا یا ترس از حکومت دارند که اینها را نقل نمی کنند؛ و یا نه، برای خوشایند مردم و جامعه، این حقایق را کتمان می کنند!

آقای «طبری» در جای دیگری می نویسد:

«قال أبو جعفر رحمه الله قد ذكرنا كثيرا من الأسباب التي ذكر قاتلوه أنهم جعلوها ذريعة إلى قتله فأعرضنا عن ذكر كثير منها لعل لدعت إلى الإعراض عنها»

نقل ماجرای کشته شدن عثمان و چگونگی آن؛ ابو جعفر گفته است که برای این کار اسباب بسیاری ذکر شده است که ایشان آن ها را بهانه ای برای کشتن وی قرار دادند؛ اما ما به اسبابی که مانع شده است، از نقل بیشتر آنها روی گردان شدیم.

تاریخ الطبري، ج ۲، ص ۶۶۱، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت .

و «ابن اثیر» نیز می نویسد:

«قد ذكرنا سبب مسير الناس إلى قتل عثمان وقد تركنا كثيرا من الأسباب التي جعلها الناس ذريعة إلى قتله لعل دعت إلى ذلك»

ما شورش مردم را تا ماجرای کشتن عثمان نقل کردیم اما بسیاری از مطالبی را که مردم آن را بهانه ای برای کشتن وی قرار داده بودند، به خاطر عللی نقل ننمودیم!

الكامل في التاريخ، ج ۳، ص ۵۸، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ۱۴۱۵هـ، الطبعة: ۲، تحقيق: عبد الله القاضي

موارد کتمان شده در علت قتل عثمان، چه بوده است؟

حالا جالب است که بدانید «کثیرا من الأسباب» که آقای طبری می گوید، چه عواملی است. خود آقای طبری نقل می کند:

«لما رأى الناس ما صنع عثمان كتب من بالمدينة من أصحاب النبي إلى من بالآفاق منهم وكانوا قد تفرقوا في الثغور»

وقتی مردم عملکرد عثمان را دیدند، به تمام اصحاب پیامبر که در گوشه و کنار کشور اسلامی پراکنده بودند، نامه نوشتند.

مردم مدینه نامه نوشتند. چه نوشتند؟

«إنكم إنما خرجتم أن تجاهدوا في سبيل الله عز وجل تطلبون دين محمد فإن دين محمد قد أفسد من خلفكم وترك فاهلوا فأقيموا دين محمد فأقبلوا من كل أفق حتى قتلوه»

نوشتند که شما برای جهاد و برای دین پیغمبر از مدینه خارج شده اید، در حالی که کسی که شما او را خلیفه کرده اید، در مدینه دین محمد را فاسد و ترک کرده است. بشتابید و دین پیامبر را اقامه کنید. بنابراین صحابه از نکات مختلف به مدینه آمدند تا اینکه عثمان کشته شد.

تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۶۶۲؛ دار النشر: دار الکتب العلمیة - بیروت.

این بخشی از مواردی کثیری است که آقای طبری نقل می کند. می گوید عثمان دین پیغمبر را نابود کرده است!! حالا چه حقایقی پشت پرده بوده که باعث قتل عثمان شده، می گوید خیلی از این عوامل را نقل نکردیم!!

«ابن اثیر» هم همین نامه نگاری را در الکامل خودش مطرح می کند:

«كتب جمع من أهل المدينة من الصحابة وغيرهم إلي من بالآفاق منهم إن أردتم الجهاد فاهلوا إليه فإن دين محمد قد أفسده خليفتم فأقيموه»

عده ای از مردم، از صحابه و غیر صحابه به صحابه ای که از مدینه دور بودند، نامه نوشتند که اگر دنبال جهاد در راه خدا هستید، بشتابید به مدینه که خلیفه شما دین محمد را فاسد کرد، آن را اقامه کنید.

الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۵۸؛ دار النشر: دار الکتب العلمیة - بیروت - ۱۴۱۵هـ، الطبعة: ط ۲، تحقیق: عبد الله القاضي

«ابن اثیر» در جای دیگری می نویسد:

«تکاتب نفر من أصحاب رسول الله و غیرهم بعضهم إلی بعض أن أقدموا فإن الجهاد عندنا و عظم الناس علی عثمان و نالوا منه أقبح ما نیل من أحد و لیس أحد من الصحابة ینهی ولا یذب إلا نفر منهم زید بن ثابت و أبو أسید الساعدي و کعب بن مالک و حسان بن ثابت»

عده ای از اصحاب پیامبر به یکدیگر نامه نوشتند که به مدینه برگردید. جهاد در نزد ماست. مردم با عثمان بدترین برخورد را کردند. و هیچ یک از صحابه از این کار مردم نهی نکرد و از عثمان دفاع نکرد مگر عده کمی از آنها مثل زید و ابو اسید و کعب و حسان.

الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۳؛ دار النشر: دار الکتب العلمیة - بیروت - ۱۴۱۵هـ، الطبعة: ط ۲، تحقیق: عبد الله القاضي

یعنی از ۱۲۴ هزار صحابه پیامبر، فقط چهار نفرشان از عثمان دفاع کردند!! ۱۲۳۹۹۶ نفر در قتل عثمان سهیم بودند! حالا یا مباشرتاً و یا رضایتاً!!!

اولین کسی که این قضایای عوامل عثمان را نقل کرده است، «طبری» است. بعد از طبری، هر که گفته، معمولاً از خود طبری نقل کرده است! از طرف شیعه هم که وقتی آثار شیعه را از بین بردند و آتش زدند و نابود کردند، دیگر چیزی برای ارائه باقی نماند.

ارزش «طبری»، و تألیفات او نزد اهل سنت!

آقایان اهل سنت برای طبری خیلی احترام و ارزش قائل هستند. به عنوان نمونه «ذهبی» در مورد طبری می نویسد:

«الإمام العلم المجتهد عالم العصر أبو جعفر الطبري صاحب التصانيف البديعة»

پیشوا، پرچمدار، مجتهد، دانشمند زمان، صاحب تألیفات نو و جدید

سير أعلام النبلاء؛ ج ۱۴، ص ۲۶۷؛ دار النشر: مؤسسة الرسالة - بيروت - ۱۴۱۳، الطبعة: التاسعة، تحقيق: شعيب الأرنؤوط،

محمد نعيم العرقسوسي

در مورد تفسیر طبری، مفصل مطرح کردند و حتی «ابن تیمیه» می نویسد:

«وَتَفْسِيرِ ابْنِ جَرِيرِ الطَّبْرِيِّ وَ ابْنِ أَبِي حَاتِمٍ، تَفَاسِيرُهُمْ مُتَضَمِّنَةٌ لِلْمَقُولَاتِ الَّتِي يُعْتَمَدُ عَلَيْهَا فِي التَّفْسِيرِ»

تفسیر ابن جریر طبری و ابن ابی حاتم، متضمن روایاتی است که در تفسیر قرآن می شود به آنها اعتماد کرد.

منهاج السنة النبوية؛ ج ۷ ص ۱۷۹ دار النشر: مؤسسة قرطبة - ۱۴۰۶، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. محمد رشاد سالم

در رابطه با «تاریخ طبری» هم، «ابن اثیر» می نویسد:

«إني قد جمعت في كتابي هذا ما لم يجتمع في كتاب واحد فابتدأت بالتاريخ الكبير الذي صنفه الإمام أبو جعفر

الطبري إذ هو الكتاب المعول عند الكافة عليه والمرجوع عند الاختلاف إليه»

من در کتاب خودم، مطالبی را ذکر کرده ام که در یک کتاب واحد جمع نشده است. در ابتدا از کتاب تاریخ بزرگ که

طبری نوشته شروع کردم. زیرا آن کتاب، تنها کتاب محل رجوع همه مردم است. و در مواقع اختلاف تاریخی، به آن

کتاب مراجعه می شود.

الكامل في التاريخ، ج ۱، ص ۶؛ دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ۱۴۱۵هـ، الطبعة: ۲، تحقيق: عبد الله القاضي

افراد دیگری نیز غیر از «ابن اثیر»، در مورد اهمیت تاریخ طبری سخن گفته اند. من در این باره مفصل کار کردم و

اقوال آقایان اهل سنت را جمع کردیم. عمده همین تعبیر ابن اثیر است. «ابن اثیر» هم محقق توانمندی است.

من بسیاری از موارد را به خاطر ناراحتی مردم ذکر نمی کنم!!!

«ابن هشام» نیز در رابطه با کتمان حقایق تاریخی می نویسد:

«وتارك بعض ما ذكره ابن اسحاق في هذا الكتاب مما ليس لرسول الله صلى الله عليه وسلم فيه ذكر ولا نزل فيه من القرآن شيء وليس سببا لشيء من هذا الكتاب ولا تفسيراً له ولا شاهداً عليه لما ذكرت من الأختصار و أشعرا ذكرها لم ار أحدا من أهل العلم بالشعر يعرفها و أشياء بعضها يشنع الحديث به و بعض يسوء بعض الناس ذكره»

من برخي از سخنان ابن اسحاق را چون در آن سخني از رسول الله نبود يا قرآن در مورد آن سخني نگفته بود و يا در هيچ جاي اين كتاب مورد استفاده قرار نگرفته و تفسير يا شاهدي براي آن نبوده در اين كتاب نياوردم چون بناي من بر اختصار بود و اشعاري را او ذکر کرده که ندیدم احدي از اهل علم آن را شعر بدانند لذا آنها را هم نياوردم و چیزهايي بود که جایگاه حديث را پايين مي آورد يا ذکر آنها برخي افراد را ناراحت مي کرد لذا آنها را ذکر نکردم.

السيرة النبوية؛ ج ١، ص ١٠٩، نشر: دار الجيل - بيروت - ١٤١١، الطبعة: الأولى، تحقيق: طه عبد الرؤوف سعد

دوست ندارم بگویم ابوبکر در مورد حضرت زهرا چه وصيتي کرده است!!

یکی از جاهایی که خیلی حساس شده و گندش بالا آماده، به طوری که خود وهابی ها هم نمی توانند جواب بدهند؛ قضیه اعتراف ابوبکر بر ظلم به حضرت زهرا (سلام الله عليها) است! جناب «أبو عبید قاسم بن سلام»، متوفی ۲۲۴ هجری می گوید:

«أما إني لا أسي على شيء إلا على ثلاث فعلتهم وددت أني لم أفعلهم وثلاث لم أفعلهم وددت أني فعلتهم وثلاث وددت أني سألت رسول الله عنهم فأما التي فعلتها أو وددت أني لم أفعلها فوددت أني لم أكن فعلت كذا وكذا لخله ذكرها قال أبو عبید لا أريد ذكرها»

آگاه باشید که من بر سه چیز که انجام دادم غصه می خورم؛ و سه چیز که انجام نداده ام، و سه چیز که دوست داشتم آن را از رسول خدا می پرسیدم. دوست داشتم که من فلان کار را نمی کردم!!! به علتی که آن را ذکر کرد؛ ابوعبیده می گوید: من نمی خواهم بگویم ابوبکر چه گفت!

كتاب الأموال، ج ١، ص ١٧٤، ناشر: دار الفكر. - بيروت. تحقيق: خليل محمد هراس، ١٤٠٨ هـ - ١٩٨٨ م.

مسئله ندامت ابوبکر از هجوم به خانه حضرت زهرا (سلام الله علیها) خیلی دردآور است. این قضیه با سندهای صحیح و معتبر، در منابع اهل سنت نقل شده است. زیاد بن مقدسی تصحیح کرده، سیوطی تصحیح کرده، حسن بن فرهان مالکی تصحیح کرده، ابن تیمیه اعتراف دارد و...؛ با همه اینها، شما ملاحظه می کنید که ابوعبید می گوید «لم أكن فعلت كذا وكذا»!!!

به جای نقل اصل کلام، عبارت کذا و کذا آورده است. آیا این خیانت به تاریخ نیست؟! حالا اصل کلام چی هست؟ این تعبیر «طبرانی» است که از کتابهای معتبر آقایان است را نقل می کنم که می نویسد:

«فَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ كَشَفْتُ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَ تَرَكَتُهُ، وَ أَنْ أَعْلِقَ عَلَيَّ الْحَرْبَ»

دوست داشتم که خانه فاطمه را هتک نمی کردم و آن را به حال خود رها می کردم، حتی اگر جنگی بر علیه من به راه می انداختند.

المعجم الكبير، ج ۱، ص ۶۲؛ دار النشر: مكتبة الزهراء - الموصل - ۱۴۰۴ - ۱۹۸۳، الطبعة: الثانية، تحقيق: حمدي بن عبدالمجيد السلفي

این تعبیر و این اعتراف جناب ابوبکر، دیگر تمام بساط آقایان را به هم می زند! همه چیر را به هم می زند. حالا در تاریخ طبری مسئله هجوم آمده، تهدید به آتش آمده، مصنف ابن ابی شیبیه، و انساب الأشراف آورده اند و همه هم با سند صحیح نقل کرده اند؛ ما اگر همه اینها را کنار بگذاریم، همین اعتراف و تأسف جناب ابوبکر از کشف خانه حضرت زهرا، کافی است.

ولی متأسفانه آقای ابو عبید می گوید که من نمی خواهم ذکر کنم! در مقابل ما می بینیم که «طبری» متوفای ۳۱۰ هجری این قضیه ندامت ابوبکر را نقل کرده؛ طبرانی متوفای ۳۶۰ هجری نقل کرده؛ خود «ذهبی» که متوفای ۷۴۸ هجری هست، این قضیه ندامت را مفصل در کتاب «تاریخ الاسلام»، ج ۳، ص ۱۱۷؛ نقل کرده است! و هیچ تعلیقی و ردی هم نمی زند. قبل از این عبارت و بعد از این عبارت هیچ حرفی و اعتراضی ندارد.

ولی ما می بینیم که تعدادی از اینها، اصل کلام را حذف می کنند و عبارت کذا و کذا به جایش می گذارند!



بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه هشتم ۱۳/۰۲/۹۵

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۵۰) - حقایق از شخصیت «معاویه بن ابوسفیان»!

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله الى يوم لقاء الله. بحث ما در رابطه با مبانی «تقیه» بود که اشاره شد بر اینکه عوامل تقیه، مسائل متعددی بود. از جمله مسائلی که در این زمینه مطرح هست و ما مواردی را به آن اشاره کردیم، کتمان کردن و مخفی کردن بسیاری از حقایق است که در تاریخ اتفاق افتاده است.

و عرض کردیم که پنهان کردن این حقایق توسط علما و بزرگان اهل سنت، یا به خاطر تقیه بوده و یا به خاطر رعایت حال بزرگان خود بوده است.

لزوم کار علمی گسترده، درباره «عایشه» و «معاویه»!

از جمله موارد مهمی که این آقایان بسیار عنایت دارند که مخفی کنند، و ما هم هر چه تلاش کردیم نتوانستیم مورد مخفی شده را پیدا کنیم، موردی است در رابطه با «معاویه بن ابوسفیان»!

عزیزان همانگونه که مستحضر هستید، الآن شخص «معاویه» برای اهل سنت یک فرد مقدس، و برای وهابیت، به صورت یک «بت» تبدیل شده است!! لذا ما هر چه در این رابطه مستدل و مستند کار کنیم، ارزش دارد. اینها در برابر امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) قیام کردند، خروج کردند؛ با همه اینها، این آقایان، لقب «خال المؤمنین» را برای معاویه برگزیدند!! با اینکه پیغمبر برادرزنهاى دیگری نیز داشته است.

اگر بنا بود یک نفر، استحقاق «خال المؤمنین» را داشته باشد، باید برادران عایشه باشند! چون در میان همسران پیامبر، آنیکه برای اهل سنت و وهابیت، از جایگاه بیشتر و بالاتری برخوردار است، و اهمیت بیشتری دارد، «عایشه» است!

روی این جهت، باید برادران عایشه را خال المؤمنین لقب می دادند. «محمد بن ابی بکر» و «عبدالرحمن بن ابی بکر» را باید خال المؤمنین لقب می دادند! ولی متأسفانه ما می بینیم که محمد بن ابی بکر، جزء افراد مطرود این آقایان است! چرا؟ چون ایشان با امیرالمؤمنین بوده است!!

یا شما ببینید که وقتی برای همسران پیامبر، لقب «ام المؤمنین» به کار برده می شود، به کار بردن این لقب حتی برای «حفصه»، برای این آقایان سنگین است. و یا حتی برای «ام سلمه» هم برایشان ثقیل است! و معمولاً وقتی نام حضرت خدیجه (سلام الله علیها) را می برند، نه تنها واژه «ام المؤمنین» را به کار نمی برند، بلکه همان اسم ایشان را بدون پیشوند و پسوند ذکر می کنند!!

لذا در مورد مسئله «عایشه» و بحث کردن، مستند و مستدل کار کردن، خیلی ارزشمند است. البته با احترام تمام. بدون توهین و اهانت و فحش و بدون جسارت.

به نظر ما خیلی از این قضایایی که چسبانده اند به «عایشه»، حقیقت ندارد و اینها ساخته و پرداخته «یهود» و «بنی امیه» است، لذا باید پرده از روی این حقایق برداشته شود! اینها به خاطر کینه و عقده ای که از نبی مکرم داشتند، دست به این کارها زدند.

چون اینها نتوانستند کینه خود را بر رسول اکرم جاری کنند و ابراز کنند، آمدند نسبت به همسران او – از جمله عایشه که قدری سرزبان داشته و اجتماعی بوده و جوانتر بوده، – خیلی از این قضایا را چسبانده اند.

فتاوی جنسی که از او نقل می کنند، و یا برخی اعمالی که از او نقل می کنند، برداشت ما این است که اینها ساخته و پرداخته «یهود» است. آنهم بغضاً لرسول الله. ولی در هر صورت، این حقایق باید گفته شود.

لزوم کتمان حقایق تاریخی درباره «معاویه»!

و همچنین در مورد «معاویه»، که امروز از او «بت» درست کرده اند، و حتی در بعضی از شبکه های وهابی، یک قداستی برای معاویه قائل می شوند که این قداست را حتی برای ابوبکر و عمر و عثمان هم قائل نمی شوند!! لذا تلاش می کنند تا حقایق تاریخی از معاویه را کتمان کنند. شما می بینید که «هیثمی» متوفای ۸۰۷ هجری می نویسد:

«عن عبد الله بن بريدة قال دخلت مع أبي علي معاوية فأجلسنا على الفراش ثم اتينا بالطعام فأكلنا ثم اتينا بالشراب فشرب معاوية ثم ناول أبي ثم قال معاوية كنت اجمل شباب قریش و اجوده ثغرا و ما من شيء اجد له لذة كما كنت اجده و انا شاب غير اللبن و انسان حسن الحديث يحدثني»

عبدالله بن بریده گوید با پدرم (بریده اسلمی) بر معاویه داخل شدیم ما را بر فراش نشانند و نزد ما طعام آوردند خوردیم سپس نزد ما نوشیدنی آوردند معاویه و پدرم نوشیدند. سپس معاویه گفت من زیباترین جوان قریش و دارای دندانهای زیبا بودم هیچ چیز لذیذی را آنگونه که بود نمی یافتم بجز شیر و انسان خوش سخنی که با من سخن بگوید.

جالب اینجاست که «هیثمی» در ذیل این روایت می نویسد:

«رواه أحمد و رجاله رجال الصحيح و في كلام معاوية شيء تركته»

احمد این روایت را نقل کرده رجال آن رجال صحیح اند. در سخن معاویه چیزهایی بود که ترك کردم.

مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۴۲، نشر: دار الريان للتراث / دار الكتاب العربي - القاهرة، بیروت - ۱۴۰۷

در این عبارت که آقای هیثمی نقل کرده، شراب خوردن معاویه را آورده، و اینکه ایشان همجنس باز بوده و انسانهای خوش سخن را دوست می داشته را آورده؛ حالا ما نمی دانیم که بدتر از اینها چه بوده که آقای هیثمی می گوید «و

في كلام معاوية شيء تركته»!!

من خیلی تلاش کردم ببینم که قبل از احمد بن حنبل و بعد از او، و حتی در کتابهای درجه دوم و سوم، این کلام معاویه که هیثمی می گوید «من از نقلش خودداری کردم»، چه بوده؛ موفق نشدم پیدا کنم! من خیلی فکر کردم و تلاش کردم. دوستان اگر در این زمینه تحقیق بکنند که این کلام معاویه چه بوده، ما از محضرشان استفاده می کنیم.

البته در همین روایتی هم که هیثمی نقل کرده، همه چیز مشخص شده است. یک حاکم اسلامی که - عذر می خواهم - شراب خوار باشد، علاقه به همجنس بازی هم داشته باشد؛ به گمان من از این فاسدتر، و زشت تر چیزی نباشد!

سؤال: شاید منظور از عبارت «شراب» در روایت هیثمی، مطلق نوشیدنی باشد، نه شراب خاصی که حرام است!؟

پاسخ: جواب این سؤال در روایت «احمد بن حنبل» بیان شده است. در آنجا، روایت هیثمی به این صورت کامل نقل شده است که:

«عبد الله بن بريدة قال دخلتُ أنا وأبي على معاويةَ فأجلسنا على الفُرْشِ ثُمَّ أَتَيْنَا بِالطَّعَامِ فَأَكَلْنَا ثُمَّ أَتَيْنَا بِالشَّرَابِ فَشَرِبَ مُعَاوِيَةَ ثُمَّ نَاولَ أَبِي ثُمَّ قَالَ ما شَرِبْتُهُ مُنْذُ حَرَمَهُ رسولُ اللَّهِ ثُمَّ قال مُعَاوِيَةَ كُنتَ أَجْمَلَ سَبَابِ قُرَيْشٍ وَ أَجْوَدَهُ ثَعْرًا و ما شيء كُنتَ أَجْدُ لَهُ لَذَّةً كما كُنتَ أَجْدُهُ و أنا شَابٌّ غَيْرُ اللَّبَنِ أوِ إِنسانٍ حَسَنِ الحديثِ يحدثني»

عبدالله بن بریده می گوید با پدرم (بریده اسلمی) بر معاویه داخل شدیم. ما را بر فراش نشانند و نزد ما طعام آوردند خوردیم. سپس نزد ما نوشیدنی آوردند معاویه و پدرم نوشیدند. سپس گفت: بعد از اینکه پیغمبر آن را حرام کرد، من دیگر ننوشیدم. سپس معاویه گفت من زیباترین جوان قریش و دارای دندانهای زیبا بودم هیچ چیز لذیذی را آنگونه که بود نمی یافتم بجز شیر و انسان خوش سخنی که با من سخن بگوید.

مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ۵، ص ۳۴۷، ح ۲۲۹۹۱، دار النشر: مؤسسة قرطبة - مصر

شارحین این روایت گفتند قائل عبارت «ثُمَّ قَالَ ما شَرِبْتُهُ مُنْذُ حَرَمَهُ رسولُ اللَّهِ» معاویه است! مثلاً «شعيب الأرنؤوط» وهابی در ذیل این روایت می نویسد:

«و قوله «ثُمَّ قَالَ مَا شَرِبْتُهُ مُنْذُ حَرَمَهُ رَسُولُ اللَّهِ» ای: معاویه بن ابی سفیان. لعله قال ذلك لما رأى من الكراهة و الإنكار فى وجه بريده لظنه انه شراب محرم»

قائل این کلام، معاویه است. شاید به این خاطر معاویه این حرف را زده که کراهت و تنفر را در چهره بریده دید. چون وی گمان کرده بود که این شراب، شراب حرام است.

توجیح را شما ببینید! توجیح بلامرجه است. یعنی توجیه احمقانه است. برای اینکه چهره ناپاک معاویه را تطهیر کند، اینگونه کار او را توجیح می کند.

ولی ظاهر قضیه و سیاق عبارت این است که قائل این عبارت، پدر بریده باشد.

خب اگر این عبارت «شراب»، نوشیدنی معمولی بوده، دیگر عبارت «ما شَرِبْتُهُ مُنْذُ حَرَمَهُ رَسُولُ اللَّهِ» معنا نداشت که ذکر شود! این عبارت نشان می دهد که در این روایت دستکاری صورت گرفته است. نشان می دهد که این روایت، روایت تحریف شده است! بعد از این عبارت «ثُمَّ قَالَ» ظاهراً «ابى» بوده، که حذف شده است!!

این روایت داد می زند که من دستکاری شده ام. اگر این «شراب»، شراب حرام نبود، و خمر نبود؛ عبارت «حَرَمَهُ رَسُولُ اللَّهِ» چه معنا دارد!؟

معاویه، و تجارت شراب!!

شما ببینید «سیر اعلام النبلاء»، که باز هم با تحقیق آقای «شعیب الأرئووط» است، در این باره عبارت جالبی را نقل می کند:

«أن عبادة بن الصامت مرت عليه قطارة وهو بالشام تحمل الخمر فقال ما هذه أزيث قيل لا بل خمر يباع لفلان فأخذ شفرة من السوق فقام إليها»

یک کاروان باری شتر که عازم شام بود، و بارش شراب بود، از کنار عبادۀ بن صامت گذشت. گفت: این بار چیست؟ روغن است؟ گفتند: نه، شراب است! برای فلانی خریداری شده است. در اینجا عبادۀ با یک نیزه، تمام خمره های شراب را پاره کرد.

سير أعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۰؛ دار النشر: مؤسسة الرسالة - بيروت - ۱۴۱۳، الطبعة: التاسعة، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعیم العرقسوسي

در این روایت، دیگر عبارت «شراب» نیست، بلکه «خمر» آمده است. جالب اینجاست که در ادامه عبارت «فلان» را مشخص کرده و می نویسد:

«فأتاه أبو هريرة فقال يا عبادة مالك ولمعاوية ذره وما حمل فقال لم تكن معنا إذ بايعنا على السمع والطاعة والأمر بالمعروف والنهي عن المنكر وألا يأخذنا في الله لومة لائم فسكت أبو هريرة وكتب فلان ألى عثمان إن عبادة قد أفسد علي الشام»

ابوهریره به نزد عبادۀ رفت و گفت: ای عبادۀ! تو چه کار به معاویه داری؟ او و بار شتران را رها کن! عبادۀ گفت: ما با پیغمبر بیعت کردیم که سخن او را بشنویم و از او اطاعت کنیم. امر به معروف کنیم و نهی از منکر کنیم و در این مسیر از سرزنش هیچ ملامتگری نترسیم. ابوهریره ساکت شد و هیچ نگفت. فلانی به عثمان نامه نوشت که همانا این عبادۀ، شام را بر من خراب کرده است.

سير أعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۰؛ دار النشر: مؤسسة الرسالة - بيروت - ۱۴۱۳، الطبعة: التاسعة، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعیم العرقسوسي

خب آقای ارنؤوط! شما خواستی آنجا را درست کنی، گفתי که شرابی که معاویه خورد، شراب محرم نبوده، «بریده» خیال کرده شراب محرم است؛ اینجا را می خواهی چه بکنی؟! اینجا که به صراحت دارد که بار شتران خمر بوده و مشتری هم معاویه بوده! و عبادۀ بن صامت هم اعتراض کرده به کار معاویه! اینجا را چگونه می خواهید توجیح کنید!؟

یا شما ببینید که «بلاذری» در «انساب الأشراف» می نویسد:

«أبي وائل قال: كنت مع مسروق بالسلسلة فمرت به سفائن فيها أصنام من صفرٍ تماثيل الرجال، فسألهم عنها فقالوا: بعث بها معاوية إلى أرض السند والهند تباع له، فقال مسروق: لو أعلم أنهم يقتلونني لغرقتها، ولكنني أخاف أن يعذبوني ثم يفتنوني والله ما أدري أي الرجلين معاوية، أرجل قد يئس من الآخرة فهو يتمتع من الدنيا أم رجل زين له سوء عمله.»

ابووائل می گوید: همراه با مسروق در منطقه سلسله بودیم. به مرکب‌هایی که مجسمه‌هایی از مس بر آنها بار شده بود، برخورد کردیم. درباره محموله و صاحب آنها سؤال کردیم. گفتند: این بت‌ها برای معاویه است. آنها را به سرزمین سند و هند می فرستد تا برایش بفروشند. مسروق گفت: اگر مطمئن بودم معاویه بدون این که مرا شکنجه کند، به قتل می رساند، همه این مرکب‌ها را غرق کرده و بت‌ها را از بین می بردم، اما می ترسم معاویه قبل از کشتن، مرا شکنجه کند. به خدا قسم نمی دانم معاویه چگونه انسانی است؟ آیا از قیامت مأیوس شده و تلاش می کند دنیا را از دست ندهد؟ یا این که اعمال زشت او نیکو جلوه داده شده و گمان می کند همه کارهایی که انجام می دهد اعمال خوب و شایسته است؟

أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۱۲۲ (الجامع الكبير)

آقای معاویه، خرید و فروش بت هم می کرده است. «صنم» به چیزی گفته می شود که برای پرستش استفاده می شود.

این مواردی که این آقایان آورده اند، کاملاً واضح و روشن، شخصیت معاویه را نشان می دهد. و دیگر چیزی برای معاویه نمی ماند که آقایان برای حفظ چهره معاویه، آن را کتمان بکنند.

معاویه، طغیانگر و ستمگر!!

ما اگر در مورد شخصیت «معاویه» هیچ چیزی نداشته باشیم، مگر این روایت «صحيح بخارى»، همین کافی است. یعنی قوی ترین شاهد بر باطل بودن معاویه و سچاهیان معاویه، همین روایت بخاری است. ببینید که تعبیر بخاری این است:

« وَنِخَ عَمَارٍ تَفْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ عَمَارٌ يَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ وَ يَدْعُوْنَهُ إِلَى النَّارِ »

عمار را گروه نابکار می کشند؛ در حالی که عمار آن ها را به سوی خدا و آنها عمار را به سوی آتش دعوت می کنند.

الجامع الصحيح المختصر، ج ۳، ص ۱۰۳۵، ح ۲۶۵۷، بَاب مَسْحِ الْعُبَارِ عَنِ النَّاسِ فِي السَّبِيلِ؛ دار النشر: دار ابن كثير اليمامة - بيروت - ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا؛

آیا از این بهتر و واضح تر می خواهید؟! شما بفرمائید قرآن را ملاحظه کنید که از «فرعون»، به عنوان امام کسانی که به آتش جهنم دعوت می کند، یاد کرده است!!

(وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ)

و ما آنها را پیشوایانی که دعوت به آتش (دوزخ) می کنند قرار دادیم.

سوره قصص (۲۸): آیه ۴۱

من غیر از فرعون ندیدم که خدای عالم چنین تعبیری را درباره او گفته باشد. دعوتگران به آتش. در این روایت صحيح بخاری هم از معاویه به عنوان دعوت گر به آتش جهنم تعبیر کرده است!!

این عبارت خیلی واضح و روشن است. آقای ارنووط! شما بیا شراب خوردن معاویه را توجیه کن! آقای ابوهریره! شما بیا شراب فروشی معاویه را توجیه کن! بیا بت فروشی و صادر کردن بت را توجیه کن! اما این روایت بخاری دیگر قابل توجیه نیست!

دقت کنید که عبارت **إلى الله** در مقابل عبارت **إلى النار** قرار گرفته است. اگر می گفت: «یدعوهم الى الصلح»؛ این قابل توجیه بود. عمار آنها را به صلح دعوت می کرد ولی آنها به آتش جنگ دعوت می کردند!! ولی این عبارت بخاری دیگر قابل توجیه نیست.

البته این روایت بخاری را توجیه کرده اند. آقای «ابن بطلال» توجیه کرده. و من احمق ترین توجیهی که در عمرم دیدم و شنیدم، توجیه آقای ابن بطلال است که می گوید:

«وقوله: (یدعوهم إلى الجنة ویدعونه إلى النار)، إنما یصح ذلك فی الخوارج الذین بعث إليهم علی عمارًا لیدعوهم إلى الجماعة»

این حدیث، حدیث صحیحی است. ولی در مورد خوارج است که علی عمار را به طرف آنها فرستاد تا آنها را به جماعت مسلمین دعوت کند. و در مورد هیچ یک از صحابه درست نیست.

شرح صحیح البخاری، اسم المؤلف: أبو الحسن علي بن خلف بن عبد الملك بن بطلال البكري القرطبي، دار النشر: مكتبة الرشد - السعودية / الرياض - ١٤٢٣هـ - ٢٠٠٣م، الطبعة: الثانية، تحقيق: أبو تميم ياسر بن إبراهيم؛ ج ٢، ص ٩٨ و ٩٩

واقعاً این توجیه، عجیب است. خوارج در سال ٣٨ یا ٣٩ هجری است. ولی «عمار» در سال ٣٥ شهید شده است. یعنی سه چهار سال قبل از خوارج، عمار شهید شده است!! حتماً امیرالمؤمنین آمده عمار را زنده کرده، فرستاده به طرف خوارج!!؟؟

جالب اینجاست که می گوید:

«ولیس یصح فی أحد من الصحابة؛ لأنه لا یجوز لأحد من المسلمین أن یتأول علیهم إلا أفضل التأویل؛ لأنهم أصحاب رسول الله»

ما نمی توانیم درباره صحابه بگوئیم که به طرف آتش دعوت می کند. زیرا برای هیچ یک از مسلمین جایز نیست که اعمال و گفتار صحابه را تأویل کند مگر به بهترین صورت باشد. زیرا آنها اصحاب رسول الله هستند!

خود آقای ابن بطال، متوجه احمقانه بودن این توجیه شده و در ادامه می گوید که عمار در جنگ صفین، در سال اول جنگ صفین به شهادت رسیده است. و قضیه خوارج بعد از شهادت عمار بوده است!

بنابراین اگر شما می گوئید که اینها خوارج بودند و نه معاویه و سپاهیان معاویه، یا باید قبول کنید که معاویه و یارانش جزء خوارج هستند، که ثبت المطلوب! و یا شما باید بگوئید که خوارج دو سال سه سال بعد از شهادت عمار بوده است، که در اینجا ثابت می شود که قضیه از بیخ دروغ است. الا اینکه قائل بشوید که عمار، توسط امیرالمؤمنین زنده شده، بعد از شهادتش رفته و خوارج را به جماعت دعوت کرده!!!

واقعاً اینگونه توجیه کردن و اینگونه سرپوش گذاشتن روی عملکرد معاویه، اوج حماقت است. اینها در روز روشن آفتاب را می بینند ولی انکار می کنند!! روز روشن را منکر می شوند.

اینها نشان می دهد که حق برای این آقایان روشن است. ولی عناد و کینه نمی گذارد قبول کنند. همان تعبیر قرآن کریم که فرمود:

(وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلُوًّا)

و آن را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند در حالی که در دل به آن یقین داشتند.

سوره نمل (۲۷): آیه ۱۴

من دیگر گمان نمی کنم که از امثال «ابن بطال» و «مهلب» که از بزرگان اهل سنت هستند اینگونه توجیحاتی مورد قبول باشد.

شما به یک بچه طلبه ای که تازه به حوزه آمده، یا به یک عرب زبان که ابتدایی درس خوانده، این روایت را نشان بدهید، برای شما خیلی واضح و روشن معنا می کند. کسی اگر از الفبای تاریخ آگاهی داشته باشد، یعنی دو ماه سه ماه تاریخ اسلام خوانده باشد، کاملاً می داند که قضیه چه بوده است.

ولی این بزرگان اهل سنت و این شخصیت های طراز اول اهل سنت، می آیند برای رعایت حال معاویه و صحابه، اینچنین توجیهاتی را مطرح می کنند!

و واقعاً آدم معطل می ماند که چه کار بکنند؟! اینها این وجدان خدادادی را چه کار کرده اند؟! اینها فردای قیامت در برابر رسول اکرم چه جوابی دارند؟! چه پاسخی دارند که اینگونه دارند حقایق را تأویل می کنند، و توجیه می کنند! اینها نمونه هایی بود از شخصیت معاویه که بیان کردیم. البته من درباره معاویه حرف زیاد دارم. ان شاءالله اگر در جلسات بعدی فرصتی بشود، موارد دیگری را تقدیم عزیزان خواهم کرد.

والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه هشتاد و یکم ۹۵/۰۲/۱۸

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۵۱) - بررسی مشروعیت تقیه، در آیات قرآن کریم!

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمدلله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداءالله الى يوم لقاء الله. ما در جلسات گذشته، در رابطه با زمینه های ایجاد «تقیه»، مفصل صحبت کردیم و برخی شبهات را نیز که در این زمینه مطرح بود، طرح کردیم و مفصل پاسخ دادیم.

جواز و مشروعیت «تقیه» در قرآن کریم!

از امروز قصد داریم در مورد مسئله «تقیه از منظر قرآن و سنت» صحبت کنیم که در حقیقت بحث اصلی ما هست. البته در اول سال تحصیلی، به صورت اجمال و اختصار عرض کردیم که مسئله تقیه، اختصاص به شیعه و سنی ندارد

و بحث قرآنی هست. و کسانی که اعتراض به تقیه دارند، در حقیقت اعتراض به قرآن دارند. و یا اینکه قرآن را نفهمیدند!

و مهمتر از همه اینکه، موضوع تقیه، که شیعه را به خاطر اعتقاد به آن، مورد هجمه قرار می دهند، خود اهل سنت، مسئله «تقیه» را در حق نبی مکرم، امهات المؤمنین، و در حق صحابه، و تابعین و اتباع تابعین نیز، ذکر کرده اند!! مسئله این است که این آقایان حالا اسمش را تقیه نگذاشته اند! به قول «ابوهریره» که می گوید:

«حَفِظْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَغَايَيْنِ فَأَمَّا أَحَدُهُمَا فَبَتَّنْتُهُ وَأَمَّا الْآخَرَ فَلَوْ بَتَّنْتُهُ قُطِعَ هَذَا الْبُلْعُومُ»

از رسول خدا دو ظرف پر از حدیث حفظ نموده‌ام که هر آنچه تاکنون روایت کرده‌ام یکی از این دو ظرف بوده است که اگر بنا باشد ظرف دیگر را نیز بگشایم گردنم زده خواهد شد!

صحیح البخاری؛ ج ۱، ص ۵۶، باب حفظ علم، ح ۱۲۰؛ دار النشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت - ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷، الطبعة: الثالثة، تحقیق: د. مصطفی دیب البغا

یا در خود صحیحین آمده است که نبی مکرم، در برابر سؤال عایشه که پرسید آیا حجر اسماعیل جزء بیت الله هست یا نه؛ فرمود: بله هست! پرسید چرا تغییر نمی دهی؟ فرمود: واهمه دارم بر اینکه قوم تو از دین برگردند! چون اینها «حدیث عهد بالكفر»، «حدیث عهد بالجاهلیه» هستند!

«عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْجَدْرِ أَمِنَ الْبَيْتِ هُوَ؟ قَالَ: «نَعَمْ» قُلْتُ: فَمَا لَهُمْ لَمْ يَدْخُلُوهُ فِي الْبَيْتِ؟ قَالَ: «إِنَّ قَوْمَكَ قَصَرَتْ بِهِمُ التَّفَقُّهُ» قُلْتُ: فَمَا شَأْنُ بَابِهِ مُرْتَفِعًا؟ قَالَ: «فَعَلَّ ذَلِكَ قَوْمُكَ، لِيَدْخُلُوا مِنْ شَأْوَا وَيَمْنَعُوا مِنْ شَأْوَا، وَلَوْلَا أَنَّ قَوْمَكَ حَدِيثٌ عَنْهُمْ بِالْجَاهِلِيَّةِ، فَأَخَافُ أَنْ تُنْكَرَ قُلُوبُهُمْ، أَنْ أُدْخَلَ الْجَدْرَ فِي الْبَيْتِ، وَأَنْ أُلْصِقَ بَابَهُ بِالْأَرْضِ»

عایشه می گوید از پیغمبر پرسیدم: آیا حجر اسماعیل، جزء بیت است؟ فرمود: بله گفتم: چرا آن را داخل در بیت نکردند؟ فرمود: اموال قوم تو کم آمد نتوانستند حجر را داخل در بیت کنند. گفتم: چرا درب بیت بالا قرار گرفته است؟ فرمود: قوم تو این کار را انجام دادند تا هر کسی را که بخواهند به درون بیت راه بدهند و هر کسی را که

نخواهند از ورود به بیت منع کنند. و اگر قوم تو تازه مسلمان نبودند، و تازه از جاهلیت جدا نشده بودند؛ و من نمی ترسیدم از اینکه دل‌هایشان از اسلام برگردد، حجر اسماعیل را داخل در بیت می کردم. و همچنین درب خانه را از پائین نصب می کردم.

صحیح البخاری، ج ۶ ص ۲۶۶ ح ۶۸۱۶؛ دار النشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت - ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷، الطبعة: الثالثة، تحقیق: د. مصطفی دیب البغا

خب اینها دیگر مصداق اتم تقیه است. ولی عجیب است که «سرخسی» - که ما در آینده مفصل درباره اش صحبت خواهیم کرد - قضیه تقیه را مطرح می کند و آیه «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» را در مورد تقیه مطرح می کند و بعد می گوید که روافض، که خدا لعنتشان کند؛ حتی نسبت به پیغمبر هم قائل به تقیه هستند!!!

حالا من نمی دانم که این آقایان چرا «خار» را در چشم دیگران می بینند، ولی «کلنگ» را در چشم خود نمی بینند؟! دیگر از سوزن و امثال آن گذشته؛ «تقیه» در نزد این آقایان، به کلنگ بیشتر شبیه است تا سوزن!! در هر صورت، عزیزان این بحث را دقت بکنند، که ما در این قسمت از بحث تقیه، به آیاتی اشاره می کنیم که مشروعیت «تقیه» را به صراحت بیان کرده اند.

آیه اول:

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ

افراد با ایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند، و هر کس چنین کند، هیچ رابطه‌ای با خدا ندارد (و پیوند او بکلی از خدا گسسته می‌شود)، مگر اینکه از آنها به پرهیزد (و به خاطر هدفهای مهم‌تری تقیه کنید). خداوند شما را از (نافرمانی) خود، بر حذر می‌دارد، و بازگشت (شما) به سوی خداست.

سوره آل عمران (۳): آیه ۲۸

طبق این آیه، حکم اولیه در اتخاذ کفار به عنوان اولیاء؛ حرمت است. در برخی آیات کفر است. مگر مواردی را که تقیه ایجاب نکند. که در آن موارد دیگر حرمت شکسته می شود.

پرهیز از تولی کافران، در آیات متعدد قرآن کریم

البته پرهیز از تولی کافران، مختص این آیه نیست. بلکه در آیات متعددی، مسلمین را از تولی و ولایت کفار منع کرده و پرهیز داده است و تولی کافران را در حد کفر و شرک بیان فرموده است. مثل آیه ۸۰ سوره مائده که می فرماید:

(تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ)

بسیاری از آنها را می بینی که کافران (و بت پرستان) را دوست می دارند (و با آنها طرح دوستی می ریزند) چه بد اعمالی از پیش برای (معاد) خود فرستادند که نتیجه آن خشم خداوند بود و در عذاب (الهی) جاودانه خواهند ماند. قضیه به قدری سخت و مهم است که خدای عالم می فرماید این کار شما موجب غضب خداوند شده و ماندن جاودانه در عذاب جهنم را به همراه دارد.

بعد می فرماید:

(وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ النَّبِيِّ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَ لَكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ)

و اگر ایمان به خدا و پیامبر ص و آنچه بر او نازل شده می آوردند (هرگز) آنها را بدوستی اختیار نمی کردند، ولی بسیاری از آنها فاسقند.

این آیه نشان می دهد که اتخاذ کفار به عنوان اولیاء، در حقیقت انکار خدا و نبی و قرآن است.

یا در آیه ۱۳۹، سوره نساء می فرماید:

(الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِئْتَعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا)

همانها که کافران را، بجای مومنان، دوست خود بر می‌گزینند، آیا اینها می‌خواهند از آنان کسب عزت و آبرو کنند با اینکه همه عزتها مخصوص خدا است؟!

در آیه دیگر می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید یهود و نصاری را تکیه گاه خود قرار ندهید، آنها تکیه گاه یکدیگرند و کسانی که از شما به آنها تکیه کنند از آنها هستند خداوند جمعیت ستمکار را هدایت نمی‌کند.

سوره مائده (۵): آیه ۵۱

آیات متعدد دیگری هم هستند که ما به همین مقدار بسنده می‌کنیم.

آقای «مراغی» متوفای ۱۳۷۱ قمری، از مفسران مشهور اهل سنت، در ذیل آیه «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً» می‌نویسد:

«(إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً) أَيِ إِنْ تَرَكَ مَوَالِيَةَ الْمُؤْمِنِينَ لِلْكَافِرِينَ حَتَّمُ لَزِمَ فِي كُلِّ حَالٍ إِلَّا فِي حَالِ الْخَوْفِ مِنْ شَيْءٍ تَتَّقُونَهُ مِنْهُمْ، فَلَكُمْ حِينَئِذٍ أَنْ تَتَّقُوهُمْ بِقَدْرِ مَا يَتَّقَى ذَلِكَ الشَّيْءَ، إِذِ الْقَاعِدَةُ الشَّرْعِيَّةُ «أَنْ دَرَأَ الْمَفَاسِدَ مَقْدَمَ عَلَى جَلْبِ الْمَصَالِحِ»

یعنی ترک کردن موالیات و دوستی کافرین توسط مؤمنین، امری حتمی و لازم است، در هر حالی که باشند. مگر در حالت ترس که بخواهند از آنها تقیه بکنند. در اینصورت می‌توانند به اندازه همان مقداری که ترس از کفار را برطرف بکند، از آنها تقیه بکنند و آنها را اولیاء خودشان قرار بدهند. زیرا قاعده شرعی این است که دفع مفاسد، بر جلب مصالح مقدم است.

تفسیر المراغي؛ المؤلف: أحمد بن مصطفى المراغي (المتوفى: ۱۳۷۱هـ)، الناشر: شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده بمصر، الطبعة: الأولى، ۱۳۶۵ هـ - ۱۹۴۶م؛ ج ۳، ص ۱۳۶

از طرفی اولیاء قرار ندادن کفار، برای اسلام و مسلمین منفعت است. از طرف دیگر، برطرف کردن ترس از کفار به جان و مال و آبرو، دفع ضرر است. و دفع ضرر بر جلب منفعت مقدم است.

این آیه صراحت دارد در جواز و مشروعیت تقیه و اینکه تقیه جزء ایمان است و موجب کفر و نفاق صاحب تقیه نیست.

اکثر مفسرین از این آیه و از آیه بعدی که خواهیم خواند، جواز و مشروعیت تقیه را استفاده کرده اند. و دوستان توجه دارند که استثنای موجود در این آیه «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً»، قطعاً استثنای متصل نیست بلکه استثنای منقطع است.

مراد از استثنای منقطه هم این است که اتخاذ مسلمین کافرون را به عنوان اولیاء، واقعی نیست و لقلقه زبان است نه به اراده قلبی. یعنی اولیاء «مستثنی منه» با اولیائی که در مؤمنین است، کاملاً تفاوت دارد.

آن اولیائی که کفار برای خودشان قرار می دهند، اولیاء حقیقی است و قلبی. ولی اولیائی که مؤمنین نسبت به کفار دارند، ظاهری و لفظی است. یعنی قلباً کسی نمی تواند معتقد به ولایت کفار باشد. نمی تواند معتقد به محبت کفار باشد. لذا استثناء در این آیه، استثنای منقطع است و «مستثنی» با «مستثنی منه» از جنس هم نیستند، بلکه از دو جنس مخالف هستند.

این را دوستان داشته باشید، این رمز و کلیدی است که بعدها به آن اشاره خواهیم کرد که در تمام موارد تقیه، مسئله ظاهری است. در حدی که ما بتوانیم دفع ضرر بکنیم. که این دفع ضرر هم، با اعتقاد قلبی نیست. بلکه فقط با اظهار لسانی است. اگر چنانچه کسی از اظهار لسانی به اعتقاد قلبی برساند، قطعاً حرام است و خلاف شرع است و قطعاً کفر آور است. و در آن هیچ شک و شبهه ای نیست. این عقیده شیعه هست. و همچنین عقیده اهل سنت هم هست. زیرا هیچکدام نگفته اند که در موارد تقیه، انسان می تواند قلباً اعتقاد طرف مخالف را داشته باشد. این یک آیه.

البته شاید کسی بگوید که این آیه در مورد تقیه از کفار است نه تقیه از مسلمان! که ما در آینده مفصل در مورد این صحبت خواهیم کرد. خواهیم گفت که در سنت نیز، فقهاء و بزرگان اهل سنت گفته اند که اگر ترس از مسلمان نیز مطرح باشد، جاری مجرای ترس از کفار است، و تقیه در آنجا نیز جایز است.

شما ببینید صحابه بدزبانی که به منزل پیغمبر می آمد، حضرت قبل از آمدن او، او را مذمت می کند، ولی بعد از آمدنش، او را احترام می کند. عایشه علتش را سؤال می کند. پیغمبر می فرماید که بدترین انسان کسی است که انسان از زبان او بترسد. خب این فرد مسلمان است. صحابی پیغمبر هم هست! یا ابهریره که از عمر بن خطاب می ترسد، آیا عمر کافر بود که از او می ترسید؟ یا نه مسلمان بود؟ اینها را ان شاء الله مفصل در آینده بحث خواهیم کرد که تقیه مخصوص کفار نیست، بلکه تقیه از مسلمان نیز جایز و مشروع است.

آیه دوم:

(مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ)

کسانی که بعد از ایمان کافر شوند- به جز آنها که تحت فشار واقع شده اند در حالی که قلبشان آرام با ایمان است- آری آنها که سینه خود را برای پذیرش کفر گشوده اند غضب خدا بر آنها است و عذاب عظیمی در انتظارشان!

سوره نحل (۱۶): آیه ۱۰۶

آقایان مفسرین، مفصل در مورد این آیه بحث کرده اند که این آیه صراحت دارد که انسان می تواند به خاطر ترس از جان، آبرو و یا ناموس. حتی بیاید و کلمه کفر را بر زبان جاری کند.

یعنی کسی کفر را به زبان اظهار کند، برخلاف آنچه را که در قلب دارد. نه در مسائل شرعی و احکام، بلکه در مسائل اعتقادی توحیدی نیز می تواند برخلاف اعتقاد قلبی خودش، مطلبی را بر زبان جاری کند.

شأن نزول آیه فوق!

جالب این است که در قضیه «عمار»، که این آیه در حق او نازل شده است؛ وقتی عمار کلمه کفر را بر زبان جاری کرد، گریه کنان نزد پیغمبر آمد و گفت که من به خاطر ترس بر جانم، همچین عبارتی را گفتم و... گریه می کرد و می گفت که من کافر شدم!

نبی مکرم دست بر سر او کشید و اشکهای او را پاک کرد و فرمود:

«إِنْ عَادُوا لَكَ فَعَدْ لَهُمْ بِمَا قَلْتَ»

اگر دوباره تو را مجبور به گفتن کلمه کفر کردند، همان را که گفتی دوباره بگو.

تفسیر کشف زمخشری ج ۲، ص ۵۹۵؛ تفسیر کبیر فخر رازی، ج ۲۰، ص ۹۷

این عبارت پیغمبر، در حقیقت یک قاعده دینی است. که اگر برای کسی همانند موقعیت عمار پیش بیاید، می تواند کاری را که عمار انجام داده، انجام بدهد!

دیدگاه مرحوم «طبرسی»، پیرامون آیه فوق!

مرحوم «طبرسی» از علمای شیعه متوفای ۵۴۸ هجری، در ذیل این آیه می نویسد:

«قِيلَ نَزَلَ قَوْلُهُ «إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» فِي جَمَاعَةِ أَكْرَهُوا وَ هُمُ عِمَارُ وَ يَاسِرُ أَبُوهُ وَ أُمُّهُ سَمِيَّةُ وَ قَتَلَ أَبُو عِمَارٍ وَ أُمُّهُ وَ أَعْطَاهُمُ عِمَارُ بِلِسَانِهِ مَا أَرَادُوا مِنْهُ

گفته شده است که این آیه درباره جماعتی که به بیان کفر مجبور شدند نازل شده است. آنها عمار و پدرش یاسر و مادرش سمیه بودند. پدر و مادر عمار کشته شدند ولی عمار آنچه را که کفار خواسته بودند، به زبان جاری کرد.

ثم أخبر سبحانه بذلك رسول الله فقال قوم كفر عمار فقال كلا أن عمارا مليء إيمانا من قرنه إلى قدمه و اختلط الإيمان بلحمه و دمه

سپس این خبر را به پیغمبر دادند. عده ای گفتند که عمار کافر شد. پیغمبر فرمود: هرگز! همانا عمار، از سر تا به پایش، مملو از ایمان است. و ایمان با گوشت و خونس آمیخته است.

و جاء عمار إلى رسول الله و هو يبكي فقال ص ما وراءك فقال شر يا رسول الله ما تركت حتى نلت منك و ذكرت آلهتهم بخير فجعل رسول الله يمسح عينيه و يقول إن عادوا لك فعد لهم بما قلت»

عمار به نزد پیغمبر آمد در حالی که گریه می کرد. پیغمبر فرمود: چه اتفاقی افتاده؟ گفت: ای رسول خدا اتفاق بدی افتاده! من از شما بدگوئی کردم و خدایان آنها را به نیکی یاد کردم! پیغمبر اشک چشمان عمار را پاک می کرد و می گفت: اگر بار دیگر از تو چنین کاری را خواستند، انجام بده و آنچه را گفתי دوباره بگو!

مجمع البيان في تفسير القرآن، ج 6، ص 597

سؤال: آیا این عبارت پیغمبر که فرمود «إن عادوا لك فعد لهم بما قلت»؛ امر وجوبی است؟

پاسخ: نه، دستور و امر وجوبی نیست. بلکه ترخیص است. روایات را خواهیم خواند که این دستور، رخصت است. پیغمبر می فرماید اگر چنین کاری دوباره تکرار شد، تو می توانی دوباره همان کلمه کفر را بر زبان جاری کنی! لذا اینجا قطعاً امر نیست.

ما روایت داریم که نبی مکرم، کسانی که تقیه نکردند و شهید شدند را، بیشتر تحسین کرد تا کسانی که تقیه کردند و کشته نشدند.

دیدگاه «بیضاوی»، پیرامون آیه فوق!

«بیضاوی» در این زمینه می نویسد:

«روي أن قريشا أكرهوا عمرا وأبويه ياسرا وسمية على الارتداد فربطوا سمية بين بعيرين وحيء بحربة في قبلها وقالوا انك اسلمت من اجل الرجال فقتلت و قتلوا ياسرا وهما أول قتيلين في الإسلام وأعطاهم عمار بلسانه ما أرادوا مكرها نقل شده است که قريش، عمار و پدرش یاسر و مادرش سمیه را به ارتداد مجبور کردند. سمیه را به دو شتر بستند و شخصی نیزه ای را بر محل عورت او فرو برد و به او گفتند که تو به خاطر مردان مسلمان شدی! پس او کشته شد.

و همچنین یاسر را نیز کشتند. این دو نفر اولین شهدای اسلام بودند. ولی عمار آنچه را که به آن او را مجبور کرده بودند، بر زبان جاری کرد.

فقيل يا رسول الله إن عمارا كفر فقال كلا إن عمارا ملئ إيمانا من قرنه إلى قدمه واختلط الإيمان بلحمه ودمه فأنتي عمار رسول الله وهو يبكي فجعل رسول الله يمسح عينيه ويقول ما لك؟ أن عادوا لك فعد لهم بما قلت

به پیغمبر خبر دادند که عمار کافر گشته است. پیغمبر فرمود: هرگز! همانا عمار از سر تا به پایش مملو از ایمان است. و ایمان با گوشت و خونس آمیخته است. عمار به نزد پیغمبر آمد در حالی که گریه می کرد. پیغمبر با دستن خود اشک او را پاک می کرد و می گفت: تو را چه شده است؟ اگر دوباره تو را مجبور کردند، همان را که گفתי دوباره بگو.

وهو دليل على جواز التكلم بالكفر عند الاكراه وان كان الأفضل أن يتجنب عنه اعزازا للدين كما فعله ابواه لما روي أن مسيلمة اخذ رجلين فقال لاحدهما ما تقول في محمد؟ قال رسول الله قال فما تقول في؟ فقال أنت أيضا فخلاه وقال للآخر ما تقول في محمد؟ قال رسول الله قال فما تقول في؟ قال أنا اصم فاعاد جوابه فقتله

این کلام پیغمبر دلیل بر این است که انسان می تواند در زمان مجبور شدن، کفر را بر زبان جاری کند. اگر چه افضل این است که برای عزت بخشی به دین، از گفتن کلمه کفر اجتناب کند. همانگونه که پدر و مادر عمار عمل کردند. زیرا روایت شده است که مسیلمه دو نفر از مسلمانها را اسیر گرفت و به یکی گفت: نظر تو درباره محمد چیست؟ گفت: او پیغمبر خداست. گفت: نظر تو درباره من چیست؟ گفت: تو نیز پیغمبر خدا هستی! وقتی این را گفت، مسیلمه او را آزاد کرد. به دومی گفت: نظر تو درباره محمد چیست؟ گفت: او پیغمبر خداست. گفت: نظر تو درباره من چیست؟ گفت: من لال هستم. دوباره پرسید و همان جواب را شنید. لذا او را کشت.

فبلغ ذلك رسول الله فقال أما الأول فقد اخذ برخصة الله وأما الثاني فقد صدع بالحق فهنيئا له

این خبر به پیغمبر رسید. پیغمبر فرمود اما نفر اول (که در اثر اجبار به مسیلمه گفت تو پیغمبر هستی) به ترخیص و اجازه خداوند عمل نمود و نفر دوم حق را جدا کرد و به آن عزت بخشید و در این راه کشته شد و این کشته شدن گوارای او باد.

تفسیر البیضاوی؛ ج ۳، ص ۴۲۲؛ دار النشر: دار الفکر - بیروت

بر اساس همین روایت، ما می گوئیم که وقتی پیغمبر اکرم به عمار می فرماید «إِنْ عَادُوا لَكَ فَعَدْ لَهُمْ بِمَا قَلْتَ»؛ این دستور وجوبی نیست، بلکه رخصت و اجازه است.

ما در فرمایشات فقهاء داریم که اگر کشته شدن، موجب اعزاز و عزت بخشی به دین باشد، و تقیه کردن، موجب ضعف ایمان مؤمنین بشود، دیگر در آنجا تقیه برداشته می شود! و تقیه کردن جایز نیست!

یعنی تمام موارد جواز تقیه، مشروط است بر اینکه تقیه کردن، موجب تزلزل اعتقادات دیگران نشود. مثل فردی نباشد که تقیه بکند یا نکند، خیر و ضررش فقط به خودش بر می گردد، نه به دیگران. یک فرد مهم و تأثیرگذاری که تقیه کردن، موجب سست شدن عقیده دیگران بشود، اجازه تقیه کردن ندارد.

دیدگاه «فخرالدین رازی»، پیرامون آیه فوق!

«فخر رازی» در ذیل این آیه اکراه عمار، همان تعبیر مرحوم طبرسی را درباره سرگذشت عمار نقل می کند و در ادامه می نویسد:

«ومنهم جبر مولى الحضرمي أكرهه سیده فکفر ، ثم أسلم مولاة وأسلم وحسن إسلامهما وهاجرا»

از کسانی که مجبور به گفتن کلمه کفر شدند، مجبور شدن مولى حضرمی هست که مولایش او را مجبور به بیان کلمه کفر کرد و او نیز کافر شد. سپس خود حضرمی مسلمان شد. چه نیکو اسلامی داشتند و با پیغمبر مهاجرت نیز کردند.

التفسیر الکبیر؛ ج ۲۰، ص ۹۷؛ دار النشر: دار الکتب العلمیة - بیروت - ۱۴۲۱هـ - ۲۰۰۰م ، الطبعة: الأولى

« دیدگاه «جصاص»، پیرامون آیه فوق!

جصاص» که از مفسرین احناف هست، و متوفای ۳۷۰ هجری، در ذیل آیه اکراه می نویسد:

«هذا اصل في جواز إظهار كلمة الكفر في حال الإكراه والإكراه المبيح لذلك هو أن يخاف على نفسه أو بعض أعضائه

التلف إن لم يفعل ما أمره به فأبيح له في هذه الحال أن يظهر كلمة الكفر»

این یک قاعده است در جایز بودن آشکار کردن کلمه کفر، در حالت مجبور شدن. و اکراهی که اظهار کفر را جایز می

کند، این است که انسان بر جان خودش و یا جان برخی از اعضای خانواده اش بترسد. که اگر آنچه را که به انجام

آن مجبور شده، انجام ندهد، کشته بشود. در این حالت، اظهار کلمه کفر بر او جایز خواهد بود.

أحكام القرآن؛ ج ۵، ص ۱۳؛ دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت - ۱۴۰۵، تحقيق: محمد الصادق قمحاوي

پس بنابراین خداوند می فرماید که اگر بر اساس اجبار و اکراه، فردی مجبور به کفر بشود، در حالی که قلبش لبریز

ایمان است و ذکر کفر، فقط لقلقه زبان باشد، هیچ اشکالی ندارد و گناهی هم مرتکب نشده است.

اساساً این قاعده مسلم دینی است تا قیام قیامت! که هر مسلمانی اگر در چنین شرایطی قرار گرفت و مجبور شد

به کفر، می تواند راه «سمیه» و «یاسر» را انتخاب بکند، و می تواند راه عمار را انتخاب بکند. در حقیقت پیغمبر اکرم

می خواهد این قضیه شریعتی باشد برای آیندگان.

ان شاءالله در جلسه بعد ادامه نظرات مفسرین پیرامون این آیه اکراه را، بیان خواهیم کرد. مخصوص کلام سرخسی

را خواهیم خواند که با عبارت زشتی به شیعیان توهین می کند و می گوید که چرا شیعیان قائل به تقیه هستند!

والسلام عليكم ورحمة الله

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۵۲) – ترس نبی مکرم اسلام، از ابلاغ خلافت امیرالمؤمنین

(سلام الله علیه)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداءالله الى يوم لقاء الله. بحث ما در رابطه با «تقیه از دیدگاه قرآن» بود که در جلسه دیروز، ما دو آیه از قرآن کریم را که اشاره به مسئله تقیه داشت را خواندیم. یکی آیه ۲۸ آل عمران بود:

(لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيَحْذَرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ)

افراد با ایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند، و هر کس چنین کند، هیچ رابطه‌ای با خدا ندارد (و پیوند او بکلی از خدا گسسته می‌شود)، مگر اینکه از آنها به پرهیزید (و به خاطر هدفهای مهم‌تری تقیه کنید). خداوند شما را از (نافرمانی) خود، بر حذر می‌دارد، و بازگشت (شما) به سوی خداست.

سوره آل عمران (۳): آیه ۲۸

و دیگری آیه ۱۰۶ سوره نحل بود که در رابطه با «عمار» بود:

(مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ)

کسانی که بعد از ایمان کافر شوند- به جز آنها که تحت فشار واقع شده‌اند در حالی که قلبشان آرام با ایمان است- آری آنها که سینه خود را برای پذیرش کفر گشوده‌اند غضب خدا بر آنها است و عذاب عظیمی در انتظارشان!

در ادامه، اقوال فقهاء و بزرگان اهل سنت را نیز نقل کردیم که مراد از این آیه، جواز تلفظ به کفر است، برای حفظ جان، مال و ناموس، در مواردی که ضرورتی اقتضاء بکند.

آیا حفظ جان در تقیه، فقط مخصوص خود انسان است؟

سؤال: آیا حفظ جان در تقیه، فقط مخصوص خود انسان است، یا شامل دیگران نیز می شود؟!

پاسخ: ما ان شاء الله در آینده مفصل بحث خواهیم کرد که در رابطه با تقیه، فرقی نمی کند که حفظ جان خود انسان مطرح باشد و یا حفظ جان دیگران باشد. هیچ فرقی نمی کند!

غالب فقهای اهل سنت نیز، فتوا داده اند که اگر چنانچه یک ظالمی دنبال دستگیری یک مؤمن باشد، و ما با دروغ گفتن، آن ظالم را منحرف کنیم و جان یک انسان را ولو برای دستگیر نشدن، نجات بدهیم، این دروغ گفتن واجب است! این مسئله تقریباً مجمع علیه آقایان اهل سنت است. البته شیعه هم به همین شکل است.

درست است که این آیه، در خصوص عمار و یا اتخاذ کفار به عنوان اولیاء، نازل شده است، ولی مورد نمی تواند مخصّص باشد. در اینجا الغای خصوصیت می شود و در غیر این موارد را نیز شامل می شود.

دیدگاه و تعبیر عجیب «سرخسی حنفی» درباره تقیه!

در ادامه بیان نظرات مفسرین اهل سنت پیرامون آیه دوم مورد بحث، به نظر جناب «سرخسی» که از فقهای به نام اهل سنت و حنفی مذهب هم هست، رسیدیم. کتاب «مبسوط» ایشان، در حقیقت مثل کتاب «جواهر» ما هست.

ما قبلاً هم اشاره کردیم که هر یک از این مذاهب اربعه اهل سنت، یک کتاب مفصل فقهی مثل کتاب «جواهر» ما دارند. حنفی ها کتاب «المبسوط» سرخسی را دارند؛ حنابله «المغنی» ابن قدامه مقدسی را دارند؛ مالکی ها «المدونة الكبرى» مالک را دارند؛ و شافعی ها هم «الأم» شافعی را دارند! که البته پنج شش جلد بیشتر نیست، و لذا مبسوط

ترین کتابشان، «المجموع» نووی است. که از او به «فقیه الأمة» تعبیر می کنند. که آنها مثل جواهر ما هست، و یک مقدار بزرگتر هم هست.

در هر صورت؛ جناب سرخسی در ذیل این آیه شریفه «إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» می نویسد:

«أن رسول الله رخص فيه لعمار بن ياسر رضي الله عنه إلا أن هذا النوع من التقية يجوز لغير الأنبياء والرسل عليهم الصلاة والسلام فأما في حق المرسلين صلوات الله عليهم أجمعين فما كان يجوز ذلك فيما يرجع إلى أصل الدعوة إلى الدين الحق وقد جوزه بعض الروافض لعنهم الله»

همانا پیغمبر در اظهار کفر در زبان، به عمار بن یاسر اجازه داد. مگر اینکه این نوع از تقیه، برای غیر انبیاء و پیامبران الهی جایز است. ولی در حق فرستادگان الهی، این نوع از تقیه در مواردی که به اصل دعوت به دین بر می گردد، جایز نیست. البته بعضی از رافضی ها که خداوند آنها را لعنت کند، این نوع تقیه را برای انبیاء نیز جایز دانسته اند!

المبسوط، ج ۲۴، ص ۴۵، اسم المؤلف: شمس الدين السرخسي، دار النشر: دار المعرفة - بيروت

حالا مراد آقای سرخسی از «بعض الروافض» چی هست، ما نمی دانیم! ولی در اینجا اگر مرادشان از «روافض»، بعضی از فرق منحرفه شیعه مثل «غلاة» و «خطابیه» و... باشد، ما هم می گوئیم که اگر یک همچون عقیده ای دارند خدا لعنتشان کند! اگر یک سنی هم چنین عقیده ای دارد، خدا او را لعنت کند!

یعنی وهابی و سنی و شیعه و هر کسی که معتقد به این باشد که انبیاء در دعوت به دین حق، می توانند تقیه بکنند ولی در جایی که مربوط به اصل دعوت به دین نباشد، مربوط به بعضی از ملحقات دین باشد، نمی توانند تقیه کنند، ما هم می گوئیم که خدا لعنتشان کند!

ولی جناب آقای سرخسی! خداوند در قرآن در حق حضرت ابراهیم چه می گوید؟ وقتی که می گویند بیا برویم به مراسم عید، می گوید:

(فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ)

ابراهیم گفت: من مریض هستم!

سوره صافات (۳۷): آیه ۸۹

آیا این تقیه هست یا تقیه نیست؟! آیا واقعاً بیمار بوده یا بیمار نبوده؟ این را شما می خواهید چه کار بکنید؟ حضرت ابراهیم، پیغمبر اولوالعزم هم که هست! بعد می گوید:

(قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ)

گفتند: هر کس با خدایان ما چنین کرده قطعاً از ستمگران است (و باید کیفر ببیند)!

سوره انبیاء (۲۱): آیه ۵۹

حضرت ابراهیم در جواب می گوید:

(قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسئَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ)

گفت: بلکه بزرگشان کرده باشد! از آنها سؤال کنید اگر سخن می گویند

سوره انبیاء (۲۱): آیه ۶۳

آیا این کلام حضرت ابراهیم، دروغ است یا نیست؟! خلاف واقع هست یا نیست؟ اینجا شما چه جوابی دارید؟! اگر کسی به شما بگوید که این کلام حضرت، به خود دعوت به اصل دین بر می گردد، ولی با یک واسطه؛ بحث **فَسئَلُوهُمْ** **إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ** در حقیقت بحث توحید است.

یعنی حضرت ابراهیم دارد این قوم را به توحید دعوت می کند. به وحدانیت خداوند دعوت می کند، و از پرستش بت ها اینها را برحذر می دارد، ولی با تقیه! آقای سرخسی تقیه که شاخ و دم ندارد!! شما اینجا چه کار می خواهید بکنید؟! این دیگر آیه قرآن است که خیلی واضح و صریح و روشن است.

ترس نبی مکرم اسلام، از ابلاغ خلافت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه)!

اضافه بر این، شما ببینید که ما در این زمینه، آیه صریح داریم. که می فرماید:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ

ای پیامبر آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است کاملا (به مردم) برسان و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای و خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم نگاه می‌دارد، و خداوند جمعیت کافران (لجوج) را هدایت نمی‌کند.

سوره مائده(۵): آیه ۶۷

داستان این آیه چیست؟ بفرمائید ببینید که تمام بزرگان شما، این روایات را نقل کرده اند که جبرئیل به نزد پیغمبر اکرم آمد و فرمود:

«ان الله يأمرك أن تدل أمتك على صلاتهم. فدلهم عليها، ثم هبط فقال: إن الله يأمرك أن تدل أمتك على زكاتهم. فدلهم عليها... ثم هبط فقال: إن الله يأمرك أن تدل أمتك على وليهم على مثل ما دللتهم عليه من صلاتهم وزكاتهم وصيامهم وحجهم ليلزمهم الحجة في جميع ذلك.»

همانا خداوند به تو دستور می دهد که مردم را به نماز دعوت و راهنمایی کنی! پیغمبر نیز مردم را به نماز راهنمایی کرد. سپس دوباره نازل شد و فرمود: خداوند به تو دستور می دهد که مردم را به پرداخت زکات راهنمایی کن! پیغمبر نیز چنین کرد... دوباره جبرائیل نازل شد و فرمود: خداوند به تو دستور می دهد که امت خود را همانگونه که بر نماز و زکات و روزه و... راهنمایی کردی، بر ولی خودشان نیز راهنمایی کن!

شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، الحاكم الحسكاني، ج ۱، ص ۲۵۵، ح ۲۴۸

آقای سرخسی! آیا این دعوت به اصل دین هست یا نیست؟! بعد می گوید:

«فقال رسول الله: يا رب إن قومي قريبوا عهد بالجاهلية و فيهم تنافس و فخر، وما منهم رجل إلا وقد وتره وليهم واني أخاف»

پیغمبر فرمود: پروردگارا! امت من تازه از جاهلیت بیرون آمده اند. در اینها هنوز آثار جاهلیت مثل فخر و خودنمایی وجود دارد. هیچ فردی در میان اینها نیست مگر اینکه وایشان یک نفری از اهل اینها را کشته است. و من می ترسم.

شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، الحاکم الحسکانی، ج ۱، ص ۲۵۵، ح ۲۴۸

خب آقای سرخسی! در مورد این روایت شما چه می خواهید بفرمائید؟ در تقیه هم همین است. انسان، حقیقتی را به خاطر ترسی که از عواقبش دارد، نمی گوید! و کتمان می کند!

جالب است که راوی این روایت که «زیاد» است، می گوید:

«ما انصرفت إلى بلدي بشئ أحب إلي من هذا الحديث»

در میان احادیثی که شنیدم، این بهترین حدیثی است که با خودم به شهرم می برم.

ایشان در جای دیگر، حدیث معراج را نقل می کند که خداوند فرمود:

«إني لم أبعث نبيا إلا جعلت له وزيرا، وإنك رسول الله وإن عليا وزيرك. قال ابن عباس: فهبط برسول الله فكره أن يحدث الناس بشئ منها إذ كانوا حديثي عهد بالجاهلية حتى مضى [من] ذلك ستة أيام، فأنزل الله تعالى: (فلعلك تارك بعض ما يوحى إليك) فاحتمل رسول الله [صلى الله عليه وآله وسلم] حتى كان يوم الثامن عشر، أنزل الله عليه (يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك) ثم إن رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) أمر بلالا حتى يؤذن في الناس أن لا يبقى غدا أحد إلا خرج إلى غدیرخم»

همانا من هیچ پیغمبری را مبعوث نمی کنم، مگر اینکه برای او وزیری قرار می دهم. همانا تو فرستاده خدا و علی وزیر توست. ابن عباس می گوید: جبرئیل بر پیغمبر نازل شد ولی پیغمبر از بیان این پیام به مردم، کراهت داشت.

زیرا مردم تازه از جاهلیت درآمده بودند. تا اینکه شش روز گذشت. و خداوند وحی نازل کرد و فرمود ای پیغمبر! نکنند برخی از آنچه به تو وحی می شود را ترک کردی!؟

تا اینکه در هیجده ذی الحجه خداوند آیه نازل کرد که ای پیغمبر آنچه بر تو نازل کرده ایم را ابلاغ کن. سپس پیغمبر به بلال دستور داد تا اذان بگوید که فردا هیچ کسی نباشد مگر اینکه در غدیر حاضر بشود.

شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، الحاکم الحسکانی، ج ۱، ص ۲۵۷، ح ۲۵۰

در این روایت به صراحت می گوید که پیغمبر از گفتن حق، شش روز تقیه کردند! چون می گفتند که اگر بگویم مردم مرا تکذیب می کنند و قبول نمی کنند. این تقیه است. تقیه که شاخ و دم ندارد!!

«فخرج رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) والناس من الغد، فقال: يا أيها الناس إن الله أرسلني إليكم برسالة وإني ضقت بها ذرعا مخافة أن تتهموني وتكذبوني حتى عاتبني ربي فيها بوعيد أنزله علي بعد وعيد، ثم أخذ بيد علي بن أبي طالب فرفعها حتى رأى الناس بياض إبطيهما»

پیغمبر بر مردم وارد شدند و فرمودند: ای مردم! خداوند مرا به رسالتی به سوی شما فرستاده است. قلب من تنگ شده بود از ترس اینکه مرا متهم بکنید و مرا تکذیب کنید تا اینکه خداوند مرا در بیان آن پیام عتاب کرد. سپس پیغمبر دست علی بن ابی طالب را گرفت و بلند کرد به طوری که مردم سفیدی زیر بغل او را دیدند.

شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، الحاکم الحسکانی، ج ۱، ص ۲۵۸، ح ۲۵۰

چرا پیغمبر اکرم از بیان ولایت امیرالمؤمنین در غدیر، واهمه داشت؟

سوال: چرا پیغمبر اکرم از بیان ولایت امیرالمؤمنین در غدیر، واهمه داشت؟

پاسخ: پیغمبر اکرم اگر چه قبلاً در جلسات کوچکتر، ولایت و خلافت امیرالمؤمنین را بیان فرموده بود، ولی در یک جمع ۱۲۰ هزار نفری صحابه، کار سختی بود و تجربه ای نبود. شما ببینید که بعد از قضیه فتح مکه، جمعیت مسلمانها حداقل ده برابر شد! مردم مدینه و اطراف مدینه مسلمان شدند. البته اینها منتظر بودند، - مخصوصاً بعد از جنگ

احزاب - که پیغمبر در این جنگ شکست می خورد و دیگر بساط مسلمانها برچیده می شود، لذا حاضر نبودند ایمان بیاورند.

ولی بعد از فتح مکه دیگر تسلیم شدند. زیرا اینها امیدشان به قریش مکه بود که اسلام را از بین می برند. وقتی قریش شکست خورد، تمام امیدشان بر باد رفت. شما ببینید در این دو سال، کل کسانی که از مکه مسلمان شدند، به دو هزار نفر نمی رسد! ولی سال فتح مکه، کل کسانی که با پیغمبر بودند، هشت هزار نفر بودند.

شما این هشت هزار نفر را فرض کنید که هر خانواده ای سه، چهار نفر داشته باشند، می شود سی هزار نفر! ولی در عرض این دو سال، جمعیت مسلمانها به ۱۲۴ هزار نفر! یعنی بیست سال نبی مکرم زحمت کشید، در این بیست سال، سی هزار مسلمان توانست جمع بکند! ولی بعد از فتح مکه، حدود صد هزار نفر بر جمعیت مسلمانها افزوده شد! اکثریت اینها هم تازه از جاهلیت خارج شده بودند.

اضافه بر اینکه قریشی که آمدند مسلمان شدند، اینها همه سران و سرکردگان قوم خود بودند و الآن هم که به اسلام وارد شدند، همه اینها داعیه ریاست داشتند! ابوسفیان و دیگران همان ریاست طلبی که در مکه داشتند، اینجا نیز خواستار بودند.

تمام کسانی که از مکه آمده بودند، و مسلمان شده بودند، تابع ابوسفیان بودند نه تابع نبی مکرم. در ثانی اینها کسانی بودند که هر تک تک خانواده ها، یک نفری را داشتند که به دستان امیرالمؤمنین به درک واصل شده بودند. لذا عداوت امیرالمؤمنین در دل اینها هست. و حقیقتاً بیان ولایت امیرالمؤمنین برای یک چنین جمعیتی، کار دشوار و سختی بود.

اینها دو هزار بودند. جمعیت کمی نبودند. هزار نفر هم که باشند، در میان مردم توطئه می کنند، شایعه درست می کنند، علیه نبی مکرم کارشکنی می کنند. و کل جامعه اسلامی را از هم می پاشند!

لذا بیان ولایت و جانشینی امیرالمؤمنین در غدیر، کار سخت و دشواری بوده است. و اساساً غدیر با جاهای دیگر فرق می کند. مثلاً در «خیبر» هم حضرت، ولایت امیرالمؤمنین را مطرح می کند ولی در خیبر، تعداد خاصی از

مسلمانها حضور دارند. همه هم خالصانه در رکاب پیغمبر هستند و منافقان یا حضور ندارند و یا اگر هم باشند، به قدری در اقلیت هستند که قدرت حرف زدن و کارشکنی کردن ندارند!

آیا کتاب «شواهد التنزیل» حاکم حسکانی، در نزد اهل سنت اعتباری دارد؟!

سؤال: آیا کتاب «شواهد التنزیل» حاکم حسکانی، در نزد اهل سنت اعتباری دارد؟!

پاسخ: آنها کار با کتاب شواهد التنزیل ندارند. سند را نگاه می کنند. ایشان هم در اینجا سند را ذکر کرده است. و در

ثانی این مطلب مختص شواهد التنزیل نیست. در مدارک دیگر نیز ذکر شده است.

اضافه بر اینکه «حاکم حسکانی»، شخصیت قابل احترامی است. «ذهبی» درباره او می نویسد:

«الإمامُ المُحدِّثُ البارعُ القَاضِي»

امام و پیشوای در حدیث، محدث و بسیار فاضل و کسی که منصب قضاوت را داشته است.

سیر أعلام النبلاء؛ ج ۱۳، ص ۴۱۸؛ الناشر: دار الحدیث - القاهرة، الطبعة: ۱۴۲۷هـ - ۲۰۰۶م

«سیوطی» هم درباره حاکم حسکانی می نویسد:

«شیخ متقن ذو عناية تامة بعلم الحديث»

استاد، استوار و محکم و کسی است که متخصص علم حدیث است. و عنایت تامه به علم حدیث دارد.

طبقات الحفاظ؛ ج ۱، ص ۴۴۲؛ دار النشر: دار الکتب العلمیة - بیروت - ۱۴۰۳، الطبعة: الأولى

این تعابیر تعابیر بلندی است. و نشان می دهد که حاکم حسکانی، یک فرد عادی نیست که بیاید هر روایتی را نقل بکند.

ترس نبی مکرم از بیان ولایت امیرالمؤمنین در منابع متعدد اهل سنت!

همانگونه که عرض کردیم، این مطلب ترس نبی مکرم از بیان ولایت امیرالمؤمنین، مختص شواهد التنزیل نیست. در مدارک دیگر نیز ذکر شده است. آلوسی در «روح المعانی» نقل کرده، سیوطی در «الدر المنثور» ج ۲، ص ۲۹۸؛ شوکانی در «فتح القدير»، ج ۲، ص ۶۰؛ «وهبة بن مصطفى الزحيلي» که از فقهاء و علمای بزرگ معاصر است که یک شخصیت کم نظیر جهان اهل سنت است، در کتاب «تفسير الوسيط»، ج ۱، ص ۴۸۰ نقل کرده اند. و یا «علامه عینی» در «عمدة القاری» نقل می کند که:

«ذکر الثَّغَلْبِي عَنِ الْحَسَنِ: قَالَ سَيِّدَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَمَّا بَعَثَنِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِرِسَالَتِهِ ضَقَّتْ بِهَا ذُرْعَا وَعَرَفْتُ أَنَّ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَكْذِبُنِي، وَكَانَ يَهَابُ قُرَيْشًا وَالْيَهُودَ وَالنَّصَارَى»

ثعلبی از حسن بصری نقل کرده است که پیغمبر فرمود وقتی خداوند مرا به نبوت مبعوث کرد، سینه ام تنگ شد و دانستم که برخی از مردم مرا تکذیب خواهند کرد. پیغمبر از قریش و یهودیان و مسیحیان ترس و واهمه داشت.

عمدة القاري شرح صحيح البخاري؛ الناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت؛ ج ۱۸، ص ۲۰۶

لذا نبی مکرم واهمه داشت که اینها بیایند و توطئه بکنند و کارشکنی بکنند. و روحیه مسلمانها را تضعیف بکنند. بگویند که مردم ببینید که این می گفت من پیغمبر خدا هستم و برای عموم مردم آمده ام. ولی الآن شما می بینید که دارد پسر عموی خودش را به جانشینی خودش انتخاب می کند. معلوم می شود که قضیه، قضیه فامیلی و خانوادگی است!!!

«طبری» نیز در کتاب تفسیرش که به قول ابن تیمیه در منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۷۶ که می گوید تفسیر طبری از تفاسیری است که در منقولات مورد اعتماد است؛ می نویسد:

«لما نزلت بلغ ما أنزل إليك من ربك قال إنما أنا واحد كيف أصنع تجتمع علي الناس فنزلت وإن لم تفعل فما بلغت رسالته»

وقتی آیه بلغ ما انزل نازل شد، پیغمبر گفت: من تنها هستم. چه کنم؟ مردم بر ضد من اجتماع می کنند. پس آیه و ان لم تفعل نازل شد.

این عبارات نشان می دهد بر این که نبی مکرم می ترسد! ترس ایشان به اصل دین و شریعت هم بر می گردد. بحث ابلاغ دین است. نه بحث فروع دینی و مسائل اخلاقی و...!

آقای سرخسی! شما که می گوئید بعضی از روافض که خدا لعنتشان کند، همچین چیزی گفته اند؛ این روایاتی را که بزرگان شما نقل کرده اند را چه می کنید؟ آیا اینها هم مستحق لعن خداوند هستند!!؟؟

بعضی وقتها یک فرد عادی می آید و یک حرفی را می زند، خب انسان گلایه نمی کند، و یا یک فرد معاند و آدم ماجراجوئی مثل «ابن تیمیه» که رطب و یابس، و راست و دروغ را به هم می بافد و یک حرفی می زند، خیلی جای گلایه نیست؛ ولی آقای سرخسی از فقهای نامی احناف است. و یک شهرت جهانی و مقبولیت عمومی دارد. چه در میان احناف و چه در میان غیر احناف! لذا از ایشان بسیار جای گلایه است که اینگونه با قضیه برخورد کند.

حالا شیعه یا در اقلیت بوده و یا حکومتها اجازه نمی دادند که شیعیان حقایق و عقاید خودشان را مطرح بکنند، و به گوش مردم برسانند، حتی به گوش خواص؛ و یا نه، تبلیغات مخالفین شیعه، سطح خیلی گسترده ای داشت که حتی فقهای مثل سرخسی هم، تحت تأثیر قرار گرفته اند و اینگونه سخن گفته اند.

لذا ما باید دقت کنیم و به این مسئله توجه داشته باشیم که حق مطلب و آن حقیقت مذهب تشیع و مبانی فکری و اعتقادی شیعه به گوش خیلی از اینها نرسیده است. و اینها از روی جهل به عقاید شیعه، اینچنین حرفهایی می زنند.

لذا شما می بینید که خود آقای سرخسی هم هیچ مدرکی برای حرف خودش نمی دهد. فقط می گوید «وقد جوزه

بعض الروافض لعنهم الله»!!!

خب کجا گفتند؟ در کدام کتاب؟ در کدام جلسه؟ با کدام مدرک؟ ایشان هیچ مدرکی ارائه نمی کند! یعنی قضیه بین اینها به قدری مشهور شده، که گویا یک امر مسلم و مفروغ عنه است!!

یا شما نظر بزرگان اهل سنت را ببینید، حتی شافعی و حتی مالک، من تمام اقوال اینها را جمع کردم که اینها شیعه را کافر می دانند!!!

اینها رسماً به کفر شیعه فتوا داده اند. از فقهای قرن دوم و سوم اهل سنت هم اینچنین فتوایی دادند!! یعنی از بزرگان اهل سنت چنین فتوایی صادر کرده اند!

انسان معطل و سرگردان می شود که اینها چگونه چنین فتاوایی را صادر کرده اند. و یا روایاتی را که در مذمت شیعه جعل کرده اند، این روایات را به عنوان یک روایت «مفروغ عنها» تصور کردند و بر اساس این روایات دروغین، فتوا صادر کرده اند و اینها خیلی درد بزرگی است!

این را هم خدمت دوستان عرض بکنم که از برکات جمهوری اسلامی این است که این فرصت را برای شیعه ایجاد کرد تا حقایق مکتب خودش را برای عموم مردم بیان بکند. خیلی از اهل سنت از این حقایق بی خبر بودند!

شما ببینید در این سی، چهل سال اخیر، افرادی که از اهل سنت به مذهب تشیع گرویده اند، اگر نگوئیم چند برابر چهارده قرن گذشته بوده، شاید بگوئیم معادل چهارده قرن گذشته و یا بیشتر هم بوده است!!

هیچ الزامی هم در کار نبوده است. الآن هم کسانی که شیعه می شوند، گرفتاری دارند، مشکل دارند، دردسر دارند، طرد از خانواده و... هم دارند. ولی با همه این احوال، شیعه می شوند!

به عکس اگر یک شیعه سنی بشود، نانش در روغن است! احترامش هست، پول از زمین و زمان به او می رسد، امکانات به او می دهند، و...!

من دوست دارم عزیزان این کتاب «موسوعة من حياة المستبصرين» را ببینند. چاپ «ابحاث العقائد الاسلاميه» هم است. چهارده جلد است که تاکنون ده جلد چاپ شده است. البته این کتاب بر روی اینترنت هم موجود است.

الحق و الإنصاف، وقتی انسان مطالعه می کند، احساس می کند که تأسیس این نظام و رساندن حقیقت تشیع به گوش مردم، خیلی از پرده پوشی هایی که در چهارده قرن گذشته صورت گرفته را برملا کرده و همه را برطرف نموده است.

والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه هشتاد و سوم ۹۵/۰۲ / ۲۰

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیّه» (۵۳) - بررسی دو آیه دیگر، در مشروعیت تقیه!

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله الى يوم لقاء الله. بحث ما در رابطه با «تقیّه» از منظر قرآن بود که در جلسه گذشته، برخی از آیاتی که در این رابطه بود را خدمت عزیزان تقدیم کردیم.

دیروز به جمله آقای «سرخسی» رسیدیم که تعبیر زشتی داشت و گفت که در حق فرستادگان الهی، این نوع از تقیه در مواردی که به اصل دعوت به دین بر می گردد، جایز نیست؛ «وقد جوزه بعض الروافض لعنهم الله» یعنی شیعیان تقیه را برای نبی مکرم در ابلاغ دین قائل هستند!

ما در جواب ایشان عرض کردیم که اگر مراد از این واژه «روافض»، بعضی از فرقه های مطرود شیعه مثل خطابیّه و کلابیه و... هستند، ما هم می گوئیم «لعنهم الله»!

اما همین را هم اگر بخواهیم بگوئیم، باید مستند بگوئیم که فلان فرقه، در فلان مصدر چنین عقیده ای دارند! متأسفانه این آقایان همینطوری و بدون مدرک، رمی بغیب می کنند و غالباً هم که ما بررسی می کنیم، می بینیم که این سخنان هیچ ریشه ای هم ندارد. حتی گروه های منحرف و جدا شده از شیعه، به نام شیعه همچون عقیده ای ندارند.

در ادامه بحث دیروز، روایاتی را که آقایان در ذیل آیه (یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ) آورده بودند را نقل کردیم و گفتیم که بزرگان اهل سنت به صراحت می گویند که نبی مکرم چندین روز بعد از نزول آیه ابلاغ رسالت، این امر را برای مردم ابلاغ نکرد تا جائی که خداوند فرمود:

(فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ)

شاید ابلاغ بعض آیاتی را که به تو وحی می شود به تاخیر می اندازی

سوره هود (۱۱): آیه ۱۲

آنچه که در اینجا مطرح است، که اگر ما در مقام جواب از این روایات باشیم، در قضیه آیه تبلیغ یا آیه ۱۲ هود، در ذیل روایت هست که اگر چنانچه واقع بشود، نتیجه اش بر می گردد به تکذیب پیغمبر! و تکذیب پیغمبر، در روحیه دیگران اثر منفی می گذارد.

و اگر نبی مکرم هم در اینگونه موارد می آید تعلل می کند و یا ابلاغ نمی کند، با توجه به برداشت خود او، و ولایتی که خدای عالم به او داده، اختیاری که خدای عالم به او داده، این طور تشخیص می دهد که در دوران امر بین بد و بدتر، بد را انتخاب کند.

گزینه بد، عدم ابلاغ است. و گزینه بدتر، تکذیب نبی است. و لذا نبی مکرم عدم ابلاغ را انتخاب می کند. و این مربوط به تشخیص نبی مکرم است. تا اینکه خدای عالم دستور می دهد که آنچه گفتیم را بگو، ما تو را از این واهمه ای که از تکذیب شدن داری، حفظ می کنیم.

(وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ)

خداوند تو را از خطرات آنها نگاه خواهد داشت.

سوره مائده (۵): آیه ۶۷

جالب است خداوند، نبی مکرم را به خاطر این تأخیر در بیان وحی، توبیخ هم نمی کند. نمی گوید که شما مرتکب گناه شدی! مرتکب معصیت شدی!

بله البته یک حالت تهدید دارد. می گوید که وقتی ما آمدیم و تمام موانع را برطرف کردیم، جلوی تکذیب تو را گرفتیم، اگر بعد از این ابلاغ نکنی، در اینصورت مرتکب معصیت شدی. مثل همان آیه ای که خداوند فرمود:

(وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ)

هر گاه او سخنی دروغ بر ما می بست، ما او را با قدرت می گرفتیم، سپس رگ قلبش را قطع می کردیم.

سوره حاقه (۶۹): آیه ۴۴، ۴۵، ۴۶

«ابن قتیبه دینوری» کتابی دارد با عنوان «المسائل والأجوبة فی الحدیث و التفسیر» در صفحه ۲۲۲ همین تعبیری را که ما داریم، دارد و می گوید:

«ان رسول الله كان يتوقى بعض التوقى و يستخفى ببعض ما يؤمر به على نحو ما كان عليه قبل الهجرة»

همانا پیغمبر در برخی مواقع می ترسید و برخی اوامر الهی را مخفی می کرد. همانگونه که در مکه و قبل از هجرت، اینچنین عمل می نمود.

پیغمبر اکرم حتی سه سال اول بعثت خودشان را علنی نکرده بودند. و حال آنکه خداوند می فرماید:

(وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا)

ما تو را جز برای همه مردم نفرستادیم تا (آنها را به پادشاهی الهی) بشارت دهی و (از عذاب او) بترسانی.

سوره سبأ (۳۴): آیه ۲۸

از مصادیق بارز تقیه نبی مکرم!

از مصادیق بارز ترس و تقیه نبی مکرم، که ما بارها اشاره کردیم، همان روایت حجر اسماعیل است. دوستان می دانند که حجر اسماعیل خارج بیت است و طواف بیرون آن باید انجام شود. اگر کسی داخل حجر اسماعیل طواف بکند، طوافش باطل است.

حتی اگر موقع طواف کردن، دست خود را بر روی دیوار حجر اسماعیل بگذارد، چون دستش وارد بیت شده، می گویند که طواف او مشکل دار می شود.

«صحیح بخاری» نقل می کند که:

«عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْجَدْرِ أَمِنَ الْبَيْتِ هُوَ؟ قَالَ: «نَعَمْ» قُلْتُ: فَمَا لَهُمْ لَمْ يُدْخِلُوهُ فِي الْبَيْتِ؟ قَالَ: «إِنَّ قَوْمَكَ قَصَرَتْ بِهِمُ النَّفَقَةُ» قُلْتُ: فَمَا شَأْنُ بَابِهِ مُرْتَفِعًا؟ قَالَ: «فَعَلَ ذَلِكَ قَوْمُكَ، لِيَدْخُلُوا مَنْ شَاءُوا وَيَمْتَنِعُوا مَنْ شَاءُوا، وَلَوْلَا أَنَّ قَوْمَكَ حَدِيثٌ عَنْهُمْ بِالْجَاهِلِيَّةِ، فَأَخَافُ أَنْ تُنْكَرَ قُلُوبُهُمْ، أَنْ أُدْخَلَ الْجَدْرَ فِي الْبَيْتِ، وَأَنْ أُلْصِقَ بَابَهُ بِالْأَرْضِ»

عایشه می گوید از پیغمبر پرسیدم: آیا حجر اسماعیل، جزء بیت است؟ فرمود: بله گفتم: چرا آن را داخل در بیت نکردند؟ فرمود: اموال قوم تو کم آمد نتوانستند حجر را داخل در بیت کنند. گفتم: چرا درب بیت بالا قرار گرفته است؟ فرمود: قوم تو این کار را انجام دادند تا هر کسی را که بخواهند به درون بیت راه بدهند و هر کسی را که نخواهند از ورود به بیت منع کنند. و اگر قوم تو تازه مسلمان نبودند، و تازه از جاهلیت جدا نشده بودند؛ و من نمی ترسیدم از اینکه دل‌هایشان از اسلام برگردد، حجر اسماعیل را داخل در بیت می کردم. و همچنین درب خانه را از پائین نصب می کردم.

صحیح البخاری، ج ۶ ص ۲۶۶ ح ۶۸۱۶؛ دار النشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت - ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷، الطبعة: الثالثة، تحقیق:

د. مصطفی دیب البغا

این روایت مشخص می کند که در زمان صدور این روایت، قدرت دست قریش بوده است. این روایت هم مدنی است و مکی نیست. عایشه سال دوم هجری به عقد نبی مکرم درآمد. اینها همه مربوط به بعد از هجرت است.

و چه بسا مربوط به اواخر عمر نبی مکرم باشد. زیرا اگر پیغمبر قدرتی نداشت، عایشه یک همچین طلبی از او نمی کرد. بنابراین معلوم می شود که این قضیه بعد از فتح مکه هم بوده است. که عایشه می گوید که حال که مکه فتح شده است، چرا دیوار کعبه را توسعه نمی دهی و حجر را داخل بیت نمی کنی؟! زیرا قبل از فتح مکه که رسول اکرم مبسوط الید نبودند. یعنی ذیل خود روایت دلالت می کند که همه چیز مربوط به بعد از فتح مکه می باشد.

در این روایت پیغمبر اکرم به صراحت می فرماید که «فَأَخَافُ» من می ترسم! می ترسم که قوم تو انکار کنند! چه چیزی را انکار بکنند؟! واضح است که متعلق انکار، رسالت پیغمبر است! یعنی من می ترسم که اینها رسالت من را انکار بکنند!

در بعضی از روایات اینگونه وارد شده است که:

«لَوْلَا جِدَّتَانِ قَوْمِي بِالْكَفْرِ لَفَعَلْتُ»

اگر نزدیکی قوم تو به کفر نبود، حتماً این کار را انجام می دادم.

صحیح البخاری، ج ۲ ص ۵۷۳ ح ۱۵۰۶؛ دار النشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت - ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷، الطبعة: الثالثة، تحقیق: د.

مصطفی دیب البغا

البته این را هم بگویم که ممکن است کسی بگوید که در قوم قریش انسانهای مؤمنی هم بودند! این مثل این است که ما می گوئیم «لعن الله بنی امیه قاطبة!» به امام صادق عرض کردند که در بنی امیه، افراد متدین، مؤمن و شیعه هم وجود داشت! حضرت فرمود شما لعنت خود را نثار این قوم بنی امیه بکنید، ملائکه خودشان مؤمنین را جدا می کنند!

این نکته را هم بگویم که قوم نبی مکرم، به «بنی هاشم» معروف بودند نه قوم قریش! وقتی عرفاً هم می گویند قریش؛ معمولاً نبی مکرم و امیرالمؤمنین را در این قوم نمی شمارند! لذا «قریش»، علم شده است برای غیر بنی هاشم!

در هر صورت...

ما به آقای «سرخسی» می گوئیم که جناب آقای سرخسی! شما که می گوئید «بعض الروافض لعنهم الله» آمدند و تقیه را بر نبی مکرم جایز دانسته اند؛ ما از شما سؤال می کنیم که آیا این وارد کردن حجر اسماعیل به بیت الله الحرام، جزء شریعت بوده یا نبوده؟! جزء «ما انزل الی النبی» هست، یا نیست؟!؟

این کلام نبی مکرم که می گوید: «وَلَوْلَا أَنْ قَوْمَكَ حَدِيثٌ عَلَيْهِمْ بِالْجَاهِلِيَّةِ... أَنْ أُدْخِلَ الْجَدْرَ فِي الْبَيْتِ» جزء «ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى» هست یا نیست؟! اگر نیست، تکلیف خودتان را روشن کنید و اگر هست، بفرمائید که چرا نبی مکرم از اجرای این کار واهمه و ترس دارد؟! آیا این وحی که صورت گرفته و ایشان این شریعت را می داند، و این حق را می داند، چرا می گوید من می ترسم که دلهای اینها رسالت مرا انکار بکنند!!؟؟

یکی از شارحین «سنن ابن ماجه»، - که الآن از خاطر من رفت - به صراحت دارد که پیغمبر می فرماید من می ترسم اینها برگردند و مرتد بشوند! اگر ترس از ارتداد نداشتیم، من دیوار کعبه را گسترش می دادم تا حجر اسماعیل داخل در بیت بشود!

آیه سوم:

(وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِّن آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ)

مرد مؤمنی از آل فرعون که ایمان خود را پنهان می داشت گفت، آیا می خواهید کسی را به قتل برسانید بخاطر اینکه می گوید پروردگار من الله است در حالی که دلائل روشنی از سوی پروردگارتان آورده، اگر دروغگو باشد دروغش دامن خود او را خواهد گرفت، و اگر راستگو باشد (لا اقل) بعضی از عذابهایی را که وعده می دهد به شما خواهد رسید، خداوند کسی را که اسرافکار و بسیار دروغگو است هدایت نمی کند.

سوره غافر(۴۰): آیه ۲۸

مشروعیت «تقیه»، در ادیان سابق!

در ادامه بیان آیات مربوط به مشروعیت تقیه، به آیه ۲۸ سوره غافر می‌رسیم. این آیه مربوط به تقیه در شرایع سابق است. خیلی واضح و روشن است.

مؤمن آل فرعون می‌گوید اگر این دروغ می‌گوید، وبال گردن خودش است. آیا تقیه واضح تر از این باشد؟! یعنی می‌گوید که این پیغمبر یا راست می‌گوید و یا دروغ می‌گوید! قاطعانه هم نمی‌گوید که این پیغمبر صادق است و چنین و چنان! بلکه به صورت معدلة الطرفین سخن می‌گوید.

تمام مفسرین آورده‌اند که مؤمن آل فرعون، این عبارت «وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ» را به صورت تقیه مطرح کرده است. حال آنکه عقیده ثابت داشت که بر نبوت و رسالت آن نبی!

این آیه صریح است در اینکه این مؤمن آل فرعون، از فرعون و آل فرعون تقیه می‌کرد و تصریح هم ندارد که خودش مؤمن به آن پیغمبر است. فقط برای اینکه بتواند ترسی در دل فرعونیان ایجاد کند، اینچنین می‌گوید که «وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ!»! اگر راست بگوید این وعده‌ها و وعیدهایی که به شما می‌دهد، به شما اصابت خواهد کرد!

اینجا واضح و روشن است که خدای عالم می‌آید این مؤمن آل فرعون را به خاطر تقیه کردنش، با عبارت «رَجُلٌ مُؤْمِنٌ» مدح می‌کند.

دیدگاه «قرطبی» درباره آیه فوق!

«قرطبی» متوفای ۶۷۱ هجری در ذیل این آیه می‌نویسد:

«إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا نَوَى الْكُفْرَ بِقَلْبِهِ كَانَ كَافِرًا وَإِنْ لَمْ يَتَلَفَظْ بِلِسَانِهِ، وَأَمَّا إِذَا نَوَى الْإِيمَانَ بِقَلْبِهِ فَلَا يَكُونُ مُؤْمِنًا بِحَالٍ حَتَّى يَتَلَفَظَ بِلِسَانِهِ، وَلَا تَمْنَعُهُ التَّقِيَةُ وَالْخَوْفُ مِنْ أَنْ يَتَلَفَظَ بِلِسَانِهِ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ تَعَالَى»

وقتی یک انسانی نیت کفر در قلبش داشته باشد، کافر می‌شود اگر چه آن را به زبان هم نیاورد. ولی اگر ایمان را در قلبش داشته باشد، در هیچ صورتی مؤمن نخواهد بود، (یعنی ایمانش برای ما ثابت نمی‌شود) مگر اینکه ایمانش

را به زبان بیاورد. و تقیه و ترس نمی تواند مانع این باشد که یک فردی بین خود و خدای خود، ایمانش را به زبان بیاورد.

می گوید که تقیه نمی تواند مانع این باشد که انسان در خلوت منزل خود و جایی که کسی او را نمی بیند، شهادتین را بر زبان جاری کند.

«إنما تمنعه [التقية] من أن يسمعه غيره، وليس من شرط الإيمان أن يسمعه الغير في صحته من التكليف، وإنما يشترط سماع الغير له ليكف عن نفسه و ماله»

همانا تقیه مانع این می شود که دیگری را به ایمان خود مطلع کند. شرط ایمان این نیست که ایمانش را به دیگری نیز بیان بکند. فقط اگر بخواهد از جان و مالش محافظت کند، باید دیگری را به ایمانش مطلع کند.

الجامع لأحكام القرآن؛ ج ۱۵ ص ۳۰۸، دار النشر: دار الشعب - القاهرة

یعنی در میان مسلمانهاست و متهم به کفر است. و چه بسا مسلمانها او را به عنوان اینکه کافر است، قصد جان او و قصد تصرف اموال او را داشته باشند. در اینجا اگر می خواهد که جان و مالش در امان باشد، لازم است که ایمانش را به گوش دیگری برساند.

دیدگاه «تاج الدین حنفي» درباره آیه فوق!

«تاج الدین حنفي» که از فقهای احناف هست، در ذیل آیه می نویسد:

«وهذا استدراج إلى الاعتراف بالبينات بالدلائل على التوحيد...وأبدى ذلك في صورة احتمال ونصيحة، و بدأ في التقسيم بقوله: {وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ} مداراة منه وسلوكاً لطريق الإنصاف في القول، و خوفاً إذا أنكر عليهم قتله أنه ممن يعاضده وينصره، فأوهم بهذا التقسيم والبداء بحالة الكذب حتى يسلم من شره، ويكون ذلك أدنى إلى تسليمهم.»

این کلام، متممی است برای اعتراف مؤمن آل فرعون به توحید با دلائل روشن. توحید خود را به صورت احتمال و در حال نصیحت، آشکار می کند. با تقسیم کردن دروغ و راست گفتن مدعی نبوت، در حقیقت مدارا می کند و راه انصاف را می پیماید. از اینکه او بیاید آشکارا از قتل پیغمبر ممانعت کند، می ترسید که او را به عنوان کمک کار و یاور او بدانند. بنابراین او با این تقسیم بندی، شر را از خودش دور کرد. و این راه، نزدیک ترین راه برای تسلیم آنها می باشد.

الدرّ اللقیط، تاج الدین الحنفی؛ ج ۷، ص ۴۵۸

در حقیقت مؤمن آل فرعون، با اینگونه سخن گفتن، هم خودش را از شر آنها حفظ کرد، و هم جان پیامبر را نجات داد و هم اینکه آنها را تسلیم خودش کرد تا اینکه پیغمبر را نکشند.

دیدگاه «آلوسی» درباره آیه فوق!

«آلوسی» نیز از قافله عقب نمانده و در ذیل این آیه می نویسد:

«ثم إن الرجل احتاط لنفسه خشية أن يعرف اللعين حقيقة أمره فيبطش به، فتلطف في الاحتجاج، فقال: {وإن يك كاذبًا فعَلَيْهِ كَذِبُهُ} لا يتخطاه وبال كذبه.»

مؤمن آل فرعون، برای نجات جان خویش، احتیاط به خرج داد. زیرا می ترسید که آن ملعون، حقیقت ایمان او را بداند و او را تعذیب کند. لذا در احتجاج با آنها، ملاطفت به خرج داد و گفت که اگر او دروغ بگوید، دروغش به زیان خود اوست. و وزر و وبالش دامن خود او را خواهد گرفت.

روح المعانی؛ ج ۲۴ ص ۶۴؛ دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت

البته قریب به این تعبیر مؤمن آل فرعون را نبی مکرم اسلام دارد که وقتی کفار را به اسلام دعوت می کند، می فرماید که بیائید با یکدیگر گفتگو و مناظره کنیم. حالا یا شما راست می گوئید و من دروغ می گویم، که در اینصورت شما در هدایت و من در گمراهی هستم. و اگر من راست می گویم، من هدایت یافته ام و شما گمراه هستید.

(قُلِ اللَّهُ وَ إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ)

بگو الله، و ما یا شما بر (طریق) هدایت یا در ضلالت آشکاری هستیم.

سوره سبأ (۳۴): آیه ۲۴

جالب است که در این آیه، عبارت «إِنَّا» و همچنین «لَعَلَىٰ هُدًى» جلوتر ذکر شده است. این هم یک لطافتی است در این آیه. در ابتدا گمراهی را مطرح نمی کند.

لذا در آیه مورد بحث هم، مؤمن آل فرعون، همین روش را با لطافت استفاده کرده است.

دیدگاه «مراغی» درباره آیه فوق!

جناب «مراغی» نیز که از مفسرین نامی اهل سنت هست، در تفسیرش می نویسد:

«وقال رجل من آل فرعون یکتّم ایمانه منهم خوفاً علی نفسه: اینبغی لکم أن تقتلوا رجلاً ما زاد علی أن قال: ربّی الله، قد جاءکم بشواهد دالّة علی صدقه؟ ومثل هذه المقالة لا تستدعی قتلاً ولا تستحق عقوبة فاستمع فرعون لکلامه، وأصغى لمقاله وتوقف عن قتله»

مردی از آل فرعون که به خاطر جاننش ایمانش را کتمان می کرد گفت: آیا سزاوار است که شما مردی را که می گوید پروردگارم خداست بکشید؟ او شواهدی را برای درستی ادعایش برای شما آورده است. برای اینگونه سخن گفتن، مرگ و عقوبت سزاوار نیست! فرعون سخن او را شنید و گفتارش را گوش داد و از کشتن او منصرف شد.

تفسیر المراغی؛ ج ۲۴، ص ۶۳، الناشر: شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي وأولاده بمصر، الطبعة: الأولى، ۱۳۶۵ هـ -

۱۹۴۶م

آمده می گوید «ربی الله»؛ نمی گوید «ربکم الله»! این هم یک لطافت خاصی است. در هر صورت این آیه هم نشان می دهد که تقیه در ادیان گذشته هم بوده و چیزی نیست که مربوط به شریعت اسلام باشد. بلکه در شرایع گذشته نیز وجود داشته است.

(فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِّنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا)

اکنون يك نفر را با این سکه‌ای که دارید به شهر بفرستید تا بنگرد کدامین نفر از آنها غذای پاکتری دارند، از آن مقداری برای روزی شما بیاورد، اما باید نهایت دقت را به خرج دهد و هیچ کس را از وضع شما آگاه نسازد.

سوره کهف (۱۸): آیه ۱۹

این آیه مربوط به اصحاب کهف است. که وقتی از خواب بیدار می شوند، یکی را می فرستند برای تهیه غذا، و می سپارند به او که ایمانت را پنهان بدار و آشکار نکن!

عبارت «وَلْيَتَلَطَّفْ» یعنی ماهیت خود را بیان نکن. نگو که ما کی هستیم. خودت را ناشناس جلوه بده.

«فخر الدین رازی» در ذیل این آیه می نویسد:

«وقوله: {وَلْيَتَلَطَّفْ} أي یكون ذلك في سر و كتمان»

عبارت «وَلْيَتَلَطَّفْ» یعنی اینکه امر ما و ورود به شهر و خرید غذا، باید پوشیده و مخفی باشد.

تفسیر الکبیر؛ ج ۲۱ ص ۸۸ دار النشر: دار الکتب العلمیة - بیروت - ۱۴۲۱ هـ - ۲۰۰۰ م ، الطبعة: الأولى

این آیه هم بیان می کند که این اصحاب کهف، از دقیانوس که پادشاهشان بوده و کافر بوده، فرار کرده و بعد از اینکه از خواب بیدار شدند، باز هم دنبال همان پنهان کاری و تقیه کردن هستند.

پس معلوم می شود که در شرایع سابق هم، تقیه وجود داشته و منحصر به دین اسلام نبوده است.

والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه هشتاد و چهارم ۹۵/۰۲/۲۱

نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۲۳)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله الى يوم لقاء الله.

نکته اخلاقی هفته: پرهیز از عجب و غرور!

چون روز آخر درسی هفته هست، یک نکته اخلاقی نیز خدمت دوستان عرض کنیم. در روایتی بسیار زیبا، که نکات عجیب و تکان دهنده ای دارد، نبی مکرم (صلی الله علیه و آله) به «عبدالله بن مسعود» فرمودند:

«يَا ابْنَ مَسْعُودٍ إِذَا مَدَحَكَ النَّاسُ فَقَالُوا إِنَّكَ تَصُومُ النَّهَارَ وَ تَقُومُ اللَّيْلَ وَ أَنْتَ عَلَى غَيْرِ ذَلِكَ فَلَا تَفْرَحْ بِذَلِكَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَنْتُوا وَ يُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»

ای پسر مسعود! هرگاه مردم تو را ستودند و گفتند: روزها روزه می گیری و شب ها عبادت می کنی، و تو چنان بودی، شادمان مشو؛ زیرا خداوند متعال می فرماید: «البته گمان مبر کسانی که بدانچه کرده اند شادمانی می کنند و دوست دارند به آنچه نکرده اند ستایش شوند، قطعاً گمان مبر که برای آنان نجاتی از عذاب است. آنان را عذابی دردناک است».

مکارم الاخلاق، للشيخ الطبرسي، ص ۴۵۴؛ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۷۴، ص ۱۰۳

می آیند به آدم می گویند که آقا شما خیلی فاضل هستید! خیلی باسواد هستید! از مفاخر اسلام هستید! و چنین و چنان! معمولاً هم افراد ذاتاً به تعریف و تمجید علاقمند هستند. و شاید انگیزه این حب، در ما روحانیون، کمی بیشتر از دیگران باشد.

در روایات متعدد هم داریم که وقتی کسی شما را مدح می کند، حتی به یک صفاتی دارد شما را مدح می کند، که شما آن صفات را دارید، مواظب باشید که خدای ناکرده از این تعریف مردم، «غرور» برای شما نیاید، «عجب» برای شما حاصل نشود!

به تعبیر حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه)، کسانی که مبتلای به عجب و ریا هستند، فردای قیامت آرزو می کنند که ای کاش ما اهل کبائر بودیم، ولی اهل عجب و ریا نبودیم!

عجب و ریا، اعمال انسان را به آتش می کشد و حبط می کند. لذا در روایت داریم وقتی کسی شما را تعریف می کند، حتی به یک صفتی که دارید، بلافاصله از خدا طلب بخشش نمائید:

« إِذَا زُكِّي أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ فَيَقُولُ أَنَا عَلِمْتُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي وَ رَبِّي أَعْلَمُ بِي مَنِّي بِنَفْسِي اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ وَ اجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يَطُّونَ وَ اغْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ »

هرگاه یکی از آنان را تمجید کنند از آن تمجید بیم نموده و گوید: من از دیگران به خود آگاهترم، و پروردگارم از خودم به من داناتر است، خداوندا، مرا به آنچه در باره ام گویند مگیر، و از آنچه می پندارند بهتر گردان، و زشتی‌هایی را که از من خبر ندارند بر من ببخش.

نهج البلاغه (للصباحي صالح)، ص: ۳۰۵؛ خطبه ۱۹۳ (خطبه متقین)

لذا باید دقت کنیم که این تعریف و تمجیدها، و هندوانه زیر بغل دادن، کار دست ما ندهد! و از طرف دیگر، ما گرفتار مشکل دیگری نیز هستیم.

ما ها معمولاً گرفتار این هستیم که اگر کسی از ما انتقاد بکند، در روحیه ما اثر منفی می گذارد. و این هم باز صحیح نیست و زشت است!

تعبیر فوق العاده امام رضا (سلام الله علیه) به «یونس بن عبدالرحمن»!

لذا ما باید دقت کنیم که بین خود و خدای خودمان را اصلاح کنیم، و کاری نداشته باشیم که قضاوت مردم، نسبت به ما چی هست! به تعبیر امام رضا (سلام الله علیه) که به «یونس بن عبد الرحمان» - که علیه او حرف‌های زیادی می‌زدند و او را متهم به کفر و شرک و زندقه می‌کردند - فرمودند:

«يَا يُونُسُ فَمَا عَلَيْكَ مِمَّا يَقُولُونَ إِذَا كَانَ إِمَامُكَ عَنْكَ رَاضِيًا... يَا يُونُسُ وَ مَا عَلَيْكَ أَنْ لَوْ كَانَ فِي يَدِكَ الْيَمْنَى دُرَّةٌ ثُمَّ قَالَ النَّاسُ بَعْرَةٌ أَوْ بَعْرَةٌ وَ قَالَ النَّاسُ دُرَّةٌ هَلْ يَنْفَعُكَ شَيْئًا فَقُلْتُ لَا فَقَالَ هَكَذَا أَنْتَ يَا يُونُسُ إِذَا كُنْتَ عَلَى الصَّوَابِ وَ كَانَ إِمَامُكَ عَنْكَ رَاضِيًا لَمْ يَضُرَّكَ مَا قَالَ النَّاسُ»

ای یونس! وقتی امام تو از تو راضی باشد، تو را چه باک که مردم درباره تو چه می‌گویند... ای یونس! اگر در دست تو طلا باشد و مردم تصور کنند که کلوخ - و سنگ و خاک و پشگل - است، آیا قضاوت مردم، ارزش طلا را می‌کاهد؟ گفت: خیر. حضرت فرمود: اگر در دست تو، کلوخی باشد و مردم بگویند که در دست تو، طلا است، آیا داوری مردم به آنچه که در دست توست، قیمت می‌دهد؟ گفت: خیر. فرمود: یونس! اگر امام عصرت از تو راضی بود و تمام دنیا با تو بد باشد، نباید تأثیری در روحیه تو بگذارد. چون قضاوت مردم، قیمت و ارزش تو را پایین نمی‌آورد.

بحار الأنوار (ط - بیروت)؛ ج ۲، ص ۶۶، ح ۵

در حقیقت امام رضا فرمودند ببینید که آیا امام زمانتان از شما راضی است یا نه؛ اگر راضی باشد، شما مثل طلا هستید! مردم نسبت به شما هر قضاوتی هم بکنند، از ارزش شما نمی‌کاهد. و در مقابل اگر امام زمان از شما راضی نباشد، شما مثل کلوخ هستید! تصور طلا بودن در دستان شما، از ناحیه مردم؛ و یا تعریف و تمجید مردم از شما، به شما قیمت و ارزش نمی‌دهد.

ان شاء الله خداوند به ما توفیق بدهد، آنگونه باشیم که حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) ملاک قضاوت ما باشد.

برگردیم به بحث...

ما در رابطه با سخنان دکتر طیب، شیخ الأزهر صحبت می‌کردیم که در ماه مبارک رمضان گذشته، یک ماه تمام بر ضد مبانی اعتقادی تشیع سخن گفته بودند.

در جلسات گذشته، نکاتی را در این زمینه خدمت دوستان عرض کردیم. و گفتیم که ایشان خیلی تلاش می کند بر اینکه قضیه «تبشیر شیعی» را در سخنرانی های خودش، به صورت مفصل مطرح بکند.

به تعبیر حضرت آیةالله العظمی مکارم شیرازی، عمده انگیزه ایشان، از سخنرانی در این یک ماه رمضان، و تمام سخنرانی های بعد از ماه مبارک، بر علیه شیعه؛ گرایش جوانان مصری به مذهب تشیع است. این است که ایشان را ناراحت و عصبانی کرده و مجبور کرده که اینگونه بر ضد شیعه موضع بگیرد! عمده ناراحتی ایشان، همین قضیه است.

گلایه از دکتر طیب، برای بی تفاوتی در قبال تبلیغ وهابیت!

اگر واقعاً ایشان دغدغه دینی دارند و تقوای الهی برای ایشان ملاک است، این همه که در شبکه های مختلف، تبلیغ وهابی گری می کنند، جوانان شیعه و سنی را به طرف تکفیر و وهابیت جذب می کنند؛ چرا ایشان در این یک ماه مبارک، حتی یکبار هم بر ضد وهابیت موضع نگرفتند!!!؟؟

ایشان چرا در طول ماه مبارک رمضان، یک مرتبه به وهابی ها و تکفیری ها حمله نکرد! یک بار نگفت که الان در خود مصر ما، ده دوازده تا ماهواره در اختیار وهابیت است که شبانه روز دارند تبلیغ وهابیت و تکفیر می کنند و مردم را تحریک می کنند که بروند در سوریه و عراق و یمن بجنگند!!

یا این مفتیان عربستان سعودی که در جواز قتل مسلمانها، هر روز یک فتوایی صادر می کنند، ما ندیدیم که از اول ماه مبارک رمضان تا آخر ماه، آقای طیب، ولو به صورت اشاره، نسبت به تبشیر وهابیت حرفی بزنند!!

یا عرض کردیم که وقتی سرلشگر «زاهی خلفان»، رئیس پلیس دبی امارات، به صراحت اعلام می کند که ما سالانه «۱۰میلیارد دلار» خرج می کنیم تا بتوانیم ایران شیعی را به ایران سنی مبدل کنیم!! یعنی ایران برگردد به همان زمان پانصد سال ششصد سال گذشته که همه سنی بودند!

بعید است که این حرفها به گوش آقای طیب نرسیده باشد! ولی ایشان به هیچ وجهی برای اینگونه اظهارات عکس العملی قائل نبودند.

آیا انتقال از یکی از مذاهب اربعه اهل سنت به مذهب دیگر، جایز است؟

نکته ظریفی که وجود دارد و در موارد زیادی به درد دوستان می خورد، این است که ایشان می گوید شیعه یکی از مذاهب اسلامی است. این را بارها هم گفته است. که ما مذهب شیعه را، از مذاهب اسلامی می دانیم. و اگر کسی مذهب شیعه را قبول داشته باشد، ما او را مسلمان می دانیم.

خب آقای طیب! اگر شما مذهب شیعه را از مذاهب اسلامی می دانید، بفرمائید که چه اشکالی دارد که کسی که حنفی و یا مالکی است، برگردد به مذهب شیعه و شیعه بشود!؟

همانطوری که اگر یک حنفی برگردد و مالکی بشود، یا مالکی بیاید و شافعی بشود، از دید شما اشکالی ندارد. و یک دفعه هم شما در سخنرانی های طول عمر خودتان نگفتید که این خلاف شرع است و حرام است که یک جوان شافعی برگردد و مالکی بشود. یا مالکی حنفی بشود. و یا حنفی حنبلی بشود!

و حتی علماء و بزرگان شما، در طول تاریخ، تغییر مذهب داشته اند. و یک نفر هم نیامده بگوید که این تغییر مذهب ها اشکال دارد!

اضافه بر اینکه در خود قرآن کریم، در سوره زمر آیه ۱۷ و ۱۸ به صراحت می فرماید:

(فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمُ أُولُوا الْأَبْوَابِ)

پس بندگان مرا بشارت بده. همان کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آنها پیروی میکنند. آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آنها خردمندانند.

لذا حمله آقای طیب به شیعه، تحت عنوان تبشیر شیعی، اساساً خلاف قرآن است.

نظر مفسرین اهل سنت پیرامون آیه فوق!

خود «راغب اصفهانی» در ذیل این آیه می نویسد:

«الذین یستمعون القول فیتبعون أحسنه) أي الأبعد عن الشبهة»

کسانی که حرف را گوش می دهند و بهترین را پیروی می کنند، یعنی از مسیر شبهه دار فاصله می گیرند.

المفردات في غريب القرآن، اسم المؤلف: أبو القاسم الحسين بن محمد، دار النشر: دار المعرفة- لبنان، تحقيق: محمد سيد

كيلاني؛ ج ۱، ص ۱۱۹

اگر چنانچه یک فردی تشخیص می دهد که مثلاً مذهب حنفی شبهه دارد، می خواهد مذهب شافعی را انتخاب بکند، یا مذهب شیعه را انتخاب بکند، چه اشکالی دارد!؟

همچنین «آلوسی» نیز در ذیل این آیه می گوید:

«الذين يسمعون القول فيتبعون أحسنه» مدح لهم بأنهم نقاد في الدين يميزون بين الحسن والأحسن والفاضل والأفضل»

این آیه ستایش اینهاست. زیرا اینها در دین روحیه نقادی و کنکاشی دارند. بین خوب و خوبرو و بافضیلت و بافضیلت تر، تمییز قائل می شوند.

روح المعاني؛ ج ۲۳ ص ۲۵۲، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت

جناب «فخرالدین رازی» که مورد تأیید شما هم هست، در ذیل این آیه می نویسد:

«أن الطريق إلى تصحيح المذاهب والأديان قسمان : أحدهما : إقامة الحجة والبينة على صحته على سبيل التحصيل ، وذلك أمر لا يمكن تحصيله إلا بالخوض في كل واحد من المسائل على التفصيل والثاني : أنا قبل البحث عن الدلائل وتقريرها والشبهات وتزييفها نعرض تلك المذاهب وأضدادها على عقولنا ، فكل ما حكم أول العقل بأنه أفضل وأكمل كائن أولى بالقبول»

همانا راه رسیدن به انتخاب مذهب و دین صحیح دو تاست. یکی اقامه دلیل و بینه بر صحت آن مذهب و دین، که بر اساس تحقیق و مطالعه به دست آمده باشد. و این راه هم حاصل نمی شود جز با تحقیق گسترده در هر یک از

مسائل. راه دوم اینکه ما قبل از اینکه از دلائل حقانیت فلان مذهب یا دین صحبت کنیم، آن مذهب را بر عقل خودمان عرضه بکنیم. هر کدام را که عقل ما تشخیص داد که بهتر و کامل تر است، آن را قبول کنیم.

التفسير الكبير؛ ج ٢٦ ص ٢٢٧، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤٢١هـ - ٢٠٠٠م، الطبعة: الأولى

دیدگاه بزرگان اهل سنت در مورد تغییر مذهب به مذهب دیگر!

حتی خود «ابن تیمیه» می گوید:

«وانتقال الإنسان من قول إلى قول لأجل ما تبين له من الحق هو محمود فيه ، بخلاف إصراره على قول لا حجة معه عليه»

منتقل شدن انسان از یک نظر به نظر دیگر، به خاطر روشن شدن حق برای او، مورد ستایش است. این به خلاف این است که انسان بر یک نظری که دلیلی ندارد اصرار داشته باشد.

الفتاوى الكبرى؛ ج ٢، ص ٤٥٩، دار النشر: دار المعرفة - بيروت ، تحقيق : قدم له حسنين محمد مخلوف؛

در جای دیگر می گوید:

«فإن الإنسان لا يزال يطلب العلم والإيمان فإذا تبين له من العلم ما كان خافيا عليه اتبعه»

همانا انسان همواره در پی علم و ایمان است. هرگاه از راه علم، راه درست که بر او پوشیده شده بود معلوم شد، از آن پیروی می کند.

الفتاوى الكبرى؛ ج ٢، ص ٤٥٢، دار النشر: دار المعرفة - بيروت ، تحقيق : قدم له حسنين محمد مخلوف؛

شیخ «حوالی»، که از مفتیان ماجراجوی عربستان سعودی است، در ذیل حدیث افتراق (تفتراق امتی علی ثلاث و سبعین فرقه) می نویسد:

«وهذا الخبر الصادق لا يمكن معه اختصار الفرق إلى سبعين ولا إلى سبع فضلا عن واحدة، فالخير إذن كل الخير أن يبحث الإنسان عن الحق و يعتقده و يدعو إليه وإن خالفته الدنيا كلها»

با اینکه این روایت صحیح است، ولی باز هم نمی توان فرقه های مذهبی را در هفتاد و یا هفت مورد خلاصه کرد. چه برسد به منحصر کردن به یک مذهب! بنابراین تمام خیر در این است که انسان از راه حق جستجو کند، وقتی یافت، از آن پیروی کند و دیگران را نیز به آن راه دعوت کند، اگر چه تمام دنیا با او مخالفت بکنند.

«وَأَنْ يَجْتَنِبَ الضَّلَالِ وَيَدْعُو إِلَىٰ نَبْذِهِ وَلَوْ دَاهَنَهُ أَصْحَابُهُ كُلَّهُمْ، هَذَا هُوَ الَّذِي سَارَ عَلَيْهِ رَسُلُ اللَّهِ، وَأَمْرٌ بِهِ اللَّهُ فَلَا تَصَادَمُوا سُنَّةَ اللَّهِ وَتَخَالَفُوا مَنَهْجَ رَسُولِهِ.»

بعد از تشخیص مذهب حق، از مسیر باطل اجتناب کند و دیگران را نیز به ترک آن دعوت کند ولو اینکه تمام یاران او با او مخالفت کنند. این همان روشی است که فرستادگان الهی پیموده اند و خداوند به آن دستور داده. بنابراین با سنت خدا مخالفت نکنید و با روش رسولان الهی مخالفت نکنید.

مجلة الجامعة الإسلامية بالمدينة المنورة؛ شماره ۶۲

حالا اگر یک نفر آمد و عقیده داشت که مذهب شیعه حق است، لذا از مذهب شیعه تبعیت کرد. مردم را هم به این مذهب دعوت کرد، چه اشکالی دارد!؟

همانطوری که فلانی می گوید مذهب حنفی حق است. اعتقاد هم دارد و به آن مذهب دعوت می کند، نسبت به مذهب شیعه هم اینچنین باشد.

از طرف دیگر، ما می بینیم که بزرگان اهل سنت، به صراحت می گویند که محصور کردن حق در فلان مذهب، صحیح نیست! «ابن عابدین» در این زمینه می نویسد:

«أَنَّه لَيْسَ عَلَى الْإِنْسَانِ التَّزَامُ مَذْهَبٍ مُّعَيَّنٍ»

لازم نیست که انسان به تبعیت از یک مذهب خاص و مشخص ملتزم باشد.

رد المحتار علی الدر المختار، ج ۱، ص ۷۵؛ دارالنشر: دار الفکر، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۱۲ هـ. ق.

یا «ابن ابی العز حنفی» می گوید:

«فَمَنْ تَعَصَّبَ لَوَاحِدٍ مَعِينٍ غَيْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَمَالِكَ وَأَبِي حَنِيفَةَ وَالشَّافِعِيَّ وَأَحْمَدَ وَرَأَى أَنْ قَوْلَ هَذَا هُوَ الصَّوَابُ الَّذِي يَتَّبِعِي أَتْبَاعَهُ دُونَ قَوْلِ الْأَئِمَّةِ الْبَاقِينَ فَهُوَ جَاهِلٌ ضَالٌّ»

هر کس به غیر از پیغمبر، به فرد خاصی تعصب داشته باشد، مثل مالک و ابوحنیفه و شافعی و احمد بن حنبل، و گمان کند که نظر فلان شخص خاص، همان راه درست است که لازم است پیروی شود، چنین شخصی نادان و گمراه است.

الاتباع؛ ج ۱، ص ۷۹، المحقق: محمد عطا الله حنیف - عاصم بن عبد الله القریوتی، الناشر: عالم الکتب - لبنان، الطبعة: الثانية، ۱۴۰۵هـ.

حتی خود «ابوحنیفه»، رسماً اعلام می کند که ممکن است تمام فتاوی من عین بطلان و گمراهی باشد:

«مزاحم بن زفر قال قلت لأبي حنيفة يا أبا حنيفة هذا الذي تفتي والذي وضعت في كتبك هو الحق الذي لا شك فيه قال فقال والله ما أدري لعله الباطل الذي لا شك فيه»

مزاحم بن زفر می گوید به ابوحنیفه گفتم ای ابوحنیفه! آیا این فتوایی که تو می دهی و این مسائلی که در کتاب های خودت داری، همان حقی است که هیچ شکی در آن نیست؟ ابوحنیفه گفت: به خدا نمی دانم! شاید همه اینها همان باطلی هست که هیچ شک و شبهه ای در آن نیست باشد!

تاریخ بغداد، اسم المؤلف: أحمد بن علي أبو بكر الخطيب البغدادي، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت ج ۱۳، ص ۴۲۴

خود «مالک بن انس» نیز دارد که:

«إنما أنا بشر أخطئ وأصيب فانظروا في رأيي فكلما وافق الكتاب والسنة فخذوا به وكلما لم يوافق الكتاب والسنة فاتركوه»

من یک بشری هستم که فتوای درست دارم و اشتباه هم می کنم. به فتوای من نگاه کنید اگر موافق کتاب و سنت بود بگیریید و عمل کنید و هر زمان که دیدید که موافق کتاب و سنت نیست، آن را ترک کنید.

جامع بيان العلم وفضله، ج ۲، ص ۳۲؛ اسم المؤلف: يوسف بن عبد البر النمري، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ۱۳۹۸

جناب «شافعی» نیز می گوید که:

«يَا اِبْرَاهِيمَ لَا تَقْلُدْنِي فِي كُلِّ مَا أَقُولُ، وَأَنْظُرْ فِي ذَلِكَ لِنَفْسِكَ فَإِنَّهُ دِينٌ»

ای ابراهیم! در هر چه می گویم از من پیروی نکن. با خودت فکر کن. این دین است.

حجة الله البالغة؛ دهلوی، أحمد بن عبدالرحيم (م ۱۱۷۶)، تحقیق: سید سابق، دار الجیل، بیروت، چاپ اول، ۱۴۲۶ هـ.ق؛ ج ۱،

ص ۲۶۸

«احمد بن حنبل» نیز در این زمینه می گوید:

«لا تقلدنی ولا مالکا ولا الثوری ولا الشافعی»

از من تقلید نکن. از مالک و ثوری و شافعی نیز تقلید نکن.

کتب و رسائل و فتاوی شیخ الإسلام ابن تیمیة، اسم المؤلف: أحمد عبد الحليم بن تیمیة الحراني أبو العباس، دار النشر: مكتبة

ابن تیمیة، الطبعة: الثانية، تحقیق: عبد الرحمن بن محمد بن قاسم العاصمي النجدي؛ ج ۶، ص ۲۱۵

خب جناب آقای طیب! شما که این همه اصرار دارید که شیعیان دست از تبشیر شیعی بردارند، و هر کس در عقیده

خودش بمانند، مثلاً مردم مصر شافعی هستند، شافعی بمانند، حنبلی ها در مذهب حنبلی؛ خود ائمه شما همچنين

عقیده ای نداشتند که شما دارید!!

برخی از بزرگان اهل سنت، که تغییر مذهب داده اند!

از طرف دیگر ما می بینیم که تعداد زیادی از بزرگان شما، تغییر مذهب داده، از یک مذهب به مذهب دیگری رفته

اند. نقل کرده اند که:

«عمر بن عبد الله بن أبي السعادات... وكان حنبلياً ثم انتقل إلى مذهب الشافعي»

عمر بن عبدالله حنبلی بود سپس به مذهب شافعی درآمد.

ذیل تاریخ بغداد، ابن النجار البغدادي، ج ۵، ص ۵۷

و همچنین نقل کرده اند که:

«أحمد بن علي بن محمد بن برهان الوكيل، أبو الفتح الفقيه الشافعي... ثم انتقل إلى مذهب الشافعي»

احمد بن علی بن محمد فقیه شافعی بود سپس به مذهب شافعی درآمد

المستفاد من ذیل تاریخ بغداد؛ ابن الدمیاطی؛ ج ۱، ص ۴۳

«آمدی» که از علمای بزرگ اهل سنت هست، هم در حوزه کلام حرف برای گفتن دارد و هم فقیه است، او نیز تغییر مذهب داده است:

«الآمدي سيف الدين أبو الحسن علي بن أبي علي بن محمد بن سالم الثعلبي الشافعي الملقب سيف الدين الآمدي كان في أول اشتغاله حنبلي المذهب وانحدر إلى بغداد... وبقي على مذهب احمد مدة ثم انتقل إلى مذهب الامام الشافعي»

آمدی در ابتداء حنبلی مذهب بود. وی سفری به بغداد کرد و مدتی در این مذهب بود تا اینکه به مذهب شافعی منتقل شد.

معجم المطبوعات العربية والمعرية، المؤلف: يوسف بن إلیان بن موسی سرکیس (المتوفی: ۱۳۵۱هـ)، الناشر: مطبعة سرکیس بمصر ۱۳۴۶ هـ - ۱۹۲۸م؛ ج ۱، ص ۱۰

این بزرگان شما هر روز مذهب عوض می کردند. وقتی مذهب عوض کردن اشکالی ندارد، چه مانعی دارد که روزی فردی از مذهب دیگری به مذهب شیعه منتقل بشود!؟

«مبارک بن مبارک»، که او نیز حنبلی بود، برگشت مذهب ابوحنیفه را قبول کرد. بعضی ها هم می گویند که رفت و شافعی شد.

«سمعانی» نیز از جمله کسانی است که تغییر مذهب داده است:

«انتقل اخوه جدنا الإمام ابو المظفر من مذهب ابی حنیفة الی مذهب الشافعی... وأظهر الكراهة وقال: خالفت مذهب الوالد وانتقلت عن مذهبه»

جد ما ابوالمظفر از مذهب ابوحنیفه به مذهب شافعی منتقل شد و اظهار ناراحتی کرد و گفت: من مذهب پدرم را مخالفت کردم و از مذهب او جدا شدم.

الأنساب؛ المؤلف: عبد الکریم بن محمد بن منصور التمیمی السمعانی المروزی، أبو سعد (المتوفی: ۵۶۲هـ)، المحقق: عبد الرحمن بن یحیی المعلمی الیمانی وغیره، الناشر: مجلس دائرة المعارف العثمانیة، حیدر آباد، الطبعة: الأولى، ۱۳۸۲ هـ - ۱۹۶۲ م؛ ج ۷، ص ۲۲۳

و نیز نقل کرده اند که:

«انتقل أبوالمظفر المنصور إلى مذهب الشافعی صار امام الشافعیة»

ابوالمظفر منصور به مذهب شافعی منتقل شد و امام شافعی ها شد.

الکنی و اللقب، ج ۷۳، ص ۱۷

«مناوی» صاحب «فیض القدیر» یک تعبیری دارد و می گوید:

«وقد انتقل جماعة من المذاهب الأربعة من مذهبه لغيره»

بسیاری از مردم، که تابع مذاهب چهارگانه بودند از یک مذهب به مذهب دیگر منتقل شدند.

ایشان در ادامه یک آمار زیبایی هم از این تغییر مذهب داده ها می دهد و می نویسد:

«منهم عبد العزيز بن عمران كان مالکيا فلما قدم الإمام الشافعی رحمه الله تعالى مصر تفقه علیه وأبو ثور من مذهب

الحنفی إلى مذهب الشافعی وابن عبد الحكم من مذهب مالک إلى الشافعی ثم عاد وأبو جعفر بن نصر من الحنبلي

إلى الشافعی والطحاوي من الشافعی إلى الحنفی والإمام السمعانی من الحنفی إلى الشافعی والخطیب البغدادي

والآمدي وابن برهان من الحنبلي إلى الشافعي وابن فارس صاحب المجمل من الشافعي إلى المالكي وابن الدهان

من الحنبلي للحنفي ثم تحول شافعيًا وابن دقيق العيد من المالكي للشافعي وأبو حيان من الظاهري للشافعي»

عبدالعزیز بن عمران مالکی بود وقتی به نزد امام شافعی رفت، به فقه او در آمد. ابو ثور از مذهب حنفی به مذهب شافعی رفت. ابن عبدالحکم از مذهب مالک به مذهب شافعی رفت و سپس برگشت. ابو جعفر بن نصر از حنبلی به شافعی منتقل شد. طحاوی شافعی بود بعد حنفی شد. امام سمعانی از مذهب حنفی به شافعی منتقل شد. خطیب بغدادی و آمدی و ابن برهان، از مذهب حنبلی به مذهب شافعی منتقل شدند. ابن فارس صاحب مجمل شافعی بود، مالکی شد. ابن دهان از مذهب حنبلی به حنفی منتقل شد سپس شافعی شد. ابن دقیق عید از مالکی به مذهب شافعی رفت و ابو حیان از مذهب ابوداود ظاهری به مذهب شافعی رفت.

فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، اسم المؤلف: عبد الرؤوف المناوی، دار النشر: المكتبة التجارية الكبرى - مصر - ۱۳۵۶هـ،

الطبعة: الأولى؛ ج ۱، ص ۲۱۱

اینها نمونه هایی است از علماء و بزرگان اهل سنت، که تغییر مذهب داده اند. حالا جناب آقای طیب! شما یک دفعه این است که مذهب شیعه را قبول ندارید، آن را جزء مذاهب اسلامی نمی دانید، آن بحث دیگری است. مثل وهابی ها که می گویند هر کس شیعه بشود، کافر است و مرتد است و مهدور الدم است!!

ولی شما که بارها اعلام می کنید که ما مذهب شیعه را از مذاهب اسلامی می دانیم، و عمل به مذهب شیعه مکفی

هست، چطور از اینکه چهار تا جوان اهل سنت مصر به مذهب شیعه منتقل می شوند، شما ناراحت می شوید!!؟؟

اگر شما حرفتان این است که مخالفتتان از شیعه شدن اهل سنت، به خاطر این است که اینها بعد از شیعه شدن به

خلفاء و به عایشه ناسزا می گویند؛ ما می گوئیم خب اگر این شیعه هست و تابع مراجع شیعه هست، این کار او

خلاف شرع است.

و اگر نه، یک شیعه ای هست که تابع مراجع نیست، ما اصلاً او را شیعه نمی دانیم! اگر یک شیعه امروز بر خلاف نظر مراجع عمل می کند، اصلاً ما او را «فتنه گر» می دانیم!! شما هم می گوئید که ما هم سنی نمی دانیم! دیگر دعوایی که نداریم!

ولی شما بیایید اعلام بکنید که اگر کسی رفت و مذهب شیعه را انتخاب کرد، و تابع ائمه اهل بیت بود، و تابع نظر مراجع بود، این از دیدگاه ما اشکالی ندارد که شیعه شده است.

ولی اگر شیعه شدن او، زمینه توهین و فحاشی و ناسزا به خلفاء هست، شما قبول نکنید. مراجع شیعه هم اعلام کردند که ما اینها را به هیچ وجه قبول نداریم!

دیگر دعوا نداریم که شما یک ماه رمضان بیایید و در رسانه های جهانی، شروع کنید به صحبت کردن بر ضد شیعه و تبشیر شیعی و چنین و چنان!! اینها مورد توقع از یک آدم بزرگی و بزرگواری مثل شما مستبعد است.

ایشان در یکی از این صحبت های خودش، می گوید که:

«أرجو أن يتسّع له صدرُ إخوان العلماء الكبار من الشيعة الإمامية و أن تصدرَ منهم مثل ما يصدر مئى الآن أن يحترم كلّ منّا مذهب الآخر و لايفرضه و لايكفر المذهب الآخر»

امیدوارم سینه بزرگان شیعه امامیه گشاده گردد و همانگونه که من الآن دارم سخن می گویم، آنها نیز اینگونه با آرامش و شرح صدر سخن بگویند. یعنی هر کدام از ما مذهب دیگری را احترام کنیم و یکدیگر را تکفیر نکنیم.

یعنی بیایند اعلام بکنند که آن کسانی که در کتابهایشان، در سخنرانی هایشان تبشیر سنی دارند، اینها هم کار خلاف شرع می کنند!!!

بیایند بگویند که آقای طیب! شمایی که تبشیر سنی می کنید و توصیه می کنید که کسی از سنی گری دست بردارد، مذهب سنی حق است و نباید به طرف مذهب شیعه برود؛ این تبشیر سنی گری است. این فتنه گری است. باعث

می شود که چهار تا جوان شیعه سنی بشوند!

آیا مراجع و بزرگان ما بیایند و اینگونه صحبت بکنند؟! مراجع ما هم بیایند یک ماه رمضان در رابطه با تبشیر سنی حرف بزنند؟! آیا شما خوشتان می آید؟!

آقای طیب! قبل از آنکه شما همچین حرفی بزنید، و بزرگان شیعه را به وحدت و سعه صدر و عدم تکفیر دعوت کنید؛ بزرگان شیعه همچین حرفی زده اند! خود آیه الله العظمی بروجردی بنیانگذار تقریب در مصر بود. ایشان بود که حرمت تکفیر را مطرح کرد. لزوم احترام به مذاهب دیگر را مطرح کرد. بعد از ایشان، دیگر مراجع ما هم، همین راه و همین مسلک را پیمودند.

والسلام علیکم و رحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه هشتاد و پنجم ۹۵/۰۲ / ۲۵

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۵۴) – مشروعیت تقیه در سنت پیامبر اعظم!

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و هو خیر ناصر و معین الحمد لله و الصلاة علی رسول الله و علی آله آل الله لاسیما علی مولانا بقیة الله و اللعن الدائم علی اعدائهم اعداء الله الی یوم لقاء الله. بحث ما در رابطه با تقیه در آیات قرآن بود که در جلسات گذشته چهار آیه را ذکر کردیم و اقوال مفسرین را نیز آوردیم و ثابت شد بر اینکه بحث تقیه، اولاً: یک بحث قرآنی است. ثانیاً: تقیه در شرایع سابق و در میان امتهای سابق هم بوده است.

مشروعیت تقیه در سنت پیامبر اعظم!

بحث امروز ما در رابطه با جواز تقیه و مشروعیت تقیه در سنت نبوی است. این مسئله در شیعه جای بحث نیست و مفروغ عنه است و امری است که از ضروریات فقه شیعه است.

ما قصد داریم از مبانی و منابع اهل سنت این مسئله را بحث کنیم. دست اول روایات، همان روایاتی است که ما قبلاً در تفسیر آیه مربوط به تقیه «عمار یاسر» خواندیم.

روایت اول: طبری در تفسیرش از ابي عبیده بن محمد بن عمار بن یاسر، نقل می کند که گفت:

«أخذ المشركون عمار بن ياسر، فعذبوه حتى باراهم في بعض ما أرادوا، فشكا ذلك إلى النبي فقال النبي: كيف تجد قلبك؟ قال: مطمئناً بالإيمان، قال النبي: فإن عادوا فعد.»

مشرکین عمار یاسر را گرفتند و او را شکنجه دادند تا اینکه بعضی خواسته های آنها را انجام داد. پس به نزد پیغمبر آمد و اظهار ناراحتی کرد. پیغمبر فرمود: قلبت در آن هنگام چگونه بود؟ گفت: سرشار از ایمان بود. پیغمبر فرمود: اگر بار دیگر مجبورت کردند فلان حرف را بزنی، بزنی!

جامع البيان عن تأويل آي القرآن؛ ج ۱۴ ص ۱۸۲، دار النشر: دار الفكر - بيروت - ۱۴۰۵

در جای دیگر دارد که در مورد عمار یاسر به پیغمبر گفتند که:

«يا رسول الله، إن عماراً كفر، فقال: كلا، إن عماراً مليء إيماناً من فرقه إلى قدمه و اختلط الإيمان بلحمه و دمه، فأتى عمار رسول الله و هو يبكي، فجعل رسول الله يمسح عينيه و يقول: مالك! إن عادوا لك فعد لهم لما قلت»

ای پیغمبر! همانا عمار کافر شد. پیغمبر فرمود: هرگز! همانا از سر تا پای عمار مملو از ایمان است. و ایمان با گوشت و خون او آمیخته است. عمار به نزد پیغمبر آمد در حالی که داشت گریه می کرد. پیغمبر با دستانش اشک چشم او را پاک می کرد و می گفت چه شده؟ اگر بار دیگر تو را گرفتند، هر چه را گفתי دوباره بگو!

التفسير الكبير، اسم المؤلف: فخر الدين محمد بن عمر التميمي الرازي الشافعي، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت -

۱۴۲۱هـ - ۲۰۰۰م ، الطبعة: الأولى؛ ج ۲۰، ص ۹۷

روایت دوم: روایت بعدی همان برخورد نبی مکرم است با مهمانی که می آید به خانه حضرت، و اعتراضی که عایشه

به حضرت می کند و حضرت که می فرماید:

«بَسَّ الْقَوْمُ قَوْمٌ يَمْشِي الْمُؤْمِنُ فِيهِمْ بِالتَّقِيَّةِ وَالْكِتْمَانِ»

بدترین قوم ها قومی است که مؤمن در میان آنها با تقیه و کتمان زندگی می کند.

جامع الاحادیث (الجامع الصغير وزوائد والجامع الكبير)، سیوطی، ج ۴، ص ۳۴، ح ۱۰۱۷

جناب «مناوی» در ذیل این روایت می نویسد:

«أي يتقي شرهم ويكتم عنهم حاله؛ لما علمه منهم أنهم بالمرصاد للأذى والإضرار، إذا رأوا سيئة أفسوها وإذا رأوا

حسنة كتموها وستروها، ومن ثم استعاذ المصطفى ممن هذا حاله»

یعنی از شرشان بترسد و حال واقعی خود را از آنها پوشاند. چرا که می داند آنها در کمین او هستند تا او را اذیت و

آزار دهند. زمانی که بدی ببینند آن را فاش می سازند و زمانی که خوبی ببینند آن را کتمان می کنند و می پوشانند.

به همین جهت بود که پیغمبر از کسانی که اینگونه بودند به خدا پناه می برد.

فيض القدير شرح الجامع الصغير؛ ج ۳، ص ۲۱۴، دار النشر: المكتبة التجارية الكبرى - مصر - ۱۳۵۶هـ، الطبعة: الأولى

و همچنین از نبی مکرم روایت شده است که حضرت فرمودند:

«إن الله عزوجل يقول: ويل للذين يختلون الدنيا بالدين...، و ويل للذين يسير المؤمن فيهم بالتقية»

همانا خداوند می فرماید: وای بر کسانی که دین و دنیا را به می آمیزند و وای بر کسانی مؤمن در میان آنها با تقیه

کردن زندگی می کند.

تاريخ اليعقوبي، اسم المؤلف: أحمد بن أبي يعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح اليعقوبي، دار النشر: دار صادر - بيروت؛ ج ۲

ص ۱۰۱

روایت سوم: باز هم نقل شده است که:

«لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ»

کسی که تقیه ندارد، ایمان ندارد.

المصنف في الأحاديث والآثار، اسم المؤلف: أبو بكر عبد الله بن محمد بن أبي شيبة الكوفي، دار النشر: مكتبة الرشد - الرياض
- ١٤٠٩، الطبعة: الأولى، تحقيق: كمال يوسف الحوت؛ ج ٦، ص ٤٧٤، ح ٣٣٠٤٥

يا امير المؤمنين (سلام الله عليه) فرمودند:

«لا دينَ لِمَن لا تَقِيَّةَ لَهُ»

هر کسی که تقیه ندارد، دین ندارد.

كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال، اسم المؤلف: علاء الدين علي المتقي بن حسام الدين الهندي، دار النشر: دار الكتب
العلمية - بيروت - ١٤١٩هـ-١٩٩٨م، الطبعة: الأولى، تحقيق: محمود عمر الدمياطي؛ ج ٣، ص ٤٣، ح ٥٦٦٥

البته «سیوطی» همین روایت را از نبی مکرم نقل کرده است که پیغمبر فرمود:

«لا دينَ لِمَن لا تَقِيَّةَ لَهُ»

هر کسی که تقیه ندارد، دین ندارد.

جامع الاحاديث سيوطي، ج ٨، ص ٢٨١، ح ٢٦٠٥٠

از روایاتی که وهابی ها خیلی به ما ایراد می گیرند، همین روایت است که می گویند که دین شیعه تقیه است! یا در
بعضی از روایات هست که حضرت امام صادق (سلام الله عليه) فرمودند:

«إِنَّ تِسْعَةَ أَغْشَارِ الدِّينِ فِي التَّقِيَّةِ وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ»

همانا نه دهم (۹۰٪) دین در تقیه است. و کسی که تقیه ندارد، دین ندارد.

کافی، ج ٢، ص ٢١٧، باب التقية، ح ٢

این روایات نشان می دهد که تقیه در مصادر اهل سنت، وارد شده و مشروعیت دارد.

روایت چهارم: وقتی حضرت جبرئیل از فرقه فرقه شدن امت و اختلاف امت اسلامی به پیغمبر خبر می دهد، این

خبر بر پیغمبر اکرم سخت می آید. حضرت دست به دعا برمی دارد و می فرماید:

«اللهم أظهر عليهم تقيّة»

خداوندا کسانی که بهترین تقيّه را دارند، بر ایشان پیروز گردان.

جامع البيان عن تأويل آي القرآن؛ ج ۷، ص ۲۲۵، دار النشر: دار الفكر - بيروت - ۱۴۰۵

روایت پنجم: روایتی را بخاری در این زمینه نقل می کند. نقل می کند از «عروة بن زبير» که خواهر زاده عایشه

است. چون «اسماء» خواهر بزرگ عایشه بود. بیست سال از او بزرگتر بود. ابوبکر مادرش را در مکه طلاق داد. ولی

دختر، پیش ابوبکر ماند و زندگی کرد. لذا اسماء دختر ابوبکر بود و صیغه زبير بن عوام بود(عقد موقت). لذا بچه

های زبير، همه صیغه زاده هستند!!

این آقایان که به ما اعتراض می کنند که شما همه صیغه زاده هستید، این را توجه کنند که تمام بچه های زبير صیغه

زاده هستند. حتی عبدالله بن زبير هم صیغه زاده است!

در هر صورت، «عروة بن زبير» از عایشه نقل می کند که آمد پیش پیغمبر، و عرض کرد که مردی آمده می خواهد

خدمت شما برسد. حضرت فرمود:

«اَنْذَرُوا لَهُ، بِئْسَ اُخُو الْعَشِيرَةِ، اَوْ ابْنُ الْعَشِيرَةِ»

به او اجازه بدهید بیاید. او چه خانواده بدی است و او چه خویشاوند بدی است.

و وقتی وارد شد و نشست در کنار پیغمبر:

«الآن لَهُ الْكَلَامَ»

به نرمی با او سخن گفت.

وقتی آن مرد از پیش پیغمبر رفت، عایشه پرسید:

«يَا رَسُولَ اللَّهِ، قُلْتَ الَّذِي قُلْتَ، ثُمَّ أَلْتَتْ لَهُ الْكَلَامَ؟ قَالَ: «أَيُّ عَائِشَةَ، إِنَّ شَرَّ النَّاسِ مَنْ تَرَكَهُ النَّاسُ، أَوْ وَدَعَهُ النَّاسُ، اتِّقَاءَ فُحْشِهِ»

ای پیغمبر! تو درباره او فلان حرف را زدی، ولی وقتی وارد شد با نرمی با او سخن گفتی؟ فرمود: بدترین مردم کسی است که دیگران او را به خاطر فحش و بدزبانی اش، ترک کرده باشند.

صحیح البخاری؛ ج ۵، ص ۲۲۵۰، بَاب مَا يَجُوزُ مِنْ اغْتِيَابِ أَهْلِ الْفَسَادِ وَالرِّيْبِ، ح ۵۷۰۷؛ دار النشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت - ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷، الطبعة: الثالثة، تحقیق: د. مصطفی دیب البغا

در این روایات به خوبی مسئله تقیه و جواز تقیه مطرح شده است و ارتباطی هم به اصل دعوت و دین و وحی ندارد. روی این جهت ما می بینیم که خود نبی مکرم هم تقیه می کنند.

روایت هشتم: این روایت، همان روایت حجر اسماعیل است که قبلاً ما عرض کردیم. ولی اینجا مفصل تر مطرح می کنیم. «بخاری» از «عبدالله بن عمر» و او نیز از «عایشه» نقل می کند که پیغمبر اکرم به من فرمودند:

«أَلَمْ تَرَي أَنَّ قَوْمَكَ لَمَّا بَنَوْا الْكَعْبَةَ اقْتَصَرُوا عَنْ قَوَاعِدِ إِبْرَاهِيمَ فَقُلْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَا تَرُدُّهَا عَلَى قَوَاعِدِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ لَوْلَا حَدَّثَانُ قَوْمِكَ بِالْكَفْرِ لَفَعَلْتُ»

آیا نمی بینی که قبیلہ تو وقتی کعبه را بنا کردند، از پایه هایی که ابراهیم قرار داده بود، کوتاهتر قرار دادند؟ گفتم ای پیغمبر! آیا شما نمی خواهی آن را بر اساس پایه های ابراهیم بنا کنی؟ فرمود: اگر نزدیکی قوم تو به کفر نبود، حتماً انجام می دادم

صحیح البخاری؛ ج ۲، ص ۵۷۳، ح ۱۵۰۶؛ دار النشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت - ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷، الطبعة: الثالثة، تحقیق: د. مصطفی دیب البغا

این روایت با الفاظ دیگر نیز وارد شده است. مثلاً در «سنن ابن ماجه» وارد شده است که «عایشه» می گوید:

«سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ عَنِ الْجِجْرِ فَقَالَ هُوَ مِنَ الْبَيْتِ قُلْتُ مَا مَنَعَهُمْ أَنْ يُدْخِلُوهُ فِيهِ قَالَ عَجَزَتْ بِهِمُ التَّقَةُ قُلْتُ فَمَا شَأْنُ بَابِهِ مُرْتَفِعًا لَا يُضَعَدُ إِلَيْهِ إِلَّا بِسُلْمٍ قَالَ ذَلِكَ فِعْلُ قَوْمِكَ لِيُدْخِلُوهُ مِنْ شَأءُوا وَيَمْنَعُوهُ مِنْ شَأءُوا وَلَوْلَا أَنَّ قَوْمَكَ حَدِيثُ عَهْدٍ بِكُفْرٍ مَخَافَةَ أَنْ تَنْفِرَ قُلُوبُهُمْ لَنْظَرْتُ هَلْ أُعْيِرُهُ فَأَدْخَلَ فِيهِ مَا انْتَقَصَ مِنْهُ وَجَعَلْتُ بَابَهُ بِالْأَرْضِ»

از پیغمبر درباره حجر اسماعیل پرسیدم. فرمود: حجر اسماعیل جزء بیت است. گفتم: چرا آنها حجر را داخل بیت قرار ندادند؟ فرمود: هزینه اضافه کردن حجر به بیت را نداشتند! پرسیدم: چرا درب کعبه بالاست که فقط با نردبان می شود به داخلش رفت؟ فرمود: این کار قوم توست! تا هر کس را که بخواهند داخل کنند و هر کس را که نخواهند داخل نکنند! و اگر قوم تو نزدیک به کفر نبود، و من نمی ترسیم که دلهای مردم قوم تو، از اسلام منحرف شوند، من در مورد تغییر بیت یک فکری می کردم. و هر آنچه که بیرون بیت گذاشته اند را داخل بیت قرار می دادم و درب خانه را نیز در زمین قرار می دادم.

سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۸۵، ح ۲۹۵۵؛ اسم المؤلف: محمد بن يزيد أبو عبدالله القزويني، دار النشر: دار الفكر - بيروت،

تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي

«احمد بن حنبل» نیز این روایت را با این الفاظ نقل کرده است:

«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَهَا لَوْلَا أَنَّ قَوْمَكَ حَدِيثُ عَهْدٍ بِشِرْكٍ أَوْ بِجَاهِلِيَّةٍ لَهَدَمْتُ الْكَعْبَةَ فَأَلْزَقْتُهَا بِالْأَرْضِ وَجَعَلْتُ لَهَا بَابَيْنِ بَابًا شَرْقِيًّا وَبَابًا غَرْبِيًّا وَزِدْتُ فِيهَا مِنَ الْجِجْرِ سِنَّةَ أُذْرُعٍ فَإِنْ قُرَيْشًا اقْتَصَرَتْهَا حِينَ بَنَتِ الْكَعْبَةَ»

همانا پیغمبر به عایشه فرمود: اگر نزدیکی قوم تو به شرک یا جاهلیت نبود، حتماً خانه خدا را خراب می کردم و با زمین یکسان می کردم. و برای کعبه دو درب می گذاشتم. یک درب در شرق، و درب دیگر در غرب، و از حجر اسماعیل شش زراع به خانه اضافه می کردم چرا که قریش هنگام بنای کعبه، از آن کم کردند.

مسند الإمام أحمد بن حنبل؛ ج ۶ ص ۱۷۹، ح ۲۵۵۰۲؛ دار النشر: مؤسسة قرطبة - مصر

در ادامه دارد که «عبدالله بن زبیر» وقتی بر مکه مسلط شد، خانه خدا را خراب کرد، و حجر اسماعیل را داخل بیت کرد. و وقتی «حجاج بن یوسف» بر مکه مسلط شد، دوباره خراب کرد و آن را به زمان قریش برگرداند.

علامه سندی در کتابش «حاشیه بر سنن نسائی» در توضیح این روایت حجر اسماعیل و ترس پیغمبر از خراب کردن خانه خدا، می نویسد:

«لولا قرب عهدهم بالكفر یرید أن الإسلام لم یتمكن فی قلوبهم فلو هدمت لربما نفروا منه»

اگر نزدیکی قوم عایشه به کفر نبود، یعنی اینکه اسلام هنوز در دل‌های آنها جای نگرفته بود. و اگر خانه را خراب می کرد، از اسلام متنفر می شدند.

حاشیة السندی علی النسائی، اسم المؤلف: نور الدین بن عبدالهادی أبو الحسن السندی، دار النشر: مکتب المطبوعات الإسلامية - حلب - ۱۴۰۶ - ۱۹۸۶، الطبعة: الثانية، تحقیق: عبدالفتاح أبو غدة؛ ج ۵، ص ۲۱۴

«ابن اثیر» هم در این زمینه جمله زیبایی دارد. می گوید:

«والمراد به قرب عهدهم بالكفر والخروج منه والدخول فی الإسلام وأنه لم یتمكن الدین فی قلوبهم فلو هدمت الكعبة و غیرتها ربما نفروا من ذلك»

مراد این است که آنها زمانشان به زمان کفر و خروج از کفر و دخول به اسلام، نزدیک بوده است. و دین اسلام هنوز در دل‌های اینها جای نگرفته بود. لذا اگر خانه را خراب می کرد، و آن را تغییر می داد، از اسلام فرار می کردند.

النهاية فی غریب الحدیث والأثر؛ ج ۱، ص ۳۵۰؛ دار النشر: المکتبة العلمیة - بیروت - ۱۳۹۹هـ - ۱۹۷۹م، تحقیق: طاهر أحمد الزاوی - محمود محمد الطناحی

این خلاصه ای بود از مباحث این زمینه. ان شاءالله ادامه مطالب را فردا خدمت دوستان تقدیم می کنیم.

والسلام علیکم ورحمة الله

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۵۵) – دو روایت دیگر، در مشروعیت تقیه در سنت پیامبر

اعظم!

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله الى يوم لقاء الله.

تذکری لازم، از مقام معظم رهبری!

قبل از آنیکه بحث خودمان را ادامه بدهیم، نکته ای را خدمت دوستان عرض کنم در رابطه با فرمایشات دیروز مقام معظم رهبری که با مدیران، اساتید و طلاب حوزه های علمیه تهران داشتند.

ایشان فرمودند که طلبه ها باید در حوزه پاسخگوئی به شبهات مجهز باشند و جهاد هم همین است و نیاز نیست که ما سلاح به دست بگیریم و...

الحق این فرمایشات مقام معظم رهبری، فرمایشات بجا و لازمی بود. البته این تعابیر را بارها ایشان گفتند. تنها دیروز نبود. ولی این دفعه، روزنامه ها و خبرگزاری ها، به صورت ویژه به این فرمایشات ایشان پرداختند و اطلاع رسانی کردند.

الحق فرمایشات لازم و بجایی بود که ایشان به آن پرداختند. من خودم سی چهل مورد از این فضاهای مجازی را آشنائی دارم. مخصوصاً الآن «تلگرام» که خیلی مطرح هست و می گویند که در ایران نزدیک ۶۵ میلیون کاربر دارد!! شبهاتی که در این فضاهای مجازی دارد مطرح می شود، واقعاً خیلی تأسف بار است. بعضاً هم بچه شیعه هایی که وارد این فضاها می شوند، متأسفانه توانایی پاسخگوئی به این شبهات را ندارند!!

من همین پریروز بود در یکی از این گروه‌هایی که مال بچه شیعه‌ها هست و طلبه‌ها در آن گروه هستند، دیدم یک جوجه وهابی آمده و یک سؤالاتی مطرح می‌کند و این بنده خدا هم در جوابش معطل مانده است.

من دو سه تا مطلب را سریع برداشتم و کپی کردم. این بابا سریع برداشت پاک کرد!! گفتم تو که نمی‌توانی جوابش را بدهی، ما هم که جواب می‌دهیم، برمی‌داری پاک می‌کنی! این چه وضعی است؟! شما که بلد نیستی جواب بدهی، برای چه به عنوان مدافع شیعه به این فضاها ورود پیدا می‌کنی!؟

لذا دوستان لازم است که در این فضاهای مجازی ورود پیدا نکنند و کار نکنند. دوستان باید بدانند که اینها دارند چه کار می‌کنند؟! الآن وضعیت این فضاهای مجازی به چه صورتی است!؟

الآن این تلگرام که دیگر مال ایرانی‌ها شده است. فارسی هم هست. دوستان می‌توانند ورود پیدا نکنند، و کار نکنند. البته در فضاهای دیگری مثل «تویتر»، «یوتیوب» و «فیس بوک» اگر دوستان بروند می‌بینند که این جوجه وهابی‌های عرب زبان، دارند به قول خودشان طوفان می‌کنند!! و کسی هم نیست که به اینها جواب بدهد!!

یعنی از طلبه‌های فاضل‌ما، از اساتید و دانشجویان، کسانی که چیزی بلد هستند، وقتش را ندارند و کسانی که وقت دارند، چیزی بلد نیستند!! مشکل ما این است!

من امیدوارم دوستان ما وارد این فضاهای مجازی بشوند و من معتقد هستم که اگر کسی یک ماه در این فضاهای مجازی برود و کار نکند، به اندازه پنجاه سال حوزه جلو می‌افتد!!

البته دوستان نباید انتظار داشته باشند که وقتی وارد شدند همه سؤالات و شبهات را می‌توانند جواب بدهند! یا همیشه پیروز می‌شوند! نه؛ چه بسا از ده مورد، پنج شش مورد جواب خوب می‌دهید، سه چهار مورد هم جواب ندارید و گیر می‌کنید!

یا آنها سؤالی را طرح می‌کنند که شما از جواب دادن به آن، عاجز می‌مانید! در آن فضا هم دو هزار، سه هزار نفر، عضو هستند دارند کار شما را می‌بینند! ولی اگر شما یک ماه در این فضای مجازی کار نکنید، مخصوصاً فرصت تابستان هم هست، شاید به اندازه پنجاه سال حوزه جلو می‌روید!!

یعنی شما آنجا می بینید که اینها چکار دارند می کنند! امروز چه شبهات و سؤالاتی را مطرح می کنند. یک دفعه این است شما در حوزه، کتابهایی را مطالعه می کنید که فرضاً «ابن تیمیه» هشتصد سال گذشته این شبهه را مطرح کرده؛ یا «قاضی عبدالجبار معتزلی»، هزار سال قبل، فلان شبهه را مطرح کرده؛ ولی ما باید ببینیم که مخالفین ما، امروز چه می گویند؟! لازم است ببینیم که دشمنان ما، امروز چه شبهاتی را دارند مطرح می کنند.

لذا به دوستان توصیه می کنیم که وارد این فضاهای مجازی بشوند، با شبهات آشنا بشوند، با جوابهای داده شده آشنا بشوند، کار نکنند و در این حوزه فعالیت جدی نکنند. که به تعبیر مقام معظم رهبری، «جهاد»، امروز پاسخگوئی به شبهات است.

برگردیم به بحث...

ما دیروز در رابطه با موضوع «تقیه در سنت» بحث کردیم. روایاتی را در این زمینه مطرح کردیم. از جمله روایات، روایت تقیه نبی مکرم از تغییر بیت الله الحرام و ادخال حجر در درون بیت بود. چند روایت را در این باب از صحیح بخاری و دیگر مصادر اهل سنت خواندیم که نبی مکرم فرمودند من اگر بخواهم کعبه را تغییر بدهم، یا درب خانه خدا را در روی زمین قرار بدهم، قریش که قوم عایشه بود، قلبشان از اسلام متنفر می شود و اینها از اسلام فرار می کنند!

حلا «نَفَر» بگیریم یعنی فرار کردن و اعراض کردن یا «تَنْفَر» بگیریم که به معنی متنفر شدن است، فرقی نمی کند. عرض کردیم که علامه سندی در حاشیه بر سنن نسائی، در این زمینه گفته که:

«لولا قرب عهدهم بالكفر یرید أن الإسلام لم یتمكن فی قلوبهم فلو هدمت لربما نفرُوا منه»

اگر نزدیکی قوم عایشه به کفر نبود، یعنی اینکه اسلام هنوز در دلهای آنها جای نگرفته بود. و اگر خانه را خراب می کرد، از اسلام متنفر می شدند.

حاشیة السندی علی النسائی، اسم المؤلف: نور الدین بن عبدالهادی أبو الحسن السندی، دار النشر: مکتب المطبوعات الإسلامية

- حلب - ۱۴۰۶ - ۱۹۸۶، الطبعة: الثانية، تحقیق: عبدالفتاح أبو غدة؛ ج ۵، ص ۲۱۴

سؤال: چه کسانی بودند که از تخریب بیت و ادخال حجر به بیت ناراحت می شدند و از اسلام فرار می کردند؟ از عوام مردم قریش بودند یا خواص و بزرگان قوم بودند؟

جواب: ما باید منصفانه برخورد کنیم. این که اینها «قریب عهدهم بالجاهلیه»؛ یا «قریب عهدهم بالكفر» بودند، شکی نیست. ولی اگر این سخن نبی مکرم، در اوایل بعثت باشد، خیلی راحت می شود توجیه کرد که این کسانی که از تخریب بیت و تغییر در بیت ناراحت می شدند، چه کسانی بودند.

ولی اگر اواخر هجرت باشد - که ظاهر هم این است که مربوط به اواخر هجرت است - قدر متیقن کسانی است که در فتح مکه مسلمان شدند. که همان دودمان بنی سفیان و بنی مروان و اینهایی بودند که تازه مسلمان شدند. اینها بودند که از اسلام فرار می کردند و متنفر می شدند!

همان گونه که در جنگ حنین هم، نبی مکرم برای همین قریشی که تازه مسلمان شده بودند، بیش از دیگران مسلمانان که در فتح مکه حضور داشتند، از بیت المال و از غنائم جنگی به اینها بخشید. به طوری که بعضی از منافقین اعتراض کردند!

نبی مکرم در مقابل اعتراض اینها فرمود که ما برای تألیف قلوب، اینهمه به اینها عنیمت می دهیم! اگر این باشد، قدر متیقن از افراد متفر از اسلام، قریشی است که تازه مسلمان شده اند. نه آنهایی که قبلاً مسلمان شده بودند.

منصفانه اگر بخواهیم قضاوت بکنیم، قدر متیقنش این است. اگر خواستیم الغای خصوصیت بکنیم آن آیه مبارکه ۳۱ سوره «مدثر» مطرح می شود که افراد را به چهار گروه تقسیم می کند. دسته ای کافر، دسته دیگر مؤمنین، دسته ای دیگر اهل کتاب را بیان می کند و از دسته چهارم با عنوان «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» تعبیر می کند.

چون در مکه دیگر نفاقی نبوده است. قرآن نیامد تقسیم بندی بکند به منافق و مؤمن! آنجا می گوید که افرادی که در اطراف تو هستند، یا مؤمن هستند، یا کافر هستند، یا اهل کتاب هستند و یا «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» هستند!

این «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» یعنی کسانی که اسلام را قبول نکرده اند و یا تظاهر به اسلام دارند می کنند! یا اینکه هنوز دو دل هستند. آیا واقعاً اسلام درست است یا اسلان دین درستی نیست! ظاهر قضیه هم همین است.

اگر ما این «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» را به همین شکل استصحاب بکنیم بیاوریم به مدینه، از مدینه بیاوریم به فتح مکه، و بعد از فتح مکه نیز این را به برخی از شاخصین اطلاق بکنیم، در اینجا می شود برخی مطالب را گفت. ولی من همیشه گفتم، که ما دشمن را هم اگر خواستیم بزنیمن منصفانه بزنیمن. نیاییم همینطوری فله ای حرف بزنیمن. این درست نیست.

روایت هفتم: دیروز شش روایت در سنت نبی مکرم در زمینه تقیه را مطرح کردیم. روایت هفتم، از «عبدالله بن عمر» است که می گوید پیغمبر اکرم فرمود:

«الْمُؤْمِنُ الَّذِي يُخَالِطُ النَّاسَ وَيَصْبِرُ عَلَى أَذَاهُمْ أَكْبَرُ مِنَ الْمُؤْمِنِ الَّذِي لَا يُخَالِطُ النَّاسَ وَلَا يَصْبِرُ عَلَى أَذَاهُمْ»

مؤمنی که با مردم رفت و آمد دارد و بر آزار و اذیت آنها صبر می کند، پاداش بیشتری دارد از مؤمنی که با مردم در ارتباط نیست و بر اذیت آنها صبر نمی کند.

سنن ابن ماجه، اسم المؤلف: محمد بن يزيد أبو عبدالله القزويني، دار النشر: دار الفكر - بيروت - ، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي؛ ج ۲، ص ۱۳۳۸، ح ۴۰۳۲

در حقیقت پیغمبر اکرم در این روایت می فرماید که بودن در جامعه و رفت و آمد در جامعه و رساندن حقایق به مردم اجتماع، گر چه مستلزم برخی اذیتها و مشکلات باشد، ارزشمندتر است.

روایت هشتم: از «حاکم نیشابوری» است که می گوید پیغمبر به «ابوذر» فرمود:

«يَا أَبَا ذَرٍّ، كَيْفَ أَنْتَ إِذَا كُنْتَ فِي حُثَالَةٍ؟»، وَشَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَمَا تَأْمُرُنِي؟ قَالَ: «اصْبِرْ، اصْبِرْ، اصْبِرْ، خَالِقُوا النَّاسَ بِأَخْلَاقِهِمْ، وَخَالَفُوهُمْ فِي أَعْمَالِهِمْ»

ای ابوذر! اگر در میان افراد پست و فرومایه باشی، چه می کنی؟ حضرت انگشتانش را داخل هم کرد. ابوذر گفت: چه دستوری می فرمایید؟ فرمود: صبر کن صبر کن صبر کن. با مردم با اخلاق آنها برخورد کن ولی در اعمالشان، با آنها مخالفت کن.

زندگی کردن در میان افراد پست، و آزار و اذیت شدن توسط آنها، به دو صورت است. یک وقت به صورت کتک خوردن از آنهاست. و یک وقت نه، به صورت زجر نفسی کشیدن از دست آنهاست. یعنی نمی تواند در میان آنها حقیقت را بگوید، لذا زجر می کشد!

می بیند که مردم دارند کار ناشایست می کنند، ولی این نمی تواند بیان بکند. لذا مجبور می شود بر خلاف عقیده و اعتقاد خودش مطالبی را بیان بکند! زجر این کار، از کتک خوردن خیلی بیشتر است.

صبر کردن، فقط در برابر کتک خوردن نیست. صبر، متعلقات متعددی دارد. صبر در برابر معصیت، در برابر مصیبت، و صبر در برابر طاعت! که تمام اینها، شامل تقیه خواهد شد.

لذا شخصی مثل «اباذر»، می بیند که در جامعه اسلامی، قضیه امامت امیرالمؤمنین کنار گذاشته می شود. مردم دنبال افرادی می روند که شایستگی خلافت ندارند. ظلم و ستم در میان مردم رواج دارد؛ خب در اینجا، آیا دیدن این وضعیت، برای اباذر شکنجه هست یا نیست؟! قطعاً شکنجه است!

ولی «اباذر» در این شکنجه چه کار باید بکند؟! مطالب را بیان بکند، یا بر این شکنجه صبر کند؟! خب ایشان بر این شکنجه صبر می کند و تحمل می کند! این خودش نوعی تقیه است! لذا عموم فقهاء، این روایت را در رابطه با تقیه ذکر کرده اند!

«خَالِفُوا النَّاسَ بِأَخْلَاقِهِمْ، وَخَالِفُوهُمْ فِي أَعْمَالِهِمْ» یعنی اینکه مثل آنها سخن بگو. حرف آنها را در ظاهر تأیید کن. یعنی مثلاً عده ای نشسته اند از خلفاء تمجید می کنند، ولی اباذر همچین عقیده ای ندارد، می آید برای اینکه خودش را مصون بدارد، طبق رویه آنها عمل می کند! از خلفاء تمجید و تعریف می کند. و این همان تقیه است!

سؤال: آیا تقیه کردن، فقط مخصوص مسائل اعتقادی و ایمانی و اعتقادی است؟!

البته دوستان توجه داشته باشند که «تقیه» فقط مربوط به مسائل اخلاقی و اعتقادی نیست. هیچ کسی چنین حرفی نزده است. ما در معنای تقیه، در لغت و اصطلاح گفتیم که تقیه یعنی اظهار کردن چیزی که شما با آن عقیده نداری! عقیده نداری، نه فقط در مسائل اعتقادی!

«علی بن یقظین» که بنابر دستور امام کاظم تقیه می کند و مثل اهل سنت وضو می گیرد، عقیده ابن تقظین بر خلاف این است ولی امام می فرماید مثل اهل سنت وضو بگیر. این بحث، بحث اعتقادی نیست. یک فرعی است از فروع فقہی!

لذا تقیه یعنی رفتاری و گفتاری بر خلاف آنچه که ما عقیده داریم هست، حال این عقیده، مربوط به مسائل اعتقادی باشد، مسائل احکام باشد، مسائل سیاسی باشد و یا حتی مربوط به مسائل اخلاقی جامعه باشد؛ هیچ فرقی نمی کند.

روایتی در جواز و مشروعیت ساختن گنبد و بارگاه!

اگر دوستان یادشان باشد، در یک جای دیگر نیز، این کلمه «حُثَالَةَ» را داشتیم. در رابطه با روایتی که بحث تعمیر قبور ائمه و بنای بر قبور را مطرح می کند، و در حقیقت دلیل مشروعیت ساختن گنبد و بارگاه برای ائمه هست؛ امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) می فرماید به پیغمبر عرض کردم:

«يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا لِمَنْ زَارَ قُبُورَنَا وَ عَمَرَهَا وَ تَعَاهَدَهَا»

ای پیغمبر! پاداش کسی که قبرهای ما را زیارت کند و آنها را بسازد و تعمیر کند و مواظبش باشد چیست؟

پیغمبر اکرم در جواب من فرمود:

«يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قَبْرَكَ وَ قَبْرَ وُلْدِكَ بِقَاعاً مِنْ بَقَاعِ الْجَنَّةِ... وَ لِكِنَّ حُثَالَةَ مِنَ النَّاسِ يُعْبِرُونَ زُورًا قُبُورَكُمْ بِزِيَارَتِكُمْ كَمَا تُعْبِرُ الزَّانِيَةُ بِزَانَاهَا أَوْلَيْكَ شِرَارُ أُمَّتِي لَا نَالَهُمْ شَفَاعَتِي وَ لَا يَرُدُّونَ حَوْضِي»

ای علی! همانا خداوند قبر تو را و قبر فرزندان تو را خانه ای از خانه های بهشت قرار داده است... نخاله هایی از مردمان مانند زن زنا دهنده ای که زنایش را انکار می نماید، از زائران بارگاه شما عیب جویی نموده و آنان را تحقیر می نمایند، آنان پست ترین افراد امت من اند و شفاعت من به آنها نمی رسد و در روز قیامت از حوض کوثر آب نخواهند نوشید.

تهذیب الأحكام؛ ج ۶، ص ۲۲، ح ۵۰

البته روایت مفصل هست. دوستان می توانند در تهذیب الأحكام مرحوم شیخ طوسی، این روایت را ببینند. دوستان باید توجه داشته باشند که برای پاسخ به سؤالات همیشه آماده باشند. یعنی کسی از شما سؤالی می کند، شما بلافاصله جواب او را بدهید.

مخصوصاً در فضای مجازی ما باید فایلهایمان به گونه ای ردیف باشد که در اسرع وقت، جواب سؤال را پیدا کنیم و تقدیم مخاطب و سؤال کننده بکنیم. دوستان این نرم افزار جستجوی Everything را حتما داشته باشند. نرم افزار بسیار قوی است در جستجوی مطالب که در صفر ثانیه مطلب مورد نظر شما را از کامپیوترتان پیدا می کند.

من خودم الان در کامپیوترم شاید بالای ۵۰ هزار فایل دارم. وقتی دنبال مطلبی می گردم، در میان این همه فایل، در صفر ثانیه مطلب مورد نظر من را پیدا می کند. یعنی حتی به ثانیه هم نمی رسد.

در هر صورت این روایت، دلیل خوبی است برای مشروعیت ساختن گنبد و بارگاه برای ائمه(علیهم السلام). البته دوستان توجه داشته باشند که این روایات دلیل مشروعیت تعمیر قبور ائمه است فقط نه برای قبور عموم مردم!

لذا ما روایاتی در منابع خودمان داریم که در آن روایات از ساختن گنبد برای قبر عموم مردم نهی شده است. مثلاً امیرالمؤمنین فرمود که پیغمبر «نَهَى أَنْ تُجَصَّصَ الْمَقَابِرُ!» (من لایحضره الفقیه؛ ج ۴، ص ۴، ح ۴۹۶۸) یا «نَهَى عَنْ تَقْصِیصِ الْقُبُورِ!» (وسائل الشیعه؛ ج ۳، ص ۲۱۱، ح ۳۴۳۰)؛ یعنی اصلاً شما قبر را سیمان و گچ هم بکشید، این مورد

نهی پیامبر بوده است!

یعنی این اندازه هم کسی بیاید قبر را تعمیر کند، در روایات ما نهی شده است! یا فرمود: «لَا تَبْنُوا عَلَى الْقُبُورِ» (تهذیب الأحکام؛ ج ۱، ص ۶۶۱، ح ۱۵۰۵)!

وهابی ها این روایات را گرفته اند بر علیه شیعه که آقا! این بنای بر قبور و حرم سازی و گنبد و بارگاه و ضریح، برخلاف دستور ائمه شماسست!! چون در روایت داریم که «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: لَا تَبْنُوا عَلَى الْقُبُورِ» دستور امام صادق است که نباید بر قبرها بنایی ساخته شود. غافل از اینکه در اینجا تمام فقهای ما، گفته اند که قبور انبیاء الهی و همچنین ائمه (علیهم السلام) استثناء شده است.

مرحوم علامه مجلسی می نویسد:

«و يمكن أن يقال: هذا من خصائص الأئمة و أولادهم عليهم السلام لئلا يندرس قبورهم و لا يحرم الناس من زيارتهم كما قال: السيد المحقق صاحب المدارك، و كيف كان فيستثنى من ذلك قبور الأنبياء و الأئمة عليهم السلام لإطباق الناس على البناء على قبورهم»

ممکن است گفته شود این ساخت و بنای بر قبور و تعمیر قبور، از خصوصیات ائمه و فرزندان ایشان باشد،

مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول؛ ج ۱۴، ص ۱۱۸

و یا مرحوم صاحب جواهر می گوید:

«قد استثنى فى جامع المقاصد من كراهة التجصيص و التجديد قبور الأنبياء و الأئمة (عليهم السلام) كالمدارك قال: لإطباق السلف و الخلف على فعل ذلك بها»

به تحقیق در جامع المقاصد، قبور انبیاء و ائمه از کراهیت داشتن ساختن گنبد و بارگاه و تعمیر و تجدید بنای آنها، استثناء شده است. به خاطر اینکه گذشتگان ما به بنای بر قبور انبیاء و ائمه اهتمام داشتند.

جواهر الکلام، الشیخ الجواهری، ج ۴، ص ۳۴۰

روایت نهم: باز از «عبدالله بن عمر» هست که می گوید پیغمبر اکرم فرمود:

«لَا يَنْبَغِي لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَذِلَّ نَفْسَهُ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَكَيْفَ يَذِلُّ نَفْسَهُ قَالَ أَنْ يَتَّعَرَّضَ مِنَ الْبَلَاءِ لِمَا لَا يُطِيقُ»

سزاوار نیست که مؤمن خود را خوار کند. پرسیدند که چگونه مؤمن خود را خوار می کند؟ فرمود: خود را در معرض مصیبتی قرار می دهد که طاقتش را ندارد.

المعجم الكبير، اسم المؤلف: سليمان بن أحمد بن أيوب أبو القاسم الطبراني، دار النشر: مكتبة الزهراء - الموصل - ١٤٠٤ -
١٩٨٣، الطبعة: الثانية، تحقيق: حمدي بن عبدالمجيد السلفي؛ ج ١٢ ص ٤٠٨ ح ١٣٥٠٧

مثلاً در یک اجتماعی که عقیده خاصی دارند و معتقد به خلافت آقای ابوبکر هستند، می آید شروع می کند و خلافت ابوبکر را زیر سؤال بردن! و برای خودش در دسر درست می کند.

یا در دست یک ظالم گرفتار است، می آید شروع می کند به کله شقی کردن و یک دندگی کردن! همین یک دندگی کردن در برابر ظالم، که باعث بشود ظالم بر او بیشتر سخت بگیرد، بیشتر او را شکنجه کند، این خلاف تقیه است.

والسلام عليكم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه هشتاد و هفتم ۹۵/۰۲/۲۷

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۵۶) - مشروعیت تقیه، در اقوال صحابه!

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمدلله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقية الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداءالله الى يوم لقاء الله.

بحث ما در رابطه با مشروعیت تقیه در سنت نبوی بود که روایاتی را در این زمینه خواندیم. البته این نکته را خدمت دوستان عرض کنم که مرکز جامعه المصطفی، یک کتابی از ما چاپ کرده با عنوان «فقه المقارن»، که تقریباً مال هشت، نه سال قبل است. ما در آن کتاب، بحث تقیه را مفصل تر از جاهای دیگر بحث کردیم.

در هر صورت، دیروز از «حاکم نیشابوری» نقل کردیم که پیغمبر به «ابوذر» فرمود بودند:

«يَا أَبَا ذَرٍّ، كَيْفَ أَنْتَ إِذَا كُنْتَ فِي حُثَالَةٍ؟»، وَشَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَمَا تَأْمُرُنِي؟ قَالَ: «اصْبِرْ، اصْبِرْ، اصْبِرْ، خَالِقُوا النَّاسَ بِأَخْلَاقِهِمْ، وَخَالِفُوهُمْ فِي أَعْمَالِهِمْ»

ای ابوذر! اگر در میان افراد پست و فرومایه باشی، چه می کنی؟ حضرت انگشتانش را داخل هم کرد. ابوذر گفت: چه دستوری می فرمایید؟ فرمود: صبر کن صبر کن صبر کن. با مردم با اخلاق آنها برخورد کن ولی در اعمالشان، با آنها مخالفت کن.

المستدرک علی الصحیحین؛ ج ص دار النشر: دار الکتب العلمیة - بیروت - ۱۴۱۱هـ - ۱۹۹۰م، الطبعة: الأولى، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا

بعضی از محشّین اهل سنت، در ذیل این روایت نوشته اند که منظور از «خَالِقُوا النَّاسَ بِأَخْلَاقِهِمْ» این است که شما بر خلاف عقیده ات، و موافق افراد جامعه، اظهار نظر نکنید. در حقیقت تظاهر کردن به کارهای خلاف آنچه را که عقیده دارد. یعنی همان مثل «خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو» است! یعنی اگر خواهی در دردسر نیافتی، هم رنگ جماعت مخالف خودت شو، ولی در ظاهر. نه در باطن و حقیقت امر!

و «وَخَالِفُوهُمْ فِي أَعْمَالِهِمْ» یعنی در مواردی که شما می توانید در عمل با آنها مخالفت کنید، انجام دهید و مخالفت نکنید. ولی در ظاهر موظف هستید که با اخلاق و روش آنها برخورد کنید. یعنی سخنان آنها را تأیید کنید و حرفهایی که آنها می زنند را بگوئید.

روایت نهم؛ آخرین روایتی بود که دیروز خواندیم که پیغمبر اکرم فرموده بودند:

«لَا يَتَّبِعِي لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَذِلَّ نَفْسُهُ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَكَيْفَ يَذِلُّ نَفْسُهُ قَالَ أَنْ يَتَّعَرَّضَ مِنَ الْبَلَاءِ لِمَا لَا يُطِيقُ»

سزاوار نیست که مؤمن خود را خوار کند. پرسیدند که چگونه مؤمن خود را خوار می کند؟ فرمود: خود را در معرض مصیبتی قرار می دهد که طاقتش را ندارد.

المعجم الكبير، اسم المؤلف: سليمان بن أحمد بن أيوب أبو القاسم الطبراني، دار النشر: مكتبة الزهراء - الموصل - ١٤٠٤ -
١٩٨٣، الطبعة: الثانية، تحقيق: حمدي بن عبدالمجيد السلفي؛ ج ١٢ ص ٤٠٨ ح ١٣٥٠٧

«هیثمی» هم این روایت را نقل می کند و می گوید که اسناد طبرانی جید است و رجالش هم رجال صحیح است.

روایت دهم: «احمد بن حنبل» نقل می کند:

«مَكَثَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِمَكَّةَ خَمْسَ عَشْرَةَ مِنْهَا أَرْبَعٌ أَوْ خَمْسٌ يَدْعُو إِلَى الْإِسْلَامِ سِرًّا وَهُوَ خَائِفٌ»

پیامبر پانزده سال در مکه اقامت کرد که در چهار یا پنج سال آن، چون می ترسید، به صورت مخفی به اسلام دعوت می کرد.

العلل و معرفة الرجال؛ ج ٢، ص ٥٩٠، ح ٣٨٠١؛ دار النشر: المكتب الإسلامي، دار الخاني - بيروت، الرياض - ١٤٠٨ - ١٩٨٨،
الطبعة: الأولى، تحقيق: وصي الله بن محمد عباس

البته پیغمبر اکرم ۱۳ سال در مکه بودند نه ۱۵ سال که احمد بن حنبل می گوید!

پاسخی از یک شبهه قدیمی!

البته این را هم عزیزان دقت بکنند که ما در روایات خودمان داریم و در فرمایشات بزرگان هم داریم که یکی از علل غیبت حضرت مهدی (ارواحنا فداه)، خوف از قتل است. لذا یکی از اشکالاتی که عمدتاً وهابی ها به وجود مقدس حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) می گیرند، این است که می گویند حضرت مهدی چگونه امامی است که به خاطر ترس از قتل و کشته شدن، مخفی شده است؟!

در جواب می گوئیم که این نبی مکرم است که به خاطر ترس از جان خود، سه سال مخفیانه تبلیغ اسلام می کردند. و یا حتی این آقایان در رابطه با هجرت نبی مکرم، صراحت دارند که حضرت، به خاطر ترسی که از مشرکین قریش داشتند، از مکه فرار کرد! یعنی با این تعبیر!

وقتی نبی مکرم به خاطر حفظ جان خود، از مکه فرار می کنند، یا برای حفظ جان خودشان، مردم را مخفیانه به اسلام دعوت می کنند، یک الگوئی است برای دیگر ائمه (علیهم السلام) به ویژه حضرت مهدی (ارواحنا لتراب مقدمه الفداء).

روایت یازدهم: این روایت، همان حدیث متواتر است که مشهور به «حدیث رفع» است. که هم ما در منابع شیعی داریم و هم منابع اهل سنت دارند. البته مختصر تفاوتی هم در متن روایت داریم.

در منابع اهل سنت دارند که نبی مکرم فرمودند:

«إِنَّ اللَّهَ تَجَاوَزَ عَنْ أُمَّتِي الْخَطَأَ وَالنَّسِيَانَ وَ مَا اسْتُكْرِهُوا عَلَيْهِ»

همانا خداوند از خطا و فراموشی امت من، و همچنین در مواردی که مجبور به انجام آن می شوند، گذشت کرده است.

المصنف في الأحاديث والآثار، اسم المؤلف: أبو بكر عبد الله بن محمد بن أبي شيبة الكوفي، دار النشر: مكتبة الرشد - الرياض - ١٤٠٩، الطبعة: الأولى، تحقيق: كمال يوسف الحوت؛ ج٤، ص ١٧٢، ح ١٩٠٥١

صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان، اسم المؤلف: محمد بن حبان بن أحمد أبو حاتم التميمي البستي، دار النشر: مؤسسة الرسالة - بيروت - ١٤١٤ - ١٩٩٣، الطبعة: الثانية، تحقيق: شعيب الأرنؤوط؛ ج ١٦، ص ٢٠٢، ح ٧٢١٩

حالا اینکه اینجا منظور، رفع حکم تکلیفی است یا رفع حکم وضعی، بحث دیگری است که باید در جای خودش بحث بشود.

این روایت را «حاکم نیشابوری» در المستدرک، ج ٢، ص ١٩٨، نقل کرده و گفته که صحیح است. «نووی» متوفای ٦٧١ هجری، که از او به فقیه الأمه تعبیر می کنند، در المجموع، ج ٢ ص ٢٦٧؛ «ابن حجر» در فتح الباری، ج ٥، ص

۱۱۶؛ «هیثمی» متوفای ۸۰۷ هجری این روایت را در مجمع الزوائد، نقل می کند و توثیق می کند و روایت را تصحیح می کند.

در هر صورت، این روایت هم نشان می دهد که تقیه و اتیان چیزی از روی اجبار، از موارد تقیه است و مشروعیت دارد.

آنچه گفتیم بخشی از آیات و روایات در این باب بود. البته روایات این باب خیلی زیاد است و اگر کسی بخواهد تمام روایات تقیه را از دیدگاه اهل سنت بررسی کند، شاید به پنجاه، شصت مورد برسد! حالا یا صراحت در تقیه دارند و یا نه، از روی کنایه و تأویل می شود بر تقیه حمل کرد.

مشروعیت تقیه، در اقوال صحابه و تابعین و اعلام و بزرگان اهل سنت!

بخش بعدی بحث ما، مشروعیت تقیه در سه محور است. تقیه در اقوال و گفتار صحابه، تابعین و بزرگان اهل سنت است.

حجیت سنت صحابه، در عرض سنت پیامبر!!

آقایان اهل سنت معتقد هستند که سنت صحابه در عرض سنت پیامبر حجت است. لذا می گویند «سنة النبی» و «سنة الصحابة»! این آقایان سنت صحابه را در ردیف سنت پیغمبر آورده اند. «شاطبی» در «الموافقات» می نویسد:

«سنة الصحابة رضي الله عنهم سنة يعمل عليها و يرجع إليها»

سنت صحابه، سنتی است که به آن عمل می شود و به آن مراجعه می شود.

الموافقات في أصول الفقه ، اسم المؤلف: إبراهيم بن موسى اللخمي الغرناطي المالكي ، دار النشر : دار المعرفة - بيروت ،

تحقيق : عبد الله دراز؛ ج ۴، ص ۷۴

ایشان در ادامه، ادله متعددی را بر مشروعیت سنت صحابه ذکر می کند.

«ملا علی قاری» در «شرح مسند ابی حنیفه» می نویسد:

«حدیث زیارة قبر النبی... قال من السنة أي سنة الصحابة و من تبعهم»

روایت زیارت قبر پیامبر... از سنت است. یعنی از سنت صحابه و تابعین است.

شرح مسند ابی حنیفه، اسم المؤلف: الملا علي القاري، (المتوفى: ١٠١٤هـ) ج١، ص ٢٠١

آقای «ماوردی شافعی» نیز می نویسد:

«وقوله من السنة يحتمل أن يكون أراد به سنة رسول الله، أو سنة الصحابة رضي الله عنهم، وأيهما كان فالإقتداء به

حسن»

و عبارت «من السنة» احتمال دارد منظور، سنت پیغمبر باشد و یا سنت صحابه باشد. هر کدام که باشد فرقی نمی

کند. اقتداء به هر دو سنت نیکوست.

الحاوي الكبير؛ ج٢، ص ٤٩٣؛ دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان - ١٤١٩ هـ - ١٩٩٩م، الطبعة: الأولى، تحقيق:

الشيخ علي محمد معوض - الشيخ عادل أحمد عبد الموجود

آقای «علاءالدین کاشانی حنفی» نیز معتقد است:

«التَّراوِيحُ سُنَّةٌ إِلَّا أَنهَا لَيْسَتْ بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ... فَكَانَتْ سُنَّةَ الصَّحَابَةِ»

نماز تراویح، سنت است. البته سنت پیغمبر نیست... بلکه سنت صحابه است.

بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع؛ ج١، ص ٢٨٨؛ دار النشر: دار الكتاب العربي - بيروت - ١٩٨٢، الطبعة: الثانية

از اینگونه تعابیر، در منابع آقایان اهل سنت فراوان است. که سنت صحابه را در ردیف سنت نبی مکرم آورده اند. و

برای اینها در مقام استناد و احتجاج به روایت، فرقی نمی کند که این روایت از نبی مکرم باشد، یا عمل صحابه باشد.

البته دوستان توجه داشته باشند که روایت صحابه جزء «سنت صحابه» نیست! اگر اینها روایتی از صحابه بیاورند،

آن روایت صحابه را روایت پیغمبر تلقی می کنند! می گویند «مرسل الصحابی حجة»!

یعنی اگر یک صحابی یک روایت موقوفی را نقل کرد، اینها می گویند که هیچ فرقی نمی کند که روایت مرفوع الی النبی باشد، و منصوب الی النبی باشد؛ و یا موقوف الی الصحابی باشد!! از نظر حکم، هیچ فرقی نمی کند. این سنت صحابه یعنی عمل و سیره صحابه که این را هم در ردیف سنت نبی مکرم آورده اند.

مشروعیت تقیه؛ در اقوال صحابه!

یک: «ابن حزم» و دیگران از «حارث بن سوید» نقل کرده اند که گفته است:

« سمعت عبد الله بن مسعود يقول: مَا مِنْ ذِي سُلْطَانٍ يُرِيدُ أَنْ يُكَلِّفَنِي كَلَامًا يَدْرَأُ عَنِّي سَوْطًا أَوْ سَوْطَيْنِ إِلَّا كُنْتُ مُتَكَلِّمًا بِهِ»

از عبدالله بن مسعود شنیدم که می گفت: اگر صاحب قدرتی مرا مجبور کند که حرفی را بزنم تا بدینوسیله از دست یک یا دو تازیانه او در امان بمانم، چنین حرفی را خواهم زد.

یعنی من کلامی خلاف عقیده خودم می زنم، که اگر نزنم شلاق می خورم. و لو یک شلاق! به خاطر دفع یک شلاق، حرف دروغ و خلاف واقع را خواهم زد.

جالب است که «ابن حزم» در ادامه روایت می نویسد:

«وَلَا يُعْرِفُ لَهُ مِنَ الصَّحَابَةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ مُخَالَفٌ»

هیچ صحابه ای مخالف این نظر ابن مسعود نیست.

المحلی، ج ۸ ص ۳۳۶؛ دار النشر: دار الآفاق الجديدة - بیروت، تحقیق: لجنة إحياء التراث العربي

یعنی در حقیقت این گفتار ابن مسعود، «مجمع علیه» صحابه است! یعنی همه صحابه معتقد بودند که اگر کسی با گفتن یک سخن دروغ و خلاف واقع، از تعرض سلطان در امان می ماند، این کلام خلاف واقع را جایز است بگوید.

اینکه برخی آقایان می گویند که تقیه فقط در برخورد با کفار است، این روایت ابن مسعود را ببیند. چون هم «عبدالله بن مسعود» مسلمان است و هم سلطانی که از آن نام می برد مسلمان است!

دوم: «ابن عساکر» متوفای ۵۷۱ هجری، از «ابوالدرداء» صحابه پیغمبر نقل می کند که گفته:

«ألا أنبئکم بعلامة العاقل يتواضع لمن فوقه ولا يزري بمن دونه و يخالق الناس بأخلاقهم و يحتجز الإيمان فيما بينه و بين ربه جل و عز و هو یمشي في الدنيا بالتقية و الکتمان»

آیا به شما از نشانه های عاقل خبر ندهم؟ کسی که نسبت به بزرگتر از خود متواضع است. نسبت به پایین تر از خود سرزنش و توهین ندارد. با مردم، با اخلاق آنها برخورد می کند. ولی بین خودش و خدای خودش ایمان واقعی را دارد. و او در دنیا با تقیه و کتمان زندگی می کند.

تاریخ مدینه دمشق؛ ج ۴۷، ص ۱۷۵؛ دار النشر: دار الفکر - بیروت - ۱۹۹۵، تحقیق: محب الدین ابي سعید عمر بن غرامة

العمری

«ابو الدرداء» می گوید که عاقل این است که تقیه داشته باشد! یعنی اگر کسی تقیه نداشته باشد در حقیقت دیوانه است!

این وهابی هایی که می آیند می گویند تقیه چنین و چنان است، طبق فرمایش ابوالدرداء هم دیوانه هستند، و هم ترویج دیوانگی دارند می کنند!

سوم: باز هم ابوالدرداء در روایتی می گوید:

«إِنَّا لَنَكْشِرُ فِي وُجُوهِ أَقْوَامٍ وَ إِنَّ قُلُوبَنَا لَتَلْعَنُهُمْ»

همانا ما به صورتهای بعضی مردم لبخند می زدیم در حالی که قلبهای ما آنها را لعن و نفرین می کرد.

صحیح بخاری ج ۵، ص ۲۲۷۱، باب ۸۲ المَدَارَاةُ مع الناس، دار النشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت - ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷، الطبعة:

الثالثة، تحقیق: د. مصطفی دیب البغا

«نَکْشِرُ» لبخند زدنهای غیر واقعی را می گویند. یعنی انسان نمی خواهد واقعاً بخندد، فقط لب و دهان خود را به صورت کسی که می خندد، در می آورد.

حال دیگر مراد از این قومی که ابوالدرداء می گوید ما آنها را لعن می کردیم چه کسانی بودند، باید دید که خود ابوالدرداء معاصر کدامیک از این سران بوده است؟!

آقایان می گویند که لعن مسلمان جایز نیست!! در حالی که این آقا، که صحابی هم هست، به صراحت می گوید که ما این قدرتمندهایی که از آنها می ترسیم، به ظاهر به آنها لبخند می زنیم، ولی در قلب خود، آنها را مورد لعن قرار می دهیم!

«ابوالدرداء» هم همان کسی است که ناراحت و عصبانی بود و می گفت که سنت پیغمبر را از بین بردند، فقط همین رو به قبله نماز خواندن از سنت پیغمبر مانده است:

« سمعت أُمَّ الدَّرْدَاءِ تَقُولُ دَخَلَ عَلَيَّ أَبُو الدَّرْدَاءِ وَهُوَ مُغَضَّبٌ فَقُلْتُ مَا أَغْضَبَكَ فَقَالَ وَاللَّهِ مَا أَعْرِفُ مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ شَيْئًا إِلَّا أَنَّهُمْ يُضَلُّونَ جَمِيعًا »

از ام الدرداء شنیدم که می گفت: ابوالدرداء در حالی که عصبانی بود بر من وارد شد. گفتم چه چیز تو را عصبانی کرده است؟ گفت: به خدا چیزی از امت پیغمبر نمی شناسم جز اینکه با همدیگر نماز می خوانند.

صحیح بخاری ج ۱، ص ۲۳۲، ح ۶۲۲، دار النشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت - ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷، الطبعة: الثالثة، تحقیق: د. مصطفی دیب البغا

«ابوالدرداء» هم سال وفاتش ۳۳ هجری هست. یعنی در زمان خلافت عثمان از دنیا رفته است. یعنی هر سه خلیفه گذشته را درک کرده است. بنابراین قومی که ابوالدرداء می گوید ما به صورتشان می خندیدیم و در قلب، آنها را لعن می کردیم، مشخص می شود که همه آنها صحابه بودند!! و هنوز نوبت به تابعین هم نرسیده است!! چون زمان امیرالمؤمنین، عمدتاً صحابی بودند. البته عمدتاً این روایات به زمان عثمان بر می گردد. یعنی غالب این قضایایی که هست، عثمانی است.

چهارم: ابوهریره می گوید:

«حَفِظْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَغَائِنٍ فَأَمَّا أَحَدُهُمَا فَبَيْتُهُ وَأَمَّا الْآخَرُ فَلَوْ بَيَّنَّنِي فُطِعَ هَذَا الْبُلْعُومُ»

از رسول خدا دو ظرف پر از حدیث حفظ نموده‌ام که هر آنچه تاکنون روایت کرده‌ام یکی از این دو ظرف بوده است که اگر بنا باشد ظرف دیگر را نیز بگشایم گردنم زده خواهد شد!

صحیح بخاری؛ ج ۱، ص ۵۶، باب حفظ علم، ح ۱۲۰؛ دار النشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت - ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷، الطبعة: الثالثة، تحقیق: د. مصطفی دیب البغا

حالا دیگر در داخل آن ظرف، احادیث غیر پیغمبر هم چه قدر بوده، خدا می داند!! چون ابوهریره بعضی وقت، احادیثی را نقل می کرد، ولی صحابه انکار می کردند، می گفت که این از کیسه ابوهریره است!! در هر صورت، این یک تقیه واضح و روشنی است که ابوهریره می گوید من روایت پیغمبر را نمی توانستم زمان عمر، منتشر بکنم!! ابوهریره، هم صحابی هست و هم مورد، مورد تقیه است، تقیه از نقل روایت پیغمبر و شریعت پیغمبر است، و هم که تقیه از صحابه است!! و این خیلی جالب است!

پنجم: «سرخسی» در «مبسوط» می نویسد:

«وَقَدْ كَانَ حُذَيْفَةُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - مِمَّنْ يَسْتَعْمِلُ التَّقِيَّةَ

حذیفه از جمله کسانی بود که تقیه را به کار می برد و به تقیه عمل می کرد.

عَلَى مَا رُوِيَ أَنَّهُ يُدَارِي رَجُلًا، فَقِيلَ لَهُ: إِنَّكَ مُنَافِقٌ، فَقَالَ لَا، وَلَكِنِّي أَشْتَرِي دِينِي بَعْضُهُ بِبَعْضٍ مَخَافَةَ أَنْ يَذْهَبَ كُلُّهُ،

بنابر آنچه که از او روایت شده که وی با مردی مدارا می کرد. به او گفتند: تو منافق هستی! حذیفه گفت: نه من منافق نیستم. من از ترس از بین رفتن تمام دینم، بخشی از دینم را می فروشم.

پس معلوم می شود که این وهابی ها که می گویند شیعه ها به خاطر به کار بردن تقیه، منافق هستند؛ در آن زمان، حتی به صحابه پیغمبر هم به خاطر به کار بردن تقیه، منافق می گفتند!! و این چیز تازه ای نیست!

حذیفه می گوید من بعضی مواقع می آیم مثلاً یک دروغ هایی را می گویم، تا جانم حفظ شود. شریعتم را بتوانم حفظ کنم. یعنی اگر من راست بگویم، با مشکل مواجه می شوم. و نمی توانم در جامعه، نه زندگی کنم، و نه به وظیفه ام عمل کنم.

می آیم یک بخشی را دروغ می گویم، تا در بخش های بعدی بتوانم به راحتی به تکلیفم عمل کنم.

در ادامه می گوید:

وَقَدْ أُبْتَلِي بِبَعْضِ ذَلِكَ فِي زَمَنِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - عَلَى مَا رَوَى أَنَّ الْمُشْرِكِينَ أَخَذُوهُ، وَاسْتَحْلَفُوهُ عَلَى أَنْ لَا يَنْصُرَ رَسُولَ اللَّهِ فِي غَزْوَةٍ، فَلَمَّا تَخَلَّصَ مِنْهُمْ جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - وَأَخْبَرَهُ بِذَلِكَ،

حذیفه در زمان پیغمبر نیز به تقیه مبتلا بود. بنابر آنچه که روایت شده، مشرکین روزی او را گرفتند و قسم دادند بر اینکه پیغمبر را در یک جنگی یاری نکند. وقتی حذیفه از دست مشرکین نجات پیدا کرد، به نزد پیغمبر آمد و او را از اتفاقی که افتاده بود، باخبر کرد.

فَقَالَ - عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ - أَوْفِ لَهُمْ بِعَهْدِهِمْ، وَ نَحْنُ نَسْتَعِينُ بِاللَّهِ عَلَيْهِمْ»

پیغمبر فرمود: تو به عهدی که با آنها بسته ای وفا کن. ما برای پیروزی بر آنها از خداوند کمک خواهیم گرفت.

المبسوط؛ ج ۲۴، ص ۴۶ دار النشر: دار المعرفة - بیروت

آقایان، نزدیک ۲۰ روایت در رابطه با «تقیه» از «حذیفه» نقل کرده اند. ما فقط یک مورد در اینجا ذکر کردیم. در بخش های بعدی نیز مواردی را خواهیم خواند.

عمده روایات تقیه، یا از «ابوهریره» هست، و یا از «حذیفه» است. یعنی قوام احادیث تقیه، به این دو صحابه بر می گردد. البته از «عبدالله بن مسعود» و دیگران نیز روایت هست ولی از این دو نفر بیشتر نقل شده است.

والسلام علیکم ورحمة الله



نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۲۴)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله الى يوم لقاء الله. بحث ما در رابطه با شبهات و سخنان دکتر احمد الطيب، شیخ الأزهر مصر بود. رسیدیم به اینجا که ایشان خیلی عصبانی است از قضیه اهانت به مقدسات اهل سنت.

ایشان به صراحت می گوید که در مصر، جوانهای ما را شیعه می کنند! البته ظاهراً ایشان از این قضیه خیلی ناراحت نیست. یعنی در حقیقت ۲۰٪، ۳۰٪ ناراحتی آقای طیب این است که جوانان مصری شیعه می شوند!

علت اصلی عصبانیت دکتر طیب!

عمده ناراحتی و عصبانیت ایشان از این است که می گوید اینها جوانان ما را شیعه می کنند و آنها را وادار می کنند به ابوبکر و عمر و عایشه فحش بدهند و به آنها اهانت بکنند.

می گوید که شیعه شدن در مصر، یک صیغه مخصوص دارد!! مثل عقد ازدواج که انکحتک و زوجتک و... صیغه خاصی دارد، شیعه شدن هم صیغه خاصی دارد! اشهد ان عایشه فی النار و... می گویند و شیعه می شوند!

البته باید عرض بکنم که ما این مسئله را اول بار از زبان ایشان شنیدیم! ما در این ۴۷، ۴۸ سال عمر حوزوی خودمان، که حداقل بالای ۴، ۵ هزار نفر به دست خود ما شیعه شدند، در داخل و خارج کشور؛ یک مورد هم نداشتیم که بیائیم بگوئیم که شما که می خواهید شیعه بشوید، بیائید بگوئید که فلانی فی النار... فلانی فی النار!!

حتی اینکه بعضی ها می گویند موقع شیعه شدن بگویند اشهد ان علیاً ولی الله؛ بنده تا بحال حتی این را هم به کسی نگفتم. که باید شما موقع شیعه شدن، بگوئی اشهد ان علیاً ولی الله!

تنها چیزی که می گویم این است که شما شیعه شدید و باید معتقد باشید بر امامت بلافصل امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) و یازده فرزند ایشان (علیهم السلام). و از نظر احکام هم باید از یکی از مراجع تقلید کنید. حتی بر ایشان تحمیل هم نمی کنیم که از کدام مرجعی تقلید کنند! به هیچ وجه! یعنی بنده چه در گذشته و چه در زمان حال، به هیچ وجه بر طرف تحمیل نمی کنیم که شما باید از فلان مرجع تقلید کنید!

یا نه، اگر او کسی را نمی شناخت، ما می گوئیم که فلانی، فلانی و فلانی مراجع تقلید ما هستند. یک مقدار ویژگی های این بزرگواران را هم برای او بیان می کنیم. مثلاً فلان مرجع ما در این قضیه، از نظر علمی و مدیریتی و... فلانی از جهت جهان بینی و...؛ یعنی یک سری ویژگی ها را بیان می کنیم تا او آگاهی پیدا بکند.

وقتی یک مرجعی را خودش انتخاب کرد، ما سریع می گوئیم که رساله عملیه آن مرجع را بگیرند و بدهند خدمت آقا. نهایت کار ما این است. که ما می آییم و رساله عملیه یک مرجع تقلید را بگیریم و بگوئیم که آقا به این رساله عمل کن!

و آنچه از برنامه های حوزه ما دیدیم. از مراجع ما و از بزرگان ما، اساتید ما که افرادی به دست آنها شیعه می شدند، آنها هم به همین شکل بوده است! حتی من ندیدم که یک مرجعی بیاید و صیغه اشهد ان علیاً ولی الله را به آن طرف اجبار کنند که بگوید!

بله، اگر کسی کافر است و می آید مسلمان می شود، آقایان شهادتین را در آنجا لازم می دانند. یعنی شهادتین را از انتقال کفر به اسلام، لازم می دانند. ولی شهادت ثالثه را برای انتقال از اسلام به ایمان را هیچ کدام از مراجع ما، لازم نمی دانند.

مثلث شوم؛ «یاسر الحیب»؛ «سید مجتبی شیرازی»؛ «حسن الیهاری»!

البته این نکته را هم دوستان داشته باشند که الآن این «یاسر الحیب» به مرکز فتنه برای جهان تشیع تبدیل شده است! هم خودش و هم پدر زنش سید مجتبی شیرازی، و هم شیخ الیهاری در امریکا، این سه مثلث شوم، به مرکز فتنه تبدیل شده اند!

ضربه ای که این سه نفر به شیعه می زنند، یقیناً وهابی ها این ضربه را به شیعه نزدند و نمی زنند! در قضیه «اسپایکر» عراق که داعشی ها ۱۷۰۰ نفر را در یک روز اعدام کردند، هر کسی را که می کشتند، می گفتند این هم جزای «عایشه فی النار» یاسرالحبیب!! قضیه «شحاته» در مصر، نتیجه شوم کارهای تند یاسر الحبیب بود.

الآن هم این آدم فاسد و فاسق، و عامل بیگانه، به تعبیر آیه الله العظمی مکارم شیرازی که درباره «یاسرالحبیب» در درس خارج فرمودند که:

« اخیراً یک روحانی نما، آدم بی سواد، مجنون و مزدور به نام شیعه، فحاشی عجیب به همسران پیامبر اکرم(ص) کرده و به مقدسات برخی مذاهب اهانت بسیاری داشته و نسبت های ناروایی عجیبی را به همسران پیامبر(ص) نسبت داده است. این آدم یا مزدور و مأمور است و یا سفیه و دیوانه؛ اما از او نادان تر بعضی از علمای وهابی هستند که به استناد این حرف، گفتند: شیعیان باطن خودشان را ظاهر کردند! آنهم در حالی که صدها نفر از علمای شیعه در ایران، لبنان، کشورهای عربی و اروپا اظهارات آن روحانی نما را محکوم کردند و گفتند او سفیه است.»

این تعبیر یک مرجع تقلید شیعه هست، نسبت به این یاسرالحبیب!

اخیراً ایشان آمده و می خواهد که یک فیلمی را در رابطه با شکنجه های حضرت زهرا بسازد با عنوان «عذابات الزهراء»! آنچه که اعلام کردند، تا الان نزدیک ۲۲، ۲۳ میلیارد تومان برای ساخت این فیلم پول جمع کرده اند!! او قصد دارد با این فیلم، کفر ابوبکر و عمر و عایشه و... را اثبات کند. کارگردان فیلم هم گفته که من فیلمی می سازم که به «اسکار» برود و جایزه بگیرد!! این قضیه اگر اتفاق بیافتد، و فیلم ساخته شود، در حقیقت یک جوی خونی از شیعه و سنی در کشورهای عربی به راه خواهد افتاد!

البته من خودم این مسئله را به اطلاع مراجع رساندم و با وزارت امور خارجه هم جلسات متعددی داشتیم و سفرای جمهوری اسلامی در برخی کشورها مشغول فعالیت هستند بلکه بتوانند، جلوی این کار این یاسرالحبیب را بگیرند! البته این را هم بگویم که این «یاسر الحبیب» تابع هیچ کس نیست. اصلاً و ابداً. یعنی فقط نظر خودش را دارد. دولت انگلستان هم از او حمایت می کند. قطعاً دست بیگانه در کار است. حالا ما نمی خواهیم بگوئیم که دست

آمریکا و اسرائیل و انگلیس در کار است، ولی نتیجه اش قطعاً به نفع آنهاست! نتیجه این کار همان است که امروز اسرائیل می خواهد! یعنی بین شیعه و سنی اختلاف بیاندازند، و از این کانال بهره ببرند!

و من معتقد هستم که دوستان باید در فضای مجازی و در هر کجا که برایشان مقدور است که فعالیت بکنند، این قضیه را اطلاع رسانی بکنند، و این کار زشت و قبیح را برای مردم تبیین کنند.

البته مراجع معظم قرار است که به میدان بیایند، و همگی قبل از آنیکه این فیلم ساخته شود، یک بیانیه صادر بکنند، و بگویند که این شخص و عملش مورد طرد ما هست و مورد قبول ما نیست! و ایشان ارتباطی با شیعه و جهان تشیع ندارد.

این بیانیه اگر قبل از این واقعه صادر شود، ما احساس می کنیم شاید، اثرات خوبی داشته باشد، و یا اگر به بیت آقایان شیرازی ها فشار بیاورند که اینها هم، از این کار نهی بکنند، قطعاً تأثیرگذاری بیشتری خواهد گذاشت.

یا اگر خود آقا سید صادق شیرازی بیاید و بیانیه بدهد، و تبری بجوید و بگوید که کار یاسر الحبيب مورد تأیید ما نیست، شاید ده برابر دیگر مراجع، تأثیرگذار تر باشد!!

چون کسانی که برای ساخت این فیلم کمک می کنند، عمدتاً از مقلدین آقای سید صادق شیرازی هستند! فقط از کویت، یک نفر مبلغ یک میلیون پوند برای ساخت این فیلم کمک کرده است! حتی اینها یک روز در همان شبکه فدک، جشن و پایکوبی گرفته بودند که مثلاً فلانی آمده و یک میلیون پوند به ما کمک کرده است!!

در هر صورت، الآن این قضیه ای که «یاسر الحبيب» دارد انجام می دهد، یا فحش کاری هایی که نسبت به مقدسات اهل سنت دارد، این یک فتنه ای است برای جهان اسلام! و زمینه ای است برای کشت و کشتار بین امت اسلامی! یعنی شیعه را به جان سنی بیاندازند و سنی را به جان شیعه بیاندازند! و این قضایای که این آقایان دارند مطرح می کنند، عمدتاً برای این مقصود است.

دعوت مراجع و بزرگان شیعه به وحدت بین شیعه و سنی!

ما هم مکرر، نظر مراجع تقلید شیعه را مطرح کردیم که به هیچ وجه راضی به این کارها نیستند. حالا نظر مقام معظم رهبری در جای خودش، ولی شما ببینید آیه الله العظمی وحید در این زمینه می گوید:

«کل من یشهد بوحدانیه تعالی و برسالة خاتم الأنبياء فهو مسلم. فلذا فان حیاته محترمة و عرضه محترم و ماله محترم و واجبکم الشرعی ان تحسنوا معاشره الذین ینطقون الشهادتین و ان اعتقدوا بکفرکم»

هر کس به وحدانیت خداوند و به رسالت نبی مکرم شهادت بدهد، او مسلمان است. لذا جان او، آبروی او و مال او محترم است. شرعاً واجب است که با کسانی که شهادتین را گفته اند، به نیکی برخورد کنید، اگر چه معتقد به کفر شما باشند.

این کلام آقای وحید خراسانی خیلی واضح و روشن است. خود آیه الله العظمی مکارم شیرازی نیز در این زمینه می گوید:

«فإن آية اهانة لمقدسات الآخرين لا تجوز شرعاً و يجب على المسلمين شيعة و سنة الحذر من الوقوع في فخ اعداء الاسلام و عدم تعجيج آية فتنة طائفیه»

شرعاً هر گونه اهانت به مقدسات یکدیگر جایز نیست. و بر مسلمین واجب است، شیعه باشند یا اهل سنت، از افتادن در دام دشمنان اسلام بر حذر باشند و موجبات آتش افروزی و فتنه مذهبی را فراهم نکنند.

آیه الله العظمی صافی هم می فرماید که:

«و لا يحق لأحد ان يهين المقدسات الدينیه»

برای هیچ کسی سزاوار نیست که به مقدسات دینی توهین بکند.

در هر صورت همه مراجع تقلید ما، اهانت به مقدسات اهل سنت را از گناهان کبیره دانسته اند! و ما نداریم غیر از یک نفر از آقایان، که می گوید چون زمان، زمان تقیه نیست، لعن خلفاء هم باید امروز علنی باشد!! البته اینها هم علناً فتوایشان مطرح نشده است.

ما اصلاً کاری به فتاوی آقایان هم نداریم. کاری به اسلام هم نداریم. ما به عنوان یک فرد علاقمند به حیات بشریت، علاقمند به کرامت انسانی، اگر بخواهیم نگاه بکنیم، اهانت به مقدسات دیگران را فتنه انگیز می دانیم.

از نظر عقلی، اجتناب از هر کار فتنه انگیزی، واجب است و ورود به آن خلاف عقل سالم بشری است. این را عزیزان خوب دقت بکنند. اصلاً فتاوی مراجع همه به کنار، الآن ما هستیم و این دنیایی که به صورت یک دهکده تبدیل شده، به صورت یک محله تبدیل شده؛ اگر ما عاقل باشیم و تعقل بکنیم، خواهیم فهمید که تمام حرکات ما و سخنان ما، بلافاصله بازتاب داده می شود و در دنیا شنیده می شود.

من بعضی وقتها به وضعی که امروز در عراق و سوریه و یمن هست، فکر می کنم؛ به این ناامنی هایی که در این مناطق برای مال و جان و ناموسشان هست فکر می کنم، نمی توانم جلوی اشک چشمانم را بگیرم!

من دیروز بعد از نماز صبح، یک لحظه با خودم فکر کردم که این کودکان سه ساله و چهار ساله، که پدر و مادرش را از دست داده و هیچ کسی را در روی زمین حامی ندارد، بر این قلب کوچک این بچه چه می گذرد، بی اختیار نزدیک هفت هشت دقیقه اشک ریختم!

یا آن مردی که زنش، عروسش و یا دخترش را این داعشی ها ربوده اند، و اینها از سرنوشت آنها خبری ندارند، بر قلب اینها شبانه روز چه می گذرد!

یک روزی یک بنده خدایی از عراق زنگ زد به شبکه، ما برنامه زنده داشتیم، گفت فلانی الآن نزدیک سه چهار ماه است که داعشی ها زن من و عروس من را گرفتند بردند، همین را که گفت، بغض گلویش را گرفت و شروع کرد هق هق گریه کردن!

مهمانی از مولوی های زاهدان!

ما دیروز یک مهمانی داشتیم از مولوی های زاهدان، به ایشان گفتم عزیز من! من کاری به شیعه و سنی ندارم. ولی اگر روزی بنا باشد که این کشور ناامن بشود، یقین بدانید که شما اهل سنت، بیشتر از سنی ها ضربه می خورید!!

دلیل هم برایش آورم، گفت صد در صد صحیح است. گفتم الآن در این هفت هشت سالی که داعش به وجود آمده، یک بچه شیعه جذب داعش نشده است! همه آنهایی که جذب اینها شده اند، از جوانان اهل سنت بوده است.

اگر اتفاقی در این کشور بیافتد، توده مردم شما را مقصر می دانند. تکفیری ها و داعشی ها از جلو به شما حمله می کنند و می زنند، و بچه شیعه ها، از پشت سر شما را می زنند! شما از دو طرف ضربه می خورید!

و لذا به این فکر باشید که نگذارید کشور ایران به سرنوشت کشور سوریه و عراق گرفتار بشود و ناامن بشود. خسارت ناامنی این کشور، برای شما چندین برابر شیعه هست! این را یقین داشته باشید.

این آقای مولوی زاهدانی، خیلی از این تحلیلی که من کردم تعجب کرد. ظاهراً تا بحال به این قضیه اصلاً حواسش نبود! گفتم ایران سوریه نیست! ایران عراق نیست! فردا آتشی اگر روشن بشود، جلوی جوانهای شیعه را نه مراجع می توانند بگیرند و نه دولت! مثل قضیه سفارت عربستان در تهران!

به او گفتم که در این وسط، اولین قربانی ناامنی، شما اهل سنت خواهید بود. و لذا کاری نکنید که زمینه ناامنی در این کشور فراهم بشود.

والسلام علیکم و رحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه هشتاد و نهم ۹۵/۰۳ /۰۱

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۵۷) – مسئله ای که بزرگان اهل سنت، در حل آن عاجز مانده

اند!!

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقيه الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله الى يوم لقاء الله. در جلسات گذشته در رابطه با تقیه در گفتار و سيره عملی صحابه، نکاتی را خدمت دوستان تقدیم کردیم. تقیه «عبدالله بن مسعود» را خواندیم که می گفت اگر یک دروغ گفتن باعث می شود که من شلاق نخورم، دروغ را می گویم!

تقیه «ابوهريره» را هم خواندیم که می گفت من دو کیسه پر از احادیث پیغمبر دارم که، یکی را باز کردم و پخش کردم، ولی دیگری را نتوانستم باز کنم. اگر پخش می کردم گردنم را می زدند! در «البدايه» دارد که می گوید:

«أن أبا هريرة كان يقول إني لأحدث أحاديث لو تكلمت بها في زمان عمر أو عند عمر لشج رأسي»

ابوهريره می گفت که من الآن احادیثی را نقل می کنم که اگر در زمان عمر نقل می کردم، یا در پیش عمر نقل می کردم، سرم را می شکافت!

البداية والنهاية، اسم المؤلف: إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي أبو الفداء، دار النشر: مكتبة المعارف – بيروت؛ ج ۸، ص ۱۰۷

«شمس الدين ذهبی» می گوید:

«قلت هكذا هو كان عمر رضي الله عنه يقول أقلوا الحديث عن رسول الله و زجر غير واحد من الصحابة عن بث الحديث و هذا مذهب لعمر ولغيره»

به نظر من حرف ابوهريره درست است و عمر اينگونه بود. عمر می گفت: از پيغمبر کمتر حديث نقل کنید. عمر بسياری از صحابه را از نقل و گسترش حديث منع می کرد. اين روش عمر و ديگران بوده است.

سير أعلام النبلاء؛ ج ۲، ص ۶۰۱؛ دار النشر: مؤسسة الرسالة - بيروت - ۱۴۱۳ ، الطبعة: التاسعة، تحقيق: شعيب الأرنؤوط ،

محمد نعيم العرقسوسي

حالا چه مسئله ای بوده، و اينها چرا از نشر احاديث جلوگیری می کردند، خودش یک بحث مفصلي دارد.

مسئله ای که بزرگان اهل سنت، در حل آن عاجز مانده اند!!

در همان زمانی که «ابوالدرداء» شکنجه می شود و به زندان می افتد، و يا «عبدالله بن مسعود» شکنجه می شود و به زندان می رود و... با کمال تعجب می بینیم که افرادی مثل «ابو تميم داری مسيحي»، در مسجدالنبی کرسی تدریس دارد!!

يا «كعب الأحبار يهودي»، صحابه پيغمبر را جمع کرده در مسجد، و برای آنها از پيغمبر حديث نقل می کند!!! ابوهريره ای که نزدیک شش هزار روايت از پيغمبر دارد، شاگرد كعب الأحبار است و در درس او نشسته و حديث از او حفظ می کند!!

این مسئله، خیلی مسئله دقيق و چالش برانگيزه ای است که خود اهل سنت نیز، در حل این مسئله معطل مانده اند که چه کنند!!

از طرفی اينها اينهمه روايت دارند که «عمر بن خطاب»، می گوید کمتر از پيغمبر حديث نقل کنید... بسياری از صحابه را منع می کرد از نقل حديث و... همانگونه که ذهبي اینجا دارد و حق مطلب را ادا کرده است؛ که اينها نمی گذاشتند کسی روايت نقل بکند؛

از طرف دیگر، تعدادی از صحابه مثل ابوهریره، کعب الأحبار و تمیم داری و...؛ شبانه روز در مسجد نقل حدیث می کردند! اهل سنت در حل این معما معطل مانده اند که چه کار بکنند!؟

و آنچه که در اینجا مهم است، و قابل دقت است، این است که عمده منع حدیث، انصراف دارد به احادیثی که در فضیلت اهل بیت (علیهم السلام) باشد! اگر احادیث در فضائل قریش و یا در رابطه با طهارت و نجاست و حیض و نفاس و... باشد، کاری با این احادیث ندارند!

دلیل این مطلب هم این است که ما در تاریخ، به مواردی برمی خوریم که راوی می آید از کتابش روایتی را نقل می کند، بعد طرف می گیرد و کتاب را با آب می شورد و همه را پاک می کند!!

می پرسد چرا پاک کردی؟ می گوید: چون در این کتاب فضائل اهل بیت نقل شده بود!!!

یا بعضاً می بینند که روایتی در فضائل امیرالمؤمنین یا اهل بیت است، می گیرند و آن کتاب را می سوزانند!!!

اینگونه رفتار، کاملاً نشان می دهد که اینها از نشر احادیثی که دال بر افضلیت اهل بیت و یا خلافت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) بوده، جلوگیری می کردند! لذا خود «ابوبکر» هم وقتی ۵۰۰ حدیث از احادیث پیغمبر را سوزاند، روزی صحابه را جمع نمود و به آنان گفت که گذشتگان اختلاف کردند، می ترسم که امت اسلامی هم دچار اختلاف بشوند، لذا برای جلوگیری از اختلاف، شما حدیث نقل نکنید!!!

خب در بحث طهارت و نجاست که کسی اختلافی نداشت!! شما ببینید که آیا یک مورد در تاریخ دارید که صحابه در مسائل احکام شرعی، با یکدیگر اختلاف بکنند؟! یا در رابطه با حیض و نفاس اختلاف بکنند؟! در رابطه با زکات و حج و... اختلاف داشته باشند!؟

عمده اختلافات، برمی گشت به بحث خلافت و ولایت! و لذا اینها می گویند که این احادیثی که اختلاف انگیز هست و پایه های حکومت ما را متزلزل می کند، این احادیث نقل نشود!! این را باید دوستان خوب دقت داشته باشند!

سوال: ممکن است که گفته شود: با توجه به اینکه در زمان خلیفه اول و دوم، هنوز قرآن جمع نشده بود، به خاطر

مخلوط نشدن آیات با روایت پیغمبر، این منع حدیث صورت گرفت. لذا منع حدیث مقطعی بوده است!

پاسخ: نه اینگونه نبوده است! منع حدیث فقط در زمان خلفای اول و دوم نبود. تا زمان «عمر بن عبدالعزیز» تدوین حدیث ممنوع بوده است. «عمر بن عبدالعزیز» متوفای ۹۷، ۹۸ هجری است که دستور می دهد کتابت حدیث شروع شود!!

البته به حرف او هم کسی اعتنا نمی کند. تا اینکه «شهاب الدین زهری» و... می آیند، و تقریباً بعد از ۱۱۵، ۱۲۰ سال از رحلت پیغمبر، تازه شروع می کنند به تدوین احادیث!

اضافه بر این، صحابه ای که نتواند بین آیه قرآن و حدیث پیغمبر تشخیص بدهد، آن صحابه، به درد صحابی بودن نمی خورد! فصاحت و بلاغت و تحدی و اعجاز قرآن، داد می زند که با دیگر عبارت فرق می کند!

اگر کسی الفبای عربی را بلد باشد، شما بیائید یک آیه را در میان ده تا روایت بگذارید، او تشخیص می دهد که کدام آیه هست و کدام روایت! این که ما بگوئیم که صحابه نمی توانستند تشخیص بدهند آیات و روایات پیغمبر را، این در حقیقت توهین به صحابه است! که صحابه نمی توانستند بین روایت و بین آیه قرآن تشخیص بدهند!

قرآن هم که می فرماید:

(إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ)

ما قرآن را نازل کردیم، و ما بطور قطع آن را پاسداری می کنیم.

سوره حجر (۱۵): آیه ۹

در مورد مسئله جمع قرآن در زمان ابوبکر و عمر و... باید بگویم که این مسئله، افسانه ای بیش نیست. اینها می خواهند برای ابوبکر و عمرو عثمان، فضیلت تراشی بکنند. و گر نه، این قرآنی که نبی مکرم در عصر خودشان جمع نکرده باشد، این اساساً توهین به پیغمبر است!

یعنی قرآنی که معجزه رسول اکرم است، ایشان به قدری بی تفاوت باشند که در عصر خودشان قرآن را جمع نکنند و واگذار کرده باشند به صحابه!

آنها هم بیایند بگویند هر کس دو تا شاهد آورد که این آیه قرآن است، آن را بنویسند ولی اگر شاهد نداشت، ننویسند!
اصلاً این توهین به قرآن است! اهانت به قرآن است!

«عمر» می آید آیه «رجم» را می آورد، از او می پرسند که شاهد هم داری یا نه؟ می گوید نه من شاهد ندارم! می
گویند که نمی نویسیم! این کار اصلاً توهین به عمر هم هست!

عمر یا راست می گوید و یا دروغ! اگر راست می گفت، چرا ننوشتید؟ اگر دروغ می گفت، یعنی کسی که به پیغمبر
و خدا دروغ می بسته است!

شما از طرفی می گوئید که صحابه هرگز دروغ نمی گویند. حتی پیغمبر اکرم شهادت یک صحابه را، به اندازه دو
صحابه می پذیرفت. آیا «عمر»، به اندازه «خزیمه بن ثابت انصاری» ذوالشهادتین، اعتباری نداشت!؟

خزیمه بیاید یک شهادت بدهد، پیغمبر اکرم یک شهادت او را به جای دو شهادت بپذیرد؛ آنهم در یک مسئله مادی
عادی! ولی در یک مسئله ای که مربوط به خداست و دروغ گفتن در آنجا، بدن انسان را می لرزاند؛ ما صحابه را متهم
به دروغ بکنیم!

یا در قضیه «جابر بن عبدالله انصاری»، می آید می گوید که پیغمبر به من قول داده بود که اگر درآمدهای بحرین
آمد، به من ۵۰۰ در هم بدهد! وقتی که این ادعا را کرد، عمر برداشت دو برابر به او داد!! شما کلام «ابن حجر» را در
«فتح الباری» ببینید که چه کار می کند.

وقتی این قضیه را مطرح می کند، معطل می ماند. که آقا ایشان آمده ادعا کرده و شهادی هم ندارد. ولی «عمر» دو
برابر ادعای او را به جابر می دهد! «ابن حجر» در حل این مشکل می گوید آقا! مقام صحابه اجل این است که بیاید
دروغ بگوید!

اصلاً دروغ در مخیله صحابه نمی گنجد! که بیاید بگوید که پیغمبر همچین قولی به من داده و شهادی هم ندارد!
«عمر» نه تنها ۵۰۰ درهم، بلکه هزار درهم به او می دهد!

ولی صدیقه طاهره آمد گفت «فدک» را پیغمبر به من بخشید، گفتند نه، نستجیر بالله شما دروغ می گوئید، باید شاهد بیاوری! شاهد هم می آورد، حضرت امیر و ام ایمن و غلام پیغمبر و... را به عنوان شاهد می آورد، امام حسن و امام حسین هم شهادت می دهند، ولی هیچ کدام از شهادت ها را قبول نمی کنند!!

حضرت زهرا صحابه نیست! ادعایش دروغ، و شاهدانش هم پذیرفته نمی شود. ولی جابر بن عبدالله، صحابه است و ادعایش حتی بدون شاهد هم پذیرفته می شود! و حتی بیشتر از حقش هم به او پرداخت می شود!

در هر صورت، اینها بحث هایی است که در مناظرات و گفتگوها، اگر بدور از توهین و بی ادبی باشد و مؤدبانه مطرح بشود، و با فحش و ناسزا و شتم و توهین مطرح نشود؛ امروز در جوانهای اهل سنت و جوانهای وهابی تأثیر می گذارد.

امروز این تعارضات و این تناقضات موجود در تاریخ، در ذهن جوانان اهل سنت و وهابیت، تلنگر ایجاد می کند و بیدارش می کند که آقا قضیه چیست؟! پشت صحنه چه اتفاقاتی افتاده است؟! زیر این کاسه، چه نیم کاسه ای بوده است!؟

در هر صورت...

روایات متعدد تقیه «ابوهریره» از «عمر بن خطاب»!

«ابوهریره» به عنوان یک صحابی مطرح برای اهل سنت، اینچنین از «عمر بن خطاب» تقیه می کرده است.

در جای دیگر دارد که:

«ما كنا نستطيع أن نقول قال رسول الله حتى قبض عمر»

ما نمی توانستیم بگوئیم که پیغمبر چنین گفت، تا اینکه عمر از دنیا رفت.

سیر أعلام النبلاء؛ ج ۲، ص ۶۰۲؛ دار النشر: مؤسسة الرسالة - بيروت - ۱۴۱۳، الطبعة: التاسعة، تحقیق: شعيب الأرنؤوط،

محمد نعیم العرقسوسی

یا دارد که به «ابوهریره» می گویند:

«أكنت تحدث في زمان عمر هكذا فقال لو كنت أحدث في زمان عمر مثل ما أحدثكم لضربني بمخففته»

آیا اینچنین که الآن داری حدیث نقل می کنی، در زمان عمر هم اینچنین حدیث نقل می کردی؟ گفت: اگر اینچنین که الآن برای شما حدیث نقل می کنم، در زمان عمر نقل می کردم، عمر با شلاقش مرا می زد.

تذكرة الحفاظ، اسم المؤلف: أبو عبد الله شمس الدين محمد الذهبي، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى؛

ج ۱، ص ۷

«ابوهریره» از شلاق عمر، تقیه می کرده است! همان شلاقی که می گویند:

«كانت درة عمر أهيّب من سيف الحجاج»

شلاق عمر، از شمشیر حجاج هولناک تر بود.

الإعجاز والإيجاز، اسم المؤلف: أبو منصور عبد الملك عبد الملك بن محمد بن إسماعيل الثعالبي، دار النشر: دار الغصون -

بيروت / لبنان - ۱۴۰۵هـ - ۱۹۸۵م، الطبعة: الثالثة، تحقيق: لا يوجد؛ ج ۱، ص ۳۷

این موارد تقیه، در کلام و رفتار صحابه، یک مورد، دو مورد نیست! اصلاً فرض کنیم که این موارد در صحیح بخاری هم نیست، روایت در کتاب های دسته سوم، چهارم اهل سنت آمده باشد! روایت به قدری طرق متعدد دارد که و لو اینکه روایانش به قول ابن تیمیه فساق و فجار هم باشند، موجب یقین و علم به صدور روایت می شود!

«ابن تیمیه» می گوید:

«فإن تعدد الطرق وكثرتها يقوى بعضها بعضا حتى قد يحصل العلم بها ولو كان الناقلون فجارا فساقاً»

همانا تعدد طرق و کثرت نقل روایت، یکدیگر را تقویت می کند به طوری که یقین به صدور حاصل می شود اگر چه روایانش فاجر و فاسق باشند.

کتاب و رسائل و فتاویٰ شیخ الإسلام ابن تیمیة؛ ج ۱۸، ص ۲۶، دار النشر: مكتبة ابن تیمیة، الطبعة: الثانية، تحقیق: عبد الرحمن

بن محمد بن قاسم العاصمي النجدي

اصلاً گیریم که همه اینها که این روایات را نقل کرده اند، فساق و فجار هستند، ولی همین تعدد طرق و کثرت روایت، موجب علم است.

در روایت بعدی دارد که «ابوهریره» می گوید:

«لما ولي عمر قال أقلوا الرواية عن رسول الله إلا فيما يعمل به قال ثم يقول أبو هريرة أفانكنت محدثكم بهذه الأحاديث وعمر حي أما والله إذا لألفيت المخفقة ستباشر ظهري»

وقتی عمر به خلافت رسید، گفت که از پیغمبر کمتر روایت نقل نکنید. مگر روایاتی که قبلاً به آن عمل شده باشد. سپس گفت: اگر من اینگونه که الآن دارم حدیث نقل می کنم، در زمان عمر نقل می کردم، به خدا قسم در این صورت، با شلاقش مرا کتک می زد.

المصنف، اسم المؤلف: أبو بكر عبد الرزاق بن همام الصنعاني، دار النشر: المكتب الإسلامي - بيروت - ۱۴۰۳، الطبعة: الثانية،

تحقیق: حبيب الرحمن الأعظمي؛ ج ۱۱، ص ۲۶۲، ح ۲۰۴۹۶

این عبارت «إلا فيما يعمل به» رمز خوبی است! می گوید مگر روایاتی را می توانی نقل کنی که در زمان ابوبکر به آن عمل شده است! یعنی احکام طهارت و نجاست و...!! عمل نشده چی هست؟ احادیث خلافت پیغمبر است!

احادیث مربوط به حضرت زهراست. فضائل اهل بیت است!

در روایت بعدی، «ابن عبد البر» از ابوهریره نقل می کند که گفت:

«لقد حدثتكم باحاديث لو حدثت بها زمن عمر بن الخطاب لضربني عمر بالدرة»

من احادیثی را برای شما نقل کردم که اگر در زمان عمر نقل می کردم، عمر مرا با شمشیرش کتک می زد.

اینها نمونه هایی است فقط از یک صحابی! از یک صحابی که می گوید آقا ما می ترسیم حدیث نقل کنیم!

خب سؤال این است که آیا نشر احادیث پیغمبر، واجب است یا نیست؟! خب قطعاً واجب است! پس چرا آقای «ابوهریره»، تقیه می کرده و احادیث را نقل نمی کرده؟ آیا این غیر از همان تقیه ای است که شیعه به آن معتقد

است؟! غیر از آن تقیه ای است که اهل بیت فرمودند: «من لا تقية له لا ايمان له» و یا «لا دين له»؟!؟

تقيه «عبدالله بن عباس» از «عمر بن خطاب»!

روایت تقیه «عبدالله بن عباس» را بارها خوانده ایم که در رابطه با آیه ۴ سوره تحریم، که می فرماید:

(إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْريلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ

ذَلِكَ ظَهِيرٌ)

اگر از کار خود توبه کنید (به نفع شما است) زیرا دلهایتان از حق منحرف گشته و اگر بر ضد او دست به دست هم دهید (کاری از پیش نخواهید برد) زیرا خداوند یاور او است، و همچنین جبرئیل و مؤمنان صالح، و فرشتگان بعد از آنها پشتیبان او هستند.

سوره تحریم(۶۶): آیه ۴

آقایان اهل سنت هم، همه بیان کرده اند که مراد از «تَظَاهَرَا عَلَيْهِ» یعنی ایذاء پیغمبر، اذیت پیغمبر و ناراحت کردن پیغمبر.

«قرطبی»، در تفسیرش یک تعبیری دارد که خیلی جالب است. می گوید:

«فقد صغت قلوبكما؛ أي زاغت ومالت عن الحق»

فقد صغت قلوبكما یعنی از حق منحرف گشته

«عبدالله بن عباس» می گوید من یک سال منتظر ماندم تا شرایطی پیش بیاید که از عمر پیرسم منظور از این دو نفر زنی در این آیه چه کسانی هستند!

أردت أن أسألَ عُمَرَ عن المَرَاتَيْنِ اللَّتَيْنِ تَظَاهَرَتَا على رسولِ اللَّهِ فَمَكَّثْتُ سَنَةً فلم أَجِدْ له مَوْضِعًا حتى خَرَجْتُ معه حَاجًّا فلما كنا بِظَهْرَانِ ذَهَبَ عُمَرُ لِحَاجَتِهِ فقال أَذْرِكُنِي بِالْوُضُوءِ فَأَذْرِكُنْهُ بِالْإِدَاوَةِ فَجَعَلْتُ أَسْكُبُ عليه المَاءَ وَرَأَيْتُ مَوْضِعًا فقلت يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ المَرَاتَيْنِ اللَّتَانِ تَظَاهَرَتَا قال بن عَبَّاسٍ فما أَتَمَمْتُ كَلَامِي حتى قال عَائِشَةُ وَحَفْصَةُ»

من می خواستم از آن دو زنی که بر علیه پیغمبر اقدام کردند پیرسم که چه کسانی بودند. یک سال صبر کردم ولی شرایطی پیدا نکردم که پیرسم. تا اینکه در یک سفر حج، وقتی در طهران بودیم، عمر برای قضای حاجت رفت و سپس گفت برای من آب بیاورید تا وضو بگیرم. من رفتم و آب برای او بردم و به دستانش ریختم و دیدم که الآن شرایط محیاست تا سؤالم را پیرسم. گفتم آن دو زنی که بر ضد پیامبر اقدام کردند چه کسانی بودند؟ هنوز حرفم تمام نشده بود که عمر گفت عایشه و حفصه بودند!

الجامع الصحيح المختصر، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، دار النشر: دار ابن كثير، اليمامة -

بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا؛ ج ٤، ص ١٨٦٨، ح ٤٦٣١

در روایت دیگری دارد که ابن عباس می گوید من از هیبت عمر می ترسیدم و نمی توانستم سؤالم را پیرسم.

«فما أَستَطِيعُ أن أسأله هَيْبَةً له»

من نمی توانستم از او پیرسم چون از هیبت او می ترسیدم.

صحيح مسلم، اسم المؤلف: مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري النيسابوري، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت،

تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي؛ ج ٢، ص ١١٠٨، ح ١٤٧٩

«ابن عباس» با آن همه عظمت، می گوید من از عمر می ترسیدم! ما در سالهای گذشته یک بحثی داشتیم درباره منع حدیث، که عمر، کسانی را که تفسیر قرآن می گفت، و قرآن را معنا می کرد، می خواباند و به قدری شلاق می زد که اینها اورژانسی می شدند!!

می رفتند درمان می شدند، دوباره عمر اینها را می گرفت و شلاق می زد تا به بد حالی بی افتادند و اینها باز هم می رفتند و مدتها به درمان خود می پرداختند!

یک روزی آن بابا گفت که آقای عمر! اگر این تفسیر قرآن می خواست از کله من بیرون برود، الآن دیگه از کلم رفت بیرون! اگر نه می خواهی مرا بکشی، مرا بکش و دیگر زجر کشم نکن!!

ما در حدود هشت، نه تا روایت در این زمینه از عمر خواندیم. دوستان می توانند به سایت مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولیعصر مراجعه بکنند.

والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه نودم ۹۵/۰۳ /۰۴

نقد و بررسی سخنان شیخ الأزهر، بر ضد مبانی اعتقادی تشیع (۲۵)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و هو خیر ناصر و معین الحمد لله و الصلاة علی رسول الله و علی آله آل الله لاسیما علی مولانا بقیة الله و اللعن الدائم علی اعدائهم اعداء الله الی یوم لقاء الله. بحث ما در رابطه با صحبت های جناب آقای دکتر طیب، شیخ الأزهر بود که عرض کردیم که ایشان نسبت به مذهب شیعه مدعی هست که، مذهب شیعه، مذهب سب و شتم صحابه است!!

ما در جواب این ادعای ایشان، فتاوی مراجع عظام تقلید را، مفصل بیان کردیم. مخصوصاً نظر مراجع معاصر را بیان کردیم که فرموده بودند که مذهب شیعه، مذهب سب صحابه نیست! نه تنها الآن اینگونه نیست؛ بلکه بزرگان ما در گذشته نیز، همین روش را داشتند و هیچ اعتقادی بر سب صحابه نداشتند!

در این زمینه ما مطالب مفصلی را از بزرگان مراجع، همچون آیه الله العظمی سیستانی، وحید خراسانی، حاج آقای مکارم و دیگر مراجع عظام تقلید ذکر کردیم.

همچنین در جلسات گذشته، دیدگاه ائمه اطهار را در خصوص مسئله صحابه مفصل مطرح کردیم و دیدگاه بزرگان مکتب تشیع را نیز ذکر کردیم که اینها نظرشان در رابطه با صحابه چه بوده است!

به عنوان نمونه «شهید ثانی»، این تعبیر را داشت که:

«الحمد لله رب العالمین، والصلاة علی أشرف المرسلین، وآله الطاهیرین وأصحابه المنتجبین»

سپاس مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است. و درود بر شریف ترین پیامبران و اهل بیت پاک و اصحاب برگزیده ایشان.

رسائل، ج ۲، ص ۸۶۳

خود حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه) همین تعبیر را دارد:

«الحمد لله رب العالمین، الصلاة والسلام علی سیدنا محمد وآله الطاهیرین وأصحابه المنتجبین»

سپاس مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است. درود و سلام بر آقای ما محمد و اهل بیت پاک او، و اصحاب برگزیده او باد.

الإجتهد و التقلید، ص ۱

و یا به تعبیر مرحوم «شیخ طوسی»، که می گوید ما همانگونه که از اهل بیت، انتظار شفاعت داریم، از اصحاب پیغمبر هم، انتظار شفاعت داریم:

«والشفاعة ثبت عندنا للنبي و كثير من اصحابه و لجميع الائمة المعصومين و كثير من المؤمنين الصالحين»

ما معتقد به شفاعت پیامبر و بسیاری از صحابه و برای تمام ائمه معصومین و بسیاری از انسانهای صالح هستیم.

التبيان في تفسير القرآن، للشيخ الطوسي، ج ۱، ص ۲۱۴

همین تعبیر را مرحوم طبرسی نیز دارد. مرحوم سید علی خان شیرازی، و مرحوم سید شرف الدین موسوی نیز این تعابیر را دارند!

روش ناب مرحوم «علامه امینی» در نقد مخالفین!

در این میان، مرحوم «علامه امینی» مطالبی را دارند که در ملاً عام خیلی نمی شود مطرح کرد! در برخی جاها، ایشان خیلی تند رفته است. مخصوصاً در جلد هفتم «الغدیر»، تحت عنوان «الغلو فی ابی بکر» مطالبی را دارند که قابل تأمل است.

البته این روش علامه، روش قشنگی است. معمولاً می گویند وقتی شما کسی را می خواهید نقد بکنید، یا بکوید، در ابتداء از او تعریف بکنید، تمجید و تجلیل بکنید؛ یکی دو مورد از نقاط مثبت او را بیان کنید، سپس نقاط منفی او را بیان کنید!

علامه امینی در جلد هفت الغدیر، هر چه می توانسته، نسبت به ابوبکر و عمر و عثمان، آورده است!! من گمان نمی کنم که در طول تاریخ، کسی اینگونه این سه خلیفه را نقد علمی کرده باشد! و همه هم از مصادر اهل سنت، و غالب این مصادر هم، متعدد هستند.

علامه امینی، قبل از اینکه ورود پیدا بکند به نقد و به چالش کشیدن طرف مقابل، ابتدا از او تعریف و تمجید می کند. البته در این میان، ممکن است برخی شیعیانی که عقل درست و حسابی نداشته باشند، و قدرت تفکیک این مسائل را نداشته باشند، به علامه اعتراض بکنند و به ایشان جسارت بکنند.

در صورتی که ما دیگر از علامه امینی، امین تر نداریم! از او بالاتر در دفاع از حریم اهل بیت و مدافع تر از امیرالمؤمنین نداریم! یعنی در طول تاریخ، واقعاً ایشان در قله مدافعین از امیرالمؤمنین است. ایشان می گوید:

«ومن اللازم المحتوم علينا النظرة في تراجم الشخصيات البارزة من رجال الاسلام سلفا وخلفا بعين الإكبار دون عين رمصة، ولا سيما من عرف منهم بالخلافة الراشدة بين الملاء الديني ولو بالانتخاب الدستوري الذي ليس له أي قيمة وكرامة في سوق الاعتبار، وميزان العدل»

بر ما لازم و حتمی است که در بیان شخصیت افراد شاخص در اسلام، چه شخصیت های گذشته و چه شخصیت های آینده، با نگاه تجلیل و بزرگی به این افراد بنگریم نه با نگاه تحقیر. مخصوصاً کسانی که در جامعه دینی، به عنوان خلیفه راشد شناخته می شوند! و لو اینکه خلافتشان دستوری بوده که هیچ ارزش و قیمتی در بازار اعتبار و ترازوی عدالت ندارد.

ایشان در ادامه، تعبیری را در رابطه با خلیفه اول دارد، که خیلی قابل دقت است و واقعاً نمی شود این تعبیر را در بالای منابر بیان کرد. ایشان می گوید:

«فصاحب النبي الأعظم في الغار، والمهاجر الوحيد معه في الرعيل الأول من المهاجرين السابقين يهمننا إكباره وإعظامه، و يعد من الجنایات الفاحشة بخس حقه، والتقصير في تحديد نفسياته، و الخروج عن قضاء العدل فيها، و النزول على حكم العاطفة»

ابوبکر، همراه پیغمبر در غار بود. تنها مهاجری بود که با پیغمبر در مهاجرت اولیه با پیغمبر همراه بود. ما باید او را بزرگ بدانیم و گرامی بداریم. نادیده گرفتن حق او، جنایت آشکار است. و کوتاهی کردن در پائین آوردن شخصیت اوست و خارج شدن از عدالت و حکم کردن بر اساس احساسات و عواطف است.

الغدیر؛ الشیخ الأمینی، ج ۷، ص ۷۳ و ۷۴

این تعبیر مرحوم علامه، تعبیری است که من جایی ندیدم. حتی از آنهایی که منادی وحدت هستند، آنهایی که برای مسئله وحدت، خیلی ارزش قائل هستند؛ همچنین تعبیری را از اینها من ندیدم! ولی علامه امینی، این تعبیر را دارد.

البته لازم است که عرض کنم، کلماتی که مرحوم «علامه امینی» در اینجا آورده است، همه اینها کاملاً قابل دفاع است. عبارت «صاحب النبي الأعظم في الغار» واقعی و اتفاقی فریقین است. «تنها مهاجر با رسول الله» نیز درست است. چون جناب ابوبکر جزء اولین نفراتی بود که با نبی مکرم هجرت کرد.

عمده این قسمت است که می فرماید «یهمننا إكباره وإعظامه» یعنی اینکه ابوبکر با نبی مکرم بوده و مهاجر اولین بود، از این جهت می توانیم او را گرامی بداریم. یعنی این یک کار ارزشمند بوده است.

دوستان توجه داشته باشید که افرادی که به عنوان افراد بد هستند، همه کارهایشان که بد نیست! علامه می فرماید اگر ابوبکر یک کار خوبی را انجام داده، ما اگر این را نادیده بگیریم، این در حق ابوبکر جفاست!

شما ببینید «لنین» هزار تا کار انجام داد، از این هزار کار، نهصد مورد کار بد بوده ولی صد تا از اینها کار خوب بود! ما بیائیم بگوئیم که اصلاً کار خوب انجام نداده، این در حقیقت جفاست! آمریکا در منطقه ما صد تا کار انجام داده، نود و پنج کار بد بود و پنج کار خوب داشته، ما نباید این پنج تا را نادیده بگیریم و بگوئیم که اینها اصلاً کار خوب نداشتند!! البته توجه دارید که همین کارهای خوبشان هم برای فریب دیگران است. بعضی مواقع شیاطین نود و نه مورد حرف راست می زنند، تا اطمینان خاطر مخاطب را جلب بکنند، تا بتوانند یک دروغ بگویند!!! یعنی روش شیاطین این است!

یعنی این آقا راست گفته، ما نمی توانیم بگوئیم اصلاً حرف درست نزده، ولی این حرف های راست او، مقدمه ای بود برای حرف دروغش! آمریکا هم چهار تا کار خوب انجام داده، ولی این از شیطنتش است! آمده تا با این کارها نظر مردم را جلب بکند، برای کارهای بد خودش!

علامه امینی هم منظورش همین است. لذا در ابتدا از جناب ابوبکر تجلیل می کند. با همان معنایی که گفتیم.

حالا ببینید که ایشان بعد از به کار بردن این تعابیر در تجلیل از ابوبکر، چه تعبیری را دارد:

«ونحن لا نحوم حول موضوع الخلافة وإنها كيف تمت؟ كيف صارت؟ كيف قامت؟ كيف دامت؟ وإن الآراء فيها هل كانت حرة؟ ووصايا المشرع الأعظم هل كانت متبعة؟ أو كانت للأهواء والشهوات يوم ذاك حكومة جبارة هي تبطش

وتقبض، وهي ترفع وتخفض، وهي ترتق وتفتق، وهي تنقض وتبرم، وهي تحل وتعقد. لا يهمننا البحث عن هذه كلها بعد ما سمعت أذن الدنيا حديث السقيفة مجتمع الثويلة، وقرطت نبأ تلك الصاخة الكبرى، والتحارش العظيم بين المهاجرين والأنصار، إذا وقعت الواقعة، ليس لوقعتها كاذبة، خافضة رافعة»

ما نمی خواهیم در پیرامون جانشینی پیامبر به سخن پردازیم و در زمینه اینکه چگونه به انجام رسید؟ چگونه گردید؟ چگونه برپاشد؟ و چگونه راه خود را دنبال کرد؟ و آیا رای گیری آزادانه ای در کار بود؟ و آیا سفارش های بزرگترین آئین گذاران به کار بسته شد؟ یا خواسته ها و هوس ها بود که در آن روزبا زورگویی فرمان می راند، می گرفت و می تاخت، به فراز و نسیب می برد، می گشود و گره می زد، و می شکست و استواری می بخشید و می بست و باز می کرد؟ ما نمی خواهیم در پیرامون همه این ها به گفتگو پردازیم آن هم پس از آن که جهانیان داستان سقیفه را که مردمی از جاهای پراکنده در آن جا گردآمده بودند شنیده اند و گزارش آن رستاخیز سترک را آویزه گوش گردانیده اند همان کشمکش بزرگ میان مهاجران و انصار را که سخن قرآن- درباره آن-راست درآمد: هنگامی که آن پیش آمد رخ داد- که در روی دادن آن دروغی نیست و بالا برنده و به زیر کشنده است.

الغدیر؛ الشيخ الأميني، ج ٧، ص ٧٤

شما ببینید که ایشان در ابتداء از ابوبکر تجلیل می کند و سپس آن نقد خود و اشکال خود را نسبت به ایشان مطرح می کند!

علامه امینی(رضوان الله تعالی علیه)، الحق و النصف، در اینجا خیلی ظرافت به کار برده است. ایشان بعد از این مطلب، شروع می کند تمام انتقادات خود را به ایشان وارد می کند. از بدعتها و مسائل دیگری که نسبت به ابوبکر داشته، سپس نسبت به عمر و بعد هم نسبت به عثمان داشته را می آورد.

در ادامه نیز، آنچه را که نسبت به تک تک صحابه هست را ذکر می کند! و مفصل مطرح می کند و آنچه را که در کتب اهل سنت در مطائن آنها آمده، و قابل طرح در مجامع علمی هست را در اینجا آورده است.

در هر صورت...

این فرمایش جناب آقای دکتر «طیب» که می گوید مذهب شیعه چنین و چنان است، خب باید ایشان به اقوال علما و بزرگان ما رجوع بکنند. در این زمینه اقوال ائمه ما روشن است. اقوال علمای ما روشن و واضح است. اقوال مراجع بزرگوار معاصر ما هم روشن است.

ایشان اگر حرف افرادی مثل «یاسر الحبیب» را که مطرود شیعه هست را می خواهد به عنوان حرف شیعه قلمداد بکند، در کنارش هم «سید علی الامین» و «احمد الکاتب» خبیث را که هر کدامشان اخبث از دیگری هست را ملاک شیعه می خواهد قرا بدهد، باید گفت که انالله و انا الیه راجعون!!

ولی اگر نه، ملاک قضاوت، فتاوی بزرگان ما هست و فتاوی مراجع ما هست، در این زمینه فتاوی مراجع ما کاملاً واضح و روشن است.

شیطنت جدیدی از وهابی های فرصت طلب!!

نکته ای را لازم است که خدمت عزیزان عرض کنم. هفته گذشته در همایش دکترین مهدویت، حاج آقای مکارم شیرازی بحث توسل و استغاثه به ساحت مقدس حضرت ولی عصر را مطرح کردند و از جمکران صحبت کردند و فرمودند که یکی از موفقیت های مقام معظم رهبری، این است که ایشان مرتب به مسجد جمکران می آید و به حضرت ولی عصر متوسل می شود و علاقه ایشان و ارتباط ایشان با این مسجد، از زمینه های موفقیت ایشان است. این مطلب ایشان را هم سایت های شیعه و هم سایت های اهل سنت و مخصوصاً وهابی ها؛ شاید بالای دو هزار سایت و خبرگزاری، این مطلب حاج آقای مکارم را بازتاب داده اند با این عنوان که:

«مرجع شیعی کبیر ایرانی: سرّ نجاح خامنئي هو لقاءاته المستمرة مع المهدي في أحد مساجد قم»

مرجع دینی، آیه الله مکارم شیرازی گفت که آیه الله خامنه ای با امام زمان ارتباط مستقیم دارد و مرتب با ایشان ملاقات دارد و همین ملاقات های ایشان با حضرت ولی عصر، زمینه ساز موفقیت های ایشان است!!!

من همین امروز صبح بود که دیدم چند تا از سایت های عربستان سعودی، این مطلب را نوشتند که بله آقای مکارم از مراجع شیعه، گفته است که آقای خامنه ای با امام زمان ملاقات دارد و محل ملاقات را نیز معین کرده است که مسجد جمکران است!!

یعنی بیش از دو هزار سایت این مطلب را به این شکلی مطرح کرده اند که:

«صرح أحد كبار مراجع التقليد الشيعة وأحد مدرسي حوزة قم، آية الله العظمى ناصر مكارم شيرازي أن سرّ النجاحات المتتالية للمرشد الأعلى الإيراني، آية الله علي خامنئي، هو علاقته الوثيقة والمتواصلة في أحد مساجد مدينة قم مع الإمام المهدي»

آية الله مكارم شیرازی از مراجع بزرگ قم گفت که رمز موفقیت های رهبر عالی ایران، این است که وی علاقه محکم و ارتباط مستمری با امام زمان در یکی از مساجد قم دارد.

این سایت ها با عبارت «لقاءاته المستمرة بالمهدي» این کلام حاج آقای مکارم را بازتاب دادند. یعنی ملاقات های مستمر و پی در پی را مطرح کرده اند.

من وقتی رفتم و این مطلب را در سایت های مختلف دیدم، دیدم که اینها قیامت کردند. یعنی اینها دنبال این هستند که یک شخصی یک حرفی بزند، اینها بردارند بزرگ نمائی کنند و جنجال درست بکنند!

البته نظر حاج آقای مکارم این است که ایشان به خاطر توسل به امام زمان به این موفقیت ها رسیده است و منظور ایشان قطعاً دیدارهای حضوری نبوده است.

حتی ایشان گفت که آقای خامنه ای در بعضی از شبها، به صورت غیر رسمی می آید مسجد جمکران و نماز می خواند و به حضرت ولی عصر (ارواحنافداه) متوسل می شوند. ما این صحبت ایشان را مستقیم از شبکه ولایت پخش کردیم و بعد از آن هم چندین بار از شبکه پخش کردیم. این مسئله کاملاً طبیعی است ولی این ها متأسفانه از کاه کوهی ساختند و منتشر کردند.

خواستم این را خدمت دوستان عرض کنم که ما باید حواسمان را در بکار بردن الفاظ و تعابیر جمع کنیم و نهایت دقت را داشته باشیم. تا بهانه دست این شیاطین ندهیم.

والسلام علیکم ورحمة الله